صحیح البخاری

مؤلف:

محمد بن اسماعیل بخاری

مترجم:

عبدالعلی نوراحراری

جلد سوم

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

بسم الله الرحمن الرحیم

صحیح البخاری

امام ابومحمد بن‌اسماعیل بخاری

با ترجمهٔ فارسی

جلد سوم

مترجم:

عبدالعلی نور احراری

سرشناسه	: بخاری، محمدبن اسماعیل، ۱۹۴ - ۲۵۶ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: الجامع الصحیح. فارسی - عربی : صحیح البخاری: شامل هزار حدیث پیامبر(ص)/مولف ابوعبدالله محمدبن اسماعیل بخاری / مترجم عبدالعلی نور احراری
مشخصات نشر	: تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: ج.
شابک	: (ج.۱) 964-6765-06-8 (ج.۳) 964-8688-73-3 (ج.۲) 964-6765-71-0 دوره 964-8688-78-8
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: عربی - فارسی
یادداشت	: ج. ۲ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت	: ج. ۳ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
موضوع	: احادیث اهل سنت -- قرن ۳ ق.
شناسه افزوده	: احراری، عبدالعلی نور، مترجم.
رده بندی کنگره	: BP۱۱۹ / ۲۰۳۱ ج ۳ ب ۱۳۸۶
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۲۱۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۳۱۰۱ - ۷۹ م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

صحیح البخاری (جلد سوم)

مولف	: امام ابوعبدا... محمدبن اسماعیل بخاری
مترجم	: عبدالعلی نور احراری
صفحه آرایی و طرح جلد	: وحید عباسی
ناشر	: شیخ الاسلام احمد جام
نوبت چاپ	: سوم - ۱۳۹۰
شمارگان	: ۱۸۰۰ نسخه
چاپخانه	: دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۷۳-۳
شابک دوره	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۷۸-۸
قیمت	: ۱۲۵۰۰ تومان

تلفن: ۲۲۲۴۴۷۱ - ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

فهرست

۳۵ -کتاب سَلَم	۱
باب ۱: سلم به پیمانه معین	۱
باب ۲: بیع سَلَم در وزن مَعَین	۱
باب ۳: بیع سلم برای کسی که نزد وی مال موجود نیست	۲
باب ۴: بیع سلم برخرمای درخت	۴
باب ۵: ضمانت در بیع سلم	۵
باب ۶: گروگذاشتن در بیع سلم	۵
باب ۷: بیع سلم به میعادی معیّن	۵
باب ۸: بیع سلم بچه شکم شتر	۶
۳۶ – کتاب شُفعه	۷
باب – ۱: شفعه در ملکیتی اعتبار دارد که تقسیم نشده است	۷
باب – ۲: عرضهٔ شفعه بر شریک قبل از فروش ملکیت.	۷
باب ۳: کدام همسایه نزدیکتر است	۸
کتاب اجاره	۹
باب ۱: مزدورگرفتن مرد نیک	۹
باب ۲: چرانیدن گوسفند به (مزد) قیراط	۹
باب ۳: مزدور گرفتن مشرکین به وقت ضرورت	۱۰
باب ۴: اگر کسی مزدوری را به اجرت گیرد	۱۰
باب ۵: مزدورگرفتن درجهاد	۱۱
باب ۶: اگر کسی را مزدور بگیرد و میعاد خدمتش را بیان کند و نوع کار او را بیان نکند	۱۲
باب ۷: اگر کسی را به مزدوری بگیرد که دیوار در حال افتادن را، راست کند، رواست	۱۲
باب ۸: مزدورگرفتن تا نیمه روز	۱۳
باب ۹: مزدورگرفتن تا نماز عصر	۱۴
باب ۱۰: گناه کسی که مزد مزدور را ندهد	۱۴
باب ۱۱: مزدورگرفتن از عصر تا شب	۱۵
باب ۱۲: کسی که یکی را به مزدوری بگیرد و او مزد خویش را	۱۶
باب ۱۳: کسی که نفس خود را مزدور کند تا به پشت خود بار حمل کند	۱۸
باب ۱۴: مزد دلالی	۱۸
باب ۱۵: آیا کسی در دار حرب نزد مشرک مزدوری کند	۱۹
باب ۱۶: آنچه در رُقْیَه (دَم و دعا) سورهٔ فاتحه‌الکتاب به قبایل عرب داده شده است	۲۰
باب ۱۷: باج و خراج مالک بر غلام و سهل‌آوری در خراج کنیزان	۲۱
باب ۱۸: خراج حجامتگر	۲۲
باب ۱۹: کسی که به صاحبان غلام بگوید که خراج وی را تخفیف دهند	۲۲
باب ۲۰: عاید زن زناکار وکنیزان زناکار	۲۲
باب ۲۱: مزد جهانیدن حیوان نر بر ماده	۲۳

باب ۲۲: اگر کسی زمینی را به اجاره می‌دهد و یکی از جانبین می‌میرد ۲۳
۳۸ – کتاب حواله ۲۵
باب ۱: در مورد حواله ۲۵
باب ۲: اگر بر توانگری حواله شود حق ۲۵
باب – ۳: اگر قرض مرده را به کسی حواله کند رواست ۲۶
۳۹ – کتاب کفالت ۲۷
باب ۱: ضمانت‌کردن در ادای قرض و حاضرکردن قرضدار و غیر آن ۲۷
باب ۲: گفته خدای تعالی ۲۹
باب ۳: کسی که ضمانت ادای دین مرده به عهده می‌گیرد،
روا نیست که از ضمانت آن سر باززند. ۳۱
باب ۴: امان‌گرفتن ابوبکر در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و عهدوی ۳۲
باب ۵: قرض ۳۵
۴۰ – کتاب وکالت ۳۶
باب ۱: وکیل‌کردن شریک شریک خود را در تقسیم‌کردن و غیر آن ۳۶
باب ۲۰: اگر مسلمان، از جانب خود کافری را در دار اسلام
یا دار حرب وکیل کند رواست ۳۶
باب ۳: وکالت در بیع نقد و اشیایی که وزن می‌شوند ۳۷
باب ۴: اگر چوپان یا وکیل وی، گوسفندان را در حال مردن ببینند، یا چیزی را درحال
فاسدشدن ببیند، گوسفند را ذبح کند و آنچه را بیم فساد می‌رود اصلاح گرداند. ۳۸
باب ۵: وکالت از کسی که حاضر و غایب است رواست ۳۹
باب ۶: وکالت در ادای قرض ۳۹
باب ۷: اگر کسی به وکیل و یا کسی که به شفاعت قومی آمده است رواست ۴۰
باب ۸: اگر مردی را وکیل کند که از جانب وی چیزی بدهد و معین نکند که
چه مقدار بدهد و او آنچه در میان مردم متعارف است بدهد. ۴۱
باب ۹: وکیل‌گرفتن زن امام را در عقد نکاح ۴۳
باب ۱۰: اگر کسی را وکیل بگیرد و وکیل چیزی را بگذارد ۴۳
باب ۱۱: اگر وکیل به بیع فاسد چیزی بخرد، بیع وی مردود است ۴۵
باب ۱۲: وکالت درمال وقف و نفقهٔ وکیل و اینکه وکیل دوست خود
را از آن بخوراند و خود برطبق عرف از آن بخورد ۴۶
باب ۱۳: وکالت در اجرای حدود (مجازات) ۴۶
باب ۱۴: وکالت در قربانی شتر و تیمارداری از آن ۴۷
باب ۱۵: اگر کسی به وکیل خود بگوید: ۴۷
در آن تصرف کن به گونه‌ای که خدا تورا می‌نماید و وکیل بگوید: همانا،
آن‌چه را گفتی شنیدم . ۴۷
باب ۱۶: وکیل‌گرفتن شخص قابل اعتماد در ۴۸
خزانه‌داری و مانند آن ۴۸
۴۱ – کتاب مزارعت ۴۹
باب ۱ : فضیلت زراعت ونشانیدن نهال که از حاصل آن خورده شود . ۴۹

باب ۲: آنچه حذر می‌شود از عواقب اشتغال به ابزار زراعت و تجاوز از حدی
که بدان امر شده است. ۴۹
باب ۳: نگهداری سگ برای پاسبانی زراعت ۵۰
باب ۴: استفاده از گاو برای کشاورزی ۵۱
باب ۵: اگر کسی بگوید: در کار درختان خرما و غیره مرا کمک کن
و من تو را درمحصول آن شریک می‌گردانم . ۵۱
باب ۶: بریدن درخت و درخت خرما ۵۲
باب ۷ ۵۲
باب ۸: مزارعت به نیمه محصول زمین و مانند آن ۵۲
باب ۹: اگر میعاد را در مزراعت شرط نکند ۵۴
باب ۱۰ ۵۴
باب ۱۱: مزارعت با یهود ۵۵
باب ۱۲: شرایطی که در مزراعت مکروه است ۵۵
باب ۱۳: اگر زمین مردم را بدون اجازهٔ ایشان زراعت کند ۵۵
باب ۱۴: املاک و قضی یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۵۷
باب ۱۵: کسی که زمین مرده را زنده کند (زیر کشت آورد) ۵۸
باب ۱۴ ۵۸
باب ۱۷: اگر مالک زمین بگوید تو را جای می‌دهم تا آنکه خداوند تو را جای دهد. ۵۹
باب ۱۸: آنچه اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بادادن محصول کشاورزی
و میوه به یکدیگر کمک می‌کردند ۶۰
باب ۱۹: اجاره زمین به طلا و نقره ۶۲
باب - ۲۰ ۶۳
باب ۲۱: آنچه دربارهٔ درخت نشاندن آمده است ۶۳
۴۲ - کتاب توزیع آب ۶۶
باب - شرب - و فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۶
«و پیدا کردیم از آب هر چیز زنده را آیا ایمان نمی‌آرند» (الانبیأ ۳۰) ۶۶
باب ۱: در شرب کسی که صدقه دادن آب و بخشیدن و وصیت کردن
آن را جایز می‌داند، چه تقسیم‌پذیر باشد وچه نباشد. ۶۶
باب ۲ : کسی که گفته است: صاحب آب به استفاده از آب سزاوارتر است
تا آن‌که سیراب گردد، ۶۷
باب ۳ : کسی که در زمین خود چاه حفر می‌کند ضمانت (جان دیگری را) نمی‌کند ۶۸
باب ۴ : خصومت در مورد چاه و حکم آن ۶۸
باب ۵ : گناه کسی که مسافر را از آب منع کند ۶۹
باب ۶ : جلوی جوی را بستن ۷۰
باب ۷: آبیاری زمین بالا، قبل از زمین پایین ۷۱
باب ۸: آبیاری زمین بالا (یعنی نزدیک جوی) تا رسیدن آب به بند پای است ۷۱
باب ۹: باب ۹: فضیلت نوشانیدن آب ۷۲
باب ۱۰: کسی که می‌پندارد صاحب حوض و مَشک در استفاده

از آب خود سزاوارتر است ۷۳
باب ۱۱: هیچ حَمِی (چراگاه) خاص گردانیده نشده به جز آنچه را خدا و
رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خاص کرده‌اند ۷۵
باب ۱۲: نوشیدن مردم و حیوانات از جویها ۷۵
باب ۱۳: فروش هیزم و کاه ۷۷
باب ۱۴: بخشیدن پارهٔ از زمین ۷۹
باب ۱۵: نوشتن سند ملکیت زمین ۷۹
باب ۱۶: دوشیدن شتر در موضع آب ۷۹
باب ۱۷: ردی که او را حق آمد و شد و یا سهمی در باغ یا درختان خرما باشد ۷۹
۴۲- کتاب قرض خواستن و پرداخت قرض و منع از تصرف در مال و ورشکستگی ۸۲
باب – ۱:کسی به قرض می‌خرد و بهای آن را ندارد یا به وقت خرید پول نزدش نیست . ۸۲
باب: ۲ کسی که اموال مردم را می‌گیرد و قصد دارد که آن را ادا کند یا تلف کند ۸۲
باب ۳: ادای قرض ۸۳
باب ۴: قرض‌گرفتن شتر ۸۴
باب ۴: قرض‌گرفتن شتر ۸۵
باب ۵: طلب قرض و نیکویی ۸۵
باب ۶: آیا کلانسالتر به قرض خواه داده شود. ۸۶
باب ۷: نیکویی در ادای قرض ۸۶
باب ۸: اگر قرضدار حق او را کمتر بدهد و یا طلب کار از حق خود درگذرد جایز است. ۸۷
باب ۹: اگر کسی قرض خویش را معادل آن یا به‌طور تخمین ادا کند، چه خرما
به خرما و چه غیر آن رواست ۸۷
باب ۱۰: کسی که از قرض به خدا پناه جوید ۸۸
باب ۱۱: نماز جنازه بر کسی که از خود قرض گذاشته است ۸۹
باب ۱۲: تأخیر توانگر در ادای قرض ظلم است ۸۹
باب ۱۳: صاحب حق را حق گفتار است ۸۹
باب ۱۴: کسی که مال خود را نزد کسی می‌یابد که افلاس کرده ۹۰
باب ۱۵: کسی که ادای قرض را تا روز بعد و مانند آن به تأخیر اندازد
و آن را تأخیر نپندارد ۹۱
باب ۱۶: کسی که مال مردی مفلس یا محتاج را بفروشد ۹۱
باب ۱۷: کسی که به میعاد معین قرض بدهد، یا میعاد پرداخت بیع را به تأخیر اندازد ۹۲
باب ۱۸: وساطت در کم‌کردن از مقدار قرض ۹۲
باب ۱۹: آنچه از ضایع‌کردن مال منع می‌شود ۹۳
باب ۲۰: غلام نگهبان است در مال آقای خود و بدون اجازهٔ وی‌کاری نمی‌کند ۹۴
۴۴ – کتاب خصومات ۹۶
باب ۱: آنچه در مورد انتقال قرضدار ۹۶
باب ۲: کسی که معامله شخص نادان ۹۸
باب ۳: کسی که مال شخص کم‌عقل و امثال او را بفروشد ۹۹
باب ۴: گفتار طرفهای دعوی به یکدیگر ۹۹

باب ۵: بیرون کشیدن گناهکاران ۱۰۱
باب ۶: دعوی اجرای وصیت مرده ۱۰۲
باب ۷: در بند نگه داشتن کسی که بیم فساد او می‌رود ۱۰۲
باب ۸: بستن و دربندکردن کسی در حَرَم ۱۰۳
باب ۹: دربارهٔ ملازمت (در قید نگه داشتن) ۱۰۳
باب ۱۰: مطالبهٔ دَین ۱۰۴
۴۵ - کتاب لُقْطَه ۱۰۵
باب ۱: اگر صاحب مال یافت شده نشانی بدهد مال به وی داده شود ۱۰۵
باب ۲: شتر گم شده ۱۰۵
باب ۳: گوسفند گم شده ۱۰۶
باب ۴: اگر صاحب مال پس از یک سال پیدا نشود ۱۰۷
باب ۵: اگر کسی در دریا چوبی بیابد و یا تازیانه و مانند آن ۱۰۷
باب ۶: اگر کسی خرمایی در راه بیابد ۱۰۸
باب ۷: مال یافته شده مردم مکه چگونه اعلان شود ۱۰۸
باب ۸: هیچ حیوانی بدون اجازه صاحب آن دوشیده نشود ۱۱۰
باب ۹: اگر صاحب مال یافته شده پس از یک سال بیاید، مال وی مسترد گردد، ۱۱۰
باب ۱۰: آیا کسی مال یافته شده را بگیرد و نگذارد که ضایع گردد ۱۱۱
باب ۱۱: کسی که مال یافت شده را اعلان کرد و آن را به حاکم شرع نسپرد ۱۱۲
باب - ۱۲ ۱۱۳
۴۶ - کتاب مظالم ۱۱۴
دربارهٔ ظالمان و غصب ۱۱۴
باب ۱: کیفر ظلم ۱۱۵
باب ۲: قول خدای تعالی: «آگاه باش که لعنت خداست به ستمکاران»(هود: ۱۸). ۱۱۶
باب ۳: مسلمان بر مسلمان ستم نکند و او را به هلاکت نیفکند ۱۱۶
باب ۴: به برادر خود کمک کن، ظالم است یا مظلوم ۱۱۷
باب ۵: کمک به مظلوم ۱۱۷
باب ۶: انتقام از ظالم ۱۱۸
باب ۷: عفو مظلوم ۱۱۸
باب ۸: ظلم ۱۱۹
در روز قیامت تاریکی است ۱۱۹
باب ۹: ترس و حذر از دعای مظلوم ۱۱۹
باب ۱۰: کسی که مردی بر وی ستم کرده است و او آن مرد را ببخشد،
آیا ظلم وی را بیان کند ۱۱۹
باب ۱۱: اگر ظلم کسی را بخشیده باشد حق بازگشت بدان ندارد ۱۲۰
باب ۱۲: اگر کسی را از حق خویش اجازه دهد و یا بروی حلال گرداند
و مقدار آن را معین نکند که چند است ۱۲۱
باب ۱۳: گناه کسی که ببخشی از زمین دیگری را به ظلم بگیرد ۱۲۱
باب ۱۴: اگر کسی از حق خود چیزی را به دیگری اجازه می‌دهد رواست. ۱۲۲

باب ۱۵: فرمودهٔ خدای تعالی: ۱۲۳
باب ۱۴: گناه کسی که دعوی باطل کند و بدان آگاه باشد ۱۲۳
باب ۱۷: کسی که دعوی کند و دشنام دهد ۱۲۴
باب ۱۸: جبران‌کردن مظلوم، اگر به مال ظالم دست یابد ۱۲۴
باب ۱۹: آنچه در مورد سایبانها آمده است ۱۲۵
باب ۲۰: همسایه، همسایه‌اش را از خلانیدن چوب در دیوار خود منع نکند ۱۲۵
باب ۲۱: ریختن شراب در راه ۱۲۶
باب ۲۲: صحن سرایها و نشستن در آن ۱۲۶
باب ۲۳: کندن چاه بر سر راه اگر موجب اذیت نشود ۱۲۷
باب ۲۴: دورکردن آنچه موجب اذیت است ۱۲۷
باب - ۲۵: بالا خانه و جایگاه بلند که مشرف بر بام و غیر آن باشد ۱۲۸
باب ۲۶: کسی که شتر خود را به پیاده‌رو و یا دروازهٔ مسجد بسته کند ۱۳۴
باب ۲۷: ایستادن و پیشاب‌کردن در خاکروبگاه مردم ۱۳۴
باب ۱۸: کسی که شاخه درخت ۱۳۵
باب ۲۹: اگر دربارهٔ راه عام اختلاف کنند ۱۳۵
باب۳۰: غارت بدون اجازه صاحب مال ۱۳۵
باب ۳۱: شکستن صلیب وکشتن خوک ۱۳۶
باب ۳۲: آیا خمهای شراب شکسته شود ۱۳۶
باب ۳۳: کسی در دفاع از مال خود پیکار کند ۱۳۷
باب ۳۴: اگر کسی کاسه یا مال متعلق به دیگری را بشکند ۱۳۸
باب ۳۵: اگر دیوار کسی را ویران کند باید مانند آن آباد کند ۱۳۸
۴۷ - کتاب شرکت ۱۴۰
باب ۱: شرکت در طعام و توشهٔ راه و مال غیرنقدینه ۱۴۰
باب ۲: آنچه میان دو شریک مشترک است ۱۴۲
باب ۳: تقسیم گوسفندان ۱۴۲
باب ۴: دوتایی خوردن خرما در میان شریکان ۱۴۳
باب ۵: ارزشیابی اشیأ میان شریکان به قیمت عادلانه ۱۴۴
باب ۶: آیا در تقسیم و شهم قرعه افکنده شود ۱۴۵
باب ۷: شرکت یتیم و صاحب میراث ۱۴۵
باب ۸: شرکت در زمین و غیر آن ۱۴۷
باب ۹: اگر شریکان سرایها و غیره را تقسیم کنند نه ۱۴۷
باب ۱۰: شرکت در طلا و نقره ۱۴۸
باب ۱۱: شرکت (مسلمان) با اهل ذمه و مشرکان در مزارعت ۱۴۸
باب ۱۲: تقسیم گوسفندان و عدالت در آن ۱۴۸
باب ۱۳: شرکت در طعام و غیره ۱۴۹
باب ۱۴: شرکت در غلام و کنیز ۱۵۰
باب ۱۵: شرکت در حیوانات قربانی و شتران ۱۵۰
باب ۱۹: کسی که در تقسیم (غنایم) ده گوسفند را با یک شتر برابر کرد ۱۵۲

۴۸ – کتاب رهن (گرو) ۱۵۴
باب ۱: رهن در حال اقامت ۱۵۴
باب ۲: کسی که زره خویش را به گرو داد ۱۵۴
باب ۳: گرو گذاشتن سلاح ۱۵۴
باب ۴: حیوان گروی سواری می‌شود و دوشیده می‌شود ۱۵۵
باب ۵: گرو گذاشتن نزد یهود و دیگران ۱۵۶
باب ۶: اگر میان گرودهنده و گروگیرنده اختلاف پدید آید ۱۵۶
۴۶ – کتاب آزادی برده ۱۵۹
باب ۱: آنچه دربارهٔ آزادی برده و ثواب آن آمده است ۱۵۹
باب – ۲: آزادی کدام برده بهتر است؟ ۱۵۹
باب ۳: آنچه مستحب است از نوع آزادکردن برده به هنگام کسوف آفتاب یا سایر نشانه‌ها ۱۶۰
باب ۴: اگر کسی برده‌ای را که در وی دو نفر شریک‌اند و یا کنیزی را که در وی چند نفر شریک‌اند، آزاد کند. ۱۶۰
باب ۵: اگر کسی سهم خویش را دربرده‌ای آزاد کند ۱۶۲
باب ۶: خطا و فراموشی در آزادکردن برده و طلاق و مانند آن ۱۶۳
باب ۷: اگر کسی به برده‌اش بگوید: او برای خدا است ۱۶۴
باب ۸: اُمّ الولد (کنیزی که از مالک خود پسری زاییده است). ۱۶۵
باب ۹: فروش بردهٔ مُدَبَّر ۱۶۶
باب ۱۰: فروش ولاء و بخشیدن آن ۱۶۶
باب ۱۱: اگر برادر مردی مسلمان اسیر شود ۱۶۷
باب ۱۳: اگر کسی از عرب مالک برده‌ای شود ۱۶۸
باب ۱۴: فضیلت کسی که کنیز خود را ادب بیاموزد و تعلیم دهد ۱۷۱
باب ۱۵: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۱۷۲
باب ۱۶ ۱۷۳
باب ۱۷: کراهیت تکبر و مفاخرت بر برده ۱۷۴
باب ۱۸: آن‌گاه که خدمتگار وی غذای وی را بیاورد ۱۷۶
باب ۱۹: غلام نگهبان مال سید (آقای) خود است ۱۷۶
باب ۲۰: اگر کسی غلام خود را می‌زند، باید بر روی وی نزند ۱۷۷
۵۰ – کتاب مکاتب ۱۷۸
باب – گناه کسی که برده‌اش را دشنام دهد ۱۷۸
باب – ۱: حکم مکاتب و اقساط سالانهٔ وجه آزادی وی ۱۷۸
باب ۲: آنچه از شرایط مکاتب که جواز دارد ۱۸۰
باب ۳: کمک خواستن بردهٔ مکاتب و سؤال از مردم ۱۸۱
باب ۴: فروش برده مکاتب، اگر راضی باشد ۱۸۲
باب ۵: اگر بردهٔ مکاتب بگوید: مرا خریداری و آزاد کن و او را بدین هدف خریداری نماید. ۱۸۳
کتاب هِبَه (بخشیدن) ۱۸۴

و فضیلت و تشویق بر آن ۱۸۴
باب ۱: فضیلت هَبَه ۱۸۴
باب ۲: هدیه‌ای اندک ۱۸۴
باب ۳: کسی که چیزی هدیه از یاران خویش بخواهد ۱۸۵
باب ۴: کسی که نوشیدنی طلب کند ۱۸۶
باب ۵: پذیرفتن هدیهٔ شکار ۱۸۷
باب ۶: قبول‌کردن هدیه ۱۸۸
باب ۷: قبول هدیه ۱۸۸
باب ۸: کسی که به دوست خود هدیه بدهد ۱۹۰
باب ۹: هدیه‌هایی که رد نمی‌شود ۱۹۳
باب۱۰: کسی که هدیهٔ غایب را جایز می‌پندارد ۱۹۳
باب۱۱: جبران‌کردن بخشش ۱۹۴
باب ۱۲: بخشش برای پسر ۱۹۴
باب ۱۳: گواه‌گرفتن در بخشش ۱۹۵
باب ۱۴: بخشش مرد به زن و زن به شوهر ۱۹۵
باب ۱۵ ۱۹۷
باب ۱۶: هدیه را از کدام کس باید آغاز کرد ۱۹۸
باب: ۱۷ - کسی که هدیه را به سببی قبول نمی‌کند ۱۹۸
باب ۱۸: اگر کسی چیزی می‌بخشد یا وعده می‌کند و پیش از رسیدن هدیه ۲۰۰
باب ۱۹: غلام و متاع چگونه تحویل داده شود ۲۰۱
باب۲۰: اگر کسی هدیه‌ای ببخشد و کسی که آن را دریافت می‌کند نگوید: قبول کردم ۲۰۱
باب ۲۱: اگر دَین خود را برکسی ببخشد ۲۰۲
باب ۲۲: بخشیدن کسی برای گروهی ۲۰۳
باب ۲۳: بخشش تسلیم شده و تسلیم نشده و تقسیم شده و تقسیم نشده ۲۰۴
باب ۲۴:اگر گروهی از مردم به قومی ببخشند ۲۰۵
باب ۲۵: کسی که در میان همنشینان خود است و به او هدیه داده می‌شود،
وی بدان هدیه سزاوارتر است ۲۰۶
باب ۲۶: اگر کسی شتری را بر مردی ببخشد که بر آن سوار است جایز است. ۲۰۷
باب ۲۷: هدیهٔ که پوشیدن آن مکروه است ۲۰۸
باب ۲۸: قبول هدیهٔ مشرکین ۲۰۹
باب ۲۹: هدیه برای مشرکین ۲۱۱
باب ۳۰: بر هیچ یکی روا نیست که بخشش و صدقهٔ خویش را پس بگیرد ۲۱۲
باب ۳۱ ۲۱۳
باب ۳۲: آنچه دربارهٔ عُمر و رُقبه گفته شده است ۲۱۳
باب ۳۳: کسی که از مردم اسپ به عاریت گیرد ۲۱۴
باب ۳۴: عاریت‌گرفتن برای عروس در شب زفاف ۲۱۴
باب ۳۵: فضیلت منیحه (عاریت‌گرفتن حیوان شیری) ۲۱۵
باب ۳۶: اگر یکی به دیگری بگوید ۲۱۷

باب ۳۷: کسی که دیگری را بر اسپ سوار کند ۲۱۸
۵۲ - کتاب شهادت (گواهی) ۲۱۹
باب ۱: آنچه دربارهٔ وجوب شاهدان بر مدعی آمده است ۲۱۹
باب ۲: اگر مردی، دیگری را شایسته گواهی گرداند و بگوید: نمی‌دانم
به جز نیکی از وی. یا ندانستم به جز نیکی از وی. ۲۲۰
باب ۳: شهادت‌دادن کسی که پنهان است ۲۲۱
باب ۴: اگر شاهد یا شاهدانی به چیزی شهادت دهند ۲۲۳
باب ۵: شاهدان عادل ۲۲۴
باب ۶: چند شاهد برای تزکیه و تعدیل کسی لازم است. ۲۲۴
باب ۷: شهادت دربارهٔ نسب ۲۲۵
باب ۸: شهادت قاذف و دزد و زناکار ۲۲۷
باب ۹: اگر کسی بر شهادت ظلم شاهد گرفته می‌شود، شهادت ندهد ۲۲۹
باب ۱۰: آنچه دربارهٔ شهادت دروغ گفته شده است ۲۳۱
باب ۱۱: شهادت‌دادن نابینا ۲۳۲
باب ۱۲: شهادت‌دادن زنان ۲۳۴
باب ۱۳: شهادت کنیزان و غلامان ۲۳۴
باب ۱۴: شهادت زنی که کودک غیر را شیر داده است ۲۳۵
باب - ۱۵ ۲۳۵
باب ۱۶: اگر مردی مردی دیگر را تزکیه کند، بسنده است ۲۴۵
باب ۱۷: آنچه مکروه است از مبالغه در مدح کسی باید آنچه را که می‌داند بگوید ۲۴۵
باب ۱۸: بلوغ پسران و شهادت آنها ۲۴۶
باب ۱۹: سؤال حاکم از مدعی که آیا شاهد داری؟ قبل از سوگنددادن ۲۴۷
باب ۲۰: سوگند بر مدعی علیه ۲۴۸
در اموال و حدود ۲۴۸
باب ۲۱: اگر کسی بر دیگری چیزی دعوی کند یا نسبت زنا به کسی بدهد، ۲۵۰
باب ۲۲: سوگند پس از نماز عصر ۲۵۱
باب ۲۳: مُدَّعی عَلیه به همان جایی سوگند می‌خورد که بر وی واجب گشته است ۲۵۱
باب ۲۴: اگر گروهی در سوگند بر یکدیگر شتاب کنند ۲۵۲
باب ۲۵: فرمودهٔ خدای تعالی ۲۵۲
«کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای
خویش بهای اندک را». ۲۵۲
باب ۲۶: چگونه سوگند یاد شود ۲۵۳
باب ۲۷: کسی که بعد از سوگند (مُدّعی علیه) دو شاهد بیاور ۲۵۴
باب ۲۸: کسی که به وفای وعده حکم می‌کند ۲۵۵
باب ۲۹: از مشرکان گواهی‌دادن و غیره خواسته نشود ۲۵۷
باب ۳۰: قرعه افکندن در بروز مشکلات ۲۵۸
۵۳ - کتاب صلح ۲۶۲
باب ۱: آنچه دربارهٔ صلح‌کردن میان مردم آمده است ۲۶۲

باب ۲: کسی که میان مردم صلح می‌آورد، دروغگوی نیست ۲۶۴
باب ۳: گفتهٔ امام به یاران خود ۲۶۴
با ما بروید تا میان ایشان صلح کنیم. ۲۶۴
باب ۴: فرمودهٔ خدای تعالی ۲۶۵
باب ۵: اگر بر آنچه ستم باشد صلح کنند، آن صلح مردود است ۲۶۵
باب ۶: چگونه صلح‌نامه نوشته شود؟ ۲۶۶
باب ۷: مصالحه با مشرکین ۲۶۹
باب ۸: مصالحه دردِیَت (خون‌بها و بهای جراحت) ۲۷۰
باب ۹: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به حسن بن علی(رضی‌الله عنه) ۲۷۱
باب ۱۰: آیا امام به صلح اشاره کند؟ ۲۷۳
باب ۱۱: فضیلت مصالحه و تأمین عدالت میان مردم ۲۷۳
باب ۱۲: اگر امام به صلح اشاره کند و از آن کسی ابا ورزد، ۲۷۴
باب ۱۳: صلح میان قرضخواهان و میراثخواران و تخمین و اندازه در آن ۲۷۵
باب ۱۴: مصالحه در دَین و عَین (ملکیت) ۲۷۶
۵۴ – کتاب شروط ۲۷۷
باب ۱: شرایطی که در بیعت به اسلام ۲۷۷
باب ۲: کسی که درخت خرما را که پیوند باروری داده است، بفروشد ۲۷۹
باب ۳: شرطها در معامله ۲۷۹
باب – ۴: اگر فروشنده، سواری بر حیوانی را که فروخته است ۲۸۰
باب ۵: شروط در معامله ۲۸۲
باب ۶: شروط در مَهر به وقت نکاح ۲۸۲
باب ۷: شروط مزارعه ۲۸۳
باب ۸: شرطهایی که در نکاح جواز ندارد ۲۸۳
باب ۹: شرطهایی که در حدود شرعیه، روا نیست ۲۸۴
باب ۱۰ : آنچه از شروط بردهٔ مکاتب جایز است ۲۸۵
باب ۱۱: شروط در طلاق ۲۸۶
باب ۱۲: شرطهای شفاهی با مردم ۲۸۷
باب ۱۳: شروط در وِلاء ۲۸۸
باب ۱۴: اگر مالک زمین در مزارعت شرط بگذارد ۲۸۹
باب ۱۵: شرطهای جهاد ۲۹۰
باب ۱۶: شرایط در قرض ۳۰۵
باب ۱۷: بردهٔ مکاتب ۳۰۵
باب ۱۸: آنچه جایز است از شرط گذاشتن ۳۰۶
باب ۱۹: شرایط مال وقف ۳۰۷
کتاب وصایا ۳۰۸
«سفارش تملیک مال بعد از مرگ» ۳۰۸
باب ۱: وصایا ۳۰۸
باب ۲: وارثین را توانگر گذاشتن بهتر از آن است که دست تکدّی

به سوی مردم دراز کنند ۳۱۰
باب ۳: وصیّت به سوم حصه از مال ۳۱۱
از فرزند م مراقبت کن و دعاوی‌ای که برای وصی جایز است. ۳۱۲
باب ۵: اگر مریض با سر خود اشارتی کند که واضح باشد، جواز دارد. ۳۱۳
باب ۶: برای وارث وصیّت جواز ندارد ۳۱۳
باب ۷: صدقه دادن به وقتی که مرگ نزدیک شود ۳۱۳
باب ۸: فرمودۀ خدای تعالی ۳۱۴
باب ۹: تعبیر فرمودۀ خدای تعالی ۳۱۶
باب ۱۰: اگر کسی برای اقارب خویش وقف یا وصیت کند ۳۱۸
باب ۱۱: آیا زنان و فرزندان (در وصیت)، شامل اقارب‌اند؟ ۳۲۰
باب ۱۲: آیا وقف‌کننده از مالی که وقف کرده، استفاده کند؟ ۳۲۰
باب ۱۳: اگر کسی چیزی را وقف کند، پیش از آنکه سرپرستی آن را
به دیگری بسپارد، جایز است ۳۲۱
باب ۱۴: اگر کسی بگوید: سرای من برای خدا صدقه است ۳۲۲
باب ۱۵: اگر کسی بگوید: زمین من یا باغ من
از جانب مادرم برای خدا صدقه است، جواز دارد، هرچند
بیان نکند که صدقه برای کیست. ۳۲۲
باب ۱۶: اگر کسی برخی از مال یا بعضی از بردگان یا حیوانات
خود را صدقه یا وقف کند، جایز است ۳۲۳
باب ۱۷: کسی که صدقه کند و امور آن را به وکیل خود بسپارد
و سپس وکیل امر صدقه را به وی بازگرداند ۳۲۳
باب ۱۸ : فرمودۀ خدای تعالی ۳۲۴
«و چون حاضر شوند هنگام قسمت میراث، خویشان [غیر وارث]
و یتیمان و گدایان پس (به طریق استحباب) بدهید ایشان را چیزی از آن» (النسأ: ۸). ۳۲۴
باب ۱۹: آنچه مستحب است، از جانب کسی که ناگهان مرده است،
صدقه داده شود و ادای نذرهای مرده ۳۲۵
باب ۲۰: گواه گرفتن در وقف و صدقه ۳۲۵
باب ۲۱: فرمودۀ خدای تعالی ۳۲۶
باب ۲۲ : فرمودۀ خدای تعالی ۳۲۷
باب ۲۳: و آن‌چه برای وصی می‌شاید که در مال یتیم (به نفع وی)
عمل کند و از آن به اندازۀ مزد عمل خود بخورد ۳۲۸
باب ۲۳: فرمودۀ خدای تعالی ۳۲۹
باب ۲۴: فرمودۀ خدای تعالی ۳۲۹
باب ۲۵: به خدمت گرفتن یتیم در سَفَر و حَضَر ۳۳۰
باب ۲۶: ۳۳۱
اگر کسی زمینی را وقف کند و حدود آن را بیان نکند، جایز است و همچنان است صدقه ۳۳۱
باب ۲۷: اگر گروهی زمین مشترک خویش را وقف کنند، جایز است ۳۳۲
باب ۲۸: مال وقف چگونه نوشته شود؟ ۳۳۳

باب ۲۹: وقف برای توانگر و فقیر و میهمان ۳۳۳
باب ۳۰: وقف زمین برای مسجد ۳۳۴
باب ۳۱: وقف حیوانات و اسب و دارایی و طلا و نقره ۳۳۴
باب ۳۳: ۳۳۵
باب ۳۴: اگر وقف‌کننده بگوید: ۳۳۶
بهای آن را به جز از خدا نمی‌طلبیم. وقف او جایز است. ۳۳۶
باب ۳۵: فرمودهٔ خدای تعالی ۳۳۶
باب ۳۶: پرداخت وصی، قروض مُردنه را بدون حضور وارثین ۳۳۸
۵۶ – کتاب جهاد و سِیَر ۲۳۸ ۳۴۰
باب ۱: فضیلت جهاد و سلوک آن حضرت ۳۴۰
باب ۲: بهترین مردم کسی است که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می‌کند ۳۴۲
باب ۳: دعای مردان و زنان به شرکت در جهاد و نیل به شهادت ۳۴۳
باب ۴: درجات مجاهدین در راه خدا ۳۴۴
باب ۵: بامدادان و شبانگاه روانه‌شدن (به جهاد) در راه خدا
و گوشه کمان هریک از شما دربهشت ۳۴۵
باب ۴: حُور عین و صفات ایشان ۳۴۶
باب ۷: آرزوی شهادت ۳۴۷
باب ۸: فضیلت کسی که در راه خدا بیفتد و بمیرد، پس وی یکی از ایشان است. ۳۴۸
باب ۹: کسی که در راه خدا مجروح شود و یا نیزه زده شود ۳۴۹
باب ۱۰: کسی که در راه خداوند عزوجلّ مجروح شد ۳۵۰
باب ۱۱: گفتهٔ خداوند عزوجَل«بگو انتظار نمی‌برید در حق ما مگر یکی
از دو نیکی [فتح و شهادت] را» (التوبه:۵۲) ۳۵۱
باب ۱۲: گفتهٔ خدای تعالی ۳۵۱
باب ۱۳: کردار نیک پیش از شرکت درکارزار ۳۵۳
باب ۱۴: کسی که ناگاه تیری بر وی رسید و او را کشت ۳۵۴
باب ۱۵: کسی که برای اعلای کلمه‌الله کارزار کند ۳۵۴
باب ۱۶: کسی که پاهای وی در راه خدا گرد آلود گردد ۳۵۵
باب ۱۷: زدودن غباری که در راه خدا بر سر نشسته است ۳۵۵
باب ۱۸: غسل بعد از جنگ و آلودگی با خاک ۳۵۶
باب ۱۹: فضیلت کسانی که مشمول قول خداوند تعالی شده‌اند ۳۵۶
باب ۲۰: سایه کردن فرشتگان بر شهید ۳۵۸
باب ۲۱: آرزوی مجاهد تا بار دیگر به دنیا بازگردد ۳۵۸
باب ۲۲: بهشت زیر درخشش شمشیرها است ۳۵۹
باب ۲۳: کسی که برای جهاد، پسر طلبد ۳۵۹
باب ۲۴: شجاعت و ترسویی در جنگ ۳۶۰
باب ۲۵: پناه جستن به خدا از جُبن (ترسویی) ۳۶۱
باب ۲۶: کسی که از دیدنیهای خود در جنگ صحبت کند ۳۶۱
باب ۲۷: وجوب برآمدن به جهاد، و آن‌چه واجب است از جهاد و نیّت ۳۶۲

باب ۲۸: کافری که مسلمانی را می‌کشد و سپس اسلام می‌آورد و
در آن استوار می‌ماند و بعد کشته می‌شود. ۳۶۳
باب ۲۹: کسی که جهاد را بر روزهٔ (نفل) ترجیح داده است ۳۶۴
باب ۳۰: شهادت هفت نوع است، بدون کشته شدن ۳۶۴
باب ۳۱: فرمودهٔ خدای تعالی ۳۶۵
باب ۳۲: شکیبایی در وقت کارزار ۳۶۶
باب ۳۳: برانگیختن مسلمانان به کارزار ۳۶۶
باب ۳۴: کندن خندق ۳۶۷
باب ۳۵: کسی که معذرتی او را از جهاد باز دارد ۳۶۸
باب ۳۶: فضیلت روزه در راه خدا ۳۶۸
باب ۳۷: فضیلت خرج کردن (درجهاد) در راه خدا ۳۶۹
باب ۳۸: فضیلت کسی که غازی را مجهز گرداند و یا در غیاب وی
به مربوطین او کمک کند ۳۷۰
باب ۳۹: استعمال حنوط به هنگام جنگ ۳۷۰
باب ۴۰: فضیلت جلوداری لشکر (برای کسب اطلاعات) ۳۷۱
باب ۴۱: آیا جلودار لشکر را تنها بفرسد ۳۷۲
باب ۴۲: سفر کردن دو نفر باهم ۳۷۲
باب ۴۳: به موی پیشانی اسپان بسته شده (برای جهاد) تا
به روز قیامت نیکویی بسته است ۳۷۲
باب ۴۴: جهاد با امیر نیکوکار و بدکردار نافذ است ۳۷۳
باب ۴۵: کسی که اسپ (در راه خدا) نگاه می‌دارد ۳۷۳
باب ۴۶: اسم اسپ و خر ۳۷۴
باب ۴۷: آنچه دربارهٔ شومی اسپ گفته شده ۳۷۵
باب ۴۸: نگهداری، اسپ در سه مورد است ۳۷۶
باب ۴۹: کسی که حیوان سواری کسی دیگر را در سفر جهاد بزند ۳۷۷
باب ۵۰: سواری بر حیوان تندرو و سرکش نر از قبیل اسپ ۳۷۸
باب ۵۱: سهم اسپ (از مال غنیمت) ۳۷۸
باب ۵۲: کسی که در جنگ عنان مرکب کسی دیگر را بکشد ۳۷۹
باب ۵۳: زین و رکاب برای حیوان ۳۷۹
باب ۵۴: سواریِ اسپ بدون زین ۳۸۰
باب ۵۵: اسپ کندرو ۳۸۰
باب ۵۶: مسابقهٔ اسپ دوانی ۳۸۰
باب ۵۷: لاغر کردن اسپ برای مسابقه ۳۸۱
باب ۵۸: نهایت مسافت مسابقه برای اسپان لاغر کرده شده ۳۸۱
باب ۵۹: شتر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۳۸۲
باب ۶۰: جهاد به سواری خر ۳۸۲
باب ۶۱: قاطر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سفید بود ۳۸۲
باب ۶۲: جهاد زنان ۳۸۳

باب ۶۳: جِهاد زن در سفر دریا ۳۸۴
باب ۶۴: بردن مرد، زن خویش را به جهاد، بدون زنان دیگر خویش ۳۸۵
باب ۶۵: جهاد زنان و کارزار آنها در همراهی مردان ۳۸۵
باب ۶۶: حمل کردن زنان مشک آب را برای مردان در وقت جنگ ۳۸۶
باب ۶۷: درمان کردن زنان، زخمیها را در میدان جنگ ۳۸۶
باب ۶۸: بازگردانیدن زنان، مجروحان و کشتگان را (به مدینه) ۳۸۶
باب ۶۹: کشیدن تیر از بدن ۳۸۷
باب ۷۰: پاسداری کردن در معرکه در راه خدا ۳۸۷
باب ۷۱: فضیلت خدمت در جهاد ۳۸۹
باب ۷۲: فضیلت کسی که متاع هم‌سفر خود را بردارد ۳۹۰
باب ۷۳: فضیلت یک روز پایداری در راه خدا ۳۹۰
باب ۷۴: کسی که با کودکی که او را به خدمت گرفته، به جهاد برود ۳۹۱
باب ۷۵: سفر دریا ۳۹۲
باب ۷۶: کسی که در جنگ از نیازمندان و نیکوکاران یاری جوید ۳۹۳
باب ۷۷: گفته نشود: فلان کس شهید است ۳۹۴
باب ۷۸: ترغیب به تیراندازی ۳۹۵
باب ۷۹: بازی با سلاح و مانند آن ۳۹۶
باب ۸۰: سپر گرفتن و کسی که در پناه سپر همراه خود قرار گیرد ۳۹۷
باب ۸۱: سپر چرمی ۳۹۸
باب ۸۵: بند شمشیر و آویختن شمشیر به گردن ۳۹۹
باب ۸۳: آنچه دربارۀ آراستن شمشیر آمده است ۳۹۹
باب ۸۴: کسی که در سفر به وقت خواب نیمه روز
شمشیر خود را به درخت آویخته است ۴۰۰
باب ۸۵۲: پوشیدن کلاه فلزی (در جنگ) ۴۰۰
باب ۷۸۶: کسی که به وقت مرگ شکستن سلاح و کشتن حیوانات را لازم ندیده ۴۰۱
باب ۸۷: جدا شدن مردم از امام به وقت نیمه روز و در سایۀ درخت آرمیدن ۴۰۱
باب ۸۸: آن‌چه در مورد نیزه‌ها گفته شده ۴۰۲
باب ۸۹: آنچه درباره زره و پیراهن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)
در وقت جنگ گفته شده ۴۰۳
باب ۹۰: پوشیدن جُبّه (پوشاک زرهی) ۴۰۴
در سفر و جنگ ۴۰۴
باب ۹۱: پوشاک ابریشمی در جنگ ۴۰۵
باب ۹۲: آنچه دربارۀ کارد گفته شده ۴۰۵
باب ۹۳: آنچه دربارۀ جنگ رومیان گفته شده ۴۰۶
باب ۹۴: جنگ با یهود ۴۰۶
باب ۹۵: جنگ با ترکان ۴۰۷
باب ۹۶: جنگ با کسانی که پای‌پوش مویی دارند ۴۰۷
باب ۹۷: کسی که در آستانۀ شکست یاران خود را صف بست

و از مرکب خود فرود آمد و از خداوند کمک خواست ۴۰۸
باب ۹۸: دعا بر مشرکان که به شکست و اضطراب دچار گردند ۴۰۹
باب ۹۹: آیا مسلمان اهل کتاب را رهنمایی کنید یا قرآن را به ایشان بیاموزاند ۴۱۱
باب ۱۰۰: دعا برای مشرکین تا هدایت یابند و به اسلام گرایش یابند ۴۱۱
باب ۱۰۱: دعوت یهود و نصارا به اسلام ۴۱۱
باب ۱۰۲: دعوت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۴۱۲
باب ۱۰۳: کسی که قصد جهاد کند و قصد خود را امری دیگر بنماید
و کسی که برآمدن به سفر را در روز پنج‌شنبه دوست می‌دارد ۴۲۰
باب ۱۰۴: برآمدن (به سفر) بعدازظهر ۴۲۱
باب ۱۰۵: برآمدن (به سفر) در اواخر ماه ۴۲۲
باب ۱۰۶: برآمدن (به سفر) در ماه رمضان ۴۲۲
باب ۱۰۷: وداع کردن ۴۲۳
باب ۱۰۸: به سخن امام گوش کردن و اطاعت از وی ۴۲۳
باب ۱۰۹: در عقب امام قتال می‌شود و به او پناه جسته می‌شود ۴۲۴
باب ۱۰۱: بیعت در جنگ که نگریزند ۴۲۵
باب ۱۱۱: امر امام و پیشوا بر مردم، به اندازهٔ توانایی ایشان ۴۲۷
باب ۱۱۲: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ، اگر در اول روز به جنگ آغاز نمی‌کرد،
جنگ را تا میلان آفتاب (وسط روز) تأخیر می‌نمود. ۴۲۷
باب ۱۱۳: اجازه خواستن از امام، به دلیل فرمودهٔ خداوند ۴۲۸
باب ۱۱۴: کسی که به جهاد برود و نوداماد باشد ۴۳۰
باب ۱۱۵: کسی که بعد از زفاف، رفتن به جهاد را اختیار کند. ۴۳۰
باب ۱۱۶: شتافتن امام (در دفع دشمن) به هنگام ترس ۴۳۰
باب ۱۱۷: شتافتن و تاختن به هنگام ترس ۴۳۱
باب ۱۱۸: به تنهایی در آمدن به وقت ترس ۴۳۱
باب ۱۱۹: مزد و سواری دادن کسی را در راه خدا ۴۳۱
باب ۱۲۰: مزدور گرفتن (در جهاد) ۴۳۲
باب ۱۲۱: آنچه درباره پرچم پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته شده ۴۳۳
باب ۱۲۲: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۴۳۴
باب ۱۲۳: توشه برداشتن در سفر جهاد ۴۳۵
باب ۱۲۴: توشه را برگردن نهادن ۴۳۷
باب ۱۲۵: زن را بر مرکب بر پشت سر برادرش سوار کردن ۴۳۸
باب ۱۲۶: بر پشت سر خود بر مرکب سوار کردن در حج و غزوه ۴۳۸
باب ۱۲۷: بر پشت سر کسی بر خر سوار شدن ۴۳۸
باب ۱۲۸: کسی که رکاب و مانند آن را گرفت ۴۳۹
باب ۱۲۹: مکروه بودن سفر با فسخ قرآن به سرزمین کافران ۴۴۰
باب - ۱۳۰: تکبیر (الله اکبر) به وقت جنگ ۴۴۰
باب ۱۳۱: آنچه مکروه است در تکبیر آواز بلند کردن ۴۴۱
باب - ۱۳۲: گفتن تسبیح (سبحان‌الله) هنگام فرود آمدن به وادی ۴۴۲

باب ۱۳۳: تکبیر، هنگام رسیدن به بلندی ۴۴۲
باب ۱۳۴: نوشته می‌شود (در نامهٔ اعمال) مسافر مانند آن‌چه در غیر سفر می‌کرده است ۴۴۲
باب ۱۳۵: سفر تنهایی در شب ۴۴۳
باب ۱۳۷: اگر اسپی را که صدقه داده است ببیند که فروخته می‌شود ۴۴۵
باب ۱۳۸: جهاد به اجازهٔ پدر و مادر ۴۴۵
باب ۱۳۹: آن‌چه دربارهٔ زنگ و امثال آن گفته شده که در گردن شتر می‌بندند ۴۴۶
باب ۱۴۰: کسی که در لشکر ثبت نام شده است و زن او به قصد حج برآمده باشد و یا آن کس را عذری دیگر باشد آیا به وی اجازه داده شود (که از رفتن با لشکر بازماند). ۴۴۶
باب ۱۴۱: جاسوس ۴۴۷
باب ۱۴۲: لباس پوشیدن اسیران ۴۴۸
باب ۱۴۳: فضیلت کسی که مردی بر دست وی اسلام آورد ۴۴۹
باب ۱۴۴: اسیران در زنجیر ۴۵۰
باب ۱۴۵: فضیلت کسی که از اهل دو کتاب است و اسلام آورد ۴۵۰
باب ۱۴۶: مردم دار حرب که مورد شبیخون قرار می‌گیرند و کودکان و نابالغان زیان می‌بینند ۴۵۱
باب ۱۴۷: کشتن کودکان در جنگ ۴۵۲
باب ۱۴۸: کشتن زنان در جنگ ۴۵۲
باب ۱۴۹: به عذاب خداوند (یعنی در آتش) کسی عذاب نشود ۴۵۲
باب ۱۵۰: رد یا (اسیران) را به احسان رها کردن است بعد از این و یامالی به عوض گرفتن» (محمد: ۴). ۴۵۳
باب ۱۵۱: آیا برای اسیر مجاز است که کسانی را که او را اسیر کرده‌اند، بکشد و فریب دهد تا آن که از دست کافران نجات یابد؟ ۴۵۴
باب ۱۵۲: اگر مشرک مسلمانی را بسوزاند، آیا وی سوزانیده شود؟ ۴۵۴
باب ۱۵۳ ۴۵۵
باب ۱۵۴: سوزانیدن خانه‌ها و درختان خرما ۴۵۵
باب ۱۵۵: کشتن مشرک در خواب ۴۵۶
باب ۱۵۶: رویارویی با دشمن را آرزو نکنید ۴۵۷
باب ۱۵۷: جنگ، فریب است ۴۵۸
باب ۱۵۸: دروغ در جنگ ۴۵۹
باب ۱۵۹: ناگهان کشتن اهل حرب ۴۶۰
باب ۱۶۰: آنچه جایز است از حیله و حذر مقایسه کردن با کسی که از وی ترس شر و فساد می‌رود ۴۶۰
باب ۱۶۱: رجز خوانی در جنگ و بلند کردن آواز در کندن خندق ۴۶۰
باب ۱۶۲: کسی که بر اسپ، استوار نشسته نمی‌تواند ۴۶۱
باب ۱۶۳: درمان زخم با سوزانیدن بوریا ۴۶۲
باب ۱۶۴: آن‌چه ناخوشایند است از خصومت و اختلاف در جنگ و مجازات کسی که از امر امام خود سرکشی کند ۴۶۲
باب ۱۶۵: اگر در شب مردم هراسان شوند ۴۶۵

باب ۱۶۶: کسی که دشمن را ببیند و با صدای بلند بانگ زند: ای کمک،
تا مردم بشنوند ۴۶۵
باب ۱۶۷: کسی که به دشمن بگوید: این (تیر) را بگیر و من پسر فلانم ۴۶۶
باب ۱۶۸: اگر دشمن با قبول حکمیت مردی مسلمان از منزل خود فرود آید ۴۶۷
باب ۱۷۰: آیا مرد اسارت اختیار کند، و کسی که اسارت اختیار نمی‌کند،
و کسی که به وقت کشتن دو رکعت نماز می‌گزارد ۴۶۸
باب ۱۷۱: رها کردن اسیر ۴۷۱
باب ۱۷۲: فدیه گرفتن از کافران ۴۷۲
باب ۱۷۳: اگر کافر حربی بدون امان گرفتن وارد دار اسلام شود ۴۷۳
باب ۱۷۴: در حمایت از اهل ذمه باید جنگید و از ایشان به غلامی گرفته نشود ۴۷۳
باب ۱۷۵: جوایز برای نمایندگان اعزامی. ۴۷۳
باب ۱۷۶: آیا از اهل ذمه شفاعت طلبیده شود و معامله با ایشان ۴۷۳
باب ۱۷۷: تجمل، برای پذیرش نمایندگان اعزامی ۴۷۴
باب ۱۷۸: چگونه اسلام بر کودک (نامسلمان) عرضه شود ۴۷۵
باب ۱۷۹: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای یهود:
اسلام آورید تا به سلامت مانید ۴۷۷
باب ۱۸۰: اگر گروهی در دار حرب مسلمان شوند و زمین و دارایی داشته باشند،
ایشان مالک آنند (پس از تسلط اسلام بر آن جای). ۴۷۸
باب ۱۸۱: نامنویسی امام مردم را ۴۷۹
باب ۱۴۸۲: همانا خداوند دین را توسط مردی فاجر تقویت می‌کند ۴۸۰
باب ۱۸۳: کسی که در وقت جنگ امیر گردد بدون آن که به وی
امر شده باشد، اگر خوف دشمن باشد. ۴۸۱
باب ۱۸۵: کسی که بر دشمن غلبه کرد و در سرزمین ایشان سه روز اقامت نمود ۴۸۲
باب ۱۸۶: کسی که مال غنیمت را در غزوه و سفر تقسیم کرد ۴۸۳
باب ۱۸۷: اگر مشرکان مال مسلمانی را به غنیمت گیرند سپس
مسلمانان آن مال را دریابند ۴۸۳
باب ۱۸۸: کسی که به فارسی و غیرعربی سخن بگوید ۴۸۴
باب ۱۸۹: (مال غنیمت) ۴۸۶
باب ۱۹۱: آن‌چه مکروه است از ذبح شتر و گوسفند در مال غنیمت ۴۸۷
باب ۱۹۲: مژدهٔ فتح ۴۸۸
باب ۱۹۳: برای مژده دهنده چه داده شود ۴۸۹
باب ۱۹۴: پس از فتح (مکه) ثواب هجرت نیست. ۴۸۹
باب ۱۹۵: اگر مرد ناچار شود که به سوی موی سر اهل ذمه ۴۹۰
باب ۱۹۶: استقبال از غازیان ۴۹۱
باب ۱۹۷: آنچه در بازگشت از غزوه گفته می‌شود ۴۹۱
باب ۱۹۸: نماز گزاردن در بازگشت از سفر ۴۹۳
باب ۱۹۹: غذا دادن هنگام بازگشت از سفر ۴۹۴
۵۷ - کتاب فَرض خُمس ۴۹۵

باب ۱: فرض خُمس ۴۹۵
باب ۲: دادن خُمس (پنجم حصه از غنیمت) بخشی از دین است ۵۰۲
باب ۳: نفقهٔ زنان پیامبر پس از وفات وی ۵۰۳
باب ۴: آنچه درمورد خانه‌های همسران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)
آمده است و خانه‌هایی که بدیشان نسبت داده شده است. ۵۰۳
باب ۵: آنچه در مورد زره پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۵۰۶
باب ۶: دلیل این که خُمس (پنجم حصهٔ مال غنیمت) برای
حوایج رسول خدا« و مساکین است ۵۰۹
باب ۷: فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۱۰
«پس پنجم حصه خدای راست و پیامبر راست (الانفال: ۸) ۵۱۰
باب ۸: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) «غنایم بر شما حلال گردانیده شد» ۵۱۲
باب ۹: غنیمت حق کسی است که در جنگ حاضر شده است ۵۱۴
باب ۱۰: کسی که برای غنیمت کارزار کند آیا از ثواب وی می‌کاهد ۵۱۵
باب ۱۱: قسمت کردن امام آن‌چه به وی پیشکش می‌شود و نگهداری
آن برای کسی که هنگام تقسیم مال حاضر نمی‌شود یا غایب است. ۵۱۵
باب ۱۲: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اموال یهود بنی قُرَیظَه و بنی نضیر
را چگونه تقسیم کرد و آنچه از آن برای احتیاج خود نگاه داشت. ۵۱۶
باب - ۱۳: برکت در مال غازی در زمان حیات ۵۱۷
و پس از مرگ وی، که همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و ولی
امر مسلمانان جهاد کرده است. ۵۱۷
باب ۱۴: اگر امام قاصدی را برای حاجت خود به جایی فرستد یا
او را دستور دهد که در شهر خود بماند آیا به وی سهمی (از غنیمت) داده شود. ۵۲۱
باب ۱۵: دلیل این که خمس (پنج یک غنیمت) ۵۲۱
باب ۱۶: منت گذاشتن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر اسیران
بدون آن‌که آن‌ها راتابع خُمس قرار دهد. ۵۲۶
باب ۱۷: دلیلی هست که خُمس برای امام است ۵۲۷
باب ۱۸: کسی که وسایل و لوازم مقتول را تابع خمس نمی‌کند ۵۲۸
باب ۱۹: آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای مؤلفه‌القلوب ۵۳۱
باب ۲۰: غذایی که در سرزمین اهل حرب به دست آید ۵۳۷
۵۸ - کتاب جزیه و موادعه ۵۳۹
باب ۱: جزیه و مصالحه با اهل ذمه و اهل حرب ۵۳۹
باب ۲: اگر امام با مالک قریه صلح کند، آیا این صلح شامل حال اهل قریه می‌باشد ۵۴۳
باب ۳: وَصِیّت درمورد اهل ذمهٔ که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم)
بدیشان امان داده است ۵۴۳
باب ۵: گناه کسی که ذمّی‌ای را ناحق بکشد ۵۴۶
باب ۶: بیرون راندن یهود از جزیرهٔ‌العرب ۵۴۶
باب ۷: اگر مشرکان با مسلمانان خیانت کنند: آیا مورد عفو قرار گیرند؟ ۵۴۸
باب ۸: دعای (بد) امام بر کسی که عهدشکنی کرده است ۵۴۹

باب ۱۰: عهد مسلمانان و پناه دادن شان یکی است و عهد ضعیف‌ترین‌شان معتبر است ۵۵۰
باب ۱۱: چون (کافران به هنگام جنگ) بگویند به اسلام تمایل
داریم و ندانند که بگویند اسلام آوردیم. ۵۵۱
باب ۱۲: موافقه و مصالحه با مشرکان در بدل مال و غیره ۵۵۲
باب ۱۳: فضیلت وفا به عهد ۵۵۳
باب – ۱۴: آیا ذمّی که جادو می‌کند عفو شود؟ ۵۵۳
باب ۱۵: آنچه از فریب که باید از آن حذر شود ۵۵۴
باب ۱۶: چگونه پیمانی که با کافران عقد شده، فسخ گردد؟ ۵۵۴
باب ۱۷: گناه کسی که پیمان بندد و سپس آن را بشکند ۵۵۵
باب ۱۸ ۵۵۷
باب ۱۹: مصالحه برای سه روز یا به وقت معین ۵۵۸
باب ۲۰: مصالحه بدون تعیین وقت ۵۶۰
باب ۲۱: جسد مشرکان را در چاه افکندن و بهای اجسادشان
گرفته نمی‌شود (یعنی دربرابر پول به کافران داده نمی‌شود.) ۵۶۰
باب ۲۲: گناه پیمان‌شکنی، برای نیکوکار و بدکردار ۵۶۱
۵۹ – کتاب آغاز آفرینش ۵۶۳
باب ۱: آنچه در گفتهٔ خدای تعالی آمده است ۵۶۳
باب ۲: آنچه دربارهٔ هفت زمین آمده است ۵۶۶
باب ۳: در بارهٔ ستارگان ۵۶۸
باب ۴: صفت خورشید و ماه «به حساب» (الرحمن: ۵) ۵۶۹
باب ۵: آنچه دربارهٔ فرمودهٔ خداوند تعالی آمده است ۵۷۳
باب ۶: دربارهٔ فرشتگان ۵۷۴
باب ۷: چون یکی از شما بگوید: آمین ۵۸۴
باب ۸: آنچه در صفت بهشت آمده و این که بهشت آفریده شده است ۵۹۰
باب ۹: صفت دروازه‌های بهشت ۵۹۸
باب ۱۰: صفت دوزخ، و آن آفریده شده است ۵۹۸
باب ۱۱: صفت شیطان و لشکر وی ۶۰۳
باب ۱۲: ذکری از جن و ثواب و عقاب ایشان ۶۱۴
باب ۱۳: فرمودهٔ خداوند عَزَّ وَ جَلَّ ۶۱۶
باب ۱۴: فرمودهٔ خداوند تعالی: ۶۱۷
باب ۱۵: بهترین مال مسلمان گوسفند است که آن را بر سر کوه می‌برد ۶۱۸
باب ۱۶: پنج جنبندهٔ تبهکار کشتنی‌اند، هرچند در حرم (مکه) باشند ۶۲۱
باب ۱۷: اگر مگس در ظرف آشامیدنی هر یک از شما ۶۲۴

٣٥ - كِتَاب السَّلَمِ

١- باب: السَّلَمِ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ

٢٢٣٩ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عُلَيَّةَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، وَالنَّاسُ يُسْلِفُونَ فِي الثَّمَرِ الْعَامَ وَالْعَامَيْنِ، أَوْ قَالَ: عَامَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً، شَكَّ إِسْمَاعِيلُ، فَقَالَ: «مَنْ سَلَّفَ فِي تَمْرٍ، فَلْيُسْلِفْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ بِهَذَا: «فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ». [انظر: ٢٢٤٠، ٢٢٤١، ٢٢٥٣. أخرجه مسلم: ١٦٠٤].

٢- باب: السَّلَمِ فِي وَزْنٍ مَعْلُومٍ

٢٢٤٠ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ وَهُمْ يُسْلِفُونَ بِالتَّمْرِ السَّنَتَيْنِ وَالثَّلَاثَ، فَقَالَ: «مَنْ أَسْلَفَ فِي شَيْءٍ فَفِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ». [راجع:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

٣٥ - کتاب سَلَم [1]

باب ١: سلم به پیمانه معین

٢٢٣٩- از عبدالله بن کثیر[2] از ابوالمنهال روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد و مردم در معاملهٔ میوه به میعاد یک سال- یا گفت- به میعاد دو یا سه سال، بیع سلم می‌کردند- شک دو، یا سه سال، شک ابراهیم راوی است- آن حضرت فرمود: «کسی که در خرما بیع سَلَم می‌کند، باید در پیمانهٔ معیّن و وزن معیّن معامله کند».

محمد، از اسماعیل، از ابن منجیح همین حدیث را روایت کرده و گفته: «در پیمانهٔ معیّن و وزنی معیّن».

باب ٢: بیع سَلَم در وزن مَعَین

٢٢٤٠- از عبدالله بن کثیر، از ابوالمنهال روایت است که ابن عباس رضی‌الله عنهما گفته: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد و آنها (مردم مدینه) در معامله خرما به میعاد دو، یا سه سال بیع سلم می‌کند، پیمانه آن را معیّن کند، و وزن

١- سَلَم، یعنی تسلیم‌دادن، و آن تسلیم‌دادن قیمت جنس به فروشنده است، به نوع پیش پرداخت که جنس را در آینده معیّن و به وزن و جنس معیّن به مشتری تسلیم نماید.

در کتاب هدایه آمده است: «سلم عقدی است که تعجیل است یکی از دو بدل را، و در شرع عبارت است از عقد بیعی که موجب تعجیل ثمن و تأجیل بیع است ؛ یعنی تأخر و توقیت آن. و آن مبیع را مسلم فیه می‌گویند و بهای آن را رأس‌المال و بایع را مسلم الیه و مشتری را ربُّ‌السَّلَم می‌گویند». هرچند بیع سلم، بیع نسیه است به نقد ولی جواز آن به اجماع است.

٢- عبدالله بن کثیر، قاری مشهور و یکی از قراء سبعه است.

٢٢٣٩ أخرجه مسلم : ١٦٠٤].

حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال: حَدَّثَني ابْنُ أَبي نَجيح، وقال: «فَلْيُسْلِفْ في كَيْلٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ».

٢٢٤١ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ أَبي نَجيحٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَثيرٍ، عَنْ أَبي الْمِنْهَالِ قال: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما يَقُولُ: قَدِمَ النَّبيُّ ﷺ، وَقال: «في كَيْلٍ مَعْلُومٍ، وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ». [راجع: ٢٢٣٩ . أخرجه مسلم: ١٦٠٤].

٢٢٤٢، ٢٢٤٣ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَليد: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ ابْنِ أَبي الْمُجَالِد.

وحَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا وَكيعٌ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي الْمُجَالِد.

حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال: أَخْبَرَني مُحَمَّدٌ، أَوْ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبي الْمُجَالِد، قال:

اخْتَلَفَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ شَدَّادِ بْنِ الْهَادِ وَأَبُو بُرْدَةَ في السَّلَفِ، فَبَعَثُوني إِلَى ابْنِ أَبي أَوْفَى ﷺ فَسَأَلْتُهُ، فَقال: إِنَّا كُنَّا نُسْلِفُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبي بَكْرٍ وَعُمَرَ: في الْحِنْطَةِ وَالشَّعيرِ وَالزَّبيبِ وَالتَّمْرِ. وَسَأَلْتُ ابْنَ أَبْزَى، فَقال مِثْلَ ذَلِكَ. [الحديث: ٢٢٤٢، انظر: ٢٢٤٤، ٢٢٥٥؛ الحديث: ٢٢، انظر: ٢٢٤٥، ٢٢٥٤].

آن را معیّن نماید و میعاد آن را معیّن کند[1]».

علی، از سفیان، از ابن ابی‌نجیح روایت کرده که آن حضرت فرموده است:

«باید بیع سلم کند در پیمانهٔ معیّن و وزنی معیّن»[2].

۲۲٤۱- از ابومنهال که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) روا‌ست است گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وارد مدینه شد و فرمود: «به پیمانهٔ معیّن و وزنی معیّن و میعادی معیّن» (بیع سلم کنید).

۲۲٤۲ و ۲۲٤۳- از شُعبه روایت است که محمد یا عبدالله بن ابوالمجالد گفته: عبدالله بن شدّاد و ابوبُرده در جواز بیع سلم اختلاف کردند، و سپس مرا نزد ابن ابی اوفی فرستادند. من از وی پرسیدم و او گفت: ما در زمان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر و عمر، در گندم و جو و کشمش و خرما به بیع سلم معامله می‌کردیم. من از ابن ابزی نیز پرسیدم، وی نیز مانند این گفت:

٣- باب: السَّلَمِ إِلَى مَنْ لَيْسَ عِنْدَهُ أَصْلٌ

٢٢٤٤، ٢٢٤٥ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الشَّيْبَانيُّ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبي الْمُجَالِد قال: بَعَثَني عَبْدُاللَّهِ بْنُ شَدَّادٍ وَأَبُو بُرْدَةَ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبي أَوْفَى ﷺ، فَقالا: سَلْهُ، هَلْ كَانَ

باب ۳: بیع سلم برای کسی که نزد وی مال موجود نیست

۲۲٤٤ و ۲۲٤۵- از محمدبن ابوالمجالد روایت است که گفته: عبدالله بن شدّاد و ابوبرده مرا نزد عبدالله بن ابی اوفی(رضی‌الله عنهما) فرستادند و گفتند: از وی سؤال کن که آیا اصحاب

۱- برای خرید جنس پول پیشکی می‌دادند و جنس را مدت زمانی بعد از ان تسلیم می‌شدند.

۲- یعین میوه بر درخت چگونه وزن می‌شود؟

أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ فِي عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ يُسْلِفُونَ فِي الْحِنْطَةِ؟ قَالَ عَبْدُاللَّهِ: كُنَّا نُسْلِفُ نَبِيطَ أَهْلِ الشَّأْمِ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّيْتِ، فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ. قُلْتُ: إِلَى مَنْ كَانَ أَصْلُهُ عِنْدَهُ؟ قَالَ: مَا كُنَّا نَسْأَلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ. ثُمَّ بَعَثَانِي إِلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبْزَى، فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: كَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ يُسْلِفُونَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، وَلَمْ نَسْأَلْهُمْ: أَلَهُمْ حَرْثٌ أَمْ لَا. [راجع: ۲۲٤۲، ۲۲٤۳].

حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي مُجَالِدٍ: بِهَذَا، وَقَالَ: فَنُسْلِفُهُمْ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ.

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْوَلِيدِ، عَنْ سُفْيَانَ: حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ وَقَالَ: وَالزَّيْتِ.

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، وَقَالَ: فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّبِيبِ.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، در گندم بیع سلم می‌کردند؟

عبدالله گفت: ما برای خرید گندم و جو و روغن زیتون، به پیمانهٔ معیّن و میعادی معیّن با کشاورزان شام، بیع سلم می‌کردیم.

من گفتم: با کسانی که نزد خود مالی داشتند؟

وی گفت: ما در این باره نمی‌پرسیدیم.

سپس ایشان مرا نزد عبدالرحمن بن ابزی فرستادند و من از وی سؤال کردم. او گفت: اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیع سلم می‌کردند و ما از فروشندگان نمی‌پرسیدیم که ایشان کشاورزی دارند یا نه. اسحاق از خالدبن عبدالله، از شیبانی، از محمدبن ابی‌مجالد همین را روایت کرده و گفته: در گندم و جو نیز (با ایشان بیع سلم می‌کردیم). و روایت است از عبدالله بن ولید، از سفیان که شیبانی گفته: و همچنان در روغن زیتون (بیع سلم می‌کردیم).

از قُتَیبه از جَریر روایت است که شیبانی گفته: در گندم و جو و کشمش (بیع سلم می‌کردیم).

۲۲٤٦ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَخْبَرَنَا عَمْرٌو قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْبَخْتَرِيِّ الطَّائِيَّ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما عَنِ السَّلَمِ فِي النَّخْلِ؟ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ النَّخْلِ حَتَّى يُؤْكَلَ مِنْهُ، وَحَتَّى يُوزَنَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: وَأَيُّ شَيْءٍ يُوزَنُ، قَالَ رَجُلٌ إِلَى جَانِبِهِ: حَتَّى يُحْرَزَ.

وَقَالَ مُعَاذٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرٍو: قَالَ أَبُو الْبَخْتَرِيِّ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: نَهَى

۲۲٤٦- از عَمرو روایت است که ابوالبَختری الطائی گفته: از ابن عباس(رضی‌الله عنهما) درمورد بیع سلم خرما به درخت سؤال کردم وی گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از بیع سلم میوه بر درخت منع کرده است تا آن‌که قابل خوردن شود و تا آن وزن گردد.

مردی گفت: چه چیز وزن می‌شود؟

مردی که در کنار ابن عباس بود، گفت: تا

النَّبيُّ ﷺ ، مِثْلَهُ . [انظر: ٢٢٤٨ر ، ٢٢٥٠ر . أخرجه مسلم: ١٥٣٧].

آن‌که اندازه شود (یعنی تخمین گردد). معاذ، از شُعبه، از عَمرو روایت کرده که ابوالبختری گفته: ازابن عباس(رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آنچه یادآوری منع کرده است.

٤- باب: السَّلَمِ فِي النَّخْلِ

٢٢٤٧ ، ٢٢٤٨ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ قَالَ:

سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ السَّلَمِ فِي النَّخْلِ ، فَقَالَ: نُهِيَ عَنْ بَيْعِ النَّخْلِ حَتَّى يَصْلُحَ ، وَعَنْ بَيْعِ الْوَرِقِ نَسَاءً بِنَاجِزٍ . [راجع : ١٤٨٦. أخرجه مسلم ١٥٣٤ ، وفي البيوع (٥١ و٥٧) دون بيع الورق].

وَسَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنِ السَّلَمِ فِي النَّخْلِ ، فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ النَّخْلِ حَتَّى يُؤْكَلَ مِنْهُ ، أَوْ يَأْكُلَ مِنْهُ ، وَحَتَّى يُوزَنَ . [راجع:٢٢٤٦. أخرجه مسلم : ١٥٣٧].

باب ۴: بیع سلم برخرمای درخت

٢٢٤٧ و ٢٢٤٨- از عمرو روایت است که ابوالبَختری گفته: از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) در مورد بیع سلم خرما بر درخت سؤال کردم. وی گفت: از بیع میوه بر درخت تا آن‌که سلامت آن ظاهر گردد و از بیع، نقره (به طلا) به معامله نسیه منع شده است.

و سپس از ابن عباس، از بیع میوه بر درخت سؤال کردم. وی گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از بیع میوه بر درخت منع کرده است تا آنکه قابل خوردن شود - و یا گفت: تا آنکه صاحبش از آن بخورد - و تا آنکه وزن شود (یعنی تخمین گردد).

٢٢٤٩ ، ٢٢٥٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ: سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنِ السَّلَمِ فِي النَّخْلِ ، فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَصْلُحَ ، وَنَهَى عَنِ الْوَرِقِ بِالذَّهَبِ نَسَاءً بِنَاجِزٍ .

وَسَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ النَّخْلِ حَتَّى يَأْكُلَ ، أَوْ يُؤْكَلَ ، وَحَتَّى يُوزَنَ . قُلْتُ: وَمَا يُوزَنُ؟ قَالَ: رَجُلٌ عِنْدَهُ: حَتَّى يُحْرَزَ . [راجع : ٢٢٤٦. أخرجه مسلم : ١٥٣٧].

٢٢٤٩ -٢٢٥٠- از عَمْرو روایت است که ابوالبختری گفته: از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) در مورد بیع سلم در میوه درخت سؤال کردم. وی گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از بیع میوه بر درخت منع کرده است تا آن‌که سلامت آن ظاهر گردد و از بیع نقره به طلا به نسیه منع کرده است از ابن عباس این مسأله را سؤال کردم وی گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از بیع خرما بر درخت منع کرده است تا آن‌که قابل خوردن شود - یا گفت - و یا بخورد.

٥- باب: الْكَفِيلِ فِي السَّلَمِ

٢٢٥١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا يَعْلَى: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت: اشْتَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَعَامًا مِنْ يَهُودِيٍّ بِنَسِيئَةٍ، وَرَهَنَهُ دِرْعًا لَهُ مِنْ حَدِيدٍ. [راجع: ٢٠٦٨. أخرجه مسلم: ١٦٠٣].

٦- باب: الرَّهْنِ فِي السَّلَمِ

٢٢٥٢ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوبٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال: تَذَاكَرْنَا عِنْدَ إِبْرَاهِيمَ الرَّهْنَ فِي السَّلَفِ، فَقَالَ: حَدَّثَنِي الأَسْوَدُ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اشْتَرَى مِنْ يَهُودِيٍّ طَعَامًا إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ، وَارْتَهَنَ مِنْهُ دِرْعًا مِنْ حَدِيدٍ. [راجع: ٢٠٦٨. أخرجه مسلم: ١٦٠٣].

٧- باب: السَّلَمِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ

وَبِه قال: ابْنُ عَبَّاسٍ وَأَبُو سَعِيدٍ وَالأَسْوَدُ وَالْحَسَنُ.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: لا بَأْسَ فِي الطَّعَامِ الْمَوْصُوفِ، بِسِعْرٍ مَعْلُومٍ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ، مَا لَمْ يَكُ ذَلِكَ فِي زَرْعٍ لَمْ يَبْدُ صَلاحُهُ.

٢٢٥٣ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ وَهُمْ يُسْلِفُونَ فِي الثِّمَارِ السَّنَتَيْنِ وَالثَّلاثَ، فَقَالَ: «أَسْلِفُوا فِي الثِّمَارِ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ». وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ ابْنُ الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ، وَقَالَ: «فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ». [راجع: ٢٢٣٩. أخرجه مسلم: ١٦٠٤].

٢٢٥٤، ٢٢٥٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سُلَيْمَانَ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ

باب ۵: ضمانت در بیع سلم

۲۲۵۱- از اسود روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از مردی یهودی به نسیه غلّه خرید و زره آهنین خویش را نزد وی به گرو گذاشت.

باب ۶: گروگذاشتن در بیع سلم

۲۲۵۲- از اعمش روایت است که گفته: مسألهٔ گرو گذاشتن در بیع را نزد ابراهیم (نخعی) یاد کردیم. وی گفت: از اسود روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مدتی معین از یهودیی غلّه خرید و زره آهنین خویش را نزد وی به گرو گذاشت.

باب ۷: بیع سلم به میعادی معیّن

و ابن عباس و ابوسعید و اسود وحسن بدان قایل هستند و ابن عمر گفته: در بیع سلم غله، که نرخ و میعاد آن معیّن باشد، باکی نیست. تا آن‌گاه که در کشتزاری نباشد که سلامت آن ظاهر نشده است.

۲۲۵۳- از ابومنهال روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وارد مدینه شد و مردم، میوه را به میعاد دو و سه سال بیع سلم می‌کردند. آن حضرت فرمود: «در بیع سلم میوه به پیمانه معیّن و میعادی معیّن، معامله کنید». عبدالله بن عبدالوید از سفیان روایت کرده که ابن ابی نجیح گفته: «به پیمانهٔ معیّن و وزنی معیّن».

۲۲۵۴-۲۲۵۵- از شیبانی روایت است که محمدبن ابومجالد گفته: ابوبُرده و عبدالله بن

مُحَمَّدِ بْنِ أبي مُجَالد قال: أرْسَلَنِي أبُو بُرْدَةَ وَعَبْدُاللَّه بْنُ شَدَّاد إلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أبْزَى وَعَبْدِاللَّه بْنِ أبي أوْفَى، فَسَألْتُهُمَا عَنِ السَّلَف، فقالا: كُنَّا نُصِيبُ الْمَغَانِمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَكَانَ يَأْتِينَا أنْبَاطٌ مِنْ أنْبَاطِ الشَّامِ، فَنُسْلِفُهُمْ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّبِيبِ إلَى أجَلٍ مُسَمًّى، قال: قُلْتُ: أكَانَ لَهُمْ زَرْعٌ، أوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ زَرْعٌ؟ قالا: مَا كُنَّا نَسْألُهُمْ عَنْ ذَلِكَ. [راجع: ٢٢٤٢، ٢٢٤٣].

شدّاد، مرا نزد عبدالحرمن بن ابزی عبدالله بن ابی اوفی فرستادند، و من از آنها دربارۀ بیع سَلَفْ(بیع‌سلم) سؤال کردم. آنها گفتند: ما همراه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) غنایم را نصیب می‌شدیم. کسانی از کشاورزان شام نزد ما می‌آمدند و ما برای خرید گندم و جو و روغن زیتون با آنها بیع سلف به میعاد معین می‌کردیم (یعنیٰ پول پیشکی می‌دادیم) من گفتم: آیا آنها کشاورزی داشتند یا نداشتند آنان گفتند: ما در این مورد سؤال نمی‌کردیم.

٨- باب: السَّلَمِ إلَى أنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ

٢٢٥٦ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إسْمَاعِيلَ: أخْبَرَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّه ﷺ قال: كَانُوا يَتَبَايَعُونَ الْجَزُورَ إلَى حَبَلِ الْحَبَلَة، فَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْهُ. فَسَّرَهُ نَافِعٌ: أنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ مَا فِي بَطْنِهَا. [راجع: ٢١٤٣. أخرجه مسلم: ١٥١٤].

باب ٨: بیع سلم بچه شکم شتر

٢٢٥٦- از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: مردم بچۀ شتر را که در شکم مادر بود خرید و فروش می‌کردند و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آن منع کرد.

نافع (راوی) لفظ - حبل‌الجبله - را چنین تفسیر کرده است: یعنی شتر، بچه شکم خود را بزاید. و تا آن‌که وزن شود

گفتم: چه وزن شود. مردی که در نزد وی بود گفت: تا آن‌که تخمین زده شود.

٣٦ - كِتَاب الشُّفْعَةِ

١- باب: الشُّفْعَةُ فيمَا لَمْ يُقْسَمْ ،

فَإِذَا وَقَعَت الْحُدُودُ فَلا شُفْعَةَ .

٢٢٥٧ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِد: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَن الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْن عَبْدِالرَّحْمَن ، عَنْ جَابِر ابْن عَبْدِاللَّه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: قَضَى رَسُولُ اللَّه ﷺ بالشُّفْعَة في كُلِّ مَا لَمْ يُقْسَمْ ، فَإِذَا وَقَعَت الْحُدُودُ ، وَصُرِّفَت الطُّرُقُ، فَلا شُفْعَةَ . [راجع: ٢٢١٣ . أخرجه مسلم: ١٦٠٨ بالقطعة الأولى] .

٢- باب: عَرْضِ الشُّفْعَة عَلَى صَاحِبِهَا قَبْلَ الْبَيْعِ

وَقَال الْحَكَمُ: إِذَا أَذِنَ لَهُ قَبْلَ الْبَيْعِ فَلا شُفْعَةَ لَهُ .

وَقَال الشَّعْبِيُّ: مَنْ بِيعَتْ شُفْعَتُهُ ، وَهُوَ شَاهِدٌ لا يُغَيِّرُهَا ، فَلا شُفْعَةَ لَهُ .

٢٢٥٨ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْج:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۳۶ - کتاب شُفعه[1]

باب - ۱: شفعه در ملکیتی اعتبار دارد که تقسیم نشده است

و چون حدود (هرشریک) معین شد شفعه نمی‌ماند.

۲۲۵۷- از جابر ابن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته است: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شفعه را در آنچه تقسیم نشده بود حکم کرد پس اگر حدود آن معین و راه‌های آن جدا شود شفعه نمی‌ماند.

باب - ۲: عرضهٔ شفعه بر شریک قبل از فروش ملکیت.

و حکم گفته است: اگر کسی که حق شفعه دارد از فروش(ملکیت مشترک) قبل از فروش آگاه ساخته شود(ونخرد) شفعه‌ای باقی نمی‌ماند.[2]

و شعبی گفته است: کسی که حق شفعه وی به فروش رسد و او حاضر باشد و در آن تغییری نیاورد(بی‌تفاوت بماند) برای وی حق شفعه نمی‌ماند.

۲۲۵۸- از عمرو بن شرید روایت است که

۱- شفعه، ماخوذ از شفع است و به معانی مختلف آمده است که از آن جمله است خواهش و چیزی را بر ملکیت خود افزودن است، نزد فقها تملک یکی از شریکین است سهم دیگری را با دادن قیمت آن به شریک دیگر.
شفع در شرع حق تملک جبری است در عقار که ثابت می‌شود هر شریک را و جار را بر اجنبی، به همان بهایی که خریده است و این‌که به جوار یعنی به همسایگی شفعه ثابت می‌گردد، اختلاف است، امام ابوحنیفه و امام احمد بدان قایل‌اند.

۲- نزد امام ابوحنیفه، شفعه به هنگام بیع واجب می‌گردد نه قبل از بیع.

أَخْبَرَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَيْسَرَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الشَّرِيدِ قال : وَقَفْتُ عَلَى سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، فَجَاءَ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى إِحْدَى مَنْكِبَيَّ ، إِذْ جَاءَ أَبُو رَافِعٍ مَوْلَى النَّبِيِّ ﷺ فقال : يَا سَعْدُ ابْتَعْ مِنِّي بَيْتَيَّ فِي دَارِكَ ، فَقَالَ سَعْدٌ : وَاللَّهِ مَا أَبْتَاعُهُمَا ، فَقَالَ الْمِسْوَرُ : وَاللَّهِ لَتَبْتَاعَنَّهُمَا ، فقال سَعْدٌ : وَاللَّهِ لا أَزِيدُكَ عَلَى أَرْبَعَةِ آلافٍ مُنَجَّمَةً ، أَوْ مُقَطَّعَةً ، قال أَبُو رَافِعٍ : لَقَدْ أُعْطِيتُ بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ ، وَلَوْلا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «الْجَارُ أَحَقُّ بِسَقَبِهِ» . مَا أَعْطَيْتُكَهَا بِأَرْبَعَةِ آلافٍ وَأَنَا أُعْطَى بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ . فَأَعْطَاهَا إِيَّاهُ . [انظر: ٦٩٧٧ل، ٦٩٨١ع]

گفته است: نزد سعد بن ابی وقاص ایستادم که مسور بن مخرمه آمد و دست خویش را بر شانه‌ام گذاشت، ناگاه ابورافع غلام آزاد شدهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: ای سعد، همان دو خانه‌ام را که در سرای تو واقع است از من بخر. سعد گفت: به خدا سوگند نمی‌خرم. مسور گفت: تو را به خدا سوگند، بخر. سعد گفت: به خدا سوگند که از چهارهزار(درهم) به اقساط بیشتر نمی‌خرم.

ابورافع گفت: همانا به پانصد دینار(پنج‌هزار درهم) از من می‌خریدند و اگر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نشنیده بودم که می‌فرمود: «همسایه سزاوارتر است به خاطر نزدیکی خود.» من به چهارهزار درهم برای تو نمی‌دادم در حالی که بهای آن را پانصد دینار می‌دادند. همان بود که خانه‌ها را به سعد داد.

٣- باب: أَيُّ الْجِوَارِ أَقْرَبُ

٢٢٥٩ - حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ (ح) . و حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا شَبَابَةُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو عِمْرَانَ قال : سَمِعْتُ طَلْحَةَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ لِي جَارَيْنِ ، فَإِلَى أَيِّهِمَا أُهْدِي ؟ قال : «إِلَى أَقْرَبِهِمَا مِنْكِ بَابًا» . [انظر: ٢٥٩٥ل، ٦٠٢٠ل] .

باب ٣: کدام همسایه نزدیکتر است

٢٢٥٩- از طلحه بن عبدالله روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت:

گفتم: یا رسول‌الله، من دو همسایه دارم، به کدام یک از آنها هدیه بدهم؟

آن حضرت فرمود: «همان، که دروازهٔ خانه‌اش به تو نزدیکتر است».[1]

١- پایان جزء هشتم صحیح‌البخاری

٣٧ - كِتَاب الإجَارَة

١- باب: اسْتِئْجَارِ الرَّجُلِ الصَّالِحِ

وَقَوْلِ اللَّه تَعَالَى: ﴿ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الأَمِينُ ﴾[القصص: ٢٦] . وَالْخَازِنُ الأَمِينُ ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَعْمِلْ مَنْ أَرَادَهُ .

٢٢٦٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَدِّي أَبُو بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْخَازِنُ الأَمِينُ ، الَّذِي يُؤَدِّي مَا أُمِرَ بِهِ طَيِّبَةً نَفْسُهُ ، أَحَدُ الْمُتَصَدِّقِينَ» .
[راجع: ١٤٣٨ . أخرجه مسلم: ١٠٢٣ ، مطولاً] .

٢٢٦١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ قُرَّةَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي حُمَيْدُ بْنُ هِلَالٍ: حَدَّثَنَا أَبُو بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَمَعِي رَجُلَانِ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ ، فَقُلْتُ: مَا عَلِمْتُ أَنَّهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ ، فَقَالَ: «لَنْ - أَوْ: لَا - نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ».
[انظر: ٣٠٣٨ ، ٤٣٤١ ، ٤٣٤٢ ، ٤٣٤٣ ، ٤٣٤٤ ، ٤٣٤٥ ، ٦١٢٤ ، ٦٩٢٣ ، ٧١٤٩ ، ٧١٥٦ ، ٧١٥٧ ، ٧١٧٢ . أخرجه مسلم: ١٧٣٣ ، بقطعة ليست في هذه الطريق ، ولكنها في الإمارة «١٤»] .

٢- باب: رَعْيِ الْغَنَمِ عَلَى قَرَارِيطَ

٢٢٦٢ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم

کتاب اجاره

باب ۱: مزدورگرفتن مرد نیک

و فرمودهٔ خدای تعالی: «هر آینه بهترین کسی که به خدمت‌گیری شخص توانا با امانت باشد» (القصص ۲۶):

و ذکر خزانه‌دار امانتکار و ذکر کسی که به‌کار نمی‌گمارد، کسی را که به (اصرار) کار می‌طلبد.

۲۲۶۰- از ابوموسی اشعری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «خزانه‌دار امانتکاری که آنچه به وی امر شده با خلق خوش ادا می‌کند، یکی از دو صدقه‌دهنده است».

۲۲۶۱ - از ابوبرده که ابوموسی(رضی‌الله عنه) گفته: نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم درحالی‌که دو نفر از مردان اشعری همراه من بودند. من گفتم: نمی‌دانستم که این دو نفر کار می‌طلبند آن حضرت فرمود: «هرگز، کسی را که خود تقاضای کار کند، به‌کار نمی‌گیرم» [در روایت دوم جملهٔ نفی بدون (لن= هرگز) آمده است].

باب ۲: چرانیدن گوسفند به (مزد) قیراط

۲۲۶۲ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که

يَحْيَى ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً إلا رَعَى الْغَنَمَ» . فَقَالَ أَصْحَابُهُ : وَأَنْتَ؟ فَقَالَ : «نَعَمْ ، كُنْتُ أَرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيطَ لِأَهْلِ مَكَّةَ»

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «خداوند پیامبری را برنیانگیخته، مگر آنکه گوسفند چرانیده است». اصحاب آن حضرت گفتند: و تو هم؟ آن حضرت فرمود: «آری، در بدل چند قیراط گوسفندان مردم مکه را می‌چرانیدم».

٣- باب: اسْتِئْجَارِ الْمُشْرِكِينَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ ،

أَوْ : إِذَا لَمْ يُوجَدْ أَهْلُ الإسْلامِ . وَعَامَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَهُودَ خَيْبَرَ

باب ۳: مزدور گرفتن مشرکین به وقت ضرورت

یا: اگر مسلمانی یافت نشود، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) مردم یهود خیبر را به‌کار (کشاورزی) گمارد.

٢٢٦٣ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : وَاسْتَأْجَرَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلاً مِنْ بَنِي الدِّيلِ ، ثُمَّ مِنْ بَنِي عَبْدِ بْنِ عَدِيٍّ ، هَادِيًا خِرِّيتًا - الْخِرِّيتُ : الْمَاهِرُ بِالْهِدَايَةِ - قَدْ غَمَسَ يَمِينَ حِلْفٍ فِي آلِ الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ ، وَهُوَ عَلَى دِينِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ ، فَأَمِنَاهُ فَدَفَعَا إِلَيْهِ رَاحِلَتَيْهِمَا ، وَوَاعَدَاهُ غَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلاثِ لَيَالٍ ، فَأَتَاهُمَا بِرَاحِلَتَيْهِمَا صَبِيحَةَ لَيَالٍ ثَلاثٍ ، فَارْتَحَلا ، وَانْطَلَقَ مَعَهُمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ ، وَالدَّلِيلُ الدِّيلِيُّ ، فَأَخَذَ بِهِمْ أَسْفَلَ مَكَّةَ ، وَهُوَ طَرِيقُ السَّاحِلِ . [راجع: ٤٧٦]

۲۲۶۳- از عره بن زبیر که عایشه (رضی‌الله عنها) گفته: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر مردی را از قبیله بنی‌دیل و سپس از قبیلهٔ بنی عبدبن عدی بود به مزدوری گرفتند، وی راهنما بود، یعنی در راهنمایی مهارت داشت درحالی‌که پیمان خویش را با طایفهٔ عاص بن وائل شکستانده بود و از مشرکین قریش بود. آنان بر وی اعتماد کردند و دو شتر سواری خویش را به او سپردند، و با وی وعده گذاشتند که شتران را پس از سه شب به حوای غار ثور بیاورد و او در بامداد شب سوم شتران را آورد. آن حضرت و ابوبکر روانه شدند و عامربن فُهَیره با آنها همراه شد و همان مرد دیلی راهنمای ایشان بود. آنها، راه پایین مکه را به پیش گرفتند و آن راه کنارهٔ دریا بود.

٤- باب: إِذَا اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا لِيَعْمَلَ لَهُ بَعْدَ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ ،

أَوْ بَعْدَ شَهْرٍ ، أَوْ بَعْدَ سَنَةٍ جَازَ ، وَهُمَا عَلَى شَرْطِهِمَا الَّذِي اشْتَرَطَاهُ إِذَا جَاءَ الأَجَلُ .

باب ۴: اگر کسی مزدوری را به اجرت گیرد

که پس از سه روز، یا پس از سه ماه یا پس از یک سال برای وی خدمتی انجام دهد، جواز دارد و جانبین بر شرطی که کرده‌اند، متعهد

٢٢٦٤ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، قال ابْنُ شِهَابٍ: فَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قالتْ: وَاسْتَأْجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلاً مِنْ بَنِي الدِّيلِ، هَادِيًا خِرِّيتًا، وَهُوَ عَلَى دِينِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، فَدَفَعَا إِلَيْهِ رَاحِلَتَيْهِمَا، وَوَاعَدَاهُ غَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلاثِ لَيَالٍ، فَأَتَاهُمَا بِرَاحِلَتَيْهِمَا صُبْحَ ثَلاثٍ. [راجع: ٤٧٦].

٥- باب: الأَجِيرِ فِي الغَزْوِ

٢٢٦٥ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عُلَيَّةَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، عَنْ صَفْوَانَ ابْنِ يَعْلَى، عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ ﷺ قال: غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ جَيْشَ الْعُسْرَةِ، فَكَانَ مِنْ أَوْثَقِ أَعْمَالِي فِي نَفْسِي، فَكَانَ لِي أَجِيرٌ، فَقَاتَلَ إِنْسَانًا، فَعَضَّ أَحَدُهُمَا إِصْبَعَ صَاحِبِه، فَانْتَزَعَ إِصْبَعَهُ فَأَنْدَرَ ثَنِيَّتَهُ فَسَقَطَتْ، فَانْطَلَقَ إِلَى

٢٢٦٦ - قال ابْنُ جُرَيْجٍ: وَحَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ جَدِّهِ، بِمِثْلِ هَذِهِ الصِّفَةِ: أَنَّ رَجُلاً عَضَّ يَدَ

باشند تا موعد آن فرا رسد.

٢٢٦٤ از عروه بن زبير روايت است كه عايشه(رضی‌الله عنها)، همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر، مردی را از قبیلهٔ بنی‌دیل به مزدوری گرفتند که در راهنمایی ماهر بود درحالی‌که از مشرکین قریش بود آنان دو شترسواری خویش را به وی سپردند و با او وعده گذاشتند که شتران را پس از سه شب به حوالی غار ثور بیاورد. وی شتران را در بامداد روز سوم آورد.

باب ۵: مزدورگرفتن درجهاد

٢٢٦٥– از یَعْلی بن اُمَیه(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در لشکر عسرت[1] جهاد کردم و این از بهترین اعمالی است که برای خود انجام داده‌ام. من کسی را مزدور گرفته بودم و او با کسی گفتگو و درگیری کرد و یکی از آنان انگشت دیگری را دندان گزید و چون انگشت خود را به‌شدت (از دهان وی) بیرون کشید، دندان جلو دهان او را برآورد و دندان وی افتاد. وی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (به دادخواهی) رفت. آن حضرت، ادعای وی را باطل گردانید و فرمود: «می‌خواهی که انگشت خود را در دهان تو درآورد تا آن را دندان‌گیری و فرو بری - می‌پندارم که چنین فرمود - بسان شترند که دندان می‌گیرد».

٢٢٦٦ - ابن جُریج گفته: عبدالله بن ابی مُلیکه ازجدّ خود، مانند همین قصه را روایت کرده

۱– مراد از لشکر عسرت، اشاره به جنگ تبوک است که در سال نهم هجرت واقع شد که گرما و قحطی و کم‌آبی، باعث شد تا مسلمانان رنج و سختی بسیار بکشند و به‌همین مناسبت آن را جیش العسرت نامیده‌اند.

رَجُلٍ فَأَنْدَرَ ثَنِيَّتَهُ ، فَأَهْدَرَهَا أَبُو بَكْرٍ ﷺ .

که: مردی دست کسی را دندان گرفت و دندان جلو دهان وی افتاد. ابوبکر(رضی‌الله عنه) (دیهٔ) دندان او را باطل ساخت.

٦- باب: مَنِ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَبَيَّنَ لَهُ الأَجَلَ وَلَمْ يُبَيِّنِ الْعَمَلَ

لِقَوْلِهِ : ﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ﴾ إِلَى قَوْلِهِ : ﴿وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾[القصص: ٢٧-٢٨] .

يَأْجُرُ فُلانًا : يُعْطِيهِ أَجْرًا ، وَمِنْهُ فِي التَّعْزِيَةِ : أَجَرَكَ اللَّهُ .

باب ۶: اگر کسی را مزدور بگیرد و میعاد خدمتش را بیان کند و نوع کار او را بیان نکند:

به‌دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: (شعیب گفت) می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم، به شرط آنکه خدمت من کنی هشت سال. پس اگر تمام کنی ده سال را، پس آن تبرّع است از نزد تو و نمی‌خواهم که مشقت افکنم بر تو. اگر خدا بخواهد، مرا از شایستگان خواهی یافت.

موسی گفت: این است عهد میان من ومیان تو، هرکدام از این دو مدت که ادا کنم، تعدی نباشد بر من و خدا بر آنچه می‌گوییم گواه است (القصص ۲۷ و ۲۸).

لفظ - يَأْجُرُ فُلاَناً - یعنی فلان کس را مزدور می‌گیرد - به معنی آن است که: مزد او را می‌دهد. و از همین مقوله است که در عزاپرسی می‌گویند: اجرک‌الله؛ یعنی خداوند تو را اجر بدهد.

٧- باب: إِذَا اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا عَلَى أَنْ يُقِيمَ حَائِطًا

يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ جَازَ

باب ۷: اگر کسی را به مزدوری بگیرد که دیوار در حال افتادن را، راست کند، رواست

٢٢٦٧ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ : أَخْبَرَنِي يَعْلَى بْنُ مُسْلِمٍ ، وَعَمْرُو بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، يَزِيدُ أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ ، وَغَيْرُهُمَا قَالَ : قَدْ سَمِعْتُهُ يُحَدِّثُهُ

۲۲۶۷ - از ابن جُرَیج روایت است که گفته: یَعْلِی بن مُسلِم، و عَمروبن دینار، سعید بن جُبَیر روایت کرده‌اند و هرکدام از ایشان بر روایت یکدیگر خویش چیزی می‌افزود. و کسی به جز

عَنْ سَعِيد قال : قال لي ابْنُ عَبَّاس ﷺ : حَدَّثَني أُبَيُّ بْنُ كَعْب قال : قال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « فَانْطَلَقَا ، فَوَجَدَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ - قال سَعِيدٌ بِيَده هكَذَا وَرَفَعَ يَدَيْه - فَاسْتَقَامَ » . قال يَعْلَى : حَسِبْتُ أَنَّ سَعِيدًا قال : «فَمَسَحَهُ بِيَده فَاسْتَقَامَ ، قال : ﴿ لَوْ شِئْتَ لاتَّخَذْتَ عَلَيْه أَجْرًا ﴾ قال سَعِيدٌ : « أَجْرًا نَأْكُلُهُ » . [راجع: ٧٤ . اخرجه مسلم: ٢٣٨٠ ، مطولاً] .

از این دو نفر گفته است: همانا از سعید شنیده‌ام که می‌گفت: ابن عباس (رضی‌الله عنه) به من گفت: اُبَی بن کعب به من گفت که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «آنان (یعنی موسی و خضر) روانه شدند و دیواری دیدند که در حال فرو ریختن بود - سعید گفت که (خضر) با دست خود چنین نمود و دست خود را بلند کرد - دیوار راست ایستاد».

یعلی گفت: می‌پندارم که سعید چنین گفت:

«دیوار را (خضر) بر دست خود کشید و دیوار راست ایستاد و (موسی به خضر) گفت: «اگر می‌خواستی از این کار خود مزدی می گرفتی».

سعید گفته: «مزدی که از آن می‌خوردیم»

٨- باب: الإِجَارَة إِلَى نِصْف النَّهَار

٢٢٦٨ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْب : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِع ، عَن ابْن عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَن النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَثَلُكُمْ وَمَثَلُ أَهْلِ الْكِتَابَيْن ، كَمَثَل رَجُل اسْتَأْجَرَ أُجَرَاءَ ، فَقال : مَنْ يَعْمَلُ لي مِنْ غُدْوَةَ إِلَى نِصْف النَّهَار عَلَى قيرَاط ؟ فَعَمِلَت الْيَهُودُ ، ثُمَّ قال : مَنْ يَعْمَلُ لي مِنْ نِصْف النَّهَار إِلَى صَلاة الْعَصْر عَلَى قيرَاط ؟ فَعَمِلَت النَّصَارَى ، ثُمَّ قال : مَنْ يَعْمَلُ لي مِنَ الْعَصْر إِلَى أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ عَلَى قيرَاطَيْن ؟ فَأَنْتُمْ هُمْ ، فَغَضِبَت الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى ، فَقالوا : مَا لَنَا ، أَكْثَرَ عَمَلاً وَأَقَلَّ عَطَاءً ؟ قال : هَلْ نَقَصْتُكُمْ مِنْ حَقِّكُمْ ؟ قالوا : لا ، قال : فَذَلكَ فَضْلي أُوتيه مَنْ أَشَاءُ » . [راجع: ٥٥٧] .

باب ٨: مزدورگرفتن تا نیمه روز

٢٢٦٨ - از نافع، از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «مثال شما (مسلمانان) و مثال اهل دو کتاب (تورات و انجیل) مثال مردی است که مزدورانی به اجرت گرفته و به آنها گفته کدام کس به مزد یک قیراط تا نیمهم روز برای من کار می‌کند؟

و یهود این کار را کردند. سپس گفت: با کدام کس به مزد یک قیراط از نیمه روز تا نماز عصر برای من کار می‌کند؟ و نصارا این کار را کردند. و سپس گفت: کدام کس به مزد دو قیراط از عصر تا غروب آفتاب برای من کار می‌کند؟ و شما (مسلمانان) این کار را کردید.

یهود و نصا را خشمگین شدند و گفتند:

سبب چیست که ما کار زیاد کنیم و مزد کم بگیریم؟

خداوند گفت: آیا حق شما را کم داده‌ام؟

گفتند: نُی

خداوند گفت: این فضل و کرم من است به هر کس که بخواهم می‌دهم.

٩- باب: الإِجَارَةِ إِلَى صَلَاةِ الْعَصْرِ

٢٢٦٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، مَوْلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَالْيَهُودُ وَالنَّصَارَى، كَرَجُلٍ اسْتَعْمَلَ عُمَّالًا، فَقَالَ: مَنْ يَعْمَلُ لِي إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، فَعَمِلَتِ الْيَهُودُ عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، ثُمَّ عَمِلَتِ النَّصَارَى عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، ثُمَّ أَنْتُمُ الَّذِينَ تَعْمَلُونَ مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى مَغَارِبِ الشَّمْسِ عَلَى قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، فَغَضِبَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى، وَقَالُوا: نَحْنُ أَكْثَرُ عَمَلًا وَأَقَلُّ عَطَاءً؟ قَالَ: هَلْ ظَلَمْتُكُمْ مِنْ حَقِّكُمْ شَيْئًا؟ قَالُوا: لَا، فَقَالَ: فَذَلِكَ فَضْلِي أُوتِيهِ مَنْ أَشَاءُ». [راجع: ٥٥٧].

باب ۹: مزدورگرفتن تا نماز عصر

۲۲۶۹ - از عبدالله بن دینار مولی عبدالله بن عمر، از عبدالله بن عمر بن خطّاب (رضی‌الله‌عنهما) روایت است که رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) علیه و سلم فرموده: «مثال شما و یهود و نصارا، مانند مردی است که کارگرانی را به مزدوری گرفته و به آنها گفته است. کدام کس به مزد یک قیراط تا نیمه روز برای من کار می‌کند؟ و یهود به مزد یک قیراط کار کردند و سپس نصارا به مزدیک قیراط کار کردند و سپس شما (مسلمانان) هستید که از نماز عصر تا غروب آفتاب به مزد دو قیراط کار می‌کنید.

یهود و نصارا خشمگین شدند و گفتند: ما کار زیاد کردیم و مزد کم گرفتیم. خداوند گفت: آیا بر حق شما چیزی ظلم کرده‌ام؟

گفتند: نی. خداوند گفت: این فضل من است به هر که خواهم می‌دهم».

١٠- باب: إِثْمِ مَنْ مَنَعَ أَجْرَ الأَجِيرِ

٢٢٧٠ - حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سُلَيْمٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أُمَيَّةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ثَلَاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أَعْطَى بِي

باب ۱۰: گناه کسی که مزد مزدور را ندهد

۲۲۷۰ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «خداوند تعالی گفته است: سه کس‌اند که من در روز قیامت دشمن ایشانم: مردی که به من عهد می‌کند و

ثُمَّ غَدَرَ ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ ، وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَاسْتَوْفَى مِنْهُ وَلَمْ يُعْطِه أَجْرَهُ». [راجع: ۲۲۲۷] .

سپس عهدش را می‌شکند، و مردی که شخص آزاد را می‌فروشد و بهای آن را می‌خورد و مردی که کسی را به مزدوری می‌گیرد و به نحو کامل ازوی کار می‌گیرد و مزدش را نمی‌دهد».

۱۱- باب: الإِجَارَة مِنَ الْعَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ

۲۲۷۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْد ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَثَلُ الْمُسْلِمِينَ وَالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى ، كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ قَوْمًا ، يَعْمَلُونَ لَهُ عَمَلا يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ ، عَلَى أَجْرٍ مَعْلُوم ، فَعَمِلُوا لَهُ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ ، فَقَالُوا : لا حَاجَةَ لَنَا إِلَى أَجْرِكَ الَّذِي شَرَطْتَ لَنَا . وَمَا عَمِلْنَا بَاطِلٌ، فَقَالَ لَهُمْ : لا تَفْعَلُوا ، أَكْمِلُوا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمْ ، وَخُذُوا أَجْرَكُمْ كَامِلا ، فَأَبَوْا وَتَرَكُوا ، وَاسْتَأْجَرَ أَجِيرَيْنِ بَعْدَهُمْ ، فَقَالَ لَهُمَا : أَكْمِلا بَقِيَّةَ يَوْمِكُمَا هَذَا ، وَلَكُمَا الَّذِي شَرَطْتُ لَهُمْ مِنَ الأَجْرِ ، فَعَمِلُوا ، حَتَّى إِذَا كَانَ حِينُ صَلاةِ الْعَصْرِ قَالا : لَكَ مَا عَمِلْنَا بَاطِلٌ ، وَلَكَ الأَجْرُ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا فِيهِ . فَقَالَ لَهُمَا : أَكْمِلا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمَا ، مَا بَقِيَ مِنَ النَّهَارِ شَيْءٌ يَسِيرٌ ، فَأَبَيَا ، وَاسْتَأْجَرَ قَوْمًا أَنْ يَعْمَلُوا لَهُ بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ ، فَعَمِلُوا بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ ، وَاسْتَكْمَلُوا أَجْرَ الْفَرِيقَيْنِ كِلَيْهِمَا ، فَذَلِكَ مَثَلُهُمْ وَمَثَلُ مَا قَبِلُوا مِنْ هَذَا النُّورِ » .
[راجع: ۵۵۸] .

باب ۱۱: مزدورگرفتن از عصر تا شب

۲۲۷۱ - از ابوبرده، از ابوموسی (رضی‌الله عنه) که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «مثال مسلمانان و یهود و نصارا، مثال مردی است که گروهی را مزدور گرفته است. که روز را تا شب برای وی کار کنند، البته به اجرت معین. آنها تا نیمهٔ روز برای وی کار کردند و سپس گفتند ما را بدان مزدیکه شرط رده بودی نیازی نیست و هر آنچه کار کرده‌ایم باطل باشد. و او به ایشان گفت: چنان مکنید و بقیهٔ کار خویش به پایان برسانید و مزد خویش را کامل بگیرید. آنان نپذیرفتند و کار را ترک کردند. وی سپس گروه دیگری را به مزدوری گرفت و به ایشان گفت: شما بقیهٔ این روز را کار کنید ومن همان مزدی را که بدیشان شرط کرده بودم به شما می‌دهم. آنها کار کردند تا آن‌که نماز عصر فرا رسید و سپس گفتند:کاری که برای تو کردیم باطل باشد و مزدی را که برای ما می‌دادی از خودت باشد. وی به ایشان گفت: بقیه کار خویش را تمام کنید، و اندک زمانی از روز باقی مانده است. لیکن آنها نپذیرفتند. سپس وی گروهی دیگر را به مزدوری گرفت تا بقیه روز را کار کنند. آنان بقیه روز را تا غروب آفتاب کار کردند و مزد هر دو گروه را کامل بگرفتند. پس این مثال شما (مسلمانان) است و مثال آنچه از

این نور پذیرفته‌اید»[۱].

۱۲- باب: مَنِ اسْتَأْجَرَ أجِيرًا فَتَرَكَ أجْرَهُ،

فَعَمِلَ فِيهِ الْمُسْتَأْجِرُ فَزَادَ، أوْ مَنْ عَمِلَ فِي مَالِ غَيْرِهِ فَاسْتَفْضَلَ

۲۲۷۲ - حَدَّثَنَا أبُو الْيَمَانِ: أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «انْطَلَقَ ثَلاثَةُ رَهْطٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، حَتَّى أوَوُا الْمَبِيتَ إِلَى غَارٍ فَدَخَلُوهُ، فَانْحَدَرَتْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ فَسَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْغَارَ، فَقَالُوا: إِنَّهُ لا يُنْجِيكُمْ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ إِلا أنْ تَدْعُوا اللَّهَ بِصَالِحِ أعْمَالِكُمْ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ: اللَّهُمَّ كَانَ لِي أبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، وَكُنْتُ لا أغْبِقُ قَبْلَهُمَا أهْلا وَلا مَالا، فَنَأَى بِي فِي طَلَبِ شَيْءٍ يَوْمًا، فَلَمْ أُرِحْ عَلَيْهِمَا حَتَّى نَامَا، فَحَلَبْتُ لَهُمَا غَبُوقَهُمَا فَوَجَدْتُهُمَا نَائِمَيْنِ، وَكَرِهْتُ أنْ أغْبِقَ قَبْلَهُمَا أهْلا أوْ مَالا، فَلَبِثْتُ وَالْقَدَحُ عَلَى يَدَيَّ أنْتَظِرُ اسْتِيقَاظَهُمَا حَتَّى بَرَقَ الْفَجْرُ، فَاسْتَيْقَظَا فَشَرِبَا غَبُوقَهُمَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ، فَانْفَرَجَتْ شَيْئًا لا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَقَالَ الآخَرُ: اللَّهُمَّ كَانَتْ لِي بِنْتُ عَمٍّ كَانَتْ أحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَأرَدْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا فَامْتَنَعَتْ مِنِّي، حَتَّى ألَمَّتْ بِهَا سَنَةٌ مِنَ السِّنِينَ، فَجَاءَتْنِي فَأعْطَيْتُهَا عِشْرِينَ وَمِائَةَ دِينَارٍ عَلَى أنْ تُخَلِّيَ بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِهَا، فَفَعَلَتْ حَتَّى إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهَا قَالَتْ: لا أُحِلُّ لَكَ أنْ تَفُضَّ الْخَاتَمَ إِلا بِحَقِّهِ، فَتَحَرَّجْتُ مِنَ الْوُقُوعِ عَلَيْهَا،

باب ۱۲: کسی که یکی را به مزدوری بگیرد و او مزد خویش را

واگذارد و مستأجر مزد او را به‌کار اندازد و در آن افزونی حاصل آید و یا کسی که مال دیگری را به‌کار اندازد و در آن زیادت آورد.

۲۲۷۲- از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: شنیده‌ام که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«گروه سه نفری، از امّتهایی که قبل از شما بودند راهی شدند تا آنکه شب فرا رسید و در غاری درآمدند و در آن جای گرفتند. سپس سنگ بزرگی از کوه فرو افتاد و مدخل نماز را بر ایشان بست. آنها گفتند: هیچ چیزی شما را از شرّ این سنگ نجات نمی‌دهد، مگر آنکه خداوند را به بهترین اعمال خویش یاد کنید .مردی از ایشان گفت:

بارالها، من پدر و مادری پیر داشتم و شبانگاه قبل از آنکه به ایشان شیر بدهم، به زن و فرزند و به دکان خود شیر نمی‌دادم. روزی در طلب چیزی رفتم، و وقتی آمدم که ایشان به خواب رفته بودند. وچون شیر را بر ایشان آوردم، آنها در خواب بودند و من ناخوش دانستم که قبل ازآنان به زن و فرزند و بر دکان خود شیر بدهم. در آن جا تا زمانی درنگ کردم و قدح شیر در دست داشتم و انتظار می‌کشیدم که صبح فرا رسید، آن‌گاه بیدار شدند و شیر نوشیدند، بارالها، اگر این کار را محض به جهت رضای

۱- یعنی یهود به حضرت عیسی ایمان نیاوردند و نصارا به حضرت محمد (صلی‌الله علیه وسلم) ایمان نیاوردند و کار را تمام نکردندو مسلمانان به این سعادت دست یافتند و کار را تمام کردند.

فَانْصَرَفْتُ عَنْهَا وَهِيَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ وَتَرَكْتُ الذَّهَبَ الَّذِي أَعْطَيْتُهَا ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ ، فَانْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ غَيْرَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهَا ، قال النَّبِيُّ ﷺ : وَقَالَ الثَّالِثُ : اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أُجَرَاءَ فَأَعْطَيْتُهُمْ أَجْرَهُمْ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ تَرَكَ الَّذِي لَهُ وَذَهَبَ ، فَثَمَّرْتُ أَجْرَهُ حَتَّى كَثُرَتْ مِنْهُ الأَمْوَالُ ، فَجَاءَنِي بَعْدَ حِينٍ ، فَقَالَ : يَا عَبْدَ اللَّهِ أَدِّ إِلَيَّ أَجْرِي ، فَقُلْتُ لَهُ : كُلُّ مَا تَرَى مِنْ أَجْرِكَ ، مِنَ الإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَالرَّقِيقِ ، فَقَالَ : يَا عَبْدَ اللَّهِ لا تَسْتَهْزِئْ بِي ، فَقُلْتُ : إِنِّي لا أَسْتَهْزِئُ بِكَ ، فَأَخَذَهُ كُلَّهُ فَاسْتَاقَهُ فَلَمْ يَتْرُكْ مِنْهُ شَيْئًا ، اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ ، فَانْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ فَخَرَجُوا يَمْشُونَ» . [راجع: ۲۲۱۵ . أخرجه مسلم: ۲۷۴۳] .

تو کرده‌ام، پس ما را از مشکلی که این سنگ عاید کرده است گشایشی ارزانی کن. اندکی گشودگی پدید آمد ولیکن نمی‌توانستند از آن بیرون آیند.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: نفر دیگر گفت: بارالها، دخترعموی خود را از همه مردم بیشتر دوست می‌داشتم، خواستم او را به چنگ آورم لیکن امتناع می‌ورزید، تا آنکه در یکی از سالهای قحطی نزد من آمد و من به او صد و بیست دینار دادم تا میان من و خود خلوتی را مهیا گرداند. وی چنان کرد و چون به وی تسلط یافتم، گفت: حلالت نباشد که مهر را برگیری مگر به سزاواری آن (که نکاح است). از مباشرت با وی پرهیز کردم و از وی کنار گرفتم، درحالی‌که او محبوب‌ترین مردم نزد من بود و از آن پولی که به او داده بودم در گذشتم. بارالها، اگر این کار را محض جهت رضای تو کرده‌ام، پس ما را از آنچه بدان گرفتار شده‌ایم گشایشی ارزانی کن، سنگ، اندکی گشودگی آورد، نه بدان حد که بتوانند از آن بیرون آیند.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: نفر سوم گفت: بارالها، من کسانی را به مزدوری گرفته بودم و مزد همه ایشان را دادم به جز مردی که مزدش را گذاشت و رفت. من پول مزد او را معامله کردم و مال زیادی از آن حاصل آمد. وی پس از مدت زمانی نزد من آمد و گفت: ای بندهٔ خدا، مزد مرا بده. به او گفتم: هر آنچه را از شتر و گاو و گوسفند و برده می‌بینی حاصل مزد تو است. وی گفت: ای بندهٔ خدا، مرا تمسخر مکن. گفتم:، تو را تمسخر نمی‌کنم.

أَحَدُنَا إِلَى السُّوقِ فَيُحَامِلُ فَيُصِيبُ الْمُدَّ ، وَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ لَمِائَةَ أَلْفٍ . قال : مَا تَرَاهُ إِلا نَفْسَهُ .

وی همه را گرفت و با خود برد و چیزی از آن به جا نگذاشت. بارالها، اگر این کار راجهت رضای تو کرده‌ام، پس در آنچه بدان گرفتار شده‌ایم گشایشی ارزانی کن. سپس سنگ، راه را گشود و آنها از آن‌جا بیرون آمده راهی شدند» .

۱۳- باب: مَنْ آجَرَ نَفْسَهُ لِيَحْمِلَ عَلَى ظَهْرِهِ ،

ثُمَّ تَصَدَّقَ بِهِ ، وَأُجْرَةَ الْحَمَّالِ

۲۲۷۳ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ قال : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَمَرَنَا بِالصَّدَقَةِ انْطَلَقَ أَحَدُنَا إِلَى السُّوقِ فَيُحَامِلُ فَيُصِيبُ الْمُدَّ ، وَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ لَمِائَةَ أَلْفٍ . قال : مَا تَرَاهُ إِلا نَفْسَهُ .

باب ۱۳: کسی که نفس خود را مزدور کند تا به پشت خود بار حمل کند

و مزد آن را صدقه بدهد و اجرت حمال

۲۲۷۳ - از شقیق روایت است که ابومسعود انصاری(رضی‌الله عنه) گفته: چون رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ما را به صدقه امر می‌کرد، هر یک از ما به بازار می‌رفت و بارکشی می‌کرد و یک مُد مزد می‌گرفت (و صدقه می‌کرد) و همانا (امروز) برخی کسان هزار (دینار یا درهم) دارند.

شقیق گفته است: گمان نمی‌کنم مگر اینکه ابوسعید خودش را مراد می‌داشت.

۱٤- باب: أَجْرِ السَّمْسَرَةِ

وَلَمْ يَرَ ابْنُ سِيرِينَ وَعَطَاءٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَالْحَسَنُ بِأَجْرِ السِّمْسَارِ بَأْسًا .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : لا بَأْسَ أَنْ يَقُولَ : بِعْ هَذَا الثَّوْبَ ، فَمَا زَادَ عَلَى كَذَا وَكَذَا فَهُوَ لَكَ .

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : إِذَا قَالَ : بِعْهُ بِكَذَا ، فَمَا كَانَ مِنْ رِبْحٍ فَهُوَ لَكَ ، أَوْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ، فَلا بَأْسَ بِهِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ » .

باب ۱۴: مزد دلالی

و ابن سیرین و عطاء و ابراهیم و حسن در مزد دلالی باکی نمی‌بینند و ابن عباس گفته است: باکی نیست که به (دلال) بگوید که این جامه را بفروش و اگر بهای آن از چنین و چنان زیاد شود زیادتی از آن تو باشد.

و ابن سیرین گفته است: اگر کسی بگوید: به چنین بهایی بفروش و نفعی که از آن حاصل میش ود از آنِ تو باشد، و یا از هر دویمان باشد باکی ندارد.

٢٢٧٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِد: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ ابْنِ طَاوُس، عَنْ أَبِيه، عَنِ ابْنِ عَبَّاس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: نَهَى رَسُولُ اللَّه ﷺ أَنْ يُتَلَقَّى الرُّكْبَانُ، وَلَا يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ.

قُلْتُ: يَا ابْنَ عَبَّاس، مَا قَوْلُهُ: «لا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ». قال: لا يَكُونُ لَهُ سِمْسَارًا. [راجع: ٢١٥٨ أخرجه مسلم: ١٥٢١].

١٥- باب: هَلْ يُؤَاجِرُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ مِنْ مُشْرِكٍ فِي أَرْضِ الْحَرْبِ

٢٢٧٥ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْص: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَش، عَنْ مُسْلِم، عَنْ مَسْرُوق: حَدَّثَنَا خَبَاب قال: كُنْتُ رَجُلًا قَيْنًا، فَعَمِلْتُ لِلْعَاصِ بْنِ وَائِل، فَاجْتَمَعَ لِي عِنْدَهُ، فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ، فَقَال: لا وَاللَّه لا أَقْضِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّد. فَقُلْتُ: أَمَا وَاللَّه حَتَّى تَمُوتَ ثُمَّ تُبْعَثَ فَلا. قال: وَإِنِّي لَمَيِّتٌ ثُمَّ مَبْعُوثٌ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قال: فَإِنَّهُ سَيَكُونُ لِي ثَمَّ مَالٌ وَوَلَدٌ، فَأَقْضِيكَ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَال: لأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا﴾. [مريم: ٧٧] [راجع: ٢٠٩١. أخرجه مسلم: ٢٧٩٥].

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «مسلمانان پایبند شرطهای خویش‌اند».

٢٢٧٤ - از طاوس روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از پیشوازی سواران حامل غله منع کرده است و این‌که شهرنشین مال بادیه‌نشین را نفروشد.

گفتم: ای ابن عباس، معنی این قول آن حضرت چیست که فرمود:

«شهرنشین مال بادیه‌نشین را نفروشد».

وی گفت: یعنی دلال او نشود.

باب ١٥: آیا کسی در دار حرب نزد مشرک مزدوری کند

٢٢٧٥ - از مسروق روایت است که خُباب(رضی‌الله عنه) گفته: من آهنگ بودم و برای عاص بن وائل (آهنگری) کردم و مزد من نزد وی ماند. نزد او رفتم و مزد خود را طلب کردم وی گفت: نی، به خدا سوگند که مزد تو را نمی‌دهم تا آن‌که به دین محمد کافر نشوی.

من گفتم: آگاه باش، که به خدا سوگند تا زمانی که بمیری و سپس زنده شوی من کافر نمی‌شوم. وی گفت: اگر بمیرم باز زنده می‌شوم؟ گفتم: آری. وی گفت: سرانجام در آن جا مال و فرزندی خواهم داشت و مزد تو را خواهم داد. سپس خدای تعالی (این آیه را) نازل کرد: «آیا دیدی آن را که کافر شد به آیات ما و گفت البته مرا داده شود مال و فرزند». (مریم ٧٧)[1].

١- عاص بن وائل، پدر عمرو بن عاص بود که در مکه می‌زیست و در آن وقت مکه فتح نشده بود و دار حرب شناخته می‌شد.

١٦- باب: مَا يُعْطَى فِي الرُّقْيَةِ عَلَى أَحْيَاءِ الْعَرَبِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « أَحَقُّ مَا أَخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا كِتَابُ اللَّهِ » .

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ : لا يَشْتَرِطُ الْمُعَلِّمُ ، إِلا أَنْ يُعْطَى شَيْئًا فَلْيَقْبَلْهُ .

وَقَالَ الْحَكَمُ : لَمْ أَسْمَعْ أَحَدًا كَرِهَ أَجْرَ الْمُعَلِّمِ . وَأَعْطَى الْحَسَنُ دَرَاهِمَ عَشَرَةً .

وَلَمْ يَرَ ابْنُ سِيرِينَ بِأَجْرِ الْقَسَّامِ بَأْسًا . وَقَالَ : كَانَ يُقَالُ : السُّحْتُ : الرِّشْوَةُ فِي الْحُكْمِ ، وَكَانُوا يُعْطَوْنَ عَلَى الْخَرْصِ .

باب ۱۶: آنچه در رُقْيَه (دَم و دعا) سورهٔ فاتحه‌الکتاب به قبایل عرب داده شده است

و ابن عباس گفته است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سزاوارترین آن‌چه بدان مزد می‌گیرید قرآن است». و شَعبی گفته است: آموزگار مزدش را شرط نگذارد، هر آنچه به وی داده می‌شود بپذیرد.

وحَکَم گفته است: از هیچ کس نشنیدم که مزد معلم را ناخوش دانسته باشد. و حسن (بصری) ده درهم به معلم داد.

و ابن سیرین در مزد کسی که تقسیم‌کننده (اموال است) باکی نمی‌بیند.

٢٢٧٦ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ؓ قَالَ : انْطَلَقَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفْرَةٍ سَافَرُوهَا ، حَتَّى نَزَلُوا عَلَى حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ ، فَاسْتَضَافُوهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمْ ، فَلُدِغَ سَيِّدُ ذَلِكَ الْحَيِّ فَسَعَوْا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَوْ أَتَيْتُمْ هَؤُلاءِ الرَّهْطَ الَّذِينَ نَزَلُوا ، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ بَعْضِهِمْ شَيْءٌ ، فَأَتَوْهُمْ فَقَالُوا : يَا أَيُّهَا الرَّهْطُ ، إِنَّ سَيِّدَنَا لُدِغَ ، وَسَعَيْنَا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لا يَنْفَعُهُ ، فَهَلْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْكُمْ مِنْ شَيْءٍ ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ : نَعَمْ ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَرْقِي ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ لَقَدِ اسْتَضَفْنَاكُمْ فَلَمْ تُضَيِّفُونَا ، فَمَا أَنَا بِرَاقٍ لَكُمْ حَتَّى تَجْعَلُوا لَنَا جُعْلًا ، فَصَالَحُوهُمْ عَلَى قَطِيعٍ مِنَ الْغَنَمِ ، فَانْطَلَقَ يَتْفِلُ عَلَيْهِ وَيَقْرَأُ : « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » . فَكَأَنَّمَا نُشِطَ مِنْ عِقَالٍ ، فَانْطَلَقَ يَمْشِي وَمَا بِهِ قَلَبَةٌ . قَالَ : فَأَوْفَوْهُمْ جُعْلَهُمُ الَّذِي صَالَحُوهُمْ عَلَيْهِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : اقْسِمُوا ، فَقَالَ الَّذِي رَقَى : لا تَفْعَلُوا حَتَّى نَأْتِيَ النَّبِيَّ ﷺ فَنَذْكُرَ لَهُ

۲۲۷۶ - از ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: تنی چند از یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به سفر رفتند تا آنکه (شبانگاه) بر یکی از قبایل عرب فرود آمدند و از ایشان خواستند که به آنها مهمانی بدهند ولی آنها نپذیرفتند که میهمانشان کنند رئیس آن قبیله، توسط مار یا عقرب گزیده شد و برای درمان وی هر تلاشی که کردند مفید نیفتاد. برخی از آنها گفتند. اگر نزد گروهی که در این‌جا منزل کرده‌اند برویم. شاید نزد ایشان برای درمان چیزی موجود باشد.

ایشان آمدند و گفتند: ای جماعت! همانا رئیس ما گزیده شده است و ما برای درمان وی هر تلاشی که کردیم مفید نیفتاد، آیا نزدیکی از شما (برای مداوای وی) چیزی هست؟

یکی از آنها گفت: آری، به خدا سوگند که

الَّذِي كَانَ ، فَنَنْظُرَ مَا يَأْمُرُنَا ، فَقَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرُوا لَهُ ، فَقَالَ : « وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّهَا رُقْيَةٌ » . ثُمَّ قَالَ : «قَدْ أَصَبْتُمْ ، اقْسِمُوا ، وَاضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ سَهْمًا» . فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

قَالَ شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو بِشْرٍ : سَمِعْتُ أَبَا الْمُتَوَكِّلِ : بِهَٰذَا . [انظر: ۵۰۰۷، ۵۷۳۶، ۵۷۴۹. أخرجه مسلم: ۲۲۰۱ بلفظ مختصر] .

من دعا می‌خوانم، ولیکن به خدا سوگند که ما از شما خواسته بودیم که ما را میهمان کنید و شما نکردید، پس تا برای ما مزدی تعیین نکنید من دعا نمی‌خوانم. آنها به یک رمهٔ گوسفند موافقه کردند. وی (یعنی ابوسعید) راهی شد که آن مرد گزیده شده را دم نمایدت و «الحمدالله رَبِّ العالمین» را خواند، و چنان بود که گره از پای وی گشوده شد و به راه افتاد و اثری از گزیدگی نماند. سپس مزد وی را بر آنچه بدان موافقه کرده بودند تسلیم وی کردند.

برخی گفتند که مزد حاصله را میان خود تقسیم کنند، کسی که دعا خوانده بود گفت: این کار را نکنید تا این‌که نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برویم و ماجرا را برای وی بگوییم و ببینیم که ما را چه امر می‌کند. ایشان نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و موضوع را اظهار کردند.

آن حضرت فرمود: «تو چه می‌دانستی که آن سوره دعای (شفا) است»؟ و سپس فرمود: «کار خوبی کردید، میان خود قسمت کنید و برای من نیز سهمی معین کنید». و سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خندید.

شُعْبه، از ابوبِشر، از ابومتوکل این حدیث را روایت کرده است.

۱۷- باب: ضَرِيبَةِ الْعَبْدِ ، وَتَعَاهُدِ ضَرَائِبِ الإِمَاءِ

۲۲۷۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : حَجَمَ أَبُو طَيْبَةَ النَّبِيَّ ﷺ فَأَمَرَ لَهُ بِصَاعٍ ، أَوْ صَاعَيْنِ مِنْ طَعَامٍ ، وَكَلَّمَ مَوَالِيَهُ ، فَخَفَّفَ عَنْ غَلَّتِهِ أَوْ ضَرِيبَتِهِ . [راجع:

باب ۱۷: باج و خراج مالک بر غلام و سهل‌آوری در خراج کنیزان

۲۲۷۷ - از حُمَید طویل روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفته:

ابوطَیْبه: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را حجامت کرد، و آن حضرت فرمود که برای وی یک یا

۲۱۰۲. أخرجه مسلم: ۱۵۷۷ ، وبمعناه في السلام ((۷۷))] .

دو صاع غله بدهند، و به مالکان وی گفت که در باج و خراج وی تخفیف آورند .

۱۸- باب: خَرَاجِ الْحَجَّام

باب ۱۸: خراج حجامتگر

۲۲۷۸ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُس ، عَنْ أَبِيه ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْطَى الْحَجَّامَ أَجْرَه . [راجع: ۱۸۳۵ . أخرجه مسلم: ۱۲۰۲ ، بقطعة لم ترد في هـذه الطريق، ولكنه في المساقاة ((٦٥)) و بزيادة: في السلام ((٧٦))] .

۲۲۷۸ - از طاوُس روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حجامت شد و مزد حجامتگر را داد .

۲۲۷۹ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ ، عَنْ خَالِد، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْطَى الْحَجَّامَ أَجْرَهُ ، وَلَوْ عَلِمَ كَرَاهِيَةً لَمْ يُعْطِه . [راجع: ۱۸۳۵ . أخرجه مسلم: ۱۲۰۲ بقطعة لم ترد في هذه الطريق ولكنه في المساقاة ((٦٥)) وفي السلام] .

۲۲۷۹- از عکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حجامت شد و مزد حجامتگر را داد و اگر مزد حجامتگر را مکروه می‌دانست، نمی‌داد.

۲۲۸۰ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عَامِرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَحْتَجِمُ، وَلَمْ يَكُنْ يَظْلِمُ أَحَدًا أَجْرَهُ . [راجع: ۲۱۰۲ . أخرجه مسلم: ۱۵۷۷ بلفظ مختلف ، ولكنه بـاللفظ نفسه في السلام ((۷۷))].

۲۲۸۰ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حجامت می‌شد و چنان نبود که مزد کسی را کم بدهد.

۱۹- باب: مَنْ كَلَّمَ مَوَالِيَ الْعَبْدِ أَنْ يُخَفِّفُوا عَنْهُ مِنْ خَرَاجِه

باب ۱۹: کسی که به صاحبان غلام بگوید که خراج وی را تخفیف دهند

۲۲۸۱ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: دَعَا النَّبِيُّ ﷺ غُلامًا حَجَّامًا فَحَجَمَهُ ، وَأَمَرَ لَهُ بِصَاعٍ أَوْ صَاعَيْنِ ، أَوْ مُدٍّ أَوْ مُدَّيْنِ ، وَكَلَّمَ فِيهِ ، فَخُفِّفَ مِنْ ضَرِيبَتِه . [راجع: ۲۱۰۲ . أخرجه مسلم: ۱۵۷۷، وبمعناه في السلام ((۷۷))] .

۲۲۸۱ - از حُمَید طویل روایت استکه انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) غلامی را فراخواند که حجامتگر بود. وی آن حضرت را حجامت کرد. آن حضرت فرمود که برای وی یک صاع یا دو صاع، یا یک مُد یا دومد بدهند و دربارهٔ وی صحبت کرد و از خراج وی کاسته شد.

۲۰- باب: كَسْبِ الْبَغِيِّ وَالإِمَاءِ

باب ۲۰: عاید زن زناکار وکنیزان زناکار

وكَرِهَ إبْرَاهِيمُ أجْرَ النَّائحَة وَالْمُغَنِّيَة .

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَلا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاء إنْ أرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاة الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِههُنَّ فَإنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْد إكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾[النور: ٣٣] . ﴿فَتَيَاتكُمْ ﴾ : إمَاءَكُمْ .

و ابراهیم (نخعی) مزد زن نوحه‌گر و زن سراینده را مکروه خوانده است.

و خدای تعالی گفته است: «و اجبار مکنید کنیزان خود را به زنا اگر ایشان پرهیزگاری خواهند تا به‌دست آرید متاع زندگانی دنیا را و هر که اجبار کند ایشان را، پس هر آینه خدا (آن کنیزان) را بعد اجبارکردن بر ایشان آمرزنده مهربان است (النور ۳۳) و مجاهد گفته است: لفظ «فَتَيَاتِكُم» که در آیه است به معنی کنیزان شما، است.

٢٢٨٢ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد ، عَنْ مَالك ، عَنِ ابْنِ شهَاب ، عَنْ أبي بَكْر بْنِ عَبْدالرَّحْمَن بْنِ الْحَارِث بْنِ هشَام ، عَنْ أبي مَسْعُود الأنْصَاريِّ ﷺ : أنَّ رَسُولَ اللَّه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا نَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْب ، وَمَهْرِ الْبَغِيِّ ، وَحُلْوَانِ الْكَاهِنِ . [راجع: ٢٢٣٧ . اخرجه مسلم: ١٥٦٧] .

۲۲۸۲ - از ابومسعود انصاری(رضی‌الله عنه)که گفته: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)[1] از بهای فروش سگ و مزد زنای زن زناکار، و مزد کاهن (غیبگوی و فالبین) منع کرده است.

٢٢٨٣ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّد بْنِ جُحَادَةَ ، عَنْ أبِي حَازِم ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كَسْبِ الإمَاء . [انظر: ٥٣٤٨] .

۲۲۸۳ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از عاید (فحشای) کنیزان منع کرده است.

٢١- باب: عَسْبِ الْفَحْلِ

باب ۲۱: مزد جهانیدن حیوان نر بر ماده

٢٢٨٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث وَإسْمَاعِيلُ بْنُ إبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَم ، عَنْ نَافِع ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ عَسْبِ الْفَحْلِ .

۲۲۸٤ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مزد کشیدن حیوان نر بر ماده منع کرده است.

٢٢- باب: إذَا اسْتَأْجَرَ أرْضًا فَمَاتَ أحَدُهُمَا

باب ۲۲: اگر کسی زمینی را به اجاره می‌دهد و یکی از جانبین می‌میرد

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : لَيْسَ لأهْلِه أنْ يُخْرِجُوهُ إلَى تَمَامِ الأجَلِ .

و ابن سیرین گفته است: وارثان اجاره‌دهنده حق ندارند که تا زمان تکمیل میعاد، اجاره‌گیرنده را از آن خارج نمایند. و حَکَم و حَسَن و اِیَاس

۱- پس از لفظ رسول‌الله، درحدیث ۲۲۸۲، سطر چهارم (رضی‌الله عنه)، آمده است که اشتباه است. درست آن: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) است.

وَقَالَ الْحَكَمُ وَالْحَسَنُ وَإِيَاسُ بْنُ مُعَاوِيَةَ: تُمْضَى الاجَارَةُ إِلَى أَجَلِهَا.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: أَعْطَى النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ بِالشَّطْرِ، فَكَانَ ذَلِكَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ، وَصَدْرًا مِنْ خِلَافَةِ عُمَرَ، وَلَمْ يُذْكَرْ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ جَدَّدَا الإِجَارَةَ بَعْدَمَا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ.

بن معاویه گفته‌اند: اجاره با فرا رسیدن میعاد آن به سر می‌رسد.

و ابن عمر گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زمین خیبر را به مناصفهٔ محصول آن به اجاره داد و در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر و اوایل خلافت عمر بر همین منوال بود و گفته نشده است که پس از رحلت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اجاره را تجدید کرده باشند.

۲۲۸۵ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ أَسْمَاءَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ الْيَهُودَ: أَنْ يَعْمَلُوهَا وَيَزْرَعُوهَا، وَلَهُمْ شَطْرُ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا. وَأَنَّ ابْنَ عُمَرَ حَدَّثَهُ: أَنَّ الْمَزَارِعَ كَانَتْ تُكْرَى عَلَى شَيْءٍ، سَمَّاهُ نَافِعٌ لا أَحْفَظُهُ. [انظر: ۲۳۲۸ر، ۲۳۲۹ر، ۲۳۳۱ر، ۲۳۳۸ط، ۲۴۹۹ر، ۲۳۴۳ر، ۲۳۴۵ر، ۲۷۲۰ر، ۳۱۵۲ط، ۴۲۴۸ر. أخرجه مسلم: ۱۵۵۱].

۲۲۸۵ - از جُوَیْرِیَه بن اسماء، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) گفته:

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) زمین خیبر را به یهود داد - که بر آن کار کنند وکشاورزی کنند و مناصفهٔ محصول مال ایشان باشد.

ابن عمر به نافع گفته بود: زمین‌های زراعی به چیزی (از مقدار محصول) به اجاره داده می‌شد. نافع از آن نام برده است، ولی من فراموش کرده‌ام.

۲۲۸۶ - وَأَنَّ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ حَدَّثَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ. وَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: حَتَّى أَجْلاهُمْ عُمَرُ. [انظر: ۲۳۲۷ر، ۲۳۳۲ر، ۲۳۴۴ر، ۲۷۲۲ر. أخرجه مسلم: ۱۵۴۷، والبيوع (۱۱۵)].

۲۲۸۶ - رافع بن خدیج گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از اجارهٔ زمین منع کرده است.

و عبیدالله، از نافع روایت کرده که بن عمر گفته است: تا آنکه عمر، یهود را از خیبر بیرون کرد(وضع بدان منوال بود).

۳۸ - كِتَاب الْحَوَالاتِ

۱- باب: فِي الْحَوَالَةِ، وَهَلْ يَرْجِعُ فِي الْحَوَالَةِ

وَقَالَ الْحَسَنُ وَقَتَادَةُ: إِذَا كَانَ يَوْمَ أَحَالَ عَلَيْهِ مَلِيًّا جَازَ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَتَخَارَجُ الشَّرِيكَانِ وَأَهْلُ الْمِيرَاثِ، فَيَأْخُذُ هَذَا عَيْنًا وَهَذَا دَيْنًا، فَإِنْ تَوِيَ لأَحَدِهِمَا لَمْ يَرْجِعْ عَلَى صَاحِبِهِ.

۲۲۸۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ، فَإِذَا أُتْبِعَ أَحَدُكُمْ عَلَى مَلِيٍّ فَلْيَتْبَعْ». [انظر: ۲۲۸۸ل، ۲۴۰۰خ. اخرجه مسلم: ۱۵۶۴]

۲- باب: إِذَا أَحَالَ عَلَى مَلِيٍّ فَلَيْسَ لَهُ رَدٌّ

۲۲۸۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ ذَكْوَانَ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ، وَمَنْ أُتْبِعَ عَلَى مَلِيٍّ فَلْيَتَّبِعْ». [راجع: ۲۲۸۷. اخرجه مسلم: ۱۵۶۴].

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۳۸ - کتاب حواله

باب ۱: در مورد حواله و آیا درحواله مراجعه کند.

وحَسَن و قتاده گفته‌اند: اگر در روزی که حواله به کسی راجع شود و آن کس دارایی داشته باشد. حواله قطعیت می‌یابد (حواله‌گیرنده حق مراجه به حواله‌کننده را ندارد).

و ابن عباس گفته است: اگر دو شریک یا دو میراث خوار از هم جدا می‌شوند و یکی در سهم خود مال موجود را می‌پذیرد و دیگری طلبات را، پس اگر چیزی از سهم هر یک تلف می‌شود حق مراجعه به طرف دیگر را ندارد.

۲۲۸۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «تأخیر دین از سوی توانگر ظلم است، پس اگر طلب شما بر توانگری حواله شود باید بپذیرد».

باب ۲: اگر بر توانگری حواله شود حق نداردکه رد کند.

۲۲۸۸ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «تأخیر دین از سوی توانگر ظلم است، پس اگر به توانگر حواله شود باید بپذیرد»[1].

۱- حواله، انتقال دَین از کسی به کسی دیگر است که نظر به توافقی که میان داین و مدیون صورت می‌گیرد اعتبار پیدا می‌کند و حواله در اصل اسم است از تحویل یا از حول ماخوذ است که به معنی نقل دَین (قرض) از ذمهٔ کسی بر کسی دیگر است، نظر به شروطی که در فقه آمده است. و در اصطلاح فقه، مدیون را که حواله کرده است سهیل گویند و صاحب دَین را محتال و کسی که بر وی حواله شده است محتال علیه.

۳- باب: إِنْ أَحَالَ دَيْنَ الْمَيِّتِ عَلَى رَجُلٍ جَازَ

۲۲۸۹ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ ﷺ قال: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ، فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا، فَقَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ». قالوا: لا، قال: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا». قالوا: لا، فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ أُخْرَى، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَلِّ عَلَيْهَا، قال: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ». قِيلَ: نَعَمْ، قال: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا». قالوا: ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ، فَصَلَّى عَلَيْهَا. ثُمَّ أُتِيَ بِالثَّالِثَةِ، فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا، قال: «هَلْ تَرَكَ شَيْئًا». قالوا: لا، قال: «فَهَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ». قالوا ثَلَاثَةُ دَنَانِيرَ، قال: «صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ». قال أَبُو قَتَادَةَ: صَلِّ عَلَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَلَيَّ دَيْنُهُ، فَصَلَّى عَلَيْهِ. [انظر: ۲۲۹۵].

باب - ۳: اگر قرض مرده را به کسی حواله کند رواست

۲۲۸۹ - از سَلَمه بن اکْوَع(رضی‌الله عنه) که گفته: ما نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نشسته بودیم که جنازهٔ آورده شد به آن حضرت گفتند: بر وی نماز بگذار. آن حضرت فرمود:

«آیا قرضدار است» گفتند: نی فرمود: «آیا چیزی از خود باقی گذاشته است». گفتند: نی آن حضرت بر وی نمازگزارد. سپس جنازهٔ دیگری آورده شد. گفتند: یا رسول‌الله، بر آن نماز بگذار. آن حضرت فرمود: «آیا قرضدا است» گفتند: آری فرمود: «آیا چیزی از خود باقی گذاشته است». گفتند: سه دینار آن حضرت بر وی نماز گزارد.

سپس جنازهٔ سوم آورده شد. گفتند بر وی نماز بگذار. فرمود: «چیزی از خود باقی گذاشته است». گفتند: نی. فرمود: «آیا قرضدار است» گفتند سه دینار. فرمود: شما بر دوست خویش نماز بگزارید.

ابوقتاده گفت: یا رسول‌الله بر وی نماز بگزار من قرض او را ادا می‌کنم[1] آن حضرت بر وی نماز گزارد.

۱- مناسبت ترجمهٔ باب همین است که گفت: من قرض او را ادا می‌کنم. اگرچه لفظ ضمان است نه حواله لیکن ضمان از میت مفلس به خودگرفتن است. و حواله بر همین معنی است.

۳۹ - كتاب الكفالة

١- باب: الْكَفَالَةِ فِي الْقَرْضِ وَالدُّيُونِ بِالأَبْدَانِ وَغَيْرِهَا

۲۲۹۰ - وَقال أَبُو الزِّنَاد ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ عَمْرٍو الأَسْلَمِيِّ ، عَنْ أَبِيه : أَنَّ عُمَرَ ﷺ بَعَثَهُ مُصَدِّقًا ، فَوَقَعَ رَجُلٌ عَلَى جَارِيَةِ امْرَأَتِه ، فَأَخَذَ حَمْزَةُ مِنَ الرَّجُلِ كَفِيلا حَتَّى قَدِمَ عَلَى عُمَرَ ، وَكَانَ عُمَرُ قَدْ جَلَدَهُ مِائَةَ جَلْدَةٍ ، فَصَدَّقَهُمْ وَعَذَرَهُ بِالْجَهَالَةِ .

وَقال جَرِيرٌ وَالأَشْعَثُ : لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُود فِي الْمُرْتَدِّينَ : اسْتَتِبْهُمْ وَكَفِّلْهُمْ ، فَتَابُوا ، وَكَفَلَهُمْ عَشَائِرُهُمْ .

وَقال حَمَّادٌ : إِذَا تَكَفَّلَ بِنَفْسٍ فَمَاتَ فَلا شَيْءَ عَلَيْه ، وَقال الْحَكَمُ : يَضْمَنُ .

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۳۹ - کتاب کفالت

باب ۱: ضمانت‌کردن در ادای قرض و حاضرکردن قرضدار[۱] و غیر آن

۲۲۹۰ - از محمد بن حمزه بن عَمْرو اسلمی روایت است که پدر وی گفته است:

عمر (رضی‌الله عنه) او را برای جمع‌آوری زکات فرستاده بود، در آن‌جا مردی با کنیز همسر خود جماع کرده بود، حمزه از آن مرد ضامن گرفت که او را نزد عمر حاضر گرداند. و عمر قبل بر آن (به‌همین جرم) او را صد تازیانه زده بود و گفتار مردم را تصدیق کرده بود. و آن مرد نادانی خود را (از آن عمل) عذر آورده بود[۲].

جریر واشعث دربارهٔ کسانی که مرتد شده بودند به عبدالله بن مسعود گفتند: آنان را تو به فرمای و از ایشان ضامن بگیر. آنان توبه کردند و ابن مسعود قبایل آنها را ضامن گرفت[۳].

و حَمَّاد گفته است: اگر کسی ضامن شخص شود و آن شخص بمیرد بر ضامن، ضمانتی

۱- ضمانت در ادای قرض را، کفالت بالمال، و ضمانت درحاضرکردن قرضدار را، کفالت بالنفس گویند.

۲- ماجرای مذکور چنین بوده است که عمر حمزه را برای جمع‌آوری زکات فرستاده بود، در حضور حمزه، مرد و زنی درباره‌دادن زکات خویش مناقشه کردند. مرد به زن گفت که از مال پسر کنیز خود زکات بده و زن می‌گفت که او پسر تو است و تو از مال وی زکات بده. حمزه که جویای ماجرا شد، دانست که این مرد باکنیز زن خود جماع کرده و از وی صاحب پسری شده است. زن وی، آن پسر را آزاد کرده بود و او از مادر خود میراث گرفته بود. حمزه با شنیدن این ماجرا میخواست که شوهر وی را به جرم زنا سنگسار نماید. مردم گفتند که قضیهٔ وی نزد عمر رسیده و عمر نسبت این‌که وی نادانسته از حکم شریعت این عمل را مرتکب شده از سنگسار وی صرف‌نظر کرده و او را صد دره زده است. حمزه از آن مرد ضامن گرفت و چون حمزه نزد عمر آمد و قضیه را بیان کرد، عمر موضوع را تأیید کرد و گفت که او را بدان سبب سنگسار نکرده که وی نمی‌دانسته که این عمل وی زنا شناخته می‌شود، بلکه آن را روا می‌دانسته است.

۳- در رابطه به کسانی که از دین برگشته بودند، چنان‌که حارث بن مضرب روایت کرده است که: نماز صبح را با ابن مسعود گزاردم پس از ادای نماز مردی به او گفت که در مسجد بنی حنیفه از مؤذن عبدالله بن نواحه شنیده است که می‌گفت: مسیلمه، رسول‌الله، ابن مسعود، عبدالله بن نواحه را گردن زد، لیکن درمورد مجازات یاران مشوره کرد. عدی بن حاتم به قتل ایشان مشوره داد و جریر و اشعث به توبه‌دادن و ضمانت‌گرفتن از ایشان ابن مسعود آنان را توبه داد و از قبایل آنها ضمانت گرفت (پاورقی ترجمه انگلیسی بخاری).

۲۲۹۱ - قال أبو عَبْد اللّه : وَقال اللَّيْثُ : حَدَّثَني جَعْفَرُ ابْنُ رَبيعَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَن بْن هُرْمُزَ ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ رَسُول اللَّه ﷺ : « أَنَّـهُ ذَكَـرَ رَجُـلا مِـنْ بَنـي إسْرَائيلَ ، سَأَلَ بَعْضَ بَني إسْرَائيلَ أَنْ يُسْلفَهُ أَلْفَ دينَار ، فَقَال : ائْتني بالشُّهَدَاء أُشْهدُهُمْ ، فَقَال : كَفَى باللَّه شَهيدًا ، قال : فَأْتني بالْكَفيل ، قال : كَفَى باللّه كَفيلا ، قال : صَدَقْتَ ، فَدَفَعَهَا إلَيْه إلَى أَجَلٍ مُسَمّى ، فَخَرَجَ في الْبَحْر فَقَضَى حَاجَتَهُ ، ثُمَّ الْتَمَسَ مَرْكَبًا يَرْكَبُهَا يَقْدَمُ عَلَيْه للأَجَل الَّذي أَجَّلَهُ ، فَلَمْ يَجدْ مَرْكَبًا ، فَأَخَذَ خَشَبَةً فَنَقَرَهَا ، فَأَدْخَلَ فيهَا أَلْفَ دينَار وَصَحيفَةً منْهُ إلَى صَاحبه ، ثُمَّ زَجَّجَ مَوْضعَهَا ، ثُمَّ أَتَى بهَا إلَى الْبَحْر فَقَال : اللَّهُمَّ إنَّكَ تَعْلَمُ أَنّي كُنْتُ تَسَلَّفْتُ فُلانًا أَلْفَ دينَار ، فَسَأَلَني كَفيلا فَقُلْتُ : كَفَى باللَّه كَفيلا ، فَرَضيَ بكَ ، وَسَأَلَني شَهيدًا فَقُلْتُ : كَفَى باللَّه شَهيدًا ، فَرَضيَ بكَ ، وَأَنّي جَهَدْتُ أَنْ أَجدَ مَرْكَبًا أَبْعَثُ إلَيْه الَّذي لَهُ فَلَمْ أَقْدرْ ، وَإنّي أَسْتَوْدعُكَهَا ، فَرَمَى بهَا في الْبَحْر حَتَّى وَلَجَتْ فيه ، ثُمَّ انْصَرَفَ ، وَهُوَ في ذَلكَ يَلْتَمسُ مَرْكَبًا يَخْرُجُ إلَى بَلَده ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ الَّذي كَانَ أَسْلَفَهُ ، يَنْظُرُ لَعَلَّ مَرْكَبًا قَدْ جَاءَ بمَاله ، فَإذَا بالْخَشَبَة الَّتي فيهَا الْمَالُ ، فَأَخَذَهَا لأهْله حَطَبًا ، فَلَمَّا نَشَرَهَا وَجَدَ الْمَالَ وَالصَّحيفَةَ ، ثُمَّ قَدمَ الَّذي كَانَ أَسْلَفَهُ ، فَأَتَى بالألف دينَار ، فَقَال : وَاللَّه مَا زلْتُ جَاهدًا في طَلَب مَرْكَب لآتيَكَ بمَالكَ ، فَمَا وَجَدْتُ مَرْكَبًا قَبْلَ الَّذي أَتَيْتُ فيه ، قال : هَلْ كُنْتَ بَعَثْتَ إلَيَّ بشَيْء ؟ قال : أُخْبرُكَ أَنّي لَمْ أَجدْ مَرْكَبًا قَبْلَ الَّذي جئْتُ فيه ، قال : فَإنَّ اللَّهَ قَدْ أَدَّى عَنْكَ الَّذي بَعَثْتَ في الْخَشَبَة ، فَانْصَرفْ بالألف الدّينَار

نمی‌ماند.

و حکم گفته است: ضمانت وی بر مالی که تعهد کرده است باقی می‌باشد.

۲۲۹۱ - از عبدالرحمن بن هرمز، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) روایت است که دربارهٔ مردی از بنی‌اسرائیل یاد کرد و فرمود:

«مردی از بنی‌اسرائیل از مرد دیگری از بنی‌اسرائیل هزار دینار قرض خواست. وی گفت: برای من شاهدانی بیاور که ایشان را گواه بگیرم. گفت: شهادت خداوند بسنده است.

گفت: برای من ضامن بیاور. گفت ضمانت خداوند بسنده است گفت: راست گفتی. و پول را به میعادی معین به وی داد قرض‌گیرنده به سفر دریا رفت و حاجتش را برآورد و سپس در جستجوی کشتی برآمد تا سفر کند و به میعاد معین قرض خود را ادا کند وی کشتی نیافت، سپس چوبی را گرفت و درون آن را کاوید و هزار دینار و نامهٔعنوان دوست خود در آن جای داد و موضع کاویدگی را پر کرد و بعد چوب را به ساحل دریا آورد و گفت:

بارالها، تو خود می‌دانی که من هزار دینار از فلان کس قرض گرفته‌ام و او از من ضامن طلبید و من گفتم: ضمانت خداوند بسنده است و او به ضمانت تو راضی شد، و از من شاهد طلبید و من گفتم: شهادت خداوند بسنده است، و او به شهادت تو راضی شد. من تلاش کردم که کشتیی بیابم تا بدان وسیله طلب او را برسانم، لیکن بدان قادر نشدم، اینک طلب او را به تو می‌سپارم. و سپس چوب را به دریا افکند

رَاشِدًا» . [راجع: ١٤٩٨] .

٢- باب: قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى:

﴿ وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ ﴾ [النساء: ٣٣]. [قرأ عاصمٌ وحَمْزةُ والكِسائيُّ: «عَقَدَتْ»]

٢٢٩٢ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ إِدْرِيسَ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ مُصَرِّفٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: ﴿ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا

وچوب در دریا روانه شد و سپس برگشت و تلاش کرد تا وسیلهٔ سواری پیدا کند تا خود را به شهر وی برساند.

مردی که قرض داده بود باری برآمد تا کشتیی را ببیند که شاید پول طلب او را آورده باشد، ناگاه با همان چوبی مواجه شد که در آن پول وی نهاده شده بود: وی چوب را گرفت تا در هیزم خانه خود از آن استفاده کند و چون چوب را شکست، پول و نامه را دریافت.

سپس مرد قرضدار آمده و با خود هزار دینار آورد و گفت: پیوسته در جستجوی آن بودم که وسیله سواری پیدا کنم تا مال تو را به تو برسانم، لیکن قبل بر این وسیله میسر نشد که نزد تو بیایم.

مردی که قرض داده بود. گفت: آیا برایم چیزی فرستاده بودی؟

وی گفت: به تو گفتم که قبل به این وسیله سواری نیافتم که نزد تو بیایم. مردی که قرض داده بود گفت: همانا خداوند از جانب تو ادا ردانید. آنچه را که در درون چوب فرستاده بودی رسید پس با این هزار دینار خود برگرد و راه راست پیش گیر.

باب ۲: گفته خدای تعالی

و کسانی که ایشان را مربوط ساخته است عهدهای شما، پس بدهید ایشان را بهرهٔ ایشان (النساء: ۳۳).

۲۲۹۲ - از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) در تفسیر آیه «و مقرر کردیم موالی برای هر چیزی» (النساء ۳۳) می‌گویدکه

مَوَالِيَ ﴾قال: وَرَثَةً: ﴿ وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ ﴾ . قال: كَانَ الْمُهَاجِرُونَ لَمَّا قَدِمُوا الْمَدِينَةَ ، يَرِثُ الْمُهَاجِرُ الأنصاريَّ دُونَ ذَوِي رَحِمِه ، للأُخُوَّةِ الَّتِي آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُمْ ، فَلَمَّا نَزَلَتْ: ﴿ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ ﴾نَسَخَتْ ، ثُمَّ قال: ﴿وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ ﴾إلا النَّصْرَ وَالرِّفَادَةَ وَالنَّصِيحَةَ ، وَقَدْ ذَهَبَ الْمِيرَاثُ ، وَيُوصِي لَهُ . [انظر: ٤٥٨٠، ٦٧٤٧ع]

مراد از موالی وارثان‌اند.

و در تفسیر این آیه که می‌گوید: «کسانی که ایشان را مربوط ساخته است عهدهای شما» می‌گوید:

آن‌گاه که مهاجرین نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمدند، مهاجر از انصار میراث می‌برد و اقربای انصار میراث نمی‌برد، بنا به رابطهٔ برادری که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) میان مهاجرین و انصار ایجاد کرده بود. و چون این آیت فرود آمد که: «و مقرر کردیم موالی برای هر چیزی» رابطه برادری میان مهاجرین و انصار منسوخ گشت.

سپس ابن عباس گفت: آیه «کسانی که ایشان را مربوط ساخته است عهدهای شما» حکم یاری رساندن و کمک‌کردن و خیراندیشی را به حال خود باقی می‌گذارد و فقط میراث‌بردن آن منسوخ شده است و برای او وصیت می‌شود.

۲۲۹۳ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال: قَدِمَ عَلَيْنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ ، فَآخَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ . [راجع: ٢٠٤٩ . أخرجه مسلم: ١٤٢٧ بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

۲۲۹۳- ز حُمَید که انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: عبدالرحمن بن عوف نزد ما (گروه انصار) آمد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) میان او و سعد بن ربیع رابطهٔ برادری ایجاد کرد.

۲۲۹٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ قال: قُلْتُ لأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَبَلَغَكَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «لا حِلْفَ فِي الإِسْلامِ» . فَقال: قَدْ حَالَفَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالأَنْصَارِ فِي دَارِي . [انظر: ٦٠٨٣د، ٧٣٤٠د . أخرجه مسلم: ٢٥٢٩] .

۲۲۹٤ - از عاصم روایت است که گفته:

به انس(رضی‌الله عنه) گفتم که آیا به تو اطلاع رسیده که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته باشد: «عهد در اسلام نیست» وی گفت:

همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) میان قریش و انصار در خانهٔ من عهد بست[1].

۱- عهد و پیمانی که در روزگار جاهلیت بر مبنای جدل و قتال و غارت در میان قبایل عرب موجود بود، اسلام از آن منع کرده است، لیکن کمک و یاری رسانیدن مظلوم و رعایت صله‌ی ارحام که در جاهلیت رواج داشت، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آن را امر کرده است. البته وراثت از میان رفت و تعاون و تعاهد در این امور باقی است.

۳- باب: مَنْ تَكَفَّلَ عَنْ مَيِّتٍ دَيْنًا ، فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ

وَبِهِ قَالَ الْحَسَنُ .

۲۲۹۵ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ لِيُصَلِّيَ عَلَيْهَا ، فَقَالَ : « هَلْ عَلَيْهِ مِنْ دَيْنٍ » . قَالُوا : لا ، فَصَلَّى عَلَيْهِ ، ثُمَّ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ أُخْرَى ، فَقَالَ : « هَلْ عَلَيْهِ مِنْ دَيْنٍ » . قَالُوا : نَعَمْ ، قَالَ : « صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ » . قَالَ أَبُو قَتَادَةَ : عَلَيَّ دَيْنُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَصَلَّى عَلَيْهِ . [راجع: ۲۲۸۹] .

۲۲۹۶ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرٌو : سَمِعَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ قَدْ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا » . فَلَمْ يَجِئْ مَالُ الْبَحْرَيْنِ حَتَّى قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ فَنَادَى : مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ عِدَةٌ ، أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِي كَذَا وَكَذَا ، فَحَثَى لِي حَثْيَةً ، فَعَدَدْتُهَا ، فَإِذَا هِيَ خَمْسُمِائَةٍ ، وَقَالَ : خُذْ مِثْلَيْهَا . [انظر: ۲۵۹۸ن، ۲۶۸۳ن، ۳۱۳۷ن، ۳۱۶۴ن، ۳۴۸۳ن . أخرجه مسلم: ۲۳۱۴].

باب ۳: کسی که ضمانت ادای دین مرده به عهده می‌گیرد، روا نیست که از ضمانت آن سر باززند.

۲۲۹۵ - از سَلَمَه بن اکْوَع(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:

جنازه‌ای نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آورده شد تا بر آننماز بگزارد. آن حضرت فرمود: «آیا بر ذمهٔ وی قرض است». گفتند: نبی آن حضرت بر آن نماز گزارد. سپس جنازه‌ای دیگر آورده شد آن حضرت فرمود: «آیا بر ذمهٔ وی قرض است» گفتند: آری. فرمود: «شما بر دوست خویش نماز بگزارید».

ابوقتاده گفت: قرض وی بر ذمهٔ من باشد یا رسول‌الله. آن حضرت بر وی نماز گزارد.

۲۲۹۶ - از محمدبن علی[1] روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا گفت: «اگر مال بحرین برسد برای تو چنین و چنین و چنین می‌دهم»[2] مال بحرین نرسید تا آن‌که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد. آن‌گاه که مال بحرین رسید، ابوبکر امر کرد تا اعلام کنند که: هرکس که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او چیزی وعده کردهب اشد و یا طلبی داشته باشد نزد ما بیاید[3]. من نزد ابوبکر رفتم و گفتم: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا چنین و چنان گفته بود. ابوبکر یک کف دست خود را پر کرد و برای من داد. آن را برشمردم پانصد (سکه) بود و سپس گفت: دو چند آن را نیز برگیر.

۱- مراد از محمد بن علی، امام باقر بن امام زین‌العابدین (رضی‌الله عنه) است.
۲- عبارت (هکذا، هکذا - هکذا) که در متن فوق سه بار تکرار شده در بسا از نسخ بخاری دوبار آمده است و اشاره به پری دست دارد.
۳- مناسبت حدیث به ترجمهٔ باب آن است که ابوبکر (رضی‌الله عنه) متکفل ادای دینی شد که بر آن حضرت بود.

٤- باب: جِوَارِ أبي بَكْرٍ في عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَعَقْدِهِ

۲۲۹۷ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، قال ابْنُ شِهَابٍ: فَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: لَمْ أَعْقِلْ أَبَوَيَّ إلا وَهُمَا يَدِينَانِ الدِّينَ.

وَقالَ أَبُو صَالِحٍ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالتْ: لَمْ أَعْقِلْ أَبَوَيَّ قَطُّ إلا وَهُمَا يَدِينَانِ الدِّينَ، وَلَمْ يَمُرَّ عَلَيْنَا يَوْمٌ إلا يَأْتِينَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَرَفَيِ النَّهَارِ، بُكْرَةً وَعَشِيَّةً، فَلَمَّا ابْتُلِيَ الْمُسْلِمُونَ، خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِراً قِبَلَ الْحَبَشَةِ، حَتَّى إذَا بَلَغَ بَرْكَ الْغِمَادِ لَقِيَهُ ابْنُ الدَّغِنَةِ، وَهُوَ سَيِّدُ الْقَارَةِ، فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَخْرَجَنِي قَوْمِي، فَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسِيحَ فِي الأَرْضِ فَأَعْبُدَ رَبِّي. قالَ ابْنُ الدَّغِنَةِ: إنَّ مِثْلَكَ لا يَخْرُجُ وَلا يُخْرَجُ، فَإنَّكَ تَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ، وَأَنَا لَكَ جَارٌ، فَارْجِعْ فَاعْبُدْ رَبَّكَ بِبِلادِكَ. فَارْتَحَلَ ابْنُ الدَّغِنَةِ، فَرَجَعَ مَعَ أَبِي بَكْرٍ، فَطَافَ فِي أَشْرَافِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، فَقالَ لَهُمْ: إنَّ أَبَا بَكْرٍ لا يَخْرُجُ مِثْلُهُ وَلا يُخْرَجُ، أَتُخْرِجُونَ رَجُلا يُكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَيَصِلُ الرَّحِمَ وَيَحْمِلُ الْكَلَّ، وَيَقْرِي الضَّيْفَ، وَيُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ. فَأَنْفَذَتْ قُرَيْشٌ جِوَارَ ابْنِ الدَّغِنَةِ، وَآمَنُوا أَبَا بَكْرٍ، وَقَالُوا لابْنِ الدَّغِنَةِ: مُرْ أَبَا بَكْرٍ فَلْيَعْبُدْ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَلْيُصَلِّ، وَلْيَقْرَأْ مَا شَاءَ، وَلا يُؤْذِينَا بِذَلِكَ، وَلا يَسْتَعْلِنْ بِهِ، فَإنَّا قَدْ خَشِينَا أَنْ يَفْتِنَ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا. قالَ ذَلِكَ ابْنُ الدَّغِنَةِ لأَبِي بَكْرٍ، فَطَفِقَ أَبُو بَكْرٍ يَعْبُدُ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، وَلا يَسْتَعْلِنُ بِالصَّلاةِ، وَلا الْقِرَاءَةِ فِي غَيْرِ دَارِهِ،

باب ۴: امان‌گرفتن ابوبکر در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و عهدوی

۲۲۹۷ - از عُقَیل، از ابن شهاب از عُدوه بن زبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته است:

تا آن‌جا که به‌خاطر می‌آورم پدر و مادرم عبادت دین اسلام می‌کردند روایت است از یونس، از زُهری:، از عُروه بن زبیر که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته است:

تا آن‌جا که به‌خاطر می‌آورم پدر و مادرم فقط عبادت دین اسلام می‌کردند، و روزی بر ما نمی‌گذشت مگر آنکه رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) اول و آخر روز یعنی صبح و شام به خانهٔ ما می‌آمد.

آن‌گاه که مسلمانان به اذیت و آزار مشرکان گرفتار شدند، ابوبکر به سوی حبشه مهاجرت کرد و چون به موضع - بِرْکَ الغِماد - رسید با ابن‌الدَّغِنَه، رئیس قبیلهٔ غاره، مواجه شد. وی گفت: کجا می‌خواهی بروی، ای ابوبکر؟ ابوبکر گفت: قوم من مرا بیرون کرده‌اند، من می‌خواهم بر روی زمین سیاحت کنم و پروردگار خود را عبادت کنم. ابن‌الدَّغِنه گفت: کسی چون تو را نشاید که بیرون رود و بیرون کرده شود و تویی که مستمندان را کمک می‌کنی و صلهٔ رحم به جا می‌کنی و از درماندگان دستگیری می‌کنی و از میهمانان میزبانی می‌کنی و مصیبت رسیدگان را یاری می‌رسانی. من به تو امان می‌دهم بازگرد و پروردگار خود را در شهر خود عبادت کن.

ابن الدّغِنه راهی شد و همراه ابوبکر بازگشت

ثُمَّ بَدَا لأبي بَكْرٍ ، فَابْتَنَى مَسْجِداً بِفِنَاءِ دَارِهِ وَبَرَزَ ، فَكَانَ يُصَلِّي فِيهِ ، وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ ، فَيَتَقَصَّفُ عَلَيْهِ نِسَاءُ الْمُشْرِكِينَ وَأَبْنَاؤُهُمْ ، يَعْجَبُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رَجُلاً بَكَّاءً ، لا يَمْلِكُ دَمْعَهُ حِينَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ ، فَأَفْزَعَ ذَلِكَ أَشْرَافَ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، فَأَرْسَلُوا إِلَى ابْنِ الدَّغِنَةِ فَقَدِمَ عَلَيْهِمْ ، فَقَالُوا لَهُ : إِنَّا كُنَّا أَجَرْنَا أَبَا بَكْرٍ عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ ، وَإِنَّهُ جَاوَزَ ذَلِكَ ، فَابْتَنَى مَسْجِداً بِفِنَاءِ دَارِهِ ، وَأَعْلَنَ الصَّلاةَ وَالْقِرَاءَةَ ، وَقَدْ خَشِينَا أَنْ يَفْتِنَ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا ، فَأْتِهِ ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَقْتَصِرَ عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ فَعَلَ ، وَإِنْ أَبَى إِلا أَنْ يُعْلِنَ ذَلِكَ ، فَسَلْهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْكَ ذِمَّتَكَ ، فَإِنَّا كَرِهْنَا أَنْ نُخْفِرَكَ ، وَلَسْنَا مُقِرِّينَ لأَبِي بَكْرٍ الاسْتِعْلانَ . قَالَتْ عَائِشَةُ : فَأَتَى ابْنُ الدَّغِنَةِ أَبَا بَكْرٍ ، فَقَالَ : قَدْ عَلِمْتَ الَّذِي عَقَدْتُ لَكَ عَلَيْهِ ، فَإِمَّا أَنْ تَقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ ، وَإِمَّا أَنْ تَرُدَّ إِلَيَّ ذِمَّتِي ، فَإِنِّي لا أُحِبُّ أَنْ تَسْمَعَ الْعَرَبُ أَنِّي أُخْفِرْتُ فِي رَجُلٍ عَقَدْتُ لَهُ . قَالَ أَبُو بَكْرٍ : إِنِّي أَرُدُّ إِلَيْكَ جِوَارَكَ ، وَأَرْضَى بِجِوَارِ اللَّهِ . وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «قَدْ أُرِيتُ دَارَ هِجْرَتِكُمْ ، رَأَيْتُ سَبْخَةً ذَاتَ نَخْلٍ بَيْنَ لابَتَيْنِ» . وَهُمَا الْحَرَّتَانِ ، فَهَاجَرَ مَنْ هَاجَرَ قِبَلَ الْمَدِينَةِ حِينَ ذَكَرَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَرَجَعَ إِلَى الْمَدِينَةِ بَعْضُ مَنْ كَانَ هَاجَرَ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ ، وَتَجَهَّزَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِراً ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « عَلَى رِسْلِكَ ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُؤْذَنَ لِي» . قَالَ أَبُو بَكْرٍ : هَلْ تَرْجُو ذَلِكَ بِأَبِي أَنْتَ ؟ قَالَ : «نَعَمْ» . فَحَبَسَ أَبُو بَكْرٍ نَفْسَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيَصْحَبَهُ ، وَعَلَفَ رَاحِلَتَيْنِ كَانَتَا عِنْدَهُ وَرَقَ السَّمُرِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ . [راجع: ٤٧٦] .

و با بزرگان کفار قریش دیدار کرد و به ایشان گفت: کسی چون ابوبکر را نسزد که بیرون شود و یا بیرون کرده شود. آیا مردی را بیرون می‌کنید که مستمندان را کمک می‌کند و صله رحم به جا می‌کند و از درماندگان دستگیری می‌کند و از میهمانان پذیرایی می‌کند و مصیبت رسیدگان را یاری می‌رساند.

قریش، امان‌دادن ابن الدّغنه را منظور کردند و به ابوبکر امان دادند. و به ابن الدّغنه گفتند: ابوبکر را بگوی که پروردگار خود را در خانه خود عبادت کند، و نماز بگزارد، و هر آنچه می‌خواهد بخواند، و با این کار خود به ما آزاری نرساند و آن را علنی نکند، همانا بیم از آن داریم که زنان و فرزندان ما را به فتنه اندازد .

ابن‌الدّغنه، این موضوع را به ابوبکر گفت. و ابوبکر بر آن شد که در منزل خود پروردگار خود را عبادت کند و نماز خود را علنی نکند، به جز از منزل خود در جای دیگر قرآن نخواند.

سپس فکر دیگر به‌خاطر ابوبکر رسید. وی در صحن سرای خود مسجدی ساخت و خودش را ظاهر کرد. در آن مسجد نماز می‌گزارد و قرآن می‌خواند. در آن‌جا زنان و فرزندان مشرکین بر وی گرد می‌آمدند و شگفت‌زده‌به سوی وی می‌نگریستند. ابوبکر مردی گریه گرای بود و چون قرآن می‌خواند نمی‌توانست اشکش را نگاه دارد. این عمل وی بزرگان قریش را که مشرک بودند در ترس و وحشت انداخت و آنها به سوی ابن‌الدغنه فرستادند و او نزد ایشان آمد و به او گفتند:

ما ابوبکر را امان داده‌ایم که پروردگار خود را در خانه خود عبادت کند. وی از آن تجاوز کرده و در صحن منزل خود مسجدی ساخته و نمازگزاردن و قرآن خواندن خویش را علنی کرده است. همانا ما از آن می‌ترسیم که زنان و فرزندان را به فتنه اندازد. تو نزد وی برو، و به او بگوی که اگر دوست می‌دارد که پروردگار خود را درخانهٔ خود عبادت کند این کار را بکند و اگر نپذیرد و بخواهد که آن علنی کند، از وی بخواه که عهد تو را به تو بازگرداند. ما را خوشایند نیست که عهد تو را بشکنیم و ما بدان قایل نیستیم که وی عبادت خود را علنی کند.

عایشه گفته است: ابن الدّغِنه نزد ابوبکر آمد و به او گفت: به تحقیق دانسته‌ای از آنچه برای تو عهد کرده‌ام، یا به همان اندازه بسنده کن و یا عهد مرا به من بازگردان، زیرا دوست ندارم که عرب بشنوند که من با کسی که عهد بسته‌ام، عهد وی را شکسته‌ام.

ابوبکر گفت: همانا امان تو را به تو بازمی‌گردانم و به امان خدا راضی هستم.

در این روس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به مکه بود و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «همانا سرای هجرت شما بر من نموده شده است: سرزمین شوره‌زاری که در میان دو لایه واقع است».

یعنی در میان دو سنگلاخ. و چون رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) این موضوع را اظهار کرد، هرکه خواست به سوی مدینه هجرت کرد و برخی کسانی که به حبشه مهاجرت

کرده بودند به مدینه بازگشتند. ابوبکر اسباب مهاجرت را آماده کرد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت «بر همان منوال منتظر باش، و امیدوارم که برایم اجازه مهاجرت داده شود».

ابوبکر گفت: آیا به مهاجرت امید می‌دادی، پدرم فدایت باد؟

آن حضرت فرمود: «آری». ابوبکر خودش را از مهاجرت بازداشت تا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی کند، و برای چهار ماه شتران خود را علوفهٔ برگ درختان سَمُره داد.

٥- باب: الدَّيْنِ

٢٢٩٨- حدثنا يحيى بن بُكَيْرٍ: حَدَّثَنا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كانَ يُؤْتَى بِالرَّجُلِ الْمُتَوَفَّى، عَلَيْهِ الدَّيْنُ، فَيَسْأَلُ: «هَلْ تَرَكَ لِدَيْنِهِ فَضْلاً». فَإِنْ حُدِّثَ أَنَّهُ تَرَكَ لِدَيْنِهِ وَفَاءً صَلَّى، وَإِلاَّ قالَ لِلْمُسْلِمِينَ: «صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ». فَلَمَّا فَتَحَ اللهُ عَلَيْهِ الْفُتُوحَ، قالَ: «أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ تُوُفِّيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَرَكَ دَيْنًا فَعَلَيَّ قَضَاؤُهُ، وَمَنْ تَرَكَ مالاً فَلِوَرَثَتِهِ». [انظر: ٢٣٩٨خ، ٢٣٩٩خ، ٤٧٨١خ، ٥٣٧١خ، ٦٧٣١خ، ٦٧٤٥خ، ٦٧٦٣خ. اخرجه مسلم: ١٦١٩].

باب ۵: قرض

۲۲۹۸ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: وقتی جنازه مردی را که قرضدار می‌بود نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌آوردند، آن حضرت سؤال می‌کرد که: «آیا برای ادای قرض خود چیزی گذاشته است» اگر گفته می‌شد که برای ادای قرض خود چیزی گذاشته است، بر وی نماز می‌گزارد، در غیر آن به مسلمانان می‌گفت: «به دوست خویش نماز بگزارید» و چون خداوند بر آن حضرت فتوحاتی را گشود، فرمود: «من در ادای قرض مسلمانان نسبت به خود ایشان سزاوارترم، و چون کسی از مسلمانان وفات کند و از خود قرض بگذارد، ادای قرض وی بر من است و اگر از خود مال بگذارد از آن ورثه اوست».

بسم الله الرحمن الرحيم

٤٠- كِتَاب الْوَكَالَة

١- باب : وَكَالَةُ الشَّرِيك [الشَّرِيك في القِسْمَة وَغيرِها] .

وَقَدْ أَشْرَكَ النَّبِيُّ ﷺ عَلِيّاً فِي هَدْيِهِ ، ثُمَّ أَمَرَهُ بِقِسْمَتِهَا . [راجع : ١٠٨٥ ، ١٧٠٧] .

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

۴۰ - کتاب وکالت

باب ۱: وکیل‌کردن شریک شریک خود را در تقسیم‌کردن و غیر آن

و همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ،علی(رضی‌الله عنه) را در قربانی خود شریک کرد و سپس او را امر کرد تا آن را (بر فقرا) تقسیم کند.

٢٢٩٩ -حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قال : أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِجِلالِ الْبُدْنِ الَّتِي نُحِرَتْ وَبِجُلُودِهَا . [راجع : ١٧٠٧ . أخرجه مسلم: ١٣١٧] .

۲۲۹۹ - از عبدالحرمن ابی‌لیلی روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا امر کرد که جلها و پوستهای شترانی را که ذبح شده بود، صدقه بدهم.

٢٣٠٠ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ غَنَماً يَقْسِمُهَا عَلَى صَحَابَتِهِ ، فَبَقِيَ عَتُودٌ ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَال : «ضَحِّ بِهِ أَنْتَ» . [انظر : ٢٥٠٠ل، ٥٥٤٧ل، ٥٥٥٥ل. أخرجه مسلم : ١٩٦٥]

۲۳۰۰ - از عُقْبه بن عامر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گوسفندانی به او داده بود که به یاران آن حضرت تقسیم کند. از آن گوسفندان بزغاله‌ای باقی ماند و من موضوع را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اطلاع دادم. آن حضرت فرمود: «آن را از جانب خود قربانی کن»[1].

٢- باب : إِذَا وَكَّلَ الْمُسْلِمُ حَرْبِيّاً فِي دَارِ الْحَرْبِ ، أَوْ فِي دَارِ الإِسْلامِ جَازَ

باب ۲۰: اگر مسلمان، از جانب خود کافری را در دار اسلام یا دار حرب وکیل کند رواست

٢٣٠١ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قال : حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ الْمَاجِشُونِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ إِبراهيمَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِالرَّحْمَنِ

۲۳۰۱ - از عبدالحرمن عوف(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: نامه‌ای به أُمَیَّه بن خلف نوشتم بدین عهد که وی از دارایی من در مکه

۱- در تطبیق این حدیث به ترجمه باب گفته‌اند که معلوم می‌شود این گوسفندان مال غنیمت بوده‌اند و آن حضرت (یاران وی در آن شریک بوده‌اند.

ابْنِ عَوْفٍ ﷺ قال : كَاتَبْتُ أُمَيَّةَ بْنَ خَلَفٍ كِتَابًا ، بِأَنْ يَحْفَظَنِي فِي صَاغِيَتِي بِمَكَّةَ ، وَأَحْفَظَهُ فِي صَاغِيَتِهِ بِالْمَدِينَةِ ، فَلَمَّا ذَكَرْتُ الرَّحْمَنَ ، قَالَ : لا أَعْرِفُ الرَّحْمَنَ ، كَاتِبْنِي بِاسْمِكَ الَّذِي كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَكَاتَبْتُهُ : عَبْدَ عَمْرٍو ، فَلَمَّا كَانَ فِي يَوْمِ بَدْرٍ ، خَرَجْتُ إِلَى جَبَلٍ لأُحْرِزَهُ حِينَ نَامَ النَّاسُ ، فَأَبْصَرَهُ بِلالٌ ، فَخَرَجَ حَتَّى وَقَفَ عَلَى مَجْلِسٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَقَالَ : أُمَيَّةُ بْنُ خَلَفٍ ، لا نَجَوْتُ إِنْ نَجَا أُمَيَّةُ ، فَخَرَجَ مَعَهُ فَرِيقٌ مِنَ الأَنْصَارِ فِي آثَارِنَا ، فَلَمَّا خَشِيتُ أَنْ يَلْحَقُونَا ، خَلَّفْتُ لَهُمُ ابْنَهُ لأَشْغَلَهُمْ فَقَتَلُوهُ ، ثُمَّ أَبَوْا حَتَّى يَتْبَعُونَا ، وَكَانَ رَجُلاً ثَقِيلاً ، فَلَمَّا أَدْرَكُونَا ، قُلْتُ لَهُ : ابْرُكْ فَبَرَكَ ، فَأَلْقَيْتُ عَلَيْهِ نَفْسِي لأَمْنَعَهُ ، فَتَخَلَّلُوهُ بِالسُّيُوفِ مِنْ تَحْتِي حَتَّى قَتَلُوهُ ، وَأَصَابَ أَحَدُهُمْ رِجْلِي بِسَيْفِهِ ، وَكَانَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ يُرِينَا ذَلِكَ الأَثَرَ فِي ظَهْرِ قَدَمِهِ .

قال أبو عبد الله : سمع صالحاً وإبراهيم أباه . [انظر : ٣٩٧١ح] .

محافظت کند و من از دارایی وی در مدینه محافظت کنم. و چون‌در نامه نام رحمن را ذکر کرده بودم، وی گفته بود: من کسی را به نم رحمن نمی‌شناسم. همان نامی را بنویس که در جاهلیت بدان نامیده می‌شدی. من نام (روزگار جاهلیت) خود را که عبد عمرو، بود به وی نوشتم. چون روز جنگ بدر فرا رسید، وقتی مردم در خواب بودند من بر کوه برآمدم تا از وی پاسداری کنم، بلا، اُمَیّه را دید و برآمد تا آن‌که بر مجلس انصار ایستاد و گفت این است اُمَیّه بن خلف، و وای بر من اگر وی نجات یابد[1]. گروهی از انصار به همراه وی دنبال ما افتادند من از آن ترسیدم که به ما برسند و ما را بگیرند، پسر اُمَیّه را عقب گذاشتم که با وی مشغول گردند، او را کشتند و به تعقیب ما ادامه دادند. اُمَیّه مردی فربه بود (کند می‌رفت) و چون به ما رسیدند بدو گفتم که زانو بزن. وی زانو زد. من خودم را به وی افکندم تا مانع کشتن او شوم. لیکن از زیر بر وی شمشیر زدند تا آنکه او را کشتند و ضربات شمشیر یکی از آنان به پای من اصابت کرد (راوی گفته است) عبدالحرمن بن عوف اثر همان ضربه را که به پشت پایش بود به ما نشان می‌داد.

ابوعبدالله گفته است: یوسف از صالح شنیده و ابراهیم از پدر خود (این حدیث را) شنیده است.

٣- باب : الْوَكَالَةِ فِي الصَّرْفِ وَالْمِيزَانِ

وَقَدْ وَكَّلَ عُمَرُ وَابْنُ عُمَرَ فِي الصَّرْفِ .

باب ۳: وکالت در بیع نقد و اشیایی که وزن می‌شوند

عمر و ابن عمر در بیع نقد کسی را وکیل

۱۹- اُمَیّه بن خلف کسی بود که بلال را که در مکه اسلام آورده بود به سختی شکنجه می‌کرد.

۲۳۰۲ ، ۲۳۰۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِالْمَجِيدِ بْنِ سُهَيْلِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنهما : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَعْمَلَ رَجُلاً عَلَى خَيْبَرَ ، فَجَاءَهُمْ بِتَمْرٍ جَنِيبٍ ، فَقَالَ : «أَكُلُّ تَمْرِ خَيْبَرَ هَكَذَا» . فَقَالَ : إِنَّا لَنَأْخُذُ الصَّاعَ مِنْ هَذَا بِالصَّاعَيْنِ ، وَالصَّاعَيْنِ بِالثَّلاثَةِ ، فَقَالَ : «لا تَفْعَلْ ، بِعِ الْجَمْعَ بِالدَّرَاهِمِ ، ثُمَّ ابْتَعْ بِالدَّرَاهِمِ جَنِيبًا» .

وَقَالَ : فِي الْمِيزَانِ مِثْلَ ذَلِكَ . [راجع : ۲۲۰۱ ، ۲۲۰۲. اخرجه مسلم : ۱۵۹۳] .

گرفتند

۲۳۰۲ و ۲۳۰۳ - از سعید بن مُسیَّب روایت است که ابوسعید خُدری و ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته‌اند.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مردی را عامل خیبر تعیین کرد وی به آنها خرمای جَنیب (خرمای خوب) آورد. آن حضرت فرمود: آیا همه خرماهای خیبر از همین نوع است». وی گفت: ما یک صاع از این خرما را در بدل دو صاع، و دوصاع را در بدل سه صاع خرمای (مخلوط) عوض می‌کنیم. آن حضرت فرمود: «چنین نکن خرمای مخلوط را در بدل پول بفروش و خرمای خوب را در بدل پول بخر». و در مورد اشیایی که به وزن فروخته می‌شود نیز چنین فرمود:

٤- باب : إِذَا أَبْصَرَ الرَّاعِي أَوِ الْوَكِيلُ شَاةً تَمُوتُ ، أَوْ شَيْئًا يَفْسُدُ ، ذَبَحَ وَأَصْلَحَ مَا يَخَافُ عَلَيْهِ الْفَسَادَ .

۲۳۰٤ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبراهيم : سَمِعَ الْمُعْتَمِرَ : أَنْبَأَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ كَانَتْ لَهُمْ غَنَمٌ تَرْعَى بِسَلْعٍ ، فَأَبْصَرَتْ جَارِيَةٌ لَنَا بِشَاةٍ مِنْ غَنَمِنَا مَوْتًا ، فَكَسَرَتْ حَجَرًا فَذَبَحَتْهَا بِهِ ، فَقَالَ لَهُمْ : لا تَأْكُلُوا حَتَّى أَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ ، أَوْ أُرْسِلَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مَنْ يَسْأَلُهُ ، وَأَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ ذَاكَ ، أَوْ أَرْسَلَ ، فَأَمَرَهُ بِأَكْلِهَا .

قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ : فَيُعْجِبُنِي أَنَّهَا أَمَةٌ ، وَأَنَّهَا ذَبَحَتْ .

تَابَعَهُ عَبْدَةُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ . [انظر : ۵۵۰۱، ۵۵۰۲، ۵۵۰٤]

باب ۴: اگر چوپان یا وکیل وی، گوسفندان را در حال مردن ببینند، یا چیزی را درحال فاسدشدن ببینند، گوسفند را ذبح کند و آنچه را بیم فساد می‌رود اصلاح گرداند.

۲۳۰٤ - از نافع، از ابن کعب بن مالک روایت است که پدر وی گفته است: گوسفندان ما بر کوه سلح می‌چریدند، کنیز ما که همرا گوسفندان بود گوسفندی را درحال مردن دید. وی سنگی را شکست و با آن گوسفند را ذبح کرد.

کعب به ایشان گفت: از گوشت آن مخورید تا از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال نمایم- یا گفت- کسی را بفرستم تا از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال نماید. وی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد یا کسی را فرستاد تا از آن حضرت سؤال کند. آن حضرت بعه خوردن آن حکم

کرد عبیدالله (راوی) گفته است: کار آن کنیز که گوسفند را (با زرنگی) ذبح کرد مرا به شگفت آورد.

متابعت کرده است (معتمر را) عبده، از عبیدالله.

٥- باب : وَكَالَةُ الشَّاهِدِ وَالْغَائِبِ جَائِزَةٌ

وَكَتَبَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو إِلَى قَهْرَمَانِهِ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْهُ: أَنْ يُزَكِّيَ عَنْ أَهْلِهِ، الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ.

باب ۵: وکالت از کسی که حاضر و غایب است رواست

عبدالله بن عَمرو به سرپرست اموال خود که غایب بود نوشت که از جانب خورد و بزرگ خانواده او صدقه بدهد.

٢٣٠٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ لِرَجُلٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ سِنٌّ مِنَ الإِبِلِ، فَجَاءَهُ يَتَقَاضَاهُ، فَقَالَ: «أَعْطُوهُ». فَطَلَبُوا سِنَّهُ فَلَمْ يَجِدُوا لَهُ إِلاَّ سِنًّا فَوْقَهَا، فَقَالَ: «أَعْطُوهُ». فَقَالَ: أَوْفَيْتَنِي أَوْفَى اللَّهُ بِكَ. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ خِيَارَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً». [انظر: ٢٣٠٦ن، ٢٣٩٠ن، ٢٣٩٢ن، ٢٣٩٣ن، ٢٤٠١ع، ٢٦٠٦ن، ٢٦٠٩ع. أخرجه مسلم: ١٦٠١ بنحوه].

۲۳۰۵ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:مردی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شتری طلب داشت، که سن آن معین بود. وی نزدت آن حضرت آمد و خواستار ادای طلب خود شد آن حضرت فرمود: «طلب او را بدهید» در جستجوی آن شدند تا شتری به همان سن و سال پیدا کنند، اما نیافتند مگر شتری که سن و سال آن کلانتر بود. آن حضرت فرمود: «همان را به او بدهید». آن مرد گفت: حق مرا ادا کردی خداوند حق تو را ادا گرداند.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بهترین شما کسی است که به نیکوترین وجه حق را ادا گرداند» (یعنی سخاوتمدانه).

٦- باب : الْوَكَالَةِ فِي قَضَاءِ الدُّيُونِ

٢٣٠٦ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ: سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ يَتَقَاضَاهُ فَأَغْلَظَ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «دَعُوهُ فَإِنَّ

باب ۶: وکالت در ادای قرض

۲۳۰۶ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته است: مردی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و با درشتی طلب خود را تقاضا کرد. یاران، قصد آزار وی کردند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)

لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالاً». ثُمَّ قال: «أَعْطُوهُ سِنّاً مِثْلَ سِنِّهِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلا أَمْثَلَ مِنْ سِنِّهِ، فَقَالَ: «أَعْطُوهُ، فَإِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ قَضَاءً». [راجع: ۲۳۰، اخرجه مسلم: ۱۶۰۱].

۷- باب: إِذَا وَهَبَ شَيْئًا لِوَكِيلٍ أَوْ شَفِيعِ قَوْمٍ جَازَ

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِوَفْدِ هَوَازِنَ حِينَ سَأَلُوهُ الْمَغَانِمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «نَصِيبِي لَكُمْ».

۲۳۰۷، ۲۳۰۸ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قال: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: وَزَعَمَ عُرْوَةُ: أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ حِينَ جَاءَهُ وَفْدُ هَوَازِنَ مُسْلِمِينَ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبْيَهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ: إِمَّا السَّبْيَ وَإِمَّا الْمَالَ وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِهِمْ». وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ انْتَظَرَهُمْ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَيْرُ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، قالوا: فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْمُسْلِمِينَ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قال: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ هَؤُلاءِ قَدْ جَاؤُونَا تَائِبِينَ، وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيِّبَ بِذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا

فرمود: «او را به حالش بگذارید زیرا صاحب حق را حق سخن گفتن است». و سپس فرمود: «او را شتری بدهید که هم سن و سال شتر او باشد» یاران گفتند: شتری نمی‌یابیم مگر کلانتر از شتر وی فرمود: «همان را بدهید، زیرا بهترین شما کسی است که به بهترین وجه حق دیگری را ادا می‌کند».

باب ۷: اگر کسی به وکیل و یا کسی که به شفاعت قومی آمده است رواست

نظر به فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به فرستادگان قبیله هوازن، آن‌گاه که در مورد غنایم از آن حضرت سؤال کردند و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سهم من (از مال غنیمت) از آنِ شما باشد».

۲۳۰۷ و ۲۳۰۸ - از عُروه که مروان بن حکم و مسور بن مَخْرمه رواست است به او گفته‌اند: آن‌گاه که فرستادگان قبیلهٔ هوازن نزد مسلمانان آمدند، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)، ایستاد و ایشان از آن حضرت خواستند که اموال و اسیرانشان را به ایشان بازگرداند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به آنان گفت: «خوش‌ترین سخن در نزد من راست‌ترین آن است، پس یکی از این دو را برگزینید: یا اسیران یا اموال، و همانا من برای آنها انتظار کشیده بودم».

همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هنگام بازگشت از طایف (به جُعرانه) بیش از ده روز انتظارشان را کشیده بود. چون برای آنان آشکار شد که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به جز یکی از آن دو خواسته را برنمی‌آورد، گفتند: ما اسیران خویش

فَلْيَفْعَلْ» . فَقَالَ النَّاسُ : قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَهُمْ ، فَقَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّا لَا نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ فِي ذَلِكَ مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ ، فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعُوا إِلَيْنَا عُرَفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ» . فَرَجَعَ النَّاسُ ، فَكَلَّمَهُمْ عُرَفَاؤُهُمْ ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ : أَنَّهُمْ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا . [الحديث : ٢٣٠٧، انظر: ٢٥٣٩، ٢٥٨٤ ، ٢٦٠٧، ٣١٣١، ٤٣١٨، ٧١٧٦] [الحديث: ٢٣٠٨ ، انظر : ٢٥٤٠، ٢٥٨٣، ٢٦٠٨ ، ٣١٣٢، ٤٣١٩، ٧١٧٧، وانظر في الهبة ، باب ٢٣] .

را برگزیدیم، آن‌گاه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در میان مسلمانان به خطبه ایستاد، و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس فرمود: «اما بعد، همانا برادران شما توبه‌کنان نزد ما آمده‌اند و من صلاح در آن دیده‌ام که اسیرانشان را به ایشان بازگردانم، پس هر یک از شما که دوست می‌دارد این کار را بکند باید این کار راب کند و هرکس از شما دوست می‌دارد در نصیب خود بماند، تا عوض آن را از نخستین غنیمتی که خداوند به ما می‌رساند به او بدهم، چنان کند» .

مردم گفتند، ما رهایی اسیران را به جهت خوشی رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) پذیرفتیم رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ما نمی‌دانیم که کدام یک از شما بدین کار رضایت دارد و کدام کس رضایت ندارد. پس نزد بزرگان خویش بروید تا ایشان نظر شما را به ما برسانند».

مردم نزد بزرگان خویش رفتند و با آنها گفت‌وگو کردند و سپس نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برگشتند و آن حضرت را از خشنودی و اجازه آنها بر این امر خبر دادند.

٨- باب : إِذَا وَكَّلَ رَجُلٌ أَنْ يُعْطِيَ شَيْئًا وَلَمْ يُبَيِّنْ كَمْ يُعْطِي ، فَأَعْطَى عَلَى مَا يَتَعَارَفُهُ النَّاسُ .

باب ۸: اگر مردی را وکیل کند که از جانب وی چیزی بدهد و معین نکند که چه مقدار بدهد و او آنچه در میان مردم متعارف است بدهد.

٢٣٠٩ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبراهيم : حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ وَغَيْرِهِ ، يَزِيدُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ ، وَلَمْ يُبَلِّغْهُ كُلُّهُمْ ، رَجُلٌ وَاحِدٌ مِنْهُمْ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ

۲۳۰۹ - از عطاء بن ابی رباح و غیروی روایت است که هر یک بر سخن دیگری می‌افزاید و تمام حدیث (به‌طور کامل) به هر یک از ایشان

عَبْداللَّه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ في سَفَرٍ، فَكُنْتُ عَلَى جَمَلٍ ثَفَالٍ، إِنَّمَا هُوَ في آخِرِ الْقَوْمِ، فَمَرَّ بِي النَّبِيُّ ﷺ، فقال: «مَنْ هَذَا». قُلْتُ: جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّه، قال: «مَا لَكَ». قُلْتُ: إِنِّي عَلَى جَمَلٍ ثَفَالٍ، قال: «أَمَعَكَ قَضِيبٌ». قُلْتُ: نَعَمْ، قال: «أَعْطِنِيه». فَأَعْطَيْتُهُ فَضَرَبَهُ فَزَجَرَهُ، فَكَانَ مِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ مِنْ أَوَّلِ الْقَوْمِ، قال: «بِعْنِيه». فَقُلْتُ: بَلْ هُوَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّه، قال: «بِعْنِيه قَدْ أَخَذْتُهُ بِأَرْبَعَةِ دَنَانِيرَ وَلَكَ ظَهْرُهُ إِلَى الْمَدِينَة». فَلَمَّا دَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ أَخَذْتُ أَرْتَحِلُ، قال: «أَيْنَ تُرِيدُ». قُلْتُ: تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً قَدْ خَلا مِنْهَا، قال: «فَهَلا جَارِيَةً تُلاعِبُهَا وَتُلاعِبُكَ». قُلْتُ: إِنَّ أَبِي تُوُفِّيَ وَتَرَكَ بَنَاتٍ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَنْكِحَ امْرَأَةً قَدْ جَرَّبَتْ، خَلا مِنْهَا، قال: «فَذَلِكَ». فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ قال: «يَا بِلالُ، اقْضِهِ وَزِدْهُ». فَأَعْطَاهُ أَرْبَعَةَ دَنَانِيرَ وَزَادَهُ قِيرَاطًا، قال جَابِرٌ: لا تُفَارِقُنِي زِيَادَةُ رَسُولِ اللَّه ﷺ. فَلَمْ يَكُنِ الْقِيرَاطُ يُفَارِقُ جِرَابَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه. [راجع: ٤٤٣. أخرجه مسلم ٧١٥ مختصراً باختلاف وبقطعة ليست في هذه الطريق، وهو في الرضا (٥٤) بلفظ مختلف وفي المساقاة (١٠٩)].

نرسیده است، اینکه جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفته است: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سفری همراه بودم، و به شتری کند رفتار سوار بودم چنان‌که از مردم عقب افتاده بودم، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر من گذشت و فرمود: «کیستی».
گفتم: جابربن عبدالله. فرمود: «تو را چه واقع شده است» گفتم: شترم آهسته می‌رود. فرمود: «آیا چوبی با خود داری». گفتم: آری. فرمود: «آن را به من بده». چون را به وی دادم آن حضرت شتر را زد و بر آن بانگ برآورد، پس از آن شتر از همان جای، خودش را به پیشاپیش مردم رسانید.

آن حضرت فرمود: «شتر خود را بر من بفروش». گفتم از آنِ تو باشد یا رسول‌الله. فرمود: «بر من بفروش و من آن را به چهار دینار از تو می‌خرم و تا رسیدن به مدینه بر آن سوار باش».

و چون به مدینه نزدیک شدیم، من راه خانه‌ام را پیش گرفتم. فرمود: «کجا می‌روی» گفتم: با زنی بیوه ازدواج کرده‌ام، فرمود: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با وی بازی می‌کرد و با تو بازی می‌کرد» گفتم: پدرم مرد و از خود دخترانی به جا گذاشت، و من خواستم با زنی ازدواج کنم که باتجربه باشد و از آنان وارسی کند. آن حضرت فرمود:کاری نیک کردی. وقتی به مدینه رسیدیم آن حضرت فرمود: «ای بلال طلبش را بده و بیشتر بده» وی چهار دینار داد و یک قیراط بدان افزود جابر گفته است، آن قیراط زیادی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را از خود جدا نمی‌کردم.

٩- باب : وَكَالَةِ الْمَرْأَةِ الإِمَامَ فِي النِّكَاحِ

٢٣١٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قال : جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقالتْ : يَا رَسُولَ اللَّه ، إِنِّي قَدْ وَهَبْتُ لَكَ مِنْ نَفْسِي . فَقال رَجُلٌ : زَوِّجْنِيهَا ، قال : «قَدْ زَوَّجْنَاكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرآنِ» . [انظر : ٥٠٢٩، ٥٠٣٠، ٥٠٨٧، ٥١٢١، ٥١٢٦، ٥١٣٢، ٥١٣٥، ٥١٤١، ٥١٤٩، ٥١٥٠، ٥٨٧١، ٧٤١٧ ، وانظر في النكاح ، باب ٦. أخرجه مسلم : ١٤٢٥ مطولاً] .

راوی می‌گوید: آن قیراط از کیسه (یا نیام شمشیر) جابربن عبدالله جدا نمی‌شد.

باب ۹: وکیل‌گرفتن زن امام را در عقد نکاح

۲۳۱۰ - از سهل بن سعد(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: زنی نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، همانا من نفس خود را به توبخشیدم. مردی گفت: او را به ازدواج من درآور. آن حضرت فرمود: «همانا او را به ازدواج تو در آوردیم بدانچه از قرآن حفظ داری».

١٠- باب : إِذَا وَكَّلَ رَجُلاً ، فَتَرَكَ الْوَكِيلُ شَيْئًا فَأَجَازَهُ الْمُوَكِّلُ فَهُوَ جَائِزٌ ، وَإِنْ أَقْرَضَهُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى جَازَ

٢٣١١ - وَقال عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ أَبُو عَمْرٍو : حَدَّثَنَا عَوْفٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : وَكَّلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحِفْظِ زَكَاةِ رَمَضَانَ ، فَأَتَانِي آتٍ ، فَجَعَلَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ ، فَأَخَذْتُهُ وَقُلْتُ : وَاللَّه لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قال : إِنِّي مُحْتَاجٌ وَعَلَيَّ عِيَالٌ وَلِي حَاجَةٌ شَدِيدَةٌ ، قال : فَخَلَّيْتُ عَنْهُ ، فَأَصْبَحْتُ ، فَقال النَّبِيُّ ﷺ : «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ» . قال : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّه ، شَكَا حَاجَةً شَدِيدَةً ، وَعِيَالاً ، فَرَحِمْتُهُ فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ ، قال : «أَمَا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ ، وَسَيَعُودُ» . فَعَرَفْتُ أَنَّهُ سَيَعُودُ ، لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّهُ سَيَعُودُ» . فَرَصَدْتُهُ ، فَجَاءَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ : لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قال : دَعْنِي فَإِنِّي مُحْتَاجٌ وَعَلَيَّ عِيَالٌ ، لا أَعُودُ ، فَرَحِمْتُهُ فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ ، فَأَصْبَحْتُ فَقال لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ

باب ۱۰: اگر کسی را وکیل بگیرد و وکیل چیزی را بگذارد

که مُوَکِّل بدان اجازه داده است، رواست و اگر مُوَکِّل به میعاد معین قرض بدهد جایز است.

۲۳۱۱ - از محمدبن سیرین روایت استکه ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برای نگهداری اموال زکات ماه رمضان مرا وکیل گرفت. رهگذری نزد من آمد و غله‌های صدقه را با هر دو دست برمی‌داشت. من او را گرفتم و به او گفتم: به خدا سوگند تا تو را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نبرم. وی گفت: تا تو را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نبرم. وی گفت: من محتاجم و عایله‌مند، و بدان سخت نیازمندم. او را رها کردم و چون صبح فرا رسید، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای ابوهریره، دیشب زندانی تو چه‌کاری کرد» گفتم: یا رسول‌الله، وی از شدت احتیاج و عایله‌مندی شکایت کرد، بر وی رحم کردم و گذاشتم که برود آن حضرت

أسيرُكَ» . قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه شَكَا حَاجَةً شَدِيدَةً وَعِيَالا ، فَرَحِمْتُهُ فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ ، قَال : «أمَا إنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ، وَسَيَعُودُ» . فَرَصَدْتُهُ الثَّالِثَةَ ، فَجَاءَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ: لأرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُول اللَّه ، وَهَذَا آخرُ ثَلاث مَرَّات أَنَّكَ تَزْعُمُ لا تَعُودُ ، ثُمَّ تَعُودُ . قال : دَعْني أعَلِّمْكَ كَلِمَات يَنْفَعُكَ اللَّهُ بهَا ، قُلْتُ مَا هُوَ ؟ قال: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشكَ ، فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ : ﴿ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴾ حَتَّى تَخْتِمَ الآيَةَ ، فَإنَّكَ لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ منَ اللَّه حَافظٌ ، وَلا يَقْرَبَنَّكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ ، فَأَصْبَحْتُ ، فَقَال لي رَسُولُ اللَّه ﷺ : «مَا

فرمود: «آگاه باش که او به تو دروغ گفته است و بازخواهد آمد». دانستم که وی بازخواهد آمد، زیرا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفته بود که «وی بازخواهد آمد»، زیرا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفته بودکه «وی بازخواهد آمد» در انتظار فرصت بودم که وی بازآمد و با هر دو دست به برداشتن غله آغاز کرد. او را گرفتم و گفتم که تو را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌برم. وی گفت: مرا بگذار که سخت محتاج و عایله‌مندم و بار دیگر نمی‌آیم. بر او رحم کردم و رهایش کردم. چون صبح فرا رسید، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «ای ابوهریره، اسیر توچه کار کرد». گفتم: یا رسول‌الله، وی از احتیاج شدید و عایله‌مندی خود شکایت کرد، بر او رحم کردم و گذاشتم که برود. آن حضرت فرمود: «آگاه باش که او به تو دروغ گفته است و بازخواهد گشت».

من مترصد فرصت بودم که بار سوم آمد و به غله برداشتن شروع کرد به او فتم: تو را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خواهم برد، و این بار سوم است که می‌گویی دیگر نمی‌یابی و بازمیایی.

وی گفت: مرا بگذار، تا تو را کلماتی تعلیم بدهم که بدان کلمات خداوند تو را بهره‌مند گرداند. گفتم: آن کلمات کدام‌اند؟

وی گفت: آن‌گاه در بستر خواب می‌روی، آیةالکرسی را بخوان «اللّهُ لا اله الاّ هُوَ الحَیّ القَیُّوم» تا آن‌که آیهٔ را تا آخر بخوانی به تحقیق که (از برکت آن) همیشه ازجانب خداوند بر تو نگهبانی مقرر می‌باشد و تا صبحگاه شیطان به

تو نزدیک نمی‌شود. من او را رها کردم.
چون صبح فرا رسید رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «اسیر تو دیشب چه کار کرد» گفتم: یا رسول‌الله گفت، که مرا کلماتی تعلیم می‌دهد. که خداوند مرا بدان کلمات بهره‌مند می‌سازد آن‌حضرت فرمود: «آن کلمات چیست» گفتم که وی مرا گلفت: آن‌گاه که به بستر می‌روی، آیةالکرسی را از اول بخوان تا که آن را تمام کنی «الله لا اله الاّ هوالحیُّ القَیُّوم» و مرا گفت: همیشه از جانب خداوند نگهبانی بر تو مقرر می‌باشد و تا به وقت صبح شیطان به تو نزدیک نمی‌شود.
(راوی میگوید) صحابه در خیر رسانی حریص‌تر بودند.
پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آگاه باش که وی راست گفته است و خود دروغ‌گوی است، ای ابوهریره، آیا می‌دانی که در این سه شب با کدام کس سخن می‌گفتی؟» ابوهریره گفت: نه آن حضرت فرمود: «وی شیطان بوده است» .

١١- باب : إِذَا بَاعَ الْوَكِيلُ شَيْئًا فَاسِدًا ، فَبَيْعُهُ مَرْدُودٌ

٢٣١٢ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ ، هُوَ ابْنُ سَلَّامٍ ، عَنْ يَحْيَى قال : سَمِعْتُ عُقْبَةَ بْنَ عَبْدِالْغَافِرِ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قال : جَاءَ بِلالٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِتَمْرٍ بَرْنِيٍّ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « مِنْ أَيْنَ هَذَا » . قال بِلالٌ : كَانَ عِنْدَنَا تَمْرٌ رَدِيءٌ ، فَبِعْتُ مِنْهُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ ، لِنُطْعِمَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ : « أَوَّهْ أَوَّهْ ، عَيْنُ الرِّبَا عَيْنُ الرِّبَا ، لا تَفْعَلْ ، وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ فَبِعِ التَّمْرَ بِبَيْعٍ آخَرَ ، ثُمَّ اشْتَرِهِ بِهِ » .

باب ۱۱: اگر وکیل به بیع فاسد چیزی بخرد، بیع وی مردود است

۲۳۱۲ - از ابوسعید خدری(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: بلال برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مقداری خرمای خوب آورد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «این خرما را از کجا آوردی» بلال گفت: نزد ما خرمای نامرغوب بود، دو صاع از آن را در بدل یک صاع فروختم تا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آن بخورد.
پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در این وقت فرمود:

[أخرجه مسلم : ١٥٩٤ ، وجاء مطولاً في المساقاة (٩٩)]

«آه، آه، این بیع ربا است، این کار را مکن، اگر می‌خواهی که خرما بخری، خرمای نامرغوب را بفروش و از پول آ خرمای خوب بخر».

١٢- باب : الْوَكَالَةِ فِي الْوَقْفِ وَنَفَقَتِهِ وَأَنْ يُطْعِمَ صَدِيقًا لَهُ وَيَأْكُلَ بِالْمَعْرُوفِ

٢٣١٣ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو : قال في صَدَقَةِ عُمَرَ ﷺ : لَيْسَ عَلَى الْوَلِيِّ جُنَاحٌ أَنْ يَأْكُلَ وَيُؤْكِلَ صَدِيقًا ، لَهُ غَيْرَ مُتَأَثِّلٍ مَالاً . فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ هُوَ يَلِي صَدَقَةَ عُمَرَ ، يُهْدِي لِنَاسٍ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ ، كَانَ يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ . [انظر : ٢٧٣٧[طث] ، ٢٧٦٤[ط]، ٢٧٧٢[ط]، ٢٧٧٣[ق]، ٢٧٧٧[خ] ، وانظر في المزارعة ، باب ١٤ - الوصايا باب ١٢ و١٣. أخرجه مسلم: ١٦٣٢ مطولاً به اختلاف]

باب ۱۲: وکالت درمال وقف و نفقهٔ وکیل و اینکه وکیل دوست خود را از آن بخوراند و خود برطبق عرف از آن بخورد

٢٣١٣ - از سفیان روایت است که عمرو دربارهٔ وقف عمر(رضی‌الله عنه) گفته: بر متولی وقف گناهی نیست که از مال وقف بخورد و رفیق خود را بخوراندکه البته این امر نباید به نیت جمع‌آوری مال باشد.

ابن عمر تولیت (سرپرستی) اموار موقوفهٔ عمر بن خطاب را به عهده داشت و از آن به مردم مکه که در منازل‌شان فرود می‌آمد، هدیه می‌داد.

١٣- باب : الْوَكَالَةِ فِي الْحُدُودِ

٢٣١٤ ، ٢٣١٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ وَأَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « وَاغْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَى امْرَأَةِ هَذَا ، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا ». [الحديث : ٢٣١٤، انظر : ٢٦٤٩[ق] ، ٢٦٩٦[ط] ، ٢٧٢٥[ط] ، ٦٦٣٤[ط] ، ٦٨٢٨[طث] ، ٦٨٣١[ق] ، ٦٨٣٦[ط] ، ٦٨٤٣[ط] ، ٦٨٦٠[ط] ، ٧١٩٤[ط] ، ٧٢٥٩[خ] ، ٧٢٧٩[ق]] [الحديث: ٢٣١٥ ، انظر : ٢٦٩٥[ط] ، ٢٧٢٤[ط]، ٦٦٣٣[ط]، ٦٨٢٧[طث]، ٦٨٣٣[ق] ، ٦٨٣٥[ط] ، ٦٨٤٢[ط] ، ٦٨٥٩[ط] ، ٧١٩٣[ط] ، ٧٢٥٨[خ]، ٧٢٦٠[ط] ، ٧٢٧٨[ق] . أخرجه مسلم : ١٦٩٧-١٦٩٨ مطولاً].

باب ۱۳: وکالت در اجرای حدود (مجازات)

٢٣١٤ و ٢٣١٥- از زیدبن خالد و ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «ای انیس، فردا نیزد همسر این زن برو. اگر وی به زنا اعتراف کرد، او را سنگسار کن».

٢٣١٦ - حَدَّثَنَا ابْنُ سَلامٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ قال : جِيءَ بِالنُّعَيْمَانِ ، أَوِ ابْنِ النُّعَيْمَانِ ، شَارِبًا ، فَأَمَرَ

٢٣١٦ - از ابن ابی ملیکه که عقبه بن حارث(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: مردی به نام نُعیمان، یا ابن نُعیمان که شراب نوشیده

رَسُولُ اللَّه ﷺ مَنْ كَانَ في الْبَيْت أنْ يَضْرِبُوا ، قَال : فَكُنْتُ أنَا فيمَنْ ضَرَبَهُ ، فَضَرَبْنَاهُ بالنِّعَال وَالْجَريد . [انظر: ٦٧٧٤، ٦٧٧٥]

بود آورده شد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به کسانی که درخانه بودند، امر کرد که او را بزنند. و من در زمرهٔ آنانی بودم که او را می‌زدند و ما او را با کفش و شاخهٔ خرما می‌زدیم.

١٤- باب : الْوَكَالَة في الْبُدْن وتَعَاهُدهَا

باب ۱۴: وکالت در قربانی شتر و تیمارداری از آن

٢٣١٧ - حَدَّثَنَا إسْمَاعيلُ بْنُ عَبْداللَّه قَال : حَدَّثَني مَالكٌ، عَنْ عَبْداللَّه بْن أبي بَكْر بْن حَزْم ، عَنْ عَمْرَةَ بنْت عَبْدالرَّحْمَن أنَّهَا أخْبَرَتْهُ : قالتْ عَائشَةُ رَضيَ اللَّه عَنْهَا : أنَا فَتَلْتُ قَلائدَ هَدْي رَسُول اللَّه ﷺ بيَدَيَّ ، ثُمَّ قَلَّدَهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ بيَدَيْه ، ثُمَّ بَعَثَ بهَا مَعَ أبي ، فَلَمْ يَحْرُمْ عَلَى رَسُول اللَّه ﷺ شَيْءٌ أحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ حَتَّى نُحرَ الْهَدْيُ . [راجع : ١٦٩٦].

۲۳۱۷ – از عمرهٔ بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته: من با دستان خویش گردنبندهای شتران قربانی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را بافته‌ام و سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) با دستان خویش آنان را قلاده کرد و سپس آنها را توسط پدرم (به مکه) فرستاد و حرام نشد به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آنچه خدا بر وی حلال ساخته بود[1] تا آن‌که قربانیها ذبح گردید.

١٥- باب : إذَا قال الرَّجُلُ لوَكيله : ضَعْهُ حَيْثُ أرَاكَ اللَّهُ وَقَالَ الْوَكيلُ: قَدْ سَمعْتُ مَا قُلْتَ

باب ۱۵: اگر کسی به وکیل خود بگوید: در آن تصرف کن به گونه‌ای که خدا تورا می‌نماید و وکیل بگوید: همانا، آن‌چه را گفتی شنیدم.

٢٣١٨ - حَدَّثَني يَحْيَى بْنُ يَحْيَى قال : قَرَأتُ عَلَى مَالك، عَنْ إسْحَاقَ بْن عَبْداللَّه : أنَّهُ سَمعَ أنَسَ بْنَ مَالك ﷺ يَقُولُ : كَانَ أبُو طَلْحَةَ أكْثَرَ الأنْصار بالْمَدينَة مَالاً ، وكَانَ أحَبَّ أمْوَاله إلَيْه بَيْرُحَاءُ، وكَانَتْ مُسْتَقْبلَةَ الْمَسْجد ، وكَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَدْخُلُهَا وَيَشْرَبُ منْ مَاء فيهَا طَيِّب ، فَلَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ لَنْ تَنَالُوا الْبرَّ حَتَّى تُنْفقُوا ممَّا تُحبُّونَ ﴾ . قَامَ أبُو طَلْحَةَ إلَى رَسُول اللَّه ﷺ فَقَال : يَا رَسُولَ اللَّه ، إنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ في كتَابه : ﴿ لَنْ تَنَالُوا الْبرَّ حَتَّى تُنْفقُوا ممَّا تُحبُّونَ ﴾ . وَإنَّ أحَبَّ أمْوَالي إلَيَّ بَيْرُحَاءَ ، وَإنَّهَا صَدَقَةٌ للَّه ، أرْجُو برَّهَا وَذُخْرَهَا عنْدَ اللَّه ، فَضَعْهَا يَا رَسُولَ اللَّه حَيْثُ شئْتَ ، فَقَال : «بَخ ، ذَلكَ مَالٌ

۲۳۱۸ – از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: اَبُوطلحه، ثروتمندترین مرد مدینه در میان انصار بود و محبوب‌ترین مال وی باغ بَیْرُحَاء بود که در مقابل مسجد واقع بود و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بدانجا می‌رفت و از آب زلال آن می‌نوشید. و چون این آیه نازل شد:

«هرگز نیابید تا آن‌که خرج کنید از آنچه دوست میدارید (آل عمران ۹۲) ابوطلحه به حضور رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و گفت: یا رسول‌الله، خداوند تعالی در کتاب

۱- یعنی فرستادن قربانی به مکه، حالت احرام را برفرستنده موجب نمی‌شود

رَائحٌ ، ذَلكَ مَالٌ رَائحٌ ، قَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ فِيهَا ، وَأَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ» . قال : أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّه ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِه وَبَنِي عَمِّه .

تَابَعَهُ إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ مَالِك . وَقَال رَوْحٌ ، عَنْ مَالِك : «رَابِحٌ» . [راجع : ١٤٦١ . اخرجه مسلم : ٩٩٨] .

خود می‌فرماید : «هرگز نیابید نیکوکاری را تا آن‌که خرج کنید از آنچه دوست می‌دارید». همانا دوست‌داشتنی‌ترین مال در نزد من باغ بَیْرُحا، است من آن را برای خدا صدقه می‌کنم و پاداش و ذخیرهٔ اخروی آن را از خدا امید می‌کنم. یا رسول‌الله، پس هر طور که می‌خواهی درآن تصرف کن (یعنی صدقه بده).

آن حضرت فرمود: «آفرین، آن ملک سودآوری است، آن ملک سودآوری است، همانا آنچه را درمورد آن گفتی شنیدم به‌نظر من بهتر است آن را برای نزدیکان خود صدقه بدهی».

ابوطلحه گفت: چنان می‌کنم یا رسول‌الله. ابوطلحه آن باغ را میان نزدیکان و پسران عمومی خود تقسیم کرد.

متابعت کرده است (یحیحی را) اسماعیل از مالک. و روح به روایت از مالک گفته است: رابح (عوض لفظ رایح، یعین سودآور).

١٦- باب : وَكَالَةِ الأَمِينِ فِي الْخِزَانَةِ وَنَحْوِهَا

باب ۱۶: وکیل‌گرفتن شخص قابل اعتماد در خزانه‌داری و مانند آن

٢٣١٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّه ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «الْخَازِنُ الأَمِينُ ، الَّذِي يُنْفِقُ - وَرُبَّمَا قال : الَّذِي يُعْطِي - مَا أُمِرَ بِه كَامِلاً مُوَفَّرًا ، طَيِّبًا نَفْسُهُ ، إِلَى الَّذِي أُمِرَ بِه أَحَدُ الْمُتَصَدِّقَيْنِ» . [راجع : ١٤٣٨ . اخرجه مسلم : ١٠٢٣] .

۲۳۱۹ - از ابومسیو(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

«خزانه‌دار مورد اعتماد، کسی که نفقه می‌کند- و بسا که راوی گفته است - کسی که می‌دهد- آنچه را به او امر شده به‌طور کامل و وافر و باخوشی خاطر به کسی که به او امر شده. وی یکی از صدقه‌دهندگان است».

٤١- كِتَاب الْمُزَارَعَةِ

١- باب : فَضْلِ الزَّرْعِ وَالْغَرْسِ إِذَا أُكِلَ مِنْهُ

وَقَوْلِه تَعَالَى : ﴿ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ . أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ . لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا﴾ [الواقعة:٦٣-٦٥].

٢٣٢٠ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ (ح) وحَدَّثَني عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ الْمُبَارَك : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَس بْنِ مَالك ﷺ قَال : قَال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « مَا مِنْ مُسْلِم يَغْرِسُ غَرْسًا أَوْ يَزْرَعُ زَرْعًا ، فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ، أَوْ إِنْسَانٌ ، أَوْ بَهِيمَةٌ ، إِلا كَانَ لَهُ بِه صَدَقَةٌ » . وَقَال لَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا أَبَانُ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر : ٦٠١٢ر. أخرجه مسلم : ١٥٥٣].

٢- باب : مَا يُحَذَّرُ مِنْ عَوَاقِبِ الاشْتِغَالِ بِآلَةِ الزَّرْعِ أَوْ مُجَاوَزَةِ الْحَدِّ الَّذِي أُمِرَ بِهِ

٢٣٢١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ سَالِم الْحِمْصِيُّ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَاد الأَلْهَانِيُّ ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ قَال : وَرَأَى سِكَّةً وَشَيْئًا مِنْ آلَةِ الْحَرْث ، فَقَال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « لا يَدْخُلُ هَذَا بَيْتَ قَوْم إِلا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الذُّلَّ »

بسم‌الله الرحمن الرحيم

۴۱ - کتاب مزارعت[۱]

باب ۱: فضیلت زراعت ونشانیدن نهال که از حاصل آن خورده شود.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آیا دیدید آنچه می‌کارید، آیا شما آن را می‌رویانید، یا ما رویانیده‌ایم، اگر بخواهیم بگردانیم آن زراعت را گیاهی درهم شکسته (الواعه ٦٣-٦٥).

۲۳۲۰ - از قتاده، از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «هیچ مسلمانی نیست که درختی بنشاند و یا بذری بیفشاند که از آن پرنده، یا انسان، یا حیوانی بخورد. مگر آن‌که او را در آن کار صدقه است».

و مسلم ما را گفته است: اَبان، از قتاده، از انس، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

باب ۲: آنچه حذر می‌شود از عواقب اشتغال به ابزار زراعت و تجاوز از حدی که بدان امر شده است.

۲۳۲۱ - از محمدبن زیَاد الالهانی روایت است که گفته:

ابواُمامَهٔ باهِلی با دیدن آهن قُلبه و سایر ابزار کشاورزی گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌گفت .

۱- مزارعت، عقدی است میان مالک زمین و کسی که بر آن کار می‌کند. بدین معنی که مالک زمین، ملکیت خویش را در اختیار کسی قرار می‌دهد که به آن کشاورزی کند و حاصل زمین را طبق توافق قبلی به سهم مناصفه، یا دو سوم و غیره میان خود تقسیم کنند. مزارعت را در اصطلاح کشاورزی هرات بذرگری و کشمندی می‌گویند. هرچند عقد مزارعت نزد امام ابی‌حنیفه صحیح نیست ولی نزد صاحبین صحیح است.

قالَ مُحَمَّدٌ : واسْمُ أبي أمامَةَ : صُدَيُّ بنُ عَجْلانَ .

«همچو ابزار آلاتی به خانه مردم وارد نمی‌شود مگر آن‌که خداوند خواری را در آن وارد می‌کند[1].

محمد گفته است: اسم ابوامامه، صدی بن عَجْلان است.

٣- باب : اقْتِنَاءِ الْكَلْبِ لِلْحَرْثِ

۲۳۲۲ - حَدَّثَنا مُعاذُ بْنُ فَضالَةَ : حَدَّثَنا هِشامٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ أَمْسَكَ كَلْبًا ، فَإِنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطٌ ، إلا كَلْبَ حَرْثٍ أَوْ مَاشِيَةٍ » .

قال ابْنُ سيرِينَ وَأَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « إلا كَلْبَ غَنَمٍ أَوْ حَرْثٍ أَوْ صَيْدٍ » .

وَقَالَ أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «كَلْبَ صَيْدٍ أَوْ مَاشِيَةٍ » . [انظر : ٣٣٢٤. أخرجه مسلم : ١٥٧٥].

باب ۳: نگهداری سگ برای پاسبانی زراعت

۲۳۲۲ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) روایت است که فرموده:

«کسی که سگ نگه می‌دارد، یک قیراط روزانه از عمل نینک خود می‌کاهد، به جز سگی که برای پاسداری زراعت وحیوانات نگهداری می‌شود».

ابن سیرین گفته است: ابوصالح از ابوهریره، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است که آن حضرت فرموده است: «به جز سگی که از گوسفندان یا زراعت را نگهداری می‌کند، یا برای شکار است».

ابوحازم گفته است: ابوهریره از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چنین روایت کرده است: «به جز سگ شکاری یا سگی که از حیوانات پاسبانی می‌کند»[2].

۲۳۲۳ - حَدَّثَنا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنا مَالِكٌ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ خُصَيْفَةَ : أَنَّ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ سُفْيَانَ بْنَ أَبِي زُهَيْرٍ ، رَجُلاً مِنْ أَزْدِ شَنُوءَةَ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ :

۲۳۲۳ – از صائب بن یزید روایت است که وی از سُفیان بن ابو زُهَیْر، مردی از قبیلهٔ ازدَشنُوءه، که از اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود شنیده‌ام که می‌فرمود:

«کسی که سگ نگه می‌دارد و از آن برای

۱- آلات و ابزار کشاورزی در سیستم فیودالی آن زمان بدان سبب مایه خواری خوانده شده که شاید مشغولیت بدان باعث می‌شده تا مردم از شرکت در جهاد و انجام سایر امور دینی دفاع کنند و پایمال حملات دشمن می‌شدند، البته می‌زیستند نظر به مشغولیت‌های کشاورزی نمی‌توانستند از خود دفاع کنند و پایمال حملات دشمن می‌شدند. البته زراعت وکشاورزی امری ناجایز نیست و از آن منع نشده است (اقتباس از ترجمه انگلیسی بخاری به نقل از فتح البخاری).

۲- در کشتن سگ دیوانه اتفاق نظر است ولی در ابحات غیرسگ دیوانه اختلاف است. امام شافعی سگی را که برای پاسداری خانه از آن استفاده می‌شود نیز د زمرهٔ سگ شکاری سگی که از حیوانات پاسداری می‌کند آورده است.

«مَن اقْتَنَى كَلْبًا ، لا يُغْنِي عَنْهُ زَرْعًا وَلا ضَرْعًا ، نَقَصَ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِه قِيرَاطٌ» . قُلْتُ : أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ ؟ قَال : إي وَرَبِّ هَذَا الْمَسْجِد . [انظر . ٢٣٢٥ ، أخرجه مسلم : ١٥٧٦] .

پاسداری زراعت و حیوانات استفاده نمی‌کند از عمل وی هر روز یک قیراط می‌کاهد» به سفیان گفتم: تو خود این حدیث را از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ای؟ گفت: آری، به پروردگار این مسجد (که خود شنیده‌ام).

٤- باب : اسْتِعْمَال الْبَقَرِ لِلْحِرَاثَةِ

٢٣٢٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْد : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَن النَّبِيِّ ﷺ قَال : « بَيْنَمَا رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى بَقَرَةٍ الْتَفَتَتْ إِلَيْه ، فَقَالَتْ : لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا ، خُلِقْتُ لِلْحِرَاثَةِ ، قَال : آمَنْتُ بِه أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، وَأَخَذَ الذِّئْبُ شَاةً فَتَبِعَهَا الرَّاعِي ، فَقَالَ الذِّئْبُ : مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبُعِ ، يَوْمَ لا رَاعِيَ لَهَا غَيْرِي ، قَال : آمَنْتُ بِه أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ» . قَال أَبُو سَلَمَةَ : وَمَا هُمَا يَوْمَئِذٍ فِي الْقَوْمِ . [انظر : ٣٤٧١ ، ٣٦٦٣ ، ٣٦٩٠ . أخرجه مسلم : ٢٣٨٨] .

باب ۴: استفاده از گاو برای کشاورزی

٢٣٢٤ - از ابوهریره روایت است که(رضی‌الله عنه) که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «درحالی‌که مردی به گاو خود سوار بود، گاو او را متوجه ساخت و گفت: من برای سواری آفریده نشدم. برای زراعت آفریده شده‌ام. من و ابوبکر و عمر بدان ایمان داریم. و گرگ گوسفندی را گرفت و چوپان گرگ را دنبال کرد. گرگ گفت: در روز تسلط حیوانات وحشی نگهبان آن کیست. روزی که به جز من او را نگهبانی نباشد. - آن حضرت فرمود - من و ابوبکر و عمر بدان ایمان داریم» ابوسلمه گفته است: در آن روز ابوبکر و عمر در میان مردم نبودند[1].

٥- باب : إِذَا قَال : اكْفِنِي مَؤُونَةَ النَّخْلِ وَغَيْرِه ، وَتُشْرِكُنِي فِي الثَّمَرِ .

٢٣٢٥ - حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِع : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَاد ، عَن الأَعْرَج ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَال : قَالَت الأَنْصَار لِلنَّبِيِّ ﷺ : اقْسِمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا النَّخِيلَ . قَال : « لا » . فَقَالُوا : تَكْفُونَا الْمَؤُونَةَ ، وَنَشْرَكُكُمْ فِي الثَّمَرَة ، قَالُوا : سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا . [انظر : ٢٧١٩ ، ٣٧٨٢] .

باب ۵: اگر کسی بگوید: در کار درختان خرما و غیره مرا کمک کن و من تو را درمحصول آن شریک می‌گردانم.

٢٣٢٥ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته، انصار به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفتند: درختان خرمای ما را میان ما و برادران (مهاجر) ما قسمت کن. آن حضرت فرمود: «نی» سپس انصار به مهاجرین گفتند: شما در کار کشاورزی ما را کمک کنید و ما در محصول آن شما را شریک می‌گردانیم مهاجرین گفتند: شنیدیم و

۱- یعنی ابوبکر و عمر (رضی‌الله عنه) هر چند در آن محضور حضور نداشتند ولی چون این سخن را بشنوند بدان ایمان می‌داشته باشند.

قبول کردیم.

٦ - باب : قَطْعِ الشَّجَرِ وَالنَّخْلِ

وَقَالَ أَنَسٌ : أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالنَّخْلِ فَقُطِعَ .[راجع : ٤٢٨].

٢٣٢٦ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ حَرَّقَ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَقَطَعَ ، وَهِيَ الْبُوَيْرَةُ ، وَلَهَا يَقُولُ حَسَّانُ :

وَهَانَ عَلَى سَرَاةِ بَنِي لُؤَيٍّ
حَرِيقٌ بِالْبُوَيْرَةِ مُسْتَطِيرُ

[انظر : ٣٠٢١، ٤٠٣١، ٤٠٣٢، ٤٨٨٤. أخرجه مسلم: ١٧٤٦، بزيادة].

باب ۶: بریدن درخت و درخت خرما

و انس گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دستور داد که درختان خرما قطع شود و قطع شد (جهت ساختمان مسجد نبوی).

۲۳۲۶ - از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درختان خرمای یهود نبی نضیر را سوختاند و قطع کرد (تا میدان نبرد ظاهر شود) و آن در موضع بُوَیره، بود و به‌همین مناسبت حَسَّان سروده است:

بر سالاران بنی لؤی آسان شد
آتشی که بُوَیْره را فرا گرفت و ظاهر شد.

٧- باب :

٢٣٢٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ حَنْظَلَةَ بْنِ قَيْسٍ الأَنْصَارِيِّ : سَمِعَ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ قَالَ : كُنَّا أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مُزْدَرَعًا ، كُنَّا نُكْرِي الأَرْضَ بِالنَّاحِيَةِ مِنْهَا مُسَمًّى لِسَيِّدِ الأَرْضِ ، قَالَ : فَمِمَّا يُصَابُ ذَلِكَ وَتَسْلَمُ الأَرْضُ ، وَمِمَّا يُصَابُ الأَرْضُ وَيَسْلَمُ ذَلِكَ ، فَنُهِينَا ، وَأَمَّا الذَّهَبُ وَالْوَرِقُ فَلَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ . [أخرجه مسلم : ١٥٤٧ ، البيوع، ١١٥] .

باب ۷

۲۳۲۷ - از رافع بن خدیج روایت است که گفته: ما مردم مدینه اکثراً کشتمندی می‌کردیم، چنان‌که در محلی زمین را به اجاره می‌گرفتیم که از محصول آن مقداری را به مالک زمین بدهیم. گاه محصول همان محل را آفت می‌رسید و محل دیگر به سلامت می‌ماند و گاه محل دیگر را آفت می‌رسید و آن محل به سلامت می‌ماند. ما از این کار منع شدیم و در آن روزگار، اجارهٔ زمین به طلا ونقره داده نمی‌شد.

٨- باب : الْمُزَارَعَةِ بِالشَّطْرِ وَنَحْوِهِ .

وَقَالَ قَيْسُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ : مَا بِالْمَدِينَةِ أَهْلُ بَيْتِ هِجْرَةٍ ، إِلا يَزْرَعُونَ عَلَى الثُّلُثِ وَالرُّبُعِ .

باب ۸: مزارعت به نیمه محصول زمین و مانند آن

و قیس بن مسلم از ابی‌جعفر روایت کرده است: در میان مهاجرین مدینه، کسی نبود که به سوم حصه یا چهارم حصه محصول، مزراعت

وَزَارَعَ عَلِيٌّ ، وَسَعْدُ بْنُ مَالِك ، وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْعُود، وَعُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيز ، وَالْقَاسِمُ ، وَعُرْوَةُ ، وَآلُ أَبِي بَكْر ، وَآلُ عُمَرَ، وَآلُ عَلِيٍّ ، وَابْنُ سِيرِينَ .

وَقَال عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ الأَسْوَد : كُنْتُ أُشَارِكُ عَبْدَالرَّحْمَن بْنَ يَزِيدَ فِي الزَّرْع .

وَعَامَلَ عُمَرُ النَّاسَ عَلَى إِنْ جَاءَ عُمَرُ بِالْبَذْرِ مِنْ عِنْدِه فَلَهُ الشَّطْرُ ، وَإِنْ جَاؤوا بِالْبَذْرِ فَلَهُمْ كَذَا .

وَقَال الْحَسَنُ : لا بَأْسَ أَنْ تَكُونَ الأَرْض لأَحَدِهِمَا ، فَيُنْفِقَان جَمِيعًا ، فَمَا خَرَجَ فَهُوَ بَيْنَهُمَا .

وَرَأَى ذَلِكَ الزُّهْرِيُّ .

وَقَال الْحَسَنُ : لا بَأْسَ أَنْ يُجْتَنَى الْقُطْنُ عَلَى النِّصْف .

وَقَال إِبراهيم وَابْنُ سِيرِينَ وَعَطَاءٌ وَالْحَكَمُ وَالزُّهْرِيُّ وَقَتَادَةُ : لا بَأْسَ أَنْ يُعْطِيَ الثَّوْبَ بِالثُّلُث أَو الرُّبُع وَنَحْوِه .

وَقَال مَعْمَرٌ : لا بَأْسَ أَنْ تَكُونَ الْمَاشِيَةُ عَلَى الثُّلُث وَالرُّبُع إِلَى أَجَل مُسَمًّى .

نکند علی، و سعدبن مالک، و عبدالله بن مسعود، وعمربن عبدالعزیز و قاسم، و عروه، و خانوادهٔ ابوبکر وخانوادهٔ عمر و خانوادهٔ علی و ابن سیرین (بر مبنای مزارعت) کشاورزی می‌کردند.

و عبدالرحمن بن اسود گفته است: من در کار کشاورزی با عبدالرحمن بن یزید مشارکت می‌کردم.

عمر با مردم قرار گذاشت که اگر وی (که مالک زمین است) تخم را تهیه کند، نیمه محصول از آن او باشد و اگر کشاورزان تخم را تهیه کنند چنین وچنان حصه محصول از آن ایشان باشد. و حسن گفته است: اگر پنبه بر مبنای نیمه محصول چیده شود، در آن باکی نیست .

و ابراهیم و ابن سِیْرین، و عَطا، و حَکَم، و زُهری و قَتاده، باکی نمی‌بینند، اگر (نخ بافندگی) جامه بر مبنای یک سوم، یا یک چهارم و مانند آن به بافنده داده شود.

و مَعْمَر گفته است: اجگر حیوان (به میعاد معین) بربنای یک سوم و یک چهارم (حاصل کار آن) به کرایه گرفته شود باکی نیست.

۲۳۲۸ - حَدَّثَنَا إِبراهيم بْنُ الْمُنْذِر : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاض ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ نَافِع : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ عَامَلَ خَيْبَرَ بِشَطْرِ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ ثَمَر أَوْ زَرْع ، فَكَانَ يُعْطِي أَزْوَاجَهُ مِائَةَ وَسْق ، ثَمَانُونَ وَسْقَ تَمْر وَعِشْرُونَ وَسْقَ شَعِير ، فَقَسَمَ عُمَرُ خَيْبَرَ، فَخَيَّرَ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يُقْطِعَ لَهُنَّ مِنَ الْمَاء وَالأَرْض ، أَوْ يُمْضِيَ لَهُنَّ ، فَمِنْهُنَّ مَنِ اخْتَارَ الأَرْض

۲۳۲۸ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با اهل خیبر بدین گونه معامله کرد که حاصل میوه و زمین مناصفه تقسیم شود. و آن حضرت به هر یک از همسران خویش صد وَسَق می‌داد، یعنی هشتاد وسق خرما و بیست وسق جو عمر (در زمان خلافت خود) زمین خیبر را تقسیم کرد و همسران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را مخیر

وَمِنْهُنَّ مَنِ اخْتَارَ الْوَسْقَ ، وَكَانَتْ عَائِشَةُ اخْتَارَتِ الأَرْضَ . [راجع : ۲۲۸۵ . أخرجه مسلم : ۱۵۵۱].

گردانید که اگر می‌خواهند، آب و زمین خویش را خود به‌کار گیرند یا بر منوال گذشته بمانند. برخی از ایشان زمین را اختیار کردند و برخی همان (صد) وسق را اختیار کردند و عایشه زمین را اختیار کرد .

۹ - باب : إِذَا لَمْ يَشْتَرِطِ السِّنِينَ فِي الْمُزَارَعَةِ

۲۳۲۹ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : عَامَلَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ بِشَطْرِ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ أَوْ زَرْعٍ . [راجع : ۲۲۸۵. أخرجه مسلم : ۱۵۵۱] .

باب ۹: اگر میعاد را در مزارعت شرط نکند

۲۳۲۹ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زمین خیبر را به مناصفهٔ محصول میوه و زراعت آن به مزارعت داد.

۱۰ - بابٌ :

۲۳۳۰ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ عَمْرٌو : قُلْتُ لِطَاوُسٍ : لَوْ تَرَكْتَ الْمُخَابَرَةَ ، فَإِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْهُ ؟ قَالَ : أَيْ عَمْرُو ، إِنِّي أُعْطِيهِمْ وَأُغْنِيهِمْ ، وَإِنَّ أَعْلَمَهُمْ أَخْبَرَنِي - يَعْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَنْهَ عَنْهُ ، وَلَكِنْ قَالَ : « أَنْ يَمْنَحَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهِ خَرْجًا مَعْلُومًا » . [انظر : ۲۳۴۲، ۲۶۳۴. أخرجه مسلم : ۱۵۵۰]

باب ۱۰

۲۳۳۰ - از عمرو روایت است که گفته: به طاوُس گفتم: کاش مخابره (کشاورزی به مقدار معین محصول) را ترک کنی، و مردم می‌گویند که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آن منع کرده است. طاوُس گفت: ای عمرو، من که زمین را به ایشان می‌دهم ایشان را توانگر[1] می‌سازم، و همانا داناترین آنها مرا خبر داده است یعنی ابن عباس(رضی‌الله عنه) - که پیامبر، از آن منع نکرده است، ولیکن فرموده است.

«اگر کسی از شما زمین خویش را طور رایگان به برادر مسلمان خود بدهد بهتر از آن استکه مقدار معین محصول از وی بگیرد»[2].

۱- حدیث ۲۳۳۰، سطر ۴، کلمه وَأُغْنِيهِم - در متن ترجمه انگلیسی بخاری.

۲- مزارعت منع نشده بلکه توصیه شده که مالک زمین، زمین خویش را برای زراعت طور رایگان در اختیار برادر مسلمان خود بگذارد (ترجمه انگلیسی بخاری).

۱۱ - باب: الْمُزَارَعَةِ مَعَ الْيَهُودِ

۲۳۳۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَى خَيْبَرَ الْيَهُودَ، عَلَى أَنْ يَعْمَلُوهَا وَيَزْرَعُوهَا، وَلَهُمْ شَطْرُ مَا خَرَجَ مِنْهَا. [راجع: ۲۲۸۵. أخرجه مسلم: ۱۵۵۱].

باب ۱۱: مزارعت با یهود

۲۳۳۱ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) زمین خیبر را به یهود داد که بر آن کار و زراعت کنند و نیمه محصول از آن ایشان باشد.

۱۲ - باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ الشُّرُوطِ فِي الْمُزَارَعَةِ

۲۳۳۲ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ يَحْيَى: سَمِعَ حَنْظَلَةَ الزُّرَقِيَّ، عَنْ رَافِعٍ ﷺ قال: كُنَّا أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ حَقْلاً، وَكَانَ أَحَدُنَا يُكْرِي أَرْضَهُ، فَيَقُولُ: هَذِهِ الْقِطْعَةُ لِي وَهَذِهِ لَكَ، فَرُبَّمَا أَخْرَجَتْ ذِهْ وَلَمْ تُخْرِجْ ذِهْ، فَنَهَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ. [راجع: ۲۲۸۶. أخرجه مسلم: ۱۵۴۷، باختلاف، والبيوع ۱۱۵)].

باب ۱۲: شرایطی که در مزارعت مکروه است

۲۳۳۲ - از رافع روایت است که(رضی‌الله عنه) گفته: ما مردم مدینه اکثراً زراعت پیشه بودیم و هر یک از ما که زمین خویش را به اجاره می‌داد می‌گفت: این پارهٔ زمین از من است و آن پارهٔ زمین از تو است. بسا واقع می‌شد که یک پاره زمین حاصل می‌داد و پارهٔ دیگر حاصل نمی‌داد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آنها را منع کرد.

۱۳ - باب: إِذَا زَرَعَ بِمَالِ قَوْمٍ بِغَيْرِ إِذْنِهِمْ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ صَلَاحٌ لَهُمْ

۲۳۳۳ - حَدَّثَنَا إبراهيم بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «بَيْنَمَا ثَلَاثَةُ نَفَرٍ يَمْشُونَ أَخَذَهُمُ الْمَطَرُ، فَأَوَوْا إِلَى غَارٍ فِي جَبَلٍ، فَانْحَطَّتْ عَلَى فَمِ غَارِهِمْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ فَانْطَبَقَتْ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: انْظُرُوا أَعْمَالاً عَمِلْتُمُوهَا صَالِحَةً لِلَّهِ، فَادْعُوا اللَّهَ بِهَا لَعَلَّهُ يُفَرِّجُهَا عَنْكُمْ، قال أَحَدُهُمْ: اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَ لِي وَالِدَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، وَلِي صِبْيَةٌ صِغَارٌ، كُنْتُ أَرْعَى عَلَيْهِمْ، فَإِذَا رُحْتُ عَلَيْهِمْ

باب ۱۳: اگر زمین مردم را بدون اجازهٔ ایشان زراعت کند

۲۳۳۳ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده که فرموده:

«درحالی‌که سه نفر روانه بودند، باران آمد و آنها در غار کوهی پناه بردند، سپس سنگی بزرگ از کوه فرود آمد و دهانه غار را بر ایشان بست و ایشان را در تنگنا قرار داد. بعضی به بعضی دیگر گفتند: به کردار خود بنگرید که کحدام عمل شایسته پیشگاه خداوند بوده است، تا

حَلَبْتُ ، فَبَدَأْتُ بِوَالِدَيَّ أَسْقِيهِمَا قَبْلَ بَنِيَّ ، وَإِنِّي اسْتَأْخَرْتُ ذَاتَ يَوْمٍ ، فَلَمْ آتِ حَتَّى أَمْسَيْتُ ، فَوَجَدْتُهُمَا نَامَا ، فَحَلَبْتُ كَمَا كُنْتُ أَحْلُبُ ، فَقُمْتُ عِنْدَ رُؤُوسِهِمَا ، أَكْرَهُ أَنْ أُوقِظَهُمَا ، وَأَكْرَهُ أَنْ أَسْقِيَ الصِّبْيَةَ ، وَالصِّبْيَةُ يَتَضَاغَوْنَ عِنْدَ قَدَمَيَّ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُهُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ لَنَا فُرْجَةً نَرَى مِنْهَا السَّمَاءَ ، فَفَرَجَ اللَّهُ فَرَأَوُا السَّمَاءَ . وَقَالَ الآخَرُ : اللَّهُمَّ إِنَّهَا كَانَتْ لِي بِنْتُ عَمٍّ ، أَحْبَبْتُهَا كَأَشَدِّ مَا يُحِبُّ الرِّجَالُ النِّسَاءَ ، فَطَلَبْتُ مِنْهَا فَأَبَتْ عَلَيَّ حَتَّى أَتَيْتُهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ ، فَبَغَيْتُ حَتَّى جَمَعْتُهَا ، فَلَمَّا وَقَعْتُ بَيْنَ رِجْلَيْهَا قَالَتْ : يَا عَبْدَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ وَلا تَفْتَحِ الْخَاتَمَ إِلا بِحَقِّهِ ، فَقُمْتُ ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُهُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا فُرْجَةً ، فَفَرَجَ . وَقَالَ الثَّالِثُ : اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أَجِيراً بِفَرَقِ أَرُزٍّ ، فَلَمَّا قَضَى عَمَلَهُ قَالَ : أَعْطِنِي حَقِّي ، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ فَرَغِبَ عَنْهُ ، فَلَمْ أَزَلْ أَزْرَعُهُ حَتَّى جَمَعْتُ مِنْهُ بَقَراً وَرَاعِيَهَا ، فَجَاءَنِي فَقَالَ : اتَّقِ اللَّهَ ، فَقُلْتُ : اذْهَبْ إِلَى ذَلِكَ الْبَقَرِ وَرُعَاتِهَا فَخُذْ ، فَقَالَ : اتَّقِ اللَّهَ وَلا تَسْتَهْزِئْ بِي ، فَقُلْتُ : إِنِّي لا أَسْتَهْزِئُ بِكَ فَخُذْ ، فَأَخَذَهُ ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ ، فَافْرُجْ مَا بَقِيَ فَفَرَجَ اللَّهُ» .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : وَقَالَ ابْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ : فَسَعَيْتُ . [راجع : ۲۲۱۵ . أخرجه مسلم : ۲۷۴۳] .

همان را وسیلهٔ دعا به درگاه خداوند قرار دهید تا شاید بر شما گشایی پدید آورد.

یکی از ایشان گفت: بارالها من پدر و مادری پیر داشتم و فرزندان من خورد سال بودند و من از ایشان مراقبت می‌کردم و چون شبانگاه نزد ایشان برمی‌گشتم شیر می‌دوشیدم و قبل از آن‌که به فرزندان خویش شیر بدهم، به پدر و مادر خود شیر می‌دادم. روزی دیر کردم و نیامدم تا آنکه شب فرا رسید. پدر و مادرم را خواب در ربوده بود. من به روال گذشته شیر دوشیدم و بر بالای سرشان ایستادم و دوست نداشتم که بیدارشان کنم، و دوست نداشتم که (قبل از آنها) به کودکان خوردسال خود شیر بدهم و کودکان خود را به پای من افکنده و زاری می‌کردند، تا آنکه صبح فرا رسید. خداوندا، تو خود می‌دانی که من این را برای رضای تو کرده‌ام، پس بر ما روزنه‌ای بگشای که آسمان را ببینم، خداوند روزنه‌ای گشود و آسمان را دیدند.

دیگری گفت: بارالها، من دخترعمویی داشتم که او را سخت دوست می‌داشتم، همان دوستی که مردان نسبت به زنان دارند، از وی تقاضایی کردم، نپذیرفت تا آن‌که او را صد دینار بدهم، تلاش کردم تا آن پول را فراهم کردم و چون میان هر دو پایش نشستم گفت: ای بندهٔ خدا، از خدا بترس و این مهر مگشای بجز به سزاواری آن (که نکاح است) من برخاستم. تو خود می‌دانی که اگر این را برای رضای تو کرده‌ام پس بر ما روزنه‌ای بگشای. وخداوند گشود .

نفر سوم گفت: بارالها، من کسی را به مزد یک

فرق برنج به مزدوری گرفتم و چون کارش را تمام کرد گفت: حق مرا بده. من حق او را برای او عرضه کردم، وی آن را نگرفت. وجه مزد او را پیوسته زراعت می‌کردم تا از حاصل آن گاوها و چوپانها فراهم شد. سپس وی نزدم آمد و گفت: از خدا بترس (و مزد مرا بده) به او گفتم: به سوی آن گاوها و چوپانها برو و حق خود را بگیر. وی گفت: از خدا بترس و مسخره‌ام مکن. گفتم: مسخره‌ات نمی‌کنم، برو آنها را بگیر وی آنها را گرفت. تو خود می‌دانی که اگر این را برای رضای تو کرده‌ام بقیه را بگشای. و خداوند گشود.

ابوعبدالله (امام بخاری می‌گوید: ابن عقبه به روایت از نافع گفته است: فَسَعَيْتُ - یعنی سعی کردم (عوض کلمه - فَبَغيتُ - یعنی تلاش کردم که درمتن آمده است).

١٤ - باب : أَوْقَافِ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَأَرْضِ الْخَرَاجِ ، وَمُزَارَعَتِهِمْ وَمُعَامَلَتِهِمْ

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعُمَرَ : « تَصَدَّقْ بِأَصْلِهِ لا يُبَاعُ ، وَلَكِنْ يُنْفَقُ ثَمَرُهُ » [راجع : ٢٣١٣] . فَتَصَدَّقَ بِهِ .

٢٣٣٤ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ عُمَرُ رضي الله عنه : لَوْلا آخِرُ الْمُسْلِمِينَ ، مَا فَتَحْتُ قَرْيَةً إِلا قَسَمْتُهَا بَيْنَ أَهْلِهَا ، كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ . [انظر : ٣١٢٥ل، ٤٢٣٥ذ، ٤٢٣٦م]

باب ۱۴: املاک و قضی یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

و حکم زمین خراجی و مزارعت و معاملات ایشان

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به عمر گفت: درختان را از بیخ آن وقف کن تا فروخته نشوند ولیکن میوهٔ آن نفقه می‌شود. و عمر آن زمین را وقف کرد.

۲۳۳٤ - از زید بن اسلم روایت استکه پدر وی گفته عمر(رضی‌الله عنه) گفت: اگر از مسلمانان نسلهای بعدی نگران نمی‌بودم هر قریه‌ای را که فتح می‌کردم آن را میان فاتحین آن تقسیم می‌کردم چنان‌که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) زمین

خیبر را تقسیم کرد[1]

١٥ - باب :
مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا

وَرَأَى ذَلِكَ عَلِيٌّ فِي أَرْضِ الْخَرَابِ بِالْكُوفَةِ مَوَاتٌ .

وَقَالَ عُمَرُ : مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَيِّتَةً فَهِيَ لَهُ . وَيُرْوَى عَنْ عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَقَالَ : « فِي غَيْرِ حَقِّ مُسْلِمٍ ، وَلَيْسَ لِعِرْقٍ ظَالِمٍ فِيهِ حَقٌّ » .

وَيُرْوَى فِيهِ عَنْ جَابِرٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

باب ۱۵: کسی که زمین مرده را زنده کند (زیر کشت آورد)

و(رضی‌الله عنه) در زمین مخروبهٔ کوفه همین طور حکم کرد .

و عمر(رضی‌الله عنه) گفته است: کسی که زمین مرده را زنده کند، مالک آن می‌شود، و از عمروبن عوف روایت می‌شود که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «که مسلمانی در آن حق نداشته باشد و هیچ ستمگری در آن حق ندارد» و در این مورد، از جابر، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت شده است .

٢٣٣٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ أَعْمَرَ أَرْضًا لَيْسَتْ لِأَحَدٍ فَهُوَ أَحَقُّ» .

قَالَ عُرْوَةُ : قَضَى بِهِ عُمَرُ ﷺ فِي خِلَافَتِهِ .

۲۳۳۵ - از عُروه، از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که زمینی را آباد کند که مالک نداشته باشد وی به ملکیت آن سزاوارتر است».

عُروه می‌گوید: عمر(رضی‌الله عنه) در دوران خلافت خود بدان حکم کرد.

١٦- باب

٢٣٣٦ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُرِيَ وَهُوَ فِي مُعَرَّسِهِ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ فِي بَطْنِ الْوَادِي ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّكَ بِبَطْحَاءَ مُبَارَكَةٍ . فَقَالَ مُوسَى : وَقَدْ أَنَاخَ بِنَا سَالِمٌ بِالْمُنَاخِ الَّذِي كَانَ عَبْدُاللَّهِ يُنِيخُ بِهِ ، يَتَحَرَّى مُعَرَّسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَهُوَ أَسْفَلُ مِنَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِبَطْنِ الْوَادِي ، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ وَسَطٌ مِنْ ذَلِكَ . [راجع : ٤٨٣ . أخرجه مسلم : ١٣٤٦] .

باب ۱۴

۲۲۳۶ - از سالم بن عبدالله بن عمر روایت است که پدر وی(رضی‌الله عنه) گفته است که: همانا به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نموده شد و آن حضرت در ذُوالحُلیفه، مرکز وادی در خوابگاه خویش بود که به او گفته شد: به تحقیق تو در بطحأ مبارک هستی.

موسی می‌گوید: سَالِم که با ما همراه بود شترش را در جایی خوابانید که عبدالله بن

۱- مقصود عمر (رضی‌الله عنه) آن بودکه زمین را میان مجاهدین تقسیم نکند و به‌صورت وقف نگه دارد و به آن خراج مقرر کنید تا مسلمانان از آن نفع برند دربارهٔ اراضی مفتوحه علما اختلاف نظر دارند. به مذهب شافعی تقسیم‌کردن زمین میان فاتحین لازم است مگر آنکه فاتحین به وقف‌کردن زمین راضی شوند و از مالک نقل شده که به مجردی که زمین فتح شد وقف می‌شود از امام ابوحنیفه منقول است که امام میان تقسیم‌کردن و وقف ضمیر است.

عمر شترش را می‌خواباند و قصدش از آن موضع، محلی بود که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در آن استراحت کرده بود و آن موضع پایین‌تر از مسجدی است که در میان وادی قرار دارد. یعنی در بین وسط راه و مسجد.

۲۳۳۷ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبراهيم : أَخْبَرَنَا شُعَيْبُ بْنُ إِسْحَاقَ ، عَنِ الأَوْزَاعِي قَالَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ عُمَرَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « اللَّيْلَةَ أَتَانِي آتٍ مِنْ رَبِّي - وَهُوَ بِالْعَقِيقِ - أَنْ صَلِّ فِي هَذَا الْوَادِي الْمُبَارَكِ ، وَقُلْ : عُمْرَةٌ فِي حَجَّةٍ » . [راجع: ۱۵۳٤] .

۲۳۳۷ - از عکرمه، از ابن عباس از عمر روایت است که عمر(رضی‌الله عنه) که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «امشب از جانب پروردگار من آینده‌ای نزد من آمد - و آن حضرت در وادی عقیق بود - که در این وادی مبارک نماز بگزار و بگوی که حج و عمره را یکجا ادا می‌کنیم».

۱۷ - باب : إِذَا قَالَ رَبُّ الأَرْضِ : أُقِرُّكَ مَا أَقَرَّكَ اللَّهُ ،

وَلَمْ يَذْكُرْ أَجَلاً مَعْلُومًا ، فَهُمَا عَلَى تَرَاضِيهِمَا .

۲۳۳۸ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَامِ : حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى : أَخْبَرَنَا نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

وَقَالَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال : حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ أَجْلَى الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، لَمَّا ظَهَرَ عَلَى خَيْبَرَ ، أَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا ، وَكَانَتِ الأَرْضُ حِينَ ظَهَرَ عَلَيْهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ وَلِلْمُسْلِمِينَ ، وَأَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا ، فَسَأَلَتِ الْيَهُودُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِيُقِرَّهُمْ بِهَا أَنْ يَكْفُوا عَمَلَهَا ، وَلَهُمْ نِصْفُ الثَّمَرِ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « نُقِرُّكُمْ بِهَا عَلَى ذَلِكَ مَا شِئْنَا » . فَقَرُّوا بِهَا حَتَّى أَجْلاهُمْ عُمَرُ إِلَى تَيْمَاءَ وَأَرِيحَاءَ . [راجع : ۲۲۸۵ . أخرجه مسلم : ۱۵۵۱] .

باب ۱۷: اگر مالک زمین بگوید تو را جای می‌دهم تا آنکه خداوند تو را جای دهد.

و میعاد معین را ذکر نکند، و آن به رضایت هر دویشان است.

۲۳۳۸ - از موسی بن عقبه روایت است که از نافع ابن عمر(رضی‌الله عنه)گفته:

عمر بن خطاب(رضی‌الله عنه)، یهود و نصارا را از سرزمین حجاز بیرون راند. و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ، زمانی که خیبر را فتح کرد قصدت کرد که یهود را از آنجا بیرون راند. و آن زمین به هنگام فتح برای خدا و پیامبر او و مسلمانان (به غنیمت) درآمده بود. و یهود از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خواستند که آنها را در آن جای بدهد که بر زمین کار کنند و نیمه محصول میوه از آن ایشان باشد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به ایشان گفت:

»شما را در این زمین تا زمانی که بخواهیم جای می‌دهیم» .

و آنها را در آن جای داد تا آن‌که عمر آنها را به تیمأ و اریحأ جلای وطن گردانید.

١٨ - باب : مَا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ يُوَاسِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا فِي الزِّرَاعَةِ وَالثَّمَرَةِ

٢٣٣٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا الأَوْزَاعِي ، عَنْ أَبِي النَّجَاشِيِّ مَوْلَى رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ : سَمِعْتُ رَافِعَ بْنَ خَدِيجِ بْنِ رَافِعٍ : عَنْ عَمِّهِ ظُهَيْرِ ابْنِ رَافِعٍ .

قَالَ ظُهَيْرٌ : لَقَدْ نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَمْرٍ كَانَ بِنَا رَافِقًا ، قُلْتُ : مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَهُوَ حَقٌّ ، قَالَ : دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : «مَا تَصْنَعُونَ بِمَحَاقِلِكُمْ». قُلْتُ : نُؤَاجِرُهَا عَلَى الرُّبُعِ ، وَعَلَى الأَوْسُقِ مِنَ التَّمْرِ وَالشَّعِيرِ ، قَالَ : «لا تَفْعَلُوا ، ازْرَعُوهَا ، أَوْ أَزْرِعُوهَا ، أَوْ أَمْسِكُوهَا». قَالَ رَافِعٌ: قُلْتُ: سَمْعًا وَطَاعَةً . [انظر : ٢٣٤٦ح ز، ٢٣٤٧ح ك، ٤٠١٢ح ك، ٤٠١٣ح ك . أخرجه مسلم: ١٥٤٧ ، (١١٢) ، باختلاف . أخرجه مسلم : ١٥٤٨] .

باب ۱۸: آنچه اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بادادن محصول کشاورزی و میوه به یکدیگر کمک می‌کردند

۲۳۳۹ - از رافع بن خدیج بن رافع روایت است که عموی وی ظهیر بن رافع گفته: همانا(صلی‌الله علیه وسلم) از امری که همه کار ما بود ما را منع کرد (رافع می‌گوید) من گفتم: هر آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته است حق است. ظهیر گفت: (صلی‌الله علیه وسلم) مرا نزد خود خواند و فرمود: «با کشتزارهای خویش چه گونه معامله می‌کنید».

گفتم: زمین خیوش را به گونه‌ای اجاره می‌دهیم که محصول زمین کنار جوی متعلق به ما باشد، یا اینکه زمین را در بدل پیمانهٔ معین خرما و جو به اجاره می‌دهیم.

آن حضرت فرمود: «چنین نکنید، یا خود زمین را کشت کنید یا به دیگری بدهید که آن را (رایگان) کشت کند ،و یا آن را (بدون کشت) بگذارید».

گفتم: شنیدیم و اطاعت می‌کنیم.

٢٣٤٠ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا الأَوْزَاعِي ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه قَالَ : كَانُوا يَزْرَعُونَهَا بِالثُّلُثِ وَالرُّبُعِ وَالنِّصْفِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَزْرَعْهَا ، أَوْ لِيَمْنَحْهَا ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلْيُمْسِكْ أَرْضَهُ». [راجع : ١٤٨٧ ، أخرجه مسلم : ١٥٣٦ البيوع(٨٩)].

۲۳٤٠ - از عطاء روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفته: مردم بر مبنای سوم حصه، و چهارم حصه و مناصفهٔ محصول، زمین را کشت می‌کردند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«هرکه زمینی دارد باید آن را کشت کند، یا برای برادر مسلمان خود بدهد (که وی کشت کند) و اگر این کار را نمی‌کند زمین خویش را

(بدون کشت) نگهدارد».

۲۳۴۱ - وَقال الرَّبيعُ بْنُ نَافِعٍ أبُو تَوْبَةَ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أبي سَلَمَةَ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَزْرَعْهَا ، أوْ لِيَمْنَحْهَا أخَاهُ ، فَإِنْ أبَى فَلْيُمْسِكْ أرْضَهُ» . [أخرجه مسلم: ١٥٤٤] .

۲۳۴۱ - از ابی‌سلمه روایت استکه ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

کسی که زمینی دارد، باید خود آن را کشت کند و یا به برادر مسلمان خود بدهد، اگر وی نپذیرد، زمین خود را (بدون کشت) نگهدارد».

۲۳۴۲ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو قال : ذَكَرْتُهُ لِطَاوُسٍ ، فَقَال : يُزْرِعُ ، قال ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : إنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَنْهَ عَنْهُ ، وَلَكِنْ قَال : «أنْ يَمْنَحَ أحَدُكُمْ أخَاهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أنْ يَأْخُذَ شَيْئًا مَعْلُومًا» . [راجع : ٢٣٣٠ . أخرجه مسلم : ١٥٥٠] .

۲۳۴۲ - از عمرو روایت است که گفته: من به طاوس (از حدیث رافع بن خدیج) یاد کردم وی گفت: زمین را به اجاره بگیرد، و ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از این کار منع نکرده است ولیکن گفته است: «اگر کسی از شما زمین خود را به برادر خود می‌بخشید، بهتر از آن سات که مقدار معین (اجاره) از وی بگیرد».

۲۳۴۳ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ : أنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَ يُكْرِي مَزَارِعَهُ ، عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأبي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ ، وَصَدْرًا مِنْ إمَارَةِ مُعَاوِيَةَ . [راجع : ٢٢٨٥ . أخرجه مسلم : ١٥٤٧ ، مطولاً . وانظر : مسلم ١٥٥١] .

۳۳۴۳ - از نافع روایت است که گفته: ابن عمر(رضی‌الله عنه) در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و دوران ابوبکر و عمر و عثمان و اوایل امارت معاویه، کشتزارهای خویش را به اجاره می‌داد.

۲۳۴۴ - ثُمَّ حُدِّثَ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ : أنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ ، فَذَهَبَ ابْنُ عُمَرَ إلَى رَافِعٍ ، فَذَهَبْتُ مَعَهُ ، فَسَألَهُ ، فَقَال : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ ، فَقَال ابْنُ عُمَرَ : قَدْ عَلِمْتَ أنَّا كُنَّا نُكْرِي مَزَارِعَنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا عَلَى الأرْبِعَاءِ ، وَبِشَيْءٍ مِنَ

۲۳۴۴ - ابن عمر(رضی‌الله عنه) سپس حدیث رافع بن خدیج را شنید که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از اجاره‌دادن زمین منع کرده است، ابن عمر نزد رافع‌رفت، من با وی همراه بودم و این موضوع را از رافع سؤال کرد. وی گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از اجاره‌دادن مزارع منع کرده است.

ابن عمر گفت: به تحقیق می‌دانستی که ما در زمان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مزارع خود را در برابر حاصلات کنارهٔ جویها و یا مقداری کاه به اجاره می‌دادیم (از چنان اجاره منع کرده

٢٣٤٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي سَالِمٌ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنْتُ أَعْلَمُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّ الأَرْضَ تُكْرَى ، ثُمَّ خَشِيَ عَبْدُاللَّهِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ أَحْدَثَ فِي ذَلِكَ شَيْئًا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُهُ ، فَتَرَكَ كِرَاءَ الأَرْضِ . [راجع : ٢٢٨٥ . أخرجه مسلم : ١٥٤٧ ، مطولاً . وانظر : مسلم ١٥٥١].

١٩ - باب : كِرَاءِ الأَرْضِ بِالذَّهَبِ وَالفِضَّةِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : إِنَّ أَمْثَلَ مَا أَنْتُمْ صَانِعُونَ : أَنْ تَسْتَأْجِرُوا الأَرْضَ الْبَيْضَاءَ ، مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ .

٢٣٤٦ ، ٢٣٤٧ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ حَنْظَلَةَ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمَّايَ : أَنَّهُمْ كَانُوا يُكْرُونَ الأَرْضَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ بِمَا يَنْبُتُ عَلَى الأَرْبِعَاءِ ، أَوْ شَيْءٍ يَسْتَثْنِيهِ صَاحِبُ الأَرْضِ ، فَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ لِرَافِعٍ : فَكَيْفَ هِيَ بِالدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ؟ فَقَالَ رَافِعٌ : لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ بِالدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ . وَقَالَ اللَّيْثُ : وَكَانَ الَّذِي نُهِيَ عَنْ ذَلِكَ ، مَا لَوْ نَظَرَ فِيهِ ذَوُو الْفَهْمِ بِالْحَلالِ وَالْحَرَامِ لَمْ يُجِيزُوهُ ، لِمَا فِيهِ مِنَ الْمُخَاطَرَةِ . [راجع : ٢٣٣٩ . أخرجه مسلم : ١٥٤٧ ، (١١٢) ، و ١٥٤٨ باختلاف] .

است).

٢٣٤٥ - از سالم روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: من می‌دانستم که در زمان رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) زمین به اجاره داده می‌شید، (سالم می‌گوید) سپس عبدالله ترسید که شاید پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سخنی گفته باشد که وی ندانسته است. پس از آن وی اجاره‌دادن زمین را ترک کرد[1].

باب ۱۹: اجاره زمین به طلا و نقره

و ابن عباس گفته است: بهترین‌کاری که شما می‌کنید این است که: زمین سفید (بدون کشت) را از یک سال تا سال دیگر به اجاره بگیرید.

٢٣٤٦ و ٢٣٤٧ - از حنظله بن قیس روایت است که رافع بن خدیج گفته:

و عموی من گفته‌اند که ایشان در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زمین را در برابر حاصلی که از کنارهٔ جویها می‌رویید و یا مقداری که صاحب زمین تعیین می‌کرد به اجاره می‌گرفتند. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آن منع کرد.

من به رافع گفتم: پس اجاره به دینار و درهم چگونه بوده است؟ رافع گفت: در اجاره با درهم و دینار باکی نیست.

و لیث گفته است: آنچه از آن منع شده است، اگر صاحبان فهم از دیدگاه حلال و حرام بدان بنگرند اجازه نخواهند داد زیرا در آن مخاطره است[2].

۱- حدیث جابر صراحت دارد که مزارعت به ثلث حصه محصول و مانند آن رواج داشته و آن حضرت، آن را منع کرده است، و حدیث رافع، و ابوهریره در منع آن، همانند است. ابن عباس نهی را به نهی تنزیهی تعبیر کرده است. و ابن عمر از اینکه آن حضرت منع کرده است اطلاعی نداشت و به‌همین سبب استکه ائمه در آن اختلاف کرده‌اند. امام ابوحنیفه منع کرده، صاحب و ائمه دیگر، تاویل ابن عباس را ترجیح داده و آن را تجویز کرده‌اند.

۲- لیث در این حدیث با فقهای دیگر موافق است که می‌گویند اجاره در صورتی جواز ندارد که در آن فریب و خدعه باشد و اجراه به ذات خود غیرمجاز نیست. لیکن در شیوهٔ اجاره فقها اختلاف دارند. (اقتباس از ترجمه انگلیسی صحیح البخاری).

٢٠- باب :

٢٣٤٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : حَدَّثَنَا هِلالٌ .

وحَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ هِلالِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَوْمًا يُحَدِّثُ ، وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ : « أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ فِي الزَّرْعِ ، فَقَالَ لَهُ : أَلَسْتَ فِيمَا شِئْتَ ؟ قَالَ : بَلَى ، وَلَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَزْرَعَ ، قَالَ : فَبَذَرَ ، فَبَادَرَ الطَّرْفَ نَبَاتُهُ وَاسْتِوَاؤُهُ وَاسْتِحْصَادُهُ ، فَكَانَ أَمْثَالَ الْجِبَالِ ، فَيَقُولُ اللَّهُ : دُونَكَ يَا ابْنَ آدَمَ ، فَإِنَّهُ لا يُشْبِعُكَ شَيْءٌ» . فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ : وَاللَّهِ لا تَجِدُهُ إِلا قُرَشِيًّا أَوْ أَنْصَارِيًّا ، فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ زَرْعٍ ، وَأَمَّا نَحْنُ فَلَسْنَا بِأَصْحَابِ زَرْعٍ ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ . [انظر : ٧٥١٩] .

باب - ٢٠

٢٣٤٨ - از عطاء بن یسار روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درحالی‌که مردی بادیه‌نشین روزی نزد وی بود صحبت می‌کرد که:

«مردی از اهل بهشت از پروردگار خود اجازه خواست که زراعت کند خداوند به او گفت: آیا هر آنچه می‌خواهی فراهم نیست؟ وی گفت: آری، لیکن دوست می‌دارم که زراعت کنم. وی بذر افشاند و تا چشم برهم زد نبات رویید و پخته شد و درو شد و بسان کوهها توده شد. خداوند تعالی به وی می‌گوید: از آن تو است، ای پسر آدم، همانا تو را چیزی سیر نمی‌کند» .

بادیه‌نشین گفت: به خدا سوگند که آن مرد یا قریشی (مهاجر) بوده است و یا انصاری، و همین مردم زراعت پیشه‌اند و ما بادیه‌نشینان اهل زراعت نیستیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خندید .

٢١- باب : مَا جَاءَ فِي الْغَرْسِ

٢٣٤٩ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : إِنَّا كُنَّا نَفْرَحُ بِيَوْمِ الْجُمُعَةِ ، كَانَتْ لَنَا عَجُوزٌ ، تَأْخُذُ مِنْ أُصُولِ سِلْقٍ لَنَا ، كُنَّا نَغْرِسُهُ فِي أَرْبِعَائِنَا ، فَتَجْعَلُهُ فِي قِدْرٍ لَهَا ، فَتَجْعَلُ فِيهِ حَبَّاتٍ مِنْ شَعِيرٍ - لا أَعْلَمُ إِلا أَنَّهُ قَالَ- لَيْسَ فِيهِ شَحْمٌ ، وَلا وَدَكٌ ، فَإِذَا صَلَّيْنَا الْجُمُعَةَ زُرْنَاهَا فَقَرَّبَتْهُ إِلَيْنَا ، فَكُنَّا نَفْرَحُ بِيَوْمِ الْجُمُعَةِ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ ، وَمَا كُنَّا نَتَغَدَّى وَلا نَقِيلُ إِلا بَعْدَ الْجُمُعَةِ . [راجع : ٩٣٨ . أخرجه مسلم : ٨٥٩ ، آخره] .

باب ۲۱: آنچه دربارهٔ درخت نشاندن آمده است

٢٣٤٩ - از یعقوب بن عبدالرحمن، از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد(رضی‌الله عنه) گفته است:

همانا در روز جمعه خوش می‌بودیم. زیرا زنی پیر، ریشه‌های چغندر را که در کنارهٔ جویها کاشته بودیم می‌گرفت و دردیگ میانداخت و دانه‌های جو را بدان می‌افزود - نمی‌دانم که ابوحازم گفته است - در آن دیگ، نه روغن بود و نه چربی گوشت. وچون نماز جمعبه را

ادا می‌کردیم نزد آن زن می‌رفتیم و او همان غذا را نزد ما می‌آورد و از همین خاطر بود که در روز جمع خوش می‌بودیم و چنان بود که ما نه غذا می‌خوردیم و نه خواب نیم روز می‌کردیم، مگر بعد از نماز جمعه.

٢٣٥٠ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبراهيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : يَقُولُونَ : إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ يُكْثِرُ الْحَدِيثَ ، وَاللَّهُ الْمَوْعِدُ، وَيَقُولُونَ : مَا لِلْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ لا يُحَدِّثُونَ مِثْلَ أَحَادِيثِهِ ؟ وَإِنَّ إِخْوَتِي مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالأَسْوَاقِ ، وَإِنَّ إِخْوَتِي مِنَ الأَنْصَارِ كَانَ يَشْغَلُهُمْ عَمَلُ أَمْوَالِهِمْ ، وَكُنْتُ امْرَأً مِسْكِينًا ، أَلْزَمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى مِلْءِ بَطْنِي ، فَأَحْضُرُ حِينَ يَغِيبُونَ ، وَأَعِي حِينَ يَنْسَوْنَ ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا : «لَنْ يَبْسُطَ أَحَدٌ مِنْكُمْ ثَوْبَهُ حَتَّى أَقْضِيَ مَقَالَتِي هَذِهِ ، ثُمَّ يَجْمَعَهُ إِلَى صَدْرِهِ فَيَنْسَى مِنْ مَقَالَتِي شَيْئًا أَبَدًا» . فَبَسَطْتُ نَمِرَةً لَيْسَ عَلَيَّ ثَوْبٌ غَيْرُهَا ، حَتَّى قَضَى النَّبِيُّ ﷺ مَقَالَتَهُ ، ثُمَّ جَمَعْتُهَا إِلَى صَدْرِي ، فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ ، مَا نَسِيتُ مِنْ مَقَالَتِهِ تِلْكَ إِلَى يَوْمِي هَذَا ، وَاللَّهِ لَوْلا آيَتَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، مَا حَدَّثْتُكُمْ شَيْئًا أَبَدًا : ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى﴾ إِلَى قَوْلِهِ : ﴿الرَّحِيمُ﴾ [البقرة : ١٥٩ - ١٦٠] . [راجع : ١١٨ . أخرجه مسلم : ٢٤٩٢] .

۲۳۵۰ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: مردم می‌گویند که ابوهریره احادیث زیادی می‌گوید، خداوند خود می‌داند. و می‌گویند که چرا مهاجرین و انصار همچون او حدیث روایت نمی‌کنند؟ همانا برادران مهاجر مرا معاملات در بازار به خود مشغول می‌داشت و برادران انصاری من در کار کشاورزی خود مشغول بودند، و من مرد مسکینی بودم که فقط با سیری شکم، مصاحبت رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را برخود لازم گرفته بودم، پس حاضر می‌بودم، وقتی آنها غایب می‌بودند، و فرا می‌گرفتم وقتی آنها فراموش می‌کردند.

روزی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر یک از شما که جامهٔ خود را بگستراند و زمانی که سخنانم را به پایان رسانم جامه‌اش را به سوی سینه خود جمع کند، هرگز چیزی از گفتار مرا فراموش نمی‌کند» من یگانه جامه‌ام را که چادری خط دار بود گستردم تا آن‌که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به سخنان خود پایان داد، سپس چادرم را به سوی سینه‌ام جمع کردم. سوگند به ذاتی که او را به حق برانگیخته است که تا همین امروز سخنان آن حضرت را فراموش نکرده‌ام. و به خدا سوگند که اگر این دو آیه در کتاب خدا نمی‌بود، هرگز حدیثی به شما نمی‌گفتم: «هر آینه آنان‌که می‌پوشند، آنچه فرود آورده‌ایم

از سخنان روشن و هدایت، بعد از آن‌که بیان کردیم آن را برای مردمان در کتاب، آن گروه، لعنت می‌کند ایشان را خدا و لعنت می‌کند ایشان را لعنت‌کنندگان، مگر کسانی که توبه کردند و نیکوکاری پیش گرفتند و بیان کردند. پس این گروه (به مهربانی) توبه می‌پذیرم از ایشان و منم توبه‌پذیر مهربان (البقره ۱۵۹ و ١٦٠).

٤٢ - كِتَاب الْمُسَاقَاةِ (الشُّرب)

باب : فِي الشُّرْبِ وَقَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى :

﴿ وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنبياء: ٣٠]

وَقَوْله جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ. أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ. لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلا تَشْكُرُونَ ﴾ [الواقعة : ٦٨-٧٠]. الأُجَاجُ : الْمُرُّ، الْمُزْنُ : السَّحَابُ .

بسم‌الله الرحمن الرحيم

۴۲ - كتاب توزيع آب[1]

باب - شرب - و فرمودۀ خدای تعالی: «و پيدا كرديم از آب هر چيز زنده را آيا ايمان نمی‌آرند» (الانبيأ ۳۰)

و قول خداوند جل ذكره:

«آيا ديديد آن آب را كه می‌آشاميد. آيا شما فرود آورده‌ايد آن را از ابر يا ما فرود آرندگانيم. اگر خواهيم شور بگردانيم آن را، پس چرا شكر نمی‌گوييد» (الواقعه: ٦٨-٧٠).

كلمه - اجاجُ - كه در آيت آمده است - به معنی شور و تلخ است و كلمه مُزْنُ به معنی ابر است[2] .

١ - باب : فِي الشُّرْبِ وَمَنْ رَأَى صَدَقَةَ الْمَاءِ وَهِبَتَهُ وَوَصِيَّتَهُ جَائِزَةً ، مَقْسُومًا كَانَ أَوْ غَيْرَ مَقْسُومٍ .

وَقَالَ عُثْمَانُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ يَشْتَرِي بِئْرَ رُومَةَ فَيَكُونُ دَلْوُهُ فِيهَا كَدِلاءِ الْمُسْلِمِينَ » . فَاشْتَرَاهَا عُثْمَانُ رضي الله عنه .

باب ۱: در شرب كسی كه صدقه دادن آب و بخشيدن و وصيت كردن آن را جايز می‌داند، چه تقسيم‌پذير باشد وچه نباشد[3].

عثمان گفته است كه پيامبر(صلی‌الله عليه وسلم) فرمود:

«كيست كه چاه رُومه را بخرد و دَلو وی در آن مانند دَلوهای ساير مسلمانان باشد».

عثمان (رضی‌الله عنه) آن را خريد (وقف گردانيد).

۱- در روايت ابوذر - باب فی‌الشرب - آمده و عنوان - كتاب - ساقط است.

۲- آخر باب در متن ترجمه انگليسی بخاری و برخی نسخ ديگر چنين است: اجاجاً: مُنصَبّاً، المُزْن: السَّحابُ والأُجاج: المُرُّ. فُراتا: عذبا يعنی كلمه أُجاج، به معنی ريزان است، و مُزن، به معنی ابر و أُجاج، به معنی تلخ و شور است - و فراتا به معنی شيرين.

۳- مقصود امام بخاری رد نظر كسانی استكه آب را ملكيت نمی‌دانستند .

٢٣٥١ – حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضي الله عنه قَالَ : أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِقَدَحٍ فَشَرِبَ مِنْهُ ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ أَصْغَرُ الْقَوْمِ ، وَالْأَشْيَاخُ عَنْ يَسَارِهِ ، فَقَالَ : «يَا غُلَامُ ، أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَهُ الْأَشْيَاخَ» . قَالَ : مَا كُنْتُ لِأُوثِرَ بِفَضْلِي مِنْكَ أَحَدًا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ . [انظر : ٢٣٦٦، ٢٤٥١، ٢٦٠٢، ٢٦٠٥، ٥٦٢٠. أخرجه مسلم : ٢٠٣٠].

٢٣٥٢ – حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضي الله عنه : أَنَّهَا حُلِبَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَاةٌ دَاجِنٌ ، وَهِيَ فِي دَارِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، وَشِيبَ لَبَنُهَا بِمَاءٍ مِنَ الْبِئْرِ الَّتِي فِي دَارِ أَنَسٍ ، فَأَعْطَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْقَدَحَ فَشَرِبَ مِنْهُ ، حَتَّى إِذَا نَزَعَ الْقَدَحَ مِنْ فِيهِ ، وَعَلَى يَسَارِهِ أَبُو بَكْرٍ ، وَعَنْ يَمِينِهِ أَعْرَابِيٌّ ، فَقَالَ عُمَرُ : وَخَافَ أَنْ يُعْطِيَهُ الْأَعْرَابِيَّ : أَعْطِ أَبَا بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ عِنْدَكَ ، فَأَعْطَاهُ الْأَعْرَابِيَّ الَّذِي عَلَى يَمِينِهِ ، ثُمَّ قَالَ : «الْأَيْمَنَ فَالْأَيْمَنَ» . [انظر : ٢٥٧١، ٥٦١٢، ٥٦١٩. أخرجه مسلم : ٢٠٢٩].

٢ – باب : مَنْ قَالَ : إِنَّ صَاحِبَ الْمَاءِ أَحَقُّ بِالْمَاءِ

حَتَّى يَرْوَى ، لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «لَا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ»

٢٣٥١ – از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد(رضی‌الله عنه) گفته: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ظرفی (آب یا شیر) آورده شد. از آن نوشید و به جانب راست وی پسربچه‌ای بود که خوردسال‌ترین آن جمعیت بود. و به جانب چپ آن حضرت بزرگان بودند.

آن حضرت فرمود: ای پسر، آیا به من اجازه می‌دهی که بقیه را به بزرگان بدهم» وی گفت: بقیهٔ آشامیدنی تو را به هیچ کس نمی‌دهم، یا رسول‌الله آن حضرت بقیه را به وی داد.

٢٣٥٢ – از زُهری روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفته: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شیر گوسفند دوشیده شد، و آن حضرت در سرای انس بن مالک بود و از آب چاه سرای انس انس بن مالک در آن شیر آمیخته شد، و به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) داده شد. آن حضرت از آن نوشید تا آن‌که ظرف شیر را از دهان خود دور کرد. به جانب چپ آن حضرت ابوبکر و به جانب راست وی بادیه‌نشینی قرار داشت. عمر که می‌ترسید، آن حضرت بقیه شیر را به بادیه‌نشین خواهد داد گفت: یا رسول‌الله، آن را به ابوبکر بده که نزدیک تو است. آن حضرت آن را به بادیه‌نشین داد که به جانب راست وی بود و سپس فرمود: «جانب راست اولویت دارد».

باب ۲ : کسی که گفته است: صاحب آب به استفاده از آب سزاوارتر است تا آن‌که سیراب گردد،

نظر به قول پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آب زیادی منع نشود.

٢٣٥٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «لا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ لِيُمْنَعَ بِهِ الْكَلأُ». [انظر: ٢٣٥٤ ، ٦٩٦٢ . أخرجه مسلم : ١٥٦٦] .

٢٣٥٤ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «لا تَمْنَعُوا فَضْلَ الْمَاءِ لِتَمْنَعُوا بِهِ فَضْلَ الْكَلأِ». [راجع : ٢٣٥٣ . أخرجه مسلم : ١٥٦٦] .

۲۳۵۳ - از ابو هریره روایت است(رضی‌الله عنه) که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «آب زیادی منع نشود که چرندگان از آن منع گردند»[1].

۲۳۵٤ - از ابوهریره روایت است(رضی‌الله عنه) که(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده «آب زیادی را منع نکنید تا بدان وسیله فزایندگی چراگاه را مانع شوید».

٣ - باب : مَنْ حَفَرَ بِئْرًا فِي مِلْكِهِ لَمْ يَضْمَنْ

٢٣٥٥ - حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ : أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «الْمَعْدِنُ جُبَارٌ ، وَالْبِئْرُ جُبَارٌ ، وَالْعَجْمَاءُ جُبَارٌ ، وَفِي الرِّكَازِ الْخُمُسُ». [راجع : ١٤٩٩ . أخرجه مسلم : ١٧١٠] .

باب ۳ : کسی که در زمین خود چاه حفر می‌کند ضمانت (جان دیگری را) نمی‌کند

۲۳۵۵ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «مرگ در معدن هدر است و در چاه هدر است و توسط حیوان هدر است و در گنج مدفون، خمس است»[2].

٤ - باب : الْخُصُومَةِ فِي الْبِئْرِ وَالْقَضَاءِ فِيهَا

٢٣٥٦ ، ٢٣٥٧ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ ، مُسْلِمٍ هُوَ عَلَيْهَا فَاجِرٌ ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً﴾ . الآيَةَ [آل عمران : ٧٧] ، فَجَاءَ الأَشْعَثُ فَقَالَ : مَا حَدَّثَكُمْ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ ؟ فِيَّ أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ ، كَانَتْ لِي بِئْرٌ فِي أَرْضِ ابْنِ عَمٍّ لِي ، فَقَالَ لِي : «شُهُودَكَ» . قُلْتُ : مَا لِي شُهُودٌ ، قال : «فَيَمِينُهُ». قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِذًا

باب ۴ : خصومت در مورد چاه و حکم آن

۲۳۵۶ و ۲۳۵۷ - از عبدالله (بن مسعود) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که سوگند دروغ یاد می‌کند تا بدان وسیله مسلمانی را از مالی محروم گرداند، خداوند را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است» و خداوند این آیت را نازل کرده است. «کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بسته‌اند و عوض سوگندان خویش بهای اندک را [این گروه هیچ نصیب نیست ایشان

۱- این حدیث دربارهٔ کسی است که چاه وی نزدیک چراگاه است و یگانه منبع آب آن‌جا همان چاه است، کسی نباید آب زیاد پیر ضرورت خویش را از چراگاه منع کند، تا حیوانات از آن محروم بمانند.

۲- یعنی اگر کسی در معدن می‌میرد، یا در چاه می‌افتد می‌میرد و یا توسط حیوانی می‌میرد، کسی مسئول خون وی نیست.

يَحْلفَ ، فَذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ هَذَا الْحَدِيثَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ذَلكَ تَصْدِيقًا لَهُ . [الحديث : ٢٣٥٦ ، انظر : ٢٤١٦ح، ٢٥١٥ل، ٢٦٦٦ح ، ٢٦٦٩ل ، ٢٦٧٣ح ، ٢٦٧٦ل ، ٤٥٤٩ل ، ٦٦٥٩ل ، ٦٦٧٦ل، ٧١٨٣ل، ٧٤٤٥ح] . [الحديث : ٢٣٥٧ ، انظر : ٢٤١٧ح ، ٢٥١٦ز ، ٢٦٦٧ح ، ٢٦٧٠ز ، ٢٦٧٧ح ، ٤٥٥٠م، ٦٦٦٠ح، ٦٦٧٧ز ، ٧١٨٤خ ، وانظر في الشهادات ، باب ٢٠ و ٢٣. أخرجه مسلم: ١٣٨ ، باختلاف] .

را در آخرت و سخن نگوید با ایشان خدا و نگاه نکند خدا به سوی ایشان در روز قیامت و پاک نسازد ایشان را و ایشان راست عذاب درددهنده] (آل عمران ۷۷). سپس اشعث آمد و گفت: ابوعبدالرحمن (ابن مسعود) به شما چه گفت؟ آنچه در این آیهٔ فرود آمده درباره من بوده است: من در زمین پسرعم خود چاهی داشتم (وی با من خصومت کرد) آن حضرت به من گفت: «شاهدان خویش را حاضر کن».

گفتم: شاهدان ندارم. فرمود: «پس او سوگند یاد کند». گفتم: یا رسول‌الله، او سوجند (دروغ) یاد می‌کند. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) این حدیث را بیان کرد و خداوند آیت نازل کرد و آن را تصدیق نمود.

٥ - باب : إِثْمِ مَنْ مَنَعَ ابْنَ السَّبِيلِ مِنَ الْمَاءِ

٢٣٥٨ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِد ابْنُ زِيَاد ، عَنِ الأَعْمَشِ قال : سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « ثَلاثَةٌ لا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَة وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: رَجُلٌ كَانَ لَهُ فَضْلُ مَاءٍ بِالطَّرِيقِ فَمَنَعَهُ مِنِ ابْنِ السَّبِيلِ، وَرَجُلٌ بَايَعَ إِمَامًا لا يُبَايِعُهُ إِلا لِدُنْيَا ، فَإِنْ أَعْطَاهُ مِنْهَا رَضِيَ وَإِنْ لَمْ يُعْطِه مِنْهَا سَخِطَ ، وَرَجُلٌ أَقَامَ سِلْعَتَهُ بَعْدَ الْعَصْرِ فَقَالَ : وَاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ غَيْرُهُ ، لَقَدْ أَعْطَيْتُ بِهَا كَذَا وَكَذَا ، فَصَدَّقَهُ رَجُلٌ» . ثُمَّ قَرَأَ هَذه الآيَةَ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ [آل عمران : ٧٧] . [انظر : ٢٣٦٩م، ٢٦٧٢ح، ٧٢١٢ح، ٧٤٤٦خز ، وانظر في الشهادات ، باب ٢٦. أخرجه مسلم : ١٠٨] .

باب ۵ : گناه کسی که مسافر را از آب منع کند

۲۳۵۸ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه)روایت است که(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «سه کس‌اند که خداوند در روز قیامت به سوی ایشان نمی‌نگرد و آنان را از گناه پاک نمی‌کند و ایشان را عذابی دردناک است: مردی که آب زاید بر احتیاج بر سر راه دارد و آن را از مسافر دریغ می‌کند. و مردی که با امام بیعت می‌کند و فقط به‌خاطر مال دنیا با وی بیعت می‌کند، که اگر به وی چیزی بدهد خشنود می‌شود و اگر ندهد خشمگین می‌گردد. و مردی که متاع خود را بعد از عصر عرضه کند و بگوید که: به خدا سوگند، این مال را به چنین و چنان بهایی خریدام و مردم سخن وی را راست پندارند».

و سپس آن حضرت این آیهٔ را خواند:
«کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بسته‌اند و عوض سوگندان خویش بهای اندک را».

٦ - باب : سَكْرِ الأَنْهَارِ

٢٣٥٩ ، ٢٣٦٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰه بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قال : حَدَّثَني ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَبْدِاللّٰه ابْنِ الزُّبَيْرِ رضي الله عنهما أَنَّهُ حَدَّثَهُ : أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأنْصار ، خَاصَمَ الزُّبَيْرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ في شِرَاجِ الْحَرَّةِ الَّتي ، يَسْقُونَ بِهَا النَّخْلَ ، فَقَالَ الأَنْصَارِيُّ : سَرِّحِ الْمَاءَ يَمُرُّ ، فَأَبَى عَلَيْهِ ، فَاخْتَصَمَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰه ﷺ للزُّبَيْرِ : «أَسْقِ يَا زُبَيْرُ ، ثُمَّ أَرْسِلِ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ». فَغَضِبَ الأَنْصَارِيُّ فَقَالَ : أَنْ كَانَ ابْنَ عَمَّتِكَ؟ فَتَلَوَّنَ وَجْهُ رَسُولِ اللّٰه ﷺ ، ثُمَّ قَالَ : «اسْقِ يَا زُبَيْرُ ، ثُمَّ احْبِسِ الْمَاءَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْجَدْرِ». فَقَالَ الزُّبَيْرُ : وَاللّٰه إِنِّي لأَحْسِبُ هَذِهِ الآيَةَ نَزَلَتْ فِي ذَلِكَ : ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ . [النساء : ٦٥] .

قالَ مُحَمد بن العباس : قالَ أبو عبد الله : لَيسَ أحَد يذكُرُ عُروَةَ عَنْ عبد الله الا الليثُ فَقَطْ . [انظر : ٢٣٦ ، ٢٣٦٢ ، ٢٧٠٨ ، ٤٥٨٥ ، عن عروة . أخرجه مسلم : ٢٣٥٧] .

باب ۶: جلوی جوی را بستن

۲۳۵۹ و ۲۳۶۰ - از لیث، از ابن شهاب از عروه روایت است که عبدالله بن زبیر(رضی‌الله عنه) گفته است:

مردی از انصار درباره آب جویی که ازحَرّه می‌گذشت و درختان خرما را آبیاری می‌کرد نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) با زبیر خصومت (دعوی) کرد. مرد انصاری گفت: جلوی آب را آزاد بگذار که جریان یابد، ولی زبیر نپذیرفت. هر دویشان دعوی خویش را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آوردند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به زبی گفت: «ای زبیر، آبیاری کن و سپس آب را به سوی همسایه خود جاری گردان». مرد انصاری خشمگین شد و گفت: به خاطری که پسر عمهٔ تو است؟ (چنین حکم کردی). رخسار رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) دگرگون گشت و فرمود:

«ای زبیر، آبیایر کن و سپس جلوی آب را ببند تا به پای دیوار برسد و سپس آب را بند کن».

زبیر گفت: به خدا سوگند چنین می‌پندارم که این آیت در همین مورد نازل شده است.

«پس قسم به پروردگار تو که ایشان مسلمان نباشند تا آنکه حاکم کنند تو را در اختلافی که واقع شد میان ایشان]باز نیابند در دلهای

خویش تنگی از آنچه حکم فرمودی و قبول کنند به انقیاد[(النساء: ٦٥) محمدبن عباس گفته است: ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: هیچ کس نگفته است که این حدیث را عروه از عبدالله بن زبیر روایت کرده است، به جز از لیث.

٧ – باب : شُرْبِ الأَعْلَى قَبْلَ الأَسْفَلِ

٢٣٦١ – حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ قال : خَاصَمَ الزُّبَيْرَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصار ، فَقال النَّبِيُّ ﷺ : «يَا زُبَيْرُ ، اسْقِ ثُمَّ أَرْسِلْ» فَقال الأَنْصارِيُّ : إِنَّهُ ابْنُ عَمَّتِكَ ، فَقال عَلَيْهِ السَّلَام : «اسْقِ يَا زُبَيْرُ ، ثُمَّ يَبْلُغُ الْمَاءُ الْجَدْرَ ، ثُمَّ أَمْسِكْ» فَقال الزُّبَيْرُ : فَأَحْسِبُ هَذِهِ الآيَةَ نَزَلَتْ فِي ذَلِكَ : ﴿فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ [النساء : ٦٥]. [راجع : ٢٣٥٩].

باب ۷: آبیاری زمین بالا، قبل از زمین پایین

٢٣٦١ – از مَعْمر، از زُهری روایت است که عُروه گفته: مردی از انصار با زبیر دعوی کرد. پیامبرفرمود: «ای زبیر، آبیاری کن، و سپس بگذار که آب جریان یابد» مرد انصاری گفت: به خاطری که پسرعمه تو است .

آن حضرت (علیه‌السلام) گفت: «آبیاری کن و سپس بگذار که آب به پای دیوار برسد و سپس آب را بند کن»[1].

زبیر گفت: می‌پندارم که این آیه در همین مورد نازل شده است: «پس قسم به پروردگار تو که ایشان مسلمان نباشند تا آنکه حاکم کنند تو را در اختلافی که واقع شده میان ایشان» (النساء: ٦٥).

٨ – باب : شِرْبِ الأَعْلَى إِلَى الْكَعْبَيْنِ

٢٣٦٢ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا مَخْلَدٌ قال : أَخْبَرَنِي ابْنُ جُرَيْجٍ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ شِهَاب ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّهُ حَدَّثَهُ : أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصار خَاصَمَ الزُّبَيْرَ فِي شِرَاجٍ مِنَ الْحَرَّةِ ، يَسْقِي بِهَا النَّخْلَ ، فَقال رَسُولُ اللَّه ﷺ : «اسْقِ يَا زُبَيْرُ – فَأَمَرَهُ بِالْمَعْرُوف – ثُمَّ أَرْسِلْ إِلَى جَارِكَ».

باب ۸: آبیاری زمین بالا (یعنی نزدیک جوی) تا رسیدن آب به بند پای است

٢٣٦٢ – از ابن جُرَیج، از ابن شهاب روایت است که عُروه بن زُبیر گفته: مردی از انصار در مورد آبی که از جوی حَرّه درختان خرما را آبیاری می‌کرد با زبیر دعوی کرد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای زبیر، زمین خود را آبیاری کن – و او را به عرف میان مردم امر کرد – و سپس

[1]– در شرح شیخ‌الاسلام گفته شده: ظاهر آن است که لفظ – ثُمّ‌امسک – یعنی آب را بند کن به لفظ – حتی یبلغ – تا به پای دیوار برسد – باید مقدم باشد. و در این روایت تقدیم و تأخیر رخ داده که باید چنین می‌بود: زمین خود را آبیاری کن، سپس آب را بند کن و سپس آب را به همسایه رها کن.

فَقال الأنصاريُّ : أنْ كَانَ ابنَ عَمَّتِكَ ؟ فَتَلَوَّنَ وَجْهُ رَسُول اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ قال : « اسْقِ ثُمَّ احْبِسْ ، حتَّى يَرْجِعَ الْمَاءُ إلَى الْجَدْرِ » . وَاسْتَوْعَى لَهُ حَقَّهُ ، فَقال الزُّبَيْرُ : وَاللَّه إنَّ هَذِه الآيَةَ أُنْزِلَتْ في ذَلِكَ : ﴿ فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ﴾ .

قال لي ابْنُ شِهَاب : فَقَدَّرَت الأنصار وَالنَّاسُ قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ : « اسْقِ ، ثُمَّ احْبِسْ حَتَّى يَرْجِعَ إلَى الْجَدْرِ » . وكَانَ ذَلِكَ إلَى الْكَعْبَيْنِ . [راجع : ٢٣٥٩] .

آب را به سوی همسایه‌ات رها کن» .

مرد انصاری گفت: به خاطری که وی پسرعمهٔ تو است؟ رخسار پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دگرگون شد و سپس فرمود: «آبیاری کن، سپس آب را ببند تا آن‌که به پای دیوار (بیخ درختان) برسد». آن حضرت زبیر را به حقش رسانید. سپس زبیر گفت: به خدا سوگند که این آیت در همین مورد نازل شده است:

«پس قسم به پروردگار تو که ایشان مسلمان نباشند تا آن‌که حاکم کنند تو را در اختلافی که واقع شده میان ایشان».

ابن جُریج می‌گوید: ابن شهاب مرا گفت: انصار و مردم فرموده پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را که گفته است: «آبیاری کن، سپس آب را ببند تا به پای دیوار برسد» مورد سنجش قرار دادند و آن رسیدن آب تا بند پای است[1].

٩ - باب : فَضْلِ سَقْيِ الْمَاءِ

٢٣٦٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِح ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « بَيْنَا رَجُلٌ يَمْشِي ، فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ ، فَنَزَلَ بِئْراً فَشَرِبَ مِنْهَا ، ثُمَّ خَرَجَ فَإذَا هُوَ بِكَلْبٍ يَلْهَثُ ، يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَشِ ، فَقال : لَقَدْ بَلَغَ هَذَا مِثْلُ الَّذِي بَلَغَ بِي ، فَمَلأَ خُفَّهُ ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِفِيه ، ثُمَّ رَقِيَ فَسَقَى الْكَلْبَ ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ » . قالوا : يَا رَسُولَ اللَّه ، وَإنَّ لَنَا فِي الْبَهَائِم أَجْراً ؟ قال : « في كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ » .

تَابَعَهُ حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ ، وَالرَّبِيعُ بْنُ مُسْلِم ، عَنْ مُحَمَّد ابْنِ زِيَاد . [راجع : ١٧٣ . أخرجه مسلم : ٢٢٤٤] .

باب ٩: فضیلت نوشانیدن آب

٢٣٦٣ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «مردی در راهی می‌رفت، تشنگی بر وی آورد، در چاهی فرود آمد و آب نوشید. سپس از چاه بیرون آمد، ناگاه سگی را دید که از فرط تشنگی زبان برآورده و نفس نفس می‌زند و از بس که تشنه است گل می‌خورد. وی با خود گفت: همانا این سگ را حالتی رسیده است‌که مرا رسیده بود [وی درچاه فرو رفت] و کفش خود پر از آب کرد و سپس کفش را در دهان خود محکم گرفت و از چاه بیرون آمد و سگ را آب داد.

[1]- در روایت مستملی در آخر حدیث ٢٣٦٢ این عبارت آمده است: الجدر هوالاصل. یعنی لفظ جَدْر به معنی بیخ است.

خداوند این عملش را ستود و او را آمرزید».

حاضران گفتند : یا رسول‌الله آیا ما را در احسان به حیوانات پاداشی هست؟ آن حضرت فرمود: «در تازه‌کردن هر جگری پاداش است».

متابعت کرده است (؟) حَمّاد بن سَلَمه و ربیع بن مسلم از محمدبن زیاد[۱].

٢٣٦٤ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى صَلَاةَ الْكُسُوفِ ، فَقَالَ : «دَنَتْ مِنِّي النَّارُ ، حَتَّى قُلْتُ : أَيْ رَبِّ وَأَنَا مَعَهُمْ ، فَإِذَا امْرَأَةٌ - حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ - تَخْدِشُهَا هِرَّةٌ ، قَالَ : مَا شَأْنُ هَذِهِ ؟ قَالُوا : حَبَسَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ جُوعًا» . [راجع : ٧٤٥] .

٢٣٦٤ - از ابن ابی مُلَیکه که اسماء بنت ابی‌بکر(رضی‌الله عنه)گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نماز کسوف گزارد و فرمود: «آتش دوزخ (درحال نماز) بر من نزدیک شد تا آنکه گفتم: پروردگارا، آیا من هم با ایشانم، ناگاه زنی را دیدم - می‌پندارم که آن حضرت فرمود - گربه‌ای آن زن را می‌خراشد - آن حضرت گفت: ماجرای وی چیست؟ گفتند: گربه‌ای را در بند نگه داشته بود تا آنکه از گرسنگی مرد».

٢٣٦٥ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «عُذِّبَتِ امْرَأَةٌ فِي هِرَّةٍ حَبَسَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ جُوعًا ، فَدَخَلَتْ فِيهَا النَّارَ» . قَالَ : فَقَالَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ : «لَا أَنْتِ أَطْعَمْتِهَا وَلَا سَقَيْتِهَا حِينَ حَبَسْتِيهَا ، وَلَا أَنْتِ أَرْسَلْتِهَا فَأَكَلَتْ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ» . [انظر: ٣٣١٨، ٣٤٨٢ . أخرجه مسلم : ٢٢٤٢] .

٢٣٦٥ - از نافع از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «زنی به‌خاطر گربه‌ای عذاب شد که آن را در بند نگه داشته بود تا آنکه به او گفت: خداوند داناتر است «تو به آن گربه نه غذا دادی و نه آب و نه هم رهایش کردی که از حشرات زمین چیزی بخورد».

١٠ - بَاب : مَنْ رَأَى أَنَّ صَاحِبَ الْحَوْضِ وَالْقِرْبَةِ أَحَقُّ بِمَائِهِ

باب ۱۰: کسی که می‌پندارد صاحب حوض و مَشک در استفاده از آب خود سزاوارتر است

٢٣٦٦ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ : أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِقَدَحٍ

٢٣٦٦ - از ابوحازم روایت استکه سهل بن سعد(رضی‌الله عنه) گفته: برای رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ظرفی آورده شد و از آن نوشید به

۱- متابعت به معنی آن است که دو یا زیاده از دو کس از یک شیخ روایت کنند. در اسناد این حدیث از محمدبن زیاد ذکری نرفته است بنابراین مرجع ضمیر - تابعه - معلوم نیست (تیسیرالقاری).

فَشَرِبَ ، وَعَنْ يَمِينِه غُلامٌ هُوَ أَحْدَثُ الْقَوْمِ ، وَالأَشْيَاخُ عَنْ يَسَارِه ، قال : «يَا غُلامُ ، أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَ الأَشْيَاخَ» . فَقال : مَا كُنْتُ لأُوثِرَ بِنَصِيبِي مِنْكَ أَحَدًا يَا رَسُولَ اللَّه ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ . [راجع : ۲۳۵۱ . أخرجه مسلم : ۲۰۳۰] .

جانب راست وی پسربچه‌ای بود که از همه خوردسالتر بود و به جانب چپ وی بزرگسالان بودند. آن حضرت فرمود: «ای پسر، آیا به من اجازه می‌دهی که بقیه نوشیدنی را به بزرگسالان بدهم» وی گفت: سهمی را که از جانب شما به من برسد، هرگز آن را به کسی نمی‌دهم یا رسول‌الله! آن حضرت ظرف را به وی داد.

۲۳٦۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَاد : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِه ، لأَذُودَنَّ رِجَالاً عَنْ حَوْضِي ، كَمَا تُذَادُ الْغَرِيبَةُ مِنَ الإِبِلِ عَنِ الْحَوْضِ» . [أخرجه مسلم : ۲۳۰۲] .

۲۳٦۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «سوگند به ذاتی که نفس من درید قدرت اوست که برخی کسان را (در روز قیامت) از حوض خود دور خواهم راند چنان‌که شتران بیگانه از آبشخور خود دور رانده می‌شوند[1].

۲۳٦۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاق : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ أَيُّوبَ وَكَثِيرِ بْنِ كَثِير ، يَزِيدُ أَحَدُهُمَا عَلَى الآخَر ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْر قال : قال ابْنُ عَبَّاس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : قال النَّبِيُّ ﷺ : «يَرْحَمُ اللَّهُ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ ، لَوْ تَرَكَتْ زَمْزَمَ - أَوْ قال : لَوْ لَمْ تَغْرِفْ مِنَ الْمَاء - لَكَانَتْ عَيْنًا مَعِينًا» . وَأَقْبَلَ جُرْهُمُ ، فَقالوا : أَتَأْذَنِينَ أَنْ نَنْزِلَ عِنْدَك ؟ قالَتْ : نَعَمْ ، وَلا حَقَّ لَكُمْ فِي الْمَاء ، قالوا : نَعَمْ [انظر : ۳۳٦۲ ، ۳۳٦۳ ، ۳۳٦٤ ، ۳۳٦٥] .

۲۳٦۸ - از ایوب و کثیربن کثیر روایت است که یکی به سخن دیگری می‌افزود. از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس(رضی‌الله عنه) که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «خداوند به مادر اسماعیل رحمت کند که اگر چشمهٔ زمزم را به همان وضع، می‌گذاشت[2] - یا آن حضرت چنین گفت: آب آن را با مشت برنمی‌داشت، آن چشمه جاری می‌ماند».
قبیلهٔ جُرهُم نزد وی (هاجره مادر اسماعیل) آمدند و گفتند: آیا ما را اجازه می‌دهی که نزد تو اقامت کنیم. وی گفت: آری، ولیکن شما را در آب حقی نیست. آنها گفتند: آری، (در آب حقی نداریم).

۲۳٦۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّان ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ

۲۳٦۹ - از ابوهیره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

۱- یعنی صاحب حوض سزاوارتر است به آب حوض خود وجایز است که برخی کسان را از آن دور کند و همین است مناسبت حدیث به ترجمه باب.
۲- یعنی گرداگرد آن را دیوار نمی‌کرد.

النَّبِيِّ ﷺ قال : « ثَلاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ القِيَامَة ولا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ : رَجُلٌ حَلَفَ عَلَى سِلْعَةٍ لَقَدْ أَعْطَى بِهَا أَكْثَرَ مِمَّا أَعْطَى وَهُوَ كَاذِبٌ ، وَرَجُلٌ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبَةٍ بَعْدَ العَصْرِ لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ ، وَرَجُلٌ مَنَعَ فَضْلَ مَاءٍ ، فَيَقُولُ اللَّهُ : اليَوْمَ أَمْنَعُكَ فَضْلِي كَمَا مَنَعْتَ فَضْلَ مَا لَمْ تَعْمَلْ يَدَاكَ » .

قال عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ غَيْرَ مَرَّةٍ ، عَنْ عَمْرٍو : سَمِعَ أَبَا صَالِحٍ ، يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ . [راجع : ۲۳۵۸ . أخرجه مسلم : ۱۰۸ ، باختلاف] .

«سه کس‌اند که خداوند در روز قیامت نه با ایشان سخن می‌گوید و نه به سوی ایشان می‌نگرد: مردی که قسم می‌خورد که متاع خود را به بهایی بیشتر از بهای واقعی آن خریده است، درحالی‌که دروغ می‌گوید و مردی که بعد از عصر سوگند دروغ یاد می‌کند تا مال مسلمانی را به چنگ آورد. و مردی که آب زاید بر احتیاج خود را از مسلمانان دریغ می‌کند، خداوند به او می‌گوید: امروز من هم کرم خود را از تو دریغ می‌دارم چنان‌که تو کرم محصول دستان خویش را دریغ کرده بودی».

علی (بن مدینی) گفته است: سفیان بیش از یک بار این حدیث را به ما گفته است و آن را از عمرو روایت کرده که وی از ابوصالح شنیده که حدیث پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را می‌رسانید.

۱۱ - باب : لا حِمَى إلا لِلَّهِ وَلِرَسُولِه ﷺ

۲۳۷۰ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عَبْدِاللَّه بْنِ عُتْبَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ الصَّعْبَ بْنَ جَثَّامَةَ قال : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « لا حِمَى إلا لِلَّهِ وَلِرَسُولِه » . وَقَالَ : بَلَغَنَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَمَى النَّقِيعَ ، وَأَنَّ عُمَرَ حَمَى السَّرَفَ وَالرَّبَذَةَ . [انظر : ۳۰۱۳] .

باب ۱۱: هیچ حَمِی (چراگاه) خاص گردانیده نشده به جز آنچه را خدا و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خاص کرده‌اند

۲۳۷۰ – از ابن عباس از صَعْب بن جَثّامه(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

«حَمِی (چراگاه خاصه) از آن کسی نیست، مگر آن‌که از آن خدا و رسول اوست».

و گفته است: ما را خبر رسیده که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) موضع نَقِیع را حَمِی گردانید و عُمر موضع سَرِف[1] وربذه راحمی گردانید.

۱۲ - باب : شُرْبِ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ مِنَ الأَنْهَارِ

۲۳۷۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ

باب ۱۲: نوشیدن مردم و حیوانات از جویها

۲۳۷۱ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که

۱– در حدیث ۲۳۷۰، لفظ – السَّرف – آمده که شاید اشتباه باشد ،زیرا در سایر نسخ بخاری – الشرف است (اقتباس از ترجمهٔ انگلسی بخاری).

أَنس ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « الْخَيْلُ لِرَجُلٍ أَجْرٌ ، وَلِرَجُلٍ سِتْرٌ ، وَعَلَى رَجُلٍ وِزْرٌ : فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أَجْرٌ ، فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَأَطَالَ بِهَا فِي مَرْجٍ أَوْ رَوْضَةٍ ، فَمَا أَصَابَتْ فِي طِيَلِهَا ذَلِكَ مِنَ الْمَرْجِ أَوِ الرَّوْضَةِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٍ ، وَلَوْ أَنَّهُ انْقَطَعَ طِيَلُهَا ، فَاسْتَنَّتْ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ ، كَانَتْ آثَارُهَا وَأَرْوَاثُهَا حَسَنَاتٍ لَهُ ، وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهَرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ ، وَلَمْ يُرِدْ أَنْ يَسْقِيَ كَانَ ذَلِكَ حَسَنَاتٍ لَهُ ، فَهِيَ لِذَلِكَ أَجْرٌ . وَرَجُلٌ رَبَطَهَا تَغَنِّيًا وَتَعَفُّفًا ، ثُمَّ لَمْ يَنْسَ حَقَّ اللَّهِ فِي رِقَابِهَا ، وَلَا ظُهُورِهَا ، فَهِيَ لِذَلِكَ سِتْرٌ . وَرَجُلٌ رَبَطَهَا فَخْرًا وَرِيَاءً وَنِوَاءً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ ، فَهِيَ عَلَى ذَلِكَ وِزْرٌ » .

وَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْحُمُرِ ، فَقَالَ : « مَا أُنْزِلَ عَلَيَّ فِيهَا شَيْءٌ إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ الْجَامِعَةُ الْفَاذَّةُ : ﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ . وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ : ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴾ .

[انظر : ٢٨٦٠ ل ، ٣٦٤٦ ل ، ٤٩٦٣ ح ، ٧٣٥٦ ل ، ١٤٠٢ ح ، ١٤٠٣ الأقرع ، ٢٣٧٨ الحلب ، ٣٠٧٣ الغلول ، ٤٥٦٥ الأقرع ، ٤٦٥٩ الأقرع ، ٦٩٥٧ الأقرع ، ٦٩٥٨ ح . أخرجه مسلم : ٩٨٧ ، مطولاً] .

٢٣٧٢ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «داشتن اسب برای مردی ثواب، و برای مردی پرده‌پوشی و برای مردی گناه است، و برای کسی که ثواب است، مردی است که آن را برای خدا نگه داشته است و رسن آن را در چراگاه یا باغی در میخ می‌بندد و هرچند رسن او را در چراگاه یا باغ درازتر بندد ثواب وی بیشتر می‌شود و اگر رسن آن را بگسلاند که یکی دو پشته را گشت و گذار کند، گامهایی که برمی‌دارد و... که می‌افکند، در زمرهٔ حسنات وی به‌شمار می‌رود. و اگر به جویی برسد و آب بنوشد و صاحب آن قصد آب‌دادن آن را نداشته باشد، آن هم در زمرهٔ حسنات وی به‌شمار می‌رود و او را ثواب است.

و مردی که اسب را از روی توانگری و پارسایی نگه می‌دارد و حق خداوند را درگردن و پشت آن[1] فراموش نمی‌کند، آن اسپ او را پرده است.

و مردی که اسپ را برای تفاخر جویی و ریاکاری و ستیزه‌جویی با مسلمانان نگاه می‌دارد، آن اسپ او را بار گناه است».

از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در مورد خران سؤال شد. فرمود: «درباره آنها چیزی بر من نازل نشده به جز همین آیت جامع و منفرد» .

«کسی که به قدر ذرّه‌یی نیکی کند پاداش آن را می‌بیند و کسی که به قدر ذرّه‌یی بدی کند کیفر آن را می‌بیند».

۲۳۷۲ - از زیدبن خالد (رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: مردی نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد

۱- مراد از پرداخت زکات و پرهیز از گرانباری آن است.

خَالد ﷺ قال : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَهُ عَنِ اللُّقَطَةِ ، فَقَالَ : « اعْرِفْ عِفَاصَهَا وَوِكَاءَهَا ، ثُمَّ عَرِّفْهَا سَنَةً ، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا وَإِلا فَشَأْنَكَ بِهَا » . قال : فَضَالَّةُ الْغَنَمِ ؟ قال : « هِيَ لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ » . قال : فَضَالَّةُ الإِبِلِ ؟ قال : « مَا لَكَ وَلَهَا ، مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحِذَاؤُهَا ، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا » . [راجع : ۹۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۲۲] .

و از حکم لُقْطه (مال یافت شده) سؤال کرد آن حضرت فرمود:

«کیسه و سربند آن را بشناسان و سپس به‌مدت یک سال، مردم را از آن آگاه گردان، اگر صاحبش آمد (مسترد می‌کن) در غیر آن، از آن تو است».

آن مرد گفت: اگر مال یافت شده گوسفندی باشد؟ فرمود: «آن برای تو است یا برای برادر تو است یا نصیب گرگ است». آن مرد گفت :اگر شتری باشد؟ فرمود:

«تو را با شتر چه کار است، شتر از خود شکم دارد و پای دارد و بر سر آب می‌رود و درخت می‌خورد تا آنکه صاحبش پیدا شود» .

۱۳ - باب : بَيْعِ الْحَطَبِ وَالْكَلأِ

۲۳۷۳ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ أَحْبُلاً ، فَيَأْخُذَ حُزْمَةً مِنْ حَطَبٍ ، فَيَبِيعَ ، فَيَكُفَّ اللَّهُ بِهِ وَجْهَهُ ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ ، أُعْطِيَ أَمْ مُنِعَ » . [راجع : ۱۴۷۱] .

باب ۱۳: فروش هیزم و کاه

۲۳۷۳ - از زُبَیر بن عوام(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «اگر هر یک از شما ریسمانی بگیرد و پشتاره هیزم بکشد و آن را بفروشد تا خداوند آبروی او را نگاه دارد بهتر از آن است که از کسی سؤال کند که به او چیزی داده شود یا نشود» .

۲۳۷۴ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ ، مَوْلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ قال : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لأَنْ يَحْتَطِبَ أَحَدُكُمْ حُزْمَةً عَلَى ظَهْرِهِ ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدًا فَيُعْطِيَهُ أَوْ يَمْنَعَهُ » . [راجع : ۱۴۷۰. أخرجه مسلم : ۱۰۴۲] .

۲۳۷۴ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «اگر کسی از شما بر پشت هیزم بکشد، بهتر است که از کسی سؤال کند که به او چیزی داده شود یا نشود».

۲۳۷۵ - حَدَّثَنَا إِبراهيم بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قال : أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ عَلِيِّ ابْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَلِيٍّ

۲۳۷۵ - از ابن شهاب، از علی بن حسین بن علی روایت است که از در وی حسین بن علی که علی بن ابی طالب(رضی‌الله عنه) گفته: سهم من از

ابْنِ أبي طالب ﷺ أنَّهُ قال : أَصَبْتُ شَارِفًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ في مَغْنَمٍ يَوْمَ بَدْرٍ ، قال : وَأَعْطَاني رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَارِفًا أخرَى ، فَأَنَخْتُهُمَا يَوْمًا عِنْدَ بابِ رَجُلٍ مِنَ الأنصارِ ، وَأنَا أُرِيدُ أنْ أحْمِلَ عَلَيْهِمَا إذْخِرًا لأبِيعَهُ ، وَمَعِي صَائِغٌ مِنْ بَنِي قَيْنُقَاعَ ، فَأسْتَعِينَ بِهِ عَلَى وَلِيمَةِ فَاطِمَةَ ، وَحَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ يَشْرَبُ في ذَلِكَ البَيْتِ مَعَهُ قَيْنَةٌ ، فَقالتْ :
ألا يَا حَمْزَ لِلشُّرُفِ النِّوَاءِ .

فَثَارَ إلَيْهِمَا حَمْزَةُ بالسَّيْفِ ، فَجَبَّ أسْنِمَتَهُمَا وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا ، ثُمَّ أخَذَ مِنْ أكْبَادِهِمَا ، قُلْتُ لابْنِ شِهَابٍ : وَمِنَ السَّنَامِ ؟ قال : قَدْ جَبَّ أسْنِمَتَهُمَا فَذَهَبَ بِهَا .

قال ابْنُ شِهَابٍ : قال عَلِيٌّ ﷺ : فَنَظَرْتُ إلَى مَنْظَرٍ أفْظَعَنِي ، فَأتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ ، فَأخْبَرْتُهُ الخَبَرَ ، فَخَرَجَ وَمَعَهُ زَيْدٌ ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ ، فَدَخَلَ عَلَى حَمْزَةَ ، فَتَغَيَّظَ عَلَيْهِ ، فَرَفَعَ حَمْزَةُ بَصَرَهُ وَقال : هَلْ أنْتُمْ إلا عَبِيدٌ لآبَائِي . فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُقَهْقِرُ حَتَّى خَرَجَ عَنْهُمْ ، وَذَلِكَ قَبْلَ تَحْرِيمِ الخَمْرِ . [راجع : ۲۰۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۹۷۹ ، بدون قول : « وذلك قبل تحريم الخمر »] .

غنایم جنگ بدر که همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودم یک شتر ماده بود، و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شتر ماده دیگر نیز برای من داد. روزی شتران را به در خانه یکی از انصار خوابانیدم و بر آن بودم که توسط آنها کاه اذخر بیاورم و بفروشم. زرگری از قبیله بنی قَیْنقاع با من بود، تا از بهای فروش آن در میهمانی عروسی فاطمه(رضی‌الله عنها) استفاده کنم. حمزه بن عبدالمطّلب در آن خانه شراب می‌نوشید و زنی سراینده با وی بود. وی (در حال سرایندگی) گفت:

ای حمزه، چه شترانی فربه.

حمزه با شمشیر به سوی شتران شتافت، کوهانهای شتران را چاک کرد و پهلوهای آنها را درید و جگر آنها را بیرون آورد. جریج (راوی) میگوید:به ابن شهاب گفتم: آیا از کوهانهای آنها نیز گرفت. وی گفت :همانا کوهانها را قطع کرد و باخود برد. ابن شهاب گفته است: علی(رضی‌الله عنه) گفت: من به سوی این منظرهٔ بس دلخراش می‌نگریستم و سپس نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و زیدبن حارثه نزد آن حضرت بود. ماجرا را بیان کردم. آن حضرت برآمد و زید همراه وی بود. من همراه وی رفتم. آن حضرت بر حمزه درآمد و بر وی خشمگین شد. حمزه نگاهی به بالا کرد وگفت :آیا شما غلامان پدر من نیستید رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از آن‌جا برگشت و عقب عقب آمد تا از نزد ایشان بیرون رفت. و این واقعه قبل از حرام‌شدن شراب بود.

١٤ - باب : الْقَطَائِعِ

٢٣٧٦ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ قَالَ : أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُقْطِعَ مِنَ الْبَحْرَيْنِ ، فَقَالَتِ الأَنْصَارُ : حَتَّى تُقْطِعَ لإِخْوَانِنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ مِثْلَ الَّذِي تُقْطِعُ لَنَا ، قَالَ : «سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي» . [انظر: ٢٣٧٧، ٣١٦٣، ٣٧٩٤]

باب ۱۴: بخشیدن پارهٔ از زمین

۲۳۷۶ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خواست تا پارهٔ از زمین بحرین را به انصار ببخشد. انصار گفتند: ما نمی‌پذیریم، تا آن‌که مانند زمینی که برای ما می‌دهی برای برادران مهاجر ما ندهی.

آن حضرت فرمود: «شما پس از من اثر آن (امتیاز طلبی دیگران) را خواهید دید. پس صبر کنید تا مرا ملاقات کنید»[1].

١٥ - باب : كِتَابَةِ الْقَطَائِعِ

٢٣٧٧ - وَقَالَ اللَّيْثُ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ الأَنْصَارَ لِيُقْطِعَ لَهُمْ بِالْبَحْرَيْنِ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنْ فَعَلْتَ ، فَاكْتُبْ لإِخْوَانِنَا مِنْ قُرَيْشٍ بِمِثْلِهَا ، فَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي» . [راجع : ٢٣٧٦] .

باب ۱۵: نوشتن سند ملکیت زمین

۲۳۷۷ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) انصار را فراخواند تا پاره‌ای از زمین بحرین را به ایشان ببخشد[2] آنها گفتند: یا رسول‌الله اگر چنین می‌کنی، پس برای برادران قریشی ما نیز به مانند آن بنویست. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن مقدار زمین کافی نداشت. و فرمود: «شما همانا اثر آن را پس از من خواهید دید، و صبر کنید تا آن‌که مرا ملاقات کنید».

١٦ - باب : حَلَبِ الإِبِلِ عَلَى الْمَاءِ

٢٣٧٨ - حَدَّثَنَا إِبراهيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ هِلَالِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مِنْ حَقِّ الإِبِلِ أَنْ تُحْلَبَ عَلَى الْمَاءِ» . [راجع: ٢٣٧١ . أخرجه مسلم : ٩٨٧ ، مطولاً بقطعة «الحلب»] .

باب ۱۶: دوشیدن شتر در موضع آب

۲۳۷۸ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) وایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «از حق شتر، آن است که چون برای آب‌دادن می‌برند دوشیده شود» تا از شیر آن نیازمندان بهره‌مند شوند.

١٧ - باب : الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ مَمَرٌّ أَوْ شِرْبٌ فِي حَائِطٍ أَوْ فِي نَخْلٍ .

باب ۱۷: ردی که او را حق آمد و شد و یا سهمی در باغ یا درختان خرما باشد

۱- این فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به زودی تحقق یافت، چنان‌که خلفای بنی‌امیه، قدرت را دردست گرفتند و امتیازات را از آن خویش ساختند.

۲- آنچه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) می‌خواست ببخشد، شاید زمین بوده است و یا جزیه‌ای که از آن حاصل می‌شده است (ترجمه انگلیسی بخاری).

قال النَّبيُّ ﷺ : «مَنْ بَاعَ نَخلاً بَعْدَ أنْ تُؤبَّرَ فَثَمَرَتُهَا لِلْبَائِع . فَلِلْبَائِعِ الْمَمَرُّ وَالسَّقْيُ حَتَّى يَرْفَعَ ، وكَذَلِكَ رَبُّ الْعَرِيَّة» .

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: دو کس که درخت خرما را پس از پیوند باروری بفروشد، میوه‌اش متعلق به فروشنده است، و فروشنده حق دارد که به باغ آمد و شد کند تا آنکه حاصل را برمی‌دارد، و همچنان است که حکم در مورد صاحب عَرْیِه» (کسی که میوه را بر درخت خریده است).

۲۳۷۹ - أخبَرَنَا عَبْدُاللّه بنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَني ابْنُ شهَاب ، عَنْ سَالم بْن عَبْدِاللّه ، عَنْ أبيه ﷺ قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللّه ﷺ يَقُولُ : «مَن ابْتَاعَ نَخْلاً بَعْدَ أنْ تُؤبَّرَ فَثَمَرَتُهَا لِلْبَائِع إلا أنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ ، وَمَن ابْتَاعَ عَبْدًا وَلَهُ مَالٌ فَمَالُهُ لِلَّذي بَاعَهُ إلا أنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ» . [راجع : ۲۲۰۳ . أخرجه مسلم : ۱۵۴۳].

وَعَنْ مَالك ، عَنْ نَافع ، عَن ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ عُمَرَ : في الْعَبْد .

۲۳۷۹ - از ابن شهاب، از سالم بن عبدالله روایت است که پدر وی (ابن عمر)(رضی‌الله عنه) گفته: شنیدم از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) که می‌فرمود:

«کسی که درخت خرما را پس از پیوند باروری بخرد، میوهٔ آن از آن فروشنده است، مگر آنکه خریدار میوه را برای خود شرط کند. و کسی که برده‌ای را بخرد و او مالی داشته باشد مال وی از آن کسی است که او را فروخته است مگر آنکه خریدار آن را برای خود شرط کند.

در مورد برده، ما از مالک، ازنافع از ابن عمر، از عمر روایت شده است.

۲۳۸۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ يَحْيَى بْن سَعيد ، عَنْ نَافع ، عَن ابْن عُمَرَ ، عَنْ زَيْد بْن ثَابت ﷺ قال : رَخَّصَ النَّبيُّ ﷺ أنْ تُبَاعَ الْعَرَايَا بخَرْصهَا تَمْرًا . [راجع : ۲۱۷۳ . أخرجه مسلم : ۱۵۳۹ ، وفي البيوع ۶۰].

۲۳۸۰ - از ابن عمر روایت است که زید بن ثابت(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) میوهٔ درخت را به‌طور تخمین اجازه داده است که در بدل میوهٔ موجود فروخته شود (بیع عرایا).

۲۳۸۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه بنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَن ابْن جُرَيْج ، عَنْ عَطَاء : سَمعَ جَابرَ بْنَ عَبْدِاللّه رَضيَ اللّهُ عَنْهُمَا : نَهَى النَّبيُّ ﷺ عَن الْمُخَابَرَة وَالْمُحَاقَلَة ، وَعَن الْمُزَابَنَة ، وَعَنْ بَيْع الثَّمَر حَتَّى يَبْدُوَ صَلاحُهَا ، وَأنْ لا تُبَاعَ إلا بالدِّينَار وَالدِّرْهَم إلا الْعَرَايَا . [راجع : ۱۴۸۷ . أخرجه مسلم : ۱۵۳۶ ، البيوع ۸۱ ، ۱۰۳].

۲۳۸۱ از عطاء روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از بیع مُخابَره، و. بیع مُحاقَله و بیع مُزَابَنَه و بیع میوهٔ‌تر بر درخت تا آن‌که صلاح آن ظاهر گردد منع کرده است و این‌که فروخته نشود مگر با دینار و درهم، به جز از عرایا[1].

۱- بیع مخابره، عقد مزارعت است که تخم از دهقان است و محصول را به ثلث یا ربع تعیین می‌کدن. بیع محاقله، بیع گندم در خوشه است در بدل گندم

۲۳۸۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ دَاوُدَ ابْنِ حُصَيْنٍ ، عَنْ أَبِي سُفْيَانَ مَوْلَى ابْنِ أَبِي أَحْمَدَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قال : رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْعِ الْعَرَايَا بِخَرْصِهَا مِنَ التَّمْرِ ، فِيمَا دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ ، أَوْ فِي خَمْسَةِ أَوْسُقٍ ، شَكَّ دَاوُدُ فِي ذَلِكَ . [راجع : ۲۱۹۰ . أخرجه مسلم : ۱۵٤۱] .

۲۳۸۲ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در بیع عرایا به مقدار پنج وسق یا کمتر از آن اجازه داده است و داود در تعیین مقدار آن شک کرده است.

۲۳۸۳ ، ۲۳۸٤ - حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى : أَخْبَرَنَا أَبُو أُسَامَةَ قال : أَخْبَرَنِي الْوَلِيدُ بْنُ كَثِيرٍ قال : أَخْبَرَنِي بُشَيْرُ بْنُ يَسَارٍ ، مَوْلَى بَنِي حَارِثَةَ : أَنَّ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ وَسَهْلَ بْنَ أَبِي حَثْمَةَ حَدَّثَاهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُزَابَنَةِ ، بَيْعِ الثَّمَرِ بِالتَّمْرِ ، إِلا أَصْحَابَ الْعَرَايَا ، فَإِنَّهُ أَذِنَ لَهُمْ .

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ : حَدَّثَنِي بُشَيْرٌ، مِثْلَهُ . [راجع : ۲۱۹۱ . أخرجه مسلم : ۱۵٤۰] .

۲۳۸۳ - ۲۳۸٤ از رافع بن خدیج و سهل بن ابی حثمه(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته‌اند: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از بیع مزابنه، یعنی بیع خرمای‌تر به خرمای خشک منع کرده است مگر صاحبان عرایا که بدیشان اجازه داده است ابوعبدالله گفته است: ابن اسحاق گفته که بشیر مانند این حدیث روایت کرده است.

- خالص. بیع مزابنه، فروش خرمای درخت است در بدل خرمای موجود و فروش انگور است در بدل کشمش. بیع عرایا، آن خرمای‌تر بر درخت است که به محتاجان می‌دادند و برای اینکه مزاحمت آمد و شد ایشان را رفع کنند، قبل از پخته‌شدن میوه، سهمیه میوه‌تر ایشان را بر درخت در بدل خرمای خشک می‌خریدند.

٤٢ - كِتَاب فِي الاسْتِقْرَاض

وَأَدَاء الدُّيُون وَالْحَجْر وَالتَّفْلِيس

١- باب :

مَنِ اشْتَرَى بِالدَّيْنِ وَلَيْسَ عِنْدَهُ ثَمَنُهُ

أَوْ لَيْسَ بِحَضْرَتِهِ .

٢٣٨٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، قَالَ : «كَيْفَ تَرَى بَعِيرَكَ ، أَتَبِيعُنِيهِ». قُلْتُ : نَعَمْ ، فَبِعْتُهُ إِيَّاهُ ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، غَدَوْتُ إِلَيْهِ بِالْبَعِيرِ ، فَأَعْطَانِي ثَمَنَهُ . [راجع : ٤٤٣ . أخرجه مسلم : ٧١٥ ، مختصراً بقطعة ليست في هذه الطريق وهو مطوّل في كتاب الرضاع (٥٤) وفي المساقاة (١٠٩)] .

٢٣٨٦ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : تَذَاكَرْنَا عِنْدَ إِبْرَاهِيمَ الرَّهْنَ فِي السَّلَمِ ، فَقَالَ : حَدَّثَنِي الأَسْوَدُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اشْتَرَى طَعَامًا مِنْ يَهُودِيٍّ إِلَى أَجَلٍ ، وَرَهَنَهُ دِرْعًا مِنْ حَدِيدٍ . [راجع : ٢٠٨٦ . أخرجه مسلم : ١٦٠٣].

٢- باب : مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَوْ إِتْلاَفَهَا

٢٣٨٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنَا

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۴۲- کتاب قرض خواستن و پرداخت قرض و منع از تصرف در مال و ورشکستگی

باب - ۱:کسی به قرض می‌خرد و بهای آن را ندارد یا به وقت خرید پول نزدش نیست .

۲۳۸۵ - از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جهاد کردم، آن حضرت فرمود:

«شتر تو در چه حال است، آیا آن را نمی‌فروشی» گفتم: آری، می‌فروشم. و آن را به آن حضرت فروختم. و. چون آن حضرت به مدینه رسید، صبحگاه، شتر را بردم. وی بهای آن را به من داد.

۲۳۸۶ - از اعمش روایت است که گفته: در محضر ابراهیم (نخعی) دربارۀ رهن در بیع سلم یاد کردیم وی گفت: اسود روایت کرده که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به میعادی معین (طور نسیه) از یهودی غله خرید و زره آهنین خود را نزد وی به گرو گذاشت.

باب: ۲ کسی که اموال مردم را می‌گیرد و قصد دارد که آن را ادا کند یا تلف کند

۲۳۸۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت استکه

سُلَيْمَانُ بْنُ بلال ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْد ، عَنْ أبي الْغَيْث ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَدَّى اللَّهُ عَنْهُ ، وَمَنْ أَخَذَ يُرِيدُ إِتْلافَهَا تْلَفَهُ اللَّهُ » .[انظر في الزكاة ، باب ۱۸] .

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که مال مردم را بگیرد و قصد ادای آن را داشته باشد، خداوند (بر وفق نیت او) آن را ادا می‌کند و کسی که مالی را می‌گیرد و قصد اتلاف آن را می‌داشته باشد، خداوند او را (یا مال او را) تلف می‌کند».

۳- باب : أَدَاءِ الدُّيونِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ . [النساء:۵۸] .

باب ۳: ادای قرض

و فرمودهٔ خدای تعالی: «هر آینه خدا می‌فرماید شما را که ادا کنید امانتها را به اهل آن و می‌فرماید که به راستی حکم کنید، چون حاکم شوید میان مردمان. هر آینه نیکو چیزی است آنچه خدا به آن پند می‌دهد شما را. هر آینه خدا هست شنوای بینا (النساء: ۵۸).

۲۳۸۸ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو شِهَاب ، عَنِ الأَعْمَش ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْب ، عَنْ أَبي ذَرٍّ قال : كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَلَمَّا أَبْصَرَ - يَعْنِي أُحُدًا - قال : « مَا أُحِبُّ أَنَّهُ تَحَوَّلَ لي ذَهَبًا ، يَمْكُثُ عِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ فَوْقَ ثَلاث ، إلا دِينَارًا أُرْصِدُهُ لِدَيْن » . ثُمَّ قال : « إِنَّ الأَكْثَرِينَ هُمُ الأَقَلُّونَ ، إلا مَنْ قال بِالْمَالِ هَكَذَا وَهَكَذَا - وَأَشَارَ أَبُو شِهَاب بَيْنَ يَدَيْه ، وَعَنْ يَمِينِه ، وَعَنْ شِمَالِه - وَقَلِيلٌ مَا هُمْ » . وَقال : « مَكَانَكَ » . وَتَقَدَّمَ غَيْرَ بَعِيد فَسَمِعْتُ صَوْتًا ، فَأَرَدْتُ أَنْ آتِيَهُ ، ثُمَّ ذَكَرْتُ قَوْلَهُ : « مَكَانَكَ حَتَّى آتِيَكَ » . فَلَمَّا جَاءَ قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّه ، الَّذِي سَمِعْتُ ، أَوْ قال : الصَّوْتُ الَّذِي سَمِعْتُ ؟ قال : « وَهَلْ سَمِعْتَ » . قُلْتُ : نَعَمْ ، قال : « أَتَانِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلام ، فَقال : مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِكَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ » . قُلْتُ : وَإِنْ فَعَلَ كَذَا وَكَذَا ، قال : « نَعَمْ » . [راجع : ۱۲۳۷ . أخرجه مسلم : ۹۴ ، مختصراً ، وأخرجة بطوله في كتاب الزكاة ، ۳۲] .

۲۳۸۸ - از زید بن وهب که ابوذر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودم وچون نگریست - یعنی به سوی کوه اُحُد - فرمود:

«اگر این کوه از بهر من طلا بگردد، دوست ندارم که دیناری از آن، بیش از سه روز نزد من باقی بماند، به جز دیناری که برای ادای قرض نگاه می‌دارم» و سپس فرمود:

«همانا، آنانی را که ثروت بیشتر است، ثواب کمتر است به جز کسی که با مال خویش چنین وچنان کند».

ابوشهاب در توضیح آن، به پیشروی و به راست وچپ خود اشارت کرد (یعنی مال خود را در راه خدا به هر سو مصرف کند)و سپس فرمود: «شمار همچو کسان اندک است».

پس از آن فرمود: «در جای خود باش» آن

حضرت جلو رفت، نه چندان دور، من آوازی شنیدم. قصد کردم نزد وی بروم، سپس به یادم آمد که گفته بود: «در جای خود باش تا آنکه نزد تو بیایم». و چون بازگشت گفتم: یا رسول‌الله آنچه را که من شنیدم - یا راوی گفت - آن آوازی را که شنیدم چه بوده است؟ فرمود: «آیا تو شنیدی» گفتم :آری. فرمود: «جبرئیل علیه‌السلام نزدمن آمده بود و گفت: کسی که از امت تو بمیرد و به خداوند چیزی شریک نیاورد وارد بهشت می‌گردد» من گفتم: اگر چنین و چنان (یعنی دزدی و زنا) کرده باشد فرمود: «آری».

٢٣٨٩ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ شَبِيبِ بْنِ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ يُونُسَ : قال ابْنُ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عُتْبَةَ قال : قال أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ كَانَ لِي مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا ، مَا يَسُرُّنِي أَنْ لا يَمُرَّ عَلَيَّ ثَلاثٌ وَعِنْدِي مِنْهُ شَيْءٌ ، إِلا شَيْءٌ أُرْصِدُهُ لِدَيْنٍ» .

رَوَاهُ صَالِحٌ وَعُقَيْلٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . [انظر : ٦٤٤٥ق ، ٧٢٢٨ق . أخرجه مسلم: ٩٩١] .

۲۲۸۹- از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «اگر به اندازه کوه اُحُد طلا داشته باشم، خشنودم نمی‌سازد که به‌مدت سه روز نزد من باقی بماند، به جز آنچه را جهت ادای قرض خود نگاه دارم».

صالح و عُقَیل این را از زهری روایت کرده‌اند.

٤- باب : اسْتِقْرَاضِ الإِبِلِ

٢٣٩٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا سَلَمَةُ ابْنُ كُهَيْلٍ قال : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ بِبَيْتِنَا : يُحَدِّثُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً تَقَاضَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَغْلَظَ لَهُ ، فَهَمَّ أَصْحَابُهُ ، فَقَالَ : «دَعُوهُ ، فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالاً ، وَاشْتَرُوا لَهُ بَعِيرًا فَأَعْطُوهُ إِيَّاهُ» . وَقَالُوا : لا نَجِدُ إِلا أَفْضَلَ مِنْ سِنِّهِ ، قال : «اشْتَرُوهُ ، فَأَعْطُوهُ إِيَّاهُ ، فَإِنَّ خَيْرَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً» . [راجع : ٢٣٠٥ . أخرجه مسلم : ١٦٠١] .

باب ۴: قرض‌گرفتن شتر

۲۳۹۰ - از سَلَمهٔ بن کُهَیل که گفته از ابوسلمه در خانه مان[1] شنیدم که از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت می‌کرد که: مردی از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) تقاضای (شتر خود را) کرد و با درشتی سخن گفت. یاران قصد آزار وی کردند. آن حضرت فرمود: «او را به حالش بگذارید، همانا صاحب حق، حق گفتن دارد. برایش شتری بخرید و به او بدهید».

۱- عبارت - سمعتُ ابا سَلَمهٔ بِبَیْتِنا - در حدیث ۲۳۹۰ در ترجمه انگلیسی بخاری چنین است: سمعت اباسلمه بمنی. از ابوسلمه در صفا شنیدم.

گفتند: چنان شتری نمی‌یابیم به جز شتری که از آن بزرگسالتر است فرمود: «برایش بخرید و همان را به او بدهید، همانا بهترین شما نیکوترین شما در ادای قرض است».

٤- باب : اسْتِقْرَاضِ الإِبِلِ

٢٣٩٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا سَلَمَةُ ابْنُ كُهَيْلٍ قال : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ بِبَيْتِنَا : يُحَدِّثُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً تَقَاضَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَغْلَظَ لَهُ ، فَهَمَّ أَصْحَابُهُ ، فَقَالَ : « دَعُوهُ ، فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالاً ، وَاشْتَرُوا لَهُ بَعِيراً فَأَعْطُوهُ إِيَّاهُ » . وَقَالُوا : لا نَجِدُ إِلا أَفْضَلَ مِنْ سِنِّهِ ، قال : « اشْتَرُوهُ ، فَأَعْطُوهُ إِيَّاهُ ، فَإِنَّ خَيْرَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً » . [راجع : ٢٣٠٥ . أخرجه مسلم : ١٦٠١] .

باب ۴: قرض‌گرفتن شتر

۲۳۹۰ – از سَلَمة بن کُهَیل که گفته از ابوسلمه در خانه مان[1] شنیدم که از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت می‌کرد که: مردی از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) تقاضای (شتر خود را) کرد و با درشتی سخن گفت. یاران قصد آزار وی کردند. آن حضرت فرمود: «او را به حالش بگذارید، همانا صاحب حق، حق گفتن دارد. برایش شتری بخرید و به او بدهید».

گفتند: چنان شتری نمی‌یابیم به جز شتری که از آن بزرگسالتر است فرمود: «برایش بخرید و همان را به او بدهید، همانا بهترین شما نیکوترین شما در ادای قرض است».

٥- باب : حُسْنِ التَّقَاضِي

٢٣٩١ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ ، عَنْ رِبْعِيٍّ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَاتَ رَجُلٌ ، فَقِيلَ لَهُ ، قال : كُنْتُ أُبَايِعُ النَّاسَ ، فَأَتَجَوَّزُ عَنِ الْمُوسِرِ ، وَأُخَفِّفُ عَنِ الْمُعْسِرِ ، فَغُفِرَ لَهُ » .

قال أَبُو مَسْعُودٍ : سَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٢٠٧٧ . أخرجه مسلم : ١٥٦٠] .

باب ۵: طلب قرض و نیکویی

۲۳۹۱ – از حُذیفه(رضی‌الله عنه) که گفته: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «مردی مُرد و به او گفته شد: [چه می‌گفتی][2] گفت: با مردم که داد و ستد می‌کردم، به ثروتمند آسان می‌گرفتم[3] و بر مستمند تخفیف می‌دادم خداوند او را بخشید».

ابومسعود گفته است: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) این حدیث را شنیده‌ام.

۱- عبارت – سمعتُ ابا سَلَمةَ بِبَيْتِنا – در حدیث ۲۳۹۰ در ترجمه انگلیسی بخاری چنین است: سمعت اباسلمه بمنی. از ابوسلمه در صفا شنیدم.
۲- در حدیث ۲۳۹۱، بعد از فقیل له – در ترجمه انگلیسی بخاری، عبارت – ما کنت تقول؟ آمده که متن فوق فاقد آن است. ترجمه آن آورده شد.
۳- یعنی در طلب پول خود به او مهلت می‌دادم، مراد از حسن سلوک است در معامله.

٦- باب: هَلْ يُعْطَى أَكْبَرَ مِنْ سِنِّهِ

٢٣٩٢ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي سَلَمَةُ بْنُ كُهَيْلٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ يَتَقَاضَاهُ بَعِيراً ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَعْطُوهُ » . فَقَالُوا : مَا نَجِدُ إِلا سِنّاً أَفْضَلَ مِنْ سِنِّهِ ، فَقَالَ الرَّجُلُ : أَوْفَيْتَنِي أَوْفَاكَ اللَّهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَعْطُوهُ ، فَإِنَّ مِنْ خِيَارِ النَّاسِ أَحْسَنَهُمْ قَضَاءً » . [راجع : ٢٣٠٥ . أخرجه مسلم : ١٦٠١ ، بنحوه] .

باب ۶: آیا کلانسالتر به قرض خواه داده شود.

۲۳۹۲ - از سَلَمَةبن كُهَيل: از اَبُوسلمهٔ روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته: مردی نزدی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و از آن حضرت شتری تقاضا می‌کرد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به او شتری بدهید» گفتند: شتری نمی‌یابیم مگر کلانسالتر از شتر وی. آن مرد گفت: آن مرد گفت: حق مرا کامل دادی. خداوند حق تو را کامل بدهد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا بهترین مردم نیکوترین‌اند در ادای حق».

٧- باب : حُسْنِ الْقَضَاءِ

٢٣٩٣ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : كَانَ لِرَجُلٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ سِنٌّ مِنَ الإِبِلِ ، فَجَاءَهُ يَتَقَاضَاهُ ، فَقَالَ ﷺ : «أَعْطُوهُ» . فَطَلَبُوا سِنَّهُ فَلَمْ يَجِدُوا لَهُ إِلا سِنّاً فَوْقَهَا ، فَقَالَ : « أَعْطُوهُ» . فَقَالَ : أَوْفَيْتَنِي وَفَى اللَّهُ بِكَ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ خِيَارَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً» . [راجع : ٢٣٠٥. أخرجه مسلم: ١٦٠١] .

باب ۷: نیکویی در ادای قرض

۲۳۹۳ از ابی سلمه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته: مردی که شتری به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) داده بود، آمد و طلب خود را تقاضا کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به او بدهید» شتری به همان سن و سال جستجو کردند و نیافتند مگر کلانسالتر از آن. آن حضرت فرمود: «همان را بدهی» آن مرد گفت: حق مرا ادا کردی خداوند حق تو را ادا کند.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا بهترین شما، نیکوترین است در ادای قرض».

٢٣٩٤ - حَدَّثَنَا خَلادٌ : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ : حَدَّثَنَا مُحَارِبُ بْنُ دِثَارٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ . قَالَ مِسْعَرٌ : أُرَاهُ قَالَ : ضُحًى ، فَقَالَ : «صَلِّ رَكْعَتَيْنِ» . وَكَانَ لِي عَلَيْهِ دَيْنٌ ، فَقَضَانِي وَزَادَنِي . [راجع : ٤٤٣ . أخرجه مسلم : ٧١٥ ، وجاء مطولاً في الرضاع(٥٤) والمساقاة(١٠٩)] .

۲۳۹۴ - از مسعر از مُحَارِبْ بن دِثار روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفته: نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و آن حضرت در مسجد بود. مِسعَر گفت: می‌پندارم که مُحارِب گفته است: وقت چاشت بود آن حضرت (به جابر) گفت: «دو رکعت نماز بگزار»[1] آن

حضرت که قرضدار من بود. قرض مرا داد و زیادتر هم داد.

٨- باب : إِذَا قَضَى دُونَ حَقِّهِ أَوْ حَلَّلَهُ فَهُوَ جَائِزٌ

باب ٨: اگر قرضدار حق او را کمتر بدهد و یا طلب کار از حق خود درگذرد جایز است.

٢٣٩٥ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ كَعْبِ بْنِ مَالِك : أَنَّ جَابِرَ ابْنَ عَبْدِاللَّه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَاهُ قُتِلَ يَوْمَ أُحُد شَهِيدًا وَعَلَيْهِ دَيْنٌ ، فَاشْتَدَّ الْغُرَمَاءُ فِي حُقُوقِهِمْ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَسَأَلَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا تَمْرَ حَائِطِي وَيُحَلِّلُوا أَبِي فَأَبَوْا ، فَلَمْ يُعْطِهِمُ النَّبِيُّ ﷺ حَائِطِي ، وَقَالَ : «سَنَغْدُو عَلَيْكَ» . فَغَدَا عَلَيْنَا حِينَ أَصْبَحَ ، فَطَافَ فِي النَّخْلِ وَدَعَا فِي ثَمَرِهَا بِالْبَرَكَةِ ، فَجَدَدْتُهَا فَقَضَيْتُهُمْ ، وَبَقِيَ لَنَا مِنْ تَمْرِهَا . [راجع: ٢١٢٧].

٢٣٩٥ - از زُهری روایت استکه پسر کعب بن مالک گفته: جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) او را خبر داده است که: پدر وی در روز جنگ احد به شهادت رسید و قرضدار بود. طلبکاران او، در طلب حقوق خویش درشتی کردند. من نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم. آن حضرت از ایشان خواست که میوهٔ باغ مرا مقبول کنند و بقیه را بر وی ببخشند. آنان نپذیرفتند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) باغ مرا به ایشان نداد و فرمود: «فردا نزد تو میایم».

آن حضرت فردای آن به وقت بامداد نزد ما آمد، و بر درختان خرما گذشت و بر میوهٔ آن دعای برکت کرد. من میوه را چیدم و حق آنها را دادم و مقداری از آن میوه برای ما ماند .

٩- باب : إِذَا قَاصَّ أَوْ جَازَفَهُ فِي الدَّيْنِ تَمْرًا بِتَمْرٍ أَوْ غَيْرِهِ

باب ٩: اگر کسی قرض خویش را معادل آن یا به‌طور تخمین ادا کند، چه خرما به خرما و چه غیر آن رواست

٢٣٩٦ - حَدَّثَنَا إبراهيم بْنُ الْمُنْذِر : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ، عَنْ هشَام ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَاهُ تُوُفِّيَ وَتَرَكَ عَلَيْهِ ثَلاثِينَ وَسْقًا لِرَجُلٍ مِنَ الْيَهُودِ ، فَاسْتَنْظَرَهُ جَابِرٌ فَأَبَى أَنْ يُنْظِرَهُ ، فَكَلَّمَ جَابِرٌ رَسُولَ اللَّه ﷺ لِيَشْفَعَ لَهُ إِلَيْه ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَكَلَّمَ الْيَهُودِيَّ لِيَأْخُذَ ثَمَرَ نَخْلِه بِالَّذِي لَهُ فَأَبَى ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّه ﷺ النَّخْلَ فَمَشَى فِيهَا ، ثُمَّ قَالَ لِجَابِر : «جُدَّ

٢٣٩٦ - از وهب بن کیسان روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) او را خبر داده بود که: پدرش مرد و مقدار سی وسق خرما از مرد یهودی قرض‌دار بود جابر از وی مهلت خواسته بود و او مهلت نداده بود. جابر با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مذاکره کرد تا از وی نزدی یهودی وساطت کند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نزد یهودی رفت و او را گفت که میوهٔ

۱- مراد، نماز تحیهٔ مسجد است.

لَهُ ، فَأوْفِ لَهُ الَّذِي لَهُ» . فَجَدَّهُ بَعْدَمَا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأوْفَاهُ ثَلاثِينَ وَسْقًا ، وَفَضَلَتْ لَهُ سَبْعَةَ عَشَرَ وَسْقًا ، فَجَاءَ جَابِرٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِيُخْبِرَهُ بِالَّذِي كَانَ ، فَوَجَدَهُ يُصَلِّي الْعَصْرَ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أخْبَرَهُ بِالْفَضْلِ ، فَقَالَ : «أخْبِرْ ذَلِكَ ابْنَ الْخَطَّابِ» . فَذَهَبَ جَابِرٌ إِلَى عُمَرَ فَأخْبَرَهُ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : لَقَدْ عَلِمْتُ حِينَ مَشَى فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيُبَارَكَنَّ فِيهَا . [راجع : ۲۱۲۷] .

درختان را در عوض طلب خویش بپذیرد، لیکن او نپذیرفت. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به باغ درآمد و از میان درختان گذشت و سپس به جابر گفت:

«میوه‌ها را بچین و جمع کن و هر آنچه طلب دارد و طلبش را ادا کند». پس از آنکه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برگشت، وی میوه‌ها را چید و به مقدار سی و سق به یهودی داد و مقدار هفده و سق هم برای خودش زیادت آمد .

جابر نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد تا آن حضرت را از قضیه آگاه گرداند. وی زمانی رسید که آن حضرت نماز عصر را می‌گذارد وچون نماز را تمام کرد، او را از زیادت میوه آگاه گردانید. آن حضرت فرمود: «عمر خطاب را از آن آگاه گردان» جابر نزد عمر رفت و او را خبر داد.

عمر او را گفت: هما دانستم، هنگامی که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در میان باغ گذر کرده است، میوه‌ها برکت داده شده است.

۱۰- باب : مَنِ اسْتَعَاذَ مِنَ الدَّيْنِ

۲۳۹۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح) .

وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ : أنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أخْبَرَتْهُ : أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَدْعُو فِي الصَّلاةِ ، وَيَقُولُ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأثَمِ وَالْمَغْرَمِ» . فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ : مَا أكْثَرَ مَا تَسْتَعِيذُ يَا

باب ۱۰: کسی که از قرض به خدا پناه جوید

۲۳۹۷ - از عروه که عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در نماز دعا می‌کرد و می‌گفت: «بارالها، از گناه و قرض به تو پناه می‌جوی» گوینده (یعنی عایشه) گفت: چرا از قرض، بسیار پناه می‌جویی یا رسول‌الله؟ آن حضرت فرمود: «همانا مردی که قرضدار باشد چون سخن زند دروغ گوید و چون وعده کند خلاف ورزد».

رَسُولَ اللَّهِ مِنَ الْمَغْرَمِ ؟ قال : « إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَرِمَ حَدَّثَ فَكَذَبَ ، وَوَعَدَ فَأَخْلَفَ » . [راجع : ۸۳۲ . أخرجه مسلم : ۵۸۷ ، بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه أيضاً: ۵۸۹، آخره] .

۱۱- باب : الصَّلاة عَلَى مَنْ تَرَكَ دَيْنًا

۲۳۹۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَنْ تَرَكَ مَالاً فَلِوَرَثَتِهِ ، وَمَنْ تَرَكَ كَلاًّ فَإِلَيْنَا » . [راجع : ۲۲۹۸ . أخرجه مسلم : ۱۶۱۹] .

۲۳۹۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ هِلالِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : « مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلا وَأَنَا أَوْلَى بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالأَخِرَةِ ، اقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿ النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ﴾ . [الأحزاب:۶] . فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَاتَ وَتَرَكَ مَالاً فَلْيَرِثْهُ عَصَبَتُهُ مَنْ كَانُوا ، وَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضَيَاعًا فَلْيَأْتِنِي ، فَأَنَا مَوْلاهُ » . [راجع : ۲۲۹۸ . أخرجه مسلم : ۱۶۱۹ ، بدون الآية] .

۱۲- باب : مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ

۲۴۰۰ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، أَخِي وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ » . [راجع : ۲۲۸۷ . أخرجه مسلم : ۱۵۶۴ ، بزيادة] .

۱۳- باب : لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالٌ

باب ۱۱: نماز جنازه بر کسی که از خود قرض گذاشته است

۲۳۹۸ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که از خود مالی به جا می‌گذارد از برای ورثه اوست و اگر اهل و عیال ناتوان به جا می‌گذارد برما است» که کمکشان کنیم».

۲۳۹۹ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «نیست هیچ مسلمانی مگر آنکه من به وی سزاوارترم در دنیا و آخرت اگر می‌خواهید بخوانید» . «پیامبر سزاوارتر است به تصرف در امور مسلمین از ذاتهای ایشان». (الاحزاب: ۶) پس هر مسلمانی که می‌میرد و از خود مالی به جا می‌گذارد از آنِ میراث خواران اوست و کسی که از خود قرض و یا اهل و عیال نیازمند به جا می‌گذرد باید نزد من بیاید ومنم یاری‌دهندهٔ او».

باب ۱۲: تأخیر توانگر در ادای قرض ظلم است

۲۴۰۰ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «توانگر که در ادای قرض خود تأخیر می‌کند ظلم است».

باب ۱۳: صاحب حق را حق گفتار است

و از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یادآوری شده است:

وَيُذْكَرُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «لَيُّ الْوَاجِدِ يُحِلُّ عُقُوبَتَهُ وَعِرْضَهُ».

قال سُفْيَانُ : عِرْضُهُ : يَقُولُ : مَطَلْتَنِي ، وَعُقُوبَتُهُ : الْحَبْسُ .

«توانگری که ادای قرض خود را تأخیر می‌کند، آبرو و مجازات خود را حلال می‌گرداند».
سفیان گفته است: حلال گردانیدن آبرو، آن است که صاحب حق می‌گوید: حق مرا به تأخیر انداخت. و مجازات، حبس‌کردن مدیون است.

۲٤٠١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَتَى النَّبِيَّ ﷺ رَجُلٌ يَتَقَاضَاهُ فَأَغْلَظَ لَهُ ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ ، فَقَالَ : «دَعُوهُ ، فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالاً» . [راجع : ۲۳۰۵ . أخرجه مسلم : ۱۶۰۱ ، مطولاً] .

۲٤٠١ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) که گفته مردی نزدی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و حق خود راخواست و درشتی کرد یاران خواستند او را بیازارند. آن حضرت فرمود:
آن حضرت فرمود:«او را واگذارید، صاحب حق را، حق گفتار است».

١٤- باب : إِذَا وَجَدَ مَالَهُ عِنْدَ مُفْلِسٍ فِي الْبَيْعِ

وَالْقَرْضِ وَالْوَدِيعَةِ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : إِذَا أَفْلَسَ وَتَبَيَّنَ لَمْ يَجُزْ عِتْقُهُ وَلَا بَيْعُهُ وَلَا شِرَاؤُهُ .

وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : قَضَى عُثْمَانُ : مَنِ اقْتَضَى مِنْ حَقِّهِ قَبْلَ أَنْ يُفْلِسَ فَهُوَ لَهُ ، وَمَنْ عَرَفَ مَتَاعَهُ بِعَيْنِهِ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ .

باب ۱۴: کسی که مال خود را نزد کسی می‌یابد که افلاس کرده

چه آن را فروخته، یا به قرض داده، یا به امانت گذاشته است وی در طلب آن مال سزاوارتر است.
و حسن گفته است: اگر کسی افلاس کرد و افلاس وی ظاهر شد، غلام آزادکردن و خرید و فروش وی جایز نیست.
و سعید بن مُسَیَّب گفته است: عثمان حکم کرده است که: کسی که از حق خود قبل از افلاس مدیون می‌گیرد، آنچه گرفته است از آنِ اوست (دیگران حق تعرض بر آن ندارند) و کسی که مال خویش را نزد مدیون شناسایی کند، وی به‌گرفتن مال خود سزاوارتر است.

۲٤٠٢ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو ابْنِ حَزْمٍ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَا بَكْرِ بْنَ

۲٤٠٢ - از ابوبکر بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: و یا گفته از رسول‌الله(صلی‌الله علیه

عَبْدالرَّحْمَن بْنِ الْحَارِث بْنِ هِشَام أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، أَوْ قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «مَنْ أَدْرَكَ مَالَهُ بِعَيْنِه عِنْدَ رَجُلٍ ، أَوْ إِنْسَانٍ ، قَدْ أَفْلَسَ فَهُوَ أَحَقُّ بِه مِنْ غَيْرِه» . [أخرجه مسلم: ١٥٥٩] .

وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «کسی که مال خود را که بدان اطمینان دارد، نزد مردی یا کسی می‌بیند که افلاس کرده است، وی به‌گرفتن آن مال نسبت به دیگران سزاوارتر است».

١٥- باب : مَنْ أَخَّرَ الْغَرِيمَ إِلَى الْغَدِ أَوْ نَحْوِه ،

وَلَمْ يَرَ ذَلِكَ مَطْلاً .

وَقال جَابِرٌ : اشْتَدَّ الْغُرَمَاءُ فِي حُقُوقِهِمْ فِي دَيْنِ أَبِي فَسَأَلَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَقْبَلُوا ثَمَرَ حَائِطِي فَأَبَوْا ، فَلَمْ يُعْطِهِمُ الْحَائِطَ ، وَلَمْ يَكْسِرْهُ لَهُمْ ، وَقال : «سَأَغْدُو عَلَيْكَ غَدًا» . فَغَدَا عَلَيْنَا حِينَ أَصْبَحَ ، فَدَعَا فِي ثَمَرِهَا بِالْبَرَكَةِ ، فَقَضَيْتُهُمْ . [راجع : ٢١٢٧] .

باب ۱۵: کسی که ادای قرض را تا روز بعد و مانند آن به تأخیر اندازد و آن را تأخیر نپندارد

و جابر گفته است: طلبکاران در تقاضای حقوقی که بر دوش پدرم داشتند، سخت گرفتند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آنان خواست هک (در عوض طلب خویش) میوهٔ باغ مرا بپذیرند، آنان نپذیرفتند، آن حضرت باغ مرا به ایشان نداد و میوه را به دسترس ایشان نگذاشت و فرمود:

«فردا نزد شما خواهم آمد» فردای آن روز به وقت بامداد نزد ما آمد و بر میوهٔ باغ دعای برکت کرد و من طلب ایشان را دادم.

١٦- باب : مَنْ بَاعَ مَالَ الْمُفْلِسِ أَوِ الْمُعْدِمِ ،

فَقَسَمَهُ بَيْنَ الْغُرَمَاءِ ، أَوْ أَعْطَاهُ حَتَّى يُنْفِقَ عَلَى نَفْسِه

٢٤٠٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ الْمُعَلِّمُ : حَدَّثَنَا عَطَاءُ بْنُ أَبِي رَبَاحٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : أَعْتَقَ رَجُلٌ غُلامًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ ، فَقال النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ يَشْتَرِيه مِنِّي» . فَاشْتَرَاهُ نُعَيْمُ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ ، فَأَخَذَ ثَمَنَهُ فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ . [راجع : ٢١٤١ . أخرجه مسلم : ٩٩٧ ، مطول، وأخرجه في الأيمان ٥٨] .

باب ۱۶: کسی که مال مردی مفلس یا محتاج را بفروشد

و پول آن را میان طلبکاران تقسیم کند و یا به شخص محتاج بدهد که از آن نفقه کند.

۲۴۰۳- از عطاء بن ابی رباح روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفته: مردی غلام خود را گفت که پس از مرگ وی آزاد باشد [سپس محتاج شد و قصد فروش وی کردم] پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کیست که او را از من بخرد» نُعَیْم‌بن عبدالله او را خرید، و آن حضرت بهای او را گرفت و به مالکش داد.

۱۷- باب : إِذَا أَقْرَضَهُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ، أَوْ أَجَّلَهُ فِي الْبَيْعِ

قال ابْنُ عُمَرَ فِي الْقَرْضِ إِلَى أَجَلٍ : لا بَأْسَ بِهِ ، وَإِنْ أُعْطِيَ أَفْضَلَ مِنْ دَرَاهِمِهِ ، مَا لَمْ يَشْتَرِطْ .

وَقالَ عَطاءٌ وَعَمْرُو بْنُ دِينَارٍ : هُوَ إِلَى أَجَلِهِ فِي الْقَرْضِ .

۲٤۰٤- وَقالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : « أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلاً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، سَأَلَ بَعْضَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يُسْلِفَهُ ، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ». فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . [راجع : ۱٤۹۸] .

۱۸- باب : الشَّفَاعَة فِي وَضْعِ الدَّيْنِ

۲٤۰٥ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ مُغِيرَةَ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : أُصِيبَ عَبْدُاللَّهِ وَتَرَكَ عِيَالاً وَدَيْنًا ، فَطَلَبْتُ إِلَى أَصْحَابِ الدَّيْنِ أَنْ يَضَعُوا بَعْضًا مِنْ دَيْنِهِ فَأَبَوْا ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَاسْتَشْفَعْتُ بِهِ عَلَيْهِمْ فَأَبَوْا ، فَقَالَ : « صَنِّفْ تَمْرَكَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ عَلَى حِدَتِهِ ، عِذْقَ ابْنِ زَيْدٍ عَلَى حِدَةٍ ، وَاللِّينَ عَلَى حِدَةٍ ، وَالْعَجْوَةَ عَلَى حِدَةٍ ، ثُمَّ أَحْضِرْهُمْ حَتَّى آتِيَكَ » . فَفَعَلْتُ ، ثُمَّ جَاءَ ﷺ فَقَعَدَ عَلَيْهِ ، وَكَالَ لِكُلِّ رَجُلٍ حَتَّى اسْتَوْفَى ، وَبَقِيَ التَّمْرُ كَمَا هُوَ ، كَأَنَّهُ لَمْ يُمَسَّ . [راجع : ۲۱۲۷] .

باب ۱۷: کسی که به میعاد معین قرض بدهد، یا میعاد پرداخت بیع را به تأخیر اندازد

ابن عمر در مورد قرض تا میعاد معین گفته است: در آن باکی نیست[۱] و اگر مدیون پول بیشتری بدهد در صورتیکه شرط نگذاشته باشد (باکی نیست).

عطاء و عمروبن دینار گفته‌اند: قرض بدهنده پایبند میعاد معین قرض خود است[۲].

۲٤۰٤ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مردی از بنی‌اسرائیل از بنی‌اسرائیلی دیگری خواست که به او قرض بدهد، و او تا میعاد معین به وی قرض داد» و ابوهریره حدیث را (تا آخر) یاد کرد.

باب ۱۸: وساطت در کم‌کردن از مقدار قرض

۲٤۰٥ – از جابر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:

عبدالله (پدر من) کشته شد و فرزندانی خوردسال و قرض از خود به جای گذاشت. از طلبکاران وی خواستم که بخشی از طلب خویش را کم کنند. آنان نپذیرفتند. نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و آن حضرت را بر ایشان شفیع آوردم، طلبکاران نپذیرفتند. آن حضرت فرمود: «خرماها را از هم جدا کن. نوع عذق ابن زید را جدا، لین را جدا، و عجوه را جدا گردان و سپس طلبکاران را حاضر کن». من چنان کردم، سپس آن حضرت آمد و در آن‌جا نشست و برای هر یک از طلبکاران پیمانه تا آن‌که حق

۱- جمهور شافعیه، تعیین میعاد را در قرض جایز نمی‌دانند.

۲- یعنی قبل از فرا رسیدن میعاد حق مطالبه را ندارد. این مذهب مالک است. ائمه ثلاثه با آن مخالف‌اند.

هر یک را داد و بقیه خرما چنان می‌نمود که گویی دست نخورده است.

٢٤٠٦ - وَغَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى نَاضِحٍ لَنَا فَأَزْحَفَ الْجَمَلُ، فَتَخَلَّفَ عَلَيَّ، فَوَكَزَهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ خَلْفِهِ، قال: «بِعْنِيهِ وَلَكَ ظَهْرُهُ إِلَى الْمَدِينَةِ». فَلَمَّا دَنَوْنَا اسْتَأْذَنْتُ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي حَدِيثُ عَهْدٍ بِعُرْسٍ، قال ﷺ: «فَمَا تَزَوَّجْتَ: بِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا». قُلْتُ: ثَيِّبًا، أُصِيبَ عَبْدُاللَّهِ وَتَرَكَ جَوَارِيَ صِغَارًا، فَتَزَوَّجْتُ ثَيِّبًا تُعَلِّمُهُنَّ وَتُؤَدِّبُهُنَّ، ثُمَّ قال: «ائْتِ أَهْلَكَ». فَقَدِمْتُ فَأَخْبَرْتُ خَالِي بِبَيْعِ الْجَمَلِ فَلامَنِي، فَأَخْبَرْتُهُ بِإِعْيَاءِ الْجَمَلِ، وَبِالَّذِي كَانَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ وَوَكْزِهِ إِيَّاهُ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ غَدَوْتُ إِلَيْهِ بِالْجَمَلِ، فَأَعْطَانِي ثَمَنَ الْجَمَلِ وَالْجَمَلَ، وَسَهْمِي مَعَ الْقَوْمِ. [راجع: ٤٤٣. أخرجه مسلم: ٧١٥، مختصراً وقطعة ليست في هذه الطريق، وهو بطوله في الرضاع ((٥٤))والمساقاة ((١٠٩))].

٢٤٠٦ - [از جابر روایت است که گفته]:
همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) غذا کردم، و بر شتر آبکش خود سوار بودم. شتر خسته شده بود، من از دیگران عقب افتادم پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ، شتر مرا از عقب زد و سپس مرا گفت «آن را بر من بفروش، و تا زمانی که به مدینه می‌رسی بر آن سوار باش». چون نزدیک مدینه رسیدیم از آن حضرت اجازت خواستم و گفتم: یا رسول‌الله، من تازه داماد شده‌ام.
فرمود: «چه نکاح کرده‌ای: دوشیزه یا بیوه».
گفتم: بیوه، عبدالله کشته شد و دخترانیخوردسال از خود به جای گذاشت، بنابراین با بیوه ازدواج کرده‌ام که آنها را تعلیم بدهد و ادب بیاموزاند.
سپس آن حضرت فرمود: «به خانه‌ات برو» من به خانه آمدم و دایی (ماما) خود را از فروختن شتر آگاه کردم. وی ملامتم کرد. سپس از خستگی شتر و آن‌چه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کرده بود، که آن را با چوب زده بود برایش قصه کردم. آن‌گاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد، فردای آن، شتر را به نزد وی بردم، آن حضرت بهای شتر را برایم داد و شتر را نیز داد و سهم غنیمت مرا مانند دیگران هم داد.

١٩- باب: مَا يُنْهَى عَنْ إِضَاعَةِ الْمَالِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَاللَّهُ لا يُحِبُّ الْفَسَادَ﴾ [البقرة:٢٠٥]. وَ: ﴿لا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ [يونس:٨١].

باب ۱۹: آنچه از ضایع‌کردن مال منع می‌شود

و فرموده خدای تعالی: «خداوند تبهکاران را دوست ندارد» (البقره: ۲۰۵) و «خداوند راست نمیارد کار مفسدان را» (یونس: ۸۱).
و در قول خدای تعالی: «[گفتند ای شعیب]

وَقال في قولِه : ﴿ أَصَلاتُكَ تَأمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ ﴾ [هود:٨٧].

وَقال : ﴿ وَلا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ ﴾ [النساء:٥].

وَالْحَجْرِ فِي ذَلِكَ ، وَمَا يُنْهَى عَنِ الْخِدَاعِ .

٢٤٠٧ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِاللَّه ابْنِ دِينَارٍ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : قال رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ : إِنِّي أُخْدَعُ فِي الْبُيُوعِ ، فَقال : « إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لا خِلابَةَ » . فَكَانَ الرَّجُلُ يَقُولُهُ . [راجع : ٢١١٧ . أخرجه مسلم : ١٥٣٣] .

٢٤٠٨ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ وَرَّادٍ مَوْلَى الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قال ، قال النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ : عُقُوقَ الأُمَّهَاتِ وَوَأْدَ الْبَنَاتِ ، وَمَنَعَ وَهَاتِ . وَكَرِهَ لَكُمْ : قِيلَ وَقَالَ ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ » . [راجع : ٨٤٤ . أخرجه مسلم : ٥٩٣ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق ، وهو بطوله في الأقضية «١٢»] .

٢٠- باب : الْعَبْدُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيِّدِهِ ، وَلا يَعْمَلُ إِلا بِإِذْنِهِ

٢٤٠٩ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّه ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ : « كُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، فَالإِمَامُ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالرَّجُلُ فِي أَهْلِهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا رَاعِيَةٌ ، وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا ،

آیا نماز تو می‌فرماید تو را که بگذاریم آنچه می‌پرستیدند پدران ما، یا بگذاریم آنکه کنیم در مال خود هر آنچه خواهیم. هر آینه تو مرد بردبار و شایستهٔ معامله‌ای» (هود: ۸۷).

و گفته خدای تعالی: «و اموال خود را به بی‌خردان ندهید» (النساء ۵) و منع از این کار و آنچه از فریب منع می‌شود.

۲٤۰۷ – از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت استکه گفه:

مردی به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: همانا، من در معاملات فریب داده می‌شوم، آن حضرت فرمود:

«وقتی که چیزی می‌خری، بگوی که فریبی نباشد». و آن مرد، همان لفظ را می‌گفت.

۲۰٤۸ – از مُغیرة بن شعبه(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «خداوند آزار رسانیدن به مادران و زنده به گورکردن دختران را بر شما حرام کرده است. و ازگرفتن مال ناحق منع کرده است و گفتار ناسزا و سؤال (به قصد جنگ و جدال و مناقشات دینی) و ضایع‌کردن مال را بر شما مکروه کرده است.

باب ۲۰: غلام نگهبان است در مال آقای خود و بدون اجازهٔ وی‌کاری نمی‌کند

۲٤۰۹ – از سالم‌بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: از رسول‌الله شنیده‌ام که می‌فرمود:

«همه شما نگهبانید و از اعمال زیردستان خویش مسئولید امام نگهبان است و از حالات رعایای خویش مسئول است[1]. و مرد نگهبان

وَالْخَادِمُ فِي مَالِ سَيِّدِه رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه» . قال: فَسَمِعْتُ هَؤُلاءِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَأَحْسَبُ النَّبِيَّ ﷺ قال: «وَالرَّجُلُ فِي مَالِ أَبِيهِ رَاعٍ ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه ، فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه» . [راجع: ۸۹۳ . اخرجه مسلم: ۱۸۲۹] .

خانواده خود است و از حالات زیردستان خویش مسئول است. و زن نگهبان خانۀ شوهر خود است و از حالات زیردستان خویش مسئول است. و خدمتگار نگهبان مال آقای خود است و از آنچه به وی سپرده شده است مسئول است».

ابن عمر گفته است: من این کلمات را از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام و گمان می‌کنم که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«مرد نگهبان است در مال پدر خود و از آن مسئول است. و همۀ شما نگهبانید و از حالات زیردستان خویش مسئولید».

۱- مراد از امام، زمامدار وس لطان و حاکم و رئیس است.

٤٤ - كِتَاب الْخُصُومَاتِ

١- باب: مَا يُذْكَرُ فِي الإِشْخَاصِ وَالْمُلاَزَمَةِ

وَالْخُصُومَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَالْيَهُودِي.

٢٤١٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: عَبْدُالْمَلِكِ ابْنُ مَيْسَرَةَ أَخْبَرَنِي قَالَ: سَمِعْتُ النَّزَّالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَجُلًا قَرَأَ آيَةً، سَمِعْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ خِلَافَهَا، فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ، فَأَتَيْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «كِلَاكُمَا مُحْسِنٌ».

قَالَ شُعْبَةُ: أَظُنُّهُ قَالَ: «لَا تَخْتَلِفُوا، فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمُ اخْتَلَفُوا فَهَلَكُوا». [انظر: ٣٤٧٦، ٥٠٦٢]

٢٤١١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا إِبراهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَعَبْدِالرَّحْمَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلَانِ: رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَرَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ، قَالَ الْمُسْلِمُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْعَالَمِينَ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْعَالَمِينَ، فَرَفَعَ الْمُسْلِمُ يَدَهُ عِنْدَ

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

۴۴ - کتاب خصومات [1]

باب ۱: آنچه در مورد انتقال قرضدار [2]

و حبس وی و خصومت میان مسلمان و یهود آمده است.

٢٤١٠ از عبدالله بن مسعود (رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:

از مردی شنیدم که آیتی از قرآن خواند که (در برخی الفاظ) با آنچه از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) شنیده بودم اختلاف داشت من دست او را گرفتم و نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بردم. آن حضرت فرمود: «هر دوی شما درست می‌خوانید».

شعبه (راوی حدیث) گفته است: گمان می‌کنم که آن حضرت فرمود: «اختلاف نکنید، همانا کسانی که قبل از شما اختلاف کردند هلاک شدند.

٢٤١١- از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:

دو مرد یکدیگر را دشنام دادند، مردی از مسلمانان و مردی از یهود مسلمان گفت: سوگند به ذاتی که محمد را بر عالمیان برگزید، و یهودی گفت: سوگند به ذاتی که موسی را

۱- در برخی از فسخ صحیح‌البخاری این مبحث زیر عنوان «باب» آمده است نه «کتاب» و در شرح شیخ الاسلام گفته شده که عنوان کتاب الخصومات در غیر روایت ابوذر ساقط است. ۲- لفظ - اشخاص به معنی‌بردن قرضدار است از جایی به جای دیگر.

ذلكَ فَلَطَمَ وَجْهَ الْيَهُودِيِّ ، فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمْرِ الْمُسْلِمِ ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ الْمُسْلِمَ ، فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَأَخْبَرَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى ، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَأَصْعَقُ مَعَهُمْ ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ جَانِبَ الْعَرْشِ ، فَلا أَدْرِي : أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي ، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَثْنَى اللَّهُ » . [انظر : ٣٤٠٨ل ، ٣٤١٤ل ، ٤٨١٣ح ، ٦٥١٧ل ، ٦٥١٨ح ، ٧٤٢٨ح ، وانظر في الديات ، باب ٣٢. أخرجه مسلم : ٢٣٧٣] .

٢٤١٢ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ : بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ جَاءَ يَهُودِيٌّ ، فَقَالَ : يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، ضَرَبَ وَجْهِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِكَ ، فَقَالَ : « مَنْ » . قَالَ : رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ ، قَالَ : « ادْعُوهُ » . فَقَالَ : « أَضَرَبْتَهُ » . قَالَ : سَمِعْتُهُ بِالسُّوقِ يَحْلِفُ : وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْبَشَرِ ، قُلْتُ : أَيْ خَبِيثُ ، عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ ؟ فَأَخَذَتْنِي غَضْبَةٌ ضَرَبْتُ وَجْهَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا تُخَيِّرُوا بَيْنَ الأَنْبِيَاءِ ، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الأَرْضُ ، فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى آخِذٌ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ ، فَلا أَدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ ، أَمْ حُوسِبَ بِصَعْقَةِ الأُولَى » . [انظر : ٣٣٩٨مخ ، ٤٦٣٨مخ ، ٦٩١٦ح ، ٦٩١٧مخ ، ٧٤٢٧ح . أخرجه مسلم : ٢٣٧٤] .

بر عالمیان برگزید. مسلمان با شنیدن این سخن دست بلند کرد و بر روی یهودی نواخت. یهودی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفت و از آنچه میان وی و مرد مسلمان رخ داده بود خبر داد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرد مسلمان را خواست و از این قضیه معلومات خواست. وی ماجرا را بیان کرد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مرا بر موسی برتری ندهید همانا مردم در روز قیامت بیهوش می‌افتند و من هم با ایشان بیهوش می‌باشم و من نخستین کسی‌ام که به هوش می‌آیم و ناگاه می‌بینم که موسی یک جانب عرش (خدا) را گرفته است. لیکن نمی‌دانم که موسی در میان بیهوش‌شدگان بوده که قبل از من به هوش آمده است، یا آن‌که خداوند او را از بیهوشی مستثنی کرده است».

٢٤١٢- از ابوسعید خدری(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:

درحالی‌که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نشسته بود مرد یهودی آمد و گفت: ای ابوالقاسم، یکی از اصحاب تو بر روی من سیلی نواخته است. آن حضرت فرمود: «کدام کس».

وی گفت: مردی از انصار. آن حضرت فرمود: «او را فراخوانید» (وقتی آن مرد آمد) به وی گفت: آیا او را زده‌ای» وی گفت: من از وی شنیدم که در بازار سوگند می‌خورد که: سوگند به ذاتی که موسی را بر نوع بشر برگزیده است. من به او گفتم: ای ناپاک آیا به محمد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برگزیده است. خشمگین شدم و بر روی او نواختم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«میان پیامبران برتری قائل نشوید، زیرا در روز قیامت، مردم بیهوش می‌افتند و من اولین کسی‌ام که از زمین بیرون می‌آیم و ناگاه موسی را می‌بینم که ایستاده است و یکی از پایه‌های عرش را گرفته است و من نمی‌دانم که آیا وی هم در میان بیهوشان بوده و یا با بیهوشی اولی او (با تجلی خدا در طور) محاسبه شده است».

۲٤۱۳ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ يَهُودِيّاً رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجَرَيْنِ ، قِيلَ : مَنْ فَعَلَ هَذَا بِكِ ، أَفُلَانٌ ؟ أَفُلَانٌ حَتَّى سُمِّيَ الْيَهُودِيُّ ، فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا ، فَأُخِذَ الْيَهُودِيُّ فَاعْتَرَفَ ، فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ فَرُضَّ رَأْسُهُ بَيْنَ حَجَرَيْنِ . [انظر : ۲۷٤٦ل، ۵۲۹۵ز ع ، ٦۸۷٦ل ، ٦۸۷۷ز ، ٦۸۷۹ز ، ٦۸۸٤ل ث ، ٦۸۸۵ز خ . اخرجه مسلم : ۱٦۷۲] .

۲٤۱۳ - از قتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفته:

مرد یهودی سر دخترکی را درمیان دو سنگ کوبید. به آن دخترک گفته شد: این کار را کی کرده است، آیا فلان؟ آیا فلان، تا آن‌که نام یهودی برده شد. وی به اشارهٔ سر گفت: آری. یهودی گرفته شد و بدان اعتراف کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دستور داد و سر وی در میان دو سنگ کوبیده شد.

۲- باب : مَنْ رَدَّ أَمْرَ السَّفِيهِ

وَالضَّعِيفِ الْعَقْلِ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ حَجَرَ عَلَيْهِ الإِمَامُ .

وَيُذْكَرُ عَنْ جَابِرٍ ﷺ ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ : رَدَّ عَلَى الْمُتَصَدِّقِ قَبْلَ النَّهْيِ ثُمَّ نَهَاهُ .

وَقَالَ مَالِكٌ : إِذَا كَانَ لِرَجُلٍ عَلَى رَجُلٍ مَالٌ ، وَلَهُ عَبْدٌ لَا شَيْءَ لَهُ غَيْرُهُ فَأَعْتَقَهُ ، لَمْ يَجُزْ عِتْقُهُ .

باب ۲: کسی که معامله شخص نادان

و کم‌عقل رارد کند، هرچند امام، او را از تصرف به مال وی منع نکرده باشد

و از جابر تذکار رفته است که همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) صدقه (مرد محتاجی) را رد کرد، قبل از آن‌که او را منع کرده باشد و سپس او را منع کرد.

و مالک گفته است اگر مردی بر مردی دیگر مالی طلب داشته باشد و مدیون به جز از غلام چیزی دیگر نداشته باشد، اگر وی غلام خود را آزاد می‌کند.

٣ - باب : مَنْ بَاعَ عَلَى الضَّعِيفِ وَنَحْوِهِ ،

فَدَفَعَ ثَمَنَهُ إِلَيْهِ .

وَأَمَرَهُ بِالإِصْلاحِ وَالقِيَامِ بِشَأْنِه ، فَإِنْ أَفْسَدَ بَعْدُ مَنَعَهُ ، لأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ إِضَاعَةِ الْمَالِ .

وَقَالَ لِلَّذِي يُخْدَعُ فِي الْبَيْعِ : « إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لا خِلابَةَ » . وَلَمْ يَأْخُذِ النَّبِيُّ ﷺ مَالَهُ .

باب ۳: کسی که مال شخص کم‌عقل و امثال او را بفروشد

و بهای آن را به وی بازگرداند و او در استفادهٔ درست و جلوگیری از ضیاع آن مشورت دهد، پس اگر وی، مال را ضایع می‌کند پس از آنکه منع شده است، چنان است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از ضایع‌کردن مال منع کرده است.

و آن حضرت به کسی که در معامله فریب می‌خورد گفته است:

«وقتی معامله می‌کنی، بگوی که در آن فریب نباشد» و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مال او را نگرفت.

٢٤١٤ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ ابْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ رَجُلٌ يُخْدَعُ فِي الْبَيْعِ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لا خِلابَةَ » . فَكَانَ يَقُولُهُ .

[راجع : ٢١١٧ . أخرجه مسلم : ١٥٣٣] .

٢٤١٤ - از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: مردی در معامله فریب داده می‌شد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «وقتی معامله می‌کنی بگوی که در آن فریب نباشد» و او چنان می‌گفت:

٢٤١٥ - حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً أَعْتَقَ عَبْدًا لَهُ ، لَيْسَ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ ، فَرَدَّهُ النَّبِيُّ ﷺ ، فَابْتَاعَهُ مِنْهُ نُعَيْمُ بْنُ النَّحَّامِ . [راجع : ٢١٤١ . أخرجه مسلم : ٩٩٧ ، مطولاً ولكنه في الأيمان هو (٥٨)] .

٢٤١٥ - از جابر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: مردی غلام خود را آزاد کرد و به جز از وی مالی نداشت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) معاملهٔ وی را رد کرد. و نُعَیم بن نَحّام آن غلام را از وی خرید.

٤- باب : كَلامِ الْخُصُومِ بَعْضِهِمْ فِي بَعْضٍ

باب ۴: گفتار طرفهای دعوی به یکدیگر

٢٤١٦ ، ٢٤١٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ » . قَالَ : فَقَالَ الأَشْعَثُ : فِيَّ وَاللَّهِ كَانَ ذَلِكَ ،

٢٤١٦ و ٢٤١٧ - از شقیق، از عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است:

«کسی که سوگند یاد کند و در آن دروغ گوید تا مال مرد مسلمانی را صاحب گردد، خداوند

كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَجُلٍ مِنَ الْيَهُودِ أَرْضٌ فَجَحَدَنِي، فَقَدَّمْتُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَكَ بَيِّنَةٌ». قُلْتُ: لا، قَالَ: فَقَالَ لِلْيَهُودِيِّ: «احْلِفْ». قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِذًا يَحْلِفَ وَيَذْهَبَ بِمَالِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً﴾ إِلَى آخِرِ الآيَةِ. [آل عمران: ۷۷]. [راجع: ۲۳۵۶، ۲۳۵۷. أخرجه مسلم: ۱۳۸، باختلاف].

را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است». عبدالله می‌گوید که اشعث گفته است: به خدا سوگند که حدیث مذکور در مورد من بوده است، من و مرد یهودی زمینی مشترک داشتیم وی ملکیت مرا انکار کرد. او را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بردم، و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا شاهدان داری» گفتم: نی. آن حضرت به یهودی گفت: «سوگند یاد کن» من گفتم: یا رسول‌الله او اکنون سوگند یاد می‌کند و مال مرا می‌برد خداوند این آیت را نازل کرد.

«هر آینه کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بسته‌اند وعوض سوگندان خویش بهای اندک را، آن گروه هیچ نصیب نیست ایشان را در آخرت و سخن نگوید با ایشان خدا و نگاه نکند به سوی ایشان روز قیامت و پاک نسازد ایشان را و ایشان راست عذاب درددهنده». (آل عمران: ۷۷).

۲٤۱۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبِ ابْنِ مَالِكٍ، عَنْ كَعْبٍ ﷺ: أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنَ أَبِي حَدْرَدٍ دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا حَتَّى كَشَفَ سِجْفَ حُجْرَتِهِ، فَنَادَى: «يَا كَعْبُ». قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ضَعْ مِنْ دَيْنِكَ هَذَا». فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ: أَيِ الشَّطْرَ، قَالَ: لَقَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُمْ فَاقْضِهِ». [راجع: ٤٥۷. أخرجه مسلم: ۱۵۵۸].

۲٤۱۸ - از عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که کعب بن مالک(رضی‌الله عنه) گفته: «وی طلب خود را از ابن ابی حَدرد که در مسجد بود تقاضا کرد و سروصدای‌شان به حدی بلند شد که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در خانهٔ خود آن را شنید و به سوی آنها برآمد تا آن‌که پردهٔ خانه‌اش را برزد و به آواز بلند گفت: «ای کعب». کعب گفت: لَبَّیک یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود: «این مقدار از طلب خود درگذر». و به سوی وی اشاره کرد که: از نیم طلب درگذر. وی گفت: «همانا چنان کردم یا رسول‌الله. آن حضرت به ابن ابی‌حَدَرد گفت:

۲۴۱۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِالْقَارِيِّ أَنَّهُ قال : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ يَقُولُ : سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ : يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ عَلَى غَيْرِ مَا أَقْرَؤُهَا ، وَكَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ أَقْرَأَنِيهَا ، وَكِدْتُ أَنْ أَعْجَلَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ أَمْهَلْتُهُ حَتَّى انْصَرَفَ ، ثُمَّ لَبَّبْتُهُ بِرِدَائِهِ ، فَجِئْتُ بِهِ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ فَقُلْتُ : إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ عَلَى غَيْرِ مَا أَقْرَأْتَنِيهَا ، فَقَالَ لِي « أَرْسِلْهُ » . ثُمَّ قَالَ لَهُ : « اقْرَأْ » . فَقَرَأَ ، قَالَ : « هَكَذَا أُنْزِلَتْ » . ثُمَّ قَالَ لِي : « اقْرَأْ » . فَقَرَأْتُ ، فَقَالَ : « هَكَذَا أُنْزِلَتْ ، إِنَّ الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ ، فَاقْرَؤُوا مِنْهُ مَا تَيَسَّرَ » . [انظر : ٤٩٩٢، ٥٠٤١، ٦٩٣٦، ٧٥٥٠ . أخرجه مسلم : ٨١٨] .

«برخیز و طلب او را بده».

۲۴۱۹- از عُروهٔبن زبیر روایت است که عبدالرحمن بن عبدالقاری گفته: از عمربن خطاب(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: از هِشام بن حکیم بن حِزام شنیدم که سورهٔ-الفرقان- را، خلاف وجه قرائت آن می‌خواند، و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آن سوره را بر من خوانده بود، و نزدیک بود که بر مجازات وی شتاب کنم. سپس مهلتش دادم و چون برگشت، چادرش را برگردنش بستم و او را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بردم و گفتم: از وی شنیده‌ام که این سوره را بر خلاف وجهی که تو بر من خوانده‌ای می‌خواند. آن حضرت گفت «او را رها کن» و سپس او را گفت: «بخوان» وی خواند. آن حضرت فرمود: «همچنین نازل شده است». سپس مرا فرمود که: «بخوان» من خواندم. فرمود: «همچنین نازل شده است. همانا قرآن بر هفت قرائت نازل شده است و هر آنچه بر شما آسان است همان را بخوانید» .

٥ - باب : إِخْرَاجِ أَهْلِ الْمَعَاصِي

وَالْخُصُومِ مِنَ الْبُيُوتِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ

وَقَدْ أَخْرَجَ عُمَرُ أُخْتَ أَبِي بَكْرٍ حِينَ نَاحَتْ .

باب ۵: بیرون کشیدن گناهکاران

و خصومت کنندگان را از خانه‌هایشان بعد از علم‌آوری بر احوالشان و همانا عمر، خواهر ابوبکر را هنگام نوحه‌کردن از خانه بیرون کشید.

۲٤۲۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبراهيم ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِالصَّلَاةِ فَتُقَامَ ، ثُمَّ أُخَالِفَ إِلَى مَنَازِلِ قَوْمٍ لَا يَشْهَدُونَ الصَّلَاةَ ، فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ» . [راجع : ٦٤٤ .

۲٤۲۰ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «همانا قصد آن کرده‌ام که به ادای نماز امر کنم و اقامت گفته شود و سپس به سوی خانه‌های کسانی بروم که به نماز جماعت حاضر نمی‌شوند و خانه‌ها را

أخرجه مسلم : ١٦٥١] .

بر ایشان بسوزانم».

٦ - باب : دَعْوَى الْوَصِيِّ لِلْمَيِّتِ

باب ۶: دعوی اجرای وصیت مرده

٢٤٢١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا : أَنَّ عَبْدَبْنَ زَمْعَةَ وَسَعْدَبْنَ أَبِي وَقَّاص ، اخْتَصَمَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي ابْنِ أَمَةِ زَمْعَةَ ، فَقَالَ سَعْدٌ : يَا رَسُولَ اللَّه ، أَوْصَانِي أَخِي إِذَا قَدِمْتُ أَنْ أَنْظُرَ ابْنَ أَمَةِ زَمْعَةَ فَاَقْبِضَهُ ، فَإِنَّهُ ابْنِي . وَقَالَ عَبْدُبْنُ زَمْعَةَ : أَخِي وَابْنُ أَمَةِ أَبِي ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِ أَبِي . فَرَأَى النَّبِيُّ ﷺ شَبَهًا بَيِّنًا بِعُتْبَةَ ، فَقَالَ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدُبْنَ زَمْعَةَ ، الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ ، وَاحْتَجِبِي مِنْهُ يَا سَوْدَةُ » .

[راجع : ٢٠٥٣ . أخرجه مسلم : ١٤٥٧] .

۲۴۲۱ – از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته:

عَبد بن زَمعه و سَعدبن ابی وقاص درمورد پسیر کنیز زَمعه نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دعوی کردند. سعد گفت: یا رسول‌الله، برادم عُتْبه (قبل ازمرگ) برایم وصیّت کرده بودکه وقتی به مکه بروم پسر کنیز زَمعه را پیدا کنم و او را نزد خود بیاورم زیرا او پسر عُتبه است.

عبدبن زَمْعه گفت: او برادر من است و پسر کنیز پدر من است و در بستر پدر من زاده شده است.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) میان آن پسیر و عُتبه شباهتی را مشاهده کرده اما فرمود: «ای عبدبن زمعه، این پسر متعلب به تو است. پسر برای صاحب بستر است، و تو ای سوده، از این پسر در حجاب باش»[1].

٧ - باب : التَّوَثُّقِ مِمَّنْ تُخْشَى مَعَرَّتُهُ

باب ۷: در بند نگه داشتن کسی که بیم فساد او می‌رود

وَقَيَّدَ ابْنُ عَبَّاسٍ عِكْرِمَةَ عَلَى تَعْلِيمِ الْقُرْآنِ وَالسُّنَنِ وَالْفَرَائِضِ .

و ابن عباس، عِکرمه را برای فراگرفتن قرآن و سنّت و فرایض در بند کشید.

٢٤٢٢ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيد : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْلاً قِبَلَ نَجْد ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ

۲۴۲۲ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سوارانی را به نجد

۱– سَوده بنت زمعه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بود، هرچند آن پسر نظر به حکم آن حضرت نسبت برادری با وی پیدا می‌کند ولی برای رفع شبهه، آن حضرت سوده را فرمود که از وی در حجاب باشد.

ثُمَامَةُ بْنُ أُثَالٍ ، سَيِّدُ أَهْلِ الْيَمَامَةِ ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ» . قَالَ : عِنْدِي يَا مُحَمَّدُ خَيْرٌ ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . قَالَ : «أَطْلِقُوا ثُمَامَةَ» . [راجع : ٤٦٢ . أخرجه مسلم : ١٧٦٤ ، مطولاً] .

فرستاد و آنها مردی را از قبيلهٔ بنی حَنيفَه آوردند كه ثُمامَه بن اُثال ناميده می‌شد و رئيس مردم همامه بود. وی را به يكی از ستونهای مسجد بستند و سپس رسول‌الله(صلی‌الله عليه وسلم) به سوی وی برآمد و فرمود: «چه خبری با خودداری، ای ثُمامه» وی گفت: خبری خوش ای محمد. راوی تمام حديث را بيان كرد. آن حضرت فرمود: «او را رها كنيد».

٨ - باب : الرَّبْطِ وَالْحَبْسِ فِي الْحَرَمِ

وَاشْتَرَى نَافِعُ بْنُ عَبْدِالْحَارِثِ دَارًا لِلسِّجْنِ بِمَكَّةَ ، مِنْ صَفْوَانَ بْنِ أُمَيَّةَ ، عَلَى أَنَّ عُمَرَ إِنْ رَضِيَ فَالْبَيْعُ بَيْعُهُ ، وَإِنْ لَمْ يَرْضَ عُمَرُ فَلِصَفْوَانَ أَرْبَعُمِائَةٍ .

وَسَجَنَ ابْنُ الزُّبَيْرِ بِمَكَّةَ .

باب ٨: بستن و دربندكردن كسی در حَرَم

نافع بن عبدالحارث سرايی را برای زندانيان در مكه، از صفوان بن اُمَيَّه خريد، بدين شرط كه اگر عمر بدان راضی باشد، بيع آن قطعی گردد و اگر عمر راضی نباشد، چهارصد (دينار) به صفوان داده شود».

و ابن زُبَير در مكه (گناهكاران را) زندانی كرده بود.

٢٤٢٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ : سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْلاً قِبَلَ نَجْدٍ ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ : ثُمَامَةُ بْنُ أُثَالٍ ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ . [راجع: ٤٦٢. أخرجه مسلم : ١٧٦٤ ، مطولاً].

٢٤٢٣ - از ابوهريره(رضی‌الله عنه) روايت است كه گفته:

پيامبر(صلی‌الله عليه وسلم) سوارانی را به نجد فرستاد، آنها مردی را از قبيلهٔ بنی حَنيفه آوردند كه ثُمامه بن اُثال ناميده می‌شد او را به يكی از ستونهای مسجد بستند.

٩ - باب : فِي الْمُلازَمَةِ

٢٤٢٤ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ ابْنُ رَبِيعَةَ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ الْأَنْصَارِيِّ ، عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ لَهُ عَلَى

باب ٩: دربارهٔ ملازمت (در قيد نگه داشتن)

٢٤٢٤ - از عبدالله بن كعب بن مالك انصاری روايت است كه كعب‌بن مالك(رضی‌الله عنه) گفته:

وی از عبدالله بن ابی حَدْرَد اسلمی پولی طلب داشت و چون با وی روبه‌رو شد او را محكم گرفت. گفت‌وگوی آنان به حدی رسيد كه

عَبْدِاللّٰهِ بْنِ أَبِي حَدْرَدٍ الأَسْلَمِيِّ دَيْنٌ ، فَلَقِيَهُ فَلَزِمَهُ ، فَتَكَلَّمَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا ، فَمَرَّ بِهِمَا النَّبِيُّ ﷺ ، فَقَالَ : «يَا كَعْبُ» . وَأَشَارَ بِيَدِهِ ، كَأَنَّهُ يَقُولُ : النِّصْفَ ، فَأَخَذَ نِصْفَ مَا عَلَيْهِ وَتَرَكَ نِصْفًا . [راجع : ٤٥٧ . أخرجه مسلم : ١٥٥٨] .

سروصدا به راه انداختند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر ایشان گذشت و گفت: «ای کعب» و آن حضرت با دست خود به گونه‌ای اشارت کرد که گویی می‌گفت: مناصفه.

کعب نیمه طلب خود را از وی گرفت و از نیمهٔ آن درگذشت.

۱۰ - باب : التَّقَاضِي

باب ۱۰: مطالبهٔ دَین

٢٤٢٥ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرِ بْنِ حَازِمٍ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ خَبَّابٍ قَالَ : كُنْتُ قَيْنًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، وَكَانَ لِي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ دَرَاهِمُ ، فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ ، فَقَالَ : لَا أَقْضِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ . فَقُلْتُ : لَا وَاللّٰهِ لَا أَكْفُرُ بِمُحَمَّدٍ ﷺ حَتَّى يُمِيتَكَ اللّٰهُ ثُمَّ يَبْعَثَكَ . قَالَ : فَدَعْنِي حَتَّى أَمُوتَ ، ثُمَّ أُبْعَثَ ، فَأُوتَى مَالًا وَوَلَدًا ثُمَّ أَقْضِيَكَ . فَنَزَلَتْ : ﴿ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ : لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ﴾ الآيَةَ . [مريم : ٧٧] . [راجع : ٢٠٩١ . أخرجه مسلم : ٢٧٩٥] .

٢٤٢٥ - از مسروق روایت است که خَباب گفته:

من در روزگار جاهلیت آهنگر بودم و از عاص‌بن وائل پول طلب داشتم. نزد وی رفتم و طلب خود را تقاضا کردم وی گفت: طلب تو را نمی‌دهم تا آنکه به محمد کافر نشوی. من گفتم: نِی، به خدا سوگند که به محمد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) کافر نمی‌شوم تا آنکه خداوند تو را بمیراند و باز زنده گرداند. وی گفت: پس مرا بگذار که بمیرم و با زنده گردم و به من مال و اولاد داده شود، سپس طلب تو را می‌دهم. پس از آن این آیه نازل شد:

«آیا دیدی آن را که کافر شد به آیات ما و گفت البته داده شود مرا مال و فرزند (مریم: ۷۷).

٤٥ – كِتَاب فِي اللُّقَطَة

١– باب : إِذَا أَخْبَرَهُ رَبُّ اللُّقَطَةِ بِالْعَلَامَةِ دَفَعَ إِلَيْهِ

٢٤٢٦ – حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ .

وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَلَمَةَ : سَمِعْتُ سُوَيْدَ بْنَ غَفَلَةَ قالَ : لَقِيتُ أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ ﷺ فَقَالَ : أَخَذْتُ صُرَّةً ، مِائَةَ دِينَارٍ ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : « عَرِّفْهَا حَوْلًا » . فَعَرَّفْتُهَا حَوْلًا ، فَلَمْ أَجِدْ مَنْ يَعْرِفُهَا ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَقَالَ : « عَرِّفْهَا حَوْلًا » . فَعَرَّفْتُهَا فَلَمْ أَجِدْ ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ ثَلَاثًا ، فَقَالَ : «احْفَظْ وِعَاءَهَا ، وَعَدَدَهَا ، وَوِكَاءَهَا ، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا ، وَإِلَّا فَاسْتَمْتِعْ بِهَا» . فَاسْتَمْتَعْتُ ، فَلَقِيتُهُ بَعْدُ بِمَكَّةَ . فَقَالَ : لَا أَدْرِي ثَلَاثَةَ أَحْوَالٍ ، أَوْ حَوْلًا وَاحِدًا [انظر : ٢٤٣٧ . أخرجه مسلم : ١٧٢٣] .

٢– باب : ضَالَّةِ الإِبِلِ

٢٤٢٧ – حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ رَبِيعَةَ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ ﷺ قَالَ : جَاءَ أَعْرَابِيٌّ النَّبِيَّ ﷺ فَسَأَلَهُ عَمَّا يَلْتَقِطُهُ ، فَقَالَ : « عَرِّفْهَا سَنَةً ، ثُمَّ احْفَظْ عِفَاصَهَا وَوِكَاءَهَا ، فَإِنْ جَاءَ أَحَدٌ يُخْبِرُكَ بِهَا وَإِلَّا فَاسْتَنْفِقْهَا » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَضَالَّةُ الْغَنَمِ ؟ قَالَ :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۴۵ – کتاب لُقْطَه
(گم‌شدهٔ یافت شده)

باب ۱: اگر صاحب مال یافت شده نشانی بدهد مال به وی داده شود

۲۴۲۶ – از شُعبه روایت است که از سَلَمه که سُوَیدبن غَفَلَه گفته: با اُبی بن کعب(رضی‌الله عنه) ملاقی شدم وی گفت:

همیانی یافتم که در آن صد دینار بود، نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدم، آن حضرت فرمود: «به‌مدت یک سال اعلان کن» یک سال آن را اعلان کردم، ولی کسی را نیافتم که آن را بشناسد. سپس نزد آن حضرت آمدم. قفرمود «به‌مدت یک سال اعلان کن» آن را اعلان کردم ولی کسی را نیافتم. سپس برای بار سوم نزد آن حضرت آمدم. فرمود: «کیسه رانگهدار و (پول آن را) به‌شمار و سربند آن را محکم کن. اگر صاحبش آمد به او بده، در غیر آن از آن بهره بگیر».

باب ۲: شتر گم شده

۲۴۲۷ – از زیدبن خالد جُهَنی روایت است که گفته: بادیه‌نشینی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و دربارهٔ مال یافت شده سؤال کرد. آن حضرت فرمود:

«به‌مدت یک سال آن را اعلان کن، سپس پوش و سربند آن را در خاطردار[۱] اگر کسی

۱– در متن ترجمه انگلیسی بخاری، در حدیث ۲۴۲۷، سطر ۴، عوض – ثم احفظ – ثم اعرف آمده است یعنی پوش و سربند آن‌را اعلان کن.

«لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ» . قَالَ : ضَالَّةُ الإِبِلِ ؟ فَتَمَعَّرَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «مَا لَكَ وَلَهَا ، مَعَهَا حِذَاؤُهَا وَسِقَاؤُهَا ، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ» . [راجع : ۹۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۲۲] .

آمد و نشان آن را به تو گفت به وی مسترد کن در غیر آن، به مصرف برسان» آن مرد گفت: اگر گوسفندی یافت شود؟ آن حضرت فرمود: «برای تو است یا برادر تو است یا نصیب گرگ است». آن مرد گفت: اگر شتری یافت شود؟ رخسار پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سرخ گشت و فرمود: «تو را با شتر چه کار است. شتر پای دارد و شکم دارد و خود را به آب می‌رساند».

۳- باب : ضَالَّةِ الْغَنَمِ

۲٤۲۸ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ : أَنَّهُ سَمِعَ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ ﷺ يَقُولُ : سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ اللُّقَطَةِ ، فَزَعَمَ أَنَّهُ قَالَ : «اعْرِفْ عِفَاصَهَا وَوِكَاءَهَا ، ثُمَّ عَرِّفْهَا سَنَةً» . يَقُولُ يَزِيدُ : إِنْ لَمْ تُعْرَفِ اسْتَنْفَقَ بِهَا صَاحِبُهَا ، وَكَانَتْ وَدِيعَةً عِنْدَهُ .

قَالَ يَحْيَى : فَهَذَا الَّذِي لا أَدْرِي أَفِي حَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هُوَ أَمْ شَيْءٌ مِنْ عِنْدِهِ .

ثُمَّ قَالَ : كَيْفَ تَرَى فِي ضَالَّةِ الْغَنَمِ ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «خُذْهَا ، فَإِنَّمَا هِيَ لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ» .

قَالَ يَزِيدُ : وَهِيَ تُعَرَّفُ أَيْضًا .

ثُمَّ قَالَ : كَيْفَ تَرَى فِي ضَالَّةِ الإِبِلِ ؟ قَالَ : فَقَالَ : «دَعْهَا فَإِنَّ مَعَهَا حِذَاءَهَا وَسِقَاءَهَا ، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ حَتَّى يَجِدَهَا رَبُّهَا» . [راجع : ۹۱ . أخرجه مسلم: ۱۷۲۲] .

باب ۳: گوسفند گم شده

۲٤۲۸ - از سُلیمان، از یحیی از یزید روایت است که وی از زیدبن خالد شنیده است که می‌گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دربارهٔ مال یافت شده سؤال شد و گمان می‌کنم که آن حضرت فرمود:

«پوش و سربند آن را معرفی کن و سپس به‌مدت یک سال اعلان کن یزید می‌گوید: اگر مالک آن پیدا نشد، یابنده، آن را به مصرف برساند و آن مال نزد وی حکم امانت را دارد.

یحیی گفته است: آنچه یحیی گفته است، نمی‌دانم که در حدیث رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمده است و یا از خود چیزی گفته است سپس سائل گفت: دربارهٔ گوسفند یافت شده چه حکم می‌کنی؟

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آن را بگیر، همانا آن رابرای تو است یا برای برادر تو است و یا نصیب گرگ است».

یزید گفته است: آن هم باید اعلان شود.

سپس سائل گفت: دربارهٔ شتر گم شده چه حکم می‌کنی؟

آن حضرت فرمود: «از آن درگذر، شتر از خود پای دارد و شکم دارد و خودش را به آب می‌رساند و شاخهٔ درخت می‌خورد تا آن‌که صاحبش آن را پیدا کند».

٤- باب : إِذَا لَمْ يُوجَدْ صَاحِبُ

اللُّقَطَةِ بَعْدَ سَنَةٍ فَهِيَ لِمَنْ وَجَدَهَا

باب ۴: اگر صاحب مال پس از یک سال پیدا نشود

مال مذکور از آن کسی است که یافته است

٢٤٢٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ ﷺ قال : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَهُ عَنِ اللُّقَطَةِ ، فَقَالَ : « اعْرِفْ عِفَاصَهَا وَوِكَاءَهَا ، ثُمَّ عَرِّفْهَا سَنَةً ، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا ، وَإِلا فَشَأْنَكَ بِهَا » . قال : فَضَالَّةُ الْغَنَمِ ؟ قال : « هِيَ لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ » . قال : فَضَالَّةُ الإِبِلِ ؟ قال : « مَا لَكَ وَلَهَا ، مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحِذَاؤُهَا ، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا » .
[راجع : ٩١ . أخرجه مسلم : ١٧٢٢] .

٢٤٢٩ - از ربیعه‌بن ابی عبدالرحمن، از یزید روایت است که زَید بن خالد(رضی‌الله عنه) گفته: مردی نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و دربارهٔ مال یافته شده سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «پوش و سربند آن را معرفی کن و سپس به‌مدت یک سال اعلان کن، اگر صاحبش آمد به او مسترد کن. در غیر آن هر طور که خواهی از آن استفاده کن». آن مرد گفت: اگر مال گم شده گوسفندی باشد؟ فرمود: «آن برای تو است یا برای برادر تو است، یا نصیب گرگ است». آن مرد گفت: اگر شتری باشد؟ آن حضرت فرمود، یا نصیب گرگ است». آن مرد گفت: اگر شتری باشد؟ آن حضرت فرمود: «تو را با آنچه کار است شتر از خود شکم دارد و پای دارد و به سر آب می‌رود و شاخهٔ درخت می‌خورد تا آن صاحبش آن را پیدا کند» .

باب ۵: اگر کسی در دریا چوبی بیابد و یا تازیانه و مانند آن

٢٤٣٠ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از ماجرای مردی از بنی‌اسرائیل یاد کرد. و حدیث را بیان نمود که:

اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلاً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، وَسَاقَ الْحَدِيثَ : «فَخَرَجَ يَنْظُرُ لَعَلَّ مَرْكَبًا قَدْ جَاءَ بِمَالِه ، فَإِذَا هُوَ بِالْخَشَبَةِ ، فَأَخَذَهَا لأَهْلِهِ حَطَبًا ، فَلَمَّا نَشَرَهَا وَجَدَ الْمَالَ وَالصَّحِيفَةَ». [راجع: ۱٤۹۸].

«آن مرد (که پول به قرض داده بود) برآمد تا شاید همان کشتی که میامد مال او را آورده باشد، ناگاه (در دریا) چوبی دید و آن را برای هیزم خانه خود گرفت، و چون چوب را شکست مال خود را با نامهٔ (که در آن جای داده شده بود) دریافت».

٦- باب :إِذَا وَجَدَ تَمْرَةً فِي الطَّرِيقِ

۲٤۳۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِتَمْرَةٍ فِي الطَّرِيقِ ، قال : «لَوْلا أَنِّي أَخَافُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الصَّدَقَةِ لأَكَلْتُهَا» . [راجع: ۲۰۵۵ . أخرجه مسلم: ۱۰۷۱].

۲٤۳۲ - وَقَالَ يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ. وَقَالَ زَائِدَةُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ طَلْحَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ.

[راجع: ۲۰۵۵ . أخرجه مسلم: ۱۰۷۱].

وحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «إِنِّي لأَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِي ، فَأَجِدُ التَّمْرَةَ سَاقِطَةً عَلَى فِرَاشِي ، فَأَرْفَعُهَا لآكُلَهَا ، ثُمَّ أَخْشَى أَنْ تَكُونَ صَدَقَةً فَأُلْقِيهَا» . [راجع: ۲۰۵۵ . أخرجه مسلم: ۱۰۷۰].

باب ۶: اگر کسی خرمایی در راه بیابد

۲٤۳۱ – از طلحه روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در راه می‌رفت و دید که خرمایی افتاده است فرمود: «اگر نمی‌ترسیدیم که این خرما از مال صدقه است، آن را می‌خوردم».

۲٤۳۲ – از طلحه روایت استکه انس(رضی‌الله عنه) (این حدیث را) روایت کرده است. از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «همانا گاه که به خانه می‌آیم، می‌بینم که خرمایی بر بستر من افتاده است، آن را برمی‌دارم و می‌خواهم که بخورم، سپس از آن می‌ترسم که مال صدقه باشد، آن را می‌افکنم».

٧- باب : كَيْفَ تُعَرَّفُ لُقَطَةُ أَهْلِ مَكَّةَ

وَقَالَ طَاوُسٌ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «لا يَلْتَقِطُ لُقَطَتَهَا إِلا مَنْ عَرَّفَهَا» .

وَقَالَ خَالِدٌ : عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «لا تُلْتَقَطُ لُقَطَتُهَا إِلا لِمُعَرِّفٍ» .

باب ۷: مال یافته شده مردم مکه چگونه اعلان شود

طاوُس از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت کرده که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی مال یافته شدهٔ آن را برندارد. به جز کسی که آن را می‌شناساند ؛ و خالد از عِکرمه، از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت کرده که پیامبر(صلی‌الله

علیه وسلم) فرموده است:

«کسی مال یافته شدهٔ (مکه را) برندارد مگر اعلان‌کنندهٔ آن».

٢٤٣٣ - وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا رَوْحٌ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يُعْضَدُ عِضَاهُهَا، وَلا يُنَفَّرُ صَيْدُهَا، وَلا تَحِلُّ لُقَطَتُهَا إِلا لِمُنْشِدٍ، وَلا يُخْتَلَى خَلاهَا». فَقَالَ عَبَّاسٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلا الإِذْخِرَ، فَقَالَ: «إِلا الإِذْخِرَ». [راجع: ١٣٤٩. أخرجه مسلم: ١٣٥٣، مطولاً، وأما قطعة الفتح ولا هجرة ففي الإمارة ٨٥].

٢٤٣٣ - از عَمرو بن دینار از عِکرمه، از ابن عباس (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «درختان خاردار مکه بریده نشود و شکار آن رمانیده نشود و حلال نیست برداشتن مال یافته شدهٔ آن مگر بر اعلان‌کننده آن، و گیاه آن قطع نشود».

عباس گفت:، یا رسول‌الله مگر گیاه اِذخر. فرمود: «مگر اذخر».

٢٤٣٤ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: لَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مَكَّةَ، قَامَ فِي النَّاسِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ حَبَسَ عَنْ مَكَّةَ الْفِيلَ وَسَلَّطَ عَلَيْهَا رَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ، فَإِنَّهَا لا تَحِلُّ لأَحَدٍ كَانَ قَبْلِي، وَإِنَّهَا أُحِلَّتْ لِي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، وَإِنَّهَا لا تَحِلُّ لأَحَدٍ بَعْدِي، فَلا يُنَفَّرُ صَيْدُهَا، وَلا يُخْتَلَى شَوْكُهَا، وَلا تَحِلُّ سَاقِطَتُهَا إِلا لِمُنْشِدٍ. وَمَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ: إِمَّا أَنْ يُفْدَى وَإِمَّا أَنْ يُقِيدَ». فَقَالَ الْعَبَّاسُ: إِلا الإِذْخِرَ، فَإِنَّا نَجْعَلُهُ لِقُبُورِنَا وَبُيُوتِنَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِلا الإِذْخِرَ». فَقَامَ أَبُو شَاهٍ، رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، فَقَالَ: اكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اكْتُبُوا لأَبِي شَاهٍ».

قُلْتُ لِلأَوْزَاعِيِّ: مَا قَوْلُهُ: اكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: هَذِهِ الْخُطْبَةَ الَّتِي سَمِعَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ١١٢. أخرجه مسلم: ١٣٥٥].

٢٤٣٤ - از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: وقتی که خداوند مکه را بر پیامبر خود فتح گردانید، آن حضرت در میان مردم به خطبه ایستاد و خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود:

«همانا خداوند فیل را[۱] از مکه بازداشته و رسول خود و مسلمانان را بر آن مسلط کرده است، بنابراین جنگ و خونریزی در آن قبل از من بر کسی حلال نبوده و برای من فقط ساعتی از روز حلال گردانیده شد و پس از من بر کسی حلال نمی‌شود، پس شکار آن رمانیده نشود و خار آن بریده نشود و برداشتن مال افتاده آن برکسی روا نمی‌باشد. به جز به اعلان‌کننده آن و می‌شود یکی از این دو نظر را اختیار کند: یا فدیه (خونبها) بگیرد، و یا قاتل را قصاص کند».

عباس گفت: مگر گیاه اذخر که آن را

۱- در حدیث ۲۴۳۴، سطر ۴، متن فوق - حَبَس عن مَکه الفیل - آمده است - در برخی فسخ بخاری چنین است - حَبَس عن مَکّةالقتل - یعنی خونریزی را از مکه بازداشته است.

برای قبرها و خانه‌های خود به‌کار می‌گیریم. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:، «مگر اِذخِر». مردی از اهل یمن به نام ابوشاه برخاست و گفت:

برایم بنویسید یا رسول‌الله.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «برای ابوشاه بنویسید» (ولید بن مسلم می‌گوید) به اَوْزاعِی گفتم: این گفتهٔ وی که: – برایم بنویسید یا رسول‌الله – چه معنی دارد. وی گفت یعنی همین خطبه را که از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است۱.

٨- باب : لا تُحْتَلَبُ مَاشِيَةُ أَحَدٍ بِغَيْرِ إِذْنِه

باب ۸: هیچ حیوانی بدون اجازه صاحب آن دوشیده نشود

٢٤٣٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « لا يَحْلُبَنَّ أَحَدٌ مَاشِيَةَ امْرِئٍ بِغَيْرِ إِذْنِه ، أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تُؤْتَى مَشْرُبَتُهُ ، فَتُكْسَرَ خِزَانَتُهُ ، فَيُنْتَقَلَ طَعَامُهُ ؟ فَإِنَّمَا تَخْزُنُ لَهُمْ ضُرُوعُ مَوَاشِيهِمْ أَطْعِمَاتِهِمْ ، فَلا يَحْلُبَنَّ أَحَدٌ مَاشِيَةَ أَحَدٍ إلا بِإِذْنِه » . [أخرجه مسلم : ١٧٢٦] .

۲٤۳٥ – از نافع از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «هیچ کس حیوان شیری دیگری را بدون اجازهٔ وی ندوشد، آیا یکی از شما دوست می‌دارد که کسی به ذخیره گاه او بیاید، و خزانهٔ او را بشکند و غذای او را برباید؟ همانا پستانهای حیواناتشان غذایشان را ذخیره می‌کند، پس هیچ کس حیوان شیری دیگری را ندوشد مگر به اجازهٔ او.

٩- باب : إِذَا جَاءَ صَاحِبُ اللُّقَطَةِ بَعْدَ سَنَةٍ رَدَّهَا عَلَيْهِ ،

لأَنَّهَا وَدِيعَةٌ عِنْدَهُ .

باب ۹: اگر صاحب مال یافته شده پس از یک سال بیاید، مال وی مسترد گردد،

زیرا نزد وی امانت بوده است.

٢٤٣٦ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى

۲٤۳٦ – از زیدبن خالد جُهنی روایت است که گفته: مردی دربارهٔ مال یافته شده از

۱– همین حدیث می‌رساند که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نوشتن حدیث را دستور داده است.

الْمُنْبَعِث ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ اللُّقَطَةِ ، قال : « عَرِّفْهَا سَنَةً ، ثُمَّ اعْرِفْ وِكَاءَهَا وَعِفَاصَهَا ، ثُمَّ اسْتَنْفِقْ بِهَا ، فَإِنْ جَاءَ رَبُّهَا فَأَدِّهَا إِلَيْهِ » . قالوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَضَالَّةُ الْغَنَمِ ؟ قال : « خُذْهَا ، فَإِنَّمَا هِيَ لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ » . قال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَضَالَّةُ الإِبِلِ ؟ قال : فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجْنَتَاهُ ، أَوِ احْمَرَّ وَجْهُهُ ، ثُمَّ قال : « مَا لَكَ وَلَهَا ، مَعَهَا حِذَاؤُهَا وَسِقَاؤُهَا ، حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا » .

[راجع: ۹۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۲۲] .

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد. آن حضرت فرمود:

«برای یک سال آن را اعلان کن، سپس پوش و سربند آن را معرفی کن و سپس از آن استفاده کن و اگر صاحبش آمد به وی مسترد کن».

گفتند: یا رسول‌الله، حکم گوسفند گم شده چیست؟ فرمود: «آن را برگیر، همانا از برای تو است، یا برای برادر تو است یا برای گرگ است».

سائل گفت: یا رسول‌الله، حکم شتر یافت شده چیست؟ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به حدی خشمگین شد که وجنات وی یا رخسار وی سرخ گشت، و سپس فرمود: تو را با شتر چه کار است، شتر از خود پای دارد و شکم دارد، تا آنکه صاحبش آن را پیدا کند».

۱۰- باب : هَلْ يَأْخُذُ اللُّقَطَةَ وَلَا يَدَعُهَا تَضِيعُ

حَتَّى لَا يَأْخُذَهَا مَنْ لَا يَسْتَحِقُّ

باب ۱۰: آیا کسی مال یافته شده را بگیرد و نگذارد که ضایع گردد

تا این‌که کسی که مستحق نیست آن را نگیرد.

۲۴۳۷ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ قال : سَمِعْتُ سُوَيْدَ بْنَ غَفَلَةَ قال : كُنْتُ مَعَ سَلْمَانَ بْنِ رَبِيعَةَ وَزَيْدِ بْنِ صُوحَانَ فِي غَزَاةٍ ، فَوَجَدْتُ سَوْطًا ، فَقَالَ لِي : أَلْقِهِ ، قُلْتُ : لا ، وَلَكِنْ إِنْ وَجَدْتُ صَاحِبَهُ وَإِلا اسْتَمْتَعْتُ بِهِ ، فَلَمَّا حَجَجْنَا ، فَمَرَرْتُ بِالْمَدِينَةِ ، فَسَأَلْتُ أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ ﷺ فَقَالَ : وَجَدْتُ صُرَّةً عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ فِيهَا مِائَةُ دِينَارٍ ، فَأَتَيْتُ بِهَا النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَالَ : « عَرِّفْهَا حَوْلاً » . فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً ، ثُمَّ أَتَيْتُ ، فَقَالَ : « عَرِّفْهَا حَوْلاً » . فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً ، ثُمَّ أَتَيْتُ ، فَقَالَ :

۲۴۳۷ - از شُعبه، از سلمه بن کُهیل روایت است که سُوَید بن غفله گفته:

در یکی از غزوات که با سلمان بن رَبیعه و زیدبن صُوحَان بودم تازیانه‌ای یافتم. یکی از آنان به من گفت که: تازیانه را بیفکن.

گفتم: نمی‌افکنم، و اگر صاحبش را یافتم به او می‌دهم، ورنه از آن استفاده می‌کنم. چون از غزوه برگشتیم[1] حج کردیم و بر مدینه گذر کردم. در آن‌جا مسأله را از اُبَی‌بن کعب(رضی‌الله

۱- در حدیث ۲۴۳۷، سطر پس از لفظ – لمّا لفظ – رَجَعنا – یعنی برگشتیم از چاپ افتاده است – ترجمه آن آورده شد.

فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ الرَّابِعَةَ فَقَالَ : « اعْرِفْ عِدَّتَهَا ، وَوِكَاءَهَا ، وَوِعَاءَهَا ، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا ، وَإِلا اسْتَمْتِعْ بِهَا» . [راجع : ٢٤٢٦ . أخرجه مسلم : ١٧٢٣] .

حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَلَمَةَ : بِهَذَا ، قَالَ : فَلَقِيتُهُ بَعْدُ بِمَكَّةَ ، فَقَالَ : لا أَدْرِي أَثَلاثَةَ أَحْوَالٍ ، أَوْ حَوْلاً وَاحِدًا .

فَقَالَ : « عَرِّفْهَا حَوْلاً » . فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً ، ثُمَّ أَتَيْتُ ، فَقَالَ : « عَرِّفْهَا حَوْلاً » . فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً ، ثُمَّ أَتَيْتُ ، فَقَالَ : فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ الرَّابِعَةَ فَقَالَ : « اعْرِفْ عِدَّتَهَا ، وَوِكَاءَهَا ، وَوِعَاءَهَا ، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا ، وَإِلا اسْتَمْتِعْ بِهَا» . [راجع : ٢٤٢٦ . أخرجه مسلم : ١٧٢٣] .

حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَلَمَةَ : بِهَذَا ، قَالَ : فَلَقِيتُهُ بَعْدُ بِمَكَّةَ ، فَقَالَ : لا أَدْرِي أَثَلاثَةَ أَحْوَالٍ ، أَوْ حَوْلاً وَاحِدًا .

عنه) سؤال کردم. وی گفت: من در روزگار پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) همیانی یافتم که در آن صد دینار بودم. آن را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آوردم آن حضرت فرمود: «به‌مدت یک سال آن را اعلان کن» به‌مدت یک سال اعلان کردم، سپس نزد آن حضرت آمدم. فرمود «به‌مدت یک سال آن را اعلان کن». بهمدت یک سال اعلان کردم. سپس نزد آن حضرت آمدم. فرمود «به‌مدت یک سال اعلان کن» به‌مدت یک سال اعلان کردم[1] سپس بار چهارم نزد آن حضرت آمدم. فرمود:

«شمار آن و پوش آن و سربند آن را اعلان کن، اگر صاحبش آمد به او بده ورنه از آن بهره بگیر».

(امام بخاری می‌گوید) روایت است از عبدان، از پدر وی، از شُعْبه که سلمه همین حدیث را روایت کرده و افزوده است:

سپس سُوَید را در مکه ملاقات کردم وی گفت: نمی‌دانم که اُبَی بن کعب (اعلان مال یافته شده را) سه سال گفته است یا یک سال.

١١- بَاب : مَنْ عَرَّفَ اللُّقَطَةَ وَلَمْ يَدْفَعْهَا إِلَى السُّلْطَانِ

٢٤٣٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ رَبِيعَةَ ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ ﷺ : أَنَّ أَعْرَابِيًّا سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ اللُّقَطَةِ ، قَالَ : « عَرِّفْهَا سَنَةً ، فَإِنْ جَاءَ أَحَدٌ يُخْبِرُكَ بِعِفَاصِهَا وَوِكَائِهَا ، وَإِلا فَاسْتَنْفِقْ بِهَا» . وَسَأَلَهُ عَنْ ضَالَّةِ الإِبِلِ ، فَتَمَعَّرَ وَجْهُهُ وَقَالَ : « مَا لَكَ وَلَهَا ، مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحِذَاؤُهَا ، تَرِدُ الْمَاءَ

باب ۱۱: کسی که مال یافت شده را اعلان کرد و آن را به حاکم شرع نسپرد

۲۴۳۸ – از یزید روایت است که زیدبن خالد(رضی‌الله عنه) گفته: بادیه‌نشینی دربارهٔ مال یافت شده از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد آن حضرت فرمود: «برای یک سال آن را اعلان کن، اگر کسی آمد و نشانی پوش و سربند آن را گفت، مسترد کن، ورنه از آن استفاده کن».

وی از حکم شتر گم شده سؤال کرد. رخسار

[1] – در حدیث ۲۴۳۷ در آغاز سطر دهم عبارت «عَرِّفها حَوْلاً» از چاپ افتاده است. ترجمه آن آورده شد.

وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ ، دَعْهَا حَتَّى يَجِدَهَا رَبُّهَا » . وَسَأَلَهُ عَنْ ضَالَّةِ الْغَنَمِ ، فَقَالَ : « هِيَ لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ» .
[راجع : ۹۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۲۲] .

آن حضرت متغیر شد و فرمود، «تو را با شتر چه کار است، از خود شکم دارد و پای دارد و خودش را به آب می‌رساند و شاخهٔ درخت می‌خورد، بگذار تا آن را صاحبش پیدا کند». وی از حکم گوسفند گم شده سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «برای تو است یا برای برادر تو است یا برای گرگ است» .

۱۲- باب :

۲۴۳۹ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبراهيم : أَخْبَرَنَا النَّضْرُ : أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : أَخْبَرَنِي الْبَرَاءُ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ ﷺ .

حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ رَجَاء : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ ﷺ قَالَ : انْطَلَقْتُ ، فَإِذَا أَنَا بِرَاعِي غَنَمٍ يَسُوقُ غَنَمَهُ ، فَقُلْتُ : لِمَنْ أَنْتَ ؟ قَالَ : لِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَسَمَّاهُ فَعَرَفْتُهُ ، فَقُلْتُ : هَلْ فِي غَنَمِكَ مِنْ لَبَنٍ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، فَقُلْتُ : هَلْ أَنْتَ حَالِبٌ لِي ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَأَمَرْتُهُ ، فَاعْتَقَلَ شَاةً مِنْ غَنَمِهِ ، ثُمَّ أَمَرْتُهُ أَنْ يَنْفُضَ ضَرْعَهَا مِنَ الْغُبَارِ ، ثُمَّ أَمَرْتُهُ أَنْ يَنْفُضَ كَفَّيْهِ ، فَقَالَ هَكَذَا ، ضَرَبَ إِحْدَى كَفَّيْهِ بِالأُخْرَى ، فَحَلَبَ كُثْبَةً مِنْ لَبَنٍ ، وَقَدْ جَعَلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِدَاوَةً ، عَلَى فَمِهَا خِرْقَةٌ ، فَصَبَبْتُ عَلَى اللَّبَنِ حَتَّى بَرَدَ أَسْفَلُهُ ، فَانْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ : اشْرَبْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيتُ . [انظر : ۳۶۱۵، ۳۶۵۲، ۳۹۰۸، ۳۹۱۷، ۵۶۰۷. أخرجه مسلم : ۲۰۰۹ مختصراً بزيادة ، وأخرجه: ۲۰۰۹ ، في الزهد، ۷۵، مطولاً] .

باب - ۱۲

۲۴۳۹ - از ابواسحاق، از براء روایت است که ابوبکر(رضی‌الله عنه) گفته: من (با آن حضرت در زمان هجرت) راهی بودم، ناگاه با چوپانی مواجه شدم که گوسفندانش را می‌راند. به او گفتم: چوپانِ کیستی؟ وی مردی از قریش را نام گرفت که من می‌شناختم. به او گفتم: آیا گوسفند شیری داری؟ گفت: آری. من او را فرمودم. وی پای یکی از گوسفندان را بست و سپس از وی خواستم که گردوخاک را از پستان گوسفند بیفشاند و بعد از وی خواستم که گرد و خاک دستهای خویش را دور نماید. وی کفهای دستهایش را بر یکدیگر زد و در ظرفی شیر دوشید. من برای رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در ظرفی شیر ریختم و دهانه ظرف را با پاره جامه‌ای بستم، سپس بر روی ظرف آب ریختم تا آنکه بخش زیرین آن سرد شد، بعد آن را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بردم و گفتم: بنوش یا رسول‌الله آن حضرت نوشید و من خشنود شدم

٤٦ - كِتَاب الْمَظَالِمِ

في المَظالِمِ وَالْغَصْبِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَلا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الأَبْصَارُ . مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُوسِهِمْ ﴾ : رَافِعِي ، الْمُقْنِعُ وَالْمُقْمِحُ وَاحِدٌ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ مُهْطِعِينَ ﴾ مُدِيمِي النَّظَرِ ، وَيُقَالُ : مُسْرِعِينَ .

﴿ لا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ﴾ يَعْنِي جُوفًا لا عُقُولَ لَهُمْ .

﴿ وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ . وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الأَمْثَالَ . وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ . فَلا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴾ . [إبراهيم: ٤٢ - ٤٧] .

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم

۴۶ - کتاب مظالم
دربارهٔ ظالمان و غصب

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و هرگز مپندار خدا را بی‌خبر از آنچه می‌کنند ستمکاران، جز این نیست که مهلت می‌دهد ایشان را برای روزی که خیره شوند در آن چشمها، شتاب کنندگان، سر خود بردارندگان (ابراهیم: ٤٢ و ٤٣).

لفظ «مُقْنِعِی» که در آیت است به معنی بلندکردن است، کلمات المُقْنع، و المُقْمِح، دارای معنی واحدی است[1].

و مجاهد گفته است: کلمه «مُهْطِعین» که در آیت است به معنی پیوسته نگرندگان است. و به معنی، شتاب کنندگان، گفته می‌شود[2].

«بازنمی‌گردد به سوی ایشان چشم ایشان، و دلهای ایشان خالی است»(ابراهیم ٤٣)

کلمهٔ «هَوَاْءٌ» که در آیه است یعنی خالی، (٤) و ایشان را (از فرط دهشت قیامت) عقل نیست.

«و بترسان مردمان را از روزی که بیاید به ایشان عذاب، پس گویند ظالمان ای پروردگار ما مهلت ده ما را تا میعادی نزدیک تا اجابت کنیم دعوت تو را و پیروی کنیم رسولان را گفته شود به ایشان، آیا قسم نمی‌خوردید پیش

۱– معنای – مُقْنِعی رؤسهم – به منی بلندکردن سرهای ایشان است. یعنی در قیامت ستمکاران از فرط حیرت سر به هوا راه می‌روند.

۲– در متن ترجمهٔ انگلسی بخاری و برخی نسخ دیگر آمده است: • قال غیره • یعنی غیر از مجاهد گفته است که معنی آن شتاب کنندگان است کلمه – مُهطِع – به کسی نسبت داده می‌شود که به خواری و فروتنی بنگرد و چشم برندارد

١ - باب : قِصَاصِ المَظَالِمِ

٢٤٤٠ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبراهيم : أَخْبَرَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَام : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ ، عَنْ رَسُول اللَّه ﷺ قال : « إِذَا خَلَصَ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّار حُبِسُوا بِقَنْطَرَة بَيْنَ الْجَنَّة وَالنَّار ، فَيَتَقَاصُّونَ مَظَالِمَ كَانَتْ بَيْنَهُمْ في الدُّنْيَا حَتَّى إِذَا نُقُّوا وَهُذِّبُوا ، أُذِنَ لَهُمْ بِدُخُول الْجَنَّة ، فَوَالَّذي نَفْسُ مُحَمَّد بِيَده ، لأَحَدُهُمْ بِمَسْكَنه في الْجَنَّة أَدَلُّ بِمَنْزِله كَانَ في الدُّنْيَا » .

وَقَال يُونُسُ بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو الْمُتَوَكِّلِ . [انظر : ٦٥٣٥] .

از اینکه نباشد شما را هیچ زوال» (ابراهیم ٤٤).

«و ساکن شدید در منازل آنان‌که ستم کردند بر خویش و واضح شد شما را که چه کردیم به ایشان و زدیم برای شما مثلها» (ابراهیم: ٤٥).

«و هر آینه تدبیر کردند به تدبیر خویش و نزد خداست علم تدبیر ایشان و اگرچه باشد تدبیر ایشان که از جابر کند کوهها را» (ابراهیم ٤٦).

«پس مپندار خدا را خلاف‌کنندهٔ وعدهٔ خود با رسولان خود هر آینه خدا غالب صاحب انتقام است». (ابراهیم ٤٧).

باب ۱: کیفر ظلم

٢٤٤٠ - از ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آن‌گاه که مسلمانان از آتش دوزخ ر[illegible]ی بر پلی که میان بهشت و دوزخ است نگه داشته می‌شوند و از مظالمی که در دنیا کرده‌اند از یکدیگر قصاص می‌گیرند٦٤ تا آنکه (از گناه) پاک (و از مظالم) تصفیه گردند. و سپس به ایشان اجازهٔ ورود به بهشت داده می‌شود. سوگند به ذاتی که نفس محمد درید قدرت اوست که هر یک از ایشان به مسکن خویش در بهشت را هیاب‌تر است نظر به مسکن خود در دنیا.

یونس بن محمد، از شیبان، از قتاده، از اَبُومُتَوَکِّل روایت کرده است.

۱- یعنی از حسنات ظالمین گرفته شده و بر حسنات مظلومین افزوده می‌شود.

٢ - باب : قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى : ﴿ألا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ .[هود : ١٨]

٢٤٤١ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ قال : أَخْبَرَنِي قَتَادَةُ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ المَازِنِيِّ قال : بَيْنَمَا أَنَا أَمْشِي مَعَ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا آخِذٌ بِيَدِهِ ، إِذْ عَرَضَ رَجُلٌ فَقال : كَيْفَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ فِي النَّجْوَى ؟ فَقال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ : « إِنَّ اللّٰهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ ، فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَيَسْتُرُهُ ، فَيَقُولُ : أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا ، أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا ؟ فَيَقُولُ : نَعَمْ أَيْ رَبِّ ، حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ ، وَرَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ هَلَكَ ، قال : سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا ، وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ ، فَيُعْطَى كِتَابَ حَسَنَاتِهِ . وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْمُنَافِقُ ، فَيَقُولُ الأَشْهَادُ : ﴿هَؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ » . [هود : ١٨] . [انظر : ٤٦٨٥، ٦٠٧٠، ٧٥١٤ . أخرجه مسلم : ٢٧٦٨] .

باب ۲: قول خدای تعالی «آگاه باش که لعنت خداست به ستمکاران»(هود: ۱۸).

۲٤٤١ – روایت است از قَتاده که صفوان بن مُحْرِز المازنی گفته است: درحالی‌که با ابن عمر(رضی‌الله عنه) در راه روان بودم و دست او را گرفته بودم، ناگاه مردی پیش آمد و گفت: در مورد گفت‌وگوی محرمانه (میان خدا و بنده در قیامت) از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) چه شنیدی؟ ابن عمر گفت: از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «همانا خداوند، مسلمان را به خود نزدیک می‌کند و او را در حمایت خود قرار داده بر او پرده می‌نهد و به او می‌گوید: آیا چنین گناهی مرتکب نشدی؟ وی می‌گوید: آری، ای پروردگار من، تا آن‌که به گناهان خویش اقرار می‌کند و به نفس خویش درمی‌یابد که هلاک می‌گردد. خداوند می‌فرماید: گناهان تو را در دنیا پوشیدم و امروز گناهان تو را می‌بخشم سپس نامهٔ اعمال نیک او را به او می‌دهد. و اما در مورد کافر و منافق شاهدان می‌گویند».

«ایشانند آنان‌که دروغ بستند بر پروردگار خویش، آگاه باش لعنت خداست بر ستمکاران» (هود: ۱۸).

٣ - باب : لا يَظْلِمُ الْمُسْلِمُ الْمُسْلِمَ وَلا يُسْلِمُهُ

٢٤٤٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ سَالِمًا أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَبْدَاللّٰهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنهما أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قال : «

باب ۳: مسلمان بر مسلمان ستم نکند و او را به هلاکت نیفکند

۲٤۲۲ – از سالم، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: مسلمان برادر مسلمان است، بر او ظلم نکند و او را به هلاکت نیفکند و کسی که حاجت

الْمُسْلِمُ أخُو الْمُسْلِم ، لا يَظْلِمُهُ وَلا يُسْلِمُهُ ن وَمَنْ كَانَ في حَاجَةِ أخيه كَانَ اللَّهُ في حَاجَته ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِم كُرْبَةً فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرُبَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَة ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَة» . [انظر : ٦٩٥١، اخرجه مسلم: ٢٥٨٠] .

برادر خود را روا می‌دارد خداوند حاجت او را روا می‌دارد، و کسی که اندوه و مشقت مسلمانی را دور می‌گرداند، خداوند از اندوه‌ها و مشقت‌های او در روز قیامت دور می‌گرداند، و کسی که از مسلمانی پرده‌پوشی کند، خداوند در روز قیامت ازوی پرده‌پوشی می‌کند».

٤ - باب : أعِنْ أخَاكَ ظَالِمًا أوْ مَظْلُومًا

باب ۴: به برادر خود کمک کن، ظالم است یا مظلوم

٢٤٤٣ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أبي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّه بْنُ أبي بَكْر بْن أنَس وَحُمَيْدٌ الطَّوِيلُ : سَمِعَ أنَسَ بْنَ مَالك ﷺ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ :«انْصُرْ أخَاكَ ظَالمًا أوْ مَظْلُومًا» . [انظر : ٢٤٤٤، ٦٩٥٢] .

۲۴۴۳ – از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

«به برادر خود کمک کن، ظالم است یا مظلوم».

٢٤٤٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ ، عَنْ حُمَيْد ، عَنْ أنَس ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّه ﷺ : «انْصُرْ أخَاكَ ظَالمًا أوْ مَظْلُومًا» . قالوا : يَا رَسُولَ اللَّه ، هَذَا نَنْصُرُهُ مَظْلُومًا ، فَكَيْفَ نَنْصُرُهُ ظَالمًا ؟ قال : «تَأخُذُ فَوْقَ يَدَيْه» . [راجع : ٢٤٤٣] .

۲۴۴۴ – از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

«به برادر خود کمک کن، ظالم است یا مظلوم».

گفتند: یا رسول‌الله، آن کسی را که مظلوم است کمک می‌کنیم، ولی کسی را که ظالم باشد، چگونه کمک کنیم.

آن حضرت فرمود: «دستهای او را می‌گیری» (تا او را از ظلم بازداری).

٥ - باب : نَصْرِ الْمَظْلُوم

باب ۵: کمک به مظلوم

٢٤٤٥ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيع : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَن الأشْعَث بْن سُلَيْم قال : سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ سُوَيْد : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : أمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْع ، وَنَهَانَا عَنْ سَبْع ، فَذَكَرَ : عِيَادَةَ الْمَرِيض ، وَاتِّبَاعَ الْجَنَائِز ، وَتَشْمِيتَ الْعَاطِس ، وَرَدَّ السَّلام ، وَنَصْرَ

۲۴۴۵ – از معاویه بن سُوَید روایت است که براء بن عازب(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ما را به هفت چیز امر و از هفت چیز منع کرد و چنین ذکر کرد:

عیادت مریض، و همراهی جنازه و

الْمَظْلُومِ ، وَإِجَابَةَ الدَّاعِي ، وَإِبْرَارَ الْمُقْسِمِ . [راجع : ۱۲۳۹ . أخرجه مسلم : ۲۰٦٦ ، مطولاً] .

عطسه‌کننده را یرحمک الله گفتن و سلام را جواب‌دادن، ومظلوم را یاری رساندن، و دعوت را قبول‌کردن و سوگندکننده را در ایفای آن کمک‌کردن.

٢٤٤٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا » . وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِه . [راجع : ٤٨١ . أخرجه مسلم : ٢٥٨٥] .

٢٤٤٦ - از ابوموسی(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «مسلمان برای مسلمان مانند بنایی است که اجزای آن یکدیگر را محکم می‌کند» و (در اثنای گفتن) انگشتان خویش را درهم آورد.

٦ - باب : الانْتِصَارِ مِنَ الظَّالِمِ

لِقَوْلِه جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ لا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴾ [النساء : ١٤٨] . ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ﴾ [الشورى : ٣٩].

قال إبراهيم : كَانُوا يَكْرَهُونَ أَنْ يُسْتَذَلُّوا ، فَإِذَا قَدَرُوا عَفَوْا .

باب ۶: انتقام از ظالم

نظر به گفتهٔ خداوند جلَّ ذکره:

«دوست نمیدارد خدا، بلند گفتن سخن بد را، مگر سخت گفتن مظلوم که عفو است و هست خدا شنوا و دانا» (النساء ١٤٨) «و آنان‌که چون برسد بدیشان تعدی ایشان انتقام می‌کشند» (الشوری ٣٩) ابراهیم (نخعی) گفته است: صحابه دوست نداشتند (با انتقام‌جویی) خوار ساخته شوند و چون قدرت می‌یافتند عفو می‌کردند.

٧ - باب : عَفْوِ الْمَظْلُومِ

لِقَوْلِه تَعَالَى : ﴿ إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ﴾ [النساء : ١٤٩] . ﴿ وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ . وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِه فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ . إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ . وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الأُمُورِ . وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا

باب ۷: عفو مظلوم

نظر به گفتهٔ او تعالی: «اگر آشکارا کنید کار نیک را یا پنهان کنید آن را یا عفو کنید از ظلمی، پس هر آینه هست خدا عفوکنندهٔ توانا (النساء: ١٤٩).

«و سزای بدی است مانندِ آن. پس هر که در گذرد و قضیه را به اصلاح آرد، پس مزد او بر خداست و هر آینه خدا دوست نمی‌دارد ظالمان را. و هر آینه کسی که انتقام کشد بعدِ

رَأَوُا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ ﴾ [الشورى: ٤٠-٤٤].

مظلوم‌شدنِ خود، پس آن جماعت نیست بر ایشان هیچ راه ملامت. جز این نیست که راه ملامت به آن جماعت است که ظلم می‌کنند برمردمان و فساد می‌طلبند در زمین به ناحق، آن جماعت ایشان راست عذاب‌دهنده و هر که صبر کند و بیامرزد هر آینه این صفت از کارهای مقصود است [و هر که گمراه کند خدا پس نیست او را هیچ کارسازی بعد از وی][1] و ببینی ستمکاران را چون معاینه کنند عذاب را، گویند آیا هست به سوی بازگشتن هیچ راهی» (الشوری: ٤٠ تا ٤٤).

٨ - باب : الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

٢٤٤٧ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ الْمَاجِشُونُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» . [أخرجه مسلم : ٢٥٧٩] .

باب ۸: ظلم در روز قیامت تاریکی است

٢٤٤٧ - از عبدالله بن دینار، از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «ظلم در روز قیامت ،تارکی است».

٩ - باب : الاتِّقَاءِ وَالْحَذَرِ مِنْ دَعْوَةِ الْمَظْلُومِ

٢٤٤٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ إِسْحَاقَ الْمَكِّيُّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ صَيْفِيٍّ ، عَنْ أَبِي مَعْبَدٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ ، فَقَالَ : «اتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ ، فَإِنَّهَا لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ». [راجع: ١٣٩٥ . أخرجه مسلم : (١٩) مطولاً] .

باب ۹: ترس و حذر از دعای مظلوم

٢٤٤٨ - از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) معاد را (برای گرفتن صدقه و تعلیم احکام دین) به یمن فرستاد و فرمود: «از دعای مظلوم بترس، همانا میان وی و میان خداوند حجابی نیست».

١٠ - باب : مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ عِنْدَ الرَّجُلِ فَحَلَّلَهَا لَهُ ، هَلْ يُبَيِّنُ مَظْلَمَتَهُ

باب ۱۰: کسی که مردی بر وی ستم کرده است و او آن مرد را ببخشد، آیا ظلم وی را بیان کند

[1]- عبارت میان دو قلابک[و هرکرا...] آغاز آیه ۴۴ سورهٔ - الشوری - است که در متن نیامده است. آورده شد.

٢٤٤٩ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لأحد من عرضه أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيَوْمَ ، قَبْلَ أَنْ لا يَكُونَ دِينَارٌ وَلا دِرْهَمٌ ، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أُخِذَ مِنْهُ بِقَدْرِ مَظْلَمَتِهِ ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ فَحُمِلَ عَلَيْهِ » .

قال أبو عَبْد اللَّه : قال إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ : إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَقْبُرِيَّ لأَنَّهُ كَانَ نَزَلَ نَاحِيَةَ الْمَقَابِرِ .

قال أبو عَبْد اللَّه : وَسَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ هُوَ مَوْلَى بَنِي لَيْثٍ ، وَهُوَ سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ ، وَاسْمُ أَبِي سَعِيدٍ كَيْسَانُ .

[انظر : ٦٥٣٤] .

٢٤٤٩ - از سَعید مَقْبُری از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که از جانب وی به یکی[1] ستمی رفته باشد، چون لطمه بر آبروی وی و یا چیزی دیگر، باید امروز از وی بخشودگی بخواهد، قبل از آنه (روزی فرا رسد) که او را درهم و دیناری نباشد و اگر آن ظالم را (در آنروز) عملی نیک باشد از آن به اندازهٔ ظلم وی گرفته می‌شود و اگر او را اعمال نیک نباشد، از اعمال بد کسی که به وی ظلم کرده است گرفته می‌شود و بر او بار می‌شود».

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: اسماعیل بن ابی اُویس گفت[2]: (سعید را وی این حدیث) به خاطری - مَقْبُری - نامیده می‌شود که در نزدیک قبرها منزل می‌کرد.

ابوعبدالله گفته است: سعید مَقْبُری، مولی بنی لیث است و اسم وی سعیدبن ابوسعید است و اسم ابوسعید، کیسان است.

١١ - باب : إِذَا حَلَّلَهُ مِنْ ظُلْمِهِ فَلا رُجُوعَ فِيهِ

٢٤٥٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا هِشَامُ ابْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿ وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا ﴾ . قَالَتْ : الرَّجُلُ تَكُونُ عِنْدَهُ الْمَرْأَةُ ، لَيْسَ بِمُسْتَكْثِرٍ مِنْهَا ، يُرِيدُ أَنْ يُفَارِقَهَا ، فَتَقُولُ : أَجْعَلُكَ مِنْ شَأْنِي فِي حِلٍّ ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي ذَلِكَ . [انظر : ٢٦٩٤، ٤٦٠١، ٥٢٠٦ . أخرجه مسلم : ٣٠٢١] .

باب ۱۱: اگر ظلم کسی را بخشیده باشد حق بازگشتِ بدان ندارد

٢٤٥٠- از عُروه، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) آن آیه را خواند «اگر زنی بترسد از شوهرش، سرکشی یا روگردانی را، پس گناه نیست بر ایشان در آنکه صلح آرند در میان خویش نوعی از صلح» (النساء ۱۲۸) (در شأن آن گفت):[3] مردی، زنی داشت که از وی

۱- حدیث ۲۴۴۹ سطر ۳، عبارت «من کان له مظلمهٔ لِأَحد» در برخی نسخ بخاری چنین است «من کان له مظلمهٔ لِاخیه» یعنی کسی که از جانب وی به برادرش ستمی رفته باشد.
۲- اسماعیل بن ابی اُویس خواهر زاده امام مالک است.
۳- این آیهٔ در مشروعیت خُلع است، و خلع آن است که زن چیزی به شوهر بدهد و از وی جدا شود.

بسیار بهره‌گیرنده نبود، خواست که وی را از خود جدا گرداند. آن زن می‌گفت: از هر حقی که بر تو دارم می‌گذرم. و این آیه در آن مورد نازل شد.

١٢ - باب : إذَا أَذِنَ لَهُ أَوْ أَحَلَّهُ ، وَلَمْ يُبَيِّنْ كَمْ هُوَ

٢٤٥١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي حَازِمِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِشَرَابٍ فَشَرِبَ مِنْهُ ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ ، وَعَنْ يَسَارِهِ الأَشْيَاخُ ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ «أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَ هَؤُلَاءِ» . فَقَالَ الْغُلَامُ : لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَا أُوثِرُ بِنَصِيبِي مِنْكَ أَحَدًا . قَالَ : فَتَلَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي يَدِهِ . [راجع : ٢٣٥١. أخرجه مسلم : ٢٠٣٠] .

باب ۱۲: اگر کسی را از حق خویش اجازه دهد و یا بروی حلال گرداند ومقدار آن را معین نکنند که چند است

۲۴۵۱ - از سهل بن سعد ساعدی(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: برای رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نوشیدنی آورده شد و از آن نوشید به جان راست وی پسر خوردسال و به جانب چپ وی بزرگسالان بودند. آن حضرت به پسر خوردسال گفت: «آیا اجازه میدهی که بقیه نوشیدنی را به بزرگسالان بدهم».

آن پسر گفت: «به خدا سوگند یا رسول‌الله، که من سهم خود را به هیچ کس نمی‌دهم.

سهل گفته است: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نوشیدنی را به‌دست وی داد.

١٣ - باب : إِثْمِ مَنْ ظَلَمَ شَيْئًا مِنَ الأَرْضِ

٢٤٥٢ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي طَلْحَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَمْرِو بْنِ سَهْلٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «مَنْ ظَلَمَ مِنَ الأَرْضِ شَيْئًا طُوِّقَهُ مِنْ سَبْعِ أَرَضِينَ» . [انظر : ٣١٩٨ . أخرجه مسلم : ١٦١٠] .

باب ۱۳: گناه کسی که ببخشی از زمین دیگری را به ظلم بگیرد

۲۴۵۲ - از عبدالحرمن بن عمرو بن سهل روایت است که سعید بن زید(رضی‌الله عنه) گفته: ازرسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «کسی که از زمین دیگری به ظلم بگیرد ،هفت زمین، طوق گردنش می‌شود».

٢٤٥٣ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَنَّ أَبَا سَلَمَةَ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أُنَاسٍ

۲۴۵۳ - از محمد بن ابراهیم روایت است که ابوسلمهٔ گفته: میان او و مردم (به پاره زمین) دعوی شد. وی موضوع را به عایشه(رضی‌الله عنها)

اظهار کرد و او گفت:

ای ابوسلمه، ازگرفتن زمین بپرهیز، همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است.

«کسی به مقدار یک وجب زمین به ظلم بگیرد هفت زمین، طوق گردنش می‌شود».

٢٤٥٤ – حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إبراهيم : حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه بْنُ الْمُبَارَك : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِم ، عَنْ أبيه ﷺ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ أَخَذَ مِنَ الأَرْضِ شَيْئًا بِغَيْرِ حَقِّه ، خُسِفَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرَضِينَ» .

قالَ الْفِرَبْرِيُّ : قَالَ أَبُو جَعْفَرِ بْنُ أَبِي حَاتِم : قالَ أَبُو عَبْدِ الله : هَذَا الْحَدِيثُ لَيْسَ بِخُرَاسَانَ فِي كِتَابِ ابْنِ الْمُبَارَك ، أَمْلاهُ عَلَيْهِمْ بِالْبَصْرَة . [انظر : ٣١٩٦]

٢٤٥٤ – از عبدالله بن مبارک، از موسی بن عُقبه، روایت است از سالم، از پدر وی(رضی‌الله عنه) فرموده است: «کسی که از زمینی به ناحق چیزی بگیرد، در روز قیامت تا قعر هفت زمین فرو برده می‌شود.

فربری گفته است: ابوجعفر بن ابوحاتم می‌گوید که ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است :این حدیث در کتابهای ابن مبارک در خراسان ضبط نشده است، و آن را (از حافظهٔ خود) بر مردم بصره املاء کرده‌ام.

١٤ – باب : إِذَا أَذِنَ إِنْسَانٌ لآخَرَ شَيْئًا جَازَ

باب ۱۴: اگر کسی از حق خود چیزی را به دیگری اجازه می‌دهد رواست.

٢٤٥٥ – حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ جَبَلَةَ : كُنَّا بِالْمَدِينَةِ فِي بَعْضِ أَهْلِ الْعِرَاقِ ، فَأَصَابَنَا سَنَةٌ ، فَكَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَرْزُقُنَا التَّمْرَ ، فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَمُرُّ بِنَا فَيَقُولُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الإِقْرَانِ ، إِلا أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ . [انظر : ٢٤٨٩ ، ٢٤٩٠ ، ٥٤٤٦ . اخرجه مسلم : ٢٠٤٥] .

٢٤٥٥ – از شُعبه که جَبَلَه روایت است که گفته:

با گروهی از مردم عراق در مدینه بودیم و ما را قحط سالی رسیده بود ابن زبیر ما را خرما می‌داد و ابن عمر(رضی‌الله عنه) بر ما می‌گذشت و می گفت:

همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از خوردن خرما که دو دو دانه در دهان کند منع کرده است، مگر آنکه آن مرد از شما که برادر وی هستید اجازه بگیرد» (در خوان مشترک).

٢٤٥٦ – حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَان : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنِ الأَعْمَش ، عَنْ أَبِي وَائِل ، عَنْ أَبِي مَسْعُود : أَنَّ رَجُلاً مِنَ

٢٤٥٦– از ابووائل که ابومسعود روایت است که گفته:

الأنصار يُقال لَهُ أبُو شُعَيْب ، كَانَ لَهُ غُلامٌ لَحَّامٌ ، فَقَال لَهُ أبُو شُعَيْب : اصْنَعْ لِي طَعَامَ خَمْسَة ، لَعَلِّي أدْعُو النَّبِيَّ ﷺ خَامسَ خَمْسَة ، وَأبْصَرَ فِي وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ الْجُوعَ ، فَدَعَاهُ ، فَتَبِعَهُمْ رَجُلٌ لَمْ يُدْعَ ، فَقَال النَّبِيُّ ﷺ : « إنَّ هَذَا قَد اتَّبَعَنَا ، أتَأذَنُ لَهُ » . قال : نَعَمْ . [راجع : ٢٠٨١ . أخرجه مسلم : ٢٠٣٦] .

مردی از انصار ابوشعیب نامیده شد و غلام وی قصاب بود ابوشعیب به او گفت: طعامی که پنج نفر را کفایت کند برایم مهیا کن که شاید پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دعوت کنم و او نفر پنجم از آن پنج نفر است. و او در سیمای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اثر گرسنگی مشاهده کرده بود. وی آن حضرت را دعوت کرد. لیکن مردی که دعوت نشده بود با ایشان همراه گردید. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«این مرد ما را همراهی کرده است، آیا به وی اجازه می‌دهی» .

ابوشعیب گفت: آری.

١٥ – باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :
﴿ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴾ [البقرة : ٢٠٤]

٢٤٥٧ - حَدَّثَنَا أبُو عَاصِم ، عَنِ ابْنِ جُرَيْج ، عَنِ ابْنِ أبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «إنَّ أبْغَضَ الرِّجَالِ إلَى اللَّهِ الألَدُّ الْخَصِمُ» . [انظر: ٤٥٢٣، ٧١٨٨ . أخرجه مسلم : ٢٦٦٨] .

باب ۱۵: فرمودهٔ خدای تعالی:

«حال آنکه او سخت‌ترین ستیزندگان است» (البقره: ٢٠٤)

٢٤٥٧ – از عایشه(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

«همانا مبغوض‌ترین مردم نزد خداوند، کسی است که بسیار پیکارگر و ستیزه‌جو است».

١٦ – باب : إثْمِ مَنْ خَاصَمَ فِي بَاطِلٍ وَهُوَ يَعْلَمُهُ

٢٤٥٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَال : حَدَّثَنِي إبراهيم بْنُ سَعْد ، عَنْ صَالِح ، عَنِ ابْنِ شِهَاب قَال : أخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْر : أنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أمِّ سَلَمَةَ أخْبَرَتْهُ : أنَّ أمَّهَا أمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أخْبَرَتْهَا ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أنَّهُ سَمِعَ خُصُومَةً بِبَاب حُجْرَتِه ، فَخَرَجَ إلَيْهِمْ ، فَقَال : « إنَّمَا أنَا بَشَرٌ ، وَإنَّهُ يَأتِينِي الْخَصْمُ ، فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أنْ يَكُونَ أبْلَغَ مِنْ بَعْض ،

باب ۱۴: گناه کسی که دعوی باطل کند و بدان آگاه باشد

٢٤٥٨ – از عُروه بن زبیر، از زینب بنت اُم‌سلمه روایت است که مادر وی اُم‌سلمه(رضی‌الله عنها) همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) – گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر در حجرهٔ خویش صدای گفتگو و کشمکش را شنید و به سوی آنها برآمد و گفت:

«همانا من انسانم و خصم (مدعی) نزد من

فَأَحْسِبُ أَنَّهُ صَدَقَ ، فَأَقْضِي لَهُ بِذَلِكَ ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ ، فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ ، فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ فَلْيَتْرُكْهَا» . [انظر : ٢٦٨٠، ٦٩٦٧، ٧١٦٩، ٧١٨١، ٧١٨٥، وانظر في الشهادات ، باب ٢٧. أخرجه مسلم : ١٧١٣] .

میاید و شاید که یکی از شما نسبت به دیگری زبان‌آورتر باشید و من می‌پندارم که وی راست می‌گوید و به مفاد وی حکم می‌کنم، پس اگر من از حق مسلمانی به مفاد وی حکم می‌کنم، همانا آن پاره‌ای از آتش است که آن را می‌گیرد و یا می‌گذارد».

١٧ - باب : إِذَا خَاصَمَ فَجَرَ

٢٤٥٩ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِد : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا ، أَوْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ أَرْبَعَةٍ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا : إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ» . [راجع: ٣٤ . أخرجه مسلم : ٥٨] .

باب ۱۷: کسی که دعوی کند و دشنام دهد

٢٤٥٩ - از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

«چهار خصلت‌اند که در هر کس که باشد منافق است یا اگر یکی از این چهار خصلت در وی باشد خصلتی از نفاق در وی است تا آنکه آن را ترک کند: چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلاف ورزد، و چون پیمان بندد، نقض کند، و چون دعوی کند دشنام دهد».

١٨ - باب : قِصَاصِ الْمَظْلُومِ إِذَا وَجَدَ مَالَ ظَالِمِهِ

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : يُقَاصُّهُ ، وَقَرَأَ : ﴿ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ﴾ [النحل: ١٢٦] .

٢٤٦٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَتْ هِنْدُ بِنْتُ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ مِسِّيكٌ ، فَهَلْ عَلَيَّ حَرَجٌ أَنْ أُطْعِمَ مِنَ الَّذِي لَهُ عِيَالَنَا ؟ فَقَالَ : «لَا حَرَجَ عَلَيْكِ أَنْ تُطْعِمِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ» . [راجع : ٢٢١١ . أخرجه مسلم : ١٧١٤].

باب ۱۸: جبران‌کردن مظلوم، اگر به مال ظالم دست یابد

و ابن سیرین گفته‌است: مظلوم جبران می‌کند و این آیت را خواند: «و اگر مکافات کنید پس مکافات کنید به مثل آنچه با شما معامله کرده شد» (النمل: ١٢٦).

٢٤٦٠ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته: هند بنت عُتْبه بن ربیعه آمد و گفت: یا رسول‌الله، ابوسفیان مردی خسیس است، آیا بر من گناه است که از مال وی اولادمان را غذا بدهم؟

آن حضرت فرمود: «اگر بدیشان مطابق

عرف غذا بدهی بر تو گناهی نیست».

٢٤٦١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰه بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قال : حَدَّثَني يَزِيدُ ، عَنْ أَبي الْخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قال : قُلْنَا لِلنَّبِيِّ ﷺ : إِنَّكَ تَبْعَثُنَا ، فَنَنْزِلُ بِقَوْمٍ لا يَقْرُونَا ، فَمَا تَرَى فيه ؟ فَقال لَنَا : « إِنْ نَزَلْتُمْ بِقَوْمٍ ، فَأَمَرَ لَكُمْ بِمَا يَنْبَغِي لِلضَّيْفِ فَاقْبَلُوا ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا ، فَخُذُوا مِنْهُمْ حَقَّ الضَّيْفِ » . [انظر : ٦١٣٧ ك . أخرجه مسلم : ١٧٢٧] .

٢٤٦١ - از عُقْبةبن عامر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: ما به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفتیم که تو ما را می‌فرستی و ما بر قومی فرود می‌آییم و آنها ما را میهمان نمی‌کنند. در این چه حکم می‌کنی؟ آن حضرت به ما گفت: «چون به قومی فرود می‌آیید بر شما امر می‌شود که آنچه را سزاوار میهمان است بپذیرید و اگر چنان نمی‌کنند حق میهمان را از ایشان بگیرید»[1].

١٩ - باب : مَا جَاءَ فِي السَّقَائِفِ

وَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ . [راجع : ٢٢٥٦] .

باب ١٩: آنچه در مورد سایبانها آمده است

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وی اران وی در سقیفهٔ بنی‌ساعده نشستند.

٢٤٦٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قال : حَدَّثَني ابْنُ وَهْبٍ قال : حَدَّثَني مَالِكٌ . وَأَخْبَرَني يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَني عُبَيْدُاللّٰه بْنُ عَبْدِاللّٰه بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ ، عَنْ عُمَرَ رضي الله عنهم قال : حِينَ تَوَفَّى اللّٰهُ نَبِيَّهُ ﷺ ، إِنَّ الأَنْصَارَ اجْتَمَعُوا فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ ، فَقُلْتُ لأَبِي بَكْرٍ : انْطَلِقْ بِنَا ، فَجِئْنَاهُمْ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ . [انظر : ٣٤٤٥ ق، ٣٩٢٨ ق، ٤٠٢١ ق، ٦٨٢٩ ق، ٦٨٣٠ خ، ٧٣٢٣ ق . أخرجه مسلم : ١٦٩١ بقطعة لم ترد في هذه الطريق . و انظر : ٥٢٧٠ و٥٢٧١] .

٢٤٦٢ - از ابن عباس روایت است که عمر(رضی‌الله عنه) گفته: آن‌گاه که خداوند روح پیامبرش را رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برگرفت، انصار (برای تعیین خلیفه) در جایگاه بنی‌ساعده گرد آمدند. من به ابوبکر گفتم: بیا با ما راهی شو. و ما نزد ایشان به سقیفه بنی ساعده رفتیم.

٢٠ - باب : لا يَمْنَعُ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي جِدَارِهِ

باب ٢٠: همسایه، همسایه‌اش را از خلانیدن چوب در دیوار خود منع نکند

٢٤٦٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰه بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللّٰه ﷺ قال : « لا يَمْنَعْ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي

٢٤٦٣ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «همسایه، همسایه‌اش را از خلانیدن چوب در دیوار خود منع نکند» سپس ابوهریره به یاران خود

---

[1] - در رابطه به قصاص یا جبران مظلوم است و ظاهراً میهمانی را واجب می‌گرداند، زیرا آن حضرت فرمود که حق میهمان را از ایشان بگیرید، و مذهب لیث همین است. امام احمد آن را به بادیه نشینها خاص ساخته است و نزد ابوحنیفه و مالک و شافعی و جمهور سنت موکده است.

جِدَارِه» . ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ : مَا لِي أَرَاكُمْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ ، وَاللَّهِ لأَرْمِيَنَّ بِهَا بَيْنَ أَكْتَافِكُمْ . [انظر : ٥٦٢٧، ٥٦٢٨ . أخرجه مسلم : ١٦٠٩] .

می‌گفت: چه موجب است که می‌بینم شما از این سنت روی می‌گردانید. به خدا سوگند که این حکم را برگردن شما بار می‌کنیم.

٢١ - باب : صَبِّ الْخَمْرِ فِي الطَّرِيقِ

٢٤٦٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ أَبُو يَحْيَى : أَخْبَرَنَا عَفَّانُ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : حَدَّثَنَا ثَابِتٌ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : كُنْتُ سَاقِيَ الْقَوْمِ فِي مَنْزِلِ أَبِي طَلْحَةَ ، وَكَانَ خَمْرُهُمْ يَوْمَئِذٍ الْفَضِيخَ ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُنَادِيًا يُنَادِي : أَلا إِنَّ الْخَمْرَ قَدْ حُرِّمَتْ ، قَالَ : فَقَالَ لِي أَبُو طَلْحَةَ : اخْرُجْ فَأَهْرِقْهَا ، فَخَرَجْتُ فَهَرَقْتُهَا ، فَجَرَتْ فِي سِكَكِ الْمَدِينَةِ ، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ : قَدْ قُتِلَ قَوْمٌ وَهِيَ فِي بُطُونِهِمْ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا ﴾ الآيَةَ . [المائدة : ٩٣] . [انظر : ٤٦١٧، ٤٦٢٠، ٥٥٨٠، ٥٥٨٢، ٥٥٨٣، ٥٥٨٤، ٥٦٠٠، ٥٦٢٢، ٧٢٥٣ . أخرجه مسلم : ١٩٨٠] .

باب ۲۱: ریختن شراب در راه

٢٤٦٤ – از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: من در منزل ابوطلحه به مردم شراب می‌دادم و در آن روز شراب ایشان از عُصّارهٔ غوره خام یا خرما تهیه می‌شد. رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) منادی را فرمود تا اعلام بدارد که: آگاه باشید. به تحقیق که شراب حرام گردید.

ابوطلحه به من گفت: بیرون آی و شراب را بر زمین بریز. من برآمدم و شراب را بر زمین ریختم تا آنکه در کوچه‌های مدینه جاری گشت برخی از مردم گفتند: آنانی که هنوز شراب در شکمهایشان است به تحقیق که کشته شدند. خداوند این آیت را فرود آورد:

«نیست بر کسانی که ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند گناهی در آنچه خوردند» (مائده: ۹۳).

٢٢ - باب : أَفْنِيَةِ الدُّورِ وَالْجُلُوسِ فِيهَا

وَالْجُلُوسِ عَلَى الصُّعُدَاتِ

وَقَالَتْ عَائِشَةُ : فَابْتَنَى أَبُو بَكْرٍ مَسْجِدًا بِفِنَاءِ دَارِهِ ، يُصَلِّي فِيهِ وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ ، فَيَتَقَصَّفُ عَلَيْهِ نِسَاءُ الْمُشْرِكِينَ وَأَبْنَاؤُهُمْ يَعْجَبُونَ مِنْهُ ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ . [راجع : ٤٧٦] .

٢٤٦٥ - حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو عُمَرَ حَفْصُ

باب ۲۲: صحن سرایها و نشستن در آن

و نشستن بر سر راهها

و عایشه گفته است: ابوبکر در صحن سرای خود مسجدی بنا کرد که در آن نماز می‌گزارد و قرآن می‌خواند. زنان مشرکین و فرزندان ایشان بر وی گرد می‌آمدند و از وی در شگفت بودند. در آن روزها پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در مکه بود.

٢٤٦٥ – از ابوسعید خدری روایت است که

ابْنُ مَيْسَرَةَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ عَلَى الطُّرُقَاتِ » . فَقَالُوا : مَا لَنَا بُدٌّ ، إِنَّمَا هِيَ مَجَالِسُنَا نَتَحَدَّثُ فِيهَا . قَالَ : « فَإِذَا أَبَيْتُمْ إِلا الْمَجَالِسَ ، فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهَا » . قَالُوا : وَمَا حَقُّ الطَّرِيقِ ؟ قَالَ : « غَضُّ الْبَصَرِ ، وَكَفُّ الأَذَى ، وَرَدُّ السَّلامِ ، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ ، وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ » . [انظر : ٦٢٢٩ . أخرجه مسلم : ٢١٢١ وفي السلام ٣] .

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «شما از نشستن بر سر راهها دوری گزینید» یاران گفتند: ما را از آن گزیری نیست، زیرا آن مواضعی است که در آن می‌نشینیم و صحبت می‌کنیم.

آن حضرت فرمود: «اگر بدان مجالس می‌روید، حق راه را بدهید» گفتند: حق راه چیست؟

«پوشیدن چشم (از آنچه موجب فتنه است) و پرهیز از آزار رهروان و پاسخ به سلام، و امر به معروف و نهی از منکر است».

٢٣ - باب : الآبَارِ عَلَى الطُّرُقِ إِذَا لَمْ يُتَأَذَّ بِهَا

٢٤٦٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ سُمَيٍّ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « بَيْنَا رَجُلٌ بِطَرِيقٍ ، اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ ، فَوَجَدَ بِئْرًا فَنَزَلَ فِيهَا ، فَشَرِبَ ثُمَّ خَرَجَ ، فَإِذَا كَلْبٌ يَلْهَثُ ، يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَشِ ، فَقَالَ الرَّجُلُ : لَقَدْ بَلَغَ هَذَا الْكَلْبَ مِنَ الْعَطَشِ مِثْلُ الَّذِي كَانَ بَلَغَ مِنِّي ، فَنَزَلَ الْبِئْرَ فَمَلأَ خُفَّهُ مَاءً ، فَسَقَى الْكَلْبَ ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَإِنَّ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ لأَجْرًا ؟ فَقَالَ : « فِي كُلِّ ذَاتِ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ » . [راجع : ١٧٣ . أخرجه مسلم : ٢٢٤٤] .

باب ۲۳: کندن چاه بر سر راه اگر موجب اذیت نشود

٢٤٦٦ - روایت است از ابوهریره(رضی‌الله عنه) که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است:

«درحالی‌که مردی در راه روان بود. سخت تشنه شد، سپس چاهی دید و در آن فرود رفت و آب نوشید، سپس بیرون آمد، ناگاه سگی را دید که از تشنگی زبان برآورده و گل می‌خورد. آن مرد با خود گفت :تشنگی که بر این سگ رسیده است همچون حالتی است که بر من رسیده بود. وی در چاه فرود رفت و کفش خود را پر از آب کرد و سگ را نوشانید. خداوند او را ستود و بیامرزید». یاران گفتند: یا رسول‌الله، آیا ما را در نیکویی با حیوانات ثوابی می‌باشد؟ آن حضرت فرمود: «در نیکویی با هر صاحب جگرتر ثواب است».

٢٤ - باب : إِمَاطَةِ الأَذَى

وَقَالَ هَمَّامٌ : عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ :

باب ۲۴: دورکردن آنچه موجب اذیت است

هَمّام از ابوهریره، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

«يُمِيطُ الأذى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ» . [راجع : ٢٧٠٧] .

٢٥ - باب : الْغُرْفَةِ وَالْعُلِّيَّةِ الْمُشْرِفَةِ فِي السُّطُوحِ وَغَيْرِهَا

٢٤٦٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضي الله عنهما قال : أَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُطُمٍ مِنْ آطَامِ الْمَدِينَةِ ، ثُمَّ قال : «هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى ؟ إِنِّي أَرَى مَوَاقِعَ الْفِتَنِ خِلَالَ بُيُوتِكُمْ كَمَوَاقِعِ الْقَطْرِ» . [راجع : ١٨٧٨ . أخرجه مسلم : ٢٨٨٥].

٢٤٦٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي ثَوْرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : لَمْ أَزَلْ حَرِيصًا عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ ﷺ ، عَنِ الْمَرْأَتَيْنِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ ، اللَّتَيْنِ قَالَ اللَّهُ لَهُمَا : ﴿ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا ﴾ . [التحريم : ٤] .

فَحَجَجْتُ مَعَهُ ، فَعَدَلَ وَعَدَلْتُ مَعَهُ بِالإِدَاوَةِ ، فَتَبَرَّزَ ، حَتَّى جَاءَ فَسَكَبْتُ عَلَى يَدَيْهِ مِنَ الإِدَاوَةِ فَتَوَضَّأَ .
فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مَنِ الْمَرْأَتَانِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ ، اللَّتَانِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمَا : ﴿ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ ﴾ .

فَقَالَ : وَا عَجَبِي لَكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ، عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ .
ثُمَّ اسْتَقْبَلَ عُمَرُ الْحَدِيثَ يَسُوقُهُ ، فَقَالَ : إِنِّي كُنْتُ وَجَارٌ لِي مِنَ الأَنْصَارِ فِي بَنِي أُمَيَّةَ بْنِ زَيْدٍ ، وَهِيَ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ ، وَكُنَّا نَتَنَاوَبُ النُّزُولَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَيَنْزِلُ يَوْمًا ، وَأَنْزِلُ يَوْمًا فَإِذَا نَزَلْتُ جِئْتُهُ مِنْ خَبَرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنَ الأَمْرِ وَغَيْرِهِ ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ مِثْلَهُ ، وَكُنَّا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ نَغْلِبُ النِّسَاءَ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى الأَنْصَارِ إِذَا هُمْ قَوْمٌ تَغْلِبُهُمْ

روایت کرده است که فرمود: «دورکردن آنچه موجب اذیت (بر سر راه) است صدقه است».

باب - ٢٥: بالا خانه و جایگاه بلند که مشرف بر بام و غیر آن باشد

٢٤٦٧ - روایت است از عُروه که أُسامه بن زید(رضی‌الله عنه) گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر یکی از قلعه‌های بلند مدینه برآمد و سپس فرمود: «آیا شما می‌بینید، آنچه من می‌بینم؟ همانا من جای وقوع فتنه‌ها را در میان خانه‌های شما همچون جای دانه‌های باران می‌بینم».

٢٤٦٨ - از عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته است: من همیشه در صدد آن بودم که درباره دو تن از همسران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ، از عمر(رضی‌الله عنه) سؤال نمایم که خداوند در مورد ایشان گفته است:

«ای دو زن پیغامبر، اگر رجوع کنید به سوی خدا خوش باشد، هر آینه کج شده است دلهای شما» (التحریم: ٤).

من با عمر(رضی‌الله عنه) حج گزاردم. وی راه خود را کج کرد و من هم راه خود را کج کردم و ظرف آب با خود گرفتم. او قضای حاجت کرد و پس آمد. به دستهایش آب ریختم و وضو کرد.

گفتم: ای امیرالمؤمنین، کدام‌اند آن دو زن از زنان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که خداوند عزوجلّ دربارهٔشان گفته است: «ای دو زن پیغامبر، اگر رجوع کنید به سوی خدا خوش باشد هر آینه کج شده است دلهای شما».

وی گفت: ای ابن عباس، در شگفتم از این

نِسَاؤُهُمْ ، فَطَفِقَ نِسَاؤُنَا يَأْخُذْنَ مِنْ أَدَبِ نِسَاءِ الأَنْصَارِ ، فَصِحْتُ عَلَى امْرَأَتِي فَرَاجَعَتْنِي ، فَأَنْكَرْتُ أَنْ تُرَاجِعَنِي ، فَقَالَتْ : وَلِمَ تُنْكِرُ أَنْ أُرَاجِعَكَ ، فَوَاللَّهِ إِنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ لَيُرَاجِعْنَهُ ، وَإِنَّ إِحْدَاهُنَّ لَتَهْجُرُهُ الْيَوْمَ حَتَّى اللَّيْلِ . فَأَفْزَعَنِي ، فَقُلْتُ : خَابَتْ مَنْ فَعَلَ مِنْهُنَّ بِعَظِيمٍ .

ثُمَّ جَمَعْتُ عَلَيَّ ثِيَابِي فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ ، فَقُلْتُ : أَيْ حَفْصَةُ ، أَتُغَاضِبُ إِحْدَاكُنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْيَوْمَ حَتَّى اللَّيْلِ ؟ فَقَالَتْ : نَعَمْ .

فَقُلْتُ : خَابَتْ وَخَسِرَتْ ، أَفَتَأْمَنُ أَنْ يَغْضَبَ اللَّهُ لِغَضَبِ رَسُولِهِ ﷺ فَتَهْلِكِينَ ، لا تَسْتَكْثِرِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلا تُرَاجِعِيهِ فِي شَيْءٍ وَلا تَهْجُرِيهِ ، وَاسْأَلِينِي مَا بَدَا لَكِ ، وَلا يَغُرَّنَّكِ أَنْ كَانَتْ جَارَتُكِ هِيَ أَوْضَأَ مِنْكِ وَأَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - يُرِيدُ عَائِشَةَ -

وَكُنَّا تَحَدَّثْنَا أَنَّ غَسَّانَ تُنْعِلُ النِّعَالَ لِغَزْوِنَا ، فَنَزَلَ صَاحِبِي يَوْمَ نَوْبَتِهِ ، فَرَجَعَ عِشَاءً ، فَضَرَبَ بَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا ، وَقَالَ : أَنَائِمٌ هُوَ ، فَفَزِعْتُ ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ ، وَقَالَ : حَدَثَ أَمْرٌ عَظِيمٌ ، قُلْتُ : مَا هُوَ أَجَاءَتْ غَسَّانُ ؟ قَالَ : لا ، بَلْ أَعْظَمُ مِنْهُ وَأَطْوَلُ ، طَلَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نِسَاءَهُ .

قَالَ : قَدْ خَابَتْ حَفْصَةُ وَخَسِرَتْ ، كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ هَذَا يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ ، فَجَمَعْتُ عَلَيَّ ثِيَابِي فَصَلَّيْتُ صَلاةَ الْفَجْرِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَدَخَلَ مَشْرُبَةً لَهُ فَاعْتَزَلَ فِيهَا .

فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ ، فَإِذَا هِيَ تَبْكِي ، قُلْتُ : مَا يُبْكِيكِ ، أَوَلَمْ أَكُنْ حَذَّرْتُكِ ، أَطَلَّقَكُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَتْ : لا أَدْرِي ، هُوَ ذَا فِي الْمَشْرُبَةِ .

فَخَرَجْتُ فَجِئْتُ الْمِنْبَرَ ، فَإِذَا حَوْلَهُ رَهْطٌ يَبْكِي بَعْضُهُمْ ، فَجَلَسْتُ مَعَهُمْ قَلِيلاً .

ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَجِدُ ، فَجِئْتُ الْمَشْرُبَةَ الَّتِي هُوَ فِيهَا ،

سؤال تو. آن دو زن عایشه و خصصه‌اند. سپس عمر حدیثی را بیان کرد و گفت:

من و همسایهٔ انصاری‌ام که در محل بنی‌اُمیّه بن زید، واقع در بلندیهای مدینه می‌زیستیم، به نوبت نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌رفتیم. روزی او می‌رفت و روزی من می‌رفتم. اگر من می‌رفتم با خبر آن روز، چون اوامر شرعی و غیره برمی‌گشتم و چون او می‌رفت همان می‌کرد که من می‌کردم. ما مردم قریش بر زنان خویش تسلط داشتیم وچون نزد انصار (به مدینه) آمدیم، آن‌گاه دیدیم که ایشان قومی‌اند که زنان ایشان بر ایشان تسلط دارند. بنابراین زنان ما نیز روش و سلوک زنان انصار را در پیش گرفتند. چنان‌که روزی بر زن خود فریاد زدم. وی مرا جواب بازگفت، و دوست نداشتم که مرا جواب باز گوید. وی گفت: چرا ناراحتی که جواب تو را بازگفتم،

به خدا سوگند که زنان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) او را جواب بازمی‌گویند و حتی یکی از زنان وی از روز تا شب با او صحبت نمی‌کند. سخت مضطرب شدم و گفتم: نامرادی و خسران بر آن زنی از زنان وی باد که چنین کرده است.

سپس لباسم را فراهم کردم و نزد (دخترم) حفصه رفتم و گفتم: ای حفصه، آیا یکی از شما زنان، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را از روز تا شب خشمگین می‌سازد؟ گفت: آری.

گفتم :نامراد و زیان باد چنان زنی، آیا از آن نمی‌ترسد که خداوند به خشم رسول خود خشمگین می‌شود و او را هلاک می‌کند. از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بیش مخواه و در هیچ

فَقُلْتُ لِغُلَامٍ لَهُ أَسْوَدَ : اسْتَأْذِنْ لِعُمَرَ .

فَدَخَلَ فَكَلَّمَ النَّبِيَّ ﷺ ، ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ : ذَكَرْتُكَ لَهُ فَصَمَتَ .

فَانْصَرَفْتُ حَتَّى جَلَسْتُ مَعَ الرَّهْطِ الَّذِينَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ .

ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَجِدُ فَجِئْتُ فَذَكَرَ مِثْلَهُ .

فَجَلَسْتُ مَعَ الرَّهْطِ الَّذِينَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ .

ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَجِدُ فَجِئْتُ الْغُلَامَ ، فَقُلْتُ : اسْتَأْذِنْ لِعُمَرَ ، فَذَكَرَ مِثْلَهُ .

فَلَمَّا وَلَّيْتُ مُنْصَرِفًا فَإِذَا الْغُلَامُ يَدْعُونِي ، قَالَ : أَذِنَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ ، فَإِذَا هُوَ مُضْطَجِعٌ عَلَى رِمَالِ حَصِيرٍ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فِرَاشٌ ، قَدْ أَثَّرَ الرِّمَالُ بِجَنْبِهِ ، مُتَّكِئٌ عَلَى وِسَادَةٍ مِنْ أَدَمٍ ، حَشْوُهَا لِيفٌ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قُلْتُ وَأَنَا قَائِمٌ: طَلَّقْتَ نِسَاءَكَ ؟ فَرَفَعَ بَصَرَهُ إِلَيَّ ، فَقَالَ :« لَا» .

ثُمَّ قُلْتُ وَأَنَا قَائِمٌ أَسْتَأْنِسُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَوْ رَأَيْتَنِي وَكُنَّا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ نَغْلِبُ النِّسَاءَ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى قَوْمٍ تَغْلِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ ، فَذَكَرَهُ ، فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ ﷺ .

ثُمَّ قُلْتُ : لَوْ رَأَيْتَنِي وَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَقُلْتُ : لَا يَغُرَّنَّكِ أَنْ كَانَتْ جَارَتُكِ هِيَ أَوْضَأَ مِنْكِ وَأَحَبَّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ - يُرِيدُ عَائِشَةَ - فَتَبَسَّمَ أُخْرَى .

فَجَلَسْتُ حِينَ رَأَيْتُهُ تَبَسَّمَ ، ثُمَّ رَفَعْتُ بَصَرِي فِي بَيْتِهِ ، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ فِيهِ شَيْئًا يَرُدُّ الْبَصَرَ ، غَيْرَ أَهَبَةٍ ثَلَاثَةٍ .

فَقُلْتُ : ادْعُ اللَّهَ فَلْيُوَسِّعْ عَلَى أُمَّتِكَ ، فَإِنَّ فَارِسَ وَالرُّومَ وُسِّعَ عَلَيْهِمْ وَأُعْطُوا الدُّنْيَا ، وَهُمْ لَا يَعْبُدُونَ اللَّهَ ، وَكَانَ مُتَّكِئًا .

فَقَالَ : « أَوَفِي شَكٍّ أَنْتَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ ؟ أُولَئِكَ قَوْمٌ عُجِّلَتْ لَهُمْ طَيِّبَاتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» .

موردی او را جواب بازمگوی و از وی دوری مگزین و هر آنچه نیاز داری از من بخواه و بدان مغرور نشوی که از همسایه‌ات تقلید کنی که او از تو زیباتر است و خواستنی‌تر، نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) – قصدش عایشه بود – در آن روزها صحبت از آن بود که طایفهٔ غسان، حیوانات خویش را برای جنگ با ما نعل می‌کنند. دوست من که در روز نوبت خویش نزد آن حضرت رفته بود شامگاه برگشت و دروازه‌ام را به‌شدت کوبید و گفت: آیا او خوابیده است. من سراسیمه شدم و برآمدم وی گفت: حادثه‌ای بس بزرگ رخ داده است. من گفتم: چه واقع شده، آیا طایفه غسان آمده است؟ گفت: نی، بلکه از آن هم بزرگتر و مهمتر. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) زنان خویش را طلاق داده است.

گفتم :همانا حفصه نامراد و زیانکار شد و گمان می‌کردم که این امر قریب‌الوقوع بوده است. جامه‌ام را فراهم کردم، سپس نماز صبح را با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گزاردم. آن حضرت به بالاخانهٔ خویش رفت و در آن‌جا انزوا گزید.

من نزد حفصه رفتم و دیدم که می‌گرید، گفتم: چرا گریه می‌کنی آیا تو را بر حذر نکرده بودم، آیا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شما را همگی طلاق داده است؟ گفت: نمی‌دانم، و او در بالاخانه است.

از آن‌جا برآمدم و به سوی منبر رفتم، گروهی در اطراف منبر گرد آمده بودند و برخی می‌گریستند، اندک زمانی با ایشان نشستم.

سپس این حالت را تحمل نکردم و به همان

فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّه اسْتَغْفِرْ لِي .

فَاعْتَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْحَدِيث حِينَ أَفْشَتْهُ حَفْصَةُ إِلَى عَائِشَةَ ، وَكَانَ قَدْ قَالَ : مَا أَنَا بِدَاخِلٍ عَلَيْهِنَّ شَهْرًا ، مِنْ شِدَّةِ مَوْجِدَتِه عَلَيْهِنَّ حِينَ عَاتَبَهُ اللَّهُ .

فَلَمَّا مَضَتْ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ ، دَخَلَ عَلَى عَائِشَةَ فَبَدَأَ بِهَا ، فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ : إِنَّكَ أَقْسَمْتَ أَنْ لا تَدْخُلَ عَلَيْنَا شَهْرًا ، وَإِنَّا أَصْبَحْنَا لِتِسْعٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً أَعُدُّهَا عَدًّا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ » . وَكَانَ ذَلِكَ الشَّهْرُ تِسْعًا وَعِشْرِينَ .

قَالَتْ عَائِشَةُ : فَأُنْزِلَتْ آيَةُ التَّخْيِيرِ ، فَبَدَأَ بِي أَوَّلَ امْرَأَةٍ ، فَقَالَ : « إِنِّي ذَاكِرٌ لَكِ أَمْرًا ، وَلا عَلَيْكِ أَنْ لا تَعْجَلِي حَتَّى تَسْتَأْمِرِي أَبَوَيْكِ » .

قَالَتْ : قَدْ أَعْلَمُ أَنَّ أَبَوَيَّ لَمْ يَكُونَا يَأْمُرَانِي بِفِرَاقِكَ .

ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ اللَّهَ قَالَ : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ ﴾ إِلَى قَوْلِه ﴿ عَظِيمًا ﴾ . [الأحزاب : ۲۸ - ۲۹] .

قُلْتُ : أَفِي هَذَا أَسْتَأْمِرُ أَبَوَيَّ ، فَإِنِّي أُرِيدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الآخِرَةَ .

ثُمَّ خَيَّرَ نِسَاءَهُ ، فَقُلْنَ مِثْلَ مَا قَالَتْ عَائِشَةُ . [راجع : ۸۹ . أخرجه مسلم : ۱٤۷۹] .

بالاخانه‌ای رفتم که آن حضرت در آن به سر می‌برد و به غلام سیاه او گفتم: برای عمر اجازه بخواه. وی درآمد و با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) صحبت کرد و سپس برآمد و گفت: ازآمدن تو اطلاع دادم. آن حضرت سکوت کرد.

از آن‌جا برگشتم و بدان گروه پیوستم که نزدیک منبر نشسته بودند. سپس این حالت را تحمل نکردم و به سوی بالاخانه رفتم. آن غلام همان را گفت که قبل بر آن گفته بود.

پس از آن با مردم نزدیک منبر نشستم.

سپس این حالت را تحمل نکردم و نزد غلام رفتم و گفتم: برای عمر اجازه بخواه. وی همان سخن را تکرار کرد .

آن‌گاه که پشت گردانیدم که بازگردم، ناگاه آن غلام مرا فراخواند و گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برای تو اجازه داده است.

من نزد آن حضرت رفتم. وی بر بوریایی از برگ خرما پهلو نهاده بود و میان او و بوریا بستری نبود ونشان بوریا بر پهلوی وی نمودار بود و بر بالش چرمی که از پوست خرما پر شده بود تکیه کرده بود. بر وی سلام کردم. سپس درحالی‌که ایستاده بودم گفتم: آیا زنان خویش را طلاق دادی؟ آن حضرت چشم خویش را به سوی من بلند کرد و گفت: «نی».

سپس[۱] درحالی‌که ایستاده بودم با ملایمت گفتم: یا رسول‌الله، به سخنم گوش فرا می‌دهی، ما مردم قریش بر زنان خویش تسلط داشتیم ولیکن نزد قومی آمدیم که زنان ایشان بر آنان تسلط دارند و تا آخر یاد کرد. رسول‌الله(صلی‌الله

۱- کلمه - ثُمَّ- ناقص چاپ شده است.

علیه وسلم) تبسم کرد.

سپس گفتم: به سخنم گوش می‌دهی، نزد حفصه رفتم و او را گفتم بدان مغرور نشوی که از همسایه‌ات تقلید کنی که او از تو زیباتر است و دوست داشتنی‌تر، نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) - قصدش عایشه بود - آن حضرت بار دیگر تبسم کرد.

چون دیدم که تبسم کرد نشستم، سپس نظری به سوی خانه‌اش افکندم به خدا سوگند چیزی که چشمگیر باشد در آن ندیدم به جز از سه عدد پوست خام.

به آن حضرت گفتم: خداوند را دعا کن تا بر امت تو گشایشی آورد چنان‌که بر مردم فارس و روم گشایش آورده است و بدیشان نعمت دنیا داده است، هرچند خداوند را نمی‌پرستند. و آن حضرت تکیه کرده بود.

آن حضرت فرمود: «آیا تو در آن شک داری، ای پسر خطاب؟ آنها قومی‌اند خویشهایشان در زندگی دنیا به آنها به شتاب داده شده است».

سپس گفتم: یا رسول‌الله، به من آمرزش بخواه.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به‌خاطر رازی که حفصه بر عایشه افشا کرده بود[1] از زنان خویش عزلت گزیده بود و گفته بود که: به‌مدت یک ماه نزد ایشان نخواهم رفت. و این به‌خاطر شدت خشم آن حضرت بر ایشان بود ،هنگامی که خداوند آن حضرت را مورد عتاب قرار داد[2].

۱- آن حضرت در روز نوبت عایشه، با ماریه خلوت کرد، حفصه بر آن اطلاع یافت ون آن حضرت او را فرمود که کتمان کند و وعده کرد که دیگر نزد ماریه نرود. لیکن حفصه، از آن به عایشه گفت و او را خشمگین و آزرده ساخت. پیامیر (صلی‌الله علیه وسلم) سوگند یاد کرد که به‌مدت یک ماه از زنان خویش دوری گزیند (از ترجمه انگلیسی بخاری، ج ۳، ص ۳۹۱.

۲- نسبت سوگندی که از ماریه دوری گزیند.

و آن‌گاه که بیست و نه روز گذشت، آن حضرت نزد عایشه رفت و نوبت را از وی آغاز کرد. و عایشه به آن حضرت گفت: همانا سوگند یاد کرده بودی که به‌مدت یک ماه نزد ما نیایی، و ما شب بیست و نهم را صبح کرده‌ایم ومن شمار آن را گرفته‌ام.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ماه، بیست و نه روز است» و آن ماه بیست و نه روز بود.

عایشه گفته است: آیه تَخْییر[1] فرود آمد، و من اولین زنی بودم که از من آغاز کرد و گفت: «من موضوعی را برایت اظهار می‌کنم، و بر تو باکی نیست اگر در آن شتاب نکنی تا آنکه از پدر و مادرت دستور می‌گیری».

عایشه گفت: این را می‌دانم که پدر و مادرم، مرا به جدایی از تو دستور نمی‌دهند سپس آن حضرت گجلفت: «خداوند می‌فرماید: «ای پیغامبر بگو به زنان خود اگر خواسته باشید زندگی دنیا و آرایش آن، پس بیایید تا چیزی مناسب دهم شما را و رها کنم شما را رهاکردن نیک. و اگر می‌خواهید خدا و پیغامبر او را و سرای آخرت را، پس هر آینه خدا آماده ساخت برای زنان نیکوکاری‌کننده از شما مزد بزرگ» (الاحزاب ۲۸-۲۹).

عایشه می‌گوید: گفتم: آیا در این مورد از پدر ومادرم دستور بگیرم درحالی‌که من خداوند و پیامبر او و روز آخرت را می‌خواهم سپس آن حضرت سائر زنان خویش را ضمیر گردانید و ایشان نیز همان را گفتند که عایشه گفته بود.

۱- قولی آن است که نزول آیهٔ زیا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تحرِّمُ ما اَحَلَّ اللهُ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ اَزْوَاجِکَ وَ اللّٰهُ غَفُو رَحیم (التحریم: ۱) یعنی: ای پیغامبر چرا حرام می‌کنی چیزی را که حلال ساخته است خدا برای تو. می‌طلبی خشنودی زنان خود را و خدا آمرزگار مهربان است. که به طریق معاتبه واقع شده به‌خاطر تحریم ماریه بوده است.

٢٤٦٩ – حَدَّثَنَا ابْنُ سَلام : حَدَّثَنَا الْفَزَارِيُّ ، عَنْ حُمَيْد الطَّوِيلِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : آلَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ نِسَائِهِ شَهْرًا ، وَكَانَتْ انْفَكَّتْ قَدَمُهُ ، فَجَلَسَ فِي عُلِّيَّةٍ لَهُ ، فَجَاءَ عُمَرُ فَقَالَ : أَطَلَّقْتَ نِسَاءَكَ ؟ قَالَ : « لا ، وَلَكِنِّي آلَيْتُ مِنْهُنَّ شَهْرًا » . فَمَكَثَ تِسْعًا وَعِشْرِينَ ثُمَّ نَزَلَ ، فَدَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ . [راجع : ٣٧٨ . أخرجه مسلم : ٤١١ ، بقطعة ليست في هذه الطريق] .

٢٤٦٩ – از حُميد الطّويل روايت است كه انس(رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سوگند ياد كرد كه به‌مدت يک ماه از همسران خويش دورى گزيند و كف پايش از جاى خود زايل شده بود و در بالاخانهٔ خوى به سر مى‌برد. عُمَر آمد و گفت: آيا زنان خويش را طلاق داده‌اى؟ فرمود: «نى، وليكن به‌مدت يک ماه سوگند خورده‌ام كه از ايشان دور باشم» آن حضرت بيست و نه روز درنگ كرد و سپس از آن جا فرود آمد و نزد زنان خويش رفت.

٢٦ – باب : مَنْ عَقَلَ بَعِيرَهُ عَلَى الْبَلاطِ أَوْ بابِ الْمَسْجِدِ

باب ۲۶: كسى كه شتر خود را به پياده‌رو و يا دروازهٔ مسجد بسته كند

٢٤٧٠ – حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عَقِيلٍ : حَدَّثَنَا أَبُو الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِيُّ قَالَ : أَتَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، قَالَ : دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَسْجِدَ ، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ ، وَعَقَلْتُ الْجَمَلَ فِي نَاحِيَةِ الْبَلاطِ ، فَقُلْتُ : هَذَا جَمَلُكَ ، فَخَرَجَ فَجَعَلَ يُطِيفُ بِالْجَمَلِ ، قَالَ : « الثَّمَنُ وَالْجَمَلُ لَكَ » . [راجع : ٤٤٣ . أخرجه مسلم : ٧١٥ بقطعة ليست في هذه الطريق ، ومطولاً في الرضاع «٥٤» والمساقاة «١٠٩»] .

٢٤٧٠ – از ابومتوكل النّاجى روايت استكه گفته:

نزد جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) رفتم، وى گفت:

پيامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وارد مسجد د و من نزد وى رفتم و شترم را در پياده‌رو بستم و گفتم: اين است شتر تو. (كه بر تو فروخته‌ام) آن حضرت برآمد و شتر را از نزديک مشاهده كرد و فرمود: «بهاى شتر و شتر از آن تو باشد».

٢٧ – باب : الْوُقُوفِ وَالْبَوْلِ عِنْدَ سُبَاطَةِ قَوْمٍ

باب ۲۷: ايستادن و پيشاب‌كردن در خاكروبگاه مردم

٢٤٧١ – حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ : لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، أَوْ قَالَ : لَقَدْ أَتَى النَّبِيُّ ﷺ ، سُبَاطَةَ قَوْمٍ، فَبَالَ قَائِمًا . [راجع : ٢٢٤ . أخرجه مسلم : ٢٧٣] .

٢٤٧١ – از ابووائل كه حذيفه روايت است(رضی‌الله عنه) گفته: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را ديدم – يا چنين گفت: همانا پيامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به خاكروبگاه مردم آمد و ايستاده پيشاب كرد».

٢٨ – باب : مَنْ أَخَذَ الْغُصْنَ ،

وَمَا يُؤْذِي النَّاسَ فِي الطَّرِيقِ ، فَرَمَى بِهِ .

٢٤٧٢ – حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ ، وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَأَخَذَهُ ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ » . [راجع : ٦٥٢ . أخرجه مسلم : ١٩١٤ ، مطولاً] .

باب ١٨: کسی که شاخه درخت

و آن‌چه موجب اذیت مردم می‌بر سر راه می‌شود بردارد و دور افکند.

٢٤٧٢ – از ابوهریر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «درحالی‌که مردی در راه روانه بود. شاخهٔ خاری دید که در اه افتاده است شاخهٔ را از راه برداشت. خداوند او را ستود و آمرزید».

٢٩– باب : إِذَا اخْتَلَفُوا فِي الطَّرِيقِ الْمِيتَاءِ ،

وَهِيَ الرَّحْبَةُ تَكُونُ بَيْنَ الطَّرِيقِ ، ثُمَّ يُرِيدُ أَهْلُهَا الْبُنْيَانَ ، فَتُرِكَ مِنْهَا الطَّرِيقُ سَبْعَةَ أَذْرُعٍ

٢٤٧٣ – حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ خِرِّيتٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَضَى النَّبِيُّ ﷺ : إِذَا تَشَاجَرُوا فِي الطَّرِيقِ بِسَبْعَةِ أَذْرُعٍ . [أخرجه مسلم : ١٦١٣] .

باب ٢٩: اگر دربارهٔ راه عام اختلاف کنند

و آن فراخی وسط راه است، سپس صاحب زمین (که راه از میان آن می‌گذرد) بخواهد در آن بنایی بسازد، هفت گز فراخی راه را واگذارد.

٢٤٧٣ – از عکرمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفته: آن‌گاه که در مورد راه مشاجره کردند، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به هفت گزگشادی راه حکم کرد.

٣٠ – باب : النُّهْبَى بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهِ

وَقَالَ عُبَادَةُ : بَايَعْنَا النَّبِيَّ ﷺ أَنْ لَا نَنْتَهِبَ . [راجع : ١٨] .

٢٤٧٤ – حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ يَزِيدَ الْأَنْصَارِيَّ ، وَهُوَ جَدُّهُ أَبُو أُمِّهِ ، قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ النُّهْبَى وَالْمُثْلَةِ . [راجع : ٥٥١٦] .

٢٤٧٥ – حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ

باب٣٠: غارت بدون اجازه صاحب مال

و عُباده گفته است: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) عهد کردیم که مال کسی را غارت نکنیم.

٢٤٧٤ – از عَدی بن ثابت روایت است که عبدالله بن یزید انصاری – که جدّ وی یعنی پدر مادر وی است، گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از غارت مال مردم و بریدن گوش و بینی و اندام انسان منع کرده است.

٢٤٧٥ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت استکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «زناکننده در حال

عَبْدالرَّحْمَن ، عَنْ أبي هُرَيْـرَةَ ﷺ قـال : قـال النَّبيُّ ﷺ : «لا يَزْني الزَّاني حينَ يَزْني وَهُوَ مُؤْمنٌ ، وَلا يَشْـرَبُ الْخَمْرَ حينَ يَشْرَبُ وَهُـوَ مُؤْمـنٌ ، وَلا يَسْرِقُ حينَ يَسْرِقُ وَهُـوَ مُؤْمنٌ ، وَلا يَنْتَهِبُ نُهْبَةً ، يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْه فيهَا أَبْصَارَهُمْ ، حينَ يَنْتَهِبُهَا وَهُوَ مُؤْمنٌ» .

وَعَنْ سَعيد وَأَبي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبي هُرَيْـرَةَ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ : مِثْلَهُ ، إِلا النُّهْبَةَ .

قَالَ الفِرَبْرِيُّ : وَجَدْتُ بِخَطِّ أَبي جَعْفَر : قَـالَ أَبُوعَبْد الله : تَفْسيرُهُ : أَنْ يُـنْزَعَ مِنْـهُ ، يُرِيـدُ الإِيمَـانَ . [انظر : ٥٥٧٨ح، ٦٧٧٢ل، ٦٨١٠ح. أخرجه مسلم : ٥٧] .

ارتکاب زنا ایمان نمی‌داشته باشد و شرابخوار هنگام نوشیدن شراب ایمان نمی‌داشته باشد و دزد به وقت دزدی ایمان نمی‌داشته باشد، و غارتگری که مردم به سوی وی می‌نگرند هنگام غارتگری ایمان نمی‌داشته باشد».

و از سعید و ابوسلمه، از ابوهیریه، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مثل این حدیث روایت شده است، به جز در مورد غارت.

فربه‌ی (از اجل روات صحیح بخاری) گفته است: من به خط ابوجعفر (از کاتبان امام بخاری) دیده‌ام که ابوعبدالله (امام بخاری) در تفسیر این حدیث گفته است که: (هنگام ارتکاب آن اعمال) از وی برکشیده می‌شود، یعنی ایمان.

٣١ - باب : كَسْرِ الصَّلِيبِ وَقَتْلِ الْخِنْزِيرِ

باب ۳۱: شکستن صلیب وکشتن خوک

٢٤٧٦ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِالله : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَـا الزُّهْرِيُّ قال : أَخْبَرَنِي سَعيدُ بْنُ الْمُسَيَّب : سَمعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ رَسُول اللَّه ﷺ قال : «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَنْزِلَ فيكُمُ ابْـنُ مَرْيَـمَ حَكَمًا مُقْسطًا ، فَيَكْسـرَ الصَّلِيبَ ، وَيَقْتُلَ الْخِنْزِيرَ ، وَيَضَعَ الْجِزْيَـةَ ، وَيَفِيضَ الْمَالُ حَتَّى لا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ» . [راجع : ٢٢٢٢ . أخرجه مسلم : ١٥٥] .

٢٤٧٦ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «قیامت بر پا نمی‌شود تا پسر مریم (عیسی علیه‌السلام) که حاکمی دادگر است در میان شما فرود آید، وی صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد و جزیه را دور می‌گرداند[1] و مال به حدی فراوان می‌گردد که حتی کسی (تحفه را) نمی‌پذیرد».

٣٢- باب : هَلْ تُكْسَرُ الدِّنَانُ الَّتِي فِيهَا الْخَمْرُ

باب ۳۲: آیا خمهای شراب شکسته شود

أَوْ تُخَرَّقُ الزِّقَاقُ . فَإِنْ كَسَرَ صَنَمًا ، أَوْ صَلِيبًا أَوْ طُنْبُورًا ، أَوْ مَا لا يُنْتَفَعُ بِخَشَبِه وَأُتـيَ شُرَيْحٌ فِي طُنْبُورٍ كُسِرَ ، فَلَمْ

یا مشکهای شراب دریده شود. اگر کسی بُت یا صلیب یا طنبور یامالی را که از چوب آن نفعی متصور نیست بشکنند. قضیه طنبوری که شکسته شده بود به قاضی شُریح محول شد.

۱– جزیه، نوعی مالیه است که غیرمسلمان که در جامعه اسلامی زندگی می‌کند به دولت اسلامی می‌دهد. و عیسی (ع) آن را فسخ می‌کند زیرا همه به دین اسلام می‌گروند.

يَقْضِ فيه بشَيْءٍ .

وی به جبران آن حکم نکرد.

٢٤٧٧ - حَدَّثَنَا أبُو عَاصِمٍ الضَّحَّاكُ بْنُ مَخْلَدٍ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأكْوَعِ ﷺ : أنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأى نِيرَانًا تُوقَدُ يَوْمَ خَيْبَرَ ، قَالَ : «عَلَى مَا تُوقَدُ هَذِهِ النِّيرَانُ» . قالوا : عَلَى الْحُمُرِ الإنْسِيَّةِ ، قال : «اكْسِرُوهَا وَأهْرِقُوهَا» . قَالُوا : ألا نُهَرِيقُهَا وَنَغْسِلُهَا ؟ قَالَ : «اغْسِلُوا» .

قال أبو عَبْدِ الله : كان ابنُ أُوَيسٍ يَقُولُ : الحمر الإنسية . [انظر : ٤١٩٦[ط]، ٥٤٩٧[ل]، ٦١٤٨[ط]، ٦٣٣١[م]، ٦٨٩١[ق] ، وانظر في الذبائح والصيد ، باب ٢٨ . أخرجه مسلم : ١٨٠٢ ، مطولاً وكله في الصيد (٣٣)] .

٢٤٧٧ – از سَلَمَه بن اکوع(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز غزوهٔ خیبر دید که آتش افروخته می‌شود. فرمود: «این برافروختن آتش برای چیست؟» گفتند: گوشت خرهای پخته می‌کنند. فرمود: «دیگها را بشکنید و محتویات آن را بر زمین ریزید» گفتند: اگر محتویات آن را بریزیم و دیگها را بشوییم؟ فرمود: «بشویید»[1].

ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید: ابواُویس (لفظ اَلْحُمُرِالأنْسِيه) را – الحمر الإنسيه – تلفظ می‌کرد.

٢٤٧٨ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا ابْنُ أبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ أبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ ، وَحَوْلَ الْكَعْبَةِ ثَلاثُ مِائَةٍ وَسِتُّونَ نُصُبًا ، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ فِي يَدِهِ ، وَجَعَلَ يَقُولُ : ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ الآيَةَ . [الإسراء : ٨١] . [انظر : ٤٢٨٧[م]، ٤٧٢٠[م] ، اونظر في الذبائح والصيد ، باب ٣٦ . أخرجه مسلم : ١٧٨١ بزيادة] .

٢٤٧٨ – از عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) واردمکهن شد و در اطراف کعبه سیصد و شصت بُت قرار داشت. آن حضرت بت‌ها را با چوب دست خود می‌زد و این آیه را می‌خواند «آمد دین حق و نابود شد دین باطل» (الاسرا: ٨١).

٢٤٧٩ - حَدَّثَنَا إبراهيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أنَسُ بْنُ عِيَاضٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه ، بْنِ عُمَرَ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أبِيهِ الْقَاسِمِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أنَّهَا كَانَتْ اتَّخَذَتْ عَلَى سَهْوَةٍ لَهَا سِتْرًا فِيهِ تَمَاثِيلُ ، فَهَتَكَهُ النَّبِيُّ ﷺ ، فَاتَّخَذَتْ مِنْهُ نُمْرُقَتَيْنِ ، فَكَانَتَا فِي الْبَيْتِ يَجْلِسُ عَلَيْهِمَا . [انظر : ٥٩٥٤[م]، ٥٩٥٥[ح]، ٦١٠٩[م] . أخرجه مسلم: ٢١٠٧] .

٢٤٧٩ – از قاسم روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته: وی طاق خانه را با پرده که در آن تصاویر بود پوشانید. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن را پاره کرد و عایشه از آن دو بالش ساخت که در خانه می‌بود و آن حضرت بر آن می‌نشست.

٣٣ - باب : مَنْ قَاتَلَ دُونَ مَالِهِ

باب ٣٣: کسی در دفاع از مال خود پیکار کند

[1] – زیرا گوشت خر حرام شده بود.

٢٤٨٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يَزِيدَ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، هُوَ ابْنُ أَبِي أَيُّوبَ ، قال : حَدَّثَنِي أَبُو الأَسْوَدِ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِه فَهُوَ شَهِيدٌ» . [أخرجه مسلم : ١٤١].

٢٤٨٠ – از عکرمه روایت است که عبدالله بن عمرو(رضی‌الله عنه) گفته: از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود:

«کسی که برای دفاع از مال خود کشته شود شهید است».

٣٤ - باب : إِذَا كَسَرَ قَصْعَةً أَوْ شَيْئًا لِغَيْرِهِ

باب ۳۴: اگر کسی کاسه یا مال متعلق به دیگری را بشکنند

٢٤٨١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد ، عَنْ حُمَيْد ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِه ، فَأَرْسَلَتْ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ مَعَ خَادِمٍ بِقَصْعَةٍ فِيهَا طَعَامٌ ، فَضَرَبَتْ بِيَدِهَا فَكَسَرَتِ الْقَصْعَةَ ، فَضَمَّهَا وَجَعَلَ فِيهَا الطَّعَامَ ، وَقَالَ : «كُلُوا» . وَحَبَسَ الرَّسُولَ وَالْقَصْعَةَ حَتَّى فَرَغُوا ، فَدَفَعَ الْقَصْعَةَ الصَّحِيحَةَ وَحَبَسَ الْمَكْسُورَةَ .

وَقَالَ ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر : ٥٢٢٥].

٢٤٨١ – از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزدیکی از همسران خویش بود، یکی از اُمّهات المؤمنین (همسران آن حضرت) توسط خدمتگاری برای آن حضرت، کاسه‌ای غذا فرستاد. همسر آن حضرت دست خود را بر کاسه زد و آن را شکست. آن حضرت پاره‌های شکسته را به هم پیوست و غذا را در آن گذاشت و فرمود: «بخورید» و خدمتکار و کاسه را نگه داشت تا از خوردن فارغ گشتند. سپس کاسهٔ درست را داد و کاسه شکسته را نگه داشت.

و ابن ابی مریم گفته است: روایت است از یحیی بن ایّوب از حمید از انس، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

٣٥ - باب : إِذَا هَدَمَ حَائِطًا فَلْيَبْنِ مِثْلَهُ

باب ۳۵: اگر دیوار کسی را ویران کند باید مانند آن آباد کند

٢٤٨٢ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبراهيم : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِم ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّه ﷺ : «كَانَ رَجُلٌ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ يُقَالُ لَهُ جُرَيْجٌ يُصَلِّي ، فَجَاءَتْهُ أُمُّهُ فَدَعَتْهُ فَأَبَى أَنْ يُجِيبَهَا ، فَقَالَ : أُجِيبُهَا أَوْ أُصَلِّي ؟ ثُمَّ أَتَتْهُ فَقَالَتْ : اللَّهُمَّ لا تُمِتْهُ حَتَّى تُرِيَهُ

٢٤٨٢ – از محمدبن سیرین، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «در بنی‌اسرائیل مردی بود که جُرَیج نامیده می‌شد و نماز می‌گزارد. مادرش آمد و او را صدا زد. وی به مادرش جواب نداد و با خود گفت: آیا جواب مادرم را بدهم یا نماز بگزارم.

وُجُوهَ الْمُومِسَاتِ ، وكَانَ جُرَيْجٌ في صَوْمَعَتِه ، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ : لأفْتِنَنَّ جُرَيْجًا ، فَتَعَرَّضَتْ لَهُ ، فَكَلَّمَتْهُ فَأَبَى ، فَأَتَتْ رَاعِيًا فَأَمْكَنَتْهُ مِنْ نَفْسِهَا ، فَوَلَدَتْ غُلامًا فَقَالَتْ : هُوَ مِنْ جُرَيْجٍ ، فَأَتَوْهُ وكَسَرُوا صَوْمَعَتَهُ فَأَنْزَلُوهُ وَسَبُّوهُ ، فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى ، ثُمَّ أَتَى الْغُلامَ فَقَالَ : مَنْ أَبُوكَ يَا غُلامُ ؟ قال : الرَّاعِي ، قالوا : نَبْنِي صَوْمَعَتَكَ مِنْ ذَهَبٍ ، قال : لا ، إلا مِنْ طِينٍ» . [راجع : ۱۲۰٦ . اخرجه مسلم : ۲۵۵۰ ، مطولاً] .

بار دیگر مادرش آمد و گفت:

بارالها، جُرَیج را تا آن زمان زمان نمیران که روی زنان زناکار را ببیند. جریج در صومعهٔ خویش می‌بود. زنی آمد و گفت:، جُرَیج را اغوا می‌کنم. خودش را بر جُرَیج عرضه کرد و باوی صحبت کرد. جُرَیج نپذیرفت. وی سپس نزد جوپانی رفت و او را بر نفس خویش مسلط گردانید، سپس وی پسری زایید و گفت: این پسر از آنِ جُرَیج است. مردم آمدند و صومعهٔ جُرَیج را شکستند و او را بیرون کشیدند و دشنام دادند. جریج وضو کرد و نماز گزارد سپس نزدیک یک پسرک رفت و گفت: ای پسرک، پدر تو کیست؟ گفت، چوپان. گفتند: صومعهٔ تو را از طلا می‌سازیم. گفت: نی، فقط از گل بسازید.

بسم الله الرحمن الرحيم

٤٧ – كِتاب الشَّرِكَةِ

١- باب : الشَّرِكَة في الطَّعَامِ وَالنَّهْدِ وَالعُرُوضِ

وَكَيْفَ قِسْمَةُ مَا يُكَالُ وَيُوزَنُ ، مُجَازَفَةً أَوْ قَبْضَةً ، لَمَّا لَمْ يَرَ الْمُسْلِمُونَ فِي النَّهْدِ بَأْسًا ، أَنْ يَأْكُلَ هَذَا بَعْضًا وَهَذَا بَعْضًا ، وَكَذَلِكَ مُجَازَفَةُ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ، وَالْقِرَانُ فِي التَّمْرِ .

٢٤٨٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّه ﷺ بَعْثًا قِبَلَ السَّاحِلِ ، فَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ ، وَهُمْ ثَلاثُ مِائَةٍ وَأَنَا فِيهِمْ ، فَخَرَجْنَا حَتَّى إِذَا كُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ فَنِيَ الزَّادُ ، فَأَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِأَزْوَادِ ذَلِكَ الْجَيْشِ فَجُمِعَ ذَلِكَ كُلُّهُ ، فَكَانَ مِزْوَدَيْ تَمْرٍ ، فَكَانَ يُقَوِّتُنَا كُلَّ يَوْمٍ قَلِيلاً قَلِيلاً حَتَّى فَنِيَ ، فَلَمْ يَكُنْ يُصِيبُنَا إِلا تَمْرَةٌ تَمْرَةٌ ، فَقُلْتُ : وَمَا تُغْنِي تَمْرَةٌ ؟ فَقَالَ : لَقَدْ وَجَدْنَا فَقْدَهَا حِينَ فَنِيَتْ ، قَالَ : ثُمَّ انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَحْرِ ، فَإِذَا حُوتٌ مِثْلُ الظَّرِبِ ، فَأَكَلَ مِنْهُ ذَلِكَ الْجَيْشُ ثَمَانِيَ عَشْرَةَ لَيْلَةً ، ثُمَّ أَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِضِلَعَيْنِ مِنْ أَضْلاعِهِ فَنُصِبَا ، ثُمَّ أَمَرَ بِرَاحِلَةٍ فَرُحِلَتْ ، ثُمَّ مَرَّتْ تَحْتَهُمَا فَلَمْ تُصِبْهُمَا .

[٢٩٨٣، ٤٣٦٠، ٤٣٦٢، ٥٤٩٣، ٥٤٩٤ أخرجه مسلم : ١٩٣٥] .

بسم‌الله الرحمن الرحيم

۴۷ – کتاب شرکت

باب ۱: شرکت در طعام و توشهٔ راه و مال غیرنقدینه

و چگونگی تقسیم آن، از آن‌چه پیمانه یاوزن می‌شود، یا آنچه تخمین و بدون وزن است، از آنکه مسلمانان در توشهٔ راه باکی ندیده‌اند که یک همسفر این قدر و همسفر دیگر آن‌قدر بخورد. و چنان است دربارهٔ تخمین طلا و نقره و دوتایی خوردن خرما.

۲٤۸۳ – از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) لشکری به سوی ساحل دریا فرستاد و ابوعُبیده بن جَرَّاح را بر آن اسیر تعیین کرد. آنها سیصد نفر بودند و من هم در میان ایشان بودم. ما راهی شدیم و در عرض راه توشهٔ سفر ما به پایان رسید. ابوعبیده به جمع‌آوری توشه این لشکر امر کرد و تمام توشه جمع گردید و از آن دو توشه دان خرما فراهم شد. وی ما را هر روز اندک اندک می‌داد تا آنکه آن هم پایان یافت و سهم هر یک از ما بیش از یک خرما نبود.

(راوی می‌گوید) به جابر گفتم: یک دانه خرما چگونه کفایت می‌کرد؟ وی گفت: قدرش را وقتی دریافتیم که آن هم پایان یافت. سپس به دریا رسیدیم و ناگاه ماهیی دیدیم که بسان کوه پاره بود، و این لشکر به‌مدت هیجده

شب از آن خورد. سپس ابوعبیده امر کرد تا دو استخوان بدن ماهی را بلند کرده و نصب کنند و سپس امر کرد که شتر را بار کنند، پس از آن شتر از زیر آن گذشت و با استخوانها تماس نکرد.

۲۴۸۴ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مَرْحُومٍ: حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ ﷺ قَالَ: خَفَّتْ أَزْوَادُ الْقَوْمِ وَأَمْلَقُوا، فَأَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فِي نَحْرِ إِبِلِهِمْ فَأَذِنَ لَهُمْ، فَلَقِيَهُمْ عُمَرُ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: مَا بَقَاؤُكُمْ بَعْدَ إِبِلِكُمْ، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا بَقَاؤُهُمْ بَعْدَ إِبِلِهِمْ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَادِ فِي النَّاسِ، فَيَأْتُونَ بِفَضْلِ أَزْوَادِهِمْ». فَبُسِطَ لِذَلِكَ نِطَعٌ وَجَعَلُوهُ عَلَى النِّطَعِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَدَعَا وَبَرَّكَ عَلَيْهِ، ثُمَّ دَعَاهُمْ بِأَوْعِيَتِهِمْ، فَاحْتَثَى النَّاسُ حَتَّى فَرَغُوا، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ». [انظر: ۲۹۸۲].

۲۲۸٤ - از سلمه(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: خوراک سفر مردم (در غزوهٔ هوازن) کاهش یافت و مردم محتاج شدند و نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند تا شتران خویش را ذبح کنند. آن حضرت به ایشان اجازه داد. سپس با عمر مواجه شدند و او را از قضیه آگاه کردند. وی گفت: پس از کشتن شتران بقای شما چگونه خواهد بود.

عمر نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رفت و گفت: بقای ایشان پس از کشتن شتران چگونه خواهد بود؟ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در میان مردم اعلام کن که بقیهٔ توشه‌های خویش را بیاورند» سُفرهٔ چرمی بدین مقصد گسترده شد و توشه‌ها را روی سفره می‌نهادند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و دعا کرد و بر آن برکت نهاد و سپس مردم را فراخواند تا ظروف خویش را بیاورند. و مردم با هر دو دست در ظروف خویش می‌ریختند تا از آن فارغ شدند. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفت «گواهی می‌دهم که نیست موجود برحق به جز خدا و به تحقیق که من فرستادهٔ خداوندم».

۲۴۸۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ: حَدَّثَنَا أَبُو النَّجَاشِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ ﷺ

۲٤۸۵ - از رافع بن خَدیج روایت است که گفته: ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نماز عصر را می‌گزاردیم، سپس شتری می‌کشتیم و آن را به

قال : كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْعَصْرَ ، فَنَنْحَرُ جَزُورًا ، فَتُقْسَمُ عَشْرَ قِسَمٍ ، فَنَأْكُلُ لَحْمًا نَضِيجًا قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ . [أخرجه مسلم : ٦٢٥] .

ده حصه تقسیم می‌کردیم و قبل از آنکه آفتاب غروب کند گوشت پختهٔ آن را می‌خوردیم .

٢٤٨٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاَءِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ الأَشْعَرِيِّينَ إِذَا أَرْمَلُوا فِي الْغَزْوِ ، أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ ، جَمَعُوا مَا كَانَ عِنْدَهُمْ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ ، ثُمَّ اقْتَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ بِالسَّوِيَّةِ ، فَهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ » . [انظر في المغازي ، باب ٧٥ أخرجه مسلم : ٢٥٠٠] .

٢٤٨٦ - از ابوموسی(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «زمانی که توشه‌های اشعریان در جنگ پایان یابد و یا غذای خانواده‌شان در مدینه کاهش پیدا کند، بقیه توشه خویش را که نزد ایشان است در یک جامه جمع می‌کنند و آن را در ظرفی واحد مساویانه میان خود تقسیم می‌کنند. پس من از ایشانم و ایشان از من‌اند».

٢ - باب : مَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ ،

فَإِنَّهُمَا يَتَرَاجَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ فِي الصَّدَقَةِ .

باب ۲: آنچه میان دو شریک مشترک است

هر دوی ایشان با مراجعه به یکدیگر زکات خویش را برابر (متناسب) ادا کنند.

٢٤٨٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْمُثَنَّى قال : حَدَّثَنِي أَبِي قال : حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَنَسٍ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ : كَتَبَ لَهُ فَرِيضَةَ الصَّدَقَةِ ، الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قال : « وَمَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ ، فَإِنَّهُمَا يَتَرَاجَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ » [راجع : ١٤٤٨].

٢٤٨٧ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: ابوبکر(رضی‌الله عنه)[1] فریضهٔ زکات، آنچه را رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرض کرده بود به وی نوشت. آن حضرت فرموده است: «آنچه میان دو شریک مشترک است، هر یک باید زکات خود را برابر بدهد».

٣- باب : قِسْمَةِ الْغَنَمِ

باب ۳: تقسیم گوسفندان

٢٤٨٨ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ الأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ ، عَنْ جَدِّهِ قال : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذِي الْحُلَيْفَةِ ، فَأَصَابَ النَّاسَ جُوعٌ ، فَأَصَابُوا إِبِلاً وَغَنَمًا ، قال : وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي أُخْرَيَاتِ الْقَوْمِ ، فَعَجِلُوا وَذَبَحُوا وَنَصَبُوا الْقُدُورَ ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْقُدُورِ فَأُكْفِئَتْ ، ثُمَّ

٢٤٨٨ - از عبایه بن رفاعه بن رافع بن خدیج روایت است که جدّ وی گفته: ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در ذی‌الحُلَیفه بودیم. مردم گرسنه شدند سپس شتران و گوسفندان (غنیمت) آورده شد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مردم عقب افتاده بود. مردم شتاب کردند و حیوانات را ذبح کردندو

۱- در حدیث ۲۴۸۷، سطر ۳، در برخی فسخ بخاری عوض - ابابکر، ابابکر الصدیق آمده است.

قَسَمَ ، فَعَدَلَ عَشَرَةً مِنَ الْغَنَمِ بِبَعِيرٍ ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ ، فَطَلَبُوهُ فَأَعْيَاهُمْ ، وَكَانَ فِي الْقَوْمِ خَيْلٌ يَسِيرَةٌ ، فَأَهْوَى رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ اللَّهُ ، ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ لِهَذِهِ الْبَهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ ، فَمَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا» . فَقَالَ جَدِّي : إِنَّا نَرْجُو أَوْ نَخَافُ الْعَدُوَّ غَدًا وَلَيْسَتْ مَعَنَا مُدًى ، أَفَنَذْبَحُ بِالْقَصَبِ ؟ قَالَ : « مَا أَنْهَرَ الدَّمَ ، وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلُوهُ ، لَيْسَ السِّنَّ وَالظُّفُرَ ، وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ : أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ ، وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ » . [انظر : ٢٥٠٧ل، ٣٠٧٥ل، ٥٤٩٨ل، ٥٥٠٣ح، ٥٥٠٦خ، ٥٥٠٩ح، ٥٥٤٣ل، ٥٥٤٤ح ، وانظر في الجهاد والسير ، باب ١٨٦. أخرجه مسلم : ١٩٦٨] .

دیگدانها به پا کردند. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) امر کرد که دیگها واژگون شود و چنان شد سپس آن حضرت غنایم را تقسیم کرد و ده گوسفند را با یک شتر برابر کرد، یکی از شتران گریخت. مردم در پس آن روان شدند و سپس خسته شدند. تعداد اسپان در میان مردم اندک بود. مردی از ایشان تیری به سوی شتر رها کرد و خداوند شتر را از گریختن بازداشت. سپس آن حضرت فرمود: «برخی از این حیوانات همچو حیوانات رمندهٔ وحشی می‌رمند و می‌گریزند اگر نتوانید بر آنها تسلط یابید همان کنید که با این شتر کردید». جَدِّ من گفت: ما امید داشتیم، یا از آن می‌ترسیدیم که فردا با دشمن مواجه شویم و با خود خنجر نداشته باشیم. آیا توسط نی می‌توان ذبح کرد؟ آن حضرت فرمود: «با آنچه خون را جاری کند ذبح کنید و نام خدا را بر آن یاد کنید و بخورید. لیکن نه با دندان و ناخن، و موجبهٔ آن را به شما خواهم گفت: اما دندان، خود استخوان است و اما ناخن دشنهٔ حبشیان است»[1].

٤- باب : الْقِرَانِ فِي التَّمْرِ بَيْنَ الشُّرَكَاءِ

حَتَّى يَسْتَأْذِنَ أَصْحَابَهُ .

٢٤٨٩ - حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا جَبَلَةُ بْنُ سُحَيْمٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَقْرُنَ الرَّجُلُ بَيْنَ التَّمْرَتَيْنِ جَمِيعًا حَتَّى يَسْتَأْذِنَ أَصْحَابَهُ . [راجع : ٢٤٥٥ . أخرجه مسلم : ٢٠٤٥] .

باب ۴: دوتایی خوردن خرما در میان شریکان

تا از شریک خود اجازه بگیرد .

۲۴۸۹ - از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آن منع کرده است که کسی خرما را دوتایی بخورد تا آنکه از شریک خود اجازه بگیرد .

۱- یعنی استخوان، حلقوم حیوان را به آسانی قطع نمی‌کند، و استفاده از ناخن، روش ناپسند کافران است که نباید تقلید شود.

٢٤٩٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيد : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ جَبَلَةَ قال : كُنَّا بِالْمَدِينَة ، فَأَصَابَتْنَا سَنَةٌ ، فَكَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَرْزُقُنَا التَّمْرَ، وكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَمُرُّ بِنَا فَيَقُولُ : لا تَقْرُنُوا ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الإِقْرَان ، إلا أنْ يَسْتَأذِنَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أخَاهُ . [راجع : ٢٤٥٥ . أخرجه مسلم : ٢٠٤٥] .

٢٤٩٠ - از شُعبه که جَبَله روایت است که گفته: ما در مدینه بودیم که قحطی شد. ابن زُبَیر ما را خرما می‌داد و ابن عمر بر ما می‌گذشت و می‌گفت: دوتایی نخورید، همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از خوردن خرمای دوتایی منع کرده است مگر آنکه وی از برادر خود اجازه بگیرد.

٥- باب : تَقْوِيمِ الأشْيَاءِ بَيْنَ الشُّرَكَاءِ بِقِيمَةِ عَدْلٍ

باب ۵: ارزشیابی اشیأ میان شریکان به قیمت عادلانه

٢٤٩١ - حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : قال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « مَنْ أَعْتَقَ شِقْصًا لَهُ مِنْ عَبْد ، أوْ شِرْكًا، أوْ قال : نَصِيبًا ، وكَانَ لَهُ مَا يَبْلُغُ ثَمَنَهُ بِقِيمَةِ الْعَدْلِ فَهُوَ عَتِيقٌ ، وَإلا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ » .

قال : لا أدْرِي قَوْلُهُ: عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ ، قَوْلٌ مِنْ نَافِع ، أوْ فِي الْحَدِيث ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر : ٢٥٠٣، ٢٥٢١، ٢٥٢٢، ٢٥٢٣، ٢٥٢٤، ٢٥٢٥، ٢٥٥٣ . أخرجه مسلم : ١٥٠١ وفي الأيمان « ٤٧ »] .

٢٤٩١ - از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) که روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که سهم خود را در بردهٔ مشترک آزاد کند، یا شراکت خود را یا گفت: حصهٔ خود را آزاد کند، و مالی داشته باشد که به‌طور عادلانه بهای برده مذکور را کفایت کند، آن برده آزاد می‌شود در غیر آن بردهٔ مذکور به مقدار آن‌چه آزاد شده، آزاد است».

ایُّوب را وی می‌گوید: نمی‌دانم این قول او را که: به مقدار آن‌چه آزاد شده آزاد است، قول نافع است و یا در حدیث پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شامل است.

٢٤٩٢ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّد : أخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ أبِي عَرُوبَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ أنَس ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ نَهِيك ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَنْ أعْتَقَ شَقِيصًا مِنْ مَمْلُوكِه فَعَلَيْه خَلاصُهُ فِي مَالِه ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ ، قُوِّمَ الْمَمْلُوكُ قِيمَةَ عَدْل ، ثُمَّ اسْتُسْعِيَ غَيْرَ مَشْقُوق عَلَيْه » . [انظر : ٢٥٠٤، ٢٥٢٦، ٢٥٢٧ . أخرجه مسلم : ١٥٠٣ ، وفي الأيمان (٥٤) . واختصره في ١٥٠٢ وفي الأيمان (٥٢ و ٥٣)] .

٢٤٩٢ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که سهم خود را در بردهٔ (شریکی) آزاد کند، بر اوست که او را از مال خود به‌طور کامل آزاد کند. و اگر او را مالی نباشد. برده به بهای عادلانه قیمت‌گذاری شود و به‌کاری که سخت نباشد گمارده شود»[1].

[1]- یعنی به بردهٔ مذکور اجازه داده شود که کار کند تا سهم شریک دیگر را ادا کند و آزادی خود را به‌دست آورد.

٦- باب : هَلْ يُقْرَعُ فِي القِسْمَةِ وَالاسْتِهَامِ فِيهِ

٢٤٩٣ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا قَالَ : سَمِعْتُ عَامِرًا يَقُولُ : سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَثَلُ القَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالوَاقِعِ فِيهَا ، كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ ، فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا ، فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنَ المَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ ، فَقَالُوا : لَوْ أَنَّا خَرَقْنَا فِي نَصِيبِنَا خَرْقًا ، وَلَمْ نُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا ، فَإِنْ يَتْرُكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا ، وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَوْا وَنَجَوْا جَمِيعًا » . [انظر : ٢٦٨٦] .

باب ۶: آیا در تقسیم و شهم قرعه افکنده شود

٢٤٩٣ – از نُعمان بن بشیر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «مثال کسی که به حدود خداوند استوار است با مقایسه به کسی از آن تخلف ورزیده، مثال قومی است که در سواری کشتی میان آنها قرعه افکنده شده است که برخی در بالا و بخشی در پایین کشتی جای گرفته‌اند.

کسانی که در پایین کشتی‌اند اگر به آب نیاز داشته باشند، بر آنانی که در بالای کشتی سواراند می‌گذرند (و مزاحمت می‌کنند) و می‌گویند: ما در جایگاه خویش، کشتی را سوراخ می‌کنیم (تا برای گرفتن آب) بالانشینان را اذیت نکنیم. اگر بالانشینان بدیشان اجازه دهند که هر آنچه می‌خواهند بکنند همگی هلاک می‌گردند و اگر دستهای ایشان را بگیرند (و مانع گردند) همه نجات می‌یابند»[۱].

٧- باب : شَرِكَةِ اليَتِيمِ وَأَهْلِ المِيرَاثِ

٢٤٩٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ العَامِرِيُّ الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ : أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لا تُقْسِطُوا - إِلَى - وَرُبَاعَ ﴾ [النساء : ٣] . فَقَالَتْ : يَا ابْنَ أُخْتِي ، هِيَ اليَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا ، تُشَارِكُهُ فِي مَالِهِ ، فَيُعْجِبُهُ مَالُهَا

باب ۷: شرکت یتیم و صاحب میراث

٢٤٩٤ – از ابن شهاب روایت استک ه گفته: عُروه بن زُبَیر مرا خبر داده است که وی از عایشه(رضی‌الله عنها) درباره این فرمودهٔ خدای تعالی سؤال کرده است که می‌گوید:

«و اگر ترردسیدی که عدل نتوانید کرد در حق دختران یتیمه، پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را از سایر زنان دو دو، سه سه، و چهار چهار» (النساء ۳).

۱- مراد از امر به معروف ونهی از منکر است که اگر این امر صورت نگیرد مرتکبین معاصی نسبت اعمال خویش هلاک می‌شوند و آنانی که امر به معروف نکرده‌اند نسبت اعمال آنان هلاک می‌شوند.

وَجَمَالُهَا ، فَيُرِيدُ وَلِيُّهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا ، بِغَيْرِ أَنْ يُقْسِطَ فِي صَدَاقِهَا ، فَيُعْطِيهَا مِثْلَ مَا يُعْطِيهَا غَيْرُهُ ، فَنُهُوا أَنْ يَنْكِحُوهُنَّ إِلا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ ، وَيَبْلُغُوا بِهِنَّ أَعْلَى سُنَّتِهِنَّ مِنَ الصَّدَاقِ ، وَأُمِرُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا طَابَ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهُنَّ .

قَالَ عُرْوَةُ : قَالَتْ عَائِشَةُ : ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ اسْتَفْتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذِهِ الآيَةِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ ﴾ [النساء : ١٢٧] . وَالَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ أَنَّهُ يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ الآيَةُ الأُولَى ، الَّتِي قَالَ فِيهَا : ﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ﴾ قَالَتْ عَائِشَةُ : وَقَوْلُ اللَّهِ فِي الآيَةِ الأُخْرَى : ﴿ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ ﴾ [النساء : ١٢٧] . يَعْنِي هِيَ رَغْبَةُ أَحَدِكُمْ لِيَتِيمَتِهِ الَّتِي تَكُونُ فِي حَجْرِهِ ، حِينَ تَكُونُ قَلِيلَةَ الْمَالِ وَالْجَمَالِ ، فَنُهُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا رَغِبُوا فِي مَالِهَا وَجَمَالِهَا مِنْ يَتَامَى النِّسَاءِ إِلا بِالْقِسْطِ ، مِنْ أَجْلِ رَغْبَتِهِمْ عَنْهُنَّ . [انظر : ٢٧٦٣، ٤٥٧٣، ٤٥٧٤، ٤٦٠٠، ٥٠٦٤، ٥٠٩٢، ٥٠٩٨، ٥١٢٨، ٥١٣١، ٥١٤٠، ٦٩٦٥. أخرجه مسلم : ٣٠١٨] .

(عروه می‌گوید) عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: ای پسر خواهر من، مراد از آن دختر یتیمی است که در کنار ولی خود است ولی او در مال وی شریک است، و مال و جمال آن دختر را دوست می‌دارد و می‌خواهد که با وی ازدواج کند، بدون آنکه در مهر وی عدالت کند و به وی همان چیزی را بدهد که به غیر وی می‌دهد. بدین جهت اولیای دختران یتیم منع شدند که آنها را به نکاح خویش درآورند مگر آنکه در مورد آنها عدالت کنند و کابین آنها را به نیکوترین وجهی بدهند و بدیشان امر شده است که زنان دیگری را که دوست می‌دارند، به جز از آن دختران یتیمه، به نکاح خویش درآورند عروه می‌گوید که عایشه گفته است: پس از نزول این آیه مردم از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فتوا خواستند. خداوند این آیت را فرود آورد:

«و طلب فتوی می‌کنند از تو دربارهٔ زنان، بگو خدا فتوی می‌دهد شما را در باب زنان و آنچه خوانده می‌شود بر شما در کتاب، در حق آن زنانی یتیمه که نمی‌دهید ایشان را آنچه فرض کرده شده است برای ایشان و رغبت می‌کنید که به نکاح درآید ایشان را» (النساء: ۱۳۷).

عایشه می‌گوید: چیزی که خداوند یاد کرد که: آنچه خوانده می‌شود بر شما در کتاب – در رابطه به آیت اول است که در آن گفته شده:

«و اگر ترسیدید که عدل نتوانید کرد در حق دختران یتیمه، پس نکاح کنید از آنچه خوش آید شما را از سایر زنان».

عایشه گفته است: فرمودهٔ خداوند در آیت دیگر که:

«و رغبت می‌کنید که به نکاح درآرید ایشان را». (النساء: ۱۲۷). یعنی بی‌میلی هر یک از شما به یتیمه‌ای است که تحت سرپرستی وی است و او مالی اندک و جمالی اندک دارد. چنان که (نظر به حکم آیت اول) از نکاح زنان یتیمه که میل به مال و جمال او داشته باشند منع شده‌اند مگر به عدالت از اعراض ایشان از زنان یتیم (که مالی اندک و جمالی اندک دارند)[۱].

٨- باب : الشَّرِكَة فِي الأَرَضِينَ وَغَيْرِهَا

٢٤٩٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِاللَّه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : إِنَّمَا جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ الشُّفْعَةَ فِي كُلِّ مَا لَمْ يُقْسَمْ ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ ، وَصُرِّفَتِ الطُّرُقُ ، فَلا شُفْعَةَ . [راجع : ٢٢١٣ . أخرجه مسلم: ١٦٠٨ بالقطعة الأولى] .

باب ۸: شرکت در زمین و غیر آن

٢٤٩٥ - از جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شُفعه را در ملکیتی لازم گردانیده که میان شرکا تقسیم نشده است. پس اگر حدود تعیین شود و راه‌ها جدا گردد، شفعه‌ای نمی‌ماند.

٩- باب : إِذَا اقْتَسَمَ الشُّرَكَاءُ الدُّورَ وَغَيْرَهَا ،

فَلَيْسَ لَهُمْ رُجُوعٌ وَلا شُفْعَةٌ .

٢٤٩٦ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِد : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالشُّفْعَةِ فِي كُلِّ مَا لَمْ يُقْسَمْ ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ ، وَصُرِّفَتِ الطُّرُقُ ، فَلا شُفْعَةَ . [راجع : ٢٢١٣ . أخرجه مسلم : ١٦٠٨ بالقطعة الأولى].

باب ۹: اگر شریکان سرایها و غیره را تقسیم کنند نه

حق بازگشت بدان دارند ونه شفعه

٢٤٩٦ - از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شفعه را در هر مالی که تقسیم نشده بود امر کرد. و چون حدود ملکیت‌ها معین شود و راه‌ها جدا گردد، شفعه‌ای نمی‌ماند.

۱- یعنی در آیهٔ دیگر که به نکاح یتیمان امر شده از جهت اعراض‌کردن ایشان است از یتیمانی که اندکی مال و جمال دارند و این موضوع در کتاب تفسیر در تفسیر سوره نسأ وضاحت داده شده است. کلمه رغب - اگر در آن لفظ - فی - استعمال شود به معنی میل است و اگر لفظ یمن - استعمال شود به معنی اعراض و بی‌میلی است.

۱۰- باب : الاشْتِرَاكِ فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ، وَمَا يَكُونُ فيه الصَّرْفُ .

۲٤۹۷ ، ۲٤۹۸ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ عُثْمَانَ ، يَعْنِي ابْنَ الأَسْوَدِ ، قال : أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي مُسْلِمٍ قال : سَأَلْتُ أَبَا الْمِنْهَالِ عَنِ الصَّرْفِ يَدًا بِيَدٍ ، فَقَالَ : اشْتَرَيْتُ أَنَا وَشَرِيكٌ لِي شَيْئًا يَدًا بِيَدٍ وَنَسِيئَةً ، فَجَاءَنَا الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ فَسَأَلْنَاهُ ، فَقَالَ : فَعَلْتُ أَنَا وَشَرِيكِي زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ ، وَسَأَلْنَا النَّبِيَّ ﷺ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ : « مَا كَانَ يَدًا بِيَدٍ فَخُذُوهُ ، وَمَا كَانَ نَسِيئَةً فَذَرُوهُ » .

[راجع : ۲۰٦۰ ، ۲۰٦۱ . أخرجه مسلم : ۱۵۸۹ باختلاف] .

باب ۱۰: شرکت در طلا و نقره

و آنچه عوض پول از آن استفاده می‌شود

۲٤۹۷ و ۲٤۹۸ – از سلیمان بن ابومسلم روایت است که گفته: من در مورد بیع نقد به نقد (تبادله پول) به‌طور دست به‌دست از ابومنهال سؤال کردم. وی گفت: من و شریک من چیزی را به معاملهٔ دست به‌دست و به نسیه خریدیم، برای بن عازب نزد ما آمد و از وی سؤال کردیم. گفت: من و شریک من، زید بن ارقم چنان کرده بودیم و در آن باره از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کردیم. فرمود:

«آنچه (در بیع نقد به نقد) دست به‌دست باشد آن را بگیرید و آنچه به نسیه باشد آن را رد کنید».

۱۱- باب : مُشَارَكَةِ الذِّمِّيِّ وَالْمُشْرِكِينَ فِي الْمُزَارَعَةِ

۲٤۹۹ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ أَسْمَاءَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال : أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ الْيَهُودَ ، أَنْ يَعْمَلُوهَا وَيَزْرَعُوهَا ، وَلَهُمْ شَطْرُ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا . [راجع : ۲۲۸۵ . اخرجه مسلم : ۱۵۵۱] .

باب ۱۱: شرکت (مسلمان) با اهل ذمه و مشرکان در مزارعت

۲٤۹۹ – از نافع روایت است که عبدالله (بن عمه)(رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) زمین خیبر را به یهود داد تا بر آن کار و کشاورزی نمایند و نیمه محصول زمین متعلق به ایشان باشد .

۱۲- باب : قِسْمَةِ الْغَنَمِ وَالْعَدْلِ فِيهَا

۲۵۰۰ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَاهُ غَنَمًا يَقْسِمُهَا عَلَى صَحَابَتِهِ ضَحَايَا ، فَبَقِيَ عَتُودٌ ، فَذَكَرَهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ :

باب ۱۲: تقسیم گوسفندان و عدالت در آن

۲۵۰۰ – از عُقبهٔ بن عامر(رضی‌الله عنه) روایت استکه گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برای وی گوسفندانی داد تا به‌طور قربانی بر اصحاب آن حضرت تقسیم کند. پس از تقسیم، بزغاله‌ای

«ضَحِّ به أنْتَ» . [راجع : ۲۳۰۰ . أخرجه مسلم : ۱۹۶۵] .

یک ساله باقی ماند. وی از موضوع به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) اظهار کرد. آن حضرت فرمود: «آن را خودت قربانی کن».

۱۳- باب : الشَّرِكَة فِي الطَّعَامِ وَغَيْرِهِ

وَيُذْكَرُ : أنَّ رَجُلاً سَاوَمَ شَيْئًا فَغَمَزَهُ آخَرُ ، فَرَأَى عُمَرُ أَنَّ لَهُ شَرِكَةً .

باب ۱۳: شرکت در طعام و غیره

و چنین تذکار یافته که مردی بر سر قیمت مالی چانه زد، مردی دیگر به وی اشارت کرد (که بخرد) و او خرید.

عمر (بن خطاب) مردی را که اشاره کرده بود به شرکت در مال حکم کرد.

۲۵۰۱ ، ۲۵۰۲ - حَدَّثَنَا أَصْبَغُ بْنُ الْفَرَجِ قال : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّه بْنُ وَهْب قال : أَخْبَرَنِي سَعِيدٌ ، عَنْ زُهْرَةَ بْنِ مَعْبَد ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ هِشَامٍ ، وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ ، وَذَهَبَتْ بِهِ أُمُّهُ زَيْنَبُ بِنْتُ حُمَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ بَايِعْهُ ، فَقَالَ : «هُوَ صَغِيرٌ» . فَمَسَحَ رَأْسَهُ وَدَعَا لَهُ .

وَعَنْ زُهْرَةَ بْنِ مَعْبَد : أَنَّهُ كَانَ يَخْرُجُ بِهِ جَدُّهُ عَبْدُاللَّه ابْنُ هِشَامٍ إِلَى السُّوقِ ، فَيَشْتَرِي الطَّعَامَ ، فَيَلْقَاهُ ابْنُ عُمَرَ وَابْنُ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، فَيَقُولانِ لَهُ : أَشْرِكْنَا ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ دَعَا لَكَ بِالْبَرَكَةِ ، فَيَشْرَكُهُمْ ، فَرُبَّمَا أَصَابَ الرَّاحِلَةَ كَمَا هِيَ ، فَيَبْعَثُ بِهَا إِلَى الْمَنْزِلِ . [الحديث : ۲۵۰۱، انظر : ۷۲۱۰] [الحديث : ۲۵۰۲ ، انظر : ۶۳۵۳] .

۲۵۰۱ و ۲۵۰۲ - از زهره بن معبد از جدّ وی عبدالله بن هشام که دیدار پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دریافته روایت است که گفته است که مادر وی زینب بنت حُمَید او را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برده و به آن حضرت گفته بود که: یا رسول‌الله، از وی بیعت بگیر. آن حضرت فرموده است: «وی خوردسال است» و سپس دست خویش را بر سر وی کشیده و به حق وی دعای برکت کرده است. و روایت است از زُهره بن معبد که جدّ وی عبدالله بن هشام، او را با خود به بازار می‌برده و غلّه می‌خریده است و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر که با وی‌ملاقی می‌شدند می‌گفتند: ما را در آن شریک گردان زیرا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در حق تو دعای برکت کرده است. وی ایشان را شریک می‌گردانید و بسا واقع می‌شد که به مقدار یک بار شتر غله مفاد می‌کرد و به خانه خود می‌فرستاد[1].

[1]- در برخی از فسخ بخاری در آخر حدیث ۲۵۰۱ و ۲۵۰۲ این عبارت آمده است قال ابوعبدالله: اذ قال الرجل للرجل اشرکنی فاذا سکت، فیکون شریکه بالنصف. یعنی امام بخاری گفته است: اگر مردی به مردی دیگر بگوید که مرا شریک کن و او کند. وی در نصف مال شریک است.

١٤- باب : الشَّرِكَة فِي الرَّقِيقِ

٢٥٠٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ أَسْمَاءَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ أَعْتَقَ شِرْكًا لَهُ فِي مَمْلُوكٍ ، وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يُعْتِقَ كُلَّهُ ، إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ قَدْرَ ثَمَنِهِ ، يُقَامُ قِيمَةَ عَدْلٍ ، وَيُعْطَى شُرَكَاؤُهُ حِصَّتَهُمْ ، وَيُخَلَّى سَبِيلُ الْمُعْتَقِ » . [راجع : ٢٤٩١. أخرجه مسلم : ١٥٠١، باختلاف والأيمان (٤٧)] .

٢٤٥٤ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبراهيم : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ أَخَذَ مِنَ الأَرْضِ شَيْئًا بِغَيْرِ حَقِّهِ ، خُسِفَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرَضِينَ » .

قَالَ الْفِرَبْرِيُّ : قَالَ أَبُو جَعْفَرِ بْنُ أَبِي حَاتِمٍ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ : هَذَا الْحَدِيثُ لَيْسَ بِخُرَاسَانَ فِي كِتَابِ ابْنِ الْمُبَارَكِ ، أَمْلاهُ عَلَيْهِمْ بِالْبَصْرَةِ . [انظر : ٣١٩٦] .

١٥- باب : الاشْتِرَاك فِي الْهَدْيِ وَالْبُدْنِ ،

وَإِذَا أَشْرَكَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي هَدْيِهِ بَعْدَ مَا أَهْدَى .

٢٥٠٤ ، ٢٥٠٦ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ جَابِرٍ .

وَعَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ صُبْحَ رَابِعَةٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ ، مُهِلِّينَ بِالْحَجِّ لا يَخْلِطُهُمْ شَيْءٌ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا ، أَمَرَنَا فَجَعَلْنَاهَا عُمْرَةً ، وَأَنْ نَحِلَّ إِلَى نِسَائِنَا ، فَفَشَتْ فِي ذَلِكَ الْقَالَةُ .

باب ۱۴: شرکت در غلام و کنیز

۲۵۰۳ – از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «کسی که سهم شرکت خود را در برده‌ای آزاد می‌کند، بر وی واجب است که به‌طور کل او را آزاد کند. اگر به اندازه بهای بردهٔ مذکور مالی داشته باشد، برده به نرخ عادلانه قیمت شود و سهم شریکانی را که در وی سهم دارند بدهد و راه او را آزاد گذارد.

٢٥٠٤ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که سهم خود را در بردهٔ شریکی آزاد می‌کند،

به‌طور کامل آزاد کند اگر مالی داشته اشد، ورنه برده را به‌کاری بگمارد که مشقت‌آور نباشد» (تا از حاصل کار خود سهم آزادی خود را به شریکان دیگر بدهد).

باب ۱۵: شرکت در حیوانات قربانی و شتران

اگر مردی، مردی دیگر را درحیوان قربانی خود شریک کند، پس از آن‌که حیوان را ذبح کرده است.

۲۵۰۵ و ٢٥٠٦ – روایت است از عطاء، از جابر، و روایت است از طاوس که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (با یاران خویش) با مداد چهارم ذی‌حجه به مکه رسیدند و برای حج هلال می‌کردند نه آنکه در اهلال خویش چیزی (یعنی عمره) را درآورند. و چون به مکه رسیدیم، آن حضرت ما را امر

قال عَطاءٌ : فقال جابرٌ : فَيَرُوحُ أحَدُنَا إلَى مِنًى وَذَكَرُهُ يَقْطُرُ مَنِيّاً، فقال جابرٌ بكَفّه ، فَبَلَغَ ذلكَ النَّبيَّ ﷺ فقامَ خَطيبًا ، فقال : «بَلَغَني أنَّ أقْوَامًا يَقُولُونَ كَذَا وكَذَا ، واللَّهِ لأنَا أبَرُّ وأتْقَى للَّه منهُمْ ، ولَوْ أنّي اسْتَقْبَلْتُ منْ أمْري مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أهْدَيْتُ ، ولَوْلا أنَّ معي الهَدْيَ لأحْلَلْتُ» . فَقَامَ سُرَاقَةُ بْنُ مَالك بْن جُعْشُم ، فقال : يَا رَسُولَ اللَّه ، هيَ لَنَا أوْ للأبَد ؟ فقال : «لا ، بَلْ للأبَد» . قال : وَجَاءَ عَلي بْنُ أبي طَالب ، فقال أحَدُهُمَا : يَقُولُ لَبَّيْكَ بمَا أهَلَّ به رَسُولُ اللَّه ﷺ ، وقال : وقال الآخَرُ : لَبَّيْكَ بحَجَّة رَسُول اللَّه ﷺ ، فأمَرَ النَّبيُّ ﷺ أنْ يُقيمَ عَلَى إحْرَامه ، وأشْرَكَهُ في الهَدْي .[راجع : ۱۰۸۵ ، ۱۵۵۷ . أخرجه مسلم : ۱۲٤۰ و ۱۲۱٦] .

کرد. و ما حج خویش را به عُمره بدل کردیم، تا پس از انجام عمره (به قصد آمیزش) نزد زنان خود برویم. این دستور (فسخ حج به عمره) به نحوی گسترده سؤال‌برانگیز شد.

عطاء می‌گوید که جابر گفته است: اینکه هر یک از ما که به مِنا برود، از آلت وی مَنی می‌چکد[1] و به – منی چکیدن – با کف دست خویش اشارت کرد.

چون خبر این گفت و گوها به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسید، به خطبه ایستاد و فرمود:

«من آگاه شده‌ام که مردم چنین و چنان می‌گویند، به خدا سوگند که من نسبت بدیشان به خداوند فرمانبردارتر و پرهیزگارترم و اگر پیشتر می‌دانستم آنچه بعدتر دانستم[2] حیوان قربانی نمی‌آوردم و اگر حیوان قربانی با من نمی‌بود من هم از احرام بیرون می‌آمدم»[3].

سپس سُراقَه بن مالک بن جُعْشم ایستاد و گفت: یا رسول‌الله، آیا این (عمره در ماه‌های حج) برای ما است یا دایمی است؟ آن حضرت فرمود: «نه، بلکه دایمی است».

راوی می‌گوید: و علی بن ابی‌طالب(رضی‌الله عنه) (از یمن) آمد یکی از آن دو راوی گفته است: وی به همان نیت لبیک می‌گفت که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بدان لبیک می‌گفت.

راوی دیگر گفته است: وی لبیک گفت به همان حج که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نیت کرده است.

۱– چون پس از ادای عمره از احرام بیرون می‌آمدند و با زنان خویش آمیزش می‌کردند و سپس احرام حج می‌بستند این امر را نسبت به قرب زمان میان عمره و حج به مَنی چکیدن تشبیه کرده‌اند.

۲– یعنی در ماههای حج عمره رواست.

۳– حکم خدا آن است که هر کس که قربانی سوق می‌کند از احرام بیرون نیاید.

١٦- باب : مَنْ عَدَلَ عَشْرًا مِنَ الْغَنَمِ بِجَزُورٍ فِي الْقَسْمِ

٢٥٠٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ ﷺ قال : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذِي الْحُلَيْفَةِ مِنْ تِهَامَةَ ، فَأَصَبْنَا غَنَمًا وَإِبِلاً ، فَعَجِلَ الْقَوْمُ فَأَغْلَوْا بِهَا الْقُدُورَ ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَمَرَ بِهَا فَأُكْفِئَتْ ، ثُمَّ عَدَلَ عَشْرًا مِنَ الْغَنَمِ بِجَزُورٍ ، ثُمَّ إِنَّ بَعِيرًا نَدَّ ، وَلَيْسَ فِي الْقَوْمِ إِلا خَيْلٌ يَسِيرَةٌ ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ فَحَبَسَهُ بِسَهْمٍ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ لِهَذِهِ الْبَهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ ، فَمَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا » . قال : قال جَدِّي : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّا نَرْجُو أَوْ نَخَافُ أَنْ نَلْقَى الْعَدُوَّ غَدًا ، وَلَيْسَ مَعَنَا مُدًى ، فَنَذْبَحُ بِالْقَصَبِ ؟ فَقَالَ : « اعْجَلْ ، أَوْ : أَرْنِي ، مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلُوا ، لَيْسَ السِّنَّ وَالظُّفُرَ ، وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ : أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ ، وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ » . [راجع : ٢٤٨٨ . اخرجه مسلم : ١٩٦٨] .

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به وی امر کرد که به همان احرام خود بماند و او را درحیوان قربانی خویش شریک گرداند.

باب ۱۹: کسی که در تقسیم (غنایم) ده گوسفند را با یک شتر برابر کرد

۲۵۰۷ - از عَبَایه بن رفاعه روایت است که پدربزرگ وی رافع بن خدیج(رضی‌الله عنه) گفته: ما در موضع ذُوالحُلَیفه واقع در تِهامَه با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) همراه بودیم و برای ما گوسفند و شتر به غنیمت رسید. مردم در (کشتن حیوانات) شتاب کردند و دیگها را به جوش آوردند. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و امر کرد. و دیگها واژگون شدند. و سپس (در تقسیم غنایم) ده گوسفند را با یک شتر برابر کرد. پس از آن شتری فرار کردو. و مردم به جز تعداد اندکی اسپ نداشتند (تا شتر را دنبال کنند و بازگردانند) مردی تیری رها کرد و شتر را سر جاش نگهداشت. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«همانا این چهار پایان مانند حیوانات وحشی می‌رمند و چون بر شما غالب آمد با آنها چنان عمل کنید که این مرد کرد .

عایشه می‌گوید: پدربزرگ من گفت: یا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ما امیدواریم - یا - می‌ترسیم که فردا با دشمن مواجه خواهیم شد و همراه ما دشنه نیست، آیا حیوانات را با نَی ذبح کنیم؟ آن حضرت فرمود: «شتاب کنید، یا: بکشید به هر وسیله که خونش را می‌ریزاند، و نام خداوند را بر وی یاد کنید و بخورید و

حیوان را با دندان و ناخن ذبح نکنید و دلیل
آن را به شما می‌گویم. دندان، استخوان است و
ناخن دشنه حبشیها است».

بسم الله الرحمن الرحيم

٤٨ - كِتَاب الرَّهْنِ

١- باب : الرَّهْنِ فِي الْحَضَرِ

وَقَوْلِه تَعَالَى : ﴿ وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ ﴾ [البقرة:٢٨٣] .

٢٥٠٨ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : وَلَقَدْ رَهَنَ النَّبِيُّ ﷺ دِرْعَهُ بِشَعِيرٍ ، وَمَشَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِخُبْزِ شَعِيرٍ وَإِهَالَةٍ سَنِخَةٍ ، وَلَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ : « مَا أَصْبَحَ لآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ إِلا صَاعٌ ، وَلا أَمْسَى ، وَإِنَّهُمْ لَتِسْعَةُ أَبْيَاتٍ » . [راجع : ٢٠٦٩] .

٢- باب : مَنْ رَهَنَ دِرْعَهُ

٢٥٠٩ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال : تَذَاكَرْنَا عِنْدَ إِبْرَاهِيمَ الرَّهْنَ وَالْقَبِيلَ فِي السَّلَفِ ، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ : حَدَّثَنَا الأَسْوَدُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اشْتَرَى مِنْ يَهُودِيٍّ طَعَامًا إِلَى أَجَلٍ ، وَرَهَنَهُ دِرْعَهُ . [راجع : ٢٠٦٨ . أخرجه مسلم : ١٦٠٣] .

٣- باب : رَهْنِ السِّلاحِ

٢٥١٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قال عَمْرٌو : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ :

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۸ - کتاب رهن (گرو)

باب ۱: رهن در حال اقامت

و فرمودۀ خدای تعالی: «و اگر مسافر باشید و نیابید نویسنده را پس لازم است گرو به‌دست آورده شده» (البقره: ۲۸۳).

۲۵۰۸ - روایت است از قَتاده که انس(رضی‌الله عنه) گفته است: «و همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زره خویش را در بدل مقداری جو به گرو گذاشت و من برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نان جوین چه بشده برده بودم و به تحقیق که از آن حضرت شنیدم که می‌گفت: «در خانواده محمد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در صبح و شام به جز یک صاع جو نبوده است و آنها نه خانه داشتند».

باب ۲: کسی که زره خویش را به گرو داد

۲۵۰۹ - از اعمش روایت است که گفته: دربارۀ رهن و ضمانت در معامله نزد ابراهیم (نخعی) یاد کردیم، وی گفت: اَسْوَد از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت کرده است که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از یهودی به نسیه غله خرید و زره خویش را از نزد وی به گرو گذاشت.

باب ۳: گرو گذاشتن سلاح

۲۵۱۰ - از جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

قال رَسُولُ اللَّه ﷺ : «مَنْ لكَعْبِ بْنِ الأَشْرَف ، فَإنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ» . فَقَال مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ : أَنا ، فَأَتَاهُ فَقَال : أَرَدْنَا أَنْ تُسْلِفَنَا وَسْقًا أَوْ وَسْقَيْن ، فَقَال : ارْهَنُونِي نِسَاءَكُمْ ، قَالوا : كَيْفَ نَرْهَنُكَ نِسَاءَنَا ، وَأَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ ؟ قَال : فَارْهَنُونِي أَبْنَاءَكُمْ ، قَالوا : كَيْفَ نَرْهَنُ أَبْنَاءَنَا ، فَيُسَبُّ أَحَدُهُمْ ، فَيُقَال : رُهِنَ بِوَسْقٍ أَوْ وَسْقَيْنِ ، هَذَا عَارٌ عَلَيْنَا ، وَلَكِنَّا نَرْهَنُكَ اللأْمَةَ - قَال سُفْيَانُ : يَعْنِي السِّلاحَ - فَوَعَدَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ ، فَقَتَلُوهُ ، ثُمَّ أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ . [انظر : ۳۰۳۱ذ، ۳۰۳۲ذ، ۴۰۳۷ط .
أخرجه مسلم : ۱۸۰۱ ، بزيادة] .

«کیست که کار کعب بن اشرف را یکسره کند زیرا وی خدا و رسول او(صلی‌الله علیه وسلم) را بیازرده است»[1].

محمدبن مَسْلمه گفت: من این کار را می‌کنم.

وی نزد کعب رفت و گفت: می‌خواهیم که یک یا دو وسق غله برای ما به قرض بدهی.

کعب گفت: زنان خویش را نزد من به گرو گذارید.

گفتند: چگونه زنان خویش را نزد توبه گرو گذاریم درحالی‌که تو خوبروی‌ترین مرد عرب می‌باشی؟

وی گفت: پسران خویش را نزد من به گرو بگذارید.

گفتند: چگونه پسران خویش را نزد تو به گرو گذاریم، که هر یک از آنها دشنام داده شوند و گفته شود که: به یک یا دو وسق غله به گرو بوده است. این حالت، بر ما ننگ است ولیکن ما لامهٔ خویش را نزد تو به گروه می‌گذاریم.

سفیان گفته است: یعنی سلاح را.

ایشان وعده کردند که نزد وی می‌آیند، سپس او را کشتند و بعد نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و آن حضرت را آگاه کردند۸۷.

٤- باب : الرَّهْنُ مَرْكُوبٌ وَمَحْلُوبٌ

باب ۴: حیوان گروی سواری می‌شود و دوشیده می‌شود

وَقَال مُغِيرَةُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ : تُرْكَبُ الضَّالَّةُ بِقَدْر

مغیره می‌گوید که ابراهیم (نخعی) گفته

۱- کعب بن اشرف در ذمه عهد نبود و در محاربات قوم خویش را همکاری می‌کرد و اگر در ذمهٔ عهد می‌بود با اشعار خود آن حضرت را هجو نمی‌کرد و نمی‌آزرد. محمدبن سلمه نیز با وی عهد نکرده بود، چنان‌که سخن خرید و فروش را در میان آورد. گویند کسی نزد علی (رضی‌الله عنه) گفته بود که کعب به غدر کشته شده. علی (رضی‌الله عنه) فرمود که او را گردن بزنند (تیسیر القاری ج ۲، ص ۳۸۹).

عَلَفِهَا، وَتُحْلَبُ بِقَدْرِ عَلَفِهَا ، وَالرَّهْنُ مِثْلُهُ .

۲۵۱۱ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّاءُ ، عَنْ عَامِر ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ : « الرَّهْنُ يُرْكَبُ بِنَفَقَتِه ، وَيُشْرَبُ لَبَنُ الدَّرِّ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا » . [انظر: ۲۵۱۲].

۲۵۱۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِل : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا زَكَرِيَّا ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَال : قَال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « الرَّهْنُ يُرْكَبُ بِنَفَقَتِه إِذَا كَانَ مَرْهُونًا ، وَلَبَنُ الدَّرِّ يُشْرَبُ بِنَفَقَتِه إِذَا كَانَ مَرْهُونًا ، وَعَلَى الَّذِي يَرْكَبُ وَيَشْرَبُ النَّفَقَةُ » . [راجع : ۲۵۱۱] .

٥- باب : الرَّهْنِ عِنْدَ الْيَهُودِ وَغَيْرِهِمْ

۲۵۱۳ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَش ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَد ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قالت : اشْتَرَى رَسُولُ اللَّه ﷺ مِنْ يَهُودِيٍّ طَعَامًا ، وَرَهَنَهُ دِرْعَهُ . [راجع : ۲۰٦۸ . أخرجه مسلم : ۱٦۰۳] .

٦- باب : إِذَا اخْتَلَفَ الرَّاهِنُ وَالْمُرْتَهِنُ وَنَحْوُهُ ،

فَالْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ .

۲۵۱٤ - حَدَّثَنَا خَلادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَال : كَتَبْتُ إِلَى ابْنِ عَبَّاس ، فَكَتَبَ

است: حیوان یافت شده به اندازۀ علفی که به آن داده شده سواری شود و به اندازه علفی که به آن داده شده دوشیده شود. و همنچنان است حیوان گروی.

۲۵۱۱ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«حیوانی که به گرو گرفته شده است به‌خاطر علوفه که به آن داده ده سواری شود و تا آن‌گاه که در گرو است شیر آن نوشیده شود».

۲۵۱۲ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «حیوانی که به گرو گرفته شده به‌خاطر خوراکی که به آن داده می‌شود تا زمانی که در گرو است سواری شود و به‌خاطر خوراکی که به آن داده می‌شود تا زمانی که در گرو است شیر آن نوشیده شود. و خوراک حیوان به کسی است که سوارش می‌شود و شیرش را می‌نوشد».

باب ۵: گرو گذاشتن نزد یهود و دیگران

۲۵۱۳ - از اَسْوَد که عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از یهودی غله خرید و زره خویش را نزد وی به گرو گذاشت.

باب ۶: اگر میان گرودهنده و گروگیرنده اختلاف پدید آید

و مانند آن، گواه‌آوردن بر مدعی است و سوند بر مُدّعی علیه است.

۲۵۱٤ - از نافع بن عُمر روایت است که ابن ابی مُلَیکهٔ گفته: من برایابن عباس نوشتم وی

إِلَيَّ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى : أَنَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ .
[۲٦٦٨ ، ٤٥٥٢ . اخرجه مسلم : ۱۷۱۱] .

۲۵۱۵ ، ۲۵۱٦ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قال : قال عَبْدُاللَّهِ ﷺ : «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَسْتَحِقُّ بِهَا مَالاً ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ فَقَرَأَ إِلَى : ﴿ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ [آل عمران : ۷۷] . ثُمَّ إِنَّ الأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ خَرَجَ إِلَيْنَا فَقَالَ : مَا يُحَدِّثُكُمْ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ ؟ قال : فَحَدَّثْنَاهُ ، قال : فَقَالَ : صَدَقَ ، لَفِيَّ وَاللَّهِ أُنْزِلَتْ ، كَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ رَجُلٍ خُصُومَةٌ فِي بِئْرٍ ، فَاخْتَصَمْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «شَاهِدَاكَ أَوْ يَمِينُهُ». قُلْتُ : إِنَّهُ إِذًا يَحْلِفُ وَلَا يُبَالِي ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَسْتَحِقُّ بِهَا مَالاً ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ ، ثُمَّ اقْتَرَأَ هَذِهِ الآيَةَ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ إِلَى : ﴿ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ . [آل عمران : ۷۷] . [راجع : ۲۳٥٦ ، ۲۳٥۷ ، انظر في الديات ، باب ۲۲ . اخرجه مسلم : ۱۳۸] .

برایم نوشت که:

همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حکم کرد که: سوگند بر مدعی علیه (یعنی انکارکنندهٔ دعوی) است.

۲۵۱۵ و ۲۵۱٦ - از ابووائل روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفته: «کسی که سوگند یاد کند تا بدان وسیله مالی را از آن خود بسازد و او در آن دروغگوی باشد، خداوند را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است».

سپس خداوند بر تصدیق آن این آیت را نازل کرد:

«هر آینه کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندان خویش بهای اندک را، آن گروه هیچ نصیب نیست ایشان را در آخرت و سخن نگوید با ایشان خدا و نگاه نکند به سوی ایشان روز قیامت و پاک نسازد ایشان را و ایشان راست عذاب درددهنده» (آل عمران: ۷۷).

ابووائل می‌گوید: پس از آن اَشعَث بن قیس نزد ما آمد و گفت: ابوعبدالرحمن (ابن مسعود) برای شما چه حدیث می‌کند؟ حدیث او را گفتیم. وی گفت :ابن مسعود راست گفته است و در مورد من است ه خداوند (این آیت را) نازل کرده است، چنان‌که میان من و مردی در مورد چاهی دعوی بود. دعوی را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آوردیم. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «دو شاهد بیاور یا او سوگند بخورد» من گفتم: همانا وی سوگند می‌خورد و از آن باکی ندارد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«کسی که سوگند یاد کند تا بدان وسیله مالی را از آن خود بسازد و او در آن دروغگوی باشد خداوند را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است». سپس خداوند آن را تصدیق کرد و اشعث این آیه را خواند: «هر آینه کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندان خویش بهای اندک را» تا «ایشان راست عذاب دردناک».

٤٩ - كِتَابُ الْعِتْقِ

١- باب : [ما جاء] فِي الْعِتْقِ وَفَضْلِهِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ فَكُّ رَقَبَةٍ . أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ . يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴾ [البلد:١٣-١٥] .

٢٥١٧ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي وَاقِدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ ابْنُ مَرْجَانَةَ ، صَاحِبُ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ ، قَالَ : قَالَ لِي أَبُو هُرَيْرَةَ ؓ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ امْرَأً مُسْلِمًا ، اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ » .

قَالَ سَعِيدُ بْنُ مَرْجَانَةَ : فَانْطَلَقْتُ بِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ ، فَعَمَدَ عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ ؓ إِلَى عَبْدٍ لَهُ ، قَدْ أَعْطَاهُ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَشَرَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ ، أَوْ أَلْفَ دِينَارٍ فَأَعْتَقَهُ . [انظر : ٦٧١٥ . أخرجه مسلم : ١٥٠٩] .

٢- باب : أَيُّ الرِّقَابِ أَفْضَلُ

٢٥١٨ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي مُرَاوِحٍ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ؓ قَالَ : سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ ؟ قَالَ : « إِيمَانٌ بِاللَّهِ ، وَجِهَادٌ فِي سَبِيلِهِ » . قُلْتُ : فَأَيُّ الرِّقَابِ أَفْضَلُ ؟ قَالَ :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۴۶ - کتاب آزادی برده

باب ۱: آنچه دربارهٔ آزادی برده و ثواب آن آمده است

و فرمودهٔ خدای تعالی: «خلاص‌کردن برده، یا طعام‌دادن به روز گرسنگی. یتیم صاحب قرابت را»
(البلد: ۱۳-۱۵).

۲۵۱۷ - از سعید ابن مرجانه یار و دوست علی بن حسین روایت است که گفته: ابوهریره(رضی‌الله عنه) به من گفت که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «هر کس که مرد مسلمانی را آزاد کند، خداوند در بدل هر عضو از آن مرد آزاد شده، عضوی از او را از آتش دوزخ نجات می‌دهد». سعید بن مرجانه گفت: با این حدیث نزد علی بن حسین (زین‌العابدین) رفتم. علی بن حسین(رضی‌الله عنه) تصمیم گرفت که برده‌اش را آزاد کند؛ همان برده‌ای که او را عبدالله‌بن جعفر به بهای ده هزار درهم، یا هزار دینار خریدار بود. و او آن برده را آزاد کرد.

باب - ۲: آزادی کدام برده بهتر است؟

۲۵۱۸ - از ابوذر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پرسیدم که کدام عمل بهتر است؟

فرمود: «ایمان به خداوند و جهاد در راه

«أغلاها ثَمَنًا ، وَأَنْفَسُهَا عِندَ أَهْلِهَا» . قُلْتُ : فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قال : «تُعِينُ صَانِعًا ، أَوْ تَصْنَعُ لأَخْرَقَ» . قال : فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ ؟ قال : «تَدَعُ النَّاسَ مِنَ الشَّرِّ ، فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ» . [أخرجه مسلم : ٨٤] .

او».

سپس گفتم: آزادکردن کدام نوع برده بهتر است؟

فرمود: «برده‌ای که بهای آن بلند بوده و نزد صاحب خود عزیز باشد».

گفتم: اگر این کار از من نیاید؟

فرمود: «نیازمندی را یاری کن و کسی را که در کار خویش عاجز آمده است، کمک کن».

گفتم: اگر این کار از من نیاید؟

فرمود: «از بدی‌کردن با مردم درمی‌گذری، همانا آن صدقه‌ای است که بر نفس خود صدقه می‌کنی».

٣- باب : مَا يُسْتَحَبُّ مِنَ الْعَتَاقَةِ فِي الْكُسُوفِ أَوِ الآيَاتِ

٢٥١٩ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ مَسْعُود : حَدَّثَنَا زَائِدَةُ بْنُ قُدَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ : أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْعَتَاقَةِ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ . [راجع : ٨٦ . أخرجه مسلم : ٩٠٥ بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

تَابَعَهُ عَلِيٌّ ، عَنِ الدَّرَاوَرْدِيِّ ، عَنْ هِشَامٍ .

٢٥٢٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا عَثَّامٌ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ : كُنَّا نُؤْمَرُ عِنْدَ الْخُسُوفِ بِالْعَتَاقَةِ . [راجع : ٨٦ . أخرجه مسلم : ٩٠٥ بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

باب ٣: آنچه مستحب است از نوع آزادکردن برده به هنگام کسوف آفتاب یا سایر نشانه‌ها

٢٥١٩ – از اسماء بنت ابوبکر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به آزادکردن برده به وقت کسوف آفتاب امر کرده است.

متابعت کرده است (موسی بن مسعود را) علی (مدینی) از در اوردی، از هشام.

٢٥٢٠ – از اسماء بنت ابوبکر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ما به هنگام کسوف، به آزادکردن برده مأمور شده بودیم.

٤- باب : إِذَا أَعْتَقَ عَبْدًا بَيْنَ اثْنَيْنِ ، أَوْ أَمَةً بَيْنَ الشُّرَكَاءِ

٢٥٢١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ :

باب ۴: اگر کسی برده‌ای را که در وی دو نفر شریک‌اند و یا کنیزی را که در وی چند نفر شریک‌اند، آزاد کند.

٢٥٢١ – از سالم، از پدر وی(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی

«مَنْ أَعْتَقَ عَبْدًا بَيْنَ اثْنَيْنِ ، فَإِنْ كَانَ مُوسِرًا قُوِّمَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ يُعْتَقُ» . [راجع : ٢٤٩١ . أخرجه مسلم : ١٥٠١ مطولاً وكذا هو في الأيمان ، ٤٧] .

که برده‌ای را آزاد می‌کند که در وی دو نفر شریک‌اند، اگر وی توانگر است برده بر او قیمت شود و سپس برده آزاد می‌شود».

٢٥٢٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مَنْ أَعْتَقَ شِرْكًا لَهُ فِي عَبْدٍ ، فَكَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ ، قُوِّمَ الْعَبْدُ عَلَيْهِ قِيمَةَ عَدْلٍ ، فَأَعْطَى شُرَكَاءَهُ حِصَصَهُمْ ، وَعَتَقَ عَلَيْهِ ، وَإِلَّا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ» . [راجع : ٢٤٩١ . أخرجه مسلم : ١٥٠١ والأيمان ، ٤٧] .

٢٥٢٢ - از نافع، از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سهم خویش را در بردهٔ شریکی آزاد کند و از خود مالی دارد که بهای برده را کفایت کند، برده به بهای عادلانه بر او قیمت شود و سهم سایر شریکان را بدهد و برده بر او آزاد می‌شود، در غیر آن ،همان سهمی که آزاد شده، آزاد گردیده‌است».

٢٥٢٣ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ أَعْتَقَ شِرْكًا لَهُ فِي مَمْلُوكٍ فَعَلَيْهِ عِتْقُهُ كُلُّهُ ، إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَهُ ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ يُقَوَّمْ عَلَيْهِ قِيمَةَ عَدْلٍ ، فَأُعْتِقَ مِنْهُ مَا أَعْتَقَ» . [راجع: ٢٤٩١ . أخرجه مسلم : ١٥٠١ والأيمان ، ٤٧] .

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا بِشْرٌ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ : اخْتَصَرَهُ .

٢٥٢٣ - از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سهم خویش را در بردهٔ شریکی آزاد کند، آزادی کامل وی بر اوست؛ اگر مالی داشته باشد که بهای او را کفایت کند، و اگر او را مالی نباشد، برده به بهای عادلانه بر آزادکنندهٔ آن قیمت شود (تا سهم آزادی وی معین گردد) پس برده به همان تناسبی که آزادکرده، آزاد است. مسدد، از بشر، از عبیدالله به‌طور مختصر روایت کرده است.

٢٥٢٤ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ أَعْتَقَ نَصِيبًا لَهُ فِي مَمْلُوكٍ ، أَوْ شِرْكًا لَهُ فِي عَبْدٍ ، وَكَانَ لَهُ مِنَ الْمَالِ مَا يَبْلُغُ قِيمَتَهُ بِقِيمَةِ الْعَدْلِ ، فَهُوَ عَتِيقٌ» .

قَالَ نَافِعٌ : وَإِلَّا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ .

قَالَ أَيُّوبُ : لَا أَدْرِي أَشَيْءٌ قَالَهُ نَافِعٌ ، أَوْ شَيْءٌ فِي الْحَدِيثِ . [راجع : ٢٤٩١ . أخرجه مسلم : ١٥٠١ والأيمان ، ٤٧] .

٢٥٢٤ - از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که غلامی را که در وی سهم دارد آزاد می‌کند - یا گفت - در غلامی شریک است و او رامالی است که بهای غلام را به بهای عادلانه کفایت می‌کند، آن غلام آزاد است».

نافع گفت: در غیر آن غلام مذکور به همان اندازه که آزاد گردیده، آزاد است.

ایُّوب گفت: نمی‌دانم آنچه را نافع گفته

است، سخن وی است یا چیزی در حدیث است.

۲۵۲۵ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مِقْدَامٍ : حَدَّثَنَا الْفُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما : أَنَّهُ كَانَ يُفْتِي فِي الْعَبْدِ أَوِ الأَمَةِ ، يَكُونُ بَيْنَ شُرَكَاءَ ، فَيُعْتِقُ أَحَدُهُمْ نَصِيبَهُ مِنْهُ ، يَقُولُ : قَدْ وَجَبَ عَلَيْهِ عِتْقُهُ كُلُّهُ ، إِذَا كَانَ لِلَّذِي أَعْتَقَ مِنَ الْمَالِ مَا يَبْلُغُ ، يُقَوَّمُ مِنْ مَالِهِ قِيمَةَ الْعَدْلِ ، وَيُدْفَعُ إِلَى الشُّرَكَاءِ أَنْصِبَاؤُهُمْ ، وَيُخَلَّى سَبِيلُ الْمُعْتَقِ . يُخْبِرُ ذَلِكَ ابْنُ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَرَوَاهُ اللَّيْثُ ، وَابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، وَابْنُ إِسْحَاقَ ، وَجُوَيْرِيَةُ ، وَيَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، وَإِسْمَاعِيلُ بْنُ أُمَيَّةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مُخْتَصَرًا . [راجع : ۲۴۹۱ . أخرجه مسلم : ۱۵۰۱ والأيمان ۴۷،] .

۲۵۲۵ - از موسی بن عُقبه روایت است که نافع گفت: همانا ابن عمر(رضی‌الله عنه) درمورد غلام یا کنیزی فتوی می‌داد که در وی چند نفر شریک‌اند و یکی از ایشان سهم خودش را آزاد کرده بود. وی می‌گفت: به تحقیق که آزادی کامل بر وی در حالتی واجب می‌گردد که بقیهٔ بهای برده از مال وی کفایت کند، که در آن صورت بهای آن از مال وی به قیمت عادلانه تعیین می‌گردد و سهم شریکان داده می‌شود و راه بردهٔ آزاد شده بازگذاشته می‌شود.

ابن عمر این مسأله را از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خبر می‌دهد و لَیْث، و ابن ابی ذئب، و ابن اسحاق، و جُویریه، و یَحیی بن سعید و اسماعیل بن اُمَیَّه، از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، مختصر روایت کرده‌اند.

٥- باب : إِذَا أَعْتَقَ نَصِيبًا فِي عَبْدٍ ،

وَلَيْسَ لَهُ مَالٌ ، اسْتُسْعِيَ الْعَبْدُ غَيْرَ مَشْقُوقٍ عَلَيْهِ ، عَلَى نَحْوِ الْكِتَابَةِ .

باب ۵: اگر کسی سهم خویش را دربرده‌ای آزاد کند

و مالی نداشته باشد، برده به‌کاری گمارده شود که بر وی مشکل نباشد مانند برده‌ای که مکاتب است[1].

۲۵۲۶ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي النَّضْرُ بْنُ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ نَهِيكٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ أَعْتَقَ شَقِيصًا مِنْ عَبْدٍ » . [راجع : ۲۴۹۲ . أخرجه مسلم : ۱۵۰۳ ، وفي الأيمان

۲۵۲۶ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که در برده‌ای سهم دارد آن را آزادکند».

۱- تا از حاصل کار خود، بدل آزادی را به‌دست آورد.

(٥٤). واختصره في ١٥٠٢ ، وفي الأيمان (٥٢ و ٥٣)] .

٢٥٢٧ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ نَهِيكٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « مَنْ أَعْتَقَ نَصِيبًا ، أَوْ شَقِيصًا ، فِي مَمْلُوكٍ ، فَخَلاصُهُ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ ، إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ ، وَإِلا قُوِّمَ عَلَيْهِ ، فَاسْتُسْعِيَ بِهِ غَيْرَ مَشْقُوقٍ عَلَيْهِ » . [راجع : ٢٤٩٢ . اخرجه مسلم : ١٥٠٣، وفي الأيمان (٥٤) . واختصره في ١٥٠٢ ، وفي الأيمان (٥٢ و ٥٣)] .

تَابَعَهُ حَجَّاجُ بْنُ حَجَّاجٍ ، وَأَبَانُ ، وَمُوسَى بْنُ خَلَفٍ ، عَنْ قَتَادَةَ ، اخْتَصَرَهُ شُعْبَةُ .

۲۵۲۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سهم یا نصیب خود را در بردهٔ شریکی آزاد کند، آزادی (کامل) آن برده بر مال وی واجب می‌گردد، درحالی‌که مالی داشته باشد. در غیر آن برده بر وی قیمت شود، و به‌کاری گمارده شود که طاقت‌فرسا نباشد.

متابعت کرده است (سعید را) حجاج بن حجاج و ابان و موسی بن خلف، از قتاده. و شُعبه مختصر آن را آورده است.

٦- باب : الْخَطَإِ وَالنِّسْيَانِ فِي الْعَتَاقَةِ وَالطَّلاقِ وَنَحْوِهِ ،

وَلا عَتَاقَةَ إِلا لِوَجْهِ اللَّهِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى » . وَلا نِيَّةَ لِلنَّاسِي وَالْمُخْطِئِ . [راجع : ١] .

باب ۶: خطا و فراموشی در آزادکردن برده و طلاق و مانند آن

و نیست آزادی مگر برای خدا.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «هرکس را آنچه نیت کرده، حاصل است». و فراموشکار و خطاکننده را نیّتی نیست.

٢٥٢٨ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَوْفَى ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي مَا وَسْوَسَتْ بِهِ صُدُورُهَا ، مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَكَلَّمْ » . [انظر : ٥٢٦٩ث ، ٦٦٦٤ل . أخرجه مسلم : ١٢٧ ، بذكر « حدثت به أنفسها » بدلاً من « وسوست »] .

۲۵۲۸ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا خداوند به‌خاطر من از وسوسه‌هایی که در سینه‌های امت من پدید می‌آید درگذشته است، تا آن‌گاه که بدان عمل نکند یا از آن سخن نگوید»[1].

٢٥٢٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَقَّاصٍ اللَّيْثِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ ، وَلامْرِئٍ مَا نَوَى ، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ،

۲۵۲۹ - از عمر بن خطاب(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «(ثواب) اعمال به نیت وابسته است، و مرد را همان حاصل است که نیّت کرده است. پس کسی که هجرتش برای خدا و رسول اوست، پس

۱- مراد اندیشه‌های بد و تحریکات شیطانی است که به‌طور غیرارادی در ذهن می‌آید که بدان مؤاخذه نیست، و همچنان است خطا و فراموشی.

فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوِ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». [راجع: ١. أخرجه مسلم: ١٩٠٧].

هجرت وی برای خدا و رسول او (پذیرفته) است و کسی که هجرت وی برای دستیابی به مال دنیا است، یا به‌خاطر ازدواج با زنی است، پس هجرت وی به‌سوی چیزی است که برای آن هجرت کرده است».

٧- باب: إِذَا قَالَ رَجُلٌ لِعَبْدِهِ: هُوَ لِلَّهِ،

وَنَوَى الْعِتْقَ، وَالإِشْهَادِ فِي الْعِتْقِ

باب ۷: اگر کسی به برده‌اش بگوید: او برای خدا است

و نیت وی آزادیش باشد. و شاهدگرفتن در آزادی برده

٢٥٣٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ بِشْرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ لَمَّا أَقْبَلَ يُرِيدُ الإِسْلَامَ، وَمَعَهُ غُلَامُهُ، ضَلَّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ، فَأَقْبَلَ بَعْدَ ذَلِكَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ جَالِسٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، هَذَا غُلَامُكَ قَدْ أَتَاكَ». فَقَالَ: أَمَا إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّهُ حُرٌّ، قَالَ: فَهُوَ حِينَ يَقُولُ:

يَا لَيْلَةً مِنْ طُولِهَا وَعَنَائِهَا
عَلَى أَنَّهَا مِنْ دَارَةِ الْكُفْرِ نَجَّتِ

[انظر: ٢٥٣١، ٢٥٣٢، ٤٣٩٣].

۲۵۳۰ - از قیس روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: همانا وی به قصد قبول اسلام راهی شد و غلام وی همراه وی بود هر یک، دیگری را گم کرد، سپس غلام آمد و ابوهریره با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نشسته بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای ابوهریره، این است غلام تو که نزد تو آمد».

ابوهریره گفت: به تحقیق تو را شاهد می‌گیرم که وی آزاد است راوی گفت: و آن هنگامی بود که ابوهریره می‌خواند:

و ای شب دراز و رنج‌آوری بود، و خوشحالم که مرا از سرزمین کفر نجات داد.

٢٥٣١ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: لَمَّا قَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، قُلْتُ فِي الطَّرِيقِ:

يَا لَيْلَةً مِنْ طُولِهَا وَعَنَائِهَا
عَلَى أَنَّهَا مِنْ دَارَةِ الْكُفْرِ نَجَّتِ

قَالَ: وَأَبَقَ مِنِّي غُلَامٌ لِي فِي الطَّرِيقِ، قَالَ: فَلَمَّا قَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بَايَعْتُهُ، فَبَيْنَا أَنَا عِنْدَهُ إِذْ طَلَعَ الْغُلَامُ، فَقَالَ

۲۵۳۱ - از قیس روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: چون به سوی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روانه شدم، در مسیر راه این شعر را می‌خواندم. و ای شب که چه دراز و رنج‌آوری، و خوشحالم که مرا از سرزمین کفر نجات داد. وی می‌گوید: غلام من در مسیر راه از نزد من گریخت و چون نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدم به آن حضرت بیعت کردم و هنگامی که نزد

لي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ ، هَذَا غُلامُكَ» . فَقُلْتُ : هُوَ حُرٌّ لِوَجْهِ اللَّهِ ، فَأَعْتَقْتُهُ .

لَمْ يَقُلْ أَبُو كُرَيْبٍ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ : حُرٌّ .

وی بودم، ناگاه غلام پیدا شد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «ای ابوهریره، این است غلام تو». من گفتم: او برای خدا آزاد است [ابوعبدالله می‌گوید][1]: ابوکُریب که از ابواُسامه روایت کرده، کلمه: حُر - یعنی آزاد را نگفته است.

۲۵۳۲ - حَدَّثَنَا شِهَابُ بْنُ عَبَّادٍ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حُمَيْدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : لَمَّا أَقْبَلَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ ، وَمَعَهُ غُلامُهُ ، وَهُوَ يَطْلُبُ الإِسْلامَ ، فَضَلَّ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ : بِهَذَا ، وَقَالَ : أَمَا إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّهُ لِلَّهِ . [راجع : ۲۵۳۰] .

۲۵۳۲ - از قیس روایت است که گفت: زمانی که ابوهریره(رضی‌الله عنه) با غلام خود روانه شد تا اسلام بیاورد، او و غلامش در مسیر راه یکدیگر را گم کردند. (وقتی غلامش آمد) ابوهریره (به آن حضرت) گفت: من تو را شاهد می‌گیرم که این غلام برای خدا است.

۸- باب : أُمِّ الْوَلَدِ

باب ۸: اَمّ الولد (کنیزی که از مالک خود پسری زاییده است).

قال أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ تَلِدَ الأَمَةُ رَبَّهَا» .

ابوهریره از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است که: «یکی از نشانه‌های قیامت آن است که کنیز سرور و ارباب خود را بزاید».

۲۵۳۳ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : إِنَّ عُتْبَةَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ ، عَهِدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ : أَنْ يَقْبِضَ إِلَيْهِ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ ، قَالَ عُتْبَةُ : إِنَّهُ ابْنِي ، فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَمَنَ الْفَتْحِ ، أَخَذَ سَعْدٌ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ ، فَأَقْبَلَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَأَقْبَلَ مَعَهُ بِعَبْدِ بْنِ زَمْعَةَ ، فَقَالَ سَعْدٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا ابْنُ أَخِي ، عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُ ابْنُهُ ، فَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا أَخِي ، ابْنُ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ ، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى ابْنِ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ ، فَإِذَا هُوَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنَ

۲۵۳۳ - از عُروة بن زُبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: عُتبة بن ابی وَقّاص به برادر خود سعدبن ابی وَقّاص وصیت کرد که پسر کنیز زمعه را نزد خود بیاورد. عُتبه گفته بود: وی پسر من است. زمانی که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مکه را فتح کرد، سعد، پسر کنیز زمعه را با خود گرفت و نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آورد و عبد بن زمعه را نیز با خود همراه کرد.

سعد گفت: یا رسول‌الله، این پسر برادر من است و مرا وصیت کرده است که پسر او می‌باشد.

۱- عبارت میان قلابک: قال ابوعبدالله در متن فوق نیست و در برخی نسخ بخاری آمده است.

زَمْعَةَ» . مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ وُلِدَ عَلَى فِرَاشِ أَبِيهِ ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «احْتَجِبِي مِنْهُ يَا سَوْدَةُ بِنْتَ زَمْعَةَ» . مِمَّا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بِعُتْبَةَ ، وَكَانَتْ سَوْدَةُ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۲۰۵۳. أخرجه مسلم : ۱٤٥۷ بدون ذكر «الفتح» وتعليل الحجب] .

عبد بن زمعه گفت: یا رسول‌الله، این برادر من است، پسر کنیز زمعه است که بر بستر پدر من زاده شده است.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی پسر کنیز زمعه نگریست و او شبیه‌ترین کس به عتبه بود. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای عبدبن زمعه، این پسر متعلق به تو است». به خاطری که بر بستر پدر وی زاده شده است. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (به همسر خود سوده) گفت: «از این پسر در حجاب باش، ای سَوده بنت زمعه!». بدان سبب که شباهت آن پسر را به عتبه مشاهده کرد. و سَوده همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود.

۹- باب : بَيْعِ الْمُدَبَّرِ

۲۵۳٤ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : أَعْتَقَ رَجُلٌ مِنَّا عَبْدًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِهِ فَبَاعَهُ . قال جَابِرٌ : مَاتَ الْغُلَامُ عَامَ أَوَّلَ . [راجع : ۲۱٤۱. أخرجه مسلم : ۹۹۷ ، مطولاً وفي الأيمان «۵۸»] .

باب ۹: فروش بردهٔ مُدَبَّر[1]

۲۵۳٤ - از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردی از ما، بردهٔ خویش را پس از مرگ خویش آزاد کرد. اما پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن برده را فراخواند و او را فروخت. جابر گفته است: آن برده در سال اول مرد[2].

۱۰- باب : بَيْعِ الْوَلَاءِ وَهِبَتِهِ

۲۵۳۵ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ الْوَلَاءِ وَعَنْ هِبَتِهِ . [انظر : ٦٧٥٦. أخرجه مسلم : ۱۵۰٦] .

باب ۱۰: فروش ولاء و بخشیدن آن[3]

۲۵۳۵ - از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از فروش ولا، و بخشیدن آن منع کرده است.

۲۵۳٦ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ

۲۵۳٦ - از اسود روایت است که عایشه(رضی‌الله

۱- مُدبَّر، غلامی است که مالکش او را پس از مرگ خویش آزادکرده است.
۲- مردی که غلام خود را پس از مرگ خود آزادکرده بود، محتاج گشت و آن حضرت برای وی صلاحیت داد که قول خود را فسخ نماید.
۲- ولاء؛ حق میراث برده برای آزدکنندهٔ وی است.

مَنْصُور ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قالت : اشْتَرَيْتُ بَرِيرَةَ ، فَاشْتَرَطَ أَهْلُهَا وَلاءَهَا ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَقال : «أَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّ الْوَلاءَ لِمَنْ أَعْطَى الْوَرِقَ» . فَأَعْتَقْتُهَا ، فَدَعَاهَا النَّبِيُّ ﷺ فَخَيَّرَهَا مِنْ زَوْجِهَا ، فَقَالَتْ : لَوْ أَعْطَانِي كَذَا وَكَذَا مَا ثَبَتُّ عِنْدَهُ ، فَاخْتَارَتْ نَفْسَهَا . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم : ١٠٧٥ بقطعة لم ترد في هذه الطريق . أخرجه مسلم : ١٥٠٤] .

عنها) گفت: من بریده را خریدم، ولی مالکان وی ولاء او را شرط گذاشتند (که از آنان باشد)، از قضیه به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یاد کردم. ایشان فرمود: «او را آزاد کن؛ زیرا ولاء برای کسی است که (دربهای وی) درهم داده است» و من او را آزاد کردم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) او را فراخواند و مخیر گردانید که شوهرش را (که غلام بود) می‌پذیرد یا نه. وی گفت: اگر برایم چنین و چنان بدهد، نزدش نمی‌مانم، و از وی جدا شد.

١١- باب : إِذَا أُسِرَ أَخُو الرَّجُلِ ،

أَوْ عَمُّهُ ، هَلْ يُفَادَى إِذَا كَانَ مُشْرِكًا

وَقَال أَنَسٌ : قَال الْعَبَّاسُ لِلنَّبِيِّ ﷺ : فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلاً . [راجع : ٤٢١] .

وَكَانَ عَلِيٌّ لَهُ نَصِيبٌ فِي تِلْكَ الْغَنِيمَةِ الَّتِي أَصَابَ مِنْ أَخِيهِ عَقِيلٍ وَعَمِّهِ عَبَّاسٍ .

باب ۱۱: اگر برادر مردی مسلمان اسیر شود

یا عموی وی، اگر آن اسیر مشرک باشد، آیا فدیه بدهد و انس گفته است: عَبّاس به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: من برای نفس خود و برای عَقیل فدیه داده‌ام.

سهم علی(رضی‌الله عنه) از غنیمت فدیه‌ای بودکه از برادر خود عقیل و عموی خود عباس دریافته بود[1].

٢٥٣٧ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ مُوسَى ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَال : حَدَّثَنِي أَنَسٌ ﷺ : أَنَّ رِجَالاً مِنَ الأَنْصَارِ ، اسْتَأْذَنُوا رَسُولَ اللَّه ﷺ فَقَالوا : ائْذَنْ لَنَا فَلْنَتْرُكْ لابْنِ أُخْتِنَا عَبَّاسٍ فِدَاءَهُ ، فَقَال : «لا تَدَعُونَ مِنْهُ دِرْهَمًا» . [انظر : ٣٠٤٨، ٤٠١٨] .

۲۵۳۷ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردانی از انصار[2] از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) اجازه خواستند و گفتند: ما را اجازه بده تا از فدیهٔ پسر خواهر خود عباس درگذریم. آن حضرت فرمود: «از وی به مقدار یک درهم درنگذرید».

١٢- باب : عِتْقِ الْمُشْرِكِ

٢٥٣٨ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ،

۲۵۳۸ - از هشام، از پدر وی روایت است که

۱- عباس عموی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و عقیل بن ابوطالب پسرعموی آن حضرت در جنگ بدر اسیر گشتند، سپس فدیه دادند و آزاد گشتند.
۲- مراد قبیلهٔ بنی نجار است که با قریش خویشاوند بودند.

عَنْ هِشَامٍ : أَخْبَرَنِي أَبِي : أَنَّ حَكِيمَ بْنَ حِزَامٍ ﷺ أَعْتَقَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِائَةَ رَقَبَةٍ ، وَحَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ ، فَلَمَّا أَسْلَمَ حَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ ، وَأَعْتَقَ مِائَةَ رَقَبَةٍ ، قال : فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَرَأَيْتَ أَشْيَاءَ كُنْتُ أَصْنَعُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، كُنْتُ أَتَحَنَّثُ بِهَا ؟ يَعْنِي أَتَبَرَّرُ بِهَا ، قال : فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَسْلَمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ لَكَ مِنْ خَيْرٍ» . [راجع : ۱٤۳٦ . أخرجه مسلم : ۱۲۳ ، بنفس الزيادة في هذه الطريق] .

گفت: حکیم بن حِزام(رضی‌الله عنه)[۱] در روزگار جاهلیت صد برده را آزاد کرده بود و بر صد شتر (حجاج را) سوار کرده بود و آن‌گاه که اسلام آورد بر صد شتر سوار کرد[۲] (و همه را به عنوان قربانی در مکهٔ مکرمه ذبح نمود) و صد برده آزاد کرد. وی گفته است:

از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کردم و گفتم: یا رسول‌الله آیا در کارهایی که در جاهلیت کردم ثوابی می‌بینی، من با آن اعمال عبادت یعنی پارسایی کردم. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اسلام آوردی و قبل بر آن کارهای خیر انجام دادی»[۳].

۱۳- باب : مَنْ مَلَكَ مِنَ الْعَرَبِ رَقِيقًا ،

فَوَهَبَ وَبَاعَ وَجَامَعَ وَفَدَى وَسَبَى الذُّرِّيَّةَ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [النحل:۷۵] .

باب ۱۳: اگر کسی از عرب مالک برده‌ای شود

و او را به کسی ببخشد، و بفروشد و (اگر کنیز باشد) با وی مجامعت کند یا او را در بدل مالی آزاد کند ،کودکان عرب را به بردگی بگیرد و فرمودهٔ خداوند تعالی:

«بیان کرد خدا داستان بندهٔ مملوکی که توانایی ندارد به هیچ چیزی و کسی که دادیمش از نزد خود روزی نیک، پس وی خرج می‌کند از آن روزی، پنهان و آشکارا، آیا برابر می‌شوند. همه ستایش خدای راست بلکه اکثر ایشان نمی‌دانند» (النحل ۷۵).

۲۵۳۹ ، ۲۵٤۰ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ قال : أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : ذَكَرَ عُرْوَةُ : أَنَّ مَرْوَانَ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَامَ حِينَ

۲۵۳۹ و ۲۵٤۰ - از عُروه روایت است که مروان و مسوربن مخرمه گفته‌اند: زمانی که فرستادگان قوم هوازن[٤] به حضور پیامبر(صلی‌الله

۱- حکیم بن حزام خواهرزادهٔ ام‌المؤمنین خدیجه(رضی‌الله عنه) است که به عمر شصت‌سالگی در فتح مکه اسلام آورد و صد وبیست سال عمر کرد.
۲- عبارت - حمل علی مائة بعیر - که بر صد شتر سوار کرد ترجمه شد. در ترجمه انگلیسی چنین است: صد شتر را ذبح کرد و خیرات کرد.
۳- مراد آن است که اسلام تو از برکت آن اعمال نیک تو بوده که در طبع تو نیکویی سرشته بودند که بدان هدایت یافتی (تیسیر القاری).
٤- واقعهٔ اسیران هوازن در اثر حوادث غزوهٔ طایف که پیامد غزوهٔ حنین است در سال هشتم هجرت پدید آمد.

جَاءَهُ وَفْدُ هَوَازِنَ ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبْيَهُمْ ، فَقَالَ : « إِنَّ مَعِي مَنْ تَرَوْنَ ، وَأَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ : إِمَّا الْمَالَ وَإِمَّا السَّبْيَ ، وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِهِمْ » . وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ انْتَظَرَهُمْ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَيْرُ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ ، قَالُوا : فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِي النَّاسِ ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : « أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ قَدْ جَاءُونَا تَائِبِينَ ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيِّبَ ذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ » . فَقَالَ النَّاسُ : طَيَّبْنَا ذَلِكَ ، قَالَ : « إِنَّا لا نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ ، فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعَ إِلَيْنَا عُرَفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ » . فَرَجَعَ النَّاسُ ، فَكَلَّمَهُمْ عُرَفَاؤُهُمْ ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ : أَنَّهُمْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا . فَهَذَا الَّذِي بَلَغَنَا عَنْ سَبْيِ هَوَازِنَ . وَقَالَ أَنَسٌ : قَالَ عَبَّاسٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ : فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلاً . [راجع : ۲۳۰۷ ، ۲۳۰۸] .

(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند آن حضرت ایستاد. ایشان از آن حضرت خواستند که اموال و اسیران را بدیشان بازگرداند. آن حضرت فرمود: «همانا با من کسانی‌اند که خود می‌بینید[1] و نزد من بهترین سخن راست‌ترین آن است، شما یکی از این دو را انتخاب کنید: یا مال یا اسیران، و همانا من تقسیم اسیران را معطل کرده‌ام».

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پس از بازگشت از طایف ده شب در انتظار ایشان به سر برده بود. وچون بر آنها معلوم شد که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به جز یکی از آن دو را به ایشان بازنمی‌گرداند، گفتند: همانا ما اسیران خویش را می‌خواهیم.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان مردم به خطبه ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس گفت: «اَمّا بعدُ، برادران شما نزد ما آمده‌اند درحالی‌که توبه‌گاراند، و من صلاح در آن دیده‌ام که اسیران ایشان را بدیشان بازگردانم. پس هرکس از شما که این روش را خوش می‌دارد، باید بدان عمل کند و هرکس که دوست می‌دارد که بر بهره‌اش (از اسیران) باقی ماند تا آن‌که از نخستین غنیمتی که خداوند به ما ارزانی می‌دارد، عوض آن را بدهیم، باید چنان کند.[2] مردم گفتند: ما آن را می‌پسندیم.

آن حضرت فرمود: «ما نمی‌دانیم که کدام یک از شما به این کار اجازه داده و کدام یک از شما اجازه نداده است. پس نزد بزرگان خویش برگردید تا آنها امور شما را به ما برسانند». مردم

۱- یعنی نظر ایشان باید رعایت شود.
۲- یعنی اسیران خویش را اکنون آزاد کند.

به بزرگان خویش مراجعه نمودند و با بزرگان خویش صحبت کردند و سپس نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و به اطلاع رسانیدند که همه با طیب خاطر اجازه دادند.

«ابن شهاب زُهری می‌گوید» این است آنچه از قضیه اسیران هوازن به ما رسیده است.

و انس گفته است: عباس به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: من برای نفس خود و برای عقیل فدیه داده‌ام.

٢٥٤١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ : بْنِ شَقِيقٍ أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ قال : كَتَبْتُ إِلَى نَافِعٍ ، فَكَتَبَ إِلَيَّ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَغَارَ عَلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ وَهُمْ غَارُّونَ ، وَأَنْعَامُهُمْ تُسْقَى عَلَى الْمَاءِ ، فَقَتَلَ مُقَاتِلَتَهُمْ ، وَسَبَى ذَرَارِيَّهُمْ ، وَأَصَابَ يَوْمَئِذٍ جُوَيْرِيَةَ .

حَدَّثَنِي بِهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ الْجَيْشِ .

[أخرجه مسلم : ۱۷۰۳ ، بزيادة].

۲۵٤۱ - از ابن عون روایت است که گفت: من برای نافع نامه‌ای فرستادم، وی در پاسخ من نوشت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ناگهان بر بنی مصطلق[1] تاخت و ایشان غافل بودند، و حیوانات آنها بر سر آب بودند. مردان جنگی ایشان را کشت و زنان و اطفال را به اسارت گرفت و در همین روز بود که جویریه به سهم آن حضرت رسید.

این موضوع را عبدالله بن عمر به من گفته که در همان لشکر بوده است.

٢٥٤٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ ، عَنِ ابْنِ مُحَيْرِيزٍ قال : رَأَيْتُ أَبَا سَعِيدٍ ﷺ فَسَأَلْتُهُ ، فَقَالَ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ ، فَأَصَبْنَا سَبْيًا مِنْ سَبْيِ الْعَرَبِ ، فَاشْتَهَيْنَا النِّسَاءَ ، فَاشْتَدَّتْ عَلَيْنَا الْعُزْبَةُ ، وَأَحْبَبْنَا الْعَزْلَ ، فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لا تَفْعَلُوا ، مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَائِنَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلا وَهِيَ كَائِنَةٌ » . [راجع :

۲۵٤۲ - از ابن مُحَیریز روایت است که گفت: ابوسعید(رضی‌الله عنه) را دیدم و از وی (درباره عزل) سؤال کردم. وی گفت: ما همراه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به قصد غزوهٔ بنا اصطلق برآمدیم و از مردم عرب اسیر گرفتیم و اشتهای ما به سوی زنان فزونی گرفت. و دوربودن از زنان بر ما گران آمد، و عزل[2] را دوست داشتیم. حکم آن را از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) پرسیدیم. آن

۱- بنی مصطلق که طایفهٔ از قبیلهٔ خزاعه بودند، لشکر انبوهی جمع کرده بودند تا بر مدینه حمله کنند. آن حضرت صلی‌الله علیه‌وسلم، ابوذر را به نیابت خویش در مدینه گذاشت و خود با لشکری به سوی دشمن شتافت و ایشان را که بر سر آب فرود آمده بودن غافلگیر ساخت و بر ایشان تاخت. این واقعه در سال ششم هجرت رخ داده است (سیرهٔ ابن هشام).

۲- عزل، بیرون‌آوردن آلت قبل از انزال و منی افکندن درخارج فرج است.

۲۲۲۹. أخرجه مسلم : ۱۴۳۸] .

حضرت فرمود: «اگر عزل نکنید باکی نیست، هیچ مخلوقی نیست که آفریدنش تا روز قیامت مقدر شده باشد، مگر آن‌که آفریده می‌شود».

۲۵۴۳ - حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ الْقَعْقَاعِ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : لا أَزَالُ أُحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ .

و حَدَّثَنِي ابْنُ سَلامٍ : أَخْبَرَنَا جَرِيرُ بْنُ عَبْدِالْحَمِيدِ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنِ الْحَارِثِ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ . وَعَنْ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : مَا زِلْتُ أُحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ مُنْذُ ثَلاثٍ ، سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِيهِمْ ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ : « هُمْ أَشَدُّ أُمَّتِي عَلَى الدَّجَّالِ » . قال : وَجَاءَتْ صَدَقَاتُهُمْ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمِنَا » . وَكَانَتْ سَبِيَّةٌ مِنْهُمْ عِنْدَ عَائِشَةَ فَقَالَ : « أَعْتِقِيهَا فَإِنَّهَا مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ » . [انظر : ۴۳۶۶ل . أخرجه مسلم : ۲۵۲۵] .

۲۵۴۳ - از عُمَارة بن قَعقاع، از ابوزُرعه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: و همچنان از حارث، از ابوزُرعه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: من همیشه مردم بنی‌تمیم را به‌خاطر سه خصلت ایشان دوست می‌دارم که از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) درمورد ایشان شنیده‌ام. از آن حضرت شنیده‌ام که می‌فرمود:

«آنها سرسخت‌ترین امت من در برابر دجال‌اند».

زمانی که صدقات بنی‌تمیم مواصلت کرد، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این است صدقات قوم ما».

و عایشه کنیزی داشت که متعلق به همین قوم بود. آن حضرت فرمود: «او را آزاد کن که از نسل اسماعیل است».

۱۴- باب : فَضْلِ مَنْ أَدَّبَ جَارِيَتَهُ وَعَلَّمَهَا

باب ۱۴: فضیلت کسی که کنیز خود را ادب بیاموزد و تعلیم دهد

۲۵۴۴ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : سَمِعَ مُحَمَّدَ بْنَ فُضَيْلٍ ، عَنْ مُطَرِّفٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ فَعَالَهَا فَأَحْسَنَ إِلَيْهَا ، ثُمَّ أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا كَانَ لَهُ أَجْرَانِ » . [راجع : ۹۷ . أخرجه مسلم : ۱۵۴ ، مطولاً ، وبلفظه في النكاح (۸٦)].

۲۵۴۴ - از ابوموسی(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که حاجات کنیز خویش را روا می‌کند[1] و با وی سلوک نیک می‌نماید و سپس او را آزاد می‌کند و با وی ازدواج می‌کند، او را دو پاداش می‌باشد».

۱- حدیث ۲۵۴۴، سطر ۴، لفظ - فعالها - آمده است، در برخی نفسخ بخاری لفظ - فعلمها - نگاشته شده است. یعنی کسی که کنیز خود را تعلیم می‌دهد که این روایت ابی‌ذر هروی است که به‌عنوان باب مناسبتر می‌نماید (تیسیر القاری).

١٥- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ :

«الْعَبِيدُ إِخْوَانُكُمْ ، فَأَطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ»

وَقَوْلِه تَعَالَى : ﴿ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ﴾ [النساء:٣٦] .

ذِي الْقُرْبَى : الْقَرِيبُ . وَالْجُنُبُ : الْغَرِيبُ . الْجَارُ الْجُنُبُ : يَعْنِي الصَّاحِبَ فِي السَّفَرِ .

٢٥٤٥ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا وَاصِلٌ الْأَحْدَبُ قَالَ : سَمِعْتُ الْمَعْرُورَ بْنَ سُوَيْدٍ قَالَ : رَأَيْتُ أَبَا ذَرٍّ الْغِفَارِيَّ ﷺ ، وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ ، وَعَلَى غُلَامِهِ حُلَّةٌ ، فَسَأَلْنَاهُ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ : إِنِّي سَابَبْتُ رَجُلًا ، فَشَكَانِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَعَيَّرْتَهُ بِأُمِّهِ» . ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ إِخْوَانَكُمْ خَوَلُكُمْ ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ ، فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ ، وَلْيُلْبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ ، وَلَا تُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ ، فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ فَأَعِينُوهُمْ» . [راجع : ٣٠ . اخرجه مسلم : ١٦٦١] .

باب ۱۵: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

«بردگان شما برادران شما می‌باشند، آنان را همان غذایی بدهید که خود می‌خورید»

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و بپرستید خدا را و شریک او مقرر مکنید چیزی را و به پدر و مادر نیکوکاری کنید و به خویشان و یتیمان و گدایان و همسایهٔ خویشاوند و همسایهٔ اجنبی و به همنشین به پهلو نشسته و به مسافر و به آنچه دست شما مالک او شد[1] هر آینه خدا دوست ندارد کسی را که باشد متکبر خود ستاینده» (النساء ٣٦).

ذی‌القربی: یعنی نزدیک، و الْجُنُب: یعنی بیگانه، الْجارُ الْجُنُب: یعنی :همسفر.

٢٥٤٥ - از مَعْرُور بن سُوَید روایت است که گفت: ابوذر غفاری(رضی‌الله عنه) را دیدم که حُلّهٔ[2] (جامه دوگانه) پوشیده بود و غلام وی نیز حُلّه‌ای پوشیده بود. دلیل آن را سؤال کردیم. وی گفت، من مردی را دشنام داده بودم و او از من به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شکایت کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا او را دشنام مادر دادی؟» و سپس فرمود:

«همانا بردگان شما برادران شما می‌باشند که خداوند ایشان را زیر دست شما قرار داده است. پس کسی که برادر او زیردست اوست، باید به وی غذایی بدهد که خود می‌خورد و جامه بپوشاند که خود می‌پوشد. و ایشان را به کاری نگمارید که از انجام آن عاجز آیند و

۱- یعنی غلام و کنیز.
۲- حُله، جامهٔ دوگانه، شامل ردأ و ازار است.

اگر ایشان را به‌کاری می‌گمارید که از انجام آن عاجز می‌آیند، با ایشان کمک کنید».

١٦- باب : الْعَبْدِ إِذَا أَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ وَنَصَحَ سَيِّدَهُ

باب ۱۶

غلامی که پروردگار خود را به نیکویی عبادت کند و مالک خود را خیرخواهی کند

٢٥٤٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « الْعَبْدُ إِذَا نَصَحَ سَيِّدَهُ ، وَأَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ ، كَانَ لَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ ». [انظر : ٢٥٥٠ . أخرجه مسلم : ١٦٦٤] .

۲۵٤٦ - از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «غلامی که خیرخواهی مالک خود را نموده و پروردگار خود را به نیکویی عبادت کند، پاداش وی دو چندان است».

٢٥٤٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَيُّمَا رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ فَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا ، وَأَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا ، فَلَهُ أَجْرَانِ ، وَأَيُّمَا عَبْدٍ أَدَّى حَقَّ اللَّهِ وَحَقَّ مَوَالِيهِ فَلَهُ أَجْرَانِ ». [راجع : ٩٧ . أخرجه مسلم : ١٥٤ ، مطولاً وهو في النكاح مختصراً أوله ٨٦].

۲۵٤٧ - از ابوموسی اشعری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر مردی که کنیزی دارد و او را ادب، و سپس او را آزاد کند و با وی ازدواج نماید، او را دو پاداش است. و هر غلامی که حق خدا و حق مالکان خویش را ادا کند، او را دو پاداش است».

٢٥٤٨ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لِلْعَبْدِ الْمَمْلُوكِ الصَّالِحِ أَجْرَانِ » . وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَوْلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَالْحَجُّ ، وَبِرُّ أُمِّي ، لَأَحْبَبْتُ أَنْ أَمُوتَ وَأَنَا مَمْلُوكٌ . [أخرجه مسلم : ١٦٦٥] .

۲۵٤۸ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «برای بنده‌ای که غلام نیکوکار است دو پاداش است». ابوهریره گفته است: سوگند به ذاتی که نفس من درید قدرت اوست که اگر فضیلت جهاد در راه خدا و حج و نیکویی به مادر من مطرح نمی‌بود، دوست می‌داشتم درحالی بمیرم که برده باشم[1].

٢٥٤٩ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ : حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « نِعْمَ مَا لأَحَدِهِمْ ، يُحْسِنُ عِبَادَةَ رَبِّهِ ،

۲۵٤۹ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نیکوترین عمل برای هر یک از ایشان آن است که پروردگار

۱- زیرا غلام در ادای حج و جهاد و خدمت به مادر، آزادی ندارد و انجام امور مذکور مشروط به اجازهٔ مالک است.

وَيَنْصَحُ لِسَيِّدِه» . [أخرجه مسلم : ١٦٦٦ ، باختلاف] .

خود را به نیکویی عبادت کند و مالک خود را خیرخواهی نماید».

١٧- باب : كَرَاهِيَةِ التَّطَاوُلِ عَلَى الرَّقِيقِ ،

وَقَوْله : عَبْدِي أَوْ أَمَتِي

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾ [النور:٣١] . وَقَالَ : ﴿ عَبْدًا مَمْلُوكًا ﴾ [النحل:٧٥]. ﴿ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ ﴾ [يوسف:٢٥] . وَقَالَ : ﴿ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ﴾ [النساء:٢٥] .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ» . وَ : ﴿اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ ﴾ [يوسف:٤٢] . سَيِّدِكَ . [راجع : ٣٠٤٣].

وَ : « مَنْ سَيِّدُكُمْ» .

باب ۱۷: کراهیت تکبر و مفاخرت بر برده

که او را بگوید: غلام من یا کنیز من.

و فرمودهٔ خداوند تعالی: «و شایستگان را از غلامان خویش و کنیزان خویش» (النور: ۳۲).

و خداوند گفته است: «بندهٔ مملوک» (النحل، ۷۵).

و «و یافتند سید (آقای) او را نزدیک دروازه» (یوسف: ۲۵).

و «از کنیزان خویش که مسلمان‌اند» (النساء: ۲۵)

و فرموده پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (به پا خیزید به سوی سید خود)[1]. و «یاد کن مرا نزد رَبِّ خود» (یوسف: ٤٢) یعنی نزد سیّد خود. و فرمودهٔ آنحضرت «کیست سیِّد شما» یعنی آقا یا سالار شما[2].

٢٥٥٠ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ؓ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِذَا نَصَحَ الْعَبْدُ سَيِّدَهُ ، وَأَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّه ، كَانَ لَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ» . [راجع : ٢٥٤٦ . أخرجه مسلم : ١٦٦٤] .

۲۵۵۰ - از نافع، از عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «غلامی که برای سَیِّد (آقای) خود خیرخواهی و دلسوزی کند، و پروردگار خود را به نیکویی عبادت نماید، او را دو پاداش است».

٢٥٥١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ؓ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الْمَمْلُوكُ الَّذِي يُحْسِنُ عِبَادَةَ رَبِّه ، وَيُؤَدِّي إِلَى سَيِّدِه الَّذِي لَهُ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ وَالنَّصِيحَةِ وَالطَّاعَةِ ، لَهُ أَجْرَانِ» . [راجع : ٩٧ . أخرجه مسلم : ١٥٤، مطولاً] .

۲۵۵۱ - از ابوموسی(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مملوکی (یعنی برده‌ای) که پروردگار خود را به نیکویی عبادت می‌نماید و آنچه را سید وی بر ذمه‌اش دارد ادا می‌کند؛ و به او خیرخواهی نموده و از او

١- غلام و کنیز را نباید خطاب کرد که غلامِ من و کنیزِ من - در قرآن و احادیث برای غلام لفظ - عبد و مملوک - و برای کنیز لفظ امه و - فتاة - و برای مالک لفظ - سید - به‌کار رفته است. در متن فوق محض به این الفاظ اشاره شده که در آیات و احادیث آمده است.

٢- پارهٔ از حدیث ابوسعید است که آن حضرت برای سعدبن معاذ نسبت به قوم او فرموده است (شرح شیخ الاسلام).

فرمانبرداری به عمل می‌آورد، او را دو پاداش است.

۲۵۵۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّه : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يُحَدِّثُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قال : « لا يَقُلْ أَحَدُكُمْ : أَطْعِمْ رَبَّكَ ، وَضِّئْ رَبَّكَ ، اسْقِ رَبَّكَ ، وَلْيَقُلْ سَيِّدِي مَوْلايَ ، وَلا يَقُلْ أَحَدُكُمْ : عَبْدِي أَمَتِي ، وَلْيَقُلْ : فَتَايَ وَفَتَاتِي وَغُلامِي» . [اخرجه مسلم : ۲۲۴۹] .

۲۵۵۲ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هیچ یک از شما (برده‌اش را) نگوید: غذا بده رَبّ خود را، در وضو کمک کن ربّ خود را، آب بنوشان ربّ خود را، باید (عوض لفظ - رب) بگوید سید خود را و مولای خود را و هیچ یک از شما نگوید: عبدی، امتی، یعنی غلام من، کنیز من، و باید کنیز خود را بگوید: فتای (پسر جوان من) و فتاتی، یعنی دختر جوان من. و برای کودک بگوید: غلامی، یعنی پسر من».

۲۵۵۳ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَان : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِم ، عَنْ نَافِع ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ أَعْتَقَ نَصِيبًا لَهُ مِنَ الْعَبْد ، فَكَانَ لَهُ مِنَ الْمَالِ مَا يَبْلُغُ قِيمَتَهُ ، يُقَوَّمُ عَلَيْه قِيمَةَ عَدْل ، وَأُعْتِقَ مِنْ مَالِه ، وَإِلا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ» . [راجع : ۲۴۹۱. اخرجه مسلم: ۱۵۰۱، وفي الأيمان ، ۴۷] .

۲۵۵۳ - از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سهم خویش را در غلامی که در او شریک است آزاد کند و از خود مالی داشته باشد که بهای غلام را کفایت کند، غلام به بهای عادلانه بر وی قیمت می‌شود و از مال وی آزاد می‌شود.

در غیر آن همان سهم خود را که آزاد کرده است، آزاد می‌شود».

۲۵۵٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه قال : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّه ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « كُلُّكُمْ رَاعٍ فَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّته ، فَالأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِه وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِه ، وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ ، وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِه وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ ، أَلا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه» . [راجع : ۸۹۳ . اخرجه مسلم : ۱۸۲۹] .

۲۵۵٤ - از نافع، از عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همهٔ شما نگهبانید و مسئول زیردستان خویش هستند. کسی که بر مردم امیر است، نگهبانشان و مسئول ایشان است و مرد نگهبان اهل خانهٔ خود بوده و مسئول ایشان است، و زن، نگهبان خانهٔ شوهر و فرزندان وی بوده، و مسئول ایشان است. و غلام نگهبان مال سید (آقای) خود است و مسئول آن است. آگاه باشید که همگی شما نگهبانید و همگی شما

مسئول زیردستان خویشید».

۲۵۵۵ ، ۲۵۵٦ - حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّه : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ وَزَيْدَ بْنَ خَالِد ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِذَا زَنَتِ الأَمَةُ فَاجْلِدُوهَا ، ثُمَّ إِذَا زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا ، ثُمَّ إِذَا زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا - فِي الثَّالِثَة أَوِ الرَّابِعَة - بِيعُوهَا وَلَوْ بِضَفِير » . [راجع : ۲۱۵۳ ، ۲۱۵٤ . أخرجه مسلم : ۱۷۰٤] .

۲۵۵۵ و ۲۵۵٦ - از زُهری روایت است که عبیدالله گفت: از ابوهریره و زیدبن خالد شنیده‌ام که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر کنیز زنا کند او را تازیانه بزنید، و اگر باز زنا کند او را تازیانه بزنید و اگر باز زنا کند او را تازیانه بزنید - بار سوم یا چهارم فرمود: او را بفروشید، هر چند عوض ریسمان مویینی باشد».

۱۸- باب : إِذَا أَتَاهُ خَادِمُهُ بِطَعَامِه

باب ۱۸: آن‌گاه که خدمتگار وی غذای وی را بیاورد[1]

۲۵۵۷ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَال : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زِيَاد : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « إِذَا أَتَى أَحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِه ، فَإِنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ ، فَلْيُنَاوِلْهُ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ ، أَوْ أُكْلَةً أَوْ أُكْلَتَيْنِ ، فَإِنَّهُ وَلِيَ عِلاجَهُ » . [انظر : ٥٤٦٠ ، أخرجه مسلم : ۱٦٦۳ ، بزيادة] .

۲۵۵۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «زمانی که خدمتگار هر یک از شما غذای او را می‌آورد، اگر او را باخود (به غذاخوردن) نمی‌نشاند باید برای وی یک یا دو لقمه بدهد - یا فرمود - یک یا دو خوردنی؛ زیرا او آن را آماده کرده است».

۱۹- باب : الْعَبْدُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيِّدِه وَنَسَبَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَالَ إِلَى السَّيِّدِ .

باب ۱۹: غلام نگهبان مال سید (آقای) خود است

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مال غلام را به آقای وی نسبت داده است.

۲۵۵۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَان : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّه ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ : « كُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه ، فَالإِمَامُ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه ، وَالرَّجُلُ فِي أَهْلِه رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه ، وَالْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا رَاعِيَةٌ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا ، وَالْخَادِمُ فِي مَالِ سَيِّدِه رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه » . قَالَ : فَسَمِعْتُ

۲۵۵۸ - از سالم بن عبدالله، از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که او از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنید که می‌فرمود: «همهٔ شما نگهبانید و مسئول زیردستان خویشید. امام (حاکم) نگهبان است و مسئول رعایای خویش است، و مرد نگهبان خانهٔ خود بوده و مسئول کسان خانهٔ خویش است، و زن

[1] ۱- در برخی نسخ بخاری عنوان باب ۱۸، چنین است: اذا أتیٰ أحدکم خادمه بطعامه - یعنی آن‌گاه که خدمتگار یکی از شما غذای وی را آورد».

نگهبان خانهٔ شوهر خویش و مسئول کسان خانه‌اش است، و خدمتگار نگهبان مال آقای خود است و مسئول نگهداری آن».

(ابن عمر می‌گوید) من این سخنان را از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم و گمان می‌کنم که آن حضرت فرمود:

«مرد نگهبان مال پدر خویش است و مسئول نگهداری آن و همهٔ شما نگهبانید و همهٔ شما مسئول زیردستان خویشید».

٢٠- باب : إِذَا ضَرَبَ الْعَبْدَ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ .

٢٥٥٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِاللَّه : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قال : حَدَّثَنِي مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ . قال : وَأَخْبَرَنِي ابْنُ فُلان ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وحَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّام ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ » . [أخرجه مسلم : ٢٦١٢] .

باب ۲۰: اگر کسی غلام خود را می‌زند، باید بر روی وی نزند

۲۵۵۹ - از ابن فلان، از سعید مقبری، از پدر وی از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: از مَعْمَر، از هَمّام، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هرگاه کسی از شما جنگ می‌کند باید از زدن بر روی بپرهیزد».

٥٠ - كتاب المكاتب

باب : إثم مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ

١- باب: الْمُكَاتب ، وَنُجُومه فِي كُلِّ سَنَةٍ نَجْمٌ

وَقَوْله : ﴿ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ ﴾ [النور: ٣٢] .

وَقَال رَوْحٌ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ : قُلْتُ لِعَطَاء : أَوَاجِبٌ عَلَيَّ إِذَا عَلِمْتُ لَهُ مَالاً أَنْ أُكَاتِبَهُ ؟ قال : مَا أُرَاهُ إِلا وَاجِبًا . وَقَالَهُ عَمْرُو بْنُ دِينَار . قُلْتُ لِعَطَاء . تَأْثُرُهُ عَنْ أَحَد ، قال : لا . ثُمَّ أَخْبَرَنِي : أَنَّ مُوسَى بْنَ أَنَس أَخْبَرَهُ : أَنَّ سِيرِينَ سَأَلَ أَنَسًا الْمُكَاتَبَةَ ، وَكَانَ كَثِيرَ الْمَال فَأَبَى ، فَانْطَلَقَ إِلَى عُمَرَ ﷺ فَقَال : كَاتِبْهُ ، فَأَبَى ، فَضَرَبَهُ بِالدِّرَّة وَيَتْلُو عُمَرُ : ﴿ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا ﴾ [النور : ٣٣] . فَكَاتَبَهُ .

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۵۰ - کتاب مکاتب [۱]

باب - گناه کسی که برده‌اش را دشنام دهد

باب - ۱: حکم مکاتب و اقساط سالانهٔ وجه آزادی وی

و فرمودهٔ خداوند تعالی: «و آنان که می‌طلبند مکاتبت را از غلامانی که مالک شده است دستهای شما، پس مکاتب کنید ایشان را اگر بدانید در ایشان شایستگی و بدهید مکاتبان را از مال خدا که به شما ارزانی داشته است» (النور: ۳۳) [۲].

رَوح از ابن جُرَیج روایت کرده است: به عَطاً گفتم: اگر بدانم که برده‌ام مالی دارد آیا واجب است بر من که او را مکاتَب کنم؟ عطاء گفت: من به جز واجب، چیزی نمی‌پندارم.

و عَمرو بن دینار گفته است: به عطاء گفتم: آیااین (وجوب) را از کسی روایت داری؟ گفت: نی.

سپس عطاء مرا خبر داد که موسی بن انس (بن مالک) به او گفته است که سیرین از انس خواسته بود که او را مکاتب گرداند و او مالی

۱- مُکاتَب. در عرف شرع برده‌اي را گويند كه مولاي وي او را در بدل مبلغ معين آزادكند تا وجه آزادي خود را از حاصل كار خويش به‌دست آورد و به اقساط به مولاي خود برساند تا آن مبلغ را پوره كند و اگر از آن وجه معين درهمي باقي بماند آزادي وي تحقق نمي‌يابد. اين عقد را كتابت و مكاتبت گويند.

۲- شماره‌گذاري آية در متن عربي ۳۲ است كه اشتباه است و ۳۳ درست است. ولاء حق ميراث اوست.

فراوان داشت، لیکن انس نپذیرفت. سپس سیرین نزد عمر(رضی‌الله عنه) رفت. عمر(رضی‌الله عنه) به انس گفت: او را مکاتب گردان. انس نپذیرفت. عمر او را با تازیانه زد و این آیه را تلاوت کرد:

«پس مکاتب کنید آنها را اگر بدانید در آنها شایستگی» (النور ۳۳). و او را وی را مکاتب نمود.

٢٥٦٠- وَقال اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَاب : قال عُرْوَةُ: قالتْ عَائشَةُ رَضي اللَّهُ عَنْهَا : إنَّ بَرِيرَةَ دَخَلَتْ عَلَيْهَا تَسْتَعينُهَا في كتَابَتِهَا ، وَعَلَيْهَا خَمْسَةُ أوَاق ، نُجِّمَتْ عَلَيْهَا في خَمْسِ سنينَ ، فَقالتْ لَهَا عَائشَةُ وَنَفِسَتْ فيهَا : أرَأيْتِ إنْ عَدَدْتُ لَهُمْ عَدَّةً وَاحِدَةً ، أيَبِيعُكِ أهْلُكِ فَأُعْتِقَكِ ، فَيَكُونَ وَلاؤُكِ لي ؟ فَذَهَبَتْ بَرِيرَةُ إلَى أهْلِهَا ، فَعَرَضَتْ ذَلكَ عَلَيْهِمْ ، فَقَالوا : لا ، إلا أنْ يَكُونَ لَنَا الْوَلاءُ ، قَالتْ عَائشَةُ فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُول اللَّه ﷺ فَذَكَرْتُ ذَلكَ لَهُ ، فَقال لَهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ : « اشْتَرِيهَا فَأعْتقيهَا ، فَإنَّمَا الْوَلاءُ لمَنْ أعْتَقَ» . ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فَقال : « مَا بَالُ رجَال يَشْتَرطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ في كتَاب اللَّه ، مَن اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ في كتَاب اللَّه فَهُوَ بَاطلٌ ، شَرْطُ اللَّه أحَقُّ وَأوْثَقُ» . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم :١٠٧٥ بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه بنحوه : ١٥٤٠ ، برقم(٦)] .

٢٥٦٠ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: بریره (کنیز) نزد وی آمد و از وی در مورد کتابت خود کمک می‌خواست. بریره به مقدار پنج اوقیه طلا (چهل درهم) به اقساط پنج سال قرضدار بود. عایشه که مایل به آزادی وی بود گفت: اگر بهای کامل مکاتبت تو را یکبارگی به مالکان تو بدهم، گمان می‌کنی که تو را بر من بفروشند و من تو را آزاد کنم و حق ولاء تو متعلق به من باشد».

بریده نزد مالکان خویش رفت و قضیه را به اطلاع ایشان رسانید. آنها گفتند:نی، مگر آنکه حق ولاء تو از آنِ ما باشد.

عایشه (رضی‌الله عنها) می‌گوید: من بر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) واردشده و این مسأله را یاد کردم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به عایشه گفت: «او را بخر و آزاد کن. همانا ولاء برای کسی است که او را آزاد کرده است». سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به خطبه ایستاد و فرمود: «مردم را چه شده که شرایطی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست؟ کسی که شرطی می‌گذارد که در کتاب خدا نیست آن شرط باطل است. شرط خداوند سزاوارتر و

محکم‌تر است».

٢ - بـاب : مَا يَجُوزُ مِنْ شُرُوطِ الْمُكَاتَبِ ،

وَمَنِ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ .

فيه عن ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

باب ۲: آنچه از شرایط مکاتب که جواز دارد

و کسی که شرطی می‌گذارد که در کتاب خدا نیست. در آن حدیثی است از ابن عمر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

٢٥٦١ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ بَرِيرَةَ جَاءَتْ تَسْتَعِينُهَا فِي كِتَابَتِهَا : وَلَمْ تَكُنْ قَضَتْ مِنْ كِتَابَتِهَا شَيْئًا ، قالتْ لَهَا عَائِشَةُ : ارْجِعِي إِلَى أَهْلِكِ ، فَإِنْ أَحَبُّوا أَنْ أَقْضِيَ عَنْكِ كِتَابَتَكِ ، وَيَكُونَ وَلاؤُكِ لِي فَعَلْتُ ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ بَرِيرَةُ لأَهْلِهَا فَأَبَوْا ، وَقَالُوا : إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَحْتَسِبَ عَلَيْكِ فَلْتَفْعَلْ ، وَيَكُونَ وَلاؤُكِ لَنَا ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «ابْتَاعِي ، فَأَعْتِقِي ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» . قَالَ : ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «مَا بَالُ أُنَاسٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، مَنِ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ ، وَإِنْ شَرَطَ مِائَةَ مَرَّةٍ ، شَرْطُ اللَّهِ أَحَقُّ وَأَوْثَقُ» . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم : ١٠٧٥ ، بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه بطوله : ١٥٠٤ ، برقم(٦)] .

۲۵۶۱ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) او را خبر داده است که: بَریره نزد وی آمد و دربارهٔ وجه کتابت خود کمک می‌خواست، و او چیزی از وجه کتابت خود را نداده بود. عایشه به وی گفت: نزد مالکان خویش برو. اگر ایشان بخواهند که من عوض کتابت تو را بدهم و ولاء تو متعلق به من باشد، این کار را می‌کنم. بریده این موضوع را به مالکان خویش یاد کرد، آنها نپذیرفتند و گفتند: اگر وی درجهت آزادی تو ثواب می‌خواهد، این کار را بکند و ولاء تو متعلق به ما می‌باشد.

عایشه قضیه را به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفت و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به وی گفت: «او را بخر و آزاد کن و همانا ولاء برای کسی است که آزاد کرده است». سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به خطبه ایستاد و گفت: «مردم را چه حال است که شرایطی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست، کسی که شرطی می‌گذارد که در کتاب خدا نیست، او را از آن نفعی نیست هرچند صد بار شرط بگذارد. شرط خداوند سزاوارتر و محکم‌تر است».

٢٥٦٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَرَادَتْ عَائِشَةُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ تَشْتَرِيَ جَارِيَةً لِتُعْتِقَهَا ، فَقَالَ أَهْلُهَا :

۲۵۶۲ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: عایشه اُمّ‌المؤمنین خواست که کنیزی بخرد و آزاد کند. مالکان کنیز گفتند:

عَلَى أَنَّ وَلاءَهَا لَنَا ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا يَمْنَعُكِ ذَلِكِ ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . [راجع : ۲۱۵۶ . أخرجه مسلم : ۱۵۰٤ ، برقم «٥»] .

به شرط آنکه ولاء وی متعلق به ما باشد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شرط ایشان تو را مانع نشود، همانا ولاء از آن کسی است که آزاد کرده است».

۳ - باب : اسْتِعَانَةِ الْمُكَاتَبِ وَسُؤَالِهِ النَّاسَ

۲۵٦۳ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَتْ بَرِيرَةُ فَقَالَتْ : إِنِّي كَاتَبْتُ أَهْلِي عَلَى تِسْعِ أَوَاقٍ ، فِي كُلِّ عَامٍ أُوقِيَّةٌ ، فَأَعِينِينِي ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ : إِنْ أَحَبَّ أَهْلُكِ أَنْ أَعُدَّهَا لَهُمْ عَدَّةً وَاحِدَةً وَأُعْتِقَكِ فَعَلْتُ ، وَيَكُونَ وَلاؤُكِ لِي ، فَذَهَبَتْ إِلَى أَهْلِهَا فَأَبَوْا ذَلِكَ عَلَيْهَا ، فَقَالَتْ : إِنِّي قَدْ عَرَضْتُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ، فَأَبَوْا إِلا أَنْ يَكُونَ الْوَلاءُ لَهُمْ ، فَسَمِعَ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَسَأَلَنِي فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : « خُذِيهَا فَأَعْتِقِيهَا ، وَاشْتَرِطِي لَهُمُ الْوَلاءَ ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . قَالَتْ عَائِشَةُ : فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّاسِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : « أَمَّا بَعْدُ ، فَمَا بَالُ رِجَالٍ مِنْكُمْ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، فَأَيُّمَا شَرْطٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ ، وَإِنْ كَانَ مِائَةَ شَرْطٍ ، فَقَضَاءُ اللَّهِ أَحَقُّ وَشَرْطُ اللَّهِ أَوْثَقُ ، مَا بَالُ رِجَالٍ مِنْكُمْ يَقُولُ أَحَدُهُمْ : أَعْتِقْ يَا فُلانُ وَلِيَ الْوَلاءُ ، إِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم : ۱۰۷٥ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق . وأخرجه بطوله : ۱۵۰٤ ، برقم «٦»] .

باب ۳: کمک خواستن بردۀ مکاتب و سؤال از مردم

۲۵٦۳ - از هشام از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: بَریره آمد و گفت: من به مقدار نُه اوقیه طلا، با مالکان خویش قرارداد کتابت کرده‌ام که در هر سال یک اوقیه به ایشان بدهم. در این معامله مرا کمک کن.

عایشه گفت: اگر مالکان تو بخواهند که وجه کتابت تو را یکبارگی بشمارم و تو را آزاد کنم، این کار را می‌کنم و ولاء تو متعلق به من است. وی نزد مالکان خویش رفت و آنها این شرط را نپذیرفتند بریده (آمد) و گفت: من قضیه را به آنها گفتم و نپذیرفتند مگر آنکه ولاء متعلق به ایشان باشد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) که موضوع را شنید از من سؤال کرد و من به اطلاع وی رساندم. آن حضرت فرمود: «او را بگیر و آزادکن و ولاء را برای ایشان شرط بگذار، همانا ولاء از آن کسی است که آزاد کرده است.

عایشه گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) درمیان مردم ایستاد و خداوند را حمد و ثنا خواند و سپس فرمود: «اما بعد، مردم را چه شده که شرایطی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست. هر آن شرطی که در کتاب خدا نباشد، باطل است، هرچند صد شرط گذاشته باشند. حکم

خداوند سزاوارتر و شرط خداوند محکم‌تر است. برخی از شما مردم را چه شده که یکی می‌گوید، آزاد کن ای فلان و ولاء از آنِ من است. همانا ولاء برای کسی است که آزادش کرده است».

٤ - باب : بَيْعِ الْمُكَاتَبِ إِذَا رَضِيَ

وَقَالَتْ عَائِشَةُ : هُوَ عَبْدٌ مَا بَقِيَ عَلَيْهِ شَيْءٌ .

وَقَالَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ : مَا بَقِيَ عَلَيْهِ دِرْهَمٌ .

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : هُوَ عَبْدٌ إِنْ عَاشَ وَإِنْ مَاتَ وَإِنْ جَنَى ، مَا بَقِيَ عَلَيْهِ شَيْءٌ .

٢٥٦٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ بَرِيرَةَ جَاءَتْ تَسْتَعِينُ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، فَقَالَتْ لَهَا : إِنْ أَحَبَّ أَهْلُكِ أَنْ أَصُبَّ لَهُمْ ثَمَنَكِ صَبَّةً وَاحِدَةً فَأُعْتِقَكِ فَعَلْتُ ، فَذَكَرَتْ بَرِيرَةُ ذَلِكَ لأَهْلِهَا ، فَقَالُوا : لا ، إِلا أَنْ يَكُونَ وَلاؤُكِ لَنَا .

قَالَ مَالِكٌ : قَالَ يَحْيَى : فَزَعَمَتْ عَمْرَةُ أَنَّ عَائِشَةَ ذَكَرَتْ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « اشْتَرِيهَا وَأَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم : ١٠٧٥، بقطعة لم ترد في هذه الطريق . أخرجه بنحوه : ١٥٠٤ ، برقم ٦١] .

باب ۴: فروش برده مکاتب، اگر راضی باشد

عایشه گفته است: برده مکاتب، کسی است که چیزی (از وجه کتابت) بر وی باقی باشد. زیدبن ثابت گفته است: کسی است که درهمی بر وی باقی باشد.

و ابن عمر گفته است: او حکم برده را دارد، اگر مرده است یا زنده و اگر جنایت کرده باشد، مادامی که بر وی چیزی باقی است.

٢٥٦٤ – از یحیی بن سعید روایت است که عمرهٔ بنت عبدالرحمن گفت: بریده نزد ام‌المؤمنین عایشه(رضی‌الله عنها) آمد تا از وی کمک بخواهد. عایشه به وی گفت: اگر مالکان تو بخواهند که بهای تو را یکبارگی به ایشان بدهم و تو را آزاد کنم، این کار را می‌کنم. بریده این موضوع را به مالکان خود گفت: آنها گفتند: نِی، مگر اینکه ولاء تو از آنِ ما باشد.

مالک به روایت از یحیی گفته است: عمره پنداشته است که عایشه این موضوع را به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) یادکرده و آن حضرت فرموده است: «او را خریداری و آزاد کن و همانا ولاء برای کسی است که آزاد کرده است».

٥ - باب : إذا قال المُكَاتَبُ: اشْتَرِني وَأَعْتِقْنِي ، فَاشْتَرَاهُ لِذَلِكَ

٢٥٦٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنَ قال: حَدَّثَنِي أَبِي ، أَيْمَنُ ، قال : دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهم عَنْهَا ، فَقُلْتُ : كُنْتُ غُلامًا لِعُتْبَةَ بْنِ أَبِي لَهَب ، وَمَاتَ وَوَرِثَنِي بَنُوهُ ، وَإِنَّهُمْ بَاعُونِي مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي عَمْرو ، فَأَعْتَقَنِي ابْنُ أَبِي عَمْرو ، وَاشْتَرَطَ بَنُو عُتْبَةَ الْوَلاءَ، فَقالَتْ : دَخَلَتْ بَرِيرَةُ وَهِيَ مُكَاتَبَةٌ ، فَقَالَت : اشْتَرِينِي وَأَعْتِقِينِي ، قَالَتْ : نَعَمْ ، قالَتْ : لا يَبِيعُونِي حَتَّى يَشْتَرِطُوا وَلائِي ، فَقَالَتْ : لا حَاجَةَ لِي بِذَلِكَ ، فَسَمِعَ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ أَوْ بَلَغَهُ ، فَذَكَرَ لِعَائِشَةَ ، فَذَكَرَتْ عَائِشَةُ مَا قَالَتْ لَهَا ، فَقَال : «اشْتَرِيهَا وَأَعْتِقِيهَا ، وَدَعِيهِمْ يَشْتَرِطُونَ مَا شَاؤوا» . فَاشْتَرَتْهَا عَائِشَةُ فَأَعْتَقَتْهَا ، وَاشْتَرَطَ أَهْلُهَا الْوَلاءَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ ، وَإِنِ اشْتَرَطُوا مِائَةَ شَرْط» . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم : ١٠٧٥ بقطعة لم ترد في هذه الطريق . وأخرجه بنحوه : ١٥٠٤ ، برقم(٦)] .

باب ٥: اگر بردهٔ مکاتب بگوید: مرا خریداری و آزاد کن و او را بدین هدف خریداری نماید.

٢٥٦٥ - از عبدالواحد بن أَیْمَنْ روایت است که گفت: پدرم أَیْمن گفته است: نزد عایشه[1] (رضی‌الله عنها) رفتم و گفتم: من غلام عُتبة بن اَبُولَهب بودم. اَبُولَهَب مُرد و پسران وی مرا به ارث بردند و آنها مرا به عبدالله بن ابی عمرو فروختند. ابن ابی عمرو آزادم کرد، و پسران عُتبه ولاء را برای خود شرط گذاشتند. عایشه گفت: بَریده نزد من آمد و او کنیز مُکاتَبَه بود و گفت: مرا خریداری و آزاد کن. عایشه گفت: آری می‌خرم. بریده گفت: مرا نمی‌فروشند تا آنکه ولاء را برای خود شرط نگذارند. عایشه گفت: مرا بدان نیازی نیست. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن را شنید، یا این خبر به وی رسانیده شد. از عایشه معلومات خواست و عایشه آنچه را بریده گفته بود، اظهار کرد. آن حضرت فرمود: «او را خریداری و آزاد کن و آنها را بگذار که هر شرطی می‌خواهند، بگذارند».

عایشه او را خرید و آزاد کرد و مالکان بریده ولاء را شرط گذاشتند پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ولاء از آن کسی است که آزاد کرده است، هرچند صد شرط بگذارند».

۱- حدیث ۲۵۶۵، سطر سوم، لفظ(رضی‌الله عنها) اشتباهاً رضی‌اللهم عنها چاپ شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

٥١ – كِتَاب الْهِبَة وَفَضْلِهَا وَالتَّحْرِيضِ عَلَيْهَا

١- باب : فَضْلِ الهبة

٢٥٦٦ – حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ ، لا تَحْقِرَنَّ جَارَةٌ لِجَارَتِهَا ، وَلَوْ فِرْسِنَ شَاةٍ» . [انظر : ٦٠١٧. أخرجه مسلم : ١٠٣٠] .

٢٥٦٧ – حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ رُومَانَ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ : ابْنَ أُخْتِي ، إِنْ كُنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى الْهِلالِ ، ثُمَّ الْهِلالِ ، ثَلاثَةَ أَهِلَّةٍ فِي شَهْرَيْنِ ، وَمَا أُوقِدَتْ فِي أَبْيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَارٌ . فَقُلْتُ : يَا خَالَةُ ، مَا كَانَ يُعِيشُكُمْ ؟ قَالَتِ الأَسْوَدَانِ : التَّمْرُ وَالْمَاءُ ، إِلا أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ جِيرَانٌ مِنَ الأَنْصَارِ ، كَانَتْ لَهُمْ مَنَائِحُ ، وَكَانُوا يَمْنَحُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَلْبَانِهِمْ فَيَسْقِينَا . [انظر : ٦٤٥٨، ٦٤٥٩. أخرجه مسلم: ٢٩٧٢، ٢٦ و ٢٨].

٢- باب : الْقَلِيلِ مِنَ الْهِبَةِ

٢٥٦٨ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي

بسم‌الله الرحمن الرحیم

کتاب هبَه (بخشیدن) و فضیلت و تشویق بر آن

باب ۱: فضیلت هَبَه

۲٥٦٦ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای زنان مسلمان ،همسایه تحفهٔ همسایه را حقیر نشمارد، هرچند سُم گوسفندی باشد».

۲٥٦٧ – از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) به او گفته: ای پسر خواهرم، ما هلال ماه را می‌دیدیم و باز هلال ماه را می‌دیدیم[1] سه هلال را در دو ماه می‌دیدیم، لیکن در این مدت در خانه‌های رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آتش اجاق افروخته نمی‌شد.

(عروه می‌گوید) گفتم: ای خاله، چگونه معیشت می‌کردید؟ گفت: با دو چیز سیاه: آب و خرما، مگر آنکه همسایه‌های رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) که از انصار بودند و گوسفندان شیری داشتند، از آن گوسفندان در اختیار رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گذاشتند و آن حضرت از شیر آن ما را می‌نوشانید.

باب ۲: هدیه‌ای اندک

۲٥٦٨ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر به غذایی که

۱– حدیث ۲٥٦۷، لفظ – ثم الهلا – یعنی باز هلال ماه را می‌دیدیم – در برخی نسخ بخاری به تکرار آمده است یعنی – ثم الهلال ثم‌الهلال –.

هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «لَوْ دُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ ، أَوْ كُرَاعٍ ، لأَجَبْتُ ، وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ أَوْ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ» .
[انظر : ٥١٧٨] .

از شانه و یا پاچهٔ گوسفند تهیه شود، دعوت شوم، آن دعوت را قبول می‌کنم، و اگر شانه یا پاچهٔ گوسفندی برایم هدیه داده شود، آن را می‌پذیرم».

٣- باب : مَنِ اسْتَوْهَبَ مِنْ أَصْحَابِهِ شَيْئًا

باب ۳: کسی که چیزی هدیه از یاران خویش بخواهد

وَقال أَبُو سَعِيد : قال : النَّبِيُّ ﷺ : «اضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ سَهْمًا» .[راجع : ٢٢٧٦] .

ابوسعید گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «برایم همراه خود سهمی معین کنید».

٢٥٦٩ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قال : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَرْسَلَ إِلَى امْرَأَةٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ ، وَكَانَ لَهَا غُلَامٌ نَجَّارٌ ، قال لَهَا : «مُرِي عَبْدَكِ فَلْيَعْمَلْ لَنَا أَعْوَادَ الْمِنْبَرِ» . فَأَمَرَتْ عَبْدَهَا ، فَذَهَبَ فَقَطَعَ مِنَ الطَّرْفَاءِ ، فَصَنَعَ لَهُ مِنْبَرًا ، فَلَمَّا قَضَاهُ ، أَرْسَلَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ إِنَّهُ قَدْ قَضَاهُ ، قال ﷺ : «أَرْسِلِي بِهِ إِلَيَّ» . فَجَاءُوا بِهِ ، فَاحْتَمَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَوَضَعَهُ حَيْثُ تَرَوْنَ . [راجع : ٣٧٧ . أخرجه مسلم : ٥٤٤ ، مطولا] .

٢٥٦٩ - از اَبُوحازم روایت است که سَهْل(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزد زنی از مهاجرین فرستاد که غلام وی نجار بود و به او گفت: «به غلام خود امر کن که برای ما منبری از چوب بسازد» وی به غلام خود امر کرد و غلام او رفت و از درخت گز چوب برید و برای آن حضرت منبری ساخت و آن‌گاه که منبر را آماده کرد، آن زن نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کسی را فرستاد که منبر آماده شده است. آن حضرت فرمود: «آن را برایم بفرست». منبر را آوردند و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن را برداشت و به همان جایی گذاشت که آن را می‌بینید.

٢٥٧٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قال : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ السَّلَمِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قال : كُنْتُ يَوْمًا جَالِسًا مَعَ رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فِي مَنْزِلٍ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَازِلٌ أَمَامَنَا ، وَالْقَوْمُ مُحْرِمُونَ وَأَنَا غَيْرُ مُحْرِمٍ ، فَأَبْصَرُوا حِمَارًا وَحْشِيًّا ، وَأَنَا مَشْغُولٌ أَخْصِفُ نَعْلِي ، فَلَمْ يُؤْذِنُونِي بِهِ ، وَأَحَبُّوا لَوْ أَنِّي أَبْصَرْتُهُ ، وَالْتَفَتُّ فَأَبْصَرْتُهُ ، فَقُمْتُ إِلَى الْفَرَسِ فَأَسْرَجْتُهُ ، ثُمَّ رَكِبْتُ وَنَسِيتُ السَّوْطَ وَالرُّمْحَ ، فَقُلْتُ لَهُمْ : نَاوِلُونِي السَّوْطَ

٢٥٧٠ - از عبدالله بن ابی قَتَادَةَالسَّلَمِی روایت است که پدر وی(رضی‌الله عنه) گفت: روزی در جمع یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در منزلی در مسیر راه مکه نشسته بودم و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در محلی جلوتر از ما فرود آمده بود. مردم در احرام بودند و من غیر محرم بودم. آنها خر وحشی را دیدند، درحالی که من مشغول دوختن کفش خود بودم. ایشان مرا از آن آگاه نساختند. لیکن می‌خواستند که من آن

وَالرُّمْحَ ، فَقالوا : لا ، وَاللَّـهِ لا نُعِينُكَ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ ، فَغَضِبْتُ فَنَزَلْتُ فَأَخَذْتُهُمَا ، ثُمَّ رَكِبْتُ فَشَدَدْتُ عَلَى الحِمَارِ فَعَقَرْتُهُ ، ثُمَّ جِئْتُ بِهِ وَقَدْ مَاتَ ، فَوَقَعُوا فِيهِ يَأْكُلُونَهُ ، ثُمَّ إِنَّهُمْ شَكُّوا فِي أَكْلِهِمْ إِيَّاهُ وَهُمْ حُرُمٌ ، فَرُحْنَا وَخَبَأْتُ الْعَضُدَ مَعِي ، فَأَدْرَكْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلْنَاهُ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ : «مَعَكُمْ مِنْهُ شَيْءٌ» . فَقُلْتُ : نَعَمْ ، فَنَاوَلْتُهُ الْعَضُدَ فَأَكَلَهَا حَتَّى نَفَدَهَا وَهُوَ مُحْرِمٌ .

فَحَدَّثَنِي بِهِ زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۱۸۲۱ . أخرجه مسلم : ۱۱۹۶ ، دون ذكر غضب الراوي وأن الأصحاب كلهم أكلوا منه] .

را ببینم. توجه کردم و آن را دیدم. به سوی اسپ شتافتم. آن را زین بستم و سوار شدم. لیکن تازیانه و نیزه را فراموش کردم. ایشان را گفتم: تازیانه و نیزه را به من بدهید. گفتند: نی، به خدا سوگند که به چیزی تو را کمک نمی‌کنیم - من خشمگین شدم و از اسپ فرود آمدم و تازیانه و نیزه را گرفتم، سپس اسپ را سوار شدم و بر گوره‌خر وحشی حمله کردم و آن را کشتم. سپس جسد بیجان آن را آوردم. آنها مشغول خوردن آن شدند و پس از آن درخوردن گوشت آن در شک افتادند؛ زیرا در حالت احرام بودند.

ما روانه شدیم و من گوشت شانهٔ حیوان را با خود گرفته و پنهان کردم. سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را دریافتم و در آن باره از آن حضرت سؤال کردیم. فرمود «چیزی از آن گوشت با خود آوردید؟» گفتم: آری. من آن را به آن حضرت پیش کردم. آن حضرت آن را خورد و تمام کرد. درحالی‌که محرم بود.

(محمد بن جعفر می‌گوید) زید بن اسلم، از عطاء بن یسار، از ابو قتاده، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) این حدیث را روایت کرده است.

٤- باب : مَنِ اسْتَسْقَى

وَقَالَ سَهْلٌ : قَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ : «اسْقِنِي» . [راجع : ٥٢٥٦] .

٢٥٧١ — حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو طُوَالَةَ ، اسْمُهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : أَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي دَارِنَا هَذِهِ ، فَاسْتَسْقَى ، فَحَلَبْنَا لَهُ شَاةً لَنَا ، ثُمَّ شُبْتُهُ مِنْ

باب ۴: کسی که نوشیدنی طلب کند

و سَهْل گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «مرا بنوشان».

۲۵۷۱ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در همین سرای ما نزد ما آمد و نوشیدنی طلبید. ما برای وی شیر گوسفندمان را دوشیدیم و سپس از آب همین

مَاء بِئْرِنَا هَذه ، فَأَعْطَيْتُهُ ، وَأَبُو بَكْرٍ عَنْ يَسَارِه ، وَعُمَرُ تُجَاهَهُ ، وَأَعْرَابِيٌّ عَنْ يَمِينِه ، فَلَمَّا فَرَغَ قال عُمَرُ : هَذَا أَبُو بَكْرٍ ، فَأَعْطَى الأَعْرَابِيَّ فَضْلَهُ ، ثُمَّ قَالَ : « الأَيْمَنُونَ الأَيْمَنُونَ ، أَلا فَيَمِّنُوا » .

قال أَنَسٌ : فَهِيَ سُنَّةٌ ، فَهِيَ سُنَّةٌ ، ثَلاثَ مَرَّاتٍ .

[راجع : ۲۳۵۲ . أخرجه مسلم : ۲۰۲۹ ، دون (ألافيمنوا)] .

چاه‌مان بدان آمیختیم و به آن حضرت دادیم. ابوبکر به جانب چپ وی و عمر در مقابل وی و بادیه‌نشینی به سمت راست وی نشسته بود. چون آن حضرت از نوشیدن فراغت یافت، عمر گفت: ابوبکر همین جاست (بقیهٔ نوشیدنی را به وی بده) آن حضرت بقیهٔ نوشیدنی را به بادیه‌نشین داد و سپس فرمود: «راست نشینان آگاه باشند، راست نشینان آگاه باشند، آگاه باشند که به جانب راست بنشینند».

انس گفت: این عمل (تقدیم بخشش به جانب راست) سنّت است، این عمل سنت است. و سه بار تکرار کرد.

٥- باب : قَبُولِ هَدِيَّةِ الصَّيْدِ

وَقَبِلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ أَبِي قَتَادَةَ عَضُدَ الصَّيْدِ. [راجع : ۱۸۲۱].

۲۵۷۲ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : أَنْفَجْنَا أَرْنَبًا بِمَرِّ الظَّهْرَانِ ، فَسَعَى الْقَوْمُ فَلَغَبُوا ، فَأَدْرَكْتُهَا فَأَخَذْتُهَا ، فَأَتَيْتُ بِهَا أَبَا طَلْحَةَ فَذَبَحَهَا ، وَبَعَثَ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : بِوَرِكِهَا أَوْ فَخِذَيْهَا ، قال : فَخِذَيْهَا لا شَكَّ فِيه ، فَقَبِلَهُ . قُلْتُ : وَأَكَلَ مِنْهُ ؟ قال : وَأَكَلَ مِنْهُ ، ثُمَّ قال بَعْدُ : قَبِلَهُ . [انظر : ٥٤٨٩، ٥٥٣٥ . اخرجه مسلم : ۱۹۵۳ ، بدون الشك] .

باب ۵: پذیرفتن هدیهٔ شکار

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شانهٔ حیوان شکار را از اَبو قَتادَه پذیرفت.

۲۵۷۲- از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: در مَرِّ الظَّهران خرگوشی را رماندیم. مردم در پَی آن دویدند تا آنکه خسته شدند. من به آن رسیدم و آن را گرفتم و به ابوطلحه آوردم. وی آن را ذبح کرد و به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرستاد. بالای بدن آن را یا هر دو ران آن را.

انس گفت: هر دو ران آن را. و در آن هیچ شکی نیست. و آن حضرت آن را پذیرفت.

(هشام می‌گوید) به انس گفتم: آیا آن حضرت از گوشت آن خورد. انس گفت: از گوشت آن خورد. سپس انس (در خوردن آن شک کرد) و گفت: آن را پذیرفت.

٦ - باب : قَبُولِ هَدِيَّةِ

٢٥٧٣ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ : أَنَّهُ أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِمَارًا وَحْشِيًّا ، وَهُوَ بِالأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَّانَ ، فَرَدَّ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا رَأَى مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ : « أَمَا إِنَّا لَمْ نَرُدَّهُ عَلَيْكَ إِلا أَنَّا حُرُمٌ » . [راجع: ١٨٢٥. أخرجه مسلم: ١١٩٣] .

باب ۶: قبول‌کردن هدیه

۲۵۷۳ - از عبدالله بن عباس روایت است که سعد بن جَثّامَه(رضی‌الله عنه) گفت: وی گورخری به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) هدیه آورد و آن حضرت که در موضع اَبوأ یا در وَدّان بود، هدیه‌اش را رد کرد. و چون در سیمایش دگرگونی دید فرمود: «آگاه باش که بدان سبب رد کردیم که در احرام هستیم».

٧ - باب : قَبُولِ الْهَدِيَّةِ

٢٥٧٤ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّاسَ كَانُوا يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ يَوْمَ عَائِشَةَ ، يَبْتَغُونَ بِهَا ، أَوْ يَبْتَغُونَ بِذَلِكَ ، مَرْضَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر : ٢٥٨٠ح، ٢٥٨١ط، ٣٧٧٥ط. أخرجه مسلم : ٢٤٤١] .

باب ۷: قبول هدیه

۲۵۷٤ - از هِشام از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: مردم در پیشکش هدایای خویش انتظار می‌کشیدند که روز نوبت عایشه فرا رسد و با این کار یا بدین وسیله می‌خواستند رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را خشنود گردانند.

٢٥٧٥ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ إِيَاسٍ قال : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال : أَهْدَتْ أُمُّ حُفَيْدٍ خَالَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ ، إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَقِطًا وَسَمْنًا وَأَضُبًّا ، فَأَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الأَقِطِ وَالسَّمْنِ ، وَتَرَكَ الضَّبَّ تَقَذُّرًا . قال ابْنُ عَبَّاسٍ : فَأُكِلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَوْ كَانَ حَرَامًا مَا أُكِلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر : ٥٣٨٩ل، ٥٤٠٢ل، ٧٣٥٨ل. أخرجه مسلم : ١٩٤٧].

۲۵۷۵ - از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: اُم حُفَید، خالهٔ ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قُروت و روغن و سوسماری هدیه کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از قروت و روغن خورد و سوسمار را به دلیل پلیدشمردن (ناپسند داشتن) آن نخورد.

ابن عبّاس گفته است: سوسمار بر خوان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خورده شد و اگر حرام می‌بود، بر خوان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خورده نمی‌شد.

٢٥٧٦ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مَعْنٌ قال : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قال : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أُتِيَ بِطَعَامٍ سَأَلَ

۲۵۷٦ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: اگر برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) طعامی آورده می‌شد، آن حضرت می‌پرسید:

عَنْهُ : « أَهَدِيَّةٌ أَمْ صَدَقَةٌ » . فَإِنْ قِيلَ صَدَقَةٌ ، قَالَ لأَصْحَابِه : « كُلُوا » . وَلَمْ يَأْكُلْ ، وَإِنْ قِيلَ هَدِيَّةٌ ، ضَرَبَ بِيَدِه ﷺ فَأَكَلَ مَعَهُمْ . [اخرجه مسلم : ۱۰۷۷ ، باختلاف] .

٢٥٧٧ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَس بْن مَالك ﷺ قال : أُتيَ النَّبِيُّ ﷺ بلَحْم ، فَقيلَ : تُصُدِّقَ عَلَى بَرِيرَةَ ، قَال : « هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ ، وَلَنَا هَدِيَّةٌ » . [راجع : ١٤٩٥ . أخرجه مسلم : ١٠٧٤].

٢٥٧٨ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَن بْن الْقَاسم قال : سَمعْتُهُ مِنْهُ عَن الْقَاسم ، عَنْ عَائشَةَ رَضي اللَّه عَنْهَا : أَنَّهَا أَرَادَتْ أَنْ تَشْتَرِيَ بَرِيرَةَ ، وَأَنَّهُمُ اشْتَرَطُوا وَلاءَهَا ، فَذُكرَ للنَّبيِّ ﷺ ، فَقَالَ النَّبيُّ ﷺ : « اشْتَرِيهَا فَأَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . وَأُهْدِيَ لَهَا لَحْمٌ ، فَقيلَ للنَّبيِّ ﷺ : هَذَا تُصُدِّقَ عَلَى بَرِيرَةَ ، فَقَالَ النَّبيُّ ﷺ : « هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ » . وَخُيِّرَتْ .

قال عَبْدُالرَّحْمَن : زَوْجُهَا حُرٌّ أَوْ عَبْدٌ .

قال شُعْبَةُ : سَأَلْتُ عَبْدَالرَّحْمَن عَنْ زَوْجهَا ، قَال : لا أَدْري ، أَحُرٌّ أَمْ عَبْدٌ . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم : ١٠٧٥، مختصراً . وأخرجه : ١٥٠٤ ، برقم ١٢ بلفظه وألفاظ أخرى].

«هدیه است یا صدقه؟» اگر گفته می‌شد که صدقه است، به یاران خود می‌گفت: «بخورید» و خود نمی‌خورد. و اگر گفته می‌شد هدیه است، دست خویش را دراز می‌کرد و با آنها از آن می‌خورد.

۲۵۷۷ – از انس‌بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مقداری گوشت آورده شد و گفته شد که: برای بریره صدقه داده شده است. آن حضرت فرمود: «آن برای وی صدقه است و برای ما هدیه».

۲۵۸۸ – از قاسم روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: وی قصد آن کرد که بریره را بخرد و مالکان وی حق ولاء او را برای خود شرط گذاشتند. این موضوع به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) تذکار یادآوری شد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او را خبریده و آزاد کن؛ ولاء برای کسی است که آزاد کرده است».

مقداری گوشت به عایشه آورده شد، به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته شد: این برای بَریره صدقه داده شده است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این برای او صدقه است و برای ما هدیه».

و بَریره (پس از آزادشدن) مخیّر گردانیده شد (که در نکاح شوهرش بماند یا از وی جدا گردد).

عبدالرحمن (با شنیدن این حدیث) گفت: آیا شوهر وی آزاد بود یا برده؟

شُعبه گفت: از عبدالرحمن در مورد شوهر بریره پرسیدم. وی گفت نمی‌دانم که آزاد بوده یا برده.

۲۵۷۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ : أَخْبَرَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ : دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَالَ : « عِنْدَكُمْ شَيْءٌ » . قَالَتْ : لا ، إِلا شَيْءٌ بَعَثَتْ بِهِ أُمُّ عَطِيَّةَ ، مِنَ الشَّاةِ الَّتِي بَعَثْتَ إِلَيْهَا مِنَ الصَّدَقَةِ ، قَالَ : « إِنَّهَا قَدْ بَلَغَتْ مَحِلَّهَا » . [راجع : ١٤٤٦. أخرجه مسلم : ١٠٧٦] .

۲۵۷۹- از حَفْصه بنت سیرین روایت است که اُم‌عطیّه گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزد عایشه آمد و فرمود: «نزد شما چیزی هست»نی،به جز آنچه اُم‌عطیّه فرستاده؛ از گوشت گوسفندی است‌که‌به‌وی‌صدقه‌فرستاده‌شده‌بود.آن حضرت فرمود: «همانا آن به جایی رسید که حلال گردید»(ازحالت صدقه به حالت هدیه درآمد).

۸ - بَاب : مَنْ أَهْدَى إِلَى صَاحِبِهِ

وَتَحَرَّى بَعْضَ نِسَائِهِ دُونَ بَعْضٍ

باب ۸: کسی که به دوست خود هدیه بدهد

و منتظر فرصت باشد که دوست وی نزد بعضی زنان خود باشد، نه بعضی دیگر

۲۵۸۰ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّاسُ يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ يَوْمِي ، وَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ : إِنَّ صَوَاحِبِي اجْتَمَعْنَ ، فَذَكَرَتْ لَهُ ، فَأَعْرَضَ عَنْهَا . [راجع : ٢٥٧٤ . أخرجه مسلم : ٢٤٤١] .

۲۵۸۰ – از هِشام، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: مردم هدایای خویش را (برای آن حضرت) در روز نوبت من می‌فرستادند و اُم سَلَمه (همسر آن حضرت) گفت: مصاحبان من (سائر همسران به جز عایشه) نزد من جمع آمدند (و از آن حالت ناخشنود بودند). من موضوع را به آن حضرت اظهار کردم. ولی ایشان به آن التفاتی نکرد.

۲۵۸۱ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُنَّ حِزْبَيْنِ : فَحِزْبٌ فِيهِ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ وَصَفِيَّةُ وَسَوْدَةُ ، وَالْحِزْبُ الآخَرُ أُمُّ سَلَمَةَ وَسَائِرُ نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ قَدْ عَلِمُوا حُبَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَائِشَةَ ، فَإِذَا كَانَتْ عِنْدَ أَحَدِهِمْ هَدِيَّةٌ ، يُرِيدُ أَنْ يُهْدِيَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخَّرَهَا ، حَتَّى إِذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ ، بَعَثَ صَاحِبُ الْهَدِيَّةِ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ . فَكَلَّمَ حِزْبُ أُمِّ سَلَمَةَ ، فَقُلْنَ لَهَا : كَلِّمِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُكَلِّمُ النَّاسَ ، فَيَقُولُ : مَنْ أَرَادَ أَنْ يُهْدِيَ

۲۵۸۱ – از هِشام بن عروه، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: زنان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به دو گروه تقسیم شده بودند: در یک گروه عایشه و حَفصه و صَفیّه و سَوده بودند و در گروه دیگر اُم سَلَمه و سایر همسران رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شامل بودند. مردم از دوستی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نسبت به عایشه آگاه بودند. اگر کسی از ایشان هدیه‌ای می‌داشت و می‌خواست که به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) اهدا کند، تأخیر می‌کرد تا آنکه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) درخانهٔ

إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَدِيَّةً ، فَلْيُهْدِهِ إِلَيْهِ حَيْثُ كَانَ مِنْ بُيُوتِ نِسَائِهِ ، فَكَلَّمَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ بِمَا قُلْنَ فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا ، فَسَأَلْنَهَا فَقَالَتْ : مَا قَالَ لِي شَيْئًا ، فَقُلْنَ لَهَا : فَكَلِّمِيهِ ، قَالَتْ : فَكَلَّمَتْهُ حِينَ دَارَ إِلَيْهَا أَيْضًا فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا ، فَسَأَلْنَهَا فَقَالَتْ : مَا قَالَ لِي شَيْئًا ، فَقُلْنَ لَهَا : كَلِّمِيهِ حَتَّى يُكَلِّمَكِ ، فَدَارَ إِلَيْهَا فَكَلَّمَتْهُ ، فَقَالَ لَهَا : « لا تُؤْذِينِي فِي عَائِشَةَ ، فَإِنَّ الْوَحْيَ لَمْ يَأْتِنِي وَأَنَا فِي ثَوْبِ امْرَأَةٍ إِلا عَائِشَةَ». قَالَتْ : فَقَالَتْ : أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ثُمَّ إِنَّهُنَّ دَعَوْنَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَقُولُ : إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهَ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ ، فَكَلَّمَتْهُ فَقَالَ : « يَا بُنَيَّةُ ، أَلا تُحِبِّينَ مَا أُحِبُّ» . قَالَتْ : بَلَى ، فَرَجَعَتْ إِلَيْهِنَّ فَأَخْبَرَتْهُنَّ ، فَقُلْنَ : ارْجِعِي إِلَيْهِ فَأَبَتْ أَنْ تَرْجِعَ ، فَأَرْسَلْنَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ ، فَأَتَتْهُ فَأَغْلَظَتْ ، وَقَالَتْ : إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهَ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ ، فَرَفَعَتْ صَوْتَهَا حَتَّى تَنَاوَلَتْ عَائِشَةَ وَهِيَ قَاعِدَةٌ فَسَبَّتْهَا ، حَتَّى إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَيَنْظُرُ إِلَى عَائِشَةَ هَلْ تَكَلَّمُ ، قَالَ : فَتَكَلَّمَتْ عَائِشَةُ تَرُدُّ عَلَى زَيْنَبَ حَتَّى أَسْكَتَتْهَا ، قَالَتْ : فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى عَائِشَةَ ، وَقَالَ : « إِنَّهَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ»

[راجع : ٢٥٧٤ . أخرجه مسلم : ٢٤٤١ مختصراً].

قَالَ الْبُخَارِيُّ : الْكَلامُ الأَخِيرُ قِصَّةُ فَاطِمَةَ يُذْكَرُ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ .

وَقَالَ أَبُو مَرْوَانَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ عُرْوَةَ : كَانَ النَّاسُ يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ يَوْمَ عَائِشَةَ .

وَعَنْ هِشَامٍ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، وَرَجُلٍ مِنَ الْمَوَالِي ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ ، قَالَتْ عَائِشَةُ : كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتَأْذَنَتْ فَاطِمَةُ .

عایشه می‌بود، و آن‌گاه صاحب هدیه، آن را برای رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در خانهٔ عایشه، می‌فرستاد. گروه اُم سَلَمه با خود صحبت کردند و به اُم سَلَمه گفتند: بارسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) حرف بزن که به مردم بگوید که: هرکه می‌خواهد به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) هدیه بفرستد، باید هدیه‌اش را به خانهٔ هر یک از همسران خویش که می‌باشد، بفرستد. اُم سَلَمه درمورد آنچه به وی گفته بودند با آن حضرت صحبت کرد لیکن آن حضرت به او چیزی نگفت. چون از اُم سلمه پرسیدند، وی گفت: آن حضرت به من چیزی نگفت. به او گفتند: با آن حضرت حرف بزن.

عایشه گفت: اُم سلمه در روز نوبت خویش که آن حضرت نزد وی بود بار دیگر با آن حضرت صحبت کرد، لیکن آن حضرت به وی چیزی نگفت. همسران شامل گروه وی از او سؤال کردند. وی گفت: آن حضرت به من چیزی نگفت. به او گفتند: با آن حضرت حرف بزن تا آنکه به تو پاسخی بدهد. وی در روزی که آن حضرت نزد وی بود با آن حضرت صحبت کرد. آن حضرت به وی گفت: «دربارهٔ عایشه مرا اذیت مکن، زیرا به من وحی نیامده درحالی که در جامهٔ خواب زنی بوده باشم، به‌جز از عایشه».

اُمّ سلمه گفت: بدان سبب که تو را اذیت کرده‌ام، به خداوند توبه می‌کنم یا رسول‌الله.

سپس آن گروه از همسران آن حضرت، فاطمه دختر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را فراخواندند و او را نزد رسول خدا(صلی‌الله

علیه وسلم) فرستادند. وی گفت: همانا زنان تو به سوگند خدا درمورد دختر ابوبکر خواهان عدالت‌اند. وی با آن حضرت صحبت کرد. آن حضرت فرمود: «آیا آنچه را من دوست می‌درم تو دوست نمی‌داری؟» وی گفت: آری. فاطمه نزد زنان برگشت و ایشان را از آن آگاه گردانید. به وی گفتند: بار دیگر نزد آن حضرت برو. ولی وی نپذیرفت که بار دیگر برود.

آنها زَیْنَب بنت جَحش را نزد آن حضرت فرستادند. وی نزد آن حضرت رفت و درشتی کرد و گفت: همانا زنان تو به سوگند خداوند خواهان عدالت در مورد دختر پسر ابوقحافه (عایشه) می‌باشند. وی آوازش را بلند کرد تا آنکه بر عایشه که در آن جا نشسته بود تعرض کرد و دشنامش داد و تا آنکه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی عایشه نگریست که آیا وی پاسخ می‌گوید.

عایشه به سخن آغاز کرد و گفته‌های زینب را رد کرد تا آنکه وی را خاموش گردانید.

عایشه گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی عایشه نگریست و گفت: «همانا وی دختر ابوبکر است».

بخاری گفته است: سخن اخیر که در آن از فاطمه سخن رفته است از هِشام بن عُروه، از مردی، از زُهری، از محمدبن عبدالرحمن روایت شده است.

و ابومروان، از هِشام از عُروه روایت کرده است که: مردم هدیه‌های خویش را در روز نوبت عایشه به آن حضرت می‌فرستادند و روایت است از هِشام، از مردی از قُریش و

مردی از موالی از زُهری از محمدبن عبدالرحمن بن حارث بن هشام که عایشه گفت: من نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودم که فاطمه اجازهٔ ورود خواست.

۹ - باب : مَا لا يُرَدُّ مِنَ الْهَدِيَّة

۲۵۸۲ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَر : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث : حَدَّثَنَا عَزْرَةُ بْنُ ثَابت الأَنْصَارِيُّ قال : حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِاللَّه قال : دَخَلْتُ عَلَيْه فَنَاوَلَنِي طِيبًا ، قال : كَانَ أَنَسٌ ﷺ لا يَرُدُّ الطِّيبَ .

قال : وَزَعَمَ أَنَسٌ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لا يَرُدُّ الطِّيبَ . [انظر : ۵۹۲۹ د] .

باب ۹: هدیه‌هایی که رد نمی‌شود

۲۵۸۲ - از عَزْرَه بن ثابت انصاری، از ثُمامه بن عبدالله روایت است که گفت: نزد ثُمامه بن عبدالله رفتم و او برایم خوشبویی داد و گفت: انس(رضی‌الله عنه) خوشبویی را رد نمی‌کرد.

وی گفت: و انس گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خوشبویی را رد نمی‌کرد.

۱۰ - باب : مَنْ رَأى الْهِبَةَ الْغَائِبَةَ جَائِزَةً

۲۵۸۳ ، ۲۵۸٤ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قال : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَاب قال : ذَكَرَ عُرْوَةُ : أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا وَمَرْوَانَ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حِينَ جَاءَهُ وَفْدُ هَوَازِنَ ، قَامَ فِي النَّاسِ ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قال : « أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ جَاؤُونَا تَائِبِينَ ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيِّبَ ذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّه حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا » . فَقَالَ النَّاسُ : طَيَّبْنَا لَكَ . [راجع : ۲۳۰۷ ، ۲۳۰۸] .

باب۱۰: کسی که هدیهٔ غایب را جایز می‌پندارد

۲۵۸۳ و ۲۵۸٤ - از عُروه روایت است که مِسْوَربن منحرمه(رضی‌الله عنه) و مروان به او گفته‌اند:

زمانی که فرستادگان قبیلهٔ هوازن نزد آن حضرت آمدند، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان مردم ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس فرمود: «اما بعدُ، همانا برادران شما توبه‌کنان آمده‌اند و من صلاح دیده‌ام که اسیرانشان را به ایشان بازگردانم. پس هر یک از شما که این کار را به رضا و رغبت خویش دوست می‌دارد باید این کار را بکند و هرکه (که نمی‌خواهد) دوست می‌دارد بر سهم خویش باقی بماند (بازهم این کار را انجام دهد)، تا آنکه از نخستین غنیمتی که خداوند به ما ارزانی می‌دارد به او بدهیم».

مردم گفتند: ما خوشی خاطر تو را می‌خواهیم (اسیران را رها می‌کنیم).

۱۱ - باب : الْمُكَافَاةِ فِي الْهِبَةِ

۲۵۸۵ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَيُثِيبُ عَلَيْهَا .

لَمْ يَذْكُرْ وَكِيعٌ وَمُحَاضِرٌ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ .

باب۱۱: جبران‌کردن بخشش

۲۵۸۵ – از هِشام از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) هدیه را می‌پذیرفت و آن را جبران می‌کرد. وِکیع و مُحاضر (در اسناد این حدیث) این را از هِشام، از پدر وی از عایشه روایت نکرده‌اند[۱].

۱۲ - باب : الْهِبَةِ لِلْوَلَدِ

وَإِذَا أَعْطَى بَعْضَ وَلَدِهِ شَيْئًا لَمْ يَجُزْ ، حَتَّى يَعْدِلَ بَيْنَهُمْ وَيُعْطِيَ الآخَرِينَ مِثْلَهُ ، وَلا يُشْهَدُ عَلَيْهِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلادِكُمْ فِي الْعَطِيَّةِ » . [راجع : ۲۵۸۶] .

وَهَلْ لِلْوَالِدِ أَنْ يَرْجِعَ فِي عَطِيَّتِهِ ، وَمَا يَأْكُلُ مِنْ مَالِ وَلَدِهِ بِالْمَعْرُوفِ وَلا يَتَعَدَّى .

وَاشْتَرَى النَّبِيُّ ﷺ مِنْ عُمَرَ بَعِيرًا ، ثُمَّ أَعْطَاهُ ابْنَ عُمَرَ ، وَقَالَ : اصْنَعْ بِهِ مَا شِئْتَ . [راجع : ۲۱۱۵] .

باب ۱۲: بخشش برای پسر

اگر کسی به بعضی از فرزندان خود چیزی می‌دهد، جایز نیست، تا آن‌که میان ایشان عدالت برقرار کند و به فرزندان دیگر نیز مانند آن را بدهد و بر آن شاهد گرفته نشود.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در بخشش، میان فرزندان خویش عدالت کنید».

و آیا پدر حق دارد که بخشش خود را باز بخواهد. و حکم آنچه از مال پسر خود به مقدار متعارف می‌خورد و از آن تجاوز نمی‌کند و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از عُمر شتری خرید و سپس آن را به ابن عمر داد و به او گفت: «هر طور که خواهی از آن استفاده کن».

۲۵۸۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، وَمُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ : أَنَّهُمَا حَدَّثَاهُ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ : أَنَّ أَبَاهُ أَتَى بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : إِنِّي نَحَلْتُ ابْنِي هَذَا غُلامًا ، فَقَالَ : « أَكُلَّ وَلَدِكَ نَحَلْتَ مِثْلَهُ » . قَالَ : لا ،

۲۵۸۶ – از نُعمان بن بشیر (رضی‌الله عنهما) روایت است که گفت: پدر وی او را نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برد و گفت: من به این پسر خود غلامی بخشیده‌ام. آن حضرت فرمود «آیا به همه پسران خویش مانند آن بخشیده‌ای؟»

[۱] – مقصود مؤلف از این کلام آن است که عیسی بن یونس در وصل این حدیث از هشام تنها است و وکیع و محاضر حدیث مذکور را وصل نکرده‌اند. این حدیث نزد جمهور مرسل است.

قال : « فَارْجِعْهُ » . [انظر : ۲۵۸۷، ۲۶۵۰، وانظر في العلم ، باب ۳– الهبة باب ۱۲ . أخرجه مسلم : ۱۶۲۳] .

۱۳ – باب : الإِشْهَادِ فِي الْهِبَةِ

۲۵۸۷ – حَدَّثَنَا حَامِدُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ عَامِرٍ قَالَ : سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ رضي الله عنهما وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ : أَعْطَانِي أَبِي عَطِيَّةً ، فَقَالَتْ عَمْرَةُ بِنْتُ رَوَاحَةَ : لا أَرْضَى حَتَّى تُشْهِدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : إِنِّي أَعْطَيْتُ ابْنِي مِنْ عَمْرَةَ بِنْتِ رَوَاحَةَ عَطِيَّةً ، فَأَمَرَتْنِي أَنْ أُشْهِدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «أَعْطَيْتَ سَائِرَ وَلَدِكَ مِثْلَ هَـذَا» . قَالَ : لا ، قَالَ : « فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلادِكُمْ » . قَالَ : فَرَجَعَ فَرَدَّ عَطِيَّتَهُ . [راجع : ۲۵۸۶ . أخرجه مسلم : ۱۶۲۳] .

۱۴ – باب : هِبَةِ الرَّجُلِ لامْرَأَتِهِ وَالْمَرْأَةِ لِزَوْجِهَا

قَالَ إِبْرَاهِيمُ : جَائِزَةٌ .

وَقَالَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ : لا يَرْجِعَانِ .

وَاسْتَأْذَنَ النَّبِيُّ ﷺ نِسَاءَهُ فِي أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْعَائِدُ فِي هِبَتِهِ ، كَالْكَلْبِ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ » .

وی گفت: نی. آن حضرت فرمود: «بخشش خود را پس بگیر».

باب ۱۳: گواه‌گرفتن در بخشش

۲۵۸۷ – از عامر روایت است که گفت: از نُعمان بن بشیر(رضی‌الله عنه) که بر منبر بود، شنیده‌ام که می‌گفت: پدرم برایم چیزی بخشید– عَمْرَهٔ بنت رَواحه گفت: راضی نیستم تا آنکه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را بر آن گواه بگیری. پدرم نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رفت و گفت: همانا من برای پسرم که از بطن عَمْرهٔ بنت رواحه است، چیزی بخشیده‌ام و مادرش به من دستور داده که تو را بر این امر گواه بگیرم یا رسول‌الله.

آن حضرت فرمود: «آیا به دیگر فرزندانت مانند آن چیزی بخشیده‌ای؟» گفت: نی. آن حضرت فرمود:

«از خدا بترسید و میان فرزندان خویش عدالت کنید».

نعمان گفت: پدرم بازگشت و بخشش خود را پس گرفت.

باب ۱۴: بخشش مرد به زن و زن به شوهر

ابراهیم گفته است: آن جایز است.

و عمر بن عبدالعزیز (رضی‌الله عنه) گفته است: زن و شوهر بخشش خویش را پس نگیرند.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از زنان خویش اجازه خواست که در خانهٔ عایشه پرستاری شود.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «بازگشت به بخشش خود، مانند بازگشت سگ

است به قیء خود».

وَقال الزُّهْرِيُّ : فِيمَنْ قال لامْرَأَتِه : هَبِي لِي بَعْضَ صَدَاقِكِ أَوْ كُلَّهُ ، ثُمَّ لَمْ يَمْكُثْ إِلا يَسِيراً حَتَّى طَلَّقَهَا فَرَجَعَتْ فيه ، قال : يَرُدُّ إِلَيْهَا إِنْ كَانَ خَلَبَهَا ، وَإِنْ كَانَتْ أَعْطَتْهُ عَنْ طِيبِ نَفْسٍ لَيْسَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ خَدِيعَةٌ جَازَ، قال اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ﴾ [النساء : ٤] .

و زُهری گفته است: کسی که به زن خود بگوید که بخشی از مَهر یا تمام مَهر خود را بر من ببخش (و او ببخشد) و پس از اندک زمانی طلاقش دهد، زن بخشش خود را باز بخواهد، اگر او را فریب داده باشد. و اگر زن با خوشی خاطر بخشیده باشد که در آن نیرنگی نبوده باشد، جایز است. چنان‌که خداوند تعالی گفته است:

«اگر زنان در گذرند به خوشدلی برای شما از بعضی از آن مهر، پس بخورید آن را حلال و خوشگوار»

(النساء: ٤).

۲۵۸۸ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : قالتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ فَاشْتَدَّ وَجَعُهُ ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي ، فَأَذِنَّ لَهُ ، فَخَرَجَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ تَخُطُّ رِجْلاهُ الأَرْضَ ، وَكَانَ بَيْنَ الْعَبَّاسِ وَبَيْنَ رَجُلٍ آخَرَ ، فَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ : فَذَكَرْتُ لابْنِ عَبَّاسٍ مَا قَالَتْ عَائِشَةُ ، فَقَالَ لِي : وَهَلْ تَدْرِي مَنِ الرَّجُلُ الَّذِي لَمْ تُسَمِّ عَائِشَةُ ؟ قُلْتُ : لا ، قال : هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ . [راجع : ۱۹۸ . اخرجه مسلم : ٤١٨ ، مطولاً] .

۲۵۸۸ - از زُهری از عُبیدالله بن عبدالله روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آن‌گاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گران شد و مرض وی شدت یافت، از زنان خویش اجازه خواست که در خانهٔ من پرستاری شود و آنها به وی اجازه دادند. آن حضرت در میان دو مرد بیرون آمد درحالی که پاهایش بر زمین کشیده می‌شد. وی میان عباس و مردی دیگر بود.

عبیدالله گفته است: آنچه را عایشه گفت به ابن عباس اظهار کردم. وی گفت: آیا می‌دانی همان مردی را که عایشه نام او را نگرفته است؟ گفتم: نی. گفت: وی علی بن ابی‌طالب است.

۲۵۸۹ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « الْعَائِدُ فِي هِبَتِهِ كَالْكَلْبِ ، يَقِيءُ ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ » . [انظر : ۲٦۲۱، ۲٦۲۲، ٦٩٧٥. اخرجه مسلم : ١٦٢٢] .

۲۵۸۹ - از طاوُس روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت، که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که بخشش خود را بازمی‌گیرد، بسان سگی است که قیء می‌کند و سپس به قیء خود بازمی‌گردد».

١٥- باب : هِبَةِ الْمَرْأَةِ لِغَيْرِ زَوْجِهَا وَعِتْقِهَا ،

إِذَا كَانَ لَهَا زَوْجٌ فَهُوَ جَائِزٌ ، إِذَا لَمْ تَكُنْ سَفِيهَةً ، فَإِذَا كَانَتْ سَفِيهَةً لَمْ يَجُزْ .

قال اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَلا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ ﴾ [النساء:٥].

باب ۱۵

بخشش زن به غیر شوهر و آزادکردن برده؛ اگر آن زن شوهر داشته باشد و کم‌عقل نباشد، جایز است و اگر کم‌عقل باشد جایز نیست

خداوند تعالی گفته است: «و اموال خود را به بیخردان ندهید» (النساء ٤).

٢٥٩٠ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا لِيَ مَالٌ ، إِلا مَا أَدْخَلَ عَلَيَّ الزُّبَيْرُ ، فَأَتَصَدَّقُ ؟ قَالَ : « تَصَدَّقِي ، وَلا تُوعِي فَيُوعَى عَلَيْكِ » . [راجع : ١٤٣٤ . أخرجه مسلم : ١٠٢٩، مطولاً] .

٢٥٩٠ - از اسماء(رضی‌الله عنها) روایت است که گفت: گفتم: یا رسول‌الله، من از خود مالی ندارم به جز آنچه را (شوهرم) زُبَیر به من داده است. آیا از آن صدقه کنم؟ آن حضرت فرمود: «صدقه کن و نگاه مدار که خداوند بر تو نگاه‌می‌دارد».

٢٥٩١ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ فَاطِمَةَ ، عَنْ أَسْمَاءَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « أَنْفِقِي ، وَلا تُحْصِي فَيُحْصِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ ، وَلا تُوعِي فَيُوعِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ » . [راجع: ١٤٣٤. أخرجه مسلم : ١٠٢٩ ، مطولاً] .

٢٥٩١ - از فاطمه، از اَسْماَ روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نفقه کن و شمار مکن که خداوند بر تو می‌شمارد و نگاه مدار که خداوند بر تو نگاه می‌دار».

٢٥٩٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ ، عَنِ اللَّيْثِ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ بُكَيْرٍ ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ مَيْمُونَةَ بِنْتَ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا أَعْتَقَتْ وَلِيدَةً ، وَلَمْ تَسْتَأْذِنِ النَّبِيَّ ﷺ ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُهَا الَّذِي يَدُورُ عَلَيْهَا فِيهِ قَالَتْ : أَشَعَرْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنِّي أَعْتَقْتُ وَلِيدَتِي ؟ قَالَ : « أَوَفَعَلْتِ » . قَالَتْ : نَعَمْ ، قَالَ : « أَمَا إِنَّكِ لَوْ أَعْطَيْتِهَا أَخْوَالَكِ كَانَ أَعْظَمَ لأَجْرِكِ » .

وَقَالَ بَكْرُ بْنُ مُضَرَ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ بُكَيْرٍ ، عَنْ كُرَيْبٍ : إِنَّ مَيْمُونَةَ أَعْتَقَتْ . [انظر : ٢٥٩٤. أخرجه مسلم : ٩٩٩ ، مختصراً] .

٢٥٩٢ - از کُرَیب مَوْلَی ابن عباس روایت است که مَیْمُونهٔ بنت حارث(رضی‌الله عنها) (همسر آن حضرت) به او گفت که: وی کنیز خود را آزاد کرد و از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اجازه نگرفت. روزی که حسب نوبت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزد وی آمد، وی گفت: یا رسول‌الله، آیا می‌دانی که من کنیز خود را آزاد کردم؟

آن حضرت فرمود: «آیا چنان کردی؟» گفت: آری. آن حضرت فرمود: «اگر او را به یکی از دایی (ماما)های خود می‌دادی، بیشتر ثواب می‌کردی» بَکر بن مُضَر، از عَمْرو، از بُکَیر، از کُرَیب روایت کرده است که: مَیْمُونهٔ کنیزی را

آزاد کرد.

٢٥٩٣ - حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِه ، فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ ، وَكَانَ يَقْسِمُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا ، غَيْرَ أَنَّ سَوْدَةَ بِنْتَ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا لِعَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، تَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضَا رَسُولِ اللَّه ﷺ . [انظر : ٢٦٣٧ق ، ٢٦٦١ط ، ٢٦٨٨ك ، ٢٨٧٩ج د ، ٤٠٢٥ق ، ٤١٤١ط ، ٤٦٩٠ق ، ٤٧٤٩ق ، ٤٧٥٠ط ، ٤٧٥٧ط ، ٥٢١٢ج ، ٦٦٦٢ق ، ٦٦٧٩ق ، ٧٣٦٩ق ، ٧٣٧٠ق ، ٧٥٠٠ق ، ٧٥٤٥ق . أخرجه مسلم : ١٤٦٣ ، باختلاف آخره ، و أخرجه : ٢٧٧٠ ، مطولا] .

٢٥٩٣ - از زُهری از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: وقتی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) قصد سفر می‌کرد، درمیان زنان خویش قرعه می‌افکند. نام هر یک از ایشان که برمی‌آمد، او را با خود همراه می‌کرد، و آن حضرت برای هر یک از زنان خویش یک شبانه روز را تخصیص داده بود، به جز از سَوْدَه بنت زمعه که وی نوبت شبانه روز خویش را به عایشه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بخشیده بود، که با این عمل خشنودی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را می‌طلبید.

١٦ - باب : بِمَنْ يُبْدَأُ بِالْهَدِيَّةِ

باب ١٦: هدیه را از کدام کس باید آغاز کرد

٢٥٩٤ - وَقَالَ بَكْرٌ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ بُكَيْرٍ ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ : إِنَّ مَيْمُونَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَعْتَقَتْ وَلِيدَةً لَهَا ، فَقَالَ لَهَا : « وَلَوْ وَصَلْتِ بَعْضَ أَخْوَالِكِ كَانَ أَعْظَمَ لِأَجْرِكِ » . [راجع : ٢٥٩٢ . أخرجه مسلم : ٩٩٩] .

٢٥٩٤ - از کُرَیب مَوْلَی ابن عباس روایت است که گفت: مَیْمُونَه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کنیز خویش را آزاد کرد و آن حضرت به او گفت: «اگر او را به بعضی از دایی (ماما)های خود می‌دادی ثواب بیشتری حاصل می‌کردی».

٢٥٩٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِاللَّه ، رَجُلٍ مِنْ بَنِي تَيْمِ بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّه ، إِنَّ لِي جَارَيْنِ ، فَإِلَى أَيِّهِمَا أُهْدِي ؟ قَالَ : « إِلَى أَقْرَبِهِمَا مِنْكِ بَابًا » . [راجع: ٢٢٥٩] .

٢٥٩٥ - از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که گفت: گفتم: یا رسول‌الله، من دو همسایه دارم، به کدام یک از ایشان هدیه بفرستم؟ فرمود: «به هر یکشان که دروازهٔ خانه‌اش به تو نزدیکتر است»

١٧ - باب : مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْهَدِيَّةَ لِعِلَّةٍ

باب: ١٧ - کسی که هدیه را به سببی قبول نمی‌کند

وَقَالَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ : كَانَتِ الْهَدِيَّةُ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَدِيَّةً ، وَالْيَوْمَ رِشْوَةٌ .

و عُمَر بن عبدالعزیز (رضی‌الله عنهما) گفت: هدیه در روزگار رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) هدیه بود وامروز رشوه است.

۲۵۹۶ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ الصَّعْبَ بْنَ جَثَّامَةَ اللَّيْثِيَّ، وكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، يُخْبِرُ أَنَّهُ أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِمَارَ وَحْشٍ ، وَهُوَ بِالأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَّانَ ، وَهُوَ مُحْرِمٌ ، فَرَدَّهُ ، قال صَعْبٌ : فَلَمَّا عَرَفَ فِي وَجْهِي رَدَّهُ هَدِيَّتِي قال : « لَيْسَ بِنَا رَدٌّ عَلَيْكَ وَلَكِنَّا حُرُمٌ » . [راجع : ۱۸۲۵ . أخرجه مسلم : ۱۱۹۳] .

۲۵۹۶ - از عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: وی از صَعْب بن جَثّامۀ لَیْثی که از یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود شنیده است که می‌گفت: وی (گوشت) گورخری را برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) که در موضع اَبْوأ یا وَدّان درحال اِحرام بود، اهدا کرد. لیکن آن حضرت آن را رد کرد.

صَعب گفت: چون آن حضرت اثر رد هدیه‌ام (تأثرم) را در سیمای من مشاهده کرد، فرمود: «سببی نیست که آن را رد کردیم، به جز آنکه در احرامیم».

۲۵۹۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رضي الله عنه قال : اسْتَعْمَلَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلاً مِنَ الأَزْدِ ، يُقَالُ لَهُ ابْنُ اللُّتْبِيَّةِ ، عَلَى الصَّدَقَةِ ، فَلَمَّا قَدِمَ قال : هَذَا لَكُمْ وَهَذَا أُهْدِيَ لِي . قال : « فَهَلَّا جَلَسَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ أَوْ بَيْتِ أُمِّهِ ، فَيَنْظُرَ يُهْدَى لَهُ أَمْ لا ؟ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لا يَأْخُذُ أَحَدٌ مِنْهُ شَيْئًا إِلا جَاءَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَحْمِلُهُ عَلَى رَقَبَتِهِ ، إِنْ كَانَ بَعِيرًا لَهُ رُغَاءٌ ، أَوْ بَقَرَةً لَهَا خُوَارٌ ، أَوْ شَاةً تَيْعَرُ » . ثُمَّ رَفَعَ بِيَدِهِ حَتَّى رَأَيْنَا عُفْرَةَ إِبْطَيْهِ : « اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ ، اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ » . ثَلاثًا . [راجع : ۹۲۵ . أخرجه مسلم : ۱۸۳۲] .

۲۵۹۷ - از عُروة بن زُبَیر روایت است که ابو حُمید السّاعدی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مردی از قبیلۀ ازد را که ابن اللتبیّه[1] نامیده می‌شد مأمور جمع‌آوری زکات گردانید. وقتی وی برگشت گفت: این از آن شما است و این برایم هدیه داده شده است. آن حضرت فرمود: «چرا وی در خانۀ پدر یا مادر خود ننشست که می‌دید برایش هدیه داده می‌شود یا نی؟ سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که اگر کسی از زکات چیزی (به ناحق) بگیرد، آن چیز در قیامت با وی می‌آید درحالی که آن را بر گردن خویش برمی‌دارد. اگر شتر باشد آواز می‌کشد، اگر گاو باشد آواز می‌کشد و اگر گوسفند باشد آواز می‌کشد».

سپس آن حضرت دست خویش را بلند

۱- در برخی از نسخ نجاری نام وی - ابن الاُتْبیّه - آمده است.

کرد تا آنکه سفیدی بغل وی را مشاهده کردیم (و گفت): «بارالها، آیا حکم تو را ابلاغ کردم، بارالها، آیا حکم تو را ابلاغ کردم» و سه بار تکرار فرمود.

١٨ - باب : إِذَا وَهَبَ هِبَةً أَوْ وَعَدَ ،

ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَيْهِ .

وَقَالَ عَبِيدَةُ : إِنْ مَاتَ وَكَانَتْ فُصِلَتِ الْهَدِيَّةُ ، وَالْمُهْدَى لَهُ حَيٌّ فَهِيَ لِوَرَثَتِهِ ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ فُصِلَتْ فَهِيَ لِوَرَثَةِ الَّذِي أَهْدَى .

وَقَالَ الْحَسَنُ : أَيُّهُمَا مَاتَ قَبْلُ فَهِيَ لِوَرَثَةِ الْمُهْدَى لَهُ ، إِذَا قَبَضَهَا الرَّسُولُ .

باب ۱۸: اگر کسی چیزی می‌بخشد یا وعده می‌کند و پیش از رسیدن هدیه

و عُبیده گفته است: اگر هدیه‌دهنده بمیرد و هدیه از وی جدا شده باشد و کسی که به وی هدیه فرستاده شده زنده باشد، بر ورثهٔ اوست که هدیه را برسانند و اگر هدیه از وی جدا نشده باشد، هدیه متعلق به ورثهٔ کسی است که هدیه کرده است.

و حسن گفته است: اگر هر یکشان پیشتر بمیرد، هدیه در صورتی به وارثان هدیه‌گیرنده تعلق می‌گیرد، که هدیه‌رسان آن را تسلیم کرده باشد.

٢٥٩٨ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُنْكَدِرِ : سَمِعْتُ جَابِرًا رضي الله عنه قَالَ : قَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا - ثَلَاثًا» . فَلَمْ يَقْدَمْ حَتَّى تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَأَمَرَ أَبُو بَكْرٍ مُنَادِيًا فَنَادَى : مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ عِدَةٌ أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَعَدَنِي ، فَحَثَى لِي ، ثَلَاثًا . [راجع : ٢٢٩٦ . أخرجه مسلم : ٢٣١٤] .

۲۵۹۸ - از ابن مُنکَدِر روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «اگر مال از بحرین برسد، برای تو این چنین می‌دهم - سه بار» (با هر دو دست اشارت کرد).

مال نرسید تا آنکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات یافت، سپس ابوبکر منادی را فرمود که اعلام بدارد اینکه: هر آن کس که نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وعده یا طلبی دارد نزد ما بیاید تا آن را ادا کنیم.

من نزد وی رفتم و گفتم: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به من وعده کرده است. وی سه مُشت (کف دست) (پول) به من داد.

۱۹ - باب : كَيْفَ يُقْبَضُ الْعَبْدُ وَالْمَتَاعُ

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : كُنْتُ عَلَى بَكْرٍ صَعْبٍ ، فَاشْتَرَاهُ النَّبِيُّ ﷺ ، وَقَالَ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدَاللَّهِ »[راجع : ۲۱۱۵].

۲۵۹۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْبِيَةً ، وَلَمْ يُعْطِ مَخْرَمَةَ مِنْهَا شَيْئًا ، فَقَالَ مَخْرَمَةُ : يَا بُنَيَّ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ ، فَقَالَ : ادْخُلْ فَادْعُهُ لِي ، قَالَ : فَدَعَوْتُهُ لَهُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْهَا ، فَقَالَ : « خَبَأْنَا هَذَا لَكَ » قَالَ : فَنَظَرَ إِلَيْهِ ، فَقَالَ : « رَضِيَ مَخْرَمَةُ » . [انظر : ۲۶۵۷، ۵۸۰۰ . أخرجه مسلم : ۱۰۵۸] .

باب ۱۹: غلام و متاع چگونه تحویل داده شود

و ابن عمر گفت: من بر شتری سرکش، سوار بودم و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن را خرید و فرمود: ای عبدالله «این شتر از آن تو باشد»

۲۵۹۹ - از مِسْوَر بن مَخْرَمه(رضی‌الله عنهما) روایت است که گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) قباها را تقسیم کرد و از آنها به مخْرمه چیزی نداد. مخرمه گفت: ای پسر مرا نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ببر. و من با وی روانه شدم. مَخْرمه به من گفت: درآی و آن حضرت را نزد من فراخوان. من آن حضرت را فرا خواندم. وی بیرون آمد درحالی که یکی از آن قباها را پوشیده بود. آن حضرت فرمود: «من این را برای تو نگه داشته بودم» مَخرمه به سوی قبا نگریست و آن حضرت (صلی‌الله علیه‌وسلّم) فرمود: «راضی شد مخرمه».

۲۰ - باب : إِذَا وَهَبَ هِبَةً فَقَبَضَهَا الآخَرُ وَلَمْ يَقُلْ قَبِلْتُ

۲۶۰۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوبٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : هَلَكْتُ ، فَقَالَ : « وَمَا ذَاكَ » . قَالَ : وَقَعْتُ بِأَهْلِي فِي رَمَضَانَ ، قَالَ : « تَجِدُ رَقَبَةً » . قَالَ : لا ، قَالَ : « فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ » . قَالَ : لا ، قَالَ : « فَتَسْتَطِيعُ أَنْ تُطْعِمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا » . قَالَ : لا ، قَالَ : فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ بِعَرَقٍ ، وَالْعَرَقُ الْمِكْتَلُ فِيهِ تَمْرٌ ، فَقَالَ : « اذْهَبْ بِهَذَا فَتَصَدَّقْ بِهِ » . قَالَ : عَلَى أَحْوَجَ مِنَّا يَا

باب۲۰: اگر کسی هدیه‌ای ببخشد و کسی که آن را دریافت می‌کند نگوید: قبول کردم

۲۶۰۰ - از ابوعبیده(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردی نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: هلاک شدم. آن حضرت فرمود: «تو را چه شده است؟».

گفت :در ماه رمضان با زن خود مجامعت کردم. آن حضرت فرمود: «می‌توانی برده‌ای آزاد کنی؟» گفت: نی. فرمود: «توان آن داری که دو ماه پیاپی روزه بگیری؟» گفت: نی: فرمود: «توان آن داری که شصت مسکین را طعام بدهی؟». گفت: نی.

رَسُولَ اللَّه ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا أَهْلُ بَيْتٍ أَحْوَجُ مِنَّا ، قال : « اذْهَبْ فَأَطْعِمْهُ أَهْلَكَ » . [راجع : ١٩٣٦. أخرجه مسلم : ١١١١] .

دراین وقت مردی از انصار عَرَق آورد. عَرَق همان پیمانه‌ای است که در میان آن خرما بود. آن حضرت فرمود: «همین زنبیل خرما را با خود ببر و صدقه کن» وی گفت: یا رسول‌الله! آیا آن را به محتاج‌تری از خود صدقه دهم؟ سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که در میان دو سنگلاخ مدینه، خانوادهٔ محتاج‌تر از ما وجود ندارد. آن حضرت فرمود: «آن را ببر و آن را بر اهل خانهٔ خود اطعام کن».

٢١ - باب : إِذَا وَهَبَ دَيْنًا عَلَى رَجُلٍ

قال شُعْبَةُ : عَنِ الْحَكَمِ : هُوَ جَائِزٌ .
وَوَهَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلام لِرَجُلٍ دَيْنَهُ .
وَقال النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ كَانَ لَهُ عَلَيْهِ حَقٌّ فَلْيُعْطِهِ أَوْ لِيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ » . فَقال جَابِرٌ : قُتِلَ أَبِي وَعَلَيْهِ دَيْنٌ ، فَسَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ غُرَمَاءَهُ أَنْ يَقْبَلُوا ثَمَرَ حَائِطِي وَيُحَلِّلُوا أَبِي .

باب ۲۱: اگر دَین خود را برکسی ببخشد

شعبه به روایت از حکم گفته است که: جایز است.
و حَسَن بن عَلِی (علیهما‌السلام) دَین خود را بر کسی بخشید. و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «کسی که بر وی حقی است، باید آن را بدهد یا بر خود حلال گرداند»[1].
جابر گفت: پدرم کشته شد و بر او دَینی (وام) بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از طلبکاران وی خواست که میوهٔ باغ مرا (عوض طلب خویش) قبول کنند و بر پدرم حلال گردانند.

٢٦٠١ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا يُونُسُ . وَقال اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَال : حَدَّثَنِي ابْنُ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّه رضي الله عنهما أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَاهُ قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ شَهِيدًا ، فَاشْتَدَّ الْغُرَمَاءُ فِي حُقُوقِهِمْ ، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ فَكَلَّمْتُهُ ، فَسَأَلَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا ثَمَرَ حَائِطِي وَيُحَلِّلُوا أَبِي فَأَبَوْا ، فَلَمْ يُعْطِهِمْ رَسُولُ اللَّه ﷺ حَائِطِي وَلَمْ يَكْسِرْهُ لَهُمْ ، وَلَكِنْ قَال : « سَأَغْدُو عَلَيْكَ » . فَغَدَا عَلَيْنَا حِينَ أَصْبَحَ ، فَطَافَ فِي النَّخْلِ وَدَعَا

۲۶۰۱ - از کعب بن مالک روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: پدر وی در روز جنگ اُحُد کشته و شهید شد و طلبکاران در مطالبهٔ حقوق خویش سخت گرفتند. (جابر گفت) من نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و با وی صحبت کردم. آن حضرت از ایشان خواست که میوهٔ باغ مرا بپذیرند و بر پدرم حلال گردانند. آنان نپذیرفتند.

[1] - یعنی از طلبکار خود بخواهد که بر وی ببخشد.

فِي ثَمَرِهِ بِالْبَرَكَةِ ، فَجَدَدْتُهَا فَقَضَيْتُهُمْ حُقُوقَهُمْ ، وَبَقِيَ لَنَا مِنْ ثَمَرِهَا بَقِيَّةٌ ، ثُمَّ جِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ جَالِسٌ فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعُمَرَ : « اسْمَعْ - وَهُوَ جَالِسٌ - يَا عُمَرُ » . فَقَالَ : أَلَا يَكُونُ ؟ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، وَاللَّهِ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ . [راجع :۲۱۲۷].

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) باغ مرا به ایشان نداد و میوه را در اختیار ایشان نگذاشت ولیکن فرمود: «من فردا نزد تو میایم» فردای آن روز و در وقت بامداد نزد ما آمد و گرداگرد درختان خرما گشت و بر میوه‌اش دعای برکت کرد. من میوه‌ها را چیدم و حقوق طلبکاران را دادم و از آن میوه مقداری نزد ما باقی ماند. سپس نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم. وی نشسته بود و من موضوع را به اطلاعشان رساندم.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به عمر گفت: «بشنو – و او نشسته بود – ای عمر –» عمر گفت: آیا پیش از این ندانسته‌ایم که تو فرستادهٔ خدایی؟! به تحقیق دانسته‌ایم که همانا تو فرستادهٔ خداوندی.

۲۲ - باب : هِبَةِ الْوَاحِدِ لِلْجَمَاعَةِ

وَقَالَتْ أَسْمَاءُ لِلْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَابْنِ أَبِي عَتِيقٍ : وَرِثْتُ عَنْ أُخْتِي عَائِشَةَ مَالاً بِالْغَابَةِ ، وَقَدْ أَعْطَانِي بِهِ مُعَاوِيَةُ مِائَةَ أَلْفٍ ، فَهُوَ لَكُمَا .

باب ۲۲: بخشیدن کسی برای گروهی

اسماء برای قاسم بن محمد و ابن ابی عتیق گفت: من زمین غابه را از خواهرم عایشه به میراث گرفتم و معاویه آن را به صد هزار می‌خرید. من آن را برای شما می‌دهم.

۲۶۰۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِشَرَابٍ فَشَرِبَ ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ ، وَعَنْ يَسَارِهِ الْأَشْيَاخُ ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ : « إِنْ أَذِنْتَ لِي أَعْطَيْتُ هَؤُلَاءِ » . فَقَالَ : مَا كُنْتُ لِأُوثِرَ بِنَصِيبِي مِنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَدًا ، فَتَلَّهُ فِي يَدِهِ .
[راجع : ۲۳۵۱ . أخرجه مسلم : ۲۰۳۰].

۲۶۰۲ – از ابوحازم روایت است که سهل‌بن سعد(رضی‌الله عنه) گفت: «برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نوشیدنی آورده شد و از آن نوشید، پسربچه‌ای به جانب راست آن حضرت نشسته بود و بزرگان به جانب چپ آن حضرت بودند. آن حضرت به آن پسر گفت: «اگر به من اجازه بدهی، بقیه نوشیدنی را به ایشان بدهم».

وی گفت: «یا رسول‌الله! بر آنچه از جانب شما بهرهٔ من شده است، هیچ کس را بر خود مقدم نمی‌شمارم،» سپس آن حضرت ظرف را

به وی داد.

٢٣ - باب : الْهِبَةِ الْمَقْبُوضَةِ وَغَيْرِ الْمَقْبُوضَةِ ،

وَالْمَقْسُومَةِ وَغَيْرِ الْمَقْسُومَةِ

وَقَدْ وَهَبَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ لِهَوَازِنَ مَا غَنِمُوا مِنْهُمْ وَهُوَ غَيْرُ مَقْسُومٍ [راجع : ٢٣٠٧ ، ٢٣٠٨] .

باب ۲۳: بخشش تسلیم شده و تسلیم نشده و تقسیم شده و تقسیم نشده

و همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی آنچه از قبیلهٔ هوازن به غنیمت گرفته بودند، بدیشان بخشیدند درحالی که آن تقسیم نشده بود.

٢٦٠٣ - وَقَالَ ثَابِتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ ، عَنْ مُحَارِبٍ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ : أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَضَانِي وَزَادَنِي [راجع : ٤٤٣ . أخرجه مسلم : ٧١٥ ، بزيادة ، وجاء مطولاً في الرضاع ((٥٤)) ، والمساقاة (١٠٩)] .

٢٦٠٣ - از مُحارب روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مسجد رفتم. آن حضرت حق مرا داد و بیشتر هم داد.

٢٦٠٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَارِبٍ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : بِعْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ بَعِيرًا فِي سَفَرٍ ، فَلَمَّا أَتَيْنَا الْمَدِينَةَ قَالَ : « ائْتِ الْمَسْجِدَ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ » . فَوَزَنَ . قال شُعْبَةُ : أُرَاهُ : فَوَزَنَ لِي فَأَرْجَحَ ، فَمَا زَالَ مَعِي مِنْهَا شَيْءٌ حَتَّى أَصَابَهَا أَهْلُ الشَّامِ يَوْمَ الْحَرَّةِ . [راجع : ٤٤٣ . أخرجه مسلم : ٧١٥ ، مطولاً ، وجاء في الرضاع (٥٤) والمساقاة (١٠٩)].

٢٦٠٤ - از مُحارب روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: در سفری بر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شتری فروختم و چون به مدینه آمدیم، فرمود: «به مسجد درآی و دو رکعت نماز بگزار» و سپس (بهای آن را) وزن کرد.

شُعبه گفته است: می‌پندارم که مُحارب گفت: برای من وزن کرد و در وزن افزود.

(جابر گفت) پاره‌ای (از طلای بهای آن) همیشه با من می‌بود تا آنکه مردم شام در واقعهٔ حرّه آن را به یغما بردند.

٢٦٠٥ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِشَرَابٍ ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ ، وَعَنْ يَسَارِهِ أَشْيَاخٌ ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ : « أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَ هَؤُلَاءِ » . فَقَالَ الْغُلَامُ : لَا وَاللَّهِ ، لَا أُوثِرُ بِنَصِيبِي مِنْكَ أَحَدًا ، فَتَلَّهُ فِي يَدِهِ .[راجع : ٢٣٥١ . أخرجه مسلم : ٢٠٣٠] .

٢٦٠٥ - از سهل بن سعد(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نوشیدنی آورده شد. به جانب راست وی پسربچه‌ای بود و به جانب چپ وی بزرگسالان بودند آن حضرت به آن پسر گفت: «آیا به من اجازه می‌دهی که بقیه به ایشان داده شود؟».

آن پسر گفت: نی، به خدا سوگند، آنچه از

جانب شما بهرهٔ من شده است برای هیچ کس نمی‌دهم. سپس آن حضرت ظرف را به دستش داد.

٢٦٠٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ جَبَلَةَ قال : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَلَمَةَ قال : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : كَانَ لِرَجُلٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ دَيْنٌ ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ ، فَقَالَ : « دَعُوهُ ، فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالاً» . وَقَالَ : « اشْتَرُوا لَهُ سِنّاً فَأَعْطُوهَا إِيَّاهُ» . فَقَالُوا : إِنَّا لا نَجِدُ سِنّاً إِلا سِنّاً هِيَ أَفْضَلُ مِنْ سِنِّهِ ، قَالَ : «فَاشْتَرُوهَا ، فَأَعْطُوهَا إِيَّاهُ ، فَإِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ قَضَاءً» . [راجع : ٢٣٠٥ . أخرجه مسلم : ١٦٠١] .

٢٦٠٦ - از ابوسلمهٔ روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: مردی از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) طلبی داشت (و با درشتی تقاضا کرد) یاران آن حضرت خواستند اذیتش کنند. آن حضرت فرمود: «او را بگذارید، زیرا صاحب حق را سخنی است». و سپس فرمود: «برای وی شتری بخرید و به او بدهید».

گفتند :ما به سن و سال شتر وی، شتری نمی یابیم مگر بزرگسالتر از آن. فرمود: «همان را بخرید و به او بدهید، همانا بهترین شما نیکوترین شما در ادای قرض است».

٢٤ - باب : إِذَا وَهَبَ جَمَاعَةٌ لِقَوْمٍ

باب ۲۴:اگر گروهی از مردم به قومی ببخشند

٢٦٠٧ ، ٢٦٠٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ : أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : حِينَ جَاءَهُ وَفْدُ هَوَازِنَ مُسْلِمِينَ ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبْيَهُمْ ، فَقَالَ لَهُمْ : « مَعِي مَنْ تَرَوْنَ ، وَأَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ : إِمَّا السَّبْيَ وَإِمَّا الْمَالَ ، وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ» . وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْظَرَهُمْ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً ، حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَيْرُ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ ، قالوا : فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا ، فَقَامَ فِي الْمُسْلِمِينَ ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : « أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ هَؤُلاءِ جَاؤُونَا تَائِبِينَ ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيِّبَ ذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ

٢٦٠٧ و ٢٦٠٨ - از ابن شهاب، از عُروه روایت است که مروان‌بن حَکَم و مِسوَربن مَخرَمه به او گفته‌اند:

هنگامی که نمایندگان مسلمان قبیلهٔ هوازن نزد آن حضرت آمدند و از آن حضرت خواستند که اموال و اسیرانشان را بدیشان بازگرداند، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ایشان گفت: «کسانی دیگر را که با من‌اند خود می‌بینید، و بهترین سخن نزد من راست‌ترین آن است، پس یکی از این دو را اختیار کنید: یا اسیران یا مال را و من در انتظار شما بودم».

همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پس از بازگشت از طایف، ده روز و اندی انتظار ایشان را کشیده بود، و چون برایشان آشکار شد که پیامبر(صلی‌الله

يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ» . فَقَالَ النَّاسُ : طَيَّبْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ ، فَقَالَ لَهُمْ : «إِنَّا لا نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ فِيهِ مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ ، فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعَ إِلَيْنَا عُرَفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ» . فَرَجَعَ النَّاسُ ، فَكَلَّمَهُمْ عُرَفَاؤُهُمْ ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ : أَنَّهُمْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا .

وَهَذَا الَّذِي بَلَغَنَا مِنْ سَبْيِ هَوَازِنَ .

هَذَا آخِرُ قَوْلِ الزُّهْرِيِّ ، يَعْنِي فَهَذَا الَّذِي بَلَغَنَا .

علیه وسلم) به جز یکی از آن دو تقاضا را برنمی‌آورد، گفتند: همانا ما آزادی اسیران را اختیار کردیم. آن حضرت در میان مسلمانان ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس فرمود:

«اما بعد، همانا همین برادران شما توبه‌کنان نزد ما آمده‌اند و من مصلحت در آن دیدم که اسیرانشان را بدیشان بازگردانم. پس هر یک از شما که این را دوست می‌دارد و خاطر بدان خوش می‌دارد. باید این کار را بکند و هرکه از شما که دوست می‌دارد بر سهم خویش بماند تا سهم او را از نخستین غنیمتی که خداوند برای ما ارزانی دارد بدهم، نیز باید چنان کند».

مردم گفتند: یا رسول‌الله، ما با خوشی خاطر اسیرانشان را بازمی‌گردانیم. آن حضرت به مردم گفت: «ما نمی‌دانیم که کدام یک از شما بدین کار اجازه داده و کدام یک اجازه نداده است. به بزرگان خویش مراجعه کنید تا آنها نظرات شما را به ما برسانند» مردم بازگشتند و با بزرگان خویش صحبت کردند و سپس نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برگشتند و به اطلاع آن حضرت رساندند که: آنها با خوشی خاطر پذیرفتند و اجازه دادند.

و این است آنچه از قصهٔ اسیران هوازن به ما رسیده و این است آخر سخن زهری، یعنی همین است آنچه به ما رسیده است.

۲۵ - باب : مَنْ أُهْدِيَ لَهُ هَدِيَّةٌ وَعِنْدَهُ جُلَسَاؤُهُ ، فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا

باب ۲۵: کسی که در میان همنشینان خود است و به او هدیه داده می‌شود، وی بدان هدیه سزاوارتر است

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ جُلَسَاءَهُ شُرَكَاءُ ، وَلَمْ يَصِحَّ .

و از ابن عباس یادآوری شده که همنشینان او، شریک وی‌اند. که این روایت به صحت نرسیده است.

٢٦٠٩ - حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ أَخَذَ سِنّاً ، فَجَاءَ صَاحِبُهُ يَتَقَاضَاهُ ، فَقَالَ : « إِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالاً » . ثُمَّ قَضَاهُ أَفْضَلَ مِنْ سِنِّهِ ، وَقَالَ : « أَفْضَلُكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً » . [راجع : ٢٣٠٥ . أخرجه مسلم : ١٦٠١] .

٢٦٠٩ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شتری (به قرض) گرفت. صاحب شتر آمد و آن را تقاضا کرد. آن حضرت فرمود: «صاحب حق را سخنی است» سپس آن حضرت شتری بهتر از شتر وی به او داد و فرمود: «بهترین شما نیکوترین شما در ادای قرض است».

٢٦١٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ كَانَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، فَكَانَ عَلَى بَكْرٍ لِعُمَرَ صَعْبٍ ، فَكَانَ يَتَقَدَّمُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَيَقُولُ أَبُوهُ : يَا عَبْدَاللَّهِ ، لا يَتَقَدَّمُ النَّبِيَّ ﷺ أَحَدٌ . فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « بِعْنِيهِ » . فَقَالَ عُمَرُ : هُوَ لَكَ ، فَاشْتَرَاهُ ، ثُمَّ قَالَ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدَاللَّهِ ، فَاصْنَعْ بِهِ مَا شِئْتَ » . [راجع : ٢١١٥] .

٢٦١٠ – از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: وی با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سفری همراه بود و بر شتری سرکش که از عمر بود سوار بود، و در رفتار از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پیشی می‌گرفت. پدر وی به او می‌گفت: ای عبدالله، هیچ کس از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پیشی نمی‌گیرد.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به عمر گفت: «شتر را بر من بفروش» عمر گفت: از آن تو باشد. آن حضرت شتر را خرید و سپس گفت: «ای عبدالله! این شتر از تو باشد و هر گونه که خواهی با آن عمل کن».

٢٦ - باب : إِذَا وَهَبَ بَعِيراً لِرَجُلٍ وَهُوَ رَاكِبُهُ فَهُوَ جَائِزٌ

باب ۲۶: اگر کسی شتری را بر مردی ببخشد که بر آن سوار است جایز است.

٢٦١١ - وَقَالَ الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرٌو ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، وَكُنْتُ عَلَى بَكْرٍ صَعْبٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعُمَرَ : « بِعْنِيهِ » . فَابْتَاعَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدَاللَّهِ » . [راجع : ٢١١٥] .

٢٦١١ – از عَمرو روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: در سفری با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) همراه و بر شتری سرکش سوار بودم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به عمر گفت: «شتر را به من بفروش» و عمر آن را فروخت. پیامبر(صلی‌الله

علیه وسلم) فرمود: «این شتر از تو باشد ای عبدالله».

٢٧ - باب : هَدِيَّةِ مَا يُكْرَهُ لُبْسُهَا

٢٦١٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِك ، عَنْ نَافِع ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : رَأَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ حُلَّةً سِيَرَاءَ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِد ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّه ، لَوِ اشْتَرَيْتَهَا فَلَبِسْتَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلِلْوَفْد ، قَالَ : «إِنَّمَا يَلْبَسُهَا مَنْ لا خَلاقَ لَهُ فِي الآخِرَةِ» . ثُمَّ جَاءَتْ حُلَلٌ ، فَأَعْطَى رَسُولُ اللَّه ﷺ عُمَرَ مِنْهَا حُلَّةً ، وَقَالَ : أَكَسَوْتَنِيهَا ، وَقُلْتَ فِي حُلَّةِ عُطَارِدٍ مَا قُلْتَ ؟ فَقَالَ : «إِنِّي لَمْ أَكْسُكَهَا لِتَلْبَسَهَا» . فَكَسَاهَا عُمَرُ أَخًا لَهُ بِمَكَّةَ مُشْرِكًا . [راجع : ٨٨٦ . اخرجه مسلم : ٢٠٦٨] .

باب ۲۷: هدیهٔ که پوشیدن آن مکروه است

۲۶۱۲ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عمر بن خطّاب حُلّهٔ ابریشمی را در نزدیک دروازهٔ مسجد دید و گفت: یا رسول‌الله، کاش آن را بخری تا در روز جمعه و زمانی که نمایندگان نزد تو می‌آیند، بپوشی. آن حضرت فرمود: «کسی که آن را می‌پوشد او را نصیبی در آخرت نباشد». سپس حُلّه‌های ابریشمی آورده شد و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از آن حلّهٔ به عمر بخشید. عمر گفت: این را برای پوشیدن دادی، و خود درمورد حلهٔ عطارد، گفتی، آنچه گفتی.

آن حضرت گفت: «من آن را نداده‌ام که بپوشی».

عمر آن حُلّه را به برادر خود داد که در مکه می‌زیست و مشرک بود.

٢٦١٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ أَبُو جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَتَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهَا ، وَجَاءَ عَلِيٌّ فَذَكَرَتْ لَهُ ذَلِكَ ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِنِّي رَأَيْتُ عَلَى بَابِهَا سِتْرًا مَوْشِيًا» . فَقَالَ : «مَا لِي وَلِلدُّنْيَا». فَأَتَاهَا عَلِيٌّ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهَا ، فَقَالَتْ : لِيَأْمُرْنِي فِيهِ بِمَا شَاءَ ، قَالَ : «تُرْسِلُ بِهِ إِلَى فُلانٍ ، أَهْلِ بَيْتٍ بِهِمْ حَاجَةٌ» .

۲۶۱۳ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به خانهٔ فاطمه آمد و داخل خانه نشد. وقتی علی آمد، فاطمه موضوع را به او گفت و او موضوع را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یاد کرد. آن حضرت فرمود: «من بر در خانهٔ او پردهٔ خطداری (که احتمالاً تصویرهایی داشته) دیدم» و سپس فرمود: «من زینت دنیا را نمی‌خواهم». علی نزد فاطمه رفت و این موضوع را به وی گفت. فاطمه گفت: دربارهٔ آن هرطور که می‌خواهد برایم امر کند. آن حضرت فرمود: «پرده را به

فلان کس بفرستد؛ خانواده‌ای که بدان نیاز دارد».

٢٦١٤ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ مَيْسَرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ وَهْبٍ ، عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ : أَهْدَى إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ حُلَّةَ سِيَرَاءَ ، فَلَبِسْتُهَا ، فَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ ، فَشَقَقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي . [انظر : ٥٣٦٦، ٥٨٤٠. اخرجه مسلم : ٢٠٧١] .

۲٦۱٤ - از زید بن وَهْب روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برایم حُلّهٔ ابریشمی بخشید. چون آن را پوشیدم، آثار خشم را در سیمای آن حضرت مشاهده کردم. من هم آن را پاره نمودم و میان زنان (خانوادهٔ خود) تقسیم کردم.

٢٨ - باب : قَبُولِ الْهَدِيَّةِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

باب ۲۸: قبول هدیهٔ مشرکین

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِسَارَةَ ، فَدَخَلَ قَرْيَةً فِيهَا مَلِكٌ أَوْ جَبَّارٌ ، فَقَالَ : أَعْطُوهَا آجَرَ » [راجع : ٢٢١٧] .

وَأُهْدِيَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ شَاةٌ فِيهَا سُمٌّ [راجع : ٢٦١٧].

وَقَالَ أَبُو حُمَيْدٍ : أَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ بَغْلَةً بَيْضَاءَ ، وَكَسَاهُ بُرْدًا ، وَكَتَبَ لَهُ بِبَحْرِهِمْ . [راجع : ١٤٨١].

ابوهریره(رضی‌الله عنه) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است که: «ابراهیم علیه‌السلام با ساره همسر خود هجرت کرد و به شهری وارد شد که در آن پادشاهی یا ستمکاری فرمان می‌راند. آن پادشاه گفت: آجر را به ساره بدهید».

و برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گوسفندی بریان هدیه داده شد که با زهر آمیخته بود.

و ابوحمید گفته: پادشاه ایله برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قاطری سفید و چادری بخشید. آن حضرت به وی نوشت و او را در منطقه‌اش تأیید کرد[1].

٢٦١٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ رضي الله عنه قَالَ : أُهْدِيَ لِلنَّبِيِّ ﷺ جُبَّةُ سُنْدُسٍ ، وَكَانَ يَنْهَى عَنِ الْحَرِيرِ ، فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْهَا ، فَقَالَ : « وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا » . [انظر : ٢٦١٦، ٣٢٤٨. اخرجه مسلم : ٢٤٦٩] .

۲٦۱٥ - از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جُبّهٔ ابریشمی هدیه داده شد درحالی که آن حضرت از پوشیدن جامهٔ ابریشمی منع می‌کرد و مردم از زیبایی آن تعجب کردند. آن حضرت فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد درید قدرت اوست که دستمالهای سعدبن معاذ در بهشت

۱- باب ۲۸، سطر آخر، در برخی نسخ بخاری عوض - وکساه برداً. فَکَساهُ بُرداً - آمده است و در ترجمهٔ عبارت در ترجمهٔ انگلیسی بخاری گفته شده است که: آن حضرت به وی‌چادری فرستاد و فرمانروایی او را در قلمروش تأیید کرد.

از این جُبّه زیباتر است».

٢٦١٦ - وقال سعيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أنَسٍ : إنَّ أُكَيْدِرَ دُومَةَ أهْدَى إلَى النَّبيِّ ﷺ . [راجع : ٢٦١٥ . أخرجه مسلم : ٢٤٦٩] .

۲۶۱۶ - از سعید، از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: اُکَیدِر (مسیحی) حاکم دُوَمه، آن جُبّه را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اهدا کرده بود.

٢٦١٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّهِ بْنُ عَبْدِالوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الحَارِثِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أنَّ يَهُودِيَّةً أتَتِ النَّبيَّ ﷺ بِشَاةٍ مَسْمُومَةٍ فَأكَلَ مِنْهَا ، فَجِيءَ بِهَا ، فَقِيلَ : ألا نَقْتُلُهَا ؟ قال : « لا » . فَمَا زِلْتُ أعْرِفُهَا في لَهَوَاتِ رَسُولِ اللّهِ ﷺ [انظر في الهبة ، باب ٢٨ أخرجه مسلم : ٢١٩٠] .

۲۶۱۷ - از هِشام بن زید روایت است که انس‌بن مالک(رضی‌الله عنه) گفته: زنی یهودی گوسفندی زهرآلود برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آورد و آن حضرت از آن خورد. آن زن نزد آن حضرت آورده شد و به آن حضرت گفته شد: آیا او را نمی‌کشی؟ فرمود: «نی» من همیشه اثر آن را در کام رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) می‌دیدم

٢٦١٨ - حَدَّثَنَا أبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا المُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أبِيهِ ، عَنْ أبِي عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أبِي بَكْرٍ ﷺ قال : كُنَّا مَعَ النَّبيِّ ﷺ ثَلاثِينَ وَمِائَةً ، فَقَالَ النَّبيُّ ﷺ : « هَلْ مَعَ أحَدٍ مِنْكُمْ طَعَامٌ » . فَإذَا مَعَ رَجُلٍ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ أوْ نَحْوُهُ ، فَعُجِنَ ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مُشْرِكٌ ، مُشْعَانٌّ طَوِيلٌ ، بِغَنَمٍ يَسُوقُهَا ، فَقَالَ النَّبيُّ ﷺ : « بَيْعًا أمْ عَطِيَّةً ، أوْ قال : أمْ هِبَةً » . قال : لا ، بَلْ بَيْعٌ ، فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً ، فَصُنِعَتْ ، وَأمَرَ النَّبيُّ ﷺ بِسَوَادِ البَطْنِ أنْ يُشْوَى ، وَايْمُ اللّهِ ، مَا في الثَّلاثِينَ وَالمِائَةِ إلا قَدْ حَزَّ النَّبيُّ ﷺ لَهُ حُزَّةً مِنْ سَوَادِ بَطْنِهَا ، إنْ كَانَ شَاهِدًا أعْطَاهَا إيَّاهُ ، وَإنْ كَانَ غَائِبًا خَبَأ لَهُ ، فَجَعَلَ مِنْهَا قَصْعَتَيْنِ ، فَأكَلُوا أجْمَعُونَ وَشَبِعْنَا ، فَفَضَلَتِ القَصْعَتَانِ ، فَحَمَلْنَاهُ عَلَى البَعِيرِ ، أوْ كَمَا قال . [راجع : ٢٢١٦ . أخرجه مسلم : ٢٠٥٦].

۲۶۱۸ - از عبدالرحمن بن ابوبکر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ما صد و سی نفر بودیم که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی می‌کردیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا کسی از شما با خود خوراکه دارد؟». مردی به اندازهٔ یک صاع خوراکه یا به‌همین مقدار با خود آورده بود. همان خمیر کرده شد و سپس مردی مشرک با قدی دراز و موهای ژولیده که گوسفند می‌راند آمد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت:

«می‌فروشی یا هدیه می‌دهی - یا فرمود - یا می‌بخشی؟».

وی گفت: نی، برای فروش است. آن حضرت از وی گوسفندی خرید و ذبح شد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) امر کرد که اعضای درون شکم گوسفند بریان شود. به خدا سوگند که در آن صد وسی نفر کسی نماند که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آن پاره‌ای جدا نکرد و به وی نداد؛

اگر حاضر بود به خودش داد و اگر غایب بود برای وی نگاه داشت و سپس آن را در میان دو کاسهٔ کلان افکند که همه از آن خوردند و سیر کردیم سپس بقیهٔ غذای کاسه‌ها را که زیادت آمد بر شتر بار کردیم. یا همچو چیزی گفت.

٢٩ - باب : الْهَدِيَّةِ لِلْمُشْرِكِينَ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ لا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ ﴾ . [الممتحنة: ٨] .

باب ۲۹: هدیه برای مشرکین

و فرمودهٔ خدای تعالی:، «منع نمی‌کند خدا شما را از نیکی به آنان‌که جنگ نکرده‌اند با شما در کار دین و بیرون نکرده‌اند شما را از خانه‌های شما. (منع نمی‌کند) از آنکه احسان کنید به ایشان و انصاف کنید در حق ایشان. هر آینه خدا دوست میدارد انصاف‌کنندگان را» (الممتحنه: ۸)[۱].

٢٦١٩ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ قال : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : رَأَى عُمَرُ حُلَّةً عَلَى رَجُلٍ تُبَاعُ ، فَقَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : ابْتَعْ هَذِهِ الْحُلَّةَ تَلْبَسْهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَإِذَا جَاءَكَ الْوَفْدُ. فَقَالَ : « إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذَا مَنْ لا خَلاقَ لَهُ فِي الآخِرَةِ». فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا بِحُلَلٍ ، فَأَرْسَلَ إِلَى عُمَرَ مِنْهَا بِحُلَّةٍ ، فَقَالَ عُمَرُ: كَيْفَ أَلْبَسُهَا وَقَدْ قُلْتَ فِيهَا مَا قُلْتَ ؟ قَالَ : « إِنِّي لَمْ أَكْسُكَهَا لِتَلْبَسَهَا ، تَبِيعُهَا أَوْ تَكْسُوهَا» . فَأَرْسَلَ بِهَا عُمَرُ إِلَى أَخٍ لَهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ ، قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ . [راجع : ٨٨٦ . أخرجه مسلم : ٢٠٦٨] .

۲۶۱۹ - از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عمر دید که مردی حلّهٔ ابریشمی می‌فروشد. وی به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: این حُلّه را خریده و روز جمعه و زمانی که نمایندگان نزد تو می‌آیند، آن را بپوش. آن حضرت فرمود: «کسی چنین حله‌ای می‌پوشد که او را در آخرت نصیبی نباشد».

سپس از آن نوع حُلّه‌ها برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آورده شد، و آن حضرت یکی از آنها را به عمر فرستاد. عمر گفت: چگونه آن را بپوشم و همانا تو دربارهٔ آن گفتی آنچه گفتی؟

آن حضرت فرمود: «من آن را نداده‌ام که تو آن را بپوشی. آن را بفروش یا به کسی بده».

عمر آن را به برادر خود که از اهل مکه بود فرستاد، پیش از آنکه وی اسلام بیاورد.

۱- در متن موجود، آیه تا آخر نیامده است. در نسخ دیگر بخاری آیه تا آخر آمده است.

٢٦٢٠ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: قَدِمَتْ عَلَيَّ أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَاسْتَفْتَيْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ، قُلْتُ: وَهِيَ رَاغِبَةٌ، أَفَأَصِلُ أُمِّي؟ قَالَ: «نَعَمْ، صِلِي أُمَّكِ». [انظر: ٣١٨٣، ٥٩٧٨، ٥٩٧٩. اخرجه مسلم: ١٠٠٣].

٢٦٢٠ - از هِشام از پدر وی روایت است که اسماء بنت ابوبکر(رضی‌الله عنهما) گفت: مادرم به دیدنم آمد و او مشرکه بود[1] و این واقعه در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بود. من از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فتوا خواستم و گفتم: مادر من متمایل به کمک من است آیا با وی صلهٔ رحم کنم؟ فرمود: «آری، بامادر خود صلهٔ رحم کن».

٣٠ - باب: لا يَحِلُّ لأَحَدٍ أَنْ يَرْجِعَ فِي هِبَتِهِ وَصَدَقَتِهِ

باب ۳۰: بر هیچ یکی روا نیست که بخشش و صدقهٔ خویش را پس بگیرد

٢٦٢١ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ وَشُعْبَةُ قَالَا: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْعَائِدُ فِي هِبَتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَيْئِهِ». [راجع: ٢٥٨٩. اخرجه مسلم: ١٦٢٢].

٢٦٢١ - از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بازگشتن به صدقهٔ خویش مانند بازگشت به قیء خود است».

٢٦٢٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْمُبَارَكِ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ لَنَا مَثَلُ السَّوْءِ، الَّذِي يَعُودُ فِي هِبَتِهِ، كَالْكَلْبِ يَرْجِعُ فِي قَيْئِهِ». [راجع: ٢٥٨٩. أخرجه مسلم: ١٦٢٢].

٢٦٢٢ - از عکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «برای ما مثال‌زدن بد مناسب نیست، کسی که در بخشش خود رجوع می‌کند، مانند سگی است که به قیء خود رجوع می‌کند.

٢٦٢٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ يَقُولُ: حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللهِ، فَأَضَاعَهُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَهُ مِنْهُ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ بَائِعُهُ بِرُخْصٍ، فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: «لَا تَشْتَرِهِ وَإِنْ أَعْطَاكَهُ بِدِرْهَمٍ وَاحِدٍ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي صَدَقَتِهِ كَالْكَلْبِ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ». [راجع: ١٤٩٠. اخرجه مسلم: ١٦٢٠].

٢٦٢٣ - از زید بن اسلم از پدر وی روایت است که عمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) گفت: کسی را در راه خدا بر اسپی سوار کردم (به او بخشیدم) وی اسپ را که نزد وی بود لاغر کرد. قصد کردم که اسپ را از وی بخرم و گمان کردم که ارزان می‌فروشد. در این مورد از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کردم. آن حضرت فرمود: «آن را مخر، هرچند به بهای یک درهم به تو بدهد؛

۱- ابوبکر (رضی‌الله عنه) مادر اسماء را پیش از اسلام طلاق داده بود (تیسیر القاری).

زیرا که بازگشت‌کننده به صدقهٔ خود، بسان سگی است که به قیء خود بازمی‌گردد».

۳۱ - باب :

باب ۳۱

۲۶۲۴ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قال : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّ بَنِي صُهَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ جُدْعَانَ، ادَّعَوْا بَيْتَيْنِ وَحُجْرَةً أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَى ذَلِكَ صُهَيْبًا ، فَقَالَ مَرْوَانُ : مَنْ يَشْهَدُ لَكُمَا عَلَى ذَلِكَ ، قَالُوا : ابْنُ عُمَرَ ، فَدَعَاهُ ، فَشَهِدَ لَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صُهَيْبًا بَيْتَيْنِ وَحُجْرَةً ، فَقَضَى مَرْوَانُ بِشَهَادَتِهِ لَهُمْ .

۲۶۲۴ - از ابن جریج روایت است که عبدالله بن عبیدالله بن ابی مُلَیکه گفت: پسران صُهیب که موالی بنی جُدعان‌اند دربارهٔ دو خانه و خانهٔ کوچکی که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آن را به صُهَیب داده بود، دعوی کردند. مروان (حاکم مدینه از جانب معاویه) گفت: در این مورد کدام کس برای شما شهادت می‌دهد؟ گفتند: ابن عمر. وی ابن عمر را خواست و او شهادت داد که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) دو خانه و یک خانهٔ کوچک را به صهیب داده است. مروان بنا بر شهادت وی حکم کرد[1].

۳۲ - باب : مَا قِيلَ فِي الْعُمْرَى وَالرُّقْبَى

باب ۳۲: آنچه دربارهٔ عُمر و رُقبه گفته شده است[2]

أَعْمَرْتُهُ الدَّارَ فَهِيَ عُمْرَى ، جَعَلْتُهَا لَهُ . ﴿ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا ﴾ [هود: ٦١] . جَعَلَكُمْ عُمَّارًا .

این خانه را به‌طور عُمری به تو دادم به معنی آن است که تا زنده هستی از تو است یعنی آن را ملک وی گردانید: «و ساکن گردانید شما را در زمین» (هود ٦١). اجازه داده که در آن عمارت کنید.

۲۶۲۵ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالْعُمْرَى ، أَنَّهَا لِمَنْ وُهِبَتْ لَهُ . [انظر : ٢٦٢٦. اخرجه مسلم: ١٦٢٥] .

۲۶۲۵ - از جابر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به نفع عُمری حکم کرد یعنی به نفع کسی که (خانه مادام‌العمر) به وی بخشیده شده است.

۱- تردیدی که در این حدیث کرده‌اند که به گواهی یک شاهد چگونه حکم روا باشد. از بعضی سلف چون قاضی شریح منقول است که شاهد واحد وقتی کفایت می‌کند که قرینه‌ای به آن اضافه گردد که بر صدق شاهد دلالت کند. (شرح شیخ الاسلام).

۲- این نوع هدیه رُقبه نیز نامیده می‌شود که انتظار معنی می‌دهد. یعنی کسی خانه خود را به دیگری می‌دهد و می‌گوید که اگر من قبل از تو بمیرم این خانه ملک تو باشد و اگر تو قبل از من بمیری خانه ملک من است. یکی در انتظار مرگ دیگری است.

٢٦٢٦ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قال : حَدَّثَنِي النَّضْرُ بْنُ أَنَسٍ ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ نَهِيكٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « الْعُمْرَى جَائِزَةٌ »
[أخرجه مسلم: ١٦٢٦].

وَقال عَطَاءٌ : حَدَّثَنِي جَابِرٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : نَحْوَهُ .
[راجع : ٢٦٢٥ . أخرجه مسلم : ١٦٢٥].

٢٦٢٦ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بخشیدن عُمری رواست» و عطاء گفته است: جابر به مانند این حدیث را از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

٣٣ - باب : مَنِ اسْتَعَارَ مِنَ النَّاسِ الْفَرَسَ

٢٦٢٧ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قال : سَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ : كَانَ فَزَعٌ بِالْمَدِينَةِ ، فَاسْتَعَارَ النَّبِيُّ ﷺ فَرَسًا مِنْ أَبِي طَلْحَةَ يُقَالُ لَهُ الْمَنْدُوبُ فَرَكِبَ ، فَلَمَّا رَجَعَ قال : « مَا رَأَيْنَا مِنْ شَيْءٍ ، وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا » . [انظر : ٢٨٢٠، ٢٨٥٧، ٢٨٦٢، ٢٨٦٦، ٢٨٦٧، ٢٩٠٨، ٢٩٦٨، ٢٩٦٩، ٣٠٤٠، ٦٠٣٣، ٦٢١٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٠٧].

باب ۳۳: کسی که از مردم اسپ به عاریت گیرد

٢٦٢٧ - از قتاده(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ترس و هراس در مدینه پدید آمد، و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اسپی از ابوطلحه به عاریت گرفت که مُندوب نامیده می‌شد و بر آن اسپ سوار شد. وقتی آن حضرت برگشت فرمود:

«ما چیزی ندیدیم و اسپ (در تندروی) بسان دریا بود».

٣٤ - باب : الاسْتِعَارَةِ لِلْعَرُوسِ عِنْدَ الْبِنَاءِ

٢٦٢٨ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنَ قال : حَدَّثَنِي أَبِي قال : دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، وَعَلَيْهَا دِرْعُ قِطْرٍ ، ثَمَنُ خَمْسَةِ دَرَاهِمَ ، فَقَالَتْ : ارْفَعْ بَصَرَكَ إِلَى جَارِيَتِي انْظُرْ إِلَيْهَا ، فَإِنَّهَا تُزْهَى أَنْ تَلْبَسَهُ فِي الْبَيْتِ ، وَقَدْ كَانَ لِي مِنْهُنَّ دِرْعٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ تُقَيَّنُ بِالْمَدِينَةِ إِلا أَرْسَلَتْ إِلَيَّ تَسْتَعِيرُهُ .

باب ۳۴: عاریت‌گرفتن برای عروس در شب زفاف

٢٦٢٨ - از اَیمن از پدرش روایت است که گفت: نزد عایشه(رضی‌الله عنها) رفتم. پیراهنی از پنبهٔ درشت بر تن وی بود که پنج درهم بهای آن بود. وی گفت: چشمت را بالا کن و کنیزم را ببین، وی کبر می‌کند که این پیراهن را درخانه بپوشد. درحالی‌که در روزگار رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) من از این نوع پیراهن داشتم و هیچ زنی در مدینه نبود که برای زفاف آراسته می‌شد مگر آنکه کسی را نزد من می‌فرستاد و آن پیرهن را از من به عاریت می‌گرفت.

۳۵ - باب : فَضْلِ الْمَنِيحَةِ

۲٦۲۹ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « نِعْمَ الْمَنِيحَةُ اللِّقْحَةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً ، وَالشَّاةُ الصَّفِيُّ ، تَغْدُو بِإِنَاءٍ وَتَرُوحُ بِإِنَاءٍ » .

حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ وَإِسْمَاعِيلُ ، عَنْ مَالِكٍ قال : « نِعْمَ الصَّدَقَةُ » . [انظر : ۵٦۰۸ن. أخرجه مسلم : ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ ، بلفظ مختلف] .

باب ۳۵: فضیلت منیحه (عاریت‌گرفتن حیوان شیری)[1]

۲٦۲۹ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: نیکو مَنیحه‌ای است شتری که نو زاییده شده و شیر فراوان می‌دهد، و نیکو منیحه‌ای است گوسفند پرشیر که یک ظرف شیر صبح و یک ظرف شیر شام می‌دهد.

عبدالله بن یوسف و اسماعیل از مالک چنین روایت کرده‌اند:

«نیکو صدقه‌ای است».«عوض نیکو منیحه‌ای است».

۲٦۳۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْمَدِينَةَ مِنْ مَكَّةَ ، وَلَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ ، يَعْنِي شَيْئًا ، وَكَانَتِ الأَنْصَارُ أَهْلَ الأَرْضِ وَالْعَقَارِ ، فَقَاسَمَهُمُ الأَنْصَارُ عَلَى أَنْ يُعْطُوهُمْ ثِمَارَ أَمْوَالِهِمْ كُلَّ عَامٍ ، وَيَكْفُوهُمُ الْعَمَلَ وَالْمَؤُونَةَ ، وَكَانَتْ أُمُّهُ أُمُّ أَنَسٍ أُمُّ سُلَيْمٍ ، كَانَتْ أُمَّ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، فَكَانَتْ أَعْطَتْ أُمُّ أَنَسٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عِذَاقًا ، فَأَعْطَاهُنَّ النَّبِيُّ ﷺ أُمَّ أَيْمَنَ مَوْلاتَهُ أُمَّ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ .

قال ابْنُ شِهَابٍ : فَأَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا فَرَغَ مِنْ قَتْلِ أَهْلِ خَيْبَرَ ، فَانْصَرَفَ إِلَى الْمَدِينَةِ ، رَدَّ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى الأَنْصَارِ مَنَائِحَهُمُ الَّتِي كَانُوا مَنَحُوهُمْ مِنْ ثِمَارِهِمْ ، فَرَدَّ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أُمِّهِ عِذَاقَهَا ، وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُمَّ أَيْمَنَ مَكَانَهُنَّ مِنْ حَائِطِهِ . [انظر : ۳۱۲۸ق، ٤۰۳۰ق، ٤۱۲۰ق. أخرجه مسلم : ۱۷۷۱] .

۲٦۳۰ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: وقتی مهاجرین از مکه به مدینه آمدند، مالی در دست نداشتند و مردم انصار صاحب زمین و و املاک بودند. انصار زمین خود را به مناصفهٔ محصول سالانهٔ آن در دسترس مهاجرین گذاشتند که بر آن کار کنند و زحمت بکشند.

مادر انس، اُم انس یعنی اُم سُلَیم، مادر عبدالله بن ابوطلحه بود. وی چند درخت خرما را به رسول‌الله رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) داده بود و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن درختان را به اُم اَیْمَن کنیز آزادهٔ شده خود داده بود که مادر اُسامه بن زید بود.

ابن شهاب (زهری) گفته است: انس بن مالک مرا خبر داد که آن‌گاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از جنگ خیبر فراغت یافت، به

۱- منح، به معنی بخشش و عطاء است. منیحه حیوانی است که پشم و شیر و بچه‌اش را انعام کنند (ترجمه المنجد). و در این‌جا مراد از گوسفند و یا شتری است که آن را به عاریت بگیرند و از شیر آن استفاده کنند.

وَقال أحْمَدُ بْنُ شَبِيب : أخْبَرَنا أبِي ، عَنْ يُونُسَ : بِهَذَا ، وَقال : مَكَانَهُنَّ مِنْ خَالِصه .

مدینه آمد. مهاجرین عطاهای انصار را که از میوه‌های درختان خویش داده بودند به انصار بازگردانیدند و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درختان خرمای مادر انس را به وی بازگردانید و برای ام‌ایمن در عوض آن از باغ خود داد.

احمدبن شبیب گفت: پدرم از یونس همین حدیث را خبر داده است و گفته است: در عوض آن از ملک خاص خود.

۲٦۳۱ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عيسَى بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا الأوْزَاعيُّ ، عَنْ حَسَّانَ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ أبِي كَبْشَةَ السَّلُولِيِّ : سَمِعْتُ عَبْدَاللّه بْنَ عَمْرو رَضيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قال رَسُولُ اللّه ﷺ : «أرْبَعُونَ خَصْلَةً ، أعْلاهُنَّ مَنِيحَةُ الْعَنْزِ ، مَا مِنْ عَامِلٍ يَعْمَلُ بِخَصْلَةٍ مِنْهَا رَجَاءَ ثَوَابِهَا ، وَتَصْدِيقَ مَوْعُودِهَا ، إلا أدْخَلَهُ اللّهُ بِهَا الْجَنَّةَ».

قال حَسَّانُ : فَعَدَدْنَا مَا دُونَ مَنِيحَةِ الْعَنْزِ ، مِنْ رَدِّ السَّلامِ ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ ، وَإمَاطَةِ الأذَى عَنِ الطَّرِيقِ وَنَحْوِهِ ، فَمَا اسْتَطَعْنَا أنْ نَبْلُغَ خَمْسَ عَشْرَةَ خَصْلَةً .

۲٦۳۱ - از عبدالله بن عمرو(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چهل خصلت‌اند که والاترین آن منیحه (عاریت‌دادن) بز ماده است هیچ کسی نیست که به یکی از این خصلت‌ها عمل می‌کند و به امید ثواب و تصدیق وعدهٔ آن می‌باشد، خداوند او را به بهشت درمی‌آورد».

حَسّان گفته است: ما خصلت‌هایی را که پایین‌تر از مرتبه منیحهٔ بز ماده است برشمردیم، چون جواب سلام، و دورکردن چیزهای آزار رسان بر سر راه و امثال آن، لیکن نتوانستیم همه آن خصلتها را به پانزده خصلت برسانیم.

۲٦۳۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الأوْزَاعِيُّ قال : حَدَّثَنِي عَطَاءٌ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قال : كَانَتْ لِرِجَالٍ مِنَّا فُضُولُ أرَضِينَ ، فَقَالُوا : نُؤَاجِرُهَا بِالثُّلُثِ وَالرُّبُعِ وَالنِّصْفِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ كَانَتْ لَهُ أرْضٌ فَلْيَزْرَعْهَا ، أوْ لِيَمْنَحْهَا أخَاهُ ، فَإنْ أبَى فَلْيُمْسِكْ أرْضَهُ».

[راجع : ۱٤۸۷ . أخرجه مسلم : ۱۵۳٦ ، البيوع ۸۹] .

۲٦۳۲ - از عطاء روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: در میان ما کسانی بودند که زمین زیاد داشتند و می‌گفتند: زمین خویش را در بدل سوم حصه یا چهارم حصه یا نیمهٔ محصول به اجاره می‌دهیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هرکس که از خود زمینی دارد، باید آن را کشت کند یا به برادر (مسلمان) خود ببخشد و اگر برادر وی زمین را نخواهد، زمین خود را نگهدارد».

۲٦۳۳ - از ابوسعید خدری(رضی‌الله عنه) روایت

٢٦٣٣ - وَقال مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ : حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ : حَدَّثَنِي عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ : حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ قال : جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَأَلَهُ عَنِ الْهِجْرَةِ ، فَقال : « وَيْحَكَ إِنَّ الْهِجْرَةَ شَأْنُهَا شَدِيدٌ ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ » . قال : نَعَمْ ، قال : « فَتُعْطِي صَدَقَتَهَا » . قال : نَعَمْ ، قال : « فَهَلْ تَمْنَحُ مِنْهَا شَيْئًا » . قال : نَعَمْ ، قال : « فَتَحْلُبُهَا يَوْمَ وِرْدِهَا » . قال : نَعَمْ ، قال : « فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبِحَارِ ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتِرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا » . [راجع: ١٤٥٢ . أخرجه مسلم : ١٨٦٥] .

است که گفت: مردی بادیه نشین نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمد و از هجرت از آن حضرت سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «خداوند بر تو رحم کند، همانا هجرت امری است دشوار. آیا شتر داری؟».

گفت: آری. آن حضرت فرمود: «آیا زکات‌شان را می‌دهی؟».

گفت: آری. فرمود «آیا از آنها به عنوان منیحه چیزی می‌دهی؟».

گفت: آری. آن حضرت فرمود: «آیا آنها را در روز نوبت بر سر آب می‌دوشی؟».[۱]

گفت: آری. آن حضرت فرمود: «از همان ماورأ دریاها عمل کن، همانا خداوند از ثواب عمل تو چیزی کم نمی‌کند»[۲].

٢٦٣٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ طَاوُسٍ قال : حَدَّثَنِي أَعْلَمُهُمْ بِذَاكَ - يَعْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ إِلَى أَرْضٍ تَهْتَزُّ زَرْعًا ، فَقَالَ : « لِمَنْ هَذِهِ» . فَقَالُوا : اكْتَرَاهَا فُلَانٌ ، فَقَالَ : « أَمَا إِنَّهُ لَوْ مَنَحَهَا إِيَّاهُ ، كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهَا أَجْرًا مَعْلُومًا » . [راجع: ٢٣٣٠ . أخرجه مسلم : ١٥٥٠] .

۲۶۳۴ - از عمرو روایت است طاوس گفت: داناترین ایشان؛ یعنی ابن عباس (رضی‌الله عنه) این حدیث را به من گفته است که: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به زمینی گذشت که زراعت آن سخت نشو و نما کرده و انبوه بود و فرمود: «این ملک کدام کس است؟» گفتند: فلان کس آن را به اجاره گرفته است. فرمود: «آگاه باشید که اگر مالک زمین آن را به عاریت می‌داد، بهتر از آن بود که از زمین خود اجارهٔ معین بگیرد».

٣٦ - باب : إِذَا قَالَ : أَخْدَمْتُكَ هَذِهِ الْجَارِيَةَ ،

عَلَى مَا يَتَعَارَفُ النَّاسُ ، فَهُوَ جَائِزٌ

باب ۳۶: اگر یکی به دیگری بگوید

این کنیز یا در خدمت تو باشد، اگر آنچه میان مردم عرف باشد، همان جایز است[۳] و بعضی مردم گفته‌اند: این لفظ - عاریت - معنی

۱- یعنی از شیر آن به مستحقان می‌دهی.
۲- یعنی در همان جایی که هستی، اعمال خیر انجام بده. به هجرت نیازی نیست که بدینجا بیایی.
۳- مراد از استعمال همچو الفاظ است. یعنی اگر چنین لفظی در عرف مردم بخشش معنی می‌دهد. بخشش است و اگر عاریت معنی می‌دهد عاریت است.

وَقال بَعْضُ النَّاسِ : هَذِه عَارِيَّةٌ ، وَإنْ قال : كَسَوْتُكَ هَذَا الثَّوْبَ ، فَهُوَ هِبَةٌ .

می‌دهد. و اگر بگوید این جامه را به تو داده‌ام که بپوشی – مراد از این لفظ بخشش است.

۲٦٣٥ - حَدَّثَنَا أبُو الْيَمَان : أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أبُو الزِّنَاد ، عَنِ الأعْرَجِ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ : أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « هَاجَرَ إبْرَاهِيمُ بِسَارَةَ ، فَأعْطَوْهَا آجَرَ ، فَرَجَعَتْ فَقالتْ : أشَعَرْتَ أنَّ اللَّهَ كَبَتَ الْكَافِرَ ، وَأخْدَمَ وَلِيدَةً » .

وَقال ابْنُ سِيرِينَ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «فَأخْدَمَهَا هَاجَرَ» . [راجع : ٢٢١٧ . أخرجه مسلم : ٢٣٧١ ، مطولا] .

٢٦٣٥ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ابراهیم (ع) با ساره هجرت کرد و هاجر را به ساره دادند. وقتی ساره برگشت، به ابراهیم گفت: می‌دانی که خداوند آن کافر را خوار گردانید و کنیزی برای خدمت من داد».

و ابن سیرین از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت کرده که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هاجر را به خدمت او داد».

٣٧ - بَاب : إذَا حَمَلَ رَجُلاً عَلَى فَرَسٍ ،

فَهُوَ كَالْعُمْرَى وَالصَّدَقَة .

وَقال بَعْضُ النَّاسِ : لَهُ أنْ يَرْجِعَ فِيهَا .

باب ٣٧: کسی که دیگری را بر اسپ سوار کند

آن مانند بخشش عمری است و صدقه می‌باشد

و بعضی مردم گفته‌اند: حق دارد که آن را پس بگیرد.

٢٦٣٦ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : أخْبَرَنَا سُفْيَانُ قال : سَمِعْتُ مَالِكًا يَسْألُ زَيْدَ بْنَ أسْلَمَ قال : سَمِعْتُ أبي يَقُولُ : قال عُمَرُ ﷺ : حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ في سَبِيلِ اللَّه ، فَرَأيْتُهُ يُبَاعُ ، فَسَألْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ ، فَقال : « لا تَشْتَرِه ، وَلا تَعُدْ في صَدَقَتِكَ » . [راجع : ١٤٩٠ . أخرجه مسلم : ١٦٢٠] .

٢٦٣٦ – از عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: کسی را در راه خدا بر اسپ سوار کردم و سپس دیدم که آن اسپ فروخته می‌شود. موضوع را از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کردم. آن حضرت فرمود: «آن را خریداری مکن و به صدقهٔ خود بازنگرد».

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٢ – كِتَاب الشَّهَادَاتِ

١– باب : مَا جَاءَ فِي الْبَيِّنَةِ عَلَى الْمُدَّعِي

لِقَوْلِه تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى وَلا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَنْ لا تَرْتَابُوا إِلا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ لا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾ [البقرة : ٢٨٢] .

وَقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ [النساء: ١٣٥] .

لا نَعْلَمُ إِلا خَيْرًا ، أَوْ قَالَ : مَا عَلِمْتُ إِلا خَيْرًا

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۵۲ – کتاب شهادت (گواهی)

باب ۱: آنچه دربارۀ وجوب شاهدان بر مدعی آمده است

به‌دلیل فرمودۀ خدای تعالی: «ای مؤمنان اگر معامله کنید با یکدیگر به وام‌دادن، پس تا میعاد مقرر بنویسید آن را. و باید که بنویسد میان شما نویسنده به انصاف. و سر باز نزند نویسنده از آنکه نویسد چنان‌که آموخته است او را خدا. پس باید که وی بنویسد و املاء کند آنکه وام بر ذمۀ وی است و باید که بترسد از خدا پروردگارخود و کم نکند از آن وام چیزی را. پس اگر کسی که وام به ذمۀ وی است بی‌خرد یا ناتوان باشد، یا نمی‌تواند املاءکردن، پس باید که املاء کند کارگزار او به انصاف و گواه گیرید دو شاهد را از مردان خویش پس اگر نباشند دو مرد، پس یک مرد و دو زن کفایت است از کسانی که می‌پسندید از گواهان. تا اگر فراموش ککند یکی از آنان به دیگری یادآوری کند و باید که سرباز نزنند گواهان، آن‌گاه که طلبیده شوند. و دلگیر مشوید از آنکه نویسید حق را، اندک باشد یا بسیار تا میعاد وی. این با انصاف‌تر است نزد خدا و درست‌تر برای گواهی و نزدیکتر از آنکه در شک نشوید، مگر وقتی که باشد آن دو معامله تجارتی دست به‌دست که دستگردان می‌کنید آن را میان خویش. پس

نیست بر شما گناه، در آنکه ننویسید آن را و گواه گیرید هرگاه که خرید و فروش کنید و باید که زیان داده نشود نویسنده و نه گواه و اگر بکنید این کار را پس هر آینه این کار برای شما گناه است برای شما و بترسید از خدا و می‌آموزد شما را خدا و خدا به هر چیز دانا است» (البقره: ۲۸۲). و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای مسلمانان باشید بر پادارندهٔ عدالت، اظهار حق‌کننده برای خدا و اگرچه بر ضرر خویشتن یا پدر و مادر و خویشاوندان باشد. اگر آنکه حق بر وی ثابت می‌شود. توانگر باشد یا فقیر، به هرحال خدا مهربان‌تر است بر ایشان پس پیروی خواهش نفس مکنید اعراض کنان از عدل. و اگر بپیچانید (تحریف کنید) سخن را، یا رو گردانید، پس هر آینه خدا هست به آنچه می‌کنید آگاه» (النساء: ۱۳۵).

باب ۲: اگر مردی، دیگری را شایسته گواهی گرداند و بگوید: نمی‌دانم به جز نیکی از وی. یا ندانستم به جز نیکی از وی[1].

٢٦٣٧ - حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ النُّمَيْرِيُّ: حَدَّثَنَا ثَوْبَانُ.

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ وَابْنُ الْمُسَيَّبِ وَعَلْقَمَةُ بْنُ وَقَّاصٍ وَعُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، وَبَعْضُ حَدِيثِهِمْ يُصَدِّقُ بَعْضًا ، حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ : فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا وَأُسَامَةَ ، حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ ، يَسْتَأْمِرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ ، فَأَمَّا أُسَامَةُ فَقَالَ : أَهْلُكَ وَلَا

۲۶۳۷ - از یونس روایت است که ابن شهاب گفت: عُروهٔ بن زُبَیر، و ابن مُسَیَّب و عَلْقَمهٔ بن وقاص و عُبیدالله، از حدیث عایشه(رضی‌الله عنها) مرا خبر داده‌اند، و سخن هر یکشان سخن دیگری را تصدیق می‌کند، آن‌گاه که تهمت‌کنندگان گفتند [آنچه گفتند][2].

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) علی و اُسامه را به هنگام تأخیر نزول وحی (در کشف ماجرای عایشه) فراخواند تا در مورد جدایی همسر

۱- یعنی گفتن الفاظ مذکور شاهد را تزکیه و تعدیل کرده او را جایز الشهادت یا مقبول الشهادت می‌گرداند.

۲- حدیث ۲۶۳۷، سطر ۶ در نسخه‌های دیگر چنین است - حین قال لها اهل الافک ماقالوا- لفظ - ماقالوا - در متن فوق نیست.

نَعْلَمُ إلا خَيْرًا ، وَقَالَتْ بَرِيرَةُ : إنْ رَأَيْتُ عَلَيْهَا أمْرًا أغْمِصُهُ أكْثَرَ مِنْ أنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ ، تَنَامُ عَنْ عَجِينِ أهْلِهَا ، فَتَأتِي الدَّاجِنُ فَتَأكُلُهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ يَعْذِرُنَا فِي رَجُلٍ بَلَغَنِي أذَاهُ فِي أهْلِ بَيْتِي ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْ أهْلِي إلا خَيْرًا ، وَلَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلاً مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إلا خَيْرًا » . [راجع : ۲۵۹۳ . أخرجه مسلم : ۲۷۷۰ ، مطولاً] .

خود با آنها مشورت کند. اما اُسامه گفت: وی همسر تو است و ما جز نیکی از وی نمی‌دانیم. و بَریره (کنیز آزاد شدهٔ عایشه) گفت: من بر وی بیش از اینکه زنی کم سن و سال است عیبی نمی‌بینم که می‌خوابد و از خمیر خانهٔ خود غافل می‌ماند و گوسفند (خانگی) می‌آید و خمیر را می‌خورد.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کیست تا ما را در برابر مردی کمک کند که آزار وی به (حیثیت) اهل خانه‌ام رسیده است و به خدا سوگند که من از اهل خانه‌ام به جز نیکی ندانستم و از مردی نام می‌گیرند که به جز نیکی بر او ندانستم[1].

۳- باب : شَهَادَةِ الْمُخْتَبِي

وَأجَازَهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ قَالَ : وَكَذَلِكَ يُفْعَلُ بِالْكَاذِبِ الْفَاجِرِ .

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ وَابْنُ سِيرِينَ وَعَطَاءٌ وَقَتَادَةُ : السَّمْعُ شَهَادَةٌ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : يَقُولُ : لَمْ يُشْهِدُونِي عَلَى شَيْءٍ ، وَإنِّي سَمِعْتُ كَذَا وَكَذَا .

باب ۳: شهادت‌دادن کسی که پنهان است

و عَمرو بن حریث اجازه داده و گفته است: همین شیوه عملی می‌شود (برای کشف حقیقت) با دروغگوی فاسق.

و شعبی و ابن سیرین و عَطأ و قَتاده گفته‌اند: شنیدن، به خودی خود شهادت است (هرچند شنونده، گوینده را ندیده باشد)[2].

و حَسَن می‌گفت[3]: ایشان مرا بر چیزی شاهد نگرفتند ولی چنین و چنان شنیدم.

۲۶۳۸ - حَدَّثَنَا أبُو الْيَمَانِ : أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : قَالَ سَالِمٌ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : انْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ الأنْصَارِيُّ ، يَؤُمَّانِ النَّخْلَ الَّتِي فِيهَا ابْنُ صَيَّادٍ ، حَتَّى إذَا

۲۶۳۸ - از سالم روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) و اُبَی بن کعب انصاری قصد کردند به باغی درآیند که ابن صَیّاد در آن بود. تا آنکه

۱- این حدیث در رابطه به تهمتی بود که به عایشه (رضی‌الله عنه) زده شده بود و پیش از نزول وحی در مورد پاکی وی بوده است.

۲- ائمهٔ ثلاثه به شهادت کسی که خود را پنهان کرده و از کسی شنیده است قابل قبول می‌دانند ولی امام ابوحنیفه، شهادت او را عدل نمی‌داند.

۳- در بسیاری نسخ بخاری، عوض لفظ - و قال الحسن - و کان الحسن - آمده است.

۱۳۳- مراد از شاهد عادل، مسلمانی است که عاقل، بالغ، آزاد، بینا و غیرفاسق باشد (تیسیر القاری).

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، طَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ، وَهُوَ يَخْتِلُ أَنْ يَسْمَعَ مِنِ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ، وَابْنُ صَيَّادٍ مُضْطَجِعٌ عَلَى فِرَاشِهِ فِي قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمْرَمَةٌ، أَوْ زَمْزَمَةٌ، فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّادٍ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ، فَقَالَتْ لِابْنِ صَيَّادٍ: أَيْ صَافِ هَذَا مُحَمَّدٌ، فَتَنَاهَى ابْنُ صَيَّادٍ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ تَرَكَتْهُ بَيَّنَ». [راجع: ۱۳۵۵. اخرجه مسلم: ۲۹۳۱].

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) وقتی به باغ درآمد به شاخه‌های درختان خرما پناه می‌جست، و آن را پرده می‌گرفت تا آنکه از ابن صَیّاد چیزی بشنود، قبل از آنکه وی آن حضرت را ببیند.

ابن صیّاد بر بستر خویش افتاده بود وچادری بر خود کشیده بود و از وی آوازی برمی‌آمد. مادر ابن صیّاد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دید که خودش را در پناه شاخه‌های درختان خرما قرار داده است. وی به ابن صیّاد گفت: ای صاف، این است محمد. وی از آن حالت (که آواز وی برمی‌آمد) بازماند (به هوش آمد) رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «اگر مادرش می‌گذاشت خودش را افشا می‌کرد».

۲٦۳۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: جَاءَتِ امْرَأَةُ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيِّ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: كُنْتُ عِنْدَ رِفَاعَةَ فَطَلَّقَنِي فَأَبَتَّ طَلَاقِي، فَتَزَوَّجْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الزَّبِيرِ، إِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ هُدْبَةِ الثَّوْبِ، فَقَالَ: «أَتُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ؟ لَا، حَتَّى تَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ وَيَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ». وَأَبُو بَكْرٍ جَالِسٌ عِنْدَهُ، وَخَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بِالْبَابِ يَنْتَظِرُ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَا تَسْمَعُ إِلَى هَذِهِ مَا تَجْهَرُ بِهِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ۵۲٦۰، ۵۲٦۱، ۵۲٦۵، ۵۳۱۷، ۵۷۹۲، ۵۸۲۵، ٦۰۸۴. أخرجه مسلم: ۱۴۳۳].

۲٦۳۹ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: همسر رِفاعه قُرظی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: من همسر رفاعه بودم و او مرا طلاق داد و طلاق مرا به این (قطعی) کرد (سه طلاق داده که رجوع در آن ممکن نیست) سپس با عبدالرحمن بن زُبَیر ازدواج کردم و با وی همچون ریشهٔ جامه است (آلت مردی وی سست است).

آن حضرت فرمود: «آیا می‌خواهی که به سوی رفاعه برگردی؟ نِی، روا نیست تا این‌که از شیرینی مجامعت از وی کام نگیری و او از تو کام نگیرد».

ابوبکر نزد آن حضرت نشسته بود و خالدبن سعید بن عاص که بر دروازه نشسته بود تا به وی اجازهٔ ورود داده شود. گفت :ای ابوبکر، مگر نمی‌شنوی که این زن در حضور پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با صدای بلند چه می‌گوید.

٤- باب : إذَا شَهِدَ شَاهِدٌ

أَوْ شُهُودٌ بِشَيْءٍ ، وَقالَ آخَرُونَ : مَا عَلِمْنَا ذَلِكَ ، يُحْكَمُ بِقَوْلِ مَنْ شَهِدَ

قال الْحُمَيْدِيُّ : هَذَا كَمَا أخْبَرَ بِلالٌ : أنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِي الْكَعْبَةِ . وَقالَ الْفَضْلُ : لَمْ يُصَلِّ ، فَأخَذَ النَّاسُ بِشَهَادَةِ بِلالٍ .

كَذَلِكَ إنْ شَهِدَ شَاهِدَانِ : أنَّ لِفُلانٍ عَلَى فُلانٍ ألْفَ دِرْهَمٍ ، وَشَهِدَ آخَرَانِ بِألْفٍ وَخَمْسِمِائَةٍ ، يُقْضَى بِالزِّيَادَةِ .

٢٦٤٠ - حَدَّثَنَا حِبَّانُ : أخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أخْبَرَنَا عُمَرُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ أبِي حُسَيْنٍ قال : أخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ : أنَّهُ تَزَوَّجَ ابْنَةً لأبِي إهَابِ بْنِ عَزِيزٍ ، فَأتَتْهُ امْرَأةٌ فَقالَتْ : قَدْ أرْضَعْتُ عُقْبَةَ وَالَّتِي تَزَوَّجَ ، فَقَالَ لَهَا عُقْبَةُ : مَا أعْلَمُ أنَّكِ أرْضَعْتِنِي وَلا أخْبَرْتِنِي ، فَأرْسَلَ إلَى آلِ أبِي إهَابٍ يَسْألُهُمْ ، فَقَالُوا : مَا عَلِمْنَا أرْضَعَتْ صَاحِبَتَنَا ، فَرَكِبَ إلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ فَسَألَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «كَيْفَ وَقَدْ قِيلَ» . فَفَارَقَهَا وَنَكَحَتْ زَوْجًا غَيْرَهُ . [راجع : ٨٨] .

باب ۴: اگر شاهد یا شاهدانی به چیزی شهادت دهند

و دیگران بگویند: ما بدان اطلاع نداریم. به قول کسی که شهادت داده است حکم می‌شود.

حمیدی گفته است: این حکم چنان است که بلال خبر داده است که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در درون کعبه نماز گزارد. و فضل گفت:نماز نگزارده است. مردم شهادت بلال را اعتبار دادند. و همچنان که دو شاهد گواهی دهند که: فلان کس از فلان کس هزار درهم طلبکار است. و دو شاهد دیگر به هزار و پانصد درهم گواهی دهند حکم به زیادت می‌شود (یعنی به هزار و پانصد درهم).

۲٦٤٠ – از عبدالله بن ابی ملیکه روایت است که عُقبة بن حارث گفت: وی با دختر اَبی اِهَابْ بن عزیز ازدواج کرد و سپس زنی نزد وی آمد و گفت: همانا من عُقْبه و زنی را که با وی ازدواج کرده است، شیر داده‌ام. عُقْبه به او گفت: من نمی‌دانم که مرا شیر داده‌ای و نه هم مرا خبر کرده‌ای.

عُقبه، کسی را نزد خانواده ابی اِهاب فرستاد تا از آنها معلومات بگیرد. آنها گفتند: ما نمی‌دانیم که آن زن دختر ما را شیر داده باشد.

عقبه سوار شد و به سوی مدینه روانه گشت و از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال نمود. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چگونه [ازدواج شما] روا می‌باشد درحالی‌که چنین گفته شده است».

وی از آن زن جدا شد و آن زن برایش شوهر

دیگری گرفت.

٥- باب : الشُّهَدَاءِ الْعُدُولِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ ﴾ [الطلاق:٢] . ﴿ وَمِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ ﴾ [البقرة: ٢٨٢].

٢٦٤١ - حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُتْبَةَ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ يَقُولُ : إِنَّ أُنَاسًا كَانُوا يُؤْخَذُونَ بِالْوَحْيِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَإِنَّ الْوَحْيَ قَدِ انْقَطَعَ ، وَإِنَّمَا نَأْخُذُكُمُ الْآنَ بِمَا ظَهَرَ لَنَا مِنْ أَعْمَالِكُمْ ، فَمَنْ أَظْهَرَ لَنَا خَيْرًا أَمِنَّاهُ وَقَرَّبْنَاهُ ، وَلَيْسَ إِلَيْنَا مِنْ سَرِيرَتِهِ شَيْءٌ ، اللَّهُ يُحَاسِبُهُ فِي سَرِيرَتِهِ ، وَمَنْ أَظْهَرَ لَنَا سُوءًا لَمْ نَأْمَنْهُ وَلَمْ نُصَدِّقْهُ ، وَإِنْ قَالَ : إِنَّ سَرِيرَتَهُ حَسَنَةٌ .

باب ۵: شاهدان عادل[1]

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و گواه گیرید دو کس صاحب تقوی را از قوم خود» (الطلاق: ۲).

«[اگر نباشد دو مرد، پس یک مرد و دو زن کفایت است] از کسانی که رضامند باشید از گواهان» (البقره: ۲۸۲).

٢٦٤١ – از عبدالله بن عُتبه روایت است که عمر بن خطاب(رضی‌الله عنه) گفت: مردم در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) (بعضاً) توسط وحی مورد قضاوت قرار می‌گرفتند (حالات نهانی‌شان کشف می‌شد). همانا وحی قطع گشت و اکنون شما را بنابر اعمال شما مورد قضاوت قرار می‌دهیم. کسی که بر ما عملی نیک ظاهر کند، بر وی اعتماد می‌کنیم و او را به خود نزدیک می‌سازیم، درحالی‌که ازحالات نهانی وی چیزی نمی‌دانیم و خداوند از حالات نهانی وی محاسبه می‌کند و کسی که به ما بدی ظاهر کند، بر او اعتماد نمی‌کنیم و او را راستگوی نمی‌پنداریم، هرچند بگوید که حالات نهانی وی نیک است.

٦- باب : تَعْدِيلِ كَمْ يَجُوزُ

٢٦٤٢ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : مُرَّ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِجَنَازَةٍ فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا خَيْرًا ، فَقَالَ : « وَجَبَتْ » . ثُمَّ مُرَّ بِأُخْرَى فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا شَرًا ، أَوْ قَالَ : غَيْرَ ذَلِكَ ، فَقَالَ : « وَجَبَتْ » .

باب ۶: چند شاهد برای تزکیه و تعدیل کسی لازم است.

٢٦٤٢ – از ثابت روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: جنازه‌ای از جلو پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گذشت و مردم از وی به نیکویی یاد کردند. آن حضرت فرمود: «واجب شد» سپس جنازهٔ

[1]- مراد از شاهد عادل، مسلمانی است که عاقل، بالغ، آزاد، بینا و غیرفاسق باشد (تیسیر القاری).

فَقِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قُلْتَ لِهَذَا وَجَبَتْ وَلِهَذَا وَجَبَتْ ؟ قال : « شَهَادَةُ الْقَوْمِ ، الْمُؤْمِنُونَ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الأَرْضِ » . [راجع : ١٣٦٧ . أخرجه مسلم : ٩٤٩] .

دیگر گذشت و مردم از وی به بدی یاد کردند – یا راوی لفظی غیر از این گفت – آن حضرت فرمود «واجب شد». گفته شد یا رسول‌الله، به این گفتی واجب شد و به آن گفتی واجب شد؟ آن حضرت فرمود: «شهادت مردم، مسلمانان شاهدان خداوند در روی زمین‌اند[1].

٢٦٤٣ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ أَبِي الْفُرَاتِ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي الأَسْوَدِ قَالَ : أَتَيْتُ الْمَدِينَةَ ، وَقَدْ وَقَعَ بِهَا مَرَضٌ ، وَهُمْ يَمُوتُونَ مَوْتًا ذَرِيعًا ، فَجَلَسْتُ إِلَى عُمَرَ ﷺ ، فَمَرَّتْ جَنَازَةٌ فَأُثْنِيَ خَيْرًا ، فَقَالَ عُمَرُ : وَجَبَتْ ، ثُمَّ مُرَّ بِأُخْرَى فَأُثْنِيَ خَيْرًا فَقَالَ : وَجَبَتْ ، ثُمَّ مُرَّ بِالثَّالِثَةِ فَأُثْنِيَ شَرًا ، فَقَالَ : وَجَبَتْ ، فَقُلْتُ : وَمَا وَجَبَتْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ قَالَ : قُلْتُ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَيُّمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيْرٍ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ » . قُلْنَا : وَثَلاثَةٌ . قَالَ : « وَثَلاثَةٌ » . قُلْتُ : وَاثْنَانِ ، قَالَ : « وَاثْنَانِ » . ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحِدِ . [راجع : ١٣٦٨] .

٢٦٤٣ – از ابوالاسود روایت است که گفت: من به مدینه آمدم و در آن‌جا مرضی شیوع یافته بود و مردم پیاپی می‌مردند. نزدیک عمر (رضی‌الله عنه) نشستم، جنازه‌ای گذشت و از آن مرده به نیکی یاد شد. عمر گفت: واجب گشت. سپس جنازهٔ دیگری گذشت و از آن مرده به نیکی یاد شد. عمر گفت: واجب گشت. سپس جنازهٔ سوم گذشت و از آن مرده به بدی یاد شد. عمر گفت: واجب گشت.

من گفتم: ای امیرالمؤمنین، چه چیز واجب گشت؟ وی گفت: من همان گفتم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفته است: «هر مسلمانی که چهار نفر به‌خوبی او گواهی دهند، خداوند او را به بهشت وارد می‌گرداند».

ما گفتیم: اگر سه نفر گواهی دهند. فرمود: «همچنان است سه نفر» گفتیم: اگر دو نفر گواهی دهند؟ فرمود «و همچنان است دو نفر» سپس از گواهی یک نفر از آن حضرت نپرسیدیم.

٧- بَاب : الشَّهَادَةِ عَلَى الأَنْسَابِ ،

وَالرَّضَاعِ الْمُسْتَفِيضِ ، وَالْمَوْتِ الْقَدِيمِ

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَرْضَعَتْنِي وَأَبَا سَلَمَةَ ثُوَيْبَةُ » .

باب ٧: شهادت دربارهٔ نسب

و روابط شیرخوارگی که مشهور است و مرگ کسی که از آن دیر زمانی گذشته است و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «من و

[1] یعنی مرده‌ای که مردم به‌خوبی وی شهادت دادند، بهشت بر وی واجب شد و مرده‌ای که به بدی وی شهادت دادند، دوزخ بر وی واجب گشت.

وَالتَّثَبُّت فيه .

ابوسلمه را ثویبه شیر داده است» و تثبیت شهادت در آن.

٢٦٤٤ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا الْحَكَمُ ، عَنْ عِرَاكِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت : اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ أَفْلَحُ فَلَمْ آذَنْ لَهُ ، فَقال : أَتَحْتَجِبِينَ مِنِّي وَأَنَا عَمُّكِ ، فَقُلْتُ : وَكَيْفَ ذَلِكَ ، قال : أَرْضَعَتْكِ امْرَأَةُ أَخِي بِلَبَنِ أَخِي . فَقالتْ : سَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقال : « صَدَقَ أَفْلَحُ ، ائْذَنِي لَهُ» . [انظر : ٤٧٩٦ ، ٥١٠٣ ، ٥١١١ ، ٥٢٣٩ ، ٦١٥٦ . اخرجه مسلم : ١٤٤٥ ، بدون قول « صدق أفلح »] .

٢٦٤٤ - از عُروه بن زُبَیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: اَفْلَح از من اجازهٔ ورود خواست و به او اجازه ندادم. وی گفت: تو از من حجاب می‌کنی درحالی‌که من عموی تو می‌باشم. گفتم این نسبت چگونه است؟ گفت: زن برادر من به شیری که از برادر من است تو را شیر داده است.

عایشه گفت: این مسأله را از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کردم. فرمود: «اَفْلَح راست می‌گوید. به او اجازه بده».

٢٦٤٥ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي اللهُ عنهما قال : قال النَّبِيُّ ﷺ فِي بِنْتِ حَمْزَةَ : « لا تَحِلُّ لِي ، يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ ، هِيَ بِنْتُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ» . [انظر : ٥١٠٠ . اخرجه مسلم : ١٤٤٧] .

٢٦٤٥ - از جابربن زید روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دربارهٔ دختر حمزه گفت:

«وی بر من روا نیست. حرام می‌شود به‌خاطر شیرخوارگی، آنچه حرام می‌شود به‌خاطر نسب».

٢٦٤٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عِنْدَهَا ، وَأَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ رَجُلٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ ، قالتْ عَائِشَةُ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ . قالتْ : فَقال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أُرَاهُ فُلانًا » . لِعَمِّ حَفْصَةَ مِنَ الرَّضَاعَةِ ، فَقالتْ عَائِشَةُ : لَوْ كَانَ فُلانٌ حَيًا - لِعَمِّهَا مِنَ الرَّضَاعَةِ - دَخَلَ عَلَيَّ ؟ فَقال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « نَعَمْ ، إِنَّ الرَّضَاعَةَ تُحَرِّمُ مَا يَحْرُمُ مِنَ الْوِلادَةِ» . [انظر : ٣١٠٥ ، ٥٠٩٩ .

٢٦٤٦ - از عَمرهٔ بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها)- همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)- گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد وی بود که آواز مردی را شنید که اجازه می‌خواست تا به خانهٔ حَفْصه درآید[1].

عایشه گفت: گفتم یا رسول‌الله، این مردی است که اجازه می‌خواهد به خانه تو درآید.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «می‌پندارم فلان کس است؛» عموی رضاعی حفصه. عایشه گفت: اگر فلان کس زنده می‌بود -

١- حدیث ۲۶۴۵، سطر ۵، پس از لفظ - فی بیت حَفصه - این عبارت: قالت عایشه: فقلت یا رسول‌الله أُراه فلاناً لَعَمّ حفصه من الرضاعهٔ - در برخی نسخ آمده است که متن فوق فاقد آن است. یعنی عایشه گفت: گفتم یا رسول‌الله، می‌پندارم فلان کس است یعنی عموی رضاعی حفصه.

أخرجه مسلم: ١٤٤٤].

عموی رضاعی من - می‌توانست وارد خانه‌ام شود؟

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آری، همانا شیرخوارگی حرام می‌سازد آنچه را زاییدن حرام می‌سازد».

٢٦٤٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ عَنْ أَشْعَثَ بْنِ أَبِي الشَّعْثَاءِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَسْرُوقٍ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَعِنْدِي رَجُلٌ، قال: «يَا عَائِشَةُ مَنْ هَذَا». قُلْتُ: أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ، قال: «يَا عَائِشَةُ، انْظُرْنَ مَنْ إِخْوَانُكُنَّ، فَإِنَّمَا الرَّضَاعَةُ مِنَ الْمَجَاعَةِ». تَابَعَهُ ابْنُ مَهْدِيٍّ، عَنْ سُفْيَانَ. [انظر: ٥١٠٢. أخرجه مسلم: ١٤٥٥].

٢٦٤٧ - از مسروق روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به خانه‌ام آمد و نزد من مردی نشسته بود. فرمود: «عایشه، او کسیت؟» گفتم: برادر رضاعی من است. فرمود: «ای عایشه، بنگرید که برادران شما کیستند، همانا شیرخوارگی باید ناشی از گرسنگی باشد»[1].

متابعت کرده است محمدبن کثیر را ابن مهدی، از سفیان.

٨- باب: شَهَادَةِ الْقَاذِفِ وَالسَّارِقِ وَالزَّانِي

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿ وَلا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلا الَّذِينَ تَابُوا ﴾ [النور: ٥٢٤].

وَجَلَدَ عُمَرُ أَبَا بَكْرَةَ وَشِبْلَ بْنَ مَعْبَدٍ وَنَافِعًا بِقَذْفِ الْمُغِيرَةِ، ثُمَّ اسْتَتَابَهُمْ، وَقَالَ: مَنْ تَابَ قَبِلْتُ شَهَادَتَهُ.

وَأَجَازَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُتْبَةَ، وَعُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ، وَسَعِيدُ ابْنُ جُبَيْرٍ، وَطَاوُسٌ، وَمُجَاهِدٌ، وَالشَّعْبِيُّ، وَعِكْرِمَةُ، وَالزُّهْرِيُّ، وَمُحَارِبُ بْنُ دِثَارٍ، وَشُرَيْحٌ، وَمُعَاوِيَةُ بْنُ قُرَّةَ.

وَقَالَ أَبُو الزِّنَادِ: الأَمْرُ عِنْدَنَا بِالْمَدِينَةِ: إِذَا رَجَعَ الْقَاذِفُ عَنْ قَوْلِهِ، فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ، قُبِلَتْ شَهَادَتُهُ.

باب ۸: شهادت قاذف[2] و دزد و زناکار

و فرمودهٔ خدای تعالی: [آنان که تهمت می‌زنند زنان پرهیزگار را، بازنمی‌آورند چهار گواه، بزنید ایشان را هشتاد دره ـ تازیانه ـ] و قبول مکنید گواهی ایشان را هیچ گاه و این جماعت ایشانند فاسق مگر آنان که توبه‌کردند»

(النّور، ٤ و ٥)[3].

عُمر، ابوبکره و شِبل بن مَعْبَد و نافع را به سبب تهمت زنا بر مُغْیَره تازیانه زد و سپس ایشان را توبه داد و گفت: کسی که توبه کند، شهادتش قبول می‌شود[4]. و عبدالله بن عُتبه، و عمربن عبدالعزیز و سعید ابن جُبَیر، و طاوُس و

۱- یعنی شیرخوارگی که موجب حرمت می‌گردد باید در اثر گرسنگی کودک و در ایام شیرخوارگی باشد. البته در تفسیر آن اختلاف است.

۲- قاذف، کسی است که زنی پاکدامن را به زنا متهم کند.

۳- شمارهٔ آیهٔ مبارکه ۵۲۴ آمده است که اشتباه است.

وَقال الشَّعْبِيُّ وَقَتَادَةُ : إِذَا أَكْذَبَ نَفْسَهُ جُلِدَ ، وَقُبِلَتْ شَهَادَتُهُ .

وَقَال الثَّوْرِيُّ : إِذَا جُلِدَ الْعَبْدُ ثُمَّ أُعْتِقَ جَازَتْ شَهَادَتُهُ ، وَإِنِ اسْتُقْضِيَ الْمَحْدُودُ فَقَضَايَاهُ جَائِزَةٌ .

وَقَال بَعْضُ النَّاسِ : لا تَجُوزُ شَهَادَةُ الْقَاذِفِ وَإِنْ تَابَ .

ثُمَّ قال : لا يَجُوزُ نِكَاحٌ بِغَيْرِ شَاهِدَيْنِ ، فَإِنْ تَزَوَّجَ بِشَهَادَةِ مَحْدُودَيْنِ جَازَ ، وَإِنْ تَزَوَّجَ بِشَهَادَةِ عَبْدَيْنِ لَمْ يَجُزْ ، وَأَجَازَ شَهَادَةَ الْمَحْدُودِ وَالْعَبْدِ وَالأَمَةِ لِرُؤْيَةِ هِلالِ رَمَضَانَ .

وَكَيْفَ تُعْرَفُ تَوْبَتُهُ .

وَقَدْ نَفَى النَّبِيُّ ﷺ الزَّانِيَ سَنَةً .

وَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كَلامِ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ وَصَاحِبَيْهِ حَتَّى مَضَى خَمْسُونَ لَيْلَةً . [راجع : ۲۷۵۷] .

مُجاهِد، و شعبی، عِکرمه، و زُهری، مُحارب ابن جُبَیر، و طاوُس و مُعاویه بن قُرَّهٔ، قبول شهادت تهمت‌کنندهٔ زنا را پس از توبه جایز دانسته‌اند و ابوالزّناد گفته است: حکم آن در مدینه نزد ما آن است که: اگر تهمت‌کنندهٔ زنا از قول خود بازگردد (توبه کند) و از پروردگار خود آمرزش بخواهد، شهادتش قبول می‌شود.

اما شَعْبی و قتاده گفته‌اند: اگر تهمت‌کنندهٔ زنا به دروغ خود اعتراف کند، تازیانه زده شود و شهادتش قبول گردد.

ثَوری گفته است: اگر غلام تازیانه زده شود و سپس آزاد گردد، شهادت وی جایز است. و اگر کسی که حد قذف بر وی جاری گشته به قضاوت گرفته شود، احکام وی نافذ است.

و برخی مردم[1] گفته‌اند: شهادت تهمت‌کنندهٔ زنا جایز نیست هرچند توبه کرده باشد.

سپس گفته است: عقد نکاح بدون حضور دو شاهد جایز نیست، و اگر به شهادت دو شاهدی که حد برایشان جاری گشته است نکاح کند، جایز است و اگر به شهادت دو غلام نکاح کند جایز نیست و شهادت کسی را که بر وی حد جاری گشته است و شهادت غلام و کنیز را در رؤیت هلال ماه رمضان جایز می‌داند[2] و توبهٔ قاذف چگونه معلوم شود.

و همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مردی زناکار را

– ۴– در زمان عمر(رضی‌الله عنه) مُغیرهٔ بن شعبه امیر بصره بود. ابوبکره و شِبل و نافع که صحابی‌اند با زیاد ابن ابی‌سفیان. مغیره را دیدند که زنی را زیر گرفته است. آنها به مدینه آمدند و ماجرا را به عمر(رضی‌الله عنه) بیان کردند. عمر (رض) وی را از امارت بصره عزل کرد و ابوموسی را به جای وی منصوب کرد. وقتی مغیره به مدینه آمد، همان سه نفر صحابی بدان گونه بر وی شهادت داند که لازمهٔ شهادت زنا است ولی زیاد بن ابی‌سفیان با آن دقت شهادت نداد. عمر (رضی‌الله عنه) مجازات زنا را بر مغیره تطبیق نکرد و هر یک از آن سه نفر را هشتاد تازیانه زد.

۱– مراد از برخی مردم، امام ابوحنیفه است؛ زیرا امام ابوحنیفه شهادت تهمت‌زنندهٔ زنا را قبول نمی‌کند هرچند توبه کرده باشد. ولی نزد شافعیه شهادت وی پس از توبه قابل قبول است. این اختلاف ناشی از تفسیر لفظ – الاّ – یعنی استثنایی است که در اول آیهٔ ۵، سورهٔ – النّور – آمده است؛ زیرا برخی عدم قبول شهادت را تتمّهٔ حد می‌دانند که بدون آن حد تمام نمی‌شود.

۲– مراد از آن تناقضاتی است که متوجه نظرات امام ابوحنیفه است، که البته علمای حنفی بدین اعتراضات جواب گفته‌اند.

برای یک سال از شهر وی اخراج کرد.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مردم را از سخن گفتن با کعب بن مالک و دو یار وی منع کرد تا آنکه پنجاه روز سپری شد[۱].

٢٦٤٨ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ امْرَأَةً سَرَقَتْ فِي غَزْوَةِ الْفَتْحِ ، فَأُتِيَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَقُطِعَتْ يَدُهَا ، قَالَتْ عَائِشَةُ : فَحَسُنَتْ تَوْبَتُهَا وَتَزَوَّجَتْ ، وَكَانَتْ تَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ ، فَأَرْفَعُ حَاجَتَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر: ٣٤٧٥ ز،خ، ٣٧٣٢ ق، ٣٧٣٣ ق، ٤٣٠٤ ط، ٦٧٨٧ ق، ٦٧٨٨ ق، ٦٨٠٠ ح. أخرجه مسلم: ١٦٨٨ ، مطولاً] .

۲٦٤٨ - از عُروهٔ بن زُبیر روایت است که گفت: زنی در غزوهٔ فتح مکه دزدی کرد، او را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آوردند. آن حضرت دستور داد و دست او را بریدند.

عایشه گفت: توبهٔ آن زن نیک شد و سپس ازدواج کرد و پس از آن نزد من می‌آمد. و من ازطریق رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نیازمندی وی را رفع می‌کردم.

٢٦٤٩ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ رضي الله عنه ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّهُ أَمَرَ فِيمَنْ زَنَى وَلَمْ يُحْصَنْ بِجَلْدِ مِائَةٍ ، وَتَغْرِيبِ عَامٍ . [راجع : ٢٣١٤ . أخرجه مسلم : ١٦٩٨ ، مطولاً] .

۲٦٤٩ - از زید بن خالد(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) امر کرد تا کسی را که زنا کرده بود و غیرمحصن[۲] بود صدتازیانه بزنند و یک سال تبعید کنند.

٩- باب : لا يَشْهَدُ عَلَى شَهَادَةِ جَوْرٍ إِذَا أُشْهِدَ

باب ۹: اگر کسی بر شهادت ظلم شاهد گرفته می‌شود، شهادت ندهد

٢٦٥٠ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا أَبُو حَيَّانَ التَّيْمِيُّ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضي الله عنهما قال : سَأَلَتْ أُمِّي أَبِي بَعْضَ الْمَوْهِبَةِ لِي مِنْ مَالِهِ ، ثُمَّ بَدَا لَهُ فَوَهَبَهَا لِي ، فَقَالَتْ : لا أَرْضَى حَتَّى تُشْهِدَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَخَذَ بِيَدِي ، وَأَنَا غُلامٌ ، فَأَتَى بِيَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : إِنَّ أُمَّهُ بِنْتَ رَوَاحَةَ ، سَأَلَتْنِي بَعْضَ الْمَوْهِبَةِ لِهَذَا ، قال : «أَلَكَ وَلَدٌ سِوَاهُ» . قال : نَعَمْ ، قال : فَأُرَاهُ قال : «لا تُشْهِدْنِي عَلَى جَوْرٍ» .

۲٦٥٠ - از نُعمان بن بشیر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مادرم از پدرم خواست تا بخشی از مال خود را برای من ببخشد. سپس توافق وی ظاهر شد و آن را برایم بخشید. مادرم گفت: من بدان راضی نمی‌شوم تا آنکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را گواه بگیری. پدرم دست مرا گرفت درحالی که من خوردسال بودم و مرا نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آورد و گفت: همانا

۱- کعب و دو رفیق وی از شرکت در غزوهٔ تبوک تخلف کرده بودند و آن حضرت مردم را از سخن گفتن با ایشان منع کرد که تفصیل آن بعداً خواهد آمد.

۲- محصین، لفظی است که بر شخص عاقل و بالغ و آزاد و سالم اطلاق می‌گردد که به نکاح صحیح عمل جنسی را انجام داده باشد.

مادر او، دختر رَوَاحَه، از من خواسته است که چیزی به وی ببخشم.

آن حضرت فرمود: «آیا به جز از وی، پسر دیگری داری؟» پدرم گفت: آری. - گمان می‌کنم که آن حضرت فرمود: «مرا بر ظلم شاهد مگیر» ابو حَرِیز از شعبی چنین روایت کرده است: آن حضرت فرمود: «من بر ظلم شهادت نمی‌دهم».

٢٦٥١ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو جَمْرَةَ قال : سَمِعْتُ زَهْدَمَ بْنَ مُضَرِّبٍ قال : سَمِعْتُ عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ رضيَ اللهُ عَنهما قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « خَيْرُكُمْ قَرْنِي ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ » . قال عِمْرَانُ : لا أَدْرِي ، أَذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْدُ قَرْنَيْنِ أَوْ ثَلاثَةً .

قال النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَخُونُونَ وَلا يُؤْتَمَنُونَ ، وَيَشْهَدُونَ وَلا يُسْتَشْهَدُونَ ، وَيَنْذِرُونَ وَلا يَفُونَ ، وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السِّمَنُ » . [انظر : ٣٦٥٠ر، ٦٤٢٨ر، ٦٦٩٥ر. أخرجه مسلم : ٢٥٣٥] .

٢٠٥١ - از عمران بن حُصَین(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بهترین شما مردم زمان من‌اند (صحابه)، سپس کسانی که به ایشان متصل می‌شوند (تابعین) و سپس کسانی که به ایشان متصل می‌شوند (تبع تابعین).

عمران گفت: نمی‌دانم که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پس از قرن خود، دو قرن را یاد کرد یا سه قرن را[1].

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «پس از شما مردمی خواهند آمد که خیانت می‌ورزند و امین پنداشته نمی‌شوند، گواهی می‌دهند پیش از آنکه از ایشان گواهی خواسته شود، و نذر بر گردن می‌گیرند و آن را به جا نمی‌کنند و چاقی و فربهی در بین ایشان پدید می‌آید».

٢٦٥٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ : تَسْبِقُ شَهَادَةُ

٢٦٥٢ - از عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بهترین مردم در قرن من‌اند، سپس کسانی که پس از ایشان می‌آیند سپس کسانی که پس

۱- بهترین مردم که در حدیث آمده است به اعتبار اکثریت افراد آن جوامع خواهد بود. پس از آن سه قرن البته افرادی که صاحب کمالات علمی و عملی و اهل تقوی و عارفان بالله بوده‌اند، بسیار ظهور کرده‌اند. ولی فضیلت صحبت آن حضرت را فقط صحابه دریافته‌اند و همین امر آنها را بر دیگران ترجیح می‌دهد و این قول جمهور علما است. برخی بر آنند که این فضیلت مخصوص کبار صحابه بوده که با دوام صحبت کسب و کمالات ظاهر و باطن بر وجه تمام حاصل کرده بودند. «شرح شیخ الاسلام».

أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ وَيَمِينُهُ شَهَادَتَهُ» .

قال إِبْرَاهِيمُ : وَكَانُوا يَضْرِبُونَنَا عَلَى الشَّهَادَةِ وَالْعَهْدِ .

[انظر : ۳٦٥١، ٦٤٢٩، ٦٦٥٨ . أخرجه مسلم : ۲٥۳۳] .

از ایشان می‌آیند و سپس مردمانی می‌آیند که شهادتشان بر سوگندشان پیشی می‌گیرد و سوگندشان بر شهادتشان»[1] و ابراهیم گفته است: ما را (در طفولیت) به‌خاطر شهادت‌دادن و سوگند خوردن، می‌زدند (تا بدان عادت نگیریم).

١٠- باب : مَا قِيلَ فِي شَهَادَةِ الزُّورِ

لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ ﴾ [الفرقان:۷۲] . وَكِتْمَانِ الشَّهَادَةِ .

﴿ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴾ [البقرة:۲۸۳] . ﴿ تَلْوُوا ﴾ [النساء: ۱۳٥]. أَلْسِنَتَكُمْ بِالشَّهَادَةِ .

باب ۱۰: آنچه دربارهٔ شهادت دروغ گفته شده است

به دلیل فرمودهٔ خدای عزوجل «و آنانی‌که گواهی دروغ نمی‌دهند» (الفرقان، ۷۲) و کتمان شهادت.

«و پنهان نکنید گواهی را و هر که پنهان کند آن را پس هر آینه گناهکار است دل او، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است». (البقره: ۲۸۳).

«و اگر بپیچانید سخن را» (النساء: ۱۳٥) یعنی زبانهای خود را از گواهی‌دادن.

٢٦٥٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ : سَمِعَ وَهْبَ بْنَ جَرِيرٍ وَعَبْدَالْمَلِكِ بْنَ إِبْرَاهِيمَ قَالَا : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْكَبَائِرِ قال : « الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ ، وَقَتْلُ النَّفْسِ ، وَشَهَادَةُ الزُّورِ » .

تَابَعَهُ غُنْدَرٌ وَأَبُو عَامِرٍ وَبَهْزٌ وَعَبْدُالصَّمَدِ ، عَنْ شُعْبَةَ .

[انظر : ٥٩٧٧، ٦٨٧١ . أخرجه مسلم : ۸۸] .

٢٦٥٣ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در مورد گناهان کبیره سؤال شد، آن حضرت فرمود: «شریک‌آوردن است به خدا و آزار رسانیدن است به پدر و مادر و کشتن انسان، و شهادت‌دادن دروغ»

متابعت کرده است وَهْب را غُندَر و ابوعامر و بَهزو عبدالصمد از شُعْبَه.

٢٦٥٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ : حَدَّثَنَا الْجُرَيْرِيُّ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ » . ثَلَاثًا ، قَالُوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ - وَجَلَسَ وَكَانَ مُتَّكِئًا ، فَقَالَ - أَلَا وَقَوْلُ

٢٦٥٤ - از ابوبکر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره آگاه نگردانم» و سه بار تکرار کرد. گفتند: آری یا رسول‌الله.

آن حضرت فرمود: «شرک‌آوردن به خدا، و

۱- مراد حرص ایشان به شهادت‌دادن است. گاه پیش از شهادت سوگند می‌خوردند و گاه بعد از آن.

الزُّورِ» . قال : فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا : لَيْتَهُ سَكَتَ .

وَقال إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا الْجُرَيْرِيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ . [انظـر : ۵۹۷۶، ۶۲۷۳، ۶۲۷۴، ۶۹۱۹ .

اخرجه مسلم : ۸۷] .

آزار رسانیدن پدر و مادر - آن حضرت که تکیه کرده بود نشست و فرمود: آگاه باشید، و شهادت دروغ».

و پیوسته آن را تکرار می‌کرد تا آن‌که با خود گفتیم: کاش خاموش شود. و اسماعیل بن ابراهیم گفته است: جُرَیْری، از عبدالرحمن روایت کرده است.

۱۱- باب : شَهَادَةِ الأَعْمَى

وَأَمْرِهِ وَنِكَاحِهِ وَإِنْكَاحِهِ وَمُبَايَعَتِهِ وَقَبُولِهِ فِي التَّأْذِينِ وَغَيْرِهِ، وَمَا يُعْرَفُ بِالأَصْوَاتِ .

وَأَجَازَ شَهَادَتَهُ قَاسِمٌ وَالْحَسَنُ وَابْنُ سِيرِينَ وَالزُّهْرِيُّ وَعَطَاءٌ .

وَقال الشَّعْبِيُّ : تَجُوزُ شَهَادَتُهُ إِذَا كَانَ عَاقِلاً .

وَقال الْحَكَمُ : رُبَّ شَيْءٍ تَجُوزُ فِيهِ .

وَقال الزُّهْرِيُّ : أَرَأَيْتَ ابْنَ عَبَّاسٍ لَوْ شَهِدَ عَلَى شَهَادَةٍ أَكُنْتَ تَرُدُّهُ ؟ .

وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَبْعَثُ رَجُلاً إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ أَفْطَرَ، وَيَسْأَلُ عَنِ الْفَجْرِ ، فَإِذَا قِيلَ لَهُ طَلَعَ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ .

وَقال سُلَيْمَانُ بْنُ يَسَارٍ : اسْتَأْذَنْتُ عَلَى عَائِشَةَ فَعَرَفَتْ صَوْتِي ، قالتْ : سُلَيْمَانُ ، ادْخُلْ ، فَإِنَّكَ مَمْلُوكٌ مَا بَقِيَ عَلَيْكَ شَيْءٌ .

وَأَجَازَ سَمُرَةُ بْنُ جُنْدُبٍ شَهَادَةَ امْرَأَةٍ مُنْتَقِبَةٍ .

باب ۱۱: شهادت‌دادن نابینا

و امور او و نکاح او، و انعقاد نکاح او و خرید و فروش او و قبول اذان او و غیره (اقامت و امامت او) و آنچه که به آواز شناخته می‌شود.

قاسم و حسن (بصری) و ابن سیرین و زُهری، و عطاء شهادت‌دادن نابینا را جایز دانسته‌اند[1].

و شعبی گفته است: اگر نابینا عاقل باشد، شهادتش جایز است و حَکَم گفته است: در بسا امور شهادت نابینا رواست.

و زُهری گفته است: چه می‌پنداری که اگر ابن عباس (که نابینا شده است) در موردی شهادت بدهد، آیا می‌توانی شهادتش را رد کنی؟

و ابن عباس کسی را می‌فرستاد تا از غروب آفتاب آگاهش نماید تا روزه را افطار کند[1] و او از طلوع صبح سؤال می‌کرد و چون به او گفته می‌شد که صبح دمیده است. دو رکعت نماز می‌گزارد. و سلیمان بن یسار گفته است:

۱- این است مذهب مالکیه ولیکن جمهور علما از جهت دشواربودن معرفت امور بر کوران شهادت نابینا را روا ندانسته‌اند، هرچند آواز وابسته به گوش است.

۲- ابن عباس برآواز او اعتماد می‌کرد.

از عایشه اجازهٔ ورود خواستم. وی آواز مرا شناخت و گفت: درآی. همانا تو هنوز غلام هستی تا چیزی از وجه کتابت بر تو باقی باشد[۱].

سَمُرَة بن جُنْدُب شهادت‌دادن زنی را که رویبند می‌پوشد، جایز می‌داند.

۲٦٥٥ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ مَيْمُونٍ : أَخْبَرَنَا عِيسَى ابْنُ يُونُسَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلاً يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : « رَحِمَهُ اللَّهُ ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً ، أَسْقَطْتُهُنَّ مِنْ سُورَةِ كَذَا وَكَذَا » .

وَزَادَ عَبَّادُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَائِشَةَ : تَهَجَّدَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْتِي ، فَسَمِعَ صَوْتَ عَبَّادٍ يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : « يَا عَائِشَةُ ، أَصَوْتُ عَبَّادٍ هَذَا » . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : « اللَّهُمَّ ارْحَمْ عَبَّاداً » . [انظر : ٥٠٣٧، ٥٠٣٨، ٥٠٤٢، ٦٣٣٥. اخرجه مسلم : ٧٨٨ ، بدون ذكر ما زاد عباد] .

۲٦٥٥ – از هشام از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آواز مردی را شنید که در مسجد قرآن می‌خواند و فرمود: «خداوند او را رحمت کند که آیهٔ چنین و چنان را به یاد من آورد، که از سورهٔ چنین و چنان فراموش کرده بودم.

و عَبّادبن عبدالله در روایت خود افزوده که عایشه گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در خانهٔ من نماز تهجد گزارد و آواز عَبّاد (بن بشیر انصاری) را شنید که در مسجد نماز می‌گزارد. فرمود: «ای عایشه، آیا این آواز عَبّاد است».

گفتم: آری. فرمود «بارالها، بر عَبّاد رحم کن[۲].

۲٦٥٦ – حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ بِلالاً يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ ، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا – حَتَّى يُؤَذِّنَ ، أَوْ قَالَ – حَتَّى تَسْمَعُوا أَذَانَ ابْنِ أُمِّ مَكْتُومٍ » . كَانَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ رَجُلاً أَعْمَى ، لا يُؤَذِّنُ حَتَّى يَقُولَ لَهُ النَّاسُ : أَصْبَحْتَ . [راجع : ٦١٧ . اخرجه مسلم : ١٠٩٢] .

۲٦٥٦ – از عبدالله بن(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بلال در شب اذان می‌گوید و شما بخورید و بنوشید تا آنکه ابن مکتوم اذان بگوید – یا چنین فرمود – تا آنکه اذان ابن اُم مَکتُوم را بشنوید». ابن اُم مکتوم مردی نابینا بود و اذان نمی‌داد تا آنکه مردم به وی می‌گفتند: صبح دمیده است.

۲٦٥٧ – حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ وَرْدَانَ :

۲٦٥٧ – از مِسور بن مخرمه(رضی‌الله عنه) روایت

۱– سلیمان بندهٔ مکاتب ام‌المؤمنین میمونه بود که و چه کتابت خود را کامل ادا نکرده بود و از این حدیث معلوم می‌شود که مذهب عایشه(رضی‌الله عنها) آن بود که حجاب‌گرفتن از غلام ضرور نیست (تیسیر القاری).

۲– مناسبت حدیث به ترجمهٔ باب آن است که آن حضرت بدون آنکه عَبّاد را دیده باشد بر آواز وی اعتماد کرد.

حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ رضيَ اللهُ عَنهُمَا قَالَ : قَدِمَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ أَقْبِيَةٌ ، فَقَالَ لِي أَبِي مَخْرَمَةُ : انْطَلِقْ بِنَا إِلَيْهِ عَسَى أَنْ يُعْطِيَنَا مِنْهَا شَيْئًا ، فَقَامَ أَبِي عَلَى الْبَابِ ، فَتَكَلَّمَ ، فَعَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ صَوْتَهُ ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَمَعَهُ قَبَاءٌ ، وَهُوَ يُرِيهِ مَحَاسِنَهُ ، وَهُوَ يَقُولُ : «خَبَأْتُ هَذَا لَكَ ، خَبَأْتُ هَذَا لَكَ». [راجع : ۲۵۹۹. اخرجه مسلم : ۱۰۵۸] .

است که گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قباهایی آورده شد. پدرم مَخْرَمَه به من گفت: مرا نزد آن حضرت ببر تا شاید از آن قباها چیزی به ما بدهد. پدرم بر در خانه ایستاد و سخن گفت، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آواز او را شناخت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیرون آمد درحالی که قبایی با وی بود. وی خوبیهای قبا را به مَخْرَمه ذکر می‌نمود و می‌گفت: «این را برای تو نگه داشته بودم، این را برای تو نگه داشتم»[۱].

۱۲- باب : شَهَادَةِ النِّسَاءِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ﴾ [البقرة:۲۸۲] .

۲۶۵۸ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي زَيْدٌ ، عَنْ عِيَاضِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ» . قُلْنَ : بَلَى ، قَالَ : «فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا» . [راجع : ۳۰۴ . اخرجه مسلم : ۸۰، مطولاً] .

باب ۱۲: شهادت‌دادن زنان

و فرمودهٔ خدای تعالی: «پس اگر نباشند دو مرد، پس یک مرد و دو زن کفایت است» (القره: ۲۸۲).

۲۶۵۸ – از ابوسعید خدری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا شهادت زن، نصف شهادت مرد نیست؟». زنان گفتند: آری: فرمود: «این از نقصان عقل وی است».

۱۳- باب : شَهَادَةِ الإِمَاءِ وَالْعَبِيدِ

وَقَالَ أَنَسٌ : شَهَادَةُ الْعَبْدِ جَائِزَةٌ إِذَا كَانَ عَدْلاً .

وَأَجَازَهُ شُرَيْحٌ وَزُرَارَةُ بْنُ أَوْفَى .

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : شَهَادَتُهُ جَائِزَةٌ إِلا الْعَبْدَ لِسَيِّدِهِ .

وَأَجَازَهُ الْحَسَنُ وَإِبْرَاهِيمُ فِي الشَّيْءِ التَّافِهِ .

وَقَالَ شُرَيْحٌ : كُلُّكُمْ بَنُو عَبِيدٍ وَإِمَاءٍ .

باب ۱۳: شهادت کنیزان و غلامان

انس گفته است: شهادت غلام جایز است، اگر راستگوی و پرهیزگار باشد و شُرَیح و زُرَارَه بن اَوْفِی آن را جایز دانسته‌اند.

ابن سیرین گفته است: شهادت غلام جایز است، مگر شهادت غلام برای آقای خود.

حسن (بصری) و ابراهیم (نخعی) شهادت

۱- مخرمه نابینا بود.

غلام را در چیزی اندک و کم اهمیت جایز دانسته‌اند.

شُریح گفته است: همگی شما فرزندان کنیزان و غلامان (خدا) هستید.

٢٦٥٩ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ .

وحَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ : قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقْبَةُ بْنُ الْحَارِثِ ، أَوْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ : أَنَّهُ تَزَوَّجَ أُمَّ يَحْيَى بِنْتَ أَبِي إِهَابٍ : قَالَ : فَجَاءَتْ أَمَةٌ سَوْدَاءُ ، فَقَالَتْ : قَدْ أَرْضَعْتُكُمَا ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَأَعْرَضَ عَنِّي ، قَالَ : فَتَنَحَّيْتُ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ ، قَالَ : «وَكَيْفَ وَقَدْ زَعَمَتْ أَنْ قَدْ أَرْضَعَتْكُمَا» . فَنَهَاهُ عَنْهَا . [راجع : ٨٨].

۲۶۵۹ - از ابومُلَیْکه روایت است که گفت: عُقْبَة بن حارث به من گفت - یا از وی شنیدم این که:

وی با اُم یحیی دختر ابی اهاب ازدواج کرد. وی گفت: کنیزی سیاه آمد و گفت: همانا من هر دوی شما را شیر داده‌ام. من این موضوع را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یاد کردم. آن حضرت از من روی گردانید. من کنار رفتم و این موضوع را دوباره یاد کردم. آن حضرت فرمود: «چگونه ازدواج تو با آن زن (روا) می‌باشد درحالی‌که وی گفته که هر دوی شما را شیر داده است» آن حضرت، عُقبه را از آن زن منع کرد.

١٤- باب : شَهَادَةِ الْمُرْضِعَةِ

باب ۱۴: شهادت زنی که کودک غیر را شیر داده است

٢٦٦٠ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ : تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً ، فَجَاءَتِ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ : إِنِّي قَدْ أَرْضَعْتُكُمَا ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَالَ : «وَكَيْفَ وَقَدْ قِيلَ ، دَعْهَا عَنْكَ أَوْ نَحْوَهُ» . [راجع : ٨٨] .

۲۶۶۰ - از ابن اَبی مُلیکه روایت است که عُقبة بن حارث گفت: من با زنی ازدواج کردم و زنی آمد و گفت: من هر دوی شما را شیر داده‌ام و من نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم. آن حضرت فرمود: «چگونه روا می‌باشد درحالی‌که چنان گفته شده است؟ پس از وی درگذر» یا همچو چیزی فرمود.

١٥- باب : تَعْدِيلِ النِّسَاءِ بَعْضِهِنَّ بَعْضًا

باب - ۱۵

٢٦٦١ - حَدَّثَنَا أَبُو الرَّبِيعِ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ ، وَأَفْهَمَنِي بَعْضَهُ أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنِ ابْنِ

۲۶۶۱ - اَبُوالرَّبیع سُلَیمان بن دَاوُد، این حدیث را به ما گفت و برخی (معانی و مقاصد) آن را

شِهَابٍ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةَ بْنِ وَقَّاصٍ اللَّيْثِيِّ ، وَعُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ مَا قَالُوا : فَبَرَّأَهَا مِنْهُ ، قَالَ الزُّهْرِيُّ : وَكُلُّهُمْ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنْ حَدِيثِهَا ، وَبَعْضُهُمْ أَوْعَى مِنْ بَعْضٍ ، وَأَثْبَتُ لَهُ اقْتِصَاصًا ، وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمُ الْحَدِيثَ الَّذِي حَدَّثَنِي عَنْ عَائِشَةَ ، وَبَعْضُ حَدِيثِهِمْ يُصَدِّقُ بَعْضًا ، زَعَمُوا :

أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ أَزْوَاجِهِ ، فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ ، فَأَقْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزَاةٍ غَزَاهَا ، فَخَرَجَ سَهْمِي فَخَرَجْتُ مَعَهُ ، بَعْدَ مَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ ، فَأَنَا أُحْمَلُ فِي هَوْدَجٍ وَأُنْزَلُ فِيهِ .

فَسِرْنَا حَتَّى إِذَا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَزْوَتِهِ تِلْكَ وَقَفَلَ ، وَدَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ ، آذَنَ لَيْلَةً بِالرَّحِيلِ ، فَقُمْتُ حِينَ آذَنُوا بِالرَّحِيلِ ، فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَيْشَ ، فَلَمَّا قَضَيْتُ شَأْنِي ، أَقْبَلْتُ إِلَى الرَّحْلِ ، فَلَمَسْتُ صَدْرِي ، فَإِذَا عِقْدٌ لِي مِنْ جَزْعِ أَظْفَارٍ قَدِ انْقَطَعَ ، فَرَجَعْتُ فَالْتَمَسْتُ عِقْدِي فَحَبَسَنِي ابْتِغَاؤُهُ ، فَأَقْبَلَ الَّذِينَ يَرْحَلُونَ لِي ، فَاحْتَمَلُوا هَوْدَجِي فَرَحَلُوهُ عَلَى بَعِيرِي الَّذِي كُنْتُ أَرْكَبُ ، وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنِّي فِيهِ ، وَكَانَ النِّسَاءُ إِذْ ذَاكَ خِفَافًا لَمْ يَثْقُلْنَ ، وَلَمْ يَغْشَهُنَّ اللَّحْمُ ، وَإِنَّمَا يَأْكُلْنَ الْعُلْقَةَ مِنَ الطَّعَامِ ، فَلَمْ يَسْتَنْكِرِ الْقَوْمُ حِينَ رَفَعُوهُ ثِقَلَ الْهَوْدَجِ فَاحْتَمَلُوهُ ، وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ ، فَبَعَثُوا الْجَمَلَ وَسَارُوا ، فَوَجَدْتُ عِقْدِي بَعْدَ مَا اسْتَمَرَّ الْجَيْشُ ، فَجِئْتُ مَنْزِلَهُمْ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ ، فَأَمَمْتُ مَنْزِلِي الَّذِي كُنْتُ بِهِ ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ سَيَفْقِدُونَنِي فَيَرْجِعُونَ إِلَيَّ ، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ غَلَبَتْنِي عَيْنَايَ فَنِمْتُ ، وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمُعَطَّلِ السُّلَمِيُّ ثُمَّ الذَّكْوَانِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْجَيْشِ ، فَأَصْبَحَ عِنْدَ مَنْزِلِي ، فَرَأَى

احمد بن یونُس به من فهمانید، این‌که: فُلَیح بن سُلیمان. از ابن شهاب زُهری، از عُروهٔ بن زُبیر، و سعید بن مُسَیَّب، و عَلْقَمَهٔ بن وَقّاص لَیْثی، و عُبیدالله بن عبدالله بن عُتْبَه، از عایشه(رضی‌الله عنها) همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند، هنگامی که بهتان‌کنندگان، درمورد عایشه آنچه می‌خواستند گفتند و او از آن بهتان پاک گردید.

زُهری گفته است: آنها همه بخشهایی از حدیث عایشه را به من اظهار کردند و بعضی از ایشان نسبت به بعضی دیگر بیشتر به یاد داشتند و به‌خاطر سپرده بودند. من از هر یک از ایشان حدیثی را که از عایشه روایت کرده بودند، یاد گرفتم و سخن هریکشان سخن دیگری را تصدیق می‌کرد. آن‌ها گفته‌اند:

همانا عایشه گفته است: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) چون می‌خواست به سفر رود، میان زنان خویش قرعه می‌افکند و قرعهٔ هر یک که برمی‌آمد او را با خود به سفر می‌برد. در یکی از غزوات[1] میان ما زنان قُرعه افکند و قرعه به نام من برآمد و من با آن حضرت همراه شدم. این واقعه پس از نزول آیهٔ حجاب بود. من در هودج (بر شتر) برده می‌شدم و در هودج در می‌آمدم.

ما به سفر خود ادامه دادیم تا آنکه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از آن غزوه فراغت یافت و بازگشت. به نزد یکی مدینه رسیده بودیم که آن حضرت دستور داد که شب هنگام از آن جا کوچ نمایند. وقتی دستور کوچ داده شد، من

۱- و آن غزوهٔ بنی‌المصطلق بوده که در سال ششم هجرت واقع شده است.

سَوَادَ إِنْسَانٍ نَائِمٍ فَأَتَانِي ، وَكَانَ يَرَانِي قَبْلَ الْحِجَابِ ، فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ ، حِينَ أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ ، فَوَطِئَ يَدَهَا فَرَكِبْتُهَا ، فَانْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ ، حَتَّى أَتَيْنَا الْجَيْشَ بَعْدَ مَا نَزَلُوا مُعَرِّسِينَ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ ، فَهَلَكَ مَنْ هَلَكَ ، وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى الإِفْكَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ . فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ، فَاشْتَكَيْتُ بِهَا شَهْرًا ، يُفِيضُونَ مِنْ قَوْلِ أَصْحَابِ الإِفْكِ ، وَيَرِيبُنِي فِي وَجَعِي : أَنِّي لا أَرَى مِنَ النَّبِيِّ ﷺ اللُّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَمْرَضُ ، إِنَّمَا يَدْخُلُ فَيُسَلِّمُ ، ثُمَّ يَقُولُ : « كَيْفَ تِيكُمْ » . لا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى نَقَهْتُ .

فَخَرَجْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ قِبَلَ الْمَنَاصِعِ ، مُتَبَرَّزُنَا ، لا نَخْرُجُ إِلا لَيْلاً إِلَى لَيْلٍ ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُنُفَ قَرِيبًا مِنْ بُيُوتِنَا ، وَأَمْرُنَا أَمْرُ الْعَرَبِ الأُوَلِ فِي الْبَرِّيَّةِ ، أَوْ فِي التَّنَزُّهِ ، فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ بِنْتُ أَبِي رُهْمٍ نَمْشِي ، فَعَثَرَتْ فِي مِرْطِهَا ، فَقَالَتْ : تَعِسَ مِسْطَحٌ ، فَقُلْتُ لَهَا : بِئْسَ مَا قُلْتِ ، أَتَسُبِّينَ رَجُلاً شَهِدَ بَدْرًا ، فَقَالَتْ : يَا هَنْتَاهْ أَلَمْ تَسْمَعِي مَا قَالُوا ، فَأَخْبَرَتْنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الإِفْكِ ، فَازْدَدْتُ مَرَضًا عَلَى مَرَضِي .

فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي ، دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ ، فَقَالَ : « كَيْفَ تِيكُمْ » . فَقُلْتُ : ائْذَنْ لِي إِلَى أَبَوَيَّ ، قَالَتْ : وَأَنَا حِينَئِذٍ أُرِيدُ أَنْ أَسْتَيْقِنَ الْخَبَرَ مِنْ قِبَلِهِمَا ، فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَتَيْتُ أَبَوَيَّ ، فَقُلْتُ لأُمِّي : مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ ؟ فَقَالَتْ : يَا بُنَيَّةُ ، هَوِّنِي عَلَى نَفْسِكِ الشَّأْنَ ، فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ قَطُّ وَضِيئَةٌ ، عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا ، وَلَهَا ضَرَائِرُ ، إِلا أَكْثَرْنَ عَلَيْهَا . فَقُلْتُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، وَلَقَدْ يَتَحَدَّثُ النَّاسُ بِهَذَا ؟

قَالَتْ : فَبِتُّ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ ، لا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ ، وَلا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ، حِينَ اسْتَلْبَثَ

هم برخاستم و رفتم تا آنکه از جایگاه لشکر گذشتم. پس از قضای حاجت به سوی لشکر آمدم و چون بر سینه‌ام دست نهادم، دریافتم که گلوبند من که دارای مهره‌های یمنی بود گسیخته است. من برگشتم و به جستجوی گلوبند خود مشغول شدم و جستجوی آن به درازا کشید. کسانی که هودج مرا می‌بردند. آمدند و هودج را برداشتند و بر شتری نهادند که من بر آن سوار می‌شدم. آنان پنداشته بودند که من در آن هودج می‌باشم. در آن زمان زنان سبک وزن بودند و گرانبار نبودند که آنها را گوشت پوشانیده باشد. و آنها اندکی غذا می‌خوردند.

مردمی که هودج مرا بلند کردند، سنگینی آن را درنظر نگرفتند و آن را بر شتر بار کردند و من دختری نوجوان بودم. شتر را حرکت دادند و روانه شدند.

من زمانی گلوبندم را پیدا کردم که لشکر حرکت کرده بود و چون به لشکرگاه رسیدم، هیچ یکی در آن جا نبود. من به همان جایی رفتم که قبل بر آن در آن به سر برده بودم و گمان می‌کردم که آنانی که مرا گم کرده بودند، به سراغ من خواهند آمد. در حالیکه نشسته بودم، خواب بر چشمانم غلبه کرد و به خواب رفتم. صفوان بن مُعَطَّل سُلَمی و سپس ذَکْوانی، از عقب لشکر صبحگاه به نزدیک جایگاه من رسید و چون سیاهی انسانی خوابیده را دید، نزد من آمد. او قبل از نزول آیت حجاب مرا دیده بود. من با شنیدن آواز - أنا لله و أنّا الیه راجعون، که هنگام خوابانیدن شتر خود

الْوَحْيُ ، يَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ .

فَأَمَّا أُسَامَةُ فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِالَّذِي يَعْلَمُ فِي نَفْسِهِ مِنَ الْوُدِّ لَهُمْ ، فَقَالَ أُسَامَةُ : أَهْلُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَلا نَعْلَمُ وَاللَّهِ إِلا خَيْرًا ، وَأَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ ، وَسَلِ الْجَارِيَةَ تَصْدُقْكَ .

فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ ، فَقَالَ : «يَا بَرِيرَةُ ، هَلْ رَأَيْتِ فِيهَا شَيْئًا يَرِيبُكِ» . فَقَالَتْ بَرِيرَةُ : لا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، إِنْ رَأَيْتُ مِنْهَا أَمْرًا أَغْمِصُهُ عَلَيْهَا قَطُّ أَكْثَرَ مِنْ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ ، تَنَامُ عَنِ الْعَجِينِ ، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ .

فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ يَوْمِهِ ، فَاسْتَعْذَرَ مِنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أُبَيٍّ ابْنِ سَلُولَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ يَعْذُرُنِي مِنْ رَجُلٍ بَلَغَنِي أَذَاهُ فِي أَهْلِي ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلا خَيْرًا ، وَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلاً مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلا خَيْرًا ، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلا مَعِي» .

فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنَا وَاللَّهِ أَعْذُرُكَ مِنْهُ : إِنْ كَانَ مِنَ الأَوْسِ ضَرَبْنَا عُنُقَهُ ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنَ الْخَزْرَجِ أَمَرْتَنَا فَفَعَلْنَا فِيهِ أَمْرَكَ .

فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ ، وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ ، وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلاً صَالِحًا ، وَلَكِنِ احْتَمَلَتْهُ الْحَمِيَّةُ ، فَقَالَ : كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لا تَقْتُلُهُ ، وَلا تَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ .

فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ فَقَالَ : كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ ، وَاللَّهِ لَنَقْتُلَنَّهُ ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ .

فَثَارَ الْحَيَّانِ : الأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ ، حَتَّى هَمُّوا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَنَزَلَ فَخَفَّضَهُمْ ، حَتَّى سَكَتُوا وَسَكَتَ . وَبَكَيْتُ يَوْمِي لا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ ، فَأَصْبَحَ عِنْدِي أَبَوَايَ ، وَقَدْ بَكَيْتُ لَيْلَتَيْنِ وَيَوْمًا ، حَتَّى أَظُنُّ أَنَّ الْبُكَاءَ فَالِقٌ كَبِدِي .

می‌گفت، بیدار شدم. وی هر دو دست شتر را بست و من بر آن سوار شدم. وی مهار شتر را محی کشید تا آنکه به لشکرگاه رسیدیم و آن میانهٔ روز بود که لشکر قبل بر آن فرود آمده بود. و هلاک شد آن کسی که هلاک شد، و کسی که این تهمت را بر خود لازم گرفته بود، (سرپرستی آن را به دوش داشت) عبدالله بن اُبَی ابن سلول بود. ما به مدینه آمدیم و من به‌مدت یک ماه مریض بودم. و مردم از قول تهمت‌کنندگان حکایت می‌کردند و در همین حالت مریضی در شک و گمان بودم؛ زیرا مهربانی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را نسبت به خود چون گذشته که مریض می‌شدم، نمی‌دیدم. آن حضرت روانه می‌شد و سلام می‌کرد و سپس می‌گفت: «دختر شما چه حال دارد؟». من از این ماجرا چیزی نفهمیدم تا آنکه اندکی بهبود یافتم.

من و اُم مِسْطَح برای قضای حاجت به سوی مَناصِع روانه شدیم و ما بدانجا نمی‌رفتیم به جز از یک شب تا شب دیگر و آن قبل از زمانی بود که مستراح به نزدیکی خانه‌هایمان ساخته شود و حالت بادیه‌نشینان اولیه را داشتیم که می‌بایست به صحرا قضای حاجت کرد. من و اُم مِسْطَح بنت ابی رُهْم پیش رفتم و روانه بودیم که ناگاه چادر دراز وی بر پایش پیچید و بلغزید و بر زمین افتاد و در آن لحظه گفت: هلاک گردد (پسرم) مِسْطَح. به او گفتم: سخن بدی گفتی، آیا مردی را دشنام می‌دهی که در غزوهٔ بدر حاضر بوده است. وی گفت: ای ساده‌دل، آیا نشنیدی که دربارهٔ تو چه گفته‌اند؟

قالَتْ : فَبَيْنَا هُمَا جَالِسَانِ عِنْدِي وَأَنَا أَبْكِي ، إِذِ اسْتَأْذَنَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَأَذِنْتُ لَهَا ، فَجَلَسَتْ تَبْكِي مَعِي ، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَلَسَ وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مِنْ يَوْمِ قِيلَ فِيَّ مَا قِيلَ قَبْلَهَا ، وَقَدْ مَكَثَ شَهْرًا لا يُوحَى إِلَيْهِ فِي شَأْنِي شَيْءٌ ، قَالَتْ : فَتَشَهَّدَ ، ثُمَّ قَالَ : «يَا عَائِشَةُ ، فَإِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكِ كَذَا وَكَذَا ، فَإِنْ كُنْتِ بَرِيئَةً فَسَيُبَرِّئُكِ اللَّهُ ، وَإِنْ كُنْتِ أَلْمَمْتِ بِذَنْبٍ فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَتُوبِي إِلَيْهِ ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبِهِ ثُمَّ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ» .

فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقَالَتَهُ قَلَصَ دَمْعِي حَتَّى مَا أُحِسُّ مِنْهُ قَطْرَةً ، وَقُلْتُ لأَبِي : أَجِبْ عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ لأُمِّي : أَجِيبِي عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِيمَا قَالَ ، قَالَتْ : وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

قَالَتْ : وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ لا أَقْرَأُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ ، فَقُلْتُ : إِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ سَمِعْتُمْ مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ ، وَوَقَرَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَصَدَّقْتُمْ بِهِ ، وَلَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي بَرِيئَةٌ ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي لَبَرِيئَةٌ ، لا تُصَدِّقُونِي بِذَلِكَ ، وَلَئِنِ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ ، لَتُصَدِّقُنِّي ، وَاللَّهِ مَا أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلاً إِلا أَبَا يُوسُفَ إِذْ قَالَ : ﴿ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴾ .

ثُمَّ تَحَوَّلْتُ عَلَى فِرَاشِي ، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يُبَرِّئَنِي اللَّهُ ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنْ يُنْزِلَ فِي شَأْنِي وَحْيًا ، وَلأَنَا أَحْقَرُ فِي نَفْسِي مِنْ أَنْ يُتَكَلَّمَ بِالْقُرْآنِ فِي أَمْرِي ، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبَرِّئُنِي اللَّهُ . فَوَاللَّهِ مَا رَامَ مَجْلِسَهُ ، وَلا خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ، حَتَّى أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ ، فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرَحَاءِ ، حَتَّى إِنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِثْلُ الْجُمَانِ مِنَ الْعَرَقِ فِي يَوْمٍ شَاتٍ ، فَلَمَّا سُرِّيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَضْحَكُ ، فَكَانَ أَوَّلَ

و سپس مرا از گفتار آنها آگاه گردانید. و همان بود که مرضی دیگر بر مرضم افزوده شد.

وقتی به خانه‌ام بازگشتم، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد من آمد و سلام کرد و گفت: «دختر شما چه حال دارد؟» من گفتم: برایم اجازه بده تا نزد پدر و مادرم بروم. و این وقتی بود که می‌خواستم واقعیت ماجرا را از پدر و مادرم بشنوم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برایم اجازه داد. من نزد پدر و مادرم آمدم و به مادرم گفتم: مردم دربارهٔ چه چیز سخن می‌گویند؟ وی گفت: ای دخترک من، این کار را بر خود آسان بگیر، به خدا سوگند کمتر زنی صاحب جمال پیدا می‌شود که شوهرش او را دوست بدارد و او مورد عیبجویی دیگران قرار نگیرد. من گفتم: سبحان‌الله، آیا مردم در این مورد سخن می‌گویند.

آن شب را در حالتی به صبح رساندم که نه اشکم می‌ایستاد و نه خواب به چشمم می‌آمد. چون صبح فرا رسید. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) علی‌بن ابی‌طالب و اُسامه بن زید را فراخواند و آن هنگامی بود که نزول وحی به تأخیر افتاد بود و دربارهٔ جدایی از همسر خود با ایشان مشوره کرد.

اما اسامه ،اشارت کرد بدانچه در دل خود می‌دانست از دوستی آن حضرت نسبت به اهل خود و اُسامه گفت: وی همسر تو است، یا رسول‌الله، به خدا سوگند که ما به جز نیکویی از وی نمی‌دانیم. اما، علی بن ابی‌طالب گفت، یا رسول‌الله خداوند بر تو تنگ نگرفته است و به جز از وی زنان بسیارند. پس از کنیز وی بپرس

كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا أَنْ قَالَ لِي : « يَا عَائِشَةُ ، احْمَدِي اللَّهَ ، فَقَدْ بَرَّأَكِ اللَّهُ » .

فَقَالَتْ لِي أُمِّي : قُومِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : لا وَاللَّهِ لا أَقُومُ إِلَيْهِ ، وَلا أَحْمَدُ إِلا اللَّهَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ جَاؤوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ ﴾ . الآيَاتِ . فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا فِي بَرَاءَتِي ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ رضي الله عنه ، وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحِ بْنِ أُثَاثَةَ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ : وَاللَّهِ لا أُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ شَيْئًا أَبَدًا ، بَعْدَ مَا قَالَ لِعَائِشَةَ . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَلا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ : ﴿ أَلا تحبون أَنْ يَغْفِرَ الله لَكُمْ والله غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ .

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي لأُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي ، فَرَجَعَ إِلَى مِسْطَحٍ الَّذِي كَانَ يَجْرِي عَلَيْهِ . وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْأَلُ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ عَنْ أَمْرِي ، فَقَالَ : « يَا زَيْنَبُ ، مَا عَلِمْتِ ، مَا رَأَيْتِ » . فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَحْمِي سَمْعِي وَبَصَرِي ، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا إِلا خَيْرًا . قَالَتْ : وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي ، فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ .

قَالَ : وَحَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ ، وَعَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ : مِثْلَهُ .

قَالَ : وَحَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، وَيَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ : مِثْلَهُ . [انظره مطولاً : ٤١٤١ ، ٤٧٥٠ ، ٤٧٥٧ ، وقطعاً منه ٢٦٣٧ ، ٤٠٢٥ ، ٤٦٩٠ ، ٤٧٤٩ ، ٦٦٦٢ ، ٦٦٧٩ ، ٧٣٦٩ ، ٧٣٧٠ ، ٧٥٠٠ ، ٧٥٤٥ ، وراجع : ٢٥٩٣ . أخرجه مسلم : ٢٧٧٠].

که به تو راست بگوید.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بَریره را فرا خوانده و به او گفت: «آیا در وی چیزی دیده‌ای که تو را درشک افکند؟» بریره گفت: نی، سوگند به ذاتی که تو را به حق برانگیخته است که من هرگز از وی کاری ندیده‌ام که بر آن عیب بگیرم، بیش از آنکه وی نوجوان است و به خواب می‌رود و از خمیر خود غافل می‌ماند و بزها می‌آیند و خمیر را می‌خورند.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در آن روز به خطبه ایستاد و خواست تا کسی او را در مجازات عبدالله ابن ابی ابن سلول یاری کند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کیست تا مرا در (انتقام) از مردی یاری کند که آزار وی به (حیثیت) اهل خانه‌ام رسیده است. به خدا سوگند که من از اهل خانه‌ام به جز نیکویی ندیده‌ام و از مردی که (در این ماجرا) از وی نام می‌گیرند، جز نیکویی ندیده‌ام و او هرگز وارد خانهٔ من نمی‌شد به جز همراه من»،

سپس سَعد بن مُعاذ ایستاد و گفت: یا رسول‌الله، من، به خدا سوگند که در انتقام از وی تو را یاری می‌کنم، اگر از قبیله اوس باشد گردن او را می‌زنیم و اگر در زمرهٔ برادران ما از قبیلهٔ خزرج باشد به ما امر کن و ما امر تو را به جا می‌کنیم.

سَعْدبن عُباده برخاست ،و او رئیس قبیلهٔ خَزَرج بود و او قبل بر آن مردی صالح بود ولیکن غیرت قبیلوی وی برانگیخته شد و گفت: سوگند به بقای خدا که دروغ گفتی، نه می‌توانی او را بکشی و نه قدرت آن را داری.

سپس اُسَید بن حُضَیر برخاست و (به سعد بن عُباده) گفت: سوگند به بقای خدا که تو دروغ گفتی و به خدا سوگند که او را می‌کشیم، و همانا تو خود منافقی که از منافقان پشتیبانی می‌کنی.

دو قبیله اَوْس و خزرَج به هیجان آمدند و قصد جان یکدیگر کردند و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر منبر بود. آن حضرت از منبر فرود آمد و ایشان را نرم ساخت تا آنکه خاموش شدند، و آن حضرت نیز خاموش شد. من در آن روز می‌گریستم و اشکم نمی‌ایستاد و خواب به چشم من نمی‌آمد و پدر و مادرم شب را با من صبح می‌کردند و همانا من دو شب و یک روز گریسته بودم و تا آنکه گمان می‌کردم که گریه جگر مرا می‌شکافد.

درحالی‌که پدر و مادرم نزد من نشسته بودند و من می‌گریستم، زنی از انصار اجازهٔ ورود خواست. من به او اجازه دادم وی نشست و با من به گریه آغاز کرد. در همین وقت ناگاه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) درآمد و نشست. وی از آن روزی که دربارهٔ من چیزی گفته شده بود، چنان‌که قبل بر این گفته آمد، نزدم ننشسته بود و همانا یک ماه بود که وحی دربارهٔ من بر وی درنگ کرده بود.

آن حضرت کلمهٔ شهادت بر زبان راند و سپس گفت: «ای عایشه، همانا درمورد تو سخنانی چنین و چنان به من رسیده است، اگر از آن پاک باشی، خداوند پاکی تو را ظاهر می‌کند و اگر گناهی کرده‌ای از خداوند آمرزش

بخواه و توبه کن؛[1] زیرا اگر بنده به گناه خود اعتراف کند و سپس توبه کند، خداوند توبۀ او را قبول می‌کند». و چون رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به سخنان خود پایان داد، اشک در چشم من خشکید و حتی قطره‌ای فرو نریخت و به پدر خود گفتم: از جانب من به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) پاسخ بگوی. وی گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که چه جوابی به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بگویم. سپس به مادرم گفتم :از جانب من به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در آنچه فرموده است پاسخ بگوی. مادرم گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) چه پاسخی بگویم. عایشه می‌گوید: من دختری نوجوان بودم و از قرآن بسیار فرانگرفته بودم و گفتم: به خدا سوگند آنچه شما شنیده‌اید که مردم بدان سخن می‌گویند، از آن آگاه شده‌ام؛ چیزی که در دلهای شما جای گرفته و آن را راست پنداشته‌اید. اگر به‌شما بگویم که پاک می‌باشم و خداوند میداند که پاک هستم، شما این گفته‌ام را تصدیق نمی‌کنید و اگر به کاری اعتراف کنم و خداوند خود می‌داند که من از آن پاک هستم، گفتۀ مرا راست می‌پندارید ،وبه خدا سوگند که برای خود و شما مثالی نمی‌یابم به جز مثال پدر یوسف(ع) آن‌گاه که گفت: «اکنون کار من شکیبایی نیکوست وخداوند در آنچه می‌گویید و صفت می‌نمایید یار من است» (یوسف ۱۸).

سپس به جامۀ خواب خود برگشتم و امید

۱- در اسماء الرجال گفته شده که در روایت ابی أویس نزد طبرانی چنین آمده است: همانا تو نیز از دختران آدم هستی. اگر خطایی کرده باشی توبه کن. (تیسیر القاری حاشیۀ صفحۀ ۴۴۹، ج دوم).

من به خداوند بود که پاکی مرا ظاهر گرداند. ولیکن به خدا سوگند گمان نمی‌کردم که در شأن من وحی نازل گردد، چه من حقیرتر از آنم که قرآن در مورد من سخن بگوید ولی امیدوار بودم که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) خوابی ببیند که خداوند در آن پاکی مرا ظاهر گرداند. به خدا سوگند که آن حضرت از مجلس خود برنخاسته بود و از اهل خانه کسی بیرون نرفته بود که وحی بر وی نازل شد و همان حالت دشوار که (هنگام نزول وحی) او را می‌گرفت به سراغش آمد تا آن‌که قطرات عرق چون دانه‌های مروارید در آن روز سرد (زمستان) از وی فرو می‌ریخت. و چون آن حالت از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) دور شد، آن حضرت می‌خندید و اولین کلمه که بدان زبان گشود، آن بودکه به من گفت: «ای عایشه، ثنای خداوند بگوی که خداوند پاکی تو را ظاهر گردانید».

مادرم به من گفت: برخیز و نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برو من گفتم: نِی، به خدا سوگند که نمی‌روم و به جز خداوند کسی را ستایش نمی‌کنم. وخداوند این آیات را فرود آورد:

«هر آینه آنان‌که آوردند تهمتی را، جماعتی‌اند از شما» (النّور: ۱۱).

و چون خداوند این آیت را در برائت من فرستاد ،ابوبکر صدیق(رضی‌الله عنه) نظر به قرابتی که با مِسْطَح بن اثاثه داشت و بر او نفقه می‌کرد، گفت: به خدا سوگند که پس از این هرگز به مِسطح چیزی نمی‌دهم، به‌خاطر آن‌چه به عایشه

گفته است.

سپس خداوند این آیات را فرود آورد: «و باید که سوگند نخورند صاحبان فضل و وسعت از شما، بر آنکه چیزی ندهند خویشاوندان و بینوایان و مهاجرین را در راه خدا، و باید که عفو کنند و درگذرند. آیا دوست نمیدارید که بیامرزد خدا شما را وخدا آمرزندهٔ مهربان است» (النّور: ۲۲).

سپس ابوبکر گفت: آری، به خدا سوگند که دوست می‌دارم خداوند مرا بیامرزد. وی آنچه را قبل بر آن به مسطح نفقه می‌کرد به او بازگردانید.

و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) درمورد من از زینب بنت جَحْش پرسیده بود و به او گفته بود: «ای زینب، درمورد او چه می‌دانی و از (او چه دیده‌ای)».

وی گفته بود: گوش و چشمم را از آنچه نشنیده‌ام و ندیده‌ام،) نگاه می‌دارم و به خدا سوگند که به جز نیکویی از وی نمی‌دانم. عایشه می‌گوید: هرچند زینب (در حسن و جمال و قرب خود نزد آن حضرت) با من همسری می‌کرد، خداوند او را به‌خاطر پارسایی و پرهیزگاری‌اش حفظ کرد[1].

«اَبُوالربیع راوی گفته است». فَلیح از هشام بن عُروه، از عروه از عایشه و عبدالله بن زُبَیر مثل آن را روایت کرده است. و گفته است: فُلَیح از ربیعهٔ بن ابی عبدالرحمن، و یحیی بن

۱- عبدالله بن اُبی بن سلول، و زیدبن رفاعه، و حَسّان بن ثابت، و مِسْطح، و حِمْنَهٔ بنت جحش خواهر اُم المؤمنین زینب بنت جحش و برخی انصار از اهل خزرج در زمرهٔ کسانی بودند که تهمت کرده بودند و ایشان را اهل قذف گویند. در سیرهٔ ابن هشام آمده است که چون پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آیات برائت را بر سر منبر خواند و سپس از منبر فرود آمد، دستور داد که حد قذف را که هشتاد ضربه است بر مِسْطح ابن اُثاثه و حِمْنه بنت جَحْش و حسان بن ثابت جاری گردانند.

سعید، از قاسم بن محمد بن ابوبکر مثل این حدیث را روایت کرده است.

١٦- باب : إِذَا زَكَّى رَجُلٌ رَجُلاً كَفَاهُ

وَقال أَبُو جَمِيلَةَ : وَجَدْتُ مَنْبُوذًا ، فَلَمَّا رَآنِي عُمَرُ قال : عَسَى الْغُوَيْرُ أَبْؤُسًا ، كَأَنَّهُ يَتَّهِمُنِي ، قال عَرِيفِي : إِنَّهُ رَجُلٌ صَالِحٌ ، قال : كَذَاكَ ، اذْهَبْ وَعَلَيْنَا نَفَقَتُهُ .

باب ۱۶: اگر مردی مردی دیگر را تزکیه کند، بسنده است

و ابوجمیله گفته است: من کودکی را یافتم که بر سر راه گذاشته شده بود و چون عُمر مرا دید، گفت: شاید غار کوچک رنج‌آور باشد[1] گویا مرا متهم می‌کرد. رئیس قبیلهٔ من به او گفت :همانا وی مردی نیک است. (مرا تزکیه کرد) عمر گفت: اگر چنان است، برو و نفقهٔ آن(کودک سر راهی) بر عهدهٔ ما (یعنی بیت‌المال) است.

٢٦٦٢ - حَدَّثَنَا ابْنُ سَلامٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ الْحَذَّاءُ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قال : أَثْنَى رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : «وَيْلَكَ ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ ». مِرَارًا ، ثُمَّ قال : « مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَادِحًا أَخَاهُ لا مَحَالَةَ ، فَلْيَقُلْ : أَحْسِبُ فُلانًا ، وَاللَّهُ حَسِيبُهُ ، وَلا أُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا ، أَحْسِبُهُ كَذَا وَكَذَا ، إِنْ كَانَ يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْهُ» . [انظر: ٦٠٦١، ٦١٦٢. أخرجه مسلم : ٣٠٠٠] .

٢٦٦٢ - از ابوبکره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردی در نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مرد دیگری توصیف می‌کرد. آن حضرت فرمود: «وای بر تو، گردن دوست خود را بریدی، گردن دوست خود را بریدی». و آن را تکرار کرد و سپس فرمود: «اگر کسی از شما برادر (مسلمان) خود را توصیف می‌کند، باید که بگوید: «گمان می‌برم که فلان شخص (نیک) است و خداوند بهتر می‌داند. من به پیشگاه خداوند کسی را تزکیه نمی‌کنم - باید بگوید - گمان می‌کنم که چنین و چنان است، اگر می‌داند که دارندهٔ آن صفت است».

١٧- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ الإِطْنَابِ فِي الْمَدْحِ ، وَلْيَقُلْ مَا يَعْلَمُ

باب ۱۷: آنچه مکروه است از مبالغه در مدح کسی باید آنچه را که می‌داند بگوید

٢٦٦٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا : حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي

٢٦٦٣ - از ابوموسی(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مردی شنید که

۱- این اصطلاحی است که کنایه از زنا است.

مُوسَى ﷺ قال : سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلاً يُثْني عَلَى رَجُلٍ ، وَيُطْرِيه في مَدْحِه ، فَقَال : « أَهْلَكْتُمْ - أَوْ : قَطَعْتُمْ - ظَهْرَ الرَّجُلِ » . [انظر : ٦٠٦٠ . أخرجه مسلم : ٣٠٠١] .

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَإِذَا بَلَغَ الاطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا ﴾ [النور: ٥٩]

وقال مُغيرَةُ : احْتَلَمْتُ وَأَنَا ابنُ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً .
وَبُلُوغ النِّسَاءِ في الْحَيْضِ ، لقَوْله عَزَّ وَجَلَّ : ﴿وَاللائي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ ﴾ إِلَى قَوْلِه ﴿ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ﴾ [الطلاق: ٤] .

وَقال الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ : أَدْرَكْتُ جَارَةً لَنَا جَدَّةً ، بِنْتَ إِحْدَى وَعِشْرِينَ سَنَةً .

١٨- باب : بُلُوغِ الصِّبْيَانِ وَشَهَادَتِهِمْ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَإِذَا بَلَغَ الاطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا ﴾ [النور: ٥٩]

وقال مُغيرَةُ : احْتَلَمْتُ وَأَنَا ابنُ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً .
وَبُلُوغ النِّسَاءِ في الْحَيْضِ ، لقَوْله عَزَّ وَجَلَّ : ﴿وَاللائي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ ﴾ إِلَى قَوْلِه ﴿ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ﴾ [الطلاق: ٤] .

وَقال الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ : أَدْرَكْتُ جَارَةً لَنَا جَدَّةً ، بِنْتَ إِحْدَى وَعِشْرِينَ سَنَةً .

مرد دیگری را توصیف می‌کند، و در مدح وی مبالغه می‌نماید. فرمود: «او را هلاک کردید - یا چنین گفت - پشت آن مرد را شکستید».

باب ۱۸: بلوغ پسران و شهادت آنها

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و چون رسند کودکان از شما به حد بلوغ، باید که اجازه طلب کنند» (النّور: ۵۹).

و مُغیره گفته است: من به دوازده سالگی به بلوغ رسیدم و بلوغ زنان در حیض است. به دلیل فرمودهٔ خداوند عَزَّوجلَّ: «و آنان‌که نومید شدند از حیض از جمله زنان شما (یعنی از مطلّقات) اگر به شبهه افتاده‌اید پس عدّت ایشان سه ماه است. و آنان‌که به سِنّ حیض نرسیده‌اند نیز عدّت ایشان سه ماه است، و خداوندان حمل (زنان باردار) عدت ایشان آن است که بنهند حمل خود را» (الطلاق: ٤).

و حَسَن بن صالح گفته است: همسایه‌ام را دیدم که در بیست و یک سالگی مادربزرگ شده بود[1].

۱- آن زنی به نُه سالگی به بلوغ رسیده بود و ازدواج کرده بود و به ده سالگی دختری زایید. دخترش نیز مانند مادر خود به نه سالگی ازدواج کرد و فرزندی زایید. بنابراین آن زن به بیست و یک سالگی مادربزرگ شد.

٢٦٦٤ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قال : حَدَّثَني عُبَيْدُاللَّه قال : حَدَّثَني نَافِعٌ قال : حَدَّثَني ابْنُ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ عَرَضَهُ يَوْمَ أُحُد ، وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً ، فَلَمْ يُجِزْهُ . ثُمَّ عَرَضَني يَوْمَ الْخَنْدَق ، وَأَنَا ابْنُ خَمْسَ عَشْرَةَ ، سَنَةً فَأَجَازَني .

قال نَافِعٌ : فَقَدِمْتُ عَلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِالْعَزِيز ، وَهُوَ خَليفَةٌ ، فَحَدَّثْتُهُ هَذَا الْحَديثَ . فَقَال : إِنَّ هَذَا لَحَدٌّ بَيْنَ الصَّغير وَالْكَبير ، وَكَتَبَ إِلَى عُمَّاله : أَنْ يَفْرِضُوا لِمَنْ بَلَغَ خَمْسَ عَشْرَةَ . [انظر : ٤٠٩٧ر. أخرجه مسلم : ١٨٦٨] .

٢٦٦٤ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در روز جنگ احد او را فراخواند و او پسری چهارده ساله بود. و او را اجازه (شرکت در جنگ) نداد. ابن عمر می‌گوید: سپس آن حضرت درجنگ خندق مرا فراخواند و من پسری پانزده ساله بودم. آن حضرت اجازه داد.

نافع گفته است: نزد عمر بن عبدالعزیز رفتم و او خلیفه بود و این حدیث را برایش گفتم. وی گفت: همین (پانزده سالگی) حد فاصل میان کودکی و سن بلوغ است. و برای کارمندان خود نوشت که: برای کسی که به پانزده سالگی می‌رسد (از بیت‌المال) سهمی تعیین کنند[1].

٢٦٦٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ سُلَيْم ، عَنْ عَطَاء بْنِ يَسَار ، عَنْ أَبي سَعيد الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه ، يَبْلُغُ به النَّبيَّ ﷺ قال : « غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَة وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِم » . [راجع : ٨٥٨ . أخرجه مسلم : ٨٤٦، وهو بزيادة في كتاب الجمعة (٧)] .

٢٦٦٥ - از ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) روایت است که این حدیث را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌رساند که آن حضرت فرموده:

«غسل روز جمعه بر هر مُحتلم واجب است»[2].

١٩- باب: سُؤَال الْحَاكِمِ الْمُدَّعِيَ: هَلْ لَكَ بَيِّنَةٌ؟ قَبْلَ الْيَمِينِ

باب ١٩: سؤال حاکم از مدعی که آیا شاهد داری؟ قبل از سوگنددادن

٢٦٦٦ ، ٢٦٦٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الأَعْمَش ، عَنْ شَقيق ، عَنْ عَبْدِاللَّه رضي الله عنه قال : قال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمين ، وَهُوَ فيهَا فَاجِرٌ، لِيَقْتَطِعَ بهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِم ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ». قال : فَقَال الأَشْعَثُ بْنُ قَيْس : فِيَّ وَاللَّه كَانَ ذَلِكَ ، كَانَ بَيْني وَبَيْنَ رَجُل مِنَ الْيَهُود أَرْضٌ ، فَجَحَدَني ، فَقَدَّمْتُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَال لي رَسُولُ اللَّه ﷺ : « أَلَكَ

٢٦٦٦ و ٢٦٦٧ - از عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سوگند یاد کند و در آن دروغگوی باشد، تا آنکه مال مردی مسلمان را از آن خود سازد، خداوند را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است».

عبدالله می‌گوید: اشعث بن قیس گفت: به

۱- در جامعه اسلامی، کسی که به پانزده سالگی می‌رسید مرد به‌شمار می‌رفت و در زمرهٔ مجاهدین از بیت‌المال حقوق می‌گرفت.

۲- محتلم کسی است که خواب جماع ببیند و از او منی خارج گردد. مطابقت این حدیث به ترجمهٔ باب آن است که نشانهٔ سن بلوغ احتلام است.

بَيِّنَةٌ» . قال : قُلْتُ : لا ، قال : فَقال لِلْيَهُودِيِّ: «احْلِفْ». قال : قُلْتُ : يا رَسُولَ اللَّه إِذًا يَحْلِفَ وَيَذْهَبَ بِمالي ، قال : فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً﴾ . إلى آخرِ الآيَةِ [آل عمران: ۷۷] .
[راجع : ۲۳۵٦ ، ۲۳۵۷ . أخرجه مسلم : ۱۳۸ ، باختلاف].

خدا سوگند که این حدیث در مورد من بوده است. میان من و مردی یهودی بر ملکیت زمینی دعوی بود و وی حق مرا انکار کرد. او را نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بردم رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا شاهد داری» گفتم: نی آن حضرت به یهودی گفت: «سوگند یاد کن» گفتم: یا رسول‌الله او اکنون سوگند یاد می‌کند و مال مرا می‌برد. سپس خداوند تعالی این آیه را فرود آورد. «هر آینه کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را، آن گروه هیچ بهره‌ای نیست ایشان را در آخرت و سخن نگوید با ایشان خدا و نگاه نکند به سوی ایشان روز قیامت و پاک نسازد ایشان را و ایشان راست عذابی درددهنده» (آل عمران: ۷۷).

۲۰- باب : الْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ

في الأَمْوالِ وَالْحُدُودِ .

وَقالَ النَّبِيُّ ﷺ : «شَاهِدَاكَ أَوْ يَمِينُهُ» . [راجع : ۲۳۵٦، ۲۳۵۷] .

وَقال قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ شُبْرُمَةَ : كَلَّمَني أَبُو الزِّنَادِ في شَهَادَةِ الشَّاهِدِ ، وَيَمينِ الْمُدَّعي ، فَقُلْتُ : قالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى﴾ [البقرة : ۲۸۲] . قُلْتُ : إِذَا كَانَ يُكْتَفَى بِشَهَادَةِ شاهِدٍ وَيَمِينِ الْمُدَّعي ، فَمَا تَحْتَاجُ أَنْ تُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى ، مَا كَانَ يَصْنَعُ بِذِكْرِ هَذِهِ الأُخْرَى .

باب ۲۰: سوگند بر مدعی علیه در اموال و حدود

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «دو شاهد تو یا سوگند او»[1] و قُتَیبه گفته است: روایت است از سُفیان که ابن شُبْرُمَه گفته است: اَبُوالزّناد دربارهٔ شهادت یک شاهد و سوگند مدعی (عوض شاهد دیگر) با من سخن گفت. من گفتم: خداوند تعالی فرموده است: «و گواه گیرید دو شاهد را از مردان خویش (یعنی از مسلمانان) پس اگر نباشند دو مرد پس یک مرد و دو زن کفایت است از کسانی که رضامند باشید از گواهان تا اگر فراموش کند یک زن،

۱- مدعی، کسی است که علیه کسی دیگر دعوی می‌کند و مدعی علیه، کسی است که با او دعوی می‌شود.

یاد دهاند یکی دیگر را»
(البقره: ۲۸۲).

من گفتم: اگر شهادت یک شاهد و سوگند مدعی کفایت کند، به یادآوری یک زن به زن دیگر نیازی نیست. بدین تذکر دیگر چه نیاز است[۱].

٢٦٦٨ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قال : كَتَبَ ابْنُ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى بِالْيَمِينِ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ . [راجع : ٢٥١٤ . أخرجه مسلم : ١٧١١] .

٢٦٦٨ - از نافع بن عمر روایت است که ابن ابی مُلیکه گفت: ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) نوشت که: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به سوگندخوردن مُدّعی علیه حکم کرد.

٢٦٦٩ ، ٢٦٧٠ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قال : قال عَبْدُاللَّه : «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَسْتَحِقُّ بِهَا مَالاً ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ» . ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ﴾ إِلَى : ﴿ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ [آل عمران: ٧٧] . ثُمَّ إِنَّ الاشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ خَرَجَ إِلَيْنَا ، فَقَالَ : مَا يُحَدِّثُكُمْ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ ؟ فَحَدَّثْنَاهُ بِمَا قَالَ ، فَقَالَ : صَدَقَ ، لَفِيَّ أُنْزِلَتْ ، كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَجُلٍ خُصُومَةٌ فِي شَيْءٍ ، فَاخْتَصَمْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : «شَاهِدَاكَ أَوْ يَمِينُهُ» . فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّهُ إِذًا يَحْلِفُ وَلَا يُبَالِي ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ ، يَسْتَحِقُّ بِهَا مَالاً ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ ، ثُمَّ اقْتَرَأَ هَذِهِ الآيَةَ . [راجع : ٢٣٥٦، ٥٣٠٧ . أخرجه مسلم : ١٣٨] .

٢٦٦٩ و ٢٦٧٠ - از ابووائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: «کسی که سوگند دروغ یاد کند تا بدان مالی را مستحق گردد، خداوند را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است» سپس خداوند برای تصدیق فرمودهٔ آن حضرت آیه نازل کرد: «هر آینه کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را، آن گروه هیچ نصیب نیست ایشان را در آخرت و سخن نگوید با ایشان خدا و نگاه نکند به سوی ایشان روز قیامت و پاک نسازد ایشان را و ایشان راست عذابی دردده‌نده» (ال عمران: ۷۷).

سپس اشعث بن قیس نزد ما آمد و گفت: ابوعبدالرحمن (ابن مسعود) با شما چه می‌گوید؟ آنچه وی گفته بود، به او گفتیم. وی گفت: راست گفته است. این آیت دربارهٔ

۱- یعنی حکم‌کردن به شهادت یک شاهد و سوگند خوردن مدعی، ظاهراً مخالف حکم کتاب‌الله است. و مفهوم از ترجمهٔ باب دو مسأله است: یکی اینکه سوگند بر مدعی واجب نمی‌شود چنان‌که مذهب ائمه اربعه است و غیر ایشان به‌دلیل حدیث سابق و حدیث باب. لیکن نزد جمعی از علما، حکم قضاوت به یک شاهد و سوگند مدعی، جایز است و آن مذهب حجازیان است و در مذهب کوفیان جایز نیست. طیبی گفته است شاهد و سوگند مدعی در اموال قبول شود و در مسائلی غیر از اموال چون حدود و غیره قبول نشود و در آن اختلاف است.

من نازل شده است. میان من و مردی دعوی شد و دعوایمان را نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بردیم. آن حضرت فرمود: «دو شاهد تو، یا سوگند او.» من به آن حضرت گفتم: همانا وی سوگند می‌خورد و از آن باکی ندارد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سوگند می‌خورد تا بدان مالی را مستحق گردد و او در سوگند خود دروغ‌گوی باشد، خداوند عزوجل را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است».

سپس خداوند در تصدیق قول آن حضرت، آیه فرستاد. پس از آن اشعث این آیه را خواند.

٢١- باب : إِذَا ادَّعَى أَوْ قَذَفَ ،

فَلَهُ أَنْ يَلْتَمِسَ الْبَيِّنَةَ ، وَيَنْطَلِقَ لِطَلَبِ الْبَيِّنَةِ .

٢٦٧١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ هِشَامٍ : حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ هِلَالَ بْنَ أُمَيَّةَ قَذَفَ امْرَأَتَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ بِشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْبَيِّنَةُ أَوْ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ » . فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِذَا رَأَى أَحَدُنَا عَلَى امْرَأَتِهِ رَجُلاً ، يَنْطَلِقُ يَلْتَمِسُ الْبَيِّنَةَ ؟ فَجَعَلَ يَقُولُ : « الْبَيِّنَةَ وَإِلَّا حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ » . فَذَكَرَ حَدِيثَ اللِّعَانِ . [انظر : ٤٧٤٧ط ، ٥٣٠٧ذ]

باب ۲۱: اگر کسی بر دیگری چیزی دعوی کند یا نسبت زنا به کسی بدهد،

حق آن دارد که در جستجوی شاهد بیفتد و برود که شاهدان را بیاورد[1]

۲۶۷۱- از عِکرِمَه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: هِلال بن اُمَیَّه در نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زن خود را به ارتکاب زنا با شریک ابن سَحماً متهم ساخت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شاهدان بیاور یا بر پشت تو حد زده می‌شود» وی گفت: یا رسول‌الله: اگر یکی از ما مردی را بر زن خود ببیند، آیا در جستجوی شاهد بیفتد؟ آن حضرت همان را تکرار کرد که: «شاهدان بیاور یا بر پشت تو حد زده می‌شود».

۱- یعنی برای وی مهلت دهند تا شاهدان را حاضر کند و مهلت آن سه روز است و در آن اختلاف است که مهلت‌دادن واجب است یا مستحب و احتمال می‌رود که این مهلت برای حاضرکردن شاهدان قذف باشد.

۲۲- باب : اليَمِينِ بَعْدَ العَصْرِ

۲۶۷۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ عَبْدِالْحَمِيدِ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «ثَلاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ : رَجُلٌ عَلَى فَضْلِ مَاءٍ بِطَرِيقٍ يَمْنَعُ مِنْهُ ابْنَ السَّبِيلِ ، وَرَجُلٌ بَايَعَ رَجُلاً لا يُبَايِعُهُ إِلا لِلدُّنْيَا ، فَإِنْ أَعْطَاهُ مَا يُرِيدُ وَفَى لَهُ ، وَإِلا لَمْ يَفِ لَهُ ، وَرَجُلٌ سَاوَمَ رَجُلاً بِسِلْعَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ ، فَحَلَفَ بِاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَى بِهَا كَذَا وَكَذَا ، فَأَخَذَهَا» . [راجع : ۲۳۵۸ . أخرجه مسلم : ۱۰۸] .

ابن عباس حدیث لعان را یاد کرد[1].

باب ۲۲: سوگند پس از نماز عصر

۲٦۷۲- از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سه کس‌اند که خداوند در روز قیامت با ایشان سخن نمی‌گوید و به سوی ایشان نمی‌نگرد و ایشان را از گناه پاک نمی‌گرداند و ایشان راست عذابی دردناک: مردی که بر سر راه، آب زیادتی دارد و رهگذر را از آن منع می‌کند، و مردی که به مردی بیعت می‌کند و به جز برای منافع دنیوی بیعت نمی‌نماید؛ اگر خواسته‌اش را اجرا کند به او وفا می‌کند، ورنه وفا نمی‌کند. و مردی که پس از عصر برای فروش مال خود با مردی دیگر چانه می‌زند و به خداوند سوگند یاد می‌کند که آن را به چنین و چنان بهایی خریده است و مشتری آن مال را می‌خرد».

۲۳- باب : يَحْلِفُ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ حَيْثُمَا وَجَبَتْ عَلَيْهِ الْيَمِينُ ،

وَلا يُصْرَفُ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى غَيْرِهِ .

قَضَى مَرْوَانُ بِالْيَمِينِ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَقَالَ : أَحْلِفُ لَهُ مَكَانِي ، فَجَعَلَ زَيْدٌ يَحْلِفُ ، وَأَبَى أَنْ يَحْلِفَ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَجَعَلَ مَرْوَانُ يَعْجَبُ مِنْهُ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «شَاهِدَاكَ أَوْ يَمِينُهُ» . [راجع : ۲۳۵٦ ، ۲۳۵۷] . فَلَمْ يَخُصَّ مَكَانًا دُونَ مَكَانٍ .

باب ۲۳: مُدَّعی عَلیه به همان جایی سوگند می‌خورد که بر وی واجب گشته است

و از آن جای به جای دیگر برده نمی‌شود.

مَروان (والی مدینه از جانب معاویه) حکم کرد تا زیدبن ثابت به نزدیک منبر سوگند یاد کند[2] وی گفت: در جایی که هستم برای مدعی سوگند می‌خورم و زید به سوگند آغاز کرد و ازرفتن به نزدیک منبر ابا ورزید و مَروان از این عمل او در شگفت شد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «دو شاهد تو، یا سوگند او». و آن حضرت به جز همان جای، جای دیگری را

۱- احکام لعان که در سوره «النّور» آمده است در مجلد اول این کتاب بیان شد. و به موجب لعان، زن و شوهر از هم جدا می‌گردند.

۲- لفظ - علی المنبر - در بعضی ترجمه‌ها، بر منبر یا فراز منبر آمده است.

خاص نساخت.

٢٦٧٣ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِد ، عَنِ الأَعْمَش ، عَنْ أَبِي وَائِل ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالاً ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ» . [راجع : ٢٣٥٦ . أخرجه مسلم : ١٣٨ ، مطولاً] .

٢٦٧٣ - از ابووائل از ابن مسعود(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سوگند یاد کند تا بدان وسیله مالی را برباید، خداوند را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است».

٢٥- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ .

٢٦٧٥ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ : أَخْبَرَنَا الْعَوَّامُ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ ، أَبُو إِسْمَاعِيلَ السَّكْسَكِيُّ : سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى ﷺ يَقُولُ : أَقَامَ

باب ۲۴: اگر گروهی در سوگند بر یکدیگر شتاب کنند

٢٦٧٤ - از هَمّام روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر گروهی سوگند را عرضه کرد. ایشان در سوگند خوردن شتاب کردند. آن حضرت فرمود که در سوگند میان ایشان قرعه افکنده شود تاکدام یک سوگند یاد کند.

٢٥- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ .

٢٦٧٥ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ : أَخْبَرَنَا الْعَوَّامُ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ ، أَبُو إِسْمَاعِيلَ السَّكْسَكِيُّ : سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى ﷺ يَقُولُ : أَقَامَ رَجُلٌ سِلْعَتَهُ ، فَحَلَفَ بِاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَى بِهَا مَا لَمْ يُعْطَهَا ، فَنَزَلَتْ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ .

وَقَالَ ابْنُ أَبِي أَوْفَى : النَّاجِشُ آكِلُ رِبًا خَائِنٌ . [راجع : ٢٠٨٨] .

باب ۲۵: فرمودهٔ خدای تعالی «کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را».

٢٦٧٥ - از عبدالله بن ابی اَوْفَی(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردی متاع خود را بلند کرد و به خداوند سوگند یاد کرد که بر آن چنین بهایی داده است، که نداده بود. سپس این آیه نازل شد: «کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بسته‌اند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را».

و ابن ابی اوفی گفته‌است: ناجِش، یعنی کسی که متاع خود را به دروغ وصف کند سود خوار خاین است.

٢٦٧٦ ، ٢٦٧٧ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِد : حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ

٢٦٧٦ و ٢٦٧٧ - از عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله

ابْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبًا ، لِيَقْتَطِعَ مَالَ رَجُلٍ - أَوْ قَالَ أَخِيهِ - لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ » . وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَصْدِيقَ ذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا ﴾ [آل عمران : ٧٧] . الآيَةَ ، فَلَقِيَنِي الأَشْعَثُ فَقَالَ : مَا حَدَّثَكُمْ عَبْدُاللَّهِ الْيَوْمَ ؟ قُلْتُ : كَذَا وَكَذَا ، قال : فِيَّ أُنْزِلَتْ . [راجع: ٢٣٥٦ ، ٢٣٥٧ . أخرجه مسلم : ١٣٨ ، باختلاف].

عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «کسی که به دروغ سوگند یاد کند تا مال کسی را به چنگ آورد - یا فرمود مال برادر خود را - خداوند را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است».

و خداوند عزوجل به تصدیق فرمودهٔ آن حضرت در قرآن نازل کرد: «کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را» (آل عمران: ۷۷).

ابووائل می‌گوید: اشعث مرا ملاقات کرد و گفت: امروز عبدالله برای شما چه حدیثی گفت؟ من گفتم: چنین و چنان. وی گفت: این آیه درمورد من نازل شده است.

٢٦- باب : كَيْفَ يُسْتَحْلَفُ

قال تَعَالَى : ﴿ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ ﴾ [التوبة: ٦٢] . وَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ ثُمَّ جَاؤُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ﴾ [النساء : ٦٢] . يُقَالُ : بِاللَّهِ وَتَاللَّهِ وَوَاللَّهِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « وَرَجُلٌ حَلَفَ بِاللَّهِ كَاذِبًا بَعْدَ الْعَصْرِ » .[راجع : ٢٣٥٨] . وَلَا يُحْلَفُ بِغَيْرِ اللَّهِ .

باب ۲۶: چگونه سوگند یاد شود

خدای تعالی فرموده است: «سوگند می‌خورند به خدا برای شما» (التوبه ٦٢). و فرمود خدای عَزّوجل: «پس هر گاه بیایند نزد تو، قسم می‌خورند به خدا که نخواسته بودیم مگر نیکوکاری و موافقت‌کردن را» (النساء: ٦٢). و در سوگند گفته می‌شود: باللهِ وَ تَاللهِ وَ وَاللهِ. و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «و مردی بعد از عصر به نام خداوند سوگند دروغ یاد کرد».

(امام بخاری می‌گوید) به جز نام خدا، سوگند یاد نشود.

٢٦٧٨ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَمِّهِ أَبِي سُهَيْلٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ سَمِعَ طَلْحَةَ ابْنَ عُبَيْدِاللَّهِ يَقُولُ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَإِذَا

٢٦٧٨ - از طلحة بن عبیدالله روایت است که می‌گفت: مردی نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و دربارهٔ اسلام از آن حضرت سؤال

هُوَ يَسْأَلُهُ عَنِ الإِسْلامِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ » . فَقَالَ : هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا ؟ قَالَ : « لا ، إلا أنْ تَطَّوَّعَ » . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «وَصِيَامُ رَمَضَانَ» . قَالَ : هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُ ؟ قَالَ : « لا ، إلا أنْ تَطَوَّعَ » . قَالَ : وَذَكَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الزَّكَاةَ ، قَالَ : هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا ؟ قَالَ : « لا ، إلا أنْ تَطَوَّعَ » . فَأَدْبَرَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ : وَاللَّهِ لا أَزِيدُ عَلَى هَذَا وَلا أَنْقُصُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَفْلَحَ إِنْ صَدَقَ » . [راجع: ٤٦ . أخرجه مسلم : ١١] .

می‌کرد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «پنج نماز است در روز و در شب» آن مرد گفت: آیا غیر از این بر من چیزی هست؟ فرمود: «نِی. مگر آنکه نماز نضل بگزاری» سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «و روزهٔ ماه رمضان» آن مرد گفت: آیا غیر از این بر من چیزی هست؟ فرمود: «نِی: مگر آنکه روزهٔ نفل بگیری» و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از زکات برایش یاد کرد. وی گفت: آیا غیر از این بر من چیزی هست؟ فرمود: «نِی، مگر آنکه صدقهٔ نفل بدهی». آن مرد پشت گردانید و رفت درحالی که می‌گفت: به خدا سوگند که نه در آن زیادت می‌کنم و نه از آن کم می‌کنم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «رستگار می‌شود اگر راست بگوید».

٢٦٧٩ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ قَالَ : ذَكَرَ نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ» . [انظر : ٣٨٣٦، ٦١٠٨، ٦٦٤٦، ٦٦٤٧، ٦٦٤٨. أخرجه مسلم : ١٦٤٦ ، مطولاً].

٢٦٧٩ - از نافع از عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سوگند یاد می‌کند ،باید به نام خدا سوگند یاد کند، یا خاموش باشد»

٢٨- باب : مَنْ أَمَرَ بِإِنْجَازِ الْوَعْدِ

وَفَعَلَهُ الْحَسَنُ .

وَذَكَرَ إِسْمَاعِيلَ : ﴿ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ ﴾ . [مريم:٥٤] .

وَقَضَى ابْنُ الأَشْوَعِ بِالْوَعْدِ .

وَذَكَرَ ذَلِكَ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ .

وَقَالَ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، وَذَكَرَ صِهْرًا لَهُ ، قَالَ : « وَعَدَنِي فَوَفَى لِي » [راجع : ٣١١٠] .

باب ۲۷: کسی که بعد از سوگند (مُدّعی علیه) دو شاهد بیاور

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «شاید بعضی از شما در استدلال خویش نظر به بعضی دیگر زبان‌آورتر باشید».

وطاوُس و ابراهیم و شُرَیح گفته‌اند: شاهدان عادل سزاوارترانْد نسبت به سوگند دروغ.

قال أبو عَبْد اللَّه : وَرَأَيْتُ إِسْحَاقَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ يَحْتَجُّ بِحَدِيثِ ابْنِ أَشْوَعَ .

۲۶۸۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالك ، عَنْ هشَام بْن عُرْوَةَ ، عَنْ أَبيه ، عَنْ زَيْنَبَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضي اللَّه عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَال : « إِنَّكُمْ تَخْتَصمُونَ إِلَيَّ ، وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَلْحَنُ بحُجَّته منْ بَعْض ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بحَقِّ أَخيه شَيْئًا بقَوْله ، فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قطعَةً منَ النَّار ، فَلا يَأْخُذْهَا » . [راجع : ۲٤٥٨ . أخرجه مسلم : ۱۷۱۳].

۲۶۸۰ – از زینب، از اُم سَلَمَه(رضی‌الله عنها) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا شما دعاوی خویش را نزد من می‌آورید و شاید برخی از شما در استدلال خویش نظر به بعضی دیگر فصیح‌تر باشید. اگر من نظر به گفتهٔ او، از حق برادرش چیزی به نفع وی حکم می‌کنم، به تحقیق که من برای او پاره‌ای از آتش جدا می‌کنم، پس نباید آن را بگیرد».

۲۸- باب : مَنْ أَمَرَ بِإِنْجَازِ الْوَعْدِ

وَفَعَلَهُ الْحَسَنُ .

وَذَكَرَ إِسْمَاعِيلَ : ﴿ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ ﴾ . [مريم: ٥٤] .

وَقَضَى ابْنُ الأَشْوَعِ بِالْوَعْدِ .

وَذَكَرَ ذَلكَ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ .

وَقَال الْمسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ : سَمعْتُ النَّبيَّ ﷺ ، وَذَكَرَ صهْرًا لَهُ ، قَال : « وَعَدَني فَوَفَى لي » [راجع : ۳۱۱۰] .

قال أبو عَبْد اللَّه : وَرَأَيْتُ إِسْحَاقَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ يَحْتَجُّ بِحَدِيثِ ابْنِ أَشْوَعَ .

باب ۲۸: کسی که به وفای وعده حکم می‌کند

و حَسَن (بصری) به وفای وعده حکم کرد.

و در [کتاب] آمده است[1]: و اسماعیل را یاد کن که «هر آینه وی بود راست وعده» (مریم: ٥٤).

و ابن اَشْوَع به وفای وعده حکم کرد. و این را از سَمُرَة بن جُنْدُب یاد کرده است.

و مِسور بن مَخْرَمه گفته است: شنیده‌ام از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که از داماد خود[2] یاد کرد و فرمود: «وی برایم وعده نمود و به وعدهٔ خود وفا کرد» ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: اسحاق بن ابراهیم را دیدم که به حدیث ابن اشوع حُجَّت می‌آورد [3].

۲۶۸۱ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْد ، عَنْ صَالح ، عَن ابْن شهَاب ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه بْن

۲۶۸۱ – از عبدالله بن عبّاس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ابوسفیان به من گفته است:

۱- در برخی نسخ بخاری چنین است: وَ اُذکُر فی‌الکتاب اسماعیل...

۲- مراد از آن ابوالعاص شوهر زینب است که در بدر اسیر شده بود و آن حضرت او را رها کرد به شرطی که زینب را به مدینه بفرستد و او به عهد خود وفا کرد.

۳- یعنی وفای وعده از واجبات است.

عَبْدِاللَّه : أنَّ عَبْدَاللَّه بْنَ عَبَّاس رضيَ اللهُ عَنهمَا أخْبَرَهُ قال : أخْبَرَني أبُو سُفْيَانَ : أنَّ هِرَقْلَ قال لَـهُ : سَـألْتُكَ مَاذَا يَـأمُرُكُمْ ، فَزَعَمْتَ : أنَّهُ أمَرَكُـمْ بِـالصَّلاة ، وَالصِّـدْق ، وَالْعَفَاف ، وَالْوَفَاء بِـالْعَهْد ، وَأدَاء الأمَانَة ، قـال : وَهَـذه صفَةُ نَبيٍّ . [راجع : ۷ . أخرجه مسلم : ۱۷۷۳ ، مطولاً] .

هِرَقْل به او گفته بود:

از تو سؤال می‌کنم که (آن حضرت) شما را به چه امر می‌کند و تو گفتی: همانا وی امر می‌کند که نماز بگزارید و راستگوی و پاکدامن باشید و به وعدهٔ خود وفا کنید و امانت را بازگردانید[۱].

هرقل گفت: و همین است صفت پیامبر.

۲۶۸۲ – حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعيد : حَدَّثَنَا إسْـمَاعيلُ بْـنُ جَعْفَر ، عَنْ أبي سُهَيْل نَافع بْن مَالك بْن أبي عَامر ، عَنْ أبيه ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ : أنَّ رَسُولَ اللَّـه ﷺ قال : « آيَةُ الْمُنَافق ثَلاثٌ : إذَا حَدَّثَ كَذَبَ ، وَإذَا اؤْتُمنَ خَانَ ، وَإذَا وَعَدَ أخْلَفَ » . [راجع : ۳۳ . أخرجه مسلم : ۵۹] .

۲۶۸۲ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «منافق را سه نشانه است: چون سخن زند دروغ گوید و چون امانتی بدو سپرده شود خیانت کند، و چون وعده کند خلاف ورزد».

۲۶۸۳ – حَدَّثَنَا إبْرَاهيمُ بْنُ مُوسَى : أخْبَرَنَا هشَـامٌ ، عَنِ ابْن جُرَيْج قال : أخْبَرَني عَمْرُو ابْنُ دينَار ، عَنْ مُحَمَّـد بْـن عَليٍّ ، عَنْ جَـابر بْـن عَبْداللَّه رضـيَ اللهُ عَنْهمَـا قال : لَمَّـا مَـاتَ النَّبيُّ ﷺ جَـاءَ أبَـا بَكْـر مَـالٌ مـنْ قبَـل الْعَـلاء بْـن الْحَضْرَميِّ ، فقَـال أبُـو بَكْـر : مَـنْ كَـانَ لَـهُ عَلَـى النَّبـيِّ ﷺ دَيْنٌ ، أوْ كَانَتْ لَهُ قبَلَهُ عدَةٌ ، فَلْيَأْتنَا .

قال جَابرٌ : فَقُلْتُ : وَعَدَني رَسُولُ اللَّه ﷺ أنْ يُعْطيَني هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا ، فَبَسَطَ يَدَيْه ثَلاثَ مَرَّات .

قال جَابرٌ : فَعَدَّ في يَدي خَمْسَمائَة ، ثُـمَّ خَمْسَـمائَة ، ثُمَّ خَمْسَمائَة . [راجع : ۲۲۹۶ . أخرجه مسلم : ۲۳۱٤] .

۲٦۸۳ – از عمرو ابن دینار، از محمدبن علی روایت است که جابرن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: زمانی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد، از جانب عَلاءبن الحَضْرَمی (عامل بحرین) مالی برای ابوبکر آمد. ابوبکر گفت: اگر کسی را بر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) طلبی باشد و یا از جانب آن حضرت به او وعده‌ای شده باشد، نزد ما بیاید.

جابر گفت: گفتم: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به من وعده کرده است که این چنین و این چنین و این چنین برایم بدهد. جابر سه بار دستهای خود را گشود.

جابر گفته است: ابوبکر در دستهای من پانصد درهم شمرد و سپس پانصد درهم شمرد و سپس پانصد درهم شمرد.

۲٦۸٤ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدالرَّحيم : أخْبَرَنَا سَـعيدُ بْـنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ شُجَاع ، عَنْ سَـالم الأفْطَس ،

۲٦۸٤ – از سعیدبن جُبَیر روایت است که گفت: مردی یهودی از مردمان حیره از من سؤال کرد

۱– این موضوع بخشی از حدیثی است که در شمارهٔ ۷، کتاب وحی، در مجلد اول به تفصیل آمده است.

عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قال : سَأَلَنِي يَهُودِيٌّ مِنْ أَهْلِ الْحِيرَةِ : أَيَّ الأَجَلَيْنِ قَضَى مُوسَى ؟ قُلْتُ : لا أَدْرِي ، حَتَّى أَقْدَمَ عَلَى حَبْرِ الْعَرَبِ فَأَسْأَلَهُ ، فَقَدِمْتُ فَسَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ ، فَقال : قَضَى أَكْثَرَهُمَا وَأَطْيَبَهُمَا ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا قال فَعَلَ .

که: کدام یک از دو میعاد را[1] موسی به اتمام رسانید؟ گفتم: نمی‌دانم. نزد دانشمندترین مرد عرب می‌روم و از او می‌پرسم. من رفتم و از ابن عباس سؤال کردم وی گفت: موسی (ع) بیشترین و خوشترینِ آن دو میعاد را به پایان رسانید وهمانا آنچه را رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفت انجام می‌داد.

۲۹- باب : لا يُسْأَلُ أَهْلُ الشِّرْكِ عَنِ الشَّهَادَةِ وَغَيْرِهَا

وَقال الشَّعْبِيُّ : لا تَجُوزُ شَهَادَةُ أَهْلِ الْمِلَلِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ﴾ [المائدة: ١٤].

وَقال أَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « لا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلا تُكَذِّبُوهُ ، وَقُولُوا : ﴿ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ ﴾» [البقرة: ١٣٦] . [راجع : ٤٤٨٥] .

باب ۲۹: از مشرکان گواهی‌دادن و غیره خواسته نشود

و شَعبی گفته است: شهادت‌دادن مردم ادیان دیگر علیه یکدیگرشان جواز ندارد. به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی:

«پس برانگیختیم در میان فرقه‌های نصاری دشمنی وکینه» (مائده: ١٤). و ابوهریره روایت کرده که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب کنید، و بگویید:

«ایمان آوردیم به خدا و آنچه نازل شده است» (البقره: ١٣٦)

٢٦٨٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ ، وَكِتَابُكُمُ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ أَحْدَثُ الأَخْبَارِ بِاللَّهِ ، تَقْرَءُونَهُ لَمْ يُشَبْ ، وَقَدْ حَدَّثَكُمُ اللَّهُ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ بَدَّلُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ وَغَيَّرُوا بِأَيْدِيهِمُ الْكِتَابَ ، فَقالوا : « هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً » [البقرة: ٧٩] ، أَفَلا يَنْهَاكُمْ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ عَنْ مُسَاءَلَتِهِمْ ، وَلا وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا مِنْهُمْ رَجُلاً قَطُّ

٢٦٨٥ - از عُبیدالله بن عبدالله بن عُتبه روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: ای گروه مسلمانان، چگونه شما از اهل کتاب سؤال می‌کنید؟ و کتاب شما آن است که خداوند بر پیامبرش(صلی‌الله علیه وسلم) نازل کرده است، و تازه‌ترین اخبار از جانب خداوند است که می‌خوانید و در آن تحریف نشده است و همانا خداوند به شما خبر داده است که اهل کتاب آن‌چه را خداوند نوشته است، تحریف کردند

١- وقتی شعیب دختر خود را به موسی (ع) داد، مهر او را خدمت هشت یا ده سال به طریق تخییر تعیین کرده بود، چنان‌که قرآن مجید بدان ناطق است.

يَسْأَلُكُمْ عَنِ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ . [انظر : ٧٣٦٣ر، ٧٥٢٢ع، ٧٥٢٣ر] .

و با دستان خویش کتاب را تغییر دادند و گفتند همین ازجانب خداوند است کتابهای اندکی به‌دست آورند.

(ابن عباس گفته است:) آیا علمی که بر شما آمده است، شما را از سؤال‌کردن از ایشان بازنمی‌دارد؟ و به خدا سوگند، ما هرگز کسی از ایشان را ندیده‌ایم که ازچیزی سؤال کند که بر شما نازل شده است.

٣٠- باب : الْقُرْعَة فِي الْمُشْكِلات

وَقَوْلِه : ﴿ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ ﴾ . [آل عمران:٤٤] .

وَقال ابْنُ عَبَّاس : اقْتَرَعُوا فَجَرَت الأَقْلامُ مَعَ الْجِرْيَة ، وَعَالَ قَلَمُ زَكَرِيَّا الْجِرْيَةَ ، فَكَفَلَهَا زَكَرِيَّا .

وَقَوْلِه : ﴿ فَسَاهَمَ ﴾. أَقْرَعَ : ﴿ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ﴾ . [الصافات:١٤١]. مِنَ الْمَسْهُومِينَ .[راجع : ٢٦٧٤] .

وَقال أَبُو هُرَيْرَةَ : عَرَضَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى قَوْمِ الْيَمِين فَأَسْرَعُوا ، فَأَمَرَ أَنْ يُسْهِمَ بَيْنَهُمْ : أَيُّهُمْ يَحْلِفُ .

باب ۳۰: قرعه افکندن در بروز مشکلات

و فرمودهٔ خدای تعالی: «چون می‌انداختند قلمهای خویش را تا کدام کس از ایشان کفالت مریم را عهده‌دار شود»
(آل عمران: ٤٤)

و ابن عباس در تفسیر آن گفته است: قرعه انداختند و در میان آب قلمهای قرعه روان شد به جز قلم زکریّا که بر روی آب ایستاد و او کفالت مریم را به عهده گرفت.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «فَسَاهَمَ» - یعنی قرعه انداخت با اهل کشتی و سپس شد از مغلوبان» (الصّافات: ٤١) یعنی از قرعه برآمدگان (که به دریا افکنده شوند).

و ابوهریره گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از گروهی خواست که سوگند یاد کنند. آنها در آن شتاب کردند. آن حضرت فرمود که میانشان قرعه اندازند تا کدام یک‌شان سوگند یاد کند.

٢٦٨٦ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْص بْن غِيَاث : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال : حَدَّثَني الشَّعْبِيُّ : أَنَّهُ سَمِعَ النُّعْمَانَ ابْنَ بَشِير رضيَ اللهُ عَنهمَا يَقُولُ : قال النَّبِيُّ ﷺ : « مَثَلُ الْمُدْهِنِ فِي حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَاقِعِ فِيهَا ، مَثَلُ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا

٢٦٨٦ - از نُعمان بن بَشیر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مثال مُدْهِن، یعنی سهل‌انگار از محذورات و ممنوعات خدا و مرتکب آن، مثال گروهی

سَفِينَةٍ ، فَصَارَ بَعْضُهُمْ فِي أَسْفَلِهَا وَصَارَ بَعْضُهُمْ فِي أَعْلاهَا ، فَكَانَ الَّذِي فِي أَسْفَلِهَا يَمُرُّونَ بِالْمَاءِ عَلَى الَّذِينَ فِي أَعْلاهَا ، فَتَأَذَّوْا بِهِ ، فَأَخَذَ فَأْسًا ، فَجَعَلَ يَنْقُرُ أَسْفَلَ السَّفِينَةِ ، فَأَتَوْهُ فَقَالُوا : مَا لَكَ ، قَالَ : تَأَذَّيْتُمْ بِي وَلا بُدَّ لِي مِنَ الْمَاءِ ، فَإِنْ أَخَذُوا عَلَى يَدَيْهِ أَنْجَوْهُ وَنَجَّوْا أَنْفُسَهُمْ ، وَإِنْ تَرَكُوهُ أَهْلَكُوهُ وَأَهْلَكُوا أَنْفُسَهُمْ» .

است که در جایگاه کشتی در میانشان قرعه افکنده‌اند. بعضی در بخش بلند کشتی و بعضی در بخش پایین آن جای گرفته‌اند. آنانی که در پایین کشتی می‌باشند، برای دسترسی به آب بر کسانی که در بلند کشتی هستند می‌گذرند ومزاحمت بار می‌آورند. یکی از کسانی که در پایین کشتی است تبری می‌گیرد که زیر کشتی را سوراخ کند. سرنشینان کشتی نزد او می‌روند و به او می‌گویند: چرا چنین میکنی؟ وی می‌گوید: شما را اذیت کرده‌ام و ناگزیرم که آب بگیرم. پس اگر دست او را بگیرند (و مانع او شوند) هم او را نجات می‌دهند و هم خود را. و اگر او را به حالش بگذارند، هم او را هلاک می‌کنند و هم خود را.

۲۶۸۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي خَارِجَةُ بْنُ زَيْدٍ الأَنْصَارِيُّ : أَنَّ أُمَّ الْعَلاءِ ، امْرَأَةً مِنْ نِسَائِهِمْ قَدْ بَايَعَتِ النَّبِيَّ ﷺ ، أَخْبَرَتْهُ ، أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ مَظْعُونٍ طَارَ لَهُ سَهْمُهُ فِي السُّكْنَى ، حِينَ أَقْرَعَتِ الأَنْصَارُ سُكْنَى الْمُهَاجِرِينَ ، قَالَتْ أُمُّ الْعَلاءِ : فَسَكَنَ عِنْدَنَا عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ ، فَاشْتَكَى فَمَرَّضْنَاهُ ، حَتَّى إِذَا تُوُفِّيَ وَجَعَلْنَاهُ فِي ثِيَابِهِ ، دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَبَا السَّائِبِ ، فَشَهَادَتِي عَلَيْكَ لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ ، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : «وَمَا يُدْرِيكِ أَنَّ اللَّهَ أَكْرَمَهُ» . فَقُلْتُ : لا أَدْرِي ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَمَّا عُثْمَانُ فَقَدْ جَاءَهُ وَاللَّهِ الْيَقِينُ ، وَإِنِّي لأَرْجُو لَهُ الْخَيْرَ ، وَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ مَا يُفْعَلُ بِهِ» . قَالَتْ : فَوَاللَّهِ لا أُزَكِّي أَحَدًا بَعْدَهُ أَبَدًا . وَأَحْزَنَنِي ذَلِكَ ، قَالَتْ : فَنِمْتُ ، فَأُرِيتُ لِعُثْمَانَ عَيْنًا تَجْرِي ، فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : «ذَاكِ عَمَلُهُ» . [راجع : ۱۲۴۳] .

۲۶۸۷ - از زُهری روایت است که خَارجه بن زَید انصاری گفت: اُم عَلاء ـ یکی از زنان انصار که با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کرده بود ـ او را خبر داده است که: قُرعهٔ عثمان بن مظعون به نام ما بر آمد که نزد ما سکونت کند و آن هنگامی بود که انصار به حکم قرعه مهاجرین را جای می‌دادند. اُم علاء گفت: عثمان بن مظعون نزد ما سکونت گزید. وی مریض شد و ما از وی پرستاری کردیم تا آنکه وفات کرد و او را درجامه‌های وی کفن کردیم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به خانهٔ ما آمد. من گفتم: رحمت خداوند بر تو باد ای ابو سائب (عثمان بن مظعون) من به تو شهادت می‌دهم که خداوند تو را گرامی داشته است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «چگونه دانستی که خداوند او را گرامی داشته است؟».

گفتم: من نمی‌دانم، پدر و مادرم فدایت باد یا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اما عثمان، به خدا سوگند مرگ او را درگرفت، و من به او نیکویی می‌خواهم. به خدا سوگند، من که فرستادهٔ خداوندم، نمی‌دانم با وی چگونه معامله می‌شود».

اُمَ علاء گفت: به خدا سوگند که بعد از وی هرگز کسی را تزکیه نمی‌کنم و این واقعه مرا اندوهگین کرد. وی می‌گوید: در خواب بودم که برایم نموده شد که برای عثمان چشمهٔ جاری است. نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و از خواب خود به ایشان خبر دادم. آن حضرت فرمود: «آن عمل وی است».

٢٦٨٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ ، فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ ، وَكَانَ يَقْسِمُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا ، غَيْرَ أَنَّ سَوْدَةَ بِنْتَ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا لِعَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، تَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ٢٥٩٣ . أخرجه مسلم : ١٤٦٣ ، آخره] .

٢٦٨٨ - از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آن‌گاه که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) قصد سفر می‌کرد، میان همسران خویش قرعه می‌افکند و قرعهٔ هر یک که برمی‌آمد، او را با خود همراه می‌کرد. و آن حضرت برای هر یک از همسران خود یک روز و یک شب نوبت تعیین کرده بود، به جز برای سَوده بنت زمعه که وی نوبت شب و روز خویش را برای عایشه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بخشیده بود و با این عمل خشنودی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را درنظر گرفته بود.

٢٦٨٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ سُمَيٍّ ، مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي النِّدَاءِ وَالصَّفِّ الأَوَّلِ ، ثُمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلا أَنْ يَسْتَهِمُوا عَلَيْهِ لاسْتَهَمُوا ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهْجِيرِ لاسْتَبَقُوا إِلَيْهِ ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَةِ

٢٦٨٩ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مردم ثواب اذان‌دادن و ایستادن در صف اول جماعت را بدانند و سپس ، بدون قرعه‌فکندن آن را نیابند، البته در آن قرعه می‌افکند. و اگر

وَالصُّبْحِ لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْواً» . [راجع: ٦١٥ . اخرجه مسلم: ٤٣٧]

ثواب نماز در اول وقت[1] بدانند، بر آن پیشی می‌گرفتند، و اگر ثواب نماز خفتن و صبح را بندانند، خود را بدان می‌رساندند ولو خزیده می‌بود».

۱- لفظ - التهجیر - که در فوق، اول وقت ترجمه شد، مترجم انگلیسی بخاری آن را نماز چاشت ترجمه کرده است.

٥٣ - كِتَابُ الصُّلْحِ

١- باب : مَا جَاءَ فِي الإِصْلَاحِ بَيْنَ النَّاسِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء:١١٤]

وَخُرُوجِ الإِمَامِ إِلَى الْمَوَاضِعِ لِيُصْلِحَ بَيْنَ النَّاسِ بِأَصْحَابِهِ.

٢٦٩٠ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قال : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ : أَنَّ أُنَاسًا مِنْ بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ ، كَانَ بَيْنَهُمْ شَيْءٌ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ فِي أُنَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ يُصْلِحُ بَيْنَهُمْ ، فَحَضَرَتِ الصَّلاةُ وَلَمْ يَأْتِ النَّبِيُّ ﷺ ، فَجَاءَ بِلالٌ ، فَأَذَّنَ بِلالٌ بِالصَّلاةِ وَلَمْ يَأْتِ النَّبِيُّ ﷺ ، فَجَاءَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ ، فَقَالَ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ حُبِسَ ، وَقَدْ حَضَرَتِ الصَّلاةُ ، فَهَلْ لَكَ أَنْ تَؤُمَّ النَّاسَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، إِنْ شِئْتَ . فَأَقَامَ الصَّلاةَ ، فَتَقَدَّمَ أَبُو بَكْرٍ ، ثُمَّ جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ يَمْشِي فِي الصُّفُوفِ ، حَتَّى قَامَ فِي الصَّفِّ الأَوَّلِ ، فَأَخَذَ النَّاسُ بِالتَّصْفِيحِ حَتَّى أَكْثَرُوا ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ لا يَكَادُ يَلْتَفِتُ فِي الصَّلاةِ ، فَالْتَفَتَ فَإِذَا هُوَ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَرَاءَهُ ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ بِيَدِهِ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُصَلِّيَ كَمَا هُوَ ، فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ يَدَهُ فَحَمِدَ اللَّهَ ، وَأَثْنَى عَلَيْهِ

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۵۳ - کتاب صلح

باب ۱: آنچه دربارهٔ صلح‌کردن میان مردم آمده است

و فرمودهٔ خدای تعالی: «در بسیاری از مشورتهای پنهانی ایشان خیری نیست، لیکن خیر در مشورت کسی است که می‌فرماید به صدقه یا به کار پسندیده یا به اصلاح‌آوردن میان مردمان و هر که این کند به طلب خشنودی خدا، پس به زودی بدهیمش مزد بزرگ» (النساء: ١١٤). و بیرون‌آمدن امام با اصحاب خویش به مواضعی که میان مردم صلح آورد.

٢٦٩٠ - از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد(رضی‌الله عنه) گفت: در میان مردمان عَمر و بن عوف چیزی واقع شد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با تنی چند از اصحاب خویش نزد ایشان رفت تا میان آنها صلح بیاورد. وقت نماز فرا رسید و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برنگشت بلال اذان نماز گفت. ولی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نیامد. وی نزد ابوبکر آمد و گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (از آمدن) بازداشته شده و وقت نماز فرا رسیده است، آیا تو برای مردم امامت می‌دهی؟ ابوبکر گفت: آری، اگر بخواهی.

بلال اقامت گفت و ابوبکر به نماز پیش شد، سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و در میان صفها رفت تا آنکه به صف اول رسید. مردم

ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى وَرَاءَهُ حَتَّى دَخَلَ فِي الصَّفِّ، وَتَقَدَّمَ النَّبِيُّ ﷺ فَصَلَّى بِالنَّاسِ، فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِذَا نَابَكُمْ شَيْءٌ فِي صَلَاتِكُمْ أَخَذْتُمْ بِالتَّصْفِيحِ، إِنَّمَا التَّصْفِيحُ لِلنِّسَاءِ، مَنْ نَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَقُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلَّا الْتَفَتَ يَا أَبَا بَكْرٍ، مَا مَنَعَكَ حِينَ أَشَرْتُ إِلَيْكَ لَمْ تُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَقَالَ: مَا كَانَ يَنْبَغِي لِابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٦٨٤. اخرجه مسلم: ٤٢١].

به کف‌زدن آغاز کردند و بسیار کف زدند. و ابوبکر چنان بود که به وقت نماز، به چپ و راست خود نمی‌نگریست. وی ناگهان توجه کرد و دید که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پشت سر وی است. آن حضرت با دست خویش اشارت کرد که در همان جایی که هست به نماز خود ادامه دهد. ابوبکر دست خود را بلند کرد و خداوند را حمد گفت و ستود، سپس پس پس آمد تا آنکه به صف درآمد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پیش شد و بر مردم نماز گزارد. و چون از نماز فارغ شد رو به سوی مردم کرد و فرمود: «ای مردم، وقتی در نماز شما چیزی واقع شد، شما به کف‌زدن آغاز کردید. همانا کف‌زدن برای زنان است. کسی که در نماز وی چیزی واقع می‌شود، باید بگوید: سبحان‌الله. و هرکس که آن را بشنود بدان توجه می‌کند و ای ابوبکر، تو را چه چیز مانع شد که وقتی به تو اشارت کردم، تو بر مردم نماز نگزاردی؟».

ابوبکر گفت: بر پسر ابوقحافه شایسته نیست که پیشروی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نماز بگزارد.

٢٦٩١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي: أَنَّ أَنَسًا ﷺ قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: لَوْ أَتَيْتَ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ أُبَيٍّ، فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ وَرَكِبَ حِمَارًا، فَانْطَلَقَ الْمُسْلِمُونَ يَمْشُونَ مَعَهُ، وَهِيَ أَرْضٌ سَبِخَةٌ، فَلَمَّا أَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: إِلَيْكَ عَنِّي، وَاللَّهِ لَقَدْ آذَانِي نَتْنُ حِمَارِكَ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ مِنْهُمْ: وَاللَّهِ لَحِمَارُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَطْيَبُ رِيحًا مِنْكَ، فَغَضِبَ لِعَبْدِاللَّهِ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ، فَشَتَمَهُ، فَغَضِبَ لِكُلٍّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَصْحَابُهُ، فَكَانَ بَيْنَهُمَا ضَرْبٌ بِالْجَرِيدِ وَالْأَيْدِي وَالنِّعَالِ، فَبَلَغَنَا أَنَّهَا أُنْزِلَتْ:

٢٦٩١ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته شد، کاش نزد عبدالله ابن اُبَی بروی (تا شاید آن منافق اسلام بیاورد). پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر خری سوار شد و روانه گشت و مسلمانان با پای پیاده آن حضرت را همراهی می‌کردند و مسیر راه شوره‌زار بود. آن‌گاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزد وی رفت، وی گفت: از من دور شو، به خدا سوگند که بوی خرِ تو مرا اذیت می‌کند. مردی از میان انصار به وی گفت: به خدا سوگند که

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ . [الحجرات : ٩] [أخرجه مسلم : ١٧٩٩] .

خرِ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خوشبوی‌تر از تو می‌باشد. مردی از افراد عبدالله خشمگین شد و هر دویشان یکدیگر را دشنام دادند، سپس طرفداران هر یک از این دو خشمگین شدند و با چوب و کفش و مشت بر همدیگر کوبیدند. به ما خبر رسید که همانا این آیه نازل شد: «و اگر دو گروه از مسلمانان جنگ کنند، پس صلح کنید میان ایشان» (البحرات: ۹).

٢- باب : لَيْسَ الْكَاذِبُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ

٢٦٩٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ حُمَيْدَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أُمَّهُ أُمَّ كُلْثُومٍ بِنْتَ عُقْبَةَ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «لَيْسَ الْكَذَّابُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ ، فَيَنْمِي خَيْرًا أَوْ يَقُولُ خَيْرًا» . [أخرجه مسلم : ٢٦٠٥ ، زيادة] .

باب ۲: کسی که میان مردم صلح می‌آورد، دروغگوی نیست

۲٦۹۲ – از ابن شهاب، از حُمید بن عبدالرحمن روایت است که مادر وی اُم کُلثوم بنت عُقْبه او را خبر داده که از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «کسی که میان مردم صلح می‌آورد، دروغگوی نیست، پس اگر چیزی نیک را می‌رساند – یا – سخنی نیک (به جانبین) می‌گوید[1].

٣- باب: قَوْلِ الإِمَامِ لأَصْحَابِهِ: اذْهَبُوا بِنَا نُصْلِحُ

٢٦٩٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأُوَيْسِيُّ وَإِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَرْوِيُّ قَالا : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ : أَنَّ أَهْلَ قُبَاءٍ اقْتَتَلُوا حَتَّى تَرَامَوْا بِالْحِجَارَةِ ، فَأُخْبِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ ، فَقَالَ : «اذْهَبُوا بِنَا نُصْلِحُ بَيْنَهُمْ» . [راجع : ٦٨٤ . أخرجه مسلم : ٤٢١ ، مطولاً بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

باب ۳: گفتهٔ امام به یاران خود با ما بروید تا میان ایشان صلح کنیم.

۲٦۹۳ – از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد(رضی‌الله عنه) گفت: مردم قبا با یکدیگر زد و خورد نمودند تا آنکه بر یکدیگر سنگ افکندند. از این واقعه به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) خبر رسید و فرمود: «با ما بروید تا میان ایشان صلح کنیم».

۱– مبنای این سخن بر آن است که دروغ را برای دفع فساد روا داشته‌اند از قبیل: اختیار شر قلیل برای رسیدن به خیر کثیر. در روایت مسلم آمده که دروغ را به جز از سه مورد اجازه نداده‌اند: در جنگ، در مصالحه میان طرفین و در خشنود ساختن زن که بگوید تو را دوست می‌دارم. هرچند او را دوست نداشته باشد. برخی علما دروغ را به گونهٔ مطلق روا نمی‌دارند. (تیسیر القاری).

٤- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿ أَنْ يَصَّالَحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾.
[النساء: ۱۲۸].

٢٦٩٤ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿ وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا ﴾ [النساء : ١٢٨] . قالت : هُوَ الرَّجُلُ يَرَى مِنِ امْرَأَتِهِ مَا لا يُعْجِبُهُ ، كِبَرًا أَوْ غَيْرَهُ ، فَيُرِيدُ فِرَاقَهَا ، فَتَقُولُ : أَمْسِكْنِي وَاقْسِمْ لِي مَا شِئْتَ ، قالتْ : فَلا بَأْسَ إِذَا تَرَاضَيَا . [راجع : ٢٤٥٠ . أخرجه مسلم : ٣٠٢١] .

باب ۴: فرمودۀ خدای تعالی

[اگر زنی بترسد از شوهرش، سرکشی یا روگردانی را، پس گناه نیست برایشان] «در آنکه صلح آرند در میان خویش نوعی از صلح و صلح‌کاری بهتر است» (النساء: ۱۲۸).

٢٦٩٤ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) این آیه را خواند: «اگر زنی بترسد از شوهرش سرکشی یا روگردانی را» (النساء: ۱۲۸). وی گفت: دربارۀ آن مردی است که از زن خود چیزی می‌بیند که از آن خوشش نمی‌آید؛ چون کهنسالی و غیره، و می‌خواهد که از وی جدایی اختیار کند، و آن زن می‌گوید: مرا نزد خود نگهدار و هر آن‌چه خواهی به من نفقه بده. عایشه گفته است: اگر زن و شوهر بدان راضی باشند، گناهی نیست.

٥- باب : إِذَا اصْطَلَحُوا عَلَى صُلْحِ جَوْرٍ فَالصُّلْحُ مَرْدُودٌ

٢٦٩٥ ، ٢٦٩٦ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْب : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِد الْجُهَنِيِّ ﷺ قالا : جَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، فَقَامَ خَصْمُهُ فَقال : صَدَقَ ، اقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، فَقال الأَعْرَابِيُّ : إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا ، فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ ، فَقَالُوا لِي : عَلَى ابْنِكَ الرَّجْمُ ، فَفَدَيْتُ ابْنِي مِنْهُ بِمِائَةٍ مِنَ الْغَنَمِ وَوَلِيدَةٍ ، ثُمَّ سَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ فَقالوا : إِنَّمَا عَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، فَقال النَّبِيُّ ﷺ : « لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ

باب ۵: اگر بر آنچه ستم باشد صلح کنند، آن صلح مردود است

٢٦٩٥ و ٢٦٩٦ - از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابوهریره و زیدبن خالد الجُهنی(رضی‌الله عنهما) گفته‌اند: بادیه‌نشینی آمد و گفت: یا رسول‌الله، در میان ما به کتاب خدا حکم کن. جانب مقابل وی گفت: راست میگوید، در میان ما به کتاب خدا حکم کن بادیه‌نشین گفت: پسر من که نزد این مرد مزدور بود با زن وی زنا کرده است و به من گفتند: بر پسرت سنگسار لازم می‌شود[1] من به جبران این عمل پسر خود، صد گوسفند فدیه دادم و

۱- مجازات رجم؛ یعنی سنگسارکردن زناکار، در قرآن صراحت ندارد، لیکن از اینکه خداوند در قرآن گفته: وَ مَا آتَکُمُ الرَّسُولُ فَخُذوه وَ مَانَهَکُم عَنهُ فَانْتَهُوا (الحشر: ۷) یعنی: و هر چه بدهد شما را پیغامبر بگیرید آن را و هرچه منع کند شما را از آن باز ایستید. و همچنان آیهٔ: من یُطِعِ الرَّسولَ فَقَد اَطاعَ‌الله (النساء: ۸۰) (هر که فرمانبرداری کند پیغامبر را هر آینه فرمانبرداری خدا کرد). از مطالب شرح کرمانی مفهوم می‌شود که رجم، یعنی سنگسار در قرآن بوده ولی آن منسوخ شده و حکم آن باقی است (تیسیر القاری ج ۲، ص ۴۶۴).

اللّه . أمَّا الْوَلِيدَةُ وَالْغَنَمُ فَرَدٌّ عَلَيْكَ ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَة وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، وَأمَّا أنْتَ يَا أُنَيْسُ - لِرَجُلٍ - فَاغْدُ عَلَى امْرَأة هَذَا فَارْجُمْهَا» . فَغَدَا عَلَيْهَا أُنَيْسٌ فَرَجَمَهَا . [راجع : ۲۳۱٤ ، ۲۳۱٥ . أخرجه مسلم : ۱٦۹۷ - ۱٦۹۸ ، بزيادة] .

کنیزی آزاد کردم. سپس این موضوع را از علما[1] سؤال کردم. آنها گفتند: بر پسر تو صد تازیانه و یک سال تبعید لازم می‌شود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در میان شما به کتاب خدا حکم می‌کنم. و اما کنیز و گوسفندان بر تو رد است. و بر پسر تو صدتازیانه و یک سال تبعید است، و اما تو ای اُنَیس - برای مردی گفت - فردا بر و آن زن را سنگسار کن» فردای آن، آن اُنَیس رفت و آن زن را سنگسار کرد.

۲٦۹۷ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أبِيهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ أحْدَثَ فِي أمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ» .

رَوَاهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْمَخْرَمِيُّ ، وَعَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ أبِي عَوْنٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ . [انظر في الاعتصام بالكتاب والسنة ، باب : ۲۰. أخرجه مسلم : ۱۷۱۸] .

۲٦۹۷ - از قاسم بن محمد روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که در شریعت ما چیزی نو پدید آورد، چیزی که در شریعت نباشد، آن مردوداست».

روایت کرده است آن را عبدالله بن جعفر مَخْرَمِی و عبدالواحد بن ابی عَوْن، از سعدبن ابراهیم.

٦- بَاب : كَيْفَ يُكْتَبُ : هَذَا مَا صَالَحَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ،

وَفُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ، وَإِنْ لَمْ يَنْسُبْهُ إِلَى قَبِيلَتِهِ أوْ نَسَبِهِ .

باب ٦: چگونه صلح‌نامه نوشته شود؟

این است آنچه صلح کرده است فُلان بن فُلان، و فُلان بن فُلان، هرچند نام قبیله و نسب وی نوشته نشود.

۲٦۹۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا صَالَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أهْلَ الْحُدَيْبِيَةِ ، كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أبِي طَالِبٍ بَيْنَهُمْ كِتَابًا ، فَكَتَبَ

۲٦۹۸ - از بَرأ بن عازب(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: وقتی که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با مردم حُدَیبیه (یعنی کافران قریش) صلح کرد[2]. علی بن ابی‌طالب(رضی‌الله عنه) میان ایشان نامه‌ای نوشت و در آن نوشت: محمد رسول‌الله،

۲- در عینی گفته شده که در زمان آن حضرت خلفای اربعه، و سه کس از انصار یعنی اُبی بن کعب، و معاذ بن جَبَل و زید بن ثابت(رضی‌الله عنه)(به عنهم تبدیل شود)فتوا می‌دادند.

۲- در سال ششم هجرت، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با هزار واندی از یاران خویش برای ادای عمره روانه مکه شدند. کافران قریش در موضع حُدَیبیه، از ورود ایشان ممانعت کردند و مذاکرات میان آنها ادامه یافت و سرانجام میان ایشان مصالحه شد و صلح‌نامهٔ نوشته شد که مسلمانان سال آینده وارد مکه شوند. این صلح‌نامه به پیمان حدیبیه شهرت یافت که بر وفق آن سال بعد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی به مکه درآمدند وعمره گزاردند.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ : لا تَكْتُبْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، لَوْ كُنْتَ رَسُولاً لَمْ نُقَاتِلْكَ ، فَقَالَ لِعَلِيٍّ :« امْحُهُ » . فَقَالَ عَلِيٌّ : مَا أَنَا بِالَّذِي أَمْحَاهُ ، فَمَحَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ ، وَصَالَحَهُمْ عَلَى أَنْ يَدْخُلَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ ، وَلا يَدْخُلُوهَا إِلا بِجُلُبَّانِ السِّلاحِ ، فَسَأَلُوهُ مَا جُلُبَّانُ السِّلاحِ ؟ فَقَالَ : الْقِرَابُ بِمَا فِيهِ . [راجع: ۱۷۸۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۸۳].

مشرکان گفتند: محمد رسول‌الله ننویس. اگر تو پیامبر می‌بودی ما با تو نمی‌جنگیدیم. آن حضرت به علی گفت: «آن را محو کن» علی گفت: من محوکنندۀ آن نیستم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با دست خویش آن را محو کرد، و با آنها بر این صلح کرد که آن حضرت و یاران وی (سال آینده) به مکه در آیند و سه روز بمانند و سلاح‌شان در جُلبان باشد.

از راوی پرسیدند که سلاح در جُلبان یعنی چه؟ گفت: یعنی سلاح در نیام و غلاف باشد.

۲٦۹۹ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِي الْقَعْدَةِ ، فَأَبَى أَهْلُ مَكَّةَ أَنْ يَدَعُوهُ يَدْخُلُ مَكَّةَ ، حَتَّى قَاضَاهُمْ عَلَى أَنْ يُقِيمَ بِهَا ثَلاثَةَ أَيَّامٍ ، فَلَمَّا كَتَبُوا الْكِتَابَ كَتَبُوا : هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، فَقَالُوا : لا نُقِرُّ بِهَا ، فَلَوْ نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مَنَعْنَاكَ ، لَكِنْ أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، قَالَ : « أَنَا رَسُولُ اللَّهِ ، وَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ » . ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ : « امْحُ : رَسُولُ اللَّهِ » . قَالَ : لا وَاللَّهِ لا أَمْحُوكَ أَبَداً ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكِتَابَ ، فَكَتَبَ : « هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، لا يَدْخُلُ مَكَّةَ سِلاحٌ إِلا فِي الْقِرَابِ ، وَأَنْ لا يَخْرُجَ مِنْ أَهْلِهَا بِأَحَدٍ إِنْ أَرَادَ أَنْ يَتَّبِعَهُ ، وَأَنْ لا يَمْنَعَ أَحَداً مِنْ أَصْحَابِهِ أَرَادَ أَنْ يُقِيمَ بِهَا » . فَلَمَّا دَخَلَهَا وَمَضَى الأَجَلُ ، أَتَوْا عَلِيّاً فَقَالُوا : قُلْ لِصَاحِبِكَ اخْرُجْ عَنَّا فَقَدْ مَضَى الأَجَلُ ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَتَبِعَتْهُمُ ابْنَةُ حَمْزَةَ : يَا عَمِّ يَا عَمِّ ، فَتَنَاوَلَهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَأَخَذَ بِيَدِهَا ، وَقَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ : دُونَكِ ابْنَةَ عَمِّكِ

۲٦۹۹ - از براء بن عازب(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در ماه ذیقعده قصد عمره کرد، ولی مردم مکه از ورود وی به مکه خودداری کردند تا آنکه آن حضرت با آن‌ها مصالحه کرد که در آن‌جا سه روز اقامت گزینند و چون صلح‌نامه را نگاشتند. در آن نوشتند: این همان است که محمد فرستادۀ خدا بر آن صلح کرده است. آنها گفتند: ما بدان اقرار نمی‌کنیم. اگر بدانیم که تو فرستادۀ خداوندی، تو را مانع نمی‌شویم، لیکن تو محمدبن عبدالله هستی. آن حضرت فرمود: «من فرستادۀ خدا و من محمّد بن عبدالله هستم» و سپس به علی گفت: «رسول‌الله را پاک کن».

علی گفت: نی، به خدا سوگند که هرگز آن را پاک نمی‌کنم. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نامه را گرفت و در آن نوشت[۱]:

«این است آنچه صلح کرده است بر آن

۱- نسبت نوشتن به آن حضرت به طریق مجاز، امر بر نوشتن است. بعضی گویند که آن حضرت نظر به اعجاز و خرق عادت، خودش نوشت و نیز می‌گویند که لفظ اُمّی که بر آن حضرت آمده است، برکسی اطلاق می‌شود که نیکو کتابت نکند نه اینکه اصلاً ننویسد و این امر مخالف آیت ۴۸ سوره عنکبوت نیست که می‌گوید: «و نمی‌خواندی پیش از نزول قرآن هیچ کتاب را به‌دست راست خود آن‌گاه در شک می‌افتادند این بدکیشان»، البته برخی با این نظر موافق نیستند (شرح شیخ الاسلام، حاشیه تیسیر القاری ج ۴، ص ۳۸۵).

احمَلَيها ، فَاخْتَصَمَ فيهَا عَليٌّ وَزَيْدٌ وَجَعْفَرٌ ، فَقَال عَليٌّ : أَنَا أَحَقُّ بهَا ، وَهيَ ابْنَةُ عَمِّي ، وَقَال جَعْفَرٌ : ابْنَةُ عَمِّي وَخَالَتُهَا تَحْتي ، وَقَال زَيْدٌ ابْنَةُ أَخي ، فَقَضَى بهَا النَّبيُّ ﷺ لخَالَتهَا ، وَقَال : «الْخَالَةُ بمَنْزِلَة الأُمِّ» . وَقَال لعَليٍّ : «أَنْتَ منِّي وَأَنَا منْكَ» . وَقَال لجَعْفَر : «أَشْبَهْتَ خَلْقي وَخُلُقي» . وَقَال لزَيْد : «أَنْتَ أَخُونَا وَمَوْلانَا» . [راجع : ۱۷۸۱ ، وانظر في فضائل الصحابة ، باب : ۱۷. أخرجه مسلم : ۱۷۸۳ مختصراً] .

محمد بن عبدالله، این‌که: سلاح را وارد مکه نکند مگر در غلاف آن، و کسی از اهالی مکه که قصد پیروی او را دارد، از مکه خارج نشود، و هیچ یک از یاران خویش را که بخواهد در مکه اقامت گزیند، مانع نشود».

آن‌گاه که آن حضرت وارد مکه شد و میعاد اقامت وی سپری شد، مشرکان نزد علی آمدند و گفتند: به یار خود بگوی که از نزد ما بیرون رود و همانا میعاد آن سپری شده است.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مکه بیرون آمد و دختر حمزه به دنبال‌شان روانه شد درحالی که به آن حضرت می‌گفت: ای عمو، ای عمو. علی بن ابی‌طالب(رضی‌الله عنه) دست وی را گرفت و به فاطمه(علیهاالسلام) گفت: دختر عموی خود را بگیر و او را با خود سوار کن و علی و زید، و جعفر درمورد (تربیت و پرورش) وی باهم اختلاف کردند. علی گفت: من به وی سزاوارترم. او دخترعموی من است و جعفر گفت: وی دختر عموی من است و خاله‌اش زن من است. زید گفت: او دختر برادر من است[1]. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حکم کرد که آن دختر به خاله‌اش سپرده شود و فرمود: «خاله منزلت مادر را دارد».

و آن حضرت به علی گفت: «تو از منی و من از توأم» و به جعفر گفت: «صورت و سیرت تو به من می‌ماند».

و به زید گفت: «تو برادر ما و دوست ما هستی».

۱- پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) رابطهٔ اخوت و برادری را بین زید غلام آزاد شدهٔ خود و حمزه عموی خود قایم ساخته بود.

٧- باب : الصُّلْح مَعَ الْمُشْرِكِينَ

فيه عَنْ أبي سُفْيَانَ .[راجع : ٧] .

وَقال عَـوْفُ بْنُ مَـالك ، عَـنِ النَّبـيِّ ﷺ: « ثُـمَّ تَكُونُ هُدْنَةٌ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَني الأصْفَرِ» . [راجع : ٣١٧٦] .

وَفيه سَهْلُ بْنُ حُنَيْف ، وَأسْمَاءُ ، وَالْمِسْوَرُ ، عَـنِ النَّبيِّ ﷺ:

٢٧٠٠ - وَقَال مُوسَى بْنُ مَسْعُود : حَدَّثَنا سُـفْيَانُ بْـنُ سَعيد ، عَنْ أبي إسْحَاقَ ، عَنِ الْـبَرَاء بْنِ عَـازِب رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : صَالَحَ النَّبيُّ ﷺ الْمُشْرِكينَ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَة عَلَى ثَلاثَة أشْيَاءَ ، عَلَى أنَّ مَـنْ أتَـاهُ مـنَ الْمُشْرِكينَ رَدَّهُ إلَيْهـمْ ، وَمَنْ أتَاهُمْ منَ الْمُسْلمينَ لَمْ يَرُدُّوهُ ، وَعَلَى أنْ يَدْخُلَهَا مـنْ قَابل ، وَيُقيـمَ بهـا ثَلاثَـةَ أيَّـام ، وَلا يَدْخُلَهَـا إلا بجُلُبَّـان السِّلاح ، السَّيْف وَالْقَوْس وَنَحْوه . فَجَـاءَ أبُـو جَنْـدَل يَحْجُلُ في قُيُوده ، فَرَدَّهُ إلَيْهمْ . [راجع : ١٧٨١ . اخرجه مسلم: ١٧٨٣ مطولاً] .

قال : لَمْ يَذْكُرْ مُؤَمَّلٌ عَنْ سُفْيَانَ : أبَـا جَنْدَل ، وَقَـال إلا بجُلُبِ السِّلاحِ .

باب ٧: مصالحه با مشرکین

در آن از ابوسفیان روایت شده است (حدیث: ٧)

و روایت است از عَوف بن مالک که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سپس میان شما و رومیان صلح برقرار می‌گردد».

و در آن سَهْل بن حُنَیف، و اسماء، و مِسور از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند[۱].

٢٧٠٠ - از بَرا بن عازب(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز حُدَیْبیه در سه چیز با مشرکین صلح کرد: اگر کسی از مشرکین نزد آن حضرت بیاید، او را به مشرکین بازگرداند. اگر کسی از مسلمانان نزد مشرکان برود، او را به مسلمانان بازنگردانند. سال بعد که آن حضرت به مکه می‌آید فقط سه روز در آن‌جا اقامت کند، و به مکه داخل نشود مگر آنکه سلاح در غلاف باشد، مانند شمشیر، کمان و امثال آن.

ابوجندل که پای در زنجیر جست و خیز کنان آمد، آن حضرت او را به مشرکین بازگردانید[۲].

ابوعبدالله می‌گوید: مُؤمَّلْ از سفیان از ابوجندل یاد نکرده و این لفظ را آورده است: اِلاّ بِجُلُبِ السّلاَح - (عوض - الاّ بِجُلُبّان السّلاح).

١- اشاره به حدیثی است که اسماء بنت ابوبکر در مورد حکم صلهٔ رحم با مادر خود که مشرک بود از آن حضرت اجازه خواست.

٢- ابوجندل پسر سُهیل است و سُهیل که از اشراف قریش بود، متصدی و مباشر مذاکرات صلح حدیبیه بود. وی قبل از آنکه به حُدَیبیه بیاید، پسر خود ابوجندل را که مسلمان شده بود در زنجیر کشیده بود تا نزد مسلمانان نیاید. وقتی که سهیل با مسلمانان مذاکره می‌کرد، ابوجندل با همان حالت که در زنجیر بود، خود را به حُدَیبیه رسانید وچون سهیل پسر خود را دید. گفت: ای محمد، این اولین کسی است که به‌خاطر وی با تو صلح می‌کنم. او را به من بازگردان، آن حضرت فرمود :هنوز صلحنامه نوشته نشده است. سهیل اصرار کرد. آن حضرت ناگزیر ابوجندل را به او سپرد. (شرح شیخ‌الاسلام).

۲۷۰۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ : حَدَّثَنَا سُرَيْجُ بْنُ النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ مُعْتَمِرًا ، فَحَالَ كُفَّارُ قُرَيْشٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْبَيْتِ ، فَنَحَرَ هَدْيَهُ وَحَلَقَ رَأْسَهُ بِالْحُدَيْبِيَةِ ، وَقَاضَاهُمْ عَلَى ، أَنْ يَعْتَمِرَ الْعَامَ الْمُقْبِلَ ، وَلا يَحْمِلَ سِلاحًا عَلَيْهِمْ إِلا سُيُوفًا ، وَلا يُقِيمَ بِهَا إِلا مَا أَحَبُّوا . فَاعْتَمَرَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ ، فَدَخَلَهَا كَمَا كَانَ صَالَحَهُمْ ، فَلَمَّا أَقَامَ بِهَا ثَلاثًا ، أَمَرُوهُ أَنْ يَخْرُجَ فَخَرَجَ . [انظر : ۴۲۵۲ر] .

۲۷۰۱ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به قصد عمره برآمد. کافران قریش میان او و کعبه حایل شدند. آن حضرت در حُدَیبیه قربانی خویش را ذبح کرد و سرِ خود را تراشید و با ایشان مصالحه کرد که سال آینده عمره کند و سلاح برندارد به جز شمشیر، و در مکه اقامت نکند به جز میعادی را که ایشان بخواهند. آن حضرت سال بعد عمره کرد و تحت شرایطی که با ایشان صلح کرده بود وارد مکه شد و چون سه روز اقامت کرد به او گفتند که از مکه بیرون رود. آن حضرت از مکه خارج شد.

۲۷۰۲ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا بِشْرٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ قَالَ : انْطَلَقَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ زَيْدٍ إِلَى خَيْبَرَ ، وَهِيَ يَوْمَئِذٍ صُلْحٌ . [انظر : ۳۱۷۳ط ، ۶۱۴۳ط ، ۶۸۹۸ط ، ۷۱۹۲ط . أخرجه مسلم : ۱۶۶۹ ، مطولاً] .

۲۷۰۲ - از سهل بن ابوحَثْمه روایت است که گفت: عبدالله ابن سَهل و مُحَیِّصَه بن مسعودبن زید به سوی خیبر رفتند و در آن روز (میان یهود و مسلمانان) صلح بود.

۸- باب : الصُّلْحِ فِي الدِّيَةِ

باب ۸: مصالحه دردِیَت (خون‌بها و بهای جراحت)

۲۷۰۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ : أَنَّ الرُّبَيِّعَ ، وَهِيَ ابْنَةُ النَّضْرِ كَسَرَتْ ثَنِيَّةَ جَارِيَةٍ ، فَطَلَبُوا الأَرْشَ وَطَلَبُوا الْعَفْوَ فَأَبَوْا ، فَأَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فَأَمَرَهُمْ بِالْقِصَاصِ ، فَقَالَ أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ : أَتُكْسَرُ ثَنِيَّةُ الرُّبَيِّعِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ لا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لا تُكْسَرُ ثَنِيَّتُهَا ، فَقَالَ : « يَا أَنَسُ ، كِتَابُ اللَّهِ الْقِصَاصُ » . فَرَضِيَ الْقَوْمُ وَعَفَوْا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ ، مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ » .

زَادَ الْفَزَارِيُّ : عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ : فَرَضِيَ الْقَوْمُ وَقَبِلُوا الأَرْشَ . [انظر : ۲۸۰۶ حر ، ۴۴۹۹ ح ، ۴۵۰۰ ر ، ۴۶۱۱ ر ، ۶۸۹۴ ح ، وانظر في الديات ، باب : ۱۴ . أخرجه مسلم : ۱۶۷۵ ، باختلاف] .

۲۷۰۳ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رُبیع دختر نَضْر دو دندان پیشین دختری را شکستاند. کسان رُبیع از کسان آن دختر خواستند که خونبهای جراحت بگیرند و قصاص را عفو کنند. آن‌ها نپذیرفتند. هر دو طرف نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و آن حضرت به قصاص امر کرد.

انس بن نضر گفت: آیا دندان ربیع را می‌شکنی یا رسول‌الله؟ نی، سوگند به کسی که تو را به حق فرستاده است که دندان او شکسته نمی‌شود.

آن حضرت فرمود: «ای اَنَس، حکم خدا قصاص است» سپس کسان دختر راضی شدند و عفو کردند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا از بندگان خدا کسی هست که اگر به خدا سوگند یاد کند خداوند سوگندش را راست می‌گرداند»[1].

فَزاری به روایت از حُمَید، از انس افزوده است: کسان آن دختر راضی شدند و بهای جراحت را قبول کردند.

٩- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رضي الله عنهما :

«ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ» .

وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ﴾ [الحجرات:٩] .

باب ۹: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به حسن بن علی(رضی‌الله عنه)

«همانا این پسر من سیّد (سالار و مقتدا) است و شاید خداوند به‌واسطهٔ او میان دو گروه بزرگ صلح بیاورد»[2].

و فرمودهٔ خداوند جَلّ ذکره: «صلح آورید میان آنها» (الحجرات: ۹).

٢٧٠٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : سَمِعْتُ الْحَسَنَ يَقُولُ : اسْتَقْبَلَ وَاللَّهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مُعَاوِيَةَ بِكَتَائِبَ أَمْثَالِ الْجِبَالِ ، فَقَالَ عَمْرُو ابْنُ الْعَاصِ : إِنِّي لأَرَى كَتَائِبَ لا تُوَلِّي حَتَّى تَقْتُلَ أَقْرَانَهَا ، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ -وَكَانَ وَاللَّهِ خَيْرَ الرَّجُلَيْنِ- : أَيْ عَمْرُو ، إِنْ قَتَلَ هَؤُلاءِ هَؤُلاءِ ، وَهَؤُلاءِ هَؤُلاءِ ، مَنْ لِي بِأُمُورِ النَّاسِ ، مَنْ لِي بِنِسَائِهِمْ ، مَنْ لِي بِضَيْعَتِهِمْ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ رَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ ، مِنْ بَنِي عَبْدِشَمْسٍ ، عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ عَامِرِ بْنِ كُرَيْزٍ ، فَقَالَ : اذْهَبَا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ ، فَاعْرِضَا عَلَيْهِ ، وَقُولا لَهُ ، وَاطْلُبَا إِلَيْهِ . فَأَتَيَاهُ

۲۷۰٤ - از ابوموسی روایت است که حسن (بصری) گفته: به خدا سوگند که حسن بن علی ،کوههایی از لشکر را به مقابل معاویه جلو آورد و عَمْرو بن عاص (به معاویه) گفت: همانا لشکرهای (تو را) می‌بینم که تا حریفان خود را به قتل نرسانند، پشت نمی‌دهند.

معایه به عَمرو گفت - و به خدا سوگند که وی از عَمْرو بهتر بود -[3]:

ای عَمرو، اگر آنها اینها را بکشند و اینها آنها را بکشند، برای من کِی می‌ماند که از امور مردم

۱- اشاره به قول انس برادر ربیع است، سوگند یاد کرده بود که دندان ربیع شکسته نمی‌شود.

۲- این فرمودهٔ آن حضرت را به صلحی که امام حسن(رضی‌الله عنه) با معاویه کرد تعبیر می‌کنند.

۳- پس از شهادت حضرت علی(رضی‌الله عنه) در شب هفدهم رمضان سال چهلم هجرت، توسط عبدالرحمن بن ملجم، چهل هزار کس با امام حسن(رضی‌الله عنه) بیعت کردند. و مسلمانان دو گروه شدند، مردم کوفه به امام حسن(رضی‌الله عنه) بیعت کردند و مردم شام به معاویه بیعت کردند، و دو لشکر در سرزمین کوفه مقابل هم قرار گرفتند، تا آنکه این مذاکرات به صلح انجامید (شرح شیخ الاسلام).

فَدَخَلا عَلَيْه ، فَتَكَلَّمَا وَقَالا لَهُ ، فَطَلَبَا إِلَيْه ، فَقَال لَهُمَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ : إِنَّا بَنُو عَبْدِالْمُطَّلِب ، قَدْ أَصَبْنَا مِنْ هَذَا الْمَال ، وَإِنَّ هَذِه الأُمَّةَ قَدْ عَاثَتْ فِي دِمَائِهَا . قَالا : فَإِنَّهُ يَعْرِضُ عَلَيْكَ كَذَا وَكَذَا ، وَيَطْلُبُ إِلَيْكَ وَيَسْأَلُكَ ، قَال : فَمَنْ لِي بِهَذَا ؟ قَالا : نَحْنُ لَكَ بِه ، فَمَا سَأَلَهُمَا شَيْئًا إِلا قَالا : نَحْنُ لَكَ بِه ، فَصَالَحَهُ . فَقَال الْحَسَنُ : وَلَقَدْ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرَةَ يَقُولُ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ عَلَى الْمِنْبَر ، وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى جَنْبِه ، وَهُوَ يُقْبِلُ عَلَى النَّاس مَرَّةً وَعَلَيْه أُخْرَى ، وَيَقُولُ : « إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِه بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ » .

قَال لِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : إِنَّمَا ثَبَتَ لَنَا سَمَاعُ الْحَسَن مِنْ أَبِي بَكْرَةَ بِهَذَا الْحَدِيث . [انظر : ۳۶۲۹، ۳۷۴۶، ۷۱۰۹]

رسیدگی کند، چه کسی از زنان آنها سرپرستی کند و چه کسی از اطفال آنها وارسی نماید.

معاویه دو مرد از طایفهٔ قریش را که از قبیلهٔ بنی‌عبد شمس بودند؛ یعنی عبدالرحمن بن سَمُره و عبدالله بن عامر بن کُرَیز را نزد امام حسن فرستاد و گفت: نزد این مرد بروید و بر وی صلح را عرضه کنید و با او سخن گویید ومذاکره کنید و مطلوب خود را در میان نهید. آنها نزد امام حسن رفتند و با وی سخن گفتند و مذاکره کردند و مطلوب خود را در میان نهادند.

حسن بن علی به آنان گفت: ما اولاد عبدالمطِّلب هستیم، همانا این اموال به ما رسیده است، و به تحقیق که این مردم (همراه من) در خونریزی بی‌باک‌اند (و به جز پول ایشان را بازنمی‌دارد). آنان گفتند: همانا معاویه برای تو چنین و چنان مالی پیشنهاد می‌کند، و مطلوب خود را می‌خواهد و از تو صلح می‌طلبد.

امام حسن گفت: کِی آن را ضمانت می‌کند؟ آنان گفتند: ما آن را ضمانت می‌کنیم. و امام حسن هر آنچه از ایشان خواست، ایشان گفتند که ما ضمانت می‌کنیم. وی با معاویه صلح کرد.

حسن (بصری) گفته است: از ابوبکره شنیدم که می‌گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را بر منبر دیدم، درحالی که حسن بن علی در کنار وی بود. آن حضرت باری رو به سوی مردم می‌کرد و گاه به سوی وی و می‌گفت:

«همانا این پسر من سیّد است و شاید خداوند به واسطهٔ او میان دو گروه بزرگ از

مسلمانان صلح بیاورد».

(امام بخاری می‌گوید) علی‌بن عبدالله به من گفت: همانا سماع حسن بصری از ابوبکره توسط همین حدیث بر ما ثابت شده است.

١٠- باب : هَلْ يُشِيرُ الإِمَامُ بِالصُّلْحِ

٢٧٠٥ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي الرِّجَالِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أُمَّهُ عَمْرَةَ بِنْتَ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَتْ : سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ: سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَوْتَ خُصُومٍ بِالْبَابِ ، عَالِيَةٍ أَصْوَاتُهُمَا ، وَإِذَا أَحَدُهُمَا يَسْتَوْضِعُ الآخَرَ وَيَسْتَرْفِقُهُ فِي شَيْءٍ ، وَهُوَ يَقُولُ : وَاللَّهِ لاَ أَفْعَلُ ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «أَيْنَ الْمُتَأَلِّي عَلَى اللَّهِ لاَ يَفْعَلُ الْمَعْرُوفَ». فَقَالَ : أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَلَهُ أَيُّ ذَلِكَ أَحَبَّ. [أخرجه مسلم : ١٥٥٧] .

باب ۱۰: آیا امام به صلح اشاره کند؟

۲۷۰۵ - از عَمرةبنت عبدالرحمن روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) صدای خصومت کسانی را در دروازهٔ مسجد شنید که سروصدا به راه انداخته بودند. یکی از دیگری می‌خواست که از طلب خود کم کند و در تقاضای خود نرمش نشان دهد و جانب مقابل می‌گفت که به خدا سوگند این کار را نمی‌کنم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی آنان برآمد و فرمود: «کجاست کسی که به خدا سوگند یاد می‌کند که آ نچه را معروف (پسندیده) است انجام نمی‌دهد؟» وی گفت: منم یا رسول‌الله، هر آنچه وی دوست دارد همان کند.

٢٧٠٦ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رَبِيعَةَ ، عَنِ الأَعْرَجِ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّهُ كَانَ لَهُ عَلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي حَدْرَدٍ الأَسْلَمِيِّ مَالٌ ، فَلَقِيَهُ فَلَزِمَهُ ، حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا ، فَمَرَّ بِهِمَا النَّبِيُّ ﷺ ، فَقَالَ : «يَا كَعْبُ» . فَأَشَارَ بِيَدِهِ ، كَأَنَّهُ يَقُولُ النِّصْفَ ، فَأَخَذَ نِصْفَ مَا لَهُ عَلَيْهِ وَتَرَكَ نِصْفًا . [راجع : ٤٥٧ . أخرجه مسلم : ١٥٥٨].

۲۷۰۶ - از عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که کعب بن مالک گفت: وی بر ذمهٔ عبدالله بن ابی حدرد اسلمی، مالی داشت و چون با وی روبرو شد او را محکم گرفت تا آوازشان بلند شد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر ایشان گذشت و فرمود: «ای کعب» و با دست خویش اشاره کرد - گویا می‌فرمود: نصف. وی نیمهٔ طلب خود را از وی گرفت و نیمهٔ دیگر را واگذاشت.

١١- باب : فَضْلِ الإِصْلاَحِ بَيْنَ النَّاسِ وَالْعَدْلِ بَيْنَهُمْ

باب ۱۱: فضیلت مصالحه و تأمین عدالت میان

۲۷۰۷ – حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاق : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّام ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللّه ﷺ : « كُلُّ سُلامَى مِنَ النَّاس عَلَيْه صَدَقَةٌ ، كُلَّ يَوْم تَطْلُعُ فيه الشَّمْسُ ، يَعْدلُ بَيْنَ النَّاس صَدَقَةٌ » . [انظر : ۲۸۹۱، ۲۹۸۹ ، وانظر في المظالم ، باب ۲۴. أخرجه مسلم : ۱۰۰۹ ، مطولاً] .

۱۲– باب : إِذَا أَشَارَ الإِمَامُ بِالصُّلْحِ فَأبَى ،

حَكَمَ عَلَيْه بِالْحُكْم الْبَيِّن

۲۷۰۸ – حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَان : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَن الزُّهْريِّ قال : أَخْبَرَني عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْر ، أَنَّ الزُّبَيْرَ كَانَ يُحَدِّثُ : أَنَّهُ خَاصَمَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَار قَدْ شَهِدَ بَدْرًا ، إِلَى رَسُول اللّه ﷺ في شرَاجٍ مِنَ الْحَرَّة ، كَانَا يَسْقيَان به كلاهُمَا ، فَقَال رَسُولُ اللّه ﷺ للزُّبَيْر : « اسْقِ يَا زُبَيْرُ ، ثُمَّ أَرْسلْ إِلَى جَارِكَ » . فَغَضبَ الأَنْصَاريُّ ، فَقَال : يَا رَسُولَ اللّه ، آنْ كَانَ ابْنَ عَمَّتكَ ؟ فَتَلَوَّنَ وَجْهُ رَسُول اللّه ﷺ ثُمَّ قال : «اسْقِ ، ثُمَّ احْبسْ حَتَّى يَبْلُغَ الْجَدْرَ» . فَاسْتَوْعَى رَسُولُ اللّه ﷺ حينَئذ حَقَّهُ للزُّبَيْر ، وكَانَ رَسُولُ اللّه ﷺ قَبْلَ ذَلكَ أَشَارَ عَلَى الزُّبَيْر برَأْيٍ سَعَةٍ لَهُ وَللأنصَاريِّ ، فَلَمَّا أَحْفَظَ الأَنْصَاريُّ رَسُولَ اللّه ﷺ اسْتَوْعَى للزُّبَيْر حَقَّهُ في صَريح الْحُكْم ، قال عُرْوَةُ : قال الزُّبَيْرُ : وَاللّه مَا أَحْسبُ هَذه الآيَةَ نَزَلَتْ إلا في ذَلكَ : ﴿ فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ﴾ . الآيَةَ . [النساء : ۶۵] . [راجع: ۲۳۶۰] .

مردم

۲۷۰۷ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بر هر بندی از مردم صدقه است، در هر روزی که آفتاب طلوع می‌کند. کسی که میان مردم عدالت می‌کند، صدقه است».

باب ۱۲: اگر امام به صلح اشاره کند و از آن کسی ابا ورزد،

بر ظاهر قضیه حکم کند

۲۷۰۸ – از عروۀ بن زبیر روایت است که گفت: زُبَیر می‌گفت: وی با مردی از انصار که در غزوۀ بدر حاضر شده بود، نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) دعوی کرد. هر دوی آنها از جوی حَرَّه مزارع خویش را آبیاری می‌کردند.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به زبیر گفت: «ای زبیر، زمین خود را آبیاری کن و سپس آب را به سوی همسایه‌ات رها کن».

مرد انصاری خشمگین شد و گفت: یا رسول‌الله؛ زیرا وی پسرعمۀ تو است. رخسار رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) متغیر شد و سپس فرمود: «آبیاری کن و بعد آب را بند کن تا به بیخ دیوار برسد».

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) حقّابۀ زبیر را به طور کامل داد. و قبل از آن رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) جهت فراخی و آسانی برای زبیر و آن مرد انصاری چنان دستور فرموده بود. وقتی مرد انصاری رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را به خشم آورد، آن حضرت حق زُبَیر را به طور

١٣- باب : الصُّلْحِ بَيْنَ الْغُرَمَاءِ

وَأَصْحَابِ الْمِيرَاثِ وَالْمُجَازَفَةِ فِي ذَلِكَ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : لا بَأْسَ أَنْ يَتَخَارَجَ الشَّرِيكَانِ ، فَيَأْخُذَ هَذَا دَيْنًا ، وَهَذَا عَيْنًا ، فَإِنْ تَوِيَ لأَحَدِهِمَا لَمْ يَرْجِعْ عَلَى صَاحِبِهِ .

٢٧٠٩ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : تُوُفِّيَ أَبِي وَعَلَيْهِ دَيْنٌ ، فَعَرَضْتُ عَلَى غُرَمَائِهِ أَنْ يَأْخُذُوا التَّمْرَ بِمَا عَلَيْهِ فَأَبَوْا ، وَلَمْ يَرَوْا أَنَّ فِيهِ وَفَاءً ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ ، فَقَالَ : « إِذَا جَدَدْتَهُ فَوَضَعْتَهُ فِي الْمِرْبَدِ آذَنْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ » . فَجَاءَ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، فَجَلَسَ عَلَيْهِ وَدَعَا بِالْبَرَكَةِ ، ثُمَّ قَالَ : « ادْعُ غُرَمَاءَكَ فَأَوْفِهِمْ » . فَمَا تَرَكْتُ أَحَدًا لَهُ عَلَى أَبِي دَيْنٌ إِلا قَضَيْتُهُ ، وَفَضَلَ ثَلاثَةَ عَشَرَ وَسْقًا ، سَبْعَةٌ عَجْوَةٌ وَسِتَّةٌ لَوْنٌ ، أَوْ سِتَّةٌ عَجْوَةٌ وَسَبْعَةٌ لَوْنٌ ، فَوَافَيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَغْرِبَ ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ فَضَحِكَ ، فَقَالَ : « ائْتِ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ فَأَخْبِرْهُمَا » . فَقَالا : لَقَدْ عَلِمْنَا إِذْ صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا صَنَعَ أَنْ سَيَكُونُ ذَلِكَ .

کامل داد و بر ظاهر امر حکم کرد.

عُروه گفته است: زبیر گفت: به خدا سوگند گمان می‌کنم که درمورد همین حکم این آیه نازل شده است.

«پس قسم به پروردگار تو که ایشان مؤمن نباشند تا آن که حاکم کنند تو را در اختلافی که واقع شد میان ایشان» (النساء: ٦٥).

باب ۱۳: صلح میان قرضخواهان و میراثخواران و تخمین و اندازه در آن

و ابن عباس گفته است: اگر دو شریک توافق کنند که یکی مال موجود را بگیرد و دیگری مالی را که بر دوش قرضداران است، در آن باکی نیست. پس اگر حق یکی تلف گردد، حق مراجعه به شریک دیگر را ندارد.

۲۷۰۹ - از جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پدرم مُرد و قرضدار بود. از طلبکاران وی تقاضا کردم که طلب خود را خرما بگیرند. آنها نپذیرفتند و ندانستند که خرما طلب‌شان را کفایت می‌کند. نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و ماجرا را بیان کردم. آن حضرت فرمود: «وقتی که خرما را چیدی و خرمن کردی، مرا را آگاه کن».

آن حضرت آمد درحالی که ابوبکر و عمر همراه وی بود و بر بالای خرماها نشست و بر آن دعای برکت کرد و سپس فرمود: «طلبکاران و طلب آنها را ادا کن».

کسی که بر پدرم طلبی داشت نماند، مگر آن که طلب او را ادا کردم و به مقدار سیزده وسق خرما زیادت آمد، که هفت وسق آن خرمای

وَقال هشَامٌ : عَنْ وَهْب ، عَنْ جَابر : صَلاةَ الْعَصْر، وَلَمْ يَذْكُرْ أَبَا بَكْر ، وَلا ضَحِكَ ، وَقال : وَتَـرَكَ أَبِي عَلَيْه ثَلاثِينَ وَسْقًا دَيْنًا .

وَقال ابْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ وَهْب ، عَنْ جَابر : صَلاةَ الظُّهْر . [راجع : ۲۱۲۷] .

عَجْوَه و شش وسق آن خرمای لَوْن بود، یا شش وسق آن خرمای عَجْوه و هفت وسق آن خرمای لَوْن بود. نماز شام را همراه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گزاردم و ماجرا را بیان کردم آن حضرت خندید و فرمود: «نزد ابوبکر و عمر برو و آنها را خبر کن». آنها گفتند: ما دانسته بودیم که اگر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) کاری بکند، آنچه که خواسته باشد، آن کار انجام شدنی است. و هِشام از وَهْب روایت کرده که جابر گفت: نماز عصر (عوض نماز شام) و نام ابوبکر و لفظ خنده را ذکر نکرده و چنین گفته است: پدرم به مقدار سی وسق قرض بر خود گذاشت.

و ابن اسحاق از وهب از جابر روایت کرده است: نماز پیشین (ظهر).

١٤- باب : الصُّلْح بِالدَّيْنِ وَالْعَيْنِ

٢٧١٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْـنُ عُمَرَ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ .

وَقَال اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِـهَاب : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّه بْنُ كَعْب : أَنَّ كَعْبَ بْنَ مَالك أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنَ أَبِي حَدْرَد دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْه فِي عَهْد رَسُول اللَّه ﷺ فِي الْمَسْجِد ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ وَهُوَ فِي بَيْت ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّه ﷺ إِلَيْهِمَا ، حَتَّى كَشَفَ سِجْفَ حُجْرَته ، فَنَادَى كَعْبَ بْنَ مَالك ، فَقال : «يَا كَعْبُ» . فَقال : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّه ، فَأَشَارَ بِيَده : أَنْ ضَعِ الشَّطْرَ ، فَقال كَعْبٌ : قَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّه ، فَقال رَسُولُ اللَّه ﷺ : «قُمْ فَاقْضه» . [راجع : ٤٥٧ . أخرجه مسلم : ١٥٥٨] .

باب ۱۴: مصالحه در دَین و عَین (ملکیت)

۲۷۱۰ - از ابن شهاب روایت است که عبدالله بن کعب گفت: کعب بن مالک گفت: وی از ابن ابی حَدرد طلب خود را تقاضا کرد و این واقعه در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در مسجد رخ داد. سروصدای آنان بلند شد تا آنکه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در خانهٔ خود آن را شنید و به سوی آنها برآمد و پردهٔ حجرهٔ خویش را برزد و کعب‌بن مالک را خواند و گفت: «ای کعب» وی گفت: لَبّیک، یا رسول‌الله. آن حضرت با دست خویش اشاره کرد که: از نیم طلب خود درگذر. کعب گفت: چنان کردم یا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (به ابن ابی حدرد) گفت: «برخیز و طلب او را ادا کن».

٥٤ - كِتَاب الشُّرُوط

١- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ الشُّرُوطِ فِي الإِسْلام وَالأَحْكَامِ وَالْمُبَايَعَة.

٢٧١١ ، ٢٧١٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّهُ سَمِعَ مَرْوَانَ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ رضي الله عنهما : يُخْبِرَانِ عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قال : لَمَّا كَاتَبَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو يَوْمَئِذٍ ، كَانَ فِيمَا اشْتَرَطَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو عَلَى النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ لا يَأْتِيكَ مِنَّا أَحَدٌ ، وَإِنْ كَانَ عَلَى دِينِكَ ، إِلا رَدَدْتَهُ إِلَيْنَا وَخَلَّيْتَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ . فَكَرِهَ الْمُؤْمِنُونَ ذَلِكَ وَامْتَعَضُوا مِنْهُ ، وَأَبَى سُهَيْلٌ إِلا ذَلِكَ ، فَكَاتَبَهُ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى ذَلِكَ ، فَرَدَّ يَوْمَئِذٍ أَبَا جَنْدَلٍ إِلَى أَبِيهِ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو ، وَلَمْ يَأْتِهِ أَحَدٌ مِنَ الرِّجَالِ إِلا رَدَّهُ فِي تِلْكَ الْمُدَّةِ وَإِنْ كَانَ مُسْلِمًا ، وَجَاءَتِ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ ، وَكَانَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ بِنْتُ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ مِمَّنْ خَرَجَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ وَهِيَ عَاتِقٌ ، فَجَاءَ أَهْلُهَا يَسْأَلُونَ النَّبِيَّ ﷺ أَنْ يَرْجِعَهَا إِلَيْهِمْ ، فَلَمْ يَرْجِعْهَا إِلَيْهِمْ ، لِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِنَّ : ﴿ إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ ﴾ . إِلَى قَوْلِهِ : ﴿ وَلا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ ﴾ . [الممتحنة : ١٠] . [راجع : ١٦٩٤ ، ١٦٩٥] .

بسم‌الله الرحمن‌الرحيم

۵۴ - کتاب شروط

باب ۱: شرایطی که در بیعت به اسلام و احکام دین و معاملات جایز است

۲۷۱۱ و ۲۷۱۲ از ابن شهاب روایت است که عُروهٔ بن زُبَیر از مَروان و مِسْوَر بن مَخْرمه(رضی‌الله عنه) شنید که آنان از اصحاب رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) خبر داده و گفته‌اند: آن‌گاه که سُهَیل بن عَمْرو، در روز (صلح حُدَیبه) صلح نامه را نوشت بر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شرط گذاشت: اگر کسی ا ز ما که بر دین تو باشد نزد تو بیاید، باید او را به ما بازگردانی و میان ما و او مداخله نکنی. مسلمانان این شرط را ناخوش داشتند و از آن خشمگین شدند. و سُهیل بدون این شرط قبول نکرد.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) این شرط را نوشت و در همان روز ابوجندل را به پدر وی سُهیل بن عَمرو بازگردانید، و آن حضرت هر کسی را که در آن مدّت نزد وی می‌آمد، بازگردانید، هرچند مسلمان می‌بود. زنان مسلمان (از مکه) مهاجرت کردند و اُم کلثوم بنت عُقْبهٔ بن ابی مُعَیط از کسانی بود که در آن روز نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و او به سن بلوغ رسیده بود. بستگان وی نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم)

آمدند و خواستند تا او را به آنها بازگرداند. آن حضرت او را به آنها بازنگردانید. زیرا خداوند در مورد زنان این آیه را نازل کرد: «ای مسلمانان چون بیایند پیش شما، زنانِ مسلمان هجرت کرده، پس امتحان کنید ایشان را، خدا داناتر است به ایمان ایشان. پس اگر مسلمان دانید• ایشان را باز نفرستید ایشان را به سوی کافران، نه این زنان حلال‌اند برای کافران و نه کافران حلال‌اند برای این زنان (الممتحنه: ۱۰).

۲۷۱۳ - قَالَ عُرْوَةُ : فَأَخْبَرَتْنِي عَائِشَةُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَمْتَحِنُهُنَّ بِهَذِهِ الآيَةِ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ ﴾ إِلَى : ﴿ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ . قَالَ عُرْوَةُ : قَالَتْ عَائِشَةُ : فَمَنْ أَقَرَّ بِهَذَا الشَّرْطِ مِنْهُنَّ ، قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « قَدْ بَايَعْتُكِ » . كَلاماً يُكَلِّمُهَا بِهِ ، وَاللَّهِ مَا مَسَّتْ يَدُهُ يَدَ امْرَأَةٍ قَطُّ فِي الْمُبَايَعَةِ ، وَمَا بَايَعَهُنَّ إِلا بِقَوْلِهِ . [انظر : ۲۷۳۳ق ع، ۴۱۸۲ غ ذ، ۴۸۹۱ ل، ۵۲۸۸ ل، ۷۲۱۴ غ ذ . أخرجه مسلم : ۱۸۶۶].

۲۷۱۳ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) زنانی را (که اسلام می‌آوردند) بر شرایط این آیه امتحان محی کرد:

«ای مسلمانان چون بیایند پیش شما زنان مسلمان هجرت کرده پس امتحان کنید ایشان را» تا «خدا آمرزگار مهربان است»[1] عُروه می‌گوید که عایشه گفت: هر یک از زنان مهاجر که بدین شرط اقرار می‌کرد، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به او می‌گفت: «بیعت تو را پذیرفتم» و این بیعت فقط سخنی بود که به آن زن می‌گفت. و به خدا سوگند که در وقت بیعت دست آن حضرت با دست زنی تماس نکرده است. و از هیچ زنی بیعت نگرفت به جز با سخن خود.

۲۷۱۴ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلاقَةَ قَالَ : سَمِعْتُ جَرِيراً ﷺ يَقُولُ : بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَاشْتَرَطَ عَلَيَّ : « وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ » . [راجع : ۵۷. أخرجه مسلم : ۵۶].

۲۷۱۴ - از زیاد بن عِلاقه روایت است که گفت: از جَریر(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کردم. آن حضرت بر من شرط گذاشت این که: «با هر

۱- شروط بیعت در آیهٔ ۱۲ سوره الممتحنه آمده است که می‌فرماید: ای پیامبر، چون بیایند نزدیک تو زنان مسلمان که بیعت کنند با تو به این شرط که مقرر نکنند با خدا چیزی را و دزدی نکنند و زنا نکنند و نکشند اولاد خود را و پیش نیارند سخن دروغ که بر بسته باشند آن را در میان دستهای خویش و در میان پاهای خویش ونافرمانی نکنند تو را در کار نیک پس قبول کن بیعت ایشان و طلب را آمرزش کن برای ایشان از خداء هر آینه خدا آمرزگار مهربان است.

۲۷۱۵ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنِي قَيْسُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنه قَالَ : بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى إِقَامِ الصَّلَاةِ ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ . [راجع : ۵۷. أخرجه مسلم : ۵۶] .

مسلمانی خیراندیشی کن».

۲۷۱۵ - از قیس بن ابی حازم روایت است که جَریر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کردم که نماز بگزارم و زکات بدهم و با هر مسلمانی خیراندیشی کنم.

۲- باب : إِذَا بَاعَ نَخْلاً قَدْ أُبِّرَتْ

۲۷۱۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مَنْ بَاعَ نَخْلًا قَدْ أُبِّرَتْ ، فَثَمَرَتُهَا لِلْبَائِعِ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ » . [راجع : ۲۲۰۳ . أخرجه مسلم : ۱۵۴۳].

باب ۲: کسی که درخت خرما را که پیوند باروری داده است، بفروشد

۲۷۱۶ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که درخت خرمایی را بفروشد که آن را به گردنری داده و اصلاح کرده، میوهٔ آن متعلق به فروشنده است مگر آن که خریدار میوه را برای خود شرط گذاشته باشد.

۳- باب : الشُّرُوطِ فِي الْبُيُوعِ

۲۷۱۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ بَرِيرَةَ جَاءَتْ عَائِشَةَ تَسْتَعِينُهَا فِي كِتَابَتِهَا ، وَلَمْ تَكُنْ قَضَتْ مِنْ كِتَابَتِهَا شَيْئًا ، قَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ : ارْجِعِي إِلَى أَهْلِكِ ، فَإِنْ أَحَبُّوا أَنْ أَقْضِيَ عَنْكِ كِتَابَتَكِ وَيَكُونَ وَلَاؤُكِ لِي فَعَلْتُ ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ بَرِيرَةُ إِلَى أَهْلِهَا فَأَبَوْا ، وَقَالُوا : إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَحْتَسِبَ عَلَيْكِ فَلْتَفْعَلْ ، وَيَكُونَ لَنَا وَلَاؤُكِ ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهَا : « ابْتَاعِي فَأَعْتِقِي ، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . [راجع : ۴۵۶ . أخرجه مسلم : ۱۰۷۵ بقطعة لم ترد في هذه الطريق . أخرجه بطوله: ۱۵۰۴].

باب ۳: شرطها در معامله

۲۷۱۷ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: بَریره (کنیز) نزد عایشه(رضی‌الله عنها) آمد و از وی در ادای وجه کتابت خود کمک طلبید، درحالی که او از اقساط کتابت خود چیزی نداده بود.

عایشه به او گفت: نزد مالکین خویش برو، اگر ایشان بخواهند که من وجه کتابت تو را بدهم و ولاء تو متعلق به من باشد، این کار را می‌کنم.

بَریره این شرط را به مالکان خویش گفت. آنها نپذیرفتند و گفتند: اگر عایشه می‌خواهد که به جهت ثواب اخروی وجه کتابت تو را

ادا نماید، این کار را بکند ولیکن وَلاء تو متعلق به ما می‌باشد. عایشه این موضوع را به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفت. آن حضرت به وی گفت: «او را خریده و آزاد کن. وِلاء برای کسی است که آزاد کرده است».

٤- باب : إِذَا اشْتَرَطَ الْبَائِعُ ظَهْرَ الدَّابَّةِ

إِلَى مَكَانٍ مُسَمًّى جَازَ

باب - ۴: اگر فروشنده، سواری بر حیوانی را که فروخته است

تا محلی معین شرط بگذارد، رواست

٢٧١٨ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا قَالَ : سَمِعْتُ عَامِرًا يَقُولُ : حَدَّثَنِي جَابِرٌ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ يَسِيرُ عَلَى جَمَلٍ لَهُ قَدْ أَعْيَا ، فَمَرَّ النَّبِيُّ ﷺ فَضَرَبَهُ ، فَدَعَا لَهُ فَسَارَ بِسَيْرٍ لَيْسَ يَسِيرُ مِثْلَهُ ، ثُمَّ قَالَ : «بِعْنِيهِ بِوَقِيَّةٍ» . قُلْتُ : لَا ، ثُمَّ قَالَ : «بِعْنِيهِ بِوَقِيَّةٍ» . فَبِعْتُهُ ، فَاسْتَثْنَيْتُ حُمْلَانَهُ إِلَى أَهْلِي ، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَتَيْتُهُ بِالْجَمَلِ وَنَقَدَنِي ثَمَنَهُ ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ ، فَأَرْسَلَ عَلَى إِثْرِي قَالَ : «مَا كُنْتُ لِآخُذَ جَمَلَكَ ، فَخُذْ جَمَلَكَ ذَلِكَ فَهُوَ مَالُكَ» [راجع : ٤٤٣ . أخرجه مسلم : ٧١٥ وبقطعة لم ترد في هذه الطريق ، وهو باختلاف في الرضاع «٥٤» كله في المساقات «١٠٩»] .

۲۷۱۸ - از عامر روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: وی سوار بر شتری سفر می‌کرد که شتر مانده و خسته شده بود و به کندی حرکت می‌کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آن‌جا گذشت و شتر را زد و بر آن دعا کرد. شتر با سرعتی روان شد که هرگز بدان سرعت روان نشده بود. سپس آن حضرت فرمود: «آن را به بهای یک اوقیه بر من بفروش» گفتم: نِی. سپس فرمود: «به یک اوقیه بر من بفروش». من هم آن را فروختم ولیکن سواری آن را تا رسیدن به خانه، برای خود شرط گذاشتم.

آن‌گاه که (به مدینه) رسیدیم، شتر را آوردم و آن حضرت بهای آن را به من داد. چون از آن‌جا برگشتم، آن حضرت کسی را عقب من فرستاد و گفت: «من شتر تو را نمی‌گیرم. شتر خود را بگیر و این مال از آنِ تو است».

قَالَ شُعْبَةُ ، عَنْ مُغِيرَةَ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ جَابِرٍ : أَفْقَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ظَهْرَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ .

شعبه، از مغیره، ازعامر روایت کرده که جابر گفت: آن حضرت سواری شتر را تا مدینه برایم پذیرفت.

وَقَالَ إِسْحَاقُ ، عَنْ جَرِيرٍ ، عَنْ مُغِيرَةَ : فَبِعْتُهُ عَلَى أَنَّ لِي فَقَارَ ظَهْرِهِ حَتَّى أَبْلُغَ الْمَدِينَةَ .

اسحاق از جَرِیر روایت کرده که مُغیره

وَقَالَ عَطَاءٌ وَغَيْرُهُ : «لَكَ ظَهْرُهُ إِلَى الْمَدِينَةِ» .

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرٍ : شَرَطَ ظَهْرَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ .

وَقَالَ زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ عَنْ جَابِرٍ : «وَلَكَ ظَهْرُهُ حَتَّى تَرْجِعَ».

وَقَالَ أَبُو الزُّبَيْرِ، عَنْ جَابِرٍ: «أَفْقَرَنَاكَ ظَهْرَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ».

وَقَالَ الْأَعْمَشُ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ جَابِرٍ: «تَبَلَّغْ عَلَيْهِ إِلَى أَهْلِكَ».

وَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ وَابْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ وَهْبٍ، عَنْ جَابِرٍ: اشْتَرَاهُ النَّبِيُّ ﷺ بِوَقِيَّةٍ.

وَتَابَعَهُ زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ، عَنْ جَابِرٍ.

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ وَغَيْرِهِ، عَنْ جَابِرٍ: «أَخَذْتُهُ بِأَرْبَعَةِ دَنَانِيرَ». وَهَذَا يَكُونُ وَقِيَّةً عَلَى حِسَابِ الدِّينَارِ بِعَشَرَةِ دَرَاهِمَ.

وَلَمْ يُبَيِّنِ الثَّمَنَ مُغِيرَةُ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِرٍ. وَابْنُ الْمُنْكَدِرِ وَأَبُو الزُّبَيْرِ، عَنْ جَابِرٍ.

وَقَالَ الْأَعْمَشُ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ جَابِرٍ: وَقِيَّةُ ذَهَبٍ. وَقَالَ أَبُو إِسْحَاقَ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ جَابِرٍ: بِمِائَتَيْ دِرْهَمٍ. وَقَالَ دَاوُدُ بْنُ قَيْسٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ مِقْسَمٍ، عَنْ جَابِرٍ: اشْتَرَاهُ بِطَرِيقِ تَبُوكَ، أَحْسِبُهُ قَالَ: بِأَرْبَعِ أَوَاقٍ.

وَقَالَ أَبُو نَضْرَةَ، عَنْ جَابِرٍ: اشْتَرَاهُ بِعِشْرِينَ دِينَارًا. وَقَوْلُ الشَّعْبِيِّ بِوَقِيَّةٍ أَكْثَرُ. الاشْتِرَاطُ أَكْثَرُ وَأَصَحُّ عِنْدِي. قَالَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ.

گفت: آن را به این شرط به وی فروختم که تا مدینه بر آن سوار باشم. عطاء و غیره گفته‌اند: آن حضرت فرمود: «تا مدینه بر آن سوار باش» و محمدبن منکدر روایت کرده که جابر گفت: وی سواری آن را تا مدینه برای خود شرط گذاشت. زَید بن اسلم از جابر روایت کرده است: آن حضرت فرمود: «بر آن سوار باش تا آن که مراجعت می‌کنی». ابوزید از جابر روایت کرده که آن حضرت فرمود: «سواری آن را تا مدینه به تو دادیم».

اعمش، از سالم، از جابر روایت کرده که آن حضرت فرمود: «بر آن سوار باش تا به خانهٔ خود می‌رسی»

و عُبیدالله و ابن اسحاق از وَهْب روایت کرده‌اند که جابر گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شتر را به یک اوقیه خرید. و متابعت کرده است (وهب را) زَید بن اسلم از جابر از ابن جُریج از عطاء و غیر وی روایت کرده که جابر گفت: آن حضرت فرمود: «شتر را به چهار دینار خریدم» و (امام بخاری می‌گوید) این چهار دینار به حساب هر دینار معادل ده درهم برابر یک اوقیه است.

مُغیره که از شَعبی، از جابر روایت کرده، و ابن مُنکَدِرْ و ابوزبیر که از جابر روایت کرده‌اند، بهای شتر را بیان نکرده‌اند.

اَعْمَش از سالم روایت کرده که جابر گفت: آن اوقیه طلا بود و ابواسحاق از سالم روایت کرده که جابر گفت: بهای آن دویست درهم بوده است.

داودبن قیس، از عبیدالله بن مَقْسَم روایت

کرده است که جابر گفت: آن حضرت، شتر را در راه تَبُوک خرید و گمان می‌کنم که گفت: به چهار اوقیه خرید.

ابونضره روایت کرده که جابر گفت: آن حضرت، شتر را به بیست دینار خرید. امام بخاری می‌گوید: قول شعبی که یک اوقیه است، بیشترین روایات است و روایت شرط گذاشتن جابر بیشتر و صحیح‌تر است نزد من.

٥- باب : الشُّرُوطِ فِي الْمُعَامَلَةِ

٢٧١٩ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضيَ اللهُ عَنْهُما قال : قالت الأَنْصَارُ للنَّبيِّ ﷺ : اقْسِمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا النَّخِيلَ ، قال : « لا » . فقال : « تَكْفُونَا الْمَئُونَةَ وَنُشْرِكُكُمْ فِي الثَّمَرَةِ » . قالوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا . [راجع : ٢٣٢٥] .

باب ۵: شروط در معامله

۲۷۱۹ – از اعرج روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: انصار به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفتند: درختان خرمای ما را میان ما و برادران (مهاجر) ما تقسیم کن. آن حضرت فرمود: «نِی» و گفت: «کار و زحمت‌کشی شما کفایت می‌کند و ما شما را در محصول آن شریک می‌گردانیم»[1].

مهاجرین گفتند: شنیدیم و قبول کردیم. (این شرط را)

٢٧٢٠ - حَدَّثَنَا مُوسَى : بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ أَسْمَاءَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قال : أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ الْيَهُودَ ، أَنْ يَعْمَلُوهَا وَيَزْرَعُوهَا ، وَلَهُمْ شَطْرُ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا . [راجع : ٢٢٨٥ . أخرجه مسلم : ١٥٥١] .

۲۷۲۰ – از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زمین خیبر را به یهود داد (که در آن مسکون بودند) تا بر آن کار کنند و زراعت کنند ونیمهٔ محصول زمین متعلق به ایشان باشد.

٦- باب : الشُّرُوطِ فِي الْمَهْرِ عِنْدَ عُقْدَةِ النِّكَاحِ .

وَقال عُمَرُ : إِنَّ مَقَاطِعَ الْحُقُوقِ عِنْدَ الشُّرُوطِ ، وَلَكَ مَا شَرَطْتَ .

وَقَالَ الْمِسْوَرُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ذَكَرَ صِهْرًا لَهُ ،

باب ۶: شروط در مَهر به وقت نکاح

و عُمر گفته است: حقوق به شروط محدود است و تو راست آنچه شرط کردی.

و مِسْوَر گفته است: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

۱– حدیث ۲۷۱۹، سطر چهارم. پس از لفظ «لا» در دیگر متون نسخ صحیح‌البخاری – قامت الانصار للنبی (صلی‌الله علیه وسلم) آمده یا لفظ – قالوا – آمده – و یا لفظ – قال – آمده که عبارت «کار و زحمت‌کشی شما کفایت می‌کند...» سخن انصار است نه سخن آن حضرت و از سوق کلام نیز می‌توان حدس زد که آن سخن انصار می‌باشد، ترجمه مطابق متن صورت گرفت.

فَـأَثْنَى عَلَيْـهِ فِـي مُصَاهَرَتِـهِ فَأَحْسَـنَ ، قَـالَ : « حَدَّثَنِـي وَصَدَقَنِي ، وَوَعَدَنِي فَوَفَى لِي » .

شنیدم که از داماد خویش (ابوالعاص) یادنمود و از نیکویی وی صفت کرد و او را ستود و فرمود: «سخنی به من گفت و راست گفت، و وعده‌ای که به من کرد، وفا نمود».

۲۷۲۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَحَقُّ الشُّرُوطِ أَنْ تُوفُوا بِهِ مَا اسْتَحْلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ » . [انظر : ٥١٥١ل. اخرجه مسلم : ١٤١٨] .

۲۷۲۱ – از عقبة بن عامر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سزاوارترین شروطی که بدان وفا کنید، همان است که فرجهای خویش را به آن حلال گردانیده‌اید» (یعنی شرطهای عقد نکاح).

٧- باب : الشُّرُوطِ فِي الْمُزَارَعَةِ

باب ۷: شروط مزارعه

۲۷۲۲ - حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قَالَ : سَمِعْتُ حَنْظَلَةَ الزُّرَقِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ ﷺ يَقُولُ : كُنَّا أَكْثَرَ الأَنْصَارِ حَقْلاً ، فَكُنَّا نُكْرِي الأَرْضَ ، فَرُبَّمَا أَخْرَجَتْ هَذِهِ وَلَمْ تُخْرِجْ ذِهِ ، فَنُهِينَا عَنْ ذَلِكَ ، وَلَمْ نُنْهَ عَنِ الْوَرِقِ . [راجع : ٢٢٨٦ . أخرجه مسلم : ١٥٤٧ ، باختلاف ، وفي البيوع(١١٥)] .

۲۷۲۲ – از رافع بن خدیج(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ما مردم انصار اکثراً زمیندار بودیم و زمین خویش را به اجاره می‌دادیم (بدین شرط که محصول یک قطعه زمین متعلق به کشاورز باشد و محصول قطعهٔ دیگر متعلق به ما باشد) و بسا واقع می‌شد که یک قطعه زمین حاصل می‌داد و قطعهٔ دیگر حاصل نمی‌داد. ما از این کار منع شدیم ولی از اجاره در بدل پول منع نشدیم.

٨- باب : مَا لا يَجُوزُ مِنَ الشُّرُوطِ فِي النِّكَاحِ

باب ۸: شرطهایی که در نکاح جواز ندارد

۲۷۲۳ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لا يَبِعْ حَاضِرٌ لِبَادٍ ، وَلَا تَنَاجَشُوا ، وَلَا يَزِيدَنَّ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ ، وَلا يَخْطُبَنَّ عَلَى خِطْبَتِهِ ، وَلا تَسْأَلِ الْمَرْأَةُ طَلاقَ أُخْتِهَا لِتَسْتَكْفِئَ إِنَاءَهَا » . [راجع: ٢١٤٠.

۲۷۲۳ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شهری، مال روستایی را نفروشد[1] و بهای جنس را بدون قصد خرید زیاد نکنید[2] و بر بیع برادر خود زیادت نکند[3] و خواستگار زنی نشود که برادر

۱- مراد غله‌ای است که روستایی برای فروش به شهر می‌آورد. شهری نباید به او بگوید که غله را نفروش تا من به تدریج به بهای بیشتری بفروشم.
۲- تا کسی دیگر فریب خورد و آن را بخرد.
۳- وقتی که بایع و مشتری در بهای متاع به توافق رسیدند، کسی دیگر پیشنهاد بهای بیشتر نکند (قیمت‌افزایی ننماید).

أخرجه مسلم : ١٤١٣ . أخرجه : ١٥١٥ ، بدون الخطبة . وأخرجه : ١٥٢٠ ، أوله] .

٩- باب : الشُّرُوط الَّتِي لا تَحِلُّ فِي الْحُدُودِ

٢٧٢٤ ، ٢٧٢٥ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عَبْدِاللَّه بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُود ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِد الْجُهَنِيِّ رضيَ اللهُ عَنهمُا أَنَّهُمَا قالا : إِنَّ رَجُلا مِنَ الأَعْرَاب أَتَى رَسُولَ اللَّه ﷺ فقال : يَا رَسُولَ اللَّه ، أَنْشُدُكَ اللَّهَ إلا قَضَيْتَ لِي بِكِتَاب اللَّه ، فَقال الْخَصْمُ الآخَرُ ، وَهُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ : نَعَمْ ، فَاقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَاب اللَّه ، وَأْذَنْ لِي ، فَقال رَسُولُ اللَّه ﷺ : «قُلْ» . قال : إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا ، فَزَنَى بِامْرَأَتِه ، وَإِنِّي أُخْبِرْتُ أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَة شَاة وَوَلِيدَة ، فَسَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْم ، فَأَخْبَرُونِي : أَنَّمَا عَلَى ابْنِي جَلْدُ مِائَة وَتَغْرِيبُ عَام ، وَأَنَّ عَلَى امْرَأَة هَذَا الرَّجْمَ ، فَقال رَسُولُ اللَّه ﷺ : «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِه لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَاب اللَّه ، الْوَلِيدَةُ وَالْغَنَمُ رَدٌّ ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَة وَتَغْرِيبُ عَام ، اغْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَى امْرَأَة هَذَا ، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا» . قال : فَغَدَا عَلَيْهَا فَاعْتَرَفَتْ ، فَأَمَرَ بِهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ فَرُجِمَتْ . [راجع : ٢٣١٤ ، ٢٣١٥ . أخرجه مسلم : ١٦٩٧ و ١٦٩٨].

مسلمان او خواستگار شده است، و زن، طلاق خواهر مسلمان خود را نخواهد که خود جای او را بگیرد.

باب ۹: شرطهایی که در حدود شرعیه، روا نیست

٢٧٢٤ و ٢٧٢٥ - از ابن شهاب، ازعبیدالله بن عبدالله بن عُتبة بن مسعود روایت است که ابوهریره و زیدبن خالد جُهنی(رضی‌الله عنه) گفته‌اند: مردی بدوی نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که در موضوع من مطابق کتاب خدا حکم کن. جانب مقابل وی که از وی دانسته‌تر بود. گفت: آری، میان ما به کتاب خدا حکم کن و به من اجازه بده. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بگوی».

مرد بدوی (یا جانب مقابل او) گفت: پسر من که نزد این مرد مزدور بود، با زن وی زنا کرده است، و به من گفته شد که بر پسر من سنگسار لازم می‌گردد. من به خاطر آن صد گوسفند و کنیزی را فدیه دادم و چون از علما سؤال کردم به من گفتند که مجازات صد تازیانه و یک سال تبعید از شهر بر پسر تو و سنگسار بر زن این مرد لازم می‌گردد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من درید قدرت اوست که در میان شما به کتاب خدا حکم می‌کنم. کنیز و گوسفند بر تو رد می‌شود و بر پسر تو صد تازیانه و یک سال تبعید لازم می‌گردد. و تو ای اُنَیس بامداد، نزد زنِ این مرد برو و اگر اعتراف کرد، او را

سنگسار کن».

راوی می‌گوید: وی فردا نزد آن زن رفت و او اعتراف کرد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) امر کرد و او سنگسار شد.

١٠- باب : مَا يَجُوزُ مِنْ شُرُوطِ الْمُكَاتَبِ

إِذَا رَضِيَ بِالْبَيْعِ عَلَى أَنْ يُعْتَقَ

٢٧٢٦ - حَدَّثَنَا خَلادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنَ الْمَكِّيُّ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : دَخَلَتْ عَلَيَّ بَرِيرَةُ وَهِيَ مُكَاتَبَةٌ ، فَقَالَتْ : يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ اشْتَرِينِي ، فَإِنَّ أَهْلِي يَبِيعُونِي ، فَأَعْتِقِينِي ، قَالَتْ : نَعَمْ ، قَالَتْ : إِنَّ أَهْلِي لا يَبِيعُونِي حَتَّى يَشْتَرِطُوا وَلائِي ، قَالَتْ : لا حَاجَةَ لِي فِيكِ ، فَسَمِعَ ذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ أَوْ بَلَغَهُ ، فَقَالَ : «مَا شَأْنُ بَرِيرَةَ» . فَقَالَ : «اشْتَرِيهَا فَأَعْتِقِيهَا ، وَلْيَشْتَرِطُوا مَا شَاءُوا» . قَالَتْ : فَاشْتَرَيْتُهَا فَأَعْتَقْتُهَا ، وَاشْتَرَطَ أَهْلُهَا وَلاءَهَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ ، إِنِ اشْتَرَطُوا مِائَةَ شَرْطٍ» . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم : ١٠٧٥ بقطعة لم ترد في هذه الطريق . وأخرجه : ١٥٠٤ ، برقم ٦٠] .

باب ۱۰ : آنچه از شروط بردهٔ مکاتب جایز است

اگر به فروش خود راضی باشد، برای این که آزاد شود

۲۷۲۶ - از ایمن الملکی روایت است که گفت: نزد عایشه(رضی‌الله عنها) رفتم و او گفت: بریره نزدم آمد و او مکاتبه بود و گفت: ای اُم‌المؤمنین مرا خریداری کن؛ زیرا مالکان من مرا می‌فروشند و مرا آزاد کن.

عایشه گفت: آری، این کار را می‌کنم.

بریره گفت: مالکانِ من مرا نمی‌فروشند تا آن که ولاء مرا برای خود شرط نگذارند.

عایشه گفت: در آن حالت مرا به تو نیازی نیست. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که این را شنید و یا به وی رسانیده شد، فرمود: «قضیهٔ بریره چگونه است؟» و فرمود: «او را بخر و آزاد کن» هر آنچه می‌خواهند شرط بگذارند».

عایشه گفت: او را خریدم و آزاد کردم و مالکان وی ولاء او را برای خود شرط گذاشتند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ولاء[1] برای کسی است که آزاد کرده است، هرچند صد شرط بگذارند».

۱- حدیث ۲۷۲۶ و لفظ آخر سطر نهم، عوض - الولاء - لاء - نوشته شده که اشتباه است.

١١- باب : الشُّرُوطِ فِي الطَّلَاقِ

وَقَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ وَالْحَسَنُ وَعَطَاءٌ : إِنْ بَدَا بِالطَّلَاقِ أَوْ أَخَّرَ فَهُوَ أَحَقُّ بِشَرْطِهِ .

٢٧٢٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ التَّلَقِّي ، وَأَنْ يَبْتَاعَ الْمُهَاجِرُ لِلأَعْرَابِيِّ ، وَأَنْ تَشْتَرِطَ الْمَرْأَةُ طَلَاقَ أُخْتِهَا ، وَأَنْ يَسْتَامَ الرَّجُلُ عَلَى سَوْمِ أَخِيهِ ، وَنَهَى عَنِ النَّجْشِ ، وَعَنِ التَّصْرِيَةِ .

تَابَعَهُ مُعَاذٌ وَعَبْدُالصَّمَدِ عَنْ شُعْبَةَ .

وَقَالَ غُنْدَرٌ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ : نُهِيَ .

وَقَالَ آدَمُ : نُهِينَا .

وَقَالَ النَّضْرُ وَحَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : نَهَى . [راجع : ٢١٤٠ . أخرجه مسلم : ١٤١٣ ، دون «التلقي والتصرية» . وأخرجه : ١٥١٥ ، مختصراً] .

باب ۱۱: شروط در طلاق

ابن مُسَیَّب و حَسَن و عطاء گفته‌اند: اگر شوهر لفظ طلاق را (قبل از شرط) ذکر کند و یا آن را مؤخر ذکر کند، وی به شرط خود سزاوارتر است.[1]

۲۷۲۷ - از ابوحازم روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) منع کرده است تا کسی پیشاپیش کاروان غله نرود، تا مال را قبل از رسیدن به بازار بخرد. و این که مقیم (به نمایندگی از روستایی) مال او را نفروشد و زن (برای عقد خود) طلاق خواهر مسلمان خود را شرط نگذارد و مرد بر خریدبرادر خود بهایی بیشتر پیشنهاد نکند.

و آن حضرت از بیع نجش (پیشنهاد بهای بیشتر بدون قصد خرید) و شیربند کردن حیوان (به منظور جلب مشتری) منع کرده است[2].

متابعت کرده است (محمد بن عرعره را) مُعاذ و عبدالصمد از شُعبه و غُنْدُر و عبدالرحمن گفته‌اند: نُهِیَ - (عوض نَهَیَ) یعنی منع شده است (عوض منع کرده است).

و آدم گفته است: - نُهِیْنا - یعنی ما منع شدیم.

و نَضْر و حَجّاج بن مِنْهال گفته‌اند: نَهَی - یعنی منع کرده است[3].

۱- اگر با این الفاظ به طلاق آغاز کند. أنتِ طالقٌ أن دخلتِ الدارَ - و یا لفظ طلاق را مؤخر ذکر کند: إن دخلت الدارَ فأنتِ طالقٌ - یعنی تو طلاق هستی اگر به خانه درآیی - و یا - اگر به خانه درآیی، تو طلاق هستی. یعنی گفتن لفظ طلاق - به طور مقدم یا مؤخر تفاوت نمی‌کند البته تحقق یافتن شرط مهم است. تا شرط تحقق نیابد، طلاق واقع نمی‌شود.

۲- این که حیوان شیری را یک یا دو روز ندوشد تا پستانهایش بزرگ نماید و مشتری فریب خورد.

۳- جزء دهم صحیح‌البخاری در این‌جا پایان یافت و باب ۱۲، آغاز جزء یازدهم صحیح‌البخاری است.

۱۲- باب : الشُّرُوط مَعَ النَّاسِ بِالْقَوْلِ

۲۷۲۸ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُ قال : أَخْبَرَنِي يَعْلَى بْنُ مُسْلِمٍ وَعَمْرُو بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، يَزِيدُ أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ ، وَغَيْرُهُمَا ، قَدْ سَمِعْتُهُ يُحَدِّثُهُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قال : إِنَّا لَعِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنهما ، قال : حَدَّثَنِي أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مُوسَى رَسُولُ اللَّهِ » . فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . قال : « أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»[الكهف: ۷۲] ، كَانَتِ الأُولَى نِسْيَانًا ، وَالْوُسْطَى شَرْطًا ، وَالثَّالِثَةُ عَمْدًا ، قال : «لا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا»[الكهف: ۷۳] ، لَقِيَا غُلامًا فَقَتَلَهُ ، فَانْطَلَقَا فَوَجَدَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ » [الكهف : ۷۷]. قَرَأَهَا ابْنُ عَبَّاسٍ : أَمَامَهُمْ مَلِكٌ . [راجع : ۷٤ . اخرجه مسلم : ۲۳۸۰ ، مطولاً] .

باب ۱۲: شرطهای شفاهی با مردم

۲۷۲۸ – از ابن جُرَیج روایت است که یَعْلَی بن مسلم و عَمْرو بن دینار از سعید بن جُبَیر روایت کرده‌اند و هر یک به سخن دیگری می‌افزود و به جز از این دو نفر هم شنیده‌ام که از سعید بن جُبَیر روایت می‌کرد که گفته: ما نزد ابن عباس(رضی‌الله عنه) بودیم، وی گفت: اُبَی بن کعب روایت کرده که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «موسی رسول‌الله مصاحب خضر بوده است» (نه موسی دیگری) و راوی حدیث قصهٔ موسی و خضر را بیان کرد:

خضر به موسی گفت: «آیا نگفته بودم که تو نتوانی با من شکیبایی کردن» (الکهف: ۷۲).

سؤال اول موسی از روی فراموشی بود.

و سؤآل دوم موسی تخلف از شرط بود[1] و سؤال سوم موسی از روی قصد و عمد بود.

موسی گفت: «به [سزای] آنچه فراموش کردم، مرا مؤاخذه مکن و در کارم میرحسن سخت مگیر»

(الکهف: ۷۳).

با نوجوانی برخوردند و خضر او را کشت. (جزئی از آیه ۷٤). «پس راه رفتند [تا وقتی که آمدند به اهل دهی، طعام طلب کردند از اهل آن ده. اهل ده قبول نکردند که ایشان را مهمانی کنند] پس یافتند در آن‌جا دیواری که می‌خواست بیفتد. خضر آن را راست ساخت» (الکهف: ۷۷).

۱- در مورد دوم، موسی بدون شرط کتبی یا حضور شاهد تعهد کرده بود که اگر بار دیگر از خضر سؤال کند، خضر حق دارد که از وی جدا شود. چنان‌که با جداشدن خضر از وی که قبلاً شرط کرده بود، موافقت کرد.

١٣- باب : الشُّرُوطِ فِي الْوَلاءِ

٢٧٢٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : جَاءَتْنِي بَرِيرَةُ فَقَالَتْ : كَاتَبْتُ أَهْلِي عَلَى تِسْعِ أَوَاقٍ ، فِي كُلِّ عَامٍ أُوقِيَّةٌ ، فَأَعِينِينِي ، فَقَالَتْ : إِنْ أَحَبُّوا أَنْ أَعُدَّهَا لَهُمْ وَيَكُونَ وَلاؤُكِ لِي فَعَلْتُ ، فَذَهَبَتْ بَرِيرَةُ إِلَى أَهْلِهَا ، فَقَالَتْ لَهُمْ فَأَبَوْا عَلَيْهَا ، فَجَاءَتْ مِنْ عِنْدِهِمْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ ، فَقَالَتْ : إِنِّي قَدْ عَرَضْتُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فَأَبَوْا إِلا أَنْ يَكُونَ الْوَلاءُ لَهُمْ ، فَسَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَأَخْبَرَتْ عَائِشَةُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَالَ : « خُذِيهَا وَاشْتَرِطِي لَهُمُ الْوَلاءَ ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . فَفَعَلَتْ عَائِشَةُ ، ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّاسِ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : «مَا بَالُ رِجَالٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، مَا كَانَ مِنْ شَرْطٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ ، وَإِنْ كَانَ مِائَةَ شَرْطٍ ، قَضَاءُ اللَّهِ أَحَقُّ ، وَشَرْطُ اللَّهِ أَوْثَقُ ، وَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» .

[راجع : ٤٥٦ . اخرجه مسلم : ١٠٧٥ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق . وأخرجه : ١٥٠٤ ، برقم (٦)] .

ابن عباس (در قرائت خود) آیهٔ - «ورائهُمْ مَلِکٌ» را - اَمَامَهُم مَلِکٌ - خوانده است[1].

باب ۱۳: شروط در وِلاء

۲۷۲۹ - از عُروَه، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: بریره نزد من آمد و گفت: من با مالکان خویش به نُه اوقیه عقد کتابت کرده‌ام تا در هر سال یک اوقیه به ایشان بدهم. پس مرا کمک کن.

عایشه گفت: اگر مالکان تو بخواهند که تمام وجه کتابت تو را به ایشان بدهم و ولاء تو متعلق به من باشد، من این کار را می‌کنم. بریره، نزد مالکان خویش رفت و به ایشان گفت. آنها نپذیرفتند، و از نزد ایشان آمد، درحالی که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نشسته بود و گفت: همانا من موضوع را به ایشان گفتم، لیکن قبول نکردند مگر آن که وِلاء متعلق به ایشان باشد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سخنان او را شنید و عایشه ماجرا را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیان کرد. آن حضرت فرمود: «بریره را خریداری کن و برای ایشان وِلاء را شرط بگذار و البته وِلاء متعلق به کسی است که آزاد کرده است».

عایشه او را خرید و سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان مردم (به خطبه) ایستاد و خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود: «چیست حال مردانی که شروطی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست. هر آن شرطی که در کتاب خدا نباشد، آن شرط باطل است ولو صد شرط

۱- اشاره به سورهٔ کهف، آیه ۷۹ است که ابن عباس لفظ - ورائهم ملک - یعنی در ورای ایشان پادشاهی بود، آن را - امامهم ملک - یعنی پیش روی ایشان پادشاهی بود که هر کشتی درست را به زور می‌گرفت.

١٤- باب : إِذَا اشْتَرَطَ فِي الْمُزَارَعَةِ ، إِذَا شِئْتُ أَخْرَجْتُكَ .

٢٧٣٠ - حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، أَبُو غَسَّانَ الْكِنَانِيُّ ، أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : لَمَّا فَدَعَ أَهْلُ خَيْبَرَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ ، قَامَ عُمَرُ خَطِيبًا فَقَال : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَامَلَ يَهُودَ خَيْبَرَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ ، وَقَال : «نُقِرُّكُمْ مَا أَقَرَّكُمُ اللَّهُ». وَإِنَّ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ عُمَرَ خَرَجَ إِلَى مَالِهِ هُنَاكَ ، فَعُدِيَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّيْلِ ، فَفُدِعَتْ يَدَاهُ وَرِجْلاهُ ، وَلَيْسَ لَنَا هُنَاكَ عَدُوٌّ غَيْرَهُمْ ، هُمْ عَدُوُّنَا وَتُهْمَتُنَا ، وَقَدْ رَأَيْتُ إِجْلاءَهُمْ . فَلَمَّا أَجْمَعَ عُمَرُ عَلَى ذَلِكَ أَتَاهُ أَحَدُ بَنِي أَبِي الْحُقَيْقِ ، فَقَال : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَتُخْرِجُنَا وَقَدْ أَقَرَّنَا مُحَمَّدٌ ﷺ ، وَعَامَلَنَا عَلَى الأَمْوَالِ ، وَشَرَطَ ذَلِكَ لَنَا . فَقَال عُمَرُ : أَظَنَنْتَ أَنِّي نَسِيتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : «كَيْفَ بِكَ إِذَا أُخْرِجْتَ مِنْ خَيْبَرَ تَعْدُو بِكَ قَلُوصُكَ لَيْلَةً بَعْدَ لَيْلَةٍ» . فَقَال : كَانَتْ هَذِهِ هُزَيْلَةً مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ ، قَال : كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ ، فَأَجْلاهُمْ عُمَرُ ، وَأَعْطَاهُمْ قِيمَةَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ الثَّمَرِ ، مَالاً وَإِبِلاً وَعُرُوضًا مِنْ أَقْتَابٍ وَحِبَالٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ .

رَوَاهُ حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ - أَحْسِبُهُ - عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : اخْتَصَرَهُ .

باشد. قبول حکم خدا سزاوارتر و قبول شرط او استوارتر است و ولاء متعلق به کسی است که آزاد کرده است».

باب ۱۴: اگر مالک زمین در مزارعت شرط بگذارد

که هر زمان بخواهم تو را بیرون می‌کنم

۲۷۳۰ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: وقتی که مردم خیبر دست و پای ابن عمر را شکستند، عمر به خطبه ایستاد و گفت: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مردم یهود خیبر را بر اموال ایشان گمارد و به ایشان گفت: «شما را برجای و ثابت می‌داریم مادامی که خداوند شما را برجای دارد»، و عبدالله بن عمر بر سر مالی که در آنجا داشت رفته بود. شبانه بر وی ستم کردند و دست و پای او را شکستند و کار نادرستی را مرتکب شدند، و ما به جز یهود در آن جا دشمنی نداریم. آن‌ها دشمنان ما هستند و گمان ما برایشان است، و من صلاح دیده‌ام که آنها را از آن‌جا بیرون کنم. چون عمر بر کوچ دادن آن‌ها عزم جزم کرد، کسی از قبیلهٔ بَنِی ابی الحُقَیقْ نزد وی آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا تو ما را از این‌جا بیرون می‌کنی، در حالی که محمد(صلی‌الله علیه وسلم) ما را در این‌جا، جای داده است و ما را بر اموال مورد معامله قرار داده و این را برای ما شرط کرده است.

عمر گفت: آیا گمان می‌کنی که من سخن رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را فراموش کرده‌ام که به تو گفته بود:

«چگونه خواهد بود حال تو، آن‌گاه که از خیبر بیرون آورده شوی و شتر تو شبی بعد شبی دیگر تو را حمل کند؟»[۱].

وی گفت: ابوالقاسم این سخن را از روی هزل گفته است. عمر گفت: دروغ گفتی ای دشمن خدا.

عمر آن‌ها را از خیبر کوچ داد و بهای محصولات‌شان را که پخته نشده بود، مال و شتر و چیزهایی از قبیل پالان شتر و ریسمان و سائر اجناس داد.

حَمّاد بن سَلَمَه از عبیدالله روایت کرده و گفته است - گمان می‌کنم - عبیدالله، از نافع، از ابن عُمر، از عُمر، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، این حدیث را مختصر روایت کرده است.

۱۵- باب : الشُّرُوطِ فِي الْجِهَادِ :

وَالْمُصَالَحَةَ مَعَ أَهْلِ الْحَرْبِ ، وَكِتَابَةِ الشُّرُوطِ .

۲۷۳۱ ، ۲۷۳۲ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ قَالَ : أَخْبَرَنِي الزُّهْرِيُّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ ، يُصَدِّقُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدِيثَ صَاحِبِهِ ، قَالا :

خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَةِ ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ بِالْغَمِيمِ ، فِي خَيْلٍ لِقُرَيْشٍ طَلِيعَةٌ ، فَخُذُوا ذَاتَ الْيَمِينِ » . فَوَاللَّهِ مَا شَعَرَ بِهِمْ خَالِدٌ حَتَّى إِذَا هُمْ بِقَتَرَةِ الْجَيْشِ ، فَانْطَلَقَ يَرْكُضُ نَذِيرًا لِقُرَيْشٍ .

وَسَارَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالثَّنِيَّةِ الَّتِي يُهْبَطُ عَلَيْهِمْ

باب ۱۵: شرطهای جهاد

و مصالحه با اهل حرب و نوشتن شرطهای آن

۲۷۳۱ و ۲۷۳۲ - از مَعْمَر، از زُهری روایت است که عُروَه بن زبیر گفت: مِسْوَربن مَخْرَمه، و مروان که هر یکشان سخن دیگری را تصدیق می‌کردند، گفته‌اند:[۲]

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در زمان (پیمان) حُدَیبیه[۳] روانه مکه شد و در عرض راه بود که فرمود: «همانا، خالدبن ولید در موضع غمیم است، و او مقدمهٔ لشکر قریش است. پس راه سمت راست را بگیرید». به خدا سوگند که خالد از ورود ایشان آگاه نشد تا آن که گردوخاک

۱- این سخن آن حضرت، در آن زمان خبر غیب بود.

۲- این حدیث مُرسل است؛ زیرا مروان صحابی نبوده است. مِسور، هرچند صحابی بوده لیکن در آن وقت با آن حضرت همراه نبوده و این قضیه را از اصحاب دیگر شنیده است.

۳- سفر آن حضرت در روز دوشنبه غرهٔ ذی‌قعدهٔ سال ششم هجرت بوده است که با هزار و اندی از اصحاب خود روانه شده است.

مِنْهَا، بَرَكَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ، فَقَالَ النَّاسُ: حَلْ حَلْ، فَأَلَحَّتْ، فَقَالُوا خَلَأَتِ الْقَصْوَاءُ، خَلَأَتِ الْقَصْوَاءُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا خَلَأَتِ الْقَصْوَاءُ، وَمَا ذَاكَ لَهَا بِخُلُقٍ، وَلَكِنْ حَبَسَهَا حَابِسُ الْفِيلِ».

ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعَظِّمُونَ فِيهَا حُرُمَاتِ اللَّهِ إِلا أَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهَا». ثُمَّ زَجَرَهَا فَوَثَبَتْ، قَالَ: فَعَدَلَ عَنْهُمْ حَتَّى نَزَلَ بِأَقْصَى الْحُدَيْبِيَةِ عَلَى ثَمَدٍ قَلِيلِ الْمَاءِ، يَتَبَرَّضُهُ النَّاسُ تَبَرُّضًا، فَلَمْ يُلَبِّثْهُ النَّاسُ حَتَّى نَزَحُوهُ.

وَشُكِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْعَطَشُ، فَانْتَزَعَ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِهِ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهُ فِيهِ، فَوَاللَّهِ مَا زَالَ يَجِيشُ لَهُمْ بِالرِّيِّ حَتَّى صَدَرُوا عَنْهُ.

فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَ بُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ الْخُزَاعِيُّ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِهِ مِنْ خُزَاعَةَ، وَكَانُوا عَيْبَةَ نُصْحِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَهْلِ تِهَامَةَ، فَقَالَ: إِنِّي تَرَكْتُ كَعْبَ بْنَ لُؤَيٍّ وَعَامِرَ بْنَ لُؤَيٍّ نَزَلُوا أَعْدَادَ مِيَاهِ الْحُدَيْبِيَةِ، وَمَعَهُمُ الْعُوذُ الْمَطَافِيلُ، وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ وَصَادُّوكَ عَنِ الْبَيْتِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّا لَمْ نَجِئْ لِقِتَالِ أَحَدٍ، وَلَكِنَّا جِئْنَا مُعْتَمِرِينَ، وَإِنَّ قُرَيْشًا قَدْ نَهِكَتْهُمُ الْحَرْبُ، وَأَضَرَّتْ بِهِمْ، فَإِنْ شَاءُوا مَادَدْتُهُمْ مُدَّةً، وَيُخَلُّوا بَيْنِي وَبَيْنَ النَّاسِ، فَإِنْ أَظْهَرْ: فَإِنْ شَاءُوا أَنْ يَدْخُلُوا فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ فَعَلُوا، وَإِلا فَقَدْ جَمُّوا، وَإِنْ هُمْ أَبَوْا، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأُقَاتِلَنَّهُمْ عَلَى أَمْرِي هَذَا حَتَّى تَنْفَرِدَ سَالِفَتِي، وَلَيُنْفِذَنَّ اللَّهُ أَمْرَهُ».

فَقَالَ بُدَيْلٌ: سَأُبَلِّغُهُمْ مَا تَقُولُ، قَالَ: فَانْطَلَقَ حَتَّى أَتَى قُرَيْشًا، قَالَ: إِنَّا قَدْ جِئْنَاكُمْ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ، وَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ قَوْلا، فَإِنْ شِئْتُمْ أَنْ نَعْرِضَهُ عَلَيْكُمْ فَعَلْنَا،

لشکر مسلمانان را دید. سپس وی روانه شد تا این خبر ترسناک را به قریش برساند.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به پیش رفت تا آن که به راه ثَنیّه رسید و از آن‌جا بر آنها فرود آمده می‌شد. در همین جا شتر آن حضرت زانو زد. مردم گفتند: حَل حَل، تا شتر برخیزد ولی شتر جایگیر شد و برنخاست. مردم گفتند: شتر بدون موجب بخفت، بدون موجب بخفت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شتر بیخود نخفته است و او را چنین عادتی نیست ولیکن آن را بازدارندهٔ فیل بازداشته است»[1] و سپس فرمود: «سوگند به کسی که نفس من درید قدرت اوست که هر آنچه (قریش) از من بخواهند که مراد از آن بزرگداشت حرمتهای خداوند باشد (یعنی ترک قتال در ماه‌های حرام) با ایشان توافق می‌کنم». سپس آن حضرت شتر را زجر کرد و شتر برخاست و روانه شد. آن حضرت مسیر خود را تغییر داد تا آن که به آخرین موضع حُدَیبیه بر سر حُفره‌ای که آبی اندک داشت فرود آمد. مردم از آن حفره اندک‌اندک آب می‌گرفتند. دیری نگذشت که تمام آب را کشیدند. مردم از تشنگی به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شکایت کردند. آن حضرت تیری از ترکش خود کشید و فرمود تا آن را درمیان حُفره بیفکنند و به خدا سوگند که آب از میان حُفره می‌جوشید تا آنکه همه سیراب گشتند و از آن‌جا برگشتند.

در این وقت بُدَیْل بن وَرْقَا خُزَاعِی با تنی چند از قوم خزاعه از راه رسیدند و ایشان

۱- اشاره به واقعهٔ ابرهه است که با فیل به جنگ اهل مکه آمده بود و فیل را خداوند بازداشت.

فَقال سُفَهَاؤُهُمْ : لا حَاجَةَ لَنَا أَنْ تُخْبِرَنَا عَنْهُ بِشَيْءٍ ، وَقال ذَوُو الرَّأْيِ مِنْهُمْ : هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ يَقُولُ ، قال : سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا ، فَحَدَّثَهُمْ بِمَا قال النَّبِيُّ ﷺ .

فَقَامَ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ فَقال : أَيْ قَوْمِ ، أَلَسْتُمْ بِالْوَالِدِ؟ قالوا : بَلَى ، قال : أَوَلَسْتُ بِالْوَلَدِ ؟ قالوا : بَلَى ، قال : فَهَلْ تَتَّهِمُونِي ؟ قالوا : لا ، قال : أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي اسْتَنْفَرْتُ أَهْلَ عُكَاظَ ، فَلَمَّا بَلَّحُوا عَلَيَّ جِئْتُكُمْ بِأَهْلِي وَوَلَدِي وَمَنْ أَطَاعَنِي ؟ قالوا : بَلَى ، قال : فَإِنَّ هَذَا قَدْ عَرَضَ لَكُمْ خُطَّةَ رُشْدٍ ، اقْبَلُوهَا وَدَعُونِي آتِيهِ ، قالوا : ائْتِهِ .

فَأَتَاهُ ، فَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقال النَّبِيُّ ﷺ : نَحْوًا مِنْ قَوْلِهِ لِبُدَيْلٍ ، فَقال عُرْوَةُ عِنْدَ ذَلِكَ : أَيْ مُحَمَّدُ ، أَرَأَيْتَ إِنِ اسْتَأْصَلْتَ أَمْرَ قَوْمِكَ ، هَلْ سَمِعْتَ بِأَحَدٍ مِنَ الْعَرَبِ اجْتَاحَ أَهْلَهُ قَبْلَكَ ، وَإِنْ تَكُنِ الأُخْرَى ، فَإِنِّي وَاللَّهِ لأَرَى وُجُوهًا ، وَإِنِّي لأَرَى أَوْشَابًا مِنَ النَّاسِ خَلِيقًا أَنْ يَفِرُّوا وَيَدَعُوكَ ، فَقال لَهُ أَبُو بَكْرٍ : امْصَصْ بِبَظْرِ اللاتِ ، أَنَحْنُ نَفِرُّ عَنْهُ وَنَدَعُهُ ؟ فَقال : مَنْ ذَا ؟ قالوا : أَبُو بَكْرٍ ، قال : أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَوْلا يَدٌ كَانَتْ لَكَ عِنْدِي لَمْ أَجْزِكَ بِهَا لأَجَبْتُكَ .

قال : وَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَكُلَّمَا تَكَلَّمَ أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ ، وَالْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَمَعَهُ السَّيْفُ وَعَلَيْهِ الْمِغْفَرُ ، فَكُلَّمَا أَهْوَى عُرْوَةُ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَةِ النَّبِيِّ ﷺ ضَرَبَ يَدَهُ بِنَعْلِ السَّيْفِ ، وَقال لَهُ : أَخِّرْ يَدَكَ عَنْ لِحْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَرَفَعَ عُرْوَةُ رَأْسَهُ ، فَقال : مَنْ هَذَا ؟ قالوا الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ ، فَقال : أَيْ غُدَرُ ، أَلَسْتُ أَسْعَى فِي غَدْرَتِكَ .

وَكَانَ الْمُغِيرَةُ صَحِبَ قَوْمًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَقَتَلَهُمْ ، وَأَخَذَ أَمْوَالَهُمْ ، ثُمَّ جَاءَ فَأَسْلَمَ ، فَقال النَّبِيُّ ﷺ : « أَمَّا

خیرخواه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بودند که در ناحیهٔ تِهامَه بود و باش داشتند.

بُدَیل گفت: من کعب بن لؤی و عامر بن لؤی را در حالی ترک کردم که بر سر آبهای حُدَیبیه فرود آمده بودند و شتران نوزای ایشان (با زن و فرزندشان) با ایشان بود و قصد دارند که با تو بجنگند و تو را از کعبه بازدارند.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ما نیامده‌ایم تا با کسی بجنگیم بلکه برای ادای عمره آمده‌ایم. همانا قریش را جنگ زیانمند ساخته و ناتوان کرده است و اگر ایشان بخواهند من میعادی را برای مصالحه تعیین می‌کنم و مرا با سائر مردم (یعنی کفار عرب) بازگذارند، تا اگر برایشان پیروزی یافتم. ایشان هم اگر بخواهند به کیش اسلام درآیند. چنان‌که سایر مردم در آمدند، این کار را بکنند، در غیر آن قریش در این مدت نیروی جنگی خود را بازخواهند یافت. و اگر قریش مصالحه را نپذیرد، سوگند به کسی که نفس من در ید قدرت اوست که در جهت مرام خود تا دم مرگ با ایشان خواهم جنگید و خداوند امر خود را نافذ می‌کند» بُدَیل گفت: آنچه را گفتی، بدیشان می‌رسانم.

راوی می‌گوید: بُدَیل روانه شد تا آن که به کفار قریش رسید و به آنها گفت: من از نزد این مرد آمده‌ام و از وی سخنانی شنیده‌ام که اگر می‌خواهید به شما اظهار کنم، این کار را می‌کنم.

بی‌خردان قریش گفتند: ما را بدان نیازی نیست که ما را به چیزی از وی خبر دهی.

الإِسْلامَ فَأَقْبَلُ ، وَأَمَّا الْمَالَ فَلَسْتُ مِنْهُ فِي شَيْءٍ » .

ثُمَّ إِنَّ عُرْوَةَ جَعَلَ يَرْمُقُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ بِعَيْنَيْه ، قال : فَوَاللَّه مَا تَنَخَّمَ رَسُولُ اللَّه ﷺ نُخَامَةً إلا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ ، فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ ، وَإِذَا أَمَرَهُمْ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِه ، وَإِذَا تَكَلَّمَ خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْه النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ .

فَرَجَعَ عُرْوَةُ إِلَى أَصْحَابِه فَقَال : أَيْ قَوْمِ ، وَاللَّه لَقَدْ وَفَدْتُ عَلَى الْمُلُوك ، وَوَفَدْتُ عَلَى قَيْصَرَ وَكِسْرَى وَالنَّجَاشِيِّ ، وَاللَّه إِنْ رَأَيْتُ مَلِكًا قَطُّ يُعَظِّمُهُ أَصْحَابُهُ مَا يُعَظِّمُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ مُحَمَّدًا ، وَاللَّه إِنْ تَنَخَّمَ نُخَامَةً إلا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ ، وَإِذَا أَمَرَهُمْ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِه ، وَإِذَا تَكَلَّمَ خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْه النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ ، وَإِنَّهُ قَدْ عَرَضَ عَلَيْكُمْ خُطَّةَ رُشْدٍ فَاقْبَلُوهَا .

فَقَال رَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ : دَعُونِي آتِيه ، فَقَالُوا ائْتِه ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَأَصْحَابِه ، قَال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « هَذَا فُلانٌ ، وَهُوَ مِنْ قَوْمٍ يُعَظِّمُونَ الْبُدْنَ ، فَابْعَثُوهَا لَهُ » . فَبُعِثَتْ لَهُ ، وَاسْتَقْبَلَهُ النَّاسُ يُلَبُّونَ ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَال : سُبْحَانَ اللَّه ، مَا يَنْبَغِي لِهَؤُلاءِ أَنْ يُصَدُّوا عَنِ الْبَيْتِ ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِه قَال : رَأَيْتُ الْبُدْنَ قَدْ قُلِّدَتْ وَأُشْعِرَتْ ، فَمَا أَرَى أَنْ يُصَدُّوا عَنِ الْبَيْتِ .

فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ ، يُقَال لَهُ : مِكْرَزُ بْنُ حَفْصٍ ، فَقَال : دَعُونِي آتِيه ، فَقَالُوا ائْتِه ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ ، قَال النَّبِيُّ ﷺ : « هَذَا مِكْرَزٌ ، وَهُوَ رَجُلٌ فَاجِرٌ » . فَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَبَيْنَمَا هُوَ يُكَلِّمُهُ إِذْ جَاءَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو . قَال مَعْمَرٌ : فَأَخْبَرَنِي أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ : أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ سُهَيْلُ

مردم صاحب رأی گفتند: بیاور هر آنچه از وی شنیده‌ای که گفته است. بُدیل گفت: شنیده‌ام از وی که چنین و چنان می‌گفت، و آنچه را پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته بود، بدیشان باز گفت.

عُروه بن مسعود، ایستاد و گفت: ای قوم، آیا من به منزلهٔ پدر شما نیستم؟ گفتند: آری. گفت: آیا شما چون فرزند نیستید؟ گفتند: آری، گفت: آیا بر من گمان بد دارید؟ گفتند: نی. وی گفت: آیا نمی‌دانید که من مردم عُکاظ را به کمک شما آوردم. و چون ایشان امتناع ورزیدند، من با زن و فرزند و کسانی که از من اطاعت کردند (از میان‌شان برآمدم) نزد شما آمدم، گفتند: آری.

عروه گفت: همانا این مرد، پیشنهادی برای خیر و صلاح شما کرده است، آن را بپذیرید و مرا بگذارید که نزد وی بروم. گفتند: نزد وی برو.

عُروه نزد آن حضرت آمد و با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مذاکره کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هر آنچه به بُدیل گفته بود، به عروه نیز گفت. عُروه در برابر گفتار آن حضرت (که اگر قریش نپذیرند با ایشان خواهم جنگید) گفت: ای محمد، آیا کسی را دیده‌ای که قوم خود را برانداخته باشد؟ آیا شنیده‌ای که یکی از عرب، قبل از تو بیخ قوم خود را برکنده باشد؟ و اگر حالتی دیگر پدید آید (که قریش پیروز شود) به خدا سوگند که من روهایی را می‌بینم (که طرفدار قریش‌اند) و همانا مردمی را می‌بینیم که از گروههای مختلف نزد تو گرد آمده‌اند که می‌گریزند و تو را تنها می‌گذارند. ابوبکر به

ابْنُ عَمْرٍو : قال النَّبيُّ ﷺ : «لَقَدْ سَهُلَ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ». قال مَعْمَرٌ : قال الزُّهْرِيُّ في حَدِيثِه : فَجَاءَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو فَقال : هَاتِ اكْتُبْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابًا ، فَدَعَا النَّبيُّ ﷺ الْكَاتِبَ ، فَقَالَ النَّبيُّ ﷺ : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

قال سُهَيْلٌ : أَمَّا الرَّحْمَنُ فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا هُوَ، وَلَكِن اكْتُبْ بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ كَمَا كُنْتَ تَكْتُبُ ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ : وَاللَّهِ لا نَكْتُبُهَا إلا .

فَقال النَّبيُّ ﷺ : «اكْتُبْ بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ». ثُمَّ قال : «هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّه».

فَقال سُهَيْلٌ : وَاللَّهِ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّه مَا صَدَدْنَاكَ عَنِ الْبَيْتِ وَلا قَاتَلْنَاكَ ، وَلَكِن اكْتُبْ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّه ، فَقَالَ النَّبيُّ ﷺ : «وَاللَّه إنِّي لَرَسُولُ اللَّه وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي ، اكْتُبْ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّه». قال الزُّهْرِيُّ : وَذَلِكَ لِقَوْلِه : «لا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعَظِّمُونَ فِيهَا حُرُمَاتِ اللَّه إلا أَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهَا».

فَقال لَهُ النَّبيُّ ﷺ : «عَلَى أَنْ تُخَلُّوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْبَيْتِ فَنَطُوفَ بِه».

فَقال سُهَيْلٌ : وَاللَّه لا تَتَحَدَّثُ الْعَرَبُ أَنَّا أُخِذْنَا ضُغْطَةً، وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ ، فَكَتَبَ .

فَقال سُهَيْلٌ : وَعَلَى أَنَّهُ لا يَأْتِيكَ مِنَّا رَجُلٌ ، وَإِنْ كَانَ عَلَى دِينِكَ إلا رَدَدْتَهُ إِلَيْنَا .

قال الْمُسْلِمُونَ : سُبْحَانَ اللَّه ، كَيْفَ يُرَدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جَاءَ مُسْلِمًا ، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ أَبُو جَنْدَلِ بْنُ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو يَرْسُفُ فِي قُيُودِه ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ أَسْفَلِ مَكَّةَ حَتَّى رَمَى بِنَفْسِه بَيْنَ أَظْهُرِ الْمُسْلِمِينَ .

فَقال سُهَيْلٌ : هَذَا يَا مُحَمَّدُ أَوَّلُ مَا أُقَاضِيكَ عَلَيْهِ أَنْ

او گفت: شرمگاه لات را بچوش. آیا ما از نزد آن حضرت می‌گریزیم و او را تنها می‌گذاریم؟ عُروه گفت: او کیست؟ گفتند: ابوبکر. عروه گفت: آگاه باش و سوگند به کسی که نفس من در دست اوست که اگر بر ذمّهٔ من احسانی نمی‌داشتی که تا اکنون ادا نکرده‌ام، پاسخ تو را می‌گفتم.

راوی می‌گوید: عُروه با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به صحبت خود ادامه داد و در اثنای صحبت به ریش آن حضرت دست می‌برد. و مُغیره بن شعبه بر پشت سر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ایستاده بود که شمشیر با خود داشت و کلاه خود بر سرش بود. هر بار که عُروه به سوی ریش پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دست دراز می‌کرد، وی با نیام شمشیر بر دستش می‌زد و به او می‌گفت: دست خود را از ریش پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دور کن. عُروه سر خود را بلند کرد و گفت: او کیست؟ گفتند: مُغیره بن شعبه است. عُروه گفت: ای خاین، آیا تا کنون در تلاش جبران خیانت تو نیستم؟[۱]

مُغیره در دوران جاهلیت گروهی را همراهی کرده، سپس آنها را کشته و اموالشان را ربوده بود، سپس (به مدینه) آمد تا اسلام بیاورد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفته بود: «اسلام آوردن تو را می‌پذیرم ولیکن از مال تو چیزی نمی‌گیرم (و به آن کاری ندارم).

پس از آن عروه، از گوشه چشم یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را به دقت نگریست و گفت: به خدا سوگند که اگر رسول خدا(صلی‌الله

۱- عُروه خویشاوند مغیره بود.

تَرُدَّهُ إِلَيَّ ، فَقال النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّا لَمْ نَقْضِ الْكِتَابَ بَعْدُ ». قال : فَوَاللَّهِ إِذًا لَمْ أُصَالِحْكَ عَلَى شَيْءٍ أَبَدًا ، قال النَّبِيُّ ﷺ : « فَأَجِزْهُ لِي » .

قال : مَا أَنَا بِمُجِيزِهِ لَكَ ، قال : « بَلَى فَافْعَلْ » . قال : مَا أَنَا بِفَاعِلٍ ، قال مِكْرَزٌ : بَلْ قَدْ أَجَزْنَاهُ لَكَ .

قال أَبُو جَنْدَلٍ : أَيْ مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، أُرَدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جِئْتُ مُسْلِمًا ، أَلا تَرَوْنَ مَا قَدْ لَقِيتُ ؟ وَكَانَ قَدْ عُذِّبَ عَذَابًا شَدِيدًا فِي اللَّهِ .

قال : فَقال عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ : فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ : أَلَسْتَ نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا ؟ قال : «بَلَى» . قُلْتُ : أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُوُّنَا عَلَى الْبَاطِلِ ؟ قال : « بَلَى » . قُلْتُ : فَلِمَ نُعْطِي الدَّنِيَّةَ فِي دِينِنَا إِذًا ؟ قال : « إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ ، وَلَسْتُ أَعْصِيهِ ، وَهُوَ نَاصِرِي » . قُلْتُ : أَوَلَيْسَ كُنْتَ تُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ فَنَطُوفُ بِهِ ؟ قال : « بَلَى ، فَأَخْبَرْتُكَ أَنَّا نَأْتِيهِ الْعَامَ » . قال : قُلْتُ : لا ، قال : « فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَّوِّفٌ بِهِ ».

قال : فَأَتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ : يَا أَبَا بَكْرٍ ، أَلَيْسَ هَذَا نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا ، قال : بَلَى ، قُلْتُ : أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُوُّنَا عَلَى الْبَاطِلِ ؟ قال : بَلَى ، قُلْتُ : فَلِمَ نُعْطِي الدَّنِيَّةَ فِي دِينِنَا إِذًا ؟ قال : أَيُّهَا الرَّجُلُ ، إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَلَيْسَ يَعْصِي رَبَّهُ ، وَهُوَ نَاصِرُهُ ، فَاسْتَمْسِكْ بِغَرْزِهِ ، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ ، قُلْتُ : أَلَيْسَ كَانَ يُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ وَنَطُوفُ بِهِ ؟ قال : بَلَى ، أَفَأَخْبَرَكَ أَنَّكَ تَأْتِيهِ الْعَامَ ؟ قُلْتُ : لا ، قال : فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَّوِّفٌ بِهِ .

قال الزُّهْرِيُّ : قال عُمَرُ : فَعَمِلْتُ لِذَلِكَ أَعْمَالا ، قال : فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قَضِيَّةِ الْكِتَابِ ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأَصْحَابِهِ : « قُومُوا فَانْحَرُوا ثُمَّ احْلِقُوا » .

قال : فَوَاللَّهِ مَا قَامَ مِنْهُمْ رَجُلٌ حَتَّى قال ذَلِكَ ثَلاثَ

علیه وسلم) آب دهان بیفکند و بر کف دست یکی از یاران وی افتد، وی آن را بر جلد و روی خود می‌مالد. و چون وضو می‌کند نزدیک است که بر سر گرفتن آب وضوی او خود را به کشتن دهند و اگر صحبت کند، همه صداهای خویش را آهسته می‌کنند و به سوی وی تیز نمی‌نگرند و این بدان سبب است که او را تعظیم می‌کنند.

عُروه نزد یاران خود برگشت و گفت: ای قوم، به خدا سوگند که من در دربار پادشاهان به عنوان سفیر رفته‌ام و نزد قیصر (روم) و کسرا (فارس) و نجاشی (حبشه) آمد و شد کرده‌ام. به خدا سوگند که هرگز ندیده‌ام که یاران هیچ یک از ایشان، پادشاه خود را تعظیم کنند، چنان‌که اصحاب محمد(صلی‌الله علیه وسلم)، محمد را تعظیم می‌کنند. و به خدا سوگند که وی تُف نمی‌افکند مگر آن که بر دست مردی می‌افتد و وی آن را بر روی و جلد خود می‌مالد. و چون یاران خود را به کاری امر می‌کند، در انجام آن می‌شتابند، و چون وضو کند، نزدیک است‌که بر سر گرفتن آب وضوی وی خود را به کشتن دهند. و چون در نزدش سخن می‌گویند، آواز خویش را پست می‌سازند و به سوی وی با عنایت به تعظیمی که دارند، تیز نمی‌نگرند. و همانا وی برای خیر و صلاح شما چنین پیشنهادی کرده است، آن را بپذیرید.

مردی از قبیلهٔ بنی کنانه گفت: بگذارید من نزد وی بروم. به او گفتند: برو. وی وقتی به سوی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی نزدیک شد، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او فلان

مَرَّاتٍ ، فَلَمَّا لَمْ يَقُمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ دَخَلَ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ ، فَذَكَرَ لَهَا مَا لَقِيَ مِنَ النَّاسِ .

فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، أَتُحِبُّ ذَلِكَ ، اخْرُجْ ثُمَّ لا تُكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ كَلِمَةً ، حَتَّى تَنْحَرَ بُدْنَكَ ، وَتَدْعُوَ حَالِقَكَ فَيَحْلِقَكَ . فَخَرَجَ فَلَمْ يُكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ ، نَحَرَ بُدْنَهُ ، وَدَعَا حَالِقَهُ فَحَلَقَهُ ، فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ قَامُوا فَنَحَرُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَحْلِقُ بَعْضًا ، حَتَّى كَادَ بَعْضُهُمْ يَقْتُلُ بَعْضًا غَمًّا .

ثُمَّ جَاءَهُ نِسْوَةٌ مُؤْمِنَاتٌ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ﴾ [الممتحنة : ١٠] حَتَّى بَلَغَ ﴿بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ﴾ . فَطَلَّقَ عُمَرُ يَوْمَئِذٍ امْرَأَتَيْنِ ، كَانَتَا لَهُ فِي الشِّرْكِ فَتَزَوَّجَ إِحْدَاهُمَا مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ ، وَالأُخْرَى صَفْوَانُ بْنُ أُمَيَّةَ .

ثُمَّ رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ فَجَاءَهُ أَبُو بَصِيرٍ ، رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَهُوَ مُسْلِمٌ ، فَأَرْسَلُوا فِي طَلَبِهِ رَجُلَيْنِ ، فَقَالُوا : الْعَهْدَ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا ، فَدَفَعَهُ إِلَى الرَّجُلَيْنِ ، فَخَرَجَا بِهِ حَتَّى بَلَغَا ذَا الْحُلَيْفَةِ ، فَنَزَلُوا يَأْكُلُونَ مِنْ تَمْرٍ لَهُمْ ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ لأَحَدِ الرَّجُلَيْنِ : وَاللَّهِ إِنِّي لأَرَى سَيْفَكَ هَذَا يَا فُلانُ جَيِّدًا ، فَاسْتَلَّهُ الآخَرُ ، فَقَالَ : أَجَلْ ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَجَيِّدٌ ، لَقَدْ جَرَّبْتُ بِهِ ، ثُمَّ جَرَّبْتُ ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ : أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْهِ ، فَأَمْكَنَهُ مِنْهُ ، فَضَرَبَهُ حَتَّى بَرَدَ ، وَفَرَّ الآخَرُ حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ يَعْدُو ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَآهُ : «لَقَدْ رَأَى هَذَا ذُعْرًا» . فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : قُتِلَ وَاللَّهِ صَاحِبِي وَإِنِّي لَمَقْتُولٌ ، فَجَاءَ أَبُو بَصِيرٍ : فَقَالَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، قَدْ وَاللَّهِ أَوْفَى اللَّهُ ذِمَّتَكَ ، قَدْ رَدَدْتَنِي إِلَيْهِمْ ، ثُمَّ أَنْجَانِي اللَّهُ مِنْهُمْ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «وَيْلُ أُمِّهِ ، مِسْعَرَ حَرْبٍ ، لَوْ كَانَ لَهُ أَحَدٌ» . فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ عَرَفَ أَنَّهُ سَيَرُدُّهُ إِلَيْهِمْ ، فَخَرَجَ

کس است و به قومی متعلق است که شتر قربانی را تعظیم می‌کنند، پس شتر قربانی را به جلو او ببرید». شتر را به جلو او بردند و مردم تلبیه‌گویان به جلو او رفتند. چون آن حالت را دید گفت: سبحان‌الله، سزاوار نیست که همچو کسان از زیارت کعبه بازداشته شوند و چون وی نزد قوم خود رفت، گفت: شتر قربانی را دیدم که قُلّاده و نشانی شده بود و من صلاح نمی‌بینم که ایشان از کعبه بازداشته شوند. مردی از میان ایشان برخاست که مِکْرَزبن حَفْص نامیده می‌شد. وی گفت بگذارید که من نزد او بروم. گفتند: برو.

وقتی وی نزد مسلمانان رسید، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او مِکرَز است» و او با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به صحبت آغاز کرد و در این هنگام سُهَیل بن عَمْرو وارد شد. مَعْمَر گفته است: ایّوب از عِکرمه روایت کرده است. زمانی که سُهَیل بن عَمْرو آمد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (با تفاؤل به نام وی) فرمود: «حالا، کار شما سهل و آسان گردید».

مَعْمَر گفته است: زُهری در حدیث خود آورده است: سُهَیل بن عَمرو آمد و گفت: بیائید که میان خود صلحنامه‌ای بنویسیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نویسنده‌ای طلبید[1] و سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «بسم‌الله الرحمن الرحیم»[2].

سُهَیل گفت: اما رحمَن، به خدا سوگند، نمی‌دانم که آن چیست؟ ولیکن بنویس: - بِاِسْمِکَ اَللّهمّ - چنان‌که در گذشته می‌نوشتی.

۱- نویسندهٔ این صلحننامه به روایت ابن اسحاق، علی بن ابی طالب (رضی‌الله عنه) بوده است.

۲- در سائر متون بخاری چنین است: اکْتُب: بسم‌الله الرحمن الرحیم. یعنی بنویس بسم‌الله الرحمن الرحیم. در متن فوق لفظ - اکتب - نیامده است.

حَتَّى أَتَى سِيفَ الْبَحْرِ .

قال : وَيَنْفَلِتُ مِنْهُمْ أَبُو جَنْدَلِ بْنُ سُهَيْلٍ ، فَلَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ ، فَجَعَلَ لا يَخْرُجُ مِنْ قُرَيْشٍ رَجُلٌ قَدْ أَسْلَمَ إِلا لَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ ، حَتَّى اجْتَمَعَتْ مِنْهُمْ عِصَابَةٌ ، فَوَاللَّهِ مَا يَسْمَعُونَ بِعِيرٍ خَرَجَتْ لِقُرَيْشٍ إِلَى الشَّأْمِ إِلا اعْتَرَضُوا لَهَا ، فَقَتَلُوهُمْ وَأَخَذُوا أَمْوَالَهُمْ .

فَأَرْسَلَتْ قُرَيْشٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ تُنَاشِدُهُ بِاللَّهِ وَالرَّحِمِ : لَمَّا أَرْسَلَ : فَمَنْ أَتَاهُ فَهُوَ آمِنٌ ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ ﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ ﴾ [الفتح : ٢٤ -٢٦] . وَكَانَتْ حَمِيَّتُهُمْ أَنَّهُمْ لَمْ يُقِرُّوا أَنَّهُ نَبِيُّ اللَّهِ ، وَلَمْ يُقِرُّوا بِها ، وَحَالُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْبَيْتِ . [راجع : ١٦٩٤ ، ١٦٩٥] .

قال أبوعَبْدِ اللَّهِ : « مَعَرَّةٌ » : الْعُرُّ الْجَرَبُ . «تَزَيَّلُوا» : تَمَيَّزُوا . وَحَمَيْتُ الْقَوْمَ : مَنَعْتُهُمْ حِمَايَةً ، وَأَحْمَيْتُ الْحِمَى جَعَلْتُهُ حِمًى لا يُدْخَلُ .

مسلمانان گفتند: به خدا سوگند که به جز بسم‌الله الرحمن الرحیم نمی‌نویسیم[۱]. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: بنویس: «بِاسْمِکَ اَللَّهُمَّ» و سپس فرمود: «این چیزی است که محمد رسول خدا بر آن صلح کرده است».

سُهَیْل گفت: به خدا سوگند، اگر می‌دانستیم که تو فرستادهٔ خداوندی، تو را از کعبه بازنمی‌داشتیم و با تو جنگ نمی‌کردیم ولیکن بنویس: محمدبن عبدالله. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به خدا سوگند که من فرستادهٔ خداوندم، اگرچه شما مرا تکذیب می‌کنید. بنویس محمدبن عبدالله».

زُهری گفته است: این سهل‌گیری آن حضرت بدان سبب بود که قبلاً فرموده بود: «هر آنچه (قریش) از من بخواهند که مراد از آن بزرگداشت حرمتهای خداوند (آنچه شکستن آن روا نباشد) باشد با ایشان موافقه می‌کنم».

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به نویسندهٔ صلح‌نامه گفت که بنویسد:

«بر این شرط که میان ما و میان خانه تخلیه شود تا کعبه را طواف کنیم».

سُهَیل گفت: به خدا سوگند عرب به ما می‌گویند که ما به قهر و خشم تسلیم شده‌ایم ولیکن این کار به سال آینده باشد. و نویسنده آن را نوشت.

سُهَیل گفت: و بر این شرط که کسی از ما، هرچند به دین تو باشد نزد تو بیاید، باید او را به ما بازگردانی.

مسلمانان گفتند: سبحان‌الله، چگونه به

۱- کلمهٔ بسم‌الله الرحمن الرحیم در متن حاضر از چاپ افتاده است.

مشرکین بازگردانیده شود، کسی که اسلام آورده است.

در همین گفت‌وگوی بودند که ناگاه ابوجَنْدَل پسر سُهَیل، پای در زنجیر وارد شد. وی از بخش پایین مکه بدین جا آمده بود و خودش را در میان مسلمانان افکند.

سُهَیل (با دیدن پسر خود) گفت: ای محمد، نخستین تقاضای من از تو این است که ابوجندل را به من بازگردانی.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ما هنوز از نوشتن صلحنامه فارغ نشده‌ایم».

سُهَیل گفت: به خدا سوگندن که هرگز در هیچ چیزی با تو صلح نمی‌کنم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ابوجندل را به من واگذار» سُهَیل گفت: من او را به تو وانمی‌گذارم.

آن حضرت فرمود: «آن‌چه می‌گویم بکن»

سُهَیل گفت: من نیز کنندهٔ آن نیستم.

مِکْرَز گفت: همانا ما او را به تو وامی‌گذاریم.

ابوجندل گفت: ای مسلمانان، در حالی که اسلام آورده‌ام، مرا به مشرکان برمی‌گردانید، آیا نمی‌بینید که چه بر سر من آمده است؟ و به تحقیق که او را به خاطر قبول دین خدا، سخت عذاب کرده بودند. عمربن خطاب گفت: من نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و گفتم: آیا تو پیامبر برحقِّ خدا نیستی؟ فرمود: «آری». گفتم: آیا ما بر حق نیستیم و دشمن ما بر باطل نیست؟ فرمود: «آری». گفتم: پس چرا پستی و حقارت را در دین‌مان بدهیم (بپذیریم). آن حضرت فرمود: «همانا من فرستادهٔ خداوندم

و از خداوند نافرمانی نمی‌کنم و اوست که یاری‌دهندهٔ من است».

گفتم: آیا تو به ما نمی‌گفتی که به کعبه خواهیم رفت و آن را طواف خواهیم کرد.

آن حضرت فرمود: «آری می‌گفتم، اما به تو گفته بودم که امسال به طواف کعبه می‌آییم؟».

گفتم: نِی. فرمود: «همانا تو آمدنی کعبه و طواف‌کنندهٔ آن هستی».

عمر می‌گوید: نزد ابوبکر رفتم و به او گفتم: ای ابوبکر، آیا او پیامبر بر حق خدا نیست. ابوبگر گفت: آری. گفتم: آیا ما بر حق، و دشمن ما بر باطل نیست؟ گفت: آری. گفتم: چرا در این زبونی وقت در دین خود را بپذیریم؟

وی گفت: این مرد، همانا پیامبر خدا است، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) و از امر پروردگار خود سرکشی نمی‌کند، و اوست یاری دهندهٔ او. پس به رکاب وی بپیوند، و به خدا سوگند که وی بر حق است، گفتم: آیا وی به ما نمی‌گفت که به کعبه خواهیم رفت و آن را طواف خواهیم کرد؟ گفت: آری، و آیا به تو گفته بود که امسال به طواف کعبه می‌آیی. گفتم: نِی.

زُهری گفته است: عمر گفت: من به کفّارهٔ (آن سؤالات نامناسب) اعمال صالحه انجام دادم.

راوی می‌گوید: آن‌گاه که از نوشتن صلحنامه فراغت حاصل شد، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به اصحاب خود گفت:

«برخیزید و قربانیها را ذبح کنید و سپس سرها را بتراشید».

راوی می‌گوید: به خدا سوگند که از میان

ایشان هیچ مردی برنخاست تا آن‌که آن حضرت سه مرتبه گفته‌اش را تکرار کرد[1].

چون کسی برنخاست، آن حضرت نزد (همسر خود) اُمّ‌سلمه رفت و آن‌چه از مردم دیده بود، به وی اظهار کرد.

اُمّ‌سَلَمه گفت: ای پیامبر خدا، اگر تو خود دوست می‌داری (که مردم از احرام بیرون آیند) بیرون رو و با هیچ کس از ایشان یک کلمه حرف نزن تا آن که شتر قربانی را ذبح کنی. سپس سلمان خود را فراخوان که سرت را بتراشد.

آن حضرت برآمد و با یکی از ایشان حرف نزد تا آن که همان کرد (که اُمّ‌سلمه گفته بود) شتر قربانی خود را ذبح کرد و سلمان را فراخواند و سر خود را تراشید.

صحابه چون این حالت را دیدند، برخاستند و قربانیها را ذبح کردند و به تراشیدن سر یکدیگر پرداختند و از فرط شتاب، نزدیک بود که یکدیگر خود را بکشند.

پس از آن، زنان مسلمان (قریش) نزد آن حضرت آمدند و خداوند تعالی این آیه را نازل کرد.

«ای مسلمانان، چون بیایند پیش شما زنان مسلمان هجرت کرده پس امتحان کنید ایشان را».

(الممتحنه:۱۰)

تا «نگاه ندارید دستاویز زنان نامسلمان را»[2].

۱- یاران آن حضرت، از این‌که رفتن مکه و طواف کعبه برای آنها میسر نشده بود، این صلح‌نامه را به سودِ کفار قریش تعبیر می‌کردند و بیرون آمدن از احرام بر ایشان دشوار می‌نمود و انتظار آن داشتند که در صورت توقف از اجرای امر آن حضرت، خداوند در ابطال صلحنامه وحی نازل کند (تیسیر القاری و شرح شیخ‌الاسلام).

در آن روز عمر (بن خطاب) دو زن خود را که مشرک بودند (نظر به حکم آیهٔ مذکور) طلاق داد. با یکی از آنها معاویه بن ابوسفیان ازدواج کرد و با دیگری صَفوان بن اُمَیّه.

سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه بازگشت. ابوبصیر نزد آن حضرت آمد، و او مردی از قریش بود که مسلمان شده بود. مشرکان قریش دو نفر را فرستادند که او را بازگردانند. آنها به آن حضرت گفتند، در عهدی که با ما کرده‌ای وفا کن. آن حضرت، ابوبصیر را بدیشان سپرد. آنها روانه شدند تا آن‌که به موضع ذوالحُلیفه رسیدند. در آن جا فرود آمدند و به خرما خوردن شروع کردند. ابوبصیر به یکی از آنان گفت: به خدا سوگند، ای فلان که شمشیر تو در نظر من بسیار سره و خوب می‌نماید. مرد دیگر شمشیر خود را از نیام کشید و گفت: به خدا سوگند که این شمشیر سره و خوب است و من بارها آن را تجربه کرده‌ام. ابوبصیر گفت: مرا نشان بده تا ببینم. وی شمشیر را به ابوبصیر داد. ابوبصیر بر وی ضربه وارد کرد تا او را از پای درآورد. مرد دیگر گریخت تا آن که به مدینه رسیده و دویده به مسجد درآمد.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم)، وقتی او را دید، فرمود: «به تحقیق که این مرد بسیار ترسانیده شده است».

چون وی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسید گفت: رفیق همراه من کشته شد و من هم

- ۲- آیهٔ ۱۰ سورهٔ الممتحنه: ای مسلمانان، چون بیایند پیش شما زنان مسلمان هجرت کرده پس امتحان کنید ایشان را خدا داناتر است به ایمان ایشان. پس اگر مسلمان دانید ایشان را، باز نفرستید ایشان را به سوی کافران. نه این زنان حلال‌اند کافران را و نه آن کافران حلال‌اند این زنان را. و بدهید به شوهران آنچه خرج کردند و نیست گناهی بر شما که نکاح کنید با ایشان چون بدهید ایشان را مهر ایشان و به عقد زنان کافرتمسک مجویید. و طلب کنید آن‌چه شما خرج کردید و باید که مشرکان طلب کنند آن‌چه خرج کرده‌اند. این است حکم خدا، فیصله می‌کند میان شما، و خدا دانای با حکمت است.

کشتنی بودم.

سپس ابوبصیر آمد و گفت: ای پیامبر خدا، همانا، به خدا سوگند که خداوند عهد تو را به جای کرد، همانا تو مرا بدیشان بازگردانیدی و خداوند مرا از شرّ ایشان نجات داد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «وای بر مادرش! عجب جنگ‌افروزی است، اگر کسی همراهش می‌بود!» بوبصیر که این سخن را شنید، دانست که آن حضرت او را به کافران قریش بازمی‌گرداند. وی از مدینه برآمد تا آن‌که به ساحل دریا رسید. راوی می‌گوید: ابوجندل بن سُهَیل از نزد کافران قریش گریخت و به ابوبصیر پیوست و هر مردی از قریش که مسلمان می‌شد و از مکه بیرون می‌آمد، به ابوبصیر می‌پیوست تا آن که ایشان گروهی تشکیل دادند. و به خدا سوگند که چون می‌شنیدند قافله‌ای از قریش روانهٔ شام است، بر آن حمله می‌کردند و آنها را می‌کشتند و اموالشان را می‌ربودند.

قریش قاصدی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرستادند و از آن حضرت خواستند که به خاطر خدا و حق قرابت، کسی را نزد ابوبصیر بفرستد و کسی که نزد آن حضرت آید، در امان قرار دارد. (بازگرداندن او به قریش لازم نیست)[1].

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزد ابوبصیر و یارانش قاصدی فرستاد و خداوند این آیه را فرود آورد:

«و اوست آن که بازداشت دستهای کافران را

۱- در روایت ابوالاسود از عُروه آمده که قریش ابوسفیان بن حرب را نزد آن حضرت فرستادند و پیغام دادندکه هرکس نزد تو می‌آید، ما به او کاری نداریم و از این شرط که او را باید به ما بازگردانی گذشتیم.

از شما و دست شما را از کافران در میان مکه بعد از آن که پیروزمند ساخت شما را برایشان و هست خدا به آن‌چه می‌کنید بینا» تا – «آن‌گاه که کافران در دلهای خویش حمیّت (غیرت) را از همان حمیّت جاهلیت را درآوردند» (الفتح، ۲٤–۲٦). و غیرت آنها این بود که اقرار نکردند که آن حضرت پیامبر خداست و اقرار نکردند که (در صلحنامه) بسم‌الله الرحمن الرحیم[1] بنویسند و میان مسلمانان و میان کعبه حایل گشتند.

ابوعبدالله (امام بخاری) (در تفسیر بعضی کلمات غریب که در آیات آمده) گفته است:

«مَعَرَّةٌ» به معنی بیماری‌گری است[2].

«تَزَیَّلوا» به معنی جدا کردن است[3].

لفظ – حَمَیْتُ القَومَ – یعنی بازداشتیم قوم را که آزاری به آنها برسد و – تَاَحْمَیتُ الحِمَی– یعنی آن را قُرق کردم که کسی وارد آن نشود[4].

۲۷۳۳ – از عُقَیل، از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت:

همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) زنان مهاجری را که مسلمان شده بودند، امتحان می‌کرد.

و به ما خبر رسیده است آن‌گاه که خداوند این حکم را فرود آورد که: مسلمانان مهرهای

۱– پس از لفظ – وَلَم یُقِرّوا – بِها آمده است که اشتباه است – درست آن: وَلَم یُقروا بسم‌الله الرحمن الرحیم است.

۲– مراد از آن لفظ – «فَتُصیبَکُم مِنهُم مَعَرَّةٌ» در سوره (الفتح: ۲۵) است – یعنی از جهت هلاک ایشان به شما گزند می‌رسد و لفظ – مَعَرَّةٌ – را مرض‌گری تفسیر کرده که آبله و خارش در پوست بدن عارض می‌شود که آن را جَرَب نیز گویند.

۳– اشاره به «لَوْ تَزَیَّلوا لَعَذَّبْنا الّذینَ کَفَرُوا مِنْهُم عَذَاباً اَلِیماً» (الفتح: ۲۵) است یعنی – اگر از هم جدا می‌بودند (این هر دو فریق) البته عقوبت می‌کردیم کافران را عقوبت درددهنده.

۴– اشاره به «اِذْ جَعَلَ الّذینَ کَفروا فی قُلوبِهِم الحَمِیَّةَ حَمیَّةُ الجاهلیّهْ» (الفتح: ۲۶) است. یعنی آن‌گاه که کافران در دلهای خویش غیرت را از جنس غیرت جاهلیت درآوردند.

زنانی را که مسلمان شده‌اند و به مدینه هجرت کرده‌اند به شوهرانشان که کافراند بازگردانند و مسلمانان را امر کرد که زنان کافرهٔ خویش را در نکاح خود نگاه ندارند[۱]. عمربن خطّاب دو زن خویش یعنی قَرِیْبَه بنت اَبی اُمَیّه، و دختر جَرْوُل خزاعی را طلاق داد[۲]. قریبه با معاویه ازدواج کرد و آن زن دیگر به عقد اَبُوجَهْم درآمد.

و چون کافران از اقرار به ادای آنچه مسلمانان بر زنان خویش خرج کرده بودند ابا ورزیدند خداوند تعالی این حکم را نازل کرد: «اگر از دست شما برود کسی از زنان شما به سوی کافران پس شما عقوبت رسانید (غنیمت بگیرید») (الممتحنه: ۱۱).

لفظ - عَقْبُ - (که - عَاقَبْتُم از آن مأخوذ است و در آیه آمده است) مَهری است که مسلمانان به کافرانی می‌دهند که زنان ایشان هجرت کرده‌اند و خداوند فرمود که از مهر زنانی که از شوهران مشرک خویش جدا گشته و مهاجرت کرده‌اند، برای مسلمانانی داده شود که زنان ایشان مرتد شده و به سوی مشرکین رفته‌اند (و مشرکین مهر آنها را به شوهران مسلمان‌شان نداده‌اند).

(زُهری می‌گوید) به ما خبر رسیده است که ابوبصیر بن اسید ثقفی، که در معاهدهٔ صلح، مسلمان و مهاجر بود، نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و اَخْنس بن شَرِیق به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نوشت تا ابوبصیر را به او بازگرداند. و زهری حدیث ابوبصیر را (که درازترین حدیث صحیح

۱- قبل از نزول این حکم در مورد نکاح زن کافره با مرد مسلمان مانعی نبود.

۲- دختر جرول خزاعی و مادر عبدالله بن عمر است.

بخاری است) اظهار کرد.

١٦- باب : الشُّرُوطِ فِي الْقَرْضِ

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا وَعَطَاءٌ : إِذَا أَجَّلَهُ فِي الْقَرْضِ جَازَ .

باب ۱۶: شرایط در قرض

ابن عمر(رضی‌الله عنه) و عطاء گفته‌اند: تعیین میعاد در قرض جایز است.

٢٧٣٤ - قَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلًا سَأَلَ بَعْضَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يُسْلِفَهُ أَلْفَ دِينَارٍ ، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى . [راجع : ١٤٩٨].

۲۷۳٤ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از مردی یاد کرد که وی از مردی از بنی‌اسرائیل تقاضای هزار دینار قرض کرد و او به مدتی معین به او قرض داد.

١٧- باب : الْمُكَاتَبِ ،

وَمَا لا يَحِلُّ مِنَ الشُّرُوطِ الَّتِي تُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ .

وَقَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا : فِي الْمُكَاتَبِ : شُرُوطُهُمْ بَيْنَهُمْ .

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ ، أَوْ عُمَرُ : كُلُّ شَرْطٍ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ وَإِنِ اشْتَرَطَ مِائَةَ شَرْطٍ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : وَيُقَالُ عَنْ كِلَيْهِمَا : عَنْ عُمَرَ وَابْنِ عُمَرَ.

باب ۱۷: بردهٔ مکاتب[1]

و حلال نبودن شرایطی که مخالف کتاب خداست.

و جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفته است: درمورد بندهٔ مکاتب، شرایط میان او و مالکان وی معتبر است.

و ابن عُمر یا عمر گفته است: هر آن شرطی که مخالف کتاب خدا باشد، باطل است، هرچند صد شرط گذاشته شود.

و ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: این قول از هر دویشان یعنی از عمر و ابن عمر روایت شده است.

٢٧٣٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عَمْرَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : أَتَتْهَا بَرِيرَةُ تَسْأَلُهَا فِي كِتَابَتِهَا ، فَقَالَتْ : إِنْ شِئْتِ أَعْطَيْتُ أَهْلَكِ وَيَكُونُ الْوَلَاءُ لِي ، فَلَمَّا جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَكَّرْتُهُ ذَلِكَ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ابْتَاعِيهَا فَأَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ

۲۷۳۵ - از عَمْره روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: بریره آمده و دربارهٔ آزادی خود از قید کتابت کمک خواست.

عایشه به او گفت: اگر تو بخواهی مبلغ کتابت تو را به مالکان تو می‌دهم و ولاء تو

۱- مکاتب، برده‌ای است که آزادی وی در بدل پرداخت مبلغی به طور تدریجی با او موافقت شده باشد.

لِمَنْ أَعْتَقَ» . ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَقَالَ : «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، مَنِ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ ، وَإِنِ اشْتَرَطَ مِائَةَ شَرْطٍ» . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه بطوله : ١٠٧٥ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق . أخرجه مسلم : ١٥٠٤ ، برقم (٦)] .

از آن من باشد، وقتی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد عایشه موضوع را به او اطلاع داد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او را خریده و آزاد کن و ولاء برای کسی است که آزاد کرده است».

سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر منبر ایستاد و گفت: «مردم را چه شده شرایطی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست. کسی که شرطی بگذارد که در کتاب خدا نباشد، او را از آن شرط نفعی نیست هرچند صد شرط گذاشته شود».

١٨- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ الاشْتِرَاطِ وَالثُّنْيَا فِي الإِقْرَارِ ،

وَالشُّرُوطِ الَّتِي يَتَعَارَفُهَا النَّاسُ بَيْنَهُمْ ، وَإِذَا قَالَ مِائَةٌ إِلا وَاحِدَةً أَوْ ثِنْتَيْنِ .

وَقَالَ ابْنُ عَوْنٍ عَنِ ابْنِ سِيرِينَ : قَالَ رَجُلٌ لِكَرِيِّهِ : أَرْحِلْ رِكَابَكَ

فَإِنْ لَمْ أَرْحَلْ مَعَكَ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا ، فَلَكَ مِائَةُ دِرْهَمٍ ، فَلَمْ يَخْرُجْ ، فَقَالَ شُرَيْحٌ : مَنْ شَرَطَ عَلَى نَفْسِهِ طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ فَهُوَ عَلَيْهِ .

وَقَالَ أَيُّوبُ : عَنِ ابْنِ سِيرِينَ : إِنَّ رَجُلا بَاعَ طَعَامًا وَقَالَ : إِنْ لَمْ آتِكَ الأَرْبِعَاءَ فَلَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَيْعٌ ، فَلَمْ يَجِئْ ، فَقَالَ شُرَيْحٌ لِلْمُشْتَرِي : أَنْتَ أَخْلَفْتَ ، فَقَضَى عَلَيْهِ .

باب ۱۸: آنچه جایز است از شرط گذاشتن

و استثناء کردن در اقرار و شرطهایی که مردم میان خویش متعارف کرده‌اند. اگر کسی بگوید که وی صد واحد از من طلبکار است اگر یک یا دو واحد استثنأ کند رواست.

از ابن عون روایت است که ابن سیرین گفت: مردی به کرایه دهنده می‌گوید: شتران خود را آماده کن، اگر روز چنین و چنان با تو نروم صد درهم به تو می‌دهم. و همان روز او بیرون نمی‌رود.

شُرَیح گفته است: اگر کسی به رضا و رغبت خود بدون آنکه مجبور شود، خود را به شرطی مقیّد می‌کند، ایفای آن بر وی لازم می‌گردد.

ایّوب به روایت از ابن سیرین گفته است: مردی از کسی غله خرید و گفت: اگر روز چهارشنبه نزد تو نیامدم میان من و تو بیعی نیست و او در آن روز نیامد.

شرَیحْ (قاضی) به مشتری گفت: تو خلاف

۲۷۳۶ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا ، مِائَةً إِلا وَاحِدًا ، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ » . [انظر : ٦٤١٠، ٧٣٩٢ . أخرجه مسلم : ٢٦٧٧] .

شرط عمل کردی و به فسخ معامله حکم کرد.

۲۷۳۶ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: خدای را نود و نه نام است، یعنی از صد یکی کمتر، هرکس که آنها را بشمارد وارد بهشت می‌گردد[1].

١٩- باب : الشُّرُوطِ فِي الْوَقْفِ

۲۷۳۷ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ قَالَ : أَنْبَأَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَصَابَ أَرْضًا بِخَيْبَرَ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ يَسْتَأْمِرُهُ فِيهَا ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي أَصَبْتُ أَرْضًا بِخَيْبَرَ ، لَمْ أُصِبْ مَالا قَطُّ أَنْفَسَ عِنْدِي مِنْهُ ، فَمَا تَأْمُرُ بِهِ ؟ قَالَ : « إِنْ شِئْتَ حَبَسْتَ أَصْلَهَا وَتَصَدَّقْتَ بِهَا» . قَالَ : فَتَصَدَّقَ بِهَا عُمَرُ : أَنَّهُ لا يُبَاعُ وَلا يُوهَبُ وَلا يُورَثُ ، وَتَصَدَّقَ بِهَا فِي الْفُقَرَاءِ ، وَفِي الْقُرْبَى ، وَفِي الرِّقَابِ ، وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَابْنِ السَّبِيلِ ، وَالضَّيْفِ ، لا جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهَا أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا بِالْمَعْرُوفِ ، وَيُطْعِمَ غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ .

قَالَ فَحَدَّثْتُ بِهِ ابْنَ سِيرِينَ ، فَقَالَ : غَيْرَ مُتَأَثِّلٍ مَالاً .
[راجع: ٢٣١٣ . أخرجه مسلم : ١٦٣٢] .

باب ۱۹: شرایط مال وقف

۲۷۳۷ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عُمر (بن خطاب) در موضع خیبر زمینی (از سهم غنیمت) به دست آورد و نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد تا در آن مورد با وی مشورت کند. وی گفت: یا رسول‌الله، در خیبر مرا زمینی میسر شده است که هرگز از آن بهتر مرا میسر نشده بود. درمورد آن زمین چه می‌فرمایی؟

آن حضرت فرمود: اگر می‌خواهی اصل زمین را وقف کن و محصول آن را صدقه بده. راوی می‌گوید: عُمر آن زمین را صدقه (وقف) کرد و نوشت این که، زمین مذکور فروخته نشود، و بخشیده نشود، و به میراث برده نشود. و محصول آن را برای تهیدستان، خویشاوندان برای و آزادی بردگان، و در راه خدا و مسافران و میهمانان صدقه کرد. و برکسی که از آن سرپرستی می‌کند اگر مطابق معروف از حاصل آن می‌خورد و می‌خوراند بر وی گناهی نیست، درصورتی که به قصد مال‌اندوزی نباشد.

(ابن‌عَون) می‌گوید: این حدیث را به ابن‌سیرین گفتم. وی گفت: - غیر متأثل مالاً (عوض غیر مُتَوّلٍ»، به قصد جمع‌آوری مال نباشد.

۱- یعنی خداوند را به همین‌نامها سپاس و ستایش کند.

بسم‌الله الرحمن الرحيم

٥٥- كِتَاب الْوَصَايَا

کتاب وصایا
«سفارش تملیک مال بعد از مرگ»

١ - بَاب : الْوَصَايَا

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « وَصِيَّةُ الرَّجُلِ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ » . وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ . فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ . فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ [البقرة :١٨٠- ١٨٢] . جَنَفًا : مَيْلاً . ﴿مُتَجَانِفٌ﴾ [المائدة: ٣]: مَائِلٌ .

باب ۱: وصایا

و فرمودۀ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) «وصیت مرد نزد وی نوشته شده است».

و فرمودۀ خدای تعالی: «لازم کرده شد به شما، وقتی که پیش آید یکی از شما را مرگ، اگر مال بگذارد وصیت کردن برای پدر و مادر و نزدیکان به نیکویی، لازم شد این کار بر متقیان.

پس هر که بدل کند وصیت را بعد از آن که شنیدش، جز این نیست که گناه تبدیل آن بر دوش کسانی است که بدل می‌کنند آن وصیت را هر آینه خدا شنوای داناست.

پس هر که دریابد از وصیت کننده ظلمی یا گناهی، پس صلاح آرد در میان ایشان، پس هیچ گناه نیست بر وی، هر آینه خدا آمرزندۀ مهربان است» (البقره: ۱۸۰-۱۸۲).

(امام بخاری می‌گوید) کلمۀ «جَنَفاً» (در آیۀ مذکور که معنی آن را گناه دانسته‌اند) به معنی میل است. کلمه «متجانف» (المائده:) به معنی متمایل است[1].

٢٧٣٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ أَخْبَرَنَا : مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ رَسُولَ

۲۷۳۸ – از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بر

۱- جَنَف. عملی است که از روی خطا سر زند و إثم – عمل قصدی است (شرح شیخ‌الاسلام).

اللّه ﷺ قال : « مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ ، لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ ، يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إِلا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ » . [أخرجه مسلم : ١٦٢٧] .

تَابَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

٢٧٣٩ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْجُعْفِيُّ ، حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ ، خَتَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، أَخِي جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ ، قَالَ : مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ مَوْتِهِ دِرْهَمًا ، وَلا دِينَارًا ، وَلا عَبْدًا ، وَلا أَمَةً ، وَلا شَيْئًا ، إِلا بَغْلَتَهُ الْبَيْضَاءَ ، وَسِلاحَهُ ، وَأَرْضًا جَعَلَهَا صَدَقَةً . [انظر : ٢٨٧٣، ٢٩١٢، ٣٠٩٨، ٤٤٦١] .

٢٧٤٠ - حَدَّثَنَا خَلادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا مَالِكٌ : هُوَ ابْنُ مِغْوَلٍ : حَدَّثَنَا طَلْحَةُ بْنُ مُصَرِّفٍ قال : سَأَلْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رضي الله عنهما : هَلْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَوْصَى؟ فَقَالَ : لا ، فَقُلْتُ : كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ ، أَوْ أُمِرُوا بِالْوَصِيَّةِ قال : أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ . [انظر : ٤٤٦٠، ٥٠٢٢. أخرجه مسلم : ١٦٣٤] .

٢٧٤١ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ : أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الأَسْوَدِ قال : ذَكَرُوا عِنْدَ عَائِشَةَ أَنَّ عَلِيًّا ﷺ كَانَ وَصِيًّا ، فَقَالَتْ : مَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ ، وَقَدْ كُنْتُ مُسْنِدَتَهُ إِلَى صَدْرِي ، أَوْ قَالَتْ : حَجْرِي ، فَدَعَا بِالطَّسْتِ ، فَلَقَدِ انْخَنَثَ فِي حَجْرِي ، فَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ ، فَمَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ ؟ . [انظر : ٤٤٥٩. أخرجه مسلم : ١٦٣٦] .

مرد مسلمانی که چیزی دارد که قابل وصیت است، سزاوار نیست که دو شب بخوابد، مگر آن که وصیت وی نوشته شده نزد وی باشد».

متابعت کرده است (مالک را) محمدبن مسلم از عَمْرو، از ابن عمر، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

۲۷۳۹ - از عَمْرو بن حارث - برادر همسر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) یعنی برادر جُوَیْریه بنت حارث ـ روایت است که گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به هنگام مرگ نه درهمی از خود میراث گذاشت و نه دیناری، و نه کنیزی و نه غلامی، و نه چیزی، به جز قاطر سفید و سلاح او و زمینی که آن را صدقه کرده بود.

۲۷٤۰ - از طَلْحه بن مُصَرِّف روایت است که گفته: از عبدالله بن ابی اَوفَی(رضی‌الله عنه) پرسیدم که: آیا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وصیَّت کرده است؟ گفت: نی. گفتم: پس بر مردم چگونه وصیّت گردانیده شده است - یا - به وصیت مأمور گشته‌اند گفت: آن حضرت با تمسک به کتاب خدا، به وصیت امر کرده است.

۲۷٤۱ - از ابراهیم روایت است که اسوَد گفت: نزد عایشه(رضی‌الله عنها) اظهار کردند که علی(رضی‌الله عنه) (در امر خلافت) وصی بوده است.

وی گفت: چه وقت به او وصیت کرده بود، درحالی که آن حضرت (تا دم مرگ) بر سینهٔ من تکیه کرده بود - یا چنین گفت - در کنار من تکیه کرده بود، و از من تشت (آب) خواست و سپس در کنار من خمیده شد و من درنیافتم که آن حضرت مرده است. پس کَی به او وصیت کرده بود.

٢- بَاب : أَنْ يَتْرُكَ وَرَثَتَهُ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَتَكَفَّفُوا النَّاسَ.

٢٧٤٢- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي وَأَنَا بِمَكَّةَ ، وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ يَمُوتَ بِالأَرْضِ الَّتِي هَاجَرَ مِنْهَا ، قَالَ : «يَرْحَمُ اللَّهُ ابْنَ عَفْرَاءَ» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أُوصِي بِمَالِي كُلِّهِ ؟ قَالَ : «لا» . قُلْتُ : فَالشَّطْرُ ؟ قَالَ : «لا». قُلْتُ : الثُّلُثُ ؟ قَالَ : «فَالثُّلُثُ ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ ، إِنَّكَ أَنْ تَدَعَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَدَعَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ فِي أَيْدِيهِمْ ، وَإِنَّكَ مَهْمَا أَنْفَقْتَ مِنْ نَفَقَةٍ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ ، حَتَّى اللُّقْمَةُ الَّتِي تَرْفَعُهَا إِلَى فِي امْرَأَتِكَ ، وَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَرْفَعَكَ ، فَيَنْتَفِعَ بِكَ نَاسٌ وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ» . وَلَمْ يَكُنْ لَهُ يَوْمَئِذٍ إِلا ابْنَةٌ . [راجع : ٥٦ . أخرجه مسلم : ١٦٢٨].

باب ۲: وارثین را توانگر گذاشتن بهتر از آن است که دست تکدّی به سوی مردم دراز کنند

۲۷٤۲ – از سعدبن ابی وقّاص(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به عیادت من آمد و من به مکه بودم.

(راوی می‌گوید) سعد را خوش نمی‌آمد که در سرزمینی بمیرد که از آن مهاجرت کرده بود. آن حضرت فرمود: (خداوند (سعد) بن عَفرا را (هدف سعدبن خوله است که در مکه مرد) رحمت کند» (سعد می‌گوید:) گفتم: یا رسول‌الله، آیا تمام مال خود را (به صدقه) وصیت کنم؟ آن حضرت گفت: «نِی»

گفتم: نیمه آن را. فرمود: «نِی» گفتم: سومین حصهٔ آن را. فرمود: «آری، سومین حصه، هرچند سومین حصه هم زیاد است. این که وارثان خود را توانگر بگذاری بهتر از آن است که نیازمند بگذاری تا به سوی مردم دست دراز کنند که به ایشان چیزی بدهند. همانا هر آنچه را نفقه می‌کنی همان صدقه است، تا آن که لقمه‌ای را که برمی‌داری و به دهان زن خود می‌گذاری (در زمرهٔ صدقه است) و نزدیک است که خداوند تو را از این مریضی برهاند و عمر تو را دراز گرداند و برخی از مردم (مسلمان) از تو بهره‌مند گردند و برخی دیگر (کافران) از تو زیان‌مند شوند»[1] و سعد در آن روز فقط یک دختر داشت.

۱– سعدبن ابووقّاص همان‌گونه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده بود از آن مرض شفا یافت و تا پنجاه سال دیگر زنده ماند و جهاد کرد و لشکر او به غنایم جنگی زیادی دست یافت و کافران از وی زیان دیدند. و اوست فاتح جنگ قادسیه.

٣- بَاب : الْوَصِيَّةِ بِالثُّلُثِ

وَقَالَ الْحَسَنُ : لا يَجُوزُ لِلذِّمِّيِّ وَصِيَّةٌ إِلا الثُّلُثَ .

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ . [المائدة : ٤٩] .

٢٧٤٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال : لَوْ غَضَّ النَّاسُ إِلَى الرُّبُعِ ، لأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «الثُّلُثُ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ أَوْ كَبِيرٌ» . [أخرجه مسلم : ١٦٢٩] .

٢٧٤٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّاءُ ابْنُ عَدِيٍّ : حَدَّثَنَا مَرْوَانُ ، عَنْ هَاشِمِ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ عَامِرِ ابْنِ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قال : مَرِضْتُ ، فَعَادَنِي النَّبِيُّ ﷺ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ لا يَرُدَّنِي عَلَى عَقِبِي ، قال : «لَعَلَّ اللَّهَ يَرْفَعُكَ ، وَيَنْفَعُ بِكَ نَاسًا» . قُلْتُ : أُرِيدُ أَنْ أُوصِيَ ، وَإِنَّمَا لِي ابْنَةٌ ، قُلْتُ : أُوصِي بِالنِّصْفِ ؟ قال : «النِّصْفُ كَثِيرٌ» . قُلْتُ : فَالثُّلُث ؟ قال : «الثُّلُثُ ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ ، أَوْ كَبِيرٌ» قال : فَأَوْصَى النَّاسُ بِالثُّلُثِ ، وَجَازَ ذَلِكَ لَهُمْ . [راجع: ٥٦ . أخرجه مسلم : ١٦٢٨].

باب ۳: وصیّت به سوم حصه از مال

و حسن گفته است: وصیّت ذمی جواز ندارد به جز سوم حصه از مال متروکهٔ وی. و خداوند تعالی فرموده است: «و فرمودیم که حکم کن میان ایشان به آنچه فرود آورده است خدا» (المائده: ۴۹).

۲۷۴۳ – از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: اگر مردم وصیت را از سوم حصه به چهارم حصهٔ مال متروکه کاهش دهند، بهتر است؛ زیرا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «آری، سومین حصه، هرچند یک سوم حصه هم زیاد است».

۲۷۴۴ – از سعد(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: من بیمار شدم و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ازمن عیادت کرد. گفتم: یا رسول‌الله: خداوند را دعا کن که مرا در ملکی که عقب گذاشته‌ام (مکه) بازنگرداند (تا در آن‌جا بمیرم).

آن حضرت فرمود: «باشد که خداوند تو را از این بیماری برخیزاند و نفع تو را به مردم برساند».

گفتم: قصد دارم که (در مورد مال خود پس از مرگ) وصیت کنم و من فقط یک دختر دارم. گفتم: آیا به نیمهٔ مالم وصیت کنم؟ فرمود: «نیمهٔ مال زیاد است» گفتم: سومین حصهٔ مال، فرمود: «سومین حصه، سومین حصه زیاد است – یا گفت – بسیار است».

(راوی می‌گوید): مردم به سوم حصهٔ مال وصیت کردند و همین مقدار برای آنها جایز گردید[1].

۱– وصیت به بیشتر از سوم حصهٔ مال متروکه که صدقه داده شود بدان سبب جایز نیست که حق ورثه در میان است.

٤- بَاب : قَوْلِ الْمُوصِي لِوَصِيِّهِ : تَعَاهَدْ وَلَدِي ، وَمَا يَجُوزُ لِلْوَصِيِّ مِنَ الدَّعْوَى

٢٧٤٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِك ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ ، عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، أَنَّهَا قَالَتْ : كَانَ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاص عَهِدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاص : أَنَّ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ مِنِّي ، فَاقْبِضْهُ إِلَيْكَ : فَلَمَّا كَانَ عَامُ الْفَتْحِ أَخَذَهُ سَعْدٌ ، فَقَال : ابْنُ أَخِي قَدْ كَانَ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ ، فَقَامَ عَبْدُ ابْنُ زَمْعَةَ فَقَال : أَخِي وَابْنُ أَمَةِ أَبِي ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ ، فَتَسَاوَقَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَال سَعْدٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ابْنُ أَخِي ، كَانَ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ ، فَقَال عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ : أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي ، فَقَال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ ابْنَ زَمْعَةَ ، الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» . ثُمَّ قَال لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ : « احْتَجِبِي مِنْهُ»، لِمَا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بِعُتْبَةَ ، فَمَا رَآهَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ . [راجع : ٢٠٥٣. أخرجه مسلم: ١٤٥٧ مختصراً] .

باب ۴: گفتهٔ وصّیت کننده برای وصی: از فرزند م مراقبت کن و دعاوی‌ای که برای وصی جایز است.

۲۷۴۵ – از عُروهٔ بن زُبَیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: عُتْبَه بن ابی وقّاص به برادر خود سَعد بن ابی وقّاص وصیت کرد که پسر کنیز زمعه از نطفهٔ من است، او را نزد خود بیاور. چون سال فتح مکه فرا رسید، سعد آن پسر را گرفت و گفت: این پسر برادر من است که دربارهٔ او به من وصیّت کرده است. عبدبن زَمْعه ایستاد و گفت: او برادر من است و پسر کنیز پدر من که بر بستر او زاده شده است. هردویشان موضوع را نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آوردند.

سعد گفت: یا رسول‌الله، این پسر برادر من است که درمورد وی به من وصیت کرده است.

عبدبن زمعه گفت: برادر من و پسر کنیز پدر من است.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این پسر از آن تو است، ای عبد بن زمعه، پسر برای صاحب بستر است و زناکار را سنگ است» سپس آ ن حضرت به (همسر خود) سَوده بنت زمعه گفت: «از این پسر (هرچند پسر پدر تو باشد) در حجاب باش».

و این فرمودهٔ وی بدان سبب بود که مشابهت آن پسر را به عُتْبه مشاهده کرده بود. و آن پسر سوده را تا دم مرگ ندید.

٥- بَاب : إِذَا أَوْمَأَ الْمَرِيضُ بِرَأْسِهِ إِشَارَةً بَيِّنَةً جَازَتْ

٢٧٤٦- حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ أَبِي عَبَّادٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجَرَيْنِ ، فَقِيلَ لَهَا : مَنْ فَعَلَ بِكِ ، أَفُلَانٌ ، أَوْ فُلَانٌ ، حَتَّى سُمِّيَ الْيَهُودِيُّ ، فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا ، فَجِيءَ بِهِ ، فَلَمْ يَزَلْ حَتَّى اعْتَرَفَ ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ فَرُضَّ رَأْسُهُ بِالْحِجَارَةِ . [راجع : ٢٤١٣ . أخرجه مسلم : ١٦٧٢] .

باب ۵: اگر مریض با سر خود اشارتی کند که واضح باشد، جواز دارد.

٢٧٤٦ – از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: مردی یهودی سر دختری را درمیان دو سنگ کوفت و آن شکست. به آن دختر گفته شد: کی این کار را کرد، آیا فلان، آیا فلان، تا آن که نام یهودی برده شد. وی با سر خود اشاره کرد. مرد یهودی آورده شد و او را نگاه داشتند تا آن‌که اعتراف کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (به قصاص) امر کرد و سر وی با سنگ کوفته شد.

٦- بَاب : لا وَصِيَّةَ لِوَارِثٍ

٢٧٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ وَرْقَاءَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال : كَانَ الْمَالُ لِلْوَلَدِ ، وَكَانَتِ الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ ، فَنَسَخَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ مَا أَحَبَّ ، فَجَعَلَ لِلذَّكَرِ مِثْلَ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ ، وَجَعَلَ لِلأَبَوَيْنِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسَ ، وَجَعَلَ لِلْمَرْأَةِ الثُّمُنَ وَالرُّبُعَ ، وَلِلزَّوْجِ الشَّطْرَ وَالرُّبُعَ . [انظر : ٤٥٧٨، ٦٧٣٩] .

باب ۶: برای وارث وصیّت جواز ندارد[1]

٢٧٤٧ – از عطأ روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: مال میراث (در اوایل اسلام) به پسر می‌رسید و برای پدر و مادر وصیّت می‌شد. خداوند هر آنچه خواست از این حکم نسخ کرد و سهم میراث مرد را دو چند سهم میراث زن گردانید و برای هر یک از پدر و مادر ششم حصه مقرّر گردانید و سهم زن را از میراث شوهر هشتم حصه و چهار حصه تعیین نمود و سهم شوهر را از میراث زن مناصفه و چهارم حصه تعیین کرد[2].

٧- بَاب :الصَّدَقَةِ عِنْدَ الْمَوْتِ

باب ۷: صدقه دادن به وقتی که مرگ نزدیک شود

١- این لفظ حدیثی است مرفوع که نزد محدثین ثابت الاصل است و تمایل شافعی به تواتر آن است. فخر رازی و غیروی در تواتر آن نزاع کرده‌اند. شاید این حدیث بر شرط مؤلف ثابت نبوده است که سند آن را ذکر نکرده و من حیث المعنی در عنوان باب آورده است (شرح شیخ‌الاسلام).

٢- یعنی اگر شوهر از خود فرزند به جای گذاشته باشد، زن وی هشتم حصهٔ مال را میراث می‌برد در غیر آن چهارم حصه را میراث می‌برد و همچنان اگر زن از خود فرزند به جای گذاشته باشد، شوهر وی چهارم حصهٔ مال او را میراث می‌برد و در غیر آن نیمهٔ مال را میراث می‌برد.

٢٧٤٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ ؟ قال : « أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ حَرِيصٌ ، تَأْمُلُ الْغِنَى ، وَتَخْشَى الْفَقْرَ ، وَلا تُمْهِلْ ، حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ، قُلْتَ : لِفُلانٍ كَذَا ، وَلِفُلانٍ كَذَا ، وَقَدْ كَانَ لِفُلانٍ » . [راجع : ١٤١٩. أخرجه مسلم : ١٠٣٢ بلفظ « شحيح »].

۲۷٤٨ - از ابوزُرعه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: مردی به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «یا رسول‌الله، کدام صدقه بهتر است؟ آن حضرت فرمود: «این‌که صدقه دهی در حالی که صحت داری و حرص مال داری و امید داری که توانگر شوی و از فقر می‌ترسی و تا آن زمان درنگ نمی‌کنی که جان به رگ گردن برسد و آن‌گاه بگویی: چقدر به فلان کس، چقدر به فلان کس داده شود. در صورتی که مال تو از آن فلان کس (ورثه) است»[1].

٨- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾

[النساء : ١١] .

وَيُذْكَرُ : أَنَّ شُرَيْحًا وَعُمَرَ بْنَ عَبْدِالْعَزِيزِ وَطَاوُسًا وَعَطَاءً وَابْنَ أُذَيْنَةَ : أَجَازُوا إِقْرَارَ الْمَرِيضِ بِدَيْنٍ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : أَحَقُّ مَا تَصَدَّقَ بِهِ الرَّجُلُ آخِرَ يَوْمٍ مِنَ الدُّنْيَا وَأَوَّلَ يَوْمٍ مِنَ الآخِرَةِ .

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ وَالْحَكَمُ : إِذَا أَبْرَأَ الْوَارِثَ مِنَ الدَّيْنِ بَرِئَ .

وَأَوْصَى رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ : أَنْ لا تُكْشَفَ امْرَأَتُهُ الْفَزَارِيَّةُ عَمَّا أُغْلِقَ عَلَيْهِ بَابُهَا .

وَقَالَ الْحَسَنُ : إِذَا قَالَ لِمَمْلُوكِهِ عِنْدَ الْمَوْتِ : كُنْتُ أَعْتَقْتُكَ ، جَازَ .

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ : إِذَا قَالَتِ الْمَرْأَةُ عِنْدَ مَوْتِهَا : إِنَّ زَوْجِي قَضَانِي وَقَبَضْتُ مِنْهُ ، جَازَ .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : لا يَجُوزُ إِقْرَارُهُ لِسُوءِ الظَّنِّ بِهِ لِلْوَرَثَةِ ، ثُمَّ اسْتَحْسَنَ فَقَالَ : يَجُوزُ إِقْرَارُهُ بِالْوَدِيعَةِ وَالْبِضَاعَةِ وَالْمُضَارَبَةِ .

باب ۸: فرمودۀ خدای تعالی

«و این تقسیم بعد از ادای وصیّتی است که مرده (در زمان حیات) به آن فرموده یا بعد از ادای دین» (النسأ: ۱۱)[2].

و یادآوری شده که: شُرَیح و عُمَربن عبدالعزیز و طاوُس و عطأ و ابن اذینه اقرار مریض را به قرض وی اجازه داده‌اند[3].

حسن گفته است: سزاوارترین حالتی که مرد بدان تصدیق می‌شود واپسین روز دنیا و نخستین روز آخرت وی است (اقرار به وقت مرگ اعتبار دارد) و ابراهیم و حکم گفته‌اند: اگر وارث از قرضی که بر ذمت وی است تبرئه شود، تبرئه است (وارثان دیگر حق اعتراض و دعوی بر وی ندارند). و رافع بن خَدِیج وصیت کرد این که: بر زن وی فَزاریه اعتراضی نشود و دروازۀ خانۀ که مال وی در آن است، گشاده

۱- یعنی اگر وارث تو نخواهد، وصیّت تو را که بیش از سوم حصۀ مال متروکه باشد، اجرا نمی‌کند.
۲- مقصود تقدّم دین و وصیت بر میراث است؛ یعنی قبل از تقسیم مال متروکه اگر مرده قرض داشته باشد، و یا وصیتی کرده باشد، باید داده شود.
۳- یعنی اگر مریض به قرضداری خود اقرار کند، چون بمیرد به قول وی اعتبار داده شود و قرض او را ادا کند. لفظ (یُذکرُ» یعنی یادآوری می شود که به صیغۀ مجهول آمده است، اشاره به عدم ثبوت صحت این روایت نزد مؤلف است، چنان‌که در شرح شیخ‌الاسلام آمده است.

وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ» . [راجع: ۵۱۴۳]

وَلا يَحِلُّ مَالُ الْمُسْلِمِينَ ، لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «آيَةُ الْمُنَافِقِ : إِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ» .

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا ﴾ [النساء :۵۸] . فَلَمْ يَخُصَّ وَارِثًا وَلا غَيْرَهُ .

فِيهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ۳۴]

نشود.

و حسن گفته است: اگر کسی به هنگام مرگ به بردهٔ خود بگوید که: تو را آزاد کردم – جواز دارد.

و شعبی گفته است: اگر زن به هنگام مرگ خود بگوید که: همانا شوهر من حق (مهر) مرا ادا کرده است و من از وی گرفته‌ام. جواز دارد و بعضی مردم گفته‌اند[1]. اقرار وی (به وقت مرگ) بنا بر بدگمانی وارثان نسبت به وی جواز ندارد. و سپس استحسان کرده و گفته‌اند: اقرار وی به مالی که نزد وی امانت است، و مالی که بضاعت است و مالی که به مضاربت است، جواز دارد[2].

و همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «از گمان بد خود را دور بدارید؛ زیرا که گمان بعد دروغ‌ترین سخن است» و مال مسلمانان (برای ورثه) حلال نمی‌شود (که با بدگمانی تصرف کنند) به دلیل فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) : «نشانهٔ منافق آن است که چون امانتی بدو سپرده شود، خیانت کند».

و خداوند تعالی فرموده است: «هر آینه خدا می‌فرماید شما را که ادا کنید امانتها را به اهل آن»

(النسأ: ۵۸).

و خداوند در این حکم وارث و غیر او را خاص نساخته است. حدیث نشانه منافق را، عبدالله بن عَمرو از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت

۱- مراد از بعضی مردم کنایه از ا مام ابوحنیفه است، گویی درنظرات وی تناقض است، زیرا اقرار به وقت مرگ را نسبت بدگمانی وارثان جایز ندانسته است و سپس اقرار را درمورد مال امانت و مال بضاعت و مال مضاربت اعتبار داده است.

۲- بضاعت دادن مال برای حصول منفعت است و چنان‌که کسی در وقت مرگ بگوید که این سرمایه از فلان کس است. یا بگوید که فلان کس شریک مضارب اوست.

۲۷۴۹- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ أَبُو الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ مَالِكِ بْنِ أَبِي عَامِرٍ أَبُو سُهَيْلٍ : عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ : إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ » . [راجع : ۳۳ . أخرجه مسلم : ۵۹].

کرده است.

۲۷۴۹ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «منافق را سه نشانه است: چون سخن زند دروغ گوید، و چون بدو امانتی سپرده شود، خیانت کند و چون وعده کند، خلاف ورزد».

۹- بَاب : تَأْوِيلِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ﴾ [النساء:۱۱] .

وَيُذْكَرُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى بِالدَّيْنِ قَبْلَ الْوَصِيَّةِ .

وَقَوْلِهِ : ﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا ﴾ [النساء:۵۸]. فَأَدَاءُ الأَمَانَةِ أَحَقُّ مِنْ تَطَوُّعِ الْوَصِيَّةِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَا صَدَقَةَ إِلَّا عَنْ ظَهْرِ غِنًى » .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : لَا يُوصِي الْعَبْدُ إِلَّا بِإِذْنِ أَهْلِهِ ،

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْعَبْدُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيِّدِهِ » [راجع: ۱۴۲۶، ۱۴۲۷]

باب ۹: تعبیر فرمودهٔ خدای تعالی

«[تقسیم میراث] بعد از ادای وصیّتی است که مرده کرده است و یا بعد از ادای دین که بر ذمه‌ی اوست» (النسأ: ۱۱).

و از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یادآوری شده که ادای دین را پیش از وصیّت حکم کرده است.

و فرمودهٔ خدای تعالی:

«همانا خداوند به شما امر می‌کند که امانتهای مردم را به صاحبان آن باز گردانید» (النسأ: ۵۸).

و ادای امانت (که واجب است) مقدم است بر ادای وصیّت که تطوع و نافله است.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «صدقه نیست مگر آن که ناشی از توانگری باشد»[۱].

و ابن عبّاس گفته است: غلام بدون اجازهٔ مالک خود وصیت نکند[۲]. و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «غلام نگهبان مال مالک خود است».[۳]

۲۷۵۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ ،

۲۷۵۰ – از عُروهٔ بن زبیر روایت است که

۱- قرضداری ناشی از توانگری نیست.

۲- دینی که بر ذمه غلام است موقوف به اجازهٔ مالک وی نیست.

۳- وی اجازه ادای دین معاملاتی را که انجام داده دارد، نه وصیت را.

عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَعُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّ حَكِيمَ بْنَ حِزَامٍ ﷺ قَالَ : سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَعْطَانِي ، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي ، ثُمَّ قَالَ لِي : «يَا حَكِيمُ ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرٌ حُلْوٌ ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ ، فِيهِ وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ ، وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلا يَشْبَعُ ، وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى» . قَالَ حَكِيمٌ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، لا أَرْزَأُ أَحَدًا بَعْدَكَ شَيْئًا ، حَتَّى أُفَارِقَ الدُّنْيَا . فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يَدْعُو حَكِيمًا لِيُعْطِيَهُ الْعَطَاءَ فَيَأْبَى أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ دَعَاهُ لِيُعْطِيَهُ فَيَأْبَى أَنْ يَقْبَلَهُ ، فَقَالَ : يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، إِنِّي أَعْرِضُ عَلَيْهِ حَقَّهُ الَّذِي قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ هَذَا الْفَيْءِ فَيَأْبَى أَنْ يَأْخُذَهُ . فَلَمْ يَرْزَأْ حَكِيمٌ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ حَتَّى تُوُفِّيَ رَحِمَهُ اللَّهُ . [راجع : ۱۴۷۲ . أخرجه مسلم : ۱۰۳۵ مختصراً] .

حکیم بن حِزام(رضی‌الله عنه) گفت: من از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) چیزی طلبیدم و آن حضرت به من بخشید، بار دیگر طلبیدم و باز به من بخشید و سپس به من گفت: «ای حکیم، همانا این مال دنیا سبز و شیرین است. کسی که آن را به سخاوت نفس بستاند، برای وی برکت داده می‌شود و کسی که آن را از روی حرص و طمع بگیرد به او برکت داده نمی‌شود و او بسان کسی است که می‌خورد و سیر نمی‌شود. دست بالا بهتر است از دست پایین» (حکیم می‌گوید:) گفتم: یا رسول‌الله، سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که پس از تو از کسی چیزی نخواهم گرفت تا آن که با دنیا وداع گویم.

ابوبکر، حکیم را نزد خود فرا می‌خواند تا به او چیزی بدهد، او نمی‌پذیرفت که از وی چیزی بگیرد. سپس عمر او را فراخواند که به او چیزی بدهد وی از پذیرفتن آن خودداری کرد.

عمر گفت: ای گروه مسلمانان، همانا من حق او را که خداوند از همین مال غنیمت بر او مقرر داشته بر او عرضه می‌کنم و او از گرفتن آن امتناع می‌ورزد. حکیم پس از زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هرگز چیزی از کسی نگرفت تا آن که وفات کرد. رحمت خدا بروی.

۲۷۵۱- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّخْتِيَانِيُّ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالإِمَامُ

۲۷۵۱ - از سالم، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همهٔ شما نگهبانید و مسئول زیردستان خویش می‌باشید، امام نگهبان است و مسئول رعیّت خود است. مرد نگهبان امور خانهٔ خود است

رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا رَاعِيَةٌ وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا ، وَالْخَادِمُ فِي مَالِ سَيِّدِهِ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ».

قال : وَحَسِبْتُ أَنْ قَدْ قال : «وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي مَالِ أَبِيهِ» . [راجع : ٨٩٣ . اخرجه مسلم : ١٨٢٩] .

و مسئول اعضای خانوادهٔ خود است، و زن نگهبان خانهٔ شوهر خود است و مسئول حالات اهل خانه است. خادم نگهبان مال آقای خود است و مسئول امور آن است».

ابن عمر می‌گوید: گمان می‌کنم که آن حضرت فرمود: «مرد نگهبان مال پدر خود است».

١٠- بَاب : إِذَا وَقَفَ أَوْ أَوْصَى لأَقَارِبِهِ ، وَمَنِ الأقَارِبُ

وَقال ثَابِتٌ : عَنْ أَنَسٍ : قال النَّبِيُّ ﷺ لأَبِي طَلْحَةَ : «اجْعَلْهَا لِفُقَرَاءِ أَقَارِبِكَ» . فَجَعَلَهَا لِحَسَّانَ وَأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ .

وَقال الأنصاريُّ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ ثُمَامَةَ ، عَنْ أَنَسٍ مِثْلَ حَدِيثِ ثَابِتٍ ، قال : «اجْعَلْهَا لِفُقَرَاءِ قَرَابَتِكَ». قال أَنَسٌ : فَجَعَلَهَا لِحَسَّانَ وَأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ ، وَكَانَا أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنِّي ، وَكَانَ قَرَابَةُ حَسَّانَ وَأُبَيٍّ مِنْ أَبِي طَلْحَةَ ، وَاسْمُهُ زَيْدُ بْنُ سَهْلِ بْنِ الأَسْوَدِ بْنِ حَرَامِ بْنِ عَمْرِو ابْنِ زَيْدِ مَنَاةَ بْنِ عَدِيِّ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّجَّارِ . وَحَسَّانُ بْنُ ثَابِتِ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ حَرَامٍ ، فَيَجْتَمِعَانِ إِلَى حَرَامٍ ، وَهُوَ الأَبُ الثَّالِثُ ، وَحَرَامُ بْنُ عَمْرِو بْنِ زَيْدِ مَنَاةَ بْنِ عَدِيِّ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّجَّارِ ، فَهُوَ يُجَامِعُ حَسَّانَ وَأَبَا طَلْحَةَ وَأُبَيًّا إِلَى سِتَّةِ آبَاءٍ إِلَى عَمْرِو بْنِ مَالِكٍ . وَهُوَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبِ ابْنِ قَيْسِ بْنِ عُبَيْدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَالِكِ ابْنِ النَّجَّارِ ، فَعَمْرُو بْنُ مَالِكٍ يَجْمَعُ حَسَّانَ وَأَبَا طَلْحَةَ وَأُبَيًّا .

وَقال بَعْضُهُمْ : إِذَا أَوْصَى لِقَرَابَتِهِ فَهُوَ إِلَى آبَائِهِ فِي الإِسْلامِ .

باب ١٠: اگر کسی برای اقارب خویش وقف یا وصیت کند

از ثابت روایت است که انس گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ابوطلحه گفت: «آن (باغ) را برای اقارب محتاج خود وقف کن و او آن را برای حَسّان و اُبَی بن کعب بخشید.

و انصاری گفته است: پدر من از، ثُمَامه، از انس، مثل حدیث برایم روایت کرده و گفته است: آن حضرت فرمود: «آن را برای نزدیکان محتاج خود وقف کن»[۱].

انس گفت: ابوطلحه آن را برای حَسّان و اُبَی بن کعب بخشید و آنها نسبت به من به ابوطلحه نزدیکتر بودند. و نسبت قرابت حَسّان و اُبَی به ابوطلحه چنین بود که نام ابوطلحه زیدبن سَهْل بن اَسْود بن حَرَام بن عَمْرو ابن زید مَنات بن عَدِی بن عمرو بن مالک بن نجّار است. و حَسّان بن ثابت بن مُنذر بن حرام است. ابوطلحه و حَسّان در حَرَم که پشت سوم آنها می‌باشد به هم می‌پیوندند.

و حَرام بن عَمرو بن زید منات بن عَدِی بن عَمْرو بن مالک بن نجّار است بنابراین

۱- یعنی با روایت قبلی اندکی در لفظ فرق دارد نه در معنی.

۲۷۵۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا ﷺ قال : قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ لأبي طَلْحَةَ : «أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ». قال أَبُو طَلْحَةَ : أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَبَنِي عَمِّهِ وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : لَمَّا نَزَلَتْ ﴿ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ ﴾ [الشعراء : ٢١٤]. جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يُنَادِي : «يَا بَنِي فِهْرٍ ، يَا بَنِي عَدِيٍّ» . لِبُطُونِ قُرَيْشٍ .

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ﴾ . قال النَّبِيُّ ﷺ : «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ» . [راجع : ١٤٦. أخرجه مسلم : ٩٩٨ مطولاً] .

حَرام، اَبُوطلحه و حَسّان و اُبَی را در خود جمع می‌کند تا این که به پدر ششم می‌رسد که عَمْرو بن مالک است.

و اُبَی بن کعب ابن قیس بن عُبَید بن زید بن مُعاویه بن عَمرو بن مالک ابن نجار است. بنابراین عَمرو بن مالک.، حَسّان و ابوطلحه و اُبَی را در خور جمع می‌کند. و برخی گفته‌اند: اگر کسی از دارایی خود به نزدیکان خود وصیت می‌کند آن وصیت دربارهٔ همان پدرانی اعتبار دارد که در اسلام بوده‌اند.

۲۷۵۲ - از عبدالله بن ابی طلحه روایت است که اَنَس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ابوطلحه گفت: «صلاح در آن می‌بینم که (باغ خود را) به اقربای خود صدقه کنی» ابوطلحه گفت: این کار را می‌کنم یا رسول‌الله.

ابوطلحه آن را میان اقارب و پسرعموهای خود تقسیم کرد[1].

ابن عبّاس گفته است: آن‌گاه که این آیه نازل شد: «بترسان از عذاب خدای خویشان نزدیکتر خود را» (الشعرأ: ۲۱٤).

آن حضرت اقارب خویش را بانگ می‌زد که: «ای بنی فِهر، ای بنی عدِی» که از قبیلهٔ قریش بودند[2].

ابوهریره گفته است: آن‌گاه که این آیت نازل شد: «بترسان از عذاب خدای خویشان نزدیکتر خود را» پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای معشر قُرَیش».

۱- یعنی اقارب خویشاوندان پدری است.

۲- چون لفظ اقارب بر قریش استعمال شده و قریش خویشاوندان پدری آن حضرت است پس - اقارب - به معنی خویشاوندان پدری است.

۱۱- بَاب : هَلْ يَدْخُلُ النِّسَاءُ وَالْوَلَدُ فِي الأَقَارِبِ

۲۷۵۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ ﴾ [الشعراء : ۲۱٤] . قَالَ : « يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ ، لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، يَا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، يَا عَبَّاسُ ابْنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ لا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ ، سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي ، لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا » .

تَابَعَهُ أَصْبَغُ ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ . [انظر : ۳۵۲۷ ، ٤۷۷۱ . اخرجه مسلم ۲۰٦] .

باب ۱۱: آیا زنان و فرزندان (در وصیت)، شامل اقارب‌اند؟

۲۳۷۵۳ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: آن‌گاه که خدای عزّوجَلّ این آیه را نازل کرد: «بترسان از عذاب خدا خویشان نزدیکتر خود را» رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و گفت: «ای معشر قریش – یا کلمهٔ مانند آن گفت – نفسهای خود را بخرید[۱]. من نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از شما دفع نمایم. ای اولاد عبدمناف من نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از شما دفع نمایم. ای عبّاس بن عبدالمطّلب، من نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از تو دفع کنیم. ای صفیّه، عمّهٔ رسول‌الله، من نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از تو دفع کنم. و ای فاطمهٔ بنت محمد، هر آنچه خواهی از مال من طلب کن. من نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از تو دفع کنم[۲].

متابعت کرده است (ابوالیمان را) اَصْبغ از ابن وَهْب، از یونُس از ابن شهاب.

۱۲- بَاب : هَلْ يَنْتَفِعُ الْوَاقِفُ بِوَقْفِهِ ؟

وَقَدِ اشْتَرَطَ عُمَرُ ﷺ لا جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا . وَقَدْ يَلِي الْوَاقِفُ وَغَيْرُهُ .

وَكَذَلِكَ كُلُّ مَنْ جَعَلَ بَدَنَةً أَوْ شَيْئًا لِلَّهِ ، فَلَهُ أَنْ يَنْتَفِعَ بِهَا كَمَا يَنْتَفِعُ غَيْرُهُ ، وَإِنْ لَمْ يَشْتَرِطْ [راجع: ۲۳۱۳]

باب ۱۲: آیا وقف‌کننده از مالی که وقف کرده، استفاده کند؟

و همانا عمر(رضی‌الله عنه) (بر زمین خود که وقف کرد) شرط گذاشت که خوردن از (محصول) آن برکسی که از آن سرپرستی می‌کند، گناه نیست. و مال وقف را، وقف

۱- یعنی خود را از آتش دوزخ برهانید.

۲- چون آیهٔ مذکور در مکه نازل شده و ابوهریره پس از هجرت آن حضرت در مدینه اسلام آورده است، ظاهراً این حدیث مُرسل می‌نماید. و اگر ابوهریره آن را از صحابی دیگری شنیده باشد، حدیث مرفوع است، و خطاب آن حضرت به فاطمه(رضی‌الله عنها) نیز سؤال‌برانگیز است. زیرا وی در آن زمان خردسال بوده است.

کنندهٔ آن یا کسی دیگر سرپرستی می‌کند و همچنین است هرکه شتر قربانی یا چیزی دیگر را برای خدا وقف کند، و او می‌تواند از آن بهره گیرد چنان‌که دیگری می‌تواند از آن بهره گیرد، اگرچه بهره‌گیری خود را از آن شرط نکرده باشد.

۲۷۵۴ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَجُلا يَسُوقُ بَدَنَةً ، فَقَالَ لَهُ : « ارْكَبْهَا » . فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهَا بَدَنَةٌ ، قَالَ فِي الثَّالِثَةِ أَوْ فِي الرَّابِعَةِ : « ارْكَبْهَا وَيْلَكَ ، أَوْ : وَيْحَكَ » . [راجع : ١٦٩٠. أخرجه مسلم : ١٣٢٣].

۲۷۵۴ - از قَتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مردی را دید که شتر قربانی را می‌راند، به وی گفت: «آن را سوار شو» وی گفت: یا رسول‌الله این شتر قربانی است. آن حضرت برای بار سوم یا چهارم به او گفت: «آن را سوار شو وای بر تو - یا - رحمت بر تو».

۲۷۵۵ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلا يَسُوقُ بَدَنَةً ، فَقَالَ : « ارْكَبْهَا » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّهَا بَدَنَةٌ ، قَالَ : « ارْكَبْهَا وَيْلَكَ » . فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّالِثَةِ . [راجع : ١٦٨٩ . أخرجه مسلم : ١٣٢٢].

۲۷۵۵ - از اَعْرَج روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مردی را دید که شتر قربانی را می‌راند فرمود: «آن را سوار شو» وی گفت: یا رسول‌الله، این شتر قربانی است. فرمود: «آن را سوار شو وای بر تو».

١٣- بَاب : إِذَا وَقَفَ شَيْئًا قَبْلَ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى غَيْرِهِ فَهُوَ جَائِزٌ

لأَنَّ عُمَرَ ﷺ أَوْقَفَ ، وَقَالَ : لا جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهُ أَنْ يَأْكُلَ ، وَلَمْ يَخُصَّ إِنْ وَلِيَهُ عُمَرُ أَوْ غَيْرُهُ .

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَبِي طَلْحَةَ : « أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ » . فَقَالَ : أَفْعَلُ ، فَقَسَمَهَا فِي أَقَارِبِهِ وَبَنِي عَمِّهِ .

باب ۱۳: اگر کسی چیزی را وقف کند، پیش از آنکه سرپرستی آن را به دیگری بسپارد، جایز است

چنان‌که عمر(رضی‌الله عنه) (زمین خیبر را) وقف کرد و گفت: برکسی که از آن سرپرستی می‌کند گناهی نیست که (از محصول آن) چیزی بخورد و مشخص نکرد که سرپرست آن عمر باشد یا کسی دیگر.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ابوطلحه گفت: «صلاح می‌بینم که (باغ خود را) برای اقارب

خود وقف گردانی».

و او گفت: چنان می‌کنم. و او میان اقارب و عموزادگان خود تقسیم کرد.

١٤- بَاب : إِذَا قَالَ : دَارِي صَدَقَةٌ لِلَّهِ

وَلَمْ يُبَيِّنْ لِلْفُقَرَاءِ أَوْ غَيْرِهِمْ ، فَهُوَ جَائِزٌ ، وَيَضَعُهَا فِي الأَقْرَبِينَ أَوْ حَيْثُ أَرَادَ .

قال النَّبِيُّ ﷺ لأبي طَلْحَةَ حينَ قال : أَحَبُّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّه ، فَأَجَازَ النَّبِيُّ ﷺ ذَلِكَ .

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : لاَ يَجُوزُ حَتَّى يُبَيِّنَ لِمَنْ ، وَالأَوَّلُ أَصَحُّ .

باب ۱۴: اگر کسی بگوید: سرای من برای خدا صدقه است

و بیان نکند که برای فقرا و غیرایشان است جایز است، و می‌تواند آن را برای اقارب خود و یا هرکس دیگری که بخواهد بدهد.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ابوطلحه گفت، زمانی که او گفت: دوست داشتنی مال من باغ بَیرُحا است و آن برای خدا صدقه است، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن را جایز دانست.

و بعضی گفته‌اند: صدقه جواز ندارد تا آن که بیان کند که برای کدام کس است. لیکن قول اول صحیح‌تر است.

١٥- بَاب : إِذَا قَالَ : أَرْضِي أَوْ بُسْتَانِي صَدَقَةٌ لِلَّهِ عَنْ أُمِّي فَهُوَ جَائِزٌ ، وَإِنْ لَمْ يُبَيِّنْ لِمَنْ ذَلِكَ .

٢٧٥٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلاَمٍ : أَخْبَرَنَا مَخْلَدُ بْنُ يَزِيدَ أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال : أَخْبَرَنِي يَعْلَى : أَنَّهُ سَمِعَ عِكْرِمَةَ يَقُولُ : أَنْبَأَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما : أَنَّ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ ﷺ تُوُفِّيَتْ أُمُّهُ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْهَا ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أُمِّي تُوُفِّيَتْ وَأَنَا غَائِبٌ عَنْهَا ، أَيَنْفَعُهَا شَيْءٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَنْهَا ؟ قال : «نَعَمْ» . قال : فَإِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّ حَائِطِيَ الْمِخْرَافَ صَدَقَةٌ عَلَيْهَا. [٢٧٦٢ ر، ٢٧٧٠ ر]

باب ۱۵: اگر کسی بگوید: زمین من یا باغ من از جانب مادرم برای خدا صدقه است، جواز دارد، هرچند بیان نکند که صدقه برای کیست.

۲۷۵۶ - از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: مادر سَعد بن عُبادَه(رضی‌الله عنه) وفات یافت و او در وقت مرگ وی حاضر نبود. وی گفت: یا رسول‌الله، همانا مادرم مرد و من در وقت مرگ او حاضر نبودم، آیا به او ثوابی می‌رسد اگر از جانب او صدقه دهم؟ آن حضرت فرمود: «آری» سعد گفت: همانا من تو را شاهد می‌گیرم که باغ من مخراف از جانب وی صدقه است.

١٦– بَاب : إِذَا تَصَدَّقَ ، أَوْ أَوْقَفَ بَعْضَ مَالِهِ ، أَوْ بَعْضَ رَقِيقِهِ ، أَوْ دَوَابِّهِ ، فَهُوَ جَائِزٌ .

٢٧٥٧– حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبٍ قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ؟ قَالَ : «أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ» . قُلْتُ: فَإِنِّي أُمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِخَيْبَرَ . [انظر : ٢٩٤٧ ق، ٢٩٥٠ ق، ٣٠٨٨ ق، ٣٥٥٦ ق، ٣٨٨٩ ق، ٣٩٥١ ق، ٤٤١٨ ط، ٤٦٧٣ ق، ٤٦٧٦ م، ٤٦٧٧ ق، ٤٦٧٨ ق، ٦٢٥٥ ق، ٦٦٩٠ ل، ٧٢٢٥ ق، وانظر في الصلاة ، باب ٥٩، وفي الزكاة، باب ١٨، وفي الشهادات ، باب٨، وفي الجهاد والسير، باب ١٩٣. أخرجه مسلم : ٧١٦ بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه: ٢٧٦٩ مطولاً].

باب ۱۶: اگر کسی برخی از مال یا بعضی از بردگان یا حیوانات خود را صدقه یا وقف کند، جایز است

۲۷۵۷ – از عبدالله بن کعب روایت است که کعب بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت[1]:

گفتم: یا رسول‌الله، از تتمۀ توبۀ من این است که از دارایی خود دست بردارم و آن را در راه خدا و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) صدقه کنم. آن حضرت فرمود: «بخشی از دارایی خود را برای خود نگهدار و آن برای تو بهتر است».

گفتم: فقط سهم خویش را که در خیبر است، نگه می‌دارم.

١٧ – بَاب : مَنْ تَصَدَّقَ إِلَى وَكِيلِهِ ، ثُمَّ رَدَّ الْوَكِيلُ إِلَيْهِ

٢٧٥٨– وَقَالَ : إِسْمَاعِيلُ أَخْبَرَنِي عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، لَا أَعْلَمُهُ إِلا عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ٩٢]. جَاءَ أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي كِتَابِهِ : ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ٩٢]. وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بِيرُحَاءَ – قَالَ : وَكَانَتْ حَدِيقَةً ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُهَا وَيَسْتَظِلُّ بِهَا ، وَيَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا – فَهِيَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ ، أَرْجُو بِرَّهُ وَذُخْرَهُ ، فَضَعْهَا أَيْ رَسُولَ اللَّهِ حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «بَخْ يَا أَبَا

باب ۱۷: کسی که صدقه کند و امور آن را به وکیل خود بسپارد و سپس وکیل امر صدقه را به وی بازگرداند

۲۶۵۸ – از عبدالله بن ابی‌طلحه روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: چون این آیه نازل گشت که: «هرگز نیابید نیکوکاری را تا آن که خرج کنید از آنچه دوست می‌دارید» (آل عمران: ۹۲).

ابوطلحه نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود می‌گوید:

«هرگز نیابید نیکوکاری را تا آن که خرج کنید از آنچه دوست می‌دارید» همانا مال دوست داشتنی من بَیْرُحا است.

۱– کعب بن مالک(رضی‌الله عنه) در زمرۀ سه کسی است که از شرکت در غزوۀ تبوک تخلف ورزیده بود و سپس خداوند توبۀ آنان را قبول کرد.

طَلْحَةَ ، ذَلكَ مَالٌ رَابِحٌ ، قَبِلْنَاهُ منْكَ ، وَرَدَدْنَاهُ عَلَيْكَ ، فَاجْعَلْهُ في الأقْرَبين» . فَتَصَدَّقَ به أَبُو طَلْحَةَ عَلَى ذَوي رَحِمه ، قال : وكَانَ منْهُمْ أبَيٌّ وَحَسَّانُ ، قال : وَبَاعَ حَسَّانُ حصَّتَهُ منْهُ منْ مُعَاوِيَةَ ، فَقِيلَ لَهُ : تَبِيعُ صَدَقَةَ أبِي طَلْحَةَ ؟ فَقال : ألا أبِيعُ صَاعًا منْ تَمْرٍ بصَاعٍ منْ دَرَاهمَ . قال : وَكَانَتْ تلْكَ الْحَديقَةُ في مَوْضع قَصْرِ بَني حُدَيْلَةَ الَّذي بَنَاهُ مُعَاويَةُ . [راجع : ١٤٦١ . أخرجه مسلم : ٩٩٨] .

انس می‌گوید: بَيْرُحاء، باغی بود که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در آن واردشده و در سایهٔ آن می‌نشست و از آب آن می‌نوشید. ابوطلحه گفت: آن باغ را به پیشگاه خدای عزّوجلّ و رسول او(صلی‌الله علیه وسلم) تقدیم می‌کنیم و به نیکویی و ذخیرهٔ ثواب آن امید می‌دارم، یا رسول‌الله. بدان گونه که خدا تو را می‌نماید از آن استفاده کن. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آفرین، ای ابوطلحه، آن مالی است سودآور، ما آن را از تو قبول کردیم و آن را به تو بازگردانیدیم، پس آن را در میان اقارب خود تقسیم کن».

ابوطلحه، آن باغ را در میان اقارب خود تقسیم کرد.

انس می‌گوید: اُبَی و حَسّان از کسانی بودند که حصهٔ از باغ را بهٔ ایشان داده بود. و حَسّان حصهٔ خود را به معاویه فروخت. به حَسَّان گفته شده بود که: آیا صدقهٔ ابوطلحه را می‌فروشی؟ وی گفت: آگاه باش که یک صاع خرما را در بدل یک صاع درهم می‌فروشم و این باغ در موضع قصر بنی حُدَيْله واقع بود که معاویه آن را بنا کرده بود.

١٨- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ ﴾ . [النساء:٨].

باب ۱۸ : فرمودهٔ خدای تعالی «و چون حاضر شوند هنگام قسمت میراث، خویشان [غیر وارث] و یتیمان و گدایان پس (به طریق استحباب) بدهید ایشان را چیزی از آن» (النسأ: ۸).

٢٧٥٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ أبُو النُّعْمَان : حَدَّثَنَا أبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيد بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ

۲۷۵۹ – از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: گروهی از مردم بر این

عَبَّاس رضي الله عنهما قال : إنَّ نَاسًا يَزْعُمُونَ أنَّ هَذه الآية نُسِخَتْ ، ولا وَاللّه مَا نُسِخَتْ ، ولَكنَّهَا ممَّا تَهَاوَنَ النَّاسُ ، هُمَا وَاليَان : وَالٍ يَرِثُ ، وَذَاكَ الَّذي يَرْزُقُ ، وَوَالٍ لا يَرِثُ فَذَاكَ ، الَّذي يَقُولُ بالْمَعْرُوف ، يَقُولُ : لا أمْلكُ لَكَ أنْ أُعْطيَكَ . [انظر: ٤٥٧٦ ٤٢].

گمان‌اند که این آیه که (مذکور شد) نسخ شده است. و چنین نیست، و به خدا سوگند که نسخ نشده است ولیکن مردم در عمل کردن بدان سستی کرده‌اند. زیرا دو نوع ولی وجود دارد: والیی که میراث می‌برد و او همان است که (به کسانی که به خاطر میراث حاضر شده‌اند) از مال خود چیزی می‌دهد[1]. و والیی که میراث نمی‌برد (مانند ولی و سرپرست یتیم)، و او کسی است که به حاضران در وقت میراث سخن نیکو می‌گوید[2] و می‌گوید: من مالک آن نیستم که به تو چیزی بدهم.

١٩- بَاب : مَا يُسْتَحَبُّ لِمَنْ تُوُفِّيَ فُجَاءَةً أنْ يَتَصَدَّقُوا عَنْهُ، وَقَضَاءِ النُّذُورِ عَنِ الْمَيِّتِ .

باب ۱۹: آنچه مستحب است، از جانب کسی که ناگهان مرده است، صدقه داده شود و ادای نذرهای مرده

٢٧٦٠- حَدَّثَنَا إسْمَاعيلُ قال : حَدَّثَني مَالكٌ ، عَنْ هشَام ، عَنْ أبيه ، عَنْ عَائشَةَ رَضي اللّه عَنْهَا : أنَّ رَجُلا قَال : للنَّبيِّ ﷺ : إنَّ أُمِّي افْتُلتَتْ نَفْسُهَا ، وأرَاهَا لَوْ تَكَلَّمَتْ تَصَدَّقَتْ ، أفَأتَصَدَّقُ عَنْهَا ؟ قال : «نَعَمْ ، تَصَدَّقْ عَنْهَا» . [راجع : ١٣٨٨ . أخرجه مسلم : ١٠٠٤ ، وفي الوصية:١٢].

۲۷٦٠ - از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که گفت: مردی به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: مادرم ناگهان مُرد و گمان می‌کنم اگر به سخن‌زدن مجال می‌یافت، صدقه می‌کرد. آیا من از جانب وی صدقه کنم؟ آن حضرت فرمود: «آری، از جانب وی صدقه کن».

٢٧٦١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : أخْبَرَنَا مَالكٌ ، عَنِ ابْنِ شهَاب ، عَنْ عُبَيْداللَّه ابْنِ عَبْداللَّه ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس رضي الله عنهما : أنَّ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ ﷺ اسْتَفْتَى رَسُولَ اللَّه ﷺ فَقَالَ : إنَّ أُمِّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا نَذْرٌ ، فَقَالَ : «اقْضه عَنْهَا» . [انظر : ٦٦٩٨ ، ٦٩٥٩ . أخرجه مسلم : ١٦٣٨] .

۲۷٦١ - از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: سَعْدبن عُباده از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فتوا طلبید و گفت: همانا مادرم مُرد و بر وی نذری است. آن حضرت فرمود: «از جانب وی ادا کن».

٢٠- بَاب : الإشْهَاد فِي الْوَقْفِ وَالصَّدَقَة

باب ۲۰: گواه گرفتن در وقف و صدقه

۱- و او مخاطب قول خداوند در لفظ «یَرْزقوا» است.

۲- و او مخاطب قول خداوند در این عبارت است: «و قولو لهم قولاً معروفاء».

٢٧٦٢- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قال : أَخْبَرَنِي يَعْلَى : أَنَّهُ سَمِعَ عِكْرِمَةَ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ يَقُولُ : أَنْبَأَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَّ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ ﷺ أَخَا بَنِي سَاعِدَةَ ، تُوُفِّيَتْ أُمُّهُ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْهَا ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أُمِّي تُوُفِّيَتْ وَأَنَا غَائِبٌ عَنْهَا ، فَهَلْ يَنْفَعُهَا شَيْءٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَنْهَا ؟ قال : (نَعَمْ) . قال : فَإِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّ حَائِطِيَ الْمِخْرَافَ صَدَقَةٌ عَلَيْهَا . [راجع : ٢٧٥٦] .

۲۷٦۲ – از عِکرمه غلام آزاده شدهٔ ابن عبّاس روایت است که گفت: ابن عبّاس به ما خبر داده که مادر سعد بن عُباده(رضی‌الله عنه) – که با بنی‌ساعده رابطهٔ برادری دارد – وفات کرد و او به وقت مرگ وی حاضر نبود. سعد نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول‌الله همانا مادرم وفات کرد و من به وقت مرگ وی حاضر نبودم، اگر از جانب وی صدقه بدهم چیزی از ثواب به وی می‌رسد؟ آن حضرت فرمود: «آری» سعد گفت: «همانا تو را شاهد می‌گیرم که باغ من مِخراف از جانب وی صدقه است.

٢١- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَآتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا . وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ﴾ [النساء: ٢، ٣].

باب ۲۱: فرمودهٔ خدای تعالی

و بدهید به یتیمان اموال ایشان را و بدل نکنید ناپاک را به پاکیزه و مخورید اموال ایشان را به هم آورده به اموال خویش، هر آینه این گناهی بزرگ است. و اگر ترسیدید که عدل نتوانید کرد در حق دختران یتیم، پس نکاح کنید. آنچه خوش آید شما را از سایر زنان». (النسأ: ۱–۲).

٢٧٦٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : كَانَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ يُحَدِّثُ : أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ﴾ . قالتْ : هِيَ الْيَتِيمَةُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا ، فَيَرْغَبُ فِي جَمَالِهَا وَمَالِهَا ، وَيُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بِأَدْنَى مِنْ سُنَّةِ نِسَائِهَا فَنُهُوا عَنْ نِكَاحِهِنَّ ، إِلا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ فِي إِكْمَالِ الصَّدَاقِ ، وَأُمِرُوا بِنِكَاحِ مَنْ سِوَاهُنَّ مِنَ النِّسَاءِ .

قالتْ عَائِشَةُ : ثُمَّ اسْتَفْتَى النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدُ ،

۲۷٦۳ – از زُهری روایت است که عُروهٔ بن زبیر حدیث می‌کرد این که وی از عایشه(رضی‌الله عنها) در معنی این آیه سؤال نمود که می‌گوید: «و اگر ترسیدید که عدل نتوانید کرد در حق دختران یتیم، پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را از سایر زنان».

عایشه گفت: مراد از لفظ «یَتَامَی» که در آیه است، آن دختر یتیمی است که تحت سرپرستی وَلِی خود است و ولی او به جمال و مال او چشم دوخته است و می‌خواهد با وی به مهری

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ ﴾ [النساء: ١٢٧]. قالتْ : فَبَيَّنَ اللَّهُ فِي هَذِهِ أَنَّ الْيَتِيمَةَ إِذَا كَانَتْ ذَاتَ جَمَالٍ وَمَالٍ رَغِبُوا فِي نِكَاحِهَا ، وَلَمْ يُلْحِقُوهَا بِسُنَّتِهَا بِإِكْمَالِ الصَّدَاقِ ، فَإِذَا كَانَتْ مَرْغُوبَةً عَنْهَا فِي قِلَّةِ الْمَالِ وَالْجَمَالِ تَرَكُوهَا وَالْتَمَسُوا غَيْرَهَا مِنَ النِّسَاءِ ، قالَ : فَكَمَا يَتْرُكُونَهَا حِينَ يَرْغَبُونَ عَنْهَا ، فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَنْكِحُوهَا إِذَا رَغِبُوا فِيهَا ، إِلا أَنْ يُقْسِطُوا لَهَا الأَوْفَى مِنَ الصَّدَاقِ ، وَيُعْطُوهَا حَقَّهَا . [راجع : ٢٤٩٤ . أخرجه مسلم : ٣٠١٨].

کمتر از مهر زنان مثل وی ازدواج کند. پس همچو وَلی‌ها از ازدواج با همچو یتیمه‌ها منع شدند، مگر آن که با عدالت، مهر ایشان را کامل بدهند. و آنها مأمور شدند که با زنانی به جز از این یتیمه‌ها ازدواج کنند.

عایشه گفته است: پس ا ز نزول آیهٔ مذکور مردم از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فتوا خواستند. خداوند عزوجل این آیه را نازل کرد: «و طلب فتوا می‌کنند از تو دربارهٔ زنان، بگو خدا فتوا می‌دهد شما را دربارهٔ زنان».
(النسأ: ۱۲۷).

عایشه گفت: خداوند در این آیه بیان فرمود که اگر دختر یتیمه صاحب مال و جمال می‌بود، خواستار نکاح وی می‌شدند و مهر او را مانند زنانی مثل او، به نحو کامل ادا نمی‌کردند. و اگر از روی مال و جمال مرغوب نمی‌بود او را به حال خود وامی‌گذاشتند و به طلب زنان دیگر می‌رفتند. پس حق آن ندارند که چون به یتیمه‌ها رغبت پیدا کنند، آنها را به نکاح خویش درآورند مگر آن که به عدالت رفتار کنند و حقشان را کامل ادا کنند.

٢٢- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَابْتَلُوا الْيَتَامَى

حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا . لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ﴾ [النساء: ٦، ٧]. حَسِيبًا يَعْنِي كَافِيًا .

باب ۲۲ : فرمودهٔ خدای تعالی

«و امتحان کنید یتیمان را تا آن که به سن بلوغ برسند. پس اگر دریافتید از ایشان حسن تدبیر، پس برسانید به ایشان اموال ایشان را و نخورید آن اموال را به اسراف و شتاب از ترس آن که بزرگ شوند پس هرکه باشد توانگر (یعنی وصی یتیم) پس باید که پرهیزگاری کند (مال یتیم را نخورد) و هرکه باشد فقیر، پس

باید که بخورد به شیوهٔ پسندیده. پس چون برسانید به ایشان اموال ایشان را، گواه گیرید بر ایشان. و بس است به حقیقت خدا حساب گیرنده».

مردان را حصه‌ای است از آنچه (به میراث) بگذارند پدر و مادر و خویشان، و زنان را نیز حصه‌ای است از آنچه (به میراث) بگذارند پدر و مادر و خویشان، از آن‌چه کم باشد یا بسیار حصهٔ مقرر کرده شده» (النسأ: ٦ و ٧). لفظ «حسیباً» در این آیه به معنی کافی است، یعنی بسنده.

باب : وما للوَصيِّ أنْ يَعمَلَ في مَالِ الْيَتِيمِ، وَمَا يَأكُلُ مِنْهُ بِقَدْرِ عُمَالَتِه .

٢٧٦٤- حَدَّثَنَا هَارُونُ: حَدَّثَنَا أبُو سَعِيد، مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ: حَدَّثَنَا صَخْرُ بْنُ جُوَيْرِيَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أنَّ عُمَرَ تَصَدَّقَ بِمَالٍ لَهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّه ﷺ، وَكَانَ يُقَال لَهُ ثَمْغٌ، وَكَانَ نَخْلاً، فَقَال عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّه إنِّي اسْتَفَدْتُ مالاً، وَهُوَ عِنْدِي نَفِيسٌ، فَأرَدْتُ أنْ أتَصَدَّقَ بِهِ، فَقَال: النَّبِيُّ ﷺ: «تَصَدَّقْ بِأصْلِه، لا يُبَاعُ وَلا يُوهَبُ وَلا يُورَثُ، وَلَكِنْ يُنْفَقُ ثَمَرُهُ». فَتَصَدَّقَ بِه عُمَرُ، فَصَدَقَتُهُ تِلْكَ فِي سَبِيلِ اللَّه، وَفِي الرِّقَاب، وَالْمَسَاكِين، وَالضَّيْف، وَابْنِ السَّبِيل، وَلِذِي الْقُرْبَى، وَلا جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهُ أنْ يَأكُلَ مِنْهُ بِالْمَعْرُوف، أوْ يُوكِلَ صَدِيقَهُ غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ بِه. [راجع: ٢٣١٣ . أخرجه مسلم: ١٦٣٢ . بدون قوله: ثمغ ونخلا] .

باب ۲۳: و آن‌چه برای وصی می‌شاید که در مال یتیم (به نفع وی) عمل کند و از آن به اندازهٔ مزد عمل خود بخورد

۲۷٦٤ – از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عُمَر مال خویش را در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) صدقه کرد و آن نخلستانی بود که ثَمْغْ نامیده می‌شد. عمر گفت: یا رسول‌الله من مالی را مالک شده‌ام که نزد من بسیار نفیس است، و می‌خواهم آن را صدقه کنم.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اصل آ ن را صدقه کن که فروخته نشود و بخشیده نشود و به میراث برده نشود ولیکن میوهٔ آن به مصرف برسد».

عمر آ ن را صدقه کرد و این صدقهٔ او در راه خدا و در راه آزادی بردگان و برای محتاجان و میهمانان و مسافران و خویشاوندان بود و برکسی که از آن سرپرستی می‌کند اگر به وجه پسندیده از آن بخورد، گناهی نیست و یا این

که دوست خود را بخوراند، نه اینکه به نیت زراندوزی باشد.

٢٧٦٥- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيّاً فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ . قَالَتْ : أُنْزِلَتْ فِي وَالِي الْيَتِيمِ : أَنْ يُصِيبَ مِنْ مَالِهِ إِذَا كَانَ مُحْتَاجاً ، بِقَدْرِ مَالِهِ بِالْمَعْرُوفِ . [راجع : ٢٢١٢ . أخرجه مسلم : ٣٠١٩] .

٢٧٦٥ - از هشام، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) تلاوت کرد. «هرکه (از اولیای یتیم) اگر توانگر باشد باید پرهیزگاری کند (مال یتیم رانخورد) و هرکه فقیر باشد، پس باید که بخورد به وجه پسندیده» و گفت: این آیه دربارهٔ ولی (متصدی مال) یتیم نازل شد تا اگر محتاج باشد از مال وی بگیرد به همان اندازهٔ که متعارف است.

٢٣- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْماً إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيراً ﴾ [النساء: ١٠].

باب ٢٣: فرمودهٔ خدای تعالی

«هر آینه آنانکه می‌خورند اموال یتیمان را به ظلم، جز این نیست که می‌خورند در شکم خویش آتش را و به زودی درآیند به دوزخ» (النسأ: ١٠).

٢٧٦٦- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ ابْنُ بِلَالٍ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ الْمَدَنِيِّ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ» . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَمَا هُنَّ ؟ قَالَ : «الشِّرْكُ بِاللَّهِ ، وَالسِّحْرُ ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ، وَأَكْلُ الرِّبَا ، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ، وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ» . [انظر: ٥٧٦٤، ٦٨٥٧ . أخرجه مسلم : ٨٩] .

٢٧٦٦ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «از هفت خصلتی که هلاک‌کننده‌اند دوری جویید» گفتند: یا رسول‌الله، آنها کدام‌اند؟ آن حضرت فرمود: «شریک گردانیدن به خداوند، و جادوگری، و کشتن نفسی که خداوند حرام گردانیده است مگر به حکم شرع، و سودخواری و خوردن مال یتیم، و پشت‌دادن به کافران در روز جنگ و اتهام زنا به زنان مؤمن پاکدامن بی‌گناه (بی‌خبر از همه چیز).

٢٤- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ

باب ٢٤: فرمودهٔ خدای تعالی

«و سؤال می‌کنند تو را از یتیمان، بگو به صلاح آوردن کار ایشان بهتر است، و اگر

عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [البقرة: ٢٢٠]. لأعنتكم: لأحرجكم وضيّق. ﴿وَعَنَتِ﴾ [مريم: ١١١]: خضعت.

مشارکت کنید با ایشان، پس ایشان برادران شمایند و خدا می‌داند تباه کار را از صلاح‌کار، و اگر خدا می‌خواست سخت می‌گرفت بر شما، هرآینه خدا غالب استوار کار است» (البقره: ۲۲۰).

لفظ «لَأَعْنَتَكُتم» یعنی - سخت می‌گرفت بر شما - به معنی - لَأَحْرَجكم و ضَيَّقَ - است یعنی - هر آینه شما را در حرج انداختی و تنگ گرفتی -

لفظ «وَعَنَت» (مريم: ۱۱۱) به معنی - خَضَعَت - است یعنی فروتنی کردن[1].

٢٧٦٧- وَقال لَنا سُلَيْمَانُ: حَدَّثَنا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ قال: مَا رَدَّ ابْنُ عُمَرَ عَلَى أَحَدٍ وَصِيَّةً. وَكَانَ ابْنُ سِيرِينَ: أَحَبَّ الأشْيَاءِ إِلَيْهِ فِي مَالِ الْيَتِيمِ أَنْ يَجْتَمِعَ إِلَيْهِ نُصَحَاؤُهُ وَأَوْلِيَاؤُهُ، فَيَنْظُرُوا الَّذِي هُوَ خَيْرٌ لَهُ. وَكَانَ طَاوُسٌ: إِذَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْيَتَامَى قَرَأَ: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ﴾. وَقال عَطَاءٌ فِي يَتَامَى الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ: يُنْفِقُ الْوَلِيُّ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ بِقَدْرِهِ مِنْ حِصَّتِهِ.

۲۷٦٧ - از اَیُّوب روایت است که نافع گفت: ابن عمر وصیت هیچ کس را در مورد سرپرستی از یتیمان رد نکرده است و نزد ابن سیرین دوست داشتنی‌ترین چیزها در مورد مال یتیم آن بود که خیرخواهان و اولیای او جمع شوند و بنگرند که چه چیزی به خیر وی است.

و چون از طاوُس دربارهٔ چیزی از امور یتیمان سؤال می‌شد، این آیه را می‌خواند: «خداوند می‌داند تباه‌کار را از صلاح کار» و عطأ درمورد یتیمان چه کوچک و چه بزرگ باشند گفته است: ولی ایشان بر هر یکشان به اندازه‌اش از سهم خودش انفاق می‌کند (مال یتیم را نمی‌خورد).

٢٥- بَاب: اسْتِخْدَامِ الْيَتِيمِ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ، إِذَا كَانَ صَلاحًا لَهُ وَنَظَرِ الأُمِّ وَزَوْجِهَا لِلْيَتِيمِ.

باب ۲۵: به خدمت گرفتن یتیم در سَفَر و حَضَر

اگر به صلاح کار وی باشد، و توجه مادر و شوهرش به سوی یتیم (هرچند وصی او

[1] - مراد از لفظ - لأعنتكم - است که در آیه آمده است.

نباشند).

٢٧٦٨ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ ، فَأَخَذَ أَبُو طَلْحَةَ بِيَدِي ، فَانْطَلَقَ بِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أَنَسًا غُلَامٌ كَيِّسٌ فَلْيَخْدُمْكَ ، قال : فَخَدَمْتُهُ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ ، مَا قال : لِي لِشَيْءٍ صَنَعْتُهُ لِمَ صَنَعْتَ هَذَا هَكَذَا ، وَلَا لِشَيْءٍ لَمْ أَصْنَعْهُ لِمَ لَمْ تَصْنَعْ هَذَا هَكَذَا؟ [انظر: ٦٠٣٨، ٦٩١١. أخرجه مسلم : ٢٣٠٩] .

٢٧٦٨ - از عبدالعزیز روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد و خدمتکاری نداشت. ابوطلحه (شوهر مادرم) دست مرا گرفت و مرا نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) برد و گفت: یا رسول‌الله، همانا اَنَس پسری هوشمند است، باید که تو را خدمت کند.

انس گفت: من در سفر و حضر آن حضرت را خدمت کردم و هرچه کردم به من نگفت که چرا این کار را چنین کردی، و هرکاری که نکردم به من نگفت که چرا این کار را چنین نکردی؟[1].

٢٦- بَاب : إِذَا وَقَفَ أَرْضًا وَلَمْ يُبَيِّنِ الْحُدُودَ فَهُوَ جَائِزٌ ، وَكَذَلِكَ الصَّدَقَةُ

٢٧٦٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ أَنْصَارِيٍّ بِالْمَدِينَةِ مَالًا مِنْ نَخْلٍ ، أَحَبُّ مَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُحَاءَ ، مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدْخُلُهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ . قَالَ أَنَسٌ فَلَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ﴾ . قَامَ أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ : ﴿ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ﴾ . وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ ، أَرْجُو بِرَّهَا وَذُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ ، فَضَعْهَا حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ ، فَقَالَ : «بَخْ ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ ، أَوْ رَايِحٌ - شَكَّ ابْنُ مَسْلَمَةَ - وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ» . قَالَ أَبُو

باب ٢۶:
اگر کسی زمینی را وقف کند و حدود آن را بیان نکند، جایز است و همچنان است صدقه

٢٧٦٩ - از عبدالله بن ابی‌طلحه روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) می‌گفت: ابوطلحه از نظر دارایی نخلستان، متمول‌ترین مردم انصار در مدینه بود و دوست‌داشتنی‌ترین مال وی باغ بَیْرُحاء بود که در مقابل مسجد واقع بود و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به آن باغ می‌رفت و از آب زلال آن می‌نوشید.

انس می‌گوید: چون این آیه نازل شد: «هرگز درنیابید نیکوکاری را تا آن که خرج کنید از آن‌چه دوست می‌دارید» (ال عمران: ٩٢).

ابوطلحه گفت: یا رسول‌الله: خداوند می‌گوید: «هرگز نیابید نیکوکاری را تا آن که

[1]- یعنی اگر عملی کرده باشم که خلاف طبع آن حضرت بوده باشد بر من اعتراض نکرده است.

طَلْحَةَ: أَفْعَلُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَفِي بَنِي عَمِّهِ.

وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ وَعَبْدُاللَّهِ ابْنُ يُوسُفَ، وَيَحْيَى بْنُ يَحْيَى، عَنْ مَالِكٍ: «رَابِحٌ». [راجع: ١٤٦١. أخرجه مسلم: ٩٩٨].

خرج کنید از آن‌چه دوست می‌دارید» و همانا دوست‌داشتنی‌ترین مال من باغ بَیْرُحاء است و آن برای رضای خداوند صدقه باشد و به نیکویی این صدقه و ذخیرهٔ ثواب آن به پیشگاه خداوند امیدوارم. پس آن باغ را چنان‌که خداوند تو را می‌نماید، صدقه کن.

آن حضرت فرمود: «آفرین، این مالی است سودمند – و یا فرمود ارزنده است – ابن مسلمه راوی (دراین دو کلمه) شک کرده است – همانا هر آنچه گفتی شنیدم، من صلاح در آن می‌بینم که آن را بر اقارب خود تقسیم کنی».

ابوطلحه گفت: چنان می‌کنم یا رسول‌الله. ابوطلحه آن را بر اقارب و پسرعموهای خود تقسیم کرد.

و اسماعیل و عبدالله بن یوسف و یحیی بن یحیی، از مالک به لفظ «رایحٌ» یعنی ارزنده روایت کرده‌اند (عوض «رابح» یعنی سودمند).

٢٧٧٠ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ: أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّ رَجُلاً قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أُمَّهُ تُوُفِّيَتْ، أَيَنْفَعُهَا إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: فَإِنَّ لِي مِخْرَافًا، وَأُشْهِدُكَ أَنِّي قَدْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَنْهَا. [راجع: ٢٧٥٦].

۲۷۷۰ – از عِکرمه روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: مردی به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: که مادر وی وفات کرده، آیا به او ثوابی می‌رسد، اگر از جانب وی صدقه کنم؟ آن حضرت فرمود: «آری»

وی گفت: باغ مخراف مال من است و تو را شاهد می‌گیرم که آن را از جانب وی صدقه کردم.

٢٧- بَابٌ: إِذَا أَوْقَفَ جَمَاعَةٌ أَرْضًا مُشَاعًا فَهُوَ جَائِزٌ

باب ۲۷: اگر گروهی زمین مشترک خویش را وقف کنند، جایز است

٢٧٧١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ: أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ،

۲۷۷۱ – از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به بنای مسجد امر

فَقَالَ : «يَا بَنِي النَّجَّارِ ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ هَذَا» . قَالُوا : لا وَاللَّهِ ، لا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلا إِلَى اللَّهِ . [راجع : ۲۳٤ . أخرجه مسلم : ٥٢٤ مطولاً] .

۲۸- بَاب : الْوَقْفِ كَيْفَ يُكْتَبُ ؟

۲۷۷۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ : أَصَابَ عُمَرُ بِخَيْبَرَ أَرْضًا ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : أَصَبْتُ أَرْضًا ، لَمْ أُصِبْ مالاً قَطُّ أَنْفَسَ مِنْهُ ، فَكَيْفَ تَأْمُرُنِي بِهِ ؟ قَالَ «إِنْ شِئْتَ حَبَّسْتَ أَصْلَهَا وَتَصَدَّقْتَ بِهَا» . فَتَصَدَّقَ عُمَرُ : أَنَّهُ لا يُبَاعُ أَصْلُهَا ، وَلا يُوهَبُ ، وَلا يُورَثُ ، فِي الْفُقَرَاءِ ، وَالْقُرْبَى ، وَالرِّقَابِ ، وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَالضَّيْفِ ، وَابْنِ السَّبِيلِ ، لا جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهَا أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا بِالْمَعْرُوفِ ، أَوْ يُطْعِمَ صَدِيقًا غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ فِيهِ . [راجع : ۲۳۱۳ . أخرجه مسلم: ۱٦۳۲] .

۲۹-بَاب : الْوَقْفِ لِلْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ وَالضَّيْفِ

۲۷۷۳- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ عُمَرَ ﷺ وَجَدَ مالاً بِخَيْبَرَ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ ، قَالَ : «إِنْ شِئْتَ تَصَدَّقْتَ بِهَا» . فَتَصَدَّقَ بِهَا فِي الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ ، وَذِي الْقُرْبَى ، وَالضَّيْفِ . [راجع: ۲۳۱۳ . أخرجه مسلم : ۱٦۳۲].

کرد و فرمود: «ای بنی نَجّار! همین باغ خویش را بر من قیمت کنید و بفروشید».

آنها گفتند: نی، به خدا سوگند، که بهای آن را به جز از خدا نمی‌طلبیم.

باب ۲۸: مال وقف چگونه نوشته شود؟

۲۷۷۲ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عمر زمینی را در خیبر مالک شد، و نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: زمینی را مالک شدم که از آن بهتر هرگز نداشتم، درمورد آن مرا چه می‌فرمایی؟

آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهی اصل آن را نگهدار و (حاصل) آن را صدقه کن».

عمر آن را صدقه کرد بدین شرط که: اصل زمین فروخته نشود و بخشیده نشود و به میراث گرفته نشود، (بلکه محصول آن) به محتاجان و اقارب و در جهت آزادی بردگان و در راه خدا و برای میهمانان و مسافران داده شود و بر کسی که از آن سرپرستی می‌کند گناهی نیست که از آن به وجه پسندیده بخورد و یا دوست خویش را بخوراند، بدون آن که قصدش زراندوزی باشد.

باب ۲۹: وقف برای توانگر و فقیر و میهمان

۲۷۷۳ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عمر(رضی‌الله عنه) در خیبر به ملکیتی دست یافت، نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و آن حضرت را آگاه گردانید. آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهی آن را صدقه کن»

عمر آن را برای فقرا و مساکین و خویشاوندان

و میهمانان وقف کرد.

٣٠- بَاب : وَقْفِ الأَرْضِ لِلْمَسْجِدِ

٢٧٧٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي : حَدَّثَنَا أَبُو التَّيَّاحِ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ أَمَرَ بِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ ، وَقَالَ : «يَا بَنِي النَّجَّارِ ، ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ هَذَا». قَالُوا : لا وَاللَّهِ ، لا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلا إِلَى اللَّهِ . [راجع: ٢٣٤ . أخرجه مسلم : ٥٢٤ مطولاً] .

باب ۳۰: وقف زمین برای مسجد

۲۷۷٤ – از اَنس بن مالک(رضی‌الله عنه) که گفت: زمانی که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد، به بنای مسجد امر کرد و فرمود: «ای بنی‌نجار، همین باغ خود را بر من بفروشید».

آنها گفتند: نی به خدا سوگند، که بهای آن را به جز از خدا نمی‌طلبیم.

٣١- بَاب : وَقْفِ الدَّوَابِّ وَالْكُرَاعِ وَالْعُرُوضِ وَالصَّامِتِ

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ : فِيمَنْ جَعَلَ أَلْفَ دِينَارٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَدَفَعَهَا إِلَى غُلامٍ لَهُ تَاجِرٍ يَتْجِرُ بِهَا ، وَجَعَلَ رِبْحَهُ صَدَقَةً لِلْمَسَاكِينِ وَالأَقْرَبِينَ ، هَلْ لِلرَّجُلِ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ رِبْحِ ذَلِكَ الأَلْفِ شَيْئًا ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ جَعَلَ رِبْحَهَا صَدَقَةً فِي الْمَسَاكِينِ ، قَالَ : لَيْسَ لَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا .

باب ۳۱: وقف حیوانات و اسپ و دارایی و طلا و نقره

و زُهری (در برابر این سؤال) که: اگر مردی هزار دینار در راه خدا صدقه کند، و آن را به پسرش که تاجر است بدهد تا با آن تجارت کند و مفاد آن را برای مساکین و اقربا صدقه کند. آیا آن مرد می‌تواند از مفاد آن هزار دینار چیزی بخورد، اگرچه سود آن را به مساکین صدقه نکرده باشد؟

زُهری گفت: روا نیست که آن مرد از مفاد آن چیزی بخورد.

٢٧٧٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ عُمَرَ حَمَلَ عَلَى فَرَسٍ لَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، أَعْطَاهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِيَحْمِلَ عَلَيْهَا رَجُلا ، فَأُخْبِرَ عُمَرُ أَنَّهُ قَدْ وَقَفَهَا يَبِيعُهَا ، فَسَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبْتَاعَهَا ، فَقَالَ : «لا تَبْتَعْهَا ، وَلا تَرْجِعَنَّ فِي صَدَقَتِكَ» . [راجع : ١٤٨٩ . أخرجه مسلم : ١٦٢١] .

۲۷۷۵ – از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عُمر اسپ خویش را برای کسی که در راه خدا صدقه کرد و آن اسپ را رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به او داده بود تا آن را به کسی صدقه کند. عمر خبر شد که اسپی را که وقف کرده بود، می‌فروشد. وی از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد که آیا آن اسپ را بخرد. آن حضرت فرمود: «آن را خریداری مکن و به صدقهٔ خود بازنگرد».

٣٢- بَاب : نَفَقَةِ الْقَيِّمِ لِلْوَقْفِ

٢٧٧٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا ، وَلا دِرْهَمًا مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَئُونَةِ عَامِلِي ، فَهُوَ صَدَقَةٌ » .

[انظر: ٣٠٩٦ ل، ٦٧٢٩ ل. أخرجه مسلم : ١٧٦٠] .

٢٧٧٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ عُمَرَ اشْتَرَطَ فِي وَقْفِهِ : أَنْ يَأْكُلَ مَنْ وَلِيَهُ وَيُؤْكِلَ صَدِيقَهُ ، غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ مَالاً . [راجع : ٢٣١٣ . أخرجه مسلم : ١٦٣٢ مرفوعاً مطولاً] .

باب ۳۲: نفقهٔ عامل وقف

۲۷۷٦ - از ابوهریره روایت است(رضی‌الله عنه) که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «وارثان من دینار یا درهمی قسمت نمی‌کنند، آنچه پس از نفقهٔ زنانم و کارگذارم به‌جای می‌گذارم، در زمرهٔ صدقه است».

۲۷۷۷ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عمر در وقف خود شرط کرد که هر آن کس که متولی آن است از آن بخورد و دوست خود را بخوراند، نه این که چیزی ذخیره کند.

٣٣- بَاب : إِذَا وَقَفَ أَرْضًا أَوْ بِئْرًا ، وَاشْتَرَطَ لِنَفْسِهِ مِثْلَ دِلاءِ الْمُسْلِمِينَ

وَأَوْقَفَ أَنَسٌ دَارًا ، فَكَانَ إِذَا قَدِمَهَا نَزَلَهَا .

وَتَصَدَّقَ الزُّبَيْرُ بِدُورِهِ ، وَقَالَ : لِلْمَرْدُودَةِ مِنْ بَنَاتِهِ أَنْ تَسْكُنَ غَيْرَ مُضِرَّةٍ وَلَا مُضَرٍّ بِهَا ، فَإِنِ اسْتَغْنَتْ بِزَوْجٍ فَلَيْسَ لَهَا حَقٌّ .

وَجَعَلَ ابْنُ عُمَرَ نَصِيبَهُ مِنْ دَارِ عُمَرَ سُكْنَى لِذَوِي الْحَاجَةِ مِنْ آلِ عَبْدِاللَّهِ .

باب ۳۳:

اگر کسی زمین یا چاهی را وقف کند و برای خود شرط کند که دلو او همچون دلوهای سایر مسلمانان از آن بهره‌گیرد.

و اَنَس سرای خود را (در مدینه) وقف کرد و زمانی که می‌آمد، در آن اقامت می‌کرد.

و زُبیر سراهای خود را وقف کرد و به یکی از دختران خویش که طلاق شده بود گفت که در آن اقامت کند بدون آن که به کسی زیان برساند و یا از کسی زیان ببیند و اگر با ازدواج با کسی از آن سرای بی‌نیاز گردد او را در آن حقی نیست و ابن عمر سهم خود را از سرای عمر برای نیازمندان اولاد عبدالله وقف کرد (یعنی برای اولاد نیازمند خود).

٢٧٧٨- وَقَالَ عَبْدَانُ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ عُثْمَانَ ﷺ حَيْثُ حُوصِرَ ، أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ ، وَقَالَ : أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ ، وَلا أَنْشُدُ إِلا أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ ، أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ

۲۷۷۸ - از ابواسحاق روایت است که ابوعبدالرحمن گفت: آن‌گاه که عثمان(رضی‌الله عنه) (توسط شورشیان) محاصره شد، بالابر آمد و به ایشان گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم

و سوگند نمی‌دهم به جز یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را، که آیا شما نمی‌دانید که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که چاه رُومه را حفر کند، به بهشت می‌رود» و من آن را حفر کردم[1].

آیا شما نمی‌دانید که آن حضرت فرمود: «کسی که لشکر عُسرت[2] را مجهز کند، به بهشت می‌رود». و من آن را مجهز کردم.

راوی می‌گوید: صحابه گفته‌های او را تصدیق کردند.

و عمر در مورد وقف خود گفت: بر متولی آن گناهی نیست، اگر از آن بخورد و متولی آن می‌تواند وقف کنندهٔ آن باشد یا کس دیگر. پس لفظ خوردن همه را شامل می‌شود.

٣٤- بَاب : إِذَا قَالَ الْوَاقِفُ : لا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلا إِلَى اللَّهِ فَهُوَ جَائِزٌ

٢٧٧٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « يَا بَنِي النَّجَّارِ ، ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ » . قَالُوا : لا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلاَّ إِلَى اللَّهِ .

[راجع : ٢٣٤ . أخرجه مسلم : ٥٢٤ مطولاً] .

باب ۳۴: اگر وقف‌کننده بگوید: بهای آن را به جز از خدا نمی‌طلبیم. وقف او جایز است.

۲۷۷۹ – از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای بنی نجار، باغ خود را بر من بفروشید». آنها گفتند: بهای آن را به جز از خدا از کس نمی‌طلبیم».

٣٥- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الأَرْضِ

باب ۳۵: فرمودهٔ خدای تعالی

«ای مسلمانان نصاب شهادت میان شما، چون مرگ شما فرا رسد به هنگام وصیت،

۱– زمانی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وارد مدینه شد، منبع آب شیرین و گوارا به جز از چاه رَومَه نبود که صاحبش آب را در مشک می‌فروخت. آن حضرت فرمود که هرکس این چاه را بخرد و در دسترس مسلمانان قرار دهد، جای وی بهشت است. عثمان(رض) آن را خرید، خود از آن استفاده کرد و مسلمانان نیز از آن استفاده کردند.

۲– لشکر عسرت بدان سبب می‌گویند که مسلمان در غزوهٔ تبوک که به سال نهم هجرت واقع شد بسیار تنگدست بودند.

فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الآثِمِينَ . فَإِنْ عُثِرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ . ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [المائدة : ١٠٦ -١٠٨] .

دو کس‌اندکه صاحب عدالت باشند از شما یا دیگران غیر از شما. اگر شما سفر کرده باشید در زمین پس رسد به شما مصیبت مرگ، اگر شک داشته باشید بازدارید ایشان را بعد از نماز (یعنی نماز عصر) پس قسم خورند به خدا که خرید نمی‌کنیم عوض سوگند خدا، بهای دنیا را، و اگرچه برای کسی که به نفع او گواهی می‌دهیم صاحب قرابت باشد، و پنهان نمی‌کنیم گواهی خدا هر آینه ما آن‌گاه از گناهکاران باشیم.

هرگاه مشخص شد که گواهان مرتکب گناه [و خیانت] شده‌اند، دو تن دیگر از کسانی که مورد خیانت قرار گرفته‌اند و [به میّت]نزدیکترند به جایشان قرار گیرند. پس سوگند خورند به خدا که گواهی ما درست‌تر است از گواهی آن دو و از حد تجاوز نکرده‌ایم، هر آینه ما آن‌گاه از ستمکاران باشیم. این اسلوب نزدیکتر است به آن‌که گواهی را بر وجه [حقیقی]اش ادا کنند و یا بترسند از اینکه سوگندهای دیگری بر سوگندهای خودشان حاکم گردد. بترسید از خدا و بشنوید حکم او را و خدا راه نمی‌نماید گروه فاسقان را» (المائده: ۱۰۶-۱۰۸)[1]. کلمهٔ «عُثِرَ» که در آیهٔ آمده به معنی - أُظهِرَ - است، یعنی ظاهر کرده شد. کلمهٔ «اَعْثَرنا» (الکهف: ۲۱) مطلع گردانیدیم، به معنی - اَظْهَرْنا - است.

٢٧٨٠- وقَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ

۲۷۸۰ - از سعید بن جُبَیر روایت است که

۱- از این‌که ترجمهٔ لفظی آیهٔ ۱۰۷ سورهٔ المائده خالی از اشکال نیست مفهوم آن در شرح شیخ‌الاسلام چنین است: و چون کسی بخواهد که وصیت کند سزاوار آن است که دو شاهد عادل بر وصیت خود اختیار کند که از اقربا و هم دینان وی باشند. پس اگر همچو کسانی نیابد دو کس دیگر از غیر اقربا یا غیرمسلمانان شاهد بگیرد. اگر وارثان در شهادت ایشان شک کنند، شاهدان به عدم خیانت سوگند داده شوند، اگر دروغ و خیانت‌شان ظاهر شد، و ارثان میت در برابر دعوی تملک چیزی که ادعا کرده‌اند، سوگند داده شوند (شرح شیخ‌الاسلام).

آدَمَ، حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما قَالَ: خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَهْمٍ مَعَ تَمِيمٍ الدَّارِيِّ وَعَدِيِّ بْنِ بَدَّاءٍ، فَمَاتَ السَّهْمِيُّ بِأَرْضٍ لَيْسَ بِهَا مُسْلِمٌ، فَلَمَّا قَدِمَا بِتَرِكَتِهِ فَقَدُوا جَامًا مِنْ فِضَّةٍ مُخَوَّصًا مِنْ ذَهَبٍ، فَأَحْلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ وُجِدَ الْجَامُ بِمَكَّةَ، فَقَالُوا: ابْتَعْنَاهُ مِنْ تَمِيمٍ وَعَدِيٍّ، فَقَامَ رَجُلَانِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، فَحَلَفَا: لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا، وَإِنَّ الْجَامَ لِصَاحِبِهِمْ. قَالَ: وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ﴾ [المائدة:۱۰۶].

ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: مردی از قبیلهٔ بنی سَهم همراه ت میم داری، و عَدِی بن بَدَّاء (به قصد تجارت) به شام رفت. وی در سرزمینی مرد که در آن هیچ مسلمانی نبود. چون آن دو نفر (تمیم داری، وعدی بن بدّاء) برگشتند و دارایی آن مرد را با خود آوردند، جام نقره‌ای طلاکوب او را گم کردند رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) هر دویشان را (نسبت مفقودی جام) سوگند داد. سپس آن جام در مکه نزد کسانی پیدا شدکه می‌گفتند آن را از تمیم و عَدِی خریده‌اند. سپس دو تن از اقربای آن مرد متوفی برخاستند و سوگند یاد کردند و گفتند که شهادت ما سزاوارتر از شهادت آن دو نفر (یعنی تمیم وعدی) است و این‌که جام مذکور متعلق به رفیق ایشان است (که مرده است). راوی می‌گوید: در همین مورد است که این آیه نازل شد: «ای مسلمانان نصاب شهادت در میان شما، چون مرگ شما فرا رسد...»

٣٦- بَاب: قَضَاءِ الْوَصِيِّ دُيُونَ الْمَيِّتِ بِغَيْرِ مَحْضَرٍ مِنَ الْوَرَثَةِ

۲۷۸۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ، أَوِ الْفَضْلُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْهُ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنْ فِرَاسٍ قَالَ: قَالَ الشَّعْبِيُّ: حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ ﷺ: أَنَّ أَبَاهُ اسْتُشْهِدَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَتَرَكَ سِتَّ بَنَاتٍ، وَتَرَكَ عَلَيْهِ دَيْنًا، فَلَمَّا حَضَرَ جِدَادُ النَّخْلِ، أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ وَالِدِي اسْتُشْهِدَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَتَرَكَ عَلَيْهِ دَيْنًا كَثِيرًا، وَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ يَرَاكَ الْغُرَمَاءُ، قَالَ: «اذْهَبْ فَبَيْدِرْ كُلَّ تَمْرٍ عَلَى نَاحِيَتِهِ». فَفَعَلْتُ ثُمَّ دَعَوْتُهُ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ أُغْرُوا بِي تِلْكَ السَّاعَةَ، فَلَمَّا رَأَى مَا

باب ۳۶: پرداخت وصی، قروض مُردنه را بدون حضور وارثین

۲۷۸۱ – از جابربن عبدالله انصاری(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: همانا پدر وی در روز جنگ اُحُد به شهادت رسید و شش دختر از خود به جا گذاشت و قرضدار بود. چون موسم چیدن خرما فرا رسید، من نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و گفتم: یا رسول‌الله: تو خود می‌دانی که پدرم در روز اُحُد شهید شد و از خود قروض زیادی به جا گذاشت، و دوست می‌دارم این که (هنگام ادای قرض) قرض

يَصْنَعُونَ أَطَافَ حَوْلَ أَعْظَمِهَا بَيْدَرًا ثَلاثَ مَرَّاتٍ ، ثُمَّ جَلَسَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : «ادْعُ أَصْحَابَكَ» . فَمَا زَالَ يَكِيلُ لَهُمْ حَتَّى أَدَّى اللَّهُ أَمَانَةَ وَالِدِي ، وَأَنَا وَاللَّهِ رَاضٍ أَنْ يُؤَدِّيَ اللَّهُ أَمَانَةَ وَالِدِي ، وَلا أَرْجِعَ إِلَى أَخَوَاتِي بِتَمْرَةٍ ، فَسَلَّمَ وَاللَّهِ الْبَيَادِرُ كُلُّهَا ، حَتَّى أَنِّي انظر إِلَى الْبَيْدَرِ الَّذِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَأَنَّهُ لَمْ يَنْقُصْ تَمْرَةً وَاحِدَةً .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : أَغْرُوا بِي : يَعْنِي هِيجُوا بِي : ﴿فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ﴾ . [راجع : ۲۱۲۷].

خواهان تو را ببینند (تا از برکت تو قروض وی ادا گردد). آن حضرت فرمود: «برو، خرما را نظر به نوعیت آن در جایی جمع کن».

من چنان کردم و سپس آن حضرت را فراخواندم. چون قرض‌خواهان آن حضرت را دیدند، بر من برانگیخته شدند. چون آن حضرت لجاجت آنها را دید، در اطراف بزرگترین خرمن خرما سه بار گشت زد و سپس بر آن نشست و فرمود: «قرض‌خواهان خود را فراخوان». آن حضرت برای ایشان پیوسته پیمانه می‌کرد تا آن که خداوند قرض پدرم را ادا کرد.

به خدا سوگند، من بدان راضی بودم که خداوند قرض پدرم را ادا کند هرچند یک خرما هم به خواهران خود نیاورم. به خدا سوگند که توده‌های خرما همچنان به حال خود ماند تا آن که به سوی تودهٔ خرما که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نشسته بود، نگریستم که گویی یک خرما از آن کم نشده بود.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: لفظ - أَغْرُوابِی - که در حدیث آمده است به معنی - هِيْجُوابی - است - (یعنی در مطالبهٔ خویش) مرا برانگیختند. چنان‌که در آیه است: «پس برانگیختیم میان ایشان دشمنی و کینه را» (المائده: ۱٤).

بسم‌الله الرحمن الرحیم

٥٦- كِتَابُ الْجِهَادِ وَالسِّيَرِ

۵۶ - کتاب جهاد و سِیَر [۱]

١- بَاب : فَضْلِ الْجِهَادِ وَالسِّيَرِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ - إِلَى قَوْلِهِ - وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ [التوبة : ١١١، ١١٢] .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : الْحُدُودُ : الطَّاعَةُ .

باب ۱: فضیلت جهاد و سلوک آن حضرت

و فرمودهٔ خدای تعالی: «هر آینه خدا خریده است از مسلمانان جانهای ایشان و مالهای ایشان را به عوض آن که ایشان را باشد بهشت، جنگ می‌کنند در راه خدا، پس می‌کشند و کشته می‌شوند. (وعده بهشت) وعده‌ای است بر خدای، ثابت، در تورات و انجیل و قرآن. و کیست وفاکننده‌تر به عهد خویش از خدا. پس شادمان باشید به این فروختن خود که معامله کردید به آن [و این است پیروزی بزرگ] - تا فرمودهٔ خداوند - و مژده ده مسلمانان را» (التوبه: ۱۱۱ و ۱۱۲).

٢٧٨٢- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ : حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مِغْوَلٍ قَالَ : سَمِعْتُ الْوَلِيدَ بْنَ الْعَيْزَارِ : ذَكَرَ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الشَّيْبَانِيِّ قَالَ : قَالَ : عَبْدُاللَّهِ ابْنُ مَسْعُودٍ : سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ ؟ قَالَ : « الصَّلَاةُ عَلَى مِيقَاتِهَا » . قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : « ثُمَّ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ » . قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : « الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . فَسَكَتُّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَوِ اسْتَزَدْتُهُ لَزَادَنِي . [راجع : ٥٢٧ . أخرجه مسلم : ٨٥] .

۲۷۸۲ - از عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کردم و گفتم: یا رسول‌الله، بهترین عمل کدام است؟ فرمود: «نماز در وقت آن» گفتم: پس از آن کدام عمل است؟ فرمود: «نیکویی به پدر و مادر» گفتم: پس از آن کدام عمل است؟ فرمود: «جهاد در راه خدا».

سپس خاموش ماندم که از رسول خدا(صلی‌الله

۱- جهاد، مشتق از جهد است که معنی آن کوشش و رنج و مشقت و جنگ و ستیز است و در عرف شرع، جنگ با کافران است برای نصرت اسلام و اعلای کلمةالله. اگر کافران بر دیار اسلام حمله کنند، جهاد فرض عین است و اگر در سرزمین خود باشند فرض کفایه است. و این که جهاد در ابتدا فرض عین بود یا فرض کفایت در باب «وجوب النفیر» بعداً می‌آید. جهاد بر مجاهدهٔ نفس نیز اطلاق می‌شود. لفظ سِیَر، جمع سیرت، است به معنی سلوک و راه و روش آن حضرت است در غزوات.

علیه وسلم) چیزی دیگر بپرسم و اگر زیادتر می‌پرسیدم، زیادتر پاسخ می‌داد.

۲۷۸۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَال : حَدَّثَني مَنْصُورٌ ، عَنْ مُجَاهِد ، عَنْ طَاوُس ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضيَ اللهُ عَنْهُما قَال : قَال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « لا هجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنيَّةٌ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا» . [راجع : ۱۳۴۹. أخرجه مسلم : ۱۳۵۳ مطولاً ، وهو في الإمارة ۸۵] .

۲۷۸۳ - از طاوُس از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «پس از فتح (مکه)، هجرت (واجب) نیست[1] ولیکن جهاد و نیت آن باقی است، و چون (به جهاد) فراخوانده شوید، بیرون آیید».

۲۷۸٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا خَالدٌ : حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبي عَمْرَةَ ، عَنْ عَائشَةَ بِنْت طَلْحَةَ ، عَنْ عَائشَةَ رَضي اللَّه عَنْهَا أَنَّهَا قالتْ : يَا رَسُولَ اللَّه ، نُرَى الْجِهَادَ أَفْضَلَ الْعَمَلِ أَفَلا نُجَاهِدُ ؟ قال : « لكنَّ أَفْضَلَ الْجِهَاد حَجٌّ مَبْرُورٌ» . [راجع : ۱۵۲۰] .

۲۷۸٤ - از عایشه بنت طلحه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: گفتم: یا رسول‌الله، ما جهاد را بهترین عمل می‌پنداریم، آیا جهاد نکنیم؟ فرمود: «لیکن بهترین جهاد، حج مبرور است»[2].

۲۷۸۵- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُور : أَخْبَرَنَا عَفَّانُ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جُحَادَةَ قال : أَخْبَرَني أَبُو حَصين : أَنَّ ذَكْوَانَ حَدَّثَهُ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ حَدَّثَهُ قال : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُول اللَّه ﷺ فَقال : دُلَّني عَلَى عَمَل يَعْدلُ الْجِهَادَ ، قال : « لا أَجِدُهُ» . قال : وَمَنْ يَسْتَطيعُ ذَلكَ . قال أَبُو هُرَيْرَةَ : إِنَّ فَرَسَ الْمُجَاهِد لَيَسْتَنُّ في طوَله ، فَيُكْتَبُ لَهُ حَسَنَات . [أخرجه مسلم : ۱۸۷۸ باختلاف ودون قول أبي هريرة] .

۲۷۸۵ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردی نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: برایم عملی را نشان ده که ثواب آن برابر با جهاد باشد.

آن حضرت فرمود: «چنین عملی نمی‌یابم» و سپس فرمود[3]: «آیا می‌توانی، زمانی که مجاهد به عزم رزم بیرون رود، تو به مسجد خود درآیی و به نماز به ایستی و در نماز وقفه نیاوری و روزه بگیری و افطار نکنی»؟

آن مرد گفت: کدام کس می‌تواند؟

ابوهریره می‌گوید: اسپ مجاهد که در رسن بسته است، چون می‌جهد و می‌رود (که بچرد) برای صاحبش حسنات نوشته می‌شود».

۱- پس از فتح مکه، وجوب مهاجرت از مکه به مدینه رفع شد؛ یعنی اگر مسلمانان در آن‌جا اقامت کنند باکی نیست و یا این که ثواب هجرت از مکه به مدینه نمانده است. اما هجرت از جایی که شعار اسلام در آن باقی نماند و احکام دین جاری نباشد، به دار اسلام واجب است و هر مسلمان می‌باید نیت جهاد را داشته باشد.

۲- یعنی حجی که موافق با سنت باشد و بر وجه کمال ادا گردد.

۳- حدیث ۲۷۸۵، سطر پنجم، پس از – قال «لا أَجِدُه» قال: این عبارت از چاپ بازمانده است: «هَلْ تَسْتَطِيعُ اِذَا خَرَجَ المُجاهِدُ أن تَدْخُلَ مَسجدَکَ، فَتَقُوْمَ وَ لاتَفْتُرَ، و تَصُوْمَ وَ لاتُفطِرَ» که ترجمه آن است.

٢- بَاب : أفْضَلُ النَّاس مُؤْمِنٌ مُجَاهِدٌ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّه

وَقَوْله تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ . تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأنهار وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾ [الصف: ١٠-١٢] .

باب ۲: بهترین مردم کسی است که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می‌کند

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای مسلمانان، آیا دلالت کنم شما را به تجارتی که برهاند شما را از عذاب درددهنده... ایمان می‌آرید به خدا و رسول او و جهاد می‌کنید در راه خدا به اموال خود و به جانهای خود، این بهتر است برای شما اگر می‌دانید. (اگر این چنین کنید) بیامرزد برای شما گناهان شما را و در آرد شما را به بوستانهایی که می‌رود از زیر آن جویها و به محلهای پاکیزه در بهشتهای همیشه ماندن. این است پیروزی بزرگ» (الصَّف: ۱۰-۱۲).

٢٧٨٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ اللَّيْثِيُّ : أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ حَدَّثَهُ قَالَ : قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مُؤْمِنٌ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ» . قَالُوا : ثُمَّ مَنْ ؟ قَالَ : «مُؤْمِنٌ فِي شِعْبٍ مِنَ الشِّعَابِ ، يَتَّقِي اللَّهَ وَيَدَعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ» . [انظر : ٦٤٩٤ـ. أخرجه مسلم : ١٨٨٨] .

۲۷۸۶ - از ابوسعید خدری(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: به آن حضرت گفته شد: کدام مردم بهتر است؟ آن حضرت فرمود: «مسلمانی که در راه خدا با جان و مال خود جهاد می‌کند» گفتند: پس از آن کدام کس؟ فرمود: «مسلمانی که در دره‌ای از دره‌ها جای گرفته. از خدا می‌ترسد و مردم را از شرّ خود در امان می‌دارد»[1].

٢٧٨٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «مَثَلُ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِهِ ، كَمَثَلِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ ، وَتَوَكَّلَ اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِهِ بِأَنْ يَتَوَفَّاهُ : أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، أَوْ يَرْجِعَهُ سَالِمًا مَعَ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ» .
[راجع: ٣٦ . أخرجه مسلم : ١٨٧٦ مختصراً اخره] .

۲۷۸۷ - از سعید بن مُسیَّب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: شنیدم از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) که می‌فرمود: «مثال کسی که در راه خدا جهاد می‌کند و خدا داناتر است که چه کسی در راه او جهاد می‌کند، مثال کسی است که روزه می‌گیرد و نماز می‌گزارد. و خداوند به کسی که در راه او جهاد می‌کند،

۱- مراد از گوشه‌گیری به هنگام بروز فتنه است، چنان‌که در حدیثی که ترمذی روایت کرده، آمیزش با مردم و تحمل آزار ایشان بر گوشه‌گیری ترجیح داده شده است.

٣- بَاب : الدُّعَاءِ بِالْجِهَادِ وَالشَّهَادَةِ لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ

وَقَالَ عُمَرُ : اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَهَادَةً فِي بَلَدِ رَسُولِكَ

[راجع : ١٨٩٠].

٢٧٨٨ ، ٢٧٨٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ مَالِك ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِك ﷺ أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُ عَلَى أُمِّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ فَتُطْعِمُهُ ، وَكَانَتْ أُمُّ حَرَامٍ تَحْتَ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَطْعَمَتْهُ ، وَجَعَلَتْ تَفْلِي رَأْسَهُ ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ ، قَالَتْ : فَقُلْتُ : وَمَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي ، عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ مُلُوكًا عَلَى الأَسِرَّةِ ، أَوْ : مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ» - شَكَّ إِسْحَاقُ - قَالَتْ : فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، فَدَعَا لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ ، فَقُلْتُ : وَمَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي ، عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ» . كَمَا قَالَ فِي الأَوَّلِ ، قَالَتْ : فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، قَالَ : «أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ» . فَرَكِبَتِ الْبَحْرَ فِي زَمَانِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ ، فَصُرِعَتْ عَنْ دَابَّتِهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ ، فَهَلَكَتْ .

[الحديث : ٢٧٨٨، انظر : ٢٧٩٩[م]، ٢٨٧٧[م]، ٢٨٩٤، ٦٢٨٢[ل]، ٧٠٠١[ل]]، [الحديث: ٢٧٨٩، انظر : ٢٨٠٠[م]، ٢٨٧٨، ٢٨٩٥[م]، ٦٢٨٣[ل]، ٧٠٠٢[ل]. أخرجه مسلم : ١٩١٢].

ضمانت کرده است که چون او را بمیراند به بهشت درآورد، یا این که او را باثواب اخروی و غنیمت بازگرداند.

باب ۳: دعای مردان و زنان به شرکت در جهاد و نیل به شهادت

و عمر گفته است: بارالها، مرا در شهر پیامبر خود (مدینه) شهادت نصیب بگردان.

۲۷۸۸ و ۲۷۸۹ – از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد اُمّ حَرام بنت ملحان می‌رفت و او برای آن حضرت غذا می‌آورد. و اُمّ حَرَام همسر عُبادَه بن صامت بود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد وی رفت و وی برای آن حضرت غذا آورد، و سپس به پاک‌کردن موی آن حضرت مشغول شد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در آن‌جا خوابید و چون بیدار شد، می‌خندید. اُمّ حرام می‌گوید: گفتم یا رسول‌الله، تو را چه چیز می‌خنداند؟ آن حضرت فرمود: «مردمی از اُمّت من بر من ظاهر شدند که در راه خدا می‌رزمیدند و در میان این دریا بر کشتی سوار بودند. آنها پادشاهانی بودند که بر تختها نشسته بودند – یا – بسان پادشاهانی که بر تختها نشسته باشند – اسحاق راوی شک کرده است – اُم حَرام می‌گوید: گفتم: یا رسول‌الله! از خداوند بخواه که مرا ازجملهٔ آنها بگرداند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برای وی دعا کرد. سپس آن حضرت سر به خواب نهاد و بعد بیدار شد و می‌خندید. گفتم: تو را چه چیز می‌خنداند یا رسول‌الله؟ فرمود: «مردمی از

امت من بر من ظاهر شدند که در راه خدای می‌رزمیدند» چنان‌که در اول گفته بود. گفتم: یا رسول‌الله، از خداوند بخواه که مرا ازجملهٔ آنها بگرداند فرمود: «تو ازجملهٔ گروه نخستین هستی».

انس می‌گوید: اُمّ حِرام در زمان معاویه بن ابوسُفیان به سفر دریا رفت (و آن گاه که از دریا برآمد) از حیوان سواری خود بر زمین افتاد و مرد.

٤- بَاب :دَرَجَات الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّه .

يُقَال : هَذِه سَبِيلِي وَهَذَا سَبِيلِي

قَال أَبُو عَبْد اللَّه : ﴿ غُزًّى ﴾[آل عمران ١٥٦] : وَاحِدُهَا غَازٍ . ﴿ هُمْ دَرَجَاتٌ ﴾[آل عمران :١٦٣] : لَهُمْ دَرَجَاتٌ .

باب ۴: درجات مجاهدین در راه خدا

گفته می‌شود: هَذِه سَبِيلِي، و هَذا سَبِيلي. (به صیغهٔ تذکیر و تأنیث یعنی لفظ - سبیل - را که به معنی راه است، مذکر و مؤنث اعتبار کرده‌اند.) ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: «غُزًّى» (آل عمران: ١٥٦).

که به معنی جنگ است به صیغهٔ جمع است و مفرد آن - غَازٍ - است. لفظ «هُمْ دَرَجَاتٌ» (ال عمران: ١٦٣) مراد از آن - لَهُمْ دَرَجَاتٌ - است. یعنی برای ایشان درجات است.

٢٧٩٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِح : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ هِلال بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَطَاء بْنِ يَسَار ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَال : قَال رَسُولُ اللَّه ﷺ : «مَنْ آمَنَ بِاللَّه وَبِرَسُوله ، وَأَقَامَ الصَّلاةَ ، وَصَامَ رَمَضَانَ ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّه أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّه ، أَوْ جَلَسَ فِي أَرْضِه الَّتِي وُلِدَ فِيهَا» . فَقَالوا : يَا رَسُولَ اللَّه ، أَفَلا نُبَشِّرُ النَّاسَ؟ قَال :«إِنَّ فِي الْجَنَّة مِائَةَ دَرَجَة ، أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّه ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاء وَالأَرْض ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ ،

٢٧٩٠ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: کسی که به خدا و رسول او ایمان بیاورد و نماز به پا دارد، و روزه بگیرد، بر خداوند حق است که او را به بهشت درآورد. چه وی در راه خدا جهاد کند و چه در سرزمینی که تولد شده، بود و باش کند».

گفتند: یا رسول‌الله، آیا از این موضوع به مردم بشارت ندهیم؟ فرمود: «همانا در بهشت صد درجه است، که خداوند آن را برای

فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ ، وَأَعْلَى الْجَنَّةِ - أُرَاهُ- فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ » .

قال مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ : عَنْ أَبِيهِ : وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ. [انظر : ۷۴۲۳] .

مجاهدان راه خدا آماده کرده است، و مسافت میان دو درجه بسان مسافت میان زمین و آسمان است، و چون از خداوند می‌طلبید، فِرْدَوْس[1] را بخواهید که در وسط بهشت و در بلندترین منازل بهشت است - گمان می‌کنم که فرمود - بلندتر از عرش رحمان است که جویهای بهشت از آن جریان می‌یابد».

محمدبن فُلَیح از پدر خود روایت کرده است «بلندتر از آن عرش رحمان است».

۲۷۹۱- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ ، عَنْ سَمُرَةَ ، قال النَّبِيُّ ﷺ : « رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيَانِي ، فَصَعِدَا بِي الشَّجَرَةَ ، فَأَدْخَلانِي دَارًا هِيَ أَحْسَنُ وَأَفْضَلُ ، لَمْ أَرَ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهَا ، قالا : أَمَّا هَذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَدَاءِ» . [راجع : ۸۴۵ . أخرجه مسلم : ۲۲۷۵] .

۲۷۹۱ - از اَبورَجَاء، از سَمُرَه روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «دیشب (در خواب) دیدم که دو مرد نزد من آمدند و مرا بر درختی بالا بردند و به سرایی درآوردند که بس خوب و نیکو بود. که هرگز از آن نیکوتر ندیده بودم. و گفتند: این سرای، سرای شهیدان است».

۵- بَاب : الْغَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَقَابِ قَوْسِ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ

باب ۵: بامدادان و شبانگاه روانه‌شدن (به جهاد) در راه خدا و گوشه کمان هریک از شما دربهشت

۲۷۹۲- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ : عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «لَغَدْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» . [انظر: ۲۷۹۶، ۶۵۶۸ . أخرجه مسلم : ۱۸۸۰] .

۲۷۹۲ - از حُمَید، از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا... روز یا شبی را در راه خدا سیر کردن، بهتر است از جهان و آنچه در آن است».

۲۷۹۳- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قال : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ هِلالِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ ابْنِ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «لَقَابُ قَوْسٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ» . وَقَال : «لَغَدْوَةٌ أَوْ رَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ

۲۷۹۳ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «جایی به مقدار گوشهٔ از کمان در بهشت، بهتر است از هر آنچه آفتاب بر آن طلوع و غروب می‌کند».

[1] فِرْدَوس یعنی بهشت برین

مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ». [انظر: ٣٢٥٣ . أخرجه مسلم : ١٨٨٢ . مختصراً باختلاف] .

٢٧٩٤- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الرَّوْحَةُ وَالْغَدْوَةُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا » . [انظر: ٢٨٩٢ ، ٣٢٥٠ ، ٦٤١٥ . أخرجه مسلم : ١٨٨١] .

۲۷۹۴ – از سَهْل بن سَعْد(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شب یا روزی را در راه خدا سیر کردن از دنیا و آنچه در آن است بهتر است».

٦- بَاب : الْحُورِ الْعِينِ وَصِفَتِهِنَّ

يُحَارُ فِيهَا الطَّرْفُ ، شَدِيدَةُ سَوَادِ الْعَيْنِ ، شَدِيدَةُ بَيَاضِ الْعَيْنِ .

﴿ وَزَوَّجْنَاهُمْ ﴾ [الدخان : ٥٤] . أَنْكَحْنَاهُمْ .

باب ۴: حُور عین و صفات ایشان

(بدان سبب حور عین گفته می‌شود، که به لمعات حسن آن چشم حیران می‌شود و سیاهی چشم وی بسیار زیاد است و سفیدی چشم وی بسیار زیاد است «وَزوَّجناهُم» (الدّخان: ٥٤) به معنی آن است که بهشتیان را با زنان خوبروی نکاح گردانیدیم.

٢٧٩٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ حُمَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَا مِنْ عَبْدٍ يَمُوتُ ، لَهُ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ ، يَسُرُّهُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا ، وَأَنَّ لَهُ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا ، إِلاَّ الشَّهِيدَ ، لِمَا يَرَى مِنْ فَضْلِ الشَّهَادَةِ ، فَإِنَّهُ يَسُرُّهُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا ، فَيُقْتَلَ مَرَّةً أُخْرَى» . [انظر: ٢٨١٧ . أخرجه مسلم : ١٨٧٧] .

۲۷۹۵ – از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست که بمیرد و او را نزد خداوند ثوابی باشد، این که او را خوش آید که بار دیگر به دنیا برگردد، هرچند جهان و هرچه در آن است به او داده شود، مگر شهید که او را خوش می‌آید که به دنیا برگردد و بار دیگر کشته شود».

٢٧٩٦- قَالَ : وَسَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « لَرَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، أَوْ غَدْوَةٌ ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا ، وَلَقَابُ قَوْسِ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ ، أَوْ مَوْضِعُ قِيدٍ - يَعْنِي سَوْطَهُ - خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا ، وَلَوْ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اطَّلَعَتْ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ لأَضَاءَتْ مَا بَيْنَهُمَا ، وَلَمَلأَتْهُ رِيحًا ، وَلَنَصِيفُهَا عَلَى رَأْسِهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا » . [راجع : ٢٧٩٢ . أخرجه مسلم : ١٨٨٠ أوله] .

۲۷۹۶ – از (حُمَید به سند حدیث قبل) از انس بن مالک روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در اول شب، شبانه یا آغاز روز، سیرکردن در راه خدا، بهتر است از جهان و هرچه در آن است. و جایی به اندازهٔ گوشهٔ کمان هر یک از شما در بهشت یا جایی به اندازهٔ قید – یعنی تازیانه – بهتر است از جهان و هرچه در آن است. و اگر زنی از زنان بهشت

خویشتن را به زمینیان بنماید، با نور خویش میان زمین و آسمان را روشن گرداند، و با بوی خوش خویش جهان را عطرآگین کند، و روسری سرِ وی بهتر است از دنیا و هرچه در آن است».

٧- بَاب : تَمَنِّي الشَّهَادَةَ

٢٧٩٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « وَالَّذِي نَفْسِي ، بِيَدِهِ لَوْلا أَنَّ رِجَالاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، لا تَطِيبُ أَنْفُسُهُمْ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِّي ، وَلا أَجِدُ مَا أَحْمِلُهُمْ عَلَيْهِ ، مَا تَخَلَّفْتُ عَنْ سَرِيَّةٍ تَغْزُو فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَوَدِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ أُحْيَا ، ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَا ، ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَا ، ثُمَّ أُقْتَلُ» . [راجع: ٣٦ . أخرجه مسلم : ١٨٧٦ مطولاً باختلاف] .

باب ۷: آرزوی شهادت

۲۷۹۷ – از سَعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود:

«سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست، اگر مردانی از مسلمانان نمی بودند که دوست ندارند از من عقب مانند، درحالی که برای آنها هیچ وسیلهٔ سواری نیز نمی‌یابم، از هیچ سپاهی کوچک که در راه خدا جنگ می‌کنند، جدا نمی‌ماندم. و سوگند به ذاتی که جان من در دست (ید قدرت) اوست، دوست دارم تا در راه خدا کشته شوم و باز زنده شوم، سپس کشته شوم و باز زنده شوم، سپس کشته شوم و باز زنده شوم و سپس کشته شوم».

٢٧٩٨- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ الصَّفَّارُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عُلَيَّةَ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلالٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : خَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «أَخَذَ الرَّايَةَ زَيْدٌ فَأُصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَهَا جَعْفَرٌ فَأُصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَهَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ فَأُصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَهَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ غَيْرِ إِمْرَةٍ فَفُتِحَ لَهُ ، وَقَالَ : مَا يَسُرُّنَا أَنَّهُمْ عِنْدَنَا » .

۲۷۹۸ – از حُمَید بن هِلال روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خطبه خواند و فرمود:

«زید پرچم را گرفت و کشته شد و سپس جعفر پرچم را گرفت و کشته شد سپس عبدالله بن رواحه پرچم را گرفت و کشته شد، سپس خالدبن ولید پرچم را گرفت بدون آن که وی مأمور شده باشد. و او را فتح میسر شد»[1]. فرمود:

۱- پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در ماه جمادی‌الاول سال هشتم از هجرت لشکری به امارت زید به موته اعزام کرد و فرمود اگر زید شهید شود، جعفربن ابی‌طالب امارت لشکر را بدوش گیرد و اگر او شهید شود عبدالله بن رواحه امیر لشکر باشد. هر سه نفر مذکور در میدان جنگ یکی یکی بعد از دیگری به شهادت رسیدند و خالدبن ولید که درمورد وی حکمی نرفته بود پرچم را گرفت و فتح کرد. آن حضرت به طریق وحی یا کشف از این واقعه خبر داد.

قَالَ أَيُّوبُ : أَوْ قَالَ : « مَا يَسُرُّهُمْ أَنَّهُمْ عِنْدَنَا » . وَعَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ. [راجع : ١٤٤٦] .

شادمان نمی‌کند که آنان نزد ما می‌بودند. ایوب گفته است: یا چنین فرمود: «ایشان را خوش نمی‌سازد که آنان نزد ما می‌بودند»، درحالی که از چشمان آن حضرت اشک می‌ریخت.

٨- بَاب : فَضْلِ مَنْ يُصْرَعُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمَاتَ فَهُوَ مِنْهُمْ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ﴾ [النساء:١٠٠]. وَقَعَ : وَجَبَ .

باب ٨: فضیلت کسی که در راه خدا بیفتد و بمیرد، پس وی یکی از ایشان است.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «هرکه بیرون رود از خانهٔ خود، هجرت کنان به سوی خدا و پیامبر او و سپس دریابد او را مرگ پس به تحقیق ثابت شد مزد او بر خدا» (النسأ: ١٠٠).

لفظ «وَقَعَ» (در آیهٔ مذکور) به معنی – وَجَبَ – است یعنی واجب شد[1].

٢٧٩٩ ، ٢٨٠٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ خَالَتِهِ أُمِّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ قَالَتْ : نَامَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا قَرِيبًا مِنِّي ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ يَتَبَسَّمُ ، فَقُلْتُ : مَا أَضْحَكَكَ ؟ قَالَ : « أُنَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ ، يَرْكَبُونَ هَذَا الْبَحْرَ الأَخْضَرَ ، كَالْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ » . قَالَتْ : فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، فَدَعَا لَهَا ، ثُمَّ نَامَ الثَّانِيَةَ ، فَفَعَلَ مِثْلَهَا ، فَقَالَتْ : مِثْلَ قَوْلِهَا ، فَأَجَابَهَا مِثْلَهَا ، فَقَالَتْ : ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، فَقَالَ : « أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ » . فَخَرَجَتْ مَعَ زَوْجِهَا عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ غَازِيًا ، أَوَّلَ مَا رَكِبَ الْمُسْلِمُونَ الْبَحْرَ مَعَ مُعَاوِيَةَ ، فَلَمَّا انْصَرَفُوا مِنْ غَزْوِهِمْ قَافِلِينَ فَنَزَلُوا الشَّامَ ، فَقُرِّبَتْ إِلَيْهَا دَابَّةٌ لِتَرْكَبَهَا فَصَرَعَتْهَا فَمَاتَتْ . [راجع : ٢٧٨٨،

٢٧٨٩ . أخرجه مسلم : ١٩١٢ باختلاف] .

٢٧٩٩ و ٢٨٠٠ - از انس بن مالک روایت است که خالهٔ او: اُمّ حَرام بنت مِلحان گفت: روزی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در خانه‌ام خوابید، سپس بیدار شد و تبسم می‌کرد. گفتم: شما را چه چیز می‌خنداند؟ فرمود:

«مردانی چند از امّتم بر من نموده شدند که بر این دریای سبز سیر می‌کنند، همچون پادشاهان که بر تختها نشسته‌اند».

اُمّ حَرام گفت: دعا کن که خداوند مرا در زمرهٔ آنها بگرداند. آن حضرت در حقّ او دعا کرد، و سپس بار دوم خوابید و همان کرد که بار اول کرده بود. و اُمّ حرام گفتهٔ اول خود را بر زبان آورد، و آن حضرت همان جواب را به وی داد.

اُمّ حَرام گفت: دعا کن که خداوند مرا در زمرهٔ آنها بگرداند.

[1] - یعنی مزد او واجب شد بر خدا و این وجوب به محض فضل و کرم خداوند است.

فرمود: «تو از گروه نخستین هستی» (که در دریا سیر می‌کردند).

سپس اُمّ حَرام همراه شوهر خود عبادهٔ بن صامت به جهاد رفت و این نخستین بار بود که مسلمانان همراه معاویه به سفر دریا رفتند و آن‌گاه که از جهاد برگشتند، در منطقهٔ شام فرود آمدند و برای اُم حرام حیوان سواری آورده شد تا بر آن سوار شود. حیوان او را بر زمین افکند و مُرد.

٩- بَاب : مَنْ يُنْكَبُ [أَوْ يُطْعَنُ] فِي سَبِيلِ اللَّهِ

٢٨٠١- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ الْحَوْضِيُّ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ إِسْحَاقَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أَقْوَامًا مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ إِلَى بَنِي عَامِرٍ فِي سَبْعِينَ ، فَلَمَّا قَدِمُوا : قال لَهُمْ : خَالِي : أَتَقَدَّمُكُمْ ، فَإِنْ أَمَّنُونِي حَتَّى أُبَلِّغَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَإِلاَّ كُنْتُمْ مِنِّي قَرِيبًا ، فَتَقَدَّمَ فَأَمَّنُوهُ ، فَبَيْنَمَا يُحَدِّثُهُمْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَوْمَؤُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ فَطَعَنَهُ فَأَنْفَذَهُ ، فَقَالَ : اللَّهُ أَكْبَرُ ، فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ ، ثُمَّ مَالُوا عَلَى بَقِيَّةِ أَصْحَابِهِ فَقَتَلُوهُمْ إِلاَّ رَجُلاً أَعْرَجَ صَعِدَ الْجَبَلَ - قال هَمَّامٌ : فَأُرَاهُ آخَرَ مَعَهُ - فَأَخْبَرَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلاَم النَّبِيَّ ﷺ : أَنَّهُمْ قَدْ لَقُوا رَبَّهُمْ ، فَرَضِيَ عَنْهُمْ وَأَرْضَاهُمْ ، فَكُنَّا نَقْرَأُ : أَنْ بَلِّغُوا قَوْمَنَا ، أَنْ قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا ، فَرَضِيَ عَنَّا وَأَرْضَانَا . ثُمَّ نُسِخَ بَعْدُ ، فَدَعَا عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ، عَلَى رِعْلٍ ، وَذَكْوَانَ ، وَبَنِي لَحْيَانَ ، وَبَنِي عُصَيَّةَ ، الَّذِينَ عَصَوُا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ . [راجع : ١٠٠١ . أخرجه مسلم : ٦٧٧ مختصراً باختلاف ، والإمارة ١٤٧] .

باب ۹: کسی که در راه خدا مجروح شود و یا نیزه زده شود

۲۸۰۱ – از اسحاق روایت است که اَنَس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هفتاد مرد از قبیلهٔ بنی‌سُلَیم را به قبیله بنی عَامِر[1] فرستاد. چون بدانجا رسیدند، دایی من (حَرام بن ملحان) به ایشان گفت: من پیشتر از شما می‌روم، اگر مرا امان دادند، پیام رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را به ایشان می‌رسانم، ورنه، شما به من نزدیک باشید. وی پیشتر رفت و به وی امان دادند. او در حالی که پیام رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را می‌رساند. آنها به یکی از مردان خویش اشاره کردند. وی، حَرام را نیزه زد و از پای درآورد. حرام گفت: الله اکبر، به پروردگار کعبه سوگند که رستگار شدم.

سپس به سایر همراهان وی حمله کردند و همه را به جز مردی لنگ که بر سر کوه برآمده بود، کشتند.

۱– گفته‌اند که در این قول از حَفْص بن عمر، شیخ مؤلف، وهم و خطایی واقع شده؛ زیرا آن حضرت گروهی از مسلمانان را به قبیلهٔ بنی‌سلیم فرستاده بود، نه آن که این فرستاده‌ها از قبیلهٔ بنی‌سلیم بودند (تیسیر القاری).

همام گفت: گمان می‌کنم مردی دیگر نیز همراه وی نجات یافت. جبرئیل(علیه‌السلام) به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خبر داد که: آنها خدای خویش را ملاقات کردند، و خداوند از ایشان راضی شد، و ایشان را راضی گردانید.

(راوی می‌گوید) ما (در آن وقت در قرآن) می‌خواندیم که: قوم ما را آگاه گردانید که همانا ما پروردگار خویش را ملاقات کردیم، و او از ما راضی شد و ما را راضی گردانید.

سپس تلاوت آن منسوخ شد. و آن حضرت بر ایشان (مشرکان) چهل صبح (پس از رکوع در نماز فرض صبح) دعای بد کرد که بر قبایل رِعل، و ذَکْوان و بنی لَحیَان و بنی عُصَیَّه بود؛ یعنی آنهایی که خدا و رسول او را نافرمانی کرده بودند.

۲۸۰۲- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ جُنْدَبِ بْنِ سُفْيَانَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي بَعْضِ الْمَشَاهِدِ ، وَقَدْ دَمِيَتْ إِصْبَعُهُ ، فَقَالَ :

هل أنت الاّ إصبعٌ دَميت وَفِي سَبيلِ الله مَا لقيت ؟

[انظر: ٦١٤٦، أخرجه مسلم : ١٧٩٦] .

۲۸۰۲ – از اسودبن قیس روایت است که جُنْدَب بن سفیان(رضی‌الله عنه) گفت: در یکی از غزوات که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) حاضر بود، انگشت وی مجروح و خون‌آلود شد. آن حضرت (خطاب به انگشت خود) فرمود: «تو فقط انگشتی هستی که خونین شدی و آن‌چه دیدی در راه خدا دیدی»[۱].

١٠- بَاب : مَنْ يُجْرَحُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

باب ۱۰: کسی که در راه خداوند عزوجلّ مجروح شد

۲۸۰۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعرجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ

۲۸۰۳ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که هیچ

۱- برخی از ملاحده در طعن قرآن مجید گفته‌اند که این عبارت، شعری است که آن حضرت گفته است و در قرآن نفی شاعر بودن‌شان است. این هرزه‌گویی ناشی از ناشناسی و نافهمی است؛ زیرا اولاً شعر کلامی است موزون به یکی از اوزان عروض که گوینده قصد موزونیت آن کرده است، ثانیاً این کلام در مقام مجادله و مقابله واقع شده. پس ازقبیل رجز باشد نه شعر (تیسیر القاری).

اللّه ﷺ قال : « وَالَّذي نَفْسي بِيَدِه ، لا يُكْلَمُ أحَدٌ في سَبيلِ اللّه ، وَاللّهُ أعْلَمُ بِمَنْ يُكْلَمُ في سَبيلِه ، إلاّ جَاءَ يَوْمَ القِيَامَة ، وَاللَّوْنُ لَوْنُ الدَّم ، وَالرِّيحُ رِيحُ المِسْك » . [راجع: ۲۳۷ . أخرجه مسلم : ۱۸۷٦]

کسی در راه خدا مجروح نمی‌شود، مگر آن که خداوند می‌داند که وی در راه او مجروح شده است. و چنانچه در روز قیامت که می‌آید، رنگ جراحت وی، رنگ خون و بوی آن بوی مشک است».

۱۱- بَاب : قَوْلِ اللّهِ تَعَالَى : ﴿ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إلاّ إحْدَى الحُسْنَيَيْن﴾ [التوبة :۵۲] .

وَالحَرْبُ سِجَالٌ .

۲۸۰٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْر : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَال : حَدَّثَني يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ عُبَيْدِاللّه بْنِ عَبْدِاللّه : أنَّ عَبْدَاللّه بْنَ عَبَّاس أخْبَرَهُ : أنَّ أبَا سُفْيَانَ أخْبَرَهُ : أنَّ هِرَقْلَ قال لَهُ : سَألْتُكَ كَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إيَّاهُ ، فَزَعَمْتَ أنَّ الحَرْبَ سِجَالٌ وَدُوَلٌ ، فَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْتَلَى ، ثُمَّ تَكُونُ لَهُمُ العَاقِبَةُ . [راجع : ۷ . أخرجه مسلم : ۱۷۷۳ مطولاً].

باب ۱۱: گفتهٔ خداوند عزوجَل

«بگو انتظار نمی‌برید در حق ما مگر یکی از دو نیکی [فتح و شهادت] را» (التوبه:۵۲)[1]

و جنگ همچون دلوها است[2].

۲۸۰٤ – از عبدالله بن عباس، از ابوسفیان بن حَرب روایت است که هِرق گفته بود: از تو پرسیدم که جنگهای شما (با کسی که مدعی نبوّت است) چگونه بوده است و تو گفتی که جنگ همچون دلو و بین بین بوده است (گاه پیروزی و گاه شکست). و چنان است حالت پیامبران که گرفتار جنگ می‌شوند و در فرجام پیروزی با ایشان است.

۱۲- بَاب : قَوْلِ اللّهِ تَعَالَى : ﴿ مِنَ المُؤْمِنينَ رِجَالٌ صَدَقُوا

مَا عَاهَدُوا اللّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْديلاً ﴾ [الأحزاب :۲۳] .

۲۸۰۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعيد الخُزَاعِيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالأعْلَى ، عَنْ حُمَيْد قال : سَألْتُ أنَسًا . قال : حَدَّثَنَا

باب ۱۲: گفتهٔ خدای تعالی

«از مسلمانان مردانی‌اند که راست کردند آنچه را با خدا عهد بسته بودند بر آن، پس از ایشان کسی هست که به انجام رسانید قرارداد خود را، و از ایشان کسی هست که انتظار می‌کشد و به هیچ وجه تبدیلی [در پیمان خود] نیاورده‌اند» (الاحزاب، ۲۳).

۲۸۰۵ – از حُمَید طویل روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: عموی من، انس بن نضر در جنگ بدر غایب بود و گفت: یا رسول‌الله

۱- یعنی اگر بکشیم نصرت است و اگر کشته شویم شهادت.

۲- یعنی یکی به یک طرف و دیگری به طرف دیگر است، گاه پیروزی و گاه شکست است.

عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ : حَدَّثَنَا زِيَادٌ قَالَ : حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ الطَّوِيلُ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : غَابَ عَمِّي أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ عَنْ قِتَالِ بَدْرٍ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، غِبْتُ عَنْ أَوَّلِ قِتَالٍ قَاتَلْتَ الْمُشْرِكِينَ ، لَئِنِ اللَّهُ أَشْهَدَنِي قِتَالَ الْمُشْرِكِينَ لَيَرَيَنَّ اللَّهُ مَا أَصْنَعُ . فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ ، وَانْكَشَفَ الْمُسْلِمُونَ ، قَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلاءِ ، يَعْنِي أَصْحَابَهُ ، وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلاءِ ، يَعْنِي الْمُشْرِكِينَ . ثُمَّ تَقَدَّمَ فَاسْتَقْبَلَهُ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ ، فَقَالَ : يَا سَعْدُ بْنَ مُعَاذٍ الْجَنَّةَ وَرَبِّ النَّضْرِ ، إِنِّي أَجِدُ رِيحَهَا مِنْ دُونِ أُحُدٍ ، قَالَ سَعْدٌ : فَمَا اسْتَطَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا صَنَعَ . قَالَ أَنَسٌ : فَوَجَدْنَا بِهِ بِضْعًا وَثَمَانِينَ : ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ أَوْ طَعْنَةً بِرُمْحٍ أَوْ رَمْيَةً بِسَهْمٍ ، وَوَجَدْنَاهُ قَدْ قُتِلَ وَقَدْ مَثَّلَ بِهِ الْمُشْرِكُونَ ، فَمَا عَرَفَهُ أَحَدٌ إِلاَّ أُخْتُهُ بِبَنَانِهِ .

قَالَ أَنَسٌ : كُنَّا نُرَى ، أَوْ نَظُنُّ : أَنَّ هَذِهِ الآيَةَ نَزَلَتْ فِيهِ وَفِي أَشْبَاهِهِ : ﴿ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ ﴾ . إِلَى آخِرِ الآيَةِ . [انظر: ٤٠٤٨، ٤٧٨٣].

أخرجه مسلم: ١٩٠٣] .

من در جنگ اولی که با مشرکین کرده‌ای حاضر نبودم. اگر خداوند مرا در جنگ با مشرکین حاضر گرداند، خداوند می‌بیند که من چه خواهم کرد. چون جنگ احد پیش آمد و مسلمانان به هزیمت رفتند، وی گفت: بارالها، من در پیشگاه تو عذر می‌خواهم که آنها چنان کردند، یعنی یاران وی. و از آنچه اینها کردند بیزاری می‌جویم، یعنی مشرکین. سپس به پیش رفت و با سعدبن مُعاذ ملاقی شد و گفت: ای سعد بن مُعاذ، بهشت، سوگند به پروردگار نضر که بوی بهشت را از آن سوی کوه اُحُد درمی‌یابیم.

سعد گفت: یا رسول‌الله، من نتوانستم آنچه را نضر (در میدان جنگ) کرد، انجام دهم.

انس گفت: ما او را در حالی یافتیم که هشتاد و اندی زخم خورده بود.

یا زخم شمشیر به او اصابت کرده بود یا با نیزه زده شده بود یا بر وی تیر افکنده شده بود. ما او را کشته یافتیم و کافران او را مثله کرده بودند (گوش و بینی او را بریده بودند) و کسی نتوانست او را شناسایی کند به جز از خواهرش که او را از انگشتان او شناخت. انس گفت: ما می‌پنداشتیم و گمان می‌کردیم که این آیه درمورد انس بن نضر و امثال وی نازل شده است:

«از مسلمانان مردانی‌اند که راست کردند آنچه عهد بسته بودند با خدا بر آن» تا آخر آیه.

٢٨٠٦- وَقَالَ : إِنَّ أُخْتَهُ ، وَهِيَ تُسَمَّى الرُّبَيِّعَ ، كَسَرَتْ ثَنِيَّةَ امْرَأَةٍ ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْقِصَاصِ ، فَقَالَ أَنَسٌ :

۲۸۰۶ - انس (به سند قبل) گفته است: خواهر انس بن نضر که رُبیع نامیده می‌شد،

يَا رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، لا تُكْسَرُ ثَنِيَّتُهَا ، فَرَضُوا بِالأَرْشِ وَتَرَكُوا الْقِصَاصَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللهِ لأَبَرَّهُ». [راجع : ٢٧٠٣ . أخرجه مسلم : ١٦٧٥ . باختلاف].

دندان زنی را شکست و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به قصاص امر کرد. انس بن نضر گفت: یا رسول‌الله، سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده، دندان خواهرم شکسته نمی‌شود. مدعیان وی به تاوان مالی راضی شدند و از قصاص درگذشتند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در میان بنده‌های خدا کسانی‌اندکه اگر به خداوند سوگند یاد کنند، خداوند او را راستگو می‌گرداند».

٢٨٠٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ - أُرَاهُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ خَارِجَةَ بْنِ زَيْدٍ : أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ : نَسَخْتُ الصُّحُفَ فِي الْمَصَاحِفِ ، فَفَقَدْتُ آيَةً مِنْ سُورَةِ الأَحْزَابِ ، كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ بِهَا ، فَلَمْ أَجِدْهَا إِلا مَعَ خُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيِّ ، الَّذِي جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَهَادَتَهُ شَهَادَةَ رَجُلَيْنِ ، وَهُوَ قَوْلُهُ : ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ . [الأحزاب: ٢٣] . [انظر: ٤٠٤٩، ٤٦٧٩، ٤٧٨٤، ٤٩٨٦، ٤٩٨٨، ٤٩٨٩، ٧١٩١، ٧٤٢٥].

٢٨٠٧ - از خارجه بن زید[1] روایت است که زید بن ثابت(رضی‌الله عنه) گفت: صحیفه‌ها را (هنگام جمع قرآن) در مصحفها می‌نوشتم و آیتی از سورهٔ احزاب را که شنیده بودم رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آن را می‌خواند، گم کردم[2] و آن را نیافتم به جز نزد خَزیمهٔ بن ثابت انصاری، کسی که شهادت او را رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با شهادت دو مرد برابر گردانید و آن قول خداوند این است: «از مسلمانان مردانی‌اند که راست کردند آنچه عهد بسته بودند با خدا به آن» (الاحزاب: ٢٣).

١٣- بَاب : عَمَلٌ صَالِحٌ قَبْلَ الْقِتَالِ

وَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ : إِنَّمَا تُقَاتِلُونَ بِأَعْمَالِكُمْ .

وَقَوْلُهُ : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لا تَفْعَلُونَ ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لا تَفْعَلُونَ . إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾ [الصف :٢-٤] .

باب ۱۳: کردار نیک پیش از شرکت درکارزار

و ابودرداء گفته است: کارزار نمی‌کنید مگر به نیروی کردار خود.

و فرمودهٔ خداوند تعالی: «ای مسلمانان چرا می‌گویید آنچه نمی‌کنید. بسیار ناپسندیده است نزد خدا آن که بگویید چیزی که نکنید. هر آینه

۱- خارجه بن زید بن ثابت انصاری یکی از فقهای سبعهٔ مدینه است.

۲- زید بن ثابت یکی از مشاهیر صحابه و از کاتبان وحی بود. وی در زمان ابوبکر(رضی‌الله عنه) مأمور جمع‌آوری قرآن گردید و آیات قرآن را که بر پاره‌های کاغذ و غیره نوشته بود، بر مصحف‌ها می‌نوشت. وی نوشتهٔ آیهٔ سورهٔ احزاب را جز نزد خزیمهٔ انصاری نیافت. البته آیهٔ مذکور متواتر بود که شرط اثبات قرآن است (شرح شیخ‌الاسلام، ج ۴، ص ۵۶۲).

خدا دوست می‌دارد آنانی را که جنگ می‌کنند در راه خدا صف بسته، گویا ایشان عمارتی هستند محکم با یکدیگر چسبیده» (الصَّفّ: ۲-٤).

۲۸۰۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا شَبَابَةُ بْنُ سَوَّارٍ الْفَزَارِيُّ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ يَقُولُ : أَتَى النَّبِيَّ ﷺ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ بِالْحَدِيدِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أُقَاتِلُ أَوْ أُسْلِمُ ؟ قَالَ : «أَسْلِمْ ثُمَّ قَاتِلْ» . فَأَسْلَمَ ثُمَّ قَاتَلَ فَقُتِلَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «عَمِلَ قَلِيلاً وَأُجِرَ كَثِيرًا» . [أخرجه مسلم : ۱۹۰۰ باختلاف] .

۲۸۰۸ - از بَراء(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد که خود آهنین بر سر نهاده بود، و گفت: یا رسول‌الله، آیا کارزار کنم یا مسلمان شوم؟ آن حضرت فرمود: «مسلمان شو و سپس کارزار کن» وی مسلمان شد و سپس کارزار کرد و کشته شد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «عملی اندک کرد و مزدی بسیار گرفت».

١٤- بَابٌ : مَنْ أَتَاهُ سَهْمٌ غَرْبٌ فَقَتَلَهُ

باب ۱۴: کسی که ناگاه تیری بر وی رسید و او را کشت

۲۸۰۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو أَحْمَدَ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسُ ابْنُ مَالِكٍ : أَنَّ أُمَّ الرُّبَيِّعِ بِنْتَ الْبَرَاءِ ، وَهِيَ أُمُّ حَارِثَةَ بْنِ سُرَاقَةَ ، أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، أَلا تُحَدِّثُنِي عَنْ حَارِثَةَ - وَكَانَ قُتِلَ يَوْمَ بَدْرٍ ، أَصَابَهُ سَهْمٌ غَرْبٌ - فَإِنْ كَانَ فِي الْجَنَّةِ صَبَرْتُ ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ ، اجْتَهَدْتُ عَلَيْهِ فِي الْبُكَاءِ ؟ قَالَ : «يَا أُمَّ حَارِثَةَ ، إِنَّهَا جِنَانٌ فِي الْجَنَّةِ ، وَإِنَّ ابْنَكِ أَصَابَ الْفِرْدَوْسَ الأَعْلَى» . [انظر : ۳۹۸۲، ۶۵۵۰، ۶۵۶۷] .

۲۸۰۹ - از قَتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: اُمّ رُبَیِّع بنت بَراء که مادر حارثه بن سُراقه است، نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: ای پیامبر خدا، آیا از حال حارثه مرا خبر نمی‌دهی که در روز جنگ بدر کشته شد و او راناگاه تیری رسید. که اگر در بهشت باشد، شکیبایی کنم، ورنه بر وی بگریم و بسیار بگریم. آن حضرت فرمود: «ای اُمّ حارثه، همانا در بهشت، بهشتها است و به تحقیق که پسر تو به فردوس اعلی رسیده است» (یعنی بهشت برین).

١٥- بَابٌ : مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا

باب ۱۵: کسی که برای اعلای کلمه‌الله کارزار کند

۲۸۱۰- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ

۲۸۱۰ - از ابووائل روایت است که

عَمْرو ، عَنْ أبي وَائِـل ، عَـنْ أبي مُوسَـى ﷺ قال : جَاءَ رَجُلٌ إلَـى النَّبـيِّ ﷺ فَقَـال : الرَّجُـلُ يُقَـاتِلُ لِلْمَغْنَـم ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلذِّكْرِ ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَانُـهُ ، فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّه ؟ قـال : « مَنْ قَـاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَـةُ اللَّـه هِيَ الْعُلْيَا ، فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّـه » . [راجع : ١٢٣. أخرجه مسلم: ١٩٠٤] .

ابوموسی(رضی‌الله عنه) گفت: مردی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: مردی است که برای مال غنیمت می‌جنگد و مردی است که برای شهرت می‌جنگد و مردی است که برای نمایاندن مقام خود می‌جنگد، پس کیست که در راه خدا می‌جنگد؟

آن حضرت فرمود: «کسی که بجنگد تا کلمهٔ خدا (توحید و یکتاپرستی) برتر شود، هس همواره در راه خداست.»

١٦- باب : مَنِ اغْبَرَّتْ قَدَمَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

وَقَوْلِ اللَّه تَعَالَى : ﴿ مَا كَانَ لأَهْلِ الْمَدِينَـة وَمَـنْ حَوْلَهُـمْ مِنَ الأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ - إلَى قَوْلِـه - إنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴾ [التوبة:١٢] .

باب ۱۶: کسی که پاهای وی در راه خدا گرد آلود گردد

و فرمودهٔ خدای تعالی: «لایق نبود اهل مدینه و آنان را که پیرامون ایشانند از اعراب، که باز پس مانند از همراهی رسول خدا - تا این فرمودهٔ خداوند - هر آینه ضایع نمی‌کند مزد نیکوکاران را». (التوبه: ۱۲۰).

٢٨١١- حَدَّثَنَا إسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُبَـارَك : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمْزَةَ قال : حَدَّثَني يَزِيـدُ بْنُ أبي مَرْيَـمَ : أَخْبَرَنَا عَبَايَةُ بْنُ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قال : أَخْبَرَني أَبُو عَبْسٍ ، هُوَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ جَبْرٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « مَا اغْبَرَّتْ قَدَمَا عَبْدٍ فِي سَبِيلِ اللَّه فَتَمَسَّهُ النَّارُ » . [راجع : ٩٠٧] .

۲۸۱۱ - از ابوعَبَس، عبدالرحمن بن جَبْر روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «قدمهای بندهٔ که در راه خدا گرد آلود شود، آتش دوزخ را مساس نمی‌کند».

١٧- باب : مَسْحِ الْغُبَارِ عَنِ الرَّأْسِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

باب ۱۷: زدودن غباری که در راه خدا بر سر نشسته است

٢٨١٢- حَدَّثَنَا إبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّاب : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ قال لَهُ وَلِعَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللَّه : ائْتِيَا أَبَا سَعِيد فَاسْمَعَا مِنْ حَدِيثِه ، فَأَتَيْنَاهُ وَهُوَ وَأَخُوهُ فِي حَائِطٍ لَهُمَا يَسْقِيَانِه ، فَلَمَّا رَآنَا جَاءَ فَاحْتَبَى

۲۸۱۲ - از خالد روایت است که عِکرمه گفت: ابن عباس به او و علی‌بن عبدالله گفت: نزد ابوسعید (خُدری) بروید و حدیث او را بشنوید. ما نزد او رفتیم. او و برادر او در باغ

وَجَلَسَ ، فَقَالَ : كُنَّا نَنْقُلُ لَبِنَ الْمَسْجِدِ لَبِنَةً لَبِنَةً ، وَكَانَ عَمَّارٌ يَنْقُلُ لَبِنَتَيْنِ لَبِنَتَيْنِ ، فَمَرَّ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ وَمَسَحَ عَنْ رَأْسِهِ الْغُبَارَ ، وَقَالَ : « وَيْحَ عَمَّارٍ ، تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ ، عَمَّارٌ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ » . [راجع : ٤٤٧].

خویش آبیاری می‌کردند. آن‌گاه که ابوسعید ما را دید، آمد و ردای خود را بر پاهای خویش پوشید و گفت: ما (به وقت بنای مسجد نبوی) خشتهای مسجد را یک یک انتقال می‌دادیم و عَمّار (بن یاسر) دو دوخشت انتقال می‌داد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر وی گذشت و غبار از سر وی زدود و فرمود: «رحمت بر عمار، گروه نافرمان او را می‌کشند، عمّار آنها را به سوی خدا فرا می‌خواند و آنها او را به سوی آتش فرا می‌خوانند».

١٨- باب : الْغُسْلِ بَعْدَ الْحَرْبِ وَالْغُبَارِ

٢٨١٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ ، أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا رَجَعَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، وَوَضَعَ السِّلَاحَ وَاغْتَسَلَ ، فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ وَقَدْ عَصَبَ رَأْسَهُ الْغُبَارُ ، فَقَالَ : وَضَعْتَ السِّلَاحَ ، فَوَاللَّهِ مَا وَضَعْتُهُ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «فَأَيْنَ» . قَالَ : هَا هُنَا ، وَأَوْمَأَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ . قَالَتْ : فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ٤٦٣ . أخرجه مسلم : ١٧٦٩ . مطولاً] .

باب ۱۸: غسل بعد از جنگ و آلودگی با خاک

۲۸۱۳ – از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آن‌گاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از جنگ خندق برگشت[1] و سلاح را نهاد و غسل کرد، جبرئیل آمد و به تحقیق که بر سر وی غبار نشسته بود. و گفت: تو سلاح را نهادی و به خدا سوگند که من سلاح را ننهادم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «کجا؟» گفت: بدین سو و به سوی بنی قُرَیظه اشاره کرد.

عایشه گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی ایشان برآمد.

١٩- باب : فَضْلِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ

اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ

باب ۱۹: فضیلت کسانی که مشمول قول خداوند تعالی شده‌اند

«و مرده گمان مکن کسانی را که کشته شدند در راه خدا، بلکه زنده‌اند نزد پروردگار خویش،

[1]- مراد جنگ خندق یا غزوهٔ احزاب است که در سال پنجم هجرت رخ داد. مسلمانان در این جنگ حالت تدافعی اختیار کردند و در اطراف مدینه خندق حفر کردند. خداوند کافران را شکست داد. چون یهود بنی‌قریظه در این جنگ با کافران همکاری کردند، مسلمانان بر آنها حمله کردند.

خَلْفِهِمْ أَنْ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ١٦٩-١٧١]

روزی داده می‌شوند. شادان به آنچه عطا کرده است خدا ایشان را از فضل خود و خوشوقت می‌شوند به آنان‌که به ایشان نپیوسته‌اند از پس ایشان، به سبب آن که هیچ ترسی نیست بر ایشان و نه ایشان اندوهناک شوند. خوشوقت می‌شوند به نعمت خدا و فضل او و به آن که خدا ضایع نمی‌کند مزد مؤمنان را»
(آل عمران: ۱۶۹-۱۷۱).

٢٨١٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الَّذِينَ قَتَلُوا أَصْحَابَ بِئْرِ مَعُونَةَ ثَلاثِينَ غَدَاةً، عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ وَعُصَيَّةَ، عَصَتِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ.

قَالَ أَنَسٌ: أُنْزِلَ فِي الَّذِينَ قُتِلُوا بِبِئْرِ مَعُونَةَ قُرْآنٌ قَرَأْنَاهُ، ثُمَّ نُسِخَ بَعْدُ: بَلِّغُوا قَوْمَنَا أَنْ قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا، فَرَضِيَ عَنَّا وَرَضِينَا عَنْهُ. [راجع: ١٠٠١. اخرجه مسلم: ٦٧٧].

٢٨١٤ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر کسانی که اصحاب بئْر مَعُوْنَه را کشته بودند به مدت سی روز دعای بد (نفرین) کرد و این دعا بر قبایل رِعْل و ذَکوان و عُصَیّه بود که از خدا و رسول او سرکشی کرده بودند.

انس گفته است: دربارهٔ کسانی که در بئر مَعُونه کشته شدند، آیهٔ قرآن نازل شد که ما آن را می‌خواندیم و سپس این آیه منسوخ شد و چنین بود: قوم ما را آگاه کنید که به تحقیق ما پروردگار خویش را ملاقات کردیم، او از ما راضی شد و ما هم از او راضی شدیم[1].

٢٨١٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ﷺ يَقُولُ: اصْطَبَحَ نَاسٌ الْخَمْرَ يَوْمَ أُحُدٍ، ثُمَّ قُتِلُوا شُهَدَاءَ، فَقِيلَ لِسُفْيَانَ: مِنْ آخِرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ؟ قَالَ: لَيْسَ هَذَا فِيهِ. [انظر: ٤٠٤٤، ٤٦١٨].

۲۸۱۵ - از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: کسانی که در بامداد روز جنگ اُحُد شراب نوشیدند و سپس کشته شدند، شهیداند[2].

به سُفیان گفته شد: از آخر این روز بود (که کشته شدند)؟ سفیان گفت: این مطلب در حدیث نیامده.

۱- این آیت منسوخ التلاوت است. نقل آن جایز است (شرح شیخ‌الاسلام).
۲- در آن زمان شراب حرام نشده بود (تیسیرالقاری).

٢٠- باب : ظِلِّ الْمَلائِكَةِ عَلَى الشَّهِيدِ

٢٨١٦- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ قال : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ قال : سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْمُنْكَدِرِ : أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرًا يَقُولُ : جِيءَ بِأَبِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ مُثِّلَ بِهِ ، وَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَذَهَبْتُ أَكْشِفُ عَنْ وَجْهِهِ ، فَنَهَانِي قَوْمِي ، فَسَمِعَ صَوْتَ صَائِحَةٍ ، فَقِيلَ : ابْنَةُ عَمْرٍو ، أَوْ أُخْتُ عَمْرٍو ، فَقَالَ : «لِمَ تَبْكِي - أَوْ : لا تَبْكِي - مَا زَالَتِ الْمَلائِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنِحَتِهَا» . قُلْتُ لِصَدَقَةَ : أَفِيهِ : «حَتَّى رُفِعَ» . قال : رُبَّمَا قَالَهُ . [راجع : ١٢٤٤ . أخرجه مسلم : ٢٤٧١] .

باب ۲۰: سایه کردن فرشتگان بر شهید

۲۸۱۶ - از محمدبن مُنْکَدِر روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: جسد پدرم را (در جنگ اُحُد) نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آوردند و گوش و بینی او را بریده بودند و در پیشروی آن حضرت گذاشتند.

من رفتم که جامه را از روی او بردارم، مردم مرا منع کردند.

آن حضرت آواز زنی را شنید که نوحه می‌کرد. گفته شد که وی دختر عَمْرو یا خواهر عَمْرو است. فرمود: چرا گریه می‌کند - یا فرمود - گریه نکن فرشتگان با بالهای خویش پیوسته بر وی سایه می‌کنند».

(امام بخاری می‌گوید) به صَدَقة (راوی) گفتم: بر وی سایه می‌کنند «تا آن که جسدش برداشته شود» وی گفت: شاید راوی چنین گفته باشد.

٢١- باب : تَمَنِّي الْمُجَاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا

٢٨١٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : سَمِعْتُ قَتَادَةَ قال : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَا أَحَدٌ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ ، يُحِبُّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا ، وَلَهُ مَا عَلَى الأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ إِلا الشَّهِيدُ ، يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا فَيُقْتَلَ عَشْرَ مَرَّاتٍ ، لِمَا يَرَى مِنَ الْكَرَامَةِ» . [راجع : ٢٧٩٥ . أخرجه مسلم : ١٨٧٧] .

باب ۲۱: آرزوی مجاهد تا بار دیگر به دنیا بازگردد

۲۸۱۷ - از قَتاده از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نیست کسی که به بهشت درآید و بازبخواهد که به دنیا بازگردد، هرچند همه چیز زمین از آن او باشد، به جز شهید، که آرزو می‌کند به دنیا بازگردد و ده بار کشته شود، به خاطر آن‌چه از کرامت شهادت دریافته است».

۲۲- باب : الْجَنَّةُ تَحْتَ بَارِقَةِ السُّيُوف

وَقال الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ : أَخْبَرَنَا نَبِيُّنَا ﷺ ، عَنْ رِسَالَة رَبِّنَا : « مَنْ قُتِلَ مِنَّا صَارَ إِلَى الْجَنَّة » [راجع : ۳۱۵۹].

وَقال عُمَرُ لِلنَّبِيِّ ﷺ : أَلَيْسَ قَتْلانَا فِي الْجَنَّةِ وَقَتْلاهُمْ فِي النَّارِ ؟ قال : «بَلَى» [راجع : ۳۱۸۱] .

باب ۲۲: بهشت زیر درخشش شمشیرها است

و مُغیره بن شعبه گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ما را از پیام پروردگار ما خبر داده است که: «کسی که از ما کشته شود، به بهشت درمی‌آید».

وعُمر (در وقت صُلح حُدَیبیه) به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: آیا کشتگان ما به بهشت و کشتگان آنها به دوزخ نمی‌روند؟ آن حضرت فرمود: «آری».

۲۸۱۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِم أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّه ، وَكَانَ كَاتِبَهُ ، قال : كَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُاللَّه بْنُ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلالِ السُّيُوف » .

تَابَعَهُ الأُوَيْسِيُّ ، عَنِ ابْنِ أَبِي الزِّنَاد ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ . [انظر: ۲۸۳۳، ۲۹۳۳، ۲۹۶۵، ۲۹۶۶، ۳۰۲۴، ۳۰۲۵، ۴۱۱۵، ۶۳۹۲، ۷۲۳۷، ۷۴۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۷۴۲ مطولاً] .

۲۸۱۸- از سالم ابی النضر مولی عُمَر بن عبیدالله و کاتب وی روایت است که گفت: عبدالله بن اَوفَی(رضی‌الله عنه) به عُمَر بن عبیدالله نوشت که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است:

«بدانید که همانا بهشت در زیر سایهٔ شمشیرها است». متابعت کرده است (ابواسحاق را) اُوَیْسی، از ابن ابی الزّناد از موسی بن عُقْبه.

۲۳- باب : مَنْ طَلَبَ الْوَلَدَ لِلْجِهَاد

۲۸۱۹- وَقال اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَن بْنِ هُرْمُزَ قال : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ قال : « قال سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلام : لأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى مِائَةِ امْرَأَة ، أَوْ تِسْعٍ وَتِسْعِينَ ، كُلُّهُنَّ يَأْتِي بِفَارِسٍ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّه ، فَقال لَهُ صَاحِبُهُ : قُلْ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، فَلَمْ يَقُلْ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، فَلَمْ يَحْمِلْ مِنْهُنَّ إِلاَّ امْرَأَةٌ وَاحِدَةٌ ، جَاءَتْ بِشِقِّ رَجُل ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّد بِيَدِه ، لَوْ قال : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ،

باب ۲۳: کسی که برای جهاد، پسر طلبد

۲۸۱۹- از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سلیمان بن داود علیهماالسلام گفت: همانا امشب بر صد زن یا نودونه زن دور می‌زنم که هر یک از ایشان سوارکاری (سلحشوری) بزاید که در راه خدا جهاد کند. مصاحب وی به او گفت: بگوی ان‌شاءالله. (اگر خدا بخواهد) سُلیمان، ان‌شاءالله نگفت. هیچ یک از آن زنان باردار نشد، به جز

لَجَاهَدُوا في سَبِيلِ اللَّهِ فُرْسَانًا أَجْمَعُونَ». [انظر: ٣٤٢٤[م]، ٥٢٤٢[م]، ٦٦٣٩[ل]، ٦٧٢٠[م]، ٧٤٦٩[م]].

٢٣- باب: مَنْ طَلَبَ الْوَلَدَ لِلْجِهَادِ

٢٨١٩- وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: لَأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى مِائَةِ امْرَأَةٍ، أَوْ تِسْعٍ وَتِسْعِينَ، كُلُّهُنَّ يَأْتِي بِفَارِسٍ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ: قُلْ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَمْ يَقُلْ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَمْ يَحْمِلْ مِنْهُنَّ إِلَّا امْرَأَةٌ وَاحِدَةٌ، جَاءَتْ بِشِقِّ رَجُلٍ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَوْ قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ، لَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فُرْسَانًا أَجْمَعُونَ». [انظر: ٣٤٢٤[م]، ٥٢٤٢[م]، ٦٦٣٩[ل]، ٦٧٢٠[م]، ٧٤٦٩[م]].

٢٨٢١- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جُبَيْرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ: أَنَّهُ بَيْنَمَا هُوَ يَسِيرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ النَّاسُ، مَقْفَلَهُ مِنْ حُنَيْنٍ، فَعَلِقَهُ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ، حَتَّى اضْطَرُّوهُ إِلَى سَمُرَةٍ فَخَطِفَتْ رِدَاءَهُ، فَوَقَفَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «أَعْطُونِي رِدَائِي، لَوْ كَانَ لِي عَدَدُ هَذِهِ الْعِضَاهِ نَعَمًا لَقَسَمْتُهُ بَيْنَكُمْ، ثُمَّ لَا تَجِدُونِي بَخِيلًا، وَلَا كَذُوبًا، وَلَا جَبَانًا». [انظر: ٣١٤٨[ل]].

یک زن که مولود نیمه مردی زایید. سوگند به ذاتی که نفس محمد در ید قدرت اوست، اگر سلیمان ان‌شاءالله می‌گفت، پسران سلحشوری می‌داشت که همه در راه خدا جهاد می‌کردند».

باب ۲۴: شجاعت و ترسویی در جنگ

۲۸۲۰ – از ثابت روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نیکوترین مردم و شجاع‌ترین مردم و سخی‌ترین مردم بود. و به تحقیق که مردم مدینه (شبی از خوف دشمن) هراسان شدند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پیشاپیش شان اسپ تاخت و فرمود: «این اسپ را چون بحر یافتم» (در تندروی و هموار روی).

۲۸۲۱ – از محمدبن جُبَیر روایت است که جُبَیر بن مُطْعِم گفته است: درحالی که وی با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سفر می‌کرد و مردم با آن حضرت بودند، و از غزوه حُنَیْن برمی‌گشتند، کسانی از بادیه‌نشینان در آن حضرت درآویختند و او را واداشتند که در زیر درخت سَمُره توقف کند (شاخه‌های خار) ردای آن حضرت را در ربود (ردای‌شان به آن درخت خاردار بند آمد). پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) توقف کرد و گفت: «ردای مرا به من بدهید، اگر من به شمار این درختان مال می‌داشتم، میان شما تقسیم می‌کردم و سپس شما مرا بخیل و دروغگوی و ترسو نمی‌یافتید».

٢٥- باب : مَا يُتَعَوَّذُ مِنَ الْجُبْنِ

٢٨٢٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ : سَمِعْتُ عَمْرَو بْنَ مَيْمُونٍ الأَوْدِيَّ قال : كَانَ سَعْدٌ يُعَلِّمُ بَنِيهِ هَؤُلاءِ الْكَلِمَاتِ ، كَمَا يُعَلِّمُ الْمُعَلِّمُ الْغِلْمَانَ الْكِتَابَةَ ، وَيَقُولُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَتَعَوَّذُ مِنْهُنَّ دُبُرَ الصَّلَاةِ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ » . فَحَدَّثْتُ بِهِ مُصْعَبًا فَصَدَّقَهُ . [انظر: ٦٣٦٥ر، ٦٣٧٠ر، ٦٣٧٤ر، ٦٣٩٠ر].

٢٨٢٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قال : سَمِعْتُ أَبِي قال : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ ، وَالْجُبْنِ وَالْهَرَمِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ » . [انظر: ٤٧٠٧ر، ٦٣٦٧ر، ٦٣٧١ر . أخرجه مسلم : ٢٧٠٦] .

٢٦- باب : مَنْ حَدَّثَ بِمَشَاهِدِهِ فِي الْحَرْبِ

قالهُ أَبُو عُثْمَانَ ، عَنْ سَعْدٍ [راجع : ٣٧٢٢، ٣٧٢٣، ٤٣٢٦، ٤٣٢٧].

٢٨٢٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ ، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ قال : صَحِبْتُ طَلْحَةَ ابْنَ عُبَيْدِاللَّهِ ، وَسَعْدًا ، وَالْمِقْدَادَ بْنَ الأَسْوَدِ ، وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ ﷺ ، فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا مِنْهُمْ

باب ۲۵: پناه جستن به خدا از جُبن (ترسویی)

۲۸۲۲ - از عَمرو بن مَیمُون اَوْدِی روایت است که گفت: سعد (بن وقّاص) این کلمات را به پسران خود می‌آموخت، چنان‌که معلم به کودکان نوشتن می‌آموزد، و می‌گفت: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در پس هر نماز با این کلمات پناه می‌جُست: «اللّهُمَّ انّی اَعُوذُ بک مِنَ الجُبْنِ، و اَعُوْذُ بک اَنْ اُرَدَّ اِلی اَرْذل الْعُمُر، و اَعُوْذُ بک مِنْ فِتْنَه‌الدُّنیا، وَ اعوذ بکَ من عَذَاب القَبْر»[۱].

(عَمْرو بن میمون می‌گوید) این حدیث را به مُصْعَب (بن سعد وقاص) گفتم. وی تصدیق کرد.

۲۸۲۳ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: «اللّهُمَّ انّی اَعُوذُبک مِنَ‌الْعَجْزِ وَ الْکَسَل، والجُبْن والْهَرَم: وَ اَعُوذُ بک من فِتْنه‌المَحْیَا وَالْمَمات، وَ اَعُوذُبک مِنْ عَذَابِ‌الْقَبْر»[۲].

باب ۲۶: کسی که از دیدنیهای خود در جنگ صحبت کند

و آن را ابوعثمان از سَعد روایت کرده است.

۲۸۲٤ - از سَائب بن یزید روایت است که گفت: من با طلحه ابن عبیدالله و سَعد، و مِقداد بن اَسوَد و عبدالرحمن بن عَوف صحبت داشتم، از هیچ یک از ایشان نشنیدم که از

۱- ترجمه: بارالها، من به تو پناه می‌جویم از جُبن و به تو پناه می‌جویم از رسیدن به سن پیری و فرتوتی، و به تو پناه می‌جویم از فتنهٔ دنیا، و به تو پناه می‌جویم از عذاب قبر.

۲- بارالها، به تو پناه می‌جویم از ناتوانی و کاهلی و ازجبن و ضعف پیری، به تو پناه می‌جویم از فتنه زندگی و مرگ و به تو پناه می‌جویم از عذاب قبر.

وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ ﷺ ، فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا مِنْهُمْ يُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، إلاَّ أنِّي سَمِعْتُ طَلْحَةَ يُحَدِّثُ عَنْ يَوْمِ أُحُدٍ . [انظر : ٤٠٦٢] .

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) صحبت و روایت کند مگر آن که از طلحه شنیدم که از جنگ اُحُد سخن می‌گفت.

٢٧- باب : وُجُوبِ النَّفِيرِ ، وَمَا يَجِبُ مِنَ الْجِهَادِ وَالنِّيَّةِ

وَقَوْلِه : ﴿ انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالاً وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ . لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لاَتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ ﴾ . الآيَة [التوبة: ٤١، ٤٢] . وَقَوْلِه : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الآخِرَةِ - إِلَى قَوْلِه - عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [التوبة: ٣٨، ٣٩] . يُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿انْفِرُوا ثُبَاتٍ﴾ [النساء: ٧١] : سَرَايَا مُتَفَرِّقِينَ . يُقَالُ : أَحَدُ الثُّبَاتِ ثُبَةٌ .

باب ۲۷: وجوب برآمدن به جهاد، و آن‌چه واجب است از جهاد و نیّت

«بیرون آیید سبکار و گرانبار و جهاد کنید به مالهای خویش و جانهای خویش در راه خدا، این بهتر است شما را اگر می‌دانید. اگر بودی آنچه به آن دعوت می‌کنی نفع قریب الحصول و سفری آسان، البته پیروی می‌کردند تو را، ولیکن دور شد برایشان مسافت راه و سوگند خواهند خورد به خدا [که اگر می‌توانستیم بیرون می‌آمدیم با شما، هلاک می‌کنند خویش را و خدا می‌داند که ایشان دروغ گویند] (التوبه: ٤١-٤٢)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای مسلمانان، چیست شما را که چون به شما گفته می‌شود بیرون آیید در راه خدا، گران شده میل می‌کنید به سوی زمین، آیا رضامند شدید به زندگانی دنیا عوض آخرت، پس نیست متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت مگر اندکی. اگر بیرون نیایید عذاب کند شما را عذابی درد دهنده و بدل شما گیرد قومی را به جز شما و هیچ زیان نرسانید خدا را و خدا بر همه چیز توانا است» (التوبه: ۳۸-۳۹).

از ابن عبّاس ذکر می‌شود که لفظ «اِنْفِرُوا ثُباتٍ» (النسأ: ۷۱). یعنی در گروههای متفرقه (به جهاد بروید) گفته می‌شود:

مفرد کلمه ثبات، ثُبَتَه است:

۲۸۲۵- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ ، عَنْ مُجَاهِد ، عَنْ طَاوُس ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس رضيَ اللهُ عَنهما أنَّ : النَّبيَّ ﷺ قال : يَوْمَ الْفَتْحِ « لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا » . [راجع : ١٣٤٩ . أخرجه مسلم : ١٣٥٣ مطولاً ، وهو في الإمارة ٨٥] .

۲۸۲۵ – از طاوُس روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز فتح مکه فرمود:

«پس از این فتح هجرت (به مدینه) واجب نیست ولیکن جهاد و نیت (اعمال صالحه باقی است) و چون فراخوانده شوید (به جهاد) بیرون آیید».

٢٨- باب : الْكَافِرِ يَقْتُلُ الْمُسْلِمَ ، ثُمَّ يُسْلِمُ ، فَيُسَدِّدُ بَعْدُ وَيُقْتَلُ

باب ۲۸: کافری که مسلمانی را می‌کشد و سپس اسلام می‌آورد و در آن استوار می‌ماند و بعد کشته می‌شود.

۲۸۲٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَاد ، عَنِ الأعرج ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « يَضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ ، يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الآخَرَ ، يَدْخُلانِ الْجَنَّةَ : يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ ، ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ ، فَيُسْتَشْهَدُ » . [أخرجه مسلم : ١٨٩٠] .

۲۸۲٦ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند به سوی دو کس می‌خندد که یکی دیگری را می‌کشد و هر دو وارد بهشت می‌شوند؛ این یکی در راه خدا کارزار می‌کند و کشته می‌شود، سپس خداوند توبهٔ قاتل او را قبول می‌کند (و اسلام می‌آورد) و شهید می‌گردد».

۲۸۲۷- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قال : أَخْبَرَنِي عَنْبَسَةُ بْنُ سَعِيد ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ بِخَيْبَرَ بَعْدَ مَا افْتَتَحُوهَا ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَسْهِمْ لِي ، فَقَالَ بَعْضُ بَنِي سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ : لا تُسْهِمْ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : هَذَا قَاتِلُ ابْنِ قَوْقَلٍ ، فَقَالَ ابْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ : وَاعَجَبًا لِوَبْرٍ ، تَدَلَّى عَلَيْنَا مِنْ قَدُومِ ضَأْنٍ ، يَنْعَى عَلَيَّ قَتْلَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ ، أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَلَى يَدَيَّ وَلَمْ يُهِنِّي عَلَى يَدَيْهِ . قال : فَلا أَدْرِي أَسْهَمَ لَهُ أَمْ لَمْ يُسْهِمْ لَهُ . [انظر : ٤٢٣٧ ، ٤٢٣٨ ، ٤٢٣٩] .

قال سُفْيَانُ : وَحَدَّثَنِيهِ السَّعِيدِيُّ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ .

۲۸۲۷ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رسیدم و او در خیبر بود، پس از آن که خیبر را فتح کرده بودند و گفتم: یا رسول‌الله، برای من (از غنایم) سهمی بده. یکی از پسران سعید بن عاص گفت: به او سهم مده، یا رسول‌الله.

ابوهریره گفت این مرد قاتل ابن قَوْقَل (در جنگ اُحُد) است. برخی پسران سعید بن عاص (ابان) گفت: عجبا، از این جانور گربه مانند، که از کوه قدوم بر ما فرود آمده و مرا به خاطر کشتن مرد مسلمانی که خداوند به دست من او را گرامی داشت و مرا به دست وی خوار نکرد،

قال أبو عَبْد اللَّه : السَّعِيديُّ عَمْرُو بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيد ابْنِ عَمْرِو بْنِ سَعِيد بْنِ الْعَاصِ .

ملامت می‌کند.

راوی می‌گوید: نمی‌دانم که آن حضرت به ابوهریره سهمی داد یا نداد. سفیان گفته است: سعیدی این حدیث را به من گفت، وی از جَدّ خود، از ابوهریره روایت می‌کرد.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: سَعیدی، عَمْرو بن یحیی بن سعید ابن عَمْروبن سعید بن عاص است.

٢٩- باب : مَنِ اخْتَارَ الْغَزْوَ عَلَى الصَّوْمِ

٢٨٢٨- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ قال : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِك ﷺ قال : كَانَ أَبُو طَلْحَةَ لا يَصُومُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَجْلِ الْغَزْوِ ، فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ لَمْ أَرَهُ مُفْطِرًا إِلاَّ يَوْمَ فِطْرٍ أَوْ أَضْحَى .

باب ۲۹: کسی که جهاد را بر روزهٔ (نفل) ترجیح داده است

۲۸۲۸ – از انس بن مالک روایت است که گفت: ابوطلحه در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به خاطر جهاد، روزهٔ (نفل) نمی‌گرفت (تا نیروی خویش را حفظ کند) و چون پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات یافت، او را بدون روزه ندیدم به جز در روز عید فطر و عید اضحی.

٣٠- باب : الشَّهَادَةُ سَبْعٌ سِوَى الْقَتْلِ

٢٨٢٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « الشُّهَدَاءُ خَمْسَةٌ : الْمَطْعُونُ ، وَالْمَبْطُونُ ، وَالْغَرِقُ ، وَصَاحِبُ الْهَدْمِ ، وَالشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّه » . [راجع : ٦٥٣. أخرجه مسلم : ١٩١٤ مطولاً]

٢٨٣٠- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّد : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِك ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ » .

[انظر: ٥٧٣٢. أخرجه مسلم : ١٩١٦ بزيادة] .

باب ۳۰: شهادت هفت نوع است، بدون کشته شدن

۲۸۲۹ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شهادت پنج نوع است:مردن در مرض طاعون و مردن به درد شکم، و غرق شدن در آب و زیر دیوار شدن، و کسی که در راه خدا شهید می‌شود»[1].

۲۸۳۰ – از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مردن در مرض طاعون برای هر مسلمان شهادت است».

۱– امام بخاری پنج نوع شهادت را ذکر کرده، و شارحین گفته‌اند که مالک از جابر در موطاء، هفت نوع شهادت را آورده است و امام بخاری به خاطری حدیث جابر را نیاورده است که با شرط وی موافق نبوده است (تیسیر القاری).

٣١- باب : قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى :

﴿ لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾

غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ - إِلَى قَوْلِهِ - غَفُورًا رَحِيمًا ﴾ [النساء : ٩٥- ٩٦].

باب ۳۱: فرمودهٔ خدای تعالی

«برابر نیستند مؤمنانِ [در خانه] نشستهٔ آسیب‌نادیده و جهادکنندگان در راه خدای تعالی به مالهای خویش و جانهای خویش. برتری داده است خدای مجاهدان را به مال و جان خویش در خانه‌نشستگان در مرتبه و هریکی را وعدهٔ نیک کرده است خدا، و افزون داده است خدا مجاهدان را به نسبت نشینندگان مزد بزرگ».

(النسأ: ۹۵).

افزون داده است مرتبه‌ها از جانب خویش و آمرزش و بخشایش، و هست خدا آمرزندهٔ مهربان» (النسأ: ٩٦).

٢٨٣١- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قال : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ يَقُولُ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ . دَعَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ زَيْدًا ، فَجَاءَ بِكَتِفٍ فَكَتَبَهَا ، وَشَكَا ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ ضَرَارَتَهُ ، فَنَزَلَتْ : ﴿ لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ ﴾ . [انظر: ٤٥٩٣، ٤٥٩٤، ٤٩٩٠. أخرجه مسلم : ١٨٩٨].

۲۸۳۱ - از بَرا بن عازب(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: آنگاه که این آیه نازل شد: «برابر نیستند مؤمنانِ [در خانه] نشسته» رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ، زید (بن ثابت) را نزد خود فراخواند. زید با شانهٔ (استخوان حیوان) آمده و آن آیه را (برشانه) نوشت. سپس ابن ام مَکْتُوم. از (معذرت کوری خود) شکایت کرد، پس از آن (بر این شیوه) نازل شد: «برابر نیستند مؤمنانِ [در خانه] نشستهٔ آسیب‌نادیده».

٢٨٣٢- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ الزُّهْرِيُّ قال : حَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ أَنَّهُ قال : رَأَيْتُ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ ، فَأَقْبَلْتُ حَتَّى جَلَسْتُ إِلَى جَنْبِهِ ، فَأَخْبَرَنَا أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ أَمْلَى عَلَيْهِ : ﴿ لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ﴾ . قال : فَجَاءَهُ

۲۸۳۲ - از ابن شهاب روایت است که سهل بن سَعد ساعدی گفت: مروان بن حکم (امیر مدینه از جانب معاویه) را دیدم که در مسجد نشسته بود. من پیش رفتم تا آن که در کنار وی نشستم. وی ما را خبر داد که زیدبن ثابت به او گفته است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر وی املاء کرد که: «برابر نیستند نشینندگان از

ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَهُوَ يُمِلُّهَا عَلَيَّ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَسْتَطِيعُ الْجِهَادَ لَجَاهَدْتُ ، وَكَانَ رَجُلاً أَعْمَى ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ ﷺ ، وَفَخِذُهُ عَلَى فَخِذِي ، فَثَقُلَتْ عَلَيَّ حَتَّى خِفْتُ أَنْ تَرُضَّ فَخِذِي ، ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾ . [انظر : ٤٥٩٢ ، وانظر في الصلاة ، باب ١٢] .

مسلمانان و جهادکنندگان در راه خدا».

زید گفت: ابن اُمّ مکتوم آمد، و آن حضرت بر من املاء می‌کرد. وی گفت: یا رسول‌الله: اگر مرا توانایی جهاد می‌بود، جهاد می‌کردم. وی مردی نابینا بود. خداوند تبارک و تعالی بر رسول خود وحی فرود آورد، در آن حالت ران آن حضرت که بر ران من قرار داشت (از اثر گرانی بار وحی) به اندازه‌ای سنگین شد که ترسیدم ران من ریزه‌ریزه می‌شود. سپس آن حالت از وی دور شد و خداوند عزوجلّ فرود آورد: «غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ» یعنی به جز معذوران.

٣٢- باب : الصَّبْرِ عِنْدَ الْقِتَالِ

٢٨٣٣- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ أَبِي النَّضْرِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى كَتَبَ ، فَقَرَأْتُهُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «إِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا» . [راجع: ٢٨١٨ . أخرجه مسلم : ١٧٤٢ مطولاً] .

باب ۳۲: شکیبایی در وقت کارزار

۲۸۳۳ – از موسی بن عقبه روایت است که سالم ابی‌النَّضر گفت: عبدالله بن ابی اَوفَی (به عَمْرو بن عبیدالله که در جنگ با خوارج اسیر بود) نوشت و من نوشته‌اش را خواندم این‌که: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چون با دشمن مواجه شدید، شکیبا باشید».

٣٣- باب : التَّحْرِيضِ عَلَى الْقِتَالِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ﴾ [الأنفال:٦٥].

٢٨٣٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ حُمَيْدٍ قال : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْخَنْدَقِ ، فَإِذَا الْمُهَاجِرُونَ وَالأنصار يَحْفِرُونَ فِي غَدَاةٍ بَارِدَةٍ ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ ، عَبِيدٌ يَعْمَلُونَ ذَلِكَ لَهُمْ ، فَلَمَّا رَأَى مَا بِهِمْ مِنَ النَّصَبِ وَالْجُوعِ ، قَالَ :

«اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْشُ الآخِرَهْ فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ» .

باب ۳۳: برانگیختن مسلمانان به کارزار

و فرمودهٔ خدای تعالی: [ای پیامبر] رغبت ده مسلمانان را به جنگ» (الانفال: ٦٥).

٢٨٣٤ – از حُمَید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی خندق رفت و مهاجرین و انصار را دید که در روزی سرد آن را حفر می‌کنند. آنها برده‌هایی نداشتند که برایشان کار کنند و چون رنج خاک‌کشی و گرسنگی آنها را مشاهده کرد، فرمود: «بارالها، همانا زندگی زندگی آخرت

فَقالوا : مُجيبينَ لَهُ :

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدَا

[انظــر : ٢٨٣٥، ٢٩٦١، ٣٧٩٥، ٣٧٩٦، ٤٠٩٩، ٤١٠٠، ٦٤١٣، ٧٢٠١ ، وانظر في الجهاد والسير ، باب ١٦١. أخرجه مسلم : ١٨٠٥ باختلاف] .

٣٤- باب : حَفْرِ الْخَنْدَقِ

٢٨٣٥- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : جَعَلَ الْمُهَاجِرُونَ وَالأنصار يَحْفِرُونَ الْخَنْدَقَ حَوْلَ الْمَدِينَة ، وَيَنْقُلُونَ التُّرَابَ عَلَى مُتُونِهِمْ ، وَيَقُولُونَ :

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا عَلَى الإِسْلامِ مَا بَقِينَا أَبَدَا

وَالنَّبِيُّ ﷺ يُجِيبُهُمْ ، وَيَقُولُ :

«اللَّهُمَّ إِنَّهُ لا خَيْرَ إِلا خَيْرُ الآخِرة فَبَارِكْ فِي الأَنصار وَالْمُهَاجِرَة» .

[راجع : ٢٨٣٤ . أخرجه مسلم: ١٨٠٥ باختلاف] .

٢٨٣٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ يَقُول : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْقُلُ وَيَقُولُ : « لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا» . [انظر : ٢٨٣٧، ٣٠٣٤، ٣٠٣٤، ٤١٠٤، ٦٦٢٠، ٧٢٣٦ . أخرجه مسلم : ١٨٠٣ بزيادة] .

٢٨٣٧- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قال : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَوْمَ الأَحْزَاب يَنْقُلُ التُّرَابَ ، وَقَدْ وَارَى التُّرَابُ بَيَاضَ بَطْنِه ، وَهُوَ يَقُولُ :

لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلا تَصَدَّقْنَا وَلا صَلَّيْنَا

فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاقَيْنَا

است بیامرز انصار و مهاجران را»

آنها به پاسخ آن حضرت گفتند:

ما آن کسانیم که با محمد بیعت کردیم تا حیات داریم، پیوسته جهاد کنیم

باب ۳۴: کندن خندق

۲۸۳۵ – از عبدالعزیز روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: مهاجرین و انصار در گرداگرد مدینه به کندن خندق آغاز کردند و بر پشت خویش خاک می‌کشیدند و می‌گفتند:

ما آنانیم که با محمد بیعت کردیم بر کار جهاد تا جان به تن داریم

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به پاسخشان می‌گفت:

«بارالها، همانا هیچ نیکویی نیست به جز نیکویی آخرت پس برکت ارزانی دار انصار و مهاجرین را».

۲۸۳۶ – از ابواسحاق روایت است که بَراء(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (خاک) انتقال می‌داد و می‌گفت: «اگر رحمت تو نمی‌بود، ما هدایت نمی‌یافتیم».

۲۸۳۷ – از ابواسحاق روایت است که بَراء(رضی‌الله عنه) گفته: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که در جنگ احزاب، خاک انتقال می‌داد و همانا سفیدی شکم آن حضرت را خاک پوشانیده بود و آن حضرت می‌گفت:

اگر رحمت تو نمی‌بود هدایت نمی‌یافتیم نه صدقه می‌کردیم و نه نماز می‌گزاردیم

پس بر ما وقار و آرامش فرود آرو در مقابله

إِنَّ الأُلَى قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا».

[راجع : ٢٨٣٦ . أخرجه مسلم : ١٨٠٣ بزيادة ((ويرفع بها صوته)) ، وبدون : ((وثبت))] .

با دشمن گامهای ما را ثابت کن
آن گروه که بر ماستم روا داشتنداگر قصد فتنه‌انگیزی کنند، ابا می‌ورزیم

٣٥- باب : مَنْ حَبَسَهُ الْعُذْرُ عَنِ الْغَزْوِ

٢٨٣٨- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ قال : رَجَعْنَا مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر : ٢٨٣٩، ٤٤٢٣] .

٢٨٣٩- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، هُوَ ابْنُ زَيْدٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي غَزَاةٍ ، فَقَالَ : « إِنَّ أَقْوَامًا بِالْمَدِينَةِ خَلْفَنَا ، مَا سَلَكْنَا شِعْبًا وَلَا وَادِيًا إِلَّا وَهُمْ مَعَنَا فِيهِ ، حَبَسَهُمُ الْعُذْرُ » . [راجع : ٢٨٣٨] .

وَقَالَ مُوسَى : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ مُوسَى ابْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَبِيهِ قال : النَّبِيُّ ﷺ .

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : الأَوَّلُ أَصَحُّ .

باب ۳۵: کسی که معذرتی او را از جهاد باز دارد

۲۸۳۸ – از حُمَید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از غزوهٔ تبوک برگشتیم.

۲۸۳۹ – از حُمَید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در غزوه‌ای بود و گفت: «همانا کسانی را در مدینه عقب گذاشته‌ایم، ولی دره و وادیی را نپیموده‌ایم مگر آن که آنها با ما بودند (یعنی ثواب آن را برده‌اند) و ایشان را معذرتی بازداشته است».

موسی گفت: حَمَّاد از حُمَید از موسی ابن انس، از پدر خود از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: روایت اول (سند حُمَید از انس بدون واسطهٔ موسی) صحیح‌تر است).

٣٦- باب : فَضْلِ الصَّوْمِ فِي سَبِيلِ اللهِ

٢٨٤٠- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال : أَخْبَرَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ وَسُهَيْلُ بْنُ أَبِي صَالِحٍ : أَنَّهُمَا سَمِعَا النُّعْمَانَ بْنَ أَبِي عَيَّاشٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، بَعَّدَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا » . [أخرجه مسلم : ١١٥٣] .

باب ۳۶: فضیلت روزه در راه خدا

۲۸٤۰ – از ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «کسی که روزی در راه خدا روزه بگیرد، خداوند روی او را از آتش دوزخ به مسافت هفتاد سال دور می‌گرداند».

۳۷- باب : فَضْلِ النَّفَقَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

٢٨٤١- حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، دَعَاهُ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ ، كُلُّ خَزَنَةِ باب : أَيْ فُلُ هَلُمَّ » . قال أَبُو بَكْرٍ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ذَاكَ الَّذِي لا تَوَى عَلَيْهِ ، فَقَال النَّبِيُّ ﷺ : « إِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ » . [راجع : ١٨٩٧ . أخرجه مسلم : ١٠٢٧] .

٢٨٤٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : حَدَّثَنَا هِلالٌ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَال : « إِنَّمَا أَخْشَى عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي مَا يُفْتَحُ عَلَيْكُمْ مِنْ بَرَكَاتِ الأَرْضِ » . ثُمَّ ذَكَرَ زَهْرَةَ الدُّنْيَا ، فَبَدَأَ بِإِحْدَاهُمَا وَثَنَّى بِالأُخْرَى ، فَقَامَ رَجُلٌ فَقَال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَوَيَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ ؟ فَسَكَتَ عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ : قُلْنَا يُوحَى إِلَيْهِ ، وَسَكَتَ النَّاسُ كَأَنَّ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرَ ، ثُمَّ إِنَّهُ مَسَحَ عَنْ وَجْهِهِ الرُّحَضَاءَ ، فَقَال : « أَيْنَ السَّائِلُ آنِفًا ، أَوَخَيْرٌ هُوَ - ثَلاثًا - إِنَّ الْخَيْرَ لا يَأْتِي إِلا بِالْخَيْرِ ، وَإِنَّهُ كُلَّمَا يُنْبِتُ الرَّبِيعُ مَا يَقْتُلُ حَبَطًا أَوْ يُلِمُّ ، إِلاَّ آكِلَةَ الْخَضِرِ كُلَّمَا أَكَلَتْ ، حَتَّى إِذَا امْتَلأَتْ خَاصِرَتَاهَا ، اسْتَقْبَلَتِ الشَّمْسَ ، فَثَلَطَتْ وَبَالَتْ ثُمَّ رَتَعَتْ ، وَإِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ ، وَنِعْمَ صَاحِبُ الْمُسْلِمِ لِمَنْ أَخَذَهُ بِحَقِّهِ فَجَعَلَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ ، وَمَنْ لَمْ يَأْخُذْهُ بِحَقِّهِ فَهُوَ كَالآكِلِ الَّذِي لا يَشْبَعُ ، وَيَكُونُ عَلَيْهِ شَهِيدًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . [راجع : ٩٢١ . خرجه مسلم : ١٠٥٢] .

باب ۳۷: فضیلت خرج کردن (درجهاد) در راه خدا

۲۸۴۱ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که دو چیز (یک زوج از هر چیز که باشد) را در را ه خدا خرج کند، همه دربانان بهشت، او را فراخوانند که: ای فلان از این در بیا».

ابوبکر گفت: یا رسول‌الله، بر همچو کسی هلاکت و زیانی نیست. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا امید می‌دارم که تو در آن زمره باشی».

۲۸۴۲ – از عَطأ بن یَسار روایت است که ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر منبر ایستاد و گفت:

«همانا، من بر شما از آن می‌ترسم که پس از من برکات زمین بر شما گشاده شود». سپس آن حضرت از خوبی و خوشی دنیا یاد کرد، البته نخست از برکات زمین و سپس از خوبی و خوشی دنیا یاد کرد. سپس مردی ایستاد و گفت: یا رسول‌الله، آیا خیر شر می‌آورد؟ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در پاسخ وی سکوت کرد. ما گفتیم که بر وی وحی می‌آید. مردم هم سکوت کردند که گویی بر سر ایشان مرغان نشسته است. سپس آن حضرت عرق رخسار خویش را پاک کرد و فرمود: «سؤال کننده‌ای که همین اکنون سؤال می‌کرد، کجاست؟ آیا آن خیر است – و سه بار سخن خویش را تکرار فرموده و سپس گفت: همانا خیر جز خیر نمی‌آورد، آنچه را بهار می‌رویاند می‌کشد یا نزدیک به مرگ می‌گرداند مگر آن حیوانی را

که سبزه می‌خورد تا هر دو تهیگاه آن پر شود[1] و سپس روی به آفتاب می‌کند و شکمش را خالی می‌نماید و پیشاب می‌کند و سپس می‌چرد. به تحقیق که این مال دنیا سبز شیرین است و نعمت است بر مسلمانی که آن را از راه حلال به دست آورد و در راه خدا و برای یتیمان و مسکینان به مصرف برساند. و کسی که آن را از راه حلال به دست نیاورد، بسان خورنده‌ای است که سیر نمی‌شود، و آن مال خود گواهی است بر وی در روز قیامت».

٣٨- باب :فَضل مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا خَلَفه أوْ بِخَيْرٍ

٢٨٤٣- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَر : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارث : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ قال : حَدَّثَنِي يَحْيَى قال : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ قال : حَدَّثَنِي بُسْرُبْنُ سَعِيد قال : حَدَّثَنِي زَيْدُبْنُ خَالد ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّه فَقَدْ غَزَا ، وَمَنْ خَلَفَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّه بِخَيْرٍ فَقَدْ غَزَا » . [أخرجه مسلم : ١٨٩٥] .

٢٨٤٤- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : عَنْ إِسْحَاقَ بْن عَبْدِاللَّه ، عَنْ أَنَس ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ يَدْخُلُ بَيْتًا بِالْمَدِينَة غَيْرَ بَيْت أُمِّ سُلَيْم إِلاَّ عَلَى أَزْوَاجِه ، فَقِيلَ لَهُ فَقال : « إِنِّي أَرْحَمُهَا قُتِلَ أَخُوهَا مَعِي » . [أخرجه مسلم: ٢٤٥٥] .

باب ۳۸: فضیلت کسی که غازی را مجهز گرداند و یا در غیاب وی به مربوطین او کمک کند

٢٨٤٣ – از زَید بن خَالد(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که مجاهدی را در راه خدا مجهز کند، همانا وی جهاد کرده است و کسی که از اهل و عیال و مال مجاهد به نیکویی وارسی کند، به تحقیق که وی جهاد کرده است».

٢٨٤٤ – از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به هیچ خانه‌ای در مدینه نمی‌رفت به جز خانهٔ اُم سُلَیم، و به جز خانه‌های همسران خویش. در این مورد به آن حضرت گفته شد. فرمود: «من بدان سبب با وی مهربانی می‌کنم، که برادرش در همراهی من کشته شده است».

٣٩- باب : التَّحَنُّط عِنْدَ الْقِتَال

باب ۳۹: استعمال حنوط به هنگام جنگ

۱– مراد از بسیاری سبزه به هنگام بهار است که حیواناتی را که پرخوری می‌کنند، می‌کشد و یا در آستانهٔ مرگ قرار می‌دهد.

٢٨٤٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدُ ابْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَنَسٍ قَالَ : وَذَكَرَ يَوْمَ الْيَمَامَةِ قَالَ : أَتَى أَنَسٌ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ ، وَقَدْ حَسَرَ عَنْ فَخِذَيْهِ وَهُوَ يَتَحَنَّطُ ، فَقَالَ : يَا عَمِّ ، مَا يَحْبِسُكَ أَنْ لاَ تَجِيءَ ؟ قَالَ : الآنَ يَا ابْنَ أَخِي ، وَجَعَلَ يَتَحَنَّطُ ، يَعْنِي مِنَ الْحَنُوطِ ، ثُمَّ جَاءَ فَجَلَسَ ، فَذَكَرَ فِي الْحَدِيثِ انْكِشَافًا مِنَ النَّاسِ ، فَقَالَ : هَكَذَا عَنْ وُجُوهِنَا حَتَّى نُضَارِبَ الْقَوْمَ ، مَا هَكَذَا كُنَّا نَفْعَلُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، بِئْسَ مَا عَوَّدْتُمْ أَقْرَانَكُم .

رَوَاهُ حَمَّادٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ .

۲۸۴۵ – از خالد ابن حارث روایت است که ابن عَوْن گفت: موسی بن انس، با یادآوری از جنگ یمامه گفت: انس بن مالک، نزد ثابت بن قیس رفت. وی هر دو ران خویش را برهنه کرده بود و خوشبویی حنوط می‌مالید. انس به او گفت: ای عمو چه چیز تو را از آمدن (به جنگ) بازداشته است؟ گفت: همین اکنون می‌آیم ای برادرزاده. وی بر خود خوشبویی می‌مالید، یعنی از حنوط سپس آمد و در صف نشست. انس ماجرای فرار مردم را بیان کرد: ثابت گفت: از جلوی ما یک سو شوید تا با این مردم بجنگیم. ما به همراهی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) چنین نمی‌کردیم (که فرار نماییم). بد چیزی است که شما عادت دشمنان خود را گرفته‌اید.

این حدیث را حَمَّاد، از ثابت، از انس روایت کرده است.

٤٠- باب : فَضْلِ الطَّلِيعَةِ

٢٨٤٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ» . يَوْمَ الأَحْزَابِ ، قَالَ الزُّبَيْرُ : أَنَا ، ثُمَّ قَالَ : «مَنْ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ» . قَالَ الزُّبَيْرُ : أَنَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا ، وَحَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ» . [انظر : ٢٨٤٧، ٢٩٩٧، ٣٧١٩، ٤١١٣، ٧٢٦١ . اخرجه مسلم : ٢٤١٥، بنحوه] .

باب ۴۰: فضیلت جلوداری لشکر (برای کسب اطلاعات)

۲۸۴۶ – از محمدبن مُنکَدِر روایت است که جَابِر (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «کیست که خبر دشمن را برایم بیاورد؟» و آن در روز جنگ احزاب بود. زُبَیر گفت: من (خبر دشمن را می‌آورم) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر پیامبری را حواریی (یاری دهنده‌ای) بوده است و حواری من زُبَیر است»[1].

۱– چنان‌که اصحاب حضرت عیسی علیه‌السلام از جهت کمال خصوصیت و اخلاص به این نام شهرت یافته‌اند، و این کمال فضیلت و منقبت زبیر است به شتافتن در عملی‌کردن امر آن حضرت و قوت دل و شجاعت وی (تیسیر القاری)

٤١- باب : هَلْ يُبْعَثُ الطَّلِيعَةُ وَحْدَهُ ؟

٢٨٤٧- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُنْكَدِرِ : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رضيَ اللهُ عَنهما قال : نَدَبَ النَّبِيُّ ﷺ النَّاسَ - قال صَدَقَةُ : أَظُنُّهُ - يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ، ثُمَّ نَدَبَ النَّاسَ ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ، ثُمَّ نَدَبَ النَّاسَ ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيّاً، وَإِنَّ حَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ » . [راجع : ٢٨٤٦. أخرجه مسلم: ٢٤١٥] .

باب ۴۱: آیا جلودار لشکر را تنها بفرسد

۲۸۴۷ – از ابن مُنْکَدِرْ روایت است که جَابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (برای خبر آوردن از دشمن) مردم را فراخواند. صَدَقه (راوی حدیث) گفته است: گمان می‌کنم – روز جنگ خندق بود. زُبیر آن را اجابت کرد. سپس آن حضرت مردم را فراخواند، و زبیر اجابت کرد، سپس مردم را فراخواند، و زبیر اجابت کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر پیامبری را حواری‌یی بوده است، و همانا حواری من زبیر است».

٤٢- باب : سَفَرِ الاِثْنَيْنِ

٢٨٤٨- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو شِهَابٍ ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ قَالَ : انْصَرَفْتُ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ لَنَا ، أَنَا وَصَاحِبٍ لِي : « أَذِّنَا وَأَقِيمَا ، وَلْيَؤُمَّكُمَا أَكْبَرُكُمَا » . [راجع: ٦٢٨ . أخرجه مسلم : ٦٧٤] .

باب ۴۲: سفر کردن دو نفر باهم

۲۸۴۸ – از اَبوقِلابَه روایت است که مالک بن حُوَیْرِث(رضی‌الله عنه) گفت: از نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که بازگشتیم، آن حضرت به ما، یعنی به من و رفیق من گفت: «اذان دهید و اقامت گویید و بزرگتر شما (در سفر) امامت دهد».

٤٣- باب : الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

٢٨٤٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنهمُ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « الْخَيْلُ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » . [انظر : ٣٦٤٤. أخرجه مسلم : ١٨٧] .

باب ۴۳: به موی پیشانی اسپان بسته شده (برای جهاد) تا به روز قیامت نیکویی بسته است

۲۸۴۹ – از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: «به موی پیشانی اسپان (آماده جهاد) تا به روز قیامت نیکویی گره زده شده است».

٢٨٥٠- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حُصَيْنٍ وَابْنِ أَبِي السَّفَرِ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ

۲۸۵۰ – از عُروَه بن جَعد روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در پیشانی اسپان

الْجَعْد ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » .

قال : سُلَيْمَانُ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ أَبِي الْجَعْد .

تَابَعَهُ مُسَدَّدٌ ، عَنْ هُشَيْم ، عَنْ حُصَيْن ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ أَبِي الْجَعْد . [انظر : ٢٨٥٢ ، ٣١١٩ ، ٣٦٤٣ . أخرجه مسلم : ١٨٧٣ بزيادة الأجر والمغنم] .

بسته شده (برای جهاد) تا به روز قیامت نیکویی گره زده شده است».

امام بخاری گفته است: سُلیمان، از شُعْبه، عُروه بن ابی‌الجعد روایت کرده است (نه عُروه بن جَعد)[۱].

متابعت کرده است (سُلیمان را) مسدَّد، از هُشَیم، از حُصَیْن از شَعْبی، از عُروه بن ابی‌الجعد.

٢٨٥١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي التَّيَّاح ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِك ﷺ قال : قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : « الْبَرَكَةُ فِي نَوَاصِي الْخَيْلِ » . [انظر : ٣٦٤٥ . أخرجه مسلم : ١٨٧٤] .

۲۸۵۱ – از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در موی پیشانی اسپان برکت گره زده شده است».

٤٤- باب : الْجِهَادُ مَاضٍ مَعَ الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » .

٢٨٥٢- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا ، عَنْ عَامِر : حَدَّثَنَا عُرْوَةُ الْبَارِقِيُّ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ : الأَجْرُ وَالْمَغْنَمُ » . [راجع : ٢٨٥٠ . أخرجه مسلم : ١٨٧٣] .

باب ۴۴: جهاد با امیر نیکوکار و بدکردار نافذ است

به دلیل فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم): «بر موی پیشانی اسپان بسته شده (برای جهاد) تا به روز قیامت نیکویی است».

۲۸۵۲ – از عُروهٔ بارقی(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بر موی پیشانی اسپان بسته شده (برای جهاد) تا به روز قیامت نیکویی است: ثواب اخروی و غنیمت».

٤٥- باب : مَنِ احْتَبَسَ فَرَسًا [فِي سَبِيلِ الله]

لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ ﴾ [الأنفال : ٦٠] .

٢٨٥٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَفْص : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُبَارَك : أَخْبَرَنَا طَلْحَةُ بْنُ أَبِي سَعِيد قال : سَمِعْتُ سَعِيدًا الْمَقْبُرِيَّ

باب ۴۵: کسی که اسپ (در راه خدا) نگاه می‌دارد

به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «و از آماده داشتن اسپان» (الانفال: ٦٠).

۲۸۵۳ – از ابوهُریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که اسپ در

۱– در روایت حَفص بن عُمر، از شُعبه – عُروه بن جَعد گفته شده است، سلیمان از شعبه – عُروه بن ابی‌الجعد – روایت کرده است.

يُحَدِّثُ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنِ احْتَبَسَ فَرَسًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، إِيمَانًا بِاللَّهِ ، وَتَصْدِيقًا بِوَعْدِهِ ، فَإِنَّ شِبَعَهُ وَرِيَّهُ وَرَوْثَهُ وَبَوْلَهُ فِي مِيزَانِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

راه خدا نگاه می‌دارد، به خاطر ایمان به خدا و تصدیق وعدهٔ او، همانا سیری و سیرابی، و فضله و پیشاب آن در روز قیامت در میزان (حسنات) اوست».

٤٦- باب : اسْمِ الْفَرَسِ وَالْحِمَارِ

باب ۴۶: اسم اسپ و خر

٢٨٥٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَتَخَلَّفَ أَبُو قَتَادَةَ مَعَ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، وَهُمْ مُحْرِمُونَ وَهُوَ غَيْرُ مُحْرِمٍ ، فَرَأَوْا حِمَارًا وَحْشِيًّا قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ، فَلَمَّا رَأَوْهُ تَرَكُوهُ حَتَّى رَآهُ أَبُو قَتَادَةَ ، فَرَكِبَ فَرَسًا لَهُ يُقَالُ لَهُ الْجَرَادَةُ ، فَسَأَلَهُمْ أَنْ يُنَاوِلُوهُ سَوْطَهُ فَأَبَوْا ، فَتَنَاوَلَهُ فَحَمَلَ فَعَقَرَهُ ، ثُمَّ أَكَلَ فَأَكَلُوا ، فَقَدِمُوا فَلَمَّا أَدْرَكُوهُ قَالَ : «هَلْ مَعَكُمْ مِنْهُ شَيْءٌ» . قَالَ : مَعَنَا رِجْلُهُ ، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ ﷺ فَأَكَلَهَا . [راجع : ١٨٢١ . أخرجه مسلم : ١١٩٦ دون ذكر اسم الفرس وأنهم أكلوا منه جميعاً] .

۲۸٥٤ – از عبدالله بن ابی قَتاده روایت است که پدر وی گفت: وی (در غزوهٔ حدیبیه) با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روانه شد، سپس با برخی از یاران خویش از آن حضرت عقب افتاد. یاران وی در اِحرام بودند و او بدون اِحرام بود. آنها گوره‌خری دیدند قبل از آنکه ابوقَتاده آن را ببیند، و از دیدن آن چیزی نگفتند، تا آن که ابوقَتاده آن را دید. وی بر اسپ خود که آن را جَراده می‌گفتند سوار شد، و از یاران خویش خواست که تازیانه‌اش را بدو بدهند، آنها ندادند. خودش تازیانه را گرفت و بر گوره‌خر حمله کرد و آن را پی زد، سپس از گوشت آن خورد و دیگران هم خوردند، و روانه شدند[1] و چون آن حضرت را دریافتند (ماجرا را بیان کردند) رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا چیزی از آن نزد شما باقی است؟».

ابوقتاده گفت: پای وی نزد ما می‌باشد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن را گرفت و خورد.

٢٨٥٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا مَعْنُ ابْنُ عِيسَى : حَدَّثَنَا أُبَيُّ بْنُ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ : كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فِي حَائِطِنَا فَرَسٌ يُقَالُ لَهُ اللُّحَيْفُ .

۲۸٥٥ – از سَهْل روایت است که گفت: اسپ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که – لُحَیْف – نامیده می‌شد، در باغ ما نگهداری می‌شد».

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: برخی

۱- در برخی نسخ بخاری عوض – فقدموا – یعنی روانه شدند، – فندموا – آمده است – یعنی پشیمان شدند از این که گوشت شکار را در حال احرام خورده بودند.

قال أبو عَبْد اللَّه : وَقال بَعْضُهُمْ : اللُّخَيْفُ .

٢٨٥٦- حَدَّثَني إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : سَمِعَ يَحْيَى بْنَ آدَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَص ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرو ابْن مَيْمُون ، عَنْ مُعَاذ ﷺ قال : كُنْتُ رِدْفَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى حِمَارٍ يُقالُ لَهُ عُفَيْرٌ ، فَقال : «يَا مُعَاذُ هَلْ تَدْرِي حَقَّ اللَّه عَلَى عِبَاده ، وَمَا حَقُّ الْعِبَاد عَلَى اللَّه» . قُلْتُ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قال : «فَإِنَّ حَقَّ اللَّه عَلَى الْعِبَاد أَنْ يَعْبُدُوهُ، وَلا يُشْرِكُوا به شَيْئًا ، وَحَقَّ الْعِبَاد عَلَى اللَّه أَنْ لا يُعَذِّبَ مَنْ لا يُشْرِكُ به شَيْئًا» . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّه ، أَفَلا أُبَشِّرُ به النَّاسَ ؟ قال : «لا تُبَشِّرْهُمْ فَيَتَّكِلُوا» . [انظر : ٥٩٦٧، ٦٢٦٧، ٦٥٠٠، ٧٣٧٣ . أخرجه مسلم : ٣٠] .

نام آن را - لُخَیف - گفته‌اند.

۲۸۵٦ - از عَمرو ابن مَیْمون روایت است که مُعاذ(رضی‌الله عنه) گفت: من بر پشت سر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر خری سوار بودم که - عُفَیْر - گفته می‌شد. و آن حضرت فرمود: «ای معاذ، آیا حق خداوند را بر بندگان وی و حق بندگان بر خداوند را می‌دانی؟» گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت فرمود: «همانا حق خداوند بر بندگان آن است که او را بپرستند و به او چیزی شریک نیاورند، و حق بندگان بر خداوند آن است که کسی را که به وی چیزی شریک نمی‌آورد، مورد عذاب قرار ندهد».

گفتم: یا رسول‌الله: آیا مردم را از این خبر بشارت ندهم؟

فرمود: «آنها را بشارت مده؛ زیرا بر آن اتکاء می‌کنند» (عمل را ترک می‌کنند).

٢٨٥٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَس بْن مَالك ﷺ قال : كَانَ فَزَعٌ ، بِالْمَدِينَةِ فَاسْتَعَارَ النَّبِيُّ ﷺ فَرَسًا لَنَا يُقَالُ لَهُ : مَنْدُوبٌ ، فَقال : «مَا رَأَيْنَا مِنْ فَزَعٍ ، وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا» . [راجع : ٢٦٢٧] .

۲۸۵۷ - از قَتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: مدینه را ترس و هراس فراگرفت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اسپ ما را که مَنْدوب نامیده می‌شد به عاریت گرفت و فرمود: «چیزی از ترس و هراس ندیدیم و این اسپ را (در سواری) چون دریا یافتیم» (در تندروی و هموار روی).

٤٧- باب : مَا يُذْكَرُ مِنْ شُؤْمِ الْفَرَسِ

باب ۴۷: آنچه دربارهٔ شومی اسپ گفته شده

٢٨٥٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَان : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّه : أَنَّ عَبْدَاللَّه بْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما قال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّمَا

۲۸۵۸ - از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود:

«شومی در سه چیز است: در اسپ، و زن،

الشُّؤْمُ في ثَلاثَةٍ في الْفَرَسِ ، وَالْمَرْأَةِ ، وَالدَّارِ» . [راجع: ٢٠٩٩ . أخرجه مسلم : ٢٢٢٥] .

و خانه»[1].

٢٨٥٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ : فَفِي الْمَرْأَةِ ، وَالْفَرَسِ ، وَالْمَسْكَنِ» . [انظر : ٥٠٩٥ . أخرجه مسلم : ٢٢٢٦].

۲۸۵۹ – روایت است از سهل بن سعد ساعدی(رضی‌الله عنه) که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر در چیزی (شومی باشد)، در زن و اسپ و مسکن است».

٤٨- باب : الْخَيْلُ لِثَلاثَةٍ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لا تَعْلَمُونَ ﴾ [النحل :٨] .

باب ۴۸: نگهداری، اسپ در سه مورد است

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و آفرید اسپان را و شتران و خران را تا سوار شوید بر آن و برای آرایش و می‌آفریند آنچه نمی‌دانید». (النحل: ۸).

٢٨٦٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «الْخَيْلُ لِثَلاثَةٍ : لِرَجُلٍ أَجْرٌ ، وَلِرَجُلٍ سِتْرٌ ، وَعَلَى رَجُلٍ وِزْرٌ ، فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أَجْرٌ فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَأَطَالَ فِي مَرْجٍ أَوْ رَوْضَةٍ ، فَمَا أَصَابَتْ فِي طِيَلِهَا ذَلِكَ مِنَ الْمَرْجِ أَوِ الرَّوْضَةِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٍ ، وَلَوْ أَنَّهَا قَطَعَتْ طِيَلَهَا ، فَاسْتَنَّتْ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ ، كَانَتْ أَرْوَاثُهَا وَآثَارُهَا حَسَنَاتٍ لَهُ ، وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهَرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ وَلَمْ يُرِدْ أَنْ يَسْقِيَهَا كَانَ ذَلِكَ حَسَنَاتٍ لَهُ . وَرَجُلٌ رَبَطَهَا فَخْرًا وَرِئَاءً وَنِوَاءً لأَهْلِ الإِسْلامِ فَهِيَ وِزْرٌ عَلَى ذَلِكَ» . وَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْحُمُرِ ، فَقَالَ : «مَا أُنْزِلَ عَلَيَّ فِيهَا إِلاَّ هَذِهِ الآيَةُ الْجَامِعَةُ الْفَاذَّةُ : ﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ . وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴾» . [الزلزلة : ٧-٨] . [راجع: ٢٣٧١] .

۲۸۶۰ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نگهداری اسپ در سه مورد است: برای کسی موجب ثواب است و برای کسی پرده‌پوشی است و برای کسی موجب گناه است، و اما برای کسی که موجب ثواب است، مردی است که اسپ را برای خدا نگه داشته است و رسن آن را دراز می‌بندد تا آن‌جا که بتواند در چراگاه یا باغ بچرد، و این چریدن در زمرهٔ حسنات وی است. اگر اسپ ریسمانش را بگسلاند و بر یک یا دو تپه جست و خیز زند، فضله‌ها و نشان گامهای آن در زمرهٔ حسنات آن مرد است، و اگر اسپ بر جوی آب بگذرد و آب بنوشد بدون آن که قصد آب دادن آن را داشته باشد، همان نوشیدن آب، در زمرهٔ حسنات است. و مردی که اسپ را برای فخر و ریاکاری و دشمنی با مسلمانان نگه می‌دارد،

۱– شُوم (شومی) به معنی شر و نامیمون و بدفالی و نحسی است. شومی دراسپ مراد از اسپی است که بر آن جهاد نکند و شومی در زن همان زنی است که نازا باشد، و شومی درخانه همان خانه‌ای است که همسایهٔ بد داشته باشد و یا از مسجد دور باشد. «صحیح‌البخاری، شرح شیخ قاسم شماعی رفاعی».

این حالت بر وی موجب گناه است».

از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در مورد خران سؤال شد. آن حضرت فرمود: «در آن مورد بر من وحی نیامده است به جز از این آیهٔ جامع منفرد».

«هرکه کرده باشد هم وزنِ یک ذرّه عملِ نیک، ببیند آن را، و هرکه کرده باشد هم وزن یک ذرّه عملِ بد، ببیند آن را» (الزلزاله: ۷–۸)[۱].

٤٩- باب : مَنْ ضَرَبَ دَابَّةَ غَيْرِهِ فِي الْغَزْوِ

٢٨٦١- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عَقِيلٍ : حَدَّثَنَا أَبُو الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِيُّ قال : أَتَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ الأنصاريَّ فَقُلْتُ لَهُ : حَدِّثْنِي بِمَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قال : سَافَرْتُ مَعَهُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ ، قال أَبُو عَقِيلٍ : لا أدري غَزْوَةً أَوْ عُمْرَةً - فَلَمَّا أَنْ أَقْبَلْنَا ، قال النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَعَجَّلَ إِلَى أَهْلِهِ فَلْيُعَجِّلْ » .

قال جَابِرٌ : فَأَقْبَلْنَا وَأَنَا عَلَى جَمَلٍ لِي أَرْمَكَ ، لَيْسَ فِيهِ شِيَةٌ ، وَالنَّاسُ خَلْفِي ، فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ ، إِذْ قَامَ عَلَيَّ ، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : « يَا جَابِرُ ، اسْتَمْسِكْ » . فَضَرَبَهُ بِسَوْطِهِ ضَرْبَةً فَوَثَبَ الْبَعِيرُ مَكَانَهُ ، فَقَالَ : « أَتَبِيعُ الْجَمَلَ » . قُلْتُ : نَعَمْ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَسْجِدَ فِي طَوَائِفِ أَصْحَابِهِ ، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ ، وَعَقَلْتُ الْجَمَلَ فِي نَاحِيَةِ الْبَلَاطِ ، فَقُلْتُ لَهُ : هَذَا جَمَلُكَ ، فَخَرَجَ فَجَعَلَ يُطِيفُ بِالْجَمَلِ وَيَقُولُ : « الْجَمَلُ جَمَلُنَا » . فَبَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أَوَاقٍ مِنْ ذَهَبٍ ، فَقَالَ : « أَعْطُوهَا جَابِرًا » . ثُمَّ قَالَ : « اسْتَوْفَيْتَ الثَّمَنَ » . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : « الثَّمَنُ وَالْجَمَلُ لَكَ » . [راجع : ٤٤٣. أخرجه مسلم : ٧١٥. مختصراً باختلاف ، وبقطعة ليست في هذه الطريق ، وأخرجه في الرضاع (٥٧)

باب ۴۹: کسی که حیوان سواری کسی دیگر را در سفر جهاد بزند

۲۸۶۱- از ابوعَقِیل روایت است که ابومتوکل ناجی گفت: من نزد جابر بن عبدالله انصاری(رضی‌الله عنه) رفتم و به او گفتم: آن‌چه را از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ای به من بگوی. وی گفت: در بعضی سفرها آن حضرت را همراهی کردم - ابوعَقِیل گفت: نمی‌دانم که آن سفر برای جهاد بود یا عمره - (جابر گفته است) و چون (به سوی مدینه) بازگشتیم، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که می‌خواهد به سوی اهل و عیال خود بشتابد پس بشتابد».

جابر گفت: ما راهی (مدینه) شدیم و من بر شتر خود سوار بودم که دارای رنگ سرخ و سیاه بود و رنگی دیگر در آن آمیخته نبود، و مردم در عقب من بودند. ناگاه شترم (از فرط ماندگی) ایستاد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «شتر خود را نگهدار» و آن را با تازیانه خود زد. شتر از جای خود برجست. آن حضرت فرمود: «آیا شترت را نمی‌فروشی؟» گفتم: می‌فروشم و

۱- یعنی در مورد خر، بدان گونه که از آن استفاده می‌کنند، در کار نیک یا بد، برطبق آن سزا یا جزا می‌بینند. (تیسیر القاری)

مطولاً . وأخرجه في المساقاة (١٠٩) بنحوه ، وبقطعة أخرى].

چون به مدینه آمدیم و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با گروه‌هایی از یاران خود به مسجد درآمد، من نزد وی رفتم و شتر را در پیاده‌رو مسجد بسته بودم و به آن حضرت گفتم: این است شتر تو. آن حضرت برآمد و برگرد شتر می‌گشت و می‌گفت: «این شتر، شتر ما است» پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چند اوقیه طلا فرستاد و فرمود: «آن را به جابر بدهید» و سپس فرمود: «بهای آن را کامل گرفتی؟» گفتم: آری. سپس فرمود: «شتر و بهای آن از آنِ تو باشد».

٥٠- باب : الرُّكُوبِ عَلَى الدَّابَّةِ الصَّعْبَةِ وَالْفُحُولَةِ مِنَ الْخَيْلِ

وَقَالَ رَاشِدُ بْنُ سَعْدٍ : كَانَ السَّلَفُ يَسْتَحِبُّونَ الْفُحُولَةَ ، لأَنَّهَا أَجْرَى وَأَجْسَرُ .

٢٨٦٢- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَزَعٌ ، فَاسْتَعَارَ النَّبِيُّ ﷺ فَرَسًا لأَبِي طَلْحَةَ يُقَالُ لَهُ : مَنْدُوبٌ ، فَرَكِبَهُ ، وَقَالَ : « مَا رَأَيْنَا مِنْ فَزَعٍ ، وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا » . [أخرجه مسلم : ٢٣٠٧] .

باب ۵۰: سواری بر حیوان تندرو و سرکش نر از قبیل اسپ

و راشدبن سعد گفته است: مسلمانان پیشین سواری اسپ نر را دوست می‌داشتند؛ زیرا آن تندروتر و دلیرتر است.

۲۸۶۲ – از قَتادَه روایت است که اَنس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: ترس و هراسی در مدینه پیدا شد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اسپی از ابوطلحه به عاریت گرفت که مَندُوب نامیده می‌شد، و بر آن سوار شد و گفت: «ما ترس و هراسی ندیدیم، و این اسپ را چون دریا یافتیم».

٥١- باب : سِهَامِ الْفَرَسِ ،

وَقَالَ مَالِكٌ : يُسْهَمُ لِلْخَيْلِ ، وَالْبَرَاذِينِ مِنْهَا ، لِقَوْلِهِ : ﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا﴾ [النحل:٨] . وَلا يُسْهَمُ لأَكْثَرَ مِنْ فَرَسٍ .

٢٨٦٣- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ

باب ۵۱: سهم اسپ (از مال غنیمت)

و مالک گفته است: برای اسپان عربی و غیرعربی سهم داده شود، به دلیل فرمودۀ خدای تعالی: «و آفرید اسپان و شتران را و خران را تا سوار شوید بر آن». (النحل: ۸) و برای بیشتر از یک اسپ سهم داده نشود.

۲۸۶۳ – از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله

عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ نَافِع ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ رَسُولَ اللَّـه ﷺ جَعَلَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ وَلِصَاحِبِهِ سَهْمًا . [انظر : ٤٢٢٨ ذ ت . أخرجه مسلم : ١٧٦٢ بلفظ : وللرجل] .

عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برای اسپ دو سهم و برای صاحب آن یک سهم (از مال غنیمت) تعیین کرد. (یعنی اسپ سوار سه سهم مستحق می‌گردد).

٥٢- باب : مَنْ قَادَ دَابَّةَ غَيْرِهِ فِي الْحَرْبِ

٢٨٦٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قال رَجُلٌ لِلْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَفَرَرْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ ؟ قال : لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَفِرَّ ، إِنَّ هَوَازِنَ كَانُوا قَوْمًا رُمَاةً ، وَإِنَّا لَمَّا لَقِينَاهُمْ حَمَلْنَا عَلَيْهِمْ فَانْهَزَمُوا ، فَأَقْبَلَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى الْغَنَائِمِ وَاسْتَقْبَلُونَا بِالسِّهَامِ ، فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَفِرَّ ، فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ وَإِنَّهُ لَعَلَى بَغْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ ، وَإِنَّ أَبَا سُفْيَانَ آخِذٌ بِلِجَامِهَا وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «أَنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ ، أَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ» . [انظر : ٢٨٧٤ د، ٢٩٣ د، ٣٠٤٢ ح، ٤٣١٥ د، ٤٣١٦ ح، ٤٣١٧ ح . وانظر في المناقب ، باب ١٣ أخرجه مسلم : ١٧٧٦] .

باب ۵۲: کسی که در جنگ عنان مرکب کسی دیگر را بکشد

٢٨٦٤ - از شعبه روایت است که ابو اسحاق گفت: مردی به بَرَاء بن عازب(رضی‌الله عنه) گفت: آیا در روز جنگ حُنین از نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرار کردید؟ وی گفت: لیکن رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرار نکرد (و بر جای خود ثابت ماند) و همانا قوم هوازن، قومی تیرانداز بودند و چون با ایشان مواجه شدیم بر آنها حمله کردیم و آنها شکست خوردند، وقتی مسلمانان به سوی غنایم روی آوردند، بر ما تیراندازی کردند و اما رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرار نکرد و به تحقیق که آن حضرت را دیدم که بر استر سفید خود سوار بود، و ابوسُفیان[1] لگام اسپ او را گرفته بود و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: «من پیامبرم و این دروغ نیست، و من پسر عبدالمطلب هستم».

٥٣- باب : الرِّكَابِ وَالْغَرْزِ لِلدَّابَّةِ

٢٨٦٥- حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ نَافِع ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَدْخَلَ رِجْلَهُ فِي الْغَرْزِ ، وَاسْتَوَتْ بِهِ نَاقَتُهُ قَائِمَةً ، أَهَلَّ مِنْ عِنْدِ مَسْجِدِ ذِي الْحُلَيْفَةِ . [راجع : ١٦٦ . أخرجه مسلم: ١١٨٧ .أخرجه مسلم : ١٨٧ .وأخرجه: ١٢٦٧ بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

باب ۵۳: زین و رکاب برای حیوان

٢٨٦٥ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پای خویش را در رکاب درمی‌آورد و شتر آن حضرت برمی‌خاست و راست می‌ایستاد. از نزدیک مسجد ذوالحلیفه (برای حج یا عُمره)

[1] ابوسُفیان، پسر حارث بن عبدالمطلب، پسرعموی آن حضرت بود که یکی از دلیران و فضلای صحابه بوده است. (تیسیرالقاری)

تلبیه می‌گفت.

٥٤- باب : رُكُوبِ الْفَرَسِ الْعُرْيِ

٢٨٦٦- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : اسْتَقْبَلَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى فَرَسٍ عُرْيٍ ، مَا عَلَيْهِ سَرْجٌ ، فِي عُنُقِهِ سَيْفٌ . [راجع : ٢٦٢٧ . أخرجه مسلم : ٢٣٠٧] .

باب ۵۴: سواری اسپ بدون زین

۲۸٦٦ – از ثابت روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سوار بر اسپی برهنه بدون زین نزد مردم مدینه آمد، درحالی که شمشیری بر گردن آن حضرت آویخته بود.

٥٥- باب : الْفَرَسِ الْقَطُوفِ

٢٨٦٧- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَزِعُوا مَرَّةً ، فَرَكِبَ النَّبِيُّ ﷺ فَرَسًا لِأَبِي طَلْحَةَ كَانَ يَقْطِفُ ، أَوْ كَانَ فِيهِ قِطَافٌ ، فَلَمَّا رَجَعَ قَالَ : «وَجَدْنَا فَرَسَكُمْ هَذَا بَحْرًا» . فَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ لا يُجَارَى . [راجع : ٢٦٢٧ . أخرجه مسلم : ٢٣٠٧] .

باب ۵۵: اسپ کُندرو

۲۸٦۷ – از قتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: مردم مدینه باری هراسان شدند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر اسپ ابوطلحه که کُندرو بود، یا نزدیک گام می‌نهاد، سوار شد و آن‌گاه که برگشت فرمود: «این اسپ شما را بسان دریا یافتم» از آن به بعد (از برکت سواری آن حضرت) هیچ اسپی از آن پیشی نمی‌گرفت.

٥٦- باب : السَّبْقِ بَيْنَ الْخَيْلِ

٢٨٦٨- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ : أَجْرَى النَّبِيُّ ﷺ مَا ضُمِّرَ مِنَ الْخَيْلِ مِنَ الْحَفْيَاءِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ ، وَأَجْرَى مَا لَمْ يُضَمَّرْ مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ ، قَالَ ابْنُ عُمَرَ : وَكُنْتُ فِيمَنْ أَجْرَى .

قَالَ عَبْدُاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ . قَالَ سُفْيَانُ : بَيْنَ الْحَفْيَاءِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ خَمْسَةُ أَمْيَالٍ أَوْ سِتَّةٌ ، وَبَيْنَ ثَنِيَّةَ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ مِيلٌ . [راجع : ٤٢٠ . أخرجه مسلم : ١٨٧٠] .

باب ۵٦: مسابقهٔ اسپ دوانی

۲۸٦۸ – از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان اسپانی که لاغر و باریک میان شده بودند، مسابقه گذاشت که آنها را از موضع حَفْیاء تا موضع ثنیّه‌الوداع می‌دوانیدند، و اسپانی که باریک میان نشده بودند آنها را از موضع ثنیّه تا مسجد بنی زُرَیق دوانیدند. ابن عمر گفت: و من در میان اسپ دوانان بودم.

عبدالله ابن ولید گفته است: حدیث کرد ما را سفیان و گفت: عبیدالله بر من حدیث کرد[1]. سفیان گفته است: مسافت میان حَفْیاء تا

ثنیّه‌الوداع پنج یا شش میل بود و میان ثنیه تا مسجد بنی زُریق یک میل.

٥٧- باب : إِضْمَارِ الْخَيْلِ لِلسَّبْقِ

٢٨٦٩- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضَمَّرْ ، وكَانَ أَمَدُهَا مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ ، وَأَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ سَابَقَ بِهَا .

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : أَمَدًا : غَايَةً : ﴿فَطَالَ عَلَيْهِمُ الأَمَدُ﴾ [الحديد:١٦] . [راجع : ٤٢٠. أخرجه مسلم : ١٨٧٠] .

باب ٥٧: لاغر کردن اسپ برای مسابقه

٢٨٦٩ – از لیث، از نافع روایت است که عبدالله (ابن عمر)(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) میان اسپانی که لاغر کرده نشده بودند، مسابقه گذاشت، و مسافت مسابقه از ثنیّه تا مسجد بنی زریق بود و عبدالله بن عمر در آن مسابقه شرکت داشت.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: أَمَداً یعنی: غایت «پس دراز گشت بر ایشان مدت» (الحدید: ١٦).

٥٨- باب : غَايَةِ السَّبْقِ لِلْخَيْلِ الْمُضَمَّرَةِ

٢٨٧٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهما قال : سَابَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي قَدْ أُضْمِرَتْ ، فَأَرْسَلَهَا مِنَ الْحَفْيَاءِ ، وَكَانَ أَمَدُهَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ – فَقُلْتُ لِمُوسَى : فَكَمْ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ ؟ قال : سِتَّةُ أَمْيَالٍ أَوْ سَبْعَةٌ – وَسَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضَمَّرْ ، فَأَرْسَلَهَا مِنْ ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ ، وَكَانَ أَمَدُهَا مَسْجِدَ بَنِي زُرَيْقٍ – قُلْتُ : فَكَمْ بَيْنَ ذَلِكَ ؟ قال : مِيلٌ أَوْ نَحْوُهُ – وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ مِمَّنْ سَابَقَ فِيهَا . [راجع : ٤٢٠ . أخرجه مسلم : ١٨٧٠] .

باب ٥٨: نهایت مسافت مسابقه برای اسپان لاغر کرده شده

٢٨٧٠ – از موسی بن عُقبه، از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) میان اسپان لاغر کرده شد مسابقه گذاشت. آنان را از موضع حَفْیاً رها کرد و نهایت آن ثنیّة الوداع بود.

(ابواسحاق می‌گوید) به موسی گفتم: میان آن دو موضع چه اندازه مسافت بود؟ گفت: شش یا هفت میل. و آن حضرت میان اسپان لاغر کرده نشده مسابقه گذاشت و اسپ‌ها را از موضع ثنیّه‌الوداع رها کرد که نهایت آن مسجد بنی زُریق بود.

(ابواسحاق می‌گوید) به موسی گفتم: میان آن دو موضع چه اندازه مسافت بود؟ گفت:

– ١– در سند سابق، یعنی روایت سُفیان از عبیدالله به لفظ عَن (از راه عنعنه) بود. در این‌جا به طریق تحدیث است.

یک میل، یا به همین اندازه.

۵۹- باب : نَاقَةِ النَّبِيِّ ﷺ

قال ابْنُ عُمَرَ : أَرْدَفَ النَّبِيُّ ﷺ أُسَامَةَ عَلَى الْقَصْوَاءِ . وَقال الْمِسْوَرُ: قال النَّبِيُّ ﷺ : «مَا خَلأَتِ الْقَصْوَاءُ»

[راجع : ۲۷۳۱ ، ۲۷۳۲].

باب ۵۹: شتر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

ابن عمر گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اُسامه را بر شتر القَصْواء بر پشت سر خود سوار کرد.

و مِسْوَر گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «القصواء بی‌موجب نمی‌خوابد».

۲۸۷۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْـنُ مُحَمَّـد : حَدَّثَنَـا مُعَاوِيَـةُ : حَدَّثَنَـا أَبُـو إِسْـحَاقَ ، عَـنْ حُمَيْـد قَـال : سَـمِعْتُ أَنَسًـا ﷺ يَقُولُ : كَـانَتْ نَاقَةُ النَّبِـيِّ ﷺ يُقَـال لَهَـا الْعَضْبَـاءُ . [انظر : ۲۸۷۲] .

۲۸۷۱ – از حُمَید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: شتر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، العَضْباء، نامیده می‌شد.

۲۸۷۲- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْـمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ، عَنْ حُمَيْد ، عَـنْ أَنَس ﷺ قَال : كَـانَ لِلنَّبِـيِّ ﷺ نَاقَةٌ تُسَـمَّى الْعَضْبَاءَ ، لا تُسْبَقُ - قال حُمَيْدٌ : أَوْ لا تَكَادُ تُسْبَقُ - فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى قَعُود فَسَبَقَهَا ، فَشَـقَّ ذَلِـكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ حَتَّى عَرَفَهُ ، فَقَال : «حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لا يَرْتَفِعَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلا وَضَعَهُ» .

طَوَّلَهُ مُوسَى ، عَنْ حَمَّـاد ، عَنْ ثَابِت ، عَـنْ أَنَس ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۲۸۷۱] .

۲۸۷۲ – از حُمَید روایت است که انس گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شتری داشت که العَضْباء، نامیده می‌شد، و هیچ شتری از وی پیشی نمی‌گرفت – یا حُمَید چنین گفت: نزدیک نبود که از آن پیشی بگیرد. باری بادیه‌نشینی آمد، وی بر شتری سوار بود که به شش سالگی نرسیده بود و شتر وی از العَضباء پیشی گرفت. این امر بر مسلمانان دشوار آمد تا آن که آن حضرت دریافت و فرمود: «این قانون خداوند است که چیزی از امور دنیا بلند نگردد مگر آنکه آن را فرود آورد». موسی، از حَمّاد، از ثابت، از انس، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده و آن را طولانی آورده است.

[۶۰- باب : الْغَزْوِ عَلَى الْحَمِير]

۶۱- باب : بَغْلَةِ النَّبِيِّ ﷺ الْبَيْضَاءِ

قالهُ أَنَسٌ [راجع : ۳۱٤٦] .

وَقَال أَبُو حُمَيْد : أَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِـيِّ ﷺ بَغْلَـةً

باب ۶۰: جهاد به سواری خر

باب ۶۱: قاطر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سفید بود

که انس آن را گفته است.

و ابو حُمید گفته است: پادشاه اَیلَه به

بَيْضَاءَ [راجع : ١٤٨١] .

٢٨٧٣- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ قال : سَمِعْتُ عَمْرَو بْنَ الْحَارِث قال : مَا تَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ إِلا بَغْلَتَهُ الْبَيْضَاءَ ، وَسِلاحَهُ وَأَرْضًا تَرَكَهَا صَدَقَةً . [راجع : ٢٧٣٩] .

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قاطری سفید بخشید.

۲۸۷۳ – از ابواسحاق روایت است که عَمْروبن حارث گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چیزی از خود باقی نگذاشت به جز از قاطری سفید و سلاح خود و زمینی که آن را صدقه کرد (زمین فدک).

٢٨٧٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد : عَنْ سُفْيَانَ قال : حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ ، قال لَهُ رَجُلٌ : يَا أَبَا عُمَارَةَ وَلَّيْتُمْ يَوْمَ حُنَيْن ؟ قال : لا وَاللَّهِ مَا وَلَّى النَّبِيُّ ﷺ ، وَلَكِنْ وَلَّى سَرَعَانُ النَّاس ، فَلَقِيَهُمْ هَوَازِنُ بِالنَّبْلِ ، وَالنَّبِيُّ ﷺ عَلَى بَغْلَته الْبَيْضَاء ، وَأَبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِث آخِذٌ بِلِجَامِهَا ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «أَنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ ، أَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ» . [راجع : ٢٨٦٤ . أخرجه مسلم : ١٧٧٦] .

۲۸۷٤- از ابواسحاق روایت است که براء(رضی‌الله عنه) گفته است که شخصی به او گفت: یا ابوعُماره، آیا در روز حُنین از دشمن رو گردانیدید؟ وی گفت: نی، به خدا سوگند که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روی نگردانید. ولیکن مردمان شتابکار روی گردانیدند، و مردم هوازن آنها را به تیر بستند. و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر قاطر سفید خود سوار بود و ابوسفیان بن حارث عنان قاطر را در دست گرفته بود، و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: منم پیامبر، و این دروغ نیست، منم پسر عبدالمطلب.

٦٢- باب : جِهَادِ النِّسَاءِ

٢٨٧٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِير : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ عَائِشَةَ بِنْت طَلْحَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت : اسْتَأْذَنْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي الْجِهَاد ، فَقال : «جِهَادُكُنَّ الْحَجُّ» .

وَقال عَبْدُاللَّه بْنُ الْوَلِيد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ : بِهَذَا . [راجع : ١٥٢٠].

باب ۶۲: جهاد زنان

۲۸۷۵ – از عایشه بنت طلحه روایت است که اُمّ‌المؤمنین عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اجازه خواستم که جهاد کنم. آن حضرت فرمود: «جهاد شما زنان حج است».

و عبدالله بن ولید گفت: سُفیان به روایت از معاویه همین حدیث را آورده است.

٢٨٧٦- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بِهَذَا .

وَعَنْ حَبِيب بْنِ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ بِنْت طَلْحَةَ ،

۲۸۷٦ – از قَبیصه روایت است که گفت: سُفیان از معاویه همین حدیث را روایت کرده است.

از حَبیب بن ابی عَمْرة، از عایشه بنت طلحه، از اُمّ‌المؤمنین عایشه(رضی‌الله عنها) از پیامبر(صلی‌الله

عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : سَأَلَهُ نِسَاؤُهُ عَنِ الْجِهَادِ ، فَقَالَ : « نِعْمَ الْجِهَادُ الْحَجُّ » . [راجع : ۱۵۲۰].

۶۳- باب : غَزْوِ الْمَرْأَةِ فِي الْبَحْرِ

۲۸۷۷ ، ۲۸۷۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ الأَنْصَارِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ : يَقُولُ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى ابْنَةِ مِلْحَانَ فَاتَّكَأَ عِنْدَهَا ، ثُمَّ ضَحِكَ ، فَقَالَتْ : لِمَ تَضْحَكُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ : «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي يَرْكَبُونَ الْبَحْرَ الأَخْضَرَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، مَثَلُهُمْ مَثَلُ الْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ» . فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ . قَالَ : « اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا مِنْهُمْ» . ثُمَّ عَادَ فَضَحِكَ ، فَقَالَتْ لَهُ مِثْلَ أَوْ مِمَّ ذَلِكَ؟ فَقَالَ لَهَا مِثْلَ ذَلِكَ ، فَقَالَتْ : ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ . قَالَ : « أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ ، وَلَسْتِ مِنَ الآخِرِينَ» . قَالَ : قَالَ أَنَسٌ : فَتَزَوَّجَتْ عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ ، فَرَكِبَتِ الْبَحْرَ مَعَ بِنْتِ قَرَظَةَ ، فَلَمَّا قَفَلَتْ ، رَكِبَتْ دَابَّتَهَا ، فَوَقَصَتْ بِهَا ، فَسَقَطَتْ عَنْهَا فَمَاتَتْ . [راجع : ۲۷۸۸ ، ۲۷۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۹۱۲] .

علیه وسلم) روایت است این که: زنان آن حضرت دربارهٔ حج از وی سؤال کردند. فرمود: «حج، نیکو جهادی است برای زنان».

باب ۶۳: جهاد زن در سفر دریا

۲۸۷۷ و ۲۸۷۸ – از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد بنت مِلحان آمد و در آنجا به خواب رفت، سپس (که بیدار شد) خندید. بنت مِلحان گفت: چرا می‌خندی یا رسول‌الله؟ آن حضرت فرمود: «گروهی از امّت خویش را دیدم که در دریای سبز در راه خدا سفر می‌کنند آنها همچون پادشاهان بر تخت نشسته‌اند».

بنت مِلحان گفت: یا رسول‌الله، دعا کن که خدا مرا در زمرهٔ آنها درآورد. آن حضرت گفت: «بارالها، او را در آن زمره درآورا».

سپس آن حضرت به خواب رفت و بعد خندید. بنت مِلحان، همان سؤال را کرد، یا گفت که سبب خنده چیست؟ آن حضرت مانند آنچه گفته بود، گفت. بنت مِلحان گفت: دعا کن که خدا مرا در زمرهٔ آنها درآورد. آن حضرت فرمود: «تو در زمرهٔ گروه اولین هستی نه آخرین». راوی می‌گوید: انس گفته است: بنت ملحان با عُباده بن صامت ازدواج کرد و سپس با بنت قَرَظَه (زن معاویه بن ابوسفیان) به سفر دریا (به جهاد) رفت. در بازگشت از سفر بر مرکب خود سوار شد و از مرکب بر زمین افتاد و گردن وی شکست و مرد.

٦٤- باب : حَمْلِ الرَّجُلِ امْرَأَتَهُ فِي الْغَزْوِ دُونَ بَعْضِ نِسَائِه

٢٨٧٩- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَال : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ عُمَرَ النُّمَيْرِيُّ : حَدَّثَنَا يُونُسُ قال : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ قال : سَمِعْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةَ ابْنَ وَقَّاص ، وَعُبَيْدَاللَّه بْنَ عَبْدِاللَّه ، عَنْ حَدِيث عَائِشَةَ ، كُلٌّ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنَ الْحَدِيث ، قالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِه ، فَأَيَّتُهُنَّ يَخْرُجُ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا النَّبِيُّ ﷺ ، فَأَقْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزْوَة غَزَاهَا ، فَخَرَجَ فِيهَا سَهْمِي ، فَخَرَجْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ مَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ .

[راجع : ٢٥٩٣ . أخرجه مسلم : ٢٧٧٠ ، مطولاً] .

باب ۶۴: بردن مرد، زن خویش را به جهاد، بدون زنان دیگر خویش

۲۸۷۹ – از یونُس روایت است که زُهری گفته است: در مورد حدیث عایشه (ماجرای افک) از عُروه بن زُبیر و سعید بن مُسیَّب و عَلْقَمهٔ ابن وَقّاص، و عُبیدالله بن عبدالله شنیده‌ام بدان گونه که هر یکشان بخشی از حدیث را به من گفته‌اند، چنان‌که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: زمانی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قصد سفر می‌کرد، میان زنان خویش قرعه می‌افکند و نام هر یک که به قرعه برمی‌آمد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) او را با خود می‌برد. آن حضرت در یکی از آن غزوات میان ما زنان قرعه افکند و قرعه به نام من برآمد. همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برآمدم و این واقعه پس از نزول آیهٔ حجاب بود.

٦٥- باب : غَزْوِ النِّسَاءِ وَقِتَالِهِنَّ مَعَ الرِّجَالِ

٢٨٨٠- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَر : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيز ، عَنْ أَنَس ﷺ قال : لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُد انْهَزَمَ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، قال : وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْر وَأُمَّ سُلَيْم ، وَإِنَّهُمَا لَمُشَمِّرَتَان ، أَرَى خَدَمَ سُوقِهِمَا ، تَنْقُزَانِ الْقِرَبَ . وَقال غَيْرُهُ : تَنْقُلانِ الْقِرَبَ عَلَى مُتُونِهِمَا ، ثُمَّ تُفْرِغَانِه فِي أَفْوَاه الْقَوْم ، ثُمَّ تَرْجِعَانِ فَتَمْلآنِهَا ، ثُمَّ تَجِيئَانِ فَتُفْرِغَانِهَا فِي أَفْوَاه الْقَوْم . [انظر : ٢٩٠٢ ، ٣٨١١ ، ٤٠٦٤ . أخرجه مسلم : ١٨١١] .

باب ۶۵: جهاد زنان و کارزار آنها در همراهی مردان

۲۸۸۰ – از عبدالعزیز روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که مردم در جنگ اُحُد شکست خوردند و از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جدا افتادند، انس گفت: همانا من عایشه بنت ابی‌بکر و اُمّ‌سُلَیم (مادر انس) را دیدم که دامن برچیده‌اند و خلخالهای ساق پای‌شان را می‌دیدم که مشکهای آب را برداشته، می‌دویدند – راوی دیگر چنین گفت – مشکهای آب را به پشت خویش می‌کشیدند، و بعد بر دهان مردم آب می‌ریختند، سپس برمی‌گشتند و مشکها را پر می‌کردند و بازمی‌آمدند و بر دهان مردم

می ریختند.

٦٦- باب : حَمْلِ النِّسَاءِ الْقِرَبَ إِلَى النَّاسِ فِي الْغَزْوِ

٢٨٨١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّٰه : أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : قَالَ ثَعْلَبَةُ بْنُ أَبِي مَالِكٍ : إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ قَسَمَ مُرُوطًا بَيْنَ نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءِ الْمَدِينَةِ ، فَبَقِيَ مِرْطٌ جَيِّدٌ ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ عِنْدَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَعْطِ هَذَا ابْنَةَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ الَّتِي عِنْدَكَ ، يُرِيدُونَ أُمَّ كُلْثُومٍ بِنْتَ عَلِيٍّ ، فَقَالَ عُمَرُ : أُمُّ سَلِيطٍ أَحَقُّ. وَأُمُّ سَلِيطٍ مِنْ نِسَاءِ الأَنْصَارِ ، مِمَّنْ بَايَعَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ . قَالَ عُمَرُ : فَإِنَّهَا كَانَتْ تَزْفِرُ لَنَا الْقِرَبَ يَوْمَ أُحُدٍ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ : تَزْفِرُ تَخِيطُ . [أنظر: ٤٠٧١]

باب ۶۶: حمل کردن زنان مشک آب را برای مردان در وقت جنگ

۲۸۸۱ - از ابن شهاب روایت است که ثَعْلَبه بن ابی مالک گفت: عمربن خطّاب(رضی‌الله عنه) جامه‌های دوخته نشده را میان زنان مدینه تقسیم کرد، و یک جامهٔ نیکو باقی ماند. برخی کسانی که نزد وی بودند گفتند: ای امیرالمؤمنین، آن را به دختر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بده که همسر تو است، و هدفشان اُم کُلْثُوم بت علی بود.[1] عُمر گفت: سلیط سَلیط بدان سزاوارتر است، و اُمّ سلیط از زنان انصار بود، که با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کرده بود. عمر گفت: وی همان زنی است که در روز اُحُد مشک آب بر دوش می‌کشید. ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: لفظ - تَزْفِرُ - به معنی دوختن مشک است.

٦٧- باب : مُدَاوَاةِ النِّسَاءِ الْجَرْحَى فِي الْغَزْوِ

٢٨٨٢- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ ذَكْوَانَ ، عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ قَالَتْ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَسْقِي وَنُدَاوِي الْجَرْحَى ، وَنَرُدُّ الْقَتْلَى . [أنظر : ٢٨٨٣، ٥٦٧٩].

باب ۶۷: درمان کردن زنان، زخمیها را در میدان جنگ

۲۸۸۲ - از خالد بن ذکوان روایت است که رُبیع بنت مُعَوّذ گفت: ما زنان، همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودیم و مردم را آب می‌دادیم و زخمیها را درمان می‌کردیم و کشتگان را (به مدینه) می‌آوردیم.

٦٨- باب : رَدِّ النِّسَاءِ الْجَرْحَى وَالْقَتْلَى [إِلَى الْمَدِينَةِ]

باب ۶۸: بازگردانیدن زنان، مجروحان و کشتگان را (به مدینه)

[1] ۱- اُمّ کلثوم دختر حضرت علی از بطن حضرت فاطمه، زن حضرت عمر (رضی‌الله عنه) بود.

٢٨٨٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ ذَكْوَانَ ، عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ قالتْ : كُنَّا نَغْزُو مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَنَسْقِي الْقَوْمَ ، وَنَخْدُمُهُمْ ، وَنَرُدُّ الْجَرْحَى وَالْقَتْلَى إِلَى الْمَدِينَةِ . [راجع : ٢٨٨٢] .

۲۸۸۳ – از خالدبن ذکوان روایت است که رُبَیْع بنت مُعوَّذ گفته ما زنان، همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جهاد می‌کردیم، مردم را آب می‌دادیم، و ایشان را خدمت می‌کردیم و زخمیها و کشتگان را به مدینه بازمی‌گردانیدیم.

٦٩- باب : نَزْعِ السَّهْمِ مِنَ الْبَدَنِ

باب ۶۹: کشیدن تیر از بدن

٢٨٨٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قال : رُمِيَ أَبُو عَامِرٍ فِي رُكْبَتِهِ ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ ، قال : انْزِعْ هَذَا السَّهْمَ ، فَنَزَعْتُهُ ، فَنَزَا مِنْهُ الْمَاءُ ، فَدَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعُبَيْدٍ أَبِي عَامِرٍ». [انظر ٤٣٢٣ط ، ٦٣٨٣ف ، وانظر في الدعوات ، باب ١٩ . أخرجه مسلم: ٢٤٩٨ مطولاً] .

۲۸۸٤ – از ابوبرده روایت است که ابوموسی (اشعری)(رضی‌الله عنه) گفت: تیری بر زانوی ابوعامر اصابت کرد و من نزد وی رسیدم. وی گفت: این تیر را بیرون آور. آن را بیرون آوردم، از موضع آن آب روان شد (این نشانهٔ مرگ بود)، سپس نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و موضوع را به اطلاع‌شان رساندم آن حضرت گفت: «بارالها، عُبَید، ابی عامر را بیامرز».

٧٠- باب : الْحِرَاسَةِ فِي الْغَزْوِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

باب ۷۰: پاسداری کردن در معرکه در راه خدا

٢٨٨٥- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَامِرِ ابْنِ رَبِيعَةَ قال : سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ سَهِرَ ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، قال : « لَيْتَ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِي صَالِحًا يَحْرُسُنِي اللَّيْلَةَ » . إِذْ سَمِعْنَا صَوْتَ سِلاحٍ ، فَقَالَ : « مَنْ هَذَا » . فَقَالَ : أَنَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ جِئْتُ لأَحْرُسَكَ وَنَامَ النَّبِيُّ ﷺ . [انظر: ٧٢٣١ت . أخرجه مسلم : ٢٤١٠] .

۲۸۸۵ – از عبدالله بن عامر بن ربیعه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شبی بیدار ماند و چون به مدینه رسید، فرمود: «کاش مردی صالح از یاران من، امشب از من پاسداری کند». آنگاه آواز سلاح به گوش رسید، فرمود: «اوکیست؟» وی گفت: منم سَعد بن ابی وُقّاص، آمده‌ام که از شما پاسداری کنم. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خوابید۱.

٢٨٨٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ ، وَالدِّرْهَمِ ،

۲۸۸۶- از ابوحَصِین، از ابوصالح، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هلاک شد بندهٔ دینار و درهم

۱- ظاهراً چنین می‌نماید که در آن شب از جانب دشمنان در مدینه مکر و خدعه‌ای در کار بوده است که باعث شده بود آن حضرت بیدار بماند.

وَالْقَطِيفَةِ، وَالْخَمِيصَةِ، إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ لَمْ يَرْضَ».

لَمْ يَرْفَعْهُ إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ. [انظر: ۲۸۸۷ ط، ٦٤٣٥ ر].

۲۸۸۷– وَزَادَنَا عَمْرٌو قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ، وَعَبْدُ الدِّرْهَمِ، وَعَبْدُ الْخَمِيصَةِ، إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ، تَعِسَ وَانْتَكَسَ، وَإِذَا شِيكَ فَلَا انْتَقَشَ، طُوبَى لِعَبْدٍ آخِذٍ بِعِنَانِ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَشْعَثَ رَأْسُهُ، مُغْبَرَّةٍ قَدَمَاهُ، إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ، وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ، إِنِ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ، وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّعْ».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ: لَمْ يَرْفَعْهُ إِسْرَائِيلُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ جُحَادَةَ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ.

وَقَالَ: ﴿تَعْسًا﴾ كَأَنَّهُ يَقُولُ: فَأَتْعَسَهُمُ اللَّهُ.

﴿طُوبَى﴾ فُعْلَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ طَيِّبٍ، وَهِيَ يَاءٌ حُوِّلَتْ إِلَى الْوَاوِ، وَهِيَ مِنْ: يَطِيبُ. [راجع: ۲۸۸٦].

و جامهٔ نفیس و فرش نفیس، که اگر به وی داده شود، راضی گردد و اگر داده نشود، ناراضی باشد.» اسرائیل و محمدبن جُحاده این حدیث را از حَصِین مرفوع ذکر نکرده است[1].

۲۸۸۷ – (امام بخاری می‌گوید): و عَمْرو افزوده است: عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار، از پدر خود، از ابو صالح، از ابوهریره روایت کرده که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هلاک شد بندهٔ دینار و بندهٔ درهم و بندهٔ فرش نفیس که اگر آنها به وی داده شود راضی گردد و اگر داده نشود ناخشنود گردد. هلاک و نگونسار باد چنین کسی، اگر خاری او را بخلد بیرون آورده نشود، و سعادت باد بنده‌ای را که در راه خدا با موی پریشان و پای غبارآلود عنان اسپ خود را می‌گیرد تا اگر او را در پاسبانی لشکر بگمارند، از آن پاسداری کند و اگر در عقب لشکر بگمارند، در عقب لشکر باشد؛ که اگر اجازه بخواهد به او اجازه ندهند و اگر شفاعت کند شفاعتش را نپذیرند»[2].

امام بخاری می‌گوید: «تَعْساً» که در آیهٔ است (یعنی هلاک) گویا خداوند می‌فرماید: خداوند هلاک گرداند ایشان را[3].

لفظ «طُوبَی» در آیه، بر وزن – فُعْلَی – مأخوذ است از لفظ – طَیِّبْ – یعنی خوب و خوش. و حرف – یأ آن به حرف – واو – تغییر یافته است. و مشتق از –یَطِیب – است.

۱– یعنی سند حدیث را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نمی‌رساند بلکه بر ابوحَصین موقوف کرده است.

۲– هرچند وی نزد مردم عزت و اعتبار چندانی ندارد، ولی در راه خدا روان است و خشنودی او را می‌خواهد.

۳– اشاره است بدین آیت: والذین کفروا فتعساً لهم و أضل أعمالهم (محمد): و آنان‌که کافر شدند پس هلاک باد ایشان را و بر باد کرد خدا اعمال ایشان را.

٧١- باب : فَضْلِ الْخِدْمَةِ فِي الْغَزْوِ

٢٨٨٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ ، ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : صَحِبْتُ جَرِيرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ، فَكَانَ يَخْدُمُنِي وَهُوَ أَكْبَرُ مِنْ أَنَسٍ ، قال جَرِيرٌ : إِنِّي رَأَيْتُ الأَنْصَارَ يَصْنَعُونَ شَيْئًا ، لا أَجِدُ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلاَّ أَكْرَمْتُهُ .

[أخرجه مسلم : ٢٥١٣] .

٢٨٨٩- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو مَوْلَى الْمُطَّلِبِ بْنِ حَنْطَبٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ أَخْدُمُهُ ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ رَاجِعًا وَبَدَا لَهُ أُحُدٌ ، قال : « هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ » . ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ ، قال : « اللَّهُمَّ إِنِّي أُحَرِّمُ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا ، كَتَحْرِيمِ إِبْرَاهِيمَ مَكَّةَ ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي صَاعِنَا وَمُدِّنَا» . [راجع : ٣٧١ ، و ٢٨٩٣. أخرجه مسلم : ١٣٦٥ ، في الحج ٤٦٢ بزيادة] .

٢٨٩٠- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ أَبُو الرَّبِيعِ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زَكَرِيَّا : حَدَّثَنَا عَاصِمٌ ، عَنْ مُوَرِّقٍ الْعِجْلِيِّ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، أَكْثَرُنَا ظِلاً الَّذِي يَسْتَظِلُّ بِكِسَائِهِ ، وَأَمَّا الَّذِينَ صَامُوا فَلَمْ يَعْمَلُوا شَيْئًا ، وَأَمَّا الَّذِينَ أَفْطَرُوا فَبَعَثُوا الرِّكَابَ وَامْتَهَنُوا وَعَالَجُوا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ذَهَبَ الْمُفْطِرُونَ الْيَوْمَ بِالأَجْرِ » . [أخرجه مسلم: ١١١٩] .

باب ۷۱: فضیلت خدمت در جهاد

۲۸۸۸ – از ثابت البنانی روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: با جَریر بن عبدالله همراه شدم و او مرا خدمت می‌کرد و درحالی‌که از انس بزرگتر بود. جریر گفت: من انصار را دیده‌ام که به آن حضرت خدمت می‌کردند، پس هر یک از ایشان راکه دریابم، او را گرامی می‌دارم.

۲۸۸۹ – از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی خیبر برآمدم و آن حضرت را خدمت می‌کردم، آن‌گاه که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بازگشت و کوه اُحُد پدیدار شد، فرمود: «این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم» و سپس با دست خویش به سوی مدینه اشارت کرد و گفت: «بارالها، من ساحهٔ میان دو سنگستان مدینه را حرام می‌گردانم چنان‌که ابراهیم مکه را حرام گردانید، بارالها، بر ما برکت ارزانی دار؛ بر صاع ما و مُد ما». (یعنی در رزق و روزی ما).

۲۸۹۰ – از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) همراه بودیم و بیشترین ما را سایه همان بود که با چادر خویش بر خود سایه می‌کرد. و اما کسانی که روزه داشتند کاری نمی‌کردند و کسانی که روزه نداشتند از شتران خویش مراقبت می‌کردند و مردم را خدمت می‌کردند و احتیاجات آنها را برآورده می‌ساختند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود «ثواب (کامل) را امروز کسانی بردند که روزه

ندارند»[۱].

٧٢- باب : فَضْلِ مَنْ حَمَلَ مَتَاعَ صَاحِبِهِ فِي السَّفَرِ.

٢٨٩١- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «كُلُّ سُلامَى عَلَيْهِ صَدَقَةٌ ، كُلَّ يَوْمٍ ، يُعِينُ الرَّجُلَ فِي دَابَّتِهِ ، يُحَامِلُهُ عَلَيْهَا ، أَوْ يَرْفَعُ عَلَيْهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةٌ ، وَالْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ ، وَكُلُّ خَطْوَةٍ يَمْشِيهَا إِلَى الصَّلاةِ صَدَقَةٌ، وَدَلُّ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ» . [راجع : ٢٧٠٧ . أخرجه مسلم: ١٠٠٩ ، ببعض الاختلاف] .

باب ۷۲: فضیلت کسی که متاع هم‌سفر خود را بردارد

۲۸۹۱ – از همّام، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بر هر بندی هر روز صدقه است، یاری کردن کسی را که بر مرکب خویش سوار می‌شود یا برداشتن متاع او و نهادن آن بر مرکب، صدقه است، و سخنی خوش و هرگامی که به سوی نماز برداشته می‌شود، صدقه است، و نشان دادن راه صدقه است.

٧٣- باب : فَضْلِ رِبَاطِ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا﴾ إِلَى آخِرِ الآيَةِ [آل عمران : ٢٠٠] .

باب ۷۳: فضیلت یک روز پایداری در راه خدا[۲]

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای مسلمانان بردباری کنید و پایداری ورزید و برای جهاد آماده باشید و بترسید از خدا، باشد که رستگار شوید» (آل عمران: ۲۰۰).

٢٨٩٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ : سَمِعَ أَبَا النَّضْرِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «رِبَاطُ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا ، وَمَوْضِعُ سَوْطِ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا ، وَالرَّوْحَةُ يَرُوحُهَا الْعَبْدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، أَوِ الْغَدْوَةُ ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا» . [راجع: ٢٧٩٤ . أخرجه مسلم : ١٨٨١ ، آخره] .

۲۸۹۲ – از سهل بن سعد ساعدی(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «پاسداری یک روز (از مرزهای اسلام) در راه خدا بهتر است از دنیا و هرچه در آن است (و موضعی بس کوچک چون) موضع تازیانهٔ شما در بهشت بهتر است از دنیا و هرچه در آن است، و سیر و سفری که در آغاز شب در راه خدا می‌کند و یا در آغاز صبح (بامداد) بهتر است از دنیا و هرچه در آن است».

۱– معلوم شد که اجر خدمت در جهاد بیشتر است از اجر روزه (شرح شیخ‌الاسلام).

۲– کلمه – را بطوا – که به معنی پاسداری از مرزها ترجمه شد در برخی از تفاسیر، معنی آن آمادگی برای جهاد گفته شده است.

٧٤- باب: مَنْ غَزَا بِصَبِيٍّ لِلْخِدْمَةِ

٢٨٩٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِأَبِي طَلْحَةَ: «الْتَمِسْ غُلَامًا مِنْ غِلْمَانِكُمْ يَخْدُمُنِي حَتَّى أَخْرُجَ إِلَى خَيْبَرَ». فَخَرَجَ بِي أَبُو طَلْحَةَ مُرْدِفِي، وَأَنَا غُلَامٌ رَاهَقْتُ الْحُلُمَ، فَكُنْتُ أَخْدُمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا نَزَلَ، فَكُنْتُ أَسْمَعُهُ كَثِيرًا يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ، وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْبُخْلِ وَالْجُبْنِ، وَضَلَعِ الدَّيْنِ، وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ». ثُمَّ قَدِمْنَا خَيْبَرَ، فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحِصْنَ ذُكِرَ لَهُ جَمَالُ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيِّ بْنِ أَخْطَبَ، وَقَدْ قُتِلَ زَوْجُهَا، وَكَانَتْ عَرُوسًا فَاصْطَفَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِنَفْسِهِ، فَخَرَجَ بِهَا حَتَّى بَلَغْنَا سَدَّ الصَّهْبَاءِ حَلَّتْ فَبَنَى بِهَا، ثُمَّ صَنَعَ حَيْسًا فِي نِطَعٍ صَغِيرٍ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «آذِنْ مَنْ حَوْلَكَ». فَكَانَتْ تِلْكَ وَلِيمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى صَفِيَّةَ. ثُمَّ خَرَجْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ: فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُحَوِّي لَهَا وَرَاءَهُ بِعَبَاءَةٍ، ثُمَّ يَجْلِسُ عِنْدَ بَعِيرِهِ، فَيَضَعُ رُكْبَتَهُ، فَتَضَعُ صَفِيَّةُ رِجْلَهَا عَلَى رُكْبَتِهِ حَتَّى تَرْكَبَ، فَسِرْنَا حَتَّى إِذَا أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ نَظَرَ إِلَى أُحُدٍ، فَقَالَ: «هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ». ثُمَّ نَظَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحَرِّمُ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا بِمِثْلِ مَا حَرَّمَ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مُدِّهِمْ وَصَاعِهِمْ».

[راجع: ٣٧١. أخرجه مسلم: ١٣٦٥، في الحج ٤٦٢ بدون ذكر دعاء اللهم وصفية، وذكر صفية في النكاح ٨٤].

باب ۷۴: کسی که با کودکی که او را به خدمت گرفته، به جهاد برود

۲۷۸۹۳ – از عَمرو روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ابوطلحه گفت: «یکی از پسربچه‌های خود را بخواه که مرا خدمت کند تا به سوی خیبر برآیم». ابوطلحه برآمد و مرا پشت سر خود بر مرکب سوار کرد[1] من پسربچه‌ای بودم که به سن بلوغ نزدیک شده بودم. وقتی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) منزل می‌کرد من آن حضرت را خدمت می‌کردم و از وی بسیار می‌شنیدم که می‌فرمود:

«بارالها، به تو پناه می‌جویم از غم و اندوه و ناتوانی و کاهلی و بخل و بددلی (ترسویی) و گرانی بار وام و غلبهٔ مردان (برخود)» سپس به خیبر رسیدیم و آن‌گاه که خداوند فتح قلعهٔ خیبر را بر آن حضرت میسر کرد، از حسن صَفیّه بنت حُیَی بن اخطب نزد آن حضرت یاد شد که شوهرش کشته شده بود و او نوعروس بود. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) او را برای خود برگزید و با وی برآمد تا آن که به سَدّ الصَّهْبأ رسیدیم و او از حیض پاک شد و آن حضرت با وی زفاف کرد. سپس آن حضرت غذای حَیْس را بر روی سُفرهٔ کوچک چرمی چید. سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسانی را که در اطراف تواند فراخوان» و همین بود ولیمهٔ (ضیافت بعد از زفاف) رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر صفیّه. سپس راهی مدینه شدیم.

۱- ابوطلحه شوهر ام سلیم، مادر انس بوده است.

انس گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که گلیمی (کسایی) بر گرد کوهان شتر بر پس پشت خود (برای صفیه) فراهم می‌کرد، و سپس در کنار شتر خود می‌نشست و زانوی خود را می‌نهاد و صفیه پای خود را بر زانوی وی می‌گذاشت تا آن که بر شتر سوار می‌شد.

طی مسافت کردیم تا آن که به مدینه نزدیک شدیم، آن حضرت به سوی اُحُد نگریست و گفت: «این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم» سپس به سوی مدینه نگریست و فرمود: «بارالها، همانا حرام می‌گردانم ساحهٔ میان دو سنگستان مدینه را چنان‌که ابراهیم مکه را حرام گردانید. بارالها، در مد و صاع ایشان برکت ارزانی کن» (یعنی در رزق و روزی).

٧٥- باب : رُكُوبِ الْبَحْرِ

٢٨٩٤ ، ٢٨٩٥- حَدَّثَنَا أبُو النُّعْمَان : حَدَّثَنَا حَمَّادُ ابْنُ زَيْد : عَنْ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّد بْن يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ ، عَنْ أَنَس بْنِ مَالك ﷺ قَال : حَدَّثَتْني أُمُّ حَرَام : أنَّ النَّبيَّ ﷺ قَال يَوْمًا في بَيْتهَا ، فَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ ، قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّه مَا يُضْحكُكَ ، قَال : « عَجبْتُ منْ قَوْمٍ منْ أُمَّتي يَرْكَبُونَ الْبَحْرَ كَالْمُلُوك عَلَى الأَسرَّة » . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّه ، ادْعُ اللَّهَ أنْ يَجْعَلَني منْهُمْ ، فَقَال : « أنْت منْهُمْ » . ثُمَّ نَامَ فَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ ، فَقَال مثْلَ ذَلكَ مَرَّتَيْنِ أوْ ثَلاثًا ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّه ، ادْعُ اللَّهَ أنْ يَجْعَلَني منْهُمْ ، فَيَقُولُ : « أنْت منَ الأوَّلينَ » . فَتَزَوَّجَ بهَا عُبَادَةُ بْنُ الصَّامت ، فَخَرَجَ بهَا إلَى الْغَزْو ، فَلَمَّا رَجَعَتْ قُرِّبَتْ دَابَّةٌ لتَرْكَبَهَا ، فَوَقَعَتْ فَانْدَقَّتْ عُنُقُهَا . [راجع : ٢٧٨٨، ٢٧٨٩ . أخرجه مسلم : ١٩١٢] .

باب ۷۵: سفر دریا

۲۸۹۴ و ۲۸۹۵ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: اُمّ حَرام (خاله‌ام) گفت که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روزی در خانه‌اش خواب نیم‌روز کرد و چون بیدار شد، می‌خندید. اُمّ حرام گفت: یا رسول‌الله، تو را چه چیز می‌خنداند؟ آن حضرت فرمود: «در شگفتم که گروهی از امت خود را دیدم که برکشتی سوارند و مانند پادشاهان بر تخت نشسته‌اند» گفتم: یا رسول‌لله، از خداوند بخواه که مرا ازجملهٔ آن‌ها بگرداند. فرمود: «تو در جملهٔ ایشان هستی». سپس آن حضرت خوابید و بعد بیدار شد و می‌خندید. و همان گفته‌اش را دو یا سه بار تکرار کرد. گفتم: یا رسول‌الله،

از خداوند بخواه که مرا ازجملهٔ آنها بگرداند. آن حضرت می‌فرمود: «تو از جملهٔ گروه اولین هستی.» عُباده بن صامِت با اُمّ حرام ازدواج کرد و با وی به جهاد رفت، وقتی از جهاد برگشت، حیوان سواری را به او نزدیک کردند تا بر آن سوار شود. وی از پشت حیوان افتاد و گردنش شکست و مُرد».

باب ۷۶: کسی که در جنگ از نیازمندان و نیکوکاران یاری جوید

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : أَخْبَرَنِي أَبُو سُفْيَانَ : قَالَ لِي قَيْصَرُ: سَأَلْتُكَ : أَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ ، فَزَعَمْتَ ضُعَفَاءَهُمْ ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ .

و ابن عباس گفته است: ابوسُفیان مرا خبر داده که قیصر به او گفته بود: از تو سؤال کردم که آیا بزرگان از وی پیروی می‌کنند یا نیازمندان و تو گفتی که نیازمندان. و همین گروه پیروان پیامبران اند[1].

۲۸۹۶- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ ، عَنْ طَلْحَةَ عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : رَأَى سَعْدٌ ﷺ أَنَّ لَهُ فَضْلاً عَلَى مَنْ دُونَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « هَلْ تُنْصَرُونَ وَتُرْزَقُونَ إِلاَّ بِضُعَفَائِكُمْ » .

۲۸۹۶ – از مُصْعَب بن سعد روایت است که گفت: سعد (بن وقّاص) گمان کرد که او را بر فرودتران از وی برتری است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا یاری و روزی داده می‌شوید، مگر به برکت نیازمندان خویش؟!».

۲۸۹۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو : سَمِعَ جَابِرًا ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « يَأْتِي زَمَانٌ يَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ ، فَيُقَالُ : فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ ﷺ ؟ فَيُقَالُ : نَعَمْ ، فَيُفْتَحُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ ، فَيُقَالُ : فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ ؟ فَيُقَالُ : نَعَمْ ، فَيُفْتَحُ ، ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ ، فَيُقَالُ : فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ صَاحِبَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ؟ فَيُقَالُ : نَعَمْ ، فَيُفْتَحُ ». [انظر: ۳۵۹۴، ۳۶۴۹. أخرجه مسلم : ۲۵۳۲] .

۲۸۹۷ – از جابر، از ابوسعید خدری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «زمانی فرا می‌رسد که گروهی از مردم به جهاد می‌روند و به آنها گفته می‌شود که: آیا در میان شما کسی هست که صحبت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دریافته باشد؟ گفته می‌شود: آری. پس فتح میسر می‌شود. سپس زمانی فرا می‌رسد که گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی هست که صحبت یکی از اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

۱– اشاره به گفت و گوی هِرَقل و ابوسفیان است که قصهٔ آن در کتاب آغاز وحی، در حدیث ۷، جلد اول آمده است.

را دریافته باشد؟ گفته می‌شود: آری. پس فتح میسر می‌شود».

٧٧- باب : لا يَقُولُ : فُلانٌ شَهِيدٌ

باب ۷۷: گفته نشود: فلان کس شهید است

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِهِ ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكْلَمُ فِي سَبِيلِهِ » [راجع : ٣٦ ، ٢٣٧].

ابوهریره از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده که فرمود: خداوند به حال کسی که در راه او جهاد می‌کند، داناتر است و خداوند به حال کسی که در راه او زخم برمی‌دارد داناتر است».

٢٨٩٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْتَقَى هُوَ وَالْمُشْرِكُونَ فَاقْتَتَلُوا ، فَلَمَّا مَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَسْكَرِهِ ، وَمَالَ الآخَرُونَ إِلَى عَسْكَرِهِمْ ، وَفِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجُلٌ ، لا يَدَعُ لَهُمْ شَاذَّةً وَلا فَاذَّةً إِلاَّ اتَّبَعَهَا يَضْرِبُهَا بِسَيْفِهِ ، فَقَالَ : مَا أَجْزَأَ مِنَّا الْيَوْمَ أَحَدٌ كَمَا أَجْزَأَ فُلانٌ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَمَا إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ » . فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : أَنَا صَاحِبُهُ ، قَالَ : فَخَرَجَ مَعَهُ كُلَّمَا وَقَفَ وَقَفَ مَعَهُ ، وَإِذَا أَسْرَعَ أَسْرَعَ مَعَهُ ، قَالَ : فَجُرِحَ الرَّجُلُ جُرْحًا شَدِيدًا ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ ، فَوَضَعَ نَصْلَ سَيْفِهِ بِالأَرْضِ ، وَذُبَابَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَى سَيْفِهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، قَالَ : « وَمَا ذَاكَ » . قَالَ الرَّجُلُ : الَّذِي ذَكَرْتَ آنِفًا أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، فَأَعْظَمَ النَّاسُ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ : أَنَا لَكُمْ بِهِ ، فَخَرَجْتُ فِي طَلَبِهِ ، ثُمَّ جُرِحَ جُرْحًا شَدِيدًا ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ فَوَضَعَ ، نَصْلَ سَيْفِهِ فِي الأَرْضِ ، وَذُبَابَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ : « إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ

۲۸۹۸ – از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد ساعدی(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) و مشرکان باهم مقابل شدند و به جنگ آغاز کردند. آن‌گاه که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به لشکرگاه خویش برگشت و دیگران به لشکرگاه خویش برگشتند، در میان اصحاب رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مردی بود که هر که را تک و تنها می‌یافت او را نمی‌گذاشت مگر آن که وی را دنبال می‌کرد و با شمشیر خود بر او ضربه وارد می‌کرد. کسی گفت: هیچ یک از ما امروز چنان کفایتی از خود نشان نداد که فلان کس نشان داد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا آن مرد از اهل دوزخ است».

مردی از میان مردم گفت: من آن مرد را همراهی می‌کنم (تا از حال وی اطلاع یابم) وی همراه آن مرد برآمد، هرجایی که وی می‌ایستاد، او نیز می‌ایستاد و اگر وی می‌دوید، او نیز می‌دوید. آن مرد به سختی زخمی شد و بر مرگ خویش شتاب کرد؛ قبضهٔ شمشیر را بر زمین نهاد و نوک آن را در میان دو سینه‌اش جای داد و سپس خودش را بر آن افکند و

عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». [انظر: ۴۲۰۳[ل]، ۴۲۰۷[ل]، ۶۴۹۳[ء]، ۶۶۰۷[م]. أخرجه مسلم : ۱۱۲].

خودکشی کرد. مردی که او را همراهی کرده بود نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: همانا گواهی می‌دهم که تو پیامبر خدا هستی آن حضرت فرمود: «سبب آن چیست؟» آن مرد گفت: وقتی تو او را اهل دوزخ خواندی، مردم در شگفت شدند. و مردم را گفتم که به خاطر شما او را همراهی می‌کنم و به جست‌وجوی وی برآمدم. سپس وی زخم سختی برداشت و بر مرگ خویش شتاب ورزید چنان‌که قبضهٔ شمشیر را بر زمین گذاشت و نوک آن را در میان سینه خویش جای داد، سپس خودش را بر آن افکند و خودش را کشت رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با شنیدن آن گفت: «همانا مردی است که کاری می‌کند که کار اهل بهشت است و بر مردم چنان می‌نماید، در حالی که او از اهل دوزخ است، و همانا مردی است که کاری می‌کند که کار اهل دوزخ است، و بر مردم چنان می‌نماید، در حالی که او اهل بهشت است»[1].

باب ۷۸: ترغیب به تیراندازی

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و مهیّا سازید ای مسلمانان برای ایشان آنچه توانید از توانایی و از آماده داشتن اسپان بترسانید به آن دشمن خدا را و دشمن خویش را» (الانفال: ٦٠).

۲۸۹۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ

۲۸۹۹ - از سَلَمَه بن اکوع(رضی‌الله عنه) روایت

۱- ظاهراً از سیاق کلام برمی‌آید که آن مرد پس از جراحت سخت، کشتن خود را حلال دانست و مرتد شد، یا این که از اول مسلمان نبود و به سببی غیر از اعلای دین اسلام آن همه جنگ کرد. مطابقت حدیث به ترجمه آن است که اگر این مرد از دست دیگران کشته می‌شد او را شهید می‌گفتند، پس نشاید که به شهادت کسی جزم کنند، شاید که از این قبیل باشد (تیسیرالقاری).

-۲۷۶ در حدیث ۲۹۰۰ علامهٔ شارحه، اشتباه گذاشته شده و عبارت - صَفّتوالنا - یعنی آن‌ها در برابر ما صف بسته بودند، در زمرهٔ سخنان آن حضرت آمده است.

إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَلَمَةَ بْنَ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ : مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى نَفَرٍ مِنْ أَسْلَمَ يَنْتَضِلُونَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ارْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ ، فَإِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ رَامِيًا ، ارْمُوا وَأَنَا مَعَ بَنِي فُلانٍ » . قَالَ : فَأَمْسَكَ أَحَدُ الْفَرِيقَيْنِ بِأَيْدِيهِمْ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا لَكُمْ لا تَرْمُونَ » . قَالُوا : كَيْفَ نَرْمِي وَأَنْتَ مَعَهُمْ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ارْمُوا فَأَنَا مَعَكُمْ كُلِّكُمْ » . [انظر : ۳۳۷۳، ۳۵۰۷].

است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر مردانی از قبیلهٔ بنی اسلم گذشت که تیراندازی می‌کردند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای پسران اسماعیل، تیراندازی کنید، همانا پدر شما تیرانداز بود، تیر بیفکنید و من با بنی‌فلان می‌باشم».

یکی از این دو گروه از تیراندازی دست کشید. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شما را چه پیش آمد که تیر نمی‌افکنید؟» گفتند: چگونه تیراندازی کنیم که تو با ایشان هستی.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «تیراندازی کنید، من با همهٔ شما هستم».

۲۹۰۰- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْغَسِيلِ ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ ، حِينَ صَفَفْنَا لِقُرَيْشٍ : « وَصَفُّوا لَنَا إِذَا أَكْثَبُوكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالنَّبْلِ » . [انظر : ۳۹۸٤، ۳۹۸٥].

۲۹۰۰ – از حمزة بن ابی اُسَیداز پدرش(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز جنگ بدر، وقتی که در برابر قریش صف بسته بودیم و آنها در برابر ما صف بسته بودند[1]، فرمود: «چون دشمن به شما نزدیک گردیدند، پس شما آنگاه تیراندازید».

۷۹- باب : اللَّهْوِ بِالْحِرَابِ وَنَحْوِهَا

باب ۷۹: بازی با سلاح و مانند آن

۲۹۰۱- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : بَيْنَا الْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ بِحِرَابِهِمْ دَخَلَ عُمَرُ ، فَأَهْوَى إِلَى الْحَصَى فَحَصَبَهُمْ بِهَا ، فَقَالَ : « دَعْهُمْ يَا عُمَرُ » .

وَزَادَ عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ : فِي الْمَسْجِدِ . [أخرجه مسلم : ۱۹۳] .

۲۹۰۱ – از زُهری، از ابن مُسیَّب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: «درحالیکه حبشیان با سلاح خود در حضور پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بازی می‌کردند، عمر در آمد و سنگریزه برداشت و بر ایشان انداخت. آن حضرت (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای عمر، ایشان را به حالشان بگذار!». امام بخاری می‌گوید: علی (بن مدینی) افزود که: عبدالرزاق ما را حدیث کرد که معمر گفت:

۱- در حدیث ۲۹۰۰ علامهٔ شارحه، اشتباه گذاشته شده و عبارت – صَفَّوالنا – یعنی آن‌ها در برابر ما صف بسته بودند، در زمرهٔ سخنان آن حضرت آمده است.

در مسجد (این اتفاق افتاد).

٨٠- باب : الْمِجَنِّ وَمَنْ يَتَّرِسُ بِتُرْسِ صَاحِبِهِ

٢٩٠٢- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا الأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : كَانَ أَبُو طَلْحَةَ يَتَتَرَّسُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِتُرْسٍ وَاحِدٍ ، وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ حَسَنَ الرَّمْيِ ، فَكَانَ إِذَا رَمَى تَشَرَّفَ النَّبِيُّ ﷺ فَيَنْظُرُ إِلَى مَوْضِعِ نَبْلِهِ . [راجع : ٢٨٨٠ . اخرجه مسلم : ١٨١١ ، مطولاً] .

٢٩٠٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلٍ قال : لَمَّا كُسِرَتْ بَيْضَةُ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى رَأْسِهِ ، وَأُدْمِيَ وَجْهُهُ ، وَكُسِرَتْ رَبَاعِيَتُهُ ، وَكَانَ عَلِيٌّ يَخْتَلِفُ بِالْمَاءِ فِي الْمِجَنِّ ، وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَغْسِلُهُ ، فَلَمَّا رَأَتِ الدَّمَ يَزِيدُ عَلَى الْمَاءِ كَثْرَةً ، عَمَدَتْ إِلَى حَصِيرٍ فَأَحْرَقَتْهَا ، وَأَلْصَقَتْهَا عَلَى جُرْحِهِ ، فَرَقَأَ الدَّمُ . [راجع : ٢٤٣ . أخرجه مسلم : ١٧٩٠] .

٢٩٠٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ ، عَنْ عُمَرَ ﷺ قال : كَانَتْ أَمْوَالُ بَنِي النَّضِيرِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ ، مِمَّا لَمْ يُوجِفِ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلا رِكَابٍ ، فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاصَّةً ، وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةَ سَنَتِهِ ، ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ فِي السِّلاحِ وَالْكُرَاعِ ، عُدَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ . [انظر : ٣٠٩٤ط ، ٤٠٣٣ط ، ٤٨٨٥ل ، ٥٣٥٧خ‌ت ، ٥٣٥٨ط ، ٦٧٢٨ط ، ٧٣٠٥ط . أخرجه مسلم: ١٧٥٧]

باب ۸۰: سپر گرفتن و کسی که در پناه سپر همراه خود قرار گیرد

۲۹۰۲ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ابوطلحه با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در پناه یک سپر قرار می‌گرفت (که در دست آن حضرت بود) و ابوطلحه تیراندازی ماهر بود و چون تیر می‌افکند، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هدف تیر او را به دقت می‌نگریست.

۲۹۰۳ - از ابوحازم روایت است که سهل(رضی‌الله عنه) گفت: زمانی که سپر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر سر وی شکست و رخسار وی خون‌آلود شد، و یکی از دندانهای پیشین وی شکست، علی در سپر خود آب می‌آورد و فاطمه آن را می‌شست، و چون فاطمه دید که خون بسیار، بر آب زیادت می‌کند، بوریایی را گرفت و سوختاند و سوخته‌اش را بر زخم نهاد و خون ایستاد[1].

۲۹۰۴ - از عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: اموال (قبیلهٔ یهود) بنی نضیر را که خداوند بر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به طور غنیمت (فیء)[2] ارزانی داشت، یعنی مالی که توسط تلاش و زحمت مسلمانان با اسپ و شتر حاصل نشده بود و خاص برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بود و از آن نفقهٔ سالانهٔ همسران خویش را می‌داد. سپس آن حضرت آن‌چه از این مال می‌ماند، در تدارک سلاح و اسپ مصرف می‌کرد تا از آن در راه خدا

۱- این واقعه در جنگ اُحُد بود.

۲- فیء، مال غنیمت چون زمین و غیره است که بدون جنگ با کفار به آن حضرت رسید.

استفاده کند.

۲۹۰۵-حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ قال : حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ شَدَّادٍ ، عَنْ عَلِيٍّ.

حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قال : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ شَدَّادٍ قال : سَمِعْتُ عَلِيّاً ﷺ يَقُولُ : مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُفَدِّي رَجُلاً بَعْدَ سَعْدٍ ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ : « ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي » . [انظر : ۴۰۵۸، ۴۰۵۹، ۶۱۸۴ . أخرجه مسلم : ۲۴۱۱] .

۲۹۰۵ - از عبدالله بن شَدّاد روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را ندیده‌ام که پس از سعد (بن وَقّاص) در مورد مردی دیگر لفظ - فدا - را گفته باشد و از آن حضرت شنیده‌ام که (در جنگ اُحُد) به سعد می‌گفت: «تیر بینداز پدر و مادرم فدایت».

۸۱ - باب : الدَّرَقِ

۲۹۰۶- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال عَمْرٌو : حَدَّثَنِي أَبُو الأَسْوَدِ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ تُغَنِّيَانِ بِغِنَاءِ بُعَاثَ ، فَاضْطَجَعَ عَلَى الْفِرَاشِ وَحَوَّلَ وَجْهَهُ ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَانْتَهَرَنِي وَقال : مِزْمَارَةُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقال : «دَعْهُمَا». فَلَمَّا غَفَلَ غَمَزْتُهُمَا فَخَرَجَتَا . [راجع: ۴۵۴ . أخرجه مسلم : ۸۹۲] .

باب ۸۱: سپر چرمی

۲۹۰۶ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد من آمد و دو دختر در خانه‌ام بود که قصهٔ جنگ بُعاث را آوازخوانهی می‌کردند[۱] آن حضرت بر بستر پهلونها و روی خود را به سوی دیگر گردانید، سپس ابوبکر آمد و مرا سرزنش کرد و گفت: آلت سرود شیطان نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم). رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رو به سوی ابوبکر کرد و گفت: «آنها را به حالشان بگذار» چون ابوبکر غافل شد به آنها اشارت کردم و آنها بیرون رفتند.

۲۹۰۷- قالتْ : وَكَانَ يَوْمُ عِيدٍ ، يَلْعَبُ السُّودَانُ بِالدَّرَقِ وَالْحِرَابِ ، فَإِمَّا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَإِمَّا قال : «تَشْتَهِينَ تَنْظُرِينَ» . فَقَالَتْ : نَعَمْ ، فَأَقَامَنِي وَرَاءَهُ ، خَدِّي عَلَى خَدِّهِ ، وَيَقُولُ : « دُونَكُمْ بَنِي أَرْفِدَةَ » . حَتَّى إِذَا مَلِلْتُ ، قال : « حَسْبُكِ » قُلْتُ : نَعَمْ ، قال : «فَاذْهَبِي».

۲۹۰۷ - عایشه(رضی‌الله عنها) (به روایت سند حدیث مذکور) گفته: و آن روز عید بود. و سیاهان با سپر چرمی و آلات جنگی بازی می‌کردند، یا من از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) تقاضا کردم یا او خود به من گفت «آیا می‌خواهی (بازی) آنها را ببینی» عایشه گفت: آری. وی مرا در پس

۱- بُعاث نام موضعی است نزدیک مدینه که دو قبیلهٔ اوس و خزرج در آن می‌زیستند و حدود یکصد و بیست سال میان این دو قبیله جنگ و خصومت ادامه یافت. شاعران هر دو قبیله دربارهٔ قهرمانیها و شجاعت افراد أشعار می‌سرودند تا آن که از برکت اسلام این دشمنیها پایان یافت (شرح شیخ‌الاسلام).

قال أحْمَدُ ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ : فَلَمَّا غَفَلَ . [راجع : ٤٥٤ . أخرجه مسلم : ٨٩٢] .

پشت خود بلند کرد و رخسار من بر رخسار آن حضرت تماس داشت. و فرمود: «بازی کنید ای بنی ارفده» تا آن که از دیدن آن سیر آمدم فرمود: «بس کردی» گفتم: آری. فرمود: «پس برو».

احمد (راوی) از ابن وَهْبْ چنین روایت کرده است: چون ابوبکر غافل شد.

٨٢- باب : الْحَمَائِلِ وَتَعْلِيقِ السَّيْفِ بِالْعُنُقِ

٢٩٠٨- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ ، وَأَشْجَعَ النَّاسِ ، وَلَقَدْ فَزِعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ لَيْلَةً ، فَخَرَجُوا نَحْوَ الصَّوْتِ ، فَاسْتَقْبَلَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ وَقَدِ اسْتَبْرَأَ الْخَبَرَ ، وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ لأَبِي طَلْحَةَ عُرْيٍ ، وَفِي عُنُقِهِ السَّيْفُ ، وَهُوَ يَقُولُ : «لَمْ تُرَاعُوا ، لَمْ تُرَاعُوا». ثُمَّ قال : «وَجَدْنَاهُ بَحْرًا» . أَوْ قال : «إِنَّهُ لَبَحْرٌ» . [راجع : ٢٦٢٧ . أخرجه مسلم : ٢٣٠٧ ، بزيادة في الأثر ، وصفة من الشمائل] .

باب ٨٥: بند شمشیر و آویختن شمشیر به گردن

٢٩٠٨ – از ثابت روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نیکوترین مردم، و شجاع‌ترین مردم بود، همانا شبی مردم مدینه هراسان شدند و به سوی آوازی که شنیده بودند برآمدند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پیشاپیش ایشان رفت و این خبر را تحقیق کرد (که چیزی نبوده است) آن حضرت بر اسپس ابوطلحه که بدون زین بود سوار شد و بر گردنش شمشیری آویخته بود. و می‌گفت: «نترسید، نترسید» و سپس گفت: «این اسپ را چون دریا یافتم» یا گفت: این اسپ همچو دریا است» (در تندروی).

٨٣- باب : [مَا جَاءَ] فِي حِلْيَةِ السُّيُوفِ

٢٩٠٩- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا الأَوْزَاعِيُّ قال : سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ بْنَ حَبِيبٍ قال : سَمِعْتُ أَبَا أُمَامَةَ يَقُولُ : لَقَدْ فَتَحَ الْفُتُوحَ قَوْمٌ ، مَا كَانَتْ حِلْيَةُ سُيُوفِهِمُ الذَّهَبَ وَلا الْفِضَّةَ ، إِنَّمَا كَانَتْ حِلْيَتُهُمُ الْعَلابِيَّ وَالآنُكَ وَالْحَدِيدَ .

باب ٨٣: آنچه دربارهٔ آراستن شمشیر آمده است

٢٩٠٩ – از ابوامامه روایت است که گفته: همانا مردم فتوحات زیادی کردند، لیکن شمشیرهای آنها به طلا و نقره آراسته نشده بود بلکه آرایش آنها از پی گردن شتر (چرم) و سرب و آهن بود.

٨٤ - باب : مَنْ عَلَّقَ سَيْفَهُ بِالشَّجَرِ فِي السَّفَرِ عِنْدَ الْقَائِلَةِ

٢٩١٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَان : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : حَدَّثَنِي سِنَانُ بْنُ أَبِي سِنَانِ الدُّؤَلِيُّ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رضيَ اللهُ عَنهما أَخْبَرَ: أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِبَلَ نَجْدٍ ، فَلَمَّا قَفَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَفَلَ مَعَهُ ، فَأَدْرَكَتْهُمُ الْقَائِلَةُ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاهِ ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَفَرَّقَ النَّاسُ يَسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَحْتَ سَمُرَةٍ وَعَلَّقَ بِهَا سَيْفَهُ ، وَنِمْنَا نَوْمَةً ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْعُونَا ، وَإِذَا عِنْدَهُ أَعْرَابِيٌّ ، فَقَالَ : «إِنَّ هَذَا اخْتَرَطَ عَلَيَّ سَيْفِي وَأَنَا نَائِمٌ ، فَاسْتَيْقَظْتُ وَهُوَ فِي يَدِهِ صَلْتًا ، فَقَالَ : مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ فَقُلْتُ : اللَّهُ - ثَلاثًا» . وَلَمْ يُعَاقِبْهُ وَجَلَسَ . [انظر : ٢٩١٣ل، ٤١٣٤ح، ٤١٣٥ل ، ٤١٣٦ت . أخرجه مسلم : ٨٤٣ ، فضائل ١٣] .

باب ۸۴: کسی که در سفر به وقت خواب نیمه روز شمشیر خود را به درخت آویخته است

۲۹۱۰ - از ابوسَلَمَه بن عبدالرحمن روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفته: وی به همراهی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به جانب نجد به غزا رفت و زمانی که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بازگشت، او نیز به همراهی آن حضرت بازگشت و در نیمهٔ روز به وادی‌یی رسیدند که درختان خاردار زیادی داشت. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در آن وادی فرود آمد و مردم پراکنده شد تا در سایهٔ درختان بیاسایند.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در زیر درختی خار دار فرود آمد و شمشیر خود را بر آن آویخت. ما اندکی خوابیدیم، ناگاه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ما را فراخواند و دیدیم که مردی بادیه‌نشین نزد آن حضرت است. فرمود: «این مرد، درحالی که خوابیده بودم شمشیر مرا از نیام کشید، من بیدار شدم و دیدم که شمشیر برهنه در دست وی است و می‌گوید: کیست که تو را از من نجات دهد؟ من گفتم: الله، و سه بار تکرار کردم» آن حضرت او را مجازات نکرد و وی در آن جا نشست.

٨٥ - باب : لُبْسِ الْبَيْضَةِ

٢٩١١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلٍ ﷺ : أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ جُرْحِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ ، فَقَالَ : جُرِحَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ ، وَكُسِرَتْ رَبَاعِيَتُهُ ، وَهُشِمَتِ الْبَيْضَةُ عَلَى رَأْسِهِ ، فَكَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلام تَغْسِلُ الدَّمَ وَعَلِيٌّ يُمْسِكُ ، فَلَمَّا رَأَتْ أَنَّ

باب ۸۵: پوشیدن کلاه فلزی (در جنگ)

۲۹۱۱- از ابوحازم روایت است که سهل(رضی‌الله عنه) گفته: دربارهٔ جراحت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در جنگ اُحُد از وی سؤال شد و او گفت: روی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مجروح شد و دندان پیش او شکست و خُود (کلاه فلزی) بر سر

الدَّمَ لا يَزِيدُ إلاَّ كَثْرَةً ، أخَذَتْ حَصِيرًا فَأحْرَقَتْهُ حَتَّى صَارَ رَمَادًا ، ثُمَّ ألْزَقَتْهُ فَاسْتَمْسَكَ الدَّمُ . [راجع : ۲۴۳ . أخرجه مسلم: ۱۷۹۰] .

آن حضرت شکسته شد. فاطمه(علیهما السلام) خون را می‌شست و علی آب را (در سپر) نگاه می‌داشت و چون فاطمه دید که خون به شدت جریان دارد، حصیری را گرفت و سوختاند و تا آن که خاکستر شد، سپس آن را بر زخم نهاد و خون بند شد.

۸۶- باب : مَنْ لَمْ يَرَ كَسْرَ السِّلاحِ [وعقر الدواب] عِنْدَ الْمَوْتِ

۲۹۱۲- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاس : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَن ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ أبي إسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِث قال : مَا تَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ إلاَّ سلاحَهُ ، وَبَغْلَةً بَيْضَاءَ ، وَأرْضًا جَعَلَهَا صَدَقَةً . [راجع : ۲۷۳۹] .

باب ۷۸۶: کسی که به وقت مرگ شکستن سلاح و کشتن حیوانات را لازم ندیده[۱]

۲۹۱۲ - از ابواسحاق روایت است که عمرو بن حارث گفته پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (به وقت مرگ) چیزی باقی نگذاشت، به جز سلاح خود و استری سفید و زمینی (به خیبر) که آن را صدقه کرده بود.

۸۷ - باب : تَفَرُّقِ النَّاسِ عَنِ الإمَامِ عِنْدَ الْقَائِلَةِ ، وَالاسْتِظْلالِ بِالشَّجَرِ

۲۹۱۳- حَدَّثَنَا أبُو الْيَمَان : أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنَا سِنَانُ بْنُ أبي سِنَان وَأبُو سَلَمَةَ : أنَّ جَابِرًا أخْبَرَهُ . [أخرجه مسلم : ۸۴۳، فضائل ۱۳] .

حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْد : أخْبَرَنَا ابْنُ شِهَاب ، عَنْ سِنَان بْن أبي سِنَان الدُّؤَلِيِّ : أنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّه رضيَ اللهُ عَنْهُمَا أخْبَرَهُ : أنَّهُ غَزَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَأدْرَكَتْهُمُ الْقَائِلَةُ في وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاه ، فَتَفَرَّقَ النَّاسُ في الْعِضَاه يَسْتَظِلُّونَ بالشَّجَر ، فَنَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ تَحْتَ شَجَرَة فَعَلَّقَ بهَا سَيْفَهُ ، ثُمَّ نَامَ ، فَاسْتَيْقَظَ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ وَهُوَ لا يَشْعُرُ به ، فَقَال النَّبِيُّ ﷺ : «إنَّ هَذَا اخْتَرَطَ سَيْفِي ، فَقَال : مَنْ يَمْنَعُكَ ؟ قُلْتُ : اللَّهُ ، فَشَامَ السَّيْفَ ، فَهَا هُوَ ذَا جَالِسٌ» . ثُمَّ لَمْ يُعَاقِبْهُ . [راجع :

باب ۸۷: جدا شدن مردم از امام به وقت نیمه روز و در سایهٔ درخت آرمیدن

۲۹۱۳ - از زُهری، از سِنان بن ابی سِنان و ابوسَلَمَه که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:

وی همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به غزا رفت و در نیمهٔ روز به وادی‌یی رسیدند که درختان خاردار زیادی داشت، مردم پراکنده شدند تا در سایه درختان بیاسایند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زیر درختی فرود آمد و شمشیر خود را بر آن آویخت، سپس خوابید وقتی بیدار شد مردی را نزدیک خود دید که از حضور آن آگاه نشده بود پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا این مرد شمشیر مرا از نیام برآورد و گفت: کیست که تو

۱- در جاهلیت عادت بر آن رفته بود که به وقت مرگ به شکستن سلاح و کشتن حیوانات خود وصیت می‌کردند.

۲۹۱۰ . أخرجه مسلم: ۸۴۳ ، فضائل،۱۳].

را از من نجات دهد؟ گفتم: الله وی شمشیر را در نیام کرد، و او کسی است که این‌جا نشسته است». آن حضرت او را مجازات نکرد.

٨٨- باب : مَا قِيلَ فِي الرِّمَاحِ

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « جُعِلَ رِزْقِي تَحْتَ ظِلِّ رُمْحِي ، وَجُعِلَ الذِّلَّةُ وَالصَّغَارُ عَلَى مَنْ خَالَفَ أَمْرِي»

باب ۸۸: آن‌چه در مورد نیزه‌ها گفته شده

و از ابن عمر تذکار یافته که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «روزی من در زیر سایهٔ نیزه من گردانیده شده است و خواری و ذبت کسی را لازم آمده که از امر من سرپیچی نماید». (و جزیه بدهد).

٢٩١٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ عَنْ نَافِعٍ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ الأَنْصَارِيِّ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِبَعْضِ طَرِيقِ مَكَّةَ ، تَخَلَّفَ مَعَ أَصْحَابٍ لَهُ مُحْرِمِينَ ، وَهُوَ غَيْرُ مُحْرِمٍ ، فَرَأَى حِمَاراً وَحشِياً ، فَاسْتَوَى عَلَى فَرَسِهِ ، فَسَأَلَ أَصْحَابَهُ أَنْ يُنَاوِلُوهُ سَوْطَهُ فَأَبَوْا ، فَسَأَلَهُمْ رُمْحَهُ فَأَبَوْا ، فَأَخَذَهُ ثُمَّ شَدَّ عَلَى الْحِمَارِ فَقَتَلَهُ ، فَأَكَلَ مِنْهُ بَعْضُ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبَى بَعْضٌ ، فَلَمَّا أَدْرَكُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَأَلُوهُ عَنْ ذَلِكَ، قال : «إِنَّمَا هِيَ طُعْمَةٌ أَطْعَمَكُمُوهَا اللَّهُ» .

وَعَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ : فِي الْحِمَارِ الْوَحْشِيِّ ، مِثْلُ حَدِيثِ أَبِي النَّضْرِ ، قال : « هَلْ مَعَكُمْ مِنْ لَحْمِهِ شَيْءٌ» . [راجع : ١٨٢١ . أخرجه مسلم : ١١٩٦] .

٢٩١٤ – از نافع مولی ابی‌قتاده انصاری روایت است که ابوقتاده(رضی‌الله عنه) گفته: وی (در سفر عمر حُدَیبیه) بخشی از راه مکه را با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) همراه بوده است و با تنی چند از یاران خود که در احرام بودند عقب ماندند و او خود غیرمحرم بود. وی گورخری دید و بر اسپ خود سوار شد و از یاران خود خواست که تازیانه‌اش را به او بدهند. آنها ابا ورزیدند و از آنها خواست که نیزه‌اش را به او بدهند و ندادند. وی خود آن را گرفت و سپس بر گورخر حمله کرد و آن را کشت. برخی از یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از گوشت آن خوردند و برخی نخوردند و چون پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دریافتند از حکم آن سؤال کردند آن حضرت فرمود: «همانا آن خوراکی بود که خداوند بر شما خورانید».

از زیدبن اسلم، از عطاء بن یسار، از ابوقتاده روایت شده در قضیه گورخر، مثل حدیث ابی‌النضر (که تذکار یافت) و با زیادت این که آن حضرت فرمود: «آیا چیزی از گوشت آن

نزد شما می‌باشد؟».

۸۹- باب : مَا قِيلَ فِي دِرْعِ النَّبِيِّ ﷺ وَالْقَمِيصِ فِي الْحَرْبِ

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَمَّا خَالِدٌ فَقَدِ احْتَبَسَ أَدْرَاعَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [راجع: ١٤٦٨].

باب ۸۹: آنچه درباره زره و پیراهن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در وقت جنگ گفته شده

و پیامبر « فرمود: «و اماخالد زره‌های خویش را در را خدا نگه داشته است».

٢٩١٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ فِي قُبَّةٍ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ ، اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبَدْ بَعْدَ الْيَوْمِ» . فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ بِيَدِهِ فَقَالَ : حَسْبُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَدْ أَلْحَحْتَ عَلَى رَبِّكَ ، وَهُوَ فِي الدِّرْعِ ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ : ﴿ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ ﴾ [القمر: ٤٥، ٤٦]

وَقَالَ وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ : يَوْمَ بَدْرٍ . [انظر: ٣٩٥٣، ٤٨٧٥، ٤٨٧٧].

٢٩١٥ - از عکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفته پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (در جنگ بدر) که در خیمه بود و گفت: «بارالها، من عهد و وعدهٔ تو را می‌ج ویم، بارالها اگر خواهی (که مسلمانان را هلاک کنی) پس از امروز پرستش نخواهی شد» ابوبکر دست آن حضرت را گرفت و گفت: بسنده است تو را یا رسول‌الله، همانا بر پروردگار خود اصرار کردی».

آن حضرت زره بر تن داشت و بیرون آمد و می‌گفت:

«شکست داده خواهد شد این جماعت را و بگردانند ایشان پشت. بلکه قیامت وعده‌گاه ایشان است و قیامت سخت‌تر و تلخ‌تر است». (القمر: ٤٥ و ٤٦).

وُهیب گفت که خالد گفته است: این واقعه در روز بَدْر بوده است.

٢٩١٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَدِرْعُهُ مَرْهُونَةٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ ، بِثَلاثِينَ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ .

٢٩١٦ - از اسود روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد و زَره وی به مقدار سی صاع جو نزد یهودی به گرو بود.

و یَعْلِی گفته است: اعمش گفت: زره آن

وَقال يَعْلَى : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : دِرْعٌ مِنْ حَدِيد .
وَقال مُعَلَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِد : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ
وَقال : رَهَنَهُ دِرْعًا مِنْ حَدِيد . [راجع : ٢٠٦٨ . أخرجه مسلم : ١٦٠٣ ، بدون ذكر ثلاثين صاعاً من شعير] .

حضرت از آهن بود.

٢٩١٧- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُس ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَن النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُتَصَدِّق مَثَلُ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا جُبَّتَان مِنْ حَدِيد ، قَد اضْطَرَّتْ أَيْدِيَهُمَا إِلَى تَرَاقِيهِمَا ، فَكُلَّمَا هَمَّ الْمُتَصَدِّقُ بِصَدَقَته اتَّسَعَتْ عَلَيْه حَتَّى تُعَفِّيَ أَثَرَهُ ، وكُلَّمَا هَمَّ الْبَخِيلُ بِالصَّدَقَة انْقَبَضَتْ كُلُّ حَلْقَة إِلَى صَاحِبَتهَا وَتَقَلَّصَتْ عَلَيْه ، وَانْضَمَّتْ يَدَاهُ إِلَى تَرَاقِيه -فَسَمعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ- فَيَجْتَهدُ أَنْ يُوَسِّعَهَا فَلا تَتَّسعُ » . [راجع : ١٤٤٣ . أخرجه مسلم : ١٠٢١] .

۲۹۱۷ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: مثالب بخیل و صدقه دهنده، مثال دو مردی است که لباس آهنی پوشیده‌اند و تنگی لباس دستهایشان را به چنبر گردنهایشان بسته است، آن‌گاه که صدقه دهنده می‌خواهد صدقه بدهد، لباس بر وی فراخ می‌شود تا آن که اثر پایش (یعنی گناهان) را ناپدید می‌کند، و چون بخیل می‌خواهد که صدقه بدهد هر حلقهٔ لباس بر صاحبش تنگ می‌گردد و بدنش را می‌فشارد و دستهایش راه به گردن وی می‌بندد – و ابوهریره – شنید که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: «می‌کوشد که لباس خود را فراخ گرداند و فراخ نمی‌شود».

٩٠- باب : الْجُبَّة فِي السَّفَرِ وَالْحَرْب

باب ۹۰: پوشیدن جُبّه (پوشاک زرهی) در سفر و جنگ

٢٩١٨- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحد : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى مُسْلم ، هُوَ ابْنُ صُبَيْح ، عَنْ مَسْرُوق قال : حَدَّثَني الْمُغيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ قال : انْطَلَقَ رَسُولُ اللَّه ﷺ لحَاجَته ، ثُمَّ أَقْبَلَ ، فَلَقِيتُهُ بِمَاء ، وَعَلَيْه جُبَّةٌ شَاميَّةٌ ، فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ وَغَسَلَ وَجْهَهُ ، فَذَهَبَ يُخْرِجُ يَدَيْه منْ كُمَّيْه ، فَكَانَا ضَيِّقَيْن ، فَأَخْرَجَهُمَا منْ تَحْتُ فَغَسَلَهُمَا وَمَسَحَ بِرَأْسه ، وَعَلَى خُفَّيْه . [راجع : ١٨٢ . أخرجه مسلم : ٢٧٤]

۲۹۱۸ – از مَسروق روایت است که مُغیره بن شُعبه(رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به قضای حاجت رفت، سپس برگشت من برای وی آب آوردم. جُبّه شامی بر تن وی بود، دهان و بینی خود را شست و روی خود را شست و چون خواست دستها را از آستین‌ها بیرون آورد، آستینها تنگی کرد، دستها را از زیر آن بیرون آورد و آنها را شست و بر سر خویش و موزه‌های خویش مسح کرد.

۹۱- باب : الْحَرِيرِ فِي الْحَرْبِ

۲۹۱۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَامِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَخَّصَ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ فِي قَمِيصٍ مِنْ حَرِيرٍ ، مِنْ حِكَّةٍ كَانَتْ بِهِمَا . [انظر : ۲۹۲۰، ۲۹۲۱، ۲۹۲۲، ۵۸۳۹ . أخرجه مسلم : ۲۰۷۶] .

۲۹۲۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرَ : شَكَوَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ - يَعْنِي الْقَمْلَ - فَأَرْخَصَ لَهُمَا فِي الْحَرِيرِ ، فَرَأَيْتُهُ عَلَيْهِمَا فِي غَزَاةٍ . [راجع : ۲۹۱۹ . أخرجه مسلم : ۲۰۷۶] .

۲۹۲۱- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ شُعْبَةَ : أَخْبَرَنِي قَتَادَةُ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ قَالَ : رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ فِي حَرِيرٍ . [راجع: ۲۹۱۹ . أخرجه مسلم : ۲۰۷۶ ، بزيادة] .

۲۹۲۲- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : رَخَّصَ ، أَوْ رُخِّصَ لَهُمَا لِحِكَّةٍ بِهِمَا . [راجع : ۲۹۱۹ ، أخرجه مسلم : ۲۰۷۶ مطولاً].

باب ۹۱: پوشاک ابریشمی در جنگ

۲۹۱۹ – از سعید، از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای عبدالرحمن بن عَوف و زُبیر اجازه داد تا پیراهن ابریشمی بپوشند زیرا بدن آنها خارش می‌کرد.

۲۹۲۰ – از هَمّام، از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: عبدالرحمن بن عَوْف و زبیر به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شکایت کردند – یعنی به خاطر شپش – آن حضرت پوشیدن جامهٔ ابریشمی را برایشان اجازت داد. من آنان را در میدان جنگ دیدم.

۲۹۲۱ – از شُعبه از قَتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای عبدالرحمن بن عَوْف و زُبَیر بن عوام اجازه داد تا از پوشاک ابریشمی استفاده کنند.

۲۹۲۲ – از شعبه، از قَتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: آن حضرت رخصت داد، یا رخصت داده شد تا آن دو نفر به سبب خارش بدن جامهٔ ابریشمی بپوشند.

۹۲- باب : مَا يُذْكَرُ فِي السِّكِّينِ

۲۹۲۳- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرِو ابْنِ أُمَيَّةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ مِنْ كَتِفٍ يَحْتَزُّ مِنْهَا ، ثُمَّ دُعِيَ إِلَى الصَّلَاةِ ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ .

حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، وَزَادَ : فَأَلْقَى السِّكِّينَ . [راجع : ۲۰۸ ، أخرجه مسلم : ۳۵۵] .

باب ۹۲: آنچه دربارهٔ کارد گفته شده

۲۹۲۳ – از جعفر بن عمرو ابن اُمَیّه روایت است که پدر وی گفته پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) راد دیم که گوشت شانه (گوسفند) می‌خورد و از آن با کارد می‌برید. سپس به نماز فراخوانده شد. آن حضرت نمازگزارد و وضو (تازه) نکرد.

ابوالیمان، از شعیب، از زهری روایت کرده و افزوده است: کارد را افکند.

٩٣- باب : مَا قِيلَ فِي قِتَالِ الرُّومِ

٢٩٢٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ يَزِيدَ الدِّمَشْقِيُّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمْزَةَ قال : حَدَّثَنِي ثَوْرُ بْنُ يَزِيدَ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ : أَنَّ عُمَيْرَ بْنَ الأَسْوَدِ الْعَنْسِيَّ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ أَتَى عُبَادَةَ ابْنَ الصَّامِتِ ، وَهُوَ نَازِلٌ فِي سَاحَةِ حِمْصَ ، وَهُوَ فِي بِنَاءٍ لَهُ ، وَمَعَهُ أُمُّ حَرَامٍ .

قال عُمَيْرٌ : فَحَدَّثَتْنَا أُمُّ حَرَامٍ : أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أَوْجَبُوا » . قالتْ أُمُّ حَرَامٍ : قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا فِيهِمْ ؟ قال : « أَنْتِ فِيهِمْ » . ثُمَّ قال النَّبِيُّ ﷺ : « أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ » . فَقُلْتُ : أَنَا فِيهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال : « لا » . [راجع : ٢٧٨٩] .

باب ۹۳: آنچه دربارهٔ جنگ رومیان گفته شده

٢٩٢٤ - از ثَور بن یزید، روایت است که از خالد بن معدان از عُمَیر بن اسود عَنْسی که گفته: وی نزد عُبَادَه ابن صامت رفت و او در ساحل حِمس فرود آمده بود و در خانهٔ خود به سر می‌برد. (زن او) اُمّ حرام نیز با وی بود عُمَیر گفت: اُمّ حرام ما را گفت: وی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود:

«نخستین لشکر از امّت من که از راه دریا جهاد می‌کنند، همان بهشت را بر خود واجب گردانیده‌اند».

اُمّ حَرام می‌گوید: گفتم: یا رسول‌الله، آیا من در میان ایشان خواهم بود؟ فرمود: «تو در میان ایشانی»[1].

سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نخستین لشکر از امّت من که بر شهر قیصر هجوم می‌برند،[2] آمرزیده شده‌اند». گفتم: من در میان ایشان خواهم بود؟ فرمود: «نی».

٩٤- باب : قِتَالِ الْيَهُودِ

٢٩٢٥- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَرْوِيُّ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ : عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « تُقَاتِلُونَ الْيَهُودَ ، حَتَّى يَخْتَبِيَ أَحَدُهُمْ وَرَاءَ الْحَجَرِ ، فَيَقُولُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَائِي فَاقْتُلْهُ » . [انظر : ٣٥٩٣. أخرجه مسلم : ٢٩٢١] .

باب ۹۴: جنگ با یهود

٢٩٢٥ - از مالک از نافع، از عبدالله بن(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است:

«شما با یهود خواهید جنگید، تا آن که یکی از ایشان پس سنگ پنهان می‌گردد و سنگ

۱- آن غزوهٔ قبرس بود که در زمان عثمان (رضی‌الله عنه) به اهتمام معاویه واقع شد (شرح شیخ‌الاسلام).

۲- قیصر لقب پادشاه روم است و مراد از مدینه یا شهر قیصر نزد اکثر، قسطنطنیه است که به دست سادات صحابه فتح شد، چون ابن عمر و ابن عباس و ابن زبیر و ابوایوب چنان‌که قبر ابوایوب در کنار دیوار شهر است. برخی برآنند شهر قیصر، شهری است که قیصر در آن‌جا می‌باشد و آن حِمس است (شرح شیخ‌الاسلام).

می‌گوید: ای بندهٔ خدا، یهودی در پس من است او را بکش».

٢٩٢٦- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ الْقَعْقَاعِ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا الْيَهُودَ، حَتَّى يَقُولَ الْحَجَرُ وَرَاءَهُ الْيَهُودِيُّ: يَا مُسْلِمُ، هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَائِي فَاقْتُلْهُ». [أخرجه مسلم: ٢٩٢٢، مختصراً].

۲۹۲۶ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن که شما با یهود بجنگید و تا آن که سنگ بگوید که در عقب وی یهودی است (و خطاب کنند): ای مسلمان، یهودی در عقب من است او را بکش».

٩٥- باب: قِتَالِ التُّرْكِ

باب ۹۵: جنگ با ترکان

٢٩٢٧- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ يَقُولُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ تُقَاتِلُوا قَوْمًا يَنْتَعِلُونَ نِعَالَ الشَّعَرِ، وَإِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ تُقَاتِلُوا قَوْمًا عِرَاضَ الْوُجُوهِ، كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ». [انظر: ٣٥٩٢ر].

۲۹۲۷ – از عمرو بن تَغْلِب روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «از علامات قیامت است که با قومی می‌جنگید که پای‌افزار مویی می‌پوشند، و از علامات قیامت است که با قومی می‌جنگید که دارای رخسار پهن‌اند و روی‌شان بسان سپر چرمی است».

٢٩٢٨- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ الأَعْرَجِ قَالَ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا التُّرْكَ، صِغَارَ الأَعْيُنِ، حُمْرَ الْوُجُوهِ، ذُلْفَ الأُنُوفِ، كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ، وَلا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ». [انظر: ٢٩٢٩ح، ٣٥٨٧ر، ٣٥٩٠ر، ٣٥٩١ح. أخرجه مسلم: ٢٩١٢].

۲۹۲۸ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «قیامت به پا نمی‌شود تا آن که شما با تُرک بجنگید، آنانی که دارای چشمان کوچک، رخسار سرخ‌گون و بینی پهن‌اند و گویی رخسارشان سپر چرمی است. و قیامت برپا نمی‌شود تا آن که با قومی بجنگند که دارای پای پوش مویی‌اند».

٩٦- باب: قِتَالِ الَّذِينَ يَنْتَعِلُونَ الشَّعَرَ

باب ۹۶: جنگ با کسانی که پای‌پوش مویی دارند

٢٩٢٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا

۲۹۲۹ – از سعید بن مَسَیَّب، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن که با قومی بجنگند که پای پوش‌شان مویی است، و قیامت

نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ ، وَلا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ» .

قال سُفْيَانُ : وَزَادَ فيه أبُو الزِّنَاد ، عَنِ الأعْرَجِ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ رِوَايَةً : «صِغَارَ الأعْيُنِ ، ذُلْفَ الأنُوف ، كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ» . [راجع : ٢٩٢٨ . أخرجه مسلم : ٢٩١٢] .

برپا نمی‌شود تا آن که با قومی بجنگید که روی‌شان مانند سپر چرمی است.

فیان گفته است: ابُو الزّناد، از اعرج، در روایت خود از ابوهریره افزوده است: «دارندهٔ چشمان کوچک، بینی پهن و رخساری چون سپر چرمی».

٩٧- باب : مَنْ صَفَّ أَصْحَابَهُ عِنْدَ الْهَزِيمَةِ ، وَنَزَلَ عَنْ دَابَّتِه وَاسْتَنْصَرَ

٢٩٣٠- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِد الْحَرَّانِيُّ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا أبُو إسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ : أَكُنْتُمْ فَرَرْتُمْ يَا أبَا عُمَارَةَ يَوْمَ حُنَيْنٍ ؟ قَالَ : لا وَاللَّه ، مَا وَلَّى رَسُولُ اللَّه ﷺ ، وَلَكِنَّهُ خَرَجَ شُبَّانُ أصْحَابِه وَأخِفَّاؤُهُمْ حُسَّرًا لَيْسَ بِسِلاحٍ ، فَأَتَوْا قَوْمًا رُمَاةً ، جَمْعَ هَوَازِنَ وَبَنِي نَصْرٍ ، مَا يَكَادُ يَسْقُطُ لَهُمْ سَهْمٌ ، فَرَشَقُوهُمْ رَشْقًا مَا يَكَادُونَ يُخْطِئُونَ فَأَقْبَلُوا هُنَالِكَ إلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ عَلَى بَغْلَتِه الْبَيْضَاءِ ، وَابْنُ عَمِّه أبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِث بْن عَبْدِالْمُطَّلِب يَقُودُ بِه ، فَنَزَلَ وَاسْتَنْصَرَ ، ثُمَّ قَالَ : «أنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ ، أنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ» . ثُمَّ صَفَّ أصْحَابَهُ . [راجع : ٢٨٦٤ . أخرجه مسلم : ١٧٧٦] .

باب ۹۷: کسی که در آستانهٔ شکست یاران خود را صف بست و از مرکب خود فرود آمد و از خداوند کمک خواست

۲۹۳۰ - از زُهَیر روایت است که ابواسحاق روایت است که گفته: از بَرا (بن عازب) شنیدم که مردی از وی پرسید: ای ابوعُمَراه، آیا در روز جنگ حنین همگی شما فرار کردید؟ وی گفت: نی به خدا سوگند،رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (از دشمن) روی نگردانید ولیکن یاران جوان آن حضرت و آنان که سبکبار بودند، و خُوْد، و زره و سلاح نداشتند بیرون رفتند و با تیراندازان قبایل هوازن و بنی نصر مواجه شدند که به ندرت تیرشان خطا می‌کرد و آنها این جوانان را تیرباران کردند و تیرهایشان کمتر خطا می‌کرد. مسلمانان به سوی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روی آوردند و آن حضرت بر استر سفید خود سوار بود و پسرعموی او ابوسُفیان بن حارث بن عبدالمطّلب عنان استر را می‌کشید. آن حضرت از استر فرود آمد و از خداوند کمک خواست و سپس گفت: «منم پیامبر و این دروغ نیست، منم پسر عبدالمطّلب» و سپس یاران خود را صف بست.

۹۸- باب : الدُّعَاءِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ بِالْهَزِيمَةِ وَالزَّلْزَلَةِ

۲۹۳۱- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عِيسَى : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قال : لَمَّا كَانَ يَوْمُ الأَحْزَابِ ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَلأَ اللَّهُ بُيُوتَهُمْ وَقُبُورَهُمْ نَاراً ، شَغَلُونَا عَنِ الصَّلاَةِ الْوُسْطَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ » . [انظر: ٤١١١، ٤٥٣٣، ٦٣٩٦. أخرجه مسلم : ٦٢٧] .

۲۹۳۲- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ ذَكْوَانَ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدْعُو فِي الْقُنُوتِ : « اللَّهُمَّ أَنْجِ سَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ عَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ ، اللَّهُمَّ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ » . [راجع: ٨٠٤ . أخرجه مسلم: ٦٧٥].

۲۹۳۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، أَخْبَرَنَا : إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ : أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رضي الله عنهما يَقُولُ : دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الأَحْزَابِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ ، سَرِيعَ الْحِسَابِ ، اللَّهُمَّ اهْزِمِ الأَحْزَابَ ، اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَزَلْزِلْهُمْ » . [راجع : ٢٨١٨ . أخرجه مسلم: ١٧٤٢] .

۲۹۳۴- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ

باب ۹۸: دعا بر مشرکان که به شکست و اضطراب دچار گردند

۲۹۳۱ - از عَبِیْدَه روایت است که(رضی‌الله عنه) گفته: در روز جنگ احزاب بود که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند خانه‌ها و قبرهای ایشان (یعنی کافران) را پر از آتش گرداند که ما را از نماز میانه (عصر۹ بازداشتند تا آن که آفتاب غروب کرد».

۲۹۳۲ - روایت است از اَعْرَج که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در قنوت (پس از رکوع رکعت دوم نماز صبح) دعا می‌کرد که:

«بارالها، سَلَمه بن هِشام را نجات بده[1] بارالها، ولید بن ولید را نجات بده[2] بارالها، عیّاش بن ابی ربیعه را نجات بده، بارالها، مسلمانان ناتوان را نجات بده، بارالها عقوبت خود را بر قبیلهٔ منضر بیفزای، بارالها، سالهای قحطی چون سالهای زمان یوسف بر ایشان نازل کن.

۲۹۳۳ - از عبداله بن ابی اَوَفی(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در روز جنگ احزاب بر مشرکان دعای (بد) کرد و گفت:

«بارالها، که فرستندهٔ کتاب و شتاب کنندهٔ حسابی، بارالها، گروههای مشرکان را منهزم گردان، بارالها، ایشان را به شکست و اضطراب دچار گردان».

۲۹۳۴ - از ابواسحاق، از عَمْرو بن مَیمون

۱- سَلَمه بن هشام بن مغیرهٔ مخزومی، برادر ابوجهل، قدیم‌الاسلام بودو و از خیار صحابه، کافران او را در مکه حبس کرده بودند و عذاب می‌کردند. سپس وی از آن‌جا گریخت و نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمد.

۲- ولید بن ولید مخزومی، برادر خالد بن ولید است که برادرانش با دادن فدیه او را از اسارت مسلمانان بیرون آوردند وقتی به مکه رفت مسلمان شد و در آن‌جا مورد شکنجه و اذیت قرار تا آن که نجات یافت و نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمد.

عَوْن : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُون ، عَنْ عَبْدِاللَّه ﷺ قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي في ظِلِّ الْكَعْبَة ، فَقال أَبُو جَهْلٍ وَنَاسٌ مِنْ قُرَيْش ، وَنُحِرَتْ جَزُورٌ بِنَاحِيَة مَكَّةَ ، فَأَرْسَلُوا فَجَاؤُوا مِنْ سَلاهَا وَطَرَحُوهُ عَلَيْه ، فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَلْقَتْهُ عَنْهُ ، فَقال : « اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِقُرَيْش ، اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِقُرَيْش ، اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِقُرَيْش » . لأَبي جَهْلِ بْنِ هِشَام ، وَعُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ ، وَشَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ ، وَالْوَلِيد بْنِ عُتْبَةَ ، وَأُبَيِّ بْنِ خَلَف ، وَعُقْبَةَ بْنِ أَبي مُعَيْط . قال عَبْدُاللَّه : فَلَقَدْ رَأَيْتُهُمْ في قَلِيب بَدْرٍ قَتْلَى .

قال أَبُو إِسْحَاقَ : وَنَسِيتُ السَّابِعَ . وَقال يُوسُفُ بْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبي إِسْحَاقَ : أُمَيَّةُ بْنُ خَلَف .

وَقال شُعْبَةُ : أُمَيَّةُ أَوْ أُبَيٌّ .

وَالصَّحِيحُ أُمَيَّةُ . [راجع : ۲٤٠ أخرجه مسلم : ۱۷۹٤ باختلاف] .

روایت است که عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سایهٔ کعبه نماز می‌گزارد، ابوجهل و کسانی از قریش گفتند: شتری در محلی از مکه ذبح شده است، آنها کسی را فرستادند و زهدان آن را آوردند و بر آن حضرت افکندند. فاطمه (دختر آن حضرت) آمد و آن را برداشت و دور افکند آن حضرت گفت: «بارالها، بر تو است هلاک قریش، بارالها، بر تو است هلاک قریش» (و دعای بد کرد) بر ابوجهل بن هِشام و عُتْبَه بن رَبِیْعه، و شیبهٔ بن ربیعه، و وَلید بن عُتْبه، و اُبَی‌ْبن خَلَف؛ و عُقْبه بن ابی مُعَیْط.

عبدالله گفتعه است: همانا من ایشان را کشته شده در چاه بدر دیده‌ام و ابواسحاق گفته است: نام نفر هفتم را فراموش کردم.

و یوسف بن اسحاق گفته که ابواسحاق (نام نفر هفتم را) اُمَیّه بن خَلَف گفته است.

و شُعْبه گفته است: اُمَیّه یا اُبَی (نفر هفتم بوده است) امام بخاری می‌گوید: صحیح آن، اُمَیّه، است.

۲۹۳۵– حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْب : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنِ ابْنِ أَبي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا : أَنَّ الْيَهُودَ دَخَلُوا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا : السَّامُ عَلَيْكَ ، فَلَعَنْتُهُمْ . فَقال : « مَا لَكِ » . قُلْتُ : أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا قالوا؟ قال : « فَلَمْ تَسْمَعِي مَا قُلْتُ : وَعَلَيْكُمْ » . [انظر : ٦۰۲٤ ، ٦۰۳۰ ، ٦۲٥٦ ، ٦۳۹٥ ، ٦٤۰۱ ، ٦۹۲۷ . أخرجه مسلم : ۲۱٦٥ ، باختلاف لفظ الحوار] .

۲۹۳۵ – از ابن ابی مُلَیکه که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته: یهودیها نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و گفتند:

اَلسّام علیک (یعنی مرگ بر تو، عوض السلام علیک).

من ایشان را لعنت کردم. آن حضرت فرمود: «چرا چنین گفتی» گفتم: آیا نشنیدی که چه گفتند؟ فرمود: «تو نشنیدی که من چه گفتم». گفتم: «وَ عَلیکم» (یعنی بر شما باد، آنچه گفتید)[1].

٩٩- باب : هَلْ يُرْشِدُ الْمُسْلِمُ أَهْلَ الْكِتَابِ أَوْ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ

٢٩٣٦- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَمِّهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَتَبَ إِلَى قَيْصَرَ وَقَالَ : « فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الأَرِيسِيِّينَ » . [انظر: ٧. وهو قطعة من حديث ابن عباس عن أبي سفيان انظر: ٢٩٤٠ط]

باب ۹۹: آیا مسلمان اهل کتاب را رهنمایی کنید یا قرآن را به ایشان بیاموزاند

۲۹۳۶ – از عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به قیصر (روم) نوشت و گفت: «اگر از اسلام روی بگردانی گناه رعایای خود را به عهده خواهی گرفت».

١٠٠- باب : الدُّعَاءِ لِلْمُشْرِكِينَ بِالْهُدَى لِيَتَأَلَّفَهُمْ

٢٩٣٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ : أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ قَالَ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ : قَدِمَ طُفَيْلُ بْنُ عَمْرٍو الدَّوْسِيُّ وَأَصْحَابُهُ ، عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ دَوْسًا عَصَتْ وَأَبَتْ ، فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهَا ، فَقِيلَ : هَلَكَتْ دَوْسٌ ، قَالَ : « اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَائْتِ بِهِمْ » . [انظر : ٤٣٩٢ت ، ٦٣٩٧د . أخرجه مسلم : ٢٥٢٤].

باب ۱۰۰: دعا برای مشرکین تا هدایت یابند و به اسلام گرایش یابند

۲۹۳۷ – از عبدالرحمن روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته: طُفیل بن عَمْرو الدّوسی و رفقای وی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و گفتند: یا رسول‌الله، همانا قبیله دَوس از امر تو نافرمانی کردند و ابا ورزیدند، دربارهٔ ایشان به خداوند دعا کن. گفته شد: هلاک باد دَوْس. آن حضرت فرمود: «بارالها، دَوْس را هدایت کن و به اسلام فراخوان».

١٠١- باب : دَعْوَةِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى ،

وَعَلَى مَا يُقَاتَلُونَ عَلَيْهِ ، وَمَا كَتَبَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى كِسْرَى وَقَيْصَرَ ، وَالدَّعْوَةِ قَبْلَ الْقِتَالِ .

باب ۱۰۱: دعوت یهود و نصارا به اسلام

و هر آنچه مسلمانان باکافران بر آن می‌جنگند و آنچه را پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به خسرو (شاه فارس) و قیصر (شاه روم) نوشت و دعوت به اسلام پیش از جنگ.

٢٩٣٨- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : لَمَّا أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى الرُّومِ ، قِيلَ لَهُ : إِنَّهُمْ لا يَقْرَؤُونَ كِتَابًا إِلاَّ أَنْ

۲۹۳۸ – از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: وقتی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خواست که به قیصر روم نامه نویسد به آن حضرت

- ۱- (سَامَ علیک)، با (سَلام علیک) شباهت لفظی دارد. یهود عوض سلام علیک (سام علیک) گفتند و آن حضرت گفته ایشان را به ایشان برگردانید.

يَكُونَ مَخْتُومًا ، فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِهِ فِي يَدِهِ ، وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ . [راجع : ٦٥. أخرجه مسلم : ٢٠٩٢] .

گفته شد: پادشاهان نامه‌ای نمی‌خوانند مگر آن که مُهر شده باشد. آن حضرت انگشتر نقره‌ای را گرفت. گویی اکنون به سفیدی انگشتر دردست آن حضرت می‌نگرم که در آن نقش شده بود: محمد رسول‌الله.

۲۹۳۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ بِكِتَابِهِ إِلَى كِسْرَى ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ ، يَدْفَعُهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى ، فَلَمَّا قَرَأَهُ كِسْرَى حَرَّقَهُ ، فَحَسِبْتُ أَنَّ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ : فَدَعَا عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ : « أَنْ يُمَزَّقُوا كُلَّ مُمَزَّقٍ». [راجع: ٦٤]

۲۹۳۹ – از عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نامه‌الش را به خسرو فرستاد و به قاصد نامه دستور داد که آن را به حاکم بَحرَیْن برساند تا حاکم بحرین آن را به خسرو بفرستد. وقتی خسرونامه را خواند، آن را پاره کرد.

زهری (ابن شهاب) گفته است: گمان می‌کنم که سعید بن مُسیَّب گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر ایشان دعا کرد که: «آنها به سختی پراکنده و متلاشی گردند».

١٠٢ - باب : دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ

النَّاسَ إِلَى الإِسْلامِ وَالنُّبُوَّةِ ، وَأَنْ لا يَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ﴾ . إِلَى آخِرِ الآيَةِ [آل عمران: ٧٩] .

باب ۱۰۲: دعوت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

به قبول اسلام و اقرار به نُبوَّت و این‌که برخی، برخی دیگر را به خدایی نگیرند به جز خداوند را.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «سزاوار نیست هیچ آدمی را که عطا کند او را خدا کتاب و علم و نبُوَّت، بازبگوید به مردمان، بندگان شوید مرا بدون خدا، ولیکن مثل این شخص می‌گوید که باشید ربّانی (مرشد خلق) به سبب آموزاندن کتاب و خواندن آن» (آل عمران: ۷۹).

۲۹٤٠- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ : عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ : عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضي اللهُ عنهما أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَتَبَ إِلَى

۲۹٤٠ – از عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نامه‌ای به قیصر (روم) نوشت و او را به اسلام دعوت کرد و نامه را توسط دِحیه کلبی، فرستاد و به

قَيْصَرَ يَدْعُوهُ إِلَى الإِسْلامِ ، وَبَعَثَ بِكِتَابِهِ إِلَيْهِ مَعَ دِحْيَةَ الْكَلْبِيِّ ، وَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ بُصْرَى لِيَدْفَعَهُ إِلَى قَيْصَرَ ، وَكَانَ قَيْصَرُ لَمَّا كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ جُنُودَ فَارِسَ ، مَشَى مِنْ حِمْصَ إِلَى إِيلِيَاءَ شُكْرًا لِمَا أَبْلاهُ اللَّهُ ، فَلَمَّا جَاءَ قَيْصَرَ كِتَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ حِينَ قَرَأَهُ : الْتَمِسُوا لِي هَا هُنَا أَحَدًا مِنْ قَوْمِهِ ، لأَسْأَلَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع : ٢٩٣٦].

٢٩٤١– قال ابْنُ عَبَّاسٍ : فَأَخْبَرَنِي أَبُو سُفْيَانَ : أَنَّهُ كَانَ بِالشَّامِ فِي رِجَالٍ مِنْ قُرَيْشٍ قَدِمُوا تِجَارًا ، فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ كُفَّارِ قُرَيْشٍ .

قال أَبُو سُفْيَانَ : فَوَجَدَنَا رَسُولُ قَيْصَرَ بِبَعْضِ الشَّامِ ، فَانْطُلِقَ بِي وَبِأَصْحَابِي ، حَتَّى قَدِمْنَا إِيلِيَاءَ فَأُدْخِلْنَا عَلَيْهِ ، فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ فِي مَجْلِسِ مُلْكِهِ ، وَعَلَيْهِ التَّاجُ ، وَإِذَا حَوْلَهُ عُظَمَاءُ الرُّومِ .

فَقَالَ لِتَرْجُمَانِهِ : سَلْهُمْ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ نَسَبًا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ، قال أَبُو سُفْيَانَ : فَقُلْتُ : أَنَا أَقْرَبُهُمْ إِلَيْهِ نَسَبًا .

قال : مَا قَرَابَةُ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ ؟ فَقُلْتُ : هُوَ ابْنُ عَمِّي ، وَلَيْسَ فِي الرَّكْبِ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ مِنْ بَنِي عَبْدِمَنَافٍ غَيْرِي .

فَقَالَ قَيْصَرُ : أَدْنُوهُ ، وَأَمَرَ بِأَصْحَابِي فَجُعِلُوا خَلْفَ ظَهْرِي عِنْدَ كَتِفِي .

ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ : قُلْ لأَصْحَابِهِ : إِنِّي سَائِلٌ هَذَا الرَّجُلَ عَنِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ، فَإِنْ كَذَبَ فَكَذِّبُوهُ ، قال أَبُو سُفْيَانَ : وَاللَّهِ لَوْلا الْحَيَاءُ يَوْمَئِذٍ ، مِنْ أَنْ يَأْثُرَ أَصْحَابِي عَنِّي الْكَذِبَ ، لَكَذَبْتُهُ حِينَ سَأَلَنِي عَنْهُ ، وَلَكِنِّي اسْتَحْيَيْتُ أَنْ يَأْثُرُوا الْكَذِبَ عَنِّي فَصَدَقْتُهُ .

ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ : قُلْ لَهُ كَيْفَ نَسَبُ هَذَا الرَّجُلِ فِيكُمْ ؟ قُلْتُ : هُوَ فِينَا ذُو نَسَبٍ .

او فرمود که نامه را به حاکم بُصری بسپارد تا او به قیصر برساند. و قیصر به شکر آن که خداوند لشکر فارس را از وی دور کرده بود (و لشکر وی غالب آمده بود) از حِمْص به سوی ایلیأ (بیت‌المقدس) پیاده روان شده بود. آن‌گاه که قیصر نامهٔ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را دریافت، هنگام خواندن آن گفت: یکی از اقوام او را برایم پیدا کنید تا دربارهٔ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از وی سؤال کنیم.

۲۹۴۱ – ابن عباس (به استناد سند حدیث قبل) گفت: ابوسُفیان به من خبر داد که وی با برخی از مردان قریش در شام مشغول تجارت بودند و آن مصادف به زمانی بود که میان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) و کافران قریش (نظر به پیمان صلح حدیبیه) میعاد تعیین شده بود.

ابوسفیان گفت: قاصدِ قیصر ما را در محلی از شام پیدا کرد و مرا و یاران مرا با خود برد تا آن که به ایلیاء رسیدیم و نزد قیصر رفتیم و قیصر را دیدیم که در بارگاه پادشاهی خود نشسته است و تاج بر سر دارد و پیرامون وی بزرگان روم نشسته‌اند.

قیصر به ترجمان خود گفت: از ایشان سؤال کن که کدام یک از روی نَسَب به همان مردی که خود را پیامبر می‌پندارد، قرابت دارد؟

ابوسُفیان گفت: گفتم: من از روی نَسب به او از همه نزدیکترم. قیصر گفت: میان او و تو چه نوع قرابتی است؟ گفتم: وی پسرعموی من است، و در کاروان ما در آن روز، به جز از من کسی دیگر از اولاد عبد مناف نبود.

قیصر گفت: او را نزدیک بیاورید. و به یاران

قال : فَهَلْ قال هَذَا الْقَـوْلَ أَحَدٌ مِنْكُمْ قَبْلَهُ ؟ قُلْتُ : لا .

فَقال : كُنْتُـمْ تَتَّهِمُونَهُ عَلَى الْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قال؟ قُلْتُ : لا .

قال : فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائه مِنْ مَلك ؟ قُلْتُ : لا .

قال : فَأَشْرَافُ النَّاسِ يَتَّبِعُونَهُ أَمْ ضُعَفَـاؤُهُمْ ؟ قُلْتُ : بَلْ ضُعَفَاؤُهُمْ .

قال : فَيَزِيدُونَ أَوْ يَنْقُصُونَ ؟ قُلْتُ : بَلْ يَزِيدُونَ .

قال : فَهَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ سَخْطَةً لدينه بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فيه؟ قُلْتُ: لا .

قال : فَهَـلْ يَغْدرُ ؟ قُلْتُ : لا ، وَنَحْنُ الآنَ مِنْهُ في مُدَّة نَحْنُ نَخَافُ أَنْ يَغْدرَ – قـال أَبُو سُفْيَانَ : وَلَـمْ يُمْكنِّي كَلمَةٌ أُدْخلُ فيهَا شَيْئًا أَنْتَقصُهُ به لا أَخَافُ أَنْ تُؤْثَرَ عَنِّي غَيْرُهَا –

قال : فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ أَوْ قَاتَلَكُمْ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قال : فَكَيْفَ كَـانَتْ حَرْبُـهُ وَحَرْبُكُـمْ ؟ قُلْـتُ : كَـانَتْ دُوَلاً وَسجَالاً ، يُدَالُ عَلَيْنَا الْمَرَّةَ وَنُدَالُ عَلَيْه الأُخْرَى ، قال : فَمَاذَا يَأْمُرُكُمْ ؟ قال : يَأْمُرُنَا أَنْ نَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ لا نُشْرِكُ بِه شَيْئًا ، وَيَنْهَانَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا ، وَيَأْمُرُنَا بِالصَّلاة ، وَالصَّدَقَة ، وَالْعَفَاف ، وَالْوَفَاء بِالْعَهْد ، وَأَدَاء الأَمَانَة .

فَقَال لتَرْجُمَانه حينَ قُلْتُ ذَلكَ لَهُ : قُلْ لَـهُ : إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ نَسَبه فيكُمْ فَزَعَمْتَ أَنَّهُ ذُو نَسَب ، وَكَذَلكَ الرُّسُلُ تُبْعَثُ في نَسَب قَوْمهَا .

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ قال أَحَدٌ منْكُمْ هَذَا الْقَـوْلَ قَبْلَـهُ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، فَقُلْتُ : لَوْ كَانَ أَحَدٌ منْكُمْ قال هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ ، قُلْتُ رَجُلٌ يَأْتَمُّ بِقَوْلٍ قَدْ قيلَ قَبْلَهُ .

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذب قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قال ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ ليَدَعَ الْكَذبَ عَلَى النَّاسِ وَيَكْذبَ عَلَى اللَّه .

من امر کرد که در پس پشت من و نزدیک شانه‌ام قرار گیرند. و سپس به ترجمان خود گفت: به یاران وی بگوی: من دربارهٔ کسی که خود را پیامبر می‌پندارد، از این مرد سؤال می‌کنم، اگر دروغ بگوید، دروغ او را آشکار کنید.

ابوسفیان گفت: اگر در آن روز شرم آن نمی‌بود که یاران من از من دروغ نقل کنند، هنگامی که دربارهٔ آن حضرت سؤال می‌کرد، به او دروغ می‌گفتم. لیکن شرم کردم که دروغ مرا آشکار کنند. بنابراین، راست گفتم.

سپس به ترجمان خود گفت: به او بگوی که نسب آن مرد در میان شما چگونه است؟ گفتم: او در میان ما عالی نسب است.

قیصر گفت: آیا گفته‌های او را قبل از وی کسی دیگر گفته است؟ گفتم: نی. گفت: آیا او را قبل از آنکه بگوید آنچه گفته است به دروغ متهم کرده‌اید؟ گفتم: نی.

گفت: آیا کسی از اجداد وی پادشاه بوده است؟ گفتم: نی.

گفت: آیا بزرگان قوم از وی پیروی می‌کنند یا مردم ناتوان؟ گفتم: مردم ناتوان.

گفت: پیروان وی زیاد می‌شوند یا کم می‌شوند؟ گفتم: زیاد می‌شوند.

گفت: آیا کسی که در دین وی درآمده آیا از روی ناخشنودی از آن برگشته است؟ گفتم: نی.

گفت: آیا پیمان‌شکنی می‌کند؟ گفتم: نی، و ما اکنون در حالت صلح قرار داریم و می‌ترسیم که پیمانش را بشکند – ابوسُفیان گفت: بر من

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، فَقُلْتُ لَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ ، قُلْتُ يَطْلُبُ مُلْكَ آبَائِهِ .
وَسَأَلْتُكَ : أَشْرَافُ النَّاسِ يَتَّبِعُونَهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ ، فَزَعَمْتَ أَنَّ ضُعَفَاءَهُم اتَّبَعُوهُ ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ .
وَسَأَلْتُكَ : هَلْ يَزِيدُونَ أَوْ يَنْقُصُونَ ، فَزَعَمْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ ، وكَذَلِكَ الإِيمَانُ حَتَّى يَتِمَّ . وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ سَخْطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، فَكَذَلِكَ الإِيمَانُ حِينَ تَخْلِطُ بَشَاشَتُهُ القُلُوبَ لا يَسْخَطُهُ أَحَدٌ.

وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَغْدِرُ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، وكَذَلِكَ الرُّسُلُ لا يَغْدِرُونَ .

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ قَاتَلْتُمُوهُ وَقَاتَلَكُمْ ، فَزَعَمْتَ أَنْ قَدْ فَعَلَ ، وَأَنَّ حَرْبَكُمْ وَحَرْبَهُ تَكُونُ دُوَلاً ، وَيُدَالُ عَلَيْكُمُ الْمَرَّةَ وَتُدَالُونَ عَلَيْهِ الأُخْرَى ، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْتَلَى وَتَكُونُ لَهَا الْعَاقِبَةُ ، وَسَأَلْتُكَ : بِمَاذَا يَأْمُرُكُمْ ، فَزَعَمْتَ أَنَّهُ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ، وَيَنْهَاكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ ، وَيَأْمُرُكُمْ بِالصَّلاةِ ، وَالصَّدَقَةِ ، وَالْعَفَافِ ، وَالْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ ، وَأَدَاءِ الأَمَانَةِ ، قال : وَهَذِهِ صِفَةُ النَّبِيِّ ، قَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ ، وَلَكِنْ لَمْ أَظُنَّ أَنَّهُ مِنْكُمْ ، وَإِنْ يَكُ مَا قُلْتَ حَقًا ، فَيُوشِكُ أَنْ يَمْلِكَ مَوْضِعَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ ، وَلَوْ أَرْجُو أَنْ أَخْلُصَ إِلَيْهِ لَتَجَشَّمْتُ لِقَاءَهُ ، وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَغَسَلْتُ قَدَمَيْهِ .

قال أَبُو سُفْيَانَ : ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُرِئَ فَإِذَا فِيهِ : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ ، سَلامٌ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى ، أَمَّا بَعْدُ : فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الإِسْلامِ ، أَسْلِمْ تَسْلَمْ ، وَأَسْلِمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ ، فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَعَلَيْكَ إِثْمُ الأَرِيسِيِّينَ ، وَ ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ

ممکن نبود که در عیب آن حضرت کلمه دیگر بگویم، که نترسم از من دروغ نقل شود، به جز آن‌چه گفتم.

قیصر گفت: آیا با او جنگیده‌اید و او با شما جنگیده است؟ گفتم: آری.

گفت: نتیجهٔ جنگ شما و جنگ او چگونه بوده است؟

گفتم: حالت نوبتی توأم با شکست و پیروزی داشت، گاه او را بر ما پیروز می‌بود و گاه ما را بر او.

گفت: شما را به چه امر می‌کند؟

گفتم: به ما امر می‌کند که تنها خداوند را بپرستیم و به او چیزی شریک نیاوریم و ما را از آنچه پدران ما پرستش کرده‌اند منع می‌کند، و ما را به نماز و صدقه و پارسایی و وفا به عهد و ادای امانت امر می‌کند. وقتی که این سخنان را گفتم، قیصر به ترجمان خود گفت: به او بگوی، من از نسب وی در میان شما از تو سؤال کردم و تو گفتی که وی عالی نسب است، و چنان است که پیامبران از میان مردم عالی نسب قوم خود برانگیخته می‌شوند.

و از تو سؤال کردم که: آیا کسی از شما این گفته‌ها را قبل از وی گفته است؟ و تو گفتی: نی. من با خود گفتم: اگر کسی از شما این گفته‌ها را قبل از وی گفته باشد، می‌گفتم که وی مردی است که به سخنی که قبل از وی گفته شد، اقتدا می‌کند.

و از تو سؤال کردم که آیا او را قبل از این‌که این سخنان را بگوید، به دروغ متهم کردید، و تو گفتی که نِی. من دانستم که وی چنان نیست

شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴾». [آل عمران: ٦٤].

قال أبو سُفْيَانَ: فَلَمَّا أَنْ قَضَى مَقَالَتَهُ عَلَتْ أَصْوَاتُ الَّذِينَ حَوْلَهُ مِنْ عُظَمَاءِ الرُّومِ، وَكَثُرَ لَغَطُهُمْ، فَلا أَدْرِي مَاذَا قَالُوا، وَأُمِرَ بِنَا فَأُخْرِجْنَا، فَلَمَّا أَنْ خَرَجْتُ مَعَ أَصْحَابِي وَخَلَوْتُ بِهِمْ، قُلْتُ لَهُمْ: لَقَدْ أَمِرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ، هَذَا مَلِكُ بَنِي الأَصْفَرِ يَخَافُهُ، قال أبو سُفْيَانَ: وَاللَّهِ مَا زِلْتُ ذَلِيلاً مُسْتَيْقِنًا بِأَنَّ أَمْرَهُ سَيَظْهَرُ، حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ قَلْبِي الإِسْلامَ وَأَنَا كَارِهٌ. [راجع: ٧. اخرجه مسلم: ١٧٧٣].

که برمردم دروغ نبندد و بر خدا دروغ بندد.

و از تو پرسیدم که آیا کسی از اجداد وی پادشاه بوده است، و تو گفتی که نی. با خود گفتم: اگر کسی از اجداد وی پادشاه می‌بود، می‌گفتم که وی پادشاهی اجداد خود را می‌طلبد.

و از تو پرسیدم که آیا بزرگان قوم از وی پیروی می‌کنند یا مردم ناتوان و تو گفتی که مردم ناتوان از وی پیروی می‌کنند. و همین مردم ناتوان پیروان پیامبرانند.

و از تو پرسیدم که آیا پیروان او زیاد می‌شوند یا کم می‌شوند، و تو گفتی که زیاد می‌شوند و این ایمان است تا آن که کامل گردد.

و از تو پرسیدم آیا کسی از روی ناخشنودی از دین وی برگشته است، پس آن که به دین وی درآمده است، و تو گفتی نی ،البته این از نشانهٔ ایمان است که چون بشاشت آن با دلها آمیخت، کسی از این امر ناخشنود نمی‌گردد.

و از تو پرسیدم که آیا پیمان می‌شکند و تو گفتی نی. و چنان است که پیامبران پیمان نمی‌شکنند.

و از تو پرسیدم که آیا با وی جنگیده‌اید و او با شما جنگیده است، و تو گفتی که وی جنگیده است، و همانا جنگ شماو جنگ او حالت نوبتی داشته است که گاه پیروزی با شما و گاه پیروزی با او بوده است. چنان است که پیامبران مورد آزمون قرار می‌گیرند که در فرجام پیروزی با ایشان است.

و از تو پرسیدم که شما را چه امر می‌کند و تو گفتی که شما را امر می‌کند که خدا را

بپرستید و به او چیزی شریک نیاورید و شما را از آن‌چه پدران شما پرستیده‌اند منع می‌کند، و شما را به نماز و صدقه و پارسایی و وفا به عهد و ادای امانت امر می‌کند.

قیصر گفت: و همین است صفت پیامبر، و من می‌دانستم که وی ظهور کردنی است ولیکن گمان نمی‌کردم که از مردم شما باشد. و اگر آن‌چه که تو گفتی راست باشد، زود است که جای هر دو پای مرا مالک شود و اگر امید می‌داشتم که به وی می‌توانم برسم، بی‌درنگ به دیدارش می‌شتافتم و اگر نزد وی می‌بودم، پاهایش را می‌شستم.

ابوسفیان گفت: سپس قیصر نامهٔ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را طلبید و در آن آمده بود.

«بسم‌الله الرحمن الرحیم. از جانب محمد بندهٔ خدا و رسول او، به هرقل بزرگ روم، سلام بر کسی که از راه راست پیروی کند، اما بعدُ: همانا تو را به اسلام فرا می‌خوانم، اسلام بیاور تا به سلامت مانی، و اسلام بیاور تا خداوند تو را دو چند پاداش بدهد و اگر از اسلام روی بگردانی گناه کشاورزان و خدم و حشم تو، برعهدهٔ تو خواهد بود. (ای اهل کتاب بیایید به سوی سخنی مسلّم میان ما و شما که نپرستیم به جز خدا و شریک نسازیم با وی چیزی دیگر را و پروردگار نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را به جز خدا، پس اگر روی گردانیدند پس بگویید که گواه باشید ما مسلمانیم) (آل عمران: ٦٤)».

ابوسفیان گفت: آن‌گاه که قیصر به سخنان خو.د پایان داد، آواز کسانی که از بزرگان روم

پیرامون وی گرد آمده بودند بلند گردید و به اندازهٔ سروصدا به راه انداختندکه ندانستم که چه می‌گویند. و به ما امر شد و برآمدیم. و چون با یاران خویش بیرون آمدیم و تنها شدیم، به یاران خود گفتم: کار پسر ابی کَبَشَه چنان بالا گرفته که پادشاه بنی اصفر از وی می‌ترسد[۱].

ابوسفیان می‌گوید: به خدا سوگند همیشه خودم را خوار می‌پنداشتم و یقین می‌کردم که سرانجام دین وی پیروز خواهد شد، تا آن که خداوند اسلام را در دل من جای داد و من از آن ناخوش بودم.

۲۹٤۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ القَعْنَبِيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ : سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ : « لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلاً يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ » . فَقَامُوا يَرْجُونَ لِذَلِكَ أَيُّهُمْ يُعْطَى ، فَغَدَوْا وَكُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَى ، فَقَالَ : « أَيْنَ عَلِيٌّ » . فَقِيلَ : يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ ، فَأَمَرَ فَدُعِيَ لَهُ ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ ، فَبَرَأَ مَكَانَهُ حَتَّى كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِهِ شَيْءٌ ، فَقَالَ : نُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا ؟ فَقَالَ : « عَلَى رِسْلِكَ ، حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلامِ ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ ، فَوَاللَّهِ لأَنْ يُهْدَى بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ » . [انظر : ۳۰۰۹، ۳۷۰۱، ٤۲۱۰. أخرجه مسلم: ۲٤۰٦] .

۲۹٤۲ - از عبدالعزیز بن ابی حازم روایت است که سهل بن سَعْد(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در روز جنگ خیبر شنیده است که می‌فرمود: «همانا این پرچم را به دست کسی می‌دهم که خداوند بر دستان وی فتح را میسر می‌کند».

صحابه به امید آن برخاستند که پرچم به کدام یک‌شان داده می‌شود و هریک بدین امید شب را صبح کردند که برایشان پرچم داده شود.

آن حضرت فرمود: «علی کجاست؟» گفته شد: چشمانش درد می‌کند. آن حضرت امر کرد و او فراخوانده شد. از آب د هان خویش بر چشمان وی افکند، چشمانش جابه‌جا بهبود یافت که گویی هرگز چشمانش درد نمی‌کرده است. علی گفت: تا زمانی با آنها می‌جنگیم که

۱- مراد از پسر ابوکشبه، کنایت توهین‌آمیز به آن حضرت است. برخی ابوکبشه را از اجداد مادری آن حضرت و برخی از اجداد حلیمه مادر رضاعی آن حضرت گفته‌اند.

همانند ما (مسلمان) شوند.

آن حضرت فرمود: «نرمش نشان بده تا آن که به مواضع ایشان فرود می‌آیید سپس آنها را به اسلام دعوت کن و از آن‌چه برایشان واجب گشته است آگاه‌شان گردان، به خدا سوگند که هرگاه خداوند یک مرد را به وسیلهٔ هدایت کند برای تو بهتراز آن است که شتران سرخ موی داشته باشی».

۲۹۴۳– حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرو حَدَّثَنَا ، أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ حُمَيْد قال : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ إِذَا غَزَا قَوْمًا لَمْ يُغِرْ حَتَّى يُصْبِحَ ، فَإِنْ سَمِعَ أَذَانًا أَمْسَكَ ، وَإِنْ لَمْ يَسْمَعْ أَذَانًا أَغَارَ بَعْدَ مَا يُصْبِحُ ، فَنَزَلْنَا خَيْبَرَ لَيْلاً . [راجع : ٣٧١ . أخرجه مسلم: ١٣٦٥ ، في الجهاد ١٢٠ بقطعة ليس فيها إلاّ ذكر خيبر ليلاً] .

۲۹٤۳ – از ابواسحاق، از حُمید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در مقابل قومی غزا می‌کرد، حمله نمی‌کرد تا آن که صبح می‌شد[1]. اگر صدای اذان را (از ایشان) می‌شنید، خودداری می‌کرد، و اگر صدای اذان را نمی‌شنید، پس از آن که صبح می‌شد، حمله می‌کرد. ما شبانگاه به خیبر رسیدیم.

۲۹٤٤– حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَر ، عَنْ حُمَيْد ، عَنْ أَنَس : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا غَزَا بِنَا . [راجع: ٣٧١ . أخرجه مسلم : ١٣٦٥ الجهاد ١٢٠ مطولاً] .

۲۹٤٤ – از اسماعیل بن جَعفر، از حُمَید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چون جهاد می‌کرد، همراه ما جهاد می‌کرد.

۲۹٤٥– حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالك ، عَنْ حُمَيْد ، عَنْ أَنَس ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ إِلَى خَيْبَرَ ، فَجَاءَهَا لَيْلاً ، وَكَانَ إِذَا جَاءَ قَوْمًا بِلَيْلٍ لا يُغِيرُ عَلَيْهِمْ حَتَّى يُصْبِحَ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ خَرَجَتْ يَهُودُ بِمَسَاحِيهِمْ وَمَكَاتِلهِمْ ، فَلَمَّا رَأَوْهُ قالوا : مُحَمَّدٌ وَاللَّه ، مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اللَّهُ أَكْبَرُ ، خَرِبَتْ خَيْبَرُ ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَة قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ» . [راجع :٣٧١ . أخرجه مسلم : ١٣٦٥ ، الجهاد ١٢٠ باختلاف] .

۲۹٤٥ – از مالک از حُمَید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی خیبر برآمد و شبانگاه بدانجا رسید. و چون آن حضرت شبانه بر قومی می‌آمد، بر ایشان حمله نمی‌کرد تا آن که صبح می‌شد. آن‌گاه که صبح فرا رسید، یهود با بیلها و زنبیلهای خویش برآمدند و چون آن حضرت را دیدند، گفتند: محمد است به خدا سوگند محمد است و لشکر. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم)

۱– حدیث ۲۹۴۲، سطر سوم، لم یَغِر – آمده است که اشتباه است – صحیح آن – لم یغز – است.

فرمودک الله اکبر. خیبر ویران شد. چون به سرزمین قومی فرود آییم، صبح بدی در انتظار بیم‌داده‌شدگان خواهد بود».

٢٩٤٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ ، أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ ، فَمَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي نَفْسَهُ وَمَالَهُ إِلاَّ بِحَقِّهِ ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ» [أخرجه مسلم : ٢١]
رَوَاهُ عُمَرُ وَابْنُ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [أخرجه مسلم : ٢١]

٢٩٤٦ - از زُهری از سعید بن مُسَیّب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مأمور شدم تا زمانی با مردم کارزار کنم که بگویند: لا اله الاالله، و هرکه لا اله الاالله بگوید جان و مال خود را از من در امان داشته است مگر به حق آن و حساب (نهان) وی با خداست[1]».
و عُمَر و ابن عمر این را از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند.

١٠٣- باب : مَنْ أَرَادَ غَزْوَةً فَوَرَّى بِغَيْرِهَا ، وَمَنْ أَحَبَّ الْخُرُوجَ [إِلى السَّفَرِ] يَوْمَ الْخَمِيسِ

باب ۱۰۳: کسی که قصد جهاد کند و قصد خود را امری دیگر بنماید و کسی که برآمدن به سفر را در روز پنج‌شنبه دوست می‌دارد

٢٩٤٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبٍ ﷺ ، وَكَانَ قَائِدَ كَعْبٍ مِنْ بَنِيهِ ، قال : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ : حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ غَزْوَةً إِلاَّ وَرَّى بِغَيْرِهَا . [راجع : ٢٧٥٧. أخرجه مسلم : ٧١٦ بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه مسلم: ٢٧٦٩ ، مطولاً]

٢٩٤٧ - از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که گفت: عبدالله بن کعب(رضی‌الله عنه) که عصاکش پدر نابینای خود کعب بود گفته است: از کعب بن مالک شنیدم، آن‌گاه که از همراهی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) (در غزوهٔ تبوک) بازماند که گفت: چون رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) قصد غزوه‌ای می‌کرد، قصد خویش را چیزی دیگر می‌نمود (تا آشکار نشود).

٢٩٤٨- وحَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ

٢٩٤٨ - از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که کعبن بن مالک گفت:

[1] - لفظ - الاّ بَحَقِّه، یعنی مگر به حق آن، شامل قصاص وحَد است که استثناً قرار گرفته، یعنی اگر مسلمان مستوجب قصاص یا حد شود، در امان نمی‌ماند و حکم آن عملی می‌شود و حتی ابوبکر(رضی‌الله عنه)، کسانی را که زکات نمی‌دادند در این استثنا قرار داد و قتال با ایشان را جایز دانست، هرچند در آغاز با مخالفت عمر(رضی‌الله عنه) مواجه شد ولی بعداً عمر(رضی‌الله عنه) تسلیم رأی وی گردید.

-۲۸۹ جزء یازدهم صحیح‌البخاری پایان یافت.

عَبْدَاللَّه بْن كَعْب بْن مَالك قال : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالك ﷺ يَقُولُ : كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ قَلَّمَا يُرِيدُ غَزْوَةً يَغْزُوهَا إلاَّ وَرَّى بغَيْرهَا ، حَتَّى كَانَتْ غَزْوَةُ تَبُوكَ ، فَغَزَاهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ في حَرٍّ شَديد ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعيدًا وَمَفَازًا ، وَاسْتَقْبَلَ غَزْوَ عَدُوٍّ كَثير ، فَجَلَّى للْمُسْلمينَ أَمْرَهُمْ ، ليَتَأَهَّبُوا أُهْبَةَ عَدُوِّهِمْ ، وَأَخْبَرَهُمْ بوَجْهه الَّذي يُريدُ . [راجع : ۲۷۵۷].

چون رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) قصد غزوه‌ای می‌کرد که در آن کارزار کند، موضوعی دیگر را روپوش می‌کرد. تا آن که غزوهٔ تبوک پیش آمد، که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در گرمای شدید عزم رزم کرد و سفر دور و درازی را پیش گرفت که از بیابان می‌گذشت. و دشمنان زیادی در انتظار وی بودند. آن حضرت حالت دشمنان را برای مسلمانان آشکار کرد تا در برابر دشمن مجهز گردند و ایشان را از مسیر سفر خود آگاه گردانید.

۲۹۴۹- وَعَنْ يُونُسَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَني عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ كَعْب بْن مَالك : أَنَّ كَعْبَ بْنَ مَالك ﷺ كَانَ يَقُولُ : لَقَلَّمَا كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَخْرُجُ ، إذَا خَرَجَ في سَفَر ، إلاَّ يَوْمَ الْخَميس . [راجع : ۲۷۵۷].

۲۹۴۹ - از زُهری، از عبدالرحمن‌بن کعب بن مالک روایت است که: کعب بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در کمتر سفری به جز از روز پنج‌شنبه سفر کرده است.

۲۹۵۰- حَدَّثَني عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا هشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَبْدالرَّحْمَن بْن كَعْب بْن مَالك ، عَنْ أَبيه ﷺ : أَنَّ النَّبيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمَ الْخَميس في غَزْوَة تَبُوكَ ، وَكَانَ يُحبُّ أَنْ يَخْرُجَ يَوْمَ الْخَميس . [راجع : ۲۷۵۷ . أخرجه مسلم : ۷۱٦ بقطعة ليست في هذه الطريق . و ۲۷٦۹ ، مطولاً دون هذه القطعة] .

۲۹۵۰ - از زُهری، ازعبدالرحمن بن کعب بن مالک روایت است که پدر وی گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز پنج‌شنبه به عزم غزوهٔ تبوک برآمد و دوست می‌داشت که به روز پنج‌شنبه سفر کند.

۱۰۴- باب : الْخُرُوج بَعْدَ الظُّهْر

باب ۱۰۴: برآمدن (به سفر) بعدازظهر

۲۹۵۱- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْب : حَدَّثَنَا حَمَّادُ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبي قلابَةَ ، عَنْ أَنَس ﷺ : أَنَّ النَّبيَّ ﷺ صَلَّى بالْمَدينَة الظُّهْرَ أَرْبَعًا ، وَالْعَصْرَ بذي الْحُلَيْفَة رَكْعَتَيْن ، وَسَمعْتُهُمْ يَصْرُخُونَ بهمَا جَميعًا . [راجع : ۱۰۸۹ . اخرجه مسلم : ٦۹۰ باختلاف يسير] .

۲۹۵۱ - از ابوقِلابه روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نماز پیشین را در مدینه چهار رکعت خواند، و نماز عصر را در ذُوالحُلیفه، دو رکعت گزارد، و شنیدم که برای هر دو (حج و عمره) یکجا به آواز بلند تلبیه می‌گفتند.

۱۰۵- باب : الْخُرُوجِ آخِرَ الشَّهْرِ

وَقَالَ كُرَيْبٌ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما : انْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ لِخَمْسٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ ، وَقَدِمَ مَكَّةَ لِأَرْبَعِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ .

۲۹۵۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّهَا سَمِعَتْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِخَمْسِ لَيَالٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ ، وَلَا نُرَى إِلَّا الْحَجَّ ، فَلَمَّا دَنَوْنَا مِنْ مَكَّةَ ، أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ ، إِذَا طَافَ بِالْبَيْتِ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، أَنْ يَحِلَّ قَالَتْ عَائِشَةُ : فَدُخِلَ عَلَيْنَا يَوْمَ النَّحْرِ بِلَحْمِ بَقَرٍ ، فَقُلْتُ : مَا هَذَا ؟ فَقَالَ : نَحَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَزْوَاجِهِ .

قَالَ يَحْيَى : فَذَكَرْتُ هَذَا الْحَدِيثَ لِلْقَاسِمِ ابْنِ مُحَمَّدٍ ، فَقَالَ : أَتَتْكَ وَاللَّهِ بِالْحَدِيثِ عَلَى وَجْهِهِ . [راجع: ۲۹٤ . أخرجه مسلم : ۱۲۱۱] .

۱۰۶- باب : الْخُرُوجِ فِي رَمَضَانَ

۲۹۵۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما قَالَ : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي رَمَضَانَ ، فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ أَفْطَرَ .

باب ۱۰۵: برآمدن (به سفر) در اواخر ماه

و کُرَیب از ابن عباس(رضی‌الله عنه) آورده است که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زمانی از مدینه روانه شد که پنج روز از ماه ذی قعده مانده بود و آن گاه به مکه رسید که چهار شب از ماه ذی حجه گذشته بود.

۲۹۵۲ - از عَمْره بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: همراه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) زمانی روانه شدیم که پنج شب از ذی قعده مانده بود و گمان نمی‌بردیم مگر حج را، آن گاه که به مکه نزدیک شدیم، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) امر کرد که کسی که با وی هدی (قربانی) نیست، پس از طواف کعبه و سعی میان صفاو مروه حلال شود (از احرام بیرون آید). عایشه گفت: در روز نحر برای ما گوشت گاو آورده شد. گفتم: این برای چیست؟ گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از جانب همسران خویش قربانی کرده است.

یحیی گفته است: این حدیث را برای قاسم بن محمد بن ابی بکریاد کردم. گفت: به خدا سوگند که این حدیث را عَمْره، بر آن وجهی که بوده به تو گفته است[1].

باب ۱۰۶: برآمدن (به سفر) در ماه رمضان

۲۹۵۳ - از عُبَیدالله روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در ماه رمضان به سفر برآمد و روزه داشت تا آن که به کَدِید رسید و در آن‌جا روزه را

۱- جزء یازدهم صحیح‌البخاری پایان یافت.

قال سُفْيَانُ قال : الزُّهْرِيُّ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّه ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : وَسَاقَ الْحَدِيثَ . [راجع : ١٩٤٤] .

شکست.

سفیان گفته است: زُهری می‌گوید که عبیدالله مرا خبر داده که ابن عباس گفته است: و حدیث را بیان کرد.

[ابوعبدالله، (امام بخاری) گفته است: قول زهری همین است، و همانا از واپسین عمل رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم)، حکم گرفته می‌شود][1].

١٠٧- باب : التَّوْدِيعِ

٢٩٥٤- وَقَال ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو ، عَنْ بُكَيْرٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ قال : بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّه ﷺ فِي بَعْثٍ ، وَقال لنا : « إِنْ لَقِيتُمْ فُلانًا وَفُلانًا - لِرَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ سَمَّاهُمَا - فَحَرِّقُوهُمَا بِالنَّارِ» . قال : ثُمَّ أَتَيْنَاهُ نُوَدِّعُهُ حِينَ أَرَدْنَا الْخُرُوجَ . فَقَال : «إِنِّي كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ أَنْ تُحَرِّقُوا فُلانًا وَفُلانًا بِالنَّارِ ، وَإِنَّ النَّارَ لا يُعَذِّبُ بِهَا إِلاّ اللهُ ، فَإِنْ أَخَذْتُمُوهُمَا فَاقْتُلُوهُمَا» .

[انظر : ٣٠١٦] .

باب ۱۰۷: وداع کردن

٢٩٥٤ - از سُلیمان بن یسار روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ما را در لشکری فرستاد و گفت: «اگر با فلان و فلان - دو مرد از قریش که آنها را نام گرفت -برخوردید، آنان را با آتش بسوزانید».

ابوهریره گفت: سپس نزد آن حضرت رفتیم تا با وی وداع کنیم هنگامی که خواستیم برآییم، فرمود:

«شما را امر کرده بودم که فلان و فلان را با آتش بسوزانید، و با آتش کسی عذاب نمی‌کند مگر خداوند، پس اگر آن دو نفر را گرفتید بکشید».

١٠٨- باب : السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ لِلإِمَامِ

٢٩٥٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه

باب ۱۰۸: به سخن امام گوش کردن و اطاعت از وی

٢٩٥٥ - از یَحیی، از عبیدالله، از نافع از ابن

١- عبارت میان دو قلابک که متن فوق فاقد آن است در سایر نسخ بخاری در اخیر حدیث ۲۹۵۳ آمده است که متن آن این است: (قال ابوعبدالله: هَذا قول الزهری. و اِنّما یُؤخَذُ بالاخر من فعل) یعنی قول زهری آن است که در سفر روزه را بخورند و گفته‌اند که حکم آخر ناسخ اول باشد. و نیز گفته‌اند. امری که در آن تخیر بوده است، آن حضرت افضل آن را اختیار می‌کرد، پس معلوم شد که خوردن روزه در سفر افضل است. پوشیده نماند که آن حضرت و صحابه تا منزل کدید در نزدیکی مکه روزه داشتند و در آن جا روزه را خوردند تا اباحت خوردن روزه را بیان کنند و نیز در دفع دشمن ضعیف نباشند. پس اگر افضل است همان روزه است و اباحت خوردن، نفی افضلیت نمی‌کند (تیسیرالقاری).

قال: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا النَّبِيَّ ﷺ.

وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ صَبَّاحٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ حَقٌّ مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِالْمَعْصِيَةِ، فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلا سَمْعَ وَلا طَاعَةَ».

[انظر: ۷۱۴۴ⁿ. أخرجه مسلم: ۱۸۳۹، بزيادة].

عمر (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

از اسماعیل بن زکریّا، از عبیدالله، از نافع، از ابن عمر (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شنیدن و اطاعت کردن امام واجب است مادامی که به گناه امر نکند، و اگر به گناه امر شود شنیدن و اطاعت کردن وی لازم نیست».

۱۰۹- باب: يُقَاتَلُ مِنْ وَرَاءِ الإِمَامِ وَيُتَّقَى بِهِ

باب ۱۰۹: در عقب امام قتال می‌شود و به او پناه جسته می‌شود

۲۹۵۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ: أَنَّ الأَعْرَجَ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ».

[راجع: ۲۳۸. أخرجه مسلم: ۸۵۵ مطولاً].

۲۹۵۶ - از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: وی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «ما (اُمَّتی) واپسین و پیشینیم»[۱].

۲۹۵۷- وَبِهَذَا الإِسْنَادِ: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ يُطِعِ الأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ يَعْصِ الأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي، وَإِنَّمَا الإِمَامُ جُنَّةٌ، يُقَاتَلُ مِنْ وَرَائِهِ وَيُتَّقَى بِهِ، فَإِنْ أَمَرَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَعَدَلَ فَإِنَّ لَهُ بِذَلِكَ أَجْرًا، وَإِنْ قَالَ بِغَيْرِهِ فَإِنَّ عَلَيْهِ مِنْهُ». [انظر: ۷۱۳۷ ع. أخرجه مسلم: ۱۸۳۵، أوله. و أخرجه: ۱۸۴۱ آخره].

۲۹۵۷ - و به همین اسناد آن حضرت فرمود: «کسی که از من اطاعت کند، از خداوند اطاعت می‌کند و کسی که دربرابر من سرکشی کند، از خداوند سرکشی می‌کند، و کسی که از امیر خود اطاعت کند، از من اطاعت می‌کند و کسی که از امیر خود سرکشی کند از من سرکشی می‌کند، و همانا امام همچون سپری است که از عقب وی (با کافران) جنگ می‌شود و به او پناه جسته می‌شود.

اگر امام با پرهیزگاری به موجب حکم خداوند امر کند و عدالت نماید، او را بدان عمل پاداش است و اگر به غیر آن امر کند، در آن مورد مسئول است».

۱- یعنی در دنیا امت آخرینیم و در دخول بهشت، امت پیشین.

۱۱۰- باب : الْبَيْعَةِ فِي الْحَرْبِ أَنْ لا يَفِرُّوا

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : عَلَى الْمَوْتِ . لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح : ۱۸] .

۲۹۵۸- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ قال : قال ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما : رَجَعْنَا مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ ، فَمَا اجْتَمَعَ مِنَّا اثْنَانِ عَلَى الشَّجَرَةِ الَّتِي بَايَعْنَا تَحْتَهَا ، كَانَتْ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ . فَسَأَلْتُ نَافِعًا : عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعَهُمْ ، عَلَى الْمَوْتِ ؟ قال : لا ، بَلْ بَايَعَهُمْ عَلَى الصَّبْرِ .

۲۹۵۹- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ زَيْدٍ ﷺ قال : لَمَّا كَانَ زَمَنُ الْحَرَّةِ أَتَاهُ آتٍ فَقَالَ لَهُ : إِنَّ ابْنَ حَنْظَلَةَ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى الْمَوْتِ ، فَقَالَ : لا أُبَايِعُ عَلَى هَذَا أَحَدًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر : ۴۱۶۷ . أخرجه مسلم: ۱۸۶۱ ، دون ذكر الحرة] .

باب ۱۰۱: بیعت در جنگ که نگریزند

و برخی گفته‌اند: بیعت بر مرگ است: به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: هر آینه خشنود شد خدا از مسلمانان وقتی که بیعت می‌کردند با تو در زیر درخت» (الفتح: ۱۸).

۲۹۵۸ – از جُوَیریه، از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: سال بعد از آن (به سوی حُدَیبیه) بازآمدیم. از میان ما دو نفر در مورد درختی (که سال قبل) در زیر آن بیعت کردیم، مخالفت کردند (که این درخت است یا درختی دیگر). (که پوشیدن و گم کردن آن درخت رحمتی از جانب خداوند بود[1].

جُوَیریه می‌گوید: از نافع پرسیدیم که: آن حضرت از ایشان بر چه چیزی بیعت گرفت، آیا بیعت بر مرگ بود؟

نافع گفت: نی، بلکه بر صبر و شکیبایی از ایشان بیعت می‌گرفت.

۲۹۵۹ – از عبّاد بن تمیم روایت است که عبدالله ابن زید رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: آن‌گاه که واقعه حَرّه رخ داد[2] کسی نزد عبدالله ابن زید آمد و گفت: همانا ابن حنظله از مردم بر مرگ بیعت می‌گیرد.

عبدالله بن زید گفت: من پس از رسول

۱- واقعهٔ حُدَیبیه، در ذی‌قعدهٔ سال ششم هجرت، زمانی رخ داد که مشرکان مکه، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران او را از رفتن به مکه برای ادای عمره مانع شدند و در موضع حدیبیه متوقف ساختند. مسلمانان با آن حضرت در زیر درختی بیعت کردند که در صورت بروز جنگ، جد و جهد تمام کنند و نگریزند. این بیعت به نام بیعت الرّضوان نیز یاد می‌شود که خداوند دربارهٔ آن آیه فرستاد. چون کار به صلح کشید. معاهدهٔ میان مسلمانان و مشرکان مکه به امضأ رسید که بنابراین معاهده، مسلمانان سال دیگر به قصد عمره به مکه آمدند و چون به موضع حدیبیه رسیدند، برخی همان درختی را جستجو می‌کردند که سال قبل در زیر آن با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کرده بودند و آن موضع را محل رحمت می‌پنداشتند. راوی حدیث، گم کردن و پوشیدن آن درخت را رحمت خداوند خوانده است تا مبادا جاهلان آن را مقدس شمارند و گمراه گردند.

۲- حَرّه، موضعی است در یک میلی مدینه و در آن جا قشون مدینه به امارت ابن حنظله که پدرش معروف به – غسیل ملایکه – است و عبدالله ابن مطیع در مقابل لشکر یزید جنگ خونینی به راه انداختند که در آن حدود ده هزار نفر به شمول هزار و هفتصد تن از بقایای مهاجرین و انصار توسط لشکر یزید به شهادت رسیدند.

خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با هیچ کس بر مرگ بیعت نمی‌کنم.

٢٩٦٠- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ ﷺ قال : بَايَعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ثُمَّ عَدَلْتُ إِلَى ظِلِّ الشَّجَرَةِ ، فَلَمَّا خَفَّ النَّاسُ قال : « يَا ابْنَ الأَكْوَعِ أَلا تُبَايِعُ » . قال : قُلْتُ : قَدْ بَايَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قال : «وَأَيْضًا» . فَبَايَعْتُهُ الثَّانِيَةَ . فَقُلْتُ لَهُ : يَا أَبَا مُسْلِمٍ ، عَلَى أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ تُبَايِعُونَ يَوْمَئِذٍ ؟ قال : عَلَى الْمَوْتِ . [انظر: ٤١٦٩ ، ٧٢٠٦ ، ٧٢٠٨ . أخرجه مسلم: ١٨٦٠ مختصراً] .

٢٩٦٠ - از یَزید بن ابی عُبَید روایت است که سَلَمه(رضی‌الله عنه) گفت: من با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) (در بیعت الرّضوان) بیعت کردم و سپس در زیر سایهٔ درختی رفتم، وقتی تعداد مردم کم شد، آن حضرت فرمود: «ای پسر اکوع، آیا بیعت نمی‌کنی؟»

گفتم: همانا بیعت کردم، یا رسول‌الله.

فرمود: «بار دیگر بیعت کن» من بار دوم بیعت کردم. (یزید بن ابی عبید می‌گوید) به او گفتم: یا ابومسلم، شما در آن روز بر چه چیز بیعت کردید؟ گفت: بر مرگ.

٢٩٦١- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حُمَيْدٍ قال : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : كَانَتِ الأَنْصَارُ يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَقُولُ :

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا
عَلَى الْجِهَادِ مَا حَيِينَا أَبَدَا

فَأَجَابَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَال :

« اللَّهُمَّ لا عَيْشَ إِلا عَيْشُ الآخِرَهْ
فَأَكْرِمِ الأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَهْ

[راجع : ٢٨٣٤ . أخرجه مسلم : ١٨٠٥] .

٢٩٦١ - از حُمید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: مردم انصار در روز جنگ خندق، می‌خواندند:

ما آن کسانیم که با محمد بیعت کردیم
بر امر جهاد، برای همیشه مادامی که زنده‌ایم

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (با قبول بیعت ایشان) پاسخ داد که:

بارالها، زندگی جز زندگی آخرت نیست
انصار و مهاجرین را گرامی بدار

٢٩٦٢ ، ٢٩٦٣- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : سَمِعَ مُحَمَّدَ بْنَ فُضَيْلٍ ، عَنْ عَاصِمٍ عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ مُجَاشِعٍ ﷺ قال : أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَنَا وَأَخِي فَقُلْتُ : بَايِعْنَا عَلَى الْهِجْرَةِ ، فَقَال : « مَضَتِ الْهِجْرَةُ لأَهْلِهَا » . فَقُلْتُ : عَلامَ تُبَايِعُنَا ؟ قال : « عَلَى الإِسْلامِ وَالْجِهَادِ » . [الحديث ٢٩٦٢ ، انظر : ٣٠٧٨ ، ٤٣٠٥ن ، ٤٣٠٧ن] ، [الحديث ٢٩٦٣ ، انظر : ٣٠٧٩ ، ٤٣٠٦ن ، ٤٣٠٨ن . أخرجه مسلم

٢٩٦٢ و ٢٩٦٣ - از ابوعثمان روایت است که مُشاجِع(رضی‌الله عنها) گفت: «من و برادرم نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدیم و گفتیم: بر امر هجرت بر ما بیعت کن. آن حضرت فرمود: «دوران هجرت بر اهل آن گذشت» گفتم: با ما بر چه بیعت می‌کنی؟

فرمود: «بر اسلام و جهاد»

١٨٦٣ ، بزيادة الخير] .

١١١- باب : عَزْمِ الإمَامِ عَلَى النَّاسِ فِيمَا يُطِيقُونَ

٢٩٦٤- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قال : قال عَبْدُاللَّهِ ﷺ : لَقَدْ أَتَانِي الْيَوْمَ رَجُلٌ ، فَسَأَلَنِي عَنْ أَمْرٍ مَا دَرَيْتُ مَا أَرُدُّ عَلَيْهِ ، فَقَالَ : أَرَأَيْتَ رَجُلاً مُؤْدِيًا نَشِيطًا ، يَخْرُجُ مَعَ أُمَرَائِنَا فِي الْمَغَازِي ، فَيَعْزِمُ عَلَيْنَا فِي أَشْيَاءَ لا نُحْصِيهَا ؟ فَقُلْتُ لَهُ : وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ ، إِلاَّ أَنَّا كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَعَسَى أَنْ لا يَعْزِمَ عَلَيْنَا فِي أَمْرٍ إِلاَّ مَرَّةً حَتَّى نَفْعَلَهُ ، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَنْ يَزَالَ بِخَيْرٍ مَا اتَّقَى اللَّهَ ، وَإِذَا شَكَّ فِي نَفْسِهِ شَيْءٌ سَأَلَ رَجُلاً فَشَفَاهُ مِنْهُ ، وَأَوْشَكَ أَنْ لا تَجِدُوهُ ، وَالَّذِي لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ ، مَا أَذْكُرُ مَا غَبَرَ مِنَ الدُّنْيَا إِلاَّ كَالثَّغْبِ ، شُرِبَ صَفْوُهُ وَبَقِيَ كَدَرُهُ .

باب ۱۱۱: امر امام و پیشوا بر مردم، به اندازهٔ توانایی ایشان

٢٩٦٤ - از ابووائل روایت است که عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: امروز مردی نزد من آمد و از من چیزی پرسید که نمی‌دانستم به او چه جوابی بگویم.

وی گفت: دربارهٔ مردی که با وسایل جنگی به خوشی خاطر همراه امرای ما به غزوات می‌رود و امیر بر ما چیزهایی تحمیل کند که از توان آن عاجزیم، چه حکم می‌کنی؟ به او گفتم: به خدا سوگند نمی‌دانم که برایت چه بگویم، به جز این که وقتی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی می‌کردیم. بسا اوقات در هیچ کاری بر ما سخت نمی‌گرفت، مگر گاهی که آن را انجام می‌دادیم.

همانا هر یک از شما همیشه در نیکویی است تا آن که از خداوند اطاعت می‌کند، و اگر در مشروعیت چیزی در شک می‌افتد، از مردی دیگر سؤال کند تا او را از شک برهاند و زود است که زمانی فرا رسد که شما همچو کسی را نیابید. سوگند به ذاتی که جز او معبودی بر حق نیست که آنچه از دنیا گذشته و به جا مانده، چنان می‌پندارم که صاف آن نوشیده شده و دُرد آن باقی مانده است.

١١٢- باب : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا لَمْ يُقَاتِلْ أَوَّلَ النَّهَارِ أَخَّرَ الْقِتَالَ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ

٢٩٦٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ

باب ۱۱۲: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ، اگر در اول روز به جنگ آغاز نمی‌کرد، جنگ را تا میلان آفتاب (وسط روز) تأخیر می‌نمود.

٢٩٦٥ - از موسی بن عُقبه روایت است

عَمْرو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمِ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّه ، وكَانَ كَاتِبًا لَهُ ، قال : كَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُاللَّه بْنُ أَبِي أَوْفَى رضيَ اللهُ عَنْهُمَا فَقَرَأْتُهُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ في بَعْضِ أَيَّامِه الَّتي لَقِيَ فيهَا ، انْتَظَرَ حَتَّى مَالَت الشَّمْسُ . [راجع : ۲۸۱۸ . اخرجه مسلم : ۱۷۴۲ مع الحديث الآتي] .

که سالم ابی‌النضر، مولای عُمَر بن عُبیدالله که کاتب وی نیز بود، گفت: عبدالله بن ابی اَوفَی (رضی‌الله عنه) برای عمر بن عبیدالله نوشت که من آن راخواندم:

همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در روزهایی که به مقابلهٔ (دشمن) روبرو شد، انتظار کشید تا آفتاب میلان کرد.

۲۹۶۶- ثُمَّ قَامَ في النَّاس خَطيبًا قال : « أَيُّهَا النَّاسُ ، لا تَتَمَنَّوْا لقَاءَ الْعَدُوِّ ، وَسَلُوا اللَّهَ الْعَافِيَةَ ، فَإِذَا لَقيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا ، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظلال السُّيُوف . ثُمَّ قال : اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكتَاب ، وَمُجْرِيَ السَّحَاب ، وَهَازِمَ الأَحْزَاب ، اهْزِمْهُمْ وَانْصُرْنَا عَلَيْهِمْ» . [راجع : ۲۸۱۸ و ۲۹۳۳ . أخرجه مسلم: ۱۷۴۲ مع الحديث السابق] .

۲۹٦٦ - (به استناد، سند حدیث مذکور و به ادامهٔ آن):

سپس در میان مردم به خطبه ایستاد و فرمود: «ای مردم، رویارویی با دشمن را آرزو نکنید، و از خداوند بخواهید شما را از بلا برهاند، و چون با دشمن روبرو شدید، شکیبایی ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایهٔ شمشیرها است - سپس فرمود - بارالها، ای فرود آورندهٔ کتاب و روان کنندهٔ ابر و شکست دهندهٔ گروههای کافر! آن‌ها را شکست ده و ما را یاری بخش».

۱۱۳- باب : اسْتئْذَان الرَّجُلِ الإِمَامَ لِقَوْلِه :

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّه وَرَسُوله وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ ﴾ إِلَى آخرِ الآيَة [النور: ٦٢] .

باب ۱۱۳: اجازه خواستن از امام، به دلیل فرمودهٔ خداوند

«جز این نیست که مسلمانان آنانند که ایمان آوردند به خدا و رسول او و چون باشند با وی بر کاری که مقتضی اجتماع ایشان است نروند تا آن که اجازه طلبند از وی. هر آینه آنانی که اجازه می‌طلبند از تو، ایشان آنانی‌اند که ایمان آورده‌اند به خدا و به رسول او، پس اگر اجازه طلبند از تو برای بعضی کارهای‌شان، اجازه بده هر کرا خواهی از ایشان، و آمرزش طلب کن برای ایشان از خدا. هر آینه خدا آمرزندهٔ مهربان است» (النور، ٦٢).

٢٩٦٧- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه رضيَ اللهُ عنهما قال : غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قال : فَتَلاحَقَ بِيَ النَّبِيُّ ﷺ ، وَأَنَا عَلَى نَاضِحٍ لَنَا قَدْ أَعْيَا ، فَلا يَكَادُ يَسِيرُ فَقَالَ لِي : «مَا لِبَعِيرِكَ» . قال : قُلْتُ : عَيِيَ ، قال : فَتَخَلَّفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَزَجَرَهُ وَدَعَا لَهُ ، فَمَا زَالَ بَيْنَ يَدَيِ الإِبِلِ قُدَّامَهَا يَسِيرُ ، فَقَالَ لِي : «كَيْفَ تَرَى بَعِيرَكَ» . قال : قُلْتُ : بِخَيْرٍ . قَدْ أَصَابَتْهُ بَرَكَتُكَ ، قال : «أَفَتَبِيعُنِيهِ» . قال : فَاسْتَحْيَيْتُ ، وَلَمْ يَكُنْ لَنَا نَاضِحٌ غَيْرُهُ ، قال : فَقُلْتُ : نَعَمْ ، قال : «فَبِعْنِيهِ» . فَبِعْتُهُ إِيَّاهُ عَلَى أَنَّ لِي فَقَارَ ظَهْرِهِ حَتَّى أَبْلُغَ الْمَدِينَةَ ، قال : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي عَرُوسٌ ، فَاسْتَأْذَنْتُهُ فَأَذِنَ لِي ، فَتَقَدَّمْتُ النَّاسَ إِلَى الْمَدِينَةِ ، حَتَّى أَتَيْتُ الْمَدِينَةَ ، فَلَقِيَنِي خَالِي ، فَسَأَلَنِي عَنِ الْبَعِيرِ ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا صَنَعْتُ فِيهِ ، فَلامَنِي ، قال : وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قال لِي حِينَ اسْتَأْذَنْتُهُ : «هَلْ تَزَوَّجْتَ بِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا» . فَقُلْتُ : تَزَوَّجْتُ ثَيِّبًا ، فَقَال : «هَلاَّ تَزَوَّجْتَ بِكْرًا تُلاعِبُهَا وَتُلاعِبُكَ» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، تُوُفِّيَ وَالِدِي ، أَوِ اسْتُشْهِدَ ، وَلِي أَخَوَاتٌ صِغَارٌ ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَزَوَّجَ مِثْلَهُنَّ فَلا تُؤَدِّبُهُنَّ وَلا تَقُومُ عَلَيْهِنَّ ، فَتَزَوَّجْتُ ثَيِّبًا لِتَقُومَ عَلَيْهِنَّ وَتُؤَدِّبَهُنَّ ، قال : فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ ، غَدَوْتُ عَلَيْهِ بِالْبَعِيرِ ، فَأَعْطَانِي ثَمَنَهُ وَرَدَّهُ عَلَيَّ . قال الْمُغِيرَةُ : هَذَا فِي قَضَائِنَا حَسَنٌ لا نَرَى بِهِ بَأْسًا . [راجع : ٤٤٣ . أخرجه مسلم : ٧١٥ ، مختصراً و باختلاف وبقطعة ليست في هذه الطريق . وهو في الرضاع ٥٤ والمساقاة ١٠٩ بنحوه] .

۲۹۶۷ - از شَعْبی روایت است که جَابر بن‌عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: همراه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) جهاد کردم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (در مسیر راه) به من رسید درحالی که من بر شتر آبکش خود سوار بودم و شتر مانده شده بود و به سختی راه می‌رفت. آن حضرت فرمود: «شترت را چه شده است؟»

گفتم: مانده شده است. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به عقب رفت و شتر را زد و درمورد آن دعا کرد، و چنان بود که شتر من همیشه پیشاپیش شتران می‌رفت و آن حضرت مرا گفت: «شتر خود را چگونه می‌بینی؟» گفتم: به نیکی، همانا برکت تو به آن رسیده است. فرمود: «آیا آن رانمی‌فروشی؟» من حیال کردم درحالی که بجز از آن شتر، شتر آبکش دیگری نداشتم. گفتم: آری، می‌فروشم. فرمود: «بر من بفروش» شترم را به آن حضرت فروختم، بدان شرط که تا رسیدن به مدینه بر آن سوار باشم. سپس گفتم: یا رسول‌الله. من تازه دامادم و از آن حضرت اجازه خواستم و به من اجازه داد، از مردم پیشی گرفتم تا آن که به مدینه رسیدم. در آن جا با دائی (مامای) خود برخوردم. وی در مورد شتر از من سؤال کرد و او را از آن معامله آگاه کردم. وی مرا ملامت کرد.

آن‌گاه که از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) اجازه خواسته بودم، از من پرسید: «آیا با دوشیزه ازدواج کردی یا با بیوه؟».

گفتم: با بیوه ازدواج کرده‌ام. فرمود: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با وی بازی می‌کردی و او با تو بازی می‌کرد».

گفتم: یا رسول‌الله، پدرم وفات کرد یا شهید شد و من خواهرانی خوردسال دارم، و ناپسند دانستم که با دوشیزه‌ای مثل آنها ازدواج کنم که آنها را ادب نیاموزد و از آنها سرپرستی نکند.

آن‌گاه که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه رسید، فردا آن شتر را برای وی بردم. آن حضرت بهای شتر را برایم داد و شتر را هم برایم داد.

مغیره (بن مُقسم) گفت: این بیع با چنین شرطی نزد ما نیکوست و در آن باکی نمی‌بینیم.

١١٤- باب : مَنْ غَزَا وَهُوَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِعُرْسِهِ

فِيهِ جَابِرٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع : ٤٤٣] .

باب ۱۱۴: کسی که به جهاد برود و نوداماد باشد

در این مورد حدیث جابر است که از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت شده است.

١١٥- باب : مَنِ اخْتَارَ الْغَزْوَ بَعْدَ الْبِنَاءِ

فِيهِ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع : ٣١٦٧].

باب ۱۱۵: کسی که بعد از زفاف، رفتن به جهاد را اختیار کند.

در این مورد حدیث ابوهریره است که از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت شده است.

١١٦- باب : مُبَادَرَةِ الإِمَامِ عِنْدَ الْفَزَعِ

٢٩٦٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : عَنْ شُعْبَةَ : حَدَّثَنِي قَتَادَةُ : عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَزَعٌ ، فَرَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَسًا لأَبِي طَلْحَةَ ، فَقَالَ : «مَا رَأَيْنَا مِنْ شَيْءٍ ، وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا» . [راجع : ٢٦٢٧.أخرجه مسلم : ٢٣٠٧] .

باب ۱۱۶: شتافتن امام (در دفع دشمن) به هنگام ترس

٢٩٦٨ - از قَتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: در مدینه (شایعهٔ حملهٔ دشمن) ترس پدید آورد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر اسپ ابوطلحه سوار شد و آن اسپی کُندرو بود و فرمود: «ما چیزی ندیدیم و این اسپ را (در تندروی) چون دریا یافتیم».

۱۱۷- باب : السُّرْعَةِ وَالرَّكْضِ فِي الْفَزَعِ

٢٩٦٩- حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ : حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : فَزِعَ النَّاسُ ، فَرَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَسًا لأَبِي طَلْحَةَ بَطِيئًا ، ثُمَّ خَرَجَ يَرْكُضُ وَحْدَهُ ، فَرَكِبَ النَّاسُ يَرْكُضُونَ خَلْفَهُ ، فَقَالَ : «لَمْ تُرَاعُوا ، إِنَّهُ لَبَحْرٌ» . فَمَا سُبِقَ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ . [راجع : ٢٦٢٧ . أخرجه مسلم : ٢٣٠٧] .

باب ۱۱۷: شتافتن و تاختن به هنگام ترس

۲۹۶۹ - از محمد روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: مردم هراسان شدند، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر اسپی کُندرو که از ابوطلحه بود سوار شد و سپس به تنهایی برآمد و اسپ می‌تاخت، و مردم بر اسپ سوار شدند و از عقب وی تاختند. آن حضرت فرمود: «نترسید، و همانا این اسپ مانند دریا است».

پس از آن روز هیچ اسپی از آن پیشی نگرفت.

۱۱۸- باب : الْخُرُوجِ فِي الْفَزَعِ وَحْدَهُ

باب ۱۱۸: به تنهایی در آمدن به وقت ترس

۱۱۹- باب : الْجَعَائِلِ وَالْحُمْلانِ فِي السَّبِيلِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : قُلْتُ لابْنِ عُمَرَ : الْغَزْوَ ، قَالَ : إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أُعِينَكَ بِطَائِفَةٍ مِنْ مَالِي ، قُلْتُ : أَوْسَعَ اللَّهُ عَلَيَّ ، قَالَ : إِنَّ غِنَاكَ لَكَ ، وَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِنْ مَالِي فِي هَذَا الْوَجْهِ [راجع : ٣٨٩٩].

وَقَالَ عُمَرُ : إِنَّ نَاسًا يَأْخُذُونَ مِنْ هَذَا الْمَالِ لِيُجَاهِدُوا ، ثُمَّ لا يُجَاهِدُونَ ، فَمَنْ فَعَلَهُ فَنَحْنُ أَحَقُّ بِمَالِهِ حَتَّى نَأْخُذَ مِنْهُ مَا أَخَذَ .

وَقَالَ طَاوُسٌ وَمُجَاهِدٌ : إِذَا دُفِعَ إِلَيْكَ شَيْءٌ تَخْرُجُ بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَاصْنَعْ بِهِ مَا شِئْتَ ، وَضَعْهُ عِنْدَ أَهْلِكَ .

باب ۱۱۹: مزد و سواری دادن کسی را در راه خدا

و مُجاهد گفت به ابن عمر گفتم: می‌خواهم به جهاد بروم. گفت: دوست می‌دارم که با بخشی از مال خود به تو کمک کنم. گفتم: خداوند گشایشی بر من ارزانی داشته است (به مال تو نیازی نیست) گفت: توانگری تو برای تو است، لیکن دوست می‌دارم که از مال من در این راه به مصرف برسد.عُمَر گفت: همانا مردم از این مال (بیت‌المال) می‌گیرند که جهاد کنند و سپس جهاد نمی‌کنند، پس اگر کسی چنین کند، پس ما بدان مال که از ما گرفته سزاوارتریم که از وی بازستانیم. و طاوُس و مُجاهد گفته‌اند: اگر برایت چیزی داده شود که با آن در راه خدا بیرون آیی، هرگونه که خواهی آن را مصرف

کن و آن را به نزد اهل خود بگذار.

۲۹۷۰– حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : سَمِعْتُ مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ سَأَلَ زَيْدَ بْنَ أَسْلَمَ ، فَقَالَ زَيْدٌ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ : قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ : حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَرَأَيْتُهُ يُبَاعُ ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ : أَشْتَرِيهِ ؟ فَقَالَ : « لَا تَشْتَرِهِ ، وَلَا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ » . [راجع : ۱٤۹۰ . أخرجه مسلم : ۱٦۲۰] .

۲۹۷۰ – از زید بن اسلم، از پدر وی روایت است که عُمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) گفت: اسپی را در راه خدا به کسی بخشیدم، سپس دیدم که آن کس اسپ را می‌فروشد. از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پرسیدم که آیا آن اسپ را بخرم؟

فرمود: «آن را خریداری مکن و به صدقهٔ خود بازنگرد».

۲۹۷۱– حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَمَلَ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَوَجَدَهُ يُبَاعُ ، فَأَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَهُ ، فَسَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « لَا تَبْتَعْهُ ، وَلَا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ » . [راجع : ۱٤۸۹ . أخرجه مسلم. ۱٦۲۱].

۲۹۷۱ – از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عُمر بن خطّاب اسپی را در راه خدا به کسی بخشید و سپس دریافت که آن اسپ فروخته می‌شود و خواست که آن را بخرد. در آن مورد از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «آن را مخر و به صدقهٔ خود بازنگرد»

۲۹۷۲– حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ الأَنْصَارِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو صَالِحٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَوْلَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي مَا تَخَلَّفْتُ عَنْ سَرِيَّةٍ ، وَلَكِنْ لَا أَجِدُ حَمُولَةً ، وَلَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُهُمْ عَلَيْهِ ، وَيَشُقُّ عَلَيَّ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِّي ، وَلَوَدِدْتُ أَنِّي قَاتَلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقُتِلْتُ ، ثُمَّ أُحْيِيتُ ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ أُحْيِيتُ » . [راجع: ۳٦ . أخرجه مسلم : ۱۸۷٦ مطولاً باختلاف] .

۲۹۷۲ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «اگر بر اُمّتم دشواری نمی‌آوردم از هیچ سَریّه[1] بازنمی‌ماندم. لیکن (مرکبی) که بر آن بار (سوار) کنم نمی‌یابم و چیزی نمی‌یابم که بر آن سوار شوند و بر من دشوار است که (جهادکنندگان) از من بازمانند. همانا دوست می‌دارم که در راه خدا بجنگم و کشته شوم، و سپس زنده شوم و سپس کشته شوم و باز زنده شوم».

۱۲۰– باب :الأَجِير

باب ۱۲۰: مزدور گرفتن (در جهاد)

وَقَالَ الْحَسَنُ وَابْنُ سِيرِينَ : يُقْسَمُ لِلأَجِيرِ مِنَ الْمَغْنَمِ . وَأَخَذَ عَطِيَّةُ بْنُ قَيْسٍ فَرَسًا عَلَى النِّصْفِ ، فَبَلَغَ

حسن و ابن سیرین گفته‌اند: از مال غنیمت به اجیر سهمی داده شود. و عَطِیَّه بن قَیس،

۱– سَرِیّه، به معنی فوج یا دسته‌جات کوچک مسلح است که از پنج نفر تا چهارصد نفر را دربرمی‌گیرد، و آن حضرت، خود در آن شرکت نمی‌کرد و اگر شرکت می‌کرد، غزوه نامیده می‌شد.

سَهْمُ الْفَرَسِ أَرْبَعَ مِائَةِ دِينَارٍ ، فَأَخَذَ مِائَتَيْنِ ، وَأَعْطَى صَاحِبَهُ مِائَتَيْنِ .

٢٩٧٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَعْلَى ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَزْوَةَ تَبُوكَ ، فَحَمَلْتُ عَلَى بَكْرٍ ، فَهُوَ أَوْثَقُ أَعْمَالِي فِي نَفْسِي ، فَاسْتَأْجَرْتُ أَجِيرًا ، فَقَاتَلَ رَجُلًا ، فَعَضَّ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ ، فَانْتَزَعَ يَدَهُ مِنْ فِيهِ وَنَزَعَ ثَنِيَّتَهُ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَأَهْدَرَهَا ، فَقَالَ : « أَيَدْفَعُ يَدَهُ إِلَيْكَ فَتَقْضَمُهَا كَمَا يَقْضَمُ الْفَحْلُ » .

[راجع : ١٨٤٨ . أخرجه مسلم : ١٦٤٧ ، مختصراً باختلاف ، وأخرجه بنحوه في القسامة ٢٢] .

اسپی را از کسی بدین شرط گرفت که مناصفهٔ مال غنیمت متعلق به وی باشد، و سهم اسپ از مال غنیمت به چهارصد دینار رسید. وی دوصد دینار را برای خود گرفت و دو صد دینار را به صاحب اسپ داد.

۲۹۷۳ - از صَفوان بن یعلی روایت است که پدر وی(رضی‌الله عنه) گفت: همراه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در غزوهٔ تبوک جهاد نمودم و کسی را بر شتر جوان خود سوار کردم و این را از بهترین عملهای خود دانستم، و کسی را مزدور گرفتم. وی با یکی (از مسلمانان) جنگ و جدل کرد، یکی از آنان انگشت دیگری را دندان گزید، چون انگشتش را از دهان وی بیرون آورد، دندان پیشین وی را نیز بیرون کرد. آن کس (برای گرفتن قصاص) نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد. آن حضرت ادعایش را باطل کرد و گفت: «آیا می‌خواهی که دستش را در دهان تو درآورد تا همچون شتر نر، آن را قلم (قطع) کنی».

١٢١- باب : مَا قِيلَ فِي لِوَاءِ النَّبِيِّ ﷺ

٢٩٧٤- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي ثَعْلَبَةُ ابْنُ أَبِي مَالِكٍ الْقُرَظِيُّ : أَنَّ قَيْسَ بْنَ سَعْدٍ الْأَنْصَارِيَّ ﷺ . وَكَانَ صَاحِبَ لِوَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، أَرَادَ الْحَجَّ فَرَجَّلَ .

٢٩٧٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ ﷺ قَالَ : كَانَ

باب ۱۲۱: آنچه درباره پرچم پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته شده

۲۹۷٤ - از ثَعلبه بن ابومالک قُرَظی روایت است که گفت: آن‌گاه که قیس بن سعد انصاری(رضی‌الله عنه) که صاحب پرچم رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بود، قصد حج کرد، موی خویش را شانه نمود.

۲۹۷۵ - از یزید بن ابی عُبید روایت است که سَلَمهٔ بن اکوع(رضی‌الله عنه) گفت:

علی(رضی‌الله عنه) در غزوهٔ خیبر از پیامبر(صلی‌الله

عَلِيٌّ رضي الله عنه تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي خَيْبَرَ ، وَكَانَ بِهِ رَمَدٌ ، فَقَالَ : أَنَا أَتَخَلَّفُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَخَرَجَ عَلِيٌّ فَلَحِقَ بِالنَّبِيِّ ﷺ ، فَلَمَّا كَانَ مَسَاءُ اللَّيْلَةِ الَّتِي فَتَحَهَا فِي صَبَاحِهَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ - أَوْ قَالَ : لَيَأْخُذَنَّ- غَدًا رَجُلٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ، أَوْ قَالَ : يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ» . فَإِذَا نَحْنُ بِعَلِيٍّ وَمَا نَرْجُوهُ ، فَقَالُوا : هَذَا عَلِيٌّ ، فَأَعْطَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ . [انظر: ۳۷۰۲ د، ۴۲۰۹ د . أخرجه مسلم : ۲۴۰۷] .

علیه وسلم) عقب افتاد و دچار بیماری چشم گردید و گفت: من از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) عقب افتادم. وی برآمد و به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پیوست و چون شام آن شب فرا رسید که بامداد فردای آن خیبر فتح شد، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «پرچم را به مردی می‌دهم - یا گفت - فردا مردی می‌گیرد که او را خدا و رسولش دوست می‌دارد، و خداوند به دست وی فتح می‌آورد». ناگاه با علی برخوردیم و انتظار آمدنش را نداشتیم. مردم گفتند: اینک علی. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) پرچم را به وی داد و خداوند توسط وی فتح آورد.

۲۹۷۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ نَافِعِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : سَمِعْتُ الْعَبَّاسَ يَقُولُ لِلزُّبَيْرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ : هَا هُنَا أَمَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تَرْكُزَ الرَّايَةَ .

۲۹۷٦ - از عُروه روایت است که نافع بن جُبَیر گفت: من از عَبّاس شنیدم که به زبیر(رضی‌الله عنه) می‌گفت:

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به تو امر کرده است که در همین جای پرچم را نصب کنی.

۱۲۲- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ :

«نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ»

وَقَوْلِهِ جَلَّ وَعَزَّ : ﴿ سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ ﴾ [آل عمران : ۱۵۱] . قَالَهُ جَابِرٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع : ۳۳۵] .

باب ۱۲۲: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

«نصرت داده شده‌ام (بر دشمن) با ترس که از مسیر و فاصلهٔ یک ماه از من در ترس باشد و فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: «خواهیم انداخت در دل کافران بزدلی به سبب آن که شریک مقرر ساختند با خدا» (آل عمران: ۱۵۱). و آن را جابر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۲۹۷۷- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي

۲۹۷۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «با جَوامعُ الکَلِم»[1] مبعوث شده‌ام و به افکندن ترس (در

۱- جوامع‌الکلم، یعنی سخنانی در لفظ اندک و پرمعنی.

هُرَيْرَةَ ﷺ : أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « بُعِثْتُ بجَوَامِعِ الْكَلِمِ ، وَنُصِرْتُ بالرُّعْب ، فَبَيْنَا أنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الأرْضِ فَوُضِعَتْ في يَدِي » .

قال أبُو هُرَيْرَةَ : وَقَدْ ذَهَبَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَأنْتُمْ تَنْتَثِلُونَهَا . [انظر۲ : ٦٩٩٨، ۷۰۱۳، ۷۲۷۳. أخرجه مسلم: ٥٢٣] .

دل دشمن) نصرت داده شده‌ام و آن‌گاه که در خواب بودم، کلیدهای گنجینه‌های زمین نزد من آورده شد و در دست من نهاده شد».

ابوهریره گفت: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از جهان رفت و شما خزاین را بیرون می‌آورید.

٢٩٧٨– حَدَّثَنَا أبُو الْيَمَان : أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّه بْنُ عَبْدِاللَّه : أنَّ ابْنَ عَبَّاس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أخْبَرَهُ : أنَّ أبَا سُفْيَانَ أخْبَرَهُ : أنَّ هِرَقْلَ أرْسَلَ إلَيْه وَهُمْ بإيلْيَاءَ ، ثُمَّ دَعَا بكِتَاب رَسُول اللَّه ﷺ ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَة الْكِتَاب كَثُرَ عِنْدَهُ الصَّخَبُ ، فَارْتَفَعَت الأصْوَاتُ وأُخْرِجْنَا ، فَقُلْتُ لأصْحَابي حينَ أُخْرِجْنَا : لَقَدْ أمِرَ أمْرُ ابْن أبي كَبْشَةَ إنَّهُ يَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الأصْفَر . [راجع: ۷ . أخرجه مسلم : ۱۷۷۳ مطولاً] .

۲۹۷۸ – از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که ابوسفیان او را خبر داده است که: هِرَقل کسی را نزد او فرستاد درحالی که آنها در اِیْلیَاء بیت‌المقدس بودند. سپس نامهٔ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را طلبید، و چون از خواندن نامه فارغ گشت، پیرامون وی غوغا به پا شد و سروصدا بلند گردید و ما از آنجا بیرون آورده شدیم. هنگام بیرون آمدن به یاران خود گفتم: همانا کار پسر ابوکبشه[1] چنان بالا گرفته که پادشاه روم از وی می‌ترسد.

۱۲۳– باب : حَمْلِ الزَّادِ فِي الْغَزْوِ

وَقَوْلِ اللَّه تَعَالَى : ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ [البقرة: ۱۹۷] .

باب ۱۲۳: توشه برداشتن در سفر جهاد

و فرمودهٔ خدای تعالی: «توشه همراه گیرید، هر آینه بهترین توشه، توشهٔ پرهیزگاری است».

(البقره: ۱۹۷).

٢٩٧٩– حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إسْمَاعيلَ : حَدَّثَنَا أبُو أسَامَةَ ، عَنْ هشَام قال : أخْبَرَنِي أبِي ، وَحَدَّثَتْنِي أيْضًا فَاطمَةُ ، عَنْ أسْمَاءَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قالتْ : صَنَعْتُ سُفْرَةَ رَسُول اللَّه ﷺ في بَيْت أبي بَكْر ، حينَ أرَادَ أنْ يُهَاجرَ إلَى الْمَدِينَة ، قالتْ : فَلَمْ نَجِدْ لسُفْرَته ، وَلا لسقَائه مَا نَرْبطُهُمَا به ، فَقُلْتُ لأبي بَكْر : وَاللَّه مَا أجِدُ شَيْئًا أرْبطُ بِه إلا نطَاقي ، قال : فَشُقِّيه بِاثْنَيْن فَارْبطيه : بوَاحد السِّقَاءَ

۲۹۷۹ – از فاطمه روایت است که اسماء(رضی‌الله عنها) گفت: من برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در خانهٔ ابوبکر توشه تهیه کردم، و آن هنگامی بود که آن حضرت قصد داشت به مدینه هجرت کند. اسماء گفت: من برای توشه‌دان و ظرف آب‌شان چیزی نیافتم که آن را بدان ببندم. پس به ابوبکر گفتم: به خدا سوگند چیزی نیافتم که

[1]– اشارهٔ اهانت‌آمیز به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) است که تفصیل آن گذشت.

وَبِالآخَرِ السُّفْرَةَ، فَفَعَلْتُ فَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ: ذَاتَ النِّطَاقَيْنِ.
[انظر: ۳۹۰۷، ۵۳۸۸].

آن را بدان ببندم مگر کمربند خود را.
ابوبکر گفت: کمربند خود را از میان دو پاره کن، با یک پاره ظرف آب را ببند و با پارهٔ دیگر توشه‌دان را. من چنان کردم، راوی می‌گوید: بدان سبب اسماء، ذات النِّطاقِین (صاحب دو کمربند) نامیده شد.

۲۹۸۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرو قال: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّه رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: كُنَّا نَتَزَوَّدُ لُحُومَ الأَضَاحِيِّ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَة. [راجع: ۱۷۱۹. أخرجه مسلم: ۱۹۷۲].

۲۹۸۰ - از عَطاء روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: ما گوشت قربانی را در سفر مدینه در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) توشه می‌گرفتیم.

۲۹۸۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّاب قال: سَمِعْتُ يَحْيَى قال: أَخْبَرَنِي بُشَيْرُ بْنُ يَسَار: أَنَّ سُوَيْدَ بْنَ النُّعْمَان ﷺ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَامَ خَيْبَرَ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالصَّهْبَاء، وَهِيَ مِنْ خَيْبَرَ، وَهِيَ أَدْنَى خَيْبَرَ، فَصَلَّوُا الْعَصْرَ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِالأَطْعِمَة، فَلَمْ يُؤْتَ النَّبِيُّ ﷺ إِلاَّ بِسَوِيق، فَلُكْنَا فَأَكَلْنَا وَشَرِبْنَا، ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا وَصَلَّيْنَا. [راجع: ۲۰۹].

۲۹۸۱ - از بُشَیر بن یسار روایت است که سُوَید بن نعمان(رضی‌الله عنه) گفت: وی همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال فتح خیبر روانه شد تا آن که به موضع صهباء رسیدند که بخشی از خیبر و در پایین خیبر واقع است. نماز عصر را در آن جا گزاردند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) غذا طلبید. برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بجز سویق چیزی دیگر آورده نشد. سَویق (تلخان) را جویدیم و خوردیم و پس از آن نو نوشیدیم[1]. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برخاست و دهان خویش را شست. ما نیز دهان خویش را شستیم و نماز گزاردیم.

۲۹۸۲- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مَرْحُوم: حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْد، عَنْ سَلَمَةَ ﷺ قال: خَفَّتْ أَزْوَادُ النَّاسِ وَأَمْلَقُوا، فَأَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فِي نَحْرِ إِبِلِهِمْ فَأَذِنَ لَهُمْ، فَلَقِيَهُمْ عُمَرُ فَأَخْبَرُوهُ، فَقَال: مَا بَقَاؤُكُمْ بَعْدَ إِبِلِكُمْ، فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقال: يَا رَسُولَ اللَّه، مَا بَقَاؤُهُمْ بَعْدَ إِبِلِهِمْ؟ قال رَسُولُ اللَّه ﷺ: «نَادِ فِي النَّاسِ يَأْتُونَ بِفَضْلِ أَزْوَادِهِمْ». فَدَعَا وَبَرَّكَ عَلَيْه، ثُمَّ دَعَاهُمْ

۲۹۸۲ - از یزید بن ابی عُبَید روایت است که سلمه(رضی‌الله عنه) گفت: توشه‌های مردم (در غزوهٔ هوازن) کاهش یافت و به غذا محتاج شدند. مردم نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند که اجازه بگیرند شتران خویش را ذبح کنند. آن حضرت اجازه داد. سپس با عمر مواجه شدند و از قضیه او را خبر دادند. وی گفت: پس

۱- حدیث ۲۹۸۱، سطر آخر - ثُمَّ قامَ - است که چنین تحریر یافته - ثمقام -

بِأَوْعِيَتِهِمْ، فَاحْتَثَى النَّاسُ حَتَّى فَرَغُوا، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ».

[راجع: ٢٤٨٤].

از خوردن شتران بقای شما چگونه خواهد بود. عُمَر نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفت و گفت: پس از خوردن شتران بقای ایشان چگونه است؟ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مردم را بانگ بزن که بقیهٔ توشه‌های خویش را بیاورند» آن حضرت دعا کرد و از خداوند برایشان برکت خواست و سپس آنها را با توشه‌دانهای آن‌ها طلبید. مردم با هر دو دست توشه برداشتند و در توشه‌دانها انداختند. آن‌گاه که فارغ شدند رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «گواهی می‌دهم که نیست هیچ معبودی بر حق بجز خدا و به تحقیق که من فرستادهٔ خداوندم».

١٢٤- باب: حَمْلِ الزَّادِ عَلَى الرِّقَابِ

٢٩٨٣- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجْنَا وَنَحْنُ ثَلَاثُمِائَةٍ نَحْمِلُ زَادَنَا عَلَى رِقَابِنَا، فَفَنِيَ زَادُنَا، حَتَّى كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا يَأْكُلُ فِي كُلِّ يَوْمٍ تَمْرَةً، قَالَ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ، وَأَيْنَ كَانَتِ التَّمْرَةُ تَقَعُ مِنَ الرَّجُلِ؟ قَالَ: لَقَدْ وَجَدْنَا فَقْدَهَا حِينَ فَقَدْنَاهَا، حَتَّى أَتَيْنَا الْبَحْرَ، فَإِذَا حُوتٌ قَدْ قَذَفَهُ الْبَحْرُ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا مَا أَحْبَبْنَا. [راجع: ٢٤٨٣.

أخرجه مسلم: ١٩٣٥].

باب ۱۲۴: توشه را برگردن نهادن

۲۹۸۳ - از وَهْب بن کیسان روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: ما روانه شدیم و سه صد نفر بودیم که توشه‌های خویش را بر گردن‌های خویش می‌نهادیم، و توشه‌ها تمام شد، تا آن که کسی در میان ما بود که یک خرما در روز می‌خورد.

مردی به جابر گفت: ای ابوعبدالله، چگونه یک خرما خوراک مردی را کفایت می‌کرد؟

جابر گفت: زمانی قدر یک خرما را دانستیم که آن را هم از دست دادیم، تا آن که به دریا رسیدیم. ناگاه نهنگی را دیدیم که دریا بیرون افکنده بود. مدت هجده روز هر آنچه می‌خواستیم از گوشت آن خوردیم.

١٢٥- باب : إِرْدَافِ الْمَرْأَةِ خَلْفَ أَخِيهَا

٢٩٨٤- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ الأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، يَرْجِعُ أَصْحَابُكَ بِأَجْرِ حَجٍّ وَعُمْرَةٍ ، وَلَمْ أَزِدْ عَلَى الْحَجِّ ؟ فَقَالَ لَهَا : « اذْهَبِي ، وَلْيُرْدِفْكِ عَبْدُالرَّحْمَنِ » . فَأَمَرَ عَبْدَالرَّحْمَنِ أَنْ يُعْمِرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ ، فَانْتَظَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَعْلَى مَكَّةَ حَتَّى جَاءَتْ . [راجع : ٢٩٤ . أخرجه مسلم: ١٢١١] .

٢٩٨٥- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَوْسٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضي الله عنه قَالَ : أَمَرَنِي النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أُرْدِفَ عَائِشَةَ ، وَأُعْمِرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ . [راجع : ١٧٨٤ . أخرجه مسلم : ١٢١٢] .

١٢٦- باب : الارْتِدَافِ فِي الْغَزْوِ وَالْحَجِّ

٢٩٨٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : كُنْتُ رَدِيفَ أَبِي طَلْحَةَ ، وَإِنَّهُمْ لَيَصْرُخُونَ بِهِمَا جَمِيعًا : الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ . [راجع : ١٠٨٩ . أخرجه مسلم : ٦٩٠ بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

١٢٧- باب : الرِّدْفِ عَلَى الْحِمَارِ

٢٩٨٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو صَفْوَانَ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ

باب ۱۲۵: زن را بر مرکب بر پشت سر برادرش سوار کردن

۲۹۸٤ - از ابن مُلَیکه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: گفتم: یا رسول‌الله، یاران تو با ثواب حج و عمره برمی‌گردند و من بر ثواب حج چیزی نیفزودم (عمره نکردم).

آن حضرت او را گفت: «برو که (برادرت) عبدالرحمن تو را بر مرکب بر پشت سر خود سوار کند».

آن حضرت به عبدالرحمن امر کرد که از موضع تنعیم او را به عمره درآورد. و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در بخش بالای مکه در انتظار وی بود تا آن که بازآمد.

۲۹۸۵ - از عبدالرحمن بن ابی‌بکر صدّیق(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا امر کرد که عایشه را بر پشت سر خود بر مرکب سوار کنم و او را از موضع تنعیم به عمره آورم.

باب ۱۲۶: بر پشت سر خود بر مرکب سوار کردن در حج و غزوه

۲۹۸٦ - از ابوقلابه روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: من بر پشت سر ابوطلحه بر مرکب سوار بودم و مسلمانان برای حج و عمره هر دو (نُسُک) آواز (لبیک) بلند می‌کردند.

باب ۱۲۷: بر پشت سر کسی بر خر سوار شدن

۲۹۸۷ - از ابن شهاب، از عُروه روایت است که اُسامه بن زید(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله

رضيَ اللهُ عَنْهمُا أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ ركبَ عَلَى حمَار، عَلَى إكَاف عَلَيْه قَطيفَةٌ، وَأرْدَفَ أُسَامَةَ وَرَاءَهُ. [انظر: ٥٦٦٤ط ت، ٥٦٦٣ط، ٥٩٦٤ل، ٦٢٠٧ث، ٦٢٥٤ط. أخرجه مسلم: ١٧٨٩ مطولاً].

علیه وسلم) بر خری سوار شد که بر پالان خر چادری نهاده بودند، و اُسامه بر پشت سر آن حضرت بر مرکب سوار بود.

٢٩٨٨- حَدَّثَنَا يَحيَى بنُ بُكَيرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: يُونُسُ: أخبَرَنِي نَافِعٌ: عَنْ عَبْدِاللَّه ﷺ: أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ أقْبَلَ يَوْمَ الْفَتْحِ مِنْ أعْلَى مَكَّةَ عَلَى رَاحلَته، مُرْدِفًا أُسَامَةَ بْنَ زَيْد، وَمَعَهُ بِلالٌ، وَمَعَهُ عُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ مِنَ الْحَجَبَة، حَتَّى أنَاخَ فِي الْمَسْجد، فَأمَرَهُ أنْ يَأتِيَ بمفتَاح الْبَيْت فَفَتَحَ، وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَمَعَهُ أُسَامَةُ وَبِلالٌ وَعُثْمَانُ، فَمَكَثَ فِيهَا نَهَارًا طَوِيلاً، ثُمَّ خَرَجَ، فَاسْتَبَقَ النَّاسُ، وَكَانَ عَبْدُاللَّه بْنُ عُمَرَ أوَّلَ مَنْ دَخَلَ، فَوَجَدَ بِلالاً وَرَاءَ الْبَاب قَائمًا، فَسَألَهُ أيْنَ صَلَّى رَسُولُ اللَّه ﷺ؟ فَأشَارَ لَهُ إلَى الْمَكَان الَّذي صَلَّى فيه.

قال عَبْدُاللَّه: فَنَسيتُ أنْ أسْألَهُ كَمْ صَلَّى مِنْ سَجْدَة.

[راجع: ٣٩٧. أخرجه مسلم: ١٣٢٩].

۲۹۸۸ - از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در روز فتح مکه سوار بر شتر خود از سوی بالای مکه روانه بود و اُسامه بن زید بر پشت سر آن حضرت بر شتر سوار بود. و بلال و عثمان بن طلحه از پرده‌داران کعبه آن حضرت را همراهی می‌کردند تا آن که آن حضرت شتر خود را در مسجد فرو خوابانید، و امر کرد که کلید کعبه را بیاورند، و دروازه را گشود. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به کعبه درآمد و اُسامه و بلال و عثمان با وی درآمدند. آن حضرت زمانی دراز در آن‌جا درنگ کرد، و سپس برآمد و مردم در داخل شدن به کعبه بر یکدیگر سبقت می‌جستند. عبدالله بن عمر نخستین کسی بود که به کعبه درآمد، و بلال را دید که بر پشت در ایستاده است. از وی پرسید که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در کدام جای کعبه نماز گزارد. وی به جایی اشارت کرد که آن حضرت در آن نماز گزارده بود.

عبدالله (بن عمر) گفت: فراموش کردم که از بلال بپرسم که آن حضرت چند رکعت نماز گزارد.

١٢٨- باب: مَنْ أخَذَ بِالرِّكَابِ وَنَحْوِهِ

٢٩٨٩- حَدَّثَنِي إسْحَاقُ: أخبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاق: أخبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ

باب ۱۲۸: کسی که رکاب و مانند آن را گرفت

۲۹۸۹ - از هَمّام، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بر

اللّه ﷺ : «كُلُّ سُلامَى مِنَ النَّاسِ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ ، كُلَّ يَوْمٍ تَطْلُعُ فيهِ الشَّمْسُ ، يَعْدِلُ بَيْنَ الاثْنَيْنِ صَدَقَةٌ ، وَيُعِينُ الرَّجُلَ عَلَى دَابَّتِه فَيَحْمِلُ عَلَيْهَا ، أَوْ يَرْفَعُ عَلَيْهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةٌ ، وَالْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ ، وَكُلُّ خُطْوَةٍ يَخْطُوهَا إِلَى الصَّلاةِ صَدَقَةٌ ، وَيُمِيطُ الأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ» .

[راجع: ۲۷۰۷ ، وانظر في الأدب ، باب ۳٤. أخرجه مسلم : ۱۰۰۹].

هر بند استخوان بدن مردم صدقه است[1]، در هر روزی که آفتاب طلوع می‌کند و کسی میان دو نفر داوری عادلانه می‌کند صدقه است و کمک با مردی که بر مرکب خود سوار شود و یا بار او را بلند کند، صدقه است، سخنی نیکو صدقه است، و هرگامی که به سوی نماز (جماعت) برداشته شود، صدقه است و دور گردانیدن آنچه بر سر راه موجب اذیت باشد، صدقه است».

۱۲۹- باب :كراهية السَّفَرِ بِالْمَصَاحِفِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ

وكَذَلِكَ يُرْوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بِشْرٍ : عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَتَابَعَهُ ابْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَقَدْ سَافَرَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ فِي أَرْضِ الْعَدُوِّ ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ الْقُرْآنَ .

باب ۱۲۹: مکروه بودن سفر با فسخ قرآن به سرزمین کافران

و همین موضوع از محمد بن بِشْر، روایت می‌شود که وی از عُبیدالله از نافع از ابن عمر، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است و متابعت کرده است (عبیدالله را) ابن اسحاق، از نافع از ابن عمر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی به سرزمین دشمن سفر کردند و ایشان قرآن را می‌دانستند[2].

۲۹۹۰- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ يُسَافَرَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ . [اخرجه مسلم : ۱۸٦۹] .

۲۹۹۰ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از سفر کردن با قرآن در سرزمین دشمن منع کرده است.

۱۳۰- باب : التَّكْبِيرِ عِنْدَ الْحَرْبِ

۲۹۹۱-حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : صَبَّحَ النَّبِيُّ ﷺ

باب - ۱۳۰: تکبیر (الله اکبر) به وقت جنگ

۲۹۹۱- از محمد روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بامدادان به خیبر

۱- یعنی هر سر انگشت یا هر استخوان یا مفصل مستوجب صدقه و شکر خداوند است.

۲- یعنی قرآن را با خود نبرده بودند تا مبادا به دست کافران افتد و بدان گستاخی کنند.

خَيْبَرَ ، وَقَدْ خَرَجُوا بِالْمَسَاحِي عَلَى أَعْنَاقِهِمْ ، فَلَمَّا رَأَوْهُ قَالُوا : هَـذَا مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ ، مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ ، فَلَجَؤُوا إِلَى الْحِصْنِ ، فَرَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَيْهِ وَقَالَ : «اللَّهُ أَكْبَرُ ، خَرِبَتْ خَيْبَرُ ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ» . وَأَصَبْنَا حُمُرًا فَطَبَخْنَاهَا ، فَنَادَى مُنَادِي النَّبِيِّ ﷺ : إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَنْهَيَانِكُمْ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ ، فَأُكْفِئَتِ الْقُدُورُ بِمَا فِيهَا .

تَابَعَهُ عَلِيٌّ ، عَنْ سُفْيَانَ : رَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَيْهِ . [راجع: ۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ، ۱۲۰ أوله . أخرجه: ۱۹۴۰ آخره الحمر].

رسید. مردم آن‌جا با بیلها که بر شانه داشتند (و روانهٔ مزارع خویش بودند) برآمدند و چون آن حضرت را دیدند، گفتند: اینک محمد، و لشکر، محمد و لشکر.

آنها به قلعه‌های خویش پناه بردند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دست خویش را بلند کرد و گفت: «الله اکبر، ویران شد خیبر، وقتی که به سرزمین قومی فرود آییم، بد است صبح بیم‌داده شدگان». و سپس خران را یافتیم و گوشت آن را پختیم. پس از آن منادی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به آواز بلند اعلام داشت که:

همانا خدا و رسول او شما را از خوردن گوشت خر منع می‌کند. همان بود که دیگها با آنچه در آن بود واژگون شد.

متابعت کرده است (عبدالله بن محمد) را علی از سُفیان این که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دست خویش را بلند کرد.

۱۳۱ - باب : مَا يُكْرَهُ مِنْ رَفْعِ الصَّوْتِ فِي التَّكْبِيرِ

۲۹۹۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : عَنْ عَاصِمٍ : عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَكُنَّا إِذَا أَشْرَفْنَا عَلَى وَادٍ ، هَلَّلْنَا وَكَبَّرْنَا ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُنَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، فَإِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا ، إِنَّهُ مَعَكُمْ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ، تَبَارَكَ اسْمُهُ وَتَعَالَى جَدُّهُ» . [انظر : ۴۲۰۲، ۶۳۸۴، ۶۴۰۹، ۶۶۱۰، ۷۳۸۶ . أخرجه مسلم : ۲۷۰۴] .

باب ۱۳۱: آنچه مکروه است در تکبیر آواز بلند کردن

۲۹۹۲ - از ابوعثمان روایت است که ابوموسی اشعری(رضی‌الله عنه) گفت: ما رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی می‌کردیم و چون به مواضع بلند در وادی می‌رسیدیم به آواز بلند تهلیل (لا اله الا الله) و تکبیر (الله اکبر) می‌گفتیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای مردم، برخود نرمش کنید (از شدت آواز بکاهید) شما کَر و (ناشنوا) و یا غایبی را دعا نمی‌کنید، همانا او (خداوند) با شما است و شنوای نزدیک است. اسم او پاک و منزه است و عظمت او برتر

است و والا».

۱۳۲- باب : التَّسْبِيحِ إِذَا هَبَطَ وَادِيًا

٢٩٩٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : كُنَّا إِذَا صَعِدْنَا كَبَّرْنَا ، وَإِذَا نَزَلْنَا سَبَّحْنَا . [راجع : ٢٩٩٤ ، وانظرفي الدعوات، باب :٥١] .

باب - ۱۳۲: گفتن تسبیح (سبحان‌الله) هنگام فرود آمدن به وادی

۲۹۹۳ - از سالم بن ابی الجَعد روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که به بلندی می‌رسیدیم، تکبیر می‌گفتیم و چون به نشیبی فرود می‌آمدیم، تسبیح می‌گفتیم.

١٣٣- باب : التَّكْبِيرِ إِذَا عَلَا شَرَفًا

٢٩٩٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ: عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قال : كُنَّا إِذَا صَعِدْنَا كَبَّرْنَا ، وَإِذَا تَصَوَّبْنَا سَبَّحْنَا . [راجع: ٢٩٩٣] .

٢٩٩٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه قال : حَدَّثَنِي عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّه ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رَضيَ اللهُ عنهما قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَفَلَ مِنَ الْحَجِّ أَوِ الْعُمْرَةِ - وَلا أَعْلَمُهُ إِلاَّ قال الْغَزْو - يَقُولُ: كُلَّمَا أَوْفَى عَلَى ثَنِيَّةٍ أَوْ فَدْفَدٍ كَبَّرَ ثَلاثًا ، ثُمَّ قال : «لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ ، وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ . صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ» .

قال صَالِحٌ : فَقُلْتُ لَهُ : أَلَمْ يَقُلْ عَبْدُاللَّه : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، قال : لا . [راجع : ١٧٩٧ . أخرجه مسلم : ١٣٤٤] .

باب ۱۳۳: تکبیر، هنگام رسیدن به بلندی

۲۹۹٤ - از سالم روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که به موضع بلندی می‌رسیدیم، تکبیر می‌گفتیم و چون در نشیبی فرود می‌آمدیم، تسبیح می‌گفتیم.

۲۹۹۵ - از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چون از حج یا عمره بازمی‌گشت - و نمی‌دانم که بازگشت از غزوه را گفته باشد - می‌گفت:

«لا اله الاالله، وَحْدَهُ لا شَرِيْکَ لَهُ، لَهُ المُلْکُ و لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شيءٍ قَدِير. آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ ساجِدُوْنَ لِرَبِّنَا حَامِدُونْ صَدَقَ الله وَعْدَه، و نصَرَ عَبْدَهُ، و هَزَمَ الاَحْزَابَ وَحْدَهُ».

صالح (بن کیسان) گفت: سالم را گفتم: آیا عبدالله (در آخر حدیث) گفت: ان شاءالله؟ وی گفت: نی.

١٣٤- باب : يُكْتَبُ لِلْمُسَافِرِ مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ فِي الإِقَامَةِ

باب ۱۳۴: نوشته می‌شود (در نامهٔ اعمال) مسافر مانند آن‌چه در غیر سفر می‌کرده است

٢٩٩٦- حَدَّثَنَا مَطَرُ بْنُ الْفَضْلِ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ : حَدَّثَنَا الْعَوَّامُ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ أَبُو إِسْمَاعِيلَ السَّكْسَكِيُّ قال : سَمِعْتُ أَبَا بُرْدَةَ ، وَاصْطَحَبَ هُوَ وَيَزِيدُ ابْنُ أَبِي كَبْشَةَ فِي سَفَرٍ ، فَكَانَ يَزِيدُ يَصُومُ فِي السَّفَرِ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بُرْدَةَ : سَمِعْتُ أَبَا مُوسَى مِرَارًا يَقُولُ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِذَا مَرِضَ الْعَبْدُ ، أَوْ سَافَرَ ، كُتِبَ لَهُ مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ مُقِيمًا صَحِيحًا » .

۲۹۹۶ – از عَوّام روایت است که ابراهیم ابواسماعیل سَکْسَکی، گفته: من از ابوبرده شنیدم، و او و یَزید بن ابی کبشه در سفری همراه شد و یَزید پیوسته در سفر روزه می‌گرفت. ابوبرده به وی گفت: از ابوموسی بارها شنیدم که می‌گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «اگر بنده مریض شود یا سفر کند. (ثواب) بر وی مثل همان حالتی نوشته می‌شود که مقیم و تندرست بوده است»[1].

١٣٥- باب : السَّيْرِ وَحْدَهُ

باب ۱۳۵: سفر تنهایی در شب

٢٩٩٧- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْمُنْكَدِرِ قال : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ نَدَبَ النَّبِيُّ ﷺ النَّاسَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، ثُمَّ نَدَبَهُمْ فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، ثُمَّ نَدَبَهُمْ فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ، قال النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا ، وَحَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ» .

قال سُفْيَانُ : الْحَوَارِيُّ النَّاصِرُ . [راجع: ٢٨٤٦ . أخرجه مسلم : ٢٤١٥] .

۲۹۹۷ – از محمد بن مُنکَدِر روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز خندق مردم را فراخواند (تا کسی خبر کافران را بیاورد) زُبیر بی‌درنگ پذیرفت، سپس مردم را فراخواند، زبیر بی‌درنگ پذیرفت. سپس مردم را فراخواند. زبیر بی‌درنگ پذیرفت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر پیامبر را حواریی است و حواری من زُبیر است» سفیان گفته است: حواری به معنی یاری دهنده است.

٢٩٩٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قال : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْوَحْدَةِ مَا أَعْلَمُ ، مَا سَارَ رَاكِبٌ بِلَيْلٍ وَحْدَهُ» .

۲۹۹۸ – از ابُو الولید، از عاصم بن محمد، از پدر وی، از جدّش ابن عمر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) همچنان از عاصم بن محمد بن زید بن عبدالله بن عمر از پدر وی، از ابن عمر روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مردم بدانند (آفت) تنها سفر کردن را آنچه من می‌دانم، هیچ سواری در شب تنها سفر نمی‌کند»[2].

۱– یعنی کسی که در حال اقامت عبادت می‌کند، اگر به سفر می‌رود یا مریض می‌شود که عبادت خود را مانند آنچه در اقامت انجام می‌داد، نمی‌تواند انجام دهد، همان ثواب حالت اقامت یا ایام تندرستی برای وی نوشته می‌شود.

۲– این حدیث را امام بخاری از دو طریق روایت کرده و مراد از آن کراهت در سفر تنهایی در شب است، اگرچه بنا بر مصلحت جواز دارد.

١٣٦- باب : السُّرْعَةِ فِي السَّيْرِ

قال أبو حُمَيْد قال : النَّبِيُّ ﷺ : « إِنِّي مُتَعَجِّلٌ إِلَى الْمَدِينَةِ ، فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَعَجَّلَ مَعِي فَلْيُعَجِّلْ » [راجع : ......

باب ۱۳۶: شتاب در راه‌پیمایی

ابو حُمید گفته که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «من با شتاب روندهٔ مدینه می‌باشم. پس کسی که می‌خواهد با من به شتاب رود، بشتابد».

٢٩٩٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى : عَنْ هِشَامٍ قال : أَخْبَرَنِي أَبِي قال : سُئِلَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ رضي اللهُ عَنْهُمَا - كَانَ يَحْيَى يَقُولُ ، وَأَنَا أَسْمَعُ ، فَسَقَطَ عَنِّي - عَنْ مَسِيرِ النَّبِيِّ ﷺ في حَجَّةِ الْوَدَاعِ قال : فَكَانَ يَسِيرُ الْعَنَقَ ، فَإِذَا وَجَدَ فَجْوَةً نَصَّ . وَالنَّصُّ فَوْقَ الْعَنَقِ . [راجع: ١٦٦٦ . أخرجه مسلم : ١٢٨٦] .

۲۹۹۹ – از محمدبن مُثَنّی، از یَحْیَی روایت است که هشام گفت: پدرم (عُروه) مرا خبر داد و گفت:

از اُسامه بن زید(رضی‌الله عنه) سؤال شد – یحیی می‌گفت: (عروه گفت) من می‌شنیدم، آه فراموش کردم (آری یادم آمد) – از نحوهٔ راه پیمودن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در حجهٔ الوداع (هنگام بازگشت از عرفات).آن حضرت تند می‌راند و چون به راه گشادی می‌رسید، تندتر می‌راند. لفظ، نَص (یعنی رفتار تندتر) برتر از لفظ عَنَق (یعنی رفتار تند) است.

٣٠٠٠- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قال : أَخْبَرَنِي زَيْدٌ ، هُوَ ابْنُ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ قال : كُنْتُ مَعَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي اللهُ عَنْهُمَا بِطَرِيقِ مَكَّةَ ، فَبَلَغَهُ عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ أَبِي عُبَيْدٍ شِدَّةُ وَجَعٍ ، فَأَسْرَعَ السَّيْرَ ، حَتَّى إِذَا كَانَ بَعْدَ غُرُوبِ الشَّفَقِ ، ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى الْمَغْرِبَ وَالْعَتَمَةَ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا ، وَقال : إِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ إِذَا جَدَّ بِهِ السَّيْرُ أَخَّرَ الْمَغْرِبَ ، وَجَمَعَ بَيْنَهُمَا . [راجع : ١٠٩١ . أخرجه مسلم : ٧٠٣] .

۳۰۰۰ – از محمدبن جعفر از زید یعنی ابن اسلم روایت است که پدر وی گفت: من با ابن عمر(رضی‌الله عنه) در راه مکه، همراه بودم، به وی خبر رسید که (همسر وی) صَفیّه بنت ابی عُبَید به شدت مریض است. وی در راه پیمودن شتاب کرد و تا بعد از غروب شفق حرکت خود ادامه، سپس فرود آمد و نماز شام و خفتن را گزارد و میان این دو نماز جمع کرد و گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که چون در رفتن شتاب می‌کرد، نماز شام را تأخیر می‌کرد و میان شام و خفتن جمع می‌کرد (یعنی نماز خفتن را بی‌درنگ پس از نماز شام می‌گزارد).

٣٠٠١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ

۳۰۰۱ – از ابوصالح روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه

سُمَيٍّ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ ، يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ نَوْمَهُ وَطَعَامَهُ وَشَرَابَهُ ، فَإِذَا قَضَى أَحَدُكُمْ نَهْمَتَهُ فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ » . [راجع : ١٨٠٤ . أخرجه مسلم : ١٩٢٧] .

وسلم) فرمود: «مسافرت پاره‌ای از عذاب است، که یکی از شما را از خواب، و خوردن، و نوشیدن بازمی‌دارد، پس هرگاه کدام یک از شما حاجت خود را در سفر برآورده نمود، باید به سوی خانهٔ خویش بشتابد».

١٣٧- باب : إِذَا حَمَلَ عَلَى فَرَسٍ فَرَآهَا تُبَاعُ

٣٠٠٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَمَلَ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَوَجَدَهُ يُبَاعُ ، فَأَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَهُ ، فَسَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَال : « لا تَبْتَعْهُ ،

باب ۱۳۷: اگر اسپی را که صدقه داده است ببیند که فروخته می‌شود

۳۰۰۲ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عمربن خطّاب اسپی را در راه خدا صدقه کرد و سپس دید که آن اسپ فروخته می‌شود و خواست که آن را بخرد. از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد. آن حضرت فرمود:

«آن را خریداری مکن و به صدقهٔ خود بازنگرد».

٣٠٠٣- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ قال : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ يَقُولُ : حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَابْتَاعَهُ أَوْ فَأَضَاعَهُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَهُ ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ بَائِعُهُ بِرُخْصٍ ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَال : « لا تَشْتَرِهِ وَإِنْ بِدِرْهَمٍ ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي هِبَتِهِ ، كَالْكَلْبِ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ » . [راجع : ١٤٩٠ . أخرجه مسلم : ١٦٢٠] .

۳۰۰۳ - از زید بن اسلم روایت است که پدر وی گفت: از عمربن خطاب(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت:

اسپی را در راه خدا صدقه کردم. (صدقه گیرنده)خواست که آن اسپ را بفروشد یا گفت که اسپ را لاغر کرده بود، و خواستم که آن را بخرم و گمان کردم که ارزان می‌فروشد. در آن مورد از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پرسیدم. آن حضرت فرمود: «آن را خریداری مکن هر چند به درهمی بفروشد، همانا رجوع کننده به بخشش خود، بسان سگی است که به قیء خود رجوع می‌کند».

١٣٨- باب : الْجِهَادِ بِإِذْنِ الأَبَوَيْنِ

باب ۱۳۸: جهاد به اجازهٔ پدر و مادر

٣٠٠٤- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِت قال : سَمِعْتُ أَبَا الْعَبَّاسِ الشَّاعِرَ ، وَكَانَ لا يُتَّهَمُ فِي حَدِيثِه ، قال : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرٍو رضيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْجِهَادِ ، فَقال : «أَحَيٌّ وَالِدَاكَ» . قال : نَعَمْ ، قال : « فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ» . [انظر : ٥٩٧٢ . أخرجه مسلم : ٢٥٤٩] .

۳۰۰٤ – از حَبیب بن ابی ثابت روایت است که گفت: از ابوالعباس شاعر شنیدم که در حدیث او تهمت کذب نمی‌شد[1]. مردی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و اجازه خواست که جهاد کند. آن حضرت فرمود: «آیا پدر و مادر تو زنده‌اند؟» گفت: آری. فرمود: «در خدمت آنها جهاد کن»[2].

١٣٩- باب : مَا قِيلَ فِي الْجَرَسِ وَنَحْوِهِ فِي أَعْنَاقِ الإِبِلِ

باب ۱۳۹: آن‌چه دربارهٔ زنگ و امثال آن گفته شده که در گردن شتر می‌بندند

٣٠٠٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ : أَنَّ أَبَا بَشِيرٍ الأَنْصَارِيَّ ﷺ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ ، قال عَبْدُاللَّهِ : حَسِبْتُ أَنَّهُ قال : وَالنَّاسُ فِي مَبِيتِهِمْ ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَسُولاً أَنْ : « لا يَبْقَيَنَّ فِي رَقَبَةِ بَعِيرٍ قِلادَةٌ مِنْ وَتَرٍ - أَوْ قِلادَةٌ - إِلاَّ قُطِعَتْ» .
[أخرجه مسلم : ٢١١٥ بذكر قول مالك] .

۳۰۰۵ – از عبدالله بن ابی‌بکر، از عَبّاد بن تمیم روایت است که که ابوبشیر انصاری(رضی‌الله عنه) گفت: وی در بعضی از سفرها پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی می‌کرده است. عبدالله (بن ابی‌بکر) گفت: گمان می‌کنم که عبّادبن تمیم گفته: وقتی مردم در خوابگاه خود بودند، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) قاصدی فرستاد و دستور داد که:

«هیچ گونه کمربند، چه قلاده – یا قلاده از وَتَر در گردن شتران باقی نماند، مگر آن که قطع شود»[3].

١٤٠- باب : مَنِ اكْتُتِبَ فِي جَيْشٍ فَخَرَجَتِ امْرَأَتُهُ حَاجَّةً ، أَوْ كَانَ لَهُ عُذْرٌ ، هَلْ يُؤْذَنُ لَهُ

باب ۱۴۰: کسی که در لشکر ثبت نام شده است و زن او به قصد حج برآمده باشد و یا آن کس را عذری دیگر باشد آیا به وی اجازه داده شود (که از رفتن با لشکر بازماند).

۳۰۰٦ – از ابومَعْبَد روایت است که ابن

۱- این قول به خاطر آن آورده شده که هرچند وی شیعه بود و متهم در اعتقاد و حدیث شیعی، حدیث او را مقبول داشته‌اند.

۲- یعنی جهاد را در خدمت آنها اختصاص بده و مراد لازم جهاد است نه حقیقت آن، یعنی بذل مال و تعب و رنج بدن در خدمت آنها کن؛ از آن که برّ والدین فرض عین است و جهاد فرض کفایه (تیسیر القاری).

۳- قلاده از وتر، یعنی گردن‌بندی که از زه و کمان باشد که در گردن شتران می‌کنند.

١٤١- باب : الْجَاسُوسِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [الممتحنة:١] . التَّجَسُّسُ : التَّبَحُّثُ .

٣٠٠٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ ، سَمِعْتُهُ مِنْهُ مَرَّتَيْنِ قال : أَخْبَرَنِي حَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قال : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي رَافِعٍ قال : سَمِعْتُ عَلِيّاً ﷺ يَقُولُ : بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَالزُّبَيْرَ وَالْمِقْدَادَ ابْنَ الأَسْوَدِ ، قال : « انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاخٍ ، فَإِنَّ بِهَا ظَعِينَةً ، وَمَعَهَا كِتَابٌ فَخُذُوهُ مِنْهَا » . فَانْطَلَقْنَا تَعَادَى بِنَا خَيْلُنَا ، حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الرَّوْضَةِ ، فَإِذَا نَحْنُ بِالظَّعِينَةِ ، فَقُلْنَا : أَخْرِجِي الْكِتَابَ ، فَقَالَتْ : مَا مَعِي مِنْ كِتَابٍ ، فَقُلْنَا لَتُخْرِجِنَّ الْكِتَابَ أَوْ لَنُلْقِيَنَّ الثِّيَابَ ، فَأَخْرَجَتْهُ مِنْ عِقَاصِهَا ، فَأَتَيْنَا بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا فِيهِ : مِنْ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى أُنَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ ، يُخْبِرُهُمْ بِبَعْضِ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَا حَاطِبُ مَا هَذَا » . قال : يَا رَسُولَ اللَّهِ لا تَعْجَلْ عَلَيَّ ، إِنِّي كُنْتُ امْرَأً مُلْصَقًا فِي قُرَيْشٍ ، وَلَمْ أَكُنْ مِنْ أَنْفُسِهَا ، وَكَانَ مَنْ مَعَكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ لَهُمْ قَرَابَاتٌ بِمَكَّةَ ، يَحْمُونَ بِهَا أَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ ، فَأَحْبَبْتُ إِذْ فَاتَنِي

عباس(رضی‌الله عنه) گفت: وی از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «مرد با زنی (نامحرم) خلوت نکند و زن مسافرت نکند، مگر آن که با وی محرمی باشد».

مردی ایستاد و گفت: یا رسول‌الله، من در غزوهٔ چنین و چنان ثبت نام شده‌ام وزن من به قصد حج برآمده است. آن حضرت فرمود: «با زن خود برو و حج را ادا کن».

باب ۱۴۱: جاسوس

و قول خدای تعالی: «دوست مگیرید دشمنان مرا و دشمنان خود را» (الممتحنه: ۱) تجسس یعنی بحث و تفتیش است.

۳۰۰۷ – از حسن بن محمد روایت است که عُبیدالله ابی رافع گفت: از علی(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت:

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم)، من و زُبیر و مِقداد بن اسود را فرستاد و فرمود: «بروید تا آن که به رَوضهٔ خاخ، برسید. همانا در آن‌جا زنی در هودج است و با وی نامه‌ای است. نامه را از او بگیرید».

ما روانه شدیم و اسپ می‌دوانیدیم تا آن‌که به رَوْضَه رسیدیم و ناگاه زن را در هودج دیدیم و گفتیم: نامه را بیرون آور. وی گفت: نامه‌ای با من نیست. گفتیم: یا نامه را بیرون می‌آوری یا جامه‌ها را برمی‌کنی، وی نامه را از میان موی سر خود بیرون آورد.

آن نامه را نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آوردیم. در آن نامه نوشته شده بود که: از جانب حَاطِب بن ابی بلتعه است، و به سوی

ذَلكَ مِنَ النَّسَبِ فيهِمْ، أنْ أتَّخِذَ عِنْدَهُمْ يَدًا يَحْمُونَ بِهَا قَرَابَتي ، وَمَا فَعَلْتُ كُفْرًا وَلا ارْتِدَادًا ، وَلا رِضًا بِالْكُفْرِ بَعْدَ الإسْلامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَقَدْ صَدَقَكُمْ» . قَالَ عُمَرُ : يَا رَسُولَ اللَّه ، دَعْني أضْرِبْ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِق ، قال: «إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا ، وَمَا يُدْريكَ لَعَلَّ اللَّهَ أنْ يَكُونَ قَد اطَّلَعَ عَلَى أهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ : اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ» .

قَالَ سُفْيَانُ : وَأَيُّ إِسْنَادٍ هَذَا . [انظر : ٣٠٨١ح، ٣٩٨٣ل، ٤٢٧٤ل، ٤٨٧٤ل، ٤٨٩٠ل، ٦٢٥٩ث، ٦٩٣٩ذ، وانظر في الأدب باب : ٧٤. أخرجه مسلم : ٢٤٩٤] .

مردی از مشرکان مکه فرستاده شده بود که از بعضی کارهای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به ایشان اطلاع می‌داد.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای حاطِب، این چیست؟» وی گفت: یا رسول‌الله، دربارهٔ من شتاب مکن، همانا من مردی بودم که به قریش پیوسته بودم و از قوم قریش نیستم، و مهاجرینی که با تو می‌باشند در میان مردم مکه از خود اقاربی دارند که وابستگان و اموال ایشان را نگه می‌دارند، چون مرا پیوند نسبی با آنها نبود، دوست داشتم که بر ایشان منتی گذارم تا بدان واسطه از وابستگان من نگهداری کنند، و این کار را از روی کفر و برگشت از اسلام نکرده‌ام و نه هم راضی می‌باشم که بعد از اسلام به کفر برگردم.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا به شما سخنی راست گفت». عُمر گفت: یا رسول‌الله، مرا بگذار تا گردن این منافق را بزنم. آن حضرت فرمود: «همانا وی در غزوهٔ بدر حاضر شده است، و چه چیز تو را می‌آگاهاند (که چنین می‌گویی)، شاید چنین است که خداوند بر (حالات) اهل بدر نظر داشته که گفته است: هر آنچه می‌خواهید بکنید، من شما را آمرزیده‌ام».

سُفیان گفته است: کدام اسناد است این اسناد؛ «یعنی اسنادی بس معتبر است و تمام رجال آن قوی وثقه و عادل‌اند».

١٤٢- باب : الْكِسْوَةِ لِلأُسَارَى

٣٠٠٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ،

باب ۱۴۲: لباس پوشیدن اسیران

۳۰۰۸ - از عَمْرو روایت است که جابربن

عَنْ عَمْرٍو : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّه رضيَ اللهُ عَنهما قال : لَمَّا كَانَ يَوْمَ بَدْرٍ ، أُتِيَ بِأُسَارَى ، وَأُتِيَ بِالْعَبَّاس ، وَلَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ ثَوْبٌ فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ لَهُ قَمِيصًا ، فَوَجَدُوا قَمِيصَ عَبْدِاللَّه بْنِ أُبَيٍّ يَقْدُرُ عَلَيْه ، فَكَسَاهُ النَّبِيُّ ﷺ إِيَّاهُ ، فَلِذَلِكَ نَزَعَ النَّبِيُّ ﷺ قَمِيصَهُ الَّذِي أَلْبَسَهُ.

قال ابْنُ عُيَيْنَةَ : كَانَتْ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ يَدٌ ، فَأَحَبَّ أَنْ يُكَافِئَهُ . [أخرجه مسلم : ۲۷۷۳] .

عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: و در جنگ بود که اسیران را آوردند، و عباس را آوردند که جامه‌ای بر تن نداشت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نگریست تا پیراهنی برای او بیابد (که بر قامتش راست آید) پیراهن عبدالله بن اُبَی را بر قامتش موافق یافتند.

۳۰۰۵ – از عبدالله بن ابی‌بکر، از عَبّاد بن تمیم روایت است که ابوبشیر انصاری(رضی‌الله عنه) گفت:

وی در بعضی از سفرها پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی می‌کرده است. عبدالله (بن ابی‌بکر) گفت: گمان می‌کنم که عبّاد بن تمیم گفته: وقتی مردم در خوابگاه خود بودند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) قاصدی فرستاد و دستور داد که: «هیچ‌گونه کمربند، چه قلاده – یا قلاده از وَتَر در گردن شتران باقی نماند، مگر آن که قطع شود».

١٤٣- باب : فَضْلِ مَنْ أَسْلَمَ عَلَى يَدَيْهِ رَجُلٌ

۳۰۰۹– حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَن بْنِ مُحَمَّد بْنِ عَبْدِاللَّه بْنِ عَبْدِ الْقَارِيُّ ، عَنْ أَبِي حَازِم قال : أَخْبَرَنِي سَهْلٌ ﷺ ، يَعْنِي ابْنَ سَعْد ، قال : قال النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ : « لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلاً يُفْتَحُ عَلَى يَدَيْه ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». فَبَاتَ النَّاسُ لَيْلَتَهُمْ : أَيُّهُمْ يُعْطَى ، فَغَدَوْا كُلُّهُمْ يَرْجُوهُ ، فَقَال : « أَيْنَ عَلِيٌّ» . فَقِيلَ : يَشْتَكِي عَيْنَيْه ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْه وَدَعَا لَهُ ، فَبَرَأَ كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بِه وَجَعٌ ، فَأَعْطَاهُ ، فَقَال : أُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا ؟

باب ۱۴۳: فضیلت کسی که مردی بر دست وی اسلام آورد

۳۰۰۹ – از ابوحازم روایت است که سهل(رضی‌الله عنه) یعنی ابن سعد گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز جنگ خیبر گفت: «همانا پرچم را فردا به مردی می‌دهم که خیبر بر دست وی فتح می‌شود، مردی که خدا و رسول او را دوست می‌دارد و خدا و رسول او، وی را دوست می‌دارد».

مردم شب را صبح کردند و به فکر آن بودند که پرچم به کی داده می‌شود و فردای آن هر یک بدان امیدوار بودند. آن حضرت فرمود:

فَقَالَ : « انْفُذْ عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلامِ ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ ، فَوَاللَّهِ لأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلاً ، خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ » . [راجع : ٢٩٤٢ . أخرجه مسلم : ٢٤٠٦] .

«علی کجاست؟» گفته شد که: چشمانش درد می‌کند. آن حضرت از آب دهان خود بر چشمان وی افکند و او را دعا کرد. چشمانش بهبود یافت، گویی که درد چشم نداشته است و پرچم را به وی داد.

علی گفت: آیا با ایشان تا زمانی کارزار کنم که مانند ما مسلمان شوند؟ آن حضرت فرمود: «با متانت و آرامش عمل کن تا به سرزمین ایشان داخل می‌شوی، سپس آنها را به اسلام فراخوان و آنان را از آنچه برایشان واجب است آگاه کن. به خدا سوگند هرگاه مردی را خداوند بر دست تو هدایت کند، بهتر از آن است که شتران سرخ موی داشته باشی».

١٤٤- باب : الأُسَارَى فِي السَّلاسِلِ

٣٠١٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « عَجِبَ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فِي السَّلاسِلِ » . [انظر: ٤٥٥٧] .

باب ۱۴۴: اسیران در زنجیر

۳۰۱۰- از محمدبن زیاد، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند از آن قومی در شگفت است، که در زنجیر به بهشت درمی‌آیند».

١٤٥- باب : فَضْلِ مَنْ أَسْلَمَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابَيْنِ

٣٠١١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ حَيٍّ أَبُو حَسَنٍ قَالَ : سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ يَقُولُ : حَدَّثَنِي أَبُو بُرْدَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « ثَلاثَةٌ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ : الرَّجُلُ تَكُونُ لَهُ الأَمَةُ ، فَيُعَلِّمُهَا فَيُحْسِنُ تَعْلِيمَهَا ، وَيُؤَدِّبُهَا فَيُحْسِنُ أَدَبَهَا ، ثُمَّ يُعْتِقُهَا فَيَتَزَوَّجُهَا فَلَهُ أَجْرَانِ ، وَمُؤْمِنُ أَهْلِ الْكِتَابِ ، الَّذِي كَانَ مُؤْمِنًا ، ثُمَّ آمَنَ بِالنَّبِيِّ ﷺ فَلَهُ

باب ۱۴۵: فضیلت کسی که از اهل دو کتاب است و اسلام آورد

۳۰۱۱ – از شَعبی روایت است که ابوبرده از پدر خود روایت کرده که وی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده که می‌فرمود: «سه کس‌اند که اجر ایشان دوبار داده می‌شود: مردی که کنیزی دارد و او را علم می‌آموزاند و نیکویی تعلیم می‌دهد و ادب می‌آموزاند و نیکو ادب می‌دهد، و سپس آزادش می‌کند و با وی ازدواج می‌نماید. چنین کسی را دو اجر است. و ایمان آورندهٔ اهل

أجْرَان، وَالْعَبْدُ الَّذي يُؤَدِّي حَقَّ اللَّهِ وَيَنْصَحُ لِسَيِّدِه». ثُمَّ قال الشَّعْبيُّ: وَأعْطَيْتُكَهَا بِغَيْرِ شَيْءٍ وَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ يَرْحَلُ فِي أهْوَنَ مِنْهَا إلَى الْمَدِينَةِ. [راجع: ۹۷. أخرجه مسلم: ۱۵٤. وفي النكاح ۸٦، بقطعة الجارية].

کتاب که به کتاب خود ایمان آورده و سپس به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ایمان می‌آورد، او را نیز دو اجر است. و غلامی که حق خداوند را ادا می‌کند و به آقای خود خیرخواهی می‌نماید».

سپس شعبی (به صالح راوی) گفت: من این حدیث را بدون چیزی به تو دادم و همانا مردی در طلب کمتر از این حدیث به مدینه سفر می‌نمود.

۱٤٦- باب: أهْلِ الدَّارِ يُبَيَّتُونَ، فَيُصَابُ الْوِلْدَانُ وَالذَّرَارِيُّ

﴿بَيَاتاً﴾ [الأعراف: ٤، ۹۷، ويونس: ۵۰]: لَيْلاً. ﴿لَنُبَيِّتَنَّهُ﴾ [النمل: ٤۹]: لَيْلاً. ﴿بَيَّتَ﴾ [النساء: ۸۱] لَيْلاً.

باب ۱۴۶: مردم دار حرب که مورد شبیخون قرار می‌گیرند و کودکان و نابالغان زیان می‌بینند

لفظ «بیاتاً» (در سورة الاعراف: ٤ و یونس ۵۰) به معنی شب است. کلمهٔ «لَنُبَیِّتَنَّه» (النمل: ٤۹) یعنی شب (شبیخون زدن). کلمه «بَیَّت» (النسأ: ۸۱) یعنی شب (به وقت شب).

۳۰۱۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ رَضِيَ اللهُ عَنهُم قَالَ: مَرَّ بِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِالأبْوَاءِ أوْ بِوَدَّانَ، وَسُئِلَ عَنْ أهْلِ الدَّارِ يُبَيَّتُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَيُصَابُ مِنْ نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيِّهِمْ، قَالَ: «هُمْ مِنْهُمْ». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لا حِمَى إلاَّ لِلَّهِ وَلِرَسُولِه ﷺ». [راجع: ۱۸۲۵. أخرجه مسلم: ۱۱۹۳. أخرجه مسلم: ۱۷٤۵].

۳۰۱۲- از ابن عباس روایت است که صَعْب بن جَثّامَه(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در موضع اَبْواءْ یا وَدَّان از کنارم گذشت. از آن حضرت در مورد اهل حرب؛ یعنی مشرکانی که مورد غارت قرار می‌گیرند و زنان و کودکان‌شان آسیب می‌بینند، سؤال شد. آن حضرت فرمود: «آنها نیز از ایشانند»[۱].

صَعب می‌گوید: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «هیچ حَمِی نیست مگر برای خدا و رسول او»[۲].

۳۰۱۳- وَعَنِ الزُّهْرِيِّ أنَّهُ سَمِعَ عُبَيْدَاللَّه، عَنِ ابْنِ

۳۰۱۳- از زُهری (به سند قبل) روایت است که

۱- یعنی زنان و کودکان مشرکان هم در زمرهٔ ایشانند و مشرک در دین‌اند و نه در قتل. صاحب فتح الباری آورده است که قتل زنان و کودکان به طریق قصد مباح نیست سو اگر دسترسی به مردان ممکن نباشد، و در این میان زنان و کودکان کشته شوند باکی نیست. مالک و اوزاعی گفته‌اند قتل زنان و کودکان به هیچ حال جایز نیست حتی اگر آنان را سپر خود ساخته باشند.

۲- حَمِی؛ یعنی منطقهٔ که آن را برای مقصد معینی خاص ساخته باشند و دیگران اجازهٔ ورود نداشته باشند، مانند قرق کردن و غیره.

عَبَّاس: حَدَّثَنَا الصَّعْبُ فِي الذَّرَارِيِّ. كَانَ عَمْرٌو يُحَدِّثُنَا، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. فَسَمِعْنَاهُ مِنَ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ الصَّعْبِ، قَالَ: «هُمْ مِنْهُمْ». وَلَمْ يَقُلْ كَمَا قَالَ عَمْرٌو: «هُمْ مِنْ آبَائِهِمْ». [راجع: ٢٣٧٠].

عبیدالله از ابن عباس روایت کرده که: صَعب، فقط - کودکان - به ما روایت کرده است (نه در مورد زنان).

(سُفیان می‌گوید) عَمرو بن دینار، از ابن شهاب (زهری) (به طور مرسل) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت می‌کرد. و ما از زهری شنیدیم که می‌گفت: عبیدالله، از ابن عباس، از صعب روایت کرده که آن حضرت فرمود: «هُم مِنهم» (اینها هم از ایشانند). و چنان‌که عَمْرو روایت کرده، وی نگفته است که آن حضرت فرمود: «هُم مِن آبائهم» (اینها هم از پدران خودواند).

١٤٧- باب: قَتْلِ الصِّبْيَانِ فِي الْحَرْبِ

٣٠١٤- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ ﷺ أَخْبَرَهُ: أَنَّ امْرَأَةً وُجِدَتْ فِي بَعْضِ مَغَازِي النَّبِيِّ ﷺ مَقْتُولَةً. فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَتْلَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ. [انظر: ٣٠١٥. أخرجه مسلم: ١٧٤٤].

باب ۱۴۷: کشتن کودکان در جنگ

۳۰۱٤ - از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) گفت: در یکی از غزوات پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، زنی کشته شده یافت شد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) کشتن زنان و کودکان را ناخوشایند خواند.

١٤٨- باب: قَتْلِ النِّسَاءِ فِي الْحَرْبِ

٣٠١٥- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي أُسَامَةَ: حَدَّثَكُمْ عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: وُجِدَتِ امْرَأَةٌ مَقْتُولَةٌ فِي بَعْضِ مَغَازِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَتْلِ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ. [راجع: ٣٠١٤. أخرجه مسلم: ١٧٤٤].

باب ۱۴۸: کشتن زنان در جنگ

۳۰۱۵ - از نافع روایت است که عمر(رضی‌الله عنه) گفت: «در یکی از غزوات رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) زنی یافت شد که کشته شده بود. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از کشتن زنان و کودکان منع کرد.

١٤٩- باب: لا يُعَذَّبُ بِعَذَابِ اللَّهِ

٣٠١٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ بُكَيْرٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ:

باب ۱۴۹: به عذاب خداوند (یعنی در آتش) کسی عذاب نشود

۳۰۱٦ - از سُلَیمان بن یَسار روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه

بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّه ﷺ في بَعْثٍ فَقَالَ : « إنْ وَجَدْتُمْ فُلانًا وَفُلانًا فَأحْرِقُوهُمَا بالنَّار » . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ حِينَ أرَدْنَا الْخُرُوجَ : « إنِّي أمَرْتُكُمْ أنْ تُحْرِقُوا فُلانًا وَفُلانًا ، وَإنَّ النَّارَ لا يُعَذِّبُ بِهَا إلاَّ اللَّهُ ، فَإنْ وَجَدْتُمُوهُمَا فَاقْتُلُوهُمَا » . [راجع : ٢٩٥٤] .

وسلم) ما را در فوجی فرستاد و فرمود:
«اگر فلان کس و فلان کس را یافتید، آن دو نفر را در آتش بسوزانید». سپس که قصد بیرون آمدن را داشتیم رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا شما را امر کردم که فلان کس و فلان کس را بسوزانید و همانا در آتش به جز خداوند، کسی عذاب نمی‌کند، پس اگر آن دو نفر را یافتید، بکشید».

٣٠١٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أيُّوبَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ : أنَّ عَلِيًّا ؓ حَرَّقَ قَوْمًا ، فَبَلَغَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ : لَوْ كُنْتُ أنَا لَمْ أُحَرِّقْهُمْ ، لأنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «لا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّه» . وَلَقَتَلْتُهُمْ ، كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ » . [انظر في الاعتصام بالكتاب والسنة ، باب ٢٨ راجع : ٦٩٢٢] .

٣٠١٧ - از ایُّوب روایت است که عِکرمه گفت: علی(رضی‌الله عنه) گروهی را در آتش سوزانید[1] چون این خبر به ابن عباس رسید، گفت: اگر من به جای وی بودم، آن‌ها را نمی‌سوزانیدم؛ زیرا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «عذاب نکنید به عذابی که خداوند عذاب می‌کند»، بلکه آنها را می‌کشتم. چنان‌که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:
«کسی که دین خود را عوض کرد، او را بکشید».

١٥٠- باب :

﴿ فَإمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإمَّا فِدَاءً ﴾ [محمد: ٤]

فِيهِ حَدِيثُ ثُمَامَةَ [راجع : ٤٦٢] .

وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أنْ يَكُونَ لَهُ أسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الأرْضِ - يَعْنِي : يَغْلِبَ فِي الأرْضِ - تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا ﴾ الآيَةَ [الأنفال: ٦٧]

باب ۱۵۰: رد یا (اسیران) را به احسان رها کردن است بعد از این و یامالی به عوض گرفتن» (محمد: ۴).

در این حدیث ثمامه است (که در باب بستن اسیر در مسجد گذشت)، و فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: «سزاوار نبود پیغامبری را که به دست وی اسیران باشند تا آن که قتل بسیار به وجود آورد در زمین - یعنی: تا آن که غالب آید در زمین -[2] می‌خواهید مال دنیا را» (الانفال: ٦٧).

١- و آن گروه پسران ابن سبا بودند که (العیاذ بالله) می‌گفتند: خدای ما علی است. چون از عمل خود توبه نکردند، علی ؓ آنها را سوزانید.
٢- لفظ: «یثخِن فی الأرض» را امام بخاری «غالب آید در زمین» تفسیر کرده است.

۱۵۱- باب : هَلْ لِلأسِيرِ أنْ يَقْتُلَ وَيَخْدَعَ الَّذِينَ أسَرُوهُ حَتَّى يَنْجُوَ مِنَ الْكَفَرَةِ

فِيهِ الْمِسْوَرُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

باب ۱۵۱: آیا برای اسیر مجاز است که کسانی را که او را اسیر کرده‌اند، بکشد و فریب دهد تا آن که از دست کافران نجات یابد؟

در این باره حدیث مِسْوَر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت شده است.

۱۵۲- باب : إذَا حَرَّقَ الْمُشْرِكُ الْمُسْلِمَ هَلْ يُحَرَّقُ

۳۰۱۸- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أسَدٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ أيُّوبَ ، عَنْ أبِي قِلابَةَ ، عَنْ أنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أنَّ رَهْطًا مِنْ عُكْلٍ ، ثَمَانِيَةً ، قَدِمُوا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَاجْتَوَوُا الْمَدِينَةَ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْغِنَا رِسْلاً ، قَالَ : «مَا أجِدُ لَكُمْ إلا أنْ تَلْحَقُوا بِالذَّوْدِ» . فَانْطَلَقُوا فَشَرِبُوا مِنْ أبْوَالِهَا وَألْبَانِهَا ، حَتَّى صَحُّوا وَسَمِنُوا ، وَقَتَلُوا الرَّاعِيَ وَاسْتَاقُوا الذَّوْدَ ، وَكَفَرُوا بَعْدَ إسْلامِهِمْ ، فَأتَى الصَّرِيخُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَبَعَثَ الطَّلَبَ ، فَمَا تَرَجَّلَ النَّهَارُ حَتَّى أُتِيَ بِهِمْ ، فَقَطَّعَ أيْدِيَهُمْ وَأرْجُلَهُمْ ، ثُمَّ أمَرَ بِمَسَامِيرَ فَأُحْمِيَتْ فَكَحَلَهُمْ ، بِهَا وَطَرَحَهُمْ بِالْحَرَّةِ ، يَسْتَسْقُونَ فَمَا يُسْقَوْنَ ، حَتَّى مَاتُوا

قَالَ أبُو قِلابَةَ : قَتَلُوا وَسَرَقُوا وَحَارَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ وَسَعَوْا فِي الأرْضِ فَسَادًا . [راجع : ۲۳۳ . أخرجه مسلم : ۱٦٧١] .

باب ۱۵۲: اگر مشرک مسلمانی را بسوزاند، آیا وی سوزانیده شود؟

۳۰۱۸- از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: گروهی از قبیلهٔ عُکل، که هشت نفر بودند، نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند، لیکن اقامت در مدینه را ناخوش داشتند و گفتند: یا رسول‌الله، برای ما شیر آماده کن، آن حضرت فرمود: «برای شما نمی‌توانم شیر مهیا کنم، مگر آن که به گله گاه شتران بروید». آنها بدانجا رفتند و (داروگونه) از شیر و شاشهٔ شتران نوشیدند، تا آن که صحتمند و فربه گشتند. آن‌گاه شترچران را کشتند و شتران را ربودند، و بعد از اسلام آوردن خویش کافر شدند، سپس کسی فریاد کنان نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد. آن حضرت گروهی را به تعقیب آنان فرستاد و آفتاب هنوز بلند نشده بود، که آنها را آوردند. آن حضرت فرمود که دست و پای ایشان را قطع کنند و سپس دستور داد که میل کشیده شوند، میلها داغ شد و بر چشمان‌شان کشیده شد، و آنها به حَرّه (سنگستان مدینه) افکنده شدند، و آب می‌طلبیدند، برایشان آب داده نشد تا مردند.

ابوقلابه گفته است: آنها قتل و دزدی کردند و با خدا و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) جنگیدند

و در زمین فساد کردند.

۱۵۳- بابٌ :

۳۰۱۹- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « قَرَصَتْ نَمْلَةٌ نَبِيّاً مِنَ الأَنْبِيَاءِ ، فَأَمَرَ بِقَرْيَةِ النَّمْلِ فَأُحْرِقَتْ ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ : أَنْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أَحْرَقْتَ أُمَّةً مِنَ الأُمَمِ تُسَبِّحُ الله ؟ ». [انظر : ۳۳۱۹. أخرجه مسلم: ۲۲٤۱].

باب ۱۵۳

۳۰۱۹ – از ابن شهاب، از سعید بن مسیَّب و ابوسَلَمَه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت:

از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌گفت: «یکی از پیامبران را مورچه‌ای گزید، به سوزانیدن لانهٔ مورچه‌ها امر کرد و لانهٔ آنها سوزانیده شد. خداوند بر وی وحی فرستاد که: همانا تو را یک مورچه گزید و تو گروهی را سوزانیدی که خداوند را تسبیح می‌گفتند!

۱۵٤- باب : حَرْقِ الدُّورِ وَالنَّخِيلِ

۳۰۲۰- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنِي قَيْسُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ قَالَ : قَالَ لِي جَرِيرٌ : قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَلا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ » . وَكَانَ بَيْتًا فِي خَثْعَمَ يُسَمَّى كَعْبَةَ الْيَمَانِيَةِ ، قَالَ : فَانْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةِ فَارِسٍ مِنْ أَحْمَسَ ، وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ ، قَالَ : وَكُنْتُ لا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ ، فَضَرَبَ فِي صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ أَصَابِعِهِ فِي صَدْرِي وَقَالَ : «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيّاً» . فَانْطَلَقَ إِلَيْهَا فَكَسَرَهَا وَحَرَّقَهَا ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُهُ ، فَقَالَ رَسُولُ جَرِيرٍ : وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرَكْتُهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أَجْوَفُ ، أَوْ أَجْرَبُ . قَالَ : فَبَارَكَ فِي خَيْلِ أَحْمَسَ وَرِجَالِهَا خَمْسَ مَرَّاتٍ . [انظر : ۳۰۳٦، ۳۰۷٦، ۳۸۲۳، ٤۳۵۵، ٤۳۵٦، ٤۳۵۷، ٦۰۸۹، ٦۳۳۳. أخرجه مسلم: ۲٤۷٦].

باب ۱۵٤: سوزانیدن خانه‌ها و درختان خرما

۳۰۲۰ – از قَیس بن ابی حازم روایت است که گفت: جریر به من گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا مرا از موجودیت بتخانهٔ ذِی‌الخَلَصَه راحت نمی‌سازید؟» و آن خانه‌ای بود و در قبیلهٔ خَشْعَم که کَعْبَهَ الیَمانِیَه، نامیده می‌شد. جریر گفت: من با صد و پنجاه مرد سوارکار از قبیلهٔ اَحْمَس روانه شدم و آنها سوارکاران ماهری بودند. من به گونه‌ای استوار بر اسپ نشسته نمی‌توانستم. آن حضرت با دست خود بر سینه‌ام زد (تا آن که اثر انگشتان وی را برسینه‌ام مشاهده کردم و سپس گفت: «بارالها، او را استوار بدار و راهنما و راهیاب بگردان».

جریر به سوی بتخانه رفت و آن را شکست و سوزانید، و سپس مردی را به سوی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرستاد تا آن حضرت را از

ماجرا آگاه گردند.

فرستادۀ جریر گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که بدین سو نیامده‌ام تا بتخانه را زمانی ترک کردم که به شکل کالبد میان‌خالی شتر درآمده بود، یا گفت: به شکل شتر سیاه گرگین (راوی می‌گوید) آن حضرت بر اسپان و سوارکاران قبیله اَحْمَس دعای برکت کرد و (این دعا را) پنج بار تکرار نمود.

۳۰۲۱– حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما قال : حَرَّقَ النَّبِيُّ ﷺ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ .[راجع : ۲۳۲۶ . أخرجه مسلم : ۱۷۴۶] .

۳۰۲۱ – از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درختان خرمای بنی نضیر را سوزانید.

۱۵۵– باب : قَتْلِ الْمُشْرِكِ النَّائِمِ

باب ۱۵۵: کشتن مشرک در خواب

۳۰۲۲– حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا ابْنِ أَبِي زَائِدَةَ قال : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَهْطًا مِنَ الأَنْصَارِ إِلَى أَبِي رَافِعٍ لِيَقْتُلُوهُ ، فَانْطَلَقَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَدَخَلَ حِصْنَهُمْ ، قال : فَدَخَلْتُ فِي مَرْبِطِ دَوَابَّ لَهُمْ ، قال : وَأَغْلَقُوا بَابَ الْحِصْنِ ، ثُمَّ إِنَّهُمْ فَقَدُوا حِمَارًا لَهُمْ ، فَخَرَجُوا يَطْلُبُونَهُ ، فَخَرَجْتُ فِيمَنْ خَرَجَ ، أُرِيهِمْ أَنَّنِي أَطْلُبُهُ مَعَهُمْ ، فَوَجَدُوا الْحِمَارَ فَدَخَلُوا وَدَخَلْتُ ، وَأَغْلَقُوا بَابَ الْحِصْنِ لَيْلًا ، فَوَضَعُوا الْمَفَاتِيحَ فِي كَوَّةٍ حَيْثُ أَرَاهَا ، فَلَمَّا نَامُوا أَخَذْتُ الْمَفَاتِيحَ ، فَفَتَحْتُ بَابَ الْحِصْنِ ، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ : يَا أَبَا رَافِعٍ ، فَأَجَابَنِي ، فَتَعَمَّدْتُ الصَّوْتَ فَضَرَبْتُهُ فَصَاحَ ، فَخَرَجْتُ ثُمَّ جِئْتُ ، ثُمَّ رَجَعْتُ كَأَنِّي مُغِيثٌ ، فَقُلْتُ : يَا أَبَا رَافِعٍ ، وَغَيَّرْتُ صَوْتِي ، فَقَالَ : مَا لَكَ لِأُمِّكَ الْوَيْلُ ، قُلْتُ : مَا شَأْنُكَ ؟ قال : لا أَدْرِي مَنْ دَخَلَ عَلَيَّ فَضَرَبَنِي ، قال : فَوَضَعْتُ

۳۰۲۲ – از ابواسحق روایت است که بَراء بن عازب(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گروهی از انصار را به قصد کشتن ابورافع فرستاد و مردی از ایشان به قلعۀ آنها درآمد.

آن مرد گفت: من در موضع نگهداری حیواناتشان در آمدم. آنها دروازۀ قلعه را بستند، سپس خرشان گم شد و به جستجوی آن برآمدند. من هم در میان ایشان برآمدم تا به ایشان بنمایم که من هم خر را جستجو می‌کنند. آنها خر را یافتند و به قلعه درآمدند. من هم در آمدم و شب بود که دروازۀ قلعه را بستندو کلیدها را در روزنی گذاشتند که من می‌دیدم. چون خوابیدند، کلیدها را گرفتم و دروازۀ قلعه را گشودم. سپس بر او درآمدم و گفتم: ای ابورافع، وی جواب مرا داد، من به سوی آواز وی رفتم و ضربه‌ای بر او وارد کردم. فریاد وی

سَيْفِي فِي بَطْنِه ، ثُمَّ تَحَامَلْتُ عَلَيْهِ حَتَّى قَرَعَ الْعَظْمَ ، ثُمَّ خَرَجْتُ وَأَنَا دَهِشٌ ، فَأَتَيْتُ سُلَّمًا لَهُمْ لأَنْزِلَ مِنْهُ فَوَقَعْتُ ، فَوُثِئَتْ رِجْلِي ، فَخَرَجْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَقُلْتُ : مَا أَنَا بِبَارِحٍ حَتَّى أَسْمَعَ النَّاعِيَةَ ، فَمَا بَرِحْتُ حَتَّى سَمِعْتُ نَعَايَا أَبِي رَافِعٍ تَاجِرِ أَهْلِ الْحِجَازِ ، قال : فَقُمْتُ وَمَا بِي قَلَبَةٌ ، حَتَّى أَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرْنَاهُ . [انظر : ۳۰۲۳، ۴۰۳۸، ۴۰۳۹، ۴۰۴۰] .

برآمد. من برآمدم، سپس نزد او رفتم، گویا به کمکش شتافته‌ام، و گفتم: ای ابورافع، و آوازم را تغییر دادم. گفت: چه می‌خواهی، وای بر مادر تو. گفتم: تو را چه شده است؟ گفت: نمی‌دانم، کسی بر من درآمد و مرا ضربه زد. سپس شمشیرم را بر شکمش نهادم و با شدت آن را فرو بردم تا آن‌که به استخوان رسید، پس از آن دهشت زده برآمدم و به سوی نردبانی رفتم که در آن‌جا نهاده شده بود تا از آن فرود آیم، ناگاه بر زمین افتادم و پایم آسیب دید. بعد نزد یاران خود رفتم و گفتم: من امشب از این‌جا نمی‌روم تا آواز نوحهٔ زنی را نشنوم و از آن جا نرفتم تا آن که آواز نوحه‌گرهای ابورافع تاجر مردم حجاز را شنیدم. سپس برخاستم و درد و ناراحتی نداشتم تا آن که نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدیم و ایشان را از جریان آگاه کردیم.

۳۰۲۳- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي زَائِدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ ، الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَهْطًا مِنَ الأَنْصَارِ إِلَى أَبِي رَافِعٍ فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَتِيكٍ بَيْتَهُ لَيْلًا ، فَقَتَلَهُ وَهُوَ نَائِمٌ . [راجع : ۳۰۲۲] .

۳۰۲۳ – از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گروهی از انصار را به سوی ابورافع فرستاد و عبدالله بن عَتِیک شبی به خانه‌اش درآمد و او را در حال خواب کشت.

۱۵۶- باب : لا تَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ

باب ۱۵۶: رویارویی با دشمن را آرزو نکنید

۳۰۲۴- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ يُوسُفَ الْيَرْبُوعِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الْفَزَارِيُّ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ قال : حَدَّثَنِي سَالِمٌ أَبُو النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ ابْنِ عُبَيْدِاللَّهِ ، كُنْتُ كَاتِبًا لَهُ ، قال : كَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى ، حِينَ خَرَجَ إِلَى الْحَرُورِيَّةِ ، فَقَرَأْتُهُ فَإِذَا فِيهِ : إِنَّ

۳۰۲۴ – از موسی بن عُقْبه روایت است که سالم ابوالنَّضر مولای عُمر بن عبیدالله گفت: من کاتب عُمر ابن عبیدالله بودم. عبدالله بن ابی اَوْفی، آن‌گاه که به جنگ (خوارج) حَرُوریه، می‌رفت به عُمر ابن عبیدالله نامهٔ نوشت، من آن نامه را خواندم و در آن آمده بود: همانا

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ في بَعْضِ أيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا الْعَدُوَّ، انْتَظَرَ حَتَّى مَالَتِ الشَّمْسُ . [راجع : ٢٨١٨ . أخرجه مسلم : ١٧٤٢ ، مع الحديث الآتي] .

٣٠٢٥- ثُمَّ قَامَ فِي النَّاسِ فَقَالَ : « أَيُّهَا النَّاسُ لا تَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ ، وَسَلُوا اللَّهَ الْعَافِيَةَ ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ ، فَاصْبِرُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلالِ السُّيُوفِ . ثُمَّ قال : اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ ، وَمُجْرِيَ السَّحَابِ ، وَهَازِمَ الأَحْزَابِ اهْزِمْهُمْ ، وَانْصُرْنَا عَلَيْهِمْ » .

وَقَالَ مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنِي سَالِمٌ أَبُو النَّضْرِ : كُنْتُ كَاتِبًا لِعُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ ، فَأَتَاهُ كِتَابُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « لا تَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ » . [راجع: ٢٩٣٣ و ٢٨١٨، انظر في التمني باب ٨. أخرجه مسلم: ١٧٤٢، مع الحديث السابق] .

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در یکی از روزهایی که با دشمن مواجه شد، انتظار کشید تا آفتاب میلان نماید (هنگام زوال فرارسد).

۳۰۲۵ – (به ادامه حدیث مذکور) آن حضرت سپس در میان مردم ایستاد و فرمود: «ای مردم، ملاقات با دشمن را آرزو نکنید، و از خداوند عافیت بخواهید و آن‌گاه که با دشمن رویاروی شوید، شکیبایی ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایهٔ شمشیرها است» و سپس گفت: «بارالها» ای فرود آورندهٔ کتاب و روان کننده ابر و شکنندهٔ احزاب (کافران) آنها را منهزم گردان و ما را بر ایشان پیروز گردان». موسی بن عُقبه گفته است: سالم ابوالنضر گفت: من نزد عمر بن عبیدالله کاتب بودم و نامهٔ عبدالله بن ابی اَوْفَی(رضی‌الله عنه) به وی رسید که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «رویارویی با دشمن را آرزو نکنید».

٣٠٢٦- وَقَالَ أَبُو عَامِرٍ : حَدَّثَنَا مُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لا تَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا » . [انظر في التمنى باب : ٨ . أخرجه مسلم : ١٧٤١] .

۳۰۲٦ – از اَعْرَج و از ابوهُریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«رویارویی با دشمن را آرزو نکنید و چون با آنها مقابل شدید، شکیبا باشید».

١٥٧- باب : الْحَرْبُ خَدْعَةٌ

باب ۱۵۷: جنگ، فریب است

٣٠٢٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « هَلَكَ كِسْرَى ، ثُمَّ لا يَكُونُ كِسْرَى بَعْدَهُ ، وَقَيْصَرٌ لَيَهْلِكَنَّ ثُمَّ لا يَكُونُ قَيْصَرٌ بَعْدَهُ ، وَلَتُقْسَمَنَّ كُنُوزُهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . [انظر: ٣١٢٠، ٣٦١٨، ٦٦٣٠. أخرجه مسلم: ٢٩١٨] .

۳۰۲۷ – از هَمّام، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خسرو (پادشاه فارس) هلاک می‌شود و پس از وی خسروی نمی‌ماند و قیصر (پادشاه‌روم) هلاک می‌شود و پس از وی قیصری نمی‌ماند و گنجینه‌های آنها در راه خدا قسمت می‌شود.

٣٠٢٨- وَسَمَّى الْحَرْبَ خَدْعَةً . [انظر : ٣٠٢٩ . أخرجه

۳۰۲۸ – (به سند حدیث قبل) و آن حضرت،

مسلم : ١٧٤٠] .

جنگ را، فریب نامید.

٣٠٢٩- حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَصْرَمَ [اسْمُهُ : بُورُ الْمَرْوَزِيّ]: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّه ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : سَمَّى النَّبِيُّ ﷺ الْحَرْبَ خَدْعَةً . [راجع: ٣٠٢٨ . أخرجه مسلم : ١٧٤٠] .

٣٠٢٩ - از هَمّام بن مُنَبِّه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «جنگ، فریب است».

٣٠٣٠- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرٍو ، سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّه رضيَ اللهُ عَنْهما قـال : قال النَّبِيُّ ﷺ : «الْحَرْبُ خَدْعَةٌ» . [أخرجه مسلم : ١٧٣٩] .

١٥٨- باب : الْكَذِبِ فِي الْحَرْبِ

باب ۱۵۸: دروغ در جنگ

٣٠٣١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَار ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّـه رضيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَـال : « مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الأَشْرَف ، فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ» .

قال مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ : أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ يَا رَسُولَ اللَّه؟ قال : « نَعَمْ» . قال : فَأَتَاهُ ، فَقَال : إِنَّ هَذَا - يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ - قَدْ عَنَّانَا وَسَأَلَنَا الصَّدَقَةَ ، قَـال : وَأَيْضًـا ، وَاللَّـه لَتَمَلُّنَّهُ، قال : فَإِنَّا قَـد اتَّبَعْنَـاهُ فَنَكْرَهُ أَنْ نَدَعَـهُ، حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى مَا يَصِيرُ أَمْرُهُ ، قال : فَلَـمْ يَزَلْ يُكَلِّمُهُ حَتَّى اسْتَمْكَنَ مِنْهُ فَقَتَلَهُ. [راجع : ٢٥١٠ ، أخرجه مسلم : ١٨٠ مطولاً] .

٣٠٣١ - از عَمْرو بن دینار روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کیست که کار کعب بن اشرف را یکسره کند؟ همانا وی خدا و رسول او را اذیت کرده است».

محمدبن مَسْلَمَه گفت: آیا می‌خواهی که او را بکشم یا رسول‌الله؟ فرمود: «آری» جابر گفت: محمد بن مَسْلَمَه نزد کعب رفت و گفت: به تحقیق این مرد - یعنی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) - ما را به رنج انداخت و از ما صدقه می‌طلبد.

کعب گفت: و شما نیز به خداوند سوگند که از وی به ستوه خواهید آمد. محمدبن مسلمه گفت: همانا از وی پیروی کرده‌ایم و ناخوش می‌دانیم که او را ترک کنیم، تا آن که ببینیم کار وی به کجا می‌کشد.

جابر گفت: محمدبن مَسْلَمه پیوسته به سخنان خود ادامه داد تا آن که فرصت آن یافت که او را بکشد.

١٥٩- باب : الْفَتْكِ بِأَهْلِ الْحَرْبِ

٣٠٣٢- حَدَّثَني عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرو ، عَنْ جَابرٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الأَشْرَفِ» . فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ : أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ ؟ قال : «نَعَمْ» . قال : فَأْذَنْ لِي فَأَقُولَ ، قال : «قَدْ فَعَلْتُ» . [راجع : ٢٥١٠] .

باب ۱۵۹: ناگهان کشتن اهل حرب

۳۰۳۲ - از عَمْرو، از جابر روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کیست که کار کعب بن اشرف را تمام کند؟».

محمدبن مسلمه گفت: آیا می‌خواهی که او را بکشم؟ فرمود: «آری». گفت: پس اجازه بده چیزی بگویم (که او را بفریبم). فرمود: «تو را اجازه دادم».

١٦٠- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ الاحْتِيَالِ وَالْحَذَرِ ، مَعَ مَنْ تُخْشَى مَعَرَّتُهُ

٣٠٣٣- قال اللَّيْثُ : حَدَّثَني عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّه ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنهما أَنَّهُ قال : انْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ ، قِبَلَ ابْنِ صَيَّاد فَحُدِّثَ بِهِ فِي نَخْلٍ ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّخْلَ ، طَفِقَ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ ، وَابْنُ صَيَّاد فِي قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمْرَمَةٌ ، فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّاد رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَتْ : يَا صَافِ هَذَا مُحَمَّدٌ ، فَوَثَبَ ابْنُ صَيَّاد فَقال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ تَرَكَتْهُ بَيَّنَ» . [راجع : ١٣٥٥ . اخرجه مسلم : ٢٩٣١] .

باب ۱۶۰: آنچه جایز است از حیله و حذر مقایسه کردن با کسی که از وی ترس شر و فساد می‌رود

۳۰۳۳ - از ابن شهاب، از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با اُبی بن کَعب، به سوی ابن صَیّاد (کاهن و ساحر) روانه شد. به آن حضرت خبر داده شده بود که وی در میان درختان خرما است. وقتی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) وارد نخلستان وی شد، خودش را در پناه درختان خرما پنهان کرد، ابن صَیّاد در زیر چادری (آرمیده) بود و آواز نامفهومی از وی بیرون می‌شد. مادر اُمّ صَیّاد که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را دید گفت: ای صَاف، این است محمد. ابن صَیّاد از جا برجست. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مادرش او را به حالش می‌گذاشت، خودش را ظاهر می‌کرد».

١٦١- باب : الرَّجَزِ فِي الْحَرْبِ وَرَفْعِ الصَّوْتِ فِي حَفْرِ الْخَنْدَقِ

باب ۱۶۱: رجز خوانی در جنگ و بلند کردن آواز در کندن خندق

فيه سَهْلٌ وأَنَسٌ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع : ٢٨٣٤ ، ٣٧٩٧].
وَفيه يَزِيدُ عَنْ سَلَمَةَ [راجع : ٤١٩٦] .

در این باب سَهل و انس از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند و یزید از سلمه روایت کرده است.

٣٠٣٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قال : رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، وَهُوَ يَنْقُلُ التُّرَابَ حَتَّى وَارَى التُّرَابُ شَعَرَ صَدْرِه ، وكَانَ رَجُلاً كَثِيرَ الشَّعَرِ ، وَهُوَ يَرْتَجِزُ بِرَجَزِ عَبْدِاللَّه :

«اللَّهُمَّ لَوْلا أَنْتَ مَااهْتَدَيْنَا ۞ وَلا تَصَدَّقْنَا وَلا صَلَّيْنَا
فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا ۞ وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاقَيْنَا
إِنَّ الأَعْدَاءَ قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا ۞ إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا»

يَرْفَعُ بِهَا صَوْتَهُ . [راجع : ٢٨٣٦ . أخرجه مسلم : ١٨٠٣ ، بدون ذكر عبدالله وثبت وبلفظ بياض بطنه] .

٣٠٣٤ - از ابواسحاق روایت است که بَراء(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را در روز جنگ خندق دیدم که خاک حمل می‌کرد تا آن که روی سینه وی را خاک پوشانیده بود و آن حضرت مردی پرموی بود. و در آن حال رجز عبدالله [بن رواحه] را می‌خواند:

بارالها، اگر راهنمایی تو نمی‌بود راهیاب نمی‌شدیمو نه صدقه می‌کردیم و نه نماز می‌گزاردیم
آرامش خود را بر ما نازل کن‌و در برابر دشمن ما را ثابت قدم گردان
همانا دشمنان بر ما شوریدنداگر فتنه انگیزی کنند از آن ابا می‌ورزیم
و آن حضرت با خواندن رجز صدای خود را بلند می‌کرد.

١٦٢- باب : مَنْ لا يَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ

باب ۱۶۲: کسی که بر اسپ، استوار نشسته نمی‌تواند

٣٠٣٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّه بْنِ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ جَرِيرٍ ﷺ قال : مَا حَجَبَنِي النَّبِيُّ ﷺ مُنْذُ أَسْلَمْتُ ، وَلا رَآنِي إِلاَّ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِي . [انظر : ٣٨٢٢ ، ٦٠٩٠ . أخرجه مسلم: ٢٤٧٥] .

٣٠٣٥ - از قیس روایت است که جریر(رضی‌الله عنه) گفت: از آن روزی که اسلام آورده‌ام، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا از انجام خواسته‌هایم بازنداشت و مرا ندید مگر آن که بر رویم تبسم کرد.

٣٠٣٦- وَلَقَدْ شَكَوْتُ إِلَيْهِ إِنِّي لا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ ، فَضَرَبَ بِيَدِه فِي صَدْرِي وَقَال : « اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا » . [راجع : ٣٠٢٠ . أخرجه مسلم: ٢٤٧٥] .

٣٠٣٦ - [به ادامهٔ حدیث قبل] نزد آن حضرت شکایت کردم که استوار بر اسپ نشسته نمی‌توانم، بادست خویش بر سینه‌ام زد و گفت: «بارالها، استوارش بدار و راهنما و راهیابش

١٦٣- باب : دَوَاءِ الْجُرْحِ بِإِحْرَاقِ الْحَصِيرِ ،

وَغَسْلِ الْمَرْأَةِ عَنْ أَبِيهَا الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ ، وَحَمْلِ الْمَاءِ فِي التُّرْسِ .

٣٠٣٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ قال : سَأَلُوا سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ ﷺ : بِأَيِّ شَيْءٍ دُووِيَ جُرْحُ النَّبِيِّ ﷺ ؟ فَقَالَ : مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي ، كَانَ عَلِيٌّ يَجِيءُ بِالْمَاءِ فِي تُرْسِهِ ، وَكَانَتْ - يَعْنِي فَاطِمَةَ - تَغْسِلُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ ، وَأُخِذَ حَصِيرٌ فَأُحْرِقَ ، ثُمَّ حُشِيَ بِهِ جُرْحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع: ٢٤٣. أخرجه مسلم: ١٧٩٠ بزيادة] .

بگردان».

باب ۱۶۳: درمان زخم با سوزانیدن بوریا

و شستن زن، خون را از روی پدر خویش و آوردن آب در سپر.

۳۰۳۷ - از سُفیان روایت است که ابوحازم گفته: مردم از سهل بن سَعْدَ السَّاعِدی سؤال کردند که با چه چیز زخم پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (در جنگ اُحُد) درمان شد؟

وی گفت: در میان مردم داناتری از من نمانده است، چنان بود که علی در سپر خود آب می‌آورد، و بود - یعنی فاطمه - که خون را از روی آن حضرت می‌شست. و بوریایی سوزانیده شد و با سوختهٔ آن زخم رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) پر کرده شد.

١٦٤- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّنَازُعِ وَالاخْتِلافِ فِي الْحَرْبِ ، وَعُقُوبَةِ مَنْ عَصَى إِمَامَهُ

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾ [الانفال :٤٦] .

قال قَتَادَةُ : الرِّيحُ : الْحَرْبُ .

٣٠٣٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ مُعَاذًا وَأَبَا مُوسَى إِلَى الْيَمَنِ ، قَالَ : «يَسِّرَا وَلَا تُعَسِّرَا ، وَبَشِّرَا وَلَا تُنَفِّرَا ، وَتَطَاوَعَا وَلَا تَخْتَلِفَا» . [راجع: ٢٢٦١. أخرجه مسلم: ١٧٣٣، وقصة البعث في الإمارة ١٥ وهو مطولاً

باب ۱۶۴: آن‌چه ناخوشایند است از خصومت و اختلاف در جنگ و مجازات کسی که از امر امام خود سرکشی کند

و خداوند تعالی فرموده است: «و با یکدیگر نزاع نکنید که در این صورت بزدل شوید و برود دولت (و قوت) شما» (الانفال:: ٤٦). و قَتاده گفته است: لفظ - الرِّیْحُ به معنی جنگ است (یعنی جنگ شما به سبب اختلاف آرا تباه گردد).

۳۰۳۸ - از سعیدبن ابی‌بُرده، از پدر وی روایت است که جد وی(رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مُعاذ و ابوموسی را به یمن فرستاد و فرمود: «بر مردم آسان گیرید و سخت مگیرید و بشارت دهید و نگریزانید و موافقت

باختلاف في الأشربة ۷۰] .

۳۰۳۹- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالد : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قال : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِب رضيَ اللهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ قال : جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الرَّجَّالَة يَوْمَ أُحُد - وَكَانُوا خَمْسِينَ رَجُلا - عَبْدَاللَّه بْنَ جُبَيْرٍ فَقَال : « إِنْ رَأَيْتُمُونَا تَخْطَفُنَا الطَّيْرُ فَلا تَبْرَحُوا مَكَانَكُمْ هَذَا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ ، وَإِنْ رَأَيْتُمُونَا هَزَمْنَا الْقَوْمَ وَأَوْطَأْنَاهُمْ ، فَلا تَبْرَحُوا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ » .

فَهَزَمُوهُمْ ، قال : فَأَنَا وَاللَّه رَأَيْتُ النِّسَاءَ يَشْتَدِدْنَ ، قَدْ بَدَتْ خَلاخلُهُنَّ وَأَسْوُقُهُنَّ ، رَافعَات ثيَابَهُنَّ .

فَقَال أَصْحَابُ عَبْدِاللَّه بْن جُبَيْرٍ : الْغَنيمَةَ أَيْ قَوْم الْغَنيمَةَ ، ظَهَرَ أَصْحَابُكُمْ فَمَا تَنْتَظِرُونَ ؟

فَقَال عَبْدُاللَّه بْنُ جُبَيْرٍ : أَنَسِيتُمْ مَا قال لَكُمْ رَسُولُ اللَّه ﷺ ؟ قالوا : وَاللَّه لَنَأْتيَنَّ النَّاسَ فَلَنُصيبَنَّ منَ الْغَنيمَة .

فَلَمَّا أَتَوْهُمْ صُرِفَتْ وُجُوهُهُمْ فَأَقْبَلُوا مُنْهَزمينَ ، فَذَاكَ إِذْ يَدْعُوهُمُ الرَّسُولُ في أُخْرَاهُمْ ، فَلَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرُ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلاً ، فَأَصَابُوا منَّا سَبْعينَ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ أَصَابُوا منَ الْمُشْركينَ يَوْمَ بَدْر أَرْبَعينَ وَمائَةً ، سَبْعينَ أَسيراً وَسَبْعينَ قَتيلاً .

فَقَال أَبُو سُفْيَانَ : أَفي الْقَوْم مُحَمَّدٌ ، ثَلاثَ مَرَّات ، فَنَهَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُجيبُوهُ ، ثُمَّ قَال : أَفي الْقَوْم ابْنُ أَبي قُحَافَةَ ، ثَلاثَ مَرَّات ، ثُمَّ قال : أَفي الْقَوْم ابْنُ الْخَطَّاب ، ثَلاثَ مَرَّات ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَصْحَابه .

فَقَال : أَمَّا هَؤُلاء فَقَدْ قُتلُوا ، فَمَا مَلَكَ عُمَرُ نَفْسَهُ ، فَقَال : كَذَبْتَ وَاللَّه يَا عَدُوَّ اللَّه ، إِنَّ الَّذينَ عَدَدْتَ لأَحْيَاءٌ كُلُّهُمْ ، وَقَدْ بَقيَ لَكَ مَا يَسُوؤُكَ .

کنید و مخالفت نکنید».

۳۰۳۹ - از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز جنگ ا حُد، عبدالله بن جُبَیر را بر پنجاه مرد پیاده (تیرانداز) فرمانده تعیین کرد و فرمود: «اگر شما دیدید که پرندگان ما را می‌ربایند، باید از جای خود تکان نخورید تا آن که کسی را نزد شما بفرستم. و اگر دیدید که دشمن را شکست داده‌ایم و می‌گریزند، از جای خود تکان نخورید، تا آن که کسی را نزد شما بفرستم» پس کافران را شکست داد.

بَراء می‌گوید: به خدا سوگند که زنان مشرکان را در حال فرار چنان دیدم که دامنهای خویش را بر زده بودند و خلخالها و ساقهایشان نمودار بود و سپس افراد عبدالله بن جُبَیر گفتند: غنیمت، ای مردم غنیمت را بگیرید. یاران شما غالب آمدند، منتظر چه می‌باشید؟

عبدالله بن جُبیر گفت: آیا فراموش کردید که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برای شما چه گفته است؟ گفتند: به خدا سوگند که به سوی مردم می‌رویم و غنیمت خود را می‌گیریم.

چون جلو رفتند، رویهایشان برگردانیده شد و هزیمت کنان به سوی مردم آمدند، و آن هنگامی بودکه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ایشان را در آخرین گروه نزد خود فرا می‌خواند، و همراه پیامبربه جز دوازده نفر، کسی باقی نمانده بود[۱]. و کافران هفتاد نفر ما را شهید کرده بودند. در حالی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی در

۱- و آن دوازده نفر که در جنگ احد با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) باقی مانده بودند عبارت بودند از: ابوبکر و عمر و علی، و عبدالرحمن‌بن عوف، و سعدبن ابی وقاص و طلحه بن عبدالله و زُبیربن عوام و ابوعبیدهٔ جراح و حباب بن منذر و سعدبن معاذ و اسعدبن‌خضیر(رضی‌الله عنهم)

قال : يَومٌ بِيَومِ بَدْرٍ ، وَالْحَرْبُ سِجَالٌ ، إِنَّكُمْ سَتَجِدُونَ فِي الْقَوْمِ مُثْلَةً ، لَمْ آمُرْ بِهَا وَلَمْ تَسُؤْنِي ، ثُمَّ أَخَذَ يَرْتَجِزُ : أُعْلُ هُبَلْ ، أُعْلُ هُبَلْ .

قال النَّبِيُّ ﷺ : «أَلا تُجِيبُونَهُ» . قالوا : يَا رَسُولَ اللَّه ، مَا نَقُولُ ؟ قال : «قُولُوا : اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلُّ» .

قال : إِنَّ لَنَا الْعُزَّى وَلا عُزَّى لَكُمْ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَلا تُجِيبُونَهُ» . قال : قالوا : يَا رَسُولَ اللَّه ، مَا نَقُولُ ؟ قال : «قُولُوا : اللَّهُ مَوْلانَا وَلا مَوْلَى لَكُمْ» . [انظر : ٣٩٨٦ح، ٤٠٤٣ل، ٤٠٦٧ح، ٤٥٦١ح] .

روز جنگ بدر، صد و چهل تن از مشرکین را از جنگ خارج کرده بودند که هفتاد نفرشان اسیر گشتند و هفتاد نفر دیگر کشته شدند.

سپس ابوسفیان گفت: آیا محمد (زنده) است در میان مردم. و سه بار تکرار کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مردم را منع کرد که به وی پاسخ بدهند. سپس گفت: آیا پسر ابوقحافه (ابوبکر) در میان مزدم است، و سه بار تکرار کرد. و بعد گفت: آیا پسر خطّاب (عمر) در میان مردم است و سه مرتبه تکرار کرد. سپس نزد یاران خود برگشت.

ابوسفیان گفت: آن کسانی را که نام گرفته‌ام همانا کشته شده‌اند. عمر سخنانش را تحمل نتوانست و گفت: به خدا سوگند که دروغ گفتی، ای دشمن خدا، آنانی را که برشمردی همگی زنده‌اند و بقای آنها برایت سخت ناخوشایند است.

ابوسفیان گفت: این روز، در برابر روز بدر، و جنگ حالت دلو را دارد (پیروزی و شکست) و همانا شما در میان کشتگان خویش افرادی خواهید دید که مُثلَه (یعنی گوش و بینی بریده) شده‌اند هرچند من بدین کار امر نکرده‌ام و نه هم این کار مرا ناخوش می‌آید و سپس به رجزخوانی آغاز کرد و گفت: سربلند باش، ای (بُت) هُبَل، سربلند باش ای هُبَل.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: آیا پاسخ او را نمی‌گویید؟ گفتند: یا رسول‌الله، چه جوابی بگوییم؟ فرمود: «بگویید که خداوند برتر و بزرگتر است».

ابوسُفیان گفت: ما (بُت) عُزّا داریم و شما

عُزّا ندارید.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا جواب وی را نمی‌دهید؟».

گفتند: یا رسول‌الله، چه جوابی بدهیم؟

فرمود: «بگویید: خداوند ما را یاری دهنده است و شما را یاری‌دهنده‌ای نیست».

١٦٥- باب : إِذَا فَزِعُوا بِاللَّيْلِ

٣٠٤٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ ثَابِت ، عَنْ أَنَس ﷺ قال : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ ، وَأَجْوَدَ النَّاسِ ، وَأَشْجَعَ النَّاسِ ، قال : وَقَدْ فَزِعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ لَيْلَةً ، سَمِعُوا صَوْتًا ، قال : فَتَلَقَّاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى فَرَسٍ لأَبِي طَلْحَةَ عُرْيٍ ، وَهُوَ مُتَقَلِّدٌ سَيْفَهُ ، فَقَال : «لَمْ تُرَاعُوا لَمْ تُرَاعُوا» . ثُمَّ قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «وَجَدْتُهُ بَحْرًا» . يَعْنِي الْفَرَسَ . [راجع: ٢٦٢٧. أخرجه مسلم: ٢٣٠٧].

باب ۱۶۵: اگر در شب مردم هراسان شوند

۳۰٤۰ - از حمّاد، از ثابت روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نیکوترین و سخی‌ترین و شجاع‌ترین مردم بود.

انس می‌گوید: مردم مدینه، شبی هراسان شدند، و آوازی شنیدند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که بر اسپ بدون زین ابوطلحه سوار بود، پیشاپیش مردم رفت درحالی که شمشیر بر گردن آویخته بود و سپس فرمود: «هراسان نشوید، هراسان نشوید»

سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آن را مانند دریا یافتم» یعنی اسپ را (در هموار روی و تندروی).

١٦٦- باب : مَنْ رَأَى الْعَدُوَّ فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ : يَا صَبَاحَاهْ ، حَتَّى يُسْمِعَ النَّاسَ

٣٠٤١- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْد ، عَنْ سَلَمَةَ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ قال : خَرَجْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ ذَاهِبًا نَحْوَ الْغَابَةِ ، حَتَّى إِذَا كُنْتُ بِثَنِيَّةِ الْغَابَةِ لَقِيَنِي غُلامٌ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْف ، قُلْتُ : وَيْحَكَ مَا بِكَ ؟ قال : أُخِذَتْ لِقَاحُ النَّبِيِّ ﷺ ، قُلْتُ مَنْ أَخَذَهَا ؟ قال : غَطَفَانُ

باب ۱۶۶: کسی که دشمن را ببیند و با صدای بلند بانگ زند: ای کمک، تا مردم بشنوند

۳۰٤۱ - از یَزید بن ابی عُبید روایت است که سَلَمه گفت: از مدینه برآمدم و راهی غابه بودم تا آن که به راه کوه غابه رسیدم، در آن‌جا غلام عبدالرحمن بن عوف با من مواجه شد. به او گفتم: وای بر تو، تو را چه شده است؟ گفت: شتران شیرده پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ربوده شده

وَفَزَارَةُ ، فَصَرَخْتُ ثَلاثَ صَرَخَاتٍ أَسْمَعْتُ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا : يَا صَبَاحَاهْ يَا صَبَاحَاهْ ، ثُمَّ انْدَفَعْتُ حَتَّى أَلْقَاهُمْ وَقَدْ أَخَذُوهَا ، فَجَعَلْتُ أَرْمِيهِمْ وَأَقُولُ :

أَنَا ابْنُ الأَكْوَعِ وَالْيَوْمُ يَوْمُ الرُّضَّعْ

فَاسْتَنْقَذْتُهَا مِنْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَشْرَبُوا ، فَأَقْبَلْتُ بِهَا أَسُوقُهَا ، فَلَقِيَنِي النَّبِيُّ ﷺ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ الْقَوْمَ عِطَاشٌ ، وَإِنِّي أَعْجَلْتُهُمْ أَنْ يَشْرَبُوا سِقْيَهُمْ ، فَابْعَثْ فِي إِثْرِهِمْ ، فَقَالَ :« يَا ابْنَ الأَكْوَعِ : مَلَكْتَ فَأَسْجِحْ ، إِنَّ الْقَوْمَ يُقْرَوْنَ فِي قَوْمِهِمْ» . [انظر : ٤١٩٤ ، وانظر في الجهاد والسير باب ١٦٧ . أخرجه مسلم : ١٨٠٦ باختلاف] .

است. گفتم: کی آنها را ربود؟ گفت: غَطفَان و فَزارَه

من سه بار به آواز بلند بانگ زدم و آوازم را تا میان دو کوه مدینه رساندم که: کمک، کمک. سپس با شتاب رفتم تا بدیشان رسیدم. آنها شتران را ربوده بودند و بر ایشان تیر می‌انداختم و می‌گفتم:

منم پسر اکوع‌امروز، روز شکست و هلاکت کسانی است که شیر پستی و ذلت را از پستان مادر مکیده باشد شتران را از چنگشان رهانیدم پیش از آن که آب بنوشند، و شتران را به پیش راندم تا آن که با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) مواجه شدم و گفتم: یا رسول‌الله: آن گروه (رباینده) تشنه‌اند و من آنها را به شتاب واداشتم از این‌که چیزی بنوشند. به تعقیب آنان کسانی را بفرست. آن حضرت فرمود: «ای پسر اکوع، تو بر ایشان غالب آمدی، پس آسان بگیر. اکنون آنها در میان قوم خود پذیرایی می‌شوند» (یعنی به دیار خود رسیده‌اند).

١٦٧- باب : مَنْ قال : خُذْهَا وَأَنَا ابْنُ فُلانٍ

وَقال سَلَمَةُ : خُذْهَا وَأَنَا ابْنُ الأَكْوَعِ [راجع : ٣٠٤١].

باب ۱۶۷: کسی که به دشمن بگوید: این (تیر) را بگیر و من پسر فلانم

و سَلَمه گفته است: این (تیر) را بگیر و منم پسر اکوع.

٣٠٤٢- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قال : سَأَلَ رَجُلٌ الْبَرَاءَ ﷺ فَقال : يَا أَبَا عُمَارَةَ ، أَوَلَّيْتُمْ يَوْمَ حُنَيْنٍ ؟ قال الْبَرَاءُ : وَأَنَا أَسْمَعُ : أَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمْ يُوَلِّ يَوْمَئِذٍ ، كَانَ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ آخِذاً بِعِنَانِ بَغْلَتِه ، فَلَمَّا غَشِيَهُ الْمُشْرِكُونَ نَزَلَ ، فَجَعَلَ يَقُولُ : «أَنَا

۳۰۴۲ – از اسرائیل روایت است که ابواسحاق گفت: مردی از بَرَاء(رضی‌الله عنه) سؤال کرد و گفت: ای ابوعُمَاره آیا در جنگ حُنین پشت گردانیدید؟

براء گفت و من می‌شنیدم: اما رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در آن روز به دشمن پشت

نگردانید، و ابوسفیان بن حارث زمان استر او را در دست داشت، و آن گاه که مشرکان گرداگرد آن حضرت را گرفتند، وی از استر فرود آمد و (این رجز را) گفته می‌رفت: «من پیامبرم و این سخنی دروغ نیست. منم پسر عبدالمطلب».

براء گفته است: در آن روز در میان مردم، کسی شجاع‌تر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دیده نشد.

١٦٨- باب : إِذَا نَزَلَ الْعَدُوُّ عَلَى حُكْمِ رَجُلٍ

٣٠٤٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ هُوَ ابْنُ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قال : لَمَّا نَزَلَتْ بَنُو قُرَيْظَةَ عَلَى حُكْمِ سَعْدٍ ، هُوَ ابْنُ مُعَاذٍ ، بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ قَرِيبًا مِنْهُ ، فَجَاءَ عَلَى حِمَارٍ ، فَلَمَّا دَنَا قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ » . فَجَاءَ فَجَلَسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقال لَهُ : « إِنَّ هَؤُلَاءِ نَزَلُوا عَلَى حُكْمِكَ » . قال : فَإِنِّي أَحْكُمُ أَنْ تُقْتَلَ الْمُقَاتِلَةُ ، وَأَنْ تُسْبَى الذُّرِّيَّةُ ، قال : «لَقَدْ حَكَمْتَ فِيهِمْ بِحُكْمِ الْمَلِكِ» . [انظر : ٣٨٠٤ ، ٤١٢١ ، ٦٢٦٢ ، وانظر في العتق باب ١٧. أخرجه مسلم: ١٧٦٨] .

باب ۱۶۸: اگر دشمن با قبول حکمیت مردی مسلمان از منزل خود فرود آید

۳۰۴۳ – از ابو امامه روایت است که ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که (یهود) بنی قُرَیْظَه بر قبول حکمیت سعد بن مُعاذ از (قلعه‌های خود) فرود آمدند، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) کسی را نزد سعد فرستاد که در نزدیک آن حضرت به سر می‌برد. وی که بر خری سوار بود آمد و چون نزدیک شد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به پیشواز مهتر خود به پاخیزید»[1] وی آمد و در کنار رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نشست. آن حضرت به وی گفت: «همانا این گروه بر قبول حکمیت تو فرود آمده‌اند».

سعد گفت: من حکم می‌کنم که جنگ آوران آنها کشته شوند و زنان و کودکان به اسارت درآیند».

آن حضرت فرمود: «به تحقیق که درموردشان، به حکم خداوند حکم کردی».

۱– سعد در غزوهٔ خندق زخمی شده بود و آن حضرت او را در نزدیکی خود در خمیه‌ای جای داده بود و از وی عیادت می‌کرد. و در باب این که به پیشواز کسی بپا خیزند، عینی آن را معارض حدیث دیگری خوانده است که از این کار منع شده است و قرطبی این عمل را مکروه خوانده است و بعضی گویند که دستور آن حضرت برای آن بود تا سعد را که زخمی بود، کمک کنند تا از خر فرود آید (شرح شیخ‌الاسلام).

١٦٩- باب : قَتْلِ الأَسِيرِ ، وَقَتْلِ الصَّبْرِ

٣٠٤٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ الْمِغْفَرُ ، فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ : إِنَّ ابْنَ خَطَلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ ، فَقَالَ : «اقْتُلُوهُ» . [راجع: ١٨٤٦. أخرجه مسلم: ١٣٥٧] .

باب ۱۶۹: کشتن اسیر و کشتن کسی که برای کشتن در بند است

۳۰٤٤ – از ابن شهاب روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در سال فتح وارد (مکه) شد و بر سر وی خود زرهی بود. آن‌گاه که خود (کلاه زهی) را از سر خود برداشت مردی آمد و گفت: همانا ابن خطل خودش را به پرده‌های کعبه آویخته است.

آن حضرت فرمود: «او را بکشید».

١٧٠- باب : هَلْ يَسْتَأْسِرُ الرَّجُلُ وَمَنْ لَمْ يَسْتَأْسِرْ ، وَمَنْ رَكَعَ رَكْعَتَيْنِ عِنْدَ الْقَتْلِ

٣٠٤٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ أَسِيدِ بْنِ جَارِيَةَ الثَّقَفِيُّ ، وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي زُهْرَةَ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي هُرَيْرَةَ :

أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشَرَةَ رَهْطٍ سَرِيَّةً عَيْنًا ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ عَاصِمَ بْنَ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيَّ جَدَّ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ ، فَانْطَلَقُوا حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالْهَدَأَةِ ، وَهُوَ بَيْنَ عُسْفَانَ وَمَكَّةَ ، ذُكِرُوا لِحَيٍّ مِنْ هُذَيْلٍ ، يُقَالُ لَهُمْ بَنُو لَحْيَانَ ، فَنَفَرُوا لَهُمْ قَرِيبًا مِنْ مِائَتَيْ رَجُلٍ كُلُّهُمْ رَامٍ ، فَاقْتَصُّوا آثَارَهُمْ حَتَّى وَجَدُوا مَأْكَلَهُمْ تَمْرًا تَزَوَّدُوهُ مِنَ الْمَدِينَةِ ، فَقَالُوا : هَذَا تَمْرُ يَثْرِبَ .

فَاقْتَصُّوا آثَارَهُمْ ، فَلَمَّا رَآهُمْ عَاصِمٌ وَأَصْحَابُهُ لَجَؤُوا إِلَى فَدْفَدٍ وَأَحَاطَ بِهِمُ الْقَوْمُ ، فَقَالُوا لَهُمْ : انْزِلُوا وَأَعْطُونَا بِأَيْدِيكُمْ ، وَلَكُمُ الْعَهْدُ وَالْمِيثَاقُ ، وَلا نَقْتُلُ مِنْكُمْ أَحَدًا .

قال عَاصِمُ بْنُ ثَابِتٍ أَمِيرُ السَّرِيَّةِ : أَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ لا

باب ۱۷۰: آیا مرد اسارت اختیار کند، و کسی که اسارت اختیار نمی‌کند، و کسی که به وقت کشتن دو رکعت نماز می‌گزارد

۳۰٤٥ – از شعیب روایت است که زُهری گفت: عَمرو بن ابی‌سُفیان بن اسیر بن جاریهٔ ثقفی که هم‌پیمان بنی زهره و از اصحاب ابوهریره بوده است، گفت: ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خداگروه ده نفری را به جاسوسی فرستاد و عاصم بن ثابت انصاری، جَدّ (مادری عاصم بن عمر (خطاب) را بر ایشان امیر گردانید. آنها روانه شدند تا آن که به موضع هَداهٔ رسیدند که میان عُسْفان و مکه واقع است و قبیلهٔ هُذَیل که بَنولَحْیان – نامیده می‌شدند از آمدن آنها خبر شدند، نزدیک به دو صد نفر که همه تیرانداز بودند برای ردیابی آنها برآمدند تا آن که جایی را پیدا کردند که در آن خرما خورده بودند، و آن را از مدینه توشه آورده بودند. گفتند: این خرمای یثرب (مدینه) است. آنها به ردیابی ادامه دادند، عاصم و یاران وی که آنها را دیدند، به

أَنْزِلُ الْيَوْمَ فِي ذِمَّةِ كَافِرٍ ، اللَّهُمَّ أَخْبِرْ عَنَّا نَبِيَّكَ .

فَرَمَوْهُمْ بِالنَّبْلِ فَقَتَلُوا عَاصِمًا فِي سَبْعَةٍ ، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ ثَلاثَةُ رَهْطٍ بِالْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ ، مِنْهُمْ خُبَيْبٌ الأَنْصَارِيُّ وَابْنُ دَثِنَةَ وَرَجُلٌ آخَرُ .

فَلَمَّا اسْتَمْكَنُوا مِنْهُمْ أَطْلَقُوا أَوْتَارَ قِسِيِّهِمْ فَأَوْثَقُوهُمْ ، فَقَالَ الرَّجُلُ الثَّالِثُ : هَـذَا أَوَّلُ الْغَدْرِ ، وَاللَّهِ لا أَصْحَبُكُمْ ، إِنَّ لِي فِي هَؤُلاءِ لأُسْوَةً ، يُرِيدُ الْقَتْلَى ، فَجَرَّرُوهُ وَعَالَجُوهُ عَلَى أَنْ يَصْحَبَهُمْ فَأَبَى فَقَتَلُوهُ .

فَانْطَلَقُوا بِخُبَيْبٍ وَابْنِ دَثِنَةَ حَتَّى بَاعُوهُمَا بِمَكَّةَ بَعْدَ وَقْعَةِ بَدْرٍ ، فَابْتَاعَ خُبَيْبًا بَنُو الْحَارِثِ بْنِ عَامِرِ بْنِ نَوْفَلِ بْنِ عَبْدِمَنَافٍ ، وَكَانَ خُبَيْبٌ هُوَ قَتَلَ الْحَارِثَ بْنَ عَامِرٍ يَوْمَ بَدْرٍ ، فَلَبِثَ خُبَيْبٌ عِنْدَهُمْ أَسِيرًا .

فَأَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عِيَاضٍ : أَنَّ بِنْتَ الْحَارِثِ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهُمْ حِينَ اجْتَمَعُوا اسْتَعَارَ مِنْهَا مُوسَى يَسْتَحِدُّ بِهَا فَأَعَارَتْهُ ، فَأَخَذَ ابْنًا لِي وَأَنَا غَافِلَةٌ حِينَ أَتَاهُ .

قَالَتْ : فَوَجَدْتُهُ مُجْلِسَهُ عَلَى فَخِذِهِ وَالْمُوسَى بِيَدِهِ ، فَفَزِعْتُ فَزْعَةً عَرَفَهَا خُبَيْبٌ فِي وَجْهِي ، فَقَالَ : تَخْشَيْنَ أَنْ أَقْتُلَهُ؟ مَا كُنْتُ لأَفْعَلَ ذَلِكَ .

وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ أَسِيرًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ خُبَيْبٍ ، وَاللَّهِ لَقَدْ وَجَدْتُهُ يَوْمًا يَأْكُلُ مِنْ قِطْفِ عِنَبٍ فِي يَدِهِ ، وَإِنَّهُ لَمُوثَقٌ فِي الْحَدِيدِ ، وَمَا بِمَكَّةَ مِنْ ثَمَرٍ ، وَكَانَتْ تَقُولُ : إِنَّهُ لَرِزْقٌ مِنَ اللَّهِ رَزَقَهُ خُبَيْبًا .

فَلَمَّا خَرَجُوا مِنَ الْحَرَمِ لِيَقْتُلُوهُ فِي الْحِلِّ ، قَالَ لَهُمْ خُبَيْبٌ : ذَرُونِي أَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ ، فَتَرَكُوهُ فَرَكَعَ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ قَالَ : لَوْلا أَنْ تَظُنُّوا أَنَّ مَا بِي جَزَعٌ لَطَوَّلْتُهَا ، اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا :

مَا أُبَالِي حِينَ أُقْتَلُ مُسْلِمًا ... عَلَى أَيِّ شِقٍّ كَانَ لِلَّهِ مَصْرَعِي

وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الإِلَهِ وَإِنْ يَشَأْ ... يُبَارِكْ عَلَى أَوْصَالِ شِلْوٍ مُمَزَّعِ

فَقَتَلَهُ ابْنُ الْحَارِثِ فَكَانَ خُبَيْبٌ هُوَ سَنَّ الرَّكْعَتَيْنِ

جای سخت و بلندی پناه بردند. گروه بنولَحْیان آنها را درمحاصره گرفتند و به آنها می‌گفتند: پایین آیید و آنچه در دست دارید تسلیم کنید و این عهد و میثاق با شما است، و هیچ یک از شما را نمی‌کشیم.

عاصم بن ثابت امیر فوج گفت: اما من به خدا سوگند که فرود نمی‌آیم که امروز در امان کافر قرارگیرم. بارالها، پیامبر خود را از حال ما خبر بده.

کافران بر آنها تیراندازی کردند و به شمول عاصم هفت نفر را کشتند سه نفر دیگر با اعتماد به عهد و پیمان آنها پایین آمدند که عبارت‌اند از خُبیب انصاری، و ابن دَثِنه و مردی دیگر.

چون کافران بر آنها تسلط یافتند، زِه کمانها را گشودند و آنها را بستند. نفر سوم گفت: این نخستین عهدشکنی شما می‌باشد، و به خدا سوگند که شما را همراهی نمی‌کنم و به کسانی اقتدا می‌کنم که آنها را به قتل رسانیدید. کافران او را بر زمین کشیدند و کوشیدند او را با خود ببرند. وی خودداری کرد. او را به قتل رسانیدند.

خُبیب و ابن دِثنه را با خود بردند تا آن که آن‌ها را در مکه فروختند و این پس از واقعهٔ جنگ بدر بود. خُبَیب را پسران حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف خریدند. و خُبَیب در جنگ بدر، حارث بن عامر را کشته بود. خُبیب نزد پسران حارث اسیر بود. زُهری می‌گوید که عُبَیدالله بن عَیاض؁ مرا خبر داده است که دختر حارث به او گفته بود که هنگامی که آنها به قصد کشتن خُبَیب؁ جمع آمدند، خُبَیب از من

لِكُلِّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ قُتِلَ صَبْرًا .

فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لِعَاصِمِ بْنِ ثَابِتٍ يَوْمَ أُصِيبَ ، فَأَخْبَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَصْحَابَهُ خَبَرَهُمْ وَمَا أُصِيبُوا .

وَبَعَثَ نَاسٌ مِنْ كُفَّارِ قُرَيْشٍ إِلَى عَاصِمٍ حِينَ حُدِّثُوا أَنَّهُ قُتِلَ لِيُؤْتَوْا بِشَيْءٍ مِنْهُ يُعْرَفُ ، وَكَانَ قَدْ قَتَلَ رَجُلاً مِنْ عُظَمَائِهِمْ يَوْمَ بَدْرٍ ، فَبُعِثَ عَلَى عَاصِمٍ مِثْلُ الظُّلَّةِ مِنَ الدَّبْرِ ، فَحَمَتْهُ مِنْ رَسُولِهِمْ ، فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى أَنْ يَقْطَعُوا مِنْ لَحْمِهِ شَيْئًا . [انظر: ۳۹۸۹، ٤۰۸٦، ۷٤۰۲] .

تیغی به عاریت طلبید تا موی زهار خویش را بتراشد. من تیغ را به خُبَیب دادم، وی پسر مرا گرفت و من از آن غافل بودم که پسرم نزد وی رفت.

دختر حارث گفت: خُبَیب را دیدم که پسرم را بر ران خویش نشانده است و تیغ در دست وی است. هراسان شدم و چنان ترسیدم که خُبَیب اثر ترس را در سیمای من مشاهده کرد و گفت: می‌ترسی که پسرت را بکشم؟ من چنین کاری نمی‌کنم.

به خدا سوگند که من هرگز اسیری بهتر از خُبیب ندیده‌ام و به خدا سوگند که روزی او را دیدم که خوشهٔ انگور در دست دارد و انگور می‌خورد، در حالی که در زنجیر آهنی پیچیده شده بود و در مکه هیچ میوه‌ای پیدا نمی‌شد.

آن‌گاه که از حرم بیرون رفتند تا خُبیب را در سرزمین حِل به قتل رسانند. خُبَیب به آنها گفت: بگذارید دو رکعت نماز بگزارم. او را اجازه دادند و او دو رکعت نماز گزارد. سپس گفت: اگر ترس از آن نمی‌بود که گمان می‌کردید من از مرگ می‌ترسم، نمازم را دراز می‌کردم، بارالها، یک یکشان را هلاک گردان:

من هیچ باک ندارم، هنگامی که مسلمان کشته می‌شوم، که بر روی کدام پهلوی خویش در اره خدا بر بستر مرگ بیفتم. اینها همه برای خداست؛ و اگر بخواهد این اعضای ازهم‌گسیخته و متلاشی شده را برکت خواهد داد.

پسر حارث: خُبَیب را کشت و خُبیب گزاردن دو رکعت نماز را برای هر مسلمانی که در بند

است و در شرف کشته‌شدن سنّت گردانید.
خداوند دعای عاصم بن ثابت را در آن روز که کشته شد اجابت کرد (و در همان روز آن حضرت را از ماجرا آگاه گردانید). پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از واقعهٔ عاصم و همراهان وی، یاران خویش را خبر داد.
کافران قریش با شنیدن خبر کشته شدن عاصم، کسانی را فرستادند تا پاره‌ای از بدن وی را بیاورند تا بدان شناخته شود، و او در روز جنگ بدر یکی از بزرگان قریش را کشته بود. انبوهی از زنبوران بسان ابری بسوی عاصم فرستاده شد و او از دستبرد فرستادگان قریش در امان ماند و نتوانستند که از جسد وی چیزی قطع کنند و با خود ببرند.

١٧١- باب : فَكَاكِ الأسِيرِ

فيه عَنْ أبي مُوسَى ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ .

٣٠٤٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُور ، عَنْ أبي وَائِل ، عَنْ أبي مُوسَى ﷺ قال : قال رَسُولُ اللّه ﷺ : « فُكُّوا الْعَانِيَ ، يَعْني : الأسِيرَ ، وَأطْعِمُوا الْجَائِعَ ، وَعُودُوا الْمَرِيضَ » . [انظر : ٥١٧٤، ٥٣٧٣، ٥٦٤٩، ٧١٧٣] .

٣٠٤٧- حَدَّثَنَا أحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا مُطَرِّفٌ : أنَّ عَامِراً حَدَّثَهُمْ ، عَنْ أبي جُحَيْفَةَ ﷺ قال : قُلْتُ لِعَلِيٍّ ﷺ : هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ إلا مَا في كِتَابِ اللّه ؟ قال : وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأ النَّسَمَةَ ، مَا أعْلَمُهُ إلا فَهْماً يُعْطِيهِ اللّهُ رَجُلاً في الْقُرْآن ، وَمَا في هَذِه

باب ۱۷۱: رها کردن اسیر

در این مورد ابوموسی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۳۰۴۶ - از ابووائل روایت است که ابوموسی(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «عَانی را رها کنید یعنی اسیر را، و گرسنه را غذا بدهیدو مریض را عیادت کنید»[1].

۳۰۴۷ - از مُطَرِّف روایت است که ابوجُحَیفه(رضی‌الله عنه) گفت: به علی(رضی‌الله عنه) گفتم: آیا نزد شما (اهل بیت) چیزی از وحی موجود است، به جز آنچه در کتاب خدا آمده است؟

گفت: نی،[2] سوگند به ذاتی که دانه را شکافت

۱- رها کردن اسیر و غذا دادن گرسنه، فرض کفایی است و عیادت مریض، سنت مؤکده است.
۲- لفظ: (لا) در متن نیامده که از چاپ مانده است.

الصَّحِيفَةِ . قُلْتُ : وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ ، قال : الْعَقْلُ ، وَفَكَاكُ الأَسِيرِ ، وَأَنْ لا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ . [راجع : ١١١ . أخرجه مسلم : ١٣٧٠ ، وفي العتق مطولاً باختلاف ٢٠] .

و جان را آفرید که نمی‌دانم به جز فهمی که خداوند در دانستن قرآن به مردی داده است و آنچه در این صحیفه است.

گفتم: در این صحیفه چیست؟

گفت: دِیَت (خون بها) و رها کردن اسیر، و این‌که مسلمان با کشتن کافر، کشته نمی‌شود[1].

١٧٢- باب : فِدَاءِ الْمُشْرِكِينَ

باب ۱۷۲: فدیه گرفتن از کافران

٣٠٤٨- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ رِجَالاً مِنَ الأَنْصَارِ اسْتَأْذَنُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ائْذَنْ فَلْنَتْرُكْ لابْنِ أُخْتِنَا عَبَّاسٍ فِدَاءَهُ . فَقَالَ : « لا تَدَعُونَ مِنْهَا دِرْهَمًا » . [راجع : ٢٥٣٧]

۳۰۴۸ - از ابن شهاب روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: تنی چند از انصار از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) اجازه طلبیدند و گفتند: یا رسول‌الله، اجازه بده تا از فدیهٔ خواهرزادهٔ خود عباس بگذریم. آن حضرت فرمود: «به اندازهٔ درهمی از وی نگذرید»[2].

٣٠٤٩- وَقال إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسٍ قال : أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ ، فَجَاءَهُ الْعَبَّاسُ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَعْطِنِي ، فَإِنِّي فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلاً . فَقَالَ : « خُذْ » . فَأَعْطَاهُ فِي ثَوْبِهِ . [راجع: ٤٢١] .

۳۰۴۹ - از صُهَیب روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از بَحْرین مالی آورده شد. عباس نزد آن حضرت آمد و گفت: یا رسول‌الله، از این مال برایم بده، همانا من برای نفس خود و عَقیل فدیه داده‌ام. آن حضرت فرمود: «بگیر» و در جامه‌اش افکند.

٣٠٥٠- حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، وَكَانَ جَاءَ فِي أُسَارَى بَدْرٍ ، قال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ . [راجع : ٧٦٥ . أخرجه مسلم : ٤٦٣].

۳۰۵۰ - از زُهری، از محمد بن جُبَیر که پدرش که در میان اسیران بدر بوده است روایت است که گفت:

از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که در نماز شام سورهٔ - الطُّور - را می‌خواند.

۱- حنفیه به دلیل حدیثی که دار قطنی آورده است می‌گویند که مسلمان باید دربرابر کشتن کافری که در سایهٔ عهد و امان دولت اسلامی حضور دارند، کشته می‌شود.

۲- عباس عموی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و عقیل‌بن ابی‌طالب پسرعموی آن حضرت در جنگ بدر، در سال دوم از هجرت به اسارت مسلمانان درآمدند. آن حضرت خواهش انصار را که از عباس فدیه نگیرند، نپذیرفت. و عباس در برابر فدیه آزاد شد.

١٧٣- باب : الْحَرْبِيِّ إِذَا دَخَلَ دَارَ الإِسْلامِ بِغَيْرِ أَمَانٍ

٣٠٥١- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا أَبُو الْعُمَيْسِ ، عَنْ إِيَاسِ ابْنِ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَتَى النَّبِيَّ ﷺ عَيْنٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَهُوَ فِي سَفَرٍ ، فَجَلَسَ عِنْدَ أَصْحَابِهِ يَتَحَدَّثُ ، ثُمَّ انْفَتَلَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اطْلُبُوهُ وَاقْتُلُوهُ » . فَقَتَلَهُ فَنَفَّلَهُ سَلَبَهُ .[أخرجه مسلم : ١٧٥٤ مطولاً] .

باب ۱۷۳: اگر کافر حربی بدون امان گرفتن وارد دار اسلام شود

۳۰۵۱ – از ایاس ابن سَلَمَه بن اکوع روایت است که پدر وی(رضی‌الله عنه) گفت: جاسوسی از سوی مشرکان نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و آن حضرت در سفر بود و نزد یاران آن حضرت نشست و به صحبت کردن آغاز کرد. سپس برگشت (ناپدید شد). پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او را پیدا کنید و بکشید».

من او را کشتم. و آن حضرت وسایل آن جاسوس را به سَلَمَه داد.

١٧٤- باب : يُقَاتَلُ عَنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَلا يُسْتَرَقُّونَ

٣٠٥٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ : وَأُوصِيهِ بِذِمَّةِ اللَّهِ وَذِمَّةِ رَسُولِهِ ﷺ ، أَنْ يُوفَى لَهُمْ بِعَهْدِهِمْ ، وَأَنْ يُقَاتَلَ مِنْ وَرَائِهِمْ ، وَلا يُكَلَّفُوا إِلاَّ طَاقَتَهُمْ . [راجع : ١٣٩٢] .

باب ۱۷۴: در حمایت از اهل ذمه باید جنگید و از ایشان به غلامی گرفته نشود[1]

۳۰۵۲ – از عَمْروبن میمون روایت است که عمر(رضی‌الله عنه) گفت: و وصیت می‌کنم (به خلیفهٔ بعد از خود) که عهد خدا و عهد رسول او رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را با اهل ذمه ایفا کند و در دفاع از ایشان بجنگد و بیش از توان ایشان (جزیه) برایشان تکلیف نشود.

١٧٥- باب : جَوَائِزِ الْوَفْدِ

باب ۱۷۵: جوایز برای نمایندگان اعزامی.

١٧٦- باب : هَلْ يُسْتَشْفَعُ إِلَى أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُعَامَلَتِهِمْ

٣٠٥٣- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ ، حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ الأَحْوَلِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ : يَوْمُ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ ، ثُمَّ بَكَى

باب ۱۷۶: آیا از اهل ذمه شفاعت طلبیده شود و معامله با ایشان

۳۰۵۳ – از سُلیمان اَحْوَل روایت است از سعید بن جُبَیر که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: روز پنج‌شنبه، و چه روز پنج‌شنبه‌ای، سپس ابن

۱– اهل ذمه، غیر مسلمانانی‌اند که در سرزمین اسلامی زندگی می‌کنند و جزیه می‌دهند و در حمایت مسلمانان قرار دارند.

حَتَّى خَضَبَ دَمْعُهُ الْحَصْبَاءَ ، فَقَال: اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ ، فَقَال : « ائْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا » . فَتَنَازَعُوا وَلَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيٍّ تَنَازُعٌ ، فَقَالُوا : هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَال : « دَعُونِي ، فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ » . وَأَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ : «أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ ، وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِيزُهُمْ» . وَنَسِيتُ الثَّالِثَةَ .

وَقَال يَعْقُوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ : سَأَلْتُ الْمُغِيرَةَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ ، فَقَال : مَكَّةُ وَالْمَدِينَةُ وَالْيَمَامَةُ وَالْيَمَنُ .

وَقَال يَعْقُوبُ : وَالْعَرْجُ أَوَّلُ تِهَامَةَ . [راجع : ۱۱٤ . أخرجه مسلم : ۱٦۳۷] .

عباس گریست تا اشک وی سنگریزه‌ها راتر کرد و سپس گفت:

مریضی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در روز پنج‌شنبه شدت یافت و آن حضرت فرمود: «ابزار نوشتن بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که پس از این هرگز گمراه نشوید».

حاضران مخالفت کردند و مخالفت کردن در حضور پیامبر شایسته نیست. برخی گفتند: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از دنیا مفارقت کرده است[1] آن حضرت فرمود: مرا بگذارید، حالتی که در آن قرار دارم (یعنی مراقبه حق) بهتر از آن است که مرا به سوی آن فرا می‌خوانید».

آن حضرت به وقت مرگ به سه چیز وصیت کرد: مشرکان را از جزیرهٔ عرب بیرون کنید. و برای نمایندگانی که نزد شما می‌آیند همان‌گونه جایزه بدهید که من جایزه می‌دادم». و وصیت سوم را فراموش کردم و یعقوب بن محمد گفته است: از مُغیره بن عبدالرحمن در مورد جزیره‌العرب سؤال کردم. وی گفت که شامل مکه و مدینه و یَمامه و یَمَن است.

و یعقوب گفته است: عَرَج، اول موضع تهامه است (از جزیرهٔ‌العرب).

۱۷۷- باب : التَّجَمُّلِ لِلْوُفُودِ

باب ۱۷۷: تجمل، برای پذیرش نمایندگان اعزامی

۳۰۵٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ ابْنَ

۳۰۵٤- از ابن شهاب از سالم بن عبدالله روایت است که ابن عُمر(رضی‌الله عنه) گفت: عُمر حُله

۱- این حدیث به تفصیل تمام در جلد اول تحت شماره ( ) آمده است. لفظ (هَجَر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)) که مفارقت از دنیا ترجمه شد به معنی هَذَی نیز گفته‌اند، یعنی کلام آن حضرت نامضبوط است که این معنی لایق‌شان مقام رسالت و مناسب قدر رفیع آن نیست. مستَملی و حَموی که از روات این کتاب‌اند گفته‌اند که (أَهَجَرَ) است، به همزهٔ استفهام انکاری. که در آن صورت ترجمه آن چنین حالتی پیدا می‌کند: آیا آن حضرت زیاده و پریشان سخن گفته است؟ چرا در اجرای امر او توقف می‌کنید؟ (تیسیرالقاری).

عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنهما قال: وَجَدَ عُمَرُ حُلَّةَ اسْتَبْرَقٍ تُبَاعُ في السُّوقِ، فَأَتَى بِهَا رَسُولَ اللهِ ﷺ فقال: يَا رَسُولَ اللهِ، ابْتَعْ هَذِهِ الْحُلَّةَ فَتَجَمَّلْ بِهَا لِلْعِيدِ وَلِلْوُفُودِ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «إِنَّمَا هَذِهِ لِبَاسُ مَنْ لا خَلاقَ لَهُ، أَوْ: إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لا خَلاقَ لَهُ». فَلَبِثَ مَا شَاءَ اللهُ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ بِجُبَّةِ دِيبَاجٍ، فَأَقْبَلَ بِهَا عُمَرُ حَتَّى أَتَى بِهَا رَسُولَ اللهِ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، قُلْتَ إِنَّمَا هَذِهِ لِبَاسُ مَنْ لا خَلاقَ لَهُ، أَوْ إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لا خَلاقَ لَهُ، ثُمَّ أَرْسَلْتَ إِلَيَّ بِهَذِهِ؟ فَقَالَ: «تَبِيعُهَا، أَوْ تُصِيبُ بِهَا بَعْضَ حَاجَتِكَ». [راجع: ۸۸۶. أخرجه مسلم: ۲۰۶۸].

(جامه) ابریشمی را دید که در بازار فروخته می‌شود. وی آن را به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آورد و گفت: یا رسول‌الله، این را بخر و در روز عید و برای پذیرش نمایندگان اعزامی، آن را زینت خود کن. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا این لباس از آن کسی است که او را در آخرت نصیبی نیست - یا فرمود - کسی آن را می‌پوشد که او را در آخرت نصیبی نیست».

مدتی که خداوند خواسته بود از این واقعه گذشت، سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برای عُمر حلهٔ ابریشمی فرستاد. عُمر آن را نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آورد و گفت: یا رسول‌الله، تو گفتی که این لباس از آن کسی است که او را در آخرت نصیبی نیست - یا - کسی آن را می‌پوشد که او را در آخرت نصیبی نیست، و سپس آن را برای من فرستادی. آن حضرت فرمود: «آن را بفروش یا با آن بعضی حاجات خویش را برآور».

۱۷۸- باب: كَيْفَ يُعْرَضُ الإِسْلامُ عَلَى الصَّبِيِّ

۳۰۵۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنهما أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عُمَرَ انْطَلَقَ في رَهْطٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ قِبَلَ ابْنِ صَيَّادٍ، حَتَّى وَجَدُوهُ يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ، عِنْدَ أُطُمِ بَنِي مَغَالَةَ، وَقَدْ قَارَبَ يَوْمَئِذٍ ابْنُ صَيَّادٍ يَحْتَلِمُ، فَلَمْ يَشْعُرْ بِشَيْءٍ حَتَّى ضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ ظَهْرَهُ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللهِ ﷺ». فَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ،

باب ۱۷۸: چگونه اسلام بر کودک (نامسلمان) عرضه شود

۳۰۵۵ - از زُهری، از سالم بن عبدالله روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عُمر در جمعی از یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی ابن صَیّاد راهی شد، و دید که وی با دیگر پسران نابالغ در نزدیکی قلعهٔ بنی مَغَالَه بازی می‌کند. ابن صَیّاد در آن روزها به سن بلوغ نزدیک شده بود. وی از (حضور) آن حضرت به چیزی آگاه نشد تا

فقال : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الأُمِّيِّينَ ، فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ : أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ ؟ قال لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « آمَنْتُ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ » . قال النَّبِيُّ ﷺ : « مَاذَا تَرَى » . قال ابْنُ صَيَّادٍ : يَأْتِينِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ ، قال النَّبِيُّ ﷺ : « خُلِطَ عَلَيْكَ الأَمْرُ » . قال النَّبِيُّ ﷺ : « إِنِّي قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا » . قال ابْنُ صَيَّادٍ : هُوَ الدُّخُّ ، قال النَّبِيُّ ﷺ : « اخْسَأْ ، فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ » . قال عُمَرُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ائْذَنْ لِي فِيهِ أَضْرِبْ عُنُقَهُ ، قال النَّبِيُّ ﷺ : « إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تُسَلَّطَ عَلَيْهِ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ » . [راجع: ۱۳۵۴ . أخرجه مسلم: ۲۹۳۰].

آن که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا گواهی می‌دهی که من فرستادهٔ خداوندم» ابن صَیَّاد به سوی آن حضرت نگریست و گفت: گواهی می‌دهم که تو پیامبر اُمِّیِّیْن (ناخوانان) هستی. و سپس ابن صَیَّاد به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: آیا گواهی می‌دهی که من فرستادهٔ خداوندم؟ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «من به خدا و پیامبران او ایمان دارم» پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «چه چیز می‌بینی».

ابن صیاد گفت: راستگوی و دروغگوی نزد من می‌آید.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «امر (حق و باطل) بر تو درهم و برهم شده است». سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا (برای امتحان) تو چیزی در دل پنهان داشته‌ام» ابن صَیّاد گفت: آن دُخ است[1] پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «دور شو، تو هرگز از حد خود تجاوز نمی‌کنی» عمر گفت: یا رسول‌الله، اجازه‌ام بده که او را گردن زنم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر وی (دجال) باشد بر او تسلط نمی‌یابی و اگر نباشد در کشتنش تو را نفعی نیست».

۳۰۵۶- قال ابْنُ عُمَرَ : انْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ ، يَأْتِيَانِ النَّخْلَ الَّذِي فِيهِ ابْنُ صَيَّادٍ ، حَتَّى إِذَا دَخَلَ النَّخْلَ ، طَفِقَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ ، وَهُوَ يَخْتِلُ ابْنَ صَيَّادٍ أَنْ يَسْمَعَ مِنَ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ، وَابْنُ صَيَّادٍ مُضْطَجِعٌ عَلَى فِرَاشِهِ فِي قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمْزَةٌ ، فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّادٍ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ ، فَقَالَتْ لابْنِ صَيَّادٍ : أَيْ صَافِ ، وَهُوَ اسْمُهُ ، فَثَارَ ابْنُ صَيَّادٍ ،

۳۰۵۶ – ابن عمر (به ادامهٔ حدیث مذکور) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و اُبَی بن کعب به سوی نخلستانی روانه شدند که ابن صَیّاد در آن می‌زیست، تا آن که به نخلستان درآمدند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خود را در میان شاخه‌های نخل پنهان می‌کرد تا از نظر ابن صَیّاد پنهان باشد و قبل از آن که ابن صَیّاد، آن حضرت را

۱– آن حضرت برای امتحان کردن ابن صَیّاد سورهٔ «الدخان» را در دل گرفته بود. ابن صیّاد نتوانست بدان راه یابد و به طور ناقص لفظ – دُخ – را بر زبان آورد. که آن تخلیط و تلبیس از شیطان است، چنان‌که کاهنان را باشد (شرح شیخ‌الاسلام).

فَقال النَّبيُّ ﷺ : «لَوْ تَرَكَتْهُ بَيَّنَ» . [راجع : ١٣٥٥. أخرجه مسلم: ٢٩٣١] .

ببیند از وی چیزی بشنود. ابن صَیّاد بر بستر خود دراز کشیده بود و خود را در چادری پوشانیده بود و آواز نامفهومی از وی شنیده می‌شد.

مادر ابن صَیّاد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دید که خود را در میان شاخه‌های درخت پنهان می‌دارد. وی به ابن صَیّاد گفت: ای صاف - و آن اسم ابن صَیّاد بود - ابن صَیّاد از جا برجست.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر او را می‌گذاشت، خودش را ظاهر می‌کرد».

٣٠٥٧- وَقال سَالِمٌ : قال ابْنُ عُمَرَ : ثُمَّ قَامَ النَّبيُّ ﷺ في النَّاسِ ، فَأثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَّالَ، فَقال : «إنِّي أُنْذِرُكُمُوهُ ، وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إلاَّ قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ ، لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ ، وَلَكِنْ سَأَقُولُ لَكُمْ فيه قَوْلاً لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِه : تَعْلَمُونَ أنَّهُ أَعْوَرُ، وَأنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأعْوَرَ» . [انظر : ٣٣٣٧، ٣٤٣٩، ٤٤٠٢، ٦١٧٥، ٧١٢٣، ٧١٢٧، ٧٤٠٧ . أخرجه مسلم: ١٦٩ ، في الفتن (٩٥)].

٣٠٥٧ - سالم (به ادامهٔ حدیث مذکور) گفت که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان مردم به خطبه ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار است ستود، سپس از دجّال یاد کرد و گفت:

«همانا من از وی شما را برحذر می‌دارم، و پیامبری نبوده است که قوم خویش را از وی نترسانیده باشد، و به تحقیق که نوح، قوم خود را از وی ترسانیده است، لیکن دربارهٔ دَجّال سخنی به شما می‌گویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته است. بدانید که وی (که دعوی خدایی می‌کند) کور یک چشم است. و خداوند کور یک چشم نیست».

١٧٩- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِلْيَهُودِ : أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا

قالهُ الْمَقْبُرِيُّ عَنْ أبي هُرَيْرَةَ [راجع : ٣١٦٧].

باب ۱۷۹: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای یهود: اسلام آورید تا به سلامت مانید

مَقْبُری از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت کرده است.

۱۸۰- باب : إِذَا أَسْلَمَ قَوْمٌ فِي دَارِ الْحَرْبِ ، وَلَهُمْ مَالٌ وَأَرَضُونَ ، فَهِيَ لَهُمْ

۳۰۵۸- حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيْنَ تَنْزِلُ غَدًا ؟ فِي حَجَّتِهِ ، قَالَ : « وَهَلْ تَرَكَ لَنَا عَقِيلٌ مَنْزِلاً » . ثُمَّ قَالَ : « نَحْنُ نَازِلُونَ غَدًا بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ الْمُحَصَّبِ ، حَيْثُ قَاسَمَتْ قُرَيْشٌ عَلَى الْكُفْرِ » . وَذَلِكَ أَنَّ بَنِي كِنَانَةَ حَالَفَتْ قُرَيْشًا عَلَى بَنِي هَاشِمٍ : أَنْ لاَ يُبَايِعُوهُمْ وَلاَ يُؤْوُوهُمْ .

قَالَ الزُّهْرِيُّ : وَالْخَيْفُ : الْوَادِي . [راجع : ۱۵۸۸ .

أخرجه مسلم : ۱۳۵۱ مختصراً] .

باب ۱۸۰: اگر گروهی در دار حرب مسلمان شوند و زمین و دارایی داشته باشند، ایشان مالک آنند (پس از تسلط اسلام بر آن جای).

۳۰۵۸ – از زُهری، از علی بن حُسین، از عَمرو بن عثمان بن عفّان روایت است که أُسامه بن زید(رضی‌الله عنه) گفت: گفتم: یا رسول‌الله: فردا، کجا فرود می‌آیی؟ و آن در هنگام حج وی بود.

فرمود: «آیا عَقِیل برای ما (در مکه) منزلی باقی گذاشته است»[1] و سپس فرمود:

«فردا به خَیف بنی کنانه مُحَصَّب، فرود خواهیم آمد؛ محلی که کافران قریش به کفر خود سوگند خوردند».

و آن زمانی بود که بَنی کنانه مشرکان قریش را بر ضد بنی‌هاشم سوگند دادند که با آنها معامله نکنند و به ایشان جای ندهند[2].

زُهری گفته است: خَیف، به معنی وادی است.

۳۰۶۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ كَانَ عَلَى فَرَسٍ يَوْمَ لَقِيَ الْمُسْلِمُونَ ، وَأَمِيرُ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَئِذٍ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ ، بَعَثَهُ أَبُو بَكْرٍ ، فَأَخَذَهُ الْعَدُوُّ ، فَلَمَّا هُزِمَ الْعَدُوُّ رَدَّ خَالِدٌ فَرَسَهُ . [راجع : ۳۰۶۷].

۳۰۵۹ – از زَید بن اسلم روایت است که پدر وی گفته: عمر بن خَطّاب(رضی‌الله عنه)، غلام آزاد شدهٔ خود هُنَی – را مسئول حِمَی (چراگاه خاصهٔ حیوانات زکات داده شده) گردانید و به او گفت: ای هُنَی، از ستم بر مسلمانان دست بردار و از دعای مظلوم بترس؛ زیرا که دعای مظلوم مستجاب می‌شود. برای کسانی که شتران اندک و گوسفندان اندک دارند اجازه

۱- مطابق رسم جاهلیت منازل عبدالمطلب را پسر کلان وی ابوطالب به تصرف درآورد. پس از مرگ ابوطالب، پسران وی عقیل و طالب که کافر بودند، همه را تصرف کردند و به علی (رض) و جعفر (رض) که مسلمان بودند، چیزی ندادند. عقیل، همه را فروخته بود. مطابقت ترجمه باب این است که چون آن حضرت تملک عقیل را در حالت کفر تجویز کرد، درحالت اسلام، تملک مسلمان به طریق اولی مجاز است (تیسیر القاری).

۲- مراد عهدنامه‌ای است که مشرکان در سال هفتم بعثت بر ضد بنی‌هاشم بستند که تا زمانی با بنی‌هاشم قطع رابطه و دادوستد نمایند که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) را بدیشان تسلیم کنند. طبق این پیمان تمام خاندان بنی‌هاشم به جز ابولهب به درهٔ کوه انتقال یافتند و برای دو تا سه سال، مسلمانان با حالتی بس دشوار و مشقت‌بار به سر می‌بردند و در پایان همین دوران بود که خدیجه (رض) و ابوطالب درگذشتند.

بده که به چراگاه درآیند و خود را از حیوانات (عبدالرحمن) بن عَوف و (عثمان) بن عَفّان دور بدار، که اگر حیواناتشان هلاک گردند، به باغ و زراعت خویش برمی‌گردند، ولی اگر صاحبان شتران اندک و گوسفندان اندک، حیوانات خویش را از دست بدهند، فرزندان خود را نزد من می‌آورند و می‌گوید:

ای امیر المؤمنین؟ (کمک می‌طلبند) آیا آنها را به همان حالت واگذارم؟! بی‌پدر شوی (هُنَی)، دادن آب و چراگاه، آسان‌تر است بر من از زر و سیم، و به خدا سوگند که این مردم می‌پندارند که بر ایشان ستم کرده‌ام. همانا این زمین چراگاه متعلق به شهرهایشان بوده است که در دوران جاهلیت برای آن جنگیده‌اند و با مالکیت آن اسلام آورده‌اند. سوگند به ذاتی که جان من درید قدرت اوست، اگر چنان نمی‌بود که نیازمندی را در راه خدا بر این حیوانات سوار کنم، یک وجب زمین از شهر ایشان را چراگاه خاصه نمی‌ساختم.

١٨١- باب : كِتَابَةِ الإِمَامِ النَّاسَ

٣٠٦٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « اكْتُبُوا لِي مَنْ تَلَفَّظَ بِالإِسْلامِ مِنَ النَّاسِ » . فَكَتَبْنَا لَهُ أَلْفًا وَخَمْسَ مائَةِ رَجُلٍ ، فَقُلْنَا نَخَافُ وَنَحْنُ أَلْفٌ وَخَمْسمائَةٍ ، فَلَقَدْ رَأَيْتُنَا ابْتُلِينَا ، حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ لَيُصَلِّي وَحْدَهُ وَهُوَ خَائِفٌ .

حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ : فَوَجَدْنَاهُمْ خَمْسَمائَةٍ .

باب ۱۸۱: نام‌نویسی امام مردم را

۳۰۶۰ - از سُفیان از اعمش از ابووائل روایت است که حُذَیفه(رضی‌الله عنه) گفت: «نام کسانی‌از مردم را که خود را مسلمان می‌خوانند، برایم بنویسید» ما نام هزار و پانصد مرد را برای وی نوشتیم، و گفتیم: می‌ترسیم، در حالی که هزار و پانصد نفر هستیم؟ (و حالا با وجود کثرت مسلمانان) خویشتن را گرفتار فتنه می‌بینیم. حتی مردی که به تنهایی نماز می‌گزارد،

قال أَبُو مُعَاوِيَةَ : مَا بَيْنَ سِتِّمِائَةٍ إِلَى سَبْعِمِائَةٍ . [أخرجه مسلم : ١٤٩ باختلاف] .

می‌ترسد[۱]. عبدان، از ابی حَمزه روایت کرده که اعمش گفته است:

ما نام‌نویس‌شدگان را پانصد نفر شمردیم.

و ابومعاویه گفته است: میان ششصد تا هفتصد نفر بوده است[۲].

٣٠٦١- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِي مَعْبَدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي كُتِبْتُ فِي غَزْوَةِ كَذَا وَكَذَا ، وَامْرَأَتِي حَاجَّةٌ . قَالَ : « ارْجِعْ فَحُجَّ مَعَ امْرَأَتِكَ » . [راجع: ١٨٦٢. أخرجه مسلم : ١٣٤١] .

۳۰۶۱ - از ابومَعْبَد روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: مردی نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، من در غزوهٔ چنین و چنان نام‌نویس شده‌ام، و زن من روندهٔ حج است. آن حضرت فرمود: «به خانه‌ات بازگرد و همراه زن خود حج ادا کن».

١٨٢- باب : إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ

باب ۱۴۸۲: همانا خداوند دین را توسط مردی فاجر تقویت می‌کند

٣٠٦٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح) .

و حَدَّثَنِي مَحْمُودُ بْنُ غَيْلَانَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : شَهِدْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ ، فَقَالَ لِرَجُلٍ مِمَّنْ يَدَّعِي الإِسْلَامَ : « هَذَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ » . فَلَمَّا حَضَرَ الْقِتَالُ قَاتَلَ الرَّجُلُ قِتَالاً شَدِيداً فَأَصَابَتْهُ جِرَاحَةٌ ، فَقِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، الَّذِي قُلْتَ لَهُ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، فَإِنَّهُ قَدْ قَاتَلَ الْيَوْمَ قِتَالاً شَدِيداً وَقَدْ مَاتَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِلَى النَّارِ » . قَالَ : فَكَادَ بَعْضُ النَّاسِ أَنْ يَرْتَابَ ، فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ قِيلَ : إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ ، وَلَكِنَّ بِهِ جِرَاحاً شَدِيداً ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ اللَّيْلِ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى الْجِرَاحِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَأُخْبِرَ النَّبِيُّ ﷺ بِذَلِكَ فَقَالَ : « اللَّهُ أَكْبَرُ ، أَشْهَدُ

۳۰۶۲ - از شُعَیب روایت است که زُهری گفته (ح): و روایت است از مَعْمَر از زُهری، از ابن مُسَیِّب که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته است: در غزوهٔ خیبر[۳] با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بودیم. آن حضرت در مورد مردی که ادعای اسلامیت می‌کرد گفت: «وی از اهل دوزخ است» آن‌گاه که به کارزار حاضر شد، آن مرد (با کفار) به سختی جنگید و جراحتی بدو رسید. به آن حضرت گفته شد: یا رسول‌الله، این همان کسی است که او را اهل دوزخ خوانده بودی، و امروز وی به شدت نبرد کرد و همانا مُرد.

پیامبر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به سوی دوزخ».

۱- در توجیه این حدیث آمده که در زمان خلافت عثمان (رضی‌الله عنه) کسانی از عاملان وی چون ولید بن عُقبه، والی کوفه نماز را تأخیر می‌کرد. و برخی از مردم پرهیزگار در خانه به تنهایی نماز می‌خواندند و سپس از ترس فتنه، با وی به جماعت نماز می‌گزاردند.

۲- در توجیه جمع و توفیق روایات گفته شده که مجموع آنها به شمول مردان و زنان و کودکان پانصد نفر بوده‌اند.

۳- لفظ «خیبر» در دیگر متون نسخ بخاری به نظر نرسید. بلکه (در غزوه‌ای) گفته شده است.

أَنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ» . ثُمَّ أَمَرَ بِلالاً فَنَادَى بِالنَّاسِ : «إِنَّهُ لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلاَّ نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ ، وَإِنَّ اللَّهَ لَيُؤَيِّدُ هَـٰذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ». [أنظر: ٤٢٠٤، ٦٦٠٦. أخرجه مسلم: ١١١]

ابوهریره گفت: نزدیک بود که بعضی مردم در صدق گفتار آن حضرت شک پیدا کنند. در همین میان بود که گفته شد که وی نمرده است و لیکن جراحات شدیدی برداشته است. چون شب فرا رسید، وی صبر خود را از دست داد و خودش را کشت. سپس از این واقعه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را خبر دادند. فرمود: «الله اکبر، همانا گواهی می‌دهم که بندهٔ خدا و فرستاده‌اش می‌باشم». سپس آن حضرت بِلال را امر کرد تا میان مردم به‌بانگ بلند اعلام دارد که: «به بهشت داخل نمی‌شود به جز کسی که مسلمان است و خداوند این دین را توسط مردی فاجر تقویت می‌کند».

١٨٣- باب : مَنْ تَأَمَّرَ فِي الْحَرْبِ مِنْ غَيْرِ إِمْرَةٍ إِذَا خَافَ الْعَدُوَّ

٣٠٦٣- حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلالٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «أَخَذَ الرَّايَةَ زَيْدٌ فَأُصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَهَا جَعْفَرٌ فَأُصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَهَا عَبْدُاللَّهِ ابْنُ رَوَاحَةَ ، فَأُصِيبَ ثُمَّ أَخَذَهَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ غَيْرِ إِمْرَةٍ فَفُتِحَ عَلَيْهِ ، وَمَا يَسُرُّنِي ، أَوْ قَالَ : مَا يَسُرُّهُمْ ، أَنَّهُمْ عِنْدَنَا» . وَقَالَ : وَإِنَّ عَيْنَيْهِ لَتَذْرِفَانِ. [راجع : ١٢٤٦].

باب ۱۸۳: کسی که در وقت جنگ امیر گردد بدون آن که به وی امر شده باشد، اگر خوف دشمن باشد.

۳۰۶۳ - از حُمَید بن هِلال روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) خطبه خواند و فرمود: «زَید پرچم را گرفت و کشته شد، سپس جعفر پرچم را گرفت و کشته شد، سپس عبدالله بن رواحه پرچم را گرفت و کشته شد. پس از آن خالدبن ولید بدون آن که به وی امر شده باشد پرچم را گرفت و بر وی فتح شد، و مرا خوش نمی‌سازد - یا فرمود - آنها را خوش نمی‌سازد، اگر نزد ما می‌بودند». (خوش‌اند از این‌که شهید شده‌اند) - و از چشمان آن حضرت اشک می‌ریخت[۱].

۱- این واقعه در سال هشتم هجرت در ناحیهٔ موته، از نواحی بیت‌المقدس رخ داد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) وقتی ایشان را اعزام کرد، فرمود که اول

۱۸٤- باب : الْعَوْنِ بِالْمَدَدِ

٣٠٦٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ وَسَهْلُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَتَاهُ رِعْلٌ وَذَكْوَانُ وَعُصَيَّةُ وَبَنُو لَحْيَانَ ، فَزَعَمُوا أَنَّهُمْ قَدْ أَسْلَمُوا ، وَاسْتَمَدُّوهُ عَلَى قَوْمِهِمْ ، فَأَمَدَّهُمُ النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعِينَ مِنَ الأَنْصَارِ .

قَالَ أَنَسٌ : كُنَّا نُسَمِّيهِمُ الْقُرَّاءَ ، يَحْطِبُونَ بِالنَّهَارِ وَيُصَلُّونَ بِاللَّيْلِ ، فَانْطَلَقُوا بِهِمْ ، حَتَّى بَلَغُوا بِئْرَ مَعُونَةَ غَدَرُوا بِهِمْ وَقَتَلُوهُمْ ، فَقَنَتَ شَهْرًا يَدْعُو عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ وَبَنِي لَحْيَانَ .

قَالَ قَتَادَةُ : وَحَدَّثَنَا أَنَسٌ : أَنَّهُمْ قَرَؤُوا بِهِمْ قُرْآنًا : أَلا بَلِّغُوا عَنَّا قَوْمَنَا ، بِأَنَّا قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا ، فَرَضِيَ عَنَّا وَأَرْضَانَا . ثُمَّ رُفِعَ ذَلِكَ بَعْدُ . [راجع : ١٠٠١ . أخرجه مسلم : ٦٧٧، مختصراً باختلاف وفي الإمارة ١٤٧ مُطوّلاً] .

باب ۱۸۴: یاری رساندن لشکر

۳۰٦٤ – از قَتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: قبایل رِعْل، و ذَکْوان، و عُصَیَّه، و بَنُولَحْیان نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و گفتند که اسلام آورده‌اند و از آن حضرت کمک خواستند تا در برابر قوم خویش (که کافر بودند) ایشان را کمک کند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با فرستادن هفتاد تن از انصار ایشان را کمک کرد.

انس گفت: ما آنها را قاریان (قرآن) می‌نامیدیم، که در روز هیزم‌کشی می‌کردندو شب را به نماز می‌گذراندند. این قاریان با ایشان راهی شدند تا آن که به بئر مَعُونَه رسیدند. در آن‌جا (اینان) خیانت کردند و قاریان را کشتند. آن حضرت به مدت یک ماه قنوتِ خواند و بر قبایل رِعْل و ذِکوان و بنی لحیان دعای (بد) کرد.

قتاده به روایت از انس گفته است: مسلمانان این آیت را (که دربارهٔ ایشان نازل شده بود) می‌خواندند که: آگاه باشید و برسانید از جانب ما قوم ما را که ما پروردگار خویش را ملاقات کردیم. او از ما خشنود گردید و ما را خشنود گردانید – سپس این آیت برداشته شد (خواندن آن منسوخ شد).

۱۸٥- باب : مَنْ غَلَبَ الْعَدُوَّ فَأَقَامَ عَلَى عَرْصَتِهِمْ ثَلاثًا

٣٠٦٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : ذَكَرَ لَنَا أَنَسُ بْنُ

باب ۱۸۵: کسی که بر دشمن غلبه کرد و در سرزمین ایشان سه روز اقامت نمود

۳۰٦٥ – از قَتاده، از انس بن مالک روایت است که ابوطلحه(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله

– پرچم را زید بگیرد، اگر او کشته شد، جعفر بگیرد و اگر او کشته شد، عبدالله بن رواحه بگیرد، مطابق گفتهٔ آن حضرت هر سه نفر ایشان در میدان جنگ پرچم را گرفتند و یکی بعد از دیگری شهید شدند. سپس خالدبن ولید که مأمور گرفتن پرچم نشده بود، پرچم را گرفت و فتح کرد.

مَالك ، عَنْ أبي طَلْحَةَ رضيَ اللهُ عَنهما ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ : أنَّهُ كَانَ إذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أقَامَ بالعَرْصَةِ ثَلاثَ لَيَالٍ .

تَابَعَهُ مُعَاذٌ ، وَعَبْدُالأعْلَى : حَدَّثَنَا سَعيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أنَسٍ ، عَنْ أبي طَلْحَةَ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ . [انظر: ٣٩٧٦، أخرجه مسلم: ٢٨٧٥، بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

عليه وسلم) چون بر قومی غلبه می‌کرد بر سرزمین ایشان سه روز توقف نمود.

متابعت کرده است (روح را) مُعاذ و عبدالاعلی، که روایت کرده‌اند از سعید، از قتاده، از انس، از ابی‌طلحه، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

١٨٦- باب : مَنْ قَسَمَ الْغَنيمَةَ في غَزْوِهِ وَسَفَرِهِ

وَقال رَافعٌ : كُنَّا مَعَ النَّبيِّ ﷺ بذي الْحُلَيْفَةِ ، فَأصَبْنَا غَنَمًا وَإبلاً ، فَعَدَلَ عَشَرَةً منَ الْغَنَمِ ببَعيرٍ [راجع: ٢٤٨٨].

باب ۱۸۶: کسی که مال غنیمت را در غزوه و سفر تقسیم کرد

و رافع گفته است: در ذُوالحُلَیفَه همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودیم و شتر و گوسفند به غنیمت گرفتیم، آن حضرت (در تقسیم غنیمت) ده گوسفند را با یک شتر برابر کرد.

٣٠٦٦- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالد : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : أنَّ أنَسًا أخْبَرَهُ قال : اعْتَمَرَ النَّبيُّ ﷺ منَ الْجعْرَانَة ، حَيْثُ قَسَمَ غَنَائمَ حُنَيْنٍ . [راجع: ١٧٧٨. أخرجه مسلم: ١٢٥٣ مطولاً] .

٣٠٦٦ - از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از موضع جُعرانه، محلی که در آن اموال غنیمت جنگ حنین را تقسیم کرد، به عُمره آغاز نمود.

١٨٧- باب : إذَا غَنمَ الْمُشْرِكُونَ مَالَ الْمُسْلمِ . ثُمَّ وَجَدَهُ الْمُسْلمُ

٣٠٦٧- قال ابْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه ، عَنْ نَافعٍ ، عَن ابْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهما قال : ذَهَبَ فَرَسٌ لَهُ فَأخَذَهُ الْعَدُوُّ ، فَظَهَرَ عَلَيْه الْمُسْلمُونَ فَرُدَّ عَلَيْه في زَمَن رَسُول اللَّه ﷺ ، وَأبَقَ عَبْدٌ لَهُ فَلَحقَ بالرُّوم ، فَظَهَرَ عَلَيْهمُ الْمُسْلمُونَ ، فَرَدَّهُ عَلَيْه خَالدُ بْنُ الْوَليد بَعْدَ النَّبيِّ ﷺ . [انظر: ٣٠٦٨، ٣٠٦٩] .

باب ۱۸۷: اگر مشرکان مال مسلمانی را به غنیمت گیرند سپس مسلمانان آن مال را دریابند

٣٠٦٧ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: اسپ ابن عمر گریخت و دشمن آن را گرفت، سپس مسلمانان بر مشرکین غالب آمدند و آن اسپ به ابن عمر برگردانیده شد و این واقعه در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بود.

همچنان غلام ابن عمر به کشور روم گریخت، و وقتی مسلمانان بر کشور روم غالب آمدند، خالدبن ولید، آن غلام را به ابن عمر

برگردانید و این واقعه پس از زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود.

٣٠٦٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قال : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ : أَنَّ عَبْدًا لابْنِ عُمَرَ أَبَقَ فَلَحِقَ بِالرُّومِ فَظَهَرَ عَلَيْهِ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ فَرَدَّهُ عَلَى عَبْدِاللَّهِ ، وَأَنَّ فَرَسًا لابْنِ عُمَرَ عَارَ فَلَحِقَ بِالرُّومِ ، فَظَهَرَ عَلَيْهِ فَرَدُّوهُ عَلَى عَبْدِاللَّهِ .

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : عَارَ مُشْتَقٌّ مِنَ الْعَيْرِ ، وَهُوَ حِمَارُ، وَحْشٍ أيْ : هَرَبَ . [راجع : ٣٠٦٧] .

۳۰۶۸ - از عُبیدالله روایت است که نافع گفت: ابن عمر غلامی داشت که به رُوم گریخت. خالدبن ولید بر روم غالب آمد و غلام را به عبدالله‌بن عمر برگردانید.

و اسپ ابن عمر رها شد و به روم رفت خالد بر آن‌جا تسلط یافت و اسپ را به ابن عمر بازگردانید.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: لفظ (عَارْ) یعنی رها شدن از (عیْر) مشتق است یعنی خر وحشی، یعنی: گریزنده. (بدان سبب عار به معنی گریختن آمده است).

٣٠٦٩- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهما أَنَّهُ كَانَ عَلَى فَرَسٍ يَوْمَ لَقِيَ الْمُسْلِمُونَ ، وَأَمِيرُ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَئِذٍ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ ، بَعَثَهُ أَبُو بَكْرٍ ، فَأَخَذَهُ الْعَدُوُّ ، فَلَمَّا هُزِمَ الْعَدُوُّ رَدَّ خَالِدٌ فَرَسَهُ . [راجع : ٣٠٦٧].

۳۰۶۹ - از موسی بن عُقْبه روایت است که نافع گفت: ابن عمر(رضی‌الله عنه)، در روز مقابلهٔ مسلمانان (با رومیان) بر اسپی سوار بود، و در آن روز خالد بن ولید امیر مسلمانان بود که ابوبکر او را فرستاده بود. دشمن، اسپ او را گرفت، سپس که دشمن شکست خورد، خالد، اسپ را به وی بازگردانید.

١٨٨- باب : مَنْ تَكَلَّمَ بِالْفَارِسِيَّةِ وَالرَّطَانَةِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ ﴾ [الروم:٢٢] .

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ بِلِسَانِ قَوْمِهِ ﴾ [إبراهيم:٤].

باب ۱۸۸: کسی که به فارسی و غیرعربی سخن بگوید

و فرمودهٔ خدای تعالی «و گوناگون بودن زبانهای شما و رنگهای شما» (الروم: ٢٢).

«و نفرستادیم هیچ پیغامبر را مگر به زبان قوم او» (ابراهیم: ٤).

٣٠٧٠- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ : أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ : أَخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ مِينَاءَ قال : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : قُلْتُ : يَا

۳۰۷۰ - از سَعیدبن مِیناء روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: گفتم: یا رسول‌الله، بزغالهٔ خود را ذبح کردم و یک صاع

رَسُولَ اللَّه ، ذَبَحْنَا بُهَيْمَةً لَنَا ، وَطَحَنْتُ صَاعاً مِنْ شَعِير ، فَتَعَالَ أَنْتَ وَنَفَرٌ ، فَصَاحَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : « يَا أَهْلَ الْخَنْدَق ، إِنَّ جَابِراً قَدْ صَنَعَ سُوْرًا ، فَحَيَّ هَلاً بِكُمْ » . [انظر: ٤١٠١، ٤١٠٢. أخرجه مسلم: ٢٠٣٩ مطولا] .

جو را در آتش پختم تو و چند کس دیگر بیایید. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بانگ زد و فرمود: «ای اهل خندق[1] همانا جابر برای شما سُؤر کرده است[2] بشتابید که شما را فرا می‌خوانیم».

۳۰۷۱- حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّه ، عَنْ خَالِد بْن سَعِيد ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ أُمِّ خَالِد بِنْت خَالِد بْن سَعِيد قَالَتْ : أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ مَعَ أَبِي وَعَلَيَّ قَمِيصٌ أَصْفَرُ ، قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : « سَنَهْ سَنَهْ ». قَالَ عَبْدُاللَّه : وَهِيَ بِالْحَبَشِيَّة حَسَنَةٌ .

قَالَتْ : فَذَهَبْتُ أَلْعَبُ بِخَاتَم النُّبُوَّة ، فَزَبَرَنِي أَبِي ، قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : « دَعْهَا » . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : « أَبْلِي وَأَخْلِفِي ، ثُمَّ أَبْلِي وَأَخْلِفِي ، ثُمَّ أَبْلِي وَأَخْلِفِي » .

قَالَ عَبْدُاللَّه : فَبَقِيَتْ حَتَّى ذَكَرَ . [انظر: ٣٨٧٤، ٥٨٢٣، ٥٨٤٥، ٥٩٩٣] .

۳۰۷۱ - از مادرخالد بنت خالد بن سعید روایت است که گفت: همراه پدر خود نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم درحالی که پیراهنی زردگون پوشیده بودم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سَنَه سَنَه» عبدالله (راوی) گفت: لفظ سَنَه، در زبان حبشی به معنی خوب و نیکو است. مادر خالد گفت: سپس خواستم. با مُهر نبوّت (که در میان دو دوش آن حضرت بود) بازی کنم. پدرم مرا مانع شد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او را بگذار» سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این جامه را کهنه و پوسیده کنی، باز کهنه و پوسیده کنی، باز کهنه و پوسیده کنی» (یعنی عمر دراز کنی).

عبدالله (راوی) گفته است: آن زن عمری دراز کرد تا آن که درازی عمر او زبانزد مردم شد .و

۳۰۷۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّد بْن زِيَاد ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ أَخَذَ تَمْرَةً مِنْ تَمْر الصَّدَقَة ، فَجَعَلَهَا فِي فِيه ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْفَارِسِيَّة : « كِخْ كِخْ ، أَمَا تَعْرِفُ أَنَّا لا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ » . [راجع: ١٤٨٥. أخرجه مسلم: ١٠٦٩] .

۳۰۷۲ - از محمدبن زیَاد روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته: حَسَن بن علی «رضی‌الله عنه» خرمایی از خرماهای صدقه را برداشت و در دهان کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به فارسی گفت: «کَخ کَخ، آیا نمی‌دانی که ما صدقه نمی‌خوریم»[3].

۱- این واقعه در غزوهٔ خندق بوده که در سال پنجم هجرت رخ داده است.

۲- سُور به زبان فارسی ضیافت و میهمانی است و آن حضرت در بیان خود این واژهٔ فارسی را بر زبان آورد.

۳- کلمهٔ کخ، کلمه فارسی است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بر زبان راند و هشداری است به کودک که چیزی را در دهان نکند و یا از دهان بیرون کند.

١٨٩- باب : الْغُلُولِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ ﴾ [آل عمران : ١٦١].

٣٠٧٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ قال : حَدَّثَنِي أَبُو زُرْعَةَ قال : حَدَّثَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قَامَ فِينَا النَّبِيُّ ﷺ فَذَكَرَ الْغُلُولَ فَعَظَّمَهُ وَعَظَّمَ أَمْرَهُ ، قال : «لا أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ شَاةٌ لَهَا ثُغَاءٌ ، عَلَى رَقَبَتِهِ فَرَسٌ لَهُ حَمْحَمَةٌ ، يَقُولُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغِثْنِي ، فَأَقُولُ لا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا ، قَدْ أَبْلَغْتُكَ ، وَعَلَى رَقَبَتِهِ بَعِيرٌ لَهُ رُغَاءٌ ، يَقُولُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغِثْنِي ، فَأَقُولُ : لا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ وَعَلَى ، رَقَبَتِهِ صَامِتٌ فَيَقُولُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغِثْنِي ، فَأَقُولُ : لا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ ، أَوْ عَلَى رَقَبَتِهِ رِقَاعٌ تَخْفِقُ ، فَيَقُولُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغِثْنِي ، فَأَقُولُ : لا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ» .

وَقال أَيُّوبُ : عَنْ أَبِي حَيَّانَ : « فَرَسٌ لَهُ حَمْحَمَةٌ».

[راجع : ٢٣٧١ . أخرجه مسلم : ٩٨٧ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق «الغلول» . أخرجه مسلم : ١٨٣١] .

باب ۱۸۹: (مال غنیمت)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و هر که خیانت کند خواهد آورد آن چیز را که خیانت کرده است» (آل عمران: ١٦١).

۳۰۷۳ - ابو حَیّان، از ابوزُرعه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان ما به خطبه ایستاد و درمورد خیانت در مال غنیمت سخن گفت و آن را گناهی بزرگ خواند و امری مهم دانست و فرمود: «کسی از شما را در قیامت باید درنیابم که گوسفندی بر گردنش باشد و آواز بکشد و اسپی بر گردنش باشد و آواز بکشد و آن کس بگوید: یا رسول‌الله به فریاد من برس، و من بگویم که: برایت کاری کرده نمی‌توانم، همانا حکم خداوند را به تو رسانیده بودم، و بر گردن کسی شتری باشد که آواز بکشد و آن کس بگوید: یا رسول‌الله، به فریاد من برس، و من بگویم که: برایت کاری کرده نمی‌توانم، همانا حکم خداوند را به تو رسانیده بودم، و بر گردن کسی زر و سیم باشد و او بگوید: یا رسول‌الله به فریاد من برس و من بگویم: برایت کاری کرده نمی‌توانم، همانا حکم خداوند را به تو رسانیده بودم، و بر گردن کسی جامه‌ها در جنبش و حرکت باشد و و او بگوید: یا رسول‌الله، به فریاد من برس و من بگویم که: برایت کاری کرده نمی‌توانم، همانا حکم خداوند را به تو رسانیده بودم». و ایّوب از ابی حَیّان روایت کرده است: «فَرَسٌ له حَمْحَمَة»[1]. (اسبی که شیهه می‌کند)

۱- در تیسیرالقاری گفته شده که در غیر روایت ابی‌حیّان ذکر فرس نیست چنان‌که مذکور شده لیکن مراد است در آن. در شرح شیخ‌الاسلام گفته شده: یعنی در طریق روایت ایوب از ابی‌حیان نیز تنقیص است بر لفظ فرس در این حدیث و ظاهراً نظر به این کلام از بعضی روایت کتاب، لفظ فرس ساقط شده است؟

۱۹۰- باب : القَلِيلِ مِنَ الغُلُولِ

وَلَمْ يَذْكُرْ عَبْدُاللَّه بْنُ عَمْرٍو ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّـهُ حَـرَّقَ مَتَاعَهُ ، وَهَذَا أَصَحُّ .

۳۰۷٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْـنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الجَعْدِ ، عَنْ عَبْدِاللَّـه بْنِ عَمْرٍو قال : كَانَ عَلَى ثَقَلِ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ يُقال لَهُ كِرْكِرَةُ فَمَاتَ ، فَقال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « هُوَ فِي النَّار » . فَذَهَبُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْه فَوَجَدُوا عَبَاءَةً قَدْ غَلَّهَا .

قال أبـو عَبْـد اللَّـه : قال ابْنُ سَلام : كَرْكَرَةُ ، يَعْنِي بِفَتْحِ الكَاف ، وَهُوَ مَضْبُوطٌ كَذَا .

باب ۱۹۰: خیانت اندک (در مال غنیمت)

و عبدالله بن عَمرو (بن عاص) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ذکر نکرده که آن حضرت متاع کسی را که در غنیمت خیانت کرده بود، سوخته باشد، و این روایت صحیح‌تر است.

۳۰۷٤ – از عبدالله بن عَمرو روایت است که گفت: مردی که از رخت سفر و متاع پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حفاظت می‌کرد و کِرکِره نامیده می‌شد، مُرد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «وی در دوزخ است». مردم رفتند که از وی اطلاع یابند. و دریافتند که عبایی را از مال غنیمت دزدیده بود.

ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید: ابن سلام گفته است: کَرکَره به فتح کاف است. و همچنان ضبط شده است.

۱۹۱- باب : مَا يُكْرَهُ مِنْ ذَبْحِ الإِبِلِ وَالغَنَمِ فِي المَغَانِمِ

۳۰۷۵- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُـو عَوَانَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعٍ قال : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذِي الحُلَيْفَةِ ، فَأَصَابَ النَّاسَ جُوعٌ ، وَأَصَبْنَا إِبِلاً وَغَنَمًا ، وَكَـانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي أُخْرَيَاتِ النَّاسِ ، فَعَجِلُوا فَنَصَبُوا القُدُورَ ، فَأَمَرَ بِالقُدُورِ فَـأُكْفِئَتْ ، ثُمَّ قَسَمَ فَعَدَلَ عَشَرَةً مِنَ الغَنَمِ بِبَعِيرٍ ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ ، وَفِـي القَوْمِ خَيْـلٌ يَسِيرٌ ، فَطَلَبُوهُ فَأَعْيَاهُمْ ، فَـأَهْوَى إِلَيْه رَجُـلٌ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ اللَّهُ ، فَقال : « هَذِه البَهَائِمُ لَهَا أَوَابِدُ كَأَوَابِدِ الوَحْشِ ، فَمَا نَدَّ عَلَيْكُـمْ ، فَـاصْنَعُوا بِه هَكَذَا » . فَقَـال جَدِّي : إِنَّا نَرْجُو ، أَوْ نَخَافُ أَنْ نَلْقَى العَـدُوَّ غَـدًا ، وَلَيْـسَ مَعَنَا مُدًى ، أَفَنَذْبَحُ بِالقَصَبِ ؟ فَقال : « مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ

باب ۱۹۱: آن‌چه مکروه است از ذبح شتر و گوسفند در مال غنیمت

۳۰۷۵ – از عَبایه بن رِفاعه روایت است که جدّ رافع گفته: ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در ذوالحُلَیفه بودیم. مردم گرسنه شدند، و به غنایمی چون شتر و گوسفند دست یافته بودیم و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در آخر (کاروان) مردم بود. مردم شتاب کردند (حیوانات غنیمت را کشتند) و دیگدانهابه پا کردند. آن حضرت دستور داد که دیگها را واژگون کنند، سپس غنایم را تقسیم کرد و ده گوسفند را معادل یک شتر گردانید. در آن میان شتری گریخت و مردم تعداد اندکی اسپ داشتند (که شتر را بازگردانند) و مردم در پس آن راهی شدند تا

اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلْ ، لَيْسَ السِّنَّ وَالظُّفُرَ ، وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ : أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ ، وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ».
[راجع : ٢٤٨٨ . أخرجه مسلم : ١٩٦٨] .

آن که خسته شدند. مردی به سوی آن تیری رها کرد و آن را از رفتن بازداشت. آن حضرت فرمود: «این حیوانات بسان حیوانات وحشی گریزنده و رمنده‌اند، پس اگر فرار کنند با آن‌ها همچنان عمل کنید». (عبایه می‌گوید) جَدّ من به آن حضرت گفته بود: همانا ما امیدواریم یا می‌ترسیم که فردا با دشمن مقابل شویم. درحالی که کارد همراه ما نیست، آیا حیوانات را با نَی ذبح کنیم؟

آن حضرت فرمود: «آنچه خون توسط آن جاری گردد و بر آن نام خدا یاد شود آن را بخور، به جز ذبح کردن با دندان و ناخن، و دلیل آن را به شما می‌گویم: اما دندان، استخوان است، و ناخن وسیله‌ای است که حبشیان (کافر) از آن استفاده می‌کنند».

١٩٢- باب : الْبِشَارَةِ فِي الْفُتُوحِ

٣٠٧٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي قَيْسٌ قَالَ : قَالَ لِي جَرِيرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ﷺ : قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَلا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ » . وَكَانَ بَيْتًا فِيهِ خَثْعَمُ ، يُسَمَّى كَعْبَةَ الْيَمَانِيَةِ ، فَانْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةٍ مِنْ أَحْمَسَ ، وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ ، فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَنِّي لا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ ، فَضَرَبَ فِي صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ أَصَابِعِهِ فِي صَدْرِي فَقَالَ : « اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا » . فَانْطَلَقَ إِلَيْهَا فَكَسَرَهَا وَحَرَّقَهَا ، فَأَرْسَلَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يُبَشِّرُهُ ، فَقَالَ رَسُولُ جَرِيرٍ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرَكْتُهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أَجْرَبُ ، فَبَارَكَ عَلَى خَيْلِ أَحْمَسَ وَرِجَالِهَا خَمْسَ مَرَّاتٍ .

باب ۱۹۲: مژدهٔ فتح

۳۰۷۶ - از قَیس روایت است که جریر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا مرا از بابت ذِی‌الخَلَصَه راحت نمی‌سازی؟» و آن خانه‌ای در قبیلهٔ خشعم بود که - کَعْبهَ‌ُ الیَمانیه، نامیده می‌شد. من با صد و پنجاه نفر از قبیله اَحْمَس که همه سوار کار بودند روانه شدم و به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اطلاع دادم که به حالتی استوار بر اسپ نشسته نمی‌توانم. آن حضرت بر سینه‌ام زد تا آن که اثر انگشتان وی را در سینه‌ام مشاهده کردم و گفت: «بارالها، او را استوار بدار و رهنما و رهیاب بگردان».

سپس جریر بدان سو رفت و آن خانه

قال مُسَدَّدٌ : بَيْتٌ فِي خَثْعَمَ . [راجع : ٣٠٢٠ . اخرجه مسلم : ٢٤٧٦] .

را شکستاند و سوختاند و مژدهٔ آن را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسانید، و فرستادهٔ جریر گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که به سوی تو نیامدم تا آن بتخانه را دیدم که به شکل شترگرگین (سیاه و سوخته) درآمده بود. آن حضرت بر اسپان و مردان قبیلهٔ اَحْمس پنج بار دعای برکت کرد و مُسدَّدْ (در روایت خود) گفته است: بیتٌ فی خَثعَمْ (عوض، بَیْتاً فی خشعم)[۱].

١٩٣- باب : مَا يُعْطَى الْبَشِيرُ

وَأَعْطَى كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ ثَوْبَيْنِ حِينَ بُشِّرَ بِالتَّوْبَةِ [راجع : ٢٧٥٧].

باب ۱۹۳: برای مژده دهنده چه داده شود

و کعب بن مالک برای کسی که قبول توبه‌اش را مژده داد، دو جامه مژدگانی داد.

١٩٤- باب : لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ

باب ۱۹۴: پس از فتح (مکه) ثواب هجرت نیست.

٣٠٧٧- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهما قال : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ : « لا هِجْرَةَ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا ». [راجع: ١٣٤٩ . أخرجه مسلم : ١٣٥٣ مطولاً وهو بهذا اللفظ في الإمارة ٨٥]

۳۰۷۷ – از طاوُس روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز فتح مکه گفت:

«هجرت نیست ولیکن جهاد و نیّت آن باقی است و اگر به جهاد فراخوانده شوید، بشتابید».

٣٠٧٨ ، ٣٠٧٩ – حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ مُجَاشِعِ بْنِ مَسْعُودٍ قال : جَاءَ مُجَاشِعٌ بِأَخِيهِ مُجَالِدِ بْنِ مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : هَذَا مُجَالِدٌ يُبَايِعُكَ عَلَى الْهِجْرَةِ ، فَقَالَ : « لا هِجْرَةَ بَعْدَ فَتْحِ مَكَّةَ ، وَلَكِنْ أُبَايِعُهُ عَلَى الإِسْلامِ » . [راجع : ٢٩٦٢ ، ٢٩٦٣ . أخرجه مسلم : ١٨٦٣ بزيادة] .

۳۰۷۸ و ۳۰۷۹ – از عثمان النهدی روایت است که مُجاشِع بن مسعود گفته: مُجاشِع با برادر خود مُجالِد بن مسعود نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: این مُجالِد است که برای هجرت با تو بیعت می‌کند. آن حضرت فرمود: «پس از فتح مکه هجرتی نیست ولیکن بر قبول اسلام با او بیعت می‌کنم».

٣٠٨٠ – حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قال

۳۰۸۰ – از عَطاء روایت است که گفت: همراه

۱– اندکی در لفظ تفاوت است.

عَمْرٌو وَابْنُ جُرَيْجٍ : سَمِعْتُ عَطَاءً يَقُولُ : ذَهَبْتُ مَعَ عُبَيْدِ ابْنِ عُمَيْرٍ إِلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَهِيَ مُجَاوِرَةٌ بِثَبِيرٍ ، فَقَالَتْ : لَنَا انْقَطَعَتِ الْهِجْرَةُ مُنْذُ فَتَحَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ مَكَّةَ.[انظر : ٣٩٠٠، ٤٣١٢ . أخرجه مسلم: ١٨٦٤ بغير هذا اللفظ].

عُبَیده بن عمیر نزد عایشه(رضی‌الله عنها) رفتم که در کوه ثَبیر (نزدیک مزدلفه) به سر می‌برد. وی گفت: هجرت بر ما قطع شد، از آن روز که خداوند مکه را بر دست پیامبر خود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فتح کرد.

١٩٥- باب : إِذَا اضْطَرَّ الرَّجُلُ إِلَى النَّظَرِ فِي شُعُورِ أَهْلِ الذِّمَّةِ ،

وَالْمُؤْمِنَاتِ إِذَا عَصَيْنَ اللَّهَ ، وَتَجْرِيدِهِنَّ.

٣٠٨١- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَوْشَبٍ الطَّائِفِيُّ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا حُصَيْنٌ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، وَكَانَ عُثْمَانِيًّا ، فَقَالَ لابْنِ عَطِيَّةَ ، وَكَانَ عَلَوِيًّا ، إِنِّي لأَعْلَمُ مَا الَّذِي جَرَّأَ صَاحِبَكَ عَلَى الدِّمَاءِ ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ : بَعَثَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَالزُّبَيْرَ ، فَقَالَ : «ائْتُوا رَوْضَةَ كَذَا ، وَتَجِدُونَ بِهَا امْرَأَةً ، أَعْطَاهَا حَاطِبٌ كِتَابًا» . فَأَتَيْنَا الرَّوْضَةَ فَقُلْنَا : الْكِتَابَ ، قَالَتْ : لَمْ يُعْطِنِي ، فَقُلْنَا : لَتُخْرِجِنَّ أَوْ لأُجَرِّدَنَّكِ ، فَأَخْرَجَتْ مِنْ حُجْزَتِهَا ، فَأَرْسَلَ إِلَى حَاطِبٍ ، فَقَالَ : لا تَعْجَلْ ، وَاللَّهِ مَا كَفَرْتُ وَلا ازْدَدْتُ لِلإِسْلامِ إِلا حُبًّا ، وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ إِلا وَلَهُ بِمَكَّةَ مَنْ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهِ عَنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ ، وَلَمْ يَكُنْ لِي أَحَدٌ ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَّخِذَ عِنْدَهُمْ يَدًا ، فَصَدَّقَهُ النَّبِيُّ ﷺ ، قَالَ عُمَرُ : دَعْنِي أَضْرِبْ عُنُقَهُ فَإِنَّهُ قَدْ نَافَقَ ، فَقَالَ : «مَا يُدْرِيكَ ، لَعَلَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ : اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ» . فَهَذَا الَّذِي جَرَّأَهُ . [راجع : ٣٠٠٧ . أخرجه مسلم : ٢٤٩٤] .

باب ۱۹۵: اگر مرد ناچار شود که به سوی موی سر اهل ذمه

و زنان مسلمانی که از امر خداوند سرکشی کنند، نظر کند و آن‌ها را برهنه ببیند.

۳۰۸۱ – از سعدبن عبیده روایت است که ابوعبدالرحمن هواخواه عثمان، به ابن عَطِیَّه هواخواه علی، گفت: همانا می‌دانم که چه چیز یار تو (علی) را به خونریزی جرأت داده است[1] از وی شنیده‌ام که می‌گفت:

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) من و زبیر را فرستاد و فرمود: «به روضهٔ چنان بروید و در آن‌جا زنی را می‌یابید که حَاطِب به وی نامه‌ای داده است».

ما بدان روضه رفتیم و گفتیم: نامه را بده. آن زن گفت: کسی برایم نامه‌ای نداده است. گفتیم: نامه را بیرون می‌آوری یا تو را برهنه کنیم. وی نامه را از نیفهٔ ازار خود بیرون آورد.

آن حضرت کسی را نزد حاطِب فرستاد. حاطب گفت: در کار من شتاب مکن، به خدا سوگند که کافر نشده‌ام و دوستی من نسبت به اسلام افزوده است. کسی از یاران تو در مکه نیست مگر آن‌که وابستگانی از خود دارد که

۱– پوشیده نماند که چنین سخنی در برابر مقام علی ۲ سوء ادب و حق ناشناسی مطلق است، چه وی به جز یاغیان، خون کسی دیگر را نریخته است و محاربهٔ وی از راه خلافت اجماعی بوده است نه از راه اجتهاد که علما آن را به جانب مقابل وی نسبت می‌دهند.

خداوند توسط آنها دشمنان را از خانواده و مال وی دور می‌گرداند، و من در آن‌جا کسی ندارم و خواستم (بدین وسیله) بر آنها منتی بگذارم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سخن وی را تصدیق کرد. عمر گفت: اجازه بده که گردن او را بزنم؛ زیرا وی منافقت کرده است. آن حضرت گفت: «تو چه می‌دانی، خداوند بر دلهای کسانی که در جنگ بدر حاضر شده‌اند، آگاه بوده که گفته است: هر آنچه می‌خواهید بکنید» (ابوعبدالرحمن گفت) پس همین است که علی را جرأت داده است[1].

١٩٦- باب : اسْتِقْبَالِ الْغُزَاةِ

٣٠٨٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ وَحُمَيْدُ بْنُ الأَسْوَدِ ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ الشَّهِيدِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ لابْنِ جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ : أَتَذْكُرُ إِذْ تَلَقَّيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَأَنْتَ وَابْنُ عَبَّاسٍ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَحَمَلَنَا وَتَرَكَكَ . [أخرجه مسلم : ٢٤٢٧] .

٣٠٨٣- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : قَالَ السَّائِبُ بْنُ يَزِيدَ ﷺ : ذَهَبْنَا نَتَلَقَّى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَعَ الصِّبْيَانِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ . [انظر: ٤٤٢٦، ٤٤٢٧] .

باب ۱۹۶: استقبال از غازیان

۳۰۸۲ - از ابن ابی مُلَیکه روایت است که گفت: ابن زُبیر به ابن جعفر(رضی‌الله عنه) گفت: آیا به یاد داری که من و تو و ابن عباس به پیشواز رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتیم؟ ابن جعفر گفت: آری، به یاد دارم که آن حضرت ما را با خود سوار کرد و تو را گذاشت.

۳۰۸۳ - از زُهری روایت است که سائب بن یزید(رضی‌الله عنه) گفت: ما رفتیم و با سایر کودکان در ثنیّةالوداع از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) استقبال کردیم.

١٩٧- باب : مَا يَقُولُ إِذَا رَجَعَ مِنَ الْغَزْوِ

٣٠٨٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا قَفَلَ كَبَّرَ ثَلاثًا ، قَالَ : «آيِبُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَائِبُونَ ، عَابِدُونَ

باب ۱۹۷: آنچه در بازگشت از غزوه گفته می‌شود

۳۰۸۴ - از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چون (از غزوه‌ای) بازمی‌گشت سه بار تکبیر می‌گفت و

۱- یعنی علی بدان نظر است که از حاضران جنگ بدر بوده و خطای خودو را قابل عفو دانسته، معاذالله از این سخن (شرح شیخ‌الاسلام).

حَامِدُونَ ، لِرَبِّنَا سَاجِدُونَ ، صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ ، وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ» . [راجع : ۱۷۹۷ . اخرجه مسلم : ۱۳۴٤ باختلاف] .

گفت: «ما بازگشت کننده‌ایم ان‌شاءالله، توبه‌کننده، پرستش‌کننده و ستایش‌کننده و پروردگار خود را سجده‌کننده‌ایم. خداوند وعده‌اش را راست گردانید و بنده‌اش را نصرت ارزانی داشت و گروه‌های (کفار) را به تنهایی شکست داد».

۳۰۸۵- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ قَالَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مَقْفَلَهُ مِنْ عُسْفَانَ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَاحِلَتِهِ ، وَقَدْ أَرْدَفَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ ، فَعَثَرَتْ نَاقَتُهُ فَصُرِعَا جَمِيعًا ، فَاقْتَحَمَ أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاءَكَ ، قَالَ : « عَلَيْكَ الْمَرْأَةَ » . فَقَلَبَ ثَوْبًا عَلَى وَجْهِهِ وَأَتَاهَا فَأَلْقَاهُ عَلَيْهَا ، وَأَصْلَحَ لَهُمَا مَرْكَبَهُمَا فَرَكِبَا ، وَاكْتَنَفْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمَّا أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ ، قَالَ : « آيِبُونَ تَائِبُونَ ، عَابِدُونَ ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ» . فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ ذَلِكَ ، حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ . [انظر : ۳۰۸٦ ، ۵۹٦۸ ، ٦۱۸۵ ، وانظر في الدعوات باب ۵۲ . أخرجه مسلم : ۱۳٤۵ مختصراً] .

۳۰۸۵ – از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: به همراهی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از عُسْفان برمی‌گشتیم [1] و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر شتر خود سوار بود و صَفِیَّه بنت حُیَیْ بر عقب وی بر شتر سوار بود. شتر وی لغزید و هر دو یکبارگی افتادند. ابوطلحه خودش را انداخت و گفت: یا رسول‌الله، خداوند مرا فدای تو گرداند. آن حضرت فرمود: «با این زن کمک کن» ابوطلحه چادری بر روی خود پیچید (تا صفیّه را نبیند) و نزد صفیّه رفت و جامه را بر صَفیّه افکند، و مرکب ایشان را آماده و برابر کرد و هر دو بر مرکب سوار شدند و ما رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را احاطه کردیم و چون به مدینه نزدیک شدیم، آن حضرت فرمود: «بازگشت کننده‌ایم توبه کننده، پرستش کننده‌ایم، پروردگار خویش را سجده کنند.» و پیوسته این کلمات را می‌گفت تا وارد مدینه شد.

۳۰۸٦- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّهُ أَقْبَلَ هُوَ وَأَبُو طَلْحَةَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَمَعَ النَّبِيِّ ﷺ صَفِيَّةُ مُرْدِفُهَا عَلَى رَاحِلَتِهِ ، فَلَمَّا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ عَثَرَتِ النَّاقَةُ ، فَصُرِعَ النَّبِيُّ ﷺ وَالْمَرْأَةُ ، وَإِنَّ أَبَا طَلْحَةَ- قَالَ : أَحْسِبُ

۳۰۸٦ – از یحیی بن ابی اسحاق روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: او و ابوطلحه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی می‌کردند. و صفیّه همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودکه او را بر پشت سر خود بر شتر سوار کرده بود و چون

[1]- غزوهٔ عُسفان در سال ششم هجرت بوده و به اتفاق روایت، صفیّه در غزوهٔ خیبر، در سال هفتم به نکاح آن حضرت درآمد. هرگاه مراد از بازگشت از عُسفان، غزوهٔ عسفان باشد، وهمی پدید می‌آید و اگر مقصود منزل عُسفان باشد وهمی نمی‌ماند (تیسیرالقاری).

قال - اقْتَحَمَ عَنْ بَعِيرِهِ فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاءَكَ ، هَلْ أَصَابَكَ مِنْ شَيْءٍ ؟ قَالَ : «لا ، وَلَكِنْ عَلَيْكَ بِالْمَرْأَةِ» . فَأَلْقَى أَبُو طَلْحَةَ ثَوْبَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَقَصَدَ قَصْدَهَا ، فَأَلْقَى ثَوْبَهُ عَلَيْهَا ، فَقَامَتِ الْمَرْأَةُ ، فَشَدَّ لَهُمَا عَلَى رَاحِلَتِهِمَا فَرَكِبَا ، فَسَارُوا حَتَّى إِذَا كَانُوا بِظَهْرِ الْمَدِينَةِ ، أَوْ قَالَ : أَشْرَفُوا عَلَى الْمَدِينَةِ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ» . فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُهَا ، حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ . [راجع : ۳۰۸۵ . أخرجه مسلم : ۱۳۴۵ مختصرا] .

آن حضرت پاره‌ای راه پیمود، حیوان لغزید و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و آن زن افتادند.
و اما ابوطلحه، (یحیی بن ابی اسحاق) گفت: گمان می‌کنم که انس گفت: ابوطلحه خودش را از شتر افکند و نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا پیامبر خدا، خداوند مرا فدای تو کند، آیا تو را چیزی رسیده است؟ فرمود: «نی، ولیکن او را کمک کن». ابوطلحه جامهٔ خویش را بر روی خود انداخت، و به سوی صفیّه رفت و جامه را بر روی وی افکند. آن زن ایستاد. سپس ابوطلحه پالان شتر آنها را محکم بست و هر دو سوار شدند و راهی شدند تا آن که به بلندیهای مدینه رسیدند - یا راوی گفت - به نزدیک مدینه رسیدند. آن‌گاه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «بازگشت کننده‌ایم، پرستش‌کننده، توبه‌کننده، پروردگار خود را ستایش‌کننده» و پیوسته این کلمات را می‌گفت تا به مدینه درآمد.

۱۹۸- باب : الصَّلاةِ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ

باب ۱۹۸: نماز گزاردن در بازگشت از سفر

۳۰۸۷- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَارِبِ بْنِ دِثَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ، قَالَ لِي : «ادْخُلِ الْمَسْجِدَ ، فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ» . [راجع : ۴۴۳ . أخرجه مسلم : ۷۱۵ بزيادة و مطولاً في الرضاع ۵۴ والمساقاة ۱۰۹] .

۳۰۸۷ - از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را در سفری همراه بودم. آن‌گاه که به مدینه رسیدیم به من گفت: «به مسجد درآی و دو رکعت نماز بگزار».

۳۰۸۸- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبٍ ، عَنْ أَبِيهِ وَعَمِّهِ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبٍ ، عَنْ كَعْبٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ ضُحًى دَخَلَ الْمَسْجِدَ ، فَصَلَّى

۳۰۸۸ - از کعب(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چون به وقتن چاشت از سفر بازمی‌گشت به مسجد وارد می‌شد و دو رکعت نماز می‌گزارد قبل از آن

رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ . [راجع : ٢٧٥٧. أخرجه مسلم : ٧١٦ و أخرجه مسلم : ٢٧٦٩ مطولاً] .

که بنشیند.

١٩٩- باب : الطَّعَامِ عِنْدَ الْقُدُومِ

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يُفْطِرُ لِمَنْ يَغْشَاهُ .

٣٠٨٩- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ مُحَارِبِ بْنِ دِثَارٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، نَحَرَ جَزُورًا أَوْ بَقَرَةً .

زَادَ مُعَاذٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ مُحَارِبٍ : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ : اشْتَرَى مِنِّي النَّبِيُّ ﷺ بَعِيرًا بِوَقِيَّتَيْنِ ، وَدِرْهَمٍ أَوْ دِرْهَمَيْنِ ، فَلَمَّا قَدِمَ صِرَارًا ، أَمَرَ بِبَقَرَةٍ فَذُبِحَتْ فَأَكَلُوا مِنْهَا ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، أَمَرَنِي أَنْ آتِيَ الْمَسْجِدَ فَأُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ ، وَوَزَنَ لِي ثَمَنَ الْبَعِيرِ . [راجع ٤٤٣ : أخرجه مسلم : ٧١٥ ، وفي المساقاة ١٠٩ وهو باختلاف في الرضاع ٥٤ ونفس الحديث في المساقاة ١٠٩] .

٣٠٩٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَارِبِ ابْنِ دِثَارٍ ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ : قَدِمْتُ مِنْ سَفَرٍ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « صَلِّ رَكْعَتَيْنِ » .

صِرَارٌ مَوْضِعٌ نَاحِيَةً بِالْمَدِينَةِ . [راجع : ٤٤٣ .أخرجه مسلم : ٧١٥ بزيادة ومطولاً في الرضاع ٥٤ والمساقاة ١٠٩] .

باب ۱۹۹: غذا دادن هنگام بازگشت از سفر

و ابن عُمر (با رسیدن از سفر) روزه نمی‌گرفت؛ زیرا کسی به دیدن وی می‌آمد[1].

۳۰۸۹ – از شُعْبه، از مُحارِب بن دِثار روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد، شتر یا گاوی را ذبح کرد.

مُعاذ، از شُعبه، از مُحارِب افزوده است: از جابربن عبدالله شنیدم که می‌گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به بهای دو اُوْقیه و یک یا دو درهم شتری خرید، و چون به موضع صِرار رسید، امر کرد که گاوی بکشند و گاو را ذبح کردند و از گوشت آن خوردند، و آن‌گاه که به مدینه آمد، مرا فرمود که به مسجد بیایم و دو رکعت نماز بگزارم و بهای شتر مرا برایم وزن کرد.

۳۰۹۰ – شعبه، از محارِب ابن دثار، از جابر روایت کرده که گفت: از سفری آمدم، آن حضرت فرمود: «دو رکعت نماز بگزار» و صِرار، موضعی است در مدینه.

۱– ابن عمر (رضی‌الله عنه) در سفر روزه نمی‌گرفت، نه روزهٔ نفل و نه روزهٔ فرض و در حالت اقامت اکثراً روزه می‌گرفت ولی در روزهای اول که از سفر بازمی‌گشت به خاطر کسانی که از وی دیدن می‌کردند روزه نمی‌گرفت.

٥٧- كِتَاب فَرْضِ الْخُمُسِ

١- باب : فرض الخُمس

٣٠٩١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ : أَنَّ حُسَيْنَ ابْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلام أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَلِيًّا قال : كَانَتْ لِي شَارِفٌ مِنْ نَصِيبِي مِنَ الْمَغْنَمِ يَوْمَ بَدْرٍ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَعْطَانِي شَارِفًا مِنَ الْخُمُسِ ، فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَبْتَنِيَ بِفَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّه ﷺ ، وَاعَدْتُ رَجُلًا صَوَّاغًا مِنْ بَنِي قَيْنُقَاعَ أَنْ يَرْتَحِلَ مَعِيَ ، فَنَأْتِيَ بِإِذْخِرٍ أَرَدْتُ أَنْ أَبِيعَهُ الصَّوَّاغِينَ ، وَأَسْتَعِينَ بِهِ فِي وَلِيمَةِ عُرْسِي ، فَبَيْنَا أَنَا أَجْمَعُ لِشَارِفَيَّ مَتَاعًا مِنَ الأَقْتَابِ وَالْغَرَائِرِ وَالْحِبَالِ ، وَشَارِفَايَ مُنَاخَتَانِ إِلَى جَنْبِ حُجْرَةِ رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، رَجَعْتُ حِينَ جَمَعْتُ مَا جَمَعْتُ ، فَإِذَا شَارِفَايَ قَدِ اجْتُبَّ أَسْنِمَتُهُمَا ، وَبُقِرَتْ خَوَاصِرُهُمَا وَأُخِذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا ، فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْنَيَّ حِينَ رَأَيْتُ ذَلِكَ الْمَنْظَرَ مِنْهُمَا ، فَقُلْتُ : مَنْ فَعَلَ هَذَا ؟ فَقَالوا : فَعَلَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ ، وَهُوَ فِي هَذَا الْبَيْتِ فِي شَرْبٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ ، فَعَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ فِي وَجْهِي الَّذِي لَقِيتُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَا لَكَ» . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّه ، مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ ، عَدَا حَمْزَةُ عَلَى نَاقَتَيَّ ، فَأَجَبَّ أَسْنِمَتَهُمَا ، وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا ، وَهَا هُوَ ذَا فِي بَيْتٍ مَعَهُ شَرْبٌ ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِرِدَائِهِ فَارْتَدَى ، ثُمَّ انْطَلَقَ يَمْشِي ، وَاتَّبَعْتُهُ أَنَا وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ حَتَّى جَاءَ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ حَمْزَةُ ، فَاسْتَأْذَنَ فَأَذِنُوا لَهُمْ ، فَإِذَا هُمْ شَرْبٌ ، فَطَفِقَ رَسُولُ اللَّه

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۵۷ – کتاب فَرض خُمس

باب ۱: فرض خُمس

۳۰۹۱ – از زُهری از (زین‌العابدین) علی بن حُسین، از حُسین بن علی علیهماالسلام روایت است که علی (رضی‌الله عنه) گفته:

از اموال غنیمت روز بدر، ناقهٔ پیری، سهم من رسید و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مال خُمس شتری به من داد. آن‌گاه که قصد کردم با فاطمه دختر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ازدواج کنم، با مردی زرگر از قبیلهٔ بنی قَیْنُقَاع وعده گذاشتم که مرا همراهی کند تا کاه اذخر بیاوریم و بر زرگران بفروشیم و بهای آن را در ضیافت عروسی مصرف کنم. در این میان که مشغول فراهم آوری وسایلی چون پالان و کاه جامه و ریسمان برای شتران شدم و شتران در کنار خانهٔ مردی از انصار زانو زده بودند، ومن پس از جمع‌آوری وسایل برگشتم، دیدم که کوهانهای شتران بریده شده و پهلوهای آن دریده شده و جگرهای آن برآورده شده است. با دیدن این منظره اشکم را نتوانستم مانع شوم. گفتم کدام کسی چنین کرده است؟ گفتند: حَمزه بن عبدالمطلب کرده است، که با جمعی از شرابخواران از انصار در این خانه است.

من روانه شدم تا آن که بر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درآمدم و زُیدبن حارِثه نزد آن حضرت

ﷺ يَلُومُ حَمْزَةَ فِيمَا فَعَلَ ، فَإِذَا حَمْزَةُ قَدْ ثَمِلَ ، مُحْمَرَّةً عَيْنَاهُ ، فَنَظَرَ حَمْزَةُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ صَعَّدَ النَّظَرَ ، فَنَظَرَ إِلَى رُكْبَتِهِ ، ثُمَّ صَعَّدَ النَّظَرَ ، فَنَظَرَ إِلَى سُرَّتِهِ ، ثُمَّ صَعَّدَ النَّظَرَ فَنَظَرَ إِلَى وَجْهِهِ ، ثُمَّ قَالَ حَمْزَةُ : هَلْ أَنْتُمْ إِلا عَبِيدٌ لأَبِي ، فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَدْ ثَمِلَ ، فَنَكَصَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَقِبَيْهِ الْقَهْقَرَى ، وَخَرَجْنَا مَعَهُ . [راجع: ۲۰۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۹۷۹] .

بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از سیمای من دانست که چه واقع شده است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بر تو چه واقع شد؟» گفتم: یا رسول‌الله: من هرگز چنین روزی ندیده بودم. حمزه بر دو شتر من ستم کرد، کوهانهایشان را برید و پهلوهایشان را شکافت و آگاه باش که وی درخانه‌ای با شرابخواران یکجا می‌باشد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ردای خویش را خواست و پوشید و راهی شد. من وزیدبن حارثه در پی او روان شدیم تا آن که به خانه‌ای رسیدیم که حمزه در آن‌جا بود. آن حضرت اجازه خواست. اجازه دادند. آنها شراب می‌نوشیدند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به خاطر کاری که حمزه کرده بود به ملامت کردن وی آغاز کرد. لیکن حمزه مست شده بود و چشمانش سرخ گشته بود. وی به سوی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نگریست و سپس نظری به بالا افکند و به زانوهای آن حضرت نگریست و سپس نظری به بالا افکند و به ناف آن حضرت نگریست و سپس نظری به بالا افکند و به سیمای آن حضرت نگریست. سپس حمزه گفت: شما مگر غلامان پدر من نیستید؟ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر پاشنه‌های خویش به عقب برگشت، و ما نیز با آن حضرت برآمدیم[1].

۳۰۹۲- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا :

۳۰۹۲ - از ابن شهاب، از عُروه‌بن زُبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) پس از وفات رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از

۱- این واقعه قبل از حرام شدن شراب بوده است، و اگر کسی از امری مباح مست شود و دیگری را دشنام دهد و قذف کند، حکم مجنون و بیهوش و کودک را دارد و حد قذف بر روی واجب نمی‌شود و به همین سبب آن حضرت مؤاخذه حد بر حمزه نکرد و به غرامت بهای دو شتر بسنده کرد؛ زیرا جنایت مال از دیوانه و غیره ساقط نیست.

أَخْبَرَتْهُ أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام ، ابْنَةَ رَسُولِ اللَّـهِ ﷺ : سَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَنْ يَقْسِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا ، مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللَّـهِ ﷺ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ . [انظر: ٣٠٩٣ط، ٣٧١١ز، ٤٠٣٥خ‌ز، ٤٢٤٠ط، ٦٧٢٥خ .

اخرجه مسلم : ١٧٥٩ ، مع الحديث الآتي] .

ابوبکر صدیق خواست که سهم میراث او را از آنچه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از غنیمت فیء به جا گذاشته بدهد.

٣٠٩٣- فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «لا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ» . فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوُفِّيَتْ ، وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ قَالَتْ : وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَسْأَلُ أَبَا بَكْرٍ نَصِيبَهَا مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ خَيْبَرَ وَفَدَكَ ، وَصَدَقَتَهُ بِالْمَدِينَةِ ، فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ عَلَيْهَا ذَلِكَ وَقَالَ :لَسْتُ تَارِكًا شَيْئًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْمَلُ بِهِ إِلا عَمِلْتُ بِهِ ، فَإِنِّي أَخْشَى إِنْ تَرَكْتُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ أَزِيغَ . فَأَمَّا صَدَقَتُهُ بِالْمَدِينَةِ فَدَفَعَهَا عُمَرُ إِلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ، وَأَمَّا خَيْبَرُ وَفَدَكُ فَأَمْسَكَهَا عُمَرُ وَقَالَ : هُمَا صَدَقَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، كَانَتَا لِحُقُوقِهِ الَّتِي تَعْرُوهُ وَنَوَائِبِهِ ، وَأَمْرُهُمَا إِلَى مَنْ وَلِيَ الأَمْرَ ، قَالَ : فَهُمَا عَلَى ذَلِكَ إِلَى الْيَوْمِ .

[قَالَ ابو عبدِ الله : اعتراكَ افْتعلتَ من عروتِه فأصبتهُ . ومنهُ يعرُوهُ واعتراني]. [انظر : ٣٧١٢ح، ٤٠٣٦ق، ٤٢٤١ط، ٦٧٢٦ق . اخرجه مسلم : ١٧٥٩ مع الحديث السابق . بدون زيادة عمر وبه اختصار] .

٣٠٩٣ - [به ادامهٔ حديث فوق] ابوبكر به او گفت: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «از ما میراث گذاشته نمی‌شود. آنچه از ما می‌ماند، برای صدقه است». فاطمه دختر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) خشمگین شد و ابوبکر را ترک کرد و پیوسته از وی دوری گزید تا آن‌که وفات کرد، و او پس از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شش ماه زنده بود. عایشه گفت: فاطمه سهم میراث خود را از آنچه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در خیبر و فَدَک و صدقه‌ای که در مدینه گذاشته بود، طلب می‌کرد[1] و ابوبکر از برآوردن تقاضای وی ابا ورزید و گفت: من ترک کنندهٔ چیزی نیستم که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بدان عمل کرده است، مگر آن که بدان عمل نمایم و از آن می‌ترسم که اگر چیزی از عمل وی را ترک کنم، گمراه خواهم شد.

اما صدقهٔ آن حضرت در مدینه را، عُمر به علی و عباس سپرد، لیکن زمین خیبر و فدک را نگه داشت و گفت: این هرد و زمین صدقهٔ

۱- زمینهایی که متعلق به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بود عبارت بود از خمس زمین خیبر، زمین فدَک و صدقهٔ مدینه. نظر به روایت معمر، آن حضرت نیمهٔ محصول زمین خیبر را برای نوائب و حاجات خود و نیمهٔ دیگر محصول را برای مسلمانان تخصیص داده بود. نظر به روایت ابوداود، دو حصهٔ محصول آن را برای مسلمانان و یک حصهٔ آن را برای نفقهٔ اهل و عیال خود تخصیص داده بود. و آنچه از نفقهٔ اهل و عیال زیاد می‌شد، به مهاجران داده می‌شد. فَدَک: قریه‌ای است میان خیبر و مدینه. آن حضرت بعد از فتح خیبر به مناصفهٔ زمین فدک صلح کرد. این زمین در زمرهٔ فیء است که در قرآن آمده است. فیء مالی است که بدون جنگ از کافران به دست آید. خداوند فرموده است: «و ما افاالله علی رسوله منهم» (الحشر: ۴) یعنی «آنچه عاید گردانید خدا بر پیامبر خود از اموال (بنی‌نضیر»). محصول این زمین برای مسافران اختصاص یافته است. صدقهٔ مدینه: شامل زمین‌های بنی‌نضیر در نزدیک مدینه و سوم حصهٔ زمین وادی‌القری بود که به صلح از یهود گرفته بود که در زمره فیء محسوب می‌شد و همچنان زمین‌هایی را شامل می‌شد که انصار گذاشته بودند. نظر به روایت ابوداود، محصول زمینهای صدقهٔ مدینه برای حوادث و حوایج ضروری اهل و عیال، و سلاح و غیره تخصیص یافته بود.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) است که از محصول آن در حوایج و حوادثی که رخ می‌داد مصرف می‌کرد و تصرف و سرپرستی از آن بر ولی امر (خلیفه) است.

زُهری گفته است: آن دو زمین تا امروز بر همین منوال است.

ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید: لفظ – اِعْتراک[1] از باب اِفْتَعال است و مشتق است از مجرد که مأخوذ است از – عروته – یعنی پیش آمدم، به معنی – اَصَبْتُهُ، است او را، و – اعترانی، یعنی پیش آمد مرا، از همین قبیل است.

۳۰۹۴- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَرْوِيُّ : حَدَّثَنَا مَالِكُ ابْنُ أَنَسٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ ، وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرٍ ذَكَرَ لِي ذِكْرًا مِنْ حَدِيثِهِ ذَلِكَ ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ الْحَدِيثِ ، فَقَالَ مَالِكٌ : بَيْنَا أَنَا جَالِسٌ فِي أَهْلِي حِينَ مَتَعَ النَّهَارُ ، إِذَا رَسُولُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ يَأْتِينِي ، فَقَالَ : أَجِبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى عُمَرَ ، فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى رِمَالِ سَرِيرٍ ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فِرَاشٌ ، مُتَّكِئٌ عَلَى وِسَادَةٍ مِنْ أَدَمٍ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسْتُ ، فَقَالَ : يَا مَالِ ، إِنَّهُ قَدِمَ عَلَيْنَا مِنْ قَوْمِكَ أَهْلُ أَبْيَاتٍ ، وَقَدْ أَمَرْتُ فِيهِمْ بِرَضْخٍ ، فَاقْبِضْهُ فَاقْسِمْهُ بَيْنَهُمْ ، فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَمَرْتَ بِهِ غَيْرِي ، قَالَ : اقْبِضْهُ أَيُّهَا الْمَرْءُ .

فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عِنْدَهُ أَتَاهُ حَاجِبُهُ يَرْفَا ، فَقَالَ : هَلْ لَكَ فِي عُثْمَانَ وَعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ يَسْتَأْذِنُونَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَأَذِنَ لَهُمْ فَدَخَلُوا فَسَلَّمُوا وَجَلَسُوا .

۳۰۹۴ – از مالک بن انس روایت است که ابن شهاب (زُهری) گفت: محمد بن جُبَیر از مالک بن اُوس حدیثی روایت کرد و گفت: من روانه شدم تا نزد مالک بن اوس رفتم، او را از این حدیث پرسیدم مالک گفت: در حالی که در خانه‌ام نشسته بودم و آفتاب بلند شده بود و گرم بود، قاصد عمر بن خطاب نزد من آمد و گفت: امر امیرالمؤمنین را اجابت کن. با وی راهی شدم تا نزد عمر رسیدم. وی بر تخت بوریایی نشسته بود که بر آن فرشی نبود و بر بالش چرمی تکیه کرده بود. بر وی سلام کردم و سپس نشستم و گفت: ای مال (یعنی مالک) خانواری چند از اقوام تو نزد من آمده‌اند و من به عطای اندکی امر کرده‌ام. آن را بگیر و میانشان تقسیم کن. گفتم: ای امیرالمؤمنین اگر به جز من کسی دیگر را امر کنی. گفت: ای مرد، آن را بگیر.

[1]– مراد از آن در این فرمودهٔ خداوند تعالی است که می‌فرماید: «اِن فقول الااعْتَرَاکَ بَعْضُ الِهتِنا بِسُوءٍ» (هود: ۵۴) یعنی نمی‌گوییم مگر آن که رسانیده‌اند به تو بعضی معبودان ما ضرری. امام بخاری در تفسیر لفظ «تعرُوه» که در حدیث آمده است، آورده است .

ثُمَّ جَلَسَ يَرْفَأُ يَسِيراً ، ثُمَّ قال : هَلْ لَكَ في عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ؟ قال : نَعَمْ ، فَأَذِنَ لَهُمَا فَدَخَلا فَسَلَّمَا فَجَلَسَا .

فَقَالَ عَبَّاسٌ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا ، وَهُمَا يَخْتَصِمَانِ فِيمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مِنْ مَالِ بَنِي النَّضِيرِ ، فَقَالَ الرَّهْطُ ، عُثْمَانُ وَأَصْحَابُهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنَهُمَا ، وَأَرِحْ أَحَدَهُمَا مِنَ الآخَرِ .

قال عُمَرُ : تَيْدَكُمْ ، أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «لا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ» . يُرِيدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَفْسَهُ ؟ قَالَ الرَّهْطُ : قَدْ قَالَ ذَلِكَ .

فَأَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ، فَقَالَ : أَنْشُدُكُمَا اللَّهَ ، أَتَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَالَ ذَلِكَ ؟ قَالا : قَدْ قَالَ ذَلِكَ .

قال عُمَرُ : فَإِنِّي أُحَدِّثُكُمْ عَنْ هَذَا الأَمْرِ ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ فِي هَذَا الْفَيْءِ بِشَيْءٍ لَمْ يُعْطِهِ أَحَداً غَيْرَهُ ، ثُمَّ قَرَأَ ﴿ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ - إِلَى قَوْلِهِ - قَدِيرٌ﴾ . فَكَانَتْ هَذِهِ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَاللَّهِ مَا احْتَازَهَا دُونَكُمْ ، وَلا اسْتَأْثَرَ بِهَا عَلَيْكُمْ ، قَدْ أَعْطَاكُمُوهَا وَبَثَّهَا فِيكُمْ ، حَتَّى بَقِيَ مِنْهَا هَذَا الْمَالُ ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةَ سَنَتِهِمْ مِنْ هَذَا الْمَالِ ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلَ مَالِ اللَّهِ ، فَعَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ حَيَاتَهُ ، أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ ؟ قَالُوا : نَعَمْ .

ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ : أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمَانِ ذَلِكَ ؟ قَالَ عُمَرُ : ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَبَضَهَا أَبُو بَكْرٍ ، فَعَمِلَ فِيهَا بِمَا عَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ : إِنَّهُ فِيهَا لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ، ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ ، فَكُنْتُ أَنَا وَلِيَّ أَبِي بَكْرٍ ، فَقَبَضْتُهَا سَنَتَيْنِ مِنْ إِمَارَتِي أَعْمَلُ ، فِيهَا بِمَا عَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَا عَمِلَ فِيهَا أَبُو بَكْرٍ ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ :

در حالی که نزد وی نشسته بودم، دربان وی یَرفا، آمد و گفت: آیا برای ورود عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد بن ابی وَقّاص اجازه می‌دهی؟ گفت: آری. به آنها اجازه داد. درآمدند و سلام کردند و نشستند. سپس یَرفا اندکی نشست و بعد گفت: آیا به علی و عباس اجازه می‌دهی؟ گفت: آری. به آنها اجازه داد، درآمدند و سلام کردند و نشستند.

عباس گفت: ای امیرالمؤمنین، بین من و این مرد (یعنی علی) قضاوت کن. آن دو نفر در مورد مالی که خداوند به پیامبر خود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به طور (فیء) از مال بنی نضیر عطا کرده بود، مخاصمت می‌کردند.

آن گروه، یعنی عثمان و همراهان وی گفتند: ای امیر المؤمنین میان آن‌ها قضاوت کن، و یکی را از دیگری راحت گردان.

عمر گفت: آرام باشید، شما را به خدایی سوگند می‌دهم که آسمان و زمین به حکم وی قایم است که آیا این را می‌دانید که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «از ما میراث گذاشته نمی‌شود، آنچه از ما می‌ماند صدقه است». (مراد از لفظ – ما–) رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شخص خود را اراده می‌کرد؟ (یعنی آن‌چه از من می‌ماند صدقه است).

آن گروه گفتند: همانا آن حضرت چنان فرموده است.

سپس عمر به سوی علی و عباس روی کرد و گفت: شما را به خداوند سوگند می‌دهم که آیا این را می‌دانید که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) چنان گفته است؟ آنان گفتند: به تحقیق

إِنِّي فِيهَا لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ .

ثُمَّ جِئْتُمَانِي تُكَلِّمَانِي ، وَكَلِمَتُكُمَا وَاحِدَةٌ ، وَأَمْرُكُمَا وَاحِدٌ جِئْتَنِي يَا عَبَّاسُ تَسْأَلُنِي نَصِيبَكَ مِنِ ابْنِ أَخِيكَ ، وَجَاءَنِي هَذَا - يُرِيدُ عَلِيًّا - يُرِيدُ نَصِيبَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا ، فَقُلْتُ لَكُمَا : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَا نُورَثُ ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ » . فَلَمَّا بَدَا لِي أَنْ أَدْفَعَهُ إِلَيْكُمَا ، قُلْتُ : إِنْ شِئْتُمَا دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا ، عَلَى أَنَّ عَلَيْكُمَا عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ : لَتَعْمَلَانِ فِيهَا بِمَا عَمِلَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَبِمَا عَمِلَ فِيهَا أَبُو بَكْرٍ ، وَبِمَا عَمِلْتُ فِيهَا مُنْذُ وَلِيتُهَا ، فَقُلْتُمَا : ادْفَعْهَا إِلَيْنَا ، فَبِذَلِكَ دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا ، فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ دَفَعْتُهَا إِلَيْهِمَا بِذَلِكَ ؟ قَالَ الرَّهْطُ : نَعَمْ .

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ، فَقَالَ : أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ ، هَلْ دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا بِذَلِكَ ؟ قَالَا : نَعَمْ .

قَالَ : فَتَلْتَمِسَانِ مِنِّي قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ ، فَوَاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ لَا أَقْضِي فِيهَا قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهَا فَادْفَعَاهَا إِلَيَّ ، فَإِنِّي أَكْفِيكُمَاهَا . [راجع : ۲۹۰٤ . أخرجه مسلم : ۱۷۵۷] .

که چنان گفته است.

عمر گفت: همانا واقعیت را من به شما می‌گویم، به تحقیق که خداوند این فیء (غنیمت حاصله بدون جنگ) را برای رسول خود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) خاص گردانیده است، و این غنیمت را به جز وی به کسی دیگر نداده است. سپس عمر تلاوت کرد: «و آنچه عاید گردانید خدا بر پیغامبر خود از اموال (بنی نضیر) پس نتاخته بودید بر آن اسپان را ونه شتران را ولیکن خدا غالب می‌گرداند پیغامبران خود را بر هر که خواهد و خدا بر هر چیز تواناست» (الحشر: ٦).

پس این اموال، خالص برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بود، به خدا سوگند که آن حضرت آن مال را مالک نشده است که برای شما نداده باشد و نه هم آن را برای شما برگزیده است، همانا از آن مال برای شما داد و میان شما قسمت کرد تا آن که از آن مال همین مقدار مانده است. و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نفقهٔ سالانه اهل و عیال خود را از همین مال می‌داد و بقیهٔ عاید آن را در راه خدا مصرف می‌کرد، و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در دوران حیات خود بر همین منوال عمل کرد. من شما را به خدا سوگند می‌دهم و می‌پرسم که آیا این را می‌دانید؟ گفتند: آری. سپس عمر به علی و عباس گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم و می‌پرسم که آیا این را می‌دانید؟ عمر افزود: سپس خداوند پیامبر خود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را از جهان برد، و ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم)

هستم و او آن مال را تصرف کرد و با آن چنان عمل کرد که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) عمل می‌کرد و خداوند می‌داند این‌که: ابوبکر در معامله بدان صادق و نیکوکار و راهیاب و تابع حق بود. سپس خداوند ابوبکر را از جهان برد و من جانشین ابوبکر شدم و در مدت دو سال امارت خود آن مال را در تصرف داشتم و در آن به گونه‌ای عمل کردم که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) عمل می‌کرد و ابوبکر عمل می‌کرد، و خداوند می‌داند که من در معامله بدان، صادق و نیکوکار و راهیاب و پیرو حق بوده‌ام.

سپس هر دوی شما (عباس و علی) نزد من آمدید و سخن زدید. سخن شما یکی بود و کار شما یکی بود. ای عباس، تو نزد من آمدی و سهم خود را از میراث برادرزادهٔ خود می‌طلبیدی، و این مرد نزد من آمد - مراد وی علی بود - و سهم زن خود را از میراث پدر وی می‌طلبید. من برای هر دوی شما گفتم: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «از ما میراث گذاشته نمی‌شود آنچه می‌ماند صدقه است» و چون صلاح در آن دیدم که زمین را به شما بسپارم، گفتم: اگر می‌خواهید بدین شرط به شما می‌سپارم که عهد و پیمان خدا را بر خود لازم گیرید و در آن به گونه‌ای عمل کنید که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در آن عمل می‌کرد و ابوبکر در آن عمل می‌کرد و آن گونه که از آغاز روز سرپرستی خود من بدان عمل می‌کردم. هر دوی شما گفتید که آن را برای ما بسپار و من بدان شرط برای شما سپردم. اکنون من شما جمعیت را به خدا

سوگند می‌دهم و می‌پرسم که آیا تحت همین شرایط بدیشان سپرده بودم؟ جمعیت گفتند: آری.

سپس عمر رو به علی و عباس کرد و گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم و می‌پرسم که آیا تحت همین شرایط به شما سپرده بودم؟

گفتند: آری.

عمر گفت: حالا از من می‌خواهید که به جز از آن حکم کنم. سوگند به ذاتی که آسمان و زمین به حکم وی قایم است که به جز آنچه حکم کرده بودم، دیگر حکمی نمی‌کنم. پس اگر از سرپرستی آن عاجز آمدید آن را برای من بسپارید تا عوض شما، من از آن سرپرستی کنم.

٢- باب : أَدَاءُ الْخُمُسِ مِنَ الدِّينِ

٣٠٩٥- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَان : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ الضُّبَعِيِّ قال : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهما يَقُولُ : قَدِمَ وَفْدُ عَبْدِالْقَيْسِ ، فَقالوا : يَا رَسُولَ ، اللَّه إنَّا هَذَا الْحَيَّ مِنْ رَبِيعَةَ ، بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ كُفَّارُ مُضَرَ ، فَلَسْنَا نَصِلُ إِلَيْكَ إلاَّ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ نَأْخُذُ بِهِ وَنَدْعُو إِلَيْهِ مَنْ وَرَاءَنَا ، قال : «آمُرُكُمْ بِأَرْبَعٍ ، وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ ، الإِيمَان بِاللَّه : شَهَادَة أَنْ لا إِلَهَ إلاَّ اللَّهُ – وَعَقَدَ بِيَدِهِ – وَإِقَامِ الصَّلاَة ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاة ، وَصِيَامِ رَمَضَانَ ، وَأَنْ تُؤَدُّوا لِلَّه خُمُسَ مَا غَنِمْتُمْ . وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الدُّبَّاءِ ، وَالنَّقِيرِ ، وَالْحَنْتَمِ، وَالْمُزَفَّتِ . [راجع : ٥٣ . اخرجه مسلم : ١٧ ، وأما قطعة الدباء في الأشربة ٣٩] .

باب ۲: دادن خُمس (پنجم حصه از غنیمت) بخشی از دین است

۳۰۹۵ – از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: نمایندگان قبیله عبدالقیس آمدند و گفتند:

یا رسول‌الله، ما از قبیلهٔ ربیعه هستیم و میان ما و تو کافران قبیلهٔ مُضَر قرار دارند، ما نزد تو رسیده نمی‌توانیم به جز در ماههای حرام پس ما را دستوری فرمای که از تو بگیریم و کسانی را بدان فراخوانیم که در عقب ما می‌باشند.

آن حضرت فرمود: «شما را به چهار چیز امر می‌کنم و از چهار چیز منع می‌کنم: ایمان به خداوند: گواهی این که نیست هیچ معبود برحق به جز خدا – و آن حضرت انگشتش را

گره کرد – و ادای نماز، و دادن زکات، و روزهٔ ماه رمضان و دادن پنجم حصه از مال غنیمت برای خداوند، و شما را منع می‌کنم از ظروف دُبّاء، و نِقیر، و حَنتَم، و مُزَفَّتْ»[1].

٣- باب : نَفَقَةِ نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ وَفَاتِهِ

٣٠٩٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا ، مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمُؤونَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ» . [راجع : ٢٧٧٦ . أخرجه مسلم : ١٧٦٠] .

٣٠٩٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَا فِي بَيْتِي مِنْ شَيْءٍ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ ، إِلا شَطْرُ شَعِيرٍ فِي رَفٍّ لِي ، فَأَكَلْتُ مِنْهُ حَتَّى طَالَ عَلَيَّ ، فَكِلْتُهُ فَفَنِيَ . [انظر : ٦٤٥١ر . أخرجه مسلم : ٢٩٧٣] .

٣٠٩٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ عَمْرَو بْنَ الحَارِثِ قَالَ : مَا تَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ إِلا سِلاحَهُ ، وَبَغْلَتَهُ البَيْضَاءَ وَأَرْضًا ، تَرَكَهَا صَدَقَةً [٢٧٣٩] .

باب ٣: نفقهٔ زنان پیامبر پس از وفات وی

٣٠٩٦ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «وارثان من دیناری را قسمت نکنند، آنچه به جز از نفقهٔ زنان خود و اجرت عامل خود بگذارم، صدقه است».

٣٠٩٧ – از هِشام، از پدر وی روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد و در خانه‌ام چیزی نبود که زنده جانی از آن بخورد به جز مقداری جو که در طاق خانه‌ام نهاده شده بود و دیر زمانی از آن خوردم و آن را پیمانه کردم تا تمام شد.

٣٠٩٨ – از ابواسحاق روایت است که عَمرو بن حارث گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چیزی از خود به جا نگذاشت به جز سلاح خود و استری سفید و زمینی که آن را صدقه کرده بود.

٤- باب : مَا جَاءَ فِي بُيُوتِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَمَا نُسِبَ مِنَ البُيُوتِ إِلَيْهِنَّ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ ﴾ [الأحزاب:٣٣]. و : ﴿ لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ . [الأحزاب : ٥٣].

باب ٤: آنچه درمورد خانه‌های همسران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمده است و خانه‌هایی که بدیشان نسبت داده شده است.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و بمانید در خانه‌های خویش». (الاحزاب: ٣٣)[2].

١- مراد از آن ظروفی است که در آن نبیذ می‌افکندند و سکرآور می‌شد، تفصیل آن در کتاب ایمان، جلد اول گذشت.

٢- خطاب به همسران آن حضرت است.

و «در نیایید به خانه‌های پیغامبر مگر وقتی که دستوری داده شود شما را» (الاحزاب: ۵۳).

۳۰۹۹- حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى وَمُحَمَّدٌ قَالا : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ وَيُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّه بْنُ عَبْدِاللَّه بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُود : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : لَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللَّه ﷺ ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي فَأَذِنَّ لَهُ . [راجع : ۱۹۸. اخرجه مسلم : ۴۱۸ مطولاً] .

۳۰۹۹ – از عایشه(رضی‌الله عنها) همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت است که گفت: چون بیماری رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شدت یافت از همسران خویش اجازه خواست که در خانهٔ من پرستاری شود و به وی اجازه دادند.

۳۱۰۰- حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا نَافِعٌ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِي اللَّه عَنْهَا : تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْتِي ، وَفِي نَوْبَتِي ، وَبَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي ، وَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَ رِيقِي وَرِيقِه . قَالَتْ : دَخَلَ عَبْدُالرَّحْمَن بِسِوَاك ، فَضَعُفَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْهُ ، فَأَخَذْتُهُ فَمَضَغْتُهُ ، ثُمَّ سَنَنْتُهُ بِه . [راجع : ۸۹۰ . اخرجه مسلم : ۲۴۴۳] .

۳۱۰۰ – از نافع از ابن ابی مُلَیکه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در خانهٔ من و در روز نوبت من وفات کرد، درحالی که میان سینه و گردن من تکیه کرده بود، و خداوند میان آب دهان من و آب دهان وی جمع کرد.

عایشه گفت: (برادرم) عبدالرحمن درآمد و مسواکی با وی بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نتوانست از آن استفاده کند. من مسواک را گرفتم و جویدم و با آن دندانهای آن حضرت را مسواک کردم.

۳۱۰۱- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْر قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ خَالِد ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْن : أَنَّ صَفِيَّةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا جَاءَتْ رَسُولَ اللَّه ﷺ تَزُورُهُ ، وَهُوَ مُعْتَكِفٌ فِي الْمَسْجِد ، فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ ، ثُمَّ قَامَتْ تَنْقَلِبُ ، فَقَامَ مَعَهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ قَرِيبًا مِنْ بَابِ الْمَسْجِد ، عِنْدَ بَابِ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، مَرَّ بِهِمَا رَجُلانِ مِنَ الْأَنْصَار ، فَسَلَّمَا عَلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ ثُمَّ نَفَذَا ، فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّه ﷺ : « عَلَى رِسْلِكُمَا » . قَالا : سُبْحَانَ اللَّه يَا رَسُولَ اللَّه ، وَكَبُرَ عَلَيْهِمَا ذَلِكَ ، فَقَالَ

۳۱۰۱ – از ابن شهاب از علی بن حُسین روایت است که صَفِیّه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: او نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفت تا از آن حضرت دیدار کند آن حضرت در مسجد معتکف بود و با دههٔ اواخر رمضان مصادف بود. سپس صَفیّه برخاست که بازگردد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) همراه وی برخاست تا نزدیک به دروازهٔ مسجد رسیدند که نزدیک خانهٔ اُمّ‌سَلَمه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود. دو مرد انصاری از کنار ایشان گذشتند و بر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) سلام کردند و سپس گذشتند. رسول

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَبْلُغُ مِنَ الإِنْسَانِ مَبْلَغَ الدَّمِ ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَيْئًا» . [راجع: ٢٠٣٥ . أخرجه مسلم: ٢١٧٥] .

خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برای آنان گفت: «بر همان حالت خویش باشید» (تند نروید تا دریابید که وی همسر من است) آنان گفتند: سبحان‌الله یا رسول‌الله و این سخن برایشان گران آمد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«همانا شیطان در وجود انسان به هرجایی می‌رسد که خون می‌رسد و از آن ترسیدم که شیطان چیزی (وسوسه) در دلهای شما پدید آورد».

٣١٠٢- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ ، عَنْ وَاسِعِ بْنِ حَبَّانَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : ارْتَقَيْتُ فَوْقَ بَيْتِ حَفْصَةَ ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْضِي حَاجَتَهُ ، مُسْتَدْبِرَ الْقِبْلَةِ مُسْتَقْبِلَ الشَّامِ . [راجع: ١٤٥ . أخرجه مسلم: ٢٦٦] .

٣١٠٢ – از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: به بام خانهٔ حَفصَه، برآمدم، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که پشت به قبله و روی به شما قضای حاجت می‌کرد.

٣١٠٣- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ لَمْ تَخْرُجْ مِنْ حُجْرَتِهَا . [راجع: ٥٢٢ . أخرجه مسلم: ٦١١] .

٣١٠٣ – از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نماز عصر را زمانی می‌گزارد که آفتاب از حجرهٔ عایشه بیرون نیامده بود.

٣١٠٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال : قَامَ النَّبِيُّ ﷺ خَطِيبًا ، فَأَشَارَ نَحْوَ مَسْكَنِ عَائِشَةَ ، فَقَالَ : «هُنَا الْفِتْنَةُ – ثَلاثًا – مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ» . [انظر: ٣٢٧٩، ٣٥١١، ٥٢٩٦، ٧٠٩٢، ٧٠٩٣ . أخرجه مسلم: ٢٩٠٥] .

٣١٠٤ – از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به خطبه ایستاد و به سوی خانهٔ عایشه (جانب شرق) اشارت کرد و گفت: «از آن سو فتنه پدید می‌آید – سه بار تکرار کرد – محلی که گوشهٔ سر شیطان از آن ظاهر می‌شود» (آفتاب پرستی).

٣١٠٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ عَمْرَةَ ابْنَةِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ

٣١٠٥ – از عَمْرَه بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد وی بود. در آن حال عایشه آواز کسی را شنید که برای ورود

عِنْدَهَا ، وَأَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ إِنْسَانٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ ، فَقَالَ : « رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُرَاهُ فُلَانًا - لِعَمِّ حَفْصَةَ مِنَ الرَّضَاعَةِ - تُحَرِّمُ مَا تُحَرِّمُ الْوِلَادَةُ » .

[راجع: ٢٦٤٤. أخرجه مسلم: ١٤٤٤] .

به خانهٔ حفصه اجازه می‌خواست[1].

عایشه می‌گوید: گفتم: یا رسول‌الله، این مردی است که برای ورود به خانهٔ تو اجازه می‌طلبد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «گمان می‌کنم که فلان کس خواهد بود - عموی رضاعی حفصه - همانا شیرخوارگی حرام می‌کند آن‌چه را ولادت حرام می‌کند».

٥- باب : مَا ذُكِرَ مِنْ دِرْعِ النَّبِيِّ ﷺ

وَعَصَاهُ وَسَيْفِهِ وَقَدَحِهِ وَخَاتَمِهِ ، وَمَا اسْتَعْمَلَ الْخُلَفَاءُ بَعْدَهُ مِنْ ذَلِكَ مِمَّا لَمْ يُذْكَرْ قِسْمَتُهُ ، وَمِنْ شَعَرِهِ وَنَعْلِهِ وَآنِيَتِهِ مِمَّا يَتَبَرَّكُ أَصْحَابُهُ وَغَيْرُهُمْ بَعْدَ وَفَاتِهِ .

باب ۵: آنچه در مورد زره پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

و عصا و شمشیر و قدح و انگشتری وی گفته شده، و آنچه خلفا پس از رحلت آن حضرت، از آن‌چه قسمت کردن آن ذکر نشده است، استعمال کرده‌اند و آنچه دربارهٔ موی و کفش و ظروف آن حضرت گفته شده که یاران آن حضرت و غیر ایشان پس از وفات آن حضرت بدان تبرک می‌جویند.

٣١٠٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ ثُمَامَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ لَمَّا اسْتُخْلِفَ بَعَثَهُ إِلَى الْبَحْرَيْنِ ، وَكَتَبَ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ وَخَتَمَهُ بِخَاتَمِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَكَانَ نَقْشُ الْخَاتَمِ ثَلَاثَةَ أَسْطُرٍ : «مُحَمَّدٌ» سَطْرٌ ، وَ«رَسُولُ» سَطْرٌ ، وَ«اللَّهِ» سَطْرٌ . [راجع : ١٤٤٨ و ٦٥. أخرجه مسلم: ٢٠٩٢ ، بدون ذكر أبي بكر والبحرين] .

۳۱۰۶ - از ثُمامه روایت است که أَنس(رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که ابوبکر(رضی‌الله عنه) به خلافت رسید، او (یعنی انس) را به بحرین فرستاد و این نامه را به وی نوشت و آن را با مُهر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مُهر کرد، و نقش مُهر سه سطر بود: «محمدٌ» یک سطر و «رَسُول» یک سطر و «اَللّٰه» یک سطر.

٣١٠٧- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الْأَسَدِيُّ : حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ طَهْمَانَ قَالَ : أَخْرَجَ إِلَيْنَا أَنَسٌ نَعْلَيْنِ جَرْدَاوَيْنِ لَهُمَا قِبَالَانِ ، فَحَدَّثَنِي ثَابِتٌ

۳۱۰۷ - از عیسی بن طَهْمان روایت است که گفت: اَنَس، یک جفت کفش چرمی بدون موی را که دارای تسمهٔ چرمی بود نزد ما آورد. سپس ثابت البنانی از قول انس گفت که: آن

[1]- نسبت دادن خانه به همسران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به اعتبار سکونت ایشان در آن خانه‌ها بوده است. پس از وفات همسران آن حضرت، خانه‌های ایشان در زمرهٔ صدقه آن حضرت است و آنها این خانه‌ها را وارث نشدند. پس از مرگ همسران آن حضرت، خانه‌های ایشان در ساحهٔ مسجد نبوی درآمد بعضی گفته‌اند که آن حضرت به هر یک از همسران خویش خانه‌ای تملیک کرده بود(شرح شیخ‌الاسلام، ج ۵، ص ۱۶۴).

الْبُنَانِيُّ بَعْدُ : عَنْ أَنَسٍ أَنَّهُمَا نَعْلا النَّبِيِّ ﷺ . [انظر : ۵۸۵۷، ۵۸۵۸].

جفت کفش از آنِ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بوده است.

۳۱۰۸- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ، حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلالٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ : أَخْرَجَتْ إِلَيْنَا عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، كِسَاءً مُلَبَّدًا وَقَالَتْ : فِي هَذَا نُزِعَ رُوحُ النَّبِيِّ ﷺ .

وَزَادَ سُلَيْمَانُ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ : أَخْرَجَتْ إِلَيْنَا عَائِشَةُ إِزَارًا غَلِيظًا مِمَّا يُصْنَعُ بِالْيَمَنِ ، وَكِسَاءً مِنْ هَذِهِ الَّتِي يَدْعُونَهَا الْمُلَبَّدَةَ . [انظر : ۵۸۱۸، أخرجه مسلم : ۲۰۸۰].

۳۱۰۸ – از حُمَید بن هلال روایت است که ابو برده گفت: عایشه(رضی‌الله عنها)، جامهٔ وصله شده‌ای را نزد ما آورد و گفت: در همین جامه روح پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قبض گردید.

سُلیمان در روایت خود از حُمَیْد، از ابوبرده، افزوده و گفته است: عایشه نزد ما ازاری درشت آورد که در یمن ساخته شده بود و جامهٔ آن از قماشی بود که مُلَبَّدَه خوانده می‌شود.

۳۱۰۹- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ قَدَحَ النَّبِيِّ ﷺ انْكَسَرَ ، فَاتَّخَذَ مَكَانَ الشَّعْبِ سِلْسِلَةً مِنْ فِضَّةٍ ، قَالَ عَاصِمٌ : رَأَيْتُ الْقَدَحَ وَشَرِبْتُ فِيهِ . [انظر : ۵۶۳۸].

۳۱۰۹ – از ابن سیرین روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: قدَح (کاسهٔ) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شکست. وی جای شکستگی را با زنجیرهٔ نقره به هم پیوست.

عاصم گفته است: من آن قدح را دیدم و در آن آب نوشیدم.

۳۱۱۰- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَرْمِيُّ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي : أَنَّ الْوَلِيدَ بْنَ كَثِيرٍ حَدَّثَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَلْحَلَةَ الدُّؤَلِيِّ حَدَّثَهُ : أَنَّ ابْنَ شِهَابٍ : حَدَّثَهُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ حُسَيْنٍ حَدَّثَهُ : أَنَّهُمْ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ مِنْ عِنْدِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، مَقْتَلَ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، لَقِيَهُ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ ، فَقَالَ لَهُ : هَلْ لَكَ إِلَيَّ مِنْ حَاجَةٍ تَأْمُرُنِي بِهَا ؟ فَقُلْتُ لَهُ : لا ، فَقَالَ لَهُ : فَهَلْ أَنْتَ مُعْطِيَّ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَغْلِبَكَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ ، وَايْمُ اللَّهِ لَئِنْ أَعْطَيْتَنِيهِ لا يُخْلَصُ إِلَيْهِمْ أَبَدًا حَتَّى تُبْلَغَ نَفْسِي ، إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَطَبَ ابْنَةَ أَبِي جَهْلٍ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامِ ، فَسَمِعْتُ رَسُولَ

۳۱۱۰ – از ابن شهاب (زُهری) روایت است که علی بن حسین (زین‌العابدین) گفت: آن‌گاه که ایشان پس از شهادت حسین بن علی(رضی‌الله عنه) از نزد یزید بن معاویه به مدینه برگشتند. مِسْوَرْبن مَخْرَمه با وی ملاقات کرد و گفت: اگر تو را بر من حاجتی باشد به من امر کن.

زین‌العابدین می‌گوید: به او گفتم: نی.

مِسْوَر می‌گوید: به او گفتم: آیا شمشیر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را برایم می‌دهی؛ زیرا از آن می‌ترسم که این مردم شمشیر را به زور از تو بگیرند[۱].

۱– مِسْوَر شاید از آن تشویش داشت که مبادا عُمّال یزید آن شمشیر را طلب کنند و او ندهد و حیات وی به خطر افتد و یا این که مناسب نمی‌دانست که شمشیری را که پیامبر « در میان بسته بود، به دست ظالمان و فاسقان افتد که بدان افتخار و مباهات کنند. ظاهراً چنین می‌نماید که مراد از آ ن شمشیر ذوالفقار بوده باشد که از غنایم بدر به دست آمده بود و همیشه نزد آن حضرت می‌بود تا آن که قبل از وفات، آن را به علی (رضی‌الله عنه) بخشید و از او به اولاد وی انتقال یافت (شرح شیخ‌الاسلام).

اللَّه ﷺ يَخْطُبُ النَّاسَ فِي ذَلِكَ عَلَى مِنْبَرِهِ هَذَا ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ مُحْتَلِمٌ ، فَقَالَ : « إِنَّ فَاطِمَةَ مِنِّي ، وَأَنَا أَتَخَوَّفُ أَنْ تُفْتَنَ فِي دِينِهَا » . ثُمَّ ذَكَرَ صِهْرًا لَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِشَمْسٍ ، فَأَثْنَى عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ إِيَّاهُ ، قَالَ : « حَدَّثَنِي فَصَدَقَنِي ، وَوَعَدَنِي فَوَفَى لِي ، وَإِنِّي لَسْتُ أُحَرِّمُ حَلالاً ، وَلا أُحِلُّ حَرَامًا ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ لا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ أَبَدًا » . [انظر في الشهادات ، باب ٢٨ – الشروط باب ٦. أخرجه مسلم : ٢٤٤٩] .

به خدا سوگند که اگر آن را به من بدهی، هرگز کسی را بدان دسترسی نخواهد بود تا آن که اجل من فرا رسد.

همچنان چون علی‌بن ابی‌طالب، دختر ابوجهل را با موجودیت فاطمه علیهاالسلام خواستگاری کرد، از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که در این مورد برای مردم بر منبر خطبه خواند. من در آن زمان به سن بلوغ رسیده بودم. آن حضرت فرمود:

آن حضرت سپس از داماد خود یاد کرد که از قبیلهٔ عبد شمس بود[1] و او را در معاملهٔ دامادی وی ستود و فرمود: «وی سخنی به من گفت و راست گفت، و وعدهٔ که به من کرد، بدان وفا کرد. و من کسی نیستم که حلال را حرام گردانم، ولیکن به خدا سوگند که هرگز دختر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با دختر دشمن خدا (در نکاح یک مرد) جمع نمی‌گردد».

٣١١١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُوقَةَ ، عَنْ مُنْذِرٍ ، عَنِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ : لَوْ كَانَ عَلِيٌّ ﷺ ذَاكِرًا عُثْمَانَ ﷺ ذَكَرَهُ يَوْمَ جَاءَهُ نَاسٌ ، فَشَكَوْا سُعَاةَ عُثْمَانَ ، فَقَالَ : لِي عَلِيٌّ اذْهَبْ إِلَى عُثْمَانَ فَأَخْبِرْهُ : أَنَّهَا صَدَقَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَمُرْ سُعَاتَكَ يَعْمَلُونَ فِيهَا . فَأَتَيْتُهُ بِهَا ، فَقَالَ : أَغْنِهَا عَنَّا ، فَأَتَيْتُ بِهَا عَلِيًّا فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : ضَعْهَا حَيْثُ أَخَذْتَهَا . [انظر : ٣١١٢] .

٣١١١ – از مُنْذِر روایت است که ابن حَنَفیَّه گفت: اگر علی(رضی‌الله عنه) (به بدی) از عثمان(رضی‌الله عنه) یاد می‌کرد، همان روزی یاد می‌کرد که مردم نزد وی آمده بودند و از عاملین زکات عثمان(رضی‌الله عنه) شکایت می‌کردند.

علی به من گفت: نزد عثمان برو و او را خبر کن که این صحیفه، حاوی احکام صدقهٔ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) است و به عاملین خود امر کن که بدان عمل کنند. من آن صحیفه را نزد عثمان بردم. وی گفت: آن را از نزدم دور کن (بدان نیازی نیست). آن صحیفه را نزد

[1]– مراد از داماد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) ابوالعاص بن ربیع است. آن حضرت قبل از بعثت، دختر خود زینب را به او داده بود. سپس ابوالعاص در جنگ بدر اسیر شد و آن حضرت او را به شرطی رها کرد که زینب را به مدینه بفرستد و او به وعدهٔ خود وفا کرد.

علی آوردم، و او را از ماجرا خبر کردم. گفت: صحیفه را از همانجایی که گرفته‌ای، بگذار.

٣١١٢ – قال الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ سُوقَةَ قال : سَمِعْتُ مُنْذِرًا الثَّوْرِيَّ ، عَنِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ قال : أَرْسَلَنِي أَبِي : خُذْ هَذَا الْكِتَابَ فَاذْهَبْ بِهِ إِلَى عُثْمَانَ ، فَإِنَّ فِيهِ أَمْرَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الصَّدَقَةِ . [راجع: ٣١١١].

۳۱۱۲ – حُمَیدی گفت: از سُفیان، از محمد ابن سُوقه، از مُنذِرالثوری روایت است که ابن حنفیّه گفت: پدرم (علی) مرا فرستاد و گفت: این نامه را بگیر و آن را به عثمان ببر و همانا در آن امر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درمورد صدقه است.

٦– باب : الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْخُمُسَ لِنَوَائِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْمَسَاكِينِ

وَإِيثَارِ النَّبِيِّ ﷺ أَهْلَ الصُّفَّةِ وَالأَرَامِلَ ، حِينَ سَأَلَتْهُ فَاطِمَةُ وَشَكَتْ إِلَيْهِ الطَّحْنَ وَالرَّحَى : أَنْ يُخْدِمَهَا مِنَ السَّبْيِ فَوَكَلَهَا إِلَى اللَّهِ .

باب ۶: دلیل این که خُمس (پنجم حصهٔ مال غنیمت) برای حوایج رسول خدا« و مساکین است

و برگزیدن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اهل صُفَّه و بیوه زنان را (در امر کمک از خُمس)، و هنگامی که فاطمه از آن حضرت تقاضا کرد و از آرد کردن با دستاس شکایت کرد که: به وی کنیزی از اسیران بدهد، آن حضرت کار او را به خدا واگذاشت.

٣١١٣ – حَدَّثَنَا بَدَلُ بْنُ الْمُحَبَّرِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ قال : أَخْبَرَنِي الْحَكَمُ قال : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى : حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام اشْتَكَتْ مَا تَلْقَى مِنَ الرَّحَى مِمَّا تَطْحَنُ ، فَبَلَغَهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِسَبْيٍ ، فَأَتَتْهُ تَسْأَلُهُ خَادِمًا فَلَمْ تُوَافِقْهُ ، فَذَكَرَتْ لِعَائِشَةَ فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَذَكَرَتْ ذَلِكَ عَائِشَةُ لَهُ ، فَأَتَانَا وَقَدْ دَخَلْنَا مَضَاجِعَنَا ، فَذَهَبْنَا لِنَقُومَ ، فَقَالَ : « عَلَى مَكَانِكُمَا » . حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِي ، فَقَالَ : « أَلا أَدُلُّكُمَا عَلَى خَيْرٍ مِمَّا سَأَلْتُمَاهُ ، إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا فَكَبِّرَا اللَّهَ أَرْبَعًا وَثَلاثِينَ ، وَاحْمَدَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ ، وَسَبِّحَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ ، فَإِنَّ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمَا مِمَّا سَأَلْتُمَاهُ » . [انظر : ٣٧٠٥، ٥٣٦١، ٦٣١٨ . أخرجه مسلم : ٢٧٢٧].

۳۱۱۳ – از ابن ابی لیلی روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: فاطمه علیهاالسلام که از رنج و زحمت آرد کردن با دستاس شکایت داشت، به وی خبر رسید که اسیرانی را نزد آن حضرت آورده‌اند. او نزد آن حضرت رفت تا کنیزی بخواهد، لیکن آن حضرت را دیده نتوانست. خواسته‌اش را به عایشه گفت: وقتی عایشه این موضوع را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یاد کرد. آن حضرت نزد ما آمد و ما به خوابگاه خویش درآمده بودیم، ما خواستیم که برخیزیم. آن حضرت فرمود: «بر جایگاه خویش بمانید» تا آن که سردی قدم آن حضرت را بر سینه‌ام

احساس کردم، سپس فرمود: «آیا شما را به چیزی بهتر از آن‌چه خواسته‌اید رهنمایی کنم؟ آن‌گاه که از خوابگاه خویش برخیزید، سی‌وچهاربار، الله اکبر، و سی‌و سه بار اَلْحَمْدُلِله و سی و سه بار سبحان‌الله بگویید. همانا این بهتر است برای شما از آن‌چه خواسته‌اید».

٧- باب : قَوْلِ اللَّه تَعَالَى : ﴿ فَأَنَّ لِلَّه خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ ﴾

[الأنفال :٤١]. يَعْنِي : لِلرَّسُولِ قَسْمَ ذَلِكَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : « إِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ ، وَخَازِنٌ وَاللَّهُ يُعْطِي » .

باب ۷: فرمودۀ خدای تعالی: «پس پنجم حصه خدای راست و پیامبر راست (الانفال: ۸)

یعنی قسمت کردن مال غنیمت از صلاحیت پیامبر است. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «همانا منم قسمت کننده و خزانه‌دار، و خداوند بخشنده است».

٣١١٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيد : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : عَنْ سُلَيْمَانَ وَمَنْصُور وقَتَادَةَ سَمِعُوا سَالِمَ بْنَ أَبِي الْجَعْد ، عَنْ جَابِرِ بْن عَبْدِاللَّه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا مِنَ الأَنْصَار غُلامٌ ، فَأَرَادَ أَنْ يُسَمِّيَهُ مُحَمَّدًا .

قَالَ شُعْبَةُ فِي حَدِيثِ مَنْصُور : إِنَّ الأَنْصَارِيَّ قَالَ : حَمَلْتُهُ عَلَى عُنُقِي فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ .

وَفِي حَدِيثِ سُلَيْمَانَ : وُلِدَ لَهُ غُلامٌ ، فَأَرَادَ أَنْ يُسَمِّيَهُ مُحَمَّدًا ، قَالَ :« سَمُّوا بِاسْمِي وَلَا تَكَنَّوْا بِكُنْيَتِي ، فَإِنِّي إِنَّمَا جُعِلْتُ قَاسِمًا أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ » .

وَقَالَ حُصَيْنٌ : « بُعِثْتُ قَاسِمًا أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ » .

قَالَ عَمْرٌو : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ سَالِمًا ، عَنْ جَابِر : أَرَادَ أَنْ يُسَمِّيَهُ الْقَاسِمَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «سَمُّوا بِاسْمِي ، وَلَا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي» . [انظر :

٣١١٤ - از ابوالولید[۱] از شعبه، از سلیمان، و منصور، و قتاده روایت است که ایشان از سالم بن ابی‌الجعد شنیده‌اند که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: برای مردی از ما مردم انصار پسری زاده شد و خواست که او را محمدنام گذارد. و شُعْبه در حدیث منصور گفته است: آن مرد انصاری گفت: آن کودک را بر دوش گرفتم و نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بردم و در حدیث سلیمان آمده است: برای او پسری زاده شد و خواست که او رامحمد نام گذارد. آن حضرت فرمود: «به نام من، نام بگذارید و به کُنیّت من کُنیت نکنید. همانا من قسمت کننده گردانیده شدم تا میان شما قسمت کنم»[۲].

وحُصَین گفته است: فرمود «من قسمت کننده

۱- مراد از ابوالولید هشام بن عبدالملک طیاسی است (اسما الرجال).

۲- کُنیت، آن است که مرد یا زنی را به نام فرزندش می‌خوانند و به او لقب می‌دهند و می‌گویند پدر فلانی یا مادر فلانی و این رسم در عرب معمول است، چون کنیت آن حضرت ابوالقاسم بود، فرمود که آن راکنیت نکنند.

٣١١٥ر، ٣٥٣٨ح، ٦١٨٦حر، ٦١٨٧ح، ٦١٨٩حر، ٦١٩٦ح .
أخرجه مسلم : ٢١٣٣].

برانگیخته شدم تا میان شما قسمت کنم».

عَمْرو گفته است: روایت است از شُعبه از قَتاده، از سالم که جابر گفت: آن مرد خواست که کودک را قاسم نام گذارد آن حضرت فرمود: «به نام من نام بگذارید و به کُنیت من کُنْیَت نکنید».

٣١١٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَش ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْد ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه الأَنْصَارِيِّ قال : وُلِـدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلامٌ فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ ، فَقَالَت الأَنْصَارُ : لا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِم وَلا نُنْعِمُكَ عَيْنًا ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقال : يَا رَسُولَ اللَّه ، وُلِدَ لِي غُلامٌ ، فَسَمَّيْتُهُ الْقَاسِمَ ، فَقَالَت الأَنْصَارُ : لا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِم ، وَلا نُنْعِمُكَ عَيْنًا ، فَقَال النَّبِيُّ ﷺ : « أَحْسَنَت الأَنْصَارُ ، سَمُّوا بِاسْمِي وَلا تَكَنَّوْا بِكُنْيَتِي ، فَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ » .
[راجع: ٣١١٤ . أخرجه مسلم : ٢١٣٣] .

٣١١٥ - از سالم بن ابی‌الجعد روایت است که جابربن عبدالله انصاری(رضی‌الله عنه) گفت: برای مردی از ما پسری زاییده شد، او را قاسم نام گذارد. انصار گفتند: تو را ابوالقاسم کنیت نمی‌کنیم و (با این نام) تو را تعظیم و اکرام نمی‌کنیم. وی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، برایم پسری زاییده شده و او را قاسم نام گذاردم. انصار گفتند: تو را ابوالقاسم کُنْیَت نمی‌کنیم و تو را تعظیم و اکرام نمی‌کنیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «انصار سخنی نیک گفته‌اند، به نام من نام بگذارید و به کُنْیَت من کُنْیت نکنید؛ زیرا من قاسم هستم» (یعنی قسمت‌کننده).

٣١١٦- حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه ، عَنْ يُونُس ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَن : أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ يَقُولُ : قال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّين ، وَاللَّـهُ الْمُعْطِي وَأَنَا الْقَاسِمُ ، وَلا تَزَالُ هَذِه الأُمَّةُ ظَاهِرِينَ عَلَى مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّه وَهُمْ ظَاهِرُونَ » . [راجع : ٧١ . أخرجه مسلم : ١٠٣٧ مختصرا بزيادة ، وأخرجه في كتاب الزكاة ١٠٠ مختصرا] .

٣١١٦ - از زُهری، از حُمَید بن عبدالرحمن، از معاویه روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که خداوند به وی نیکی می‌خواهد، او را در دین فقیه می‌گرداند» خداوند بخشنده است و من تقسیم کننده، و این امت همیشه بر مخالفین خود غالب است تا آن که حکم خداوند بیاید و ایشان غالب باشند» (یعنی تا روز قیامت).

٣١١٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَان : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : حَدَّثَنَا هِلالٌ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَن بْنِ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ

٣١١٧ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «من به شما نمی‌دهم و از شما منع نمی‌کنم. همانا من

ﷺ: أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «مَا أُعْطِيكُمْ وَلا أَمْنَعُكُمْ إِنَّمَا، أَنَا قَاسِمٌ أَضَعُ حَيْثُ أُمِرْتُ».

قسمت کننده‌ام، می‌نهم هرجایی که بدان امر شده‌ام»[1].

۳۱۱۸ – از نُعمان روایت است که خَوْلَه انصاری(رضی‌الله عنها) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «آنانی که در مال خداوند به ناحق تصرف می‌کنند، سزای ایشان در روز قیامت آتش است».

۸- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «أُحِلَّتْ لَكُمُ الْغَنَائِمُ»

وَقَال اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ﴾ [الفتح: ٢٠].

وَهِيَ لِلْعَامَّةِ حَتَّى يُبَيِّنَهُ الرَّسُولُ ﷺ.

باب ۸: فرمودۀ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) «غنایم بر شما حلال گردانیده شد»

و خدای تعالی فرموده است: «وعده داده است شما را خدا غنیمتهای بسیار که به دست آرید آن را، پس زود عطا کرد برای شما این غنیمت را» (الفتح: ۲۰).

آن غنایم متعلق به عموم مسلمانان است تا آن که (طرز تقسیم آن را) رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بیان می‌کند.

٣١١٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ: حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ، الأَجْرُ وَالْمَغْنَمُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». [راجع: ٢٨٥٠. أخرجه مسلم: ١٨٧٣].

۳۱۱۹ – از عُرْوَه البارقی(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نیکویی بر پیشانی اسپان رقم زده شده است؛[2] پاداش (جهاد) و غنیمت تا روز قیامت باقی است».

٣١٢٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [انظر: ٣٠٢٧. أخرجه مسلم: ٢٩١٨].

۳۱۲۰ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «و چون خسرو (پادشاه فارس) هلاک شود، پس از وی خسروی نخواهد بود و چون قیصر (پادشاه شام) هلاک گردد. پس از وی قیصری نخواهد بود. سوگند به ذاتی که جان من در حیطۀ قدرت اوست که گنجینه‌های آن‌ها در راه خدا

۱- یعنی اگر کسی را اندک می‌دهم یا بسیار، به حکم خداوند است.
۲- مراد از آن اسپانی است که در جهاد از آن استفاده می‌شود.

به مصرف خواهد رسید»[1].

۳۱۲۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلا كِسْرَى بَعْدَهُ ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلا قَيْصَرَ بَعْدَهُ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ». [انظر : ۳۰۲۷ . أخرجه مسلم:۲۹۱۸] .

۳۱۲۰ – از جاتبر بن سَمُرَه روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر خسرو هلاک گردد، پس از وی خسروی نخواهد بود و اگر قیصر هلاک گردد، پس از وی قیصری نخواهد بود. سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که خزاین آنها در راه خدا به مصرف خواهد رسید».

۳۱۲۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا سَيَّارٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ الْفَقِيرُ : حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أُحِلَّتْ لِيَ الْغَنَائِمُ ». [راجع : ۳۳۵ . أخرجه مسلم : ۵۲۱ مطولا] .

۳۱۲۲ – از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «غنایم بر من حلال گردانیده شد».

۳۱۲۳- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « تَكَفَّلَ اللَّهُ لِمَنْ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ ، لا يُخْرِجُهُ إِلاَّ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ وَتَصْدِيقُ كَلِمَاتِهِ ، بِأَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، أَوْ يَرْجِعَهُ إِلَى مَسْكَنِهِ ، الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ مَعَ مَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ ». [راجع : ۳۶ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۶] .

۳۱۲۳ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ضمانت می‌کند خداوند، کسی را که در راه او جهاد می‌کند، و به جز جهاد در راه او، امری دیگر او را بیرون نمی‌آورد، و احکام خداوند را تصدیق می‌کند که او را به بهشت درآورَد، یا به مسکن وی بازگرداند، محلی که از آن جا برآمده است، با ثواب و غنیمتی که حاصل کرده است».

۳۱۲۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ : لا يَتْبَعْنِي رَجُلٌ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ ، وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِيَ بِهَا ، وَلَمَّا يَبْنِ بِهَا ، وَلا أَحَدٌ بَنَى بُيُوتًا وَلَمْ يَرْفَعْ سُقُوفَهَا ، وَلا أَحَدٌ اشْتَرَى غَنَمًا أَوْ خَلِفَاتٍ ، وَهُوَ يَنْتَظِرُ وِلادَهَا ، فَغَزَا ، فَدَنَا مِنَ الْقَرْيَةِ صَلاةَ الْعَصْرِ ، أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ لِلشَّمْسِ : إِنَّكِ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ ، اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيْنَا ، فَحُبِسَتْ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ ، فَجَمَعَ الْغَنَائِمَ

۳۱۲٤ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «یکی از پیامبران جهاد کرد و به قوم خود گفت: کسی که با زنی ازدواج کرده و قصد خلوت با وی دارد و هنوز خلوت نکرده است، مرا همراهی نکند، و کسی که خانه‌ها ساخته و هنوز سقف‌های آن را بلند نکرده مرا همراهی نکند، و کسی که گوسفند یا شتر خریده و چشم انتظار زاییدن آنهاست مرا همراهی نکند. وی (با گروهی) به

[1]– فرمودهٔ آن حضرت در زمان عمر (رضی‌الله عنه) عملی شد و مسلمانان به گنجینه‌ها و خزاین آن دو امپراطوری بزرگ جهان دست یافتند.

فَجَاءَتْ - يَعْنِي النَّارَ - لِتَأْكُلَهَا فَلَمْ تَطْعَمْهَا ، فَقَالَ : إِنَّ فِيكُمْ غُلُولاً ، فَلْيُبَايِعْنِي مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ رَجُلٌ ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلٍ بِيَدِهِ ، فَقَالَ : فِيكُمُ الْغُلُولُ ، فَلْيُبَايِعْنِي قَبِيلَتُكَ ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلاثَةٍ بِيَدِهِ ، فَقَالَ : فِيكُمُ الْغُلُولُ ، فَجَاؤُوا بِرَأْسٍ مِثْلِ رَأْسِ بَقَرَةٍ مِنَ الذَّهَبِ ، فَوَضَعُوهَا ، فَجَاءَتِ النَّارُ فَأَكَلَتْهَا ، ثُمَّ أَحَلَّ اللَّهُ لَنَا الْغَنَائِمَ ، رَأَى ضَعْفَنَا وَعَجْزَنَا ، فَأَحَلَّهَا لَنَا» . [انظر : ٥١٥٧ ع . أخرجه مسلم : ١٧٤٧] .

جهاد برآمد و چون بدان شهر رسید، وقت نماز عصر بود یا نزدیک به آن. وی به آفتاب گفت: تو تابع امری، و من هم تابع امرم. بارالها، آفتاب را از غروب بازدار، آفتاب از غروب بازداشته شد، تا آن که خداوند به او فتح ارزانی داشت. آن‌گاه غنایم را جمع کرد و آمد - یعنی آتش - که غنایم را بخورد ولیکن آن رانخورد. وی گفت: درمیان شما خیانتی واقع شده، پس از هر قبیله مردی با من بیعت کند. در اثنای بیعت دست مردی به دست وی چسبید. وی گفت: در میان شما خیانت واقع شده است، پس باید همه افراد قبیله‌ات با من بیعت کنند. در اثنای بیعت دست دو یا سه نفر به دست وی چسبید.

وی گفت: خیانت در میان شما می‌باشد، سپس سر طلایی مانند سر گاو را آوردند و در آن‌جا نهادند. آتش آمد و غنایم را خورد. (آن حضرت فرمود) سپس خداوند غنایم را بر ما حلال گردانید، ناتوانی و درماندگی ما را دید، و بر ما حلال گردانید».

٩- باب : الْغَنِيمَةُ لِمَنْ شَهِدَ الْوَقْعَةَ

٣١٢٥- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ عُمَرُ ﷺ : لَوْلا آخِرُ الْمُسْلِمِينَ ، مَا فَتَحْتُ قَرْيَةً إِلاَّ قَسَمْتُهَا بَيْنَ أَهْلِهَا ، كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ . [راجع : ٢٣٣٤] .

باب ۹: غنیمت حق کسی است که در جنگ حاضر شده است

۳۱۲۵ - از زید بن اسلم از پدر وی روایت است که عمر(رضی‌الله عنه) گفت: اگر حالت مسلمانان آینده در نظر نمی‌بود، هرشهری را که فتح می‌کردم، زمین آن را میان جنگاوران جهاد تقسیم می‌کردم بدان گونه که پیامبر(صلی‌الله علیه

وسلم) خیبر را تقسیم کرد[1]

۱۰- باب : مَنْ قَاتَلَ لِلْمَغْنَمِ هَلْ يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِهِ

۳۱۲۶- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَى الأَشْعَرِيُّ ﷺ قَالَ : قَالَ أَعْرَابِيٌّ لِلنَّبِيِّ ﷺ : الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَغْنَمِ ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُذْكَرَ ، وَيُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَانُهُ ، مَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ؟ فَقَالَ :« مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ، فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . [راجع: ۱۲۳. اخرجه مسلم: ۱۹۰۴] .

باب ۱۰: کسی که برای غنیمت کارزار کند آیا از ثواب وی می‌کاهد

۳۱۲٦ - از ابووائل روایت است که ابوموسی اشعری(رضی‌الله عنه) گفت: بادیه نشینی به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: مردی برای به دست آوردن غنیمت کارزار می‌کند و مردی برای نام آوری پیکار می‌کند و مردی برای اظهار شجاعت خود نبرد می‌کند، پس کدام کس در راه خدا می‌جنگد؟ آن حضرت فرمود: «کسی که برای برتری و بلندی کلمهٔ خدا (دین خدا) می‌جنگد، (یعنی برای مجد و عظمت اسلام)، پس همان، در اره خدا به شمار می‌رود».

۱۱- باب : قِسْمَةِ الإِمَامِ مَا يَقْدَمُ عَلَيْهِ ، وَيَخْبَأُ لِمَنْ لَمْ يَحْضُرْهُ أَوْ غَابَ عَنْهُ

۳۱۲۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُهْدِيَتْ لَهُ أَقْبِيَةٌ مِنْ دِيبَاجٍ ، مُزَرَّرَةٌ بِالذَّهَبِ ، فَقَسَمَهَا فِي نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، وَعَزَلَ مِنْهَا وَاحِداً لِمَخْرَمَةَ بْنِ

باب ۱۱: قسمت کردن امام آن‌چه به وی پیشکش می‌شود و نگهداری آن برای کسی که هنگام تقسیم مال حاضر نمی‌شود یا غایب است.

۳۱۲۷ - از اَیُّوب روایت است که عبدالله بن ابی مُلَیکه(رضی‌الله عنه) گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قباهای ابریشمی تکمه طلایی هدیه فرستاده شد و آنها را میان یاران خویش تقسیم کرد، و یکی از آن را برای مَخْرَمه بن نَوفل

۱- عمر (رضی‌الله عنه) زمینهای مفتوحه را میان جهاد کنندگان تقسیم نکرد. باشندگان آن مناطق را تابع جزیه کرد و بر زمین خراج تعیین نمود. از ابن عباس و ابن عُمر و جابر(رضی‌الله عنه)؟؟به عنهم تبدیل شود؟؟ روایت کرده‌اند که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) پس از فتح خیبر، زمین آن راکامل قسمت نکرد و بر بخشی از زمین خراج تعیین کرد و عمر (رضی‌الله عنه) بدان حجت گرفته است. عَمروبن عاص، در مورد زمینهای مفتوحهٔ مصر با جمعی از اصحاب کرام که زبیر بن عوام در آن زمره بود مشورت کرد که آن رامیان مجاهدین تقسیم نماید و یا بر آن خراج تعیین کند و این امر را به مشورهٔ عمر (رضی‌الله عنه) موکول کرد. برخی از صحابه بر وی اعتراض کردند که آن‌ها بودند که برای فتح آن سرزمین رنج کشیدند و بر آن اسپ تاختند و خدا اجر آن را بر ایشان داده است. باید زمینها میان ایشان تقسیم شود، زیرا نه عمر (رض) و نه عمرو بن عاص صلاحیت آن را دارد که زمین را تقسیم نکند. سرانجام عمر (رض) مشوره داد که باشندگان آن جزیه بدهند و به زمین خراج تعیین کند و همه رضایت دادند. ابوعبید به استناد آثار آن حضرت و رفتار خلفای بعدی، در مورد زمین مفتوحه سه حکم آورده است: زمینی که مردم آن اسلام را قبول کنند، زمین‌شان ملک‌شان است و در آن عُشر محصول است. زمینی که به صلح فتح گردد به مقدار معین خراج مصالحه می‌شود و زمینی که به جنگ به دست آید، بعضی آن را غنیمت می‌دانند که باید تقسیم شود و بعضی به رأی امام واگذار می‌کنند.

نَوْفَل، فَجَاءَ وَمَعَهُ ابْنُهُ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ، فَقَامَ عَلَى الْبَابِ فَقَالَ: ادْعُهُ لِي، فَسَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ صَوْتَهُ، فَأَخَذَ قَبَاءً فَتَلَقَّاهُ بِهِ، وَاسْتَقْبَلَهُ بِأَزْرَارِهِ، فَقَالَ: «يَا أَبَا الْمِسْوَرِ خَبَأْتُ هَذَا لَكَ، يَا أَبَا الْمِسْوَرِ خَبَأْتُ هَذَا لَكَ». وَكَانَ فِي خُلُقِهِ شِدَّةٌ.

وَرَوَاهُ ابْنُ عُلَيَّةَ، عَنْ أَيُّوبَ.

وَقَالَ حَاتِمُ بْنُ وَرْدَانَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ: قَدِمَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ أَقْبِيَةٌ.

تَابَعَهُ اللَّيْثُ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ. [راجع: ۲۵۹۹].

جدا کرد. مَخْرمه با پسر خود مِسور بن مخرمه به سوی آن حضرت رفت و بر دروازهٔ خانه ایستاد و (به پسر خود) گفت: او را صدا کن.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آوازش را شنید و قبا را گرفت و برای وی برد و تکمه‌های قبا را به وی (که نابینا بود) پیش نمود و گفت: «ای ابومِسْور، این را برای تو نگاه داشته بودم. ای ابومِسْور. این را برای تو نگاه داشته بودم». و مَخرمه خُلق خوشی نداشت. ابن عُلَیّه، از اَیُّوب روایت کرده است.

حاتم بن وَرْدان گفته است: اَیُّوب، از ابی مُلَیْکه روایت کرده که مِسْوَر بن مَخرمه گفته است: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قباهایی آورده شد.

متابعت کرده است راوی، از لَیْث از ابن ابی مُلَیکه.

۱۲- باب: كَيْفَ قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرَ، وَمَا أَعْطَى مِنْ ذَلِكَ فِي نَوَائِبِهِ

۳۱۲۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ: كَانَ الرَّجُلُ يَجْعَلُ لِلنَّبِيِّ ﷺ النَّخَلَاتِ، حَتَّى افْتَتَحَ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرَ، فَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ يَرُدُّ عَلَيْهِمْ. [راجع: ۲۶۳۰. أخرجه مسلم: ۱۷۷۱ مطولاً].

باب ۱۲: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اموال یهود بنی قُرَیظه و بنی نضیر را چگونه تقسیم کرد و آنچه از آن برای احتیاج خود نگاه داشت.

۳۱۲۸ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردم درختان خرمای خویش را برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هدیه می‌کردند تا آن که آن حضرت سرزمین بنی قُرِیْظه و بنی‌نضیر را فتح کرد. پس از آن زمان بود که درختان خرمای ایشان را به خودشان بازمی‌گردانید.

۱۳- باب : بَرَكَةِ الْغَازِي فِي مَالِهِ حَيًّا وَمَيِّتًا ، مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَوُلاَةِ الأَمْرِ

۳۱۲۹- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : قُلْتُ لأَبِي أُسَامَةَ : أَحَدَّثَكُمْ هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ : لَمَّا وَقَفَ الزُّبَيْرُ يَوْمَ الْجَمَلِ ، دَعَانِي فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ ، فَقَالَ : يَا بُنَيِّ إِنَّهُ لا يُقْتَلُ الْيَوْمَ إِلا ظَالِمٌ أَوْ مَظْلُومٌ ، وَإِنِّي لا أُرَانِي إِلا سَأُقْتَلُ الْيَوْمَ مَظْلُومًا ، وَإِنَّ مِنْ أَكْبَرِ هَمِّي لَدَيْنِي ، أَفَتُرَى يُبْقِي دَيْنُنَا مِنْ مَالِنَا شَيْئًا ؟ فَقَالَ : يَا بُنَيِّ بِعْ مَالَنَا فَاقْضِ دَيْنِي ، وَأَوْصَى بِالثُّلُثِ ، وَثُلُثِهِ لِبَنِيهِ - يَعْنِي بَنِي عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ - يَقُولُ : ثُلُثُ الثُّلُثِ فَإِنْ فَضَلَ مِنْ مَالِنَا فَضْلٌ بَعْدَ قَضَاءِ الدَّيْنِ شَيْءٌ فَثُلُثُهُ لِوَلَدِكَ .

قَالَ هِشَامٌ : وَكَانَ بَعْضُ وَلَدِ عَبْدِاللَّهِ قَدْ وَازَى بَعْضَ بَنِي الزُّبَيْرِ ، خُبَيْبٌ وَعَبَّادٌ وَلَهُ يَوْمَئِذٍ تِسْعَةُ بَنِينَ وَتِسْعُ بَنَاتٍ .

قَالَ عَبْدُاللَّهِ : فَجَعَلَ يُوصِينِي بِدَيْنِهِ وَيَقُولُ : يَا بُنَيِّ إِنْ عَجَزْتَ عَنْهُ فِي شَيْءٍ فَاسْتَعِنْ عَلَيْهِ مَوْلايَ . قَالَ : فَوَاللَّهِ ، مَا دَرَيْتُ مَا أَرَادَ حَتَّى قُلْتُ : يَا أَبَةِ مَنْ مَوْلاكَ ؟ قَالَ : اللَّهُ . قَالَ : فَوَاللَّهِ مَا وَقَعْتُ فِي كُرْبَةٍ مِنْ دَيْنِهِ إِلا قُلْتُ : يَا مَوْلَى الزُّبَيْرِ اقْضِ عَنْهُ دَيْنَهُ فَيَقْضِيهِ ، فَقُتِلَ الزُّبَيْرُ ﷺ وَلَمْ يَدَعْ دِينَارًا وَلا دِرْهَمًا إِلاَّ أَرَضِينَ ، مِنْهَا الْغَابَةُ وَإِحْدَى عَشْرَةَ دَارًا بِالْمَدِينَةِ ، وَدَارَيْنِ بِالْبَصْرَةِ ، وَدَارًا بِالْكُوفَةِ ، وَدَارًا بِمِصْرَ .

باب - ۱۳: برکت در مال غازی در زمان حیات و پس از مرگ وی، که همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و ولی امر مسلمانان جهاد کرده است.

۳۱۲۹ - از عُروه روایت است که عبدالله ابن زبیر گفتب: آن‌گاه که زُبَیر در روز جنگ جَمَل ایستاد، مرا فراخواند[۱]. من در کنار وی ایستادم.

وی گفت: ای پسرک من، امروز کشته نمی‌شود مگر ظالم یا مظلوم و چنین می‌بینم که من امروز مظلوم کشته می‌شوم و زیادترین تشویشی که دارم قرض من است، آیا می‌پنداری که مال ما قرض ما را ادا کند و چیزی باقی بماند؟ سپس زبیر گفت: ای پسرک من! مال ما را بفروش و قرض مرا ادا کن، و به سوم حصهٔ مال وصیت می‌کنم.

وی سوم حصه از سوم حصه را برای پسران وی وصیت کرد - یعنی برای پسران عبدالله بن زبیر.

زبیر می‌گفت: سوم حصه از سوم حصه، یعنی اگر پس از ادای قرض از مال ما چیزی زیاده بماند، سوم حصه از سوم حصه برای پسران تو است. هِشام (راوی حدیث) می‌گوید: برخی از پسران عبدالله با بعضی از پسران زبیر هم‌زاد (هم‌سن) بودند مانند خُبَیْب و عَبّاد. و در آن روز زبیر نُه پسر و نُه دختر داشت[۲].

۱- در سال ۳۶ هجری پس از شهادت عثمان (رضی‌الله عنه) میان دو گروه از مسلمانان جنگ خونینی رخ داد. عایشه (رضی‌الله عنه) و موافقین وی چون طلحه و زبیر و سایر مخالفین بر علیه علی (رضی‌الله عنه) پرچم مخالفت برافراشتند و جنگ سختی در نزد یکی کوفه رخ داد. طرفداران عایشه (رضی‌الله عنه) چون طلحه و زبیر که در زمرهٔ عشره مبشره‌اند شهید شدند و علی (رضی‌الله عنه) مخالفین را شکست داد. چون عایشه (رض) بر شتر سوار بود این جنگ را جنگ جمل گفته‌اند.

۲- یعنی اگر امانت مردم در نزد من ضایع شود، سوء محافظت از امانت را بر گمان می‌برند و آن امانت ضمان ندارد و اگر امانت به طور قرض باشد، ادای قرض بر ذمهٔ من است. وی نمی‌خواست که امانت مردم نزد او رایگان تلف شود.

قال : وَإِنَّمَا كَانَ دَيْنُهُ الَّذي عَلَيْه أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَأْتيه بِالْمَال فَيَسْتَوْدِعُهُ إِيَّاهُ ، فَيَقُولُ الزُّبَيْرُ : لا ، وَلَكنَّهُ سَلَفٌ ، فَإِنِّي أَخْشَى عَلَيْه الضَّيْعَةَ ، وَمَا وَلِيَ إِمَارَةً قَطُّ ، وَلا جِبَايَةَ خَرَاجٍ ، وَلا شَيْئًا إِلاَّ أَنْ يَكُونَ فِي غَزْوَةٍ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، أَوْ مَعَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُم .

قال عَبْدُاللَّه بْنُ الزُّبَيْر : فَحَسَبْتُ مَا عَلَيْه منَ الدَّيْن فَوَجَدْتُهُ أَلْفَيْ أَلْف ، وَمائَتَيْ أَلْف .

قال : فَلَقيَ حَكيمُ بْنُ حزَام عَبْدَاللَّه بْنَ الزُّبَيْر فَقَال : يَا ابْنَ أَخي ، كَمْ عَلَى أَخي منَ الدَّيْن ؟ فَكَتَمَهُ ، فَقَال : مائَةُ أَلْف ، فَقَال حَكيمٌ ، وَاللَّه مَا أُرَى أَمْوَالَكُمْ تَسَعُ لهَذه . فَقَال لَهُ عَبْدُاللَّه : أَفَرَأَيْتَكَ إِنْ كَانَتْ أَلْفَيْ أَلْف وَمائَتَيْ أَلْف؟ قال : مَا أُرَاكُمْ تُطيقُونَ هَذَا ، فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْ شَيْءٍ منْهُ فَاسْتَعينُوا بي .

قال : وَكَانَ الزُّبَيْرُ اشْتَرَى الْغَابَةَ بِسَبْعِينَ وَمائَة أَلْف ، فَبَاعَهَا عَبْدُاللَّه بِأَلْف أَلْف وَستِّمائَة أَلْف ، ثُمَّ قَامَ فَقَال : مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى الزُّبَيْر حَقٌّ فَلْيُوَافنَا بِالْغَابَة ، فَأَتَاهُ عَبْدُاللَّه ابْنُ جَعْفَر ، وَكَانَ لَهُ عَلَى الزُّبَيْر أَرْبَعُمائَة أَلْف ، فَقَال لعَبْداللَّه : إِنْ شئْتُمْ تَرَكْتُهَا لَكُمْ ، قال عَبْدُاللَّه : لا ، قال : فَإِنْ شئْتُمْ جَعَلْتُمُوهَا فيمَا تُؤَخِّرُونَ إِنْ أَخَّرْتُمْ ، فَقَال عَبْدُاللَّه : لا ، قال : قال : فَاقْطَعُوا لي قطْعَةً ، فَقَال عَبْدُاللَّه : لَكَ منْ هَاهُنَا إِلَى هَاهُنَا ، قال : فَبَاعَ منْهَا فَقَضَى دَيْنَهُ فَأَوْفَاهُ ، وَبَقيَ منْهَا أَرْبَعَةُ أَسْهُم وَنصْفٌ .

فَقَدمَ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَعنْدَهُ عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ وَالْمُنْذرُ بْنُ الزُّبَيْر وَابْنُ زَمْعَةَ ، فَقَال لَهُ مُعَاوِيَةُ : كَمْ قُوِّمَت الْغَابَةُ ؟ قال : كُلُّ سَهْم مائَةَ أَلْف ، قال : كَمْ بَقيَ ، قال : أَرْبَعَةُ أَسْهُم وَنصْفٌ قال الْمُنْذرُ بْنُ الزُّبَيْر : قَدْ أَخَذْتُ سَهْمًا بِمائَة أَلْف ، قال عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ : قَدْ أَخَذْتُ سَهْمًا بِمائَة أَلْف ، وَقَال ابْنُ زَمْعَةَ : قَدْ أَخَذْتُ سَهْمًا بِمائَة أَلْف ،

عبدالله می‌گوید زبیر پیوسته مرا به ادای قرض خویش وصیت کرد و می‌گفت: ای پسرک من، اگر از ادای قرض چیزی عاجز آمدی از مولای من کمک بخواه.

عبدالله می‌گوید: به خدا سوگند، من ندانستم که مراد از مولای وی کیست، تا آن که به او گفتم: ای پدر، مولای تو کیست؟ گفت: الله.

عبدالله می‌گوید: به خدا سوگند که به هر مشکلی که در ادای قرض وی مواجه می‌شدم، به جز این نمی‌گفتم که: ای مولای زبیر، قرض او را ادا کن. و او ادا می‌کرد. زُبیر(رضی‌الله عنه) کشته شد و از خود دینار و درهمی به جا نگذاشت به جز زمینهایی که زمین غابه در آن زمره است، و یازده خانه در مدینه و دو خانه در بصره و یک خانه در کوفه و یک خانه در مصر.

عبدالله می‌گوید: قرضی که به ذمهٔ زبیر بود، بدان سبب بود که کسی مال خود را می‌آورد تا نزد وی به امانت بگذارد و زبیر می‌گفت: نی، لیکن به طور قرض باشد؛ زیرا از آن می‌ترسم که ضایع شود.

زبیر هرگز امیر نبود و نه هم مسئول جمع‌آوری خراج و نه هم چیزی دیگر به جز آن که در غزوات همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود یا همراه ابوبکر و عمر و عثمان(رضی‌الله عنه) بود[۱].

عبدالله بن زبیر گفت: چون قروض وی را برشمردیم به دو ملیون و دویست هزار رسید.

حکیم بن حِزام به ملاقات عبدالله بن زبیر

۱– یعنی آن همه دارایی را از راه شرکت در جهاد و حصول غنایم جنگی به دست آورده بود.

فَقالَ مُعَاوِيَةُ : كَمْ بَقِيَ ؟ فَقال : سَهْمٌ وَنصفٌ ، قال : قَدْ أخَذْتُهُ بخَمْسِينَ وَمائة ألف .

قال : وَبَاعَ عَبْدُاللّٰه بْنُ جَعْفَر نَصيبَهُ منْ مُعَاوِيَةَ بست مائة ألف ، فَلَمَّا فَرَغَ ابْنُ الزُّبَيْر منْ قَضَـاء دَيْنه ، قـال بَنُو الزُّبَيْر : اقْسمْ بَيْنَنَا ميرَاثَنَا ، قال : لا وَاللّٰه لا أقْسمُ بَيْنَكُمْ حَتَّى أُنَادي بالْمَوْسم أرْبَعَ سنينَ : ألا مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى الزُّبَيْر دَيْنٌ فَلْيَأتنَا فَلْنَقْضه .

قال : فَجَعَلَ كُلَّ سَنَة يُنَادي بالْمَوْسـم ، فَلَمَّا مَضَى أرْبَعُ سنينَ قَسَمَ بَيْنَهُمْ ، قال : فَكَانَ للزُّبَـيْر أرْبَـعُ نسْوَة ، وَرَفَعَ الثُّلُثَ ، فَأصَابَ كُلَّ امْرَأة ألـفُ ألف وَمائَتَا ألْفٍ ، فَجَميعُ مَاله خَمْسُونَ ألْفَ ألف ، وَمائَتَا ألْف .

آمده و گفت: ای برادرزاده، بر ذمت برادر من چقدر قرض است؟ عبدالله، آن را کتمان کرد و گفت: صدهزار. حکیم گفت: به خدا سوگند، گمان نمی‌کنم که اموال شما، قرض او را کفایت کند. عبدالله به او گفت: پس به من بگوی که اگر قرض او یک ملیون و دویست هزارباشد چه باید کرد؟ حکیم گفت: توان پرداخت آن را در شما نمی‌بینم. اگر از ادای آن چیزی درمانید، از من کمک بخواهید.

راوی گفت: زبیر زمین غابه را به صد و هفتاد هزار خریده بود و عبدالله آن را به یک ملیون و ششصد هزار فروخت، سپس ایستاد و به مردم گفت: هرکسی که بر زبیر حقی دارد، نزد ما به غابه بیاید. عبدالله بن جعفر نزد وی رفت و او چهارصدهزار از زبیر طلبکار بود.

وی به عبدالله گفت: اگر می‌خواهید من از طلب خود می‌گذرم.

عبدالله گفت: نی. عبدالله بن جعفر گفت: اگر می‌خواهید طلب مرا تأخیر کنید و دیرتر بدهید. عبدالله بن زبیر گفت: نی.

عبدالله بن جعفر گفت: پس برایم قطعه‌ای از زمین جدا کنید. عبدالله بن زبیر گفت: از آن‌جا تا بدان جا از تو باشد. عبدالله بین زبیر، بخشی از زمین غابه را فروخت[1]. و قرض او را داد و به وجه کامل ادا کرد و از زمین غابه چهار سهم و نیم باقی ماند.

عبدالله بن زبیر نزد معاویه رفت. عمروبن عثمان و مُنْذِر بن زبیر و ابن زمعه نزد معاویه بودند. معاویه به او گفت: زمین غابه را چند

۱- ظاهر عبارت می‌نماید که بخشی از زمین غابه را فروخت، ولی در اسمأ الرجال گفته شده که مراد از آن، زمین غابه و همه سراهای زبیر است.

قیمت گذاشتی؟ گفت: هر سهم آن صدهزار. معاویه گفت: چند سهم باقی مانده است؟ گفت: چهار و نیم سهم. مُنذِر بن زبیر گفت: یک سهم آن را به صد هزار گرفتم.

عمرو بن عثمان گفت: یک سهم آن را به صدهزار گرفتم.

ابن زُمعه گفت: یک سهم آن را به صدهزار گرفتم.

معاویه گفت: چند سهم باقی مانده است؟ عبدالله گفت: یک سهم و نیم.

معاویه گفت: آن را به صدو پنجاه هزار گرفتم.

راوی گفت: عبدالله بن جعفر، سهم خود را به ششصدهزار به معاویه فروخت و چون ابن زبیر از ادای دین فارغ گشت، پسران زبیر به او گفتند: میراث‌مان را میان ما تقسیم کن.

عبدالله گفت: نِی، به خدا سوگند که میان شما تقسیم نمی‌کنم تا آن که در موسم حج برای چهار سال اعلان کنم که هرکسی را بر زبیر حقی باشد نزد ما بیاید که حق او را ادا کنم.

راوی گفت: وی هر سال در موسم حج اعلان می‌کرد و چون چهار سال گذشت، میراث را میان ایشان تقسیم کرد.

راوی گفت: زبیر چهار زن داشت و پس از آن که سوم حصه از دارایی (بر وفق وصیت زبیر) جدا شد، به هر یک از زنان وی یک ملیون و دویست هزار رسید. و مجموع بهای مال او به پنجاه ملیون و دویست هزار بالغ گردید.

١٤- باب : إِذَا بَعَثَ الإِمَامُ رَسُولاً فِي حَاجَةٍ ، أَوْ أَمَرَهُ بِالْمُقَامِ هَلْ يُسْهَمُ لَهُ

٣١٣٠- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ ابْنُ مَوْهَبٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : إِنَّمَا تَغَيَّبَ عُثْمَانُ عَنْ بَدْرٍ ، فَإِنَّهُ كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ مَرِيضَةً ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْراً وَسَهْمَهُ» . [انظر : ٣٦٩٨ق ، ٣٧٠٤ق ، ٤٠٦٦ط ، ٤٥١٣ق ، ٤٥١٤ق ، ٤٦٥٠ق ، ٤٦٥١ق ، ٧٠٩٥ق] .

١٥- باب : وَمِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْخُمُسَ لِنَوَائِبِ الْمُسْلِمِينَ :

مَا سَأَلَ هَوَازِنُ النَّبِيَّ ﷺ بِرَضَاعِهِ فِيهِمْ فَتَحَلَّلَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، وَمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعِدُ النَّاسَ أَنْ يُعْطِيَهُمْ مِنَ الْفَيْءِ وَالأَنْفَالِ مِنَ الْخُمُسِ ، وَمَا أَعْطَى الأَنْصَارَ ، وَمَا أَعْطَى جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ تَمْرَ خَيْبَرَ .

٣١٣١ ، ٣١٣٢ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : وَزَعَمَ عُرْوَةُ أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ حِينَ جَاءَهُ وَفْدُ هَوَازِنَ مُسْلِمِينَ ،

باب ۱۴: اگر امام قاصدی را برای حاجت خود به جایی فرستد یا او را دستور دهد که در شهر خود بماند آیا به وی سهمی (از غنیمت) داده شود.

۳۱۳۰ – از عثمان ابن موهَب روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: همانا عثمان (بن عفان) در جنگ بدر حاضر نشد، زیرا زن وی که دختر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بود مریض بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به وی گفت: «همانا تو را ثواب و سهم (غنیمت) مردی است که در جنگ بدر حاضر شده است».

باب ۱۵: دلیل این که خمس (پنج یک غنیمت)

برای ضروریات مسلمانان است، بدان سبب است که مردم قبیلهٔ هوازن به نسبت شیرخوارگی آن حضرت، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) تقاضای (استرداد اموال خویش را) کردند – آن حضرت از مسلمانان خواست که اموالشان را واگذارند[1] و آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مردم وعده می‌داد که از غنیمت فَیء و غنیمت‌های زیادی از خُمس به ایشان بدهد. و آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای انصار داد. و آنچه برای جابربن عبدالله از خرمای خیبر داده شد.

۳۱۳۱ و ۳۱۳۲ – از عُقَیل روایت است که ابن شهاب گفت: عُروه گفته است که مروان بن حَکَم و مِسْوَر بن مخرمه او را خبر داده‌اند که: آن‌گاه که نمایندگان قبیله هوازن آمدند و از

۱- حلیمه، شیرده آن حضرت از قوم هوازن بود.

فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبْيَهُمْ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ : إِمَّا السَّبْيَ ، وَإِمَّا الْمَالَ ، وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِهِمْ » . وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ انْتَظَرَ آخِرَهُمْ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَيْرُ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ ، قَالُوا : فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْمُسْلِمِينَ فَأَثْنَى ، عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ هَؤُلاءِ قَدْ جَاءُونَا تَائِبِينَ ، وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ ، مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُطَيِّبَ فَلْيَفْعَلْ ، وَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ ، حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ» . فَقَالَ النَّاسُ : قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّا لا نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ فِي ذَلِكَ مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ ، فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعَ إِلَيْنَا عُرَفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ» . فَرَجَعَ النَّاسُ فَكَلَّمَهُمْ عُرَفَاؤُهُمْ ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا . فَهَذَا الَّذِي بَلَغَنَا عَنْ سَبْيِ هَوَازِنَ . [راجع : ۲۳۰۷ ، ۲۳۰۸] .

آن حضرت(صلی‌الله علیه وسلم) خواستند که اموال و اسیرانشان را به ایشان بازگرداند، به ایشان گفت: «دوست داشتنی‌ترین سخن در نزد من راست‌ترین آن است، پس شما یکی از این دو را برگزینید، یا اسیران یا اموال را، همانا من در انتظار شما بودم».

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) پس از بازگشت از طایف، بیش از ده شب در انتظار ایشان بود، و چون برایشان معلوم شد که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به جز یکی از این دو را بر ایشان برنمی‌گرداند، آنها گفتند: ما اسیران خویش را برگزیدیم. سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در میان مردم به خطبه ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس فرمود:

«امّا بَعْدُ، به تحقیق اینان برادران شمااند که توبه‌کنان نزد ما آمده‌اند و من مصلحت در آن دیده‌ام که اسیرانشان را به ایشان بازگردانم. کسی که این کار را دوست می‌دارد باید چنان کند و کسی از شما که دوست می‌دارد که بر سهم خویش باقی بماند تا آن که از نخستین غنیمتی که خداوند به ما ارزانی می‌دارد به او بدهیم، باید چنان کند». مردم گفتند: همانا رأی تو را در مورد ایشان پسندیدیم یا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به ایشان گفت: «همانا ما نمی‌دانیم که کدام یک از شما به این کار اجازه داده و کدام یک اجازه نداده است. پس نزد بزرگان خویش برگردید تا آنها رأی شما را به ما برسانند» مردم نزد بزرگان خویش برگشتند و با آنها صحبت کردند و سپس نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بازآمدند و به آن حضرت

خبر دادند که بزرگانشان آن رأی را پسندیدند و اجازه دادند (که اسیران رها گردند). زُهری می‌گوید: همین است آنچه از ماجرای اسیران هوازن به ما رسیده است.

۳۱۳۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ عَبْدِالْوَهَّاب : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ : حَدَّثَنَا أيُّوبُ ، عَنْ أبي قِلابَةَ قال : وَحَدَّثَني الْقَاسِمُ بْنُ عَاصِمِ الْكُلَيْبِيُّ ، وَأنَا لحَديث الْقَاسِم أحْفَظُ ، عَنْ زَهْدَم قال : كُنَّا عِنْدَ أبي مُوسَى ، فَأُتِيَ - ذَكَرَ دَجَاجَةً - وَعِنْدَهُ رَجُلٌ منْ بَني تَيْم اللَّه أحْمَرُ كَأنَّهُ منَ الْمَوَالي ، فَدَعَاهُ للطَّعَام ، فَقَال : إنِّي رَأيْتُهُ يَأكُلُ شَيْئًا فَقَذِرْتُهُ ، فَحَلَفْتُ لا آكُلُ ، فَقال : هَلُمَّ فَلأحَدِّثْكُمْ عَنْ ذَاكَ ، إنِّي أتَيْتُ النَّبيَّ ﷺ في نَفَرٍ منَ الأشْعَريِّينَ نَسْتَحْمِلُهُ ، فَقال : «وَاللَّه لا أحْملُكُمْ ، وَمَا عنْدي مَا أحْملُكُمْ» . وَأُتيَ رَسُولُ اللَّه ﷺ بنَهْب إبِلٍ ، فَسَألَ عَنَّا فَقَال : «أيْنَ النَّفَرُ الأشْعَريُّونَ» . فَأمَرَ لَنَا بخَمْس ذَوْد غُرِّ الذُّرَى ، فَلَمَّا انْطَلَقْنَا قُلْنَا : مَا صَنَعْنَا ؟ لا يُبَارَكُ لَنَا ، فَرَجَعْنَا إلَيْه ، فَقُلْنَا : إنَّا سَألْنَاكَ أنْ تَحْملَنَا ، فَحَلَفْتَ أنْ لا تَحْملَنَا ، أفَنَسيتَ ؟ قال : «لَسْتُ أنَا حَمَلْتُكُمْ ، وَلَكنَّ اللَّهَ حَمَلَكُمْ ، وَإنِّي وَاللَّه - إنْ شَاءَ اللَّهُ - لا أحْلفُ عَلَى يَمين ، فَأرَى غَيْرَهَا خَيْرًا منْهَا ، إلا أتَيْتُ الَّذي هُوَ خَيْرٌ ، وَتَحَلَّلْتُهَا» . [انظر : ۴۳۸۵ل ، ۴۴۱۵خ ، ۵۵۱۷ح ، ۵۵۱۸ح ، ۶۶۲۳ل ، ۶۶۴۹ل ، ۶۶۷۸ح ، ۶۶۸۰ع ، ۶۷۱۸ح ، ۶۷۱۹ل ، ۶۷۲۱ل ، ۷۵۵۵ل . أخرجه مسلم : ۱۶۴۹] .

۳۱۳۳ - از قاسم روایت است که زَهدَم گفت: ما نزد ابوموسی بودیم و او مرغی پخته بود و نزد وی مردی سرخ‌گون از قبیلهٔ بنی تَیم‌الله نشسته بود و چنان می‌نمود که از اسیران رومی است. ابوموسی او را به خوردن غذا صدا زد.

وی گفت: همانا دیده‌ام که مرغان چیزهای نجس می‌خورند، پس سوگند خوردم که گوشت مرغ نخورم.

ابوموسی گفت: بیایید که دربارهٔ سوگند به شما سخنی بگویم. من با گروهی از اشعریان نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتیم و خواستار وسایل سواری و باربری شدیم. فرمود: «به خدا سوگند که وسایل سواری را فراهم کرده نمی‌توانم و نزد من از آن، چیزی نیست که در اختیار شما بگذارم».

سپس شترانی از مال غنیمت به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آورده شد. آن حضرت از حال ما پرسید و گفت: «اشعریان کجا هستند؟» و فرمود که برای ما پنج شتر سفید بلند کوهان بدهند. چون راهی شدیم با خودگفتیم که: چه کاری کردیم؟ بر ما (از آن‌چه خواسته‌ایم) برکت داده نمی‌شود. سپس نزد آن حضرت بازگشتیم و گفتیم همانا از تو خواسته بودیم که برایمان وسایل سواری را فراهم کنی، و تو سوگند یاد کردی که آن را فراهم کرده نمی‌توانی، آیا فراموش کردی؟ فرمود: «من برای شما وسایل

سواری فراهم نکردم ولیکن خداوند برای شما وسایل سواری را فراهم کرد و همانا به خدا سوگند - اگر خدا بخواهد - هرگاه درموردی سوگند یاد کنم و موردی دیگر را بهتر از آن تشخیص دهم، همان مورد بهتر را اختیار می‌کنم و کفارهٔ سوگند خودم را می‌دهم».

۳۱۳٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهما : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ سَرِيَّةً فِيهَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ قِبَلَ نَجْدٍ ، فَغَنِمُوا إِبِلاً كَثِيرَةً ، فَكَانَتْ سِهَامُهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ بَعِيراً ، أَوْ أَحَدَ عَشَرَ بَعِيراً ، وَنُفِّلُوا بَعِيراً بَعِيراً . [انظر : ٤٣٣٨ . أخرجه مسلم: ١٧٤٩ ، دون قوله أحد عشراً] .

۳۱۳٤ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌خدا(صلی‌الله علیه وسلم) سَریّه (لشکری کوچک)ای را که عبدالله بن عمر در آن بود به سوی نجد فرستاد. آنها شترانی زیاد به غنیمت گرفتند که سهم هر یک دوازده شتر، یا یازده شتر رسید، و برای هر یکشان یک شتر زیادی هم داده شد.

۳۱۳٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي اللهُ عنهما : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُنَفِّلُ بَعْضَ مَنْ يَبْعَثُ مِنَ السَّرَايَا لأَنْفُسِهِمْ خَاصَّةً ، سِوَى قِسْمِ عَامَّةِ الْجَيْشِ . [أخرجه مسلم : ١٧٥٠ ، بزيادة] .

۳۱۳٥ - از سالم روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برای برخی کسانی که آنها را در سَرِّیه‌ها می‌فرستاد، سهم زیادی می‌داد و این به علاوهٔ سهمی بود که عموم لشکریان را می‌داد.

۳۱۳٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قال : بَلَغَنَا مَخْرَجُ النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ بِالْيَمَنِ ، فَخَرَجْنَا مُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ ، أَنَا وَأَخَوَانِ لِي أَنَا أَصْغَرُهُمْ ، أَحَدُهُمَا أَبُو بُرْدَةَ وَالآخَرُ أَبُو رُهْمٍ ، إِمَّا قال : فِي بِضْعٍ ، وَإِمَّا قال : فِي ثَلاثَةٍ وَخَمْسِينَ أَوِ اثْنَيْنِ وَخَمْسِينَ رَجُلاً مِنْ قَوْمِي ، فَرَكِبْنَا سَفِينَةً ، فَأَلْقَتْنَا سَفِينَتُنَا إِلَى النَّجَاشِيِّ بِالْحَبَشَةِ ، وَوَافَقْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأَصْحَابَهُ عِنْدَهُ ، فَقَالَ جَعْفَرٌ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَنَا هَاهُنَا ، وَأَمَرَنَا بِالإِقَامَةِ ، فَأَقِيمُوا مَعَنَا ، فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى ، قَدِمْنَا جَمِيعًا ، فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ ﷺ حِينَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ ، فَأَسْهَمَ لَنَا ، أَوْ قال : فَأَعْطَانَا مِنْهَا ، وَمَا قَسَمَ لأَحَدٍ غَابَ عَنْ فَتْحِ

۳۱۳٦ - از یزیدبن عبدالله، از ابوبرده روایت است که ابوموسی(رضی‌الله عنه) گفت: خبر بیرون آمدن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وقتی به ما رسید که ما در یمن بودیم، و ما هجرت‌کنان به سوی آن حضرت روانه شدیم. من بودم و برادران من، و من از ایشان کوچکتر بودم. یکی از برادران من ابوبرده بود و دیگری ابورُهم. یا ابوموسی چنین گفت که: با گروهی از مردم بودم، و یا گفت که: در میان پنجاه و سه نفر یا پنجاه و پنج نفر از قوم خود بودم. برکشتی‌یی سوار شدیم که ما را به حبشه نزد نجاشی آورد و با جعفربن ابی‌طالب و یاران وی که نزد نجاشی

خَيْبَرَ مِنْهَا شَيْئًا ، إِلاَّ لِمَنْ شَهِدَ مَعَهُ ، إِلا أَصْحَابَ سَفِينَتِنَا مَعَ جَعْفَرٍ وَأَصْحَابِهِ ، قَسَمَ لَهُمْ مَعَهُمْ . [انظر : ٣٨٧٦ف ، ٤٢٣٠ل ، ٤٢٣٣خ ، وانظر في مناقب الأنصار باب ٣٧.
أخرجه مسلم : ٢٥٠٢] .

٣١٣٧- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ : سَمِعَ جَابِرًا ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ قَدْ جَاءَنِي مَالُ الْبَحْرَيْنِ لَقَدْ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» . فَلَمْ يَجِئْ حَتَّى قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ ، أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ مُنَادِيًا فَنَادَى : مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ دَيْنٌ أَوْ عِدَةٌ فَلْيَأْتِنَا ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال لِي : كَذَا وَكَذَا ، فَحَثَا لِي ثَلاثًا ، وَجَعَلَ سُفْيَانُ يَحْثُو بِكَفَّيْهِ جَمِيعًا ، ثُمَّ قال لَنَا : هَكَذَا قال لَنَا ابْنُ الْمُنْكَدِرِ .

وَقال مَرَّةً : فَأَتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ فَسَأَلْتُ فَلَمْ يُعْطِنِي ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَلَمْ يُعْطِنِي ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ الثَّالِثَةَ ، فَقُلْتُ : سَأَلْتُكَ فَلَمْ تُعْطِنِي ، ثُمَّ سَأَلْتُكَ فَلَمْ تُعْطِنِي ، ثُمَّ سَأَلْتُكَ فَلَمْ تُعْطِنِي ، فَإِمَّا أَنْ تُعْطِيَنِي ، وَإِمَّا أَنْ تَبْخَلَ عَنِّي ، قال : قُلْتَ تَبْخَلُ عَنِّي ؟ مَا مَنَعْتُكَ مِنْ مَرَّةٍ إِلا وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أُعْطِيَكَ .

قال سُفْيَانُ : وَحَدَّثَنَا عَمْرٌو ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ جَابِرٍ : فَحَثَا لِي حَثْيَةً وَقال : عُدَّهَا ، فَوَجَدْتُهَا خَمْسَمِائَةٍ ، قال : فَخُذْ مِثْلَهَا مَرَّتَيْنِ .

بودند. یکجا شدیم جعفر گفت: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ما را بدین جای فرستاده و فرموده است که در این جا اقامت کنیم. شما نیز با ما اقامت کنید، ما با آنها یک جا اقامت گزیدیم تا آن که بازآمدیم و به هنگام فتح خیبر نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسیدیم.

آن حضرت سهمی برایمان داد - یا گفت - سهمی از آن برایمان داد، و برای کسی که در جنگ خیبر غایب بود چیزی نداد، به جز کسی که با آن حضرت حاضر بود. و به جز همراهان کشتی ما که جعفر و یاران وی بودند که برای آنها همراه دیگران سهم داد.

۳۱۳۷ - از سفیان، از محمد بن منکَدِر روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مال بحرین برای ما برسد همانا برای تو چنین و چنین و چنین می‌دهم».

مال بَحْرین نرسید تا آن که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد. و چون مال بَحْرین رسید، ابوبکر دستور داد تا منادی اعلام بدارد این که: هرکسی که از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) طلبی داشته باشد یا به او وعده‌ای داده باشد، زد ما بیا. من نزد ابوبکر رفتم و گفتم: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مرا چنین و چنان گفته است. ابوبکر سه بار با دستان خود (از آن پول) پر کرد و به من داد.

سفیان (راوی) هر دو دست خویش را یک جا می‌کرد و آن حالت را می‌نمود، و سپس به ما گفت: ابن مُنکدِر به ما چنین گفته است.

جابر بار دیگر چنین گفت: نزد ابوبکر رفتم و از وی طلبیدم، برایم نداد. سپس نزد وی

وَقَالَ: يَعْنِي ابْنَ الْمُنْكَدِرِ: وَأَيُّ دَاءٍ أَدْوَأُ مِنَ الْبُخْلِ. [راجع: ۲۲۹٦. اخرجه مسلم: ۲۳۱٤].

رفتم، برایم نداد، سپس بار سوم نزد وی رفتم و گفتم: از تو طلبیدم و تو برایم ندادی، سپس از تو طلبیدم و تو برایم ندادی و سپس از تو طلبیدم و تو برایم ندادی. چنان است که یا برایم نمی‌دهی و یا نسبت به من بخل می‌ورزی.

ابوبکر گفت: تو گفتی که نسبت به من بخل می‌ورزی؟ من یک بار برایت ندارم، درحالی که قصد داشتم که برایت بدهم.

سُفیان گفته است: عَمرو، از محمدبن علی (امام باقر) روایت کرده که جابر گفته است: ابوبکر با هر دو کف دست خود برایم داد و گفت: آن را بشمار. آن را پانصد درهم شمردم. ابوبکر سپس گفت: مانند آن دو بار دیگر بردار.

و گفت: یعنی ابن مُنْکَدِر (که ابوبکر گفت) کدام درد بدتر از بخل است (که به من نسبت می کنی).

۳۱۳۸- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا قُرَّةُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْسِمُ غَنِيمَةً بِالْجِعْرَانَةِ، إِذْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: اعْدِلْ، فَقَالَ لَهُ: «لَقَدْ شَقِيتُ إِنْ لَمْ أَعْدِلْ». [اخرجه مسلم: ۱۰٦۳، مطولاً].

۳۱۳۸ – از عمروبن دینار روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: درحالی که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) غنیمت‌های جُعرانه را تقسیم می‌کرد، مردی به آن حضرت گفت: عدالت کن. آن حضرت فرمود: «همانا بدبخت باشم اگر عدالت نکنم».

۱٦- باب: مَا مَنَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الْأُسَارَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يُخَمِّسَ

باب ۱۶: منت گذاشتن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر اسیران بدون آن‌که آن‌ها راتابع خُمس قرار دهد.

۳۱۳۹- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ

۳۱۳۹ – از محمدبن جُبیر روایت است که پدر وی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در

أبيه ﷺ : أنَّ النَّبيَّ ﷺ قال : « في أُسَارَى بَدْرٍ لَوْ كَانَ الْمُطْعِمُ بْنُ عَدِيٍّ حَيّاً ، ثُمَّ كَلَّمَنِي فِي هَؤُلاءِ النَّتْنَى ، لَتَرَكْتُهُمْ لَهُ » . [انظر : ٤٠٢٤ ث] .

مورد اسیران بدر گفت:[1]

«اگر مُطْعِم بن عَدِی، زنده می‌بود و از این فرومایگان نزد من شفاعت می‌کرد، ایشان را (بدون فدیه) به خاطر او رها می‌کردم».

١٧- باب : وَمِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْخُمُسَ لِلإِمَامِ،

وَأَنَّهُ يُعْطِي بَعْضَ قَرَابَتِهِ دُونَ بَعْضٍ : مَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ لِبَنِي الْمُطَّلِبِ وَبَنِي هَاشِمٍ مِنْ خُمُسِ خَيْبَرَ .

قال عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ : لَمْ يَعُمَّهُمْ بِذَلِكَ ، وَلَمْ يَخُصَّ قَرِيبًا دُونَ مَنْ هُوَ أَحْوَجُ إِلَيْهِ ، وَإِنْ كَانَ الَّذِي أَعْطَى لِمَا يَشْكُو إِلَيْهِ مِنَ الْحَاجَةِ ، وَلِمَا مَسَّهُمْ فِي جَنْبِهِ ، مِنْ قَوْمِهِمْ وَحُلَفَائِهِمْ .

باب ۱۷: دلیلی هست که خُمس برای امام است

و امام را صلاحیت آن است که (از مال غنیمت) برای برخی از نزدیکان خود بدهد و به برخی دیگر ندهد و آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای بنی عبدالمطلب و بنی‌هاشم از خمس غنیمت خیبر تقسیم کرد.

عمربن عبدالعزیز گفته است: آن حضرت غنایم را عام نکرد و نه خاص گردانید، به جز کسی که محتاج‌تر بود و کسی را از غنایم داد که نزد وی از محتاجی شکایت کرد، و به خاطر آسیبی که نسبت جانبداری از آن حضرت، از اقوام و هم‌پیمانان بدیشان رسیده بود.

٣١٤٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ جُبَيْرِ ابْنِ مُطْعِمٍ قال : مَشَيْتُ أَنَا وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَعْطَيْتَ بَنِي الْمُطَّلِبِ وَتَرَكْتَنَا ، وَنَحْنُ وَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّمَا بَنُو الْمُطَّلِبِ وَبَنُو هَاشِمٍ شَيْءٌ وَاحِدٌ » .

قال اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، وَزَادَ : قال جُبَيْرٌ : وَلَمْ يَقْسِمِ النَّبِيُّ ﷺ لِبَنِي عَبْدِشَمْسٍ وَلا لِبَنِي نَوْفَلٍ ،

وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ : عَبْدُشَمْسٍ وَهَاشِمٌ وَالْمُطَّلِبُ إِخْوَةٌ لأُمٍّ ، وَأُمُّهُمْ عَاتِكَةُ بِنْتُ مُرَّةَ ، وَكَانَ نَوْفَلٌ أَخَاهُمْ لأَبِيهِمْ . [انظر : ٣٥٠٢، ٤٢٢٩] .

٣١٤٠ - از ابن مُسیَّب روایت است که جُبَیر(رضی‌الله عنه) گفته: من و عُثمان بن عَفّان نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتیم و گفتیم: یا رسول‌الله، به اولاد مُطّلِب از (غنایم) دادی و ما را واگذاشتی، و ما و ایشان در قرابت با تو یکسانیم.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بنی مُطّلِب و بنی هاشم یک چیزاند». لیث گفته است: یونس روایت کرد و گفت که جبیر افزوده است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای بنی عبد شمس و بنی نوفل (از غنایم) نداد. و

۱- حدیث ۳۱۳۹ و سطر ۳ لفظ - فی اساری بَدر - یعنی در مورد شهیدان بدر، میان گیومه « » آمده که اشتباه است، زیرا این سخن از آن حضرت نیست.

ابن اسحاق گفته است: عبد شمس و هاشم و مُطّلب برادران مادری‌اند و مادرشان عاتکه بنت مُرَّه بود و نوفل برادرشان از جانب پدر بود.

١٨- باب :
مَنْ لَمْ يُخَمِّسِ الأَسْلاَبَ

وَمَنْ قَتَلَ قَتِيلاً فَلَهُ سَلَبُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُخَمَّسَ . وَحُكْمِ الإِمَامِ فِيهِ .

٣١٤١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ الْمَاجِشُونِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ : بَيْنَا أَنَا وَاقِفٌ فِي الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ ، فَنَظَرْتُ عَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي ، فَإِذَا أَنَا بِغُلاَمَيْنِ مِنَ الأَنْصَارِ ، حَدِيثَةٍ أَسْنَانُهُمَا ، تَمَنَّيْتُ أَنْ أَكُونَ بَيْنَ أَضْلَعَ مِنْهُمَا ، فَغَمَزَنِي أَحَدُهُمَا فَقَالَ : يَا عَمِّ هَلْ تَعْرِفُ أَبَا جَهْلٍ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، مَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ أَخِي ؟ قَالَ : أُخْبِرْتُ أَنَّهُ يَسُبُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَئِنْ رَأَيْتُهُ لاَ يُفَارِقُ سَوَادِي سَوَادَهُ حَتَّى يَمُوتَ الأَعْجَلُ مِنَّا ، فَتَعَجَّبْتُ لِذَلِكَ ، فَغَمَزَنِي الآخَرُ ، فَقَالَ لِي مِثْلَهَا ، فَلَمْ أَنْشَبْ أَنْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي جَهْلٍ يَجُولُ فِي النَّاسِ ، قُلْتُ : أَلاَ ، إِنَّ هَذَا صَاحِبُكُمَا الَّذِي سَأَلْتُمَانِي ، فَابْتَدَرَاهُ بِسَيْفَيْهِمَا ، فَضَرَبَاهُ حَتَّى قَتَلاَهُ ، ثُمَّ انْصَرَفَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَاهُ ، فَقَالَ : «أَيُّكُمَا قَتَلَهُ» . قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا : أَنَا قَتَلْتُهُ ، فَقَالَ : «هَلْ مَسَحْتُمَا سَيْفَيْكُمَا» . قَالاَ : لاَ ، فَنَظَرَ فِي السَّيْفَيْنِ ، فَقَالَ : «كِلاَكُمَا قَتَلَهُ ، سَلَبُهُ لِمُعَاذِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْجَمُوحِ» . وَكَانَا مُعَاذَ بْنَ عَفْرَاءَ وَمُعَاذَ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْجَمُوحِ .

قَالَ مُحَمَّدٌ : سَمِعَ يُوسُفُ صَالِحًا ، وَإِبْرَاهِيمَ أَبَاهُ .

[انظر : ٣٩٦٤ ، ٣٩٨٨ . أخرجه مسلم : ١٧٥٢] .

باب ١٨: کسی که وسایل و لوازم مقتول را تابع خمس نمی‌کند

و کسی که کافری را می‌کشد، سلاح و مرکب و جامه‌اش از آن اوست، و حکم امام است در این باب.

٣١٤١ - از عبدالرحمن بن عَوف(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: درحالی که در روز بدر در صف جنگ ایستاده بودم، به سوی راست و چپ خود نگریستم، ناگاه دو پسربچهٔ انصاری را دیدم که کم سن و سال بودند، آرزو کردم که کاش نیرومندتر از آنها می‌بودم. یکی از آنها به من اشارت کرد و گفت: ای عمو، ابوجهل را می‌شناسی؟ گفتم: آری، با وی چه کار داری، ای برادرزاده؟ گفت: خبر شده‌ام که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را دشنام می‌دهد، سوگند به ذاتی که نفس من در حیطهٔ قدرت اوست، اگر او را ببینم کالبد من از کالبد وی جدا نمی‌شود تا آنکه یکی از ما بمیرد؛ کسی که اجلش زودتر فرا رسیده است.

از گفتار وی شگفت‌زده و خوشحال شدم. آن یکی دیگر به من اشاره کرد و همچون او سخن گفت، بی‌درنگ به سوی ابوجهل نگریستم که در میان مردم آمد و شد می‌کند. گفتم: اوست همان یار شما که درباره‌اش از من سؤال می‌کردید. آن دو نوجوان به سوی وی شتافتند و بر وی ضربه زدند تا او را کشتند. سپس به

سوی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برگشتند و او را آگاه کردند. آن حضرت فرمود: «کدام یک از شما او را کشتید؟» هریکشان گفتند که: من او را کشتم.

آن حضرت فرمود: «آیا خون را از شمشیرهای خویش پاک کرده‌اید؟» آنها گفتند: نی. آن حضرت به سوی شمشیرهایشان نگریست و فرمود: «هردوی شما او را کشتید و سلاح و جامه و مرکب او از آنِ مُعَاذ بن عَمْرو بن جموح است» آن دو نفر مُعاذبن عَفرأ و مُعاذ بن عَمرو بن جموح بودند»[1].

محمد (امام بخاری) گفته است: یوسف (ابن ماجشون) از صالح شنیده است و ابراهیم بن عبدالرحمن از پدر خود شنیده است[2].

٣١٤٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالك ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعيد ، عَنِ ابْنِ أَفْلَحَ ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قال : خَرَجْنَا مَعَ رَسُول اللَّه ﷺ عَامَ حُنَيْنٍ ، فَلَمَّا الْتَقَيْنَا ، كَانَتْ لِلْمُسْلمينَ جَوْلَةٌ ، فَرَأَيْتُ رَجُلاً مِنَ الْمُشْرِكينَ عَلا رَجُلاً مِنَ الْمُسْلمينَ ، فَاسْتَدَرْتُ حَتَّى أَتَيْتُهُ مِنْ وَرَائه حَتَّى ضَرَبْتُهُ بالسَّيْف عَلَى حَبْلِ عَاتقه ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَضَمَّنِي ضَمَّةً وَجَدْتُ مِنْهَا رِيحَ الْمَوْت ، ثُمَّ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ فَأَرْسَلَنِي ، فَلَحقْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّاب فَقُلْتُ : مَا بَالُ النَّاس ؟ قال : أَمْرُ اللَّه ، ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ رَجَعُوا ، وَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَال : « مَنْ قَتَلَ قَتِيلاً لَهُ عَلَيْه بَيِّنَةٌ فَلَهُ سَلَبُهُ» . فَقُمْتُ فَقُلْتُ : مَنْ يَشْهَدُ لِي ، ثُمَّ جَلَسْتُ ، ثُمَّ قال : « مَنْ قَتَلَ قَتِيلاً لَهُ

٣١٤٢ - از ابوقَتاده(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: همراه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در سال حُنَین برآمدیم[3]. چون با دشمن روبرو شدیم، مسلمانان از هم جدا شدند، من مردی از مشرکین را دیدم که بر مردی از مسلمانان غالب آمده است، دور زدم تا آن که در عقب وی رسیدم، آن‌گاه با شمشیر در میان گردن و شانه‌اش زدم. وی به سوی من آمد و محکمم گرفت و به حدی فشرد که بوی مرگ را دریافتم سپس مرگ او را فراگرفت و دست از من برداشت. سپس به عُمر بن خطاب پیوستم و گفتم: مردم را چه پیش آمده است؟ گفت: ارادهٔ

۱- آن حضرت مشاهده کرد که شمشیر مُعاذ بن عمرو بن جموع عمیق‌تر در بدن مقتول فرو رفته بود. و این حدیث می‌رساند که امام صلاحیت آن را دارد که سامان آلات حربی مقتول را به هر که خواهد ببخشد.

۲- یوسُف ابن ماجشون و صالح و ابراهیم در سلسلهٔ سند این حدیث شامل‌اند، چون برخی گمان کرده‌اند که این حدیث مقطوع است و میان یوسف و صالح مردی دیگر است که نام وی عبدالواحد است. امام بخاری این شبهه را رفع کرده است.

۳- حُنَین، موضعی است در سه میلی مکه و جنگ حُنین در سال هشتم هجرت رخ داد.

عَلَيْهِ بَيِّنَةٌ فَلَهُ سَلَبُهُ» . فَقُمْتُ ، فَقُلْتُ : مَنْ يَشْهَدُ لِي ، ثُمَّ جَلَسْتُ ، ثُمَّ قال : الثَّالِثَةَ مِثْلَهُ ، فَقُمْتُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا لَكَ يَا أَبَا قَتَادَةَ» . فَاقْتَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ ، فَقَالَ رَجُلٌ: صَدَقَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَسَلَبُهُ عِنْدِي فَأَرْضِهِ عَنِّي ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ﷺ : لاهَا اللَّهِ ، إِذًا لا يَعْمِدُ إِلَى أَسَدٍ مِنْ أُسْدِ اللَّهِ يُقَاتِلُ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ ، يُعْطِيكَ سَلَبَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « صَدَقَ» . فَأَعْطَاهُ ، فَبِعْتُ الدِّرْعَ ، فَابْتَعْتُ بِهِ مَخْرَفًا فِي بَنِي سَلِمَةَ ، فَإِنَّهُ لأَوَّلُ مَالٍ تَأَثَّلْتُهُ فِي الإِسْلامِ . [راجع : ۲۱۰۰، وانظر في الأيمان والنذور ، باب ۳. أخرجه مسلم : ۱۷۵۱].

خدا چنین رفته است. پس از آن مردم بازگشتند و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نشست و فرمود:

«کسی که مشرکی را کشته باشد و بر کشتن وی گواهی داشته باشد، وسایل و لوازم وی از آن اوست».

من ایستادم و گفتم: کیست که برای من گواهی دهد؟ و سپس نشستم. سپس آن حضرت فرمود: «کسی که مشرکی را کشته باشد و بر کشتن وی گواهی داشته باشد وسایل و لوازم وی از آن اوست».

من ایستادم و گفتم: کیست که بر من گواهی دهد؟ و سپس نشستم. سپس آن حضرت گفته‌اش را برای بار سوم تکرار کرد. و من ایستادم. آن حضرت فرمود: «تو را چه پیش آمده است ای ابوقتاده» ماجرا را برای آن حضرت بیان کردم.

مردی گفت: او راست می‌گوید یا رسول‌الله و ساز و برگ جنگی آن مقتول نزد من است. ابوقتاده را از من راضی گردان (که بازنستاند). ابوبکر صدیق(رضی‌الله عنه) گفت: نی به خدا سوگند که آن حضرت نمی‌خواهد که به سوی شیری از شیران خدا (یعنی ابوقتاده) که در راه خدا و رسول او می‌جنگد قصد کند، و ساز و برگ جنگی (حق او را) برای تو بدهد.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «راست می‌گوید» (ابوبکر).

آن حضرت لوازم را به ابوقتاده داد. ابوقتاده می‌گوید: من زره او را فروختم و از بهای آن باغی در موضع بنی سلمه خریدم و این نخستین مالی بود که آن را در اسلام به سختی

١٩- باب : مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعطِي الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ وَغَيْرَهُمْ مِنَ الْخُمُسِ وَنَحْوِهِ

رَوَاهُ عَبْدُاللَّهِ بْـنُ زَيْـدٍ ، عَـنِ النَّبِـيِّ ﷺ . [راجع : ٤٤٣٠].

٣١٤٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَـا الأَوْزَاعِيُّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَعُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ : أَنَّ حَكِيـمَ بْنَ حِـزَامٍ ﷺ قَالَ : سَأَلْتُ رَسُـولَ اللَّهِ ﷺ ، فَأَعْطَانِي ، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَـانِي ، ثُـمَّ قَـالَ لِـي : «يَـا حَكِيمُ ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرٌ حُلْوٌ ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ فِيهِ ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَـارَكْ لَهُ فِيهِ ، وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلا يَشْبَعُ ، وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى» . قَـالَ حَكِيـمٌ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، لا أَرْزَأُ أَحَدًا بَعْدَكَ شَـيْئًا حَتَّى أُفَارِقَ الدُّنْيَا ، فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يَدْعُو حَكِيمًا لِيُعْطِيَهُ الْعَطَاءَ فَيَأْبَى أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ دَعَـاهُ لِيُعْطِيَهُ فَأَبَى أَنْ يَقْبَـلَ مِنْهُ ، فَقَـالَ : يَا مَعْشَـرَ الْمُسْلِمِينَ ، إِنِّي أَعْرِضُ عَلَيْهِ حَقَّهُ الَّذِي قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ هَذَا الْفَـيْءِ فَيَأْبَى أَنْ يَأْخُذَهُ . فَلَمْ يَـرْزَأْ حَكِيمٌ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ شَـيْئًا بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ حَتَّى تُوُفِّيَ . [راجع : ١٤٧٢ . أخرجه مسلم : ١٠٣٥ مختصرا] .

فراهم کردم.

باب ۱۹: آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای مؤلفه‌القلوب

(نومسلمان وضعیف‌الایمان) و غیرایشان، از غنایم خمس و سایر منابع می‌داد این را عبدالله بن زید از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۲۱۴۳ - از زُهری روایت است که سعید بن مُسَیَّب و عُروه بن زبیر گفته‌اند: حکیم بن حِزام(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) چیزی خواستم، برایم داد. سپس از وی چیزی خواستم برایم داد و سپس برایم گفت: «ای حکیم، همانا این مال سبز و شیرین است، اگر کسی آن را به سخاوت نفس بگیرد، در آن مال به او برکت داده می‌شود، و اگر به حرص نفس بگیرد، در آن مال به او برکت داده نمی‌شود، و او بسان کسی است که می‌خورد و سیر نمی‌شود. همانا دست بالا بهتر است از دست پایین» حکیم گفت: گفتم یا رسول‌الله، سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که پس از تو چیزی از کسی نمی‌طلبم تا آن که از دنیا بروم.

سپس ابوبکر (در زمان خلافت خود) حکیم را فرا می‌خواند که به وی چیزی بدهد، ولی او ابا می‌ورزید که چیزی از وی بپذیرد.

سپس عمر (در زمان خلافت خود) او را فراخواند که به وی چیزی بدهد ولی او از قبول آن ابا ورزید. عمر گفت: ای گروه مسلمانان! همانا بر وی حق او را عرضه می‌کنم، آنچه خداوند از این مال غنیمت بر وی مقرر داشته

و او از قبول آن ابا می‌ورزد.

حکیم پس از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هرگز از کسی چیزی نگرفت تا آن که وفات یافت.

۳۱٤٤- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّهُ كَانَ عَلَيَّ اعْتِكَافُ يَوْمٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَفِيَ بِهِ ، قَالَ : وَأَصَابَ عُمَرُ جَارِيَتَيْنِ مِنْ سَبْيِ حُنَيْنٍ ، فَوَضَعَهُمَا فِي بَعْضِ بُيُوتِ مَكَّةَ ، قَالَ : فَمَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى سَبْيِ حُنَيْنٍ ، فَجَعَلُوا يَسْعَوْنَ فِي السِّكَكِ ، فَقَالَ عُمَرُ : يَا عَبْدَاللَّهِ ، انْظُرْ مَا هَذَا ؟ فَقَالَ : مَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّبْيِ ، قَالَ : اذْهَبْ فَأَرْسِلِ الْجَارِيَتَيْنِ .

قَالَ نَافِعٌ : وَلَمْ يَعْتَمِرْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْجِعْرَانَةِ ، وَلَوِ اعْتَمَرَ لَمْ يَخْفَ عَلَى عَبْدِاللَّهِ .

وَزَادَ جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ : مِنَ الْخُمُسِ .

وَرَوَاهُ مَعْمَرٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ فِي النَّذْرِ ، وَلَمْ يَقُلْ : يَوْمٍ . [راجع : ۲۰۳۲ . أخرجه مسلم : ۱٦٥٦] .

۳۱٤٤ - از ایوب، از نافع روایت است که عمربن خطاب(رضی‌الله عنه) گفت[۱]: (گفتم) یا رسول‌الله، همانا یک روز (نذر) اعتکاف از روزگار جاهلیت بر من مانده است. آن حضرت به او فرمود که آن وفا کند. نافع می‌گوید: سهم عمر از اسیران حُنَین دو کنیز رسید. وی آنها را در بعضی از خانه‌های مکه گذاشت، و چون رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر اسیران حُنَین منت نهاد (و آنها را آزاد کرد) مردم در کوچه‌ها به گشت پرداختند. عمر گفت: ای عبدالله، ببین که چه خبر است و وی گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر اسیران منّت نهاده است.

عمر گفت: برو و آن دو کنیز را آزاد کن.

نافع گفته است: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) (پس از غزوهٔ حُنَین) از موضع جُعرانه عمره نکرده است[۲] و اگر عمره می‌کرد این مسأله بر عبدالله (بن عمر) پوشیده نمی‌ماند.

جریربن حازم، از ایُّوب، ازنافع، ازابن عمر روایت کرده و افزوده است: از خُمس، (یعنی آن دو کنیز از خمس آن حضرت بوده است) و مَعْمر از ایوب از نافع، از ابن عمر لفظ - نذر - را روایت کرده و نگفته است - روز -[۳].

۳۱٤٥- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ ﷺ

۳۱٤٥ - از حسن روایت است که عَمْرو بن تَغْلِب(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه

۱- این حدیث را ایّوب به طریق انقطاع آورده و نام ابن عمر را قبل از عمر (رضی‌الله عنه) ذکر نکرده ولی در آخر حدیث به روایت از جریر ر آن را مرفوع آورده است.

۲- چنان‌که در کتاب عمره گذاشت عمره آن حضرت از موضع جُعرانه روایت شده است.

۳- یعنی حمّادبن زید از ایوب، یک روز اعتکاف روایت کرده و معتمر از ایوب لفظ - نذر - روایت کرده است.

قال : أَعْطَى رَسُولُ اللَّه ﷺ قَوْمًا وَمَنَعَ آخَرِينَ ، فَكَأَنَّهُمْ عَتَبُوا عَلَيْه ، فَقَال : «إِنِّي أُعْطِي قَوْمًا أَخَافُ ظَلَعَهُمْ وَجَزَعَهُمْ ، وَأَكِلُ أَقْوَامًا إِلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْخَيْرِ وَالْغِنَاء ، مِنْهُمْ عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ» . فَقَال عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ : مَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِكَلِمَة رَسُول اللَّه ﷺ حُمْرَ النَّعَم .

وَزَادَ أَبُو عَاصِم ، عَنْ جَرِير قال : سَمِعْتُ الْحَسَنَ يَقُولُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ أُتِيَ بِمَالٍ أَوْ بِسَبْيٍ فَقَسَمَهُ ، بِهَذَا . [راجع : ٩٢٣] .

وسلم) به قومی بخشید و قومی دیگر را واگذارد و گویی آن قوم (که بدیشان چیزی نداده بود) بر آن حضرت خشمگین شدند.

آن حضرت فرمود: «همانا من به گروهی چیزی می‌دهم که از کج دلی و ناشکیبایی ایشان می‌ترسم، درحالی که گروه دیگر را به نیکی و بی‌نیازیی که خداوند در دلهایشان جای داده است، حواله می‌کنم که عَمْروبن تَغْلِب از همین گروه است.

عَمْروبن تغلب گفت: دوست ندارم که به عوض این کلمهٔ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شترانی سرخ موی داشته باشم.

و ابوعاصِم به روایت از جَرِیر افزوده است: شنیدم از حسن که می‌گفت: عَمْرو بن تَغْلِب به ما گفت:

برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مال یا اسیرانی آورده شد و آن حضرت (بدان گونه که تذکار یافت) تقسیم کرد.

٣١٤٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيد : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : «إِنِّي أُعْطِي قُرَيْشًا أَتَأَلَّفُهُمْ ، لأَنَّهُمْ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ» . [انظر : ٣١٤٧[ط]، ٣٥٢٨[ق] ، ٣٧٧٨[ق] ، ٣٧٩٣[ق] ، ٤٣٣١[ط] ، ٤٣٣٢[ق] ، ٤٣٣٣[ق]، ٤٣٣٤[ط] ، ٤٣٣٧[ق] ، ٥٨٦٠[ق] ، ٦٧٦١[ق] ، ٦٧٦٢[ق] ، ٧٤٤١[ق] ، وانظر في الجهاد والسير باب ٦١ . أخرجه مسلم : ١٠٥٩ مطولاً] .

٣١٤٦ – از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا من به قُریش چیزی می‌دهم تا به اسلام الفت گیرند؛ زیرا آنها به زندگی جاهلیت نزدیک‌اند».

٣١٤٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَان : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قال : أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالك : أَنَّ نَاسًا مِنَ الأَنْصَار قالوا لِرَسُول اللَّه ﷺ ، حِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُوله ﷺ مِنْ أَمْوَال هَوَازِنَ مَا أَفَاءَ ، فَطَفِقَ يُعْطِي رِجَالاً مِنْ

٣١٤٧ – از زُهری روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: مردانی از انصار به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفتند، و آن‌گاه بود که خداوند به رسول خود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) غنایمی را از اموال هوازن ارزانی داشت

قُرَيْش الْمِائَةَ مِنَ الإِبلِ ، فَقالوا : يَغْفِرُ اللّهُ لِرَسُول اللّه ﷺ ، يُعْطِي قُرَيْشًا وَيَدَعُنَا ، وَسُيُوفُنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ . قال أَنَسٌ : فَحُدِّثَ رَسُولُ اللّه ﷺ بمَقَالتِهِمْ ، فَأَرْسَلَ إِلَى الأَنْصَار فَجَمَعَهُمْ في قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ ، وَلَمْ يَدْعُ مَعَهُمْ أَحَدًا غَيْرَهُمْ ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا جَاءَهُمْ رَسُولُ اللّه ﷺ فَقال : « مَا كَانَ حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكُمْ » . قال لَهُ فُقَهَاؤُهُمْ : أَمَّا ذَوُو آرَائِنَا يَا رَسُولَ اللّه فَلَمْ يَقُولُوا شَيْئًا ، وَأَمَّا أُنَاسٌ مِنَّا حَدِيثَةٌ أَسْنَانُهُمْ ، فَقَالوا : يَغْفِرُ اللّهُ لِرَسُول اللّه ﷺ ، يُعْطِي قُرَيْشًا ، وَيَتْرُكُ الأَنْصَارَ ، وَسُيُوفُنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ . فَقال رَسُولُ اللّه ﷺ : « إِنِّي أُعْطِي رِجَالاً حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ بِكُفْرٍ ، أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بالأَمْوَال ، وَتَرْجِعُوا إِلَى رِحَالِكُمْ بِرَسُول اللّه ﷺ ، فَوَاللّه مَا تَنْقَلِبُونَ بِهِ خَيْرٌ مِمَّا يَنْقَلِبُونَ بِهِ » . قالوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللّه قَدْ رَضِينَا ، فَقال لَهُمْ : « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً شَدِيدَةً فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوُا اللّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ عَلَى الْحَوْضِ » . قال أَنَسٌ : فَلَمْ نَصْبِرْ .

[راجع : ۳۱٤٦ . اخرجه مسلم : ۱۰۵۹] .

و آن حضرت به مردانی از قریش صد شتر بخشید، این که: خداوند رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را مغفرت کند که برای قریش می‌بخشد و ما را وامی‌گذارد، درحالی‌که خونهای قریش از شمشیرهای ما می‌چکد.

انس می‌گوید: سخنان قریش به اطلاع رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رسانیده شد. آن حضرت کسی را نزد انصار فرستاد و ایشان را درخیمهٔ چرمی جمع کرد و به جز ایشان کسی را در آن اجازه نداد. و چون همه جمع آمدند رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد ایشان رفت و فرمود: «چیست آن سخنی که از شما به ما رسیده است». مردم فهمیدهٔ آنها به آن حضرت گفتند: یا رسول‌الله، خردمندان ما چیزی نگفته‌اند، لیکن کم‌سالان ما گفته‌اند که: خداوند رسول خدا را مغفرت کند که به قریش بخشیده و انصار را واگذارده است، درحالی که خونهای قریش از شمشیرهای ما می‌چکد.

رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا به کسانی می‌دهم که آنها به زمان کفر نزدیک‌اند. آیا شما خشنود نمی‌شوید که مردم با مالهای خویش بروند و شما با رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) به خانه‌های خویش بازگردید؟ به خدا سوگند چیزی که شما با آن برمی‌گردید، بهتر از آن است که آنها با آن برمی‌گردند».

انصار گفتند: آری، یا رسول‌الله، ما بدان راضی هستیم. آن حضرت به ایشان گفت: «همانا شما پس از من خودگزینی و استبدادی سخت را خواهید دید، پس شکیبا باشید تا خداوند و رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) را بر حوض و در

قیامت ببینید».

انس گفته است: لیکن ما شکیبایی نکردیم.

۳۱٤۸- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ : أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جُبَيْرٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ : أَنَّهُ بَيْنَا هُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ النَّاسُ ، مُقْبِلاً مِنْ حُنَيْنٍ ، عَلِقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الأَعْرَابُ يَسْأَلُونَهُ ، حَتَّى اضْطَرُّوهُ إِلَى سَمُرَةٍ فَخَطِفَتْ رِدَاءَهُ ، فَوَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «أَعْطُونِي رِدَائِي ، فَلَوْ كَانَ عَدَدُ هَذِهِ الْعِضَاهِ نَعَمًا لَقَسَمْتُهُ بَيْنَكُمْ ، ثُمَّ لا تَجِدُونِي بَخِيلاً ، وَلا كَذُوبًا ، وَلا جَبَانًا». [راجع : ۲۸۲۱] .

۳۱٤۸- از جُبَیر بن مُطعِم(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: در حالی که وی با رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) بوده و مردم آن حضرت را همراهی می‌کردند و از حُنَین روانهٔ (مدینه) بودند، بادیه نشینان با آن حضرت درآویختند و تقاضای غنایم کردند تا آن که آن حضرت را ناگزیر به سوی درخت سَمُره بردند و شاخه‌های درخت (یا آنها) ردای وی را ربودند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و به آنها گفت: «ردای مرا به من بدهید، اگر به تعداد این درختان خاردار، گاو و شتر می‌داشتم، آن را میان شما قسمت کردم و سپس مرا بخیل و دروغگوی و ترسو نمی‌یافتید (یعنی عدهٔ ایشان به بخشش و عطا از روی ترس و بیم نبوده است»).

۳۱٤۹- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الْحَاشِيَةِ ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ فَجَذَبَهُ جَذْبَةً شَدِيدَةً ، حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ النَّبِيِّ ﷺ قَدْ أَثَّرَتْ بِهِ حَاشِيَةُ الرِّدَاءِ مِنْ شِدَّةِ جَذْبَتِهِ ، ثُمَّ قَالَ : مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَضَحِكَ ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ . [انظر : ۵۸۰۹، ۶۰۸۸ ، وانظر في اللباس ، باب ۷. أخرجه مسلم : ۱۰۵۷] .

۳۱٤۹ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: من با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روانه بودم و آن حضرت بُردی نجرانی پوشیده بود که حاشیهٔ آن ضخیم و درشت بود. بادیه‌نشینی نزد آن حضرت رفت و با شدتی تمام بُرد او را کشید و چون بر جلد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نگریستم اثر کشیدن شدید حاشیهٔ رداء بر شانهٔ آن حضرت پیدا بود. و سپس گفت: امر کن که از مال خداوند که نزد تو است برای من بدهند. آن حضرت به سوی وی نگریست و خندید و سپس فرمود که به وی چیزی بدهند[1].

۳۱۵۰- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ

۳۱۵۰ - از ابووائل روایت است که عبدالله

۱- این حالت کمال حلم و تحمل آن حضرت را در برابر جفای بیخردان می‌نماید و نموداری از غایت لطف خوش و کرم آن حضرت نسبت به سائلان و محتاجان و تألیف قلوب است تا مردم به مسلمانی الفت گیرند (تیسرالقاری).

مَنْصُور ، عَنْ أبي وَائِل ، عَنْ عَبْدِاللَّه رضي الله عنه قال : لَمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْن ، آثَرَ النَّبِيُّ ﷺ أُنَاسًا فِي الْقِسْمَة ، فَأَعْطَى الأَقْرَعَ بْنَ حَابِس مِائَةً مِنَ الإِبِل ، وَأَعْطَى عُيَيْنَةَ مِثْلَ ذَلِكَ ، وَأَعْطَى أُنَاسًا مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَب ، فَآثَرَهُمْ يَوْمَئِذ فِي الْقِسْمَة ، قال رَجُلٌ : وَاللَّه إِنَّ هَذِه الْقِسْمَةَ مَا عُدِلَ فِيهَا ، وَمَا أُرِيدَ بِهَا وَجْهُ اللَّه . فَقُلْتُ : وَاللَّه لأُخْبِرَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَال :« فَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ يَعْدِل اللَّهُ وَرَسُولُهُ ، رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى ، قَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ» . [انظر : ٣٤٠٥، ٤٣٣٥، ٤٣٣٦، ٦٠٥٩، ٦١٠٠، ٦٢٩١، ٦٣٣٦ . أخرجه مسلم : ١٠٦٢].

(بن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: در روز حُنَین پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در تقسیم غنایم برایشان کسانی را برگزید. برای اقرع بن حابس صد شتر داد و به همان تعداد برای عُیَینه داد، و برای کسانی از بزرگان (نومسلمان) عرب در تقسیم غنایم در آن روز امتیازاتی داد.

مردی گفت: به خدا سوگند که در این تقسیمات عدالت نشده و رضای خداوند رعایت نشده است[۱].

(ابن مسعود می‌گوید) گفتم: به خدا سوگند تا (از این سخنان تو) به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خبر ندهم. نزد آن حضرت رفتم و به اطلاعشان رساندم. آن حضرت فرمود: «کیست که عدالت کند، اگر خدا و رسول او عدالت نکنند. خداوند بر موسی رحم کند که بیش از این (از قوم خود) آزار یافت و شکیبایی ورزید».

۳۱۵۱- حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلاَنَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ قال : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْر رضي الله عنها قالت : كُنْتُ أَنْقُلُ النَّوَى مِنْ أَرْضِ الزُّبَيْرِ الَّتِي أَقْطَعَهُ رَسُولُ اللَّه ﷺ عَلَى رَأْسِي ، وَهِيَ مِنِّي عَلَى ثُلُثَيْ فَرْسَخ .

وَقال أَبُو ضَمْرَةَ : عَنْ هِشَام ، عَنْ أَبِيه : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَقْطَعَ الزُّبَيْرَ أَرْضًا مِنْ أَمْوَال بَنِي النَّضِير . [انظر : ٥٢٢٤، أخرجه مسلم : ٢١٨٢ مطولاً] .

۳۱۵۱ – از اسماء بنت ابی‌بکر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: من خسته‌های خرما را از زمین (شوهرم) زُبَیر بر روی سرم حمل می‌کردم؛ همان زمینی که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به وی داده بود و با خانه‌ام دو سوم فرسخ مسافت داشت.

و ابُو ضَمره، از هِشام، از پدر وی روایت کرده که: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای زُبَیر پاره‌ای زمین از اموال بنی‌نضیر داده بود.

۳۱۵۲- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَام : حَدَّثَنَا الْفُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ قال : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ،

۳۱۵۲ – از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عمر بن خطاب (در دوران خلافت خود) یهود و نصارا را از سرزمین حِجاز بیرون

۱– نسبت ظلم و نارضامندی خداوند به آن حضرت موجب کفر و ارتداد است و این که چرا آن کس را عقوبت نکردند و توبه ندادند دلایلی مختلف آورده‌اند. البته شاید آن حضرت بر مبنای کرم ذاتی خود از این موضوع گذشته و بر وی شفقت کرده باشد. لیکن علما بر این امر متفق‌اند که اهانت به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) موجب ارتداد است (تیسیرالقاری).

عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَجْلَى الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا ظَهَرَ عَلَى أَهْلِ خَيْبَرَ أَرَادَ أَنْ يُخْرِجَ الْيَهُودَ مِنْهَا ، وَكَانَتِ الأَرْضُ لَمَّا ظَهَرَ عَلَيْهَا لِلْيَهُودِ وَلِلرَّسُولِ وَلِلْمُسْلِمِينَ ، فَسَأَلَ الْيَهُودُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَتْرُكَهُمْ عَلَى أَنْ يَكْفُوا الْعَمَلَ وَلَهُمْ نِصْفُ الثَّمَرِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «نُقِرُّكُمْ عَلَى ذَلِكَ مَا شِئْنَا» . فَأُقِرُّوا حَتَّى أَجْلاهُمْ عُمَرُ فِي إِمَارَتِهِ إِلَى تَيْمَاءَ وَأَرِيحَا . [راجع : ۲۲۸۵ . أخرجه مسلم : ۱۵۵۱] .

کرد. و چون رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر مردم خیبر تسلط یافت، می‌خواست که یهود را از آن‌جا بیرون آورد و آن زمین پس از تسلط آن حضرت بر یهود، به خدا و پیامبر و مسلمانان تعلق گرفت. یهود از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) خواستند بدیشان اجازه دهد که در آن جای ماندگار شوند و کار کشاورزی کنند و مناصفهٔ محصول زمین بدیشان تعلق گیرد. (و مناصفه آن خراج باشد).

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ما بر این شرط شما را تا زمانی جای می‌دهیم که خواسته باشیم.» آنها در آن جا ماندگار شدند تا آن که عمر در زمان امارت خود ایشان را به مناطق تیماً و اَریحَا جلای وطن کرد.

۲۰- باب : مَا يُصِيبُ مِنَ الطَّعَامِ فِي أَرْضِ الْحَرْبِ

باب ۲۰: غذایی که در سرزمین اهل حرب به دست آید

۳۱۵۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلالٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ رضي الله عنه قَالَ : كُنَّا مُحَاصِرِينَ قَصْرَ خَيْبَرَ ، فَرَمَى إِنْسَانٌ بِجِرَابٍ فِيهِ شَحْمٌ ، فَنَزَوْتُ لآخُذَهُ ، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ . [انظر : ۴۲۱۴، ۵۵۰۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۷۲] .

۳۱۵۳ – از حُمَید بن هِلال روایت است که عبدالله بن مُغَفَّل(رضی‌الله عنه) گفت: ما قلعهٔ خیبر را محاصره کرده بودیم. کسی انبانی افکند که در آن پنبه بود و من دویدم که آن را بگیرم و چون متوجه شدم، ناگاه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم و از وی حیا کردم.

۳۱۵۴- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ : كُنَّا نُصِيبُ فِي مَغَازِينَا الْعَسَلَ وَالْعِنَبَ ، فَنَأْكُلُهُ وَلا نَرْفَعُهُ .

۳۱۵۴ – از نافع از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: در غزوه‌ها وقتی به عسل و انگور (غنیمت) دست می‌یافتیم، آن را می‌خوردیم و برنمی‌داشتیم (که آن را تقسیم کنیم).

۳۱۵۵- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي أَوْفَى

۳۱۵۵ – از شیبانی روایت است که ابن ابی اَوْفی(رضی‌الله عنه) گفت: در شبهای محاصرهٔ خیبر گرسنگی کشیدیم و چون روز جنگ خیبر

رَضيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : أصَابَتْنَا مَجَاعَةٌ لَيَالِيَ خَيْبَرَ ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ خَيْبَرَ وَقَعْنَا في الْحُمُرِ الأهْلِيَّة فَانْتَحَرْنَاهَا ، فَلَمَّا غَلَت الْقُدُورُ نَادَى مُنَادي رَسُول اللَّه ﷺ : أكْفِئُوا الْقُدُورَ ، فَلا تَطْعَمُوا منْ لُحُومِ الْحُمُرِ شَيْئًا . قال عَبْدُاللَّه : فَقُلْنَا : إنَّمَا نَهَى النَّبِيُّ ﷺ لأنَّهَا لَمْ تُخَمَّسْ ، قال : وَقال آخَرُونَ: حَرَّمَهَا ألْبَتَّةَ ، وَسَألْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ فَقال : حَرَّمَهَا ألْبَتَّةَ . [انظر: ۴۲۲۰ ل. أخرجه مسلم : ۱۹۳۷] .

فرا رسید، خرهای اهلی را به چنگ آوردیم و آنها را سر بریدیم، و وقتی دیگها می‌جوشید، منادی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) اعلام کرد که: دیگها را واژگون کنید و چیزی از گوشت خر نخورید.

عبدالله (ابن اَبی و اَوفی) گفته است: ما با خود گفتیم که همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بدان سبب منع کرده است که خمس آن برآورده نشده است.

دیگران گفتند: البته (مطلقاً) آن را حرام کرده است. (شیبانی می‌گوید) من مسألهٔ تحریم آن را از سعید بن جُبیر پرسیدم. وی گفت: به طور قطع آن را حرام کرده است.

۳۱۵۶- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: سَمِعْتُ عَمْرًا قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ وَعَمْرِو ابْنِ أَوْسٍ، فَحَدَّثَهُمَا بَجَالَةُ سَنَةَ سَبْعِينَ، عَامَ حَجَّ مُصْعَبُ ابْنُ الزُّبَيْرِ بِأَهْلِ الْبَصْرَةِ عِنْدَ دَرَجِ زَمْزَمَ، قَالَ: كُنْتُ كَاتِبًا لِجَزْءِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَمِّ الأَحْنَفِ، فَأَتَانَا كِتَابُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ: فَرِّقُوا بَيْنَ كُلِّ ذِي مَحْرَمٍ مِنَ الْمَجُوسِ، وَلَمْ يَكُنْ عُمَرُ أَخَذَ الْجِزْيَةَ مِنَ الْمَجُوسِ.

۳۱۵۶ - از سُفیان روایت است که عَمرو (بن دینار) گفت: من با جابر بن زید و عمرو بن اَوس نشسته بودم. بَجَلَه از سال هفتاد به ایشان قصه می‌کرد؛ سالی که مُصعَب بن زُبَیر امیر حج مردم بصره بود و در نزدیک زینهٔ زمزم با بَجَاله بوده است.

بجاله گفت: من نزد جزء بن مُعاویه، عموی احنف کاتب بودم. نامهٔ از عمر بن خطاب، یک سال قبل از مرگ وی به ما رسید که میان هر زن و شوهر مجوسی (که نکاحشان بر قانون اسلام حرام باشد) جدایی آورید[۱]. و عُمر از مردم مجوس جزیه نمی‌گرفت.

۳۱۵۷- حَتَّى شَهِدَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَهَا مِنْ مَجُوسِ هَجَرَ.

۳۱۵۷ - (به سلسلهٔ سند حدیث مذکور و به ادامهٔ آن) تا آن که عبدالرحمن بن عَوف شهادت داد که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از مجوس هَجَر جزیه گرفته است.

۳۱۵۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَمْرَو بْنَ عَوْفٍ الأَنْصَارِيَّ، وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ، وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا، أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي بِجِزْيَتِهَا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ صَالَحَ أَهْلَ الْبَحْرَيْنِ وَأَمَّرَ عَلَيْهِمُ الْعَلَاءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ، فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَسَمِعَتِ الأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ فَوَافَتْ صَلَاةَ الصُّبْحِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ انْصَرَفَ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَآهُمْ، وَقَالَ: «أَظُنُّكُمْ قَدْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدْ جَاءَ بِشَيْءٍ». قَالُوا: أَجَلْ يَا

۳۱۵۸ - از زُهری، از عُروه بن زبیر روایت است که مِسْوَر بن مَخْرَمه گفت: عَمرو بن عَوْف انصاری هم‌پیمان بنی‌عامِر بن لوئی که در جنگ بَدر حاضر شده بود، به او گفته است:

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ابوعُبَیده جَرّاح را به بحرین فرستاد تا جزیهٔ آنجا را بیاورد و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با مردم بحرین (در مورد خراج و جزیه) صلح کرده[۲] و عَلاء بن حَضْرمی، را بر ایشان امیر گمارده بود.

ابوعُبَیده با مال بحرین آمد و انصار خبر ورود ابوعبیده را شنیدند[۳] و نماز صبح را با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گزاردند. چون پیامبر(صلی‌الله

۱- چون مجوسیها با محارم خویش ازدواج می‌کردند، عمر ۱ از این عمل زشت منع کرد.
۲- آن حضرت در سال نهم هجرت با مردم بحرین به خراج و جزیه صلح کرد و همین بخش حدیث موافق به ترجمه است.
۳- مالی را که ابوعبیده از بحرین آورد، نخستین خراج در اسلام است.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

٥٨- كتاب الجزية والموادعة

١- باب: الْجِزْيَةِ وَالْمُوَادَعَةِ مَعَ أَهْلِ الذمّة الْحَرْبِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلا بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [التوبة: ٢٩]: أذلاءُ. وَ: ﴿الْمَسْكَنَةُ﴾ [البقرة: ٦١] و [آل عمران: ١١٢]: مَصْدَرُ الْمِسْكِينِ، يُقَالُ: فُلانٌ أَسْكَنُ مِنْ فُلان: أَحْوَجُ مِنْهُ وَلَمْ يَذْهَبْ إِلَى السُّكُون.

وَمَا جَاءَ فِي أَخْذِ الْجِزْيَةِ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالْعَجَمِ.

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ: عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ: قُلْتُ لِمُجَاهِدٍ: مَا شَأْنُ أَهْلِ الشَّامِ عَلَيْهِمْ أَرْبَعَةُ دَنَانِيرَ، وَأَهْلُ الْيَمَنِ عَلَيْهِمْ دِينَارٌ؟ قَالَ: جُعِلَ ذَلِكَ مِنْ قِبَلِ الْيَسَارِ.

۵۸ - کتاب جزیه و موادعه

باب ۱: جزیه و مصالحه با اهل ذمه و اهل حرب

و فرمودهٔ خدای تعالی: «جنگ کنید با آنان که ایمان نمی‌آرند به خدا و نه به روز آخر، و حرام نمی‌شمرند آنچه حرام کرده است خدا و پیغامبر او، و اختیار نمی‌کنند دین راست را از اهل کتاب تا آن که بدهند جزیه را از دست خود خوارشدگان» (التوبه: ۲۹).

لفظ «صَاغِرُون» یعنی خوارشدگان. لفظ «اَلْمَسْکَنَة» (البقره: ٦١) و (ال عمران: ١٢).

به معنی مسکین است، یعنی نیازمندی. گفته می‌شوود که: فُلان أَسکَنُ مِنْ فُلانٍ - یعنی فلانی مسکین‌تر از فلانی است. یعنی محتاج‌تر است از وی. و مفسر به سوی سکون نرفته است (که آن را از سکون گرفته باشد)، و آنچه در مورد جزیه از یهود و نصاری و مجوس (آتش‌پرستان) و کافران عجم آمده است.

و روایت است از ابن عُیَیْنَه که ابن نجیح گفته است: به مُجاهد گفتم: چگونه است که بر مردم شام چهار دینار جزیه است و بر مردم یمن یک درهم است؟

گفت: جزیه بر مبنای توانگری آنها تعیین شده است.

رَسُولَ اللَّه، قال: «فَأَبْشِرُوا وَأَمِّلُوا مَا يَسُرُّكُمْ، فَوَاللَّه لا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ، وَلَكِنْ أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا، كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا، وَتُهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ».

[انظر: ۴۰۱۵، ۶۴۲۵. اخرجه مسلم: ۲۹۶۱].

علیه وسلم) برایشان نماز صبح را گزارد و از نماز برگشت، ایشان خود را به آن حضرت نمودند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با دیدن‌شان تبسم کرد و فرمود: «گمان می‌کنم شنیده‌اید که ابوعُبیده چیزی آورده است؟» گفتند: آری، یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود:

«شاد باشید و بدانچه شما را خوش می‌سازد امیدوار باشید. به خدا سوگند که از فقر و محتاجی شما نمی‌ترسم ولیکن از آن می‌ترسم که مال دنیا بر شما فراخی کند، چنان‌که بر کسانی که قبل از شما بودند فراخی کرده بود و شما بدان رغبت کنید، چنان‌که آنان بدان رغبت کردند و هلاک شوید چنان‌که آنها هلاک شدند».

۳۱۵۹- حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ يَعْقُوبَ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ جَعْفَرٍ الرَّقِّيُّ: حَدَّثَنَا الْمُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُبَيْدِاللَّه الثَّقَفِيُّ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِاللَّه الْمُزَنِيُّ وَزِيَادُ بْنُ جُبَيْرٍ، عَنْ جُبَيْرِ بْنِ حَيَّةَ قال: بَعَثَ عُمَرُ النَّاسَ فِي أَفْنَاءِ الأَمْصَارِ يُقَاتِلُونَ الْمُشْرِكِينَ، فَأَسْلَمَ الْهُرْمُزَانُ، فَقَالَ: إِنِّي مُسْتَشِيرُكَ فِي مَغَازِيَّ هَذه، قال: نَعَمْ، مَثَلُهَا وَمَثَلُ مَنْ فِيهَا مِنَ النَّاسِ مِنْ عَدُوِّ الْمُسْلِمِينَ مَثَلُ طَائِرٍ: لَهُ رَأْسٌ وَلَهُ جَنَاحَانِ وَلَهُ رِجْلانِ، فَإِنْ كُسِرَ أَحَدُ الْجَنَاحَيْنِ نَهَضَتِ الرِّجْلانِ بِجَنَاحٍ وَالرَّأْسُ، فَإِنْ كُسِرَ الْجَنَاحُ الآخَرُ نَهَضَتِ الرِّجْلانِ وَالرَّأْسُ، وَإِنْ شُدِخَ الرَّأْسُ ذَهَبَتِ الرِّجْلانِ وَالْجَنَاحَانِ وَالرَّأْسُ، فَالرَّأْسُ كِسْرَى، وَالْجَنَاحُ قَيْصَرُ، وَالْجَنَاحُ الآخَرُ، فَارِسُ فَمُرِ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَنْفِرُوا إِلَى كِسْرَى.

وَقال بَكْرٌ وَزِيَادٌ جَمِيعًا: عَنْ جُبَيْرِ بْنِ حَيَّةَ قال:

۳۱۵۹ – از سَعیدبن عُبیدالله ثقفی از بَکربن عبدالله مُزنی و زِیَادبن جُبَیر روایت است که جُبَیْر بن حَیّه گفته: عُمر مردم را به شهرهای بزرگ فرستاد تا با مشرکین بجنگند. هُرمزان اسلام آورد. عمر به وی گفت: همانا من دربارهٔ جنگهای این شهرها از تو مشورت می‌خواهم[۱].

هُرمزان گفت: مثال این شهرها و مثال دشمنان مسلمانان در این شهرها، مثال مرغی است که دارای سر و دو بال و دو پای است، که اگر یکی از بالهای آن شکسته شود، با سروبال و دو پای می‌تواند بپرد، و اگر بال دیگر آن شکسته شود با دو پای و سر حرکت می‌کند و اگر سر او شکسته شود پایها و بالها و سر آن از میان می‌روند.

۱– هرمزان یکی از ملوک فارس بود که پس از پیروزی مسلمانان در جنگ قادسیه، سرانجام امان خواست، و او را به مدینه آوردند و اسلام آورد.

فَنَدَبَنَا عُمَرُ، وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْنَا النُّعْمَانَ ابْنَ مُقَرِّنٍ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِأَرْضِ الْعَدُوِّ، وَخَرَجَ عَلَيْنَا عَامِلُ كِسْرَى فِي أَرْبَعِينَ أَلْفًا، فَقَامَ تَرْجُمَانٌ فَقَالَ: لِيُكَلِّمْنِي رَجُلٌ مِنْكُمْ، فَقَالَ الْمُغِيرَةُ: سَلْ عَمَّا شِئْتَ، قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالَ: نَحْنُ أُنَاسٌ مِنَ الْعَرَبِ، كُنَّا فِي شَقَاءٍ شَدِيدٍ، وَبَلَاءٍ شَدِيدٍ، نَمَصُّ الْجِلْدَ وَالنَّوَى مِنَ الْجُوعِ، وَنَلْبَسُ الْوَبَرَ وَالشَّعَرَ، وَنَعْبُدُ الشَّجَرَ وَالْحَجَرَ، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الْأَرَضِينَ - تَعَالَى ذِكْرُهُ، وَجَلَّتْ عَظَمَتُهُ - إِلَيْنَا نَبِيًّا مِنْ أَنْفُسِنَا نَعْرِفُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، فَأَمَرَنَا نَبِيُّنَا، رَسُولُ رَبِّنَا ﷺ: أَنْ نُقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ أَوْ تُؤَدُّوا الْجِزْيَةَ، وَأَخْبَرَنَا نَبِيُّنَا ﷺ عَنْ رِسَالَةِ رَبِّنَا: أَنَّهُ مَنْ قُتِلَ مِنَّا صَارَ إِلَى الْجَنَّةِ فِي نَعِيمٍ لَمْ يَرَ مِثْلَهَا قَطُّ، وَمَنْ بَقِيَ مِنَّا مَلَكَ رِقَابَكُمْ. [انظر: ۷۵۳۰، وانظر في الجهاد والسير، باب ۲۲- الجزية والموادعة، باب ۱۱].

پس سر، خسرو است، و بال قیصر، و بال دیگر فارس. پس به مسلمانان امر کن که به سوی خسرو بروند.

و بَکْر و زِیَاد هر دو می‌گویند که جُبَیر بن حَیَّه گفته است: عمر ما را خواست و نُعمان ابن مُقَرِن را بر ما سالار گردانید تا آن که به (نهاوند)، سرزمین دشمن رسیدیم. در آن جا گماشتهٔ خسرو با چهل هزار جنگاور آمد. ترجمان وی ایستاد و گفت: یکی از شما با من سخن بگوید. مُغیره (بن شعبه) گفت: هر آنچه می‌خواهی سؤال کن. وی گفت: شما کِی هستید؟ مغیره گفت: ما مردم عرب می‌باشیم، که سخت در بدبختی و رنج و محنت می‌زیستیم. از فرط گرسنگی پوست حیوان و خستهٔ خرما می‌مَکِیدیم و پوشاک ما از پشم شتر و موی بُز بود، و درخت و سنگ را می‌پرستیدیم. در چنین حالتی بود که پروردگار آسمانها و زمینها، تعالی ذِکرهُ و جَلَّت عَظَمَتُهُ، از میان خود ما به ما پیامبری فرستاد. پروردگار ما به ما امر کرد که با شما تا زمانی بجنگیم که خداوند را به یگانگی بپرستید و یا این که جزیه بدهید. و پیامبر ما(صلی‌الله علیه وسلم) این پیام پروردگار ما را به ما رسانیده است که: همانا کسی که از ما کشته شود به بهشت می‌رود، جایی که در آن نعمتهایی است که هرگز دیده نشده است و کسی که از ماباقی بماند گردنهای شما را مالک می‌گردد.

۳۱۶۰- فَقَالَ النُّعْمَانُ: رُبَّمَا أَشْهَدَكَ اللَّهُ مِثْلَهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمْ يُنَدِّمْكَ وَلَمْ يُخْزِكَ، وَلَكِنِّي شَهِدْتُ الْقِتَالَ مَعَ

۳۱۶۰ - (به ادامه) نُعمان به مغیره گفت: اگر خداوند تو را در همچو جنگها در همراهی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حاضر می‌کرد، پشیمانی

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، كَانَ إِذَا لَمْ يُقَاتِلْ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ، انْتَظَرَ حَتَّى تَهُبَّ الأَرْوَاحُ، وَتَحْضُرَ الصَّلَوَاتُ.

و خواری (نسبت تأخیر جنگ) احساس نمی‌کردی. لیکن من در جنگها با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حاضر بوده‌ام. چنان بود که اگر آن حضرت در اول روز به جنگ آغاز نمی‌کرد، وزیدن باد نیم روزی و فرا رسیدن نماز پیشین را انتظار می‌کشید.

٢- باب: إِذَا وَادَعَ الإِمَامُ مَلِكَ الْقَرْيَةِ، هَلْ يَكُونُ ذَلِكَ لِبَقِيَّتِهِمْ

٣١٦١- حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ بَكَّارٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبَّاسٍ السَّاعِدِيِّ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ تَبُوكَ، وَأَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ بَغْلَةً بَيْضَاءَ، وَكَسَاهُ بُرْدًا، وَكَتَبَ لَهُ بِبَحْرِهِمْ. [راجع: ١٤٨١. أخرجه مسلم: ١٣٩٢، بقطعة ليست في هذه الطريق].

باب ۲: اگر امام با مالک قریه صلح کند، آیا این صلح شامل حال اهل قریه می‌باشد

۳۱۶۱ - از حُمَید ساعدی(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در غزوهٔ تبوک شرکت کردم، و پادشاه اَیْلَه برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) استر سفید فرستاد. آن حضرت برای وی بُرْدی (جامه خط دار) فرستاد و او را در قلمروش ابقا کرد[1].

باب ۳: وَصیّت درمورد اهل ذمهٔ که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بدیشان امان داده است

و لفظ - الذِّمَّه - به معنی پیمان است، و لفظ - الالُّ - به معنی قرابت است.

٣١٦٢- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو جَمْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ جُوَيْرِيَةَ بْنَ قُدَامَةَ التَّمِيمِيَّ قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ: قُلْنَا: أَوْصِنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ: أُوصِيكُمْ بِذِمَّةِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ ذِمَّةُ نَبِيِّكُمْ، وَرِزْقُ عِيَالِكُمْ. [راجع: ١٣٩٢].

۳۱۶۲ - از جُوَیریه بن قُدامَهٔ تمیمی روایت است که گفت: از عمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) شنیدم و ما را به او گفتم: ای امیرالمؤمنین ما را وصیت کن. وی گفت: شما را وصیت می‌کنم به پیمان خدا، که همان پیمان پیامبر شما (نسبت به اهل ذمه) است و آن درواقع روزی خانوادهٔ شماست.

[1]- مترجم انگلیسی بخاری، لفظ - کَساه بُرْداً - یعنی برای وی بُرد فرستاد - را به پادشاه اَیله نسبت داده است. بدین معنی که پادشاه ایله استر سفید و بُرد برای آن حضرت فرستاد. در تیسیرالقاری و شرح شیخ‌الاسلام لفظ مذکور به آن حضرت نسبت داده شده، چنان‌که ترجمه شد.

٤- باب: مَا أَقْطَعَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْبَحْرَيْنِ،

وَمَا وَعَدَ مِنْ مَالِ الْبَحْرَيْنِ وَالْجِزْيَةِ، وَلِمَنْ يُقْسَمُ الْفَيْءُ وَالْجِزْيَةُ.

٣١٦٣- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قال: سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ قال: دَعَا النَّبِيُّ ﷺ الأَنْصَارَ لِيَكْتُبَ لَهُمْ بِالْبَحْرَيْنِ، فَقَالُوا: لا وَاللَّهِ حَتَّى تَكْتُبَ لإِخْوَانِنَا مِنْ قُرَيْشٍ بِمِثْلِهَا، فَقَالَ: «ذَاكَ لَهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ». يَقُولُونَ لَهُ، قَالَ: «فَإِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي [عَلَى الْحَوْضِ]». [راجع: ٢٣٧٦].

باب ۴: آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (جزیه و خراج) بحرین را تعیین کرده است

و آنچه از مال بحرین و جزیهٔ آن وعده کرده است و برای کسی که فیء و جزیه تقسیم می‌شود.

۳۱٦۳ - از یحیی بن سعید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مردم انصار را فراخواند تا ملکیت زمین بحرین را برای‌شان بنویسند. انصار گفتند: نی، به خدا سوگند، نمی‌پذیریم تا مانند آن را برای برادران قریشی ما بنویسی.

آن حضرت فرمود: «آن مال برای مهاجران باشد تا آن گاه که خدا بخواهد». انصار بر گفته خویش اصرار می‌کردند. آن حضرت فرمود: «همانا شما پس از من خودگزینی را خواهید دید و شکیبایی ورزید تا مرا (در قیامت) برحوض ببینید[1].

٣١٦٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قال: أَخْبَرَنِي رَوْحُ بْنُ الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قال لِي: «لَوْ قَدْ جَاءَنَا مَالُ الْبَحْرَيْنِ قَدْ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَجَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ، قال أَبُو بَكْرٍ: مَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عِدَةٌ فَلْيَأْتِنِي، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ كَانَ قَالَ لِي: «لَوْ قَدْ جَاءَنَا مَالُ الْبَحْرَيْنِ لأَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». فَقَالَ لِي: احْثُهُ، فَحَثَوْتُ حَثْيَةً، فَقَالَ لِي: عُدَّهَا، فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ خَمْسُمِائَةٍ، فَأَعْطَانِي أَلْفًا وَخَمْسَمِائَةٍ. [راجع: ٢٢٩٦. أخرجه مسلم: ٢٣١٤].

۳۱٦٤ - از محمدبن مُنکَدِر روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مال بحرین برای ما برسد، همانا برای تو این چنین، و این چنین، و این چنین می‌دهم».

آن‌گاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد و سپس مال بحرین آمد، ابوبکر گفت: کسی که نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) وعده‌ای داشته باشد نزد من بیاید. من نزد وی رفتم و گفتم: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفته است: «اگر مال بحرین به ما رسید برای تو این چنین و این چنین و این چنین می‌دهم».

[1]- یعنی شما به زودی امتیازطلبی دیگران را نسبت به خود خواهید دید.

ابوبکر به من گفت: با هر دو دست بردار. من با هر دو دست برداشتم. سپس به من گفت: آن را بشمار. آن را شمردم. پانصد برآمد و او برایم هزار و پانصد داد.

٣١٦٥- وَقال إبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنسٍ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَقَالَ: «انْثُرُوهُ فِي الْمَسْجِدِ». فَكَانَ أَكْثَرَ مَالٍ أُتِيَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، إِذْ جَاءَهُ الْعَبَّاسُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعْطِنِي إِنِّي فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلا. قَالَ: «خُذْ». فَحَثَا فِي ثَوْبِهِ، ثُمَّ ذَهَبَ يُقِلُّهُ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ، فَقَالَ: أْمُرْ بَعْضَهُمْ يَرْفَعْهُ إِلَيَّ. قَالَ: «لا». قَالَ: فَارْفَعْهُ أَنْتَ عَلَيَّ، قَالَ: «لا». فَنَثَرَ مِنْهُ ثُمَّ ذَهَبَ يُقِلُّهُ فَلَمْ يَرْفَعْهُ، فَقَالَ: فَمُرْ بَعْضَهُمْ يَرْفَعْهُ عَلَيَّ، قَالَ: «لا». قَالَ: فَارْفَعْهُ أَنْتَ عَلَيَّ، قَالَ: «لا». فَنَثَرَ مِنْهُ ثُمَّ احْتَمَلَهُ عَلَى كَاهِلِهِ، ثُمَّ انْطَلَقَ فَمَا زَالَ يُتْبِعُهُ بَصَرَهُ حَتَّى خَفِيَ عَلَيْنَا، عَجَبًا مِنْ حِرْصِهِ، فَمَا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَثَمَّ مِنْهَا دِرْهَمٌ. [راجع: ٤٢١].

٣١٦٥ – از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مالی از بحرین رسید و فرمود: «آن را در مسجد بریزید» و آن بیشترین مالی بود که برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آورده شده بود. ناگاه عباس نزد آن حضرت آمد و گفت: یا رسول‌الله، برای من بده که من برای نفس خود و برای عقیل (به هنگام اسارت در جنگ بدر) فدیه داده‌ام. آن حضرت فرمود: «بگیر». وی با هر دو دست در جامهٔ خود ریخت، و سپس خواست که آن را بلند کند، نتوانست. وی گفت: برخی از این کسان را امر کن که آن را بر دوش من بنهند. آن حضرت فرمود: «نی» عباس گفت: پس خودت آن را بر دوش من بلند کن. فرمود: «نی».

عباس مقداری از آن را بر زمین ریخت و سپس خواست که بردارد، لیکن نتوانست. گفت: برخی از این کسان را امر کن که آن را بر دوش من بنهند. فرمود: «نی» عباس گفت: پس خودت آن را بر دوش من بلند کن. فرمود: «نی» وی مقداری از آن را بر زمین ریخت و سپس آن را در میان دوش خود نهاد و سپس راهی شد.

آن حضرت پیوسته در پی عباس می‌نگریست تا آن که از نظر ما ناپدید شد. و از حرص وی در شگفت مانده بود. و رسول خدا(صلی‌الله علیه

وسلم) تا درهمی از آن مال باقی بود.، از آن جای برنخاست. (همه را به مردم بخشید).

٥- باب: إِثْمِ مَنْ قَتَلَ مُعَاهَدًا بِغَيْرِ جُرْمٍ

٣١٦٦- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا مُجَاهِدٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضي اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهَدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ رِيحَهَا تُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا». [انظر: ٦٩١٤].

باب ۵: گناه کسی که ذمّی‌ای را ناحق بکشد

٣١٦٦ – از مُجاهد روایت است که عبدالله بن عَمرو(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که ذمّی‌ای را (ناحق) بکشد، بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد، هرچند بوی بهشت را از مسافت چهل سال راه می‌توان دریافت».

٦- باب: إِخْرَاجِ الْيَهُودِ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ

وَقَالَ عُمَرُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أُقِرُّكُمْ مَا أَقَرَّكُمُ اللَّهُ بِهِ». [راجع: ٢٢٨٥].

باب ۶: بیرون راندن یهود از جزیرةالعرب

و عمر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است که فرمود: «شما را در این‌جا تا آن‌گاه نگاه می‌داریم که خداوند شما را نگاه دارد».

٣١٦٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قال: حَدَّثَنِي سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: بَيْنَمَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ، خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «انْطَلِقُوا إِلَى يَهُودَ». فَخَرَجْنَا حَتَّى جِئْنَا بَيْتَ الْمِدْرَاسِ، فَقَالَ: «أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ الأَرْضَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُجْلِيَكُمْ مِنْ هَذِهِ الأَرْضِ، فَمَنْ يَجِدْ مِنْكُمْ بِمَالِهِ شَيْئًا فَلْيَبِعْهُ، وَإِلا فَاعْلَمُوا أَنَّ الأَرْضَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ». [انظر: ٦٩٤٤، ٧٣٤٨، وانظر في الجهاد والسير، باب ١١٥ و ١٧٩. أخرجه مسلم: ١٧٦٥ بزيادة].

٣١٦٧ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: درحالی که درمسجد بودیم پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برآمد و فرمود: «به سوی یهود حرکت کنید» ما بیرون آمدیم تا آن که به بیت‌المدراس رسیدیم، آن حضرت فرمود:

«اسلام بیاورید تا به سلامت مانید، و بدانید که زمین از آنِ خدا و رسول اوست. همانا قصد کرده‌ام که شما را از این سرزمین بیرون برانم، پس کسی که از خود مالی دارد، باید آن را بفروشد و در غیر آن بدانید که زمین از آنِ خدا و رسول اوست».

٣١٦٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ الأَحْوَلِ: سَمِعَ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ: سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: يَوْمُ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ، ثُمَّ

٣١٦٨ – از سعیدبن جُبَیر روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفته: روز پنج‌شنبه بود، و چه روز پنج‌شنبه‌ای.

سپس ابن عباس گریست، تا اشک وی

بَكَى حَتَّى بَلَّ دَمْعُهُ الْحَصَى، قُلْتُ: يَا أَبَا عَبَّاس: مَا يَوْمُ الْخَمِيس؟ قال: اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ، فَقَالَ: «ائْتُونِي بِكَتِفٍ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لا تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا». فَتَنَازَعُوا، وَلا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيٍّ تَنَازُعٌ، فَقَالوا: مَا لَهُ أَهَجَرَ اسْتَفْهِمُوهُ؟ فَقَالَ: «ذَرُونِي، فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ». فَأَمَرَهُمْ بِثَلاثٍ، قَالَ: «أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِيزُهُمْ». وَالثَّالِثَةُ خَيْرٌ، إِمَّا أَنْ سَكَتَ عَنْهَا، وَإِمَّا أَنْ قَالَهَا فَنَسِيتُهَا.

قال سُفْيَانُ: هَذَا مِنْ قَوْلِ سُلَيْمَانَ. [راجع: ۱۱٤. أخرجه مسلم: ۱٦۳۷].

سنگریزه‌ها راتر گردانید. من گفتم: ای ابن عباس، روز پنج‌شنبه چیست؟

وی گفت: بیماری رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) (در آن روز بود) که شدت یافت و فرمود: «برایم استخوان شانه‌ای بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید».

آنها (یعنی حاضرین) اختلاف کردند و شایسته نبود که در حضور پیامبر اختلاف کنند. (طرفداران نوشتن نامه به مخالفین خود) گفتند: آن حضرت را چه شده است (که از آوردن ابزار کتابت منع می‌کنید) آیا پریشان گفته است. از وی بپرسید که چه می‌خواهد تا بدانید[۱].

آن حضرت فرمود: مرا به حالم بگذارید، حالتی که من در آن قرار دارم بهتر از آن است که مرا به سوی آن فرا می‌خوانید»[۲].

آن حضرت ایشان را به سه چیز امر کرد و فرمود:

«مشرکان را از جزیره‌العرب بیرون برانید، و نمایندگان (پادشاهان و امراء) را جایزه بدهید، همان گونه که من جایزه می‌دادم» (راوی می‌گوید) فرمودهٔ سوم آن حضرت کاری خیر بود که یا ابن عباس آن رامسکوت گذاشت، و یا او گفت: من فراموش کردم. سُفیان گفت: این قول (یعنی فرمودهٔ سوم) از گفته‌های سُلیمان است.

۱- گروهی که طرفدار آوردن ابزار کتابت بودند با گروهی که نمی‌خواستند در آن حالت آن حضرت را زحمت دهند، مخالفت کردند.

۲- یعنی این حالتی است که مشغول آمادگی ملاقات پروردگار خود می‌باشم.

٧- باب: إِذَا غَدَرَ الْمُشْرِكُونَ بِالْمُسْلِمِينَ، هَلْ يُعْفَى عَنْهُمْ.

٣١٦٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قال: حَدَّثَنِي سَعِيدٌ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: لَمَّا فُتِحَتْ خَيْبَرُ أُهْدِيَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ شَاةٌ فِيهَا سُمٌّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اجْمَعُوا إِلَيَّ مَنْ كَانَ هَا هُنَا مِنْ يَهُودَ». فَجُمِعُوا لَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي سَائِلُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْهُ فَقَال». فقالوا: نَعَمْ، قال لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَبُوكُمْ». قالوا: فُلانٌ، فَقال: «كَذَبْتُمْ، بَلْ أَبُوكُمْ فُلانٌ». قالوا: صَدَقْتَ، قال: «فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُ عَنْهُ». فَقالوا: نَعَمْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، وَإِنْ كَذَبْنَا عَرَفْتَ كَذِبَنَا كَمَا عَرَفْتَهُ فِي أَبِينَا، فَقال لَهُمْ: «مَنْ أَهْلُ النَّارِ؟». قالوا: نَكُونُ فِيهَا يَسِيرًا، ثُمَّ تَخْلُفُونَا فِيهَا، فَقَال النَّبِيُّ ﷺ: «اخْسَؤُوا فِيهَا، وَاللّٰهِ لا نَخْلُفُكُمْ فِيهَا أَبَدًا». ثُمَّ قال: «هَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُكُمْ عَنْهُ». فَقالوا: نَعَمْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، قال: «هَلْ جَعَلْتُمْ فِي هَذِهِ الشَّاةِ سُمًّا». قالوا: نَعَمْ، قال: «مَا حَمَلَكُمْ عَلَى ذَلِكَ». قالوا: أَرَدْنَا إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا نَسْتَرِيحُ، وَإِنْ كُنْتَ نَبِيًّا لَمْ يَضُرَّكَ. [انظر: ٤٢٤٩، ٥٧٧٧].

باب ٧: اگر مشرکان با مسلمانان خیانت کنند: آیا مورد عفو قرار گیرند؟

٣١٦٩- از سعید روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که قلعهٔ خیبر فتح گردید، برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گوسفندی بریان زهرآلود آورده شد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر یهودی که در این جا می‌باشد، جمع کنید و نزد من بیاورید» یهودیها نزد آن حضرت جمع آمدند. آن حضرت فرمود:

«من دربارهٔ چیزی از شما سؤال می‌کنم، آیا حقیقت آن را به من می‌گویید؟» آنها گفتند: آری.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بدیشان گفت: «پدر شما کیست»؟ گفتند: فلان کس است. آن حضرت فرمود: «دروغ گفتید، لیکن پدر شما فلان کس است». گفتند :راست گفتی.

آن حضرت فرمود: «آیا به من راست می‌گویید اگر از شما سؤال کنم» گفتند: آری، ای ابوالقاسم، و اگر دروغ بگوییم، دروغ ما را تشخیص می‌دهی، چنان‌که دربارهٔ پدران‌مان تشخیص دادی.

آن حضرت به ایشان گفت: «چه کسانی اهل دوزخ‌اند؟» گفتند: ما اندک زِمانی در آن می‌باشیم و سپس شما جایگزین ما می‌شوید. آن حضرت فرمود: «دورشوید، به خدا سوگند که ما هرگز جایگزین شما در دوزخ نیستیم». سپس فرمود: «آیا به من راست می‌گویید، اگر از شما چیزی بپرسم؟» گفتند: آری، ای ابوالقاسم.

فرمود: «آیا در این گوسفند بریان شده زهر آمیخته‌اید؟» گفتند: آری. فرمود: «چه سبب شد که این کار را کردید» گفتند: قصد کردیم بدانیم که اگر تو دروغگوی باشی از تو راحت می‌شویم و اگر پیامبر باشی به تو زیانی نمی‌رساند[1].

٨- باب: دُعَاءِ الإِمَامِ عَلَى مَنْ نَكَثَ عَهْدًا

۳۱۷۰- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا ثَابِتُ بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا ﷺ عَنِ الْقُنُوتِ، قَالَ: قَبْلَ الرُّكُوعِ، فَقُلْتُ: إِنَّ فُلَانًا يَزْعُمُ أَنَّكَ قُلْتَ بَعْدَ الرُّكُوعِ؟ فَقَالَ: كَذَبَ، ثُمَّ حَدَّثَنَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَنَتَ شَهْرًا بَعْدَ الرُّكُوعِ، يَدْعُو عَلَى أَحْيَاءٍ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ، قَالَ: بَعَثَ أَرْبَعِينَ - أَوْ سَبْعِينَ، يَشُكُّ فِيهِ - مِنَ الْقُرَّاءِ، إِلَى أُنَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَعَرَضَ لَهُمْ هَؤُلَاءِ فَقَتَلُوهُمْ، وَكَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ النَّبِيِّ ﷺ عَهْدٌ، فَمَا رَأَيْتُهُ وَجَدَ عَلَى أَحَدٍ مَا وَجَدَ عَلَيْهِمْ. [راجع: ۱۰۰۱. أخرجه مسلم: ٦٧٧، باختلاف].

باب ۸: دعای (بد) امام بر کسی که عهدشکنی کرده است

۳۱۷۰- از عَاصِم روایت است که گفت: از انس دربارۀ قُنُوت (دعای داخل نماز) سؤال کردم. وی گفت: قُنُوت قبل از رکوع بوده است.

گفتم: فلان کس می‌گوید که تو گفته بودی که بعد از رکوع بوده است. گفت: دروغ گفته است. سپس انس حدیث پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را به ما گفت که آن حضرت برای یک ماه بعد از رکوع قنوت خواند و بر جمعی از قبایل بنی سُلَیم دعای بد کرد.

انس گفت: آن حضرت چهل یا هفتاد نفر از قاریان را - شک کرده در تعدادشان - به سوی گروهی از مشرکان فرستاد. آنها با قاریان مقابله کردند و همه را کشتند، درحالی که میان آن قبایل از مشرکان و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) عهد بسته شده بود.

انس می‌گوید: آن حضرت را ندیده بودم که بر هیچ یکی چنان اندوهگین شده باشد که بر این قاریان اندوهگین گردید.

۱- در مسأله مجازات زن یهودی که گوسفند بریان شدۀ زهرآلود را به آن حضرت آورد، اختلاف است. برخی گویند که وی مجازات نشد؛ زیرا آن حضرت برای نفس خود از کسی انتقام نمی‌گرفت، یا چون اثبات آن به اقرار زن نبوده است، از آن صرف‌نظر شد. زهری گفته است که زن اسلام آورد و از مجازاتش گذشتند و سپس بِشربن برا که از آن گوشت خورده بود مُرد و آن زن را قصاص کردند. اما مذهب علماً آن است که زهر دهنده را، کشتن به قصاص روا نیست، پس باید کشتن وی از روی سیاست بوده باشد.

٩- باب: أَمَانِ النِّسَاءِ وَجِوَارِهِنَّ

٣١٧١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ: أَنَّ أَبَا مُرَّةَ مَوْلَى أُمِّ هَانِئٍ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أُمَّ هَانِئٍ بِنْتَ أَبِي طَالِبٍ تَقُولُ: ذَهَبْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ، فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ، وَفَاطِمَةُ ابْنَتُهُ تَسْتُرُهُ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «مَنْ هَذِهِ». فَقُلْتُ: أَنَا أُمُّ هَانِئٍ بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ: «مَرْحَبًا بِأُمِّ هَانِئٍ». فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ غُسْلِهِ قَامَ فَصَلَّى ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ، مُلْتَحِفًا فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَعَمَ ابْنُ أُمِّي، عَلِيٌّ، أَنَّهُ قَاتِلٌ رَجُلًا قَدْ أَجَرْتُهُ، فُلَانُ بْنُ هُبَيْرَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ أَجَرْنَا مَنْ أَجَرْتِ يَا أُمَّ هَانِئٍ». قَالَتْ أُمُّ هَانِئٍ: وَذَلِكَ ضُحًى. [راجع: ٢٨٠. أخرجه مسلم: ٣٣٦، بدون ذكر الإجارة].

باب ٩: امـان دادن و پنـاه دادن زنان (کافران‌را)

٣١٧١ از ابومُرَّه مولای اُمِّ هانیء روایت است که اُمّ هانیء بنت أبی‌طالب گفته: در سال فتح (مکه) نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و دیدم که وی غسل می‌کند، و دخترش فاطمه بر وی پرده گرفته است. من بر آن حضرت سلام کردم، وی گفت: «این زن کیست؟» گفتم: منم اُمّ هانیء بنت ابی‌طالب.

فرمود: «خوش آمدی ای اُمّ هانیء»

چون از غسل فارغ شد، ایستاد و هشت رکعت نماز گزارد و فقط یک جامه بر خود پیچیده بود.

گفتم: یا رسول‌الله، پسر مادرم، علی، مردی را خواهد کشت که من او را امان داده‌ام، و او فلان بن هُبَیره است. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا ما امان دادیم کسی را که توامان دادی ای اُمّ هانیء».

اُمّ هانی گفته است: و آن نماز در وقت چاشت بود.

١٠- باب: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَجِوَارُهُمْ وَاحِدَةٌ يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ

٣١٧٢- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَطَبَنَا عَلِيٌّ فَقَالَ: مَا عِنْدَنَا كِتَابٌ نَقْرَؤُهُ إِلَّا كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، فَقَالَ: فِيهَا الْجِرَاحَاتُ وَأَسْنَانُ الْإِبِلِ: «وَالْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَيْرٍ إِلَى كَذَا، فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ آوَى فِيهَا مُحْدِثًا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ، وَمَنْ

باب ١٠: عهد مسلمانان و پناه دادن شان یکی است و عهد ضعیف‌ترین‌شان معتبر است

٣١٧٢ – از ابراهیم تیمی روایت است که پدرش گفته: علی(رضی‌الله عنه) بر ما خطبه خواندو گفت: کتابی نزد ما نیست که آن را بخوانیم به جز کتاب خدا، و آنچه در این صحیفه است، که در آن (احکام دیت) زخمها است و سال‌های شتران (شترانی که در دیه‌ها باید پرداخت می‌شد و دانستن عمرهای آنان) (و

تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيه فَعَلَيْه مِثْلُ ذَلِكَ، وَذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْه مِثْلُ ذَلِكَ». [راجع: ١١١. أخرجه مسلم: ١٣٧٠، بلفظ إلى ثور. وبلفظ عير وثور في العتق ٢٠].

این فرمودهٔ آن حضرت: «مدینه حَرَم است میان موضع عَیْر و موضع کَذا. کسی که در آن بدعتی•پدید آورد یا بدعت‌گذاری را جای دهد، لعنت خدا و ملایکه و مردم همگی بر اوست. فرایض و نوافل وی قبول نمی‌شود[1] و کسی که دوست بگیرد به جز از دوستان خویش را که (مسلمانان‌اند) بر وی نیز همچنان (لعنت) است. عهد مسلمانان یکی است[2] پس کسی که عهد مسلمانی را بشکند، بر وی نیز همچنان (لعنت) است».

١١- باب: إِذَا قَالُوا صَبَأْنَا وَلَمْ يُحْسِنُوا أَسْلَمْنَا

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَجَعَلَ خَالِدٌ يَقْتُلُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ». [راجع: ٤٣٣٩].

وَقَالَ عُمَرُ: إِذَا قَالَ مَتْرَسْ فَقَدْ آمَنَهُ، إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ الأَلْسِنَةَ كُلَّهَا. وَقَالَ: تَكَلَّمْ لَا بَأْسَ. [راجع: ٣١٥٩].

باب ۱۱: چون (کافران به هنگام جنگ) بگویند به اسلام تمایل داریم و ندانند که بگویند اسلام آوردیم.

و ابن عُمر گفت: و خالد مردمی را (که می‌گفتند به اسلام تمایل داریم) کشته می‌رفت، و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بارالها، از کردار خالد به تو پناه می‌جویم»[3].

و عُمر گفته است: ا گر به مسلمانی (به فارسی یا عجمی) بگوید: مَتْرس! به تحقیق که به وی امان داده است. به تحقیق که خداوند همهٔ زبانها را می‌داند. و عمر گفت: سخن بگوی، (حاجت خود را بیان کن) باکی نیست (این امان شمرده می‌شود و نباید بر او تعرض شود)[4].

۱– مراد از لفظ – صَرْفٌ ولا عَدْلٌ – که فرایض و نوافل آن قبول نمی‌شود ترجمه شد، برخی گفته‌اند مراد از آن توبه است، یعنی توبه‌اش قبول نمی‌شود.
۲– یعنی هر مسلمانی که به کافری امان بدهد چه آن مسلمان قوی باشد، و یا ضعیف، باید امان دادن وی معتبر شناخته شود.
۳– در برخی نسخ بخاری فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) چنین است: «اللهم اِنّی اَبْرَأُ الیک مِمّا صَنَع خالد» که متن موجود لفظ «اللهم اِنّی» را فاقد است. ترجمهٔ آن آورده شد. و خالد به گفتار مردم که می‌گفتند به اسلام میل داریم پی نبرد و آنها را کشته می‌رفت.
۴– چون هُرمزان یکی از ملوک فارسی را نزد عمربن خطاب آوردند نتوانست به عربی چیزی بگوید. عمر گفت به زبان خود سخن بگوی و این قول، امان دادن است.

۱۲- باب: الْمُوَادَعَةِ وَالْمُصَالَحَةِ مَعَ الْمُشْرِكِينَ بِالْمَالِ وَغَيْرِهِ،

وَإِثْمِ مَنْ لَمْ يَفِ بِالْعَهْدِ. وَقَوْلِهِ: ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا﴾ الآيَةَ [الأنفال: ٦١].

۳۱۷۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرٌ هُوَ ابْنُ الْمُفَضَّلِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ قَالَ: انْطَلَقَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ زَيْدٍ إِلَى خَيْبَرَ، وَهِيَ يَوْمَئِذٍ صُلْحٌ، فَتَفَرَّقَا، فَأَتَى مُحَيِّصَةُ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَهْلٍ وَهُوَ يَتَشَمَّطُ فِي دَمِهِ قَتِيلاً، فَدَفَنَهُ ثُمَّ قَدِمَ الْمَدِينَةَ، فَانْطَلَقَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ وَحُوَيِّصَةُ ابْنَا مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَذَهَبَ عَبْدُالرَّحْمَنِ يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ: «كَبِّرْ كَبِّرْ». وَهُوَ أَحْدَثُ الْقَوْمِ، فَسَكَتَ فَتَكَلَّمَا، فَقَالَ: «تَحْلِفُونَ وَتَسْتَحِقُّونَ قَاتِلَكُمْ، أَوْ صَاحِبَكُمْ». قَالُوا: وَكَيْفَ نَحْلِفُ وَلَمْ نَشْهَدْ وَلَمْ نَرَ؟ قَالَ: «فَتُبْرِئُكُمْ يَهُودُ بِخَمْسِينَ». فَقَالُوا: كَيْفَ نَأْخُذُ أَيْمَانَ قَوْمٍ كُفَّارٍ، فَعَقَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ عِنْدِهِ. [راجع: ۲۷۰۲. اخرجه مسلم: ۱۶۶۹].

باب ۱۲: موافقه و مصالحه با مشرکان در بدل مال و غیره

و گناه کسی که به عهد خود وفا نمی‌کند. و فرمودهٔ خدای تعالی «و اگر میل کنند به صلح، توهم میل کن به سوی آن (الأنفال: ٦١) [لفظ - جَنَحوا - را مؤلف، طلب کردن تفسیر کرده است][1].

۳۱۷۳ - از بُشَیر بن یَسار روایت است که سهل بن ابی حَثْمه گفت: عبدالله بن سهل، و مُحَیِّصه بن مسعود بن زید راهی خیبر شدند و در آن روز صلح برقرار بود. سپس آن دو نفر از هم جدا شدند، مُحَیِّصه چون به سوی عبدالله بن سَهل رفت، او را دید که در خون می‌غلطید. و کشته شده است. سپس عبدالرحمن بن سَهل (برادر مقتول) و مُحَیِّصه و حُوَیِّصه (عموزادگان مقتول) پسران مسعود نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتند، و عبدالرحمن به سخن آغاز کرد. آن حضرت فرمود: «بزرگتر، بزرگترها» و او کوچکترین همه بود وی ساکت شد و آن دو نفر سخن زدند (وماجرا را بیان کردند) آن حضرت فرمود: «آیا سوگند می‌خورید و مستحق می‌شوید خون قاتل کشته شدهٔ خویش را - یا - همراه خویش را».

گفتند: چگونه سوگند بخوریم، که نه حاضر بوده‌ایم و نه دیده‌ایم؟ آن حضرت فرمود: «یهود با پنجاه سوگند از شما دفع تهمت می‌کنند» گفتند: چگونه به سوگندهای قوم کافر اعتماد کنیم.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، ازجانب خود دیَت

[1] ۱- عبارت میان دو قلابک [ ] در متن فوق نیست و در بسا از نسخ بخاری آمده است.

(خونبهای) عبدالله را داد.

١٣- باب: فَضْلِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ

٣١٧٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: أَخْبَرَهُ أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ: أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ ابْنَ حَرْبٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ هِرَقْلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ فِي رَكْبٍ مِنْ قُرَيْشٍ، كَانُوا تِجَارًا بِالشَّامِ، فِي الْمُدَّةِ الَّتِي مَادَّ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا سُفْيَانَ فِي كُفَّارِ قُرَيْشٍ. [راجع: ٧. أخرجه مسلم: ١٧٧٣ مطولاً].

باب ۱۳: فضیلت وفا به عهد

٣١٧٤ – از عبدالله بن عباس (رضی‌الله عنه) روایت است که ابوسُفیان بن حرب گفت: هِرَقل نزد وی کسی را فرستاده بود و او در جمعی از سواران قریش برای تجارت به شام آمده بود و آن زمانی بود که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) با ابوسفیان که در زمرهٔ کافران قریش بود، صلح کرده بود[1].

١٤- باب: هَلْ يُعْفَى عَنِ الذِّمِّيِّ إِذَا سَحَرَ

وَقَالَ ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: سُئِلَ أَعَلَى مَنْ سَحَرَ مِنْ أَهْلِ الْعَهْدِ قَتْلٌ؟ قَالَ: بَلَغَنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ صُنِعَ لَهُ ذَلِكَ فَلَمْ يَقْتُلْ مَنْ صَنَعَهُ، وَكَانَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ.

باب – ۱۴: آیا ذِمّی که جادو می‌کند عفو شود؟

ابن وَهْب گفته است: روایت است از یُونُس که ابن شهاب گفته است: سؤال شد که آیا بر کسی از اهل ذمه که جادو می‌کند، کشتن واجب میگردد؟ ابن شهاب گفت: ما را چنین خبر رسیده است که چون رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) جادو شده بود[2]، آن حضرت کسی را که جادو کرده بود نکشت درحالی که جادوگر از اهل کتاب بود.

٣١٧٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سُحِرَ، حَتَّى كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ صَنَعَ شَيْئًا وَلَمْ يَصْنَعْهُ. [انظر: ٣٢٦٨ع، ٣٢٦٨ع، ٥٧٦٣ط، ٥٧٦٥ طث، ٥٧٦٦ط، ٦٠٦٣ط، ٦٣٩١ط. أخرجه مسلم: ٢١٨٩].

٣١٧٥ – از هِشام، از پدر وی روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: باری رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) جادو شد، تا آن که به پندارشان می‌آمد که چیزی را کرده است که نکرده بود[3].

١- مراد از آن، پیمان صلح حُدَیبیه است. هرقل گفته بود که پیامبران پیمان نمی‌شکنند و این عمل آن حضرت را ستوده بود.

٢- این جادو نه بر عقل شریف آن حضرت و نه در در امور وحی اثری نداشت. به‌جز تخیل و وهم و خداوند آن حضرت را از موضعی که سحر در آن بود آگاه کرد و جادو را از آن‌جا برآورد و دفع کرد (تیسیرالقاری).

٣- بسیاری از پیش‌بینی‌های پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در همان سالهای صدر اسلام تحقق یافت. چنان‌که بیت‌المقدس فتح شد و در زمان عمر (رضی‌الله عنه) و بایی آمد که در ظرف سه روز هزاران نفر مردند و پس از فتح فارس افزونی ثروت پدید آمد و آغاز فتنه با شهادت عثمان (رضی‌الله عنه) پدید آمد که قرنها ادامه یافت.

١٥- باب: مَا يُحْذَرُ مِنَ الْغَدْرِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ﴾. الآية [الأنفال: ٦٢].

٣١٧٦- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْعَلاَءِ بْنِ زَبْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ بُسْرَ بْنَ عُبَيْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا إِدْرِيسَ قَالَ: سَمِعْتُ عَوْفَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، وَهُوَ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ، فَقَالَ: «اعْدُدْ سِتًّا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ: مَوْتِي، ثُمَّ فَتْحُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ مُوتَانٌ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَقُعَاصِ الْغَنَمِ، ثُمَّ اسْتِفَاضَةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ فَيَظَلُّ سَاخِطًا، ثُمَّ فِتْنَةٌ لاَ يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلاَّ دَخَلَتْهُ، ثُمَّ هُدْنَةٌ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الأَصْفَرِ، فَيَغْدِرُونَ فَيَأْتُونَكُمْ تَحْتَ ثَمَانِينَ غَايَةً، تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا». [انظر في الصلح، باب ٧].

باب ۱۵: آنچه از فریب که باید از آن حذر شود

و فرمودهٔ خداوند تعالی: «و اگر بخواهند که تو را فریب دهند پس همانا خداوند برایت بسنده است.»

(الأنفال: ٦٢)

٣١٧٦ ـ از ابوادریس روایت است که عوف بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: در غزوهٔ تبوک نزد پیامبر(صلی‌الله علیه و آله وسلم) رفتم درحالی که ایشان در خیمه‌ای چرمین نشسته بود و فرمود: «شش نشانهٔ پیش از قیامت را بشمار: مرگ من، سپس فتح بیت‌المقدس و سپس مرگ و میر (وبا یا طاعونی) که شما را فرمی‌گیرد بسان طاعونی که حیوانات (دامها) را فرامی‌گیرد، و افزایش مال و ثروت تا آنکه به مردی صد دینار داده می‌شود و او از اندک بودن آن خشمگین می‌گردد. سپس فتنه‌ای پدید می‌آید که هیچ خانه‌ای از عرب نمی‌ماند مگر آنکه در آن وارد می‌شود و سپس صلحی که میان شما و کشور روم ایجاد می‌گردد ولی آنان پیمان شکسته و زیر هشتاد پرچم بر مشا یورش می‌آورند که در زیر هر پرچمی دوازده هزار نفر است.»

١٦- باب: كَيْفَ يُنْبَذُ إِلَى أَهْلِ الْعَهْدِ

وَقَوْلِ ﴿وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ﴾. الآيَةَ [الأنفال:٥٧].

باب ۱۶: چگونه پیمانی که با کافران عقد شده، فسخ گردد؟

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و اگر بترسی از گروهی خیانت را، پس بازگردان به سوی ایشان عهد ایشان، به نوعی که همه برابر شوند» (الانفال، ۵۸)[1].

۱- در متن عربی در ذیل باب ۱۴، شماره آیت مذکور ۵۷ گذاشته شده که اشتباه است. بلکه ۵۸ است.

۳۱۷۷- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنَا حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ ﷺ فِيمَنْ يُؤَذِّنُ يَوْمَ النَّحْرِ بِمِنًى، لَا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ، وَيَوْمُ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ يَوْمُ النَّحْرِ، وَإِنَّمَا قِيلَ الْأَكْبَرُ مِنْ أَجْلِ قَوْلِ النَّاسِ: الْحَجُّ الْأَصْغَرُ، فَنَبَذَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى النَّاسِ فِي ذَلِكَ الْعَامِ، فَلَمْ يَحُجَّ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، الَّذِي حَجَّ فِيهِ النَّبِيُّ ﷺ مُشْرِكٌ. [راجع: ۳۶۹. أخرجه مسلم: ۱۳۴۷].

۳۱۷۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ابوبکر(رضی‌الله عنه) در روز نحر (دهم ذی‌الحجه) مرا در زمرهٔ منادیان به مِنیٰ فرستاد تا اعلام بداریم این که: هیچ مشرکی پس از این سال حج نگزارد و کسی که برهنه باشد، کعبه را طواف نکند، و روز حج اکبر روز نحر است[1].

و بدان سبب حج اکبر گفته شده که مردم می‌گفتند: عُمره، حج اصغر است. در همین سال بود که ابوبکر پیمان با کافران را فسخ کرد، و در سال حجه‌الوداع که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در آن حج نمود، هیچ مشرکی حج نکرد.

۱۷- باب: إِثْمِ مَنْ عَاهَدَ ثُمَّ غَدَرَ

وَقَوْلِ: ﴿الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ﴾. [الأنفال: ۵۶].

باب ۱۷: گناه کسی که پیمان بندد و سپس آن را بشکند

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آنان که عهد بسته‌ای با ایشان، بازمی‌شکنند عهد خود را در هر مرتبه و ایشان پرهیز نمی‌کنند» (الانفال: ۵۶).

۳۱۷۸- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْبَعُ خِلَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا: مَنْ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ. وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا». [راجع: ۳۴. أخرجه مسلم: ۵۸].

۳۱۷۸ - از مَسرُوق روایت است که عبدالله بن عَمرو(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که دارای این چهار خصلت است، منافق خالص است: چون سخن زند دروغ گوید، و چون وعده کند خلاف ورزد، و چون پیمان بندد بشکند، و چون دعوی و خصومت کند دشنام دهد، و کسی که دارای یکی از این خصلتها باشد، در او خصلتی از نفاق است تا آن که آن را ترک کند.

[1] – پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در سال نهم هجرت ابوبکر (رضی‌الله عنه) را امیر حج گردانید و در آن وقت سوره برأت (التوبه) نازل شد: «قطع معامله است از جانب خدا و رسول او از آنان که عهد بسته بودید با ایشان از مشرکان» (التوبه: ۱) آن حضرت در عقب ابوبکر (رضی‌الله عنه) علی (رض) را در موسم حج فرستاد تا آیاتی از سورهٔ برأت را بخواند و عهد مشرکان را فسخ کند و بدیشان چهارماه مهلت دهد. در روز ترویج ابوبکر (رض) بر مردم خطبه خواند و مناسک حج را تعلیم داد و در روز نحر علی (رض) نزدیک جمرهٔ عقبه سورهٔ برأت را خواند.

۳۱۷۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قال: مَا كَتَبْنَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ إِلا القُرْآنَ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، قال النَّبِيُّ ﷺ: «الْمَدِينَةُ حَرَامٌ مَا بَيْنَ عَائِرٍ إِلَى كَذَا، فَمَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا أَوْ آوَى مُحْدِثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ عَدْلٌ وَلا صَرْفٌ، وَذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ، يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ. وَمَنْ وَالَى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ». [راجع: ١١١. أخرجه مسلم: ١٣٧٠، بلفظ ما بين عير الى ثور وبهذا اللفظ عنده في العتق].

۳۱۷۹ – از ابراهیم تَیْمی از پدر وی روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: ما از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چیزی ننوشتیم به جز از قرآن و آنچه در صحیفه است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ساحت مدینه از میان (کوه) عائر تا فلان موضع حرام است. کسی که در آن بدعتی پدید آورد یا بدعتی‌گزاری را جای دهد، لعنت خدا و ملایکه و مردم همگی بر اوست و فرایض و نوافل وی قبول نمی‌شود، و امان دادن مسلمانان یکی است، هرچند مسلمانی که امان می‌دهد در موقفی پایین قرار داشته باشد، و کسی که عهد مسلمانی را بشکند، لعنت خدا و ملایکه و مردم همگی بر اوست و فرایض و نوافل وی پذیرفته نمی‌شود و کسی که بدون اجازهٔ دوستان (مسلمان) خود، قومی را دوست می‌گیرد، لعنت خدا و ملایکه و مردم همگی بر اوست و فرایض و نوافل وی پذیرفته نمی‌شود».

۳۱۸۰- قال أَبُو مُوسَى: حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ الْقَاسِمِ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَمْ تَجْتَبُوا دِينَارًا وَلا دِرْهَمًا؟ فَقِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ تَرَى ذَلِكَ كَائِنًا يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قال: إِي وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ، عَنْ قَوْلِ الصَّادِقِ الْمَصْدُوقِ، قالوا: عَمَّ ذَاكَ؟ قال: تُنْتَهَكُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ ﷺ، فَيَشُدُّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلُوبَ أَهْلِ الذِّمَّةِ، فَيَمْنَعُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ.

۳۱۸۰ – از اسحاق بن سعید از پدر وی روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: برچه منوال خواهید بود (اگر از اهل ذِمّه) دینار و درهمی به دست نیاورید؟ به ابوهریره گفته شد: چگونه می‌پنداری که همچو حالتی پیش آید، ای ابوهریره؟ وی گفت: سوگند به ذاتی که نفس ابوهریره در ید قدرت اوست که این گفتهٔ راست گویندهٔ تصدیق‌کرده شده است. گفتند: و آن کدام قول (آن حضرت) است؟

وی گفت: عهد خدا و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شکسته می‌شود و خداوند دلهای اهل ذِمّه را سخت می‌سازد و آنچه در دست دارند،

نمی دهند.

[۱۸- بابٌ:]

۳۱۸۱- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا أَبُو حَمْزَةَ قال: سَمِعْتُ الأَعْمَشَ قال: سَأَلْتُ أَبَا وَائِلٍ: شَهِدْتَ صِفِّينَ؟ قال: نَعَمْ، فَسَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ حُنَيْفٍ يَقُولُ: اتَّهِمُوا رَأْيَكُمْ، رَأَيْتُنِي يَوْمَ أَبِي جَنْدَلٍ، وَلَوْ أَسْتَطِيعُ أَنْ أَرُدَّ أَمْرَ النَّبِيِّ ﷺ لَرَدَدْتُهُ، وَمَا وَضَعْنَا أَسْيَافَنَا عَلَى عَوَاتِقِنَا لأَمْرٍ يُفْظِعُنَا إِلا أَسْهَلْنَ بِنَا إِلَى أَمْرٍ نَعْرِفُهُ غَيْرِ أَمْرِنَا هَذَا. [انظر: ۳۱۸۲ط، ۴۱۸۹ن، ۴۸۴۴ط، ۷۳۰۸لث، وانظر في الجهاد والسير باب ۲۲. أخرجه مسلم: ۱۷۸۵].

باب ۱۸

۳۱۸۱ – از اعمش روایت است که گفت: از ابووائل سؤال کردم که: آیا در جنگ صِفِّین حاضر بودی؟[1] گفت: آری، و از سهل بن حُنَیف[2] شنیدم که می‌گفت: شما رأی خویش (جنگ مسلمان با مسلمان) را ملامت کنید. خود را در روز ابوجندل دیدم و[3] اگر مرا توان آن می‌بود که امر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را رد کنم، آن را رد می‌کردم. در آن روز (صفین) شمشیرهای خویش را بر دوشهای خود ننهادیم (جنگ نکردیم) و این به خاطر کاری بود که سخت بر ما دشوار بود، مگر آن که آن شمشیرها ما را به سوی امری آورد که عواقب آن را آسان می‌دانیم غیر این امر (جنگ با مسلمانان).

۳۱۸۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ، عَنْ أَبِيهِ: حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ قال: حَدَّثَنِي أَبُو وَائِلٍ قال: كُنَّا بِصِفِّينَ، فَقَامَ سَهْلُ ابْنُ حُنَيْفٍ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ اتَّهِمُوا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنَّا كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ، وَلَوْ نَرَى قِتَالاً لَقَاتَلْنَا، فَجَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ؟ فَقَالَ: «بَلَى». فَقَالَ: أَلَيْسَ قَتْلانَا فِي الْجَنَّةِ وَقَتْلاهُمْ فِي النَّارِ؟ قال: «بَلَى». قال: فَعَلامَ نُعْطِي الدَّنِيَّةَ فِي دِينِنَا، أَنَرْجِعُ وَلَمَّا يَحْكُمِ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ؟ فَقَالَ: «يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَلَنْ يُضَيِّعَنِي اللَّهُ أَبَدًا». فَانْطَلَقَ عُمَرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ لَهُ

۳۱۸۲ – از حبیب بن ابی ثابت روایت است که ابووائل گفت: ما در موضع صِفِّین بودیم. سَهْل بن حُنیف ایستاد و گفت: ای مردم، نفسهای خویش را ملامت کنید. ما در روز حُدَیبیه با پیامبربودیم، و اگر جنگ را لازم می‌دیدیم جنگ می‌کردیم. عمر بن خطاب آمد و گفت: یا رسول‌الله: آیا ما، برحق و ایشان بر باطل نیستند؟ آن حضرت فرمود: «آری» عمر گفت: آیا کشتگان ما در بهشت و کشتگان ایشان در دوزخ نیستند؟ آن حضرت فرمود: «آری».

عمر گفت: پس چرا ما در دین خود خواری

۱– جنگ صفین، میان معاویه و علی ۲ در سال ۳۷ هجرت در موضع صفین رخ داد که محلی است در کنار فرات.

۲– سَهْل بن حُنَیف از طرفداران علی (رضی‌الله عنه) بود و او را به خاطر کوتاهی در جنگ ملامت می‌کردند.

۳– در زمان انعقاد صلح حُدیبیه، ابوجندل که مسلمان شده بود و او را به زنجیر کشیده بودند، توانست خودش را نزد مسلمانان به حُدَیبیه برساند. آن حضرت به خاطر عقد صلح با کافران قریش او را بازگردانید و این امر در آغاز، بر مسلمانان گران آمد.

مِثْلَ مَا قالَ : للنَّبِيِّ ﷺ، فَقال : إِنَّهُ رَسُولُ اللهِ وَلَنْ يُضَيِّعَهُ اللَّهُ أَبَدًا ، فَنَزَلَتْ سُورَةُ الْفَتْحِ ، فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عُمَرَ إِلَى آخِرِهَا ، فَقال عُمَرُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَوَفَتْحٌ هُوَ ؟ قال : « نَعَمْ ». [راجع: ۳۱۸۱. أخرجه مسلم: ۱۷۸۵].

آوریم.[1] آیا ما از این جای برگردیم درحالی که خداوند میان ما و ایشان حکم نکرده است.

آن حضرت فرمود: «ای پسر خَطّاب، منم فرستادهٔ خداوند و خداوند مرا هرگز ضایع نمی‌کند».

سپس عمر نزد ابوبکر رفت و به او همان گفت که به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته بود. ابوبکر گفت: همانا وی فرستادهٔ خداوند است و خداوند هرگز او را ضایع نمی‌کند.

سپس سورهٔ الفتح نازل شد و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آن را تا آخر بر عمر خواند.

عمر گفت: یا رسول‌الله، آیا این صلح فتح است؟ فرمود: «آری».

۳۱۸۳- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قالَتْ : قَدِمَتْ عَلَيَّ أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ ، فِي عَهْدِ قُرَيْشٍ إِذْ عَاهَدُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمُدَّتِهِمْ مَعَ أَبِيهَا ، فَاسْتَفْتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أُمِّي قَدِمَتْ عَلَيَّ وَهِيَ رَاغِبَةٌ ، أَفَأَصِلُهَا ؟ قالَ : « نَعَمْ صِلِيهَا ». [راجع: ۲۶۲۰. اخرجه مسلم: ۱۰۰۳].

۳۱۸۳- از عُروه روایت است که اسماء بنت ابی بکر(رضی‌الله عنها) گفت: مادرم نزدم آمد درحالی که مشرک بود، و آن هنگامی بود که قریش با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) عهد بسته بودند و میعاد گذاشته بودند. پدر مادم نیز همراه وی بود.

عروه می‌گوید: اسماء از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فتوا طلبید و گفت: یا رسول‌الله، همانا مادرم نزدم آمده و انتظار احسان دارد[2]. آیا به وی احسان کنم؟ فرمود: «آری، با وی احسان کن».

۱۹- باب: الْمُصَالَحَةِ عَلَى ثَلاثَةِ أَيَّامٍ أَوْ وَقْتٍ مَعْلُومٍ

باب ۱۹: مصالحه برای سه روز یا به وقت معین

۱- یعنی چرا شرایط آنها را بپذیریم؟! که یکی از شرایط، تسلیمی ابوجندل به کافران قریش بود.

۲- بعی از شارحین لفظ - هی راغبة - که انتظار احسان دارد - ترجمه شد، آن را روی گردانی از اسلام، ترجمه کرده‌اند. یعنی وی از اسلام روی‌گردان است.

۳۱۸٤- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ حَكِيمٍ: حَدَّثَنَا شُرَيْحُ ابْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ قال: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قال: حَدَّثَنِي الْبَرَاءُ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَعْتَمِرَ أَرْسَلَ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ، يَسْتَأْذِنُهُمْ لِيَدْخُلَ مَكَّةَ، فَاشْتَرَطُوا عَلَيْهِ أَنْ لا يُقِيمَ بِهَا إِلا ثَلاثَ لَيَالٍ، وَلا يَدْخُلَهَا إِلا بِجُلُبَّانِ السِّلاحِ، وَلا يَدْعُوَ مِنْهُمْ أَحَدًا، قال: فَأَخَذَ يَكْتُبُ الشَّرْطَ بَيْنَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَكَتَبَ: هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالُوا: لَوْ عَلِمْنَا أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ لَمْ نَمْنَعْكَ وَلَبَايَعْنَاكَ، وَلَكِنِ اكْتُبْ: هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ فَقَالَ: «أَنَا وَاللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، وَأَنَا وَاللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ». قال: وَكَانَ لا يَكْتُبُ، قال: فَقَالَ لِعَلِيٍّ: «امْحَ رَسُولَ اللَّهِ». فَقَالَ عَلِيٌّ: وَاللَّهِ لا أَمْحَاهُ أَبَدًا، قال: «فَأَرِنِيهِ». قال: فَأَرَاهُ إِيَّاهُ فَمَحَاهُ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ. فَلَمَّا دَخَلَ وَمَضَتِ الأَيَّامُ، أَتَوْا عَلِيًّا فَقَالُوا: مُرْ صَاحِبَكَ فَلْيَرْتَحِلْ، فَذَكَرَ ذَلِكَ عَلِيٌّ ﷺ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «نَعَمْ». ثُمَّ ارْتَحَلَ. [راجع: ۱۷۸۱. اخرجه مسلم: ۱۷۸۳].

۳۱۸٤ – از ابواسحاق روایت است که بَراء(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قصد کرد که عمره بگزارد، نزد مردم مکه فرستاد تا از ایشان اجازه بگیرد که به مکه درآید. اهل مکه بر آن حضرت شرط گذاشتند که در آن‌جا بیش از سه شب اقامت نکند و به مکه داخل نشود، مگر آن که سلاح در نیام باشد و هیچ یک از ایشان را به اسلام دعوت نکند.

بَراء گفته است: علی‌بن ابی‌طالب به نوشتن شرطنامه میان ایشان آغاز کرد و نوشت:

این است آنچه محمد فرستادهٔ خدا، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر آن صلح کرده است. کافران قریش گفتند: اگر می‌دانستیم که تو فرستادهٔ خداوندی تو را مانع نمی‌شدیم و از تو پیروی می‌کردیم. لیکن چنین بنویس: این است آنچه محمد بن عبدالله بر آن صلح کرده است.

آن حضرت گفت: به خدا سوگند که منم محمدبن عبدالله و به خدا سوگند که منم فرستادهٔ خدا».

راوی می‌گوید: آن حضرت خودش نمی‌نوشت. و به علی گفت: «لفظ – رسول‌الله – را محو کن» علی گفت: به خدا سوگند که هرگز محو نمی‌کنم. آن حضرت گفت: «آن لفظ را به من نشان بده!» علی آن را به وی نشان داد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با دست خویش آن را محو کرد.

زمانی که آن حضرت (در سال بعد) وارد مکه شد و روزهای (معین) سپری شد، اهل مکه نزد علی آمدند و گفتند: دوست خود را

بگوی که مکه را ترک کند. علی(رضی‌الله عنه) گفتهٔشان را به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) اظهار کرد. آن حضرت فرمود: «آری» و سپس مکه را ترک کرد.

۲۰- باب: الْمُوَادَعَةِ مِنْ غَيْرِ وَقْتٍ

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «أُقِرُّكُمْ عَلَى مَا أَقَرَّكُمُ اللَّهُ بِهِ». [راجع: ۲۲۸۵].

باب ۲۰: مصالحه بدون تعیین وقت

و فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) «شما را تا زمانی می‌دهم که خداوند جای بدهد».

۲۱- باب: طَرْحِ جِيَفِ الْمُشْرِكِينَ فِي الْبِئْرِ، وَلَا يُؤْخَذُ لَهُمْ ثَمَنٌ

۳۱۸۵- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَاجِدٌ، وَحَوْلَهُ نَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِذْ جَاءَ عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ بِسَلَى جَزُورٍ، فَقَذَفَهُ عَلَى ظَهْرِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ حَتَّى جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ، فَأَخَذَتْ مِنْ ظَهْرِهِ، وَدَعَتْ عَلَى مَنْ صَنَعَ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ الْمَلَأَ مِنْ قُرَيْشٍ، اللَّهُمَّ عَلَيْكَ أَبَا جَهْلِ بْنَ هِشَامٍ، وَعُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ، وَشَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ، وَعُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ، وَأُمَيَّةَ بْنَ خَلَفٍ، أَوْ: أُبَيَّ بْنَ خَلَفٍ». فَلَقَدْ رَأَيْتُهُمْ قُتِلُوا يَوْمَ بَدْرٍ، فَأُلْقُوا فِي بِئْرٍ، غَيْرَ أُمَيَّةَ أَوْ أُبَيٍّ، فَإِنَّهُ كَانَ رَجُلًا ضَخْمًا، فَلَمَّا جَرُّوهُ تَقَطَّعَتْ أَوْصَالُهُ قَبْلَ أَنْ يُلْقَى فِي الْبِئْرِ. [راجع: ۲۴۰. أخرجه مسلم: ۱۷۹۴].

باب ۲۱: جسد مشرکان را در چاه افکندن و بهای اجسادشان گرفته نمی‌شود (یعنی دربرابر پول به کافران داده نمی‌شود.)

۳۱۸۵ - از عَمْروبن مَیْمُون روایت است که عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: درحالی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سجده بود و پیرامون وی مردمی از مشرکان قریش بودند، ناگاه عُقْبَة بن ابی مُعَیْط، زهدان شتری کشته شده را آورد و بر پشت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) افکند. آن حضرت سر از سجده بلند نکرد تا آن که فاطمه علیهاالسلام آمد و آن را از پشت وی برداشت و بر کسی که این کار را کرده بود دعای بد کرد.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بارالها، بر تو است هلاک این گروه از قریش. بارالها، بر تو است هلاک ابوجهل بن هِشام، و عُتبَهٔ بن ربیعه، و شَیْبَهٔ بن ربیعه، و عُقبهٔ بن اَبی مُعَیط، و اُمَیَّهٔ بن خَلَف - یا اُبَی بن خَلَف».

(این مسعود گفته است) به تحقیق که ایشان را کشته شده دیدم در روز بَدْر، که در چاه افکنده شدند، به جز از اُمیِّه، یا اُبَی، که مردی

بس فربه بود و چون جسدش را کشیدند، اندام وی گسیخت، قبل از آن که او را به چاه افکنند.

۲۲- باب: إِثْمِ الْغَادِرِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ

۳۱۸۶، ۳۱۸۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيد: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سُلَيْمَانَ الأَعْمَش، عَنْ أَبِي وَائِل، عَنْ عَبْدِاللَّه، وَعَنْ ثَابِت، عَنْ أَنَس، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَة، قال أَحَدُهُمَا: يُنْصَبُ، وقال الآخَرُ: يُرَى يَوْمَ الْقِيَامَة، يُعْرَفُ به». [أخرجه مسلم: ۱۷۳۶ و ۱۷۳۷، بألفاظ مختلفة].

باب ۲۲: گناه پیمان‌شکنی، برای نیکوکار و بدکردار

۳۱۸۶ و ۳۱۸۷ - از ابووائل، ازعبدالله (بن مسعود) از ثابت، از انس روایت است که پیامبرفرمود: «هر پیمان شکنی را در روز قیامت پرچمی است» یکی از آن دو راوی این را گفت: «برافراشته می‌شود» و دیگری گفت: «آن پرچم در روز قیامت نمودار می‌شود تا بدان شناخته شود».

۳۱۸۸- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْب: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِع، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُنْصَبُ بِغَدْرَتِه». [انظر: ۶۱۷۷، ۶۱۷۸، ۶۹۶۶، ۷۱۱۱. أخرجه مسلم: ۱۷۳۵ بزيادة].

۳۱۸۸ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود:

«هر پیمان شکنی را در روز قیامت پرچمی است که به سبب پیمان‌شکنی وی برافراشته می‌شود».

۳۱۸۹- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُور، عَنْ مُجَاهِد، عَنْ طَاوُس، عَنِ ابْنِ عَبَّاس رضي اللهُ عنهما قال: قال رَسُولُ اللَّه ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ: «لا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا». وَقال يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ: «إِنَّ هَذَا الْبَلَدَ حَرَّمَهُ اللَّهُ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحُرْمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة، وَإِنَّهُ لَمْ يَحِلَّ الْقِتَالُ فِيهِ لأَحَدٍ قَبْلِي، وَلَمْ يَحِلَّ لِي إِلا سَاعَةً مِنْ نَهَار، فَهُوَ حَرَامٌ بِحُرْمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة، لا يُعْضَدُ شَوْكُهُ، وَلا يُنَفَّرُ صَيْدُهُ، وَلا يَلْتَقِطُ لُقَطَتَهُ إِلا مَنْ عَرَّفَهَا، وَلا يُخْتَلَى خَلاهُ». فَقَال الْعَبَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّه، إِلا الإِذْخِرَ، فَإِنَّهُ لِقَيْنِهِمْ

۳۱۸۹ - از طاوُس روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در روز فتح مکه گفت:

«هجرتی نیست، ولیکن جهاد و نیت آن باقی است و چون برای جهاد فراخوانده شوید، بیرون آیید».

و آن حضرت در روز فتح مکه گفت: «به تحقیق که خداوند این شهر را در آن روزی که زمین و آسمانها را آفرید، حرام گردانید. این شهر به تحریم خداوند تا به روز قیامت حرام می‌باشد. همانا جنگ و خون‌ریزی در این شهر بر هیچ کس قبل از من حلال نبوده است و برای

وَلِبُيُوتِهِمْ، قال: «إلا الإِذْخِرَ». [راجع: ۱۳۴۹. أخرجه مسلم: ۱۳۵۳، و مختصراً وأوله في الإمارة ۸۵].

من نیز به جز اندک زمانی از روز حلال نبوده است، پس این شهر به حرمت خداوند تا روز قیامت حرام می‌باشد، خار آن بریده نشود، و شکار آن رمانیده نشود و گم‌شدهٔ کسی برداشته نشود مگر کسی که آن را بشناساند، و گیاه آن برکنده نشود». عباس گفت: یا رسول‌الله، به جز از گیاه اِذخِر، که برای آهنگرا و خانه‌ها بدان نیاز است.

آن حضرت فرمود: «بجز از اذخر».

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۹- كِتَاب بَدْءِ الْخَلْقِ

۱- باب: مَا جَاءَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ [الروم: ۲۷].

قال الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ وَالْحَسَنُ: كُلٌّ عَلَيْهِ هَيِّنٌ. هَيْنٌ وَهَيِّنٌ مِثْلُ: لَيْنٍ وَلَيِّنٍ، وَمَيْتٍ وَمَيِّتٍ، وَضَيْقٍ وَضَيِّقٍ.

﴿أَفَعَيِينَا﴾ [ق: ۱۵]: أَفَأَعْيَا عَلَيْنَا حِينَ أَنْشَأَكُمْ وَأَنْشَأَ خَلْقَكُمْ. ﴿لُغُوبٌ﴾ [فاطر: ۳۵] و[ق: ۳۸]: النَّصَبُ. ﴿أَطْوَارًا﴾ [نوح: ۱٤]: طَوْرًا كَذَا وَطَوْرًا كَذَا، عَدَا طَوْرَهُ أَيْ: قَدْرَهُ.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۵۹ - کتاب آغاز آفرینش

باب ۱: آنچه در گفتهٔ خدای تعالی آمده است

«و اوست آن که نوپیدا می‌کند آفرینش را، باز دوباره کُندش و این دوباره کردن آسان‌تر است بر وی»
(الرُّوم: ۲۷).

رَبیع بن خُثیم و حَسَنْ گفته‌اند: همه کارها بر خداوند آسان است. لفظ - هَیْنٌ و هَیِّنٌ (یعنی آسان) مانند: لَیْنٍ و لَیِّنٍ، و مَیْتٍ و مَیِّتٍ، و ضَیْقٍ و ضَیِّقٍ است (یعنی هر یک از این دو کلمات با تخفیف و تشدید عین معنی دارند)[۱].

کلمه «اَفَعَیِیْنا» (ق: ۱۵) یعنی آیا عاجز شده بودیم، که در قول خداوند آمده است، به معنی - اَفَاَعْیا عَلَیْنَا - است. یعنی آیا آفریدن بار نخست ما را عاجز کرده است - آن‌گاه که خدا شما را (از عدم یا از خاک) آفرید و پیدایش انسانی شما را (بعد از تطور نطفه) آفرید.

کلمهٔ «لُغُوبٌ» (فاطر: ۳۵) و (ق: ۳۸) به معنی رنج است[۲] کلمهٔ «اَطْوَاراً» (نوح: ١٤) جمع طَوْر - است یعنی یک بار - باری بدین وضع و باری بدان وضع (باری نطفه و باری دیگر علقه)[۳]. لفظ - عَدَاطَوْرهُ - به معنی از

۱- گویا این کلام رداست بر آنچه از ابن اعرابی نقل می‌کنند که عرب در کلمه ـ لَیِّن ـ به حالت مخفف آن مدح و به حالت مشدد آن ذم می‌کنند.
۲- «حال آنکه آفریده است شما را به طور (گونه)های مختلف». (نوح: ۱۴).
۳- دراین لفظ ـ طَوْر ـ به معنی اندازه و رتبه است.

اندازه‌ش تجاوز کرد – است[1].

۳۱۹۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ جَامِعِ بْنِ شَدَّادٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: جَاءَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «يَا بَنِي تَمِيمٍ أَبْشِرُوا». قَالُوا: بَشَّرْتَنَا فَأَعْطِنَا، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَجَاءَهُ أَهْلُ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْيَمَنِ، اقْبَلُوا الْبُشْرَى إِذْ لَمْ يَقْبَلْهَا بَنُو تَمِيمٍ». قَالُوا: قَبِلْنَا، فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ يُحَدِّثُ بَدْءَ الْخَلْقِ وَالْعَرْشِ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا عِمْرَانُ رَاحِلَتُكَ تَفَلَّتَتْ، لَيْتَنِي لَمْ أَقُمْ. [انظر: ۳۱۹۱ط، ۴۳۶۵ط، ۴۳۸۶ح، ۷۴۱۸ط].

۳۱۹۰ – از صفوان بن مُحْرِز روایت است که عِمران بن حُصَیْن(رضی‌الله عنه) گفت: افرادی[2] از مردم بنی تَمیم نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند. آن حضرت فرمود: «ای بنی تمیم بر شما بشارت باد» (بدانچه موجب دخول بهشت است).

آنها گفتند: ما را که بشارت دادی، پس برای ما چیزی بده. رخسار آن حضرت (از نادانی ایشان) دگرگون شد. سپس مردم یَمَن آمدند. آن حضرت فرمود: «ای اهل یمن بر شما بشارت باد، چون مردم بنی‌تمیم نپذیرفتند» آنها گفتند: ما پذیرفتیم.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دربارهٔ آغاز آفرینش و عرش خداوند به سخن آغاز کرد. در این اثنا مردی آمد و گفت: ای عمران، شتر تو رمید و گریخت. کاش از آن مجلس برنمی‌خواستم (و تا آخر می‌شنیدم).

۳۱۹۱- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، حَدَّثَنَا جَامِعُ بْنُ شَدَّادٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ: أَنَّهُ حَدَّثَهُ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَعَقَلْتُ نَاقَتِي بِالْبَابِ، فَأَتَاهُ نَاسٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، فَقَالَ: «اقْبَلُوا الْبُشْرَى يَا بَنِي تَمِيمٍ». قَالُوا: قَدْ بَشَّرْتَنَا فَأَعْطِنَا، مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «اقْبَلُوا الْبُشْرَى يَا أَهْلَ الْيَمَنِ، إِذْ لَمْ يَقْبَلْهَا بَنُو تَمِيمٍ». قَالُوا: قَدْ قَبِلْنَا يَا

۳۱۹۱ – از صفوان بن مُحْرِز روایت است که عمران بن حُصَین(رضی‌الله عنه) گفت: نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و شترم را بر در مسجد بستم. مردانی از قبیلهٔ بنی تمیم نزد آن حضرت آمده بودند. آن حضرت فرمود: «این بشارت را بپذیرید ای بنی‌تمیم».

آنها گفتند: همانا ما را بشارت دادی، پس ما ْ را چیزی بده. و دوبار تکرار کردند. سپس

۱- لفظ ـ جَاَ نَفَرٌ ـ به افرادی بین سه تا ده نفر اطلاق می‌شود، و این حادثه در سال نهم هجرت بوده است.

۲- در روایت است غیر بخاری، چنین است ـ كانَ اللّهُ وَلَم يَكُن معه شيئاً ـ یعنی: خدا بود و با خدا چیزی نبود و این مرتبه به عمأ تعبیر شده که در حدیث ابی رزین العقلی آمده که به امام احمد و ترمذی آن را آورده است. در روایتی چنین است: قال: قُلت: یا رسول‌الله، این کانَ رَبّنا قبل ان یخلق خلقه؟ و به روایت دیگر: أین کان ربّنا قبل ان یخلق السموات والارض؟ یعنی ابی زرین العقلی از آن حضرت پرسیده بود که: پروردگار ما قبل از آفرینش مخلوق خویش یا قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین کجا بوده است؟ قال: کان فی عمأ، ما فوقهُ هوأ، ثم خلق عرشه علی‌المأ. آن حضرت فرمود: خداوند در عمأ بود که فوق وی هوا بود و سپس عرش خود را بر آب آفرید. مولانا عبدالرحمن جامی در رسالهٔ «شرح حدیث عمأ» عمأ را سحاب رقیق معنی کرده و معنی حدیث را به حسب ظاهر خالی از اشکال نمی‌داند. شیخ قاسم شماسی الرفاعی در ذیل این حدیث تحقیق جامی کرده است.

رَسُولَ اللَّهِ، قالوا: جِئْنَاكَ نَسْأَلُكَ عَنْ هَذَا الأَمْرِ، قال: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلَّ شَيْءٍ، وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ». فَنَادَى مُنَادٍ: ذَهَبَتْ نَاقَتُكَ يَا ابْنَ الْحُصَيْنِ، فَانْطَلَقْتُ فَإِذَا هِيَ يَقْطَعُ دُونَهَا السَّرَابُ، فَوَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ تَرَكْتُهَا. [راجع: ۳۱۹۰].

مردانی از اهل یمن نزد آن حضرت آمدند، آن حضرت فرمود: «این بشارت را بپذیرید، ای اهل یمن، چون بنی‌تمیم نپذیرفتند».

آنها گفتند: همانا ما پذیرفتیم یا رسول‌الله. و سپس گفتند: ما نزد تو آمده‌ایم که از این موضوع (آغاز آفرینش) سؤال کنیم. آن حضرت فرمود: «در ازل خدا بود و جز او هیچ چیزی نبود[۱]، و عرش وی بر آب بود،[۲] و همه‌چیز را بر لوح محفوظ نوشت و آسمانها و زمین را آفرید».

در این اثنا منادی بانگ زد که: ای ابن حُصَین، شترت گریخت. من روانه شدم و شتر در سراب از نظر ناپدید شد. به خدا سوگند دوست داشتم که از شتر دست بردارم (تا از سخنان آن حضرت محروم نمانم).

۳۱۹۲- وَرَوَى عِيسَى، عَنْ رَقَبَةَ، عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ قال: سَمِعْتُ عُمَرَ ﷺ يَقُولُ: قَامَ فِينَا النَّبِيُّ ﷺ مَقَامًا فَأَخْبَرَنَا عَنْ بَدْءِ الْخَلْقِ حَتَّى دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ مَنَازِلَهُمْ، وَأَهْلُ النَّارِ مَنَازِلَهُمْ، حَفِظَ ذَلِكَ مَنْ حَفِظَهُ وَنَسِيَهُ مَنْ نَسِيَهُ.

۳۱۹۲ - و عیسی، از رَقَبَه، از قیس بن مُسلِم روایت کرده که طارق بن شهاب گفت: از عمر(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان ما به خطبه ایستاد و ما را از آغاز آفرینش آگاه کرد تا آن‌گاه که بهشتیان به بهشت و دوزخیان در دوزخ جای می‌گیرند. کسی گفتار آن حضرت را به خاطر سپرد و کسی فراموش کرد.

۳۱۹۳- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ - أُرَاهُ - «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

۳۱۹۳ - از اَعرج روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: - بر من نموده شد - «خداوند تعالی فرمود: پسر

۱- در روایت غیربخاری، چنین است - کانَ اللّهُ وَلَم یَکُن معه شیئاً - یعنی: خدا بود و با خدا چیزی نبود و این مرتبه به عمأ تعبیر شده که در حدیث ابی رزین العقلی آمده که امام احمد و ترمذی آن را آورده است. در روایتی چنین است: قال: قُلت: یا رسول‌الله، این کانَ رَبّنا قبل ان یخلق خلقه؟ و به روایت دیگر: این کان ربّنا قبل ان یخلق السموات و الارض؟ یعنی ابی زرین العقلی از آن حضرت پرسیده بود که :پروردگار ما قبل از آفرینش مخلوق خویش یا قبل از آفرینش آسمانها و زمین کجا بوده است؟ قال: کان فی عمأ، ما فوقهُ هوأ، ثم خلق عرشه علی المأ. آن حضرت فرمود: خداوند در عمأ بود که فوق وی هوأ بود و سپس عرش خود را بر آب آفرید. مولانا عبدالرحمن جامی در رسالهٔ «شرح حدیث عمأ» عمأ را سحاب رقیق معنی کرده و معنی حدیث را به حسب ظاهر خالی از اشکال نمی‌داند. شیخ قاسم شماسی الرفاعی در ذیل این حدیث تحقیق جامعی کرده است.

۲- مراد از آیه «رَفَع سَمْکَهما فَسَوّاها» است، یعنی بلند ساخت ارتفاع آن را، پس درست ساخت آن را.

يَشْتِمُنِي ابْنُ آدَمَ، وَمَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَشْتِمَنِي، وَيُكَذِّبُنِي، وَمَا يَنْبَغِي لَهُ. أَمَّا شَتْمُهُ فَقَوْلُهُ: إِنَّ لِي وَلَدًا، وَأَمَّا تَكْذِيبُهُ فَقَوْلُهُ: لَيْسَ يُعِيدُنِي كَمَا بَدَأَنِي». [انظر: ۴۹۷۴ر، ۴۹۷۵ر].

آدم مرا دشنام دهد و او را نمی‌سزد که مرا دشنام می‌دهد و به من نسبت دروغ کند، و او را شایسته نیست. او دشنامش آن است که می‌گوید: همانا من پسری دارم. و اما نسبت دروغ وی آن است که می‌گوید: مرا (در قیامت) برنمی‌انگیزد، چنان‌که قبل بر آن آفریده بود.

۳۱۹۴- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا مُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْقُرَشِيُّ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ كَتَبَ فِي كِتَابِهِ، فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ: إِنَّ رَحْمَتِي غَلَبَتْ غَضَبِي». [انظر: ۷۴۰۴ر، ۷۴۲۲ر، ۷۴۵۳ر، ۷۵۵۳ر، ۷۵۵۴ر. أخرجه مسلم: ۲۵۷۱].

۳۱۹۴ - از اعرج از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آن‌گاه که خداوند به آفرینش حکم کرد در کتاب خود (لوح محفوظ) نوشت و آن کتاب نزد خداوند بر بالای عرش است این که: همانا رحمت من بر غضب من غلبه کرده است.

۲- باب: مَا جَاءَ فِي سَبْعِ أَرَضِينَ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ [الطلاق: ۱۲]. ﴿وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ﴾ [الطور: ۵]: السَّمَاءُ. ﴿سَمْكَهَا﴾ [النازعات: ۲۸]: بِنَاءَهَا، كَانَ فِيهَا حَيَوَانٌ. ﴿الْحُبُكِ﴾ [الذاريات: ۷]: اسْتِوَاؤُهَا وَحُسْنُهَا. ﴿وَأَذِنَتْ﴾ [الانشقاق: ۵]: سَمِعَتْ وَأَطَاعَتْ. ﴿وَأَلْقَتْ﴾ أَخْرَجَتْ ﴿مَا فِيهَا﴾ مِنَ الْمَوْتَى ﴿وَتَخَلَّتْ﴾ [الانشقاق: ۴] عَنْهُمْ. ﴿طَحَاهَا﴾ [الشمس: ۶]: دَحَاهَا. ﴿بِالسَّاهِرَةِ﴾ [النازعات: ۱۴]: وَجْهُ الْأَرْضِ، كَانَ فِيهَا الْحَيَوَانُ، نَوْمُهُمْ وَسَهَرُهُمْ.

باب ۲: آنچه دربارهٔ هفت زمین آمده است

و فرمودهٔ خدای تعالی: «خدا آن است که آفرید هفت آسمان را و آفرید از زمین مانند آن را فرود می‌آید فرمان [خداوند] در میان آسمانها و زمین تا بدانید که خدا بر همه چیز تواناست و نیز بدانید که خدا در ذهنش بر همه‌چیز احاطه کرده است.» (الطلاق: ۱۲). «والسَّقْفِ المَرفوع» (الطور: ۵) سقف برافراشته شده، مراد از آن آسمان است. (و قسم به سقف برافراشته شده).

«سَمْکَها» (النازعات: ۲۸) مراد بنای آن است.[۱] «الحُبُک» (الذاریات: ۷) صورتهای گوناگون،[۲] یعنی برابری و خوبی آن. «وَ اَذِنَت» (الانشقاق: ۵۲) یعنی شنیدن و اطاعت کردن.[۳]

۱- مراد از آیه «رَفَع سَمْکَها فَسَوّاها» است، یعنی بلند ساخت ارتفاع آن را، پس درست ساخت آن را.

۲- مراد از آیه «والسَّماءِ ذاتِ الحُبُک» است. یعنی قسم به آسمان دارای راه‌ها، یعنی صورتهای مختلف دارند.

۳- مراد از آیه «وَ اَذِنَت لِرَبِّها وَ حُقَّت» است. یعنی، و گوش کند فرمان پروردگار خود را و زمین سزاوار گوش کردن است.

«وَ اَلْقَتْ» یعنی بیرون آورد. «مافیها» آنچه در آن است از مردگان. «وَ تَخَلَّت» (الانشقاق: ٤) یعنی خالی شود از مردگان.[۱] «طَحاهَا» (الشمس: ٤) یعنی گسترده و هموار ساخت آن را.[۲] «بالسّاهرَه» (النّازعات: ١٤) یعنی روی زمین، در آن جانداران‌اند، که خواب و بیداری‌شان بر روی زمین است[۳].

۳۱۹۵- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُبَارَك: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِير، عَنْ مُحَمَّد ابْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِث، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَن، وَكَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أُنَاسٍ خُصُومَةٌ فِي أَرْضٍ، فَدَخَلَ عَلَى عَائِشَةَ فَذَكَرَ لَهَا ذَلِكَ، فَقَالَتْ: يَا أَبَا سَلَمَةَ، اجْتَنِب الأَرْضَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال: «مَنْ ظَلَمَ قِيدَ شِبْرٍ طُوِّقَهُ مِنْ سَبْعِ أَرَضِينَ». [راجع: ۲٤٥۳. اخرجه مسلم: ١٦١٢].

۳۱۹۵ - از ابو سلمه بن عبدالرحمن روایت است که گفت: میان او و مردم بر سرزمینی دعوی بود. وی نزد عایشه رفت و این موضوع را به وی اظهار کرد.

عایشه گفت: ای ابوسَلَمه، از زمین بپرهیز، همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «کسی که یک وجَب زمین به ظلم بگیرد، از هفت زمین طوق گردنش می‌شود».

۳۱۹۶- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّد، أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ سَالِم، عَنْ أَبِيه قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَخَذَ شَيْئًا مِنَ الأَرْضِ بِغَيْرِ حَقِّه، خُسِفَ بِه يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرَضِينَ». [راجع: ۲٤٥٤].

۳۱۹۶ - از سالم، از پدر وی روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که چیزی از زمین را بدون حق خود بگیرد، در روز قیامت تا هفت طبقهٔ زمین فرو برده می‌شود».

۳۱۹۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّاب: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «الزَّمَانُ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِه يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ، ثَلاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبُ مُضَرَ، الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ» [راجع: ٦٧. أخرجه مسلم: ١٦٧٩، مطولاً].

۳۱۹۷ - از محمدبن سیرین، از ابوبکر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «گردش زمان به حالت اولیهٔ خود برگشت، به همان حالت روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید. یک سال دوازده ماه است که چهار ماه آن حرام است، سه ماه پی در پی: ذوالقعده، و ذوالحجه، و مُحَرّم. و رَجَبْ مُضَر که میان جمادی‌الثانی و شعبان است.

۳۱۹۸- حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ،

۳۱۹۸ - از هِشام، از پدر وی، از سعیدبن زید

۱- مراد از آیه «وَ اَلْقَت مافيهَا و تَخلَّت» است. یعنی بیرون اندازد (زمین) آنچه در آن باشد و خالی شود.
۲- مراد از آیه «وَالارضِ وَ ما طَحَاهَا» است. یعنی: قسم به زمین و هموار ساختن خدا آن را.
۳- مراد از آیه «فاذاهُم بِاسَّاهِرَة» است. یعنی: پس ناگهان ایشان بر روی زمین آمده باشند.

عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ: أَنَّهُ خَاصَمَتْهُ أَرْوَى - فِي حَقٍّ - زَعَمَتْ أَنَّهُ انْتَقَصَهُ لَهَا - إِلَى مَرْوَانَ، فَقَالَ سَعِيدٌ: أَنَا أَنْتَقِصُ مِنْ حَقِّهَا شَيْئًا، أَشْهَدُ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ أَخَذَ شِبْرًا مِنَ الأَرْضِ ظُلْمًا، فَإِنَّهُ يُطَوَّقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَبْعِ أَرَضِينَ».

قال ابْنُ أَبِي الزِّنَادِ: عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ قال: قال لِي سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۲۴۵۲. أخرجه مسلم: ۱۶۱۰ بزيادة].

بن عَمرو بن نُفَیل روایت است که گفت: زنی به نام اَرْوَی در حقی با وی دعوی کرد و گمان برده بود که سعید از حق وی کاسته است. دعوی نزد مروان (بن حکم) بود. سعید گفت: آیا من از حق وی چیزی کم می‌کنم؟ درحالی که گواهی می‌دهم این‌که از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌گفت: «کسی که یک وجب زمین را به ظلم بگیرد، در روز قیامت هفت زمین بر گردنش طوق می‌شود».

ابن ابی‌الزناد، از هشام، از پدر خود روایت کرده و گفته است: سعیدبن زید به من گفت: بر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) درآمدم (عوض، از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم).

٣- باب: فِي النُّجُومِ

وَقَالَ قَتَادَةُ: ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ﴾ [الملك: ٥]: خَلَقَ هَذِهِ النُّجُومَ لِثَلَاثٍ: جَعَلَهَا زِينَةً لِلسَّمَاءِ، وَرُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ، وَعَلَامَاتٍ يُهْتَدَى بِهَا، فَمَنْ تَأَوَّلَ فِيهَا بِغَيْرِ ذَلِكَ أَخْطَأَ، وَأَضَاعَ نَصِيبَهُ، وَتَكَلَّفَ مَا لَا عِلْمَ لَهُ بِهِ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿هَشِيمًا﴾ [الكهف: ٤٥]: مُتَغَيِّرًا. وَالأَبُّ مَا يَأْكُلُ الأَنْعَامُ. ﴿وَالأَنَامَ﴾ [الرحمن: ١٠]: الْخَلْقُ. ﴿بَرْزَخٌ﴾ [المؤمنون: ١٠٠] و [الرحمن: ٢٠]: حَاجِبٌ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿أَلْفَافًا﴾ [النبأ: ١٦]: مُلْتَفَّةً. وَالْغُلْبُ: الْمُلْتَفَّةُ. ﴿فِرَاشًا﴾ [البقرة: ٢٢]: مِهَادًا كَقَوْلِهِ: ﴿وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ﴾. ﴿نَكِدًا﴾ [الأعراف: ٥٨]: قَلِيلًا.

باب ۳: در بارهٔ ستارگان

و قتاده در تفسیر این آیه که می‌گوید: «هر آینه زینت دادیم آسمان نزدیک را به چراغها» (المُلک: ۵) گفته است: که: خداوند این ستارگان را به سه مقصد آفریده است: زینت آسمان، و راندن شیاطین و علامات راهنمایی (برای مسافران) و کسی که بجز از این مقاصد تفسیر کند، خطا می‌کند و زحمتش را ضایع می‌کند، و خویشتن را به چیزی تکلیف می‌دهد که بر آن علم ندارد[1].

و ابن عباس گفته است: «هَشِیماً» (الکهف: ۴۵) به معنی متغیر است.[2] لفظ «والأکمامُ» (الرحمن: ۱۰) و (الرحمن: ۲۰» به معنی حجاب و حایل است[3] و مُجاهد گفته است:

۱- در رد گفتار منجمان است که برای کواکب آثاری خاص قایل‌اند.

۲- مراد آیهٔ «فَأَصْبَحَ هَشِيماً تذرُوهُ الرِّيَاحُ» است. یعنی: پس شد (گیاه زمین) آخر کار، درهم شکسته، می‌پرانیدش بادها.

۳- مراد آیهٔ «و مِن ورائهم بَرْزَخٌ الی یَوْمِ یُبْعَثون» است. یعنی پیش ایشان حجابی باشد تا روزی که برانگیخته شوند. و همچنان آیهٔ: «بَینهُمَا بَرْزَخٌ لا یَبْغِیَن».

«اَلْفافاً» (اَلنَّباء ١٦) به معنی پیچیده شدن است. لفظ «وَالغُلْب» (عَبَسَ: ٣٠) به معنی پیچیده شده است (انبوه)[1].

«فراشاً» (البقره: ٢٢) به معنی بستر است. به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «و شما را هست در زمین آرامگاه» (البقره: ٣٦) «نَکِداً» (الاعراف: ۵٨) به معنی اندک است[2].

٤- باب: صِفَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ ﴿بِحُسْبَانٍ﴾ [الرحمن: ٥].

قال مُجَاهِدٌ: كَحُسْبَانِ الرَّحَى.

وَقالَ غَيْرُهُ: بِحِسَابٍ وَمَنَازِلَ لا يَعْدُوَانِهَا. حُسْبَانٌ: جَمَاعَةُ حِسَابٍ، مِثْلُ شِهَابٍ وَشُهْبَانٍ.

﴿ضُحَاهَا﴾ [الشمس: ١]: ضَوْءُهَا. ﴿أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ﴾ [يس: ٤٠]: لا يَسْتُرُ ضَوْءُ أَحَدِهِمَا ضَوْءَ الآخَرِ، وَلا يَنْبَغِي لَهُمَا ذَلِكَ. ﴿سَابِقُ النَّهَارِ﴾ [يس: ٤٠]: يَتَطَالَبَانِ، حَثِيثَيْنِ. ﴿نَسْلَخُ﴾ [يس:٣٧]: نُخْرِجُ أَحَدَهُمَا مِنَ الآخَرِ وَنُجْرِي كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا. ﴿وَاهِيَةٌ﴾ [الحاقة: ١٦]: وَهْيُهَا تَشَقُّقُهَا. ﴿أَرْجَائِهَا﴾ [الحاقة: ١٧]: مَا لَمْ يَنْشَقَّ مِنْهَا، فَهُمْ عَلَى حَافَتَيْهَا، كَقَوْلِكَ: عَلَى أَرْجَاءِ الْبِئْرِ. ﴿أَغْطَشَ﴾ [النازعات: ٢٩]. وَ ﴿جَنَّ﴾ [الأنعام: ٧٦]: أَظْلَمَ.

باب ۴: صفت خورشید و ماه «به حساب» (الرحمن: ۵)[3]

مجاهد گفته است: خورشید و ماه بسان سنگ آسیا می‌گردند و غیر از مجاهد گفته است: به حساب و منازلی می‌کردند که از آن تجاوز نمی‌کنند. حُسبانٌ (که در آیت آمده است) جمع حساب است. مانند شِهاب و شَهبان[4] «ضُحَاهَا» (الشمس: ١) روشنی خورشید است[5].

«اَن تُدْرِکَ القَمر» (یس: ٤٠) یعنی نمی‌پوشد نور یکی نور دیگر را و نشاید که خورشید و ماه این کار را بکنند.

«سابِقُ‌النَّهارِ» (یس: ٤٠) یعنی شب و روز یکدیگر را به شتاب می‌جویند (در پی یکدیگر می‌آیند)[6].

«نَسْلَخُ» (یس: ٣٧) بیرون می‌آوریم هر یک

١- در رد گفتار منجمان است که برای کواکب آثاری خاص قایل‌اند.

٢- مراد آیهٔ «فَاَصْبَحَ هَشِیماً تذرُوئحُ‌الرِّیَاح» است. یعنی: پس شد (گیاه زمین) آخر کار، درهم شکسته، می‌پرانیدش بادها.

٣- مراد آیهٔ «و مِن ورائهمْ بَرْزَخٌ الی یَوْمِ یُبْعَثون» است. یعنی پیش ایشان حجابی باشد تا روزی که برانگیخته شوند. و همچنان آیهٔ: «بَینهُمَا بَرْزِخٌ لا یَبْغِیَن».

١- مراد از آیهٔ «و حدایق غُلبا» و بوستانهای بزرگ درهم پیچیده.

٢- مراد آیهٔ: «لا یُخْرِجُ الاّ نَکِداً» است. یعنی گیاه آن زمین و ناپاک بیرون نمی‌آید مگر اندکی.

٣- مراد آیهٔ «الشَّمسُ وَ القَمَرُ بحُسبانٍ» است: یعنی خورشید و ماه به حساب مقرر می‌روند.

۴- شِهاب، ستارهٔ روشن را گویند و جمع آن، شهبان - است.

۵- مراد آیهٔ «والشَمسِ وَ ضُحَاهَا» است. یعنی: قسم به خورشید و روشنی او.

۶- مراد آیهٔ: «لاالشَّمْسُ یَنْبَعِی لَها اَنْ تُدْرِک القَمَرَ وَ لاالَّیلُ سَابِقُ النَّهارِ» یعنی: نه خورشید می‌سزدش که دریابد ماه را و نه شب سبقت کننده است بر روز.

وَقال الْحَسَنُ ﴿كُوِّرَتْ﴾ [التكوير: ١]: تُكَوَّرُ حَتَّى يَذْهَبَ ضَوْؤُهَا. ﴿وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ﴾ [الانشقاق: ١٧]: جَمَعَ مِنْ دَابَّة. ﴿اتَّسَقَ﴾ [الانشقاق: ١٨]: اسْتَوَى. ﴿بُرُوجاً﴾ [الحجر: ١٦]: مَنَازِلَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ. ﴿الْحَرُورُ﴾ [فاطر: ٢١]: بِالنَّهَارِ مَعَ الشَّمْسِ.

وَقال ابْنُ عَبَّاس وَرُؤْبَةُ: الْحَرُورُ بِاللَّيْلِ، وَالسَّمُومُ بِالنَّهَارِ، يُقال: ﴿يُولِجُ﴾ [الحج: ٦١]: يُكَوِّرُ. ﴿وَلِيجَةً﴾ [التوبة: ١٦]: كُلُّ شَيْءٍ أَدْخَلْتَهُ فِي شَيْءٍ.

از شب و روز را از دیگری و روان می‌سازیم یکی را از پی دیگری[1].

«واهِيَةٌ» (الحاقه: ۱۰۸) به معنی سستی است، و پاره شدن (در قیامت).[2]

«اَرْجائِها» (الحاقه: ۱۷) آنچه از آن جدا نشده است، آنها بر کناره‌های خوداند. چنان‌که می‌گویی: – عَلَى اَرجاءِالبِئر – یعنی در دو کنارهٔ چاه.[3]

«اَغْطَشَ» (النازعات: ۲۹) و «جَنَّ» (الانعام: ۷٦) به معنی تاریکی است.[4]

و حَسَن گفته است: «كُوِّرَتْ» (التكوير: ۱) یعنی آفتاب پیچیده می‌شود تا آن که نور آن می‌رود[5].

«وَ اللَّيلِ وَ مَا وَسَقَ» (الانشقاق: ۱۷) وَسَقَ – به معنی جمع کردن است یعنی از هرچه بر زمین می‌رود[6].

«اتَّسَقَ (الانشقاق: ۱۸) یعنی وقتی که راست و کامل گردد[7].

«بُرُوْجاً» (الحجر: ۱٦) یعنی منازل خورشید و ماه[8]

و ابن عباس گفته است: حَرُور، وزیدن باد گرم در شب است.

و – سَمُومْ، وزیدن باد گرم در روز است.

۱- مراد آیهٔ «نَسْلَخُ من النَّهارَ فاذَا هُم مُظْلِمُون» می‌کشیم از وی روز را پس ناگهان ایشان در تاریکی آیندگان باشند.

۲- مراد آیهٔ «وَ انشَقَّت السَّماُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ واهِيَةٌ» یعنی: و بشکافد، پس آسمان آن روز سست شده باشد.

۳- مراد آیهٔ «وَالْمَلَكُ على اَرْجائِها وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّک فَوْقَهُم يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيةٌ» یعنی: و فرشتگان بر کناره‌های آسمان باشند و بردارند تخت پروردگار تو را بالای خویش، آن روز، هشت کس.

۴- «وَ اَغْطَشَ لَيلَهَا وَ اَخْرَجَ ضُحَاهَا» یعنی و تاریک کرد شب او را و به ظهور آورد روشنی روز او را. «فَلَمّا جَنَّ عَلیه اللَّيْلُ رأكَوكَباً. قالَ هَذا رَبِّى، فَلَمّا اَفَل قالَ لا اُحِبُ الآفِلِيْن» پس چون تاریک شد بروی شب، دید ستاره‌ای. گفت: این است پروردگار من. پس وقتی که فرو رفت. گفت: دوست ندارم فرو روندگان را.

۵- «اذَالشَمسُ كُوِّرَت» وقتی که خورشید پیچیده شود.

۶- «وَاللَّيلِ وَ مَا وَسَق» و قسم می‌خورم به شب و آنچه شب آن را جمع کرده است.

۷- «والقَمَر اذا اتسق» و قسم می‌خورم به ماه چون تمام شود.

۸- «وَ لا الظِّلُ و لاالحُرُورُ» و نه سایه و نه باد گرم.

گفته می‌شود: «یُولِجُ» (الحج: ٤١) یعنی درمی‌آورد[1].

«وَلِیْجَه» (التَّوْبه: ١٦) در آوردن هرچیز در چیزی است[2].

٣١٩٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ لأَبِي ذَرٍّ حِينَ غَرَبَتِ الشَّمْسُ: «أَتَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ». قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قال: «فَإِنَّهَا تَذْهَبُ حَتَّى تَسْجُدَ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَتَسْتَأْذِنَ فَيُؤْذَنُ لَهَا، وَيُوشِكُ أَنْ تَسْجُدَ فَلا يُقْبَلَ مِنْهَا، وَتَسْتَأْذِنَ فَلا يُؤْذَنَ لَهَا، يُقَالُ لَهَا: ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ، فَتَطْلُعُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾». [يس: ٣٨]. [انظر: ٤٨٠٢خ، ٤٨٠٣ح، ٧٤٢٤ل، ٧٤٣٣خ. أخرجه مسلم: ١٥٩].

٣١٩٩ – از ابراهیم تَیمی از پدر وی روایت است که ابوذر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هنگام غروب آفتاب به ابوذر گفت: «آیا می‌دانی که خورشید کجا می‌رود؟».

گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «همانا می‌رود تا آن که در زیر عرش سجده کند، و اجازه می‌طلبد و به آن اجازه داده می‌شود، و نزدیک است که سجده کند، ولی پذیرفته نمی‌شود، و سپس اجازه می‌خواهد و به آن اجازه داده نمی‌شود و به آن گفته می‌شود: بازگرد از آن‌جایی که آمده‌ای. سپس طلوع می‌کند از جای غروب خود: و این است فرمودهٔ خدای تعالی: «و آفتاب می‌رود به راهی که قرارگاه وی است این است اندازهٔ (تقدیر) خدای غالب دانا» (یس: ٣٧).

٣٢٠٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ الْمُخْتَارِ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ الدَّانَاجُ، قال: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ مُكَوَّرَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

٣٢٠٠ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خورشید و ماه، در روز قیامت در هم پیچیده می‌شوند».

٣٢٠١- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قال: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْقَاسِمِ: حَدَّثَهُ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّهُ كَانَ

٣٢٠١ – از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که خبر می‌داد که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا خورشید و ماه به خاطر مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند[3] بلکه آنها نشانه‌هایی

١- «ذالک بأنّ الله یُولِجُ اللّیل فِی‌النهار وَ یُولِجُ النَّهارَ فی اللّیل وَ أنّ الله سَمِیعٌ بصیر» این نصرت به سبب آن است که خدا درمی‌آورد شب را در روز و درمی‌آرد روز را در شب و به سبب آن است که خدا شنوای بیناست. ٢- «و لاالمؤمنین و لیجة» و به جز مؤمنان هیچ دوست پنهانی.

٣- نخستین أفتاب گرفتگی که در زمان آن حضرت در مدینه واقع شد، روزی بود که ابراهیم پسر خوردسال، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مُرد، و مردم می‌گفتند که گرفتگی ماه به خاطر وی بوده است، که آن حضرت سخنان ایشان را رد کرد.

از نشانه‌های خداوندند، پس چون آنها را ببینید که خسوف کرده‌اند، نماز بخوانید».

۳۲۰۲- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضي اللهُ عَنْهما قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ». [راجع: ۲۹. أخرجه مسلم: ۹۰۷ مطولاً].

۳۲۰۲ - از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا خورشید و ماه دو نشانه‌اند از نشانه‌های خداوند و برای مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند. پس اگر خسوف آنها را دیدید، خداوند را یاد کنید.

۳۲۰۳- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَخْبَرَتْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَوْمَ خَسَفَتِ الشَّمْسُ قَامَ فَكَبَّرَ وَقَرَأَ قِرَاءَةً طَوِيلَةً، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». وَقَامَ كَمَا هُوَ، فَقَرَأَ قِرَاءَةً طَوِيلَةً، وَهِيَ أَدْنَى مِنَ الْقِرَاءَةِ الأُولَى، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، وَهِيَ أَدْنَى مِنَ الرَّكْعَةِ الأُولَى، ثُمَّ سَجَدَ سُجُودًا طَوِيلاً، ثُمَّ فَعَلَ فِي الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ سَلَّمَ وَقَدْ تَجَلَّتِ الشَّمْسُ، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَقَالَ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ: «إِنَّهُمَا آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ، لا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَافْزَعُوا إِلَى الصَّلاةِ». [راجع: ۱۰۴٤. أخرجه مسلم: ۹۰۱].

۳۲۰۳ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) او را خبر داده است که: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم)، در آن روزی که آفتاب گرفت به نماز (کسوف) ایستاد و تکبیر گفت و قرائتی دراز خواند، سپس رکوع کرد و رکوع را دراز کرد، سپس سر از رکوع برداشت و گفت: «سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ»[1] و ایستاد، چنان‌که ایستاده بود، و قرائت کرد و قرائت را دراز کرد، و این قرائت کمتر از رکوع اول بود، سپس رکوع کرد و رکوع را دراز کرد، و این رکوع کمتر از رکوع اول بود. سپس سجده کرد و سجده را دراز کرد[2]. پس از آن در در رکعت آخر مانند رکعت اول عمل کرد. بعد سلام داد و همانا خورشید روشن شده بود. سپس به مردم خطبه خواند و دربارهٔ کسوف خورشید و ماه گفت: «خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های خداوندند، که برای مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند، اگر آنها را در حالت خسوف ببینید، نماز بگزارید».

۳۲۰٤- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ

۳۲۰٤ - از ابومسعود(رضی‌الله عنه) روایت است که

۱- خداوند شنید کسی که او را حمد کرد.

۲- چنین می‌نماید که در آن نماز کسوف آفتاب، در یک رکعت، دو رکوع و یک سجده کرده است.

إِسْمَاعِيلَ قال : حَدَّثَنِي قَيْسٌ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، وَلَكِنَّهُمَا آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا». [راجع: ١٠٤١. أخرجه مسلم: ٩١١].

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خورشید و ماه به خاطر مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند، ولیکن این دو، دو نشانه‌اند از نشانه‌های خداوند. پس اگر آنها را در حالت گرفتگی ببینید، نماز بگزارید».

٥- باب: مَا جَاءَ فِي قَوْلِهِ:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ نُشُرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾ [الفرقان: ٤٨]. [قرأ عاصم: ((بُشْراً)) وقرأ حمزةُ والكسائي ((نَشراً)) . وقرأ ابن عامر : ((نُشراً))]

﴿قَاصِفًا﴾ [الإسراء:٦٩]: تَقْصِفُ كُلَّ شَيْءٍ. ﴿لَوَاقِحَ﴾ [الحجر: ٢٢] مَلاقِحَ مُلْقِحَةً. ﴿إِعْصَارٌ﴾ [البقرة: ٢٦٦]: رِيحٌ عَاصِفٌ تَهُبُّ مِنَ الأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ كَعَمُودٍ فِيهِ نَارٌ. ﴿صِرٌّ﴾ [آل عمران: ١١٧]: بَرْدٌ. ﴿نُشُرًا﴾: مُتَفَرِّقَةً.

باب ۵: آنچه دربارهٔ فرمودهٔ خداوند تعالی آمده است

«و اوست آن‌که فرستاد بادها را مژده دهنده، پیشاپیش رحمت خویش» (الفرقان: ٤٨).

«قَاصفاً» (الاسراء: ٦٩) بادِ شکننده است، که هرچیزی را می‌شکند[1].

«لواقح» (الحجر: ٢٢) به معنی آبستن کننده است، اصل آن مَلاقح که جمع مَلْحقةً می‌باشد[2].

«اعصار» (البقره: ٢٤٦) گِردبادی است که سخت و زنده است و از زمین به سوی آسمان می‌وزد و همچون ستونی از آتش است[3].

«صِرّ» (آل عمران: ١١٧) سرمای سخت است[4].

«نُشُراً» گستردن و پراکنده کردن است[5].

٣٢٠٥ - از مُجَاهِد روایت است که ابن عَبّاس(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «من (در جنگ خندق، توسط باد صَبَا، نصرت داده شدم و قوم عَاد توسط باد دَبُور به هلاکت رسیدند.

۱- «فیُرسِلَ عَلَیکُم قَاصِفاً من الرِّیحِ» پس بفرستد بر شما از جنس باد، باد تندی را.
۲- «وَ اَرْسلنا الرِّیَح لَوَاقِحَ» و فرستادیم بادها را باردارکنندهٔ ابر.
۳- «فَاَصَابَهاَ اِعْصَارٌ فِیْهِ نارٌ» پس در این حالت رسید آن باغ را گردبادی که در آن آتش است.
۴- «کَمَثَل رِیحٍ فیها صرٌ» مثال بادی است که در آن سرمای سخت است.
۵- «وَ هُو الَّذی اَرْسَلَ الرِّیَاحَ بُشْراً» (الفرقان: ۴۸) و اوست آن که فرستاد بادها را مژده دهنده.

٣٢٠٦- حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا رَأَى مَخِيلَةً فِي السَّمَاءِ أَقْبَلَ وَأَدْبَرَ، وَدَخَلَ وَخَرَجَ وَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَإِذَا أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ سُرِّيَ عَنْهُ، فَعَرَّفَتْهُ عَائِشَةُ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا أَدْرِي لَعَلَّهُ كَمَا قَالَ قَوْمٌ ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ﴾. الآيَةَ [الأحقاف: ٢٤]. [انظر: ٤٨٢٩، وانظر في أحاديث الأنبياء، باب ٦. أخرجه مسلم: ٨٩٩].

٣٢٠٦ - از عَطاء روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: هرگاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ابری در آسمان می‌دید، پیش و پس می‌آمد و درون و بیرون می‌رفت و رخسارش دگرگون می‌شد و چون از آسمان باران می‌بارید آن حالت (ناراحتی) از وی برطرف می‌شد. عایشه آن حالت را تشخیص داد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

من نمی‌دانم، شاید چنان است که (خداوند) به قوم (عاد) گفته است:

«پس چون دیدند آن عقوبت را به صورت ابری رو آورده به میدانهای ایشان: [گفتند این ابری‌است باراننده بر ما، بلکه به حقیقت آن ابر چیزی است که به شتاب طلب کردید آن را. بادی است که در آن عقوبت درد دهنده است]» (الاحقَاف: ٢٤)[١].

٦- باب: ذِكْرِ الْمَلائِكَةِ

وَقَالَ أَنَسٌ: قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلامٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلامِ عَدُوُّ الْيَهُودِ مِنَ الْمَلائِكَةِ. [راجع: ٣٣٢٩].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿لَنَحْنُ الصَّافُّونَ﴾ [الصافات:١٦٥]: الْمَلائِكَةُ.

باب ۶: دربارهٔ فرشتگان

و اَنس گفت: عبدالله بن سلام[٢] به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «همانا جَبْرئیل علیه‌السلام در میان فرشتگان دشمن یهود است و ابن عباس گفته است: در آیهٔ: «هر آینه ما صف بستگانیم» (الصّافات: ١٦٥)، گویندگان آن فرشتگان‌اند.

٣٢٠٧- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ. وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ وَهِشَامٌ قَالا: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ،

٣٢٠٧ - روایت است (به دو اسناد) از قتاده، از انس بن مالک، که مالک بن صَعْصَعه(رضی‌الله عنه) گفته است:

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «درحالی که

١- عبارت میان دو قلابک]گفتند...[در متن نیامده است و آن تتمهٔ آیه است که برای توضیح مطلب آورده شد.

٢- سِدْرةُ المُنْتَهَی، جایی است در ملاء اعلی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در معراج بدانجا رسید و با قلبش خدا را ملاقات کرد. و آن درخت کناری است در جانب راست عرش (ترجمهٔ المنجد).

عَنْ مَالِك بْنِ صَعْصَعَةَ رضي الله عنه قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا عِنْدَ الْبَيْتِ بَيْنَ النَّائِمِ وَالْيَقْظَانِ - وَذَكَرَ: يَعْنِي رَجُلاً بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ - فَأُتِيتُ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، مُلِئَ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، فَشُقَّ مِنَ النَّحْرِ إِلَى مَرَاقِّ الْبَطْنِ، ثُمَّ غُسِلَ الْبَطْنُ بِمَاءِ زَمْزَمَ، ثُمَّ مُلِئَ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، وَأُتِيتُ بِدَابَّةٍ أَبْيَضَ، دُونَ الْبَغْلِ وَفَوْقَ الْحِمَارِ: الْبُرَاقُ، فَانْطَلَقْتُ مَعَ جِبْرِيلَ حَتَّى أَتَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قال: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ؟ قال: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قال: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ، جَاءَ فَأَتَيْتُ عَلَى آدَمَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنِ ابْنٍ وَنَبِيٍّ.

فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قال: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ، قال: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قال: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَأَتَيْتُ عَلَى عِيسَى وَيَحْيَى فَقَالا: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَنَبِيٍّ.

فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الثَّالِثَةَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قِيلَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ، قِيلَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قال: نَعَمْ، قِيلَ مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَأَتَيْتُ عَلَى يُوسُفَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، قال: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَنَبِيٍّ.

فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الرَّابِعَةَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قال: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ، قِيلَ: مُحَمَّدٌ ﷺ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قِيلَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَأَتَيْتُ عَلَى إِدْرِيسَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَنَبِيٍّ.

فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الْخَامِسَةَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قال: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ، قِيلَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قال: نَعَمْ، قِيلَ مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ

نزدیک خانه (کعبه) در حالتی میان خواب و بیداری بودم - آن حضرت از مردی یاد کرد که میان دو مرد بود - (و سپس فرمود): برای من تشت طلایی آورده شد که مملو از حکمت و ایمان بود، و سپس بدن من از گلو تا شکم شکافته شد. سپس شکم من با آب زمزم شسته شد و با حکمت و ایمان پر کرده شد. بعد برایم مرکبی سفید آورده شد که کوتاهتر از اسپ و بلندتر از خر بود: یعنی اَلبُراق.

من با جبرئیل روانه شدم تا آن که به آسمان نزدیک رسیدیم. گفته شد: او کیست؟ گفت: منم جبرئیل. گفته شد: کیست همراه تو؟

گفت: محمد است. گفته شد: آیا وی فراخوانده شده است. گفت: آری. گفته شد: خوش آمده است و چه نیکو آینده‌ای آمده است.

(آن حضرت فرمود) من نزد آدم رفتم و بر وی سلام کردم. گفت: مرحبا بر تو ای پسر و پیامبر.

سپس به آسمان دوم رفتیم. گفته شد: او کیست؟ گفت: جبرئیل است. گفته شد: کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد: آیا وی فراخوانده شده است؟ گفت: آری. گفته شد: خوش آمده است و چه نیکو آینده‌ای آمده است. من نزد عَیسی و یَحیَی رفتم. آنان گفتند: مرحبا بر تو ای برادر و پیامبر. سپس به آسمان سوم رفتیم و گفته شد: او کیست؟ گفته شد: جبرئیل است. گفته شد: کیست همراه تو؟ گفته شد: محمد. گفته شد: آیا وی فراخوانده شده است؟ گفت: آری، گفته شد: خوش آمده است

جَاءَ، فَأَتَيْنَا عَلَى هَارُونَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَنَبِيٍّ.

فَأَتَيْنَا عَلَى السَّمَاءِ السَّادِسَةِ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قِيلَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ، قِيلَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَأَتَيْتُ عَلَى مُوسَى فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَنَبِيٍّ، فَلَمَّا جَاوَزْتُ بَكَى، فَقِيلَ: مَا أَبْكَاكَ؟ قَالَ: يَا رَبِّ هَذَا الْغُلَامُ الَّذِي بُعِثَ بَعْدِي، يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِهِ أَفْضَلُ مِمَّا يَدْخُلُ مِنْ أُمَّتِي.

فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ السَّابِعَةَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قِيلَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ، قِيلَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَأَتَيْتُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنِ ابْنٍ وَنَبِيٍّ، فَرُفِعَ لِيَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ، فَسَأَلْتُ جِبْرِيلَ فَقَالَ: هَذَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ، يُصَلِّي فِيهِ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، إِذَا خَرَجُوا لَمْ يَعُودُوا إِلَيْهِ آخِرَ مَا عَلَيْهِمْ، وَرُفِعَتْ لِي سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، فَإِذَا نَبِقُهَا كَأَنَّهُ قِلَالُ هَجَرَ، وَوَرَقُهَا كَأَنَّهُ آذَانُ الْفُيُولِ، فِي أَصْلِهَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ: نَهْرَانِ بَاطِنَانِ، وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَسَأَلْتُ جِبْرِيلَ فَقَالَ: أَمَّا الْبَاطِنَانِ فَفِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الظَّاهِرَانِ النِّيلُ وَالْفُرَاتُ.

ثُمَّ فُرِضَتْ عَلَيَّ خَمْسُونَ صَلَاةً، فَأَقْبَلْتُ حَتَّى جِئْتُ مُوسَى فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ قُلْتُ فُرِضَتْ عَلَيَّ خَمْسُونَ صَلَاةً، قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ بِالنَّاسِ مِنْكَ، عَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ، وَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسَلْهُ، فَرَجَعْتُ فَسَأَلْتُهُ، فَجَعَلَهَا أَرْبَعِينَ، ثُمَّ مِثْلَهُ، ثُمَّ ثَلَاثِينَ، ثُمَّ مِثْلَهُ، فَجَعَلَ عِشْرِينَ، ثُمَّ مِثْلَهُ، فَجَعَلَ عَشْرًا، فَأَتَيْتُ مُوسَى فَقَالَ: مِثْلَهُ، فَجَعَلَهَا خَمْسًا، فَأَتَيْتُ مُوسَى فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ، قُلْتُ: جَعَلَهَا خَمْسًا، فَقَالَ: مِثْلَهُ. قُلْتُ:

و چه نیکو آینده‌ای آمده است.

(آن حضرت می‌گوید) من نزد یوسف رفتم و بر وی سلام کردم. گفت: مرحبا بر تو ای برادر و پیامبر.

سپس به آسمان چهارم رفتیم. گفته شد: او کیست؟ گفت: جبرئیل است گفته شد: کیست همراه تو؟ گفته شد: محمد، گفته شد: آیا وی فراخوانده شده است؟ گفته شد: آری. گفته شد: خوش آمده است و چه نیکو آینده‌ای آمده است.

(آن حضرت می‌گوید) ما نزد هارون رفتیم و بر وی سلام کردیم. وی گفت: مرحبا بر تو ای برادر و پیامبر.

سپس بر آسمان ششم رفتیم. گفته شد: او کیست؟ گفته شد: جبرئیل است. گفته شد: کیست همراه تو؟ گفته شد: محمد است. گفته شد: و همان به سوی فراخوانده شده است، خوش آمده است و چه نیکو آینده‌ای آمده است.

(آن حضرت می‌گوید) نزد موسی رفتم و بر وی سلام کردم. وی گفت: مرحبا بر تو ای برادر و پیامبر. و چون از کنار وی گذشتم، گریست. گفته شد: تو را چه چیز می‌گریاند؟ گفت: پروردگارا، این جوانی که پس از من برگزیده شده، از اُمّت وی گروهی بیشتر به بهشت درمی‌آیند نسبت به اُمّت من.

سپس به آسمان هفتم رفتیم. گفته شد. او کیست؟ گفت: جبرئیل است. گفته شد: کیست همراه تو؟ گفته شد: محمد است. گفته شد: آیا وی فراخوانده شده است، خوش آمده است و

فَسَلَّمْتُ فَنُودِيَ: إِنِّي قَدْ أَمْضَيْتُ فَرِيضَتِي وَخَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِي، وَأَجْزِي الْحَسَنَةَ عَشْراً».

وَقال هَمَّامٌ: عَنْ قَتَادَةَ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «فِي الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ».

[انظر: ۳۳۹۳ ح، ۳۴۳۰ ح، ۳۸۸۷ ر. أخرجه مسلم: ۱۶۴].

چه نیکو آینده‌ای آمده است.

(آن حضرت می‌گوید) من نزد ابراهیم رفتم و بر وی سلام کردم. گفت: سلام بر تو ای پسر و پیامبر. سپس بَیْت المَعْمُورْ بر من نموده شد و من از جبرئیل پرسیدم. وی گفت: این بَیْتُ‌المَعْمُور است، و در آن هفتاد هزار فرشته در هر روز نماز می‌گزارند و چون از آن جا بیرون می‌روند، دیگر بدان جای برنمی‌گردند(گروه دیگر می‌آیند» و این آخرین دیدار آنها است.

سپس سِدْرهُ المُنتَهَی[1] بر من نموده شد و ناگاه میوهٔ آن را دیدم که بسان سبوی هَجَر بزرگ است و برگهای آن گویا بسان گوش فیل است. در بیخ این درخت چهار جوی است: که دو جوی آن پنهان و دو جوی آن نمایان است. چون از جبرئیل پرسیدم، گفت: دو جوی پنهان آن در بهشت است، و دوجوی نمایان آن نیل و فرات است.

سپس پنجاه نماز (در شبانه روز) بر من فرض شد. من روانه شدم تا آن که نزد موسی آمدم. وی گفت: چه کارکردی؟ گفتم که پنجاه نماز بر من فرض شده است. گفت: من احوال مردم را از تو بهتر می‌دانم. بنی‌اسرائیل را تجربه کردم و این سخت‌ترین تجربه بود (تا آنها را به اطاعت وادارم) و همانا که اُمّت تو توان آن را ندارد. بازگرد نزد پروردگار خود و از وی بخواه (که از آن کم کند). من بازگشتم و تقاضا کردم. خداوند نمازها را به چهل (نماز) رسانید. سپس مثل آن (بازگشتم و تقاضا کردم) که آن را

۱– سِدرة المُنتَهَی، جایی است در صلاء اعلی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در معراج بدانجا رسید و با قلبش خدا را ملاقات کرد. و آن درخت کناری است در جانب راست عرش (ترجمة المنجد).

به سی نماز رسانید و سپس مثل آن (بازگشتم و تقاضا کردم) سپس بیست نماز رسانید. و سپس مثل آن (بازگشتم و تقاضا کردم) آن را به ده رکعت رسانید. سپس نزد موسی آمدم. وی گفت: وی همان سخن را گفت: خداوند آن را به پنج رسانید. باز نزد موسی آمدم. وی گفت: چه کار کردی؟ گفتم آن را به پنج نماز رسانید. وی همان سخن را گفت.

من گفتم: من (به حکم خدا) تسلیم شدم. سپس ندا برآمد که:

همانا فریضهٔ خود را مقرر کردم و بار آن را بر بندگان سبک ساختم و نیکویی را ده چند پاداش می‌دهم».

و هَمّام از قَتاده، از حسن، از ابوهریره(رضی‌الله عنه)، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (در موضوع) بَیْت المَعْمور روایت کرده است[1].

۳۲۰۸- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ: حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ: قَالَ عَبْدُاللَّهِ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ، قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيُؤْمَرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ، وَيُقَالُ لَهُ: اكْتُبْ عَمَلَهُ، وَرِزْقَهُ، وَأَجَلَهُ وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ إِلا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ كِتَابُهُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ إِلا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». [انظر: ۳۳۳۲، ۶۵۹۴، ۷۴۵۴. أخرجه مسلم: ۲۶۴۳].

۳۲۰۸- از زَید بن وَهْب روایت است که عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) که راستگوی است و راستگو شمرده گفته شده، ما را خبر داده است که: «همانا آفرینش هر یک از شما در شکم مادر به مدت چهل روز فراهم می‌شود، سپس در همچو مدتی به حالت عَلَقه (خون بسته) درمی‌آید، سپس در همچو مدتی به حالت مُضْغه (گوشت پاره) درمی‌آید. سپس خداوند فرشته‌ای می‌فرستد که مأمور شده است چهار چیز را بنویسد، و به او گفته می‌شود که: بنویس عمل او را، و روزی او را، و عمر او را و بدبختی یا نیکبختی او را. سپس در وی روح دمیده می‌شود. همانا در میان

[1]- یعنی همام در سیاق حدیث خود قصهٔ بیت المعمور را از قصه اسرا جدا آورده است.

شما مردی است که بدان گونه عمل می‌کند که میان او و بهشت یک وجب فاصله بیش نیست، ولی نوشته‌ای (که در شکم مادر بر وی رقم زده شده) پیشی می‌گیرد (و سرانجام) کردار اهل دوزخ را اختیار می‌کند (و مستحق آن می‌شود) و مردی دیگر بدان گونه عمل می‌کند که میان او و دوزخ یک وجب فاصله بیش نیست ولی نوشته بر وی پیشی می‌گیرد و (سرانجام) عمل اهل بهشت را اختیار می‌کند.

۳۲۰۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ: أَخْبَرَنَا مَخْلَدٌ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ قال: قال أبو هُرَيْرَةَ ﷺ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَتَابَعَهُ أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ نَادَى جِبْرِيلَ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحْبِبْهُ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ، فَيُنَادِي جِبْرِيلُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبُّوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ».

[انظر: ۶۰۴۰، ۷۴۸۵. أخرجه مسلم: ۲۶۳۷، زيادة].

۳۲۰۹ - از نافع، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر خداوند بنده‌ای رادوست بدارد. بر جبرئیل بانگ می‌زند: همانا خداوند فلان را دوست می‌دارد، تو نیز او را دوست بدار. جبرئیل او را دوست می‌دارد و بر اهل آسمان بانگ می‌زند که: همانا خداوند فلان را دوست می‌دارد، شما نیز او را دوست بدارید. پس اهل آسمان او را دوست می‌دارند، سپس بر روی زمین مقبولیت می‌یابد.

۳۲۱۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: «يَقُولُ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِلُ فِي الْعَنَانِ، وَهُوَ السَّحَابُ، فَتَذْكُرُ الْأَمْرَ قُضِيَ فِي السَّمَاءِ، فَتَسْتَرِقُ الشَّيَاطِينُ السَّمْعَ فَتَسْمَعُهُ، فَتُوحِيهِ إِلَى الْكُهَّانِ، فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ». [انظر: ۳۲۸۸، ۵۷۶۲، ۶۲۱۳، ۷۵۶۱. أخرجه مسلم: ۲۲۲۸ باختلاف].

۳۲۱۰ - از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها)- همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)- از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده که می‌گفت: «فرشتگان بر دامنهٔ بلند آسمان که آن ابر است، فرود می‌آیند و ازکارهایی که در آسمان مقدر شده است یاد می‌کنند، شیاطین بدان دزدیده گوش فرا می‌دهند و از آن‌چه شنیده‌اند به کاهنان می‌رسانند و کاهنان با آن، دروغ می‌گویند و صد دروغ از خود بدان می‌پیوندند».

۳۲۱۱- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ

۳۲۱۱ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است

سَعْد: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَالأَغَرِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ، كَانَ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ الْمَلاَئِكَةُ، يَكْتُبُونَ الأَوَّلَ فَالأَوَّلَ، فَإِذَا جَلَسَ الإِمَامُ طَوَوُا الصُّحُفَ، وَجَاؤُوا يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ». [راجع: ۹۲۹. أخرجه مسلم: ۸۵۰، کتاب الجمعة ۲۴].

که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چون روز جمعه فرا رسد، فرشتگان بر هر دری از درهای مسجد می‌باشند، و نخست نام کسانی را می‌نویسند که اول آمده‌اند[1] و چون امام (بر منبر) نشیند، فرشتگان دفاتر خویش را جمع می‌کنند و می‌آیند و به خطبه گوش می‌دهند[2].

۳۲۱۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ: مَرَّ عُمَرُ فِي الْمَسْجِدِ، وَحَسَّانُ يُنْشِدُ، فَقَالَ: كُنْتُ أُنْشِدُ فِيهِ، وَفِيهِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكَ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى أَبِي هُرَيْرَةَ فَقَالَ: أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ، أَسَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَجِبْ عَنِّي، اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ». قَالَ: نَعَمْ. [راجع: ۴۵۳. أخرجه مسلم: ۲۴۸۵].

۳۲۱۲ – از زُهری روایت است که سعید بن مُسَیَّب گفت: عُمر بر مسجد (نبوی) گذشت و حَسّان شعری می‌خواند (عمر او را عتاب کرد) حَسّان گفت: من در این مسجد زمانی شعر می‌خواندم که کسی بهتر از تو در این مسجد بود. سپس عمر به سوی ابوهریره توجه کرد. حسّان گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم (ای ابوهریره) که آیا شنیده‌ای که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: «پاسخ بگوی از جانب من (کافران را)، بارالها، او را با رُوحِ القُدُس تأیید کن»[3].

ابوهریره گفت: آری. (شنیده‌ام).

۳۲۱۳- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ، عَنِ الْبَرَاءِ ؓ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِحَسَّانَ: «اهْجُهُمْ - أَوْ هَاجِهِمْ - وَجِبْرِيلُ مَعَكَ». [انظر: ۴۱۲۳ث، ۴۱۲۴ث، ۶۱۵۳ت. أخرجه مسلم: ۲۴۸۶].

۳۲۱۳ – از براء(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به حسّان گفت: «ایشان را با (شعر خود) هجو کن».

۳۲۱۴- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: سَمِعْتُ حُمَيْدَ بْنَ هِلاَلٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى غُبَارٍ سَاطِعٍ فِي سِكَّةِ بَنِي غَنْمٍ، زَادَ مُوسَى: مَوْكِبَ جِبْرِيلَ.

۳۲۱۴ – از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: گویی اکنون به سوی غباری می‌نگرم که از کوچهٔ بنی غنم (در غزوهٔ بنی قُرَیظه) برخاسته است.)

موسی در روایت خود افزوده است: موکب جبرئیل (یعنی غباری که از موکب جبرئیل

۱- یعنی هر که پیشتر آید، ثوابش را بیشتر نویسند

۲- یعنی پس از آن نام کسی را که در مسجد آید نمی‌نویسند.

۳- یعنی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به حسان می‌گفت که با شعر خود به کافران پاسخ گوی.

برخاسته است.

۳۲۱۵- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ، سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ؟ قَالَ: «كُلُّ ذَاكَ، يَأْتِينِي الْمَلَكُ أَحْيَانًا فِي مِثْلِ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ، فَيَفْصِمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُ مَا قَالَ، وَهُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ، وَيَتَمَثَّلُ لِي الْمَلَكُ أَحْيَانًا رَجُلاً، فَيُكَلِّمُنِي فَأَعِي مَا يَقُولُ». [راجع: ۲. أخرجه مسلم: ۲۳۳۳، بقطعة لم ترد هنا].

۳۲۱۵ – از عُروه، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: حارث بن هشام از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد که: وحی چگونه بر تو فرود می‌آید؟

آن حضرت فرمود: «در همه حالات، فرشته‌ای بر من می‌آید، گاه بسان آواز زنگ است، از آن حالت که وامی‌رهم هر آنچه گفته شده است فرا می‌گیرم، و این حالت سخت‌ترین (نوع وحی) است، و گاه فرشته‌ای به صورت مردی برمن می‌آید و با من سخن می‌گوید، و آنچه می‌گوید فرامی‌گیرم».

۳۲۱۶- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ دَعَتْهُ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ: أَيْ فُلُ هَلُمَّ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: ذَاكَ الَّذِي لَا تَوَى عَلَيْهِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ». [راجع: ۱۸۹۷. أخرجه مسلم: ۱۰۲۷].

۳۲۱۶ – از ابوهُریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «کسی که دو چیز (درهم یا دینار) در راه خدا خرج کند، دربانان بهشت او را فرا می‌خوانند که: ای فلان، زود بیا».

ابوبکر گفت: همچو کسی را زیانی نباشد.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «امیدوارم تو در زمرهٔ آنان باشی»

۳۲۱۷- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهَا: «يَا عَائِشَةُ، هَذَا جِبْرِيلُ يَقْرَأُ عَلَيْكِ السَّلَامَ». فَقَالَتْ: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، تَرَى مَا لَا أَرَى تُرِيدُ النَّبِيَّ ﷺ. [انظر: ۳۷۶۸، ۶۲۰۱، ۶۲۴۹، ۶۲۵۳، وانظر في الاستئذان باب ۱۸. أخرجه مسلم: ۲۴۴۷].

۳۲۱۷ – از زُهری از ابوسَلَمَه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او فرمود: «ای عایشه، این جبرئیل است که بر تو سلام می‌گوید».

عایشه گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر وی باد «تو» چیزی را می‌بینی که من نمی‌بینم.

مراد وی از (تو) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود.

۳۲۱۸- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ. (ح)

۳۲۱۸ – از سَعِید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله

قال: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ عُمَرَ بْنِ ذَرٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِجِبْرِيلَ: «أَلا تَزُورُنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورُنَا». قَالَ: فَنَزَلَتْ ﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا﴾ الآيَةَ. [مريم: ٦٤]. [انظر: ٤٧٣١، ٧٤٥٥].

علیه وسلم) به جبرئیل علیه‌السلام گفت: «چرا به دیدار ما بیشتر از آنچه می‌آمدی، نمی‌آیی؟».

ابن عباس گفت: سپس این آیه نازل شد: «فرشتگان گفتند» فرود نمی‌آییم الاّ به حکم پروردگار تو، او راست (علم) آنچه پیش ماست و آنچه عقب ماست». (مریم: ٦٤).

٣٢١٩- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ابْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَقْرَأَنِي جِبْرِيلُ عَلَى حَرْفٍ، فَلَمْ أَزَلْ أَسْتَزِيدُهُ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ». [انظر: ٤٩٩١. أخرجه مسلم: ٨١٩].

٣٢١٩ – از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «جبرئیل (قرآن را) به یک لُغَت بر من خواند، و من همیشه خواهان افزونی قرائت از وی بودم تا آن که با هفت قرائت به نهایت رسید».

٣٢٢٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ، كَانَ أَجْوَدُ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ، حِينَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ، كَانَ جِبْرِيلُ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ فَيُدَارِسُهُ الْقُرْآنَ، فَلَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ أَجْوَدُ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ بِهَذَا الإِسْنَادِ نَحْوَهُ.

وَرَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ وَفَاطِمَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُهُ الْقُرْآنَ. [راجع: ٦. أخرجه مسلم: ٢٣٠٨].

٣٢٢٠ – از زُهری از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: «رسول خدا – صلی‌الله علیه وآله وسلم – سخاوتمندترین مردم بود و در ماه رمضان که جبرئیل از وی دیدار می‌کرد، از آن هم سخاوتمندتر می‌بود، و جبرئیل در رمضان هر شب از وی دیدار می‌کرد، و قرآن را باهم می‌خواندند، و آن‌گاه که جبرئیل از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) دیدار می‌کرد، آن حضرت در خیررسانی از بادوزان سخاوتمندتر می‌بود.

عبدالله (بن مبارک) گفت: مَعْمَر به همین اسناد، به مانند این حدیث ما را خبر داده است.

و ابوهریره و فاطمه(رضی‌الله عنها) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند که: همانا جبرئیل قرآن را بر آن حضرت می‌خواند.

٣٢٢١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ

٣٢٢١ – از ابن شهاب روایت است که گفته:

عُمَرَ بْنَ عَبْدِالْعَزِيزِ أَخَّرَ الْعَصْرَ شَيْئًا، فَقَالَ لَهُ عُرْوَةُ: أَمَا إِنَّ جِبْرِيلَ قَدْ نَزَلَ فَصَلَّى أَمَامَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ عُمَرُ: اعْلَمْ مَا تَقُولُ يَا عُرْوَةُ، قَالَ: سَمِعْتُ بَشِيرَ بْنَ أَبِي مَسْعُودٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا مَسْعُودٍ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَزَلَ جِبْرِيلُ فَأَمَّنِي فَصَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ». يَحْسُبُ بِأَصَابِعِهِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ. [راجع: ٥٢١. أخرجه مسلم: ٦١٠].

همانا عمر بن عبدالعزیز نماز عصر را اندکی تأخیر کرد. عروه به او گفت: آگاه باش که همانا جبرئیل فرود آمد و پیش روی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نماز گزارد.

عمر گفت: می‌دانی که چه می‌گویی، ای عُروه. عروه گفت: از بشیر ابن ابی مسعود شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «جبرئیل فرود آمد و مرا امامت داد و من با وی نماز گزاردم، سپس با وی نماز گزاردم، سپس با وی نماز گزاردم سپس با وی نماز گزاردم، سپس با وی نماز گزاردم» و آن حضرت با انگشتان خویش پنج نماز را می‌شمرد.

٣٢٢٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «قَالَ لِي جِبْرِيلُ: مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِكَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، أَوْ: لَمْ يَدْخُلِ النَّارَ». قَالَ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ». [راجع: ١٢٣٧. أخرجه مسلم: ٩٤ باختلاف وورد مطولاً في كتاب الزكاة ٣٢].

۳۲۲۲ - از اَبُوذَر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که از امت تو بمیرد و به خداوند چیزی شریک نیاورده باشد، داخل بهشت می‌شود - یا فرمود - داخل دوزخ نمی‌شود».

ابوذر پرسید: اگرچه زنا کرده باشد و دزدی کرده باشد؟

آن حضرت فرمود: «اگرچه» (این کارها را کرده باشد).

٣٢٢٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْمَلَائِكَةُ يَتَعَاقَبُونَ: مَلَائِكَةٌ بِاللَّيْلِ، وَمَلَائِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ وَفِي صَلَاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ. فَيَسْأَلُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ: كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي؟ فَقَالُوا: تَرَكْنَاهُمْ يُصَلُّونَ وَأَتَيْنَاهُمْ يُصَلُّونَ». [راجع: ٥٥٥. أخرجه مسلم: ٦٣٢].

۳۲۲۳ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فرشتگان پیهم درآمد و شداند: فرشتگانی که در شب می‌آیند و فرشتگانی که در روز می‌آیند، و این دو گروه در نماز صبح و عصر جمع می‌شوند. سپس فرشتگانی که شب با شما بوده‌اند، به سوی خداوند عروج می‌کنند و خداوند از ایشان می‌پرسد، هرچند که خود می‌داند، که:

بنده‌های مرا در چه حالتی ترک کردید؟ آنها می‌گویند: «ایشان را درحالی ترک کردیم که نماز می‌گزاردند و چون نزد ایشان رفته بودیم، نماز می‌گزاردند».

۷- باب : إِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ :آمِينَ

وَالْمَلائِكَةُ فِي السَّمَاءِ، فَوَافَقَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ.

باب ۷: چون یکی از شما بگوید: آمین

و فرشتگان در آسمان (آمین بگویند) و یکی دیگری را موافق افتد (هر دو آمین هم زمان باشد) گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود.

۳۲۲٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا مَخْلَدٌ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أُمَيَّةَ: أَنَّ نَافِعًا حَدَّثَهُ: أَنَّ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ حَدَّثَهُ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: حَشَوْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ وِسَادَةً فِيهَا تَمَاثِيلُ، كَأَنَّهَا نُمْرُقَةٌ، فَجَاءَ فَقَامَ بَيْنَ الْبَابَيْنِ، وَجَعَلَ يَتَغَيَّرُ وَجْهُهُ، فَقُلْتُ: مَا لَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «مَا بَالُ هَذِهِ الْوِسَادَةِ». قَالَتْ: وِسَادَةٌ جَعَلْتُهَا لَكَ لِتَضْطَجِعَ عَلَيْهَا، قَالَ: «**أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ الْمَلائِكَةَ لا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ**، وَأَنَّ مَنْ صَنَعَ الصُّورَةَ يُعَذَّبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَقُولُ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ». [راجع: ۲۱۰۵. اخرجه مسلم: ۲۱۰۷].

۳۲۲٤ – از نافع از قاسم بن محمد روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بالشی پُر کردم که صورتها بر آن نقش شده بود. همچون بالشی کوچک. آن حضرت آمد و میان دو در خانه ایستاد، و رخسار وی دگرگون شد. گفتم: ما چه کرده‌ایم یا رسول‌الله؟ آن حضرت فرمود: «این بالش برای چیست». عایشه گفت: این بالشی است کوچک که برای تو آماده کرده‌ام تا بر آن بخوابی. آن حضرت فرمود: «آیا نمی‌دانستی که فرشتگان در خانهٔ که صورت باشد داخل نمی‌شوند؟ و همانا کسی که صورتی بسازد، در روز قیامت عذاب می‌شود. و گفته می‌شود، زنده گردانید آنچه آفریده‌اید».

۳۲۲۵- حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي اللهُ عَنهما يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا طَلْحَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لا تَدْخُلُ الْمَلائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلا صُورَةُ تَمَاثِيلَ». [انظر: ۳۲۲٦، ۳۲۲۲، ۳۳۲۲].

۳۲۲۵ – از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که ابوطلحه(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «فرشتگان در خانه‌ای داخل نمی‌شوند که در آن سگ و صورت جاندار باشد»[۱].

۱- این تمثالها از جنس چیزی بوده است که بت‌پرستان آن را می‌پرستیدند وگرنه در تصویر بعضی صورتهای بیجان رخصت است. چنان‌که در حدیث صحیح از ابن عباس (رضی‌الله عنه) روایت شده است. (شرح شیخ‌الاسلام).

٤٠٠٢ ر، ٥٩٤٩، ٥٩٥٨ ع. أخرجه مسلم: ٢١٠٦].

٣٢٢٦- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنَا عَمْرٌو: أَنَّ بُكَيْرَ بْنَ الأَشَجِّ حَدَّثَهُ: أَنَّ بُسْرَ بْنَ سَعِيدٍ حَدَّثَهُ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ الْجُهَنِيَّ ﷺ حَدَّثَهُ: وَمَعَ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ عُبَيْدُاللَّهِ الْخَوْلَانِيُّ، الَّذِي كَانَ فِي حَجْرِ مَيْمُونَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: حَدَّثَهُمَا زَيْدُ بْنُ خَالِدٍ: أَنَّ أَبَا طَلْحَةَ حَدَّثَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ».

قَالَ بُسْرٌ: فَمَرِضَ زَيْدُ بْنُ خَالِدٍ، فَعُدْنَاهُ فَإِذَا نَحْنُ فِي بَيْتِهِ بِسِتْرٍ فِيهِ تَصَاوِيرُ، فَقُلْتُ: لِعُبَيْدِاللَّهِ الْخَوْلَانِيِّ: أَلَمْ يُحَدِّثْنَا فِي التَّصَاوِيرِ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ قَالَ: «إِلا رَقْمٌ فِي ثَوْبٍ». أَلَا سَمِعْتَهُ؟ قُلْتُ: لا، قَالَ: بَلَى قَدْ ذَكَرَهُ.

[راجع: ٣٢٢٥. أخرجه مسلم: ٢١٠٦].

۳۲۲۶ - از بُسر بن سعید روایت است که گفته: زَیدبن خالد الجُهَنی به او گفته است: همراه بُسْربن سعید، عبیدالله خوْلانی بوده است، همان کسی که در تحت پرورش میموره همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قرار داشت که زید بن خالد به هردویشان گفت: ابوطلحه او را گفته است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فرشتگان در خانهٔ داخل نمی‌شوند که در آن صورت باشد».

بُسْر گفته است: زیدبن خالد بیمار شد و ما از وی عیادت کردیم و ناگاه پردهٔ خانه‌اش را دیدیم که در آن تصاویر بود. من به عُبَیدالله خَوْلانی گفتم: آیا وی دربارهٔ تصاویر ما را حدیث نمی‌کرد؟ وی گفت: همانا وی گفته بودو (که آن حضرت فرموده است) «به جز از نقشی که درجامه باشد» آیا تو آن را نشنیدی؟ گفتم: نی. گفت: آری، آن را گفته بود.

٣٢٢٧ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: وَعَدَ النَّبِيَّ ﷺ جِبْرِيلُ فَقَالَ: «إِنَّا لا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ وَلَا كَلْبٌ». [انظر: ٥٩٦٠ ع].

۳۲۲۷ - از سالم از پدر وی (عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: جبرئیل وعده کرد که نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیاید (و نیامد) و گفت: «ما به خانه‌ای داخل نمی‌شویم که در آن سگ و صورت باشد».

٣٢٢٨- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَالَ الإِمَامُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا: اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْمَلَائِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [راجع: ٧٩٦. أخرجه مسلم: ٤٠٩].

۳۲۲۸ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چون امام بگوید: سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، شما بگویید: اَللّٰهُمَّ رَبَّنا لَکَ الحَمْدُ. همانا اگر کسی گفته‌اش با گفتهٔ فرشتگان موافق افتد، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود.

٣٢٢٩- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ

۳۲۲۹ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که

فُلَيْح: حَدَّثَنَا أبي، عَنْ هلال بْنِ عَليٍّ، عَنْ عَبْدالرَّحْمَن ابْنِ أبي عَمْرَةَ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «إِنَّ أحَدَكُمْ في صَلاةٍ مَا دَامَتِ الصَّلاةُ تَحْبِسُهُ، وَالْمَلائِكَةُ تَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ، مَا لَمْ يَقُمْ مِنْ صَلاتِه، أوْ يُحْدِثْ». [راجع: ١٧٦. اخرجه مسلم: ٣٦٢ آخره، أخرجه: ٦٤٩ بقطعة ليست في هذه الطريق].

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا هر یک از شما در نماز است تا آن‌گاه که در انتظار نماز است. فرشتگان می‌گویند: بارالها، او را بیامرز و بر وی رحمت کن، تا آن که از جای نماز برنخیزد و وضویش نشکند».

۳۲۳۰-حَدَّثَنَا عَليُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَعْلَى، عَنْ أبيه ﷺ قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَى الْمِنْبَرِ: ﴿وَنَادَوْا يَا مَالِكُ﴾.

قال سُفْيَانُ: في قِرَاءَةِ عَبْدِاللَّه: وَنَادَوْا يَا مَالِ. [انظر: ٣٢٦٦، ٤٨١٩. أخرجه مسلم: ٨٧١ بلفظ: مالك].

۳۲۳۰ – از صَفوان بن یَعْلی روایت است که پدر وی(رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که این آیه را بر منبر می‌خواند: «و آواز دهند که‌ای مالک [باید که به مرگ حکم کند بر ما پروردگار تو. مالک گوید: هر آینه شما همیشه باشند گانید]» (الزُّخرف: ۷۷)[1]. سُفیان گفته است: در قرائت عبدالله بن مسعود: ای مال است.

۳۲۳۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ قال: أخْبَرَنِي، يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ: أنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ حَدَّثَتْهُ: أنَّهَا قالتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ: هَلْ أتَى عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أشَدَّ مِنْ يَوْمِ أُحُدٍ؟ قال: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكِ مَا لَقِيتُ، وَكَانَ أشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ، إذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِيَالِيلَ بْنِ عَبْدِكُلالٍ، فَلَمْ يُجِبْنِي إلَى مَا أرَدْتُ، فَانْطَلَقْتُ وَأنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِي، فَلَمْ أسْتَفِقْ إلا وَأنَا بِقَرْنِ الثَّعَالِبِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإذَا أنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أظَلَّتْنِي، فَنَظَرْتُ فَإذَا فيهَا جِبْرِيلُ، فَنَادَانِي فَقال: إنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ، وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ، وَقَدْ بَعَثَ إلَيْكَ مَلَكَ الْجِبَالِ، لِتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فيهِمْ، فَنَادَانِي مَلَكُ الْجِبَالِ، فَسَلَّمَ عَلَيَّ، ثُمَّ قال: يَا مُحَمَّدُ، فَقال: ذَلِكَ

۳۲۳۱ – از ابن شهاب، از عُروه، از عایشه(رضی‌الله عنها) – همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت است که گفت: وی به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: آیا روزی سخت‌تر از جنگ اُحُد بر سر تو آمده است؟ آن حضرت فرمود:

«همانا دیدم از قوم تو آن‌چه دیدم و سخت‌ترین آن را در روز عَقبه از ایشان دیدم،[2] آن‌گاه که خودم را بر ابن عبدِ یَا لِیْل بن عَبد کَلال عرضه کردم، و او بدانچه خواسته بودم پاسخی نداد. از آن‌جا با سیمای اندوهناک روانه شدم تا آن که به قرنِ الثَّعالِب، رسیدم، به خود نیامدم. سرم را بلند کردم، ناگاه ابری دیدم که بر من سایه می‌کند و چون بدان نگریستم جبرئیل را دیدم. وی بر من بانگ زد و گفت:

۱- مراد از آن مالک دوزخ است. تتمهٔ آیه در متن نبود، در میان دو قلابک [باید که...] آورده شد.

۲- عَقَبَه نام موضعی است که میان کوه مکه که – جمرةالعَقَبه – بدان منسوب است. آن حضرت در آن‌جا قبایل را به اسلام دعوت کرد و سپس به سوی ثقیف رفت و بزرگان ایشان چون عبد یا لیل بن عبد کلال را که از اهل طایف بود دعوت کرد، ولی نپذیرفتند (شرح شیخ‌الاسلام).

فِيمَا شِئْتَ، إِنْ شِئْتَ أَنْ أُطْبِقَ عَلَيْهِمُ الأَخْشَبَيْنِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ، لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». [انظر: ۷۳۸۹ج. اخرجه مسلم: ۱۷۹۵].

همانا خداوند شنیده است آنچه را قوم تو به تو گفته‌اند و آنچه را بر تو رد کرده‌اند. و خداوند فرشتهٔ کوهها را بر تو فرستاده است تا هر آنچه خواهی به وی دستور دهی.

(آن حضرت گفت:) فرشتهٔ کوه‌ها بر من بانگ زد و بر من سلام کرد و سپس گفت: ای محمد. و گفت: این است آنچه می‌خواهی، اگر می‌خواهی، دو کوه اَخْشَبْ را برایشان می‌کوبم؟ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: نِی، بلکه امید می‌دارم که خداوند از اصلاب آنها کسی را بیرون آورد که خداوند را به یگانگی بپرستد و کسی را به او شریک نیاورد».

۳۲۳۲ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ زِرَّ بْنَ حُبَيْشٍ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى﴾ [النجم ۹، ۱۰] قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَسْعُودٍ: أَنَّهُ رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّمِائَةِ جَنَاحٍ. [انظر: ۴۸۵۶د، ۴۸۵۷د. اخرجه مسلم: ۱۷۴].

۳۲۳۲ - از اَبُوعَوانه روایت است که ابواسحاق شیبانی گفت: از زِرّبن حُبیش درمورد فرمودهٔ خدای تعالی پرسیدم که می‌گوید: «پس رسید به مسافت دو کمان یا نزدیکتر از آن. پس پیغام رسانید به سوی بندهٔ خود آنچه رسانید» (النّجم: ۹ و ۱۰)[۱].

زِر گفت: ابن مسعود به ما گفت که: همانا آن حضرت جبرئیل را دیده است که ششصد بال داشت[۲].

۳۲۳۳- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: ﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾. قَالَ: رَأَى رَفْرَفًا أَخْضَرَ سَدَّ أُفُقَ السَّمَاءِ. [انظر: ۴۸۵۸د].

۳۲۳۳ - از عَلْقَمه روایت است که عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) در تفسیر این آیه گفت: «هر آینه (آن حضرت) معاینه کرد بعضی نشانه‌های بزرگ پروردگار خود را» (النجم: ۱۸).

یعنی آن حضرت، رَفرَف (فرش) سبزی دید که بر کناره‌های آسمان گسترده شده بود.

۱- مراد از آن، در سفر معراج است.

۲- یعنی مراد از این نزدیکی، نزدیکی آن حضرت به جبرئیل است، درحالی که این مخالف منطوق احادیث مشهورهٔ معراج است و این آیه در آن واقع شده است (تیسیرالقاری).

۳۲۳۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ: أَنْبَأَنَا الْقَاسِمُ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ، وَلَكِنْ قَدْ رَأَى جِبْرِيلَ فِي صُورَتِهِ، وَخَلْقُهُ سَادٌّ مَا بَيْنَ الأُفُقِ. [انظر: ۳۲۳۵، ۴۶۱۲ق، ۴۸۵۵ط، ۷۳۸۰، ۷۵۳۱ق. أخرجه مسلم: ۱۷۷ مطولاً].

۳۲۳۴ – از قاسم روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: کسی که گمان می‌کند که محمد(صلی‌الله علیه وسلم) پروردگار خویش را دیده است، سخت به خطا رفته است، لیکن آن حضرت، جبرئیل را به شکل و آفرینش اصلی وی دید که تمام افق را فراگرفته بود.

۳۲۳۵- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنِ ابْنِ الأَشْوَعِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: قُلْتُ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: فَأَيْنَ قَوْلُهُ: ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ قَالَتْ: ذَاكَ جِبْرِيلُ، كَانَ يَأْتِيهِ فِي صُورَةِ الرَّجُلِ، وَإِنَّهُ أَتَاهُ هَذِهِ الْمَرَّةَ فِي صُورَتِهِ الَّتِي هِيَ صُورَتُهُ، فَسَدَّ الأُفُقَ. [راجع: ۳۲۳۴. أخرجه مسلم: ۱۷۷].

۳۲۳۵ – از شَعبی روایت است که مسروق گفت: به عایشه(رضی‌الله عنها) گفتم: این فرمودهٔ خدای تعالی بر کجا دلالت می‌کند که می‌گوید:

«پس رسید به مسافت دو کمان یا نزدیک‌تر از آن».

وی گفت: مراد از آن جبرئیل است که به صورت مردی نزد آن حضرت می‌آمد و همانا این بار به صورت اصلی خود آمد، درحالی که صورت وی همه افق را فراگرفته.[1]

۳۲۳۶- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ، عَنْ سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيَانِي، قَالَا: الَّذِي يُوقِدُ النَّارَ مَالِكٌ خَازِنُ النَّارِ، وَأَنَا جِبْرِيلُ، وَهَذَا مِيكَائِيلُ». [راجع: ۸۴۵. أخرجه مسلم: ۲۲۷۵].

۳۲۳۶ – از سَمُره روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «دیشب (در خواب) دیدم که دو مرد نزد من آمدند و گفتند: کسی که آتش دوزخ را می‌افروزد، وی مالک است؛ نگهدارندهٔ آتش و من جبرئیلم و این مکائیل است.

۳۲۳۷- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَأَبَتْ، فَبَاتَ غَضْبَانَ عَلَيْهَا، لَعَنَتْهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى

۳۳۳۷ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر کسی زن خود را (برای مباشرت) به بستر خویش فرا خواند و او نپذیرد و شوهرش خشمگین

۱- در مسألهٔ دیدار آن حضرت، خداوند را به چشم سر در شب معراج اختلاف است، عایشه(رضی‌الله عنها) آن را نفی می‌کند و ابن عباس (رضی‌الله عنه) تأیید می‌نماید و هر یک از این دو نظر در میان صحابه و تابعین و پس از تابعین مورد تأیید و تردید بوده است. برخی در این مسأله توقف کرده‌اند و به اثبات آن دلایل واضح و کافی نیافته‌اند. لیکن جمهور به جانب اثبات آن است یعنی دیدن آن حضرت خداوند را به چشم سر. شیخ محیی‌الدین نو وی گفته است که راجح و مختار نزد اکثر علمای کبار آن است که آن حضرت به چشم سر پروردگار خویش را دیده است. وی می‌گوید که اثبات آن جز به سماع از آن حضرت راست نیاید، و عایشه در انکار آن به حدیث تمسک نکرده و از آن حضرت چیزی به سماع روایت نکرده، بلکه گفته‌اش استنباط اجتهادی است. برخی از علما گفته‌اندکه دراین مسأله، قول ابن عباس مورد اعتماد است، و او جز به سماع از آن حضرت نگفته است. و روا نباشد که چنین قول عظیم را به ظن و اجتهاد گویند. عمربن راشد گفته است که عایشه نزد ما داناتر از ابن عباس نیست (اقتباس از شرح شیخ‌الاسلام ج ۵ و ص ۳۱۳ حاشیه تیسیرالقاری).

تُصْبِحَ ».

تَابَعَهُ شُعْبَةُ، وَأَبُو حَمْزَةَ، وَابْنُ دَاوُدَ، وَأَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ. [انظر: ٥١٩٣، ٥١٩٤. أخرجه مسلم: ١٤٣٦].

٣٢٣٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ قال: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ قال: أَخْبَرَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «ثُمَّ فَتَرَ عَنِّي الْوَحْيُ فَتْرَةً، فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي، سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ، فَرَفَعْتُ بَصَرِي قِبَلَ السَّمَاءِ، فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ، قَاعِدٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، فَجُئِثْتُ مِنْهُ حَتَّى هَوَيْتُ إِلَى الارْضِ، فَجِئْتُ أَهْلِي فَقُلْتُ: زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ - إِلَى - فَاهْجُرْ﴾». قال أَبُو سَلَمَةَ: وَالرِّجْزُ الأَوْثَانُ. [راجع: ٤. أخرجه مسلم: ١٦١].

بخوابد، فرشتگان بر وی لعنت می‌کنند تا آن که صبح فرا رسد».

متابعت کرده است (ابوعوانه را) شُعْبَه و ابوحَمزه، و ابن داوُد و ابومُعاویه از اعمش.

۳۲۳۸ - از ابن شهاب روایت است که ابوسَلَمه گفت: جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) مرا خبر داد که وی از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «نزول وحی، بر من چندی به تأخیر افتاد. در حالی‌که روانه بودم، آوازی از آسمان شنیدم. چشمم را به سوی آسمان بلند کردم. ناگاه فرشته‌ای را دیدم که در غار حِرا نزد من آمده بود و در میان زمین و آسمان بر تختی نشسته است. از وی ترسیدم تا آن که بر زمین افتادم، سپس نزد اهل خانه‌ام آمدم و گفتم: مرا درپیچید، مرا درپیچید، سپس خداوند تعالی وحی فرستاد: «ای مرد جامه بر خود پیچیده، برخیز پس بترسان، و پروردگار خود را به بزرگی یاد کن، و جامه‌های خود را پاک ساز و پلیدی را دور کن» (المُدَثِّر: آیات ۱ تا ۵).

ابوسلمه گفته است: الرُّجْز (پلیدی) به معنی بتان است.

٣٢٣٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ.

وقال لِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَمِّ نَبِيِّكُمْ، يَعْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي مُوسَى، رَجُلاً آدَمَ، طُوَالاً جَعْدًا، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنُوءَةَ، وَرَأَيْتُ عِيسَى رَجُلاً

۳۲۳۹ - از سعید، از قتاده روایت است که ابوالعالیه گفت: پسرعم پیامبر شما؛ یعنی ابن عباس(رضی‌الله عنه) به ما گفت که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شبی که مرا به آسمان بردند، موسی (ع) را دیدم که مردی گندم‌گون و بلند قامت بود و موی مجعد داشت، گویی که از مردان قبیلهٔ شَنُوْءَ است. و عیسی (ع) را دیدم که مردی میانه قد و میانه اندام بود که رنگ

مَرْبُوعًا، مَرْبُوعَ الْخَلْقِ إِلَى الْحُمْرَةِ وَالْبَيَاضِ، سَبِطَ الرَّأْسِ، وَرَأَيْتُ مَالِكًا خَازِنَ النَّارِ، وَالدَّجَّالَ، فِي آيَاتٍ أَرَاهُنَّ اللَّهُ إِيَّاهُ: ﴿فَلا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ﴾ قال أَنَسٌ وَأَبُو بَكْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «تَحْرُسُ الْمَلائِكَةُ الْمَدِينَةَ مِنَ الدَّجَّالِ». [انظر: ۳۳۹٦. اخرجه مسلم: ۱٦٥].

وی متمایل به سرخی و سفیدی است. موی سر وی صاف و فروهشته (غیرمجعد) بود. و مالک را دیدم که دربان دوزخ است، و دجال را دیدم، در همان نشانه‌هایی که خداوند مرا نموده است». سپس آن حضرت خواند: «[و هر آینه دادیم موسی را کتاب] پس مباش در شبهه از ملاقات وی» (السجده: ۲۳).

ابوبکره و انس روایت کرده‌اند که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فرشتگان مدینه را از (ورود) دجال محافظت می کنند».

۸- باب: مَا جَاءَ فِي صِفَةِ الْجَنَّةِ وَأَنَّهَا مَخْلُوقَةٌ

قال أَبُو الْعَالِيَةِ: ﴿مُطَهَّرَةٌ﴾ مِنَ الْحَيْضِ وَالْبَوْلِ وَالْبُزَاقِ ﴿كُلَّمَا رُزِقُوا﴾ أُتُوا بِشَيْءٍ ثُمَّ أُتُوا بِآخَرَ ﴿قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ﴾ أُتِينَا مِنْ قَبْلُ ﴿وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا﴾ [البقرة: ۲۵]: يُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَيَخْتَلِفُ فِي الطُّعُومِ.

﴿قُطُوفُهَا﴾ يَقْطِفُونَ كَيْفَ شَاؤُوا ﴿دَانِيَةٌ﴾ [الحاقة: ۲۳]: قَرِيبَةٌ. ﴿الأَرَائِكِ﴾ [الكهف: ۳۱] و [يس: ٥٦]: السُّرُرُ.

وَقَالَ الْحَسَنُ: النَّضْرَةُ فِي الْوُجُوهِ وَالسُّرُورُ فِي الْقَلْبِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ ﴿سَلْسَبِيلاً﴾ [الإنسان أو الدهر: ۱۸]: حَدِيدَةُ الْجِرْيَةِ ﴿غَوْلٌ﴾ وَجَعُ الْبَطْنِ ﴿يُنْزَفُونَ﴾ [الصافات: ٤۷] لا تَذْهَبُ عُقُولُهُمْ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿دِهَاقًا﴾ [النبأ: ۳٤]: مُمْتَلِئًا.

باب ۸: آنچه در صفت بهشت آمده و این که بهشت آفریده شده است

ابوالعالیه گفته است: لفظ «مُطَهَّرَةٌ» یعنی پاکی (بهشتیان) از خون حیض و ادرار و آب دهان است. «كُلَّمَا رُزِقُوا» یعنی نعمتی داده شوند و سپس نعمتی دیگر داده شوند. لفظ «قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» «این همان است که روزی ما شده بود پیش از این» یعنی به ما داده شده بود پیش از این. لفظ «وَ أُتُوْا بِهِ مُتَشَابِهاً» «و آورده شود به ایشان آن روزی مانند یکدیگر» یعنی این نعمتها در شکل شباهت دارند و در طعم خود مختلف‌اند.

«قُطُوفُهَا» (الحاقه: ۲۳) یعنی: می چینند (میوهٔ) آن را هر طور که بخواهند.

«دَانِيَةٌ» (الحاقه: ۲۳) یعنی: نزدیک است [۱]

«الأَرَائِك» (الکهف: ۳۱ و یس: ٥٦) یعنی: تختها.[۲]

۱- «قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ» یعنی: میوهٔ آن قریب‌الحصول است.

۲- «مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الأَرَائِك» یعنی :تکیه کنان بر تختها.

﴿كَوَاعِبَ﴾ [النبأ: ٣٣]: نَوَاهِدَ. الرَّحِيقُ: الْخَمْرُ. التَّسْنِيمُ: يَعْلُو شَرَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ. ﴿خِتَامُهُ﴾ طِينُهُ ﴿مِسْكٌ﴾ [المطففين: ٢٦] ﴿نَضَّاخَتَانِ﴾ [الرحمن: ٦٦]: فَيَّاضَتَانِ.

يُقَالُ: ﴿مَوْضُونَةٍ﴾ [الواقعة: ١٥]: مَنْسُوجَةٌ، مِنْهُ وَضِينُ النَّاقَةِ. وَالْكُوبُ: مَا لا أُذُنَ لَهُ وَلا عُرْوَةَ، وَالأَبَارِيقُ، ذَوَاتُ الآذَانِ وَالْعُرَى.

﴿عُرُبًا﴾ [الواقعة: ٣٧]: مُثَقَّلَةً، وَاحِدُهَا عَرُوبٌ، مِثْلُ صَبُورٍ وَصُبُرٍ، يُسَمِّيهَا أَهْلُ مَكَّةَ الْعَرِبَةَ، وَأَهْلُ الْمَدِينَةِ الْغَنِجَةَ، وَأَهْلُ الْعِرَاقِ الشَّكِلَةَ.

قَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿رَوْحٌ﴾ [الواقعة: ٨٩]: جَنَّةٌ وَرَخَاءٌ، وَالرَّيْحَانُ الرِّزْقُ، وَالْمَنْضُودُ الْمَوْزُ. وَالْمَخْضُودُ الْمُوقَرُ حَمْلاً، وَيُقَالُ أَيْضًا: لا شَوْكَ لَهُ، وَالْعُرُبُ: الْمُحَبَّبَاتُ إِلَى أَزْوَاجِهِنَّ.

وَيُقَالُ: ﴿مَسْكُوبٍ﴾ [الواقعة: ٣١]: جَارٍ. ﴿وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ﴾ [الواقعة: ٣٤] بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ. ﴿لَغْوًا﴾ بَاطِلاً ﴿تَأْثِيمًا﴾ [الواقعة: ٢٥] كَذِبًا. ﴿أَفْنَانٍ﴾ [الرحمن: ٤٨]: أَغْصَانٌ. ﴿وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ﴾ [الرحمن: ٥٤]: مَا يُجْتَنَى قَرِيبٌ. ﴿مُدْهَامَّتَانِ﴾ [الرحمن: ٦٤] سَوْدَاوَانِ مِنَ الرِّيِّ.

و حَسَن گفته است: «النضره» (الدهر: ١١) تازگی در روی و خوشی در دل است[١]

ومُجاهد گفته است: «سَلْسَبِيلاً» (الدهر: ١٨) یعنی: تندرو و زودرو.[٢]

«غَوْلٌ» یعنی درد شکم و «يُنْزِفونَ» یعنی نمی‌رود عقلهایشان (الصافات: ٤٧)[٣]

و ابن عباس گفته است: «دِهَاقًا» (النباء: ٣٤) یعنی پر کرده شده.[٤]

«كَوَاعِبَ» (النباء: ٣٣) یعنی: دخترانی پستان برآمده.[٥]

«الرَّحِيق» (المطفّفين: ٢٥) یعنی: شراب خالص.[٦]

«التسنيم» (المطففين: ٢٥) یعنی (شرابی است که از بالا برایشان فرومی‌ریزد) و از دیگر نوشیدنی‌های بهشتیان برتر است.[٧]

«خِتَمُهُ» یعنی: گِل آن «مِسْک» یعنی مشک است (المطففين: ٢٦)[٨]

«نَضَاخَتَانِ» (الرحمن: ٢٦) یعنی: دو چشمه آب که آب از آن می‌جوشد.[٩]

گفته می‌شود: «مَوْضُونَة» (الواقعه: ١٥) یعنی بافته شده است و به همین معنی است که هَوْدَج شتر را گویند (زیرا آن را می‌بافند)[١٠]

١- «قُطُوفُها دَانِيَةٌ» یعنی: میوهٔ آن قریب‌الحصول است.
٢- «مُتَّكِئينَ فِيها عَلَى الاَرَائِكِ» یعنی :تکیه کنان بر تختها.
١- «وَ لَقَّاهُم نَضْرَةً و سُرُوراً» یعنی: و رسانید ایشان را تازگی و خوشحالی.
٢- «عَيْناً فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلاً» یعنی: چشمه‌ای است در بهشت که نام آن سَلَسبیل است.
٣- «لا فِيها غُوْلٌ وَ لاهُم عَنْهَا يُنْزَفُوْن» یعنی: نه در آن شراب تبهکاری باشد و نه ایشان از آن شراب مست کرده شوند.
۴- «وَ كاساً دِهاقاً» یعنی: پیالهٔ شراب پر کرده شده.
۵- «وَ كَواعِبَ اَتْراباً» و زنان دوشیره هم عمر با یکدیگر.
۶- «يُسقَوْنَ مِن رَحِيْقٍ مَخْتومٍ» یعنی نوشانیده شود ایشان را از شراب خالص.
٧- «ومِزَاجُهُ مِن تَسنيم» یعنی: و آمیختگی آن از آب تسنیم باشد.
٨- «خِتامُه مِسْک» یعنی: سر به مُهر. به جای موم مهر آن مُشک باشد.
٩- «فِيهِما عَيْنان نَضَخَتَانِ» یعنی: در آن دو بستان، دو چشمهٔ جوشنده باشد.
١٠- «عَلى سُرُرٍ مُوْضُونةٍ» یعنی: بر تختهای زر بافت نشسته باشند.

«والکُوبُ» (الواقعه: ۱۸) جمع آن - اکواب - است: یعنی ظروفی که گوش و دسته دارند[۱]

«عُرُباً» (الواقعه: ۳۷) به ضمتین، مفرد آن - عَرُوب - است، یعنی زنی که شوهرش او را دوست می‌دارد. مانند، صَبور و صَبُرٌ. مردم مکه آن را -الْعَربَه، و مردم مدینه - اَلْغَنِجَه و مردم عراق - الشَّکلَه می‌نامند[۲].

و مُجاهِد گفته است: «رَوْح» (الواقعه: ۸۹) یعنی: بهشت و فراخی نعمت.[۳]

«والرَّیْحَانُ» (الواقعه: ۸۹) یعنی: روزی بهشتیان.[٤]

«والْمَنْضُودُ» (الواقعه: ۲۹) یعنی: درخت موز (کیله).[٥]

«والْمَخْضُودُ» (الواقعه :۲۸) یعنی: گرانباری درخت (نظر به کثرت میوه که شاخه‌ها را دوتا می‌کند، و درخت بی‌خار را نیز گویند.[٦]

«وَالْعُرُبُ» (الواقعه: ۳۷) یعنی: زنانی که دوستدار شوهران‌اند.[٧]

و گفته می‌شود: «مَسْکُوبٌ» (الواقعه: ۳۱) یعنی: آب روان، سیرابی.[٨]

«وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَهٍ» (الواقعه: ٣٤) یعنی: یکی بر دیگر گسترده شد.

«لَغواً» (الواقعه: ۲۵) یعنی: بیهوده. «تَأثِیماً» (الواقعه: ۲۵) یعنی: دروغ.[۹]

۱- «باَکْوابٍ وَ اَبَارِیْقَ و کَاسَ مِنْ مَعِیْنٍ» با آبخوره‌ها و ابریقها و پیاله‌ها از شراب جاری.
۲- «عُرُباً اَتْرَاباً» یعنی: محبوب شونده نزدیک شوهران، هم‌عمر.
۳- ۱۲ و ۱۳: «فَرَوْحٌ و رَیْحَانٌ وَ جَنَّتَ نَعِیم» پس او راست آسایش و آسانی زندگی و روزی و بوی خوش و بهشت ناز و شادی.
۴- «و طَلْحٍ مَنْضُودٍ» و درخت موز که میوهٔ آن درهم نشسته و روی هم چیده است.
۵- «فی سِدْرٍ مَخْضودٍ» در درختستانی پربار، خار از میوهٔ آن چیده.
۶- «عُرُباً اَتْرَاباً» شوهر دوستان هم بالا و هم‌قد و هم‌سال.
۷- «وَ ماَ مَسْکُوب» و آبی بر زمین روان و خوش بو و گوارا.
۸- «وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَهٌ» و فرشهای بلند و گسترده (خوابگاه‌ها) - یا - زنان زیبا روی آراسته.
۹- «لا یَسْمَعُون فِیْهَا لَغواً ولا تَأثِیماً» در آن‌جا نابکار و سخنی بیهوده نشنوند.

«اَفْنَانٌ» (الرحمن: ٤٨) یعنی: شاخه‌های بسیار درهم و گوناگون.[۱]

«وَجَنَى الجنَّتَيْنِ دَانٍ» (الرَّحْمن: ٥٤) یعنی: آنچه از نزدیک چیده شود از درختان آن.[۲]

«مُدْهامَّتَانِ» (الرحمن: ٦٤) یعنی: آن دو بهشت از فرط سیرابی، سبز رنگِ متمایل به سیاهی‌اند.[۳]

٣٢٤٠- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ، فَإِنَّهُ يُعْرَضُ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، فَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ». [راجع: ١٣٧٩].

٣٢٤٠ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چون یکی از شما بمیرد، همانا نشستنگاه وی بامداد و شبانگاه به وی نشان داده می‌شود. اگر در زمرۀ بهشتیان باشد، نشستنگاه اهل بهشت و اگر در زمرۀ دوزخیان باشد، نشستنگاه اهل دوزخ به وی نشان داده می‌شود.

٣٢٤١- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا سَلْمُ بْنُ زَرِيرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ، وَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». [انظر: ٥١٩٨ل، ٦٤٤٩ل، ٦٥٤٦ل. أخرجه مسلم: ٢٧٣٨، مختصرا].

٣٢٤١ - از عِمران بن حُصَین(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «از بهشت اطلاع یافتم و دیدم که بشتر اهل آن فقرأ بودند و از دوزخ اطلاع یافتم و دیدم که بیشتر اهل آن زنان بودند.[۴]

٣٢٤٢- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرٍ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ؟

٣٢٤٢ - از سعیدبن مُسیَّب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: درحالی که نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بودیم، ناگاه فرمود: «درحالی که در خواب بودم، خودم را در بهشت دیدم، و زنی را دیدم که در کنار قصری وضو می‌کند. به او گفتم: این قصر از کدام کس است؟ گفتند:

۱- «ذَوَاتا اَفنانٍ» آن دو بهشت پردرخت و پرشاخه‌های گوناگون پُر از نعمتها و شادیها است.

۲- «مُتَّكِئين عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِن اِستَبرقٍ وَجَنَاالجَنَّتَين دَانٍ» درحالی که بر فرشهایی تکیه دارند (خفته‌اند) که آستر آن از حریر ضخیم باشد و میوۀ آن دو بوستان نزدیک چینندگان است.

۳- «مُدها مَتَانِ» آن دو بوستان، سخت سبز پررنگ و ژرف و پردرخت هستند.

۴- این حدیث به وجوهی چند تفسیر شده است و در موردی گفته شده: می‌تواند این کشف آن حضرت از ابتدای حال اهل بهشت و دوزخ بوده باشد. مراد ازموافقت حدیث به ترجمۀ باب آن است که بهشت موجود است نه این که بعداً آفریده می‌شود.

فَقالوا: لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ، فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا». فَبَكَى عُمَرُ وَقالَ: أَعَلَيْكَ أَغَارُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. [انظر: ۳۶۸۰، ۵۲۲۷، ۷۰۲۳، ۷۰۲۵. اخرجه مسلم: ۲۳۹۵].

از عمربن خطاب است. غیرت عمر را به یاد آوردم و پشت گردانیدم و برگشتم».

عُمر گریست و گفت: آیا بر تو رشک می‌برم یا رسول‌الله.

۳۲۴۳- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عِمْرَانَ الْجَوْنِيَّ يُحَدِّثُ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ الأَشْعَرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الْخَيْمَةُ دُرَّةٌ مُجَوَّفَةٌ، طُولُهَا فِي السَّمَاءِ ثَلاثُونَ مِيلاً، فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْهَا لِلْمُؤْمِنِ أَهْلٌ لا يَرَاهُمُ الآخَرُونَ».

قَالَ أَبُو عَبْدِالصَّمَدِ وَالْحَارِثُ بْنُ عُبَيْدٍ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ: «سِتُّونَ مِيلاً». [أنظر: ۴۸۷۹، أخرجه مسلم: ۲۸۳۸].

۳۲۴۳ – از عبدالله بن قَیس اشعری روایت است که پدر وی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خیمه‌ای (در بهشت) بسان مروارید میان خالی است، و درازی آن به سوی آسمان سی میل است. در هر کنج آن برای مسلمانان اهلی (همسری) است که دیگران آنها را دیده نمی‌توانند».

ابوعبدالصمد، و حارث بن عُبَید از ابوعِمران روایت کرده‌اند که گفته است: شصت میل است (یعنی طول خیمهٔ بهشت به سوی آسمان).

۳۲۴۴- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ: مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ». فَاقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾. [انظر: ۴۷۷۹، ۴۷۸۰، ۷۴۹۸. اخرجه مسلم: ۲۸۲۴].

۳۲۴۴ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند فرموده است: برای بندگان صالح خویش چیزی مهیا کرده‌ام که نه چشم آن را دیده و نه گوش شنیده و نه در دل کسی خطور کرده است» پس بخوانید اگر می‌خواهید: «هیچ کس نداند چه چیز برای ایشان پنهان داشته شده از خنکی چشم (خوشیهای بهشت) [به پاداش آن‌چه می‌کردند]» (السجده: ۱۷)[۱].

۳۲۴۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَلِجُ الْجَنَّةَ صُورَتُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، لا يَبْصُقُونَ فِيهَا وَلا يَمْتَخِطُونَ وَلا يَتَغَوَّطُونَ، آنِيَتُهُمْ فِيهَا الذَّهَبُ أَمْشَاطُهُمْ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَمَجَامِرُهُمُ الأَلُوَّةُ،

۳۲۴۵ – از هَمَّام بن مُنَبِّه، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می‌گردند، صورت ایشان چون صورت ماه شب چهارده (درخشنده) است. ایشان در آن‌جا آب دهان و آب بینی نمی‌افکنند و قضای حاجت نمی‌کنند.

۱- این حدیث قدسی است. زیرا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) از خداوند (ج) نقل قول کرده است.

وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ، يُرَى مُخُّ سُوقِهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ، لا اخْتِلافَ بَيْنَهُمْ وَلا تَبَاغُضَ، قُلُوبُهُمْ قَلْبٌ وَاحِدٌ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيّاً». [انظر: ٣٢٤٦، ٣٢٥٤، ٣٣٢٧. اخرجه مسلم: ٢٨٣٤].

ظروف ایشان از طلا و شانه‌هایشان (که با آن شانه کنند) از طلا و نقره است. در مجمرهایشان عود است، و بوی عرق‌شان بوی مشک است، و برای هر یکشان دو زن است که مغز استخوان ساقهایشان از فرط لطافت و زیبایی از پس گوشت دیده می‌شود. اختلاف و کینه‌توزی در میانشان نیست، دلهایشان یکی است و خداوند را صبح و شام به پاکی یاد می‌کنند.

٣٢٤٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَالَّذِينَ عَلَى إِثْرِهِمْ كَأَشَدِّ كَوْكَبٍ إِضَاءَةً، قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، لا اخْتِلافَ بَيْنَهُمْ وَلا تَبَاغُضَ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ، كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا يُرَى مُخُّ سَاقِهَا مِنْ وَرَاءِ لَحْمِهَا مِنَ الْحُسْنِ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيّاً، لا يَسْقَمُونَ، وَلا يَمْتَخِطُونَ، وَلا يَبْصُقُونَ، آنِيَتُهُمُ الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ، وَأَمْشَاطُهُمُ الذَّهَبُ، وَوَقُودُ مَجَامِرِهِمُ الأَلُوَّةُ - قَالَ أَبُو الْيَمَانِ: يَعْنِي الْعُودَ - وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ».

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: الإِبْكَارُ: أَوَّلُ الْفَجْرِ، وَالْعَشِيُّ: مَيْلُ الشَّمْسِ إِلَى أَنْ - أُرَاهُ - تَغْرُبَ. [راجع: ٣٢٤٥. اخرجه مسلم: ٢٨٣٤].

٣٢٤٦ - از اَعْرَج از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نخستین گروهی که داخل بهشت می‌شوند بر صورت ماه شب چهارده‌اند، و گروهی که پس از ایشان می‌آیند همچون ستاره درخشنده‌اند. دلهایشان همچون دل مردی واحد است، نه اختلاف است میانشان و نه کینه‌توزی، برای هر مرد ایشان دو زن است که مغز استخوان ساقهایشان از فرط لطافت و زیبایی از پس گوشت دیده می‌شود و خداوند را صبح و شام به پاکی یاد می‌کنند. بیمار نمی‌شوند و آب بینی نمی‌افکنند و آب دهن نمی‌افکنند. ظروفشان از طلا و نقره است و شانه‌هایشان از طلا است و با اَلُوَّه مجمرهای خویش را برافروزند.

- ابوالیمان گفته است - یعنی با عود - و بوی عرقشان مشک است».

و مُجاهد گفته است: کلمه - اَلابکار - (که در حدیث آمده) اول صبح است، و کلمه - والعَشیّ - از زمان مایل شدن آفتاب تا هنگام غروب است.

٣٢٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ، حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ

٣٢٤٧ - از سَهْل بن سَعد(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا

رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لَيَدْخُلَنَّ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا، أَوْ سَبْعُ مائَةِ أَلْف، لا يَدْخُلُ أَوَّلُهُمْ حَتَّى يَدْخُلَ آخِرُهُمْ، وُجُوهُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ».

[انظر: ۶۵۴۳، ۶۵۵۴. أخرجه مسلم: ۲۱۹].

هفتاد هزار - یا - هفتصد هزار نفر از امّت من به بهشت داخل می‌شوند، گروه اول داخل نمی‌شوند تا گروه دوم داخل شوند[1] و روی‌های ایشان به صورت ماه شب چهارده است.

۳۲۴۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه ابْنُ مُحَمَّد الْجُعْفِيُّ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّد: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ قَتَادَةَ: حَدَّثَنَا أَنَسٌ ﷺ قال: أُهْدِيَ لِلنَّبِيِّ ﷺ جُبَّةُ سُنْدُس، وكَانَ يَنْهَى عَنِ الْحَرِير، فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْهَا، فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّد بِيَدِه، لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا». [راجع: ۲۶۱۵. أخرجه مسلم: ۲۴۶۹].

۳۲۴۸ - از قَتَاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جُبّهٔ ابریشمی (پوشاک روی لباس) اهدا شد، و آن حضرت از پوشاک ابریشمی منع می‌کرد و مردم از لطافت آن در شگفت شدند. آن حضرت فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس محمد در ید قدرت اوست که دستمالهای سَعد بن مُعاذ در بهشت از این نیکوتر است.».

۳۲۴۹- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد، عَنْ سُفْيَانَ قال: حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِب رضي الله عنهما قال: أُتِيَ رَسُولُ اللّه ﷺ بِثَوْب مِنْ حَرِير، فَجَعَلُوا يَعْجَبُونَ مِنْ حُسْنِه وَلِينِه، فَقَالَ رَسُولُ اللّه ﷺ: «لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذ فِي الْجَنَّةِ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا». [انظر: ۳۸۰۲، ۵۸۳۶، ۶۶۴۰. أخرجه مسلم: ۲۴۶۸].

۳۲۴۹ - از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب(رضی‌الله عنه) گفت: برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) جامهٔ ابریشمی آورده شد. مردم از لطافت و زیبایی آن در شگفت شدند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «دستمالهای سَعْدبن مُعاذ در بهشت، از این بهتر است».

۳۲۵۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللّه، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي حَازِم، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْد السَّاعِدِيِّ قال: قال رَسُولُ اللّه ﷺ: «مَوْضِعُ سَوْط فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». [راجع: ۲۷۹۴. أخرجه مسلم: ۱۸۸۱ بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

۳۲۵۰ - از سَهل بن سعد ساعدی روایت است که گفته: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «موضعی به اندازهٔ جای یک تازیانه در بهشت بهتر است از دنیا و آنچه در آن است».

۳۲۵۱- حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عَبْدِالْمُؤْمِن: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْع: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِك ﷺ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً، يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَام لا يَقْطَعُهَا».

۳۲۵۱ - از قَتَاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«همانا در بهشت درختی است که اگر سوارکاری در سایهٔ آن صد سال سیر کند، مسافت آن را پیموده نمی‌تواند».

۱- یعنی همزمان داخل بهشت می‌شوند.

٣٢٥٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا هِلالُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً، يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ سَنَةٍ، وَاقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿وَظِلٍّ مَمْدُودٍ﴾ [انظر: ٤٨٨١. أخرجه مسلم: ٢٨٢٦ مختصراً].

٣٢٥٣- «وَلَقَابُ قَوْسِ أَحَدِكُمْ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ تَغْرُبُ». [راجع: ٢٧٩٣. أخرجه مسلم: ١٨٨٢، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

٣٢٥٤- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ هِلالٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَالَّذِينَ عَلَى آثَارِهِمْ كَأَحْسَنِ كَوْكَبٍ دُرِّيٍّ فِي السَّمَاءِ إِضَاءَةً، قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، لا تَبَاغُضَ بَيْنَهُمْ وَلا تَحَاسُدَ، لِكُلِّ امْرِئٍ زَوْجَتَانِ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ، يُرَى مُخُّ سُوقِهِنَّ مِنْ وَرَاءِ الْعَظْمِ وَاللَّحْمِ». [أخرجه مسلم: ٢٨٣٤].

٣٢٥٥- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ أَخْبَرَنِي قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِبْرَاهِيمُ قَالَ: «إِنَّ لَهُ مُرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ». [راجع: ١٣٨٢].

٣٢٥٦- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكُ ابْنُ أَنَسٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ،

٣٢٥٢ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا در بهشت درختی است که سوارکاری در سایهٔ آن صد سال سیر می‌کند، و بخوانید اگر می‌خواهید: – در سایهٔ دراز–» (الواقعه: ۳۰).

٣٢٥٣ – (به سند حدیث فوق، آن حضرت فرمود):

«موضعی به مقدار جای کمان هر یک از شما در بهشت، بهتر است از آنچه آفتاب بر آن طلوع یا غروب کرده است».

٣٢٥٤ – از عبدالرحمن بن ابی عَمْرَه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند بر صورت ماه شب چهارده‌اند. و کسانی که در پی ایشان وارد شوند.

چون نیکوترین ستارهٔ روشن و درخشان آسمان می‌باشند. دلهایشان همچون دل مردی واحد است. نه کینه‌توزی است در میانشان و نه حسادتی. برای هر یک از ایشان دو زن است از حُورانی که دارای چشمان سیاه و گشاده‌اند، و مغز ساقهایشان از ورای استخوان و گوشت دیده می‌شود».

٣٢٥٥ – از بَراء(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: چون ابراهیم (پسر آن حضرت)مُرد، آن حضرت فرمود:

«همانا او را در بهشت شیر دهنده‌ای است».

٣٢٥٦ – از ابوسَعید خُدری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا بهشتیان خواهند دید ایوان نشینانی را که برتر

عَنْ أبي سَعيد الْخُدْريِّ ﷺ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال: «إنَّ أهْلَ الْجَنَّة يَتَراءَوْنَ أهْلَ الْغُرَف منْ فَوْقهمْ، كَمَا يَتَراءَوْنَ الْكَوْكَبَ الدُّرِّيَّ الْغَابرَ في الأُفُق، مِنَ الْمَشْرِق أو الْمَغْرِب، لتَفَاضُلِ مَا بَيْنَهُمْ». قالوا: يَا رَسُولَ اللّه تلْكَ مَنَازِلُ الأنْبِيَاء لا يَبْلُغُهَا غَيْرُهُمْ، قال: «بَلَى، وَالَّذي نَفْسي بيَده، رجَالٌ آمَنُوا باللّه وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلينَ». [انظر: ٦٥٥٦. أخرجه مسلم: ٢٨٣١].

از ايشان‌اند، چنان كه ستارهٔ درخشان را در افق آسمان مى‌بينند كه به سوى مشرق يا مغرب است، و اين به خاطر اختلاف درجات ميان بهشتيان است». گفتند: يا رسول‌الله، آن ايوانها، همان منازل پيامبران‌اند كه به جز ايشان كسى بدان جايگاه نمى‌رسد.

آن حضرت فرمود: «آرى، سوگند به ذاتى كه جان من در يد قدرت (قبضهٔ) اوست كه مردانى كه به خدا ايمان آورده‌اند و پيامبران را تصديق كرده‌اند (نيز بدان جايگاه مى‌رسند»).

٩- باب: صِفَة أبْوَاب الْجَنَّة

وقال النبي ﷺ: «مَنْ أنفق زَوجَين دُعيَ منَ باب الجَنة»، فيه عبادةُ عن النبيّ ﷺ.

باب ٩: صفت دروازه‌هاى بهشت

و پيامبر(صلى‌الله عليه وسلم) فرمود: «كسى كه دو چيز را در راه خدا خرج كند از دروازهٔ بهشت فراخوانده مى‌شود. در اين مورد، عباده از پيامبر(صلى‌الله عليه وسلم) روايت كرده است.

٣٢٥٧- حَدَّثَنَا سَعيدُ بْنُ أبي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُطَرِّف قال: حَدَّثَني أبُو حَازم، عَنْ سَهْل بْن سَعْد ﷺ، عَن النَّبيِّ ﷺ قال: «في الْجَنَّة ثَمَانيَةُ أبْوَاب، فيهَا بَاب يُسَمَّى الرَّيَّانَ، لا يَدْخُلُهُ إلا الصَّائمُونَ». [١٨٩٦. اخرجه مسلم: ١١٥٢ مطولاً بدون ذكر ثمانية أبواب].

٣٢٥٧ - از ابوحازم روايت است كه سَهْل بن سَعد(رضى‌الله عنه) از پيامبر(صلى‌الله عليه وسلم) روايت كرده كه فرمود: «در بهشت هشت دروازه است، و در آن دروازه‌اى است كه - رَيَّان - ناميده مى‌شود و به جز روزه‌داران كسى از آن وارد نمى‌شود».

١٠- باب: صِفَة النَّار، وَأنَّهَا مَخْلُوقَةٌ

﴿غَسَّاقًا﴾ [النبأ: ٢٥]: يُقَال: غَسَقَتْ عَيْنُهُ وَيَغْسقُ الْجُرْحُ، وَكَأنَّ الْغَسَاقَ وَالْغَسْقَ وَاحدٌ. ﴿غسْلين﴾ [الحاقة: ٣٦]: كُلُّ شَيْء غَسَلْتَهُ فَخَرَجَ منْهُ شَيْءٌ فَهُوَ

باب ١٠: صفت دوزخ، و آن آفريده شده است[1]

«غَسَّاقاً» (النّباء: ٢٥) يعنى چروک و زرداب (كه از دوزخيان جارى شود).[2]

گفته ميشود: غَسَقَتْ عَيْنُهُ - يعنى: چشم او چرک كرد. وَيَغْتَسِقُ الْجُرْحُ يعنى: و از زخم

١- مقصود بيان حال دوزخ و اهل آن است كه آفريده شده است، برخلاف قول جمعى كه مى‌گويند در قيامت آفريده مى‌شود. و مشكلات آيات را امام بخارى در رابطه به دوزخ تفسير مى‌كند.

٢- «إلّا حَميماً و غسّاقاً» مگر آب گرم و خون و چرک را.

غِسْلِينٌ، فِعْلِينٌ مِنَ الْغَسْلِ مِنَ الْجُرْحِ وَالدَّبَرِ.

وَقَال عِكْرِمَةُ ﴿حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ [الأنبياء: ٩٨]: حَطَبُ بِالْحَبَشِيَّةِ. وَقَال غَيْرُهُ ﴿حَاصِبًا﴾ [الإسراء: ٦٨]: الرِّيحُ الْعَاصِفُ، وَالْحَاصِبُ مَا تَرْمِي بِهِ الرِّيحُ، وَمِنْهُ ﴿حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ يُرْمَى بِهِ فِي جَهَنَّمَ هُمْ حَصَبُهَا، وَيُقَال: حَصَبَ فِي الأَرْضِ ذَهَبَ، وَالْحَصَبُ مُشْتَقٌّ مِنْ حَصْبَاءِ الْحِجَارَةِ.

﴿صَدِيدٌ﴾ [إبراهيم: ١٦]: قَيْحٌ وَدَمٌ. ﴿خَبَتْ﴾ [الإسراء: ٩٧]: طَفِئَتْ. ﴿تُورُونَ﴾ [الواقعة: ٧١]: تَسْتَخْرِجُونَ، أَوْرَيْتُ: أَوْقَدْتُ. ﴿لِلْمُقْوِينَ﴾ [الواقعة: ٧٣]: لِلْمُسَافِرِينَ، وَالْقِيُّ: الْقَفْرُ.

وَقَال ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿صِرَاطُ الْجَحِيمِ﴾ [الصافات: ٢٣]: سَوَاءُ الْجَحِيمِ وَوَسَطُ الْجَحِيمِ. ﴿لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ﴾ [الصافات: ٦٧]: يُخْلَطُ طَعَامُهُمْ وَيُسَاطُ بِالْحَمِيمِ. ﴿زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ﴾ [هود: ١٠٦]: صَوْتٌ شَدِيدٌ وَصَوْتٌ ضَعِيفٌ. ﴿وِرْدًا﴾ [مريم: ٨٦]: عِطَاشًا. ﴿غَيًّا﴾ [مريم: ٨٦]: خُسْرَانًا.

وَقَال مُجَاهِدٌ: ﴿يُسْجَرُونَ﴾ [غافر: ٧٢]: تُوقَدُ بِهِمُ النَّارُ. ﴿وَنُحَاسٌ﴾ [الرحمن: ٣٥]: الصُّفْرُ، يُصَبُّ عَلَى رُؤُوسِهِمْ. يُقَال: ﴿ذُوقُوا﴾ [الحج: ٢٢]: بَاشِرُوا وَجَرِّبُوا، وَلَيْسَ هَذَا مِنْ ذَوْقِ الْفَمِ. ﴿مَارِجٍ﴾ [الرحمن: ١٥]: خَالِصٌ مِنَ النَّارِ، مَرَجَ الأَمِيرُ رَعِيَّتَهُ إِذَا خَلاهُمْ يَعْدُو بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، ﴿مَرِيجٍ﴾ [ق: ٥]: مُلْتَبِسٍ، مَرِجَ أَمْرُ النَّاسِ اخْتَلَطَ. ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ﴾ [الرحمن: ١٩]:

او چرک می‌ریزد. لفظ غَسَاقَ و غَسْقَ به یک معنی است.

«غِسْلِيْنٌ» (الحاقه: ٣٦) (یعنی چرک و خون) هرچیزی را که بشویی و از آن چیزی بیرون آید همان غِسْلِيْن – است. بر وزن – فِعْلِيْن. که از لفظ – غَسْلْ – یعنی شستن گرفته شده. یعنی شستن زخم و جراحت پشت حیوان.[1]

و عِكْرَمَه گفته است: «حَصَبُ جَهَنَّمَ» (الانبیاء: ٩٨) به معنی – حَطَبْ – است در زبان حبشی، یعنی هیزم[2].

غیر از عکرمه گفته است: «حاصِباً» (الاسراء: ٦٨) به معنی باد تند است. و حَاصِبُ چیزی است که باد آن را می‌اندازد[3] و «حَصَبُ جَهَنَّمَ» از آن مأخوذ است، یعنی آنچه به دوزخ انداخته شود – حَصَب – آن است یعنی هیزم آن.

و گفته می‌شود: «حَصَبَ فِى الْأَرْضِ–در این جا به معنی رفتن است یعنی بر زمین رفت.

و اَلْحَصَبُ – مشتق است از – حَصْبَاءِ – یعنی سنگریزه.

«صَدِيْدٌ» (ابراهیم: ١٦) به معنی زرداب و خون است[4]

«خَبَتْ» (الاسراء: ٩٧) به معنی فرو نشستن آتش است[5].

«تُوْرُوْنَ» (الواقعه: ٧١) به معنی بیرون آوردن است[6] و مأخوذ است از – أوْرَيتُ: یعنی

۱– «و نیست «این شخص را» هیچ طعامی مگر از چرک و خون.

۲– «اِنَّكم وَ ما تَعْبُدونَ مِنْ دُون الله حَصَبُ جَهَنَّم» هر آینه شما و آنچه می‌پرستید به جز خدا یعنی بتان آتش‌انگیز دوزخ باشید.

۳– «اَفَاَمِنْتُم اَنْ يَخْسِفَ بِكم جانب البَرِّ اَو يُرسِلَ عَلَيكُم حاصِباً» آیا ایمن شده‌اید از آن که فرو برد شما را به جانبی از خشکی یا بفرستد بر شما باد تندی که سنگریزه افکند.

۴– «مِن وَّرائِه جَهَنَّمُ وَ يُسْقي مِنْ مَّآءٍ صَدِيْد» پیش روی او دوزخ است و نوشانیده شود از آب زرداب (یعنی چرک و خون دوزخیان).

۵– «كُلَّما خَبَتْ زِدنَهُم سَعِيْراً» هرگاه فرو نشیند، بیفزاییم بر ایشان آتش را.

۶– «اَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِى تُورُوْن» آیا پس دیدید آن آتش را که روشن می‌کنید از میان شاخ درخت برمی‌آرید.

مَرَجْتَ دَابَّتَكَ تَرَكْتَهَا.

برافروختم.

«لِلْمُقْوِيْنَ» (الواقعه: ۷۳) یعنی برای مسافران[1]

و لفظ - اَلْقِيُّ - به معنی زمین خالی است (و مقوی، اسم فاعل است از - اقوی که از قی، مأخوذ است. یعنی فرود آمد و منزل کرد به زمین خالی) و ابن عباس گفته است: «صِرَاطُ الجَحِيم» (الصافات: ۲۳)[2] به معنی هموارى دوزخ و وسط دوزخ است.

«لَشَوْباً مِن حَمِيْم» (الصافات: ٦٧) یعنی خلط و آمیخته می‌شود، طعام‌شان با آب گرم[3].

«زَفِيْرٌ و شَهِيْقٌ» (هود: ١٠٦) یعنی: فریاد سخت و آواز پست[4].

«وِرداً» (مریم: ٨٦) یعنی تشنگان[5].

«غَيًّا» مریم: ۵۹ به معنی زیانکاری است[6].

و مُجاهد گفته است: «يُسْجَرُونَ» (غافر: ٧٢) یعنی: بر دوزخیان آتش افروخته می‌شود[7].

«وَ نُحَاسٌ» (الرحمن: ٣٥) یعنی: فلز روی گداخته، که بر سر دوزخیان ریخته می‌شود[8].

«ذُوْقُوا» (الحج: ٢٢) یعنی: دریابید و بیازمایید و به معنی چشیدن در دهان نیست (بلکه احساس آن در تمام بدن است)[9].

«مَارِجْ» مَرَجَ الاَمِيْر رَعِيَّتَهُ - یعنی مردم را به حال فساد گذاشت، وقتی که امیر بگذارد مردم

۱- «نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَ مَتَاعاً لِلْمُقْوِين» ما ساختیم آن درخت را برای پند و منفعت برای مسافران.

۲- «مِنْ دُوْنِ‌اللّٰه فَاهْدُوهُم الى صِراطِ الجَحِيم» به جز خدا، پس دلالت کنید ایشان را به سوی راه دوزخ.

۳- «ثُم اِنَ لَهُم عَلَيْها لَشوْباً مِن حَمِيْم» پس هر آینه ایشان را بر آن طعام آمیختنی باشد از آب گرم.

۴- «فَاَمّا الَّذين شَقُوا فَفِى‌النَّارِ لَهُم فيها زَفِيْرٌ وَ شَهِيق» اما آنان‌که بدبخت شدند پس در آتش باشند. باشد آن‌جا نالهٔ سخت و فریاد زار.

۵- «وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمينَ اِلى جَهَنَّمَ وِرداً» و روان کنیم گنهکاران را به سوی دوزخ تشنگان.

۶- «... فَسَوْفَ يَلْقَونَ غَيّاً» پس خواهند یافت جزای گمراهی را.

۷- «فى الحميم. ثُمّ فِى‌النّارِ يُسْجَرُون» در آب گرم. باز در آتش تافته شوند.

۸- «يُرْسَلُ عَلَيكُمَا شُواظٌ مِنْ نارٍ. وَ نُحاسٌ فلا تَنْتَصِرانِ» فرستاده خواهد شد بر شما شعله‌ای از آتش و دود نیز. پس مقابله نتوانید کرد.

۹- «... وَ ذُوقُوا عَذَبَ الحَرِيق» و بچشید عذاب سوختن را.

بر یکدیگر ستم کنند[۱].

«مَرِیْج» (ق: ۵) یعنی درهم و برهم. مَرَجَ أَمْرُ النَّاس. یعنی کار مردم درهم و برهم شد[۲].

«مَرَجَ الْبَحْرَیْن» (الرحمن: ۱۹) یعنی گذاشتن.

وقتی حیوان خود را بگذاری که بچرد[۳].

٣٢٥٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُهَاجِرٍ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ: سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ وَهْبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ ﷺ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ: «أَبْرِدْ». ثُمَّ قَالَ: «أَبْرِدْ». حَتَّى فَاءَ الْفَيْءُ، يَعْنِي لِلتُّلُولِ، ثُمَّ قَالَ: «أَبْرِدُوا بِالصَّلَاةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ». [راجع: ٥٣٥. أخرجه مسلم: ٦١٦].

۳۳۵۸ – از زید بن وَهْب روایت است که ابوذر(رضی‌الله عنه) گفت: «پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سفری (به مؤذن) فرمود: «بگذار تا هوا سرد شود» تا آن که سایه بازگشت، یعنی سایهٔ تپه‌ها ظاهر گشت. و سپس فرمود:

«نماز (پیشین) را در سردی هوا بگزارید، همانا شدت گرمی از اثر جوشش دوزخ است».

٣٢٥٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ ذَكْوَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبْرِدُوا بِالصَّلَاةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ». [راجع: ٥٣٨].

۳۲۵۹ – از ابوسعید(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«نماز (پیشین را) در سردی هوا بگزارید، همانا شدت گرمی از شدت حرارت و جوشش دوزخ است».

٣٢٦٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اشْتَكَتِ النَّارُ إِلَى رَبِّهَا، فَقَالَتْ: رَبِّ أَكَلَ بَعْضِي بَعْضًا، فَأَذِنَ لَهَا بِنَفَسَيْنِ: نَفَسٍ فِي الشِّتَاءِ وَنَفَسٍ فِي الصَّيْفِ، فَأَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الْحَرِّ، وَأَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ». [راجع: ٥٣٧. أخرجه مسلم: ٦١٧].

۳۲۶۰ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آتش دوزخ به پروردگار خود شکایت کرد و گفت: پروردگارا، برخی از اجزای من برخی دیگر را خورد، خداوند آن را به دو نفس‌کشیدن اجازه داد. نَفَسی در زمستان و نَفَسی در تابستان. پس شدیدترین گرمی و شدیدترین سردی را که درمی‌یابید، از آن سبب است».

٣٢٦١- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ،

۳۲۶۱ – از ابو جَمْرَةَ الضُّبَعی روایت است که گفت: با ابن عباس در مکه هم‌نشینی داشتم.

۱- «وَ خَلَقَ الجانَّ مِن مَارِجٍ مِن نارٍ» و آفرید جن را از شعلهٔ آتش.

۲- «بَل كَذَّبوا بالحَقِّ لَمَّا جاءَهُم فَهُم فِی أمْرٍ مَریجٍ» بلکه به دروغ نسبت دادند سخن راست را وقتی که بیامد بدیشان، پس ایشان در کاری شوریده‌اند.

۳- «مَرَجَ البَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ» گذاشت دو دربار را تا به هم جمع شوند.

حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ الضُّبَعِيِّ قال: كُنْتُ أُجَالِسُ ابْنَ عَبَّاسٍ بِمَكَّةَ، فَأَخَذَتْنِي الْحُمَّى، فقال: أَبْرِدْهَا عَنْكَ بِمَاءِ زَمْزَمَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، فَأَبْرِدُوهَا بِالْمَاءِ، أَوْ قال: بِمَاءِ زَمْزَمَ». شَكَّ هَمَّامٌ.

سپس عارضهٔ تب، مرا گرفت. وی گفت: خود را با آب زمزم سرد بساز، زیرا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «تب از شدت فوران و حرارت دوزخ است، پس آن را با آب سرد بسازید، - یا چنین فرمود - با آب زمزم».

۳۲۶۲- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ قال: أَخْبَرَنِي رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْحُمَّى مِنْ فَوْرِ جَهَنَّمَ، فَأَبْرِدُوهَا عَنْكُمْ بِالْمَاءِ». [انظر: ۵۷۲۶ل. أخرجه مسلم: ۲۲۱۲].

۳۲۶۲ – از رافع بن خُدیج روایت است که گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «عارضهٔ تب از جوشش دوزخ است، پس خود را با آب، سرد بسازید».

۳۲۶۳- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، فَأَبْرِدُوهَا بِالْمَاءِ». [انظر: ۵۷۲۵ل. أخرجه مسلم: ۲۲۱۰].

۳۲۶۳ – از عُروه، از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «عارضهٔ تب از شدت حرارت دوزخ است. پس خود را با آب سرد بسازید».

۳۲۶۴- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قال: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، فَأَبْرِدُوهَا بِالْمَاءِ». [انظر: ۵۷۲۳ث. أخرجه مسلم: ۲۲۰۹].

۳۲۶۴ – از نَافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «عارضهٔ تب از شدت حرارت دوزخ است، پس خود را با آب سرد بسازید».

۳۲۶۵- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «نَارُكُمْ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ كَانَتْ لَكَافِيَةً، قال: «فُضِّلَتْ عَلَيْهِنَّ بِتِسْعَةٍ وَسِتِّينَ جُزْءًا، كُلُّهُنَّ مِثْلُ حَرِّهَا». [أخرجه مسلم: ۲۸۴۳].

۳۲۶۵ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «آتش شما جزیی از هفتاد جزء از آتش دوزخ است». گفته شد: یا رسول‌الله. همین آتش بسنده است.

فرمود: «شصت و نه جزء دیگر بر آن افزون شده است که هر جزء آن مانند این آتش است».

۳۲۶۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو: سَمِعَ عَطَاءً يُخْبِرُ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَعْلَى، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَى الْمِنْبَرِ: ﴿وَنَادَوْا يَا مَالِكُ﴾. [راجع: ۳۲۳۰. أخرجه مسلم: ۸۷۱].

۳۲۶۶ – از صَفوان بن یَعْلِی روایت است که پدر وی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که بر منبر تلاوت می‌نمود. «و آواز دهند (دوزخیان) که‌ای مالک»[1].

۱– مالک، دربان دوزخ است، یعنی ای مالک، از خدا بخواه که ما را بمیراند. (الزخرف، ۷۷).

۳۲۶۷- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قال: قِيلَ لأُسَامَةَ: لَوْ أَتَيْتَ فُلانًا فَكَلَّمْتَهُ، قال: إِنَّكُمْ لَتُرَوْنَ أَنِّي لا أُكَلِّمُهُ إِلا أُسْمِعُكُمْ، إِنِّي أُكَلِّمُهُ فِي السِّرِّ، دُونَ أَنْ أَفْتَحَ بَابًا لا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ فَتَحَهُ، وَلا أَقُولُ لِرَجُلٍ أَنْ كَانَ عَلَيَّ أَمِيرًا: إِنَّهُ خَيْرُ النَّاسِ، بَعْدَ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قالوا: وَمَا سَمِعْتَهُ يَقُولُ، قال: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «يُجَاءُ بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ فِي النَّارِ، فَيَدُورُ كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِرَحَاهُ، فَيَجْتَمِعُ أَهْلُ النَّارِ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ: أَيْ فُلانُ مَا شَأْنُكَ؟ أَلَيْسَ كُنْتَ تَأْمُرُنَا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ قال: كُنْتُ آمُرُكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَلا آتِيهِ، وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ».

رَوَاهُ غُنْدَرٌ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ. [انظر: ۷۰۹۸. أخرجه مسلم: ۲۹۸۹].

۳۲۶۷ - از سُفْیان، از اَعْمَش روایت است که ابووائل گفت: به اُسامه گفته شد: اگر نزد وی (یعنی عثمان) بر وی و با او سخن بزنی (مشوره بدهی)[1]. اُسامه گفت: گمان می‌کنید با او سخن نمی‌زنم (و مشوره نمی‌دهم) آیا (آنچه او را می‌گویم) شما را بشنوانم. البته من با وی پنهانی سخن می‌گویم، بدون آن که دری (از فتنه) بگشایم و نمی‌خواهم نخستین کسی باشم که این در را بگشاید. و بر مردی که بر من امیر است. نمی‌گویم: وی بهترین مردم است، بعد از آنچه از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام. گفتند از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) چه شنیده‌ای: گفت: شنیده‌ام که می‌فرمود: «در روز قیامت مردی آورده می‌شود و به دوزخ افکنده می‌شود و به زودی روده‌های وی در آتش بیرون می‌افتد. وی گرداگرد روده‌های خود می‌گردد، همچون خری که به دَور آسیا می‌گردد. دوزخیان بر وی گرد می‌آیند و می‌گویند: ای فلان، تو را چه پیش آمده است؟ آیا تو نبودی که ما را امر به معروف و نهی از منکر می‌کردی؟ وی می‌گوید: من شما را امر به معروف می‌کردم و خود بدان عمل نمی‌کردم و نهی از منکر می‌کردم و خود بدان عمل می‌کردم.

این حدیث را غُنْدَر، از شُعْبَه از اَعْمش نیز روایت کرده است.

۱۱- باب: صِفَةِ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿يُقْذَفُونَ﴾ [الصافات: ۸]: يُرْمَوْنَ.

باب ۱۱: صفت شیطان و لشکر وی

و مُجاهِد گفته است: «یُقْذَفُوْن» (الصافات:

---

[1] - این زمانی بود که مردم بر عثمان (رضی‌الله عنه) شوریده و بر قتل وی مصمم بودند.

﴿دُحُورًا﴾ [الصافات: ٩]: مَطْرُودِينَ. ﴿وَاصِبٌ﴾ [الصافات: ٩]: دَائِمٌ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿مَدْحُورًا﴾ [الأعراف: ١٨]: مَطْرُودًا. يُقَالُ: ﴿مَرِيدًا﴾ [النساء: ١١٧]: مُتَمَرِّدًا. بَتَكَهُ قَطَعَهُ. ﴿وَاسْتَفْزِزْ﴾ اسْتَخِفَّ، ﴿بِخَيْلِكَ﴾ [الإسراء: ٦٤]: الْفُرْسَانُ، وَالرَّجْلُ الرَّجَّالَةُ، وَاحِدُهَا رَاجِلٌ، مِثْلُ صَاحِبٍ وَصَحْبٍ وَتَاجِرٍ وَتَجْرٍ. ﴿لأَحْتَنِكَنَّ﴾ [الاسراء: ٦٢]: لأَسْتَأْصِلَنَّ. ﴿قَرِينٌ﴾ [الزخرف: ٣٦]: شَيْطَانٌ.

٣٢٦٨- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عِيسَى، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سُحِرَ النَّبِيُّ ﷺ.

وَقَالَ اللَّيْثُ: كَتَبَ إِلَيَّ هِشَامٌ: أَنَّهُ سَمِعَهُ وَوَعَاهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: سُحِرَ النَّبِيُّ ﷺ، حَتَّى كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا يَفْعَلُهُ، حَتَّى كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ دَعَا وَدَعَا. ثُمَّ قَالَ: «أَشَعَرْتَ أَنَّ اللَّهَ أَفْتَانِي فِيمَا فِيهِ شِفَائِي، أَتَانِي رَجُلَانِ: فَقَعَدَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي

٨) يعني: انداخته می‌شود به سوی ایشان[1].

«دُحُوراً» (الصافات: ٩) يعني: رانده شدن.

«وَاصِب» (الصافات: ٩) يعني دائم[2].

ابن عباس گفته است: «مَدْحُوراً» (الاعراف: ١٨) يعني: رانده شده[3].

گفته می‌شود: «مَريداً» (النساء: ١١٧) يعني: متمرد و سرکش.[4]

بَتَّکَهُ «فَلَيُبَتِّکُنَّ» (النساء: ١١٨) يعني: بريد آن راه.

«وَ اسْتَفْزِزْ» (الاسراء: ٦٤) يعني: سواران و الرَّجلُ - در «تَجلِک» (الاسراء: ٦٤) يعني پيادگان[6] مفرد آن - رَاجِل - است «لَأَحتَنِکَنَّ» (الاسراء: ٦٢) يعني: از بيخ برکندن.[7]

«قَرِيْنٌ» (الزّخرف: ٣٦) يعني: شيطان[8].

٣٢٦٨ - از عيسى، از هِشام، از پدر وى روايت است که عايشه(رضی‌الله عنها) گفت: پيامبر(صلی‌الله عليه وسلم) سحر کرده شد.

و لَيْث گفته است: هِشام به من نوشت: وى از پدر خود شنيده و به ياد گرفته که عايشه گفت: پيامبر(صلی‌الله عليه وسلم) سحر کرده شد تا آن که خيال می‌کرد که کاری می‌کند و آن را نمی‌کرد (کرده راناکرده می‌پنداشت) تا آن که روزی دعا کرد و دعا کرد و سپس گفت: «آيا

١- اين زمانی بود که مردم بر عثمان (رضی‌الله عنه) شوريده و بر قتل وى مصمم بودند.

١- «لا يَستَمّعُونَ اِلى المَلَا الاَعْلَى وَ يُقْذَفُونَ من كُلِّ جانب» مقصد آن که گوش ننهند شياطين به سوى ملاء اعلى و از هر جانب زده می‌شوند.

٢- «دُحُوراً وَ لَهُم عَذَابٌ واصب» به جهت راندن ايشان، و ايشان راست عذاب دايم.

٣- «قال اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءوماً مَدْحُوراً» گفت: بيرون رو از آسمان نکوهيده رانده شده.

۴- «اِنْ يَدْعُونَ مِن دُونِه اِلاّ اناثاً وَ ان يَدْعُونَ اِلاّ شيطاناً مَرِيداً» مشرکان نمی‌پرستند به جز خدا مگر بتانی را که به نام دختران مسمی کرده‌اند و نمی‌پرستند مگر شيطان دور رفته از حد را.

۵- «وَ لَاُضِلَّنَّهُم و لَاُمَنِّيَنَّهُم وَ لَاَمُرَنَّهُم فَلَيُبَتِّکُنَّ آذَانَ الاَنْعَامِ» و البته گمراه کنم ايشان را و البته در آرزوی باطل افکنم ايشان را وهمانا بفرمايم ايشان را تا بشکافند گوش چهارپايان را.

۶-۷- «وَ استفزِزْمَن اِستَطَعْتَ مِنْهُم بصَوتکَ وَ اَجْلِب عليهم بِخَيْلِکَ و رَجِلِک» و از جا بجنبان هر کرا توانی از ايشان به آواز خود و آواز کن برايشان توسط سواران خود و پيادگان خود.

٨- «لَاَحْتَنِکَنَّ ذُرِّيَّتهُ اِلّا قليلاً» البته از بيخ برکنم اولاد او را مگر اندکی.

وَالآخَرُ عِنْدَ رِجْلَيَّ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِلآخَرِ: مَا وَجَعُ الرَّجُلِ؟ قال: مَطْبُوبٌ، قال: وَمَنْ طَبَّهُ؟ قال لَبِيدُ بْنُ الأَعْصَمِ، قال: فِيمَا ذَا؟ قال: فِي مُشُطٍ وَمُشَاقَةٍ وَجُفِّ طَلْعَةِ ذَكَرٍ، قال: فَأَيْنَ هُوَ؟ قال: فِي بِئْرِ ذَرْوَانَ». فَخَرَجَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَ لِعَائِشَةَ حِينَ رَجَعَ: «نَخْلُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ». فَقُلْتُ: اسْتَخْرَجْتَهُ؟ فَقَالَ: «لا، أَمَّا أَنَا فَقَدْ شَفَانِي اللَّهُ، وَخَشِيتُ أَنْ يُثِيرَ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ شَرًّا». ثُمَّ دُفِنَتِ الْبِئْرُ.
[راجع: ۳۱۷۵. أخرجه مسلم: ۲۱۸۹].

دانستی که خداوند در آنچه شفای من است مرا آگاه گردانید. دو مرد نزد من آمدند: یکی از ایشان نزدیک سرِ من و دیگری نزدیک پای من نشست. سپس یکی به دیگری گفت: سبب مریضی این مرد چیست؟ گفت: سِحر کرده شده است. گفت: کِی او را سِحر کرده است؟ گفت: لَبِید بن اَعْصَم. گفت: در چه چیز سحر کرده است؟ گفت: در شانه و موی که در شانه جمع می‌شود و در غلاف شکوفهٔ درخت خرمای نر. گفت: آن سِحر در کجاست؟ گفت: درچاه ذروان».

سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (به سوی چاه ذروان) برآمد و بعد بازگشت و هنگام بازگشت به عایشه گفت:

«درختان خرمای (نزدیک آن چاه) چون سرهای دیوان می‌نمود». گفتم: آیا (اشیای جادو شده را) بیرون آوردی؟

فرمود: «نِی، اما، فقط خداوند مرا شفا داد و ترسیدم که بیرون آوردن آن بر مردم اثر بد بگذارد» سپس آن چاه پر کرده شد.

۳۲۶۹- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قال: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلالٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «يَعْقِدُ الشَّيْطَانُ عَلَى قَافِيَةِ رَأْسِ أَحَدِكُمْ إِذَا هُوَ نَامَ ثَلاثَ عُقَدٍ، يَضْرِبُ كُلَّ عُقْدَةٍ مَكَانَهَا: عَلَيْكَ لَيْلٌ طَوِيلٌ فَارْقُدْ، فَإِنِ اسْتَيْقَظَ فَذَكَرَ اللَّهَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ تَوَضَّأَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ صَلَّى انْحَلَّتْ عُقَدُهُ كُلُّهَا، فَأَصْبَحَ نَشِيطًا طَيِّبَ النَّفْسِ، وَإِلا أَصْبَحَ خَبِيثَ النَّفْسِ كَسْلانَ». [راجع: ۱۱۴۲. أخرجه مسلم: ۷۷۶].

۳۲۶۹ – از سعید بن مُسَیَّب روایت است که از ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شیطان بر عقب سر هر یک از شما که به خواب می‌روید سه گره می‌زند و بر جای هر گرهی که می‌زند (این افسون را می‌خواند) بخواب که شبی دراز در پیش داری. اگر وی بیدار شود و خدای را یاد کند، گرهی گشوده گردد، و چون وضو کند. گرهی دیگر گشوده شود و چون نماز بگزارد همهٔ گره‌ها گشوده شوند و او شادمان و خوشدل

صبح می‌کند و در غیر آن با کسالت و کاهلی برمی‌خیزد».

٣٢٧٠- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ نَامَ لَيْلَهُ حَتَّى أَصْبَحَ، قَالَ: «ذَاكَ رَجُلٌ بَالَ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنَيْهِ، أَوْ قَالَ: فِي أُذُنِهِ». [راجع: ١١٤٤. اخرجه مسلم: ٧٧٤].

٣٢٧٠ – از ابووائل روایت است که عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مردی یاد شد که تمام شب می‌خوابد و (پس از طلوع آفتاب) صبح می‌کند. آن حضرت فرمود:

«وی مردی است که شیطان در گوشهای وی بول (ادرار) کرده است، یا گفت: در گوش وی».

٣٢٧١- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَمَا إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ، وَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، فَرُزِقَا وَلَدًا لَمْ يَضُرَّهُ الشَّيْطَانُ». [راجع: ١٤١. اخرجه مسلم: ١٤٣٤].

٣٢٧١ – از کُرَیب، از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چون یکی از شما به زن خود پیش شود و بگوید: بسم‌الله، بارالها، شیطان را از ما دور بدار و شیطان را از آن‌چه نصیب ما می‌کنی (از فرزند) دور بدار، به او فرزندی نصیب شود که شیطان نتواند به وی زیان رساند».

٣٢٧٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَدَعُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَبْرُزَ، وَإِذَا غَابَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَدَعُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَغِيبَ». [راجع: ٥٨٣. اخرجه مسلم: ٨٢٩].

٣٢٧٢ – از عُروه، از پدر وی روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «وقتی که کنارهٔ قرص خورشید ظاهر شود، نماز (صبح) را ترک کنید تا آن که تمام قرص خورشید ظاهر شود، و چون کنارهٔ پایین قرص خورشید فرود می‌رود نماز را ترک کنید تا آن که تمام آن ناپدید شود».

٣٢٧٣- «وَلَا تَحَيَّنُوا بِصَلَاتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا، فَإِنَّهَا تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ، أَوِ الشَّيْطَانِ». لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَ هِشَامٌ. [أخرجه مسلم: ٨٢٨].

٣٢٧٣ – (به سند حدیث فوق آن حضرت فرموده است): «نمازهای خویش را به وقت طلوع و غروب آفتاب برابر نسازید، همانا که آفتاب میان دو شاخ شیطان طلوع می‌کند».

٣٢٧٤- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ: حَدَّثَنَا

٣٢٧٤ – از ابوسعید (خُدری)(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر

يُونُسُ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلالٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا مَرَّ بَيْنَ يَدَيْ أَحَدِكُمْ شَيْءٌ، وَهُوَ يُصَلِّي، فَلْيَمْنَعْهُ، فَإِنْ أَبَى فَلْيَمْنَعْهُ، فَإِنْ أَبَى فَلْيُقَاتِلْهُ، فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ». [راجع: ۵۰۹. أخرجه مسلم: ۵۰۵].

چیزی از جلوی روی شما بگذرد و شما در حال نماز باشید، باید او را منع کند، و اگر قبول نکند باید او را منع کند و اگر باز قبول نکند با وی مقاتله کند؛ زیرا وی (همچون) شیطان است».

۳۲۷۵- وَقال عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: وَكَّلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحِفْظِ زَكَاةِ رَمَضَانَ، فَأَتَانِي آتٍ فَجَعَلَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ، فَقُلْتُ: لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ- فَذَكَرَ الْحَدِيثَ - فَقال: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلا يَقْرَبُكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، فَقال النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَكَ وَهُوَ كَذُوبٌ، ذَاكَ شَيْطَانٌ». [راجع: ۲۳۱۱].

۳۲۷۵ - از محخمدبن سیرین روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مرا برای نگهبانی زکات (صدقه فطر) ماه رمضان گمارد. کسی نزد من آمد که غلهٔ صدقه را با هر دو دست برمی‌داشت. من او را گرفتم و گفتم: تو را نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) می‌برم - راوی، حدیث را کامل بیان کرد - (بار سوم که آمد) وی گفت:

آن‌گاه که در بستر خواب خود قرار می‌گیری آیت الکُرسی[۱] را بخوان سپس از جانب خدا، نگهبانی از تو نگهبانی می‌کند و شیطان تا صبح به تو نزدیک نمی‌شود.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «وی به تو راست گفته است و او خود دروغگوی است، و او شیطان بوده است».

۳۲۷۶- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ قال أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَأْتِي الشَّيْطَانُ أَحَدَكُمْ فَيَقُولُ: مَنْ خَلَقَ كَذَا، مَنْ خَلَقَ كَذَا، حَتَّى يَقُولَ: مَنْ خَلَقَ رَبَّكَ؟ فَإِذَا بَلَغَهُ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَلْيَنْتَهِ». [أخرجه مسلم: ۱۳۴].

۳۲۷۶ - از عُروه بن زبیر، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شیطان نزد هر یک از شما می‌آید و می‌گوید: این را کِی آفریده، و آن را کِی آفریده است ؛ تا آن که می‌گوید: پروردگار تو را کِی آفریده است؟ پس اگر چنین وسوسه‌ای را پدید بیاورد، به خداوند پناه جویید و از آن وسوسه بازمانید».

۱- این حدیث به تفصیل گذشت، آیهٔ‌الکرسی سورهٔ البقره است آیهٔ ۲۵۵.

۳۲۷۷- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي أَنَسٍ، مَوْلَى التَّيْمِيِّينَ: أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَخَلَ رَمَضَانُ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ، وَسُلْسِلَتِ الشَّيَاطِينُ». [راجع: ۱۸۹۸. أخرجه مسلم: ۱۰۷۹].

۳۲۷۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «زمانی که ماه رمضان فرا می‌رسد، دروازه‌های بهشت گشوده می‌شود و دروازه‌های دوزخ بسته می‌شود و شیاطین به زنجیر کشیده می‌شوند».

۳۲۷۸- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرٌو قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ فَقَالَ: حَدَّثَنَا أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ مُوسَى قَالَ لِفَتَاهُ: آتِنَا غَدَاءَنَا، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ، فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ، وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ. وَلَمْ يَجِدْ مُوسَى النَّصَبَ حَتَّى جَاوَزَ الْمَكَانَ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ بِهِ». [راجع: ۷۴. أخرجه مسلم: ۲۳۸۰، مطولاً].

۳۲۷۸ - از سعید بن جُبَیرروایت است که گفت: به ابن عباس گفتم، گفت: اُبی بن کَعب به ما گفته است که از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «همانا موسی برای همراه نوجوان خود گفت: طعام چاشت ما را بیاور. وی گفت: آیا دیدی چون آرام گرفتیم بر سنگی، پس من فراموش کردم ماهی را و فراموش نگردانید مرا از این که یاد کنم قصهٔ آن را مگر شیطان» (الکهف: ۶۳).

و موسی ـ علیه‌السلام ـ خستگی نکرد تا آنکه از جایی که خداوند امر کرده بود، گذشت.

۳۲۷۹- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُشِيرُ إِلَى الْمَشْرِقِ، فَقَالَ: «هَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا، إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ». [راجع: ۳۱۰۴. أخرجه مسلم: ۲۹۰۵].

۳۲۷۹ - از عبدالله بن دینار روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که به سوی مشرق اشاره می‌کرد و فرمود: «آگاه باشید که فتنه از این جای پدید می‌آید، از این جای پدید می‌آید، یعنی جایی که محل طلوع شاخ شیطان است».

۳۲۸۰- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اسْتَجْنَحَ اللَّيْلُ، أَوْ: جُنْحُ اللَّيْلِ، فَكُفُّوا صِبْيَانَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ فَخَلُّوهُمْ، وَأَغْلِقْ

۳۲۸۰ - از عطاء، از جابر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چون تاریکی شب فرا رسد، کودکان خویش را از برآمدن از خانه بازدارید، زیرا که شیاطین در این هنگام پراکنده می‌شوند و چون ساعتی از شب بگذرد، کودکان را آزاد بگذارید و دروازهٔ

بَابَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَأَطْفِئْ مِصْبَاحَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَأَوْكِ سِقَاءَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَخَمِّرْ إِنَاءَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَلَوْ تَعْرُضُ عَلَيْهِ شَيْئًا». [انظر: ۳۳۰٤، ۳۳۱٦، ٥٦٢۳، ٥٦٢٤، ٦۲۹٥، ٦۲۹٦.
أخرجه مسلم: ۲۰۱ باختلاف. وأخرجه: ۲۰۱۳ اوله باختلاف].

خانه را ببندید و نام خدا را یاد کنید و چراغ را خاموش کنید و نام خداوند را یاد کنید، و دهان مشک خویش را ببندید و بر ظروف خویش سرپوش بگذارید و نانم خداوند را یاد کنید، هرچند سرپوش کوچکی باشد، آن را برعرض بگذارید».

۳۲۸۱- حَدَّثَنِي مَحْمُودُ بْنُ غَيْلَانَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيٍّ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُعْتَكِفًا فَأَتَيْتُهُ أَزُورُهُ لَيْلاً، فَحَدَّثْتُهُ ثُمَّ قُمْتُ فَانْقَلَبْتُ، فَقَامَ مَعِي لِيَقْلِبَنِي، وَكَانَ مَسْكَنُهَا فِي دَارِ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، فَمَرَّ رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَلَمَّا رَأَيَا النَّبِيَّ ﷺ أَسْرَعَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَى رِسْلِكُمَا، إِنَّهَا صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ». فَقَالَا: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا سُوءًا، أَوْ قَالَ: شَيْئًا». [راجع: ۲۰۳٥.
أخرجه مسلم: ۲۱۷٥].

۳۲۸۱ - از زُهری از علی بن حُسین روایت است که صَفیّه بنت حَیَیْ(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در مسجد معتکف بود. شبی به دیدن آن حضرت رفتم و با وی صحبت کردم، سپس برخاستم تا بازگردم. آن حضرت با من برخاست تا مرا به خانه برگرداند.

(راوی می‌گوید) خانهٔ صَفیّه در محل أُسامه بن زید بود. در آن وقت دو مرد انصاری گذشتند و چون پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدند، شتاب کردند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: آهسته شوید همانا این زن صَفیّه بنت حُیَی است».

آن دو گفتند: سُبحان الله، یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود: «همانا شیطان در مجرای خون انسان جریان دارد، و من از آن ترسیدم که وی در دلهای شما وسوسهٔ بدی را پدید آورد - یا فرمود: چیزی پدید آورد».

۳۲۸۲- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَرَجُلَانِ يَسْتَبَّانِ، فَأَحَدُهُمَا احْمَرَّ وَجْهُهُ وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْقَالَهَا ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، لَوْقَالَهَا: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ». فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ

۳۲۸۲ - از عَدِی بن ثابت روایت استکه سُلیمان بن صُرَد(رضی‌الله عنه) گفت: من نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نشسته بودم که دو نفر یکدیگر را دشنام می‌دادند. رخسار یکی از آنان سرخ گشت و رگ گردن وی باد کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا من کلمهٔ را می‌دانم که اگر بگوید خشم وی فرو می‌نشیند. اگر بگوید: - أَعُوْذ

ﷺ قال: تَعَوَّذْ باللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ. فَقَالَ: وَهَلْ بِي جُنُونٌ؟. [انظر: ٦٠٤٨ل، ٦١١٥ل. أخرجه مسلم: ٢٦١٠].

٣٢٨٣- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ: النَّبِيُّ ﷺ «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ قَالَ: جَنِّبْنِي الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنِي، فَإِنْ كَانَ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ لَمْ يَضُرَّهُ الشَّيْطَانُ، وَلَمْ يُسَلَّطْ عَلَيْهِ».

قال: وَحَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ مِثْلَهُ. [راجع: ١٤١. أخرجه مسلم: ١٤٣٤].

٣٢٨٤- حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ: حَدَّثَنَا شَبَابَةُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ صَلَّى صَلَاةً، فَقَالَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ عَرَضَ لِي، فَشَدَّ عَلَيَّ، يَقْطَعُ الصَّلَاةَ عَلَيَّ، فَأَمْكَنَنِي اللّٰهُ مِنْهُ». فَذَكَرَهُ. [راجع: ٤١٦. أخرجه مسلم: ٥٤١، مطولاً].

٣٢٨٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا نُودِيَ بِالصَّلَاةِ أَدْبَرَ الشَّيْطَانُ وَلَهُ ضُرَاطٌ، فَإِذَا قُضِيَ أَقْبَلَ، فَإِذَا ثُوِّبَ بِهَا أَدْبَرَ، فَإِذَا قُضِيَ أَقْبَلَ، حَتَّى يَخْطُرَ بَيْنَ الإِنْسَانِ وَقَلْبِهِ، فَيَقُولُ: اذْكُرْ كَذَا وَكَذَا، حَتَّى لَا يَدْرِيَ أَثَلَاثًا صَلَّى أَمْ أَرْبَعًا، فَإِذَا لَمْ يَدْرِ ثَلَاثًا صَلَّى أَوْ أَرْبَعًا، سَجَدَ سَجْدَتَيِ السَّهْوِ». [راجع: ٦٠٨. أخرجه مسلم: ٣٨٩ و المساجد ٨٢].

بالله مِنَ الشَّيْطانِ - خشم وی از بین می‌رود».
مردم به او گفتند: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گوید: از شر شیطان به خداوند پناه بجوی.
وی گفت: آیا من دیوانه شده‌ام؟

۳۲۸۳ - از کُرَیْب، از ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر یکی از شما هنگام مباشرت جنسی با زن خود بگوید: شیطان را از ما دور گردان و شیطان را از آن‌چه بر ما ارزانی می‌داری دور گردان، اگر از ایشان فرزندی پدید آید، شیطان وی را زیانی نرساند و بر وی تسلط نیابد.
شُعبه گفته است: اَعمش، از سالم، از کُرَیب از ابن عباس، مثل این حدیث را روایت کرده است.

۳۲۸۴ - از محمدبن زیاد روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نماز گزارد و فرمود:
«همانا شیطان، خودش را بر من عرضه کرد و به سختی کوشید تا نماز مرا قطع کند. اما خداوند مرا بر وی نیرومندی ارزانی داشت».
سپس راوی حدیث را تا آخر بیان کرد.

۳۲۸۵ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «زمانی که اذان نماز گفته می‌شود شیطان پشت می‌گرداند درحالی که باد می‌افکند و چون اذان تمام شد، پیش می‌آید. و چون اقامت گفته شود پشت می‌گرداند و چون اقامت تمام شد پیش می‌آید تا آن که میان انسان و دل وی درمی‌آید و می‌گوید: این و آن را به یاد بیاور، تا آن که نمی‌داند سه رکعت نماز گزارده یا چهار

رکعت. و اگر کسی نمی‌داند که سه رکعت نماز گزارده یا چهار رکعت، دو سجدهٔ سهو کند».

۳۲۸۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كُلُّ بَنِي آدَمَ يَطْعُنُ الشَّيْطَانُ فِي جَنْبَيْهِ بِإِصْبَعِهِ حِينَ يُولَدُ، غَيْرَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، ذَهَبَ يَطْعُنُ فَطَعَنَ فِي الْحِجَابِ». [انظر: ۳۴۳۱ث، ۴۵۴۸ث. اخرجه مسلم: ۲۳۶۶].

۳۲۸۶ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر بنی آدم که زاده می‌شود، شیطان با انگشت خود به دو پهلوی وی می‌زند، غیرعیسی پسر مریم (ع)، شیطان چون خواست (بر پهلوهای وی بزند، نتوانست) و بر پردهٔ مَشیمه (که جنین در آن است) زد».

۳۲۸۷- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ: قَدِمْتُ الشَّامَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَا هُنَا؟ قَالُوا: أَبُو الدَّرْدَاءِ، قَالَ: أَفِيكُمُ الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ مِنَ الشَّيْطَانِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ.

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُغِيرَةَ، وَقَالَ: الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ، يَعْنِي عَمَّاراً. [انظر: ۳۷۴۲ط، ۳۷۴۳ط، ۳۷۶۱ط، ۴۹۴۳ق، ۴۹۴۴ق، ۶۲۷۸ط. أخرجه مسلم: ۸۲۴، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

۳۲۸۷ - از عَلْقَمه روایت است که گفت: به شام رفتم و گفتم: اینجا کیست؟ گفتند: ابودردأ است. ابودردأ گفت: آیا کسی در میان شما هست که او را خداوند به زبان پیامبر خود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از شیطان پناه داده باشد؟ روایت است از سُلَیمان بن حَرْب، از شُعبه که مُغیره گفته است: کسی را که خداوند بر زبان پیامبر خود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) پناه داده است، عَمَّارْ است.

۳۲۸۸- قَالَ: وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ: أَنَّ أَبَا الأَسْوَدِ أَخْبَرَهُ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمَلَائِكَةُ تَتَحَدَّثُ فِي الْعَنَانِ - وَالْعَنَانُ الْغَمَامُ - بِالأَمْرِ يَكُونُ فِي الأَرْضِ، فَتَسْمَعُ الشَّيَاطِينُ الْكَلِمَةَ، فَتَقُرُّهَا فِي أُذُنِ الْكَاهِنِ كَمَا تُقَرُّ الْقَارُورَةُ، فَيَزِيدُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ». [راجع: ۳۲۱۰. اخرجه مسلم: ۲۲۲۸ باختلاف].

۳۲۸۸ - از عُرْوه، از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فرشتگان در میان عَنان صحبت می‌کنند - و مراد از عَنان ابر است - و از مسائلی صحبت می‌کنند که در زمین رخ می‌دهد. شیاطین کلمه‌ای را از آن می‌شنوند و آن را در گوش کاهنی می‌ریزانند چنان‌که مایعی را در ظرف شیشه‌ای دهان تنگ بریزانند. و با آن کلمه صد دروغ از خود می‌افزایند.

۳۲۸۹- حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ

۳۲۸۹ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خمیازه کشیدن از تصرفات شیطان است. اگر کسی از شما

النَّبِيِّ ﷺ قال: «التَّثَاؤُبُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَالَ: هَا ضَحِكَ الشَّيْطَانُ». [انظر: ۶۲۲۳، ۶۲۲۶، وانظر في الأدب، باب ۱۲۴. أخرجه مسلم: ۲۹۹۴، دون اللفظة الأخيرة].

خمیازه می‌کشد، باید تاحد امکان آن را دور کند. و چون یکی از شما (درحالت خمیازه) بگوید:ها. شیطان می‌خندد.

۳۲۹۰- حَدَّثَنَا زَكَرِيَّاءُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: قَالَ هِشَامٌ أَخْبَرَنَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ هُزِمَ الْمُشْرِكُونَ، فَصَاحَ إِبْلِيسُ: أَيْ عِبَادَ اللَّهِ أُخْرَاكُمْ، فَرَجَعَتْ أُولَاهُمْ فَاجْتَلَدَتْ هِيَ وَأُخْرَاهُمْ، فَنَظَرَ حُذَيْفَةُ فَإِذَا هُوَ بِأَبِيهِ الْيَمَانِ، فَقَالَ: أَيْ عِبَادَ اللَّهِ أَبِي أَبِي، فَوَاللَّهِ مَا احْتَجَزُوا حَتَّى قَتَلُوهُ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ: غَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ.

قَالَ عُرْوَةُ: فَمَا زَالَتْ فِي حُذَيْفَةَ مِنْهُ بَقِيَّةُ خَيْرٍ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ. [انظر: ۳۸۲۴، ۴۰۶۵، ۶۶۶۸، ۶۸۸۳، ۶۸۹۰].

۳۲۹۰ – از هِشام، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: در روز جنگ اُحُد مشرکان شکست خوردند، و شیطان بانگ زد: ای بندگان خدا به عقب خویش توجه کنید. (با شنیدن آن) مسلمانان صف پیشین به عقب برگشتند و با مسلمانان صف پسین به نبرد پرداختند. حذَیفه چون به عقب نگریست پدر خود یَمان را دید (که مسلمانان بر وی حمله کرده‌اند) وی گفت: ای بندگان خدا، او پدر من است، پدر من است. به خدا سوگند از وی دست برنداشتند تا او را کشتند.

حُذَیفه گفت: خداوند شما را بیامرزد (این چه کاری بود که کردید؟) عُروه گفته است: حُذَیفه همواره برای ایشان مغفرت می‌خواست تا آن که به خداوند پیوست.

۳۲۹۱- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ: حَدَّثَنَا أَبُو الْأَحْوَصِ، عَنْ أَشْعَثَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْتِفَاتِ الرَّجُلِ فِي الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «هُوَ اخْتِلَاسٌ يَخْتَلِسُ الشَّيْطَانُ مِنْ صَلَاةِ أَحَدِكُمْ». [راجع: ۷۵۱].

۳۲۹۱ – از مَسروق روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در مورد مردی سؤال کردم که در حال نماز به این سو و آن سو می‌نگرد. فرمود: «آن ربودنی است که شیطان از نماز هر یک از شما می‌رباید».

۳۲۹۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْمُغِيرَةِ: حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وحَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ: حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ:

۳۲۹۲ – از عبدالله بن ابی قَتاده از پدر وی روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «دیدن خواب خوب از جانب خداوند است، و دیدن خواب بد از سوی شیطان است. اگر کسی از شما خواب بد و پریشان ببیند که از آن بترسد، به جانب چپ خویش تف بیفکند و از

حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ، وَالْحُلُمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا حَلَمَ أَحَدُكُمْ حُلُمًا يَخَافُهُ فَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ، وَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا، فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ». [انظر: ٥٧٤٧ت، ٦٩٨٤خ، ٦٩٨٦ل، ٦٩٩٥ن، ٦٩٩٦ق، ٧٠٠٥ق، ٧٠٤٤ل. أخرجه مسلم: ٢٢٦١، بلفظ عن يساره ثلاثًا].

شر آن به خداوند پناه جوید. در آن حالت به وی زیانی نمی‌رسد».

۳۲۹۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَتْ لَهُ عَدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَتْ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَمُحِيَتْ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمْسِيَ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ بِهِ، إِلَّا أَحَدٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ». [انظر: ٦٤٠٣ل. أخرجه مسلم: ٢٦٩١ بزيادة].

۳۲۹۳ – از ابوهُرَیره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که در روزی صد بار بگوید: لاالهَ الا الله، وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الحَمْدُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیر -[1] برای وی ثواب آزادی ده برده است و برای وی صد عمل نیک نوشته می‌شود و از وی صد عمل بد دور کرده می‌شود و در آن روز او را از شیطان پناه باشد تا آن که شام می‌شود، و کسی عملی بهتر از آن‌چه وی آورده است نیاورد، به جز کسی که از این بیشتر عمل کرده است» (آن دعا را بیشتر خوانده است).

۳۲۹٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُالْحَمِيدِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَاهُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ: اسْتَأْذَنَ عُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ نِسَاءٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُكَلِّمْنَهُ وَيَسْتَكْثِرْنَهُ، عَالِيَةً أَصْوَاتُهُنَّ، فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ قُمْنَ يَبْتَدِرْنَ الْحِجَابَ، فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَضْحَكُ، فَقَالَ عُمَرُ: أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلَاءِ اللَّاتِي كُنَّ عِنْدِي، فَلَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ ابْتَدَرْنَ الْحِجَابَ». قَالَ عُمَرُ: فَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كُنْتَ أَحَقَّ أَنْ يَهَبْنَ، ثُمَّ قَالَ:

۳۲۹٤ – از سَعْد بن ابی وَقّاص روایت است که گفت: عُمر از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) اجازهٔ ورود خواست درحالی که زنانی از قریش نزد آن حضرت بودند[2] که با وی (دربارهٔ خرج زندگی خویش) صحبت می‌کردند و بیشتر می‌طلبیدند و آوازهای خود را بلند می‌کردند. چون عمر اجازه خواست، زنان برخاستند و در پس پرده شتافتند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به عمر اجازه داد، درحالی که می‌خندید. عمر گفت: خداوند همیشه دندان تو را به خنده بنماید یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود: «از این

۱– ترجمه دعا: نیست معبودی برحق بجز خدا، یکتاست که او را شریکی نیست. او راست پادشاهی و اوست سزاوار ستایش، و اوست بر هر چیز توانا.
۲– مراد از زنان قریش، همسران آن حضرت است. این واقعه قبل از نزول آیت حجاب بوده است.

أيْ عَدُوَّاتِ أنْفُسِهِنَّ، أتَهَبْنَنِي وَلا تَهَبْنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ قُلْنَ: نَعَمْ، أنْتَ أفَظُّ وَأغْلَظُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا لَقِيَكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إلا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ». [انظر: ٣٦٨٣، ٦٠٨٥، وانظر في الأيمان والنذور، باب ٣. أخرجه مسلم: ٢٣٩٦].

زنانی که نزد من بودند تعجب کردم که چون آواز تو را شنیدند، پس پرده شتافتند».

عمر گفت: و تو یا رسول‌الله، سزاوارتری که ایشان از تو بترسند، و سپس گفت: ای دشمنان خویشتن، از من می‌ترسید و از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نمی‌ترسید؟

زنان گفتند: آری، تو نسبت به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) درشت‌تر و تندتر هستی[1].

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که هرگز شیطان هرگز در راهی رونده ندید، مگر آنکه در ارهی دیگر غیر از راه تو، روانه شد.

٣٢٩٥- حَدَّثَنِي إبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ قال: حَدَّثَنِي ابْنُ أبِي حَازِمٍ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إبْرَاهِيمَ، عَنْ عِيسَى بْنِ طَلْحَةَ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «إذَا اسْتَيْقَظَ - أُرَاهُ - أحَدُكُمْ مِنْ مَنَامِهِ فَتَوَضَّأ فَلْيَسْتَنْثِرْ ثَلاثًا، فَإنَّ الشَّيْطَانَ يَبِيتُ عَلَى خَيْشُومِهِ». [أخرجه مسلم: ٢٣٨].

۳۲۹۵ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هرگاه که یکی از شما از خواب برخاست و وضو نمود باید بینی خود را سه بار بیفشاند زیرا شیطان در اندرون بینی او شب مگذراند.[2]

١٢- باب: ذِكْرِ الْجِنِّ وَثَوَابِهِمْ وَعِقَابِهِمْ

لِقَوْلِهِ: ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالإنْسِ ألَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي - إلَى قَوْلِهِ - عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ١٣٠-١٣٢]. ﴿بَخْسًا﴾ [الجن: ١٣]: نَقْصًا.

قال مُجَاهِدٌ: ﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا﴾ [الصافات: ١٥٨]: قال كُفَّارُ قُرَيْشٍ: الْمَلائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ، وَأمَّهَاتُهُنَّ بَنَاتُ سَرَوَاتِ الْجِنِّ.

باب ۱۲: ذکری از جن و ثواب و عقاب ایشان

به دلیل فرمودۀ خدای تعالی: «ای گروه جن و انس آیا نیامدند به شما پیغمبران از جنس شما می‌خواندند بر شما آیات مرا و بیم می‌کردند شما را از ملاقات این روز شما. گویند اعتراف کردیم بر خویشتن و فریب داده بود ایشان را زندگانی دنیا و گواهی دادند بر خویشتن که ایشان کافر بودند.

۱– نسبت درشتی و تندی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) که رحمتی برای عالمیان است درست نیست چنان‌که خداوند (ج) خطاب به آن حضرت می‌فرماید: «وَلَو کُنتَ فَظًّا غَلیظَ القَلبِ لَانفَضُّوا مِن حَولِکَ» (آل عمران: ۱۵۹) یعنی: اگر می‌بودی درشت خو، سخت دل، پراکنده می‌شدند از پیرامون تو.

۲– هرچند درک چگونگی وجود شیطان در اندرون بینی میسر نیست، از این که این امر به عالم غیب ارتباط می‌گیرد و پیامبر(رضی‌الله عنه)؟؟به صلی‌الله علیه تبدیل شود؟؟ ما را آگاه کرده است باید بدان باور کرد و ایمان داشت.

قال اللَّهُ: ﴿وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ﴾ [الصافات: ۱۵۸] سَتُحْضَرُ لِلْحِسَابِ.

﴿جُنْدٌ مُحْضَرُونَ﴾ [يس: ۷۵]: عِنْدَ الْحِسَابِ.

این ارسال رُسُل به سبب آن است که هرگز پروردگار تو هلاک کنندهٔ شهرها نباشد به جزای ظلم درحالی که اهل آنها غافل باشند. و هر شخص را مرتبه‌هاست از اجر آنچه کردند و نیست پروردگار تو بی‌خبر از آن‌چه به عمل می‌آرند» (الانعام: ۱۳۰-۱۳۲).

«بَخْساً» (الجن: ۱۳)[1] به معنی نقصان است.

مُجاهد (در تفسیر این آیه) گفته است: «و مقرر کردند کافران میان خدای تعالی و میان جنیان خویشی را»

(الصافات: ۱۵۸).

یعنی کافران قریش گفته بودند: فرشتگان دختران خداوندان‌اند، و مادران فرشتگان، دختران مهتران و سادات جنیان‌اند.

خداوند تعالی گفت: «همانا دانسته‌اند جنیان که ایشان حاضر شدگان (برای عذاب)اند» (الصافات: ۱۵۸).

یعنی نزدیک است که جنیان برای حساب حاضر کرده شوند «و این بتان برای ایشان لشکری حاضر کرده شده‌اند» (یس: ۷۵) یعنی به وقت حساب حاضر کرده می‌شوند.

۳۲۹۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ الأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قال لَهُ: إِنِّي أَرَاكَ تُحِبُّ الْغَنَمَ وَالْبَادِيَةَ، فَإِذَا كُنْتَ فِي غَنَمِكَ وَبَادِيَتِكَ، فَأَذَّنْتَ بِالصَّلاةِ، فَارْفَعْ صَوْتَكَ بِالنِّدَاءِ، فَإِنَّهُ: «لا يَسْمَعُ مَدَى صَوْتِ الْمُؤَذِّنِ جِنٌّ وَلا إِنْسٌ وَلا شَيْءٌ إِلا شَهِدَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». قال أَبُو سَعِيدٍ: سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ۶۰۹].

۳۲۹۶-از عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی صَعْصَعَهٔ انصاری روایت است که پدر وی گفته: ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) به او گفته بود: همانا تو را می‌بینم که گوسفندان و صحرا را دوست می‌داری. پس آن‌گاه که در میان گوسفندان خویش در صحرا می‌باشی، به نماز اذان بگوی، و آواز خود را در اذان بلند کن، و همانا «آواز مؤذن تا دوردست‌ترین جایی که

۱- «فَمَن يُؤمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخساً وَلَا رَهَقاً» پس هر که ایمان آرد به پروردگار خویش پس او نترسد از هیچ نقصانی و نه از هیچ ستمی.

می‌رسد، جن و انس و هرچیز که می‌شنود، در روز قیامت بدان شهادت می‌دهد». ابوسعید گفت: من آن را از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام.

۱۳- باب: قَوْلِهِ جَلَّ وَعَزَّ:

﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ - إِلَى قَوْلِهِ - أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [الأحقاف: ۲۹-۳۲].

﴿مَصْرِفًا﴾ [الكهف: ۵۳]: مَعْدِلاً. ﴿صَرَفْنَا﴾ أَيْ: وَجَّهْنَا.

باب ۱۳: فرمودهٔ خداوند عَزَّ و جَلَّ

«و یاد کن چون متوجه ساختیم به سوی تو جماعتی را از جِن، می‌شنیدند قرآن را، پس چون حاضر شدند پیش پیغمبر، با یکدیگر گفتند: خاموش باشید. پس چون تمام کرده شد، بازگشتند به سوی قوم خود بیم‌کنان.

گفتند: ای قوم ما، هر آینه ما شنیدیم کتابی را که فرود آورده شد بعد از موسی[۱] باور دارندهٔ آنچه پیش از او بود، راه می‌نماید به سوی دین راست و به سوی راه راست.

ای قوم ما قبول کنید سخنِ دعوت کننده را به سوی خدا و ایمان آرید به وی تا بیامرزد خدا برای شما بعضی گناهان شما را و پناه دهد شما را از عذاب درددهنده.

و هرکه قبول نکند گفتهٔ دعوت کننده به خدا را، پس نیست عاجز کننده در زمین و نیست او را به جز خدا دوستان. آن گروه در گمراهی آشکاراند. (الاحقاف: ۲۹-۳۲).

«مَصْرِفاً» (الکهف: ۵۳)[۲] یعنی جای برگشتن و روگردانیدن است. «صَرَفْنا» یعنی روی گردانیدیم (به سوی تو جماعهٔ دیوان را).

۱- در مورد این که چرا بعد از موسی (ع) گفته شده و بعد از عیسی (ع) گفته نشده، برخی برآنند که جنیان به عیسی (ع) نگرویده بودند و به موسی (ع) ایمان داشته‌اند و بعضی از علما همین آیت را دلیل می‌آورند که موسی (ع) نبی الثقلین، بوده است.

۲- «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا» و ببینند گناهکاران آتش را و بفهمند که ایشان افتادگانند در آن و نیابند از آن جای بازگشتن.

١٤- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ﴾

[البقرة: ١٦٤].

قال ابْنُ عَبَّاسٍ: الثُّعْبَانُ الْحَيَّةُ الذَّكَرُ مِنْهَا.

يُقَالُ: الْحَيَّاتُ أَجْنَاسٌ: الْجَانُّ وَالأَفَاعِي وَالأَسَاوِدُ.

﴿آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾ [هود: ٥٦]: في مِلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ.

يُقَالُ: ﴿صَافَّاتٍ﴾ [الملك: ١٩]: بُسُطٌ أَجْنِحَتَهُنَّ: ﴿يَقْبِضْنَ﴾ [الملك: ١٩]: يَضْرِبْنَ بِأَجْنِحَتِهِنَّ.

باب ۱۴: فرمودۀ خداوند تعالی:

«و پراکنده ساخت در زمین هر نوع جنبنده را» (البقره: ١٦٤). ابن عباس گفته است: اَلثُّعْبَانُ[1] به معنی مار است از جنس نر آن.

گفته می‌شود، مارها به انواع مختلف‌اند: جَانّ، و افاعی و اَساوِد[2].

«آخِذٌ بناصِيَتِهَا» (هود: ٥٦)[3] یعنی در ملک خود و قدرت خود می‌گیرد.

گفته می‌شود و: «صَافَّات» (الملک: ١٩). (مرغان) بالهای خود را.

«يَقْبِضْنَ» (الملک: ١٩) یعنی: بالهای خود را می‌زنند.[4]

٣٢٩٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ: «اقْتُلُوا الْحَيَّاتِ، وَاقْتُلُوا ذَا الطُّفْيَتَيْنِ وَالأَبْتَرَ، فَإِنَّهُمَا يَطْمِسَانِ الْبَصَرَ، وَيَسْتَسْقِطَانِ الْحَبَلَ». [انظر: ٣٢٩٨ق، ٣٢٩٩ق، ٣٣١٠ق و ٣٣١١ق، ٣٣١٢ق، ٣٣١٣ق، ٤٠١٦ق و ٤٠١٧ق. أخرجه مسلم: ٢٢٣٣، مع الحديث الآتي].

٣٢٩٧ - از زُهری، از سالم روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفته، که وی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که بر منبر می‌گفت: «مارها را بکشید، و ماری را که بر پشت خود دو خط سفید دارد بکشید و مار دُم کوتاه یا بی‌دُم را بکشید؛ زیرا این دو نوع مار بینایی چشم را از میان می‌برند و جنین زن آبستن را سقط می‌کنند».

٣٢٩٨- قال عَبْدُاللَّهِ: فَبَيْنَا أَنَا أُطَارِدُ حَيَّةً لأَقْتُلَهَا، فَنَادَانِي أَبُو لُبَابَةَ: لا تَقْتُلْهَا، فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَمَرَ بِقَتْلِ الْحَيَّاتِ. قال: إِنَّهُ نَهَى بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ، وَهِيَ الْعَوَامِرُ. [أخرجه مسلم: ٢٢٣٣، مع الحديث السابق].

٣٢٩٨ - عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) (به ادامۀ حدیث مذکور) گفته: درحالیکه ماری را به قصد کشتن تعقیب می‌کردم، اَبُولُبابَه بر من بانگ زد که او را نکش. گفتم: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به کشتن مارها امر کرده است.

١- «فَالْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ» (الشعراء: ٣٢) یعنی: پس بینداخت عصای خود را پس ناگهان آن اژدهای آشکار بود.

٢- مراد از «جان» و «افاعی» و «اساود» انواع مارانند: اَفعی جمع اَفعی و اَساود، جمع اسد است.

٣- «و ما من دَابَّةٍ إلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا» یعنی: نیست هیچ جنبده‌ای مگر خدا گیرنده است به پیشانی او. (مالک اوست).

۴- «أَوَلَم يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ» آیا ندیده‌اند به سوی مرغان بالای خود (درپروازند) و گاهی بالهای خود را گسترده و گاهی جمع می‌کنند.

وی گفت: سپس آن حضرت از کشتن مارهای خانگی منع کرده است و زهری می‌گوید: این مارها را (نظر به درازی عمرشان) عَوامر می‌گویند.

۳۲۹۹- وَقال عَبْدُالرَّزَّاق: عَنْ مَعْمَر: فَرَآني أَبُو لُبَابَةَ، أَوْ زَيْدُ بْنُ الْخَطَّاب.

وَتَابَعَهُ يُونُس وَابْنُ عُيَيْنَةَ وَإِسْحَاقُ الْكَلْبِي وَالزُّبَيْدِيُّ.

وَقال صَالحٌ وَابْنُ أَبي حَفْصَةَ وَابْنُ مُجَمِّع، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: رَآني أَبُو لُبَابَةَ وَزَيْدُ ابْنُ الْخَطَّاب. [راجع: ۳۲۹۷. اخرجه مسلم: ۲۲۲۳، مع الحديث السابق].

۳۲۹۹ - عبدالرزاق (به ادامهٔ حدیث مذکور) از مَعْمر روایت کرده است: اَبُولَبابه یا زَید بن خطاب مرا دید (عوض ابولبابه بر من بانگ زد) و متابعت کرده است (معمر را دراین روایت) یُوس و ابن عُیَیْنه و اسحاق کلبی و زُبَیْدی.

و صالح و ابن ابی حَفْصَه و ابن مُجَمِّع، از زُهری، از سالم از ابن عمر و به این عبارت روایت کرده‌اند: ابولبابه یا زیدبن خطاب مرا دید.

۱۵- باب: خَيْرُ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَمٌ يَتْبَعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ

باب ۱۵: بهترین مالِ مسلمان گوسفند است که آن را بر سر کوه می‌برد

۳۳۰۰- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبي أُوَيْس قال: حَدَّثَني مَالكٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَن بْنِ عَبْدِاللَّه بْنِ عَبْدِالرَّحْمَن بْنِ أَبي صَعْصَعَةَ، عَنْ أَبيه، عَنْ أَبي سَعيد الْخُدْرِيِّ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللَّه ﷺ: «يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الرَّجُلِ غَنَمٌ، يَتْبَعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ، يَفِرُّ بدينه منَ الْفِتَن». [راجع: ۱۹].

۳۳۰۰ - از ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نزدیک است زمانی فرا رسد که بهترین مال مسلمان، گوسفندانی باشد که با آن به قله‌های کوه‌ها و جایگاه‌های فرودآمدن باران (وادی‌ها و صحراها) می‌رود و برای دینش از فتنه‌ها به آنجا پناه می‌برد.»

۳۳۰۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالكٌ، عَنْ أَبي الزِّنَاد، عَنِ الأَعْرَج، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال: «رَأْسُ الْكُفْرِ نَحْوَ الْمَشْرِق، وَالْفَخْرُ وَالْخُيَلاءُ في أَهْلِ الْخَيْلِ وَالإِبل، وَالْفَدَّادينَ أَهْلِ الْوَبَر، وَالسَّكِينَةُ فِي أَهْلِ الْغَنَم». [انظر: ۳۴۹۹، ۴۳۸۸، ۴۳۸۹، ۴۳۹۰. اخرجه مسلم: ۵۲].

۳۳۰۱ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سر کفر به جانب شرق است[1] و مفاخرت و تکبر در میان دارندگان اسپ و شتر، و بادیه‌نشینان دارندهٔ شتر و کشاورزان است، و آرامش و بردباری از خصوصیات گوسفندداران است».

[1]- اشارت به شدت کفر مجوسیان اهل فارس و مطیعان عرب ایشان است که در غایت قوت و تکبر بودند.

۳۳۰۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قال: حَدَّثَنِي قَيْسٌ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَمْرٍو أَبِي مَسْعُودٍ قال: أَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ نَحْوَ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «الإِيمَانُ يَمَانٍ هَا هُنَا، أَلَا إِنَّ الْقَسْوَةَ وَغِلَظَ الْقُلُوبِ فِي الْفَدَّادِينَ، عِنْدَ أُصُولِ أَذْنَابِ الإِبِلِ، حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ، فِي رَبِيعَةَ وَمُضَرَ». [انظر: ۳۴۹۸، ۴۳۸۷، ۵۳۰۳. أخرجه مسلم: ۵۱ بدون ذكر يمان].

۳۳۰۲ - از قَيس روايت است كه عُقبَه بن عمرو ابومسعود گفته‌اند: رسول خدا(صلى‌الله عليه وسلم) با دست خويش به سوى يَمَن اشارت كرد و فرمود: «ايمان، ايمان يَمَنى است كه در آن‌جاست[1] و آگاه باش كه قساوت و سخت‌دلى ميان شترداران است كه به دنبال شتران خود روانه‌اند، از آن جايى كه دو پهلوى شيطان طلوع مى‌كند، در قبيلهٔ رَبِيْع و مضر» (كه در آن جهت‌اند).

۳۳۰۳- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رَبِيعَةَ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاحَ الدِّيَكَةِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ، فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا، وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهِيقَ الْحِمَارِ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهُ رَأَى شَيْطَانًا». [أخرجه مسلم: ۲۷۲۹].

۳۳۰۳ - از ابوهريره(رضى‌الله عنه) روايت است كه پيامبر(صلى‌الله عليه وسلم) فرمود: «چون آواز خروس را بشنويد، از خداوند طلب رحمت كنيد؛ زيرا خروس فرشته را ديده است و چون آواز خر را بشنويد به خدا پناه جوييد؛ زيرا خر شيطان را ديده است.

۳۳۰۴- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا رَوْحٌ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا كَانَ جُنْحُ اللَّيْلِ، أَوْ أَمْسَيْتُمْ، فَكُفُّوا صِبْيَانَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَتْ سَاعَةٌ مِنَ اللَّيْلِ فَخَلُّوهُمْ، وَأَغْلِقُوا الأَبْوَابَ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لا يَفْتَحُ بَابًا مُغْلَقًا».

قال: وَأَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ نَحْوَ مَا أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، وَلَمْ يَذْكُرْ: «وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ». [راجع: ۳۲۸۰. أخرجه مسلم: ۲۰۱۲ بزيادة. أخرجه مسلم: ۲۰۱۳ مختصراً أوله باختلاف].

۳۳۰۴ - از عطاء، از جابربن عبدالله(رضى‌الله عنه) روايت است كه رسول خدا(صلى‌الله عليه وسلم) فرمود: «چون تاريكى شب فرا رسد يا آن كه شام كرديد، كودكان خويش را به خود نزديک كنيد. همانا در اين وقت است كه شياطين پراكنده مى‌شوند، و چون ساعتى از شب گذشت، آنها را آزاد گذاريد و دروازه‌ها را ببنديد و نام خداوند را ياد كنيد؛ زيرا شيطان دروازهٔ بسته را نمى‌گشايد.

(ابن جُرَيج) گفته است: وى از جابربن عبدالله مانند آنچه عطأ مرا خبر داده، شنيده است، ولى اين عبارت را نگفت كه: «و نام خداوند را ياد كنيد».

[1] - مراد از آن همان گروه از اهل يمن است كه اسلام را به آسانى پذيرفته بودند.

۳۳۰۵- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ خَالِد، عَنْ مُحَمَّد، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «فُقِدَتْ أُمَّةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لا يُدْرَى مَا فَعَلَتْ، وَإِنِّي لا أُرَاهَا إِلا الْفَارَ، إِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الإِبِلِ لَمْ تَشْرَبْ، وَإِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الشَّاءِ شَرِبَتْ».

فَحَدَّثْتُ كَعْبًا فقال: أَنْتَ سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قال لِي مِرَارًا، فَقُلْتُ: أَفَأَقْرَأُ التَّوْرَاةَ؟

[أخرجه مسلم: ۲۹۹۷].

۳۳۰۵ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «طایفه‌ای از بنی‌اسرائیل گم شد و دانسته نشد که برایشان چه واقع شد، و همانا گمان نمی‌کنم مگر آن که به صورت موش درآمده باشند که اگر شیر شتر نزد ایشان گذاشته شود نمی‌خورند و اگر شیر گوسفند گذاشته شود می‌خورند».

ابوهریره گفته: من این حدیث را به کَعْب (که قبل از اسلام یهودی بود) گفتم. وی گفت: آیا آن را از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ای؟ گفتم: آری. وی به تکرار از من پرسید. گفتم: پس آیا از روی تورات می‌خوانم.

۳۳۰۶- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ قال: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ: يُحَدِّثُ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال لِلْوَزَغِ: «الْفُوَيْسِقُ». وَلَمْ أَسْمَعْهُ أَمَرَ بِقَتْلِهِ.

وَزَعَمَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ بِقَتْلِهِ.

[راجع: ۱۸۳۱. أخرجه مسلم: ۲۲۳۹].

۳۳۰۶ – از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درمورد وَزَغ (مارمولک یا چهل‌پاسه) گفت: «تبهکار است». و نشنیدم که به کشتن آن امر کرده باشد.

و سَعْدبن ابی وَقّاص گفته است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به کشتن آن امر کرده است.

۳۳۰۷- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْحَمِيدِ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ شَيْبَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أُمَّ شَرِيكٍ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَهَا بِقَتْلِ الأَوْزَاغِ.

[انظر: ۳۳۵۹. أخرجه مسلم: ۲۲۳۷].

۳۳۰۷ – از سعید بن مُسیَّب روایت است که اُم شریک او را خبر داده است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به کشتن وزغ‌ها (چهل‌پاسه‌ها) امر کرده است.

۳۳۰۸- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قال النَّبِيُّ ﷺ: «اقْتُلُوا ذَا الطُّفْيَتَيْنِ، فَإِنَّهُ يَلْتَمِسُ الْبَصَرَ، وَيُصِيبُ الْحَبَلَ».

تَابَعَهُ حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ: أَبَا أُسَامَةَ. [انظر: ۳۳۰۹. أخرجه مسلم: ۲۲۳۲].

۳۳۰۸ – از هِشام از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ماری را که دو خط سفید بر پشت خود دارد بکشید زیرا آن چشم را کور می‌کند و آبستن را سقط می‌نماید.» متابعت کرده است راوی را حَمّاد بن سَلَمَه، از ابواُسامه.

٣٣٠٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِقَتْلِ الأَبْتَرِ، وَقَالَ: «إِنَّهُ يُصِيبُ الْبَصَرَ، وَيُذْهِبُ الْحَبَلَ». [راجع: ٣٣٠٨. أخرجه مسلم: ٢٢٣٢ بلفظ ذي الطفيتين بعد الأبتر].

۳۳۰۹ - از هِشام از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به کشتن مار ابتر (دُم کوتاه) امر کرده است و فرموده است: «همانا آن، بینایی را تباه می‌کند و آبستن را سقط می‌نماید.»

٣٣١٠- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ أَبِي يُونُسَ الْقُشَيْرِيِّ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ كَانَ يَقْتُلُ الْحَيَّاتِ ثُمَّ نَهَى، قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ هَدَمَ حَائِطًا لَهُ، فَوَجَدَ فِيهِ سِلْخَ حَيَّةٍ، فَقَالَ: «انْظُرُوا أَيْنَ هُوَ». فَنَظَرُوا، فَقَالَ: «اقْتُلُوهُ». فَكُنْتُ أَقْتُلُهَا لِذَلِكَ. [راجع: ٣٢٩٧. أخرجه مسلم: ٢٢٣٣ باختلاف مع الحديث الآتي].

۳۳۱۰ - از ابن ابی مُلَیکه روایت است که گفته: ابن عمر مارها را می‌کشت و سپس از آن منع کرد و گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دیوار خود را ویران کرد و در آن پوست ماری دید و فرمود: «ببینید که مار در کجاست» مار را دیدند. فرمود: «آن را بکشید» من آن مار را کشتم.

٣٣١١- فَلَقِيتُ أَبَا لُبَابَةَ، فَأَخْبَرَنِي: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا تَقْتُلُوا الْجِنَّانَ، إِلا كُلَّ أَبْتَرَ ذِي طُفْيَتَيْنِ، فَإِنَّهُ يُسْقِطُ الْوَلَدَ، وَيُذْهِبُ الْبَصَرَ، فَاقْتُلُوهُ». [راجع: ٣٢٩٧. أخرجه مسلم: ٢٢٣٣ مع الحديث الآتي].

۳۳۱۱ - (به ادامهٔ حدیث مذکور: ابن عمر گفت: سپس با اَبولبابه ملاقی شدم. وی مرا خبر داد که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «مارها رانکشید، مگر مار ابتر (دُم کوتاه) که دو خط سفید بر پشت خود دارد؛ زیرا آن، بچهٔ زن آبستن را سقط می‌کند و بینایی را زایل می‌نماید. پس آن را بکشید».

٣٣١٢- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّهُ: كَانَ يَقْتُلُ الْحَيَّاتِ. [راجع: ٣٢٩٧. أخرجه مسلم: ٢٢٣٣ مطولاً مع الحديث الآتي].

۳۳۱۲ - از نافع روایت است که گفت: همانا ابن عُمر مارها را می‌کشت.

٣٣١٣- فَحَدَّثَهُ أَبُو لُبَابَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ قَتْلِ جِنَّانِ الْبُيُوتِ، فَأَمْسَكَ عَنْهَا. [راجع: ٣٢٩٧. أخرجه مسلم: ٢٢٣٣ مع الحديث السابق].

۳۳۱۳ - (به ادامهٔ حدیث مذکور نافع گفته:) ابولبابه: به ابن عمر گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، از کشتن مارهای خانه‌ها منع کرده است. سپس وی از کشتن مارهای خانگی دست کشید.

١٦- بَاب: خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ فَوَاسِقُ، يُقْتَلْنَ فِي الْحَرَمِ

باب ۱۶: پنج جنبندهٔ تبهکار کشتنی‌اند، هرچند در حرم (مکه) باشند

۳۳۱۴- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «خَمْسٌ فَوَاسِقُ، يُقْتَلْنَ فِي الْحَرَمِ: الْفَأْرَةُ، وَالْعَقْرَبُ، وَالْحُدَيَّا، وَالْغُرَابُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ». [راجع: ۱۸۲۹. اخرجه مسلم: ۱۱۹۸].

۳۳۱٤ - از زُهری از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«پنج نوع تبهکاراند که اگر در حرم هم باشند کشته شوند: موش و عقرب و زَغَن و زَاغ و سگ گزنده».

۳۳۱۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ، مَنْ قَتَلَهُنَّ وَهُوَ مُحْرِمٌ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ: الْعَقْرَبُ، وَالْفَأْرَةُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ، وَالْغُرَابُ، وَالْحِدَأَةُ». [راجع: ۱۸۲۶. اخرجه مسلم: ۱۱۹۹، الحج ۷٦].

۳۳۱۵ - از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «پنج نوع جانوراند، که اگر کسی مُحْرِم باشد و آنها را بکشد بر او گناهی نیست: عقرب و موش و سگ گزنده و زاغ و زغن».

۳۳۱٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ كَثِيرٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا رَفَعَهُ قال: «خَمِّرُوا الآنِيَةَ، وَأَوْكُوا الأَسْقِيَةَ، وَأَجِيفُوا الأَبْوَابَ، وَاكْفِتُوا صِبْيَانَكُمْ عِنْدَ الْعِشَاءِ، فَإِنَّ لِلْجِنِّ انْتِشَارًا وَخَطْفَةً، وَأَطْفِئُوا الْمَصَابِيحَ عِنْدَ الرُّقَادِ، فَإِنَّ الْفُوَيْسِقَةَ رُبَّمَا اجْتَرَّتِ الْفَتِيلَةَ فَأَحْرَقَتْ أَهْلَ الْبَيْتِ».

قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ وَحَبِيبٌ: عَنْ عَطَاءٍ: «فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ». [راجع: ۳۲۸۰. وأخرجه مسلم: ۲۰۱۲، بزيادة واختلاف. وأخرجه: ۲۰۱۳، بقطعة الصبيان مطولاً].

۳۳۱٦ - از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که حدیث را مرفوع کرده (یعنی از قول پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته است): «ظروف خویش را بپوشانید و دهان مشکها را ببندید و دروازه‌ها را بسته کنید و کودکان خویش را در شامگاه نزد خود نگه دارید؛ زیرا در آن موقع جنیان در حال پراکنده شدن و ربودن‌اند. و چراغها را در وقت خواب خاموش کنید؛ زیرا موش تبهکار شاید فتیله را برآورد و اهل خانه را بسوزاند».

ابن جُرَیْج و حبیب از عطاء (عوض جنیان) لفظ «شیطان» را از جابر، روایت کرده‌اند. (یعنی شیطانها در حال پراکنده شدن و ربودن‌اند).

۳۳۱۷- حَدَّثَنَا عَبْدَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَارٍ، فَنَزَلَتْ: ﴿وَالْمُرْسَلاتِ عُرْفًا﴾. فَإِنَّا لَنَتَلَقَّاهَا مِنْ فِيهِ، إِذْ خَرَجَتْ حَيَّةٌ مِنْ جُحْرِهَا، فَابْتَدَرْنَاهَا لِنَقْتُلَهَا، فَسَبَقَتْنَا

۳۳۱۷ - از عَلْقَمه روایت استکه عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: ما با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در غار کوه بودیم و در آن‌جا سورهٔ «وَالْمُرسلاتِ عرْفاً» نازل شد، و ما آن را از دهان آن حضرت می‌آموختیم. ناگاه ماری از سوراخ

فَدَخَلَتْ جُحْرَهَا، فَقَال رَسُولُ اللّه ﷺ: «وُقِيَتْ شَرَّكُمْ، كَمَا وُقِيتُمْ شَرَّهَا».

وَعَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللّه: مِثْلَهُ. قال: وَإِنَّا لَنَتَلَقَّاهَا مِنْ فِيهِ رَطْبَةً.

وَتَابَعَهُ أَبُو عَوَانَةَ عَنْ مُغِيرَةَ.

وَقَال حَفْصٌ وَأَبُو مُعَاوِيَةَ وَسُلَيْمَانُ بْنُ قَرْمٍ: عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَبْدِاللّه. [راجع: ۱۸۳۰. اخرجه مسلم: ۲۲۳٤].

خود بیرون آمد و ما شتافتیم تا آن را بکشیم. مار از ما پیشی گرفت و به سوراخ خوددرآمد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مار از شر شما در امان ماند چنان‌که شما از شر آن دراماں ماندید» و از اسرائیل، از اعمش، از ابراهیم از عَلْقَمه از عبدالله مثل این حدیث روایت شده و (با این تفاوت) گفته است: و ما آن را از دهان آن حضرت‌تر و تازه می‌آموختیم.

و متابعت کرده است اسرائیل را ابوعوانه، از مغیره.

و حَفْصْ و ابومعاویه و سلیمان بن قَرْم روایت کرده‌اند از: اعمش، از ابراهیم، از اسود، از عبدالله (بن مسعود).

۳۳۱۸- حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالأَعْلَى: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللّه بْنُ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّه عَنهما، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَال: «دَخَلَتِ امْرَأَةٌ النَّارَ فِي هِرَّةٍ رَبَطَتْهَا، فَلَمْ تُطْعِمْهَا وَلَمْ تَدَعْهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَاشِ الأَرْضِ». [راجع: ۲۳٦٥. اخرجه مسلم: ۲۲٤۲].

قال: وَحَدَّثَنَا عُبَيْدُاللّه، عَنْ سَعِيدٍ المَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مِثْلَهُ. [أخرجه مسلم: ۲۲٤۳].

۳۳۱۸ – از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «زنی بدان سبب در آتش دوزخ درآمد که گربه‌ای را دربند نگه داشته بود، نه آن را غذا داده بود و نه هم گذاشته بود که از حشرات زمین چیزی بخورد». (عبدالاعلی راوی) گفته است: حدیث کرده است ما را عُبیدالله، از سَعِید مَقْبُری، از ابوهریره، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

۳۳۱۹- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ: أَنَّ رَسُولَ اللّه ﷺ قَال: «نَزَلَ نَبِيٌّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ تَحْتَ شَجَرَةٍ، فَلَدَغَتْهُ نَمْلَةٌ، فَأَمَرَ بِجَهَازِهِ فَأُخْرِجَ مِنْ تَحْتِهَا، ثُمَّ أَمَرَ بِبَيْتِهَا فَأُحْرِقَ بِالنَّارِ، فَأَوْحَى اللّه إِلَيْهِ: فَهَلاَّ نَمْلَةً وَاحِدَةً». [راجع: ۳۰۱۹. اخرجه مسلم: ۲۲٤۱].

۳۳۱۹ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «یکی از پیامبران در زیر درختی فرود آمد و او را موری گزید. دستور داد که اسباب و لوازم را از زیر درخت بیرون آورند و چنان کردند سپس امر کرد که خانهٔ مور را بسوزانند، خداوند به وی وحی فرو آورد که: «تو چرا یک مور را نسوختاندی؟»

١٧- باب: إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي شَرَابِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ،

فَإِنَّ فِي إِحْدَى جَنَاحَيْهِ دَاءً وَفِي الأُخْرَى شِفَاءً.

باب ۱۷: اگر مگس در ظرف آشامیدنی هر یک از شما

بیفتد، باید آن را در ظرف غوطه دهد؛ زیرا یک بال آن مرض و بال دیگر شفا است.

٣٣٢٠- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ قال: حَدَّثَنِي عُتْبَةُ بْنُ مُسْلِمٍ قال: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ بْنُ حُنَيْنٍ قال: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي شَرَابِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ ثُمَّ لِيَنْزِعْهُ، فَإِنَّ فِي إِحْدَى جَنَاحَيْهِ دَاءً وَالأُخْرَى شِفَاءً». [أنظر: ٥٧٨٢].

۳۳۲۰ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مگسی در ظرف آشامیدنی هر یک از شما بیفتد، آن را در ظرف غوطه دهد و سپس بیرون اندازد؛ زیرا در یک بال آن مرض و در بال دیگر شفا است.

٣٣٢١- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الصَّبَّاحِ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الأَزْرَقُ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنِ الْحَسَنِ وَابْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قال: «غُفِرَ لِامْرَأَةٍ مُومِسَةٍ، مَرَّتْ بِكَلْبٍ عَلَى رَأْسِ رَكِيٍّ يَلْهَثُ، قال: كَادَ يَقْتُلُهُ الْعَطَشُ، فَنَزَعَتْ خُفَّهَا، فَأَوْثَقَتْهُ بِخِمَارِهَا، فَنَزَعَتْ لَهُ مِنَ الْمَاءِ، فَغُفِرَ لَهَا بِذَلِكَ». [انظر: ٣٤٦٧. أخرجه مسلم: ٢٢٤٥ ل].

۳۳۲۱ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «زنی زناکار آمرزیده شد. وی بر سگی گذشت که بر سر چاه از فرط تشنگی زبانش برآمده بود. گفت: تشنگی آن را می‌کشد. وی کفش خود را بیرون آورد و آن را با روی سری خود بست و در آن برای سگ از چاه آب کشید. و با این عمل خود آمرزیده شد.

٣٣٢٢- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال: حَفِظْتُهُ مِنَ الزُّهْرِيِّ كَمَا أَنَّكَ هَا هُنَا: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لا تَدْخُلُ الْمَلائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلا صُورَةٌ». [راجع: ٣٢٢٥. أخرجه مسلم: ٢١٠٦].

۳۳۲۲ – از ابوطلحه(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فرشتگان در خانه‌ای داخل نمی‌شوند که در آن سگ و صورت باشد».

٣٣٢٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ بِقَتْلِ الْكِلابِ. [أخرجه مسلم: ١٥٧٠].

۳۳۲۳ – از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به کشتن سگان امر کرده است[1].

٣٣٢٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ يَحْيَى قال: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ حَدَّثَهُ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَمْسَكَ كَلْبًا يَنْقُصُ مِنْ

۳۳۲۴ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سگ نگه می‌دارد، از عمل حسنه‌اش روزانه

۱- یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بر این باور بودند که مراد از آن، کشتن سگ دیوانه است. فقها در مورد قتل سائر سگان اختلاف دارند.

عَمَلِه كُلَّ يَوْمٍ قِيرَاطٌ، إلا كَلْبَ حَرْثٍ أوْ كَلْبَ مَاشِيَةٍ». [راجع: ٢٣٢٢. أخرجه مسلم: ١٥٧٥].

یک قیراط می‌کاهد، به جز سگی که برای محافظهٔ کشاورزی یا محافظهٔ مواشی نگهداری می‌شود.

٣٣٢٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ: أَخْبَرَنِي يَزِيدُ بْنُ خُصَيْفَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي السَّائِبُ بْنُ يَزِيدَ، سَمِعَ سُفْيَانَ بْنَ أَبِي زُهَيْرٍ الشَّنَئِيَّ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا، لا يُغْنِي عَنْهُ زَرْعًا وَلا ضَرْعًا، نَقَصَ مِنْ عَمَلِه كُلَّ يَوْمٍ قِيرَاطٌ». فَقَالَ السَّائِبُ: أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: إِي وَرَبِّ هَذِهِ الْقِبْلَةِ. [راجع: ٢٣٢٣. أخرجه مسلم: ١٥٧٦].

٣٣٢٥ – از سفیان بن ابی زُهیر الشَّنئی(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «کسی که سگ نگه می‌دارد و از آن برای زراعت و مواشی استفاده نمی‌شود، هر روز از عمل وی یک قیراط می‌کاهد.

سائب به سُفیان گفت: آیا تو این حدیث را از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ای؟

وی گفت: آری، سوگند به پروردگار این قبله.